تانا						
نوهج اباد	۴۰۰	قیر	۴۳۴	کرمان	۴۶۸	کتک
زریج اباد	۴۰۰	قهرود	۴۳۴	کواشیر	۴۶۹	گجرات
ترشیح پور	۴۰۰	فارص	۴۳۵	کوهستان	۴۷۹	گجرات سند
تاج اباد	۴۰۰	قمرود	۴۳۵	کرمانشاه	۴۹۰	کلنک
توقع اباد	۴۰۰	قیدار	۴۳۵	کوهستان	۴۹۲	کشمیر
فارمد	۴۰۱	قراباغ	۴۳۵	کوهستان	۴۹۲	کشتوار
فا	۴۰۱	قراداغ	۴۳۵	کرخ	۴۹۳	کاهراج
فورک	۴۰۲	قطیف	۴۳۵	کهستان	۴۹۳	[illegible]
فیروزاباد	۴۰۲	قادسیه	۴۳۵	گیلان	۴۹۳	کابد
محلیان	۴۰۳	قصرشرین	۴۳۵	کوران	۴۹۳	کنر
فدرک	۴۰۳	قندهار	۴۳۶	کرند	۴۹۳	کش
		قهستان				کفوطار

۱۵۸۴۸ فهرست

۲۵۷۰۱۲ ثبت

حدیقة السیاح

[illegible] محمد [illegible] الحسنی [illegible] ۲۳ ذیقعده ۱۳۵۰

[illegible]

بوستان السیاحه

فهرست امکنه کتاب

حرف الف

حرف باء

حرف تاء

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد ابو محمد و ثنا و ریاض سپاس بی منتها مخصوص واجب الوجود یست جل وعلا که کلهای ممکنات را از
صحرای عدم بگلشن وجود جلوه گر گردانید کریمی که از فرط مکرمت ریاحین موجودات را از سید محمد
بچمن هستی بظهور رسانید کان الله ولم یکن معه شیٔ خداوندی که طایران بوستان ادراک را در هوای معرفت
مال طیران جسته که ما عرفناک حق معرفتک و مرغان گلستان دانش در اوج ثنایش پر و بال شکسته که لا
احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بیت سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا بر خاک عجز می فگند
عقل انبیا جانداری که بلبلان روضهٔ ایجاد بر احدیتش هم آواز و لئن سألتهم من خلق السموات والارض
لیقولن الله و طوطیان حدیقهٔ امکان در ادای تسبیحش هم پرواز یسبح له ما فی السموات والارض
رحیمی که سیاح خرد از سیاحت گلزار صنعش قاصر و مرحله پیمای فهم از تفرج بهار کمالش عاجز و ما
قدروا الله حق قدره منعمی که عندلیب زبان و طوطی بیان از نشید اداء ازاهیر نعما و اوراق آلای او الکن
ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها تعالی شانه الله اکبر مرغان روضهٔ ایجاد از هر غنچه گلبن حکایات
کتابی خوانند و از هر ورقی از اشجار موجودات بابی دانند نظم ولی درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتریست معرفت کردگار رحیمی که از کمال احسان و نوال وجود انسان را در باغ کنت کنزا
مخفیا بابیاری فاحببت ان اعرف مخصوص و دبان بموهبت سیادی خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا
بثمر فنفخت فیه من روحی مثمر و بارور و فرمود سبحی که بجامه قدرت بر طبق لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم منقوش نقوش و بنور عقل و حلیهٔ خلق و خلق انسان را آراسته کرد و لیند و تکریم

ولقد کرمنا بنی آدم مکرم و محکم انی جاعل فی الارض خلیفة بسریر خلافت نشانید و بموفور آیه
انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان
آدم را محمول امانت ساخت بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید و بر طوعا به و اذ قلنا للملائکة
اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ملائکه عظام بسجود آدم مامور گشتند و ابلیس که بدون کبر ابی و
استکبر و کان من الکافرین مطناب فاخرج منها فانک رجیم مغلول و بنداء ان علیک لعنتی الی
یوم الدین ابو بخته شد بیت ز ... جاه و جلال و قدرت و عز که در افعال و عقل استغا جز لا یسئل
عما یفعل و هم یسئلون نظم گر بنوازد بلطف و ربگذارد بقهر کس نه کفانه که آن چه سبب آن چنان
بعد از حمد حضرت بیچون و سپاس خداوند کن فیکون زواهر تحیات و جواهر صلوات بر ارواح ساکنان
فرادیس قدس و عاکفان جنات انس که هر یک در ریاض نبوت و هدایت و رسالت و وردی تزئین و
سرو چمن امند اند علی الخصوص بر سر هد مطهر و جسد منور آن ذا بر دبار سبحان الذی اسری و آن
سالک فضای قاب قوسین او ادنی آن خلوت گزین مقام لی مع الله و آن مسند نشین و لسوف یعطیک
ربک فترضی آن ناطق و ما ینطق عن الهوی و آن ناظر ما زاغ البصر و ما طغی آن سایه خورشید
ذات و آن آفتاب جملهٔ ممکنات و آن ممکن واجب نمای و آن واجب ممکن انتمای آن سکونه لولاک لما
آن ثمره شجره و ما ارسلناک زبدهٔ کاینات و قدوهٔ موجودات خاتم الانبیا و سید الاصفیا محمد
بن عبد الله ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
صلوات الله و سلامه علیه و آله الطیبین الطاهرین که بادبانان عالم ملکوت و مقتدایان عرصه
مسالک جبروت اند و آیهٔ کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا بر طهارت ذیل شان گواه و مضمون صدق مشحون قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی بر مودت شان دلیل مدعا است سیما رجان بالاتان متوج بتاج انما و مشرف بتشریف انا
مدینة العلم و علی بابها آن مکمل کمل لو کشف الغطاء و مصدر بصیرت ما رأیت شیئا الا و
رأیت الله و آن قایل لولا انا نقطة تحت باء بسم الله و آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله آن شهسوار معرکه لا فتی و آن مبارز میدان هل اتی آن خطیب منبر سلونی و آن صاحب
مقام قرب آن جوهر یوسفیت و آن گوهر عبودیت و آن حضرت که در کار قسیم الجنة والنار شوی
اهل الطریق و رهنمای اهل تحقیق قطب الموحدین و غوث الواصلین امیر المؤمنین اسد الله الغالب
و مظهر العجایب علی بن ابی طالب سلام الله علیه و اولاده و اتباعه و اشیاعه اجمعین الی یوم الدین

اما بعد، بر رای معرفت مآثر ایستادگان پایه سریر فضل و کمال و دورنمایان چهره مآثر نشستگان
مجلس و محفل وجد و حال ظاهر و هویدا و روشن و پیدا خواهد بود که محرر این اوراق و مقرر این
اطباق ذاب اقدام اولیاء الله و کمترین بندگان عبدالله الفقیر الحقیر الجانی ابن اسکندر زین
العابدین الشوشتری ابی طالب احسن الله الیه و غفر له و لوالدیه بنابر اقتضای قضای گردون بل بحکم حضر
چون از وطن معهود دور و از مسکن مألوف مهجور گشته در عتبه خامس آل عبا ابا عبدالله الحسین
علیه السلام مجاورت اختیار نمود و مدت دوازده سال در خدمت والد و سایر علما بتحصیل
علوم رسمیه و فنون ادبیه مشغول بود و چون بار شتر زانی از مراحل زندگانی بمرحله هفدهم
پای نهاد بر وفق تقدیر بل بفرمان حضرت مدبر سیاحت اقالیم مختلفه از بلاد دور و نزدیک
و بر اسفار و ناحیه دست داد و مجالست اعالی و ادانی و معاشرت افاضل و اراذل هر کشور اتفاق
افتاد و مخالطت طوایف انام از وضیع و شریف روی نمود و مصاحبت فرق عباد از قوی و ضعیف
چون بتخداوند مقدر فرموده و بمقدار استعداد فطری از صحبت دانایان روزگار و دانشمندان
هر دیار مستفیض و بهره ور گردید ع و للارض من کاس الکرام نصیب و کل اندوخته کمال اهل
حال و خوشه از خرمن فضل ارباب کمال برچید مصرع ز هر خرمنی خوشه یافتم در حین
گردش عالم و سیاحت طوایف امم جمعی از اخوان صفا و اخلاء با وفا التماس نمودند و در
خواست کردند که از آنچه دیده و مشاهده کرده سطری از احوال و اوضاع هر دیار و اقلیم
و فصلی از مذهب و مشرب هر فرقه از صحیح و سقیم بی تعصب و تقلید در رساله تحریر و
تسطیر منتظم کرد و از اهل سلوک و طوایف ملوک و علماء عصر و حکماء دهر و مشاهیر
زمان و معارف که از ملاقات اتفاق افتاده بعضی از حالات و مقالات ایشان در ذیل
اذکار و در ضمن انتظام مذکور و مسطور شود که دوستان را یادگار و آیندگان را تذکار خواهد
بود نظم چه هستیم هذا از یادگاری که بعد از وی بماند یادگاری اگرچه غایت خلت
و حسن نیت و کمال مودت و صفای طویت چنان مقتضی بود که بی توقف و تاخیر به مأمول
و مسئول اصحاب اقدام نماید و طریق انجاح تمنای اخوان و انصاح مآرب دوستان بی
تعویق و تسویف پیماید لیکن بواسطه وقوع حوادث روزگار و تراکم هموم و زحمات بسیار
و انقلابات متنوعه و تشویشات متفرقه از نوائب زمان و نکبات ملیات عموما از ابنای زمان
و خصوصا از جاهلان عالم نمای و دوستان دشمن خوی بیدین ستم دیده و دوران نکبت کشیده

میرسید و اصناف اعراض و انواع امراض از اطراف و اکناف نازل میگردید نه اسباب حدوث
معین و نه ابواب حدوث مبین بود نه ابواب نوایب از جوانب اربعه التهاب یافته و بواعث مکارم
از جهات سته بر چهره عدم شتافته کلک در رسالت با وجود دو زبان لب از تقریر بسته و
دوات عنبرین نفحات از غایت دلتنگی در سواد غم نشسته دل از نوخود روزگار بر چون و ما
گردش چرخ ناهنجار محزون بیت دل که آئینه شاهیست غباری دارد از خدا میطلبم صحبت
روشن رائی از وفور حادثات و کثرت واقعات بر زمانی فراز و نه از استقرار ایست در
انجال و در ابتلایات با دل شکسته چه اندیشه توان نمود و در این تنگی امن و امان و
فراخی و فتوح حدثان زبان بتالیف چگونه توان گشود نظم هنر مهجور دایم و عیب از انیم خت
کجا روم بتجارت بدین کساد متاع طرفه زمانی و عجب اوانی است که مالکان ممالک
دانش و سالکان مسالک بینش در شهرستان یاس قرین محنت و الم و ساکنان کوی
جهالت و نادانی روزگان طریق غفلت در ریاض امان هموار شاد و خرم شعر بیت هفته
رنج و دو بود در کیسه و زاد نو و خشت عقل تجربت کرد این جمیع العجوبات در این ایام هنر در
دهر عیب و فضل در ستمگری رواج تمام یافته و جمهور ناس از تحصیل کمالات اعراض از
تحصیل فضایل نفسانی روی بر تافته لاجرم در کالای معرفت را خریداری و بر متاع هنر
خریداری است نظم هنر نهفته چو عنقا بماند زانکه نماند کسی که بار دهد تا سد همای را زاد
رخاد بناء علی هذا با خویش مقرر داشت که یکبارگی خطوط تالیف را رقم نسیان مرقوم کرده
و سمند سخن گستری را در میدان فصاحت نراند و زبان قلم و قلم زبان از تحریر و تقریر باز دارد و
دست انشاء بر کاغذ در دو دوات سیاه دل نگذارد تا گاه لفظ معرب افتاب اقبال از مشرق
سعادت طلوع نموده مبشر غیبی و هاتف لاریبی بگوش هوش رسانید که از تلاطم هموم
روزگار آسوده باش و دل بمحنت منزل منما از آنکه عموم سپهر ناهنجار بحر است که در وی از کان
هر گوهر پاک را خریداری و هر جنس مهره را طلبکاری و هر نقدی را طالبی و هر جنسی را راغبی هست
مشابه اینکه شمس فلک کمال از مشرق مکرمت طالع و ماه سپهر جلال از افق جمال ساطع
گشته امروز آن اختر برج خلافت و گوهر درج سلطنت پرتو عاطفت بر فرق خاکنشینان
انداخته و آن مهر سپهر سروری بعهدهای اوج هنروری مرتبهبان زاویه عزلت را باصناف
الطاف مفتخر و سرافراز ساخته خاک درگاهش کیمیای هر جمعی هنری و غبار بارگاهش کحل

الجواهر بصری صدور باطنشان مشکوة انوار ولایت و قلوب روشن ضمیران قدر
اسرار دقایق ناور دادگر و سرور عدل گستر دارای عالم آرا، و سالار مهر لوا، مالک ممالک
مکارم و حاکم مصر مراحم عماد اهل حال و مراد اهل کمال اعدل الملوک و خادم اهل سلوک
نظم بدانش خسرو ملک معانی * بربخشش کاشف سبع المثانی * شهریار دانش نهاد صافی اعتقاد
دانش نواز تحقیق طراز الحاکم المحمود والملک المسعود علاء الدولة وحسام الملة وسعد الملک
نواب مستطاب مالک رقاب المؤید بتأیید الله الموفق بتوفیق الله
خلد الله تعالی ظله علی مفارق المحبین و ابد الله جنده علی رؤس المنافقین بمحمد و آله
الطاهرین این مجموعه را باسم میمون و القاب همایون آن خورشید آسمان شهریاری بیاراید
و این شاهد غیبی را بنام نامی و اسم سامی آن گوهر کامکاری زیور غایی نظم جهان شد از
رافتش بهره ور * بتخصیص ارباب فضل و هنر * بدرگاه او کس نکرد التجا * مگر آنکه حاجات او
شد روا * چون هدهد صبا و پیک اهل وفا بدین اشارت بشارت نمود از این خبر بهجت اثر دیده
دل روشن و فضای خاطر چون گلشن گشت بیت بدین مژده گر جان فشانم رواست * که این
مژده آسایش جان ماست * بنا بر اشارت غیبی بر امضای این تالیف مبادرت نمود امید از
کرم حضرت کریم و لطف [illegible] ندیم چنانست که این تحفه مختصر و هدیه محقر مطبوع طبع والا
و مقبول مزاج اشرف اعلا گردد و چون پرتو آفتاب قبول بر او افتد بحکم آنکه مصرع هر عیب که
سلطان بپسندد هنرست * نقصان بکمال مبدل شود توفیق اتمام و نصرت انجام از حضرت
ملک العلام درخواست امید آنکه علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر چون این مجموعه از
ریاحین الطاف لطایف و ازاهیر حقایق و گلهای معانی زیب و زینت یافته بنا علی هذا
موسوم بحدایق السیاحة گردید و ذکر دیار و امصار را بترتیب حروف تهجی مقرر و معین کردانید
و حق المقدور اقلیم و کشور و دیاری که اعظم و اکبر بود بهمان ترتیب مقدم ساخت و نیز هر
شهر و بلد و قریه که بزرگتر و عظیمتر بود ذکر آن را پیش انداخت و ترتیب کشور و اقلیم را منظور و
معتبر داشت اما بودن هر ملک و بلدی از کدام اقلیم ملتزم داشت و نیز ذکر احوال اشخاص
را بترتیب معقول لازم شمرد و این مجموعه مرتب گشت بر یک بوستان و بیست و هشت حدیقه
و یک گلستان و علی الله توکلت و الیه المستعان بوستان در مقدمات ترتیب این حدایق و
بیان بعض مطالب که مناسبت بود از معرفت برای ارباب دانش و [illegible] یک تحمیل [illegible]

بینش روشن و مبرهن خواهد بود که از کتب محققان بالاتفاق چنان مفهوم و از تقریر دلپذیر
سیاحان معرفت توامان معلوم میگردد که سطحی کره تمامت ربع مسکون را بطریق تفصیل دیده
باشد منحصر نیست و نیز کسی که جمیع دیار و امصار عالم را جزء جزء سیر دیده و بتحقیقات رسیده
باشد بعرصه وجود نیامده گویا آیه کریمه ان ارض الله واسعة بر این مطلب بیان دارد و
احادیث چند نیز مؤید و مقوی مدعا باشد از الجمله حدیث بساط و خبر شهر جابلقا و جابلسا
و اماکن یاجوج و ماجوج و امثال آن آثاری جمعی کثیر و جمی غفیر از طوایف امم و از دانشمندان
بنی آدم بحکم آیه سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق در عالم سیاحت نموده اند و اوراق
تحقیق اکثر معمور جهان را بسبیل اجمال پیموده و با گروه گوناگون و فرق نامحدود افزون از حساب
و مخالطت کرده اند و در لوازم تحقیق مذاهب و مشارب و ادیان ایشان سعی بلیغ بجای آورده اند
مورخان معرفت توامان و مؤلفان فصاحت نشان در کتب خود بیان فرموده اند و ابواب
طول و عرض آنرا بروی روزگار طالبان گشوده اند چون جمعی از مؤلفان از روی تحقیق تحریر
نکرده اند چون جمعی از مؤلفان از روی تحقیق تحریر کرده اند از راه تدقیق بعید تقریر در دنیا
بمجرد در کتب دیدن یا محض از کسی شنیدن نوشته اند و بر همان [illegible] رقم کشیده اند لهذا در میان
ایشان اختلاف فراوان و تعارض بی پایان مشاهده میشود [illegible] که بر خود گمان فضل
و کمال داشته و احوال صاحبان مذاهب مختلفه نگاشته اند اکثر ایشان بسبب عدم اطلاع
و نبودن قوت تتبع ایشان بمجرد استماع آن نیز از جمهور غیر معقول و از طایفه بوالفضول در کتب
خویش ثبت نموده اند و جمعی دیگر بجهة مخالفت کیش و ملت نظر از طریق تحقیق پوشیده و باده
تعصب از جام عصبیت نوشیده مست شراب تقلید گشته بحکم حب الشیء یعمی و یصم و بمقتضای
اشتهای طبع خود بیان فرموده اند و بعضی دیگر بهوای دل از حب جاه و وسعت دستگاه و تحصیل
عزت و تکمیل منزلت نزد صاحبان حکومت و خداوندان دولت بدام تملق و مداهنت خاص و عام
و خویش آمده و چاپلوسی عوام کالانعام افتاده بر طبق تمنای ایشان دیده حق خاطر ابنای زمان
حق را پنهان و باطل را عیان نموده اند و برخی دیگر بعلت خوف و هراس و ترس بعضی از
ناس حق ناشناس و از مردم جهال ناسپاس دارند جهت حفظ نام و مال و اهل و عیال و غیرهم
موافق مدعای قوم اشرار در تالیفات خویش نگاشته اند و فرقه دیگر محض مقوله قول کرده اند که
و نوشته که عمرو بد یا خوب است ایشان نیز بنا بر قول زید بر نیک و بد و حسن و قبح حال عمرو اغماض

کرده و نوشته و حال آنکه آن زید در حال عمرو بصیرت نداشته و از روی عدم تحقیق و
تفحص نگاشته است و مجموع فرق مذکوره در علمای ملل متفرقه برای العین دیده و مطالعه
کرده و نیز اگر کسی بدیده بصیرت بر احوال ابنای روزگار بنگرد و بچشم انصاف بر اوضاع
اهل زمانه نظر کند هر آینه بعین الیقین مشاهده نماید و مضمون سخن فقیر را ملاحظه
فرماید بدانکه دانایان گفته‌اند که تصنیف کردن و تالیف نمودن کاری عظیم و امری
خطیر است علی الخصوص جمع و تدوین احوال طوایف امم و ترتیب و تالیف اوضاع طبقات
مردم و تصنیف کردن مذاهب متفرقه و ملل مختلفه بسیار صعب و دشوار و نه کار
مردم غفلت شعار است چه نتیجه اینگونه تالیف منظور نظر بزرگان ملک و ملت و صاحبان
دین و دولت که افتخار عالم و امضا بخادم الله ... و محققان هر قوم و دانشوران هر
طایفه زایران نظر مهاتند بلکه کسی که فی الجمله سواد از بیاض فرق تواند کرد بمطالعه و نیز
آن میل و رغبت میکند بنا علی هذا عارفان دوربین و دانشمندان صداقت گزین فرموده‌اند
که مورخ احوال زمان و مولف اوضاع ابنای جهان باید که خود را از اغراض نفسانی و نزوات
شیطانی مبرا و معرا نماید و آنچه از محامد و فضایل و قبایح و رذایل نگارد بی زیاده و نقصان
و بی کذب و بهتان بعینه قلم آرد و خویشتن را از مرض غرض و حسد و طمع و خوش آمد و
خوف دور دارد و قدم در راه صدق و انصاف و تحقیق و حقیقت حال و بیان واقع گذارد
تا موجب من صنف فقد استهدف نشانه تیر ملامت نشود و در زمره فی قلوبهم مرض
فزادهم الله مرضا محسوب نگردد مناسب مقام است کلام صاحب ملل و نحل که مولانا
سید نور الله شوشتری رحمه الله در تالیف خود آورده حاصل آن اینست که چون عالم مقر
طوایف امم و محل اجتماع اصناف بنی آدم و مکان تحاسد و تنازع ایشان در هر چیز و کم
است و نظر هر یک بحکم آنکه حب الشیء یعمی و یصم بر امضا و مشتهای خود مقصور و نفوس
ایشان بهوا و هوس و حب جاه و ریاست مجبول و مفطور لاجرم جهت ترویج مطلوب خود
احداث شبهات نمایند و سبب آن در ورطه استبداد و استکبار بر آیند و اول شبهه که در
عالم ظاهر شد شبهه ابلیس بود و منشا صدور آن استبداد بود برای خود در مقابله نص الهی
و استکبار او و عباده آفرینش خود که آتش بود بر قاعده آفرینش آدم که گل بود حیث قال انا خیر منه
خلقتنی من نار و خلقته من طین و از این استکبار و استبداد او و از هفت شبهه سانح شد

بعد از روی آن شبهات در سایر خلایق سرایت نمود تا آنکه بعد از غروب آفتاب نبوت هر یکی
بعضی از آن شبهات در نفوس علما زمان آن پیغمبر پیدا آمد هر کدام از ایشان آنچه مناسب
استعداد ایشان بود بر آن میلی و محبتی تمام داشته مذکر گشتند و دلیل گفتن بر آن آغاز
کردند و کتب خانها از ادله عقلی و نقلی پرساختند و از کلام پیغمبر خود آنچه موافق عقائد
ایشان بود با عقاد خود راست آوردند و هر چه تاویل نتوانستند نمود متشابه نام نهادند
و این اختلاف و افتراق بحکم حدیث ستفترق امتی در امت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله
زیاده گردید و عدد متفرقات امت آنحضرت بهفتاد و سه فرقه رسید چون منتسبان ملت
احمدی نیز چون آفتاب رسالت بحجاب غیب متواری و محتجب شد و ظلمت هوا الذات الذات از مقر
استتار برون آمد مزاج قلوب ایشان از اعتدال روی بانحراف مینهاد و مخالفت ظاهر می‌شد
بعد این بعد از عهد رسالت و احتجاب نور وحی و عصمت هر روز ظلمات حب جاه و ...
و آرزوی امامت و فرمانفرمایی در دماغ علما و عظما زیاده میگشت و در میان ایشان
اختلاف پدید آمد و از متقدم بمتاخر منتقل شد و ظلمات آن قرنا بعد قرن مرا گشت تا
بحدی و ضلالت و خصومت و جدال و سب و تکفیر و قتل انجامید و خصومت بمرتبه
رسید که علمای یک مذهب و یک طایفه بر فسق و فجور و کفر یکدیگر اکنون فتوی میدهند و بر
قتل و اباحت خون و اخراج بلد حکم مینویسند از لطف حضرت کریم و فضل خداوند قدیم امید
وار است که دست و زبان این ضعیف را از راه سقیم و داء عاقبت وخیم مصون و محفوظ دارد تا آنچه
دیده و مشاهده کرده و از علما و عظمای هر قوم بطریق تحقیق از صحیح و سقیم در هر ملک و اقلیم استماع
نموده و در کتاب ایشان مشاهده کرده بی زیاده و نقصان در این دفتر ثبت کرده ربنا لا
تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب **حدیقه اول**
در بیان حرف الف بر ضمایر معرفت مدار خداوندان عرفان و بر خاطر فضیلت مآثر
صاحبان ایقان پوشیده و پنهان نخواهد بود که دیار و بلادی که حرف اول نام آن الف باشد
از حد افزون و از شمار بیرون دیده و شنیده شده است و ذکر مجموع آنها بطریق تفصیل
باعث طول کلام و سبب ملال خاطر مطالعه کنندگان معرفت انجام خواهد بود لهذا باختصار
گوشه مجمل از مفصل آنها بیان مینماید **ذکر اقلیم** در لغت قطعه معمور عالم باشد و جمع
آن اقالیم است و در اصطلاح حکمای معرفت قرین ربع مسکون را هفت قسمت نموده هر یک از آنرا

اقلیم گفته اند و در تحقیق آن چنین فرموده اند که نصف ظاهر و نیمی مستور باشد و آن نیمی که
مکشوف است نیمی که جانب جنوبی واقع شد و بر آن نیز از چهار بخش ارض یک بخش آبادان است
و آن در شمال خط استوا اتفاق افتاده و حکما آن را ربع مسکون نام نهاده اند و جمیع جبال و
بعضی از بحار که مشاهده میشود از ربع مسکون محسوب میگردد و خط استوا خطی است که حکما
در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر ولایت و شهری که
که بر آن خط واقع شود همواره لیل و نهار او برابر و یکسان باشد چه در آن اماکن هر دو قطب عالم
بطریق تساوی ملازم خط استواست یکی از طرف شمال بقرب مدار جدی و فرقدین و دیگری
از سمت جنوب بقرب مدار سهیل و طول معمور عالم از مشرق الی مغرب صد و هشتاد درجه است
و آن بزعم بطلیموس حکیم چهار هزار فرسخ باشد و ابتدای طول معمور نزد حکمای متقدمین از اقصای
مغرب و انتهای آن نهایت مشرقست اما اصحاب زیجات بدان عمل نمایند و زمره از علما الحکما
طول عمارت را از ساحل بحر محیط غربی گرفته اند و فرقه از جزایر خالدات اعتبار نموده اند که قدیم
الزمان معمور بوده اکنون در آب مغمور و مستور است و این جزایر غربی سودان اتفاق افتاده است
و عرض معمور عالم از خط استوا شصت و شش درجه است که هزار و چهار صد و شصت و شش
فرسخ باشد بطلیموس حکیم گوید که از عقب خط استوا بمسافت شانزده درجه و بیست و پنج دقیقه
تا منتهای عرض هزار و هشتصد و سی و یک فرسخ و نیم است هر جائی که طول بلاد ذکر شود عبارت
از بعد آن موضع باشد از ساحل بحر مشرق تا اقصای مغرب یا جزایر خالدات و هر جائی که عرض
بلاد مذکور گردد دوری بقاع از خط استوا مخفی نماند که ابتدا خط استوا از مشرق از اراضی چین
و بر جزایر جکوت و جنوبی بلاد چین و جزایر ارض الذهب گذشته و بر شمال سراندیب و
معظمات بلاد زنج و شمال جبل قمر و جنوبی ممالک سودان عبور نموده بدریای اعظم منتهی شود
و هر شهر و موضعی که بر خط استواست لیل و نهار آن برابر و یکسان باشد چنانکه قبل مذکور
شد نبذه از کتب محققان و سیاحان معلوم شد که ساکنان خط استوا عموما از کسوت
ادراک و معرفت عور و از مراسم کیش و ملت و روش مستقیم دور و از ملاحت پیکر و صباحت
منظر مهجوراند و جمیع ایشان سیاه فام و کریه اندام اند و غالب ساکنان آنها از کیش و ملت
و مانند بهایم وقت میگذرانند و قومی دیگر طریق بت پرستی سپارند و همگی ایشان از ملبوسات
خوب و ماکولات مرغوب و فواکه لذیذ فراغت دارند برف و یخ در آن دیار نمیباشد و گوسپند

سکنه خط استوا از نسل حام بن نوح علیه السلام **اقلیم اول** ابتدای آن از سمت مشرق و از
شمال جزیره یاقوت باشد آنگاه بر جنوب بلاد چین و شمال سراندیب و ممالک دکن و گجرات
و سند بگذرد و بحر عمان را قطع کند و بر جنوب یمن و حضرموت و عمان بگذرد و دریای قلزم
را قطع کند و بر وسط بلاد حبشه گذر کند و از آنجا بر رود نیل ناحیه غاید و از بلاد نوبه و بربر
گذشته بدریای محیط پیوندد این اقلیم بزحل منسوب است و در آن سیصد و چهل شهر بزرگ
و هزار قصبه معتبره و بیست کوه بلند و سی نهر عظیم است و هوای آن اقلیم در غایت حرارت و
درازترین روزش سیزده ساعت و مردمش اسود اللون و سیاه فام و کریه اندام و همگی از
نسل حام بن نوح علیه السلام اند و لغات متفرقه دارند بسیار من جمله اهل نوبه و حبشه
و سواحل و زنگ و بربر و سراندیب و بلاد چین و اکثر جزایر آن اقلیم هریک لغت علیحده
و زبان مخصوص دارند و غالب ساکنان آن کشور جماعت کفار و ساکنان بعضی از جزایر آنجا
لامذهب و مردم خوار و سایر سکنه آن اقلیم بت پرست و آفتاب پرست و آتش پرست و
موالید پرست و تناسخی مذهب و اقل قلیل مسلمان از اهل سنت و جماعت و عموما
اهالی آنجا قلیل الفهم و کثیر الحماقه و پوشاک و خوراک خوب ندارند بار بیشتر و اغلب مردم
برهنه و عور و از مراتب دانش و بینش دور اند و اما در بعضی بلاد سودان از علوم غریبه
بهره و در وجود فنون عجیبه سر دفتر اند و لقمان حکیم از ممالک نوبه بوده و از همین اقلیم ظهور نموده
و نبات در اقلیم سیم یافته و هوای آن کشور بغایت گرم و برف و یخ در آن اقلیم نمیباشد و در
موسم تابستان در اکثر مواضع آن باران میبارد و میوه سردسیری ندارد و اکثر میوه
گرمسیری نیز در آن اقلیم نیست و نفیر در بعضی از بلاد آن کشور گرد بین و بعجب اهل معادن
انجا رسید هنر بن بلاد آن کشور سراندیب و نوبه و حبشه و بربر و شادات و عقاقیر
و معادن مانند قافله و قرنفل و کافور و آبنوس و بقم و صندل و عنبر و فلفل و عود و
یاقوت و الماس و طلا بسیار است **اقلیم دویم** ابتدای آن از مشرق بر وسط بلاد چین و
دکن و گجرات و سند و بلوچستان گذشته و بحر فارس را قطع نموده و بر بلاد عمان و حضرموت
و یمن و حجاز و یثرب عبور کرده و بحر قلزم را قطع نموده از وسط دیار صعید و افریقیه و
و جنوب فزان گذشته بساحل بحر اعظم منتهی میشود و بکوکب مشتری منسوب است و در آن
سیصد و شصت مدینه معموره و قصبات مشهوره و هفده کوه بزرگ و سی نهر [illegible]

لون مردم این اقلیم میان سمرت و سواد و اکثر لاغر اندام و غالب و لاادحام و دیگر یافت و
دیگر سام الله دراز ترین ایام این اقلیم سیزده ساعت و نیم است اغلب و اکثر ساکنان آن
کشور کافر اند فوجی تناسخی مذهب و طایفه حلولی و فرقه اتحادی و زمره آفتاب پرست
و مشتری پرست و بت پرست و طایفه دیگر که ساکنان بعضی از جزایر این اقلیم اند لامذهب
و مردم خوار اند و هوای انجا بغایت حار و اکثر بلادش ناسازگار و بعد از جماعت کفار اهل
سنت و جماعت در آنکشور بسیار و بعد نصاری عیسوی ملت بیشمار آنگاه شیعه زیدی
و بعد طایفه خوارج و آنگاه جماعت یهود و دیگر منتظر اند ظهور وجود خاتم النبیین و
سید الوصیین و ائمه طاهرین علیهم السلام و تمامت صحابه کزین و اغلب و اکثر تابعین از
آن کشور است و اکثر و اغلب طایفه عرب در آن اقلیم سکونت دارند و صاحبان السنه
مختلفه و لغات متفرقه در انجا بسیار اند من جمله اهل چین و دکن و گجرات و سند و بلوچ
و اکثر ساکنان جزایر انجا هر یک لغت مخصوص دارند و ساکنان یمن و عمان و حضرموت و
حجاز و یثرب و صعید و بربر و بعضی اهالی جزایر بلسان عرب تکلم نمایند و بعضی از اماکن
بزبان قبطی و عبری و نکرودی و تلنکی سخن گویند و در بعضی بلاد آن کشور شیعه امامیه اند
و میوه سردسیری و برف و یخ در انجا نیست و در بعضی بلادش موسم تابستان باران بارد
و در ملک صعید و مصر در هیچ موسم برف و باران نبارد و نخل و شکر و نیل و سایر میوه
گرمسیری بسیار و اغلب حبوب و غلات نیز بیشمار است و بعضی عقاقیر و معادن مانند در و
کان و نحاس و زمرد و طلا و قلعی و زیبق و سندروس و امثال آن در این کشور فراوان و
جانوران مهیب و مرغان غریب و درندگان عجیب بی پایان **اقلیم سیم** ابتدای آن از مشرق
بلاد چین و ماچین و جنوب دیار تبت و از بلاد هند و از وسط ملک کابل و زابل و مکران
و سجستان و کرمان و فارس و خوزستان و عراق عرب و جنوب دیار بکر و میان شام و مصر و
مغرب گذشته بدریای محیط پیوندد صاحب این اقلیم مریخ است و در آن سیصد و شصت و نه
شهر آباد و سه هزار قصبه کثرت بنیاد و شش کوه بلند و بیست و دو شهر بند و لون مردم
آن کشور هکی اسمر و سبز و سفید چهره و بعضی صندلی رنگ و اغلب ایشان از مزاج ملایمت
نیکو و صاحب منظر باهر اند و عموما هوای بلادش مایل بحرارت و اطول ایام آن چهارده
ساعت و هفت حصه ساکنان آن کشور کافر بت پرست و آتش پرست و آفتاب پرست و تناسخی

مذهب و حلولی و گبر زردشتی و امثالهم باشند و پنج حصه دیگر مردم آن اقلیم شافعی
مذهب و مالکی و حنفی و حنبلی و خوارج اند و دو حصه دیگر اهالی انجا نصاری و
یهود و سامری و نصیری و اسمعیلی و زیدی باشند و یک حصه دیگر شیعه امامیه و
سالک مسالک مذهب جعفریه اند و غالب ایشان از نسل سام و بعد تحقیق حام آنگاه یافث
بن نوح علیه السلام اند و صاحبان لغات مختلفه و لسان متفرقه در آنکشور بسیار اند
و اهل چین و جزایر و هند و زابل و کابل و فارس و عرب و مغرب و بربر و مصر و شام
هر یک لغت علیحده دارند و سواد اعظم ایشان قوم عرب و چین و هند و فارس و بربر اند
و صاحبان سایر لغت مثل ترک و افغان و قبط و تبت با ایشان کمتر اند اکثر انبیا و مرسلین
و اوصیا طاهرین و تابعین و تبع تابعین و عرفا و صاحب یقین و بعضی از حکما حکمت آیین و فضلا
فضیلت قرین و فضلا ذی شوکت و امرا با حشمت و شعرا با فصاحت از این کشور برخواسته اند
و در بعضی بلاد آن برف و یخ بهم میرسد فواکه سردسیری دارد و میوه گرمسیری فراوان و
حبوب و غلات نیز در آن است **اقلیم چهارم** ابتدای آن از مشرق بر دیار چین و ختا و ختن و
تبت و جبال کشمیر و بدخشان گذشته و بعضی بلاد کابل را قطع نموده و بر وسط ترکستان
و طخارستان و خراسان و کرمان و عراق عجم و دار المرز و آذربیجان و ارمینیه اکبر و دیار بکر
و بعضی بلاد روم و شمال ملک شام گذشته و بحر روم و یونان را عبور نموده و جزیره
قبرس و شمال مصر و آن بلاد جزایر مغرب و طرابلس و فارس گذشته بساحل بحر اعظم
منتهی میشود خداوند این کشور آفتاب ضیا گستر است و در آن پانصد شهر معتبر و چهار
هزار قصبه بزرگ است و جبال عظیمه و جبال چون قشنیم در آن بسیار و صاحبان مذاهب
مختلفه و لغات متنوعه بیشمار است اطول ساعات آن اقلیم چهارده ساعت و نیم است
چون آن کشور در وسط معموره اتفاق افتاده بموجب خیر الامور اوسطها لهذا هوای
مرغوب باعتدال مزاج مردمش بکمال بحسب خلق و خلق و سیرت و صورت نسبت بسایر اقالیم
احسن و اجمل و در فطانت و ذکاوت و سایر فضیلت اتم و اکمل اند محققان بیان نموده اند
که مجاوران آن کشور ساکنان اقلیم سیم و پنجم نیز در هیات و صورت و سیرت بالجمله اعتدالی
واقع است و اهالی اقلیم اول و دویم مانند بلاد زنگ و حبشه و سودان و امثال آن برای ایشان
رکاکت طبع و کراهت هیات و کثافت مزاج و قباحت صورت موصوف و بر دانش حال

و بنوا حوال وخباثت فطرت معروف اند و همچنین سکان اقلیم سیم و هفتم که طوایف یاجوج
و ماجوج مغول و تاتار و مردم سقسین و قبچاق و بلغار و روس و فرنگ اند از اطوار مردمی و
از عالم معرفت مهجور اند اگر شخصی لطیف طبع و نیک محضر و مهذب الاخلاق ظهور یابد
نادر خواهد بود عقلا بنا در اعتبار نخواهند نمود و بعضی از دانشمندان در کتب ولایت
نشان خود بیان نموده اند که بهترین معموره عالم ملک سراندیب است و این کلام از ایشان
بسیار عجیب و غریب است زیرا که دانایان و این اتفاق دارند که جمیع محامد و محاسن و
فضایل در حد وسط واقع شده و طرفین افراط و تفریط مذموم آمده دلیل که ایشان در خوبی
ملک سراندیب گویند در ضمن ذکران در حرف خا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
از اقلیم چهارم اولیاء عظام و عرفاء عالی مقام و علماء کرام و حکماء ذوالاحترام و ملوک
گردون احتشام و وزراء خردپرور و شعراء بلاغت گستر زیاده از حد و چون ظهور نموده اند
و جمیع ساکنان آن کشور از نسل سام و از تخمه یافث بن نوح علیه السلام اند هفت حصه
سکنه آن کشور مسلمان حنفی مذهب و مالکی و شافعی اند و یک حصه دیگر کافر بت پرست
و مانی مذهب و آفتاب پرست و ابنوری و نصاری و یهود و گبر و سفید جامه و سه حصه
دیگر علی اللهی و اسمعیلی و صابئیه اند و دو حصه دیگر امامیه اند فواکه سردسیری بسیار
ممتاز و حبوب و غلات آن با امتیاز و ملبوسات و ماکولات آن بغایت خوب و رسوم و عادات
ایشان در امور معاش بسیار مرغوب است و برف و یخ در همه ماه های آن کشور می باشد
و بعضی عقاقیر و معادن فلزات مثل مرو و دیتم و بلور و طلا و نقره و مس و آهن و سرب
و لاجورد و لعل و مرجان میشود تیز و مثل آن ذفر بحائی و زهر هلاهل از آن کشور
حاصل میگردد اقلیم پنجم ابتداء آن از شرق از مملکت ختای و ترکستان و ماوراء النهر و
خوارزم گذشته و دریای خزر را قطع نموده از ملک شروان و موغان و گرجستان و ارمنیه اصغر
و روم مرور نموده بحر روم را قطع کرده از بلاد اندلس و طنجه گذشته و بدریای اوقیانوس محیط
و عدا و بناء این اقلیم زهره است و در آن کشور دویست و پانزده مدینه مشهوره و دو هزار و هفتصد قصبه
معمور و سی کوه بزرگ و چندین رود بزرگ و لون مردمش سفید و هوایش برودت مایل و نهایت
ایام آن مملکت پانزده ساعت باشد ساکنان آن کشور از نسل سام و یافث بن نوح علیه السلام
و سواد اعظم آنجا قوم ترک و طایفه ختا و گروه فرنگ و نصاری و قبچاق و قلماق و قزاق و بعد

کوچ و الکاه و یهود و بعد سایر مذاهب اند چون از دانشمندان و دانایان و ملوک دنیا از آنجا برخواستند و
بنی نور و فضایل و کمالات نفسانی آراسته اند و صاحبان لغات بسیار از ارباب ملل متفرقه در آن اقلیم
بسیار اند هفت حصه مردمش حنفی مذهب و مالکی و شافعی اند و یک حصه دیگر کافر بت پرست و لا
مذهب و نصاری و یهود و اهل فرنگ اند و یک حصه دیگر شیعه امامیه اند و فواکه و میوه سردسیری
وسط مایل بخوبی و گندم و جو و نخود و امثال آن خوب و ممتاز و سایر غلات نیز بغیر دارد و معدن طلا
و نقره و آهن و مس و سرب در آن کشور بهم میرسد اقلیم ششم ابتدای آن از شرق و بلاد یاجوج و
ماجوج و مغولستان و تاتارستان و دشت قبچاق و اسفیجاب و بلغار و سقالبه و بعضی بلاد روس
و جبال البرز و ممالک قرم و قراقرم و قسطنطنیه و اکثر بلاد روم ایلی و اکثر دیار فرنگ گذشته بدریای
اعظم منتهی میگردد در قریب این کشور عطارد است و در آن دویست و چهل و نه آباد و هزار قصبه مخمسه تیز
بنیاد است و بیست و دو کوه عظیم و سی و نه رود بزرگ است و سکان آن کشور اشقر اللون می باشند و مو
بغایت سرد و اطول نهارش پانزده ساعت و نیم است و سه ثلث مردمش از نسل یافث و یک ثلث از نسل
از تخمه سام علیه السلام اند و ارباب لغات مختلفه زیاده از حد و چون و صاحبان ملل متفرقه
شمار بیرون و طوایف انام از حد و حصر افزون در آن کشور می باشند و هفت حصه ساکنان اقلیم
نوعی لا مذهب و طایفه بکیش و پنج حصه دیگر جماعت نصاری و فرنگان و کافر بت پرست و یهود
و سه حصه دیگر فرقه مسلمان حنفی مذهب و شافعی و مالکی و علی اللهی و اقل قلیل شیعه امامیه اند
و مسکن قوم یاجوج و ماجوج و مغول و تاتار و قلماق و قزاق و قبچاق و طایفه از روس و لکزی و غیره
و مجار و ولندیز و اسپانیا و ... و بعضی از دانشمندان و حکیمان و ملوک ذی شوکت و حکام
صاحب حشمت از آن کشور برخواسته اند و فواکه و میوه سردسیری وسط و قلیل و حبوب و غلات آن
قلیل است و از معادن معدن آهن و مس و طلا در آن کشور بهم میرسد و آبگینه ممتاز که در ایران مشهور
بلور است در آنجا ساخته میشود اقلیم هفتم ابتداء آن از شرق از بلاد یاجوج و ماجوج و کیمنا و قرقیز
و البرز و تمامت ملک روس و سقلاب و فرنگ گذشته بساحل محیط پیوند صاحب این اقلیم قمر است
و در آنجا سی شهر معتبر است و هزار قصبه خورد و چندین کوه بزرگ و نه رود عظیم دارد و ساکنان آن کشور
بد روی و سرخ موی و اندک چشم و بعضی از شدت سرما مایل بسرخی باشند و هوایش در غایت برودت
و در آن نوعی روشنی شانزده ساعت است هفت حصه مردم آنجا از نسل یافث و دو حصه دیگر از تخمه
سام اند و ده حصه ایشان لا مذهب و بی کیش و هفت حصه دیگر ایشان طایفه بت پرست و آتش پرست

و اکثر قلیل مسلمان حنفی مذهب باشند زراعت و باغات بسیار دارند پوست سنجاب و سمور و خز و غیره
در آن کشور حاصل میشود و آبگینه نما که در ایران بلور میگویند در آن کشور میسازند و موضعی که ماوراء
اقالیم سبعه است انقسام بدو قسم یافته **قسم اول** از زیر خط استوا است که باصطلاح اهل هیئت ماوراء خط
استوا گویند و عمارت آن قریب بشانزده درجه و کسری باشد در عرض جنوب و بعد بطلمیوس سیصد و شصت و
پنج فرسخ باشد و در آن مدائن و قصبات بسیار و جبال و انهار بیشمار است و هوای آن در غایت حرارت و خلقش
حیوان صفت اند گویند همگی ایشان لا مذهب و بد کیش و دیگر قوم صنم پرست و آفتاب پرست و بعضی دیگر
باشند و در قید صحت و عفت و کیش و ملت نباشند **قسم دویم** موضعی چند است که آنرا ماوراء اقالیم سبعه
گویند و عمارت آن پنجاه درجه و ثلثی که آخر اقلیم هفتم است و بقولی تا عرض شصت و شش درجه باشد بعد
بطلمیوس چهار صد و هشتاد فرسخ و نیم است و در آنجا بلاد بسیار و مدائن بیشمار است و هوای آن در غایت برودت
و اطول ایام آن بیست و دو ساعت و مردمش چون سباع زندگانی کنند و از اهالی سایر اقالیم نفور دارند
اغلب ایشان کیش و ملت ندارند و قلیلی کافر آتش پرست باشند و در قید مردمی و انسانیت نباشند گویند
ساکنان آنجا از نسل یافث بن نوح علیهما السلام اند و چون از معموره بکنده دور افتاده اند و کثرت برف بیشتر
نتوانند رفت و حیوانات و نباتات در آنجا بسیار والله اعلم بحقایق عالم الامر والخلق **ذکر افریقیه** باصطلاح
حکما فریک نام حصه چهارم معموره عالم و مسکن طوایف امم است چه که ایشان جهان را بچهار قسم تقسیم نموده
اند قسم اول را افریقیه نام کرده اند و آن جمیع بلاد سودان و دیار مصر و اراضی مغرب است و محدود است
از طرف شمال بدریای روم که فاصله است میان اوروپا و آسیا و از سمت مشرق بدریای محیط که فاصله است
میان اوروپا و امریکا و بوروب **ذکر آسیا** آن حصه دویم معموره عالم و ماوای طوایف اولاد آدم است و آن تمام
ایران و توران و ترکستان و هندوستان و بعضی بلاد روس و تمام ممالک شام است و محدود است از جانب
شمال بدریای محیط که ساحل آن یخ بسته است اتصال دارد و از جانب جنوب بدریای هندوستان و از
سمت مشرق بدریای محیط و از جهت مغرب بوروب **ذکر بوروب** آن در ضمن حرف باء مذکور خواهد شد
ذکر امریکا یا ارض جدید و ینگی دنیا شهرت دارد و در ربع جنوبی بعید افتاده و آن خارج ربع مسکون است
و ملکی است بعید در ربع شمالی و تفصیل آن نیز در حرف باء خواهد آمد **ذکر ایران** مخفی نماند که قدیم الایام
ایران را پارس میگفتند چه که پارس بن پهلو بن سام بن نوح علیه السلام آنرا آباد کرده بنام خویش موسوم نموده عرب
پا را بفا مبدل نموده فارس گفته اند شیخ ابن حجر عسقلانی شارح متن صحیح بخاری در شرح باب من تکلم
بالفارسیه ذکر نموده که الفارسیه نسبته الی فارس بن عامور وقیل عامر بن یافث بن نوح ع وقیل نسبت اهل

الفارس

الفارس الی اهل دام بفتح الطاء وقیل بدوام بفتح التاء والذال المعجمه علی تقدیر هوار محشد بن نوح ع وانه
ولد بضعة عشر ولدا کلهم کانوا رجالا فارسا شجاعا الفرس بالفروسیه وکان دینهم الصابئیه ثم تحولوا
الی عبادة النیران وکانوا اهل الرئاسة والسیاسة وتدبیر الحرب وحسن المملکة ووضع الاشیاء فی مواضعها
ولهم الترسل واللطافة والنظافة وتالیف الطعام والطیب وجمعی گویند فارس بن طهمورث بن هوشنگ بوده
و آن ملک را عمارت کرده باسم خود موسوم نموده عموم اهل سیر در خصوص اینجا متفق اند که چون فریدون
ممالک مفروضه را بسه قسم تقسیم کرد ایشان ماوراء النهر را که توران شهرت دارد و بجانب شرقی ایران واقع
شده است بتور بخشید و مرز و بوم روم که سمت غربی ایران اتفاق افتاده بسلم مسلم داشت و مملکت ایران را
بکف کفایت ایرج گذاشت بدان جهت موسوم بایران گشت از قدیم الایام وسعت اقلیم از لب فرات تا کنار
جیحون طولا و از باب الابواب دربند الی سواحل بحر عمان بوده بمرور دهور ولایتی باسم صاحب البلاد مسمی گشت
الدیار مشتمل است بر اقلیم سوم و چهارم و پنجم و قلیلی از دویم و در حالی اکثر بلاد آن آفتابست و جبال و تلال آن حصین
انحصاری دریا بار است محدود است از طرف شرق بولایات توران و کابلستان و سند و از سمت مغرب بجزیره
عرب و ممالک روم و شام و از جانب جنوب بدریای عمان و از [illegible] شمال بجبال البرز و بحر خزر و محدود است
و بیست و دو ولایت بدین ترتیب **اول** آذربیجان **دویم** اران **سیم** ارمن **چهارم** جبال **پنجم** خراسان **ششم**
خوزستان **هفتم** زابلستان **هشتم** سجستان **نهم** شیروان **دهم** طبرستان **یازدهم** طالش **دوازدهم** عراق عجم
سیزدهم عراق عرب **چهاردهم** فارس **پانزدهم** قهستان **شانزدهم** کرمان **هفدهم** گرجستان **هجدهم** کردستان **نوزدهم**
کوهگیلویه **بیستم** سوغان **بیست و یکم** مغان **بیست و دویم** مکران و هر یک از ولایات مذکوره مشتمل است
بلاد معموره و قصبات مشهوره بعضی گویند که ممالک دیار بکر و داغستان و بلوچستان [illegible] بلکه تا حدود
ارزنجان روم از کشور ایران است نقله اخبار گفته اند که در زمین ایران چهار صد شهر و قصبه و صد و هفتاد و دو
باب قلعه و شانزده جزیره و چهار رود [illegible] بیشمار آمده مخفی نماند که اهل ایران اصول دنیا و جامع بیشمار اند در عهد
مورخان اسلام از زمان کیومرث تا اوان گشتاسب همگی بر دین صابئیه بوده اند و پرستش و عبادت کواکب
مینمودند اما موافق اخبار دیگران و یزدانیان اهل ایران بر کیش مهاباد بوده اند و بعد طریق کیش هوشنگ
و فریدون بوده اند که هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد در عهد گشتاسب زردشت بن پورشسب از
نژاد ایرج ظاهر شده دعوی نبوت نمود و گشتاسب کیش و آیین زردشت را قبول فرمود ذکر زردشت در حرف
زا خواهد آمد و بعد الناس علی دین ملوکهم قاطبه طبقات اهل ایران سر در فرمان زردشت نهادند
و مضمون این بیت خواندن گرفتند — که بر مغان نرسد این شد چه تفاوت — در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

از ابتدای سنه دوازده هجری زمان خلافت ابوبکر تا سنه چهل هجری که زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جمیع بلاد
ایران بخصوصه بتصرف اولیای اسلام درآمد و بیرون از حضرت جبل [illegible] تمام را مسلم شد از آن زمان تا اوایل سنه هفتصد
سی هجری سکنه آن دیار اغلب و اکثر اهل سنت و جماعت بودند اهالی فارس و عراق بمذهب شافعی عمل مینمودند
و مملو خراسان و آذربیجان بطریقه ابوحنیفه سلوک میکردند و اکثر مردم دارالمرز بر سوم مذهب زیدیه بجا می
آوردند و بلاد چند که هر یک در مرتبه خود [illegible] بمذهب امامیه داشتند و در کتمان خاطر را با تمکین
نهاده و بتحمل [illegible] سبک شدند تا آنکه در سنه مذکوره شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی خروج
نموده و اورنگ سلطنت عروج کرده بود لذا از زمان جمیع آن ممالک را مسخر ساخت و وجود اعدای ملک و ملت
و دین و دولت را از آنجا انداخت و مذهب امامیه و مسالک اثنی عشریه را رواج داد و از آن اکثر بلاد آن دیار بطریقه
اهل سنت و جماعت برافتاد اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است در آن کشور صاحبان
مذاهب مختلفه میباشند اما سواد اعظم و معظم شیعه امامیه و سالکان مسالک اثنی عشریه اند و در بلاد
ارس و شیروان و عراق عرب و طخارستان و گیلان و مکران اهل سنت و جماعت غالب و در بنادر فارس و بعضی
بلاد خراسان و قهستان و کرمان هر دو فرقه برابر و یکسان اند و در ملک کرجستان عیسوی مذهب اند
و طایفه علی اللهی در ولایت کردستان و کرمان و عراق عجم و فارس و آذربیجان بسیار اند و فرقه یهود در اکثر
بلاد ایران قریب بیست هزار باب خانه خراج گذارند و در ملک قاین و کرمان و بعضی بلاد خراسان اسمعیلی
مذهب سکنی دارند و گروه گبران نیز در شهر یزد و دیه ابرکوه و شهر و نواحی یزد قریب دو سه هزار خانه دار
و بچندین لغت ساکنان آنجا تکلم مینمایند اغلب و اکثر بزبان فارسی مکالمه کنند آنگاه بلغت ترکی تکلم کنند
و بعد بلسان عرب و بعد بلغت کردی و دیگر لری و دیگر [illegible] و دیگر گیلانی و دیگر بزبان راجی و دیگر
افغان و گرجی و یهود و غیر از اینها که مذکور شد صاحبان لغات دیگر میباشند و چندین طایفه در آن
کشور حکومت و سلطنت دارند بطریق استبداد و استقلال بسیار اند اول محمد شاه قاجار که شهر ری و عراق
عجم و فارس و دارالمرز و کرمان و اکثر آذربیجان و بعضی از بلاد خراسان است دوم قیصر روم که جمیع بلاد
عراق عرب و دیار بکر و ربیعه و ارمنیه اکثر بتصرف اوست سیم روسیه تمامت بلاد گرجستان و شیروان
و اکثر بلاد داغستان و موغان و اران و [illegible] و طالش را بحوصله تصرف در آورده اند چهارم طایفه
کرمانج و بلباس اکثر بلاد کردستان و آذربیجان مسخر نموده اند پنجم طایفه ترکمان که اغلب نواحی جرجان
و دهستان و [illegible] و خاوران و سرخس و بادغیس را دارند ششم حکام بخارا که شهر مرو و توابع و لواحق آن
در حیطه ضبط اولیای ایشان است هفتم اندخود و حصار و شادمان و ختلان و خلم و بلخ و شبرغان

طایفه اوزبک بطریق ملوک طوایف مسخر کرده اند هشتم ملک غور و غرجستان را اهل غور [illegible] دارند
نهم جمیع بلاد زابلستان و هرات و توابع آن را ملوک افاغنه قلم تخصیص کشیده اند دهم حکام عرب جزیره
در ولایت عمان مدتها است مقتدر و مستقل گردیده اند یازدهم قوم هزاره در باخرز [illegible] دوازدهم فرقه
تیموری در غور استقلال دارند سیزدهم طایفه بلوچ در کیج و مکران و نواحی آن چهاردهم جماعت کیان در
ملک سیستان بطریق استبداد میباشند پانزدهم امرای [illegible] شانزدهم حکام قراین در [illegible]
هفدهم طایفه شیبانی در طبس و تون هجدهم سلطان عمان در ولایت بندر عباسی و شمیل و میناب
ایشان [illegible] میخوانند و جموع [illegible] و کجا اند که خویشتن را مقتدر و مستقل میدانند
ذکر آذربیجان دیاری است معروف نزد الناس و افواه موصوف بعجایب و هوا و صعوبت و صفا و تمام
و بسبب جهتهای خوش و مراتع دلکش با متیاز است و مشتمل است بر جبال راسیه و تلال عالیه و [illegible]
و بیست و نه قصبه محتشم بنیاد و مسکن ارباب حشم از قبایل قزلباش و دامن اصحاب خدم از عشایر [illegible]
محدود است از طرف شمال بولایت موغان و شیروان و جبال البرز و از سمت جنوب بعراق عجم و کردستان
و از جانب مشرق بدیار طالش و گیلان و طالش و دیلم و از سمت مغرب ببلاد ارمن و گرجستان قدیم الایام
[illegible] آذربیجان از کوه [illegible] تا طالش بود و پنج فرسخ طولا و از قصبه ماجروان الی جبل سینا [illegible] پنج فرسخ عرضا بوده
دارالملک او [illegible] قبل از این شهر [illegible] بوده اکنون سالهای فراوان است که مدینه تبریز است و جمیع بلاد [illegible] از
اقلیم چهارم است و قدیم الزمان [illegible] آذربیجان میگفتند آذر در لغت فرس آتش را گویند و بیگان
بکاف فارسی محل و مکان را گویند یعنی آتشکده [illegible] چون در دیار آتش [illegible] در آنجا آذرکده چند
احداث شده لهذا مسمی به آذربیجان گشته و عرب معرب کرده اند در عمارت آن اختلاف [illegible] بعضی گویند
[illegible] آذربن اسود بن سام بن نوح [illegible] و بعضی گویند آذربیجان بن بیوراسپ بن سام [illegible] عمارت فرموده [illegible]
و [illegible] گویند که در زمان شاپور [illegible] آذرباد نام در آن اطراف دعوی نبوت کرده فوجی [illegible]
شدند و چون خبر آذرباد بسمع شاپور رسید او را گرفته روی گداخته بر روی سینه اش ریخته [illegible]
گشت و [illegible] اعتقاد مردم آن [illegible] آذرباد [illegible] جماعتی گفتند که چون
گشتاسب دعوت زردشت را با اجابت مقرون ساخته در آن کیش و ملت راسخ گشتند رسوم تقلید آبا
و اجداد [illegible] زردشت فرمان داد که در اقطار و امصار عالم آتشکده ها سازند [illegible]
[illegible] زردشت [illegible] و مسقط الرأس زردشت ملک آذربیجان بود [illegible]
کرده [illegible] آذربیجان موسوم گشت [illegible]

قبل از ظهور اسلام مذهب زردشت و صابئیه داشتند و بعد از ظهور ملت بیضا اسالت مسالک
دین اسلام شدند اکنون کثرت و ازدحام شیعه امامیه دارند و قریب ده هزار باب خانه سنی و پنج هزار باب
خانه علی اللهی و سه چهار هزار خانه نصاری میباشد چون سنه کاشتکان ملوک فرس در آن ولایت استقلال
داشتند و گاهی بنی اولاد ایشان لوای حکومت می افراشتند چون آفتاب دولت اسلام از مشرق ایمان تابیدن
گرفت در سال بیست و دو هجری در زمان خلافت عمر بن خطاب مغیره آن ولایت را بطریق صلح مفتوح ساخت
و بعد از خلافت خلفاء اربعه زمین سخن اولیاء بنی امیه گردید و چون دولت بنو امیه بپایان رسید بحوزه
تصرف بنی عباس درآمد و چون عمود اساس خلافت ایشان اختلال پذیرفت حکام اتابکان الجدکز در سنه
پانصد و چهل هجری از جانب ملوک سلجوقیه در آذربیجان استقلال یافتند بعد از انقراض دولت
ایشان چندی ملوک عراق و خراسان بآن ولایت حکم نمودند تا آنکه دولت چنگیز خان ظهور یافت و تمامی
چنگیزیان جمیع بلاد آذربیجان را کشودند و فرقه از ایشان آنجا را دار الملک خویش نمودند و بعضی از حکام
و سلاطین ایشان قلاع خوب و بقاع مرغوب احداث فرمودند و چون بامر لایزال دولت ایشان روی بزوال
آورد چوپانیان در آن ولایت بالک باستند و مقارن دولت ایشان ملوک ایلخانیان ظاهر شدند و چندی
بحوزه تصرف نامبرده بود و زمره قراقوینلو بگرفتند و چندگاه در زمان سلطان محمد صفوی با ولیاء دولت عثمانی
بحیطه تصرف در آوردند و شاه عباس ماضی از رومیان باز گرفت بعد از انقراض دولت صفویه دیگر
بار بدست رومیه افتاد و نادر شاه جاه ایشان را از آن طایفه استرداد کرد و چون دولت نادریه در گذشت
آن ولایت ملوک الطوایف گشت و ملوک نمیه را اینان مصلحت فی الجمله اقتباد میکردند تا آنکه خاقان دولت
قاجاریه بآن بلد کرفت اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است اکثر بلادش در ضبط شاهزاده
کامکار عباس میرزا است حاصل دیوانی آن بلاد در زمان دولت سلجوقیه دو هزار تومان معمولی بوده
و هر تومان معمولی بقولی ده هزار مثقال و بقولی بیست هزار مثقال نقره است **ذکر ارمن** بفتح همزه و
سکون را و فتح میم و سکون نون نام دو مملکت است یکی ارمنیه اکبر و ارمنیه اصغر و ارمنیه صغری داخل
ممالک روم است و ارمنیه اکبر اندیار ارانست و مراد در اینجا ارمنیه اکبر است و آن ولایتی است دلکشا و
مملکتی است دلفزا و مشتمل است بر بلاد مشهوره و قصبات معموره و چمنهای خوش و مراتع دلکش آبش
معتدل و هوایش بسردی مایل اکثر بلادش از اقلیم چهارم و قلیلی از پنجم کوهستان اماکنش بیش از بیابانست
و محدود است از طرف مغرب بدیار بکر و ارمنیه اصغر و از سمت مشرق باذربیجان و از جانب جنوب بکردستان
و از جهت شمال باران و طول سعد طولش قریب هشتاد و نه و عرضش هفتاد و پنج مسکن طوایف بسیار و فاق من

گروهی بی شمار مردمش در صباحت منظر و ثنا سبکی از اکثر بلاد ممتاز و سستی است و این مملکت سابقاً در
شور انگیز و لیلی د کواست قبل از بعثت حضرت عیسی بر کیش صابئیه و زردشتیه بودند و بعد از بعثت عیسی
دین آنحضرت را اختیار نمودند و بر شیوه دین آنحضرت را رواج دادند که مطلوب عیسوی را ارمنی گفتند چون رایت اسلام
سر بسپهر بیضا کشید و صیت ملت حنیف در ربع عالم رسید در زمان خلافت عمر و عثمان تمامی آن ملک بحیطه
تصرف اسلام درآمد اکنون صاحب مذاهب مختلفه در آنجا باشند هستند از آنجمله جمعی زیدین معاویه و بلبس ابن حی
و گروهی عیسوی ملت اند و ایشان را ارمنی گویند بنفرقه اهل حرفه و زراعت اند و جمعی بکر یهود اند این طایفه در
غایت قلت و ذلت اند و زمره علی اللهی اند و فرق مذکوره کثیر اند و قوم دیگر اهل سنت و جماعت اند ایشان بیرون
دو فرقه اند طایفه شافعی مذهب جماعتی حنفی هستند و فرقه سواد اعظم و اهل ریاست اند قبایل و عشایر اند بار
کرد اند و در شجاعت و مردانگی جلادت تمام دارند قریب بصد هزار خانه میباشند عموماً مهمان نواز و دد جود و
سخا از اکثر بلاد ممتاز اند اما گروه خونریز و فتنه انگیز اند و از سرقت و قطاع طریق ابا نمیکنند قدیم الزمان عمال
آن ولایت از طرف ملوک عجم بودند و در هنگام فرصت گاهی ولات آنجا طریق بغی و طغیان می پیمودند در سنه
بیست و چهار هجری در زمان خلافت عثمان سلمان بن ربیعه قهراً و جبراً آن ولایت را کشود بعد از سلمان
حبیب بن مسلمه تمامی آنجا را فتح نمود و در اخلاط که دار الملک آنجا است قتل و افراط کرد و چون زمان خلافت
خلفا سپری شد امنای دولت بنو امیه تصرف نمودند و چندگاه اولیای مختار بن ابی عبید ثقفی ضبط
کردند و بار دیگر بحوزه تصرف اجنای بنو امیه درآمد چون زمان دولت آن گروه منقرض شد ملوک بنی
عباس ضبط نمودند و چون در ارکان خلافت ایشان اختلال یافت ملوک نامدار و مقتدر شدند گاه
پیوسته پادشاهان آذربیجان بدان دیار حکم نمودندی و در زمان ظهور ملوک الطوایف حکام آن دیار
منفرد بودندی بعد از انقراض آق قوینلو اولیای دولت صفویه مسخر نمودند و سلطان سلیمان بن سلطان
سلیم قیصر روم بنفس لشکر کشیده از تصرف اولیاء دولت صفویه منتزع کرد اینده و شاه طهماسب بن شاه
اسمعیل جبراً و قهراً از رومیان استرداد کرد و بکرات میان سلاطین روم و پادشاهان صفویه بر سر ارمنیه
نزاع و جدال روی داده بالاخره سلطان مراد خان رابع در عهد دولت شاه صفی بن شاه عباس ماضی
در حیطه تصرف در آورده تا حال که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است جمیع بلاد آنجا در تصرف
کارکنان آل عثمان است **ذکر اران** بفتح همزه و را مع الالف و سکون نون نام ولایتی است که ما بین ارمن
و گرجستان واقع شده است و محدود است از طرف مشرق باذربیجان و از سمت مغرب بمضافات روم و از جانب جنوب
ارمن و از جهت شمال بموقان و گرجستان و محتوی است بر بلاد مشهوره و قصبات معموره و اغلبش حول الاتفاق

افتاده قدیم الزمان ولایتی علیحده بوده اکنون سالهای فراوانست که از توابع آذربیجانست و اکثر بلاد فی
متصرف کاشکان شهریار زمانست **ذکر ارس** رودی مشهور و معروفست از جبال قالیقلا و ارزن
الروم بر میخیزد و بولایت ارمن و اران عبور نموده آبهای اخر بدان می پیوندد و از کنار ملک اران برود کر و قرا سو
منضم میشود و از حدود ولایت کشتاسفی گذشته و در اخر بدریای خزر میریزد طولش سیصد و پنجاه
فرسخ هنگام طغیان آبش بسرعت روان و در آن سنگ بسیار و زورق و کشتی در آن صعب و دشوار است و بغایت سریع
الجریان و از طرف جنوب بسمت شمال روانست و در بحر اعمار زراعت بسیار کنند و منفعت بسیار دارد در
عجایب المخلوقات مذکور است که اگر معلول بعلت رشته از آن بگذرد بشرط آنکه پایش تا زانو بایستد در آن باشد
همان لحظه از آن علت نجات یابد و اگر بخواهد از آب بگذرد چنانکه نیم زیر یا و در آب باشد چون دست بر پشت
زن متعسر الولادت کنند فی الحال وضع حمل نماید و در او بسی مخصوصات بسیار دارد هر که خواهد بکتب عجایب المخلوقات رجوع
نماید **ذکر اصفهان** در اصل اسپهان بوده و معرب آن نموده اند صاحب معجم البلدان گفته الاسپهان اسم
مشتق من الجندیه و ذلك ان لفظ اسپهان اذا ارد الی اسمه بالفارسیه کان اسپاهان و هی جمع اسپاه و اسپاه
الجند و اول لشکرگاه کیقباد بوده و هر چند هوشنگ بعمارت نموده و بعضی از بلاد مدینه ایران و در جنوب او هموار
مشهور جهانست از اقلیم چهارم اما بحسب طول و عرض بعضی او را از اقلیم سیم گفته اند طولش از جزایر خالدات فو
و عرضش از خط استوا لب وی در زمین هموار اتفاق افتاده طرف جنوبش فی الجمله کرمند و سایر اطرافش گشاده است
در اصل چهار قریه بوده باب الدشت و باب القصر و جوباره و کرانه بتدریج ایام از ازدحام عالم در آن شهر روی نموده بحدیکه
در عراق بلکه در ایران اکنون از آن عظیم تر شهری نیست در بنای وی خلافست بعضی گویند کیقباد که اول سلاطین
کیان است آنجا را دار الملک ساخته و بقاع خوب و عمارات مرغوب در آن خاطر طرح انداخت و برخی گفته اند که طهمورث
دیوبند آن شهر را بنا کرده است و جمشید جم بر وسعت و عظمتش افزوده و همانکه است و اسکندر رومی در وسعت و عظمت
آن کوشید بعضی گویند جمشید بنا نموده و اتمام کرده اند و طالع بنا برج قوس گفته اند رکن الدوله حسن بن بویه
دیلمی آن شهر را حصاری کشید و دور آن بیست و یک هزار گام قرار داده و در عمران آن کوشید و سلطان ملکشاه سلجوقی
نادرین قلعه بر اسم نام در غایت استحکام طرح انداخت و اشرف بن محمود غلجای افغان در آن بلده حصاری محکم ساخت
در زمان دولت صفویه آن شهر بغایت معمور و مشتمل بر بناهای دلنشین و مزین بود بعد از انقراض دولت آنخاندان روی بخرابی
نمود **نظم** آن مصر مکرمت که نبودی خراب شد آن نیل رحمت که نبودی سراب شد اکنون که سنه هزار و دویست و
چهل و دو هجریست مشتمل است قریب بیست هزار باب خانه و هزار باب دکان و قریه و مزرعه و در بعضی محلاتش آثار خرابی
و ابنیه معتدله و هوایش باعتدال مایل و اکثر مردم آنجا به ثنا و لکنت و خاکش بر مرده از امقرن کرده اند و هم

بدو بسیار رند بکو محافظت نماید انام فواکه سرد سیر بیش و سط مایل بخوبی فراوانست و بعضی خربزه اش از نهایت
بو و شیرینی مثال هر و حبوب و غلات گران و بیابان منازلست و نان بادامش بسیار خوب و مطبوع و خاکش و سط
در کتب تواریخ مسطور است که اهل اصفهان در قدیم الزمان یهود بوده اند و بدین سبب آنجا را دار الیهود گفته اند
تند نشوی شدند بعد از ظهور اسلام سنی متعصب و از متابعان ابی عبدالله شافعی مذهب گشتند و بیمن
شمشیر شاهان صفویه شیعه اثنی عشریه گشتند از ملت آبا خود ترک کردند اکنون مجموع ساکنان آن شهر شیعه امامیه اند
و قریب هزار باب خانه عیسوی در خارج شهر در قریه جلفا و پانصد باب خانه موسوی و صد خانه سنی صوفی در
اندرون شهر سکونت دارند مردمش زیرک و تحصیل دینار اعتبار بخار و از طالب کمر و تزویر و شیدی منع
ایشان غالب کمی اند اندرون اهل آنجا گفته **نظم** اصفهان شهر کرا است بر معنی ادهم دوری طلب
کی شاید هر چیزش نکوست الا آنکه اصفهان در آن نمیاید محققان گفته اند که عموما مردم اصفهان تربیت نفس و
خاتر طبع مشهور و در حسن و اسامی بانواع و السنه مذکور اند در تواریخ مذکور است که خواجه بهاء الدین
خواجه شمس الدین در زمان حکومتش قریب هفتاد هزار کس از آنجا قتیل و در بعد از وفات بهاء الدین اهالی آنجا
باهم نزاع کرده زیاده بر هفتاد هزار کس کشته شدند کمال الدین اسمعیل خلاق المعانی با وجود آنکه خودش هم از اهل
اینجا بود از شرارت خلق آنجا برنجیده این قطعه را در نفرین ایشان بسلک نظم کشید و عنقریب نفرین آن بزرگوار بهدف
اجابت رسید لشکر تاتار بر آنجا استیلا یافته مردمش را بقتل رسانیدند **قطعه** ای خداوند هفت سیاره پادشاهی
فرست خونخواره تا در دشت را چو دشت کند جوی خون آورد بجوباره عدد مردمان بیفزاید هر یکی را کند دو
صد پاره سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی در سنه چهار صد و بیست و سه هجری بر آن ولایت استیلا
یافته بنابر شرارت اهلی قتل عام فرمان داد و امیر تیمور گورکان بنابر افساد اهل فساد آن بلده در سنه هفتصد
هشتاد هجری اکثر مردمش را بتیغ بیدریغ فرستاد و اشرف بن محمود غلجه افغان در سنه هزار و صد
سی و چهار هجری بعلت مخالفت صوری و معنوی تیغ بیدریغ آن نیام کین بر آورده بقتل بافراط کرده مال از
روزگار ایشان بر آورد گویند هفت جمعه فرمان بقتل اهل اصفهان داد و جمعی کثیر و جمی غفیر از هستی بسرای
نیستی فرستاد و گاهی بتسلط قحط و غلا و طاعون و وبا بآنجا میرسد و مردم بسیار تلف میشوند چنانکه در سنه
هزار و چهار هجری بلای طاعون بآنجا رسید اکثر خلقش بعالم عدم روان گردیدند و گروهی انبوه جلای وطن
کردند و اینچنین در سنه هزار و دویست و سی و هفت هجری بلای وبا بآنجا رسید گروهی بسیار باد عدم فنا شدند
در کتب مسطور است که هر کس چهل روز در آنجا بماند بحث طبع و ملامت مزاج مبتلا گردد و در وی مذکور
کردند بتوبخانه اقوال بیجا بی است چون فکر مدققان عمیق و خیال و خاطر مثال از آنجا یابند خلق آنجا

ضلالت خواهند انداخت ونیز نوشته اند که ابتدای خط وضلالت دجال از انجا ظاهر میشود ونیز حدیثی در مذمت اهل
اصفهان مشهور ودر السنه وافواه مذکور است مضمون انکه مردم اصفهان لعنت وعصمت نیست وغیرت و
حمیت وسخاوت وصداقت وسماحت در اهلش نیست از شرارت مردم انجا نوشته اند که چون رسم مذموم
وعادت شوم سب حضرت امیر را عمر بن عبد العزیز بر انداخت وفرمان بجمیع بلاد اسلام نوشته اهل اسلام
را بترک ان عمل شنیع الزام ساخت اهل اصفهان مال کرامند داده مدت نه ماه بر معصیت وشرارت خود
در ان امر قبیح قیام واقدام نمودند المفضل بیاض در نخاطر از اشعار متقدمین ومتاخرین تا الیوم نموده اسم ان
اتشکده نهاده باعتقاد فقیر اگر اسم ان تذکره داغ جمال نمودی بدان کتاب مناسب تر بودی چه کر اشعار
خنک وبارده در ان کتاب درج کرده در انجا نوشته که اصفهان را نصف جهان گفته اند عارفی گفته که این سخن دلالت
برخوبی اصفهان نمیکند بلکه بجا به مذمت انجا اشارت دارد که بموجب الدنیا ملعونة باید که نصف لعنت جهان
در اصفهان بوده باشد ودیگر انکه عظمت شهر علت خوبی وسبب مدح نمیشود بجهة انکه مکه معظمه ومدینه
منوره با وجودی خورد بودن خاتم الانبیا وسید الاصفیا وائمه هدی علیهم السلام از انجا ظهور نموده اند واصفهان
با ان عظمت محل خروج دجال خواهد بود ومعنی حدیث علیکم بالسواد الاعظم این نیست که ولایت بزرگ وشهر
عظیم باشد بلکه معنی ان در حقیقت انسان کامل است چنانکه بزرگی فرموده نظم سواد الوجه فی الدارین
درویش سواد اعظم امد بی کم وبیش اگر معنی حدیث چنین بودی لازم نمودی که در ممالک هند وفرنگ وچین
وغیرهم مداین وشهرهای بزرگ است که سواد انها از اصفهان بمراتب عظیم تر وبزرگتر است سکوت نموده دور
مکه مکرمه ومدینه منوره وسایر اماکن مشرفه که سواد اعظم نیستند نباید بود وحال انکه اکثر انبیا عظام
واولیا کرام از قصبات وقریه بوده اند ودر محل خویش وبا ماستادان سکونت نموده اند ونیز صاحب اتشکده
نوشته که در تاریخ اصفهان مذکور است که هرگز اصفهان از اثر دعای ابرهیم از سی نفر ولی خالی نیست بسبب انکه
چون ابرهیم سی نفر از اهل اصفهان در پای منجنیق حضرت حاضر شده از سطوت نمرودی اندیشه نکرده بحضرت
ربنا انا المبین ایمان اوردند وتصدیق رسالت حضرت ابرهیم کردند این کلام نیز خالی از خلل نیست زیرا که
در هنگام ظهور حضرت صاحب الامر والزمان علیه السلام اقلی ولا بخی از اهل ایمان بیرون امده شرفیاب خدمت
انجناب میشوند ودر کتاب ظفر انتساب بحضرت خواهند بود ودر کتب اخبار واثار مسطور است چنانکه مولانا
محمد باقر مجلسی با وجود انکه از اهل اصفهان است در کتب خود نوشته که یکنفر از اهل انجا بخدمت ان
حضرت خواهد پیوست پس در انوقت سی نفر ولی کجا خواهند رفت مگر انکه بگویند در زمان ظهور ان
حضرت گوشه خواهند گرفت با انکه مفقود خواهند شد ودر انوقت دجال بعرصه خواهد امد ونیز در ان

کتاب ذکر نموده که اهل اصفهان بشجاعت موصوف وکاوه اهنگر در این مطلب شاهدی است معروف این نیز
دلالت بر شناعت وبی غیرتی اهالی انجا میکند اورده اند که ضحاک بعد از انکه ظلم بسیار وجور بیشمار کرده
ودمار از نهاد اهالی انجا بر اورد وخلق بسیار کشته وچند پسر کاوه نیز بقتل امده بود وقتی که حرم
پاره که در وقت اهنگری پیش رو میبندد بر چوب بسته خلق را بر دفع ان ستمکر تحریض وترغیب نمود وچون مردم از ظلم
انظالم بستوه امده بودند لاجرم او را اعانت ونصرت نمودند اگر از اوفنا ده وثان وبت فطرتان بر انجا مستولی
شده ومیشود چنانکه در زمان ما اعاغنه مستولی گشته وبا به استیلای او در کشور عراق از کاوه ذره گذشت
وعنقریب احوال او بتفصیل مذکور خواهد شد بادی اینگونه کلمات از کسی صادر میشود مکر اندوه تعصب چون
صاحب تذکره مردم انجا بوده لهذا در مدح اصفهان تعصب نموده با انکه معرفت وبصیرت با حوال عالم واو ضاع جز
ادم نداشته از روی نادانی دعجالات بی تحقیق وتفتیش نکاشته چنانکه در احوال دکن نوشته که شهر بسیار کرم
ودمبا اتش جاری وهوا بر دتکال بسیار کرم است وعمارات وباغات انهر دوطرف رود ساخته شده واز اقلیم
سیم است فقیر معروض میدارد که دکن شهر نیست ونه صوبه است هر صوبه ان محتوی بچندین بلاد عظیمه و
مداین قدیمه وقصبات بسیار ونواحی بیشمار ومشتمل است بر اقلیم اول ودویم وسیم ودر قرب انجا قلعه محکم بوده ونسبت
ودیگر مرقوم نموده که در خارج لاهیجان است در نواحی ختا وکاشغر واین سخن خطاست زیرا که شهر کاشغر از
بلاد ترکستان ودر ده منزلی بدخشان است واز کاشغر تا ممالک ختا قریب صد مرحله است وهمچنین نظامی
را گنجوی وخواجه نصیر طوسی قلمداد نمود ذکر شعرای قم نوشته وحال انکه خود نوشته که پدر نظامی از تفرش
ووالد خواجه از جهرود قم بوده ونظامی در گنجه وخواجه در طوس تولد نموده اند جمیع عقلا وعلما متفق اند بر انکه
هر شخصی که در بلد ومحلی که متولد شود انرا اهل انمحل وبلد محسوب میکردند چنانکه جمهور مولفان ومورخان
همین روش ذکر کنند ونیز میتوانست که پدران او از ان دیار بوده ودر فلان بلد تولد نموده از انکه نظامی
گفته باشد نظم چو در گرچه در گنجه گمم ولی از قهستان شهر قمم لازم نمی اید که در حق قم باید نوشت اگر
چنین بوده باشد پس شیخ بهاء الدین که در جبل عامل متولد شده بعد توطن شیخ را اعتبار نموده جا در حق اصفهان
باید نوشت ونیز واهب شاعر که اصلش از کوه کیلویه است بچه سبب در تلو شعرای اصفهان مرقوم کرده وهم چنین
میر محمد حسین که اصلش از مازندران ومولانا عبد الواسع از همدان ومیر حبیب الله از طهران بوده اند بچه علت
در حق ذکر اصفهان تحریر نماید ونیز نوشته که انوار اسم شریفش قاسم وحال انکه نام نامی انجناب معین الدین علی
ولد نصیر بن هارون است وچون خیالی دید که همت انوار میکند وصورت را تصرف شیخ خود شیخ صدر الدین
موسی بن شیخ صفی الدین اردبیلی رسانید بموجب اشارت کثیر البشارت ایشان ملقب بقاسم انوار گردیده وهم چنین

بلکه شعر را نام چند کس مرحوم فرموده و چند تن شعرای بلاغت‌پیرای ایران و توران و هند را ذکر نموده و مدایح
مداین ذکر ره را باشعار و افتخار خود نهاده و کفته فلان خان چنین مؤلف و فلان بیک چنین مصنف در
تحریر خود بعد از آنکه فردوسی و انوری و سعدی و نظامی را بترتیب باستادی مدح نموده کفته **نظم** پس از این
چها استاد دهر بود سخنهای من و ... نوای بلبل و غوغای زاغ است خرام کبک و رفتار کلاغ است
و امثال اینها که مذکور شد در کلام صاحبان آنکه رطب و یابس بسیار و سهو و خطا بی شمار است ایمان از
جناب رب العزت جل و علا که بندگان خویش و خلایق غفلت از خود را از زلل سهو و خطا نگاه دارد و در
وادی جهل و نادانی نگذارد بحمد و آله الامجد الحاصل اصفهان شهری است خوب و مدینه‌ایست مرغوب و مشتمل
است بر عمارات دلکشا و باغات روح‌افزا و مدارس محکم و مساجد مستحکم و کاروانسراهای آباد و حمامهای
پاکیزه نهایت و اسواق مسقف و دکاکین مکلف من جمله عمارات سلاطین صفویه بغایت دلکشا است و
چهار باغ شاه عباس و حاجی محمد حسین خان علاقی بنا نموده است و مسجد جامع و مسجد شاه بوضع خوش
ساخته اند و مدرسه ملا در شاه و مدرسه ملا عبدالله را بطریق دلکش بنا ساخته اند طالبان علوم از کم
دیار در آنجا بسیار اند و همواره بتحصیل علوم نقلیه و فنون عقلیه اوقات خود را مصروف دارند و چند
مجتهدین و اهل حکمت پیوسته بدرس و افاده مشغول می‌باشند بجز آنکه زمره عرفا و فقرا و اهل عزلت و انقطا
را سکونت در آنجا دشوار است عیب و نقص دیگر از ولایت مشاهده نشد و منقصت دیگر بنظر نیامد و این
نقص و عیب قلیل مدتی است که در آن ولایت ظهور یافته و مردم آنجا بوادی عداوت اهل عرفان شتافته اند
الا در زمان پادشاهان صفویه در آن شهر چندین توحیدخانه بوده و اصحاب عرفان و ارباب ریاضت چندی
نهایت از آن ولایت ظهور نموده و برای آسایش فقرا و اهل انزوا چندین تکایا داشته و اوقات خود را به
فراغ خاطر و خوشدلی میگذرانیده اند **ذکر احوال بعضی از معاصرین آن دیار بسبیل اختصار** و چون مهر تنویر
ارباب معرفت و بیوفای عالم آرای اصحاب فضیلت مخفی و پوشیده نماند که فقیر بکرات و مرات آن ولایت را دیده و
بصحبت جوانان اعاظم و اکابر آن دیار رسیده اگر احوال جمیع ایشان مذکور کردد هر آینه این مجموعه مبسوط و مطول
شود لهذا بذکر چندی از ایشان اختصار مینماید **ذکر کهف العلماء الحاج ابراهیم** ابن حاجی حسن کرباسی عالم
معالم فروع و اصول و مطلوب طالبان علوم معقول است بدرش از اهل تجارت و معامله بوده و خود نظر
بقرابت ارجمند بتحصیل علوم اشتغال نموده بمصداق آیه کریمه لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه
سوف یری در مدت قلیل مجتهد زمان کشته و پایه قدرش از اکثر علماء وقت در گذشته اکنون مرجع خاص
و عام آن مرز و بوم و مقصد طالبان علوم است و پیوسته بنشر علوم شرعیه و ترویج فنون اجتهاد اشتغال

دارد

دارد و در مسجد حکیم بامامت جماعت نماز میگذارد دولت و ثروت و مکانت و سامان فراوان دارد چند کاه
قبل از این میان او و سلطان العلماء در خصوص امامت و غیره مجادله واقع شد و جمعی از علما با سلطان العلماء موافقت
نموده حکم بر فسق و بحر او نمودند و زبان تشنیع و لسان تقبیح نسبت بوی کشودند و در فضیلت او سخن داشتند
و نقطه انکار بر صفحه دیانت او کذاشتند و کفتند که کرباسی از فضیلت عاری است و در دیانت ... در فروع و اصول صواب
و در سایر علوم او را بصیرت نیست فقیر در مجلس او مکرر نادیده و صحبت وی رسیده بعضی از دانشمندان صاحب
نمودند که اولا بر این فضیلت و منصب اجتهاد بود و اول آنکه جمیع اهل عرفان و صوفیه را لعن و طعن میکرد و در قدح
جمیع این طایفه کمال اهتمام تمام بجای می‌آورد و جمعی کثیر بدین ... ایشان وثوق تمام داشتم تکفیر مینمود و طریق
ذم و رد ایشان می‌نمود و در آن ضمن انکار طریقه مولانا شیخ بهاء الدین عاملی و مولانا محسن کاشانی و مولانا محمد تقی
مجلسی و امثالهم قدس الله اسرارهم را ... مینمود و عموما هر کرا نسبت تصوف است چه از سلف و از خلف بتحقیق و تفتیش
بتکفیر ایشان میکوشید چنانکه در حق یکی از اهل ایمان ملا علی نوری که هرکز وی ملاقات نکرده بود چون از فاضلی رفیع
شنیده بود که آن شخص بد اعتقاد و از اهل تصوف است آن فاضل فقیر را مخاطب ساخته کفت ملا علی نوری صحیح و دقیق
القول است زیرا که صاحب مجلس سعید و مردی براست فقیر از استماع این کلام بی فرجام حیرت نموده کفتم هر کرا امکان
سعید و مرد پیر باشد لازم نیاید که صادق القول و راست کوی باشد در جواب ظاهرا سکوت نمود اما در باطن همان
بود که بود دوم آنکه بطریق تجربه فرمود که صدر و بعضی حاجی محمد حسین خان علاقی حاکم اصفهان با من کمال شفقت
دارد و از لوازم شفقت و مرحمت دقیقه مهمل نمیکذارد این سخن حیرت من بیفزود در نظر غریب آمد که از مجتهد زمان این کونه
کلام بی فرجام صادر شود و بر التفات ظالم جابر مباهات نماید و بر کلمات خام کالانعام و ستمکر افتخار کند و بیرون
محبت اهل حق و بدعت مفتخر باشد سیم آنکه از فقیر بطریق خصومت و عداوت شد ... که اکر کویا
حکم بکفر یا فسق فقیر نماید و امثال اینها حرکات و مقالات بسیار از وی مشاهده کشت و معلوم شد که انچه مولانا سلطان
العلماء و جمعی دیگر از دانشمندان در بارهٔ او بیان کرده اند ... بصدق و صفا از دیگر ... و افراد
والله اعلم بحقایق الامور **ذکر کهف الفضلاء الحاج سید محمد باقر** ابن سید نقی رشتی صاحب فضایل او در میان خاص و عام مشهور
و در سلک مجتهدان زمان مذکور است کویا در رشت و کیلان متولد شده و بجهت تحصیل فضایل باصفهان آمده
کویند بدرش دهقان بوده و خود نظر بفطرت اصلی بتحصیل فضایل و کمالات نموده در اندک زمان از علمای عصر
کوی مسابقت ربوده چنانکه اکثر ساکنان اصفهان و غیره تقلید وی در فروع میکنند در احکام و فتاوی بغایت
جرات و جسارت دارد و مانند بعضی مجتهدان زمان بعضی ملاحظات ندارد همواره بترویج علوم شرعیه و فنون اجتهاد
مشغول است و قولش نزد ارباب دولت و اهل تجارت و بزرکان مقبول کویند منکر طریقه مجاهده و ریاضت و تصفیه

باطن و تزکیهٔ نفس است بعضی گویند انکار او از روی تقیه و مدارا است با اهل ظاهر و ابنای زمان والله اعلم ذکر
سلطان العلماء الحاج میرزا حسن ابن الحاج میر محمد حسین صحیفهٔ اصالت و دیوان رجالت و علو شان و قدم خاندان
موصوف و بفضایل نفسانی و کمالات انسانی و حسن اخلاق و مراسم اشفاق معروف است از طرف والده بمولانا محمد
باقر مجلسی می پیوندد و از اواخر دولت صفویه تا حال مسند شرع شریف بوجود انجناب آراسته و امامت جمعه
و جماعت آن دودمان بخواسته است از بزرگواران شهر ایران سلطان العلما لقب یافته و غالب جمهور اهل اصفهان
و خواص و اعیان از خرد و کلان بطریق محبت و ارادت نسبت بایشان سلوک میکنند و هفته یک مجلس از بزرگان
ملاقات نموده و طریق صحبت و الفت و دادی بوده خالی از انصاف و مروت نبوده آن بزرگوار در اباسان علما الدلا
وا بینوان نمود چنانکه بعضی از مشایخ عظام انجناب را بر جمیع علمای اصفهان ترجیح داده و زبان بمدح و ثنا اینجناب
گشاده اند ذکر الحاج محمد حسین خان بن حاجی محمد علی علاقه بر ضمایر ارباب بصیرت و خواطر اصحاب بصیرت پوشیده
نماند که جد محمد حسین خان رحیم نام در توپخانهٔ اصفهان [illegible] محصول از وجه معاش خود [illegible]
بدینش بر آن شغل موروثی کرده کسب علاقهٔ اشتغال نموده و لیکن در بدو حال و ابتدای احوال بشغل پدر اشتغال داشت
اهل الامر نظر همت عالی بدان کسب و چنین شغل دون سر فرود نیاورده قدم بمسند عاملی گذاشت در اوایل طلوع
اختر اقبال قاجاریه از مشرق جلال نزد ارباب منصب و اصحاب دولت بخدمت [illegible] و قلوب امرای سلطنت و امنای
الحضرت را بدست آورده بسبب ترددات شایسته و خدمات بایسته عامل بعضی از بلوکات اصفهان گردید چون اولیا
فی المحله بدولت و سامانی رسید عزیمت حج بیت الله الحرام نموده بزیارت حج الاسلام فایز شد بعد از مراجعت حج و زیارت
سایر ائمه صلوات الله علیهم مراجعت نموده ابواب تردد بر روی همزبان پادشاه گشوده در مراسم خدمت و ملازمت حضرت
در رحلت بکاری مشغول گردید سلطنت گیتی ستان آقا محمد خان اعتباری رسانید و خود بی منتها شهره و معروف
قاجاریه [illegible] تا اینکه مضمون بیت هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ز جام دهر می کل من علیها فان
ابد بر دار فانی بیرون رخت کشید و زمان جلوس حضرت اعظم بر سریر سلطنت رسید چون باولیای دولت و اعیان حضرت
خدمات پسندیده بجای آورده و از مراسم جانسپاری و لوازم حق گذاری هیچ گونه تقصیر نکرده لاجرم ارکان دولت و شد کار
داران [illegible] که بپایه سریر سلطانی عرض نمودند و فراست و کیاست او را در امور رعیت داری [illegible]
فرمان قضا جریان باحضار او از پیشگاه پادشاهی صدور یافت در امتثال فرمان نموده چون بشرف بساط بوسی پایه سلطنت
دریافت پادشاه والاجاه از ناصیه حالش علامت اقبال دریافت نمود لاجرم عواطف حضرت شامل حالش گشته [illegible]
علاقه محمد حسین خان شد اکثر حکومت بلوکات اصفهان را وی عنایت فرمود چون در خدمات سلطانی و حقوق [illegible]
طریق پسندیده بعمل آورده و پیشکشهای لایق بحضرت والا و امرای درگاه گذرانید علی هذا عاطفت شاهانه زیاده بر [illegible]

ثمرات علیها

صدا

وی را در باقه ملقب بامین الدوله گردید و خلعت حکومت اصفهان و توابع آن پوشید چندگاه با استقلال بار
توابع و لواحق بدو مفوض بود و در نظام ملکی و مالی حق تمام و جد لا کلام فرمود و پیشکشهای خوب و خدمات [illegible]
کرد و مراسم جانفشانی و کفایت رسانی بجای آورده و همگی مطبوع طبع شاهی و مقبول مزاج پادشاهی افتاد [illegible]
پادشاه فریدون جاه امین الدوله را نظام الدوله خطاب داده و بر انواع اصناف الطاف شهریاری [illegible] حالش ملحق
و او را حاکم اصفهان و کاشان و قم و یزد و اربعه و قمشه ساخت و مرتبه اقتدار بیشتر از پیشتر [illegible]
مقدم نمود مدتی با ایالت بلاد مذکوره اشتغال داشت و چندی بمعاونی حکومت ایالت و وزارت فارس [illegible]
چون کارهای بزرگ و شغلهای سترگ بانجام رسانید و امور [illegible] و فوق خاطر پادشاهی انجام کرد [illegible]
خدمات پسندیده و همگی بر طبق فرمان شهریاری [illegible] نظام الدوله از نظامت [illegible] و مسند صدارت نهاد مجدداً
شفقت پادشاهی بیش از پیش دیده بانعام [illegible] خلعت وزارت و شرف تشریف صدارت گشت و پایه قدرش [illegible]
و خود و کلان [illegible] عاطفت شهریار کرده [illegible] مصاهرت مفتخر و سرافراز گشته جمیع امور
ملکی و مالی برای و رایت صدارت پناهی [illegible] درجه اعتبارش بجایی رسید که شاهزادگان کامکار [illegible]
در امر جزوی نتوانستند اقدام نمود چه جای امور کلیه سبحان الله مالک الملک [illegible] که علاقی و علاقه [illegible]
[illegible] اصحاب اعظم و دستور مکرم ایران میکرد اند [illegible] لطف و الفت [illegible] و عقل [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] اختیار مملکت ایران [illegible] جنین جاهل و نادانی میکند [illegible]
جمهور افاضل و اراذل [illegible] و مجتهد دار الملک اصفهان [illegible] میگوید که صدور این
کمال شفقت و نهایت مرحمت دارد داری تعز من تشاء و تذل من تشاء دانا می گوید از اینجا معلوم میشود که این
دنیای دون و جهان بوقلمون نزد حضرت بیچون بی اعتبار و مردود و مطرود [illegible] اظهار است [illegible]
و تعالی دنیا را مقدار [illegible] نهادی [illegible] کافران و ظالمان [illegible] و اسایش بر روی
فاسقان گشاده [illegible] درین شهر [illegible] مشاهده کرده [illegible] فی الجمله طاعت
قرب حضرت اله بوده و لمرضات الله طریق جوید باشد [illegible] در محنت و زحمت بر روی روزگار
گشاده شود و مضمون الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر انواع منفعت برای او مهیا و آماده گردد و [illegible]
المؤمن فی الدنیا معنوی مقال است و مؤمن در دنیا خالی از علت و قلت و ذلت نباشد المؤمن لا یخلو عن علة
او قلة او ذلة شاهد حال است و کلام معجز نظام حضرت البلاء موکل بالانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل
دلالت تام دارد [illegible] احوال و اقوال و افعال و انبیاء عظام مشابهت دارند و قدم [illegible]
طاعت و مناجات [illegible] که لا محاله مبتلا باشد [illegible] وخواری از حدیث

کالامنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان پس معلوم
میشود اگر مؤمنی ببلائی مبتلا گردید و بذلت و زحمت بدو رسید و باده اذیت از جام ملامت چشیده باشد
کمال ایمان او ظاهر و نصیبی بحسب کوشش در کوره امتحان ابتلا و اذیت گداخته و در خلاص اخلاص او ظاهر
ننماید باشد اگر دعوی غایت ایمان نماید و زبان بمضمون العلماء ورثة الانبیاء گشاید کذاب و مفتری است
نظم شیر را بچه همی ماند بدو تو به پیغمبر چه میمانی بگو حدیث دیگر از اهل بیت عصمت ع وارد است مضمون اینکه مؤمن نیست
مگر آنکه مؤذی دارد که او را ایذا و اذیت رساند اگرچه همسایه او باشد ... ملاحظه غافلی و نظر انصاف
بگشای تو که خار محنت در پای دل و دست جان نخلید و بار جور و ستم و اندوه و غم نکشید و سخنان بد
و حقارت نشنید و زهر اذیت از ساغر ملامت از کف آشنا و بیگانه نچشید و تیغ خوار طعن مردم نخسته
و جام ضمیرت ... جفای خلق نشکسته و از ظلم ابنای زمان ... نیامده و از جور اهل روزگار از جان سیر نشده
هوای ... و در جهان با شرّ راحت بوده و در آغوش دولت و مهد کامرانی غنوده و مراح ...
مراد کشیده و گل ... غم نا چیده اگر بد گفته خوب شنیده و اگر مدح نموده مدح دیده ... پوسته ...
اسم اگر ... و بر مسلمانان ایذا و اذیت نموده و در پوست عاجزان و ضعیفان افتاده و گوشت پوست زنان و کودکان
بر خوان نهاده و خون مسکینان و درویشان خورده و دمار از روزگار بیوه زنان بر آورده و هتک مال و حرمت
اهل ایمان کشیده و بناحق خون ناحق ریخته و ... بیمار سته ... دنیا مال مردم بظلم و جور گرفته و بی نهایت
دزدی و با الخلق پذیرفته و بجهد نفوس ... کشته و ... عاجزان دل بجور آغشته و بی نهایت فتوای قتل و
اخراج ... ضعفا داده و زبان بر هتک و ازار اهل ... گشاده ... کی دعوی کمال ایمان نماید
و لاف تقوی و پرهیزکاری میزنی و میگویی مثل من مؤمن کجاست و مانند من مرد حق کدام است نظم حق تو
آدم هشت جای بود از ... سیاه کرد ... بیک جو ... کم شد ... مذهب ... بتو
تو طمع داری که با چندین گناه داخل جنت شوی ای رو سیاه جناب حق ... از شرح ... افتاده و از
دنیای غدار ... خون ... دارد ... ایمان ... بالله الاتحاد مصرع چه میگویم
کدورت افتاد اثناء حاجی محمد حسین خان صدر الممالک در دار الملک طهران سنه هزار و دویست و چهل
هجری لوای عزیمت بصوب آخرت برافراشت و حق الناس بسیار و حق الله و حق رسول بی شمار همراه برده بدل
والعز دولت متکاثر در صحیفه روزگار بیادگار گذاشت فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
ذکر فخر العارفین و قدوة السالکین کشف الکفر الحاج حسین علیشاه طیب الله ثراه اسم شریفش محمد حسین بود ... و نمان (?)
و اکمل مشایخ دوران بود و در علوم ظاهری و باطنی کسی با آنجناب برابری نمی نمود و در زهد و وفا و صدق و صفا

درجه عالی

درجه عالی و مرتبه بلند داشت و در مراتب مجاهده و ریاضت و زهد و تقوی و عبادت هیچکس با آن
بزرگوار همسری نداشت و در ترویج شریعت غرا و نشر طریقت بیضا سعی بلیغ فرمودی و در تربیت مریدان
و تکمیل ناقصان وحید زمانه بودی و در کشف حقایق و شرح دقایق ید بیضا نمودی و در تقریر مسائل و بیان
و ... آنجناب عدیل و نظیر نبودی باعتقاد فقیر سالها است که مانند آنجناب در این طایفه پای بدایره
ظهور نگذاشته نظم فرزندانی که ناگهی چو گرد دیده با بنید الله خراسان با اویس اندر قرن آنجناب
ثانی اثنین مقرب البارئ خواجه عبدالله انصاری بود اگرچه حقیقت مراتب در یوم تبلی السرائر معلوم میشود
اما بحسب ظاهر میان آنجناب و خواجه مناسبت تمام بود چنانکه بر متتبعین احوال این طایفه مخفی نیست اصل
آنجناب از دار الملک تبریز بود و شاه عباس ماضی اجداد آنجناب را باصفهان نقل نمود و جد اعلای آنجناب
شیخ زین الدین جامع علوم عقلی و نقلی و حاوی فضایل صوری و معنوی بوده و سلاطین صفویه نسبت بجناب
شیخ کمال اعزاز و احترام مبذول میداشتند و مولانا حسین علیشاه قدس الله سره العزیز در ریعان جوانی و در عنفوان
زندگانی در اصفهان بتحصیل کمالات ظاهری و فضایل صوری اشتغال داشت بعد از تکمیل علوم عقلیه و
تحصیل فنون نقلیه دست طلب گریبان گیر آنجناب گشته قدم در وادی جستجوی گذاشت و کسب خدمت
ابدیه و سعادت سرمدیه و استخلاص ... ولایت ... کشور ایران و عربستان سفر فراوان نموده با
علما زمان و مشایخ عصر ... امر بخدمت مقربان درگاه السید معصوم علیشاه و نور علیشاه و فیض علیشاه
قدس الله اسرارهم رسیده مرید جناب نور علیشاه شد ... اسرارهم رسیده مرید جناب نور علیشاه طیب الله ثراه گردید
و بحسن تربیت و برکت انفاس آنحضرت بمرتبه اعلا و درجه قصوی رسید و مدت چندین سال در خدمت جناب
شاه در سفر و حضر همراه بود و در خدمت آنحضرت بسیر و سلوک و مجاهده و ریاضت اشتغال می نمود تا آنکه اطوار
سبعه قلبیه و انوار متنوعه غیبیه و مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی
و ذاتی سیران و طیران اندر عوالم لطیفه ملکوتی و جبروتی بسبب ربوبیه و لطیفه سرمدیه و سکر از شراب طهور
و عالم نور و فنا فی الله و بقا بالله و مظهریت کلیه و معرفت حقایق توحید علمی و عیانی و اتصاف بجوامع اسماء
و صفات الهی بظهور پیوسته از اعیان واصلان کامل و مرشدان مکمل گردید آنگاه از آنحضرت اجازت و رخصت ارشاد
یافته بتربیت سالکان راه و هدایت طالبان درگاه قیام نمود و بعد چندگاه بشرف اذن اقامه جمعه و جماعت
فرمود و در آنجا بارشاد عباد و هدایت اهل بلاد مشغول بود و باذن پیر و مرشد خود بامر وعظ و امامت جمعه و جماعت
و اقدام فرمود تا در سنه هزار و دویست و دو از هجری در محل ذهاب بمضافات کردستان جناب نور علیشاه
مولانا و جهی از کبرای سلسله علیه نعمة اللهیه احضار فرموده در حضور ایشان مولانا را خلیفة الخلفا فرموده و نظام

خیار دومین بیت سالکان سلسلهٔ علیه را بمولانا تسلیم و تفویض نمود جناب شاه در سنهٔ مذکوره در بلدهٔ موصل
همای روح پرفتوحش آشیان عِندَ مَلیکٍ مُقتَدِر پرواز کرد و مولانا روی توجه بمقر خویش آورده بترویج
شریعت نبوی و نشر طریقت علوی مشغول گشت بعد از مدتی اراده فرمود عزیمت حج بیت الله الحرام و زیارت
خیر الانام و ائمهٔ کرام نمود چون از برکت انفاس قدسی اساس آنجناب در شیراز و حجاز و غیره بمنهاج قویم و راه
مستقیم مشرف شدند بعد از مناسک حج بیت الله الحرام و زیارت خیر الانام و ائمهٔ بقیع علیهم السلام باوطان
مراجعت فرمود در وطن مألوف مسکن گرفت و جمعی کثیر و جم غفیر از فرقهٔ علما و دانشمندان و غیرهم از خواب غفلت
بیدار و از مستی جهالت هشیار شدند و بحلقهٔ حق پرستی و خداشناسی داخل گشتند و بعضی دیگر از جاهلان عالم
نمای و ظالمان جهالت پیرای بمضمون آیهٔ کریمهٔ اَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلٰى مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ بر آنجناب حسد
آغاز و دست اذیت بیشمار بر آنجناب رسانیدند و کرها اکثر فقها و سفها و حکام و ارباب ریاست را تحریک کرده بودند
مؤاخذه و اهانت گردانیدند و افعال و احوال حسنهٔ آنجناب نزد پادشاه ایران باقبح وجهی عرض نموده در صدد
آن بودند که او را ساعی گشته بقتل و افنای وجود ذیجودش فتوی نوشتند از آنجمله ملا علی نوری و سید محمد و
سید علی مجتهد و حاجی ابراهیم کرباسی و امثال ایشان بودند و زیاده از سایر علما سعی نمودند لاجرم شهریار اعظم در سنهٔ
هزار و دویست و بیست و نه هجری آنجناب را بدار الملک طهران طلبید چون در اصفهان اندیشه یاران و ظالمان
و حسد دل آشوب افزاء نعمت و اقتدار کشید و زحمتهای گوناگون و محنتهای اتحاد فرمودند بر آنجناب وارد ساختند
حیله زنجیرها بپای معرفت پیمای آنجناب نهادند شعر عاد حسودش بتر از سلسله آمده دارد ز قضای حق کلید چون
تختگاه شاهی رسید و خدیو ایران بنظر امعان دید بمضمون اذناب الثعلب تطمع موت شیر ابدیا فته فرمود که تفحص
که سعایت نموده اند نظر بر حسد نموده اند و کینه نموده کوی و قوم فتنه جوی بوده اند لهذا شهریار بکر دوران دقائق
بیان بزرگوار مراتب لطف و محبت بظهور رسانید و در کمال اعزاز و احترام بوطن مألوف باز گردانید چندی سال دیگر
در اصفهان تشریف داشت و از علما سوء زحمتها کشید و مشقتها دید بالاخره آخر الامر باشارت غیبی بهانه
لاریبی در سنهٔ هزار و دویست و سی و سه هجری قطع علایق از وطن ظاهری نموده مسکن باطنی عتبات عالیات
فرموده در کربلای معلی مسکن گزید و چون از عظمای سلسلهٔ علیه را حاضر گردانید و در حضور ایشان قطب العارفین
و زین الواصلین مقرب درگاه سبحانی محمد جعفر علی شاه همدانی قدس الله سره را خلیفة الخلفا ساخت و در شب
شنبه دویم ماه محرم الحرام در اول سنهٔ هزار و دویست و سی و چهار هجری بدعوت حق لبیک گفته داعی
حق را اجابت فرموده در مقام صدق عند مَلیکٍ مقتدر منزل گزید و در خارج باب النجف مساوی دویست و
هشتاد و چهار گام اندکی دور مدفون گردید رحمة الله علیه رسالات و تصنیفات در فقه و طریقت و معرفت

از آنجناب

از آنجناب در صحیفهٔ روزگار یادگار است چون در حین نوشتن این مجموعه حاضر نبود لاجرم محرر بنا بر آنجناب
ساختن لطف و عنایت داشت و همواره بترتیب و تکمیل و تصحیح حال ذاتم همت میگماشت کلمات معرفت آیات از آنجناب بعد
استماع نموده و کرامات حسب الاستماع شنیده و مشاهده شده از آنکلمات قدسی سمات اوست که روزی در دار الملک طهران روزی
شخصی در حضور آنجناب بگریه و زاری شکایت نمود و عرض داشت که فلان در دولت مرا نگذارد که لا یحیق
بیت در جواب فرمود شخصی که بعمل شنیع ارتکاب نماید و اذعان بگناه خویش کند هزار بار بهتر است از کسی که بلباس
دین و ایمان و بکسوت زرق و شید ملبس شود و خود را بنور تقوی پیرایه بدهد و خویشتن را مردم متقی و پرهیزکار و عابد
والمعین شمارد اما تلبیس برکان چه او را انظر تو محبت و ستر ذکر باری تعالی و از قرب حق جل و علا مهجور
و دیگر از سخنان حقیقت بنیان اوست که تو نیز در اصفهان در حضور جمعی از سالکان طریق و طالبان جام تحقیق فرموده
طالبان باری تعالی بسان کرسنه امر ما بکار است اند ترکیب کتاب ثابت است و قلیل من عبادی الشکور در بدن است
بعید که طالبان بیش از اندازه میکند و طالبان حق طلب حقیقی باشند کو نمایانند باشند کر زیاده از صد هزار کس کرد من
شد گرویده در میان ایشان زیاده از پنج کس که محض طالب ایزد تعالی باشند ندیدم از کلمات آنجناب بیک است که چون
مالوف قطع علاقه نمود از انتقال بخود از سرای فانی بعالم جاودانی بدوستان و مخلصان اعلام فرموده ذکر فخر الحکماء
مولانا علی نوری از اکابر حکمای انام و از اعاظم فلاسفهٔ ایام است غواص بحر معارف و حکمت و سیّار مناهج مضیّات
عرض و طول آن در معقول طولی دارد بدرستی کمال بوده و کمال بدرستی مانند او نکاره کوسالها بجمیع آلات اکویند
نور ابلاد طبرستان بیان شغل اشتغال میپیمود و خود نظر بفطرت حقیقت بلند شغل بدل کرده بجهت اصفهان آمده
فضایل و کمالات مشغول شد اگرچه کوه در عقل بود اما چون بجهت تمام وجه کلام تحصیل فن حکمت میل داشت
مَن طَلَبَ شَیئاً وَجَدَّ وَجَدَ بعد از سعی بلیغ لوای تقدم بر اکثر حکمای زمان برافراشت اکنون در اصفهان بتدریس و افاده
اشتغال دارد و لوفت عربیت با نشر علوم اشراقیه و فنون ریاضیه میکند دانشمندی میگوید که من افاضل
مکرر بصحبت وی رسیده و احوال و افعال و اعمال او را تفحص کرده و لوازم تحقیق و تفتیش اطوار و کردارش بجای آورده
خلاصه آنکه اگر تحصیل علم و حکمت را خاصیت این است که شعار اوست و نتیجه این چنین است که دثار اوست حمد بر آن
در بدرجه از آن بهتر شدن نکو تر است زیرا که ابجد علم عرض است در محبت با صد غرض کسب
مانند مجادلهٔ هزار است در باطن که بسیار است که از صاحبان معرفت روشن است که نتیجهٔ علم اعمال
و ثمرهٔ اعمال قرب و وصال حضرت ذو الجلال است نه قیل و قال و اعتلال افعال مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا
کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ أَسْفَارًا نظم عالم اگر بود که بد نکند نه بگوید بخلق و خود نکند أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ شخصی که بعد از هشتاد سال با اینهمه فضل و کمال هنوز مقصود باشد هیچ که نه مال و ملوک و نه زر

جاه و جلال **نظم** نه محقق بود نه دانشمند * جاه یابی براو کتاب چند * چنانکه بزرگی گفته علم انبیا درین بود دنیا
است نه از بهر دنیا خوردن دانشمندی که برامضا و مشتهای طبع خویش مقصور و نفس هوا و هوس و محبت جاه و دنیا
مجبول و مفطور باشد عزت خود را در دولت بندگان خدای نداده و راحت خویش را در محنت دیگران شناسد و از کار
و از اهل عرفان و مجاهده را معرفت گوید و در اهانت و تذلیل درویشان و فقیران حکمت جوید و در فرقه علما و صوفیه
مخرمه را دوست دارد و محبت قوم اشرار و ارذال را بر خود لازم شمارد و باطل را در لباس حق جلوه دهد و کسوت باطل
بیاراید و اعمال زشت خود را بصورت نیک و بوجه حسن بمردم نماید او را از نظام علم و حکمت بهره و از نهال فضل و
کمال ثمره **نظم** علم کز تو ترا نه بستاند * جهل از آن علم به بود بسیار * این مقال بیان حال و تقریر افعال ملا علی
نوری ذهب الله نوره شهر بابلیان نوبتی در بابت وی فرموده که چون مجتهدان ملا علی نوری [illegible] انکار نموده اند به آب
جمیع بمقتضی بدوی نور [illegible] کار رشک شده اند و این جهد رفع تهمت و دفع اذیت و جلب منفعت و تالیف قلوب انکار را فنا
کرده و آنچه لازمه شرارت نفس بود نسبت بان بزرگوار بجای آورده الحق کلام الملوک ملوک الکلام بسیار خوب گفته اند
شهر بابدر تحقیق سخن و دانشمندی این بیت را افضل الافاضل فرموده است **نظم** عالم است در علوم کرام
ناصل است در فضول بدخواهی * جد که بد و هلاکت و قتل نفس ایشان زین العرفا حاجی محمد حسین اصفهانی و میرزا ابو القاسم
شیرازی و جمعی دیگر از عارفان [illegible] اهتمام تمام نموده در سعایت و هلاکت کار این طایفه نزد حکام و ملوک سعی بلیغ
فرموده چون مقدر نبود چندانکه [illegible] رنجش زحمت و جد و جهد او صورت نگرفت **بیت** قتل این بیدل دشمن نتوانند
نمود * ور نه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود * و میرزا ابو القاسم همواره فرمودی که حکیم خوب است چندان که تحریک
فتنه و فساد را از جمله اهل جور و عناد نسبت با ارباب سداد و رشاد ظهور یافته کما شعر [illegible]
من تنقضها بسر ابای وجود شان [illegible] فقیران خاشه دونان [illegible] خورده دان از نبات
نفاق فتنه را اهل شقاق [illegible] و قصور خویش [illegible] نماید بکرسی در حلقه درس و امامت خود جهة اثبات مطالب
کلام خود شاهدی آورد و از اقوال ایشان مقصد خود را ثابت میکند **شعر** تیغ دادن بر کف زنگی مست * به که آید
علم ناکس را بدست * محققان بیان نموده اند که اصل و نژاد از نام و نجابت صوری را اعتبار تمام است هذا متفق
بر اینکه صاحب نبوت و رسالت و امامت و ولایت باید که اصیل و نجیب باشد و از خاندان دون رذل و دنی
نباشد و آبا و اجداد ایشان بکسب پست و شغل دون اقدام و قیام نموده و بعیب و منقصت معروف و مشهور نباشد
اصل و نژاد در حیوانات نیز دخیل است چنانکه در فرس تازی نژاد و بارگیر او زنگی نزد عقلا ظاهر است و در استر که
مادرش اسب است در نظر اهل خرد ظاهر و لایح است در کتب مورخان مسطور است که سلاطین عجم بد اصلان و دونان را
از تحصیل علم منع میکردند چه که بد اصل و بد نژاد که تحصیل علم نماید از آن جاه و سیادت و دستگاه و ساز و سامان

جلب نفع و راحت خویش خلق را برنج و تعب اندازد و فتنه در بلاد باعث فتنه و فساد میشود و خود را از ارباب صلاح
و سداد بمردم مینماید بابا افضل کاشانی قدس الله سره العزیز در این باب فرموده **رباعی** بد اصل گهر چو خواجه گردد
نیکویی مغرور شود نداند دشمن و دوست * کز دایه گونه ز گوهر بساند * از کوزه همان برون تراود که در اوست
تاریخ سلجوقیه مذکور است که سلطان ملکشاه را پانصد هزار دینار احتیاج افتاد و خواجه نظام الملک را جهت انجام
از ری باصفهان فرستاد خواجه امتثال فرمان نموده در اثنای راه بقریه رسید رئیس ده خواجه را بمنزل اجلال تکلیف
نموده رئیس قریه خواجه را مهمان تکلف کرده و مراسم مهمانداری و خدمتگذاری بجای آورد در اثنا صحبت و مکالمه
دهقان از خواجه سبب اختیار سفر بحضر استفسار نمود و خواجه از مقصد خویش اعلام فرمود رئیس بخدمت خواجه
معروض داشت که اینقدر را لایق آن نیست که خواجه رنج سفر بکشد و مرارت زحمت حرکت بچشد اگر خواجه مقرر فرماید
این مبلغ را حاضر نمایم و بار خاطر خواجه را از این جهت بگشایم متوقع آنکه خواجه فرزند مرا که زاده ایست خواجه بنده نوازی
فرموده او را در دفترخانه تربیت فرموده تا دانش حساب آموزد و در سایه عاطفت خورشید منزلت خواجه چراغ
افروزد این سخن بسی بخاطر خواجه افتاده و بر ضمیر الهام پذیر سلطان اعلام کرد پادشاه سرفرو نشسته در جواب
نوشت که اگر خدمت و قدامت تو بر ذمت دولت ما ثابت نبودی هر آینه ترا ادب بلیغ کردمی و ضمیر ترا اندوه دادمی
که تحصیل علم دفتر بموجب فرمان ما سرانجام داده مراجعت نمایی خواجه بعد از سرانجام مهام مراجعت بساط بوسی
سرافراز شده حکایت رئیس دهقان را از خدمت سلطان معروض داشت از باز پرسید سلطان فرمود که دهقان
زاده بی اصل و نژاد است چون بر فنون دانش دفتر آموزد و جهت فرزندان خود را وسیله سازد [illegible]
رعیت را بر اندازد و بنا خاندان نیک را تباه کرده و نام از او بدین و کتابت گذارد و فی الواقع چنین است که
میشود حقیقت این کلام نزد صاحبان انصاف مخفی و پوشیده نیست جهت مزید توضیح آنکه سلطان العلماء حاجی
حسن بن حاجی میر محمد حسین امام جمعه و جماعت صاحب اصل و نژاد و نجابت است و احوال و افعال و اقوال او نزد دور و
نزدیک [illegible] روشن و هویداست و کردار و گفتار و رفتار حاجی ابراهیم کرباسی و ملا علی نوری کالشمس
[illegible] نهان از جمهور ناس و ارباب معامله شناس ظاهر و هویداست که چه فرق فاصل و تمام اند که فضیلت از کس
داد و چون بد اصل و فرومایه اند و بسبب تحصیل علم و اصطلاحات چند پیش عوام از جمله خواص محسوب میشوند تا
بهمان بدگوهری و پست فطرتی باقی اند اگر بموجب یخرج الحی من المیت از قومی بد اصل و نسب شخص کامل و عالم
ظهور کند و بسبب مجاهده و ریاضت نفس کافر کیش را تادیب نموده تهذیب اخلاق نماید و صفحه قلب و تجلیه
و تخلیه روح کند ممکن است و بیشاید اما کیابی مانند کبریت احمر نایاب است که از آن بزرگ [illegible]

در بیان نجابت و نجیب

بدانکه در معنی نجابت و نجیب اختلاف است و در نجابت هر فرقه چیزی را اعتبار نموده اند نجیب در لغت بمعنی برگزیده

ومخدادات اما در اصطلاح جمعی گویند نجیب کسی است که آبای او در حکومت و سلطنت نشو و نما یافته باشد و
نوعی گفته‌اند که نجیب شخصی است که پدران او در دولت و عزت گذرانیده باشند و عموم ناس و کافهٔ مردم معنی نجا
نجابت و نجیب را از دو قسم یافته‌اند و برخی بر آن رفته‌اند که نجیب [illegible] است که سلف او صاحبان علم و فضل و
کمال باشند و فرقه گفته‌اند که از خاندان عرفان و اهل ایقان بوده باشند و زمره بر آن رفته‌اند که آبا و اجداد
او از فضایل اربعه یکی یا دو یا سه یا هر چهار داشته باشند و طایفه بر این‌اند که نجیب شخصی است که پدران و دودمان او
و امری نشو و نما کرده باشد که پسندیده و برگزیدهٔ عقل و شرع باشد بیقین که پدران [illegible] همه
صفات مذکوره موصوف بوده‌اند لهذا این طایفه کمالش [illegible] ظهور نموده‌اند ذکر العارف بالله
فیض علیشاه قدس سره عارف معارف سبحانی و واقف سر یزدانی بود در فضل و کمال و وجد و حال [illegible] آن
جناب [illegible] اصل آن جناب از شهر تون و از علمای آن دیار بوده و خود از بزرگواران در دار الملک اصفهان متولد
شده والد جناب نور علیشاه و از خلفای سید معصوم علیشاه طیب الله ثراه است جامع علوم ظاهر و باطن بوده
در بدایت حال در کشور ایران و غیره سفر و سیاحت نموده و بسیاری از مشایخ عرب و عجم را دیده و صحبت کا
دین و بزرگان اهل یقین رسیده آخر الامر در [illegible] بخدمت الشیخ الکامل السید معصوم علیشاه دکنی قدس
سره مشرف گردیده و از مریدان آن حضرت حلقهٔ اهل عرفان گشته و از یمن انفاس قدسی اساس آن حضرت مرشد ارشاد عرفانی
زمان خود گشته و از خلفای آن حضرت گردیده و در حدود سنه هزار و دویست هجری در اصفهان بجهان جاودان
خرامید و در مقبرهٔ تخت پولاد آسوده گشت رحمة الله علیه ذکر القتیل فی سبیل الله مشتاقعلی شاه قدس سره العزیز
عاشقی است جانباز و مجذوبی است خانه‌برانداز از مریدان العارف بالله جناب فیض علیشاه و مجاز سلسلهٔ علیه
شاه نعمت الله بوده نظم [illegible] آمده مشتاق از علی بگشای چشم دل بکن اختیار حسن و در مشرب توحید
تفرید و تجرید کمتر کسی از عرفا با او برابری نموده [illegible] است که چشم روزگار [illegible] و گوش
چنین عاشقی خودسوز نشنیده باعتقاد فقیر در نظیر مولانا شمس الدین تبریزی و شاه قاسم انوار است و کتاب مثنوی
و بحر الاسرار مولانا مظفر علیشاه قدس سره شاهد این گفتار است و بر متتبعین احوال آن فرزانه علیه پوشیده نخواهد
بست عارف آگاه و مقرب درگاه جناب نور علیشاه قدس سره در رسالهٔ [illegible] احوال آن جناب را من البدایه الی
النهایه بزبان نظم کشیده و جناب ارشادمآب در کتاب جنات الوصال [illegible] نهاده و ذکر فرموده و گفته
است که سبب قتل و غارت کرمان [illegible] قتل مشتاقعلی شاه بود فقیر مجملی از مفصل آن مذکور میسازد نظم
زاولیا خود یکی مردانه‌ای   از اسرار حق مشتاق الله   در شریعت مصطفی‌اش پیشوا   در طریقت مرتضی‌اش رهنما
پیروی شرع احمد مذهبش   جیبهٔ الفقر فخری مشربش   کشته عاری از لباس اغنیا   کرده در در کسوت فقر و فنا

سینه‌اش

سینه‌اش گنجینهٔ اسرار فیض   دیده‌اش آیینهٔ دیدار فیض
بس که مشتاق رخ عشاق بود   نور عشاق از رخ مشتاق بود
بود اندر راه فقر خویشتن   بطریق نعمة الله گام زن
چون [illegible] حالی ورا آن یار بود   لعل و جان محرم اسرار بود
روز و شب بودیم هر دو یکدگر   که جلیس خانه گاهی در سفر
در معارج کرده با هم سیرها   در مدارج کرده با هم طیرها
هر دو گشتاز [illegible] جام الست   ظاهر و باطن یکی جانانه مست
گر چه میبودیم مختلف اندر سبیل   بطریق سالکان خویش دلیل
لیک میبودیم با هم همقدم   در مسالک راه جابلقا و جم
مقتدای ما بشد آن راه ما   بد چو سید نعمة الله شاه ما
دان که او بد شاه شد نشان   بود در ماهان که ماهانش مکان
جذبهٔ شوقش نشسته اصفهان   بود سوی خویش ما او را کشان
چون طواف مرقدش در یافتیم   [illegible]
خواستیم آنجا که منزل کنیم   عزلتی در بقعه‌اش حاصل کنیم
تا مکر [illegible]   از شر و شور خلایق در امان
چون نهادم در سکون و در قرار   دور دوران هیچکس را اختیار
[illegible] طریق   بعضی از یاران و احباب شفیق
جمع گردیدند در آن سرزمین   منزوی گشتند با هم همنشین
رشتهٔ صحبت چو محکم بسته شد   تا الفت در میان پیوسته شد
آن ارادت حلقه پیوند شد   [illegible]
از صراط المستقیم آگه شدند   [illegible] در ره شدند
[illegible]   ذکر و فکری در عوض [illegible]
[illegible]   [illegible] برده معراج شوق
سیرها کردند در معراج جان   بادها خوردند در بزم جنان
[illegible]   [illegible]
[illegible]   هر که هشیار آمد [illegible] شد
[illegible]   فرقه گشتند [illegible]
[illegible]   [illegible] باده خواران آمدند
بود ماهان چون ز کرمان [illegible]   [illegible] فرقه فرقه
رخت بربستیم از آن جایگاه   [illegible] با یاران [illegible]
[illegible] سوی کرمان آمدیم   [illegible] خواران [illegible]
چون در [illegible]   [illegible]
[illegible]   حاسدان [illegible]
امتحان آمد چو در [illegible]   [illegible] وقت امتحان
[illegible]   اهل ظاهر [illegible]
[illegible]   [illegible] ذاتش گردید
[illegible] سوی اصحاب [illegible]   کار کرده [illegible] صدق [illegible]
اهل باطل [illegible]   [illegible]
چون [illegible]   قلع [illegible] باید از تیغ جهاد
چون بلا نوبت [illegible]   [illegible]
واعظ [illegible]   کان بظاهر [illegible] خود را مفتی
سوی مسجد رفت با اصحاب [illegible]   جمع کرد [illegible]
[illegible]   تیغ میباید کشیدن از جهاد
قتل این [illegible]   تیغ بر کف [illegible]
چون [illegible] مشتاق را   [illegible] عشاق را
بود جعفر نام [illegible]   [illegible] دوست محو [illegible]
چون بچون [illegible] مشتاق دید   رفت [illegible] کشید
[illegible]   چون [illegible]
حمله [illegible]   میکند [illegible]
واعظ [illegible]   [illegible]

وحشت چون بگرفت از آنجا لب — ساخت جان خویش با خلق جهان — کارش از دنیا که دور حاصل شد — حاصل از دنیاش کام دل نشد

چونکه بودش مهر دنیای دنی — شد مجاهد با هزاران راهزن — کشته حق همچو مشتاق را — زخمها از دین دل عشاق را

وه چه خونها در جهان بی وفا — آید از آن تکیت با سنگ جفا — موج زن شد جمله طوفان بحر خون — بحر نهاری چون آمد بجوش

سیل غارت شد دگر کرمان نمود — خانه کرمانیان ویران نمود — چونکه ظل الله آمد پادشا — پادشاهی یافته او از اله

مهر و لطف حق از او در — گاه ظلمت مینماید گاه نور — پادشاه عهد ز کرمانیان — باز پیچید از زمان عنان

در جهان شد فتنها انگیخته — جمله با طرح عصیان ریخته — پادشه کرد از ایشان خشمها — جمله تا فر بودند یکدم هلا

کرد کبر خانها زیر و زبر — دیده گذاشت از کرمان اثر — از قیامت بار شد هر بودنی — تا فلان افراشته از شیون بری

رخطه رفت و لعنت از منبر — عالم و عطش بجز دود — ما از این دعاط یا کردنی — طوق لعنت تا ابد در گردنش

هیچ رنجش کرده اجتهاد — نفسها بر خاد بر باد از جهان

این واقعه هایله در اول شهر رمضان المبارک سنه هزار و
دویست و شش هجری روی داده و در خارج شهر در جوار مزار سید عالیقدر میرزا حسین خان مدفون گشت رحمة الله
علیه بعد از آن از آن بزرگوار جمعی از اعاظم و مشایخ این سلسله علیه مانند آقا محمد علی برادر معطر علی شاه و نور
علی شاه و نظام علی شاه و امثالهم قدس الله اسرارهم در آنجا آسوده شدند اکنون مطاف طوایف انام و زیارتگاه خاص و عام
ادم است کرامات و خوارق عادات بسیار از آن بزرگوار بتواتر منقول است بمرتبه که نزد اهل بصیرت هیچگونه شک و
شبهه در آن نیست از آنجمله فقیر از آقا محمد علی برادر معطر علی شاه طیب الله ثراه و از چند نفر دیگر از ثقات در کرمان
استماع نمودم هنگامی که آنجناب وارد کرمان شده بود روزی در مجلس اسامی علماء آن شهر را استفسار فرموده
شخصی تعداد نامهای علماء آنجا را ذکر میکرد و چون ملا عبد الله نام برد آنجناب بیرون رفته بعد از لحظه
با اهل مجلس فرموده که قاتل ما در اینجا واقع خواهد شد با آنکه گفته باشد بدست وی هلاک خواهم گشت و در
همان مجلس باعث شهادت آنجناب شد دیگر آنکه با وجود آنکه امی بود و الف و بی نخوانده بود هرگاه یکی از علماء و فضلا
با او بحث کردی و مجادله نمودی البته آنعالم مغلوب شدی و بعجز و قصور خویش اعتراف نمودی دیگر آنکه یکی از
فحول علماء آن دیار بمجلس آنجناب آمد و از جناب میرزا محمد تقی که یکی از افاضل روزگار و از مریدان آن بزرگوار بود
مسئله از مسایل حکمت سؤال نمود میرزا بطریق ادب روی بآنجناب کرده عرض میکند که حضرت ایشان بجهت بیان
آنعالم چون معلوم کرده بود که آنجناب امی است طعنا بجناب میرزا میگوید یا امرا استهزاء مینمائی آنجناب میرزا
که چه مسئلت مرا حقیقت را عرض میسازد آنجناب بجواب میفرمایند که مناسب آنست که این مسئله را خادمی که
در حضور اهل مجلس ایستاده است بگوید آن خادم با وجود عدم خط و سواد بمجرد توجه آنحضرت افتاد جواب مسئله را بأحسن
وجهی تقریر میکند چنانکه شک و شبهه از نظر مستمعان مرتفع میشود و مجلسیان از مشاهده آنحالت حیرت

افزوده تعجب دارند میفرماید آنجناب میفرماید چه تعجب دارید و چه حیرت میآورید باده که من با آن خادم چشانیدم که
قطره از آن بر این گربه که حاضر است بچشانم هر آینه بوجد و سماع خواهد آمد اتفاقا در آن مجلس گربه بوده بمحض
تکلم بدان کلام گربه بوجد و سماع می‌آید حضار از مشاهده آن امر غریب بعضی مدهوش میشوند و جمعی هلهله
و نعره زنان که از مجلس بیرون میروند و دیگر داخل حرکت اهل ارادت میکردند دیگر آنکه شخصی از سر فقر
با سطحه داشته یکی از منسوبان آن مریض خدمت آنجناب عرض حال نموده طلب همت میکند آنجناب طعام مبادا
بیشتر تجربت تناول میفرموده مقدار معقولی از آن طعام با آنشخص عنایت نموده میفرماید که بدان مریض بخوراند
در حضور مخدوم مریض را طلب داده امر بخوردن مینماید بمجرد باشتهای هرچه تمامتر طعام را تناول نموده بعد از طعام
متوجه چند ساعت میگذرد میشود که گویا هرگز آنشخص مریض نبوده دیگر آنکه فخر السادات حاجی سید محمد که از فحول علماء و صلحاء
معتبرین آن دیار بود حکایت فقیر نمود که من گاهی از احوال و افعال آنجناب در خطره بودم و از آن بزرگوار بعضی رنجش در
دل داشتم و بعید میشمردم روزی آنجناب بمن فرمود تا من کشته نشوم تو از خطرات بیرون نخواهی آمد و از تخیلات نفسانی
خلاص نخواهی شد آخر الامر چنان روی نمود که فرموده بود دیگر آنکه کرامات و خوارق عادات بسیار از کشته شدن خویش اعلام
نمود از جمله فرمود که در کرمان بقتل و غارت آنجا و اسیر و حبس تن خلقش دیگر آنکه در همان محل که مدفون گشته روزی در همانجا
جوانبی به مخلصان حاضر فرمود که عنقریب در اینجا از زحمت و اغبار خاک بیاسایم راحت خواهم نمود دیگر آنکه مکرر چنین
میفرمود که بعد از فوت من در روز جمعه علی نامی کشته خواهد شد و کسی دیگر بقتل نخواهد رسید دیگر آنکه شخصی بعد از شهادت آنجناب
در موسم خزان در باغ خود رفته عنایات انگور نموده هرچند آنشخص سعی کرده و چیزی بدست نیامد در حین گردش باغ
آنجناب را دید که خوشه انگوری بدان کس لطف نموده صحبت میدارد آنشخص غافل از آنکه آنجناب بشهادت یافته و بعالم
جاودانی شتافته است بعد از آن زمانی از نظر آنشخص غایب میشود هرچند جستجوی و تفحص میکند بجز من آنجناب
عزیز آنگاه خلق را آگاه مینماید و مردم انکار و تکذیب میکنند هرچند سوگند یاد میکند که با من التفات فرموده این
خوشه انگور عنایت نموده است مردم حمل بر جنون و خبط دماغ کردند و امثال اینها لا تعد و لا تحصی از آنجناب ظهور و در
السنه و افواه مذکور است که اگر جمله را مسطور نمایم دفتری علیحده شود و مجموع اینها را از اشخاص معتبر استماع نموده که خود
رأی العین مشاهده کرده بودند **ذکر قطب العارفین و قدوة المرشدین الشیخ الکامل المکمل الواصل بالله نور علی شاه قدس سره العزیز**
عارف کنوز معرفت و واقف رموز حقیقت بود و در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان ید بیضا مینمود آنحضرت صاحب
غریب و مقامات عجیبه داشت و فرزندان بسیار است که مانند آنجناب کم بدایع ظهور نگذاشته فقیر مرحوم مبدا
که آنحضرت نظیر اوحد الدین کرمانی و فخر الدین عراقی بوده و از بدو حال و ابتدای احوال طالب صحیح قویم و صراط مستقیم
بوده در جمال صوری و معنوی و کمال ظاهری و باطنی گویا آنجناب سرآمد بریت میشود الحق عارفان برار و سالکان

انکار حق عظیم و مت جسیم دارد بعد از آنکه رسم فقر و فنا و صدق و صفا از آن کشور بر افتاده بود ایشان را
کار ساخت و هم کار اولیاء معرفت دور و از جادهٔ طریقت مهجور بودند بنا بر این آنچه از اوایل سلطنت شاه سلطان
حسین صفوی تا اواخر حکومت کریم خان زند رسوم طریقت از ایران بر افتاده بود و به سبب انکار وزرا آن پادشاه غافل
صاحبان سلاسل فقر و طریقت از آن کشور رفتند و بعضی یکی در گوشهٔ خمول و انزوا منزل کردند و موجب آیهٔ کریمهٔ إِنَّ اللَّهَ
لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ و بمضمون شعر تا دل مرد خدا نامد بدرد * هیچ قومی را خدا رسوا نکرد * جماعت
افغان بدار الملک اصفهان و اکثر بلاد ایران مستولی شده خورد و کلان نجار تا چین و نابود ساخت و خاندان
دانا و نادان اندر ایران همگی بر انداخت و معنای آیهٔ کریمهٔ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ظاهر
گشت و از ظلم و ستم افغان ناله و افغان سالکان آنجا بایوان کیوان رسید گذشت هر کس بجز از معارف عرفان و طریقت
و ایقان معلوم داشت شیشهٔ خاموشان گذاشت و قلیل [illegible] بکرد در خبایای انزوا منزل کردند مدت هفت سال کمال
اختلال و پریشانی اهل ایران و قوت کفار نامید و در رتبهٔ [illegible] و نادانی گردیدند همگی در قید جان و ننگ و ناموس
بودند و در اندیشهٔ تحصیل معرفت و طریقت و تکمیل نفس بودند چون زمان دولت افغان باخر رسید نوبت سلطنت
نادر شاه گردید آن مرد ترک بود بجز لشکر کشی و دشمن کشی اندیشه نمیفرمود همت بر ذات سپاه دوست و دشمن و ظهور
و نفس کسی طالب معرفت نگشتی و بجمیز تحصیل طریقت نگذشتی اگر احیانا در گوشه و کنار اسم طریقت بر زبان آوردی
و یا نام تکمیل نفس بر زبان مذکور کردی علما ظاهر که مقرب حکام بودند منع کردندی و این طایفه را مذمت نمودندی
آنکه دولت نادری بسر در گذشت و ایران آباد از کشت حکم نظم دور بجنون گذشت و نوبت ماست * هر کسی [illegible]
نوبت اوست ایران بکام ایران کرد بعد ازخود [illegible] بطون گوز و فساد بود ظهور رسید به ضمیر معرفت [illegible] اهل
بنگر صاحبدولتی که افغان [illegible] آنگاه [illegible] بمعرفت گردد و بعد از رسد طریق عرفان چون بوی خواهد بود
معرفت دوری نخواهد بود نظم چو کفتار مرد ابد اندرم * لاجرم پنهان شود اهل حرم * قریب شصت سال کشور ایران
از معارف عرفان خالی گردید و اسم طریقت گوش کسی نشنید و چشم احدی اهل دید بود مگر چند کس از فقرا در مشهد
مقدس از طریقهٔ نوربخشیه و چند نفر درویش از سلسلهٔ ذهبیه در زوایای گمنامی بودند اگر جای دیگر بودند
مشهور و مذکور السنه و افواه مذکور نمیشد اسم طریقت در ایران مانند سیمرغ و کیمیا گشته بود تا آنکه جد سلسلهٔ علیه
مرشد طریقهٔ رضویه الفقیر فی سبیل الله السید معصوم علیشاه قدس الله سره العزیز بحسب الامر الشیخ الکامل المکمل شاه
علی رضا دکنی از اقلیم دکن در اواخر دولت کریم خان بایران تشریف آورده و فیض علیشاه و نور علیشاه قدس سرهما از القین
کرده و تربیت نموده بکمال رسانید آنگاه اذن و رخصت ارشاد فرموده نور علیشاه قدس سره خلیفة الخلفا کرده [illegible] بعد از
شصت سال اسم طریقت بگوش اهل ایران نخورده و نام فقر بزده بودند نام فقر شنیدند و اهل طریق دیدند جمعی طالب گردیدند

و بعضی بعضی کامل رسیدند که روحی با فقرا مددند و قومی در انکار ندند اکثر بسبب حب جاه و ریاست دشمن فقرا شدند
و طایفهٔ دیگر حقیت ایشان را دانستند اما عمل نمودن نتوانستند رشک و حسد بردند و عناد و استکبار کردند
و بعضی دیگر که خود را عالم و دانشمند میشمردند آن کتابها از خویش رسیدند چون صفات انبیا و اخلاق اوصیا
و افعال اولیا در ایشان میدیدند و خود را از آن صفات و احوال و اعمال عاری و خالی می یافتند خوف و بیم کردند
که اگر صیت طریقهٔ ایشان عالمگیر شود مرجع خود نخواهیم ماند اکثر [illegible] و فقرا ایشان کنیم زبان انکار و غوغای بکشودند
نه قوت داشتند که خود را با اوصاف ایشان متصف سازند و نه قدرت آنکه خود را بمحل ایشان رسانند لاجرم
ناچار انکار گفته بنیاد مذمت نهادند و زبان بطعن و تشنیع ایشان گشادند اکنون قومی از اهل ایران عموما جناب
که هر که از ریاضت و عزلت و مجاهده و تهذیب اخلاق و تادیب نفس سخن گوید و طریق تکمیل باطن و تصفیهٔ قلب و تجلیهٔ
روح و تحصیل کمالات معنوی جوید و اسم طریقت و معرفت و حقیقت بر زبان آرد و در راه زهد و تقوی و قناعت
کاری سپارد بی شاهد و بینه انکس کافر و ملحد است اگر چه آن شخص علامهٔ زمان و وحید و سلمان دوران باشد و اگر
کسی از شک و سهو و حیض و نفاس گفتگو کند و هواره از مسایل تجارت و تحصیل زخارف دنیا دم زند که هیچ
رفته خود را امام جماعت نماید انکس پسندیده و شایسته مومن و موحد است اگر چه جاهل و از قوم اراذل بوده در جمیع
و ملاهی آلوده باشد طرفه تر آنکه آنانکه خود را دانشمند میگویند قایل اند بر اینکه تقلید کردن دین آبا و اجداد خویش
و هر که بتحقیق و تفتیش مذهب نماید بجایی [illegible] معلوم است با وجود این گفتار [illegible] اگر شخصی در صدد تحقیق دین بر آید
و تجسس و تفحص کیش و ملت نماید و با طایفهٔ درویش و گوشه نشینان معاشرت کند نعوذ بالله هر آینه تشنیع و طعن ها
کنند و بعضی بطعن [illegible] بانها نامضمون آیهٔ شریفه يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ در شان ایشان
وارد است اگر چه مذهب در تمامت کشور ایران آنانم تحقیق سیاحت کنند با هر فرقه معاشرت و مجالست و مخالطت
و با اعمال و افعال هر یکی بعین انصاف بنگرد و از جادهٔ صدق و راستی نگذرد در هیچ فرقه از فرقها اهل زهد و ورع
و طاعت و ریاضت و مجاهده نخواهد دید و در هیچ طایفه از طوایف آن کشور سالک طریقت عزلت و قناعت و تسلیم
رضا و توکل و صبر و تحمل نخواهد شنید مگر آنکه اطلاق کند بر انکس اسم صوفی و عارف از اینجا معلوم میشود که اکثر
دانشمندان زمان مصداق الظنون و بندگان شهوت اند علاوه بر آنکه عداوت با فقرا کرده اند ملوک و حکام را تبع
سخنان خود و هی بواهیهٔ انداخته با خویشتن یار ساختند و کلمات پریشان و بی اصل گفتن گرفتند که این طایفه دائم
دارند زیرا که سر کسی فرزند میخوانند بمضمون الملک عقیم ایشان را باید کشت که زهر مهلک اند از علمای فتنه جوی باید
و دست ایذا و آزار بر این طایفه گشودند و جای ذلت و اهانت بعارفان بالله دادند و هر جا درویشی و گوشه نشینی دیدند
بعد از آزار دشنام و اذیت بشمار اخراج البلد کردند و آنچه لوازم ذلت و خواری بود بجا آوردند تحت این ارشنیع را

کریم خان زند باغوای جاهلی چند عناد ورزیده و ضرب بعضی از مفسدان دیگر اقدام نمود عارفان بالله السید معصوم
علیشاه و نور علیشاه قدس الله سرهما را اخراج بلد فرمود و خود نیز از همان زندکانی معدا از ارتکاب این عمل
زشت ثمری نچید و مدت شش ماه از انعقد مهر نکذشته بود که بدار الجزاء خرامید **دویم** علی مراد خان بود که
در بدو حال اظهار ارادت نمود چون کثرت و ازدحام مریدان و مخلصان دید و از علما سوء کلمات فتنه انگیز بی
اصل شنید بترسید و کرد آنچه کرد عنقریب خود هم دید آنچه دید و لطفعلی خان ولد جعفر خان که آخر ملوک زندیه
بود وی نیز بعض معذور دانست او نیز بجزای خویش رسید که وی بجبابره دوچار کشت دولت زند منقرض کردید
اول کسی که بر قتل و هلاک این طایفه جرات نمود ملا عبد الله کرمانی بود که بمجید درویش عمر بایان قتل فتیح ...
و بعد از انقضای مدت نه ماه کرمان بقتل و غارت رفت و خود از وطن دور و از دین و دنیا مهجور کشت و اهل
عیال او اناثا و ذکورا و صغیرا و کبیرا اسیر ترکمان و لشکریان شده شهر بشهر در بدر جهد نمودن رسیدند داری **شعر** ...
کردیم در این دیر مکافات بادرد کشان هر که در افتاد بر افتاد **دیکر** آقا محمد علی کرمانشاهی بود که بر قتل اولاد جنید رسید
باز کوهر بعوت حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر جبارت نمود کویند سبب انقراض دولت حاجی ابرهیم این قتل شنیع
و هم قریب به زندکانی آقا محمد علی بسر آمد غرض از این کلمات صدق سمات آنکه جناب رشادماب در کشور ایران چه کرد
دید و از طوایف علماء زمان و حکام اوان چها جور کشید و در ممالک عراق و فارس و کرمان و خراسان از کرد و
عرب ظلم بی حد بانجناب رسید و در کربلای معلا با شان علما و مریدان زهر چشید چون در احل ناجزی بود لاجرم
چندان کار کر کشت **شعر** قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود ور نه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود آخر الامر در سنه
هزار و دویست و دوازده هجری در بلده موصل داعی حق را اجابت نموده از عالم محنت سرای راحت انتقال فرمود
و در قرب و جوار مزار بعض انبیا حضرت یونس علیه السلام در جوار الله علیه از آنجناب تصانیف خوب و نا البفات مرغوب
چند سال الکلام طریق هدا باد کار است از آنجمله سه جلد با سلوب مثنوی فرموده بجنات الوصال مسمی نموده مرکوز ضمیر
مرحوم آنکه جناب جنان بود که هشت جلد بعدد ابواب جنان ترتیب داده باشد چون اتمام آن مقدر نبود
دو جلد آن اتمام یافته و نیز قدری از جلد ثالث فرموده بود که بجنات عدن انتقال فرمود و عارف معارف حقانی
علیشاه کرمانی قدس سره از خلفای آنجناب بالنا فرموده شش جلد کرد اسید و دیکر رساله موسوم بجامع الاسرار
قریب بوضع کلستان نا اهیز از آن و رساله در اصول و فروع بسیار مطبوع و تفسیر سوره بقره منظوم و رساله
کرمی دسال نظم کشت و دو دیوان یکی بتخلص نور علی و دیکر نور فقط است چه کرد دیوان دویم در بلاد اهل
جماعت نیز جب یافته بسبب تفسیر نون تنها اخلاص فرموده است و رسایل دیکر از آن بزرکوار در صفحه روزکار بسیار
است شاید نظم او نیز قریب بچهل هزار بیت بوده باشد فقیر بجهة اشتغال معرفت آثار آنجناب بطریق تیمن و تبرک نوشته

مینود

مسطور من کتاب جنات الوصال فی الوجد

بازگو از نام نامی اله / سوی جنات وصال ز جوی راه
ای بنامت نامها نامی همه / نامهای نامت نامی همه
نامه این نامه شد نامی ز تو / نامه این نامه شد نامی ز تو
نامه هر نامه نامی تو / نامی هر نامه نامی تو
خامه بنام تو خود خامی بود / نامه بی نام تو خود نامی بود
تا نیابد سر ز نامت خامها / کی شود نامی بنامت نامها
بر بنامت کرده نامی نامه ام / تو بنامت یافته اول خامه ام
خامه ام از نام تو نام کرفت / نامه ام نامی شد و عالم کرفت
نام تو مصباح مشکات دل است / نام تو مفتاح جنات دل است
دل از مشکات و مصباح تو یافت / دل از جنات و مفتاح تو یافت
بی تو مشکاتند از مصباح کور / بی تو جنات از مفتاح کور
بی تو مصباح و مشکات عیان / بی تو مفتاح و جنات نهان
هم تو مصباحی و هم مشکات من / هم تو مفتاحی و هم جنات من
دل چو جان جنات تا مفتاح شد / نام مفتاح تو اش مفتاح شد
نام مفتاح تو مفتاح دل است / فتح جنات و مفتاح دل است
دل از آن مفتاح چون مفتوح شد / مرهم هر سینه مجروح شد
ای بنا احمد است از تمجید ما / وی مغز احمد است از تمجید ما
حمد تو شایسته تمجید توست / حمد تو را بسته تمجید توست
ذکر تمجیدت فزون شد از ثنا / فکر تمجیدت برون شد از ثنا
در مقام آنکه جز تمجید نیست / در خیال آنکه جز تمجید نیست
ذکر تمجید تو کردن مشکل است / ذکر تمجید تو کردن مشکل است
حمد تمجیدت که چه ذکر و فکر ما / هر دو مستغنی ز فکر و ذکر ما
ای ز تمجیدت شده اذکار ما / ای ز تمجیدت شده افکار ما

در بیان سیمرغ

شرح احمد را بجان بحری بیان / غم جذب درد دل بجذبه بیان
شرح حال دام ناسوتی شنو / شرح بال مرغ لاهوتی شنو
کی رهد کی مرغ لاهوتی تو / از شکنج دام ناسوتی تو
تا نکردد جذبه جاذب و رنا / در طریقت پیروی مصطفا
کیست آن مرغ لاهوتی تو / چیست آن دام ناسوتی تو
مرغ تو ار روح انسانی بود / دام تو خود نفس حیوانی بود
چون بکند مرغ تو اهل حمی / در کشاید سوی اهل خویش ...
صورت و معنی در او اعمالها / ظاهری و باطنیش بالها
ظاهری اعنی در باب الحکم / در شناور در سپهر همه
در شناورش بال قرآن مبین / سنت پیغمبری بال یمین
در فضای صورت این بالها / میکند پرواز در اعمالها
هم دو بال باطنی باشد یقین / ذکر و فکر وی در شناور در یقین
در درباطن معنی از این بالها / باشد و پرواز در اعمالها
ذکر چه بود یاد حق در جان و دل / فکر چه بود سیر اندر آب و گل
حاد در اندر آیات نور یقین / ای که کل عالم سخوات زمین
اینچه در آفاق بر یاست عیان / حمله در انفس بود عارف و نهان
و آنچه در آفاق و انفس مخفی است / حمله در انسان کامل منطوی
کامل آنکه با همه ملحق بود / لیک از همه مطلق بود
پای تا سر تکیه با شد با صفا / کشته ذات آینه کیتی نما
صورت و معنی عالم سر بسر / اندر این آینه باشد جلوه کر
آینه آنست دایم در وجود / عیب تو با عبایدم نمود
عیب چه بود زنک زنک زداست دل / کو فتاح کشته روی دل دل
دل بذکر حق نکشته صیقلی / کی شود آینه سان منجلی
هر چه در دل ز آینه بنماید ت / ذکر حق تا زنک دل بزداید ت
دل چو جان از زنک فتاح شد / با بد از نور محاسن الهی

الهی در پیروی مصطفی | سوی حق بنمایدت راه وفا
الهی سازد شناسای حقت | سازد از نقید دو عالم مطلقت
الهی انجام ناسوت تو | وا رهاند مرغ لاهوت تو
مرغ لاهوتی چو پر زن شد ز دام | فرح بخش ایشان کرده دام
هشت جنت را نفسها کابین | هشت دوزخ لیک اندر ... ...
جنت و نار که موعود تو است | کرده ای جمله مشهود تو است
بهره فرمان ذکر و بیش بود | بیش و کم امروز ... بیش بود
اینکه امروز نقد تو است | نقد و نسیه هر دو اندر عهد تو است
از بهشت نقد اکنون کو بری کن | بنده خویش جای نوش کن
و آن موافق بودن اخلاق تو است | وفق اخلاق تو با اخلاق ...
چون شود خلقت خلق حق ... | خویش را خویش با بی بیشکی
باز اندر دوزخ حقیقت کو بری کن | ساعتی را نام اروی نوش کن
و آن مخالف بودن اخلاق ... | خلف اخلاق تو با اخلاق ...
کز خلقت شد یکی با خلق حق | نار نار کامیت سازد محترق
از بهشت در دوزخ نقد نجات | چون حقیقت یابی اکنون ...
با تو در یاد ... اندر ... | قول وصلت جمله ... بکام
قول و وصل کار ... | بابجنت باشدت ...
قول و وصل کار ... حق | ... دوزخ ... [illegible]
نعت ... | جمله ... [illegible]
قول وصلت ... | جمله اخلاق تو ...
سالکان کز حقیقت ... | از بهشت و دوزخ خود ...
با هوای دوزخ ... | ... هفت ...
پنج حس ظاهر و وهم و خیال | هفت و هشتم با عقل ...
کرده دو فرمان عقل ... | مبتنی و ضبط خود ...
لاجرم خود هفت ... | عقل ایشان ...
و هم ... | بند ... سلطان عقل
هفت ... | باب هشتم عقل باشد بیشکی
مردم اندر دوزخ ... | در بهشت ...
هست اندر دوزخ ... | دوزخ ایشان را ...
خلق ... کرده ... دوزخ ... | هست جاده ...

مرغ ... کرد ... عشق در حرم دل ظهور • کرد تجلی ... طور • شرح و بیان ... صفت
اشتیاق ... الخبر ... ما فی الضمیر • ... • دیده ...
او ... صفات ... • ...
انکه ... جلوه دیگر کند
... • هر که ... • ...
تا ... جام وصال ... کشید • باده ... •
... ولا ابینا ...
هر که چون خاک ...
حق ...
...
کوه ... ولا ابینا ...
...

تن جمله و جان جمله که جان جان منم • عاشقان را روز و شب در وصل و هجر نور نار و جنت و نیران منم • صاحب لا مرد باد
جان و دل عاشق کویم اندر این دو ره فان منم • ... چون نور علی • فیض بخش جمله رندان منم • رب لا ...
ای ماند ز نظم خویش در عین حجاب • جز نقره نیست جمه حاصل از جمیع کتاب • از شرح مطالع و مقاصد همه عمر
در خواب شدت طالع و مقصد نایاب • ولا ابینا در حجم صفات جلوه گر ذات علی است • دلها و ... همه
مرات علی است • چون مهر بخش دید دل و جان ... • دیدم که جهان تمام در ذات علی است • ولا ابینا خویش آنکه
هرجا نظاره بین بودم • ... دلا ... عوایق ... تفرقه حواس با خاطر جمع • پیمانه کش بزم حقایق بودم
۲ ولا ابینا در محفل جان صدر نشین است علی • ... نقش نگین است علی • خود شد ... لا مکان است علی
یعنی که هر مکان مکین است علی • پوشیده نماند که از آن جناب کرامات و خوارق عادات بطریق تواتر زیاده از حد
چون منقول است چنانکه ارباب تحقیق و اصحاب طریق ... و ... است من جمله ...
... فقیر گفت که آن جناب در کربلای معلی در شبی که ماه در غایت روشنائی ... خیمه گاه ...
بود و ... ایشان وجود ... نقل کرده اند که در مشهد مقدس شیخ که ماه روشنائی تمام داشت ... قبل
کافران جناب ... و ... ایشان ... اهل ... دیگر آنکه
در ... رحمة الله علیه برای فقیر نقل نمود که ... اصفهان از آن جناب شنیدم که ...
... ظهور ... ایشان ... وصوفیه ...
... پادشاه عادل ... مروج شریعت و طریقت ...
بیان ... دیگر آنکه جناب شیخ ... برای فقیر ... آن جناب ...
... رحمة الله علیه ... حضار ...
... الحاج محمد رضا همدانی ...
برای فقیر ... کرامات ...
آن جناب ... قلیل البضاعة ...
... کتاب جنات الوصال ...
... حضرت ... السلام ...
... خلق عظیم و لطف عمیم ...
... ایشان ...
از کثرت اسباب ... اسباب ...

وغیره ایثار نمودی چنانکه در کرمان جمعی از مریدان وسیم بنا از اسباب فراوان آوردند همگی را در رضای
باری تعالی بذل نمود و چندین مرتبه در بار دیگر بهمین طریق عمل فرموده و همیشه جلسه آنجناب دور از لغو
بودی و بکلمات شیرین دل مستمعان را ربودی اشخاصی که با آنجناب عداوت و اذیت کردندی چون بخدمتش آمدندی
نسبت بایشان بلوازم شفقت و مهربانی بجای آوردی اوصاف حمیده و اخلاق کریمه آنجناب بحدیست
که اگر همگی مذکور شود دفتری علیحده گردد لهذا باین چند کلمه اختصار نمود ذکر مجذوب حضرت اله درویش ناصر علی رحمة الله
اسم شریفش میرزا محمد از معارف اندبار بوده و در ابتدای حال بخدمت کریم خان زند میبود و مدتی در سلک ملازمان
بوده بخدمت نور علی شاه قدس سره رسید و از مریدان آنجناب گردید آن بزرگوار در اکثر اوقات در حالت جذب
بود چنانکه در هنگام حدیث از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال فرموده جناب حسین علی شاه قدس سره
جنازه رحمة الله را تشییع نمود و در مقبره تخت فولاد در جوار مزار فیض علی شاه قدس سره مدفون ساختند آن
ناظر بر حالات و شکفته مقامات بوده و در بعضی اوقات حقایق بلند و کلمات ارجمند از وی ظهور می‌نموده
صاحب کرامات ظاهره و آیات باهره بوده من جمله درویش صفا علی باده من بلو لچر توبه برای فقیر حکایت کرد
که در شهر اصفهان روزی بطریق استعلام بخدمت وی عرض نمودم که در زمان شاه سلطان حسین صفوی
درویش شیفعای ابرو بلک جلد خرما تناول کرده است حقیقت این روایت چگونه است آنجناب مرا جواب نداد
و برخواسته براه افتاد و فرمود همراه من بیا تا در بازار اصفهان تفرج کنیم امتثال امر نموده در عقب روانه شدیم
در اثنای راه به شش ماهه از شخصی خرید بمن داد و گفت بردار و همراه من بیا آنگاه از دکان قنادی یکمن قند
بوزن تبریز خرید از دکان بقالی دو من برنج مع حوایج و اسباب آن خرید در عقب روانه ...
بخانه ... نموده شد و ... داد و بعد ساعتی آنگاه باده من برنج طعامی لذیذ بدست خود ترتیب نمود
و در ظرفی کشیده نزد من نهاد و فرمود بخور و من با شتهای تمام شروع بخوردن کردم و تمامت طعام را خوردم
لقمه در ظرف نماند و قند را شربت کرده بمن داد جمله را سر کشیدم آنگاه صد خوشه انگور شماره از بازار خریده
خانه بود جمله را کشیده بکان بمن خورانید و من همگی را بعشق تمام تناول کردم و در خود ثقالتی ندیدم
آنگاه فرمود اکنون بفهم که آنکه داده بذکر باری تعالی مشغول باشد چگونه دیدی این جمله را خوردن
این همه طعام خورانیدن درویش صفا علی میفرمود که مرا فراموش شده بود از آن سؤال از تقریر آن بزرگوار مرا حالت
است دست داد بپای او افتادم و بادست آنجناب را بوسه دادم و از سؤال خویش عذر خواهی نمودم ذکر ... جناب شیخ ...
قدس سره میفرمود که وقتی درویش افضل شاه نام هندی بشهر اصفهان آمده دعوی باطل نموده زبان بلاف و گزاف
گشوده آن بزرگوار بعد از استماع کلام بیهوده او بخاطر الهام ماثر شکر اندام فرمود که این شخص بعد از دو سه روز

خواهد مرد و جان بجهان آفرین خواهد سپرد و الواقع چنان شد که فرموده بود فقیر را معلوم نیست که آنجناب را
المعین مشاهده کرده بود یا بواسطه کسی بیان میفرمود والله اعلم گویند آن بزرگوار در درگاه قاضی الحاجات کرات و
مرات مناجات کردی که الهی هر بلائی که قضای آسمان لاهوتی کردی عطا کن تا ایشان آسوده خاطر توانا باد کنند
ذکر واله اسمش محمد کاظم از معارف اندبار بوده و در نزد حکام و امنای ایام عزیز و محترم بوده در مراتب شعر و شاعری
در زمان خویش بر شعرای ایام تفوق نموده و عمری در آن باب تمام صرف سخن و دیگر شناخته فقیر مکرر وی را دیده
و صحبتش رسیده شخصی وسط الحال بوده و از بعضی کمالات صوری بهره بوده مثل اندو سیصال که بودند شود در
انز جبار باغ تخت فولاد باغی بکیه مانند ساخته و جهت خود مقبره دلپا خوب طرح انداخته و سنگ مرمری بخط رقاع بر
خوش بدست خود نوشته و کتابه بر سر قبرش استوار نموده و آن باغ را تکیه و الهیه موسوم ساخته و چون وفات یافت
همانجا مدفون شد دیوانش نظر افتاده این چند بیت از اوست من غزلیاته نه مسلمان دیده ام نه ما مسلمانی درست
متم ایشان اگر دید متم ایشانی درست مابدی دشنام اگر دی خوگرفتیم و خوشیم کر نبائی در دعا حجتیم ما نی درست
وله نه چون طبی کیمیا وبیداری که غیر خاک در دوست کیمیا نی هست وله بهار است و گلی در بوستان نیست
مکرای بلبلان از باغبان بیست دل ندیدم که بدیدن درد نیست مکرد مغان را لا امکان نیست شنیدم دلبری که دارد
همانا همچو من در بدعان نیست وله من همچو رشک ایم که بستان خواهد مرد بر سرش انکه در وی توتکاهش باشد
کس که غم او نبود همچو گناه همچو والد ایجهان گرچه گناهش باشد وله ازمردم رضا نه لا از دهر نمی خواه دیو ای دیور ا
ادی بخواه از نور چشم خود طلب روشنی مکن در نور چشم مردمان دیدن خودم دیدی بخواه از قند بی دی و مینای دو نکار
داروی انبساط و می خرمی بخواه ذکر آمل بضم میم و سکون لام شهری عظیم و بلدی کریم است از اقلیم چهارم و سواد اعظم
ملک طبرستان و میوه مرکبات و برنج و ابریشمش فراوان است و ساکنان آنجا از قدیم مذهب امامیه دارند و مسلمانان آنجا
دارید و قلیل نموده بغایت ذلیل و بر اعتبار اند مشق و مجور و قند و شور و دار ولایت دلپا کم است و مردمش غریب
و در صوم و صلوة و سایر عبادات با مشیان آنجا قلیل فراوان و در اکثر عمارات روان و هوایش مختلف و بار طوبت است صحیح
اشهر دانای العین ندیدن اما نغرب و جوارش رسیده و بسیاری از اهالی آنجا بدانملاقات نموده طرق صحبت والفت دیدن
جمود است چنان مفهوم میشود که عموماً مردمش بزرگ و باقطانت نباشند و نوعی صداقت و بلاهت داشته باشند اوری
اکثر اهل الجنة البلهاء نظم زیرکی بفروش و حیرانی بخر زیرکی ظن است و حیرانی نظر بعیون خلاء عزه ان التجار اعو
دین نور فضایل صوری و معنوی آراسته الدین جامه سید المتألهین حیدر بن علی آملی صاحب تصانیف کثیره الانجا ظهور نموده
ذکر اشرف از بلاد طبرستان و در بلکنرده امل واقع شده در زمان سلاطین صفویه معمور بوده عمارات عالیه داشته
باغات دلکش افزای دلنشان العمارات نموده اند و فعلا بعد از مضی اکثر آنها خراب شده گویند هنوز آثار آنها باقی مانده است

هوا بغایت مائل است **ذکر اردبیل** بفتح همزه و سکون را و فتح دال مهمله و با مع الیا و سکون لام شهریست ملحقا
از بلاد آذربیجان و برودت هوا و عذوبت ما مشهور جهان است از اقلیم چهارم طولش [illegible] و عرضش [illegible] درجه
و نزدیک جبل سبلان و سه منزلی شهر تبریز و جانب شرقیان واقع و جوانبش بعیدش واسع است صاحب روضة الصفا
گفته که اردبیل از بناهای کیومرث است و بعضی گویند که بانیه اردبیل بن ادس بن لطی بن یونان بن عامر بن شالخ بن
ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام است جماعتی از مورخان را عقیده آنکه در هنگام معارضه کیخسرو بن سیاوش و فریبرز
بن کیکاوس در امر سلطنت در کوه سبلان حصاری بود در غایت حصانت موسوم به بهمن دژ در قرون پیشینا که
هیچ ذی شوکتی بر تسخیر آن قلعه نرسیده و خیال نمی‌پخت هیچ صاحب حشمتی که چنان که بدین فتح آن قلعه را بخصوص
مقرر ساخته و باسباب فی الحال فتح آن حصار کرده و آثار پرداخته بخت فریبرز با طوس رفته بعد از ترددات بسیار
محروم و مایوس باز گشت آنگاه کیخسرو با گودرز به سر آن قلعه رفته ... همان زمان بنیاد دار الارشاد اردبیل نمود
هوا بغایت سرد چنانکه در بعضی سنوات حاصل حصاد ننموده سال دیگر گندم ارزکاه حد نمایند و از قوا کرکیلای
انجامست و نانش بامتیاز است حقیر مکرر آن شهر را دیده و مشاهده نموده است و مزار کثیر الانوار شیخ صفی الدین در آن
دیار و مطاف طوایف اهل روزگار است و در عصر دولت صفویه بغایت معمور و سلاطین ... بوده بعد از انقراض
آن طایفه بسبب تقدیر مخالف و مؤالف بار کان عماراتش خراب ... اکنون قریب سه هزار خانه در اوست و دو
از صد قریه آباد مضافات اوست و چند هزار خانه شاهسون از طوایف ... ساکن اند و مجموع ساکنان
شهر و قری و ایلات مذهب امامیه دارند ... با مسافران شفیق و مهربانند ...
نادرشاه سلطان جنید ولد سلطان ... که فرزند ... قریب دویست سال اردبیل دار الارشاد بوده و مجموع
کرام و مجاوران ... مراد ... بوده ... مشهور در کتب ...
مذکور است نسب آن حضرت ... شیخ صفی الدین اسحق ابن شیخ امین الدین جبرئیل ابن شیخ صالح
سید قطب الدین ابن سید صلاح الدین رشید ابن سید محمد الحافظ لکلام الله ابن سید عوض الخواص ابن سید فیروز شاه
زرین کلاه ابن سید شرف شاه ابن سید محمد ابن سید حسن ابن سید محمد ابن سید ابراهیم ابن سید جعفر ابن سید محمد ابن سید اسمعیل
ابن سید احمد ابن سید محمد الاعرابی ابن ابو محمد قاسم ابن ابو القاسم حمزه ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام با عظام و اجداد
کرام او ولایت مقام ... بوده اند و ملوک زمان ... سلسله علیه کمال اعزاز و احترام مرعی میداشتند
ایشان در کتاب احوال الصفوا و غیره بطریق تفصیل مذکور است و سلسله طریقت آن حضرت ... مرید شیخ
تاج الدین زاهد گیلانی بوده و او مرید شیخ جمال الدین تبریزی و او مرید شیخ شهاب الدین اهری و او مرید ابو النجیب رکن الدین
سجاسی و او مرید قطب الدین ابو بکر ابهری و او مرید ابو نجیب الدین سهروردی و او مرید قاضی وجیه الدین عمر البکری

و او مرید

و او مرید ابو القاسم جنید بغدادی و او مرید شیخ سری سقطی و او مرید ابو محفوظ شیخ معروف کرخی و او مرید و
دربان امام الهمام ابو الحسن علی الرضا علیه التحیة و الثناء عارفی میگوید که اشخاصی که طریقه صوفیه را مطلق
انکار میکنند و در قدح و جرح این طایفه علیه مبالغه مینمایند و زبان طعن و لعن نسبت به این فرقه ناجیه
میگشایند بادر حق صوفیه چگونه جرأت میکنند و چه تاویل ایشان راست و لعن مینمایند و حال آنکه همگی آن طایفه
در دار دین مبین مجاهد بوده اند و در ترویج شریعت مقدسه مساعی جمیله نموده اند و در رواج مذهب امامیه
اموال و نفوس خود را بذل و ایثار کرده اند قریب چهارصد و شصت سال لوازم جد و جهد بجای آورده اند
جمله مدت دویست سال بطریق موعظه و تلقین و ارشاد سکان ایران و روم و سایر مرز و بوم را هدایت
نموده اند قریب دویست شصت سال دیگر با سیف و سنان مردم را براه حق دعوت فرموده اند از یمن همت و توجه
ایشان اهل ایران هدایت یافته اند و بنور ایمان و اشعه هدایت بر وجنات احوال ساکنان ایران تافته چنانکه
بر ضمیر متتبعین کتب اخبار مخفی نیست که در ممالک روم و توران و سایر بلاد مخالفان مشهور و در السنه
و افواه خاص و عوام ایشان مذکور است که مذهب شیعه از مخترعات شاه اسمعیل صفوی است و مولانا محمد باقر
مجلسی احادیث چند در حق سلاطین صفویه و خروج و ظهور ایشان را در کتب خود نقل کرده است از آنجمله حدیثی
نقل میکند که خلاصه ترجمه آن این است که شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی که از اعاظم محدثین است در کتاب غیبت
بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است از امام همام محمد بن علی الباقر که آنحضرت فرموده است که گویا می‌بینم
گروهی را که از مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم کنند و مردم ایشان را دعوت نمایند و بعد ... چون این را
ببینند شمشیرهای خود را در دوش ها گذارند و جهاد کنند با مردم ... حق ... ایشان این را ...
تا آنکه ایشان پادشاه و والی شوند و پادشاهی در میان ایشان بماند و بکسی ندهند مگر بصاحب شما یعنی صاحب
الزمان صلوات الله علیه و هر که با ایشان کشته شود در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد و بعد گفته که بر
صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب نموده و مردم را بدین حق دعوت کرده و پادشاهی
بایشان بغیر سلسله علیه صفویه خلد الله ملکهم نبوده در این حدیث شریف جمیع شیعیان خصوصا اتصال و اعوان
این دولت ابد توامان را بشارتهای بسیار است و ... کالشمس ... مضمون این حدیث
... چند حدیث دیگر نقل کرده است و حکم نموده است که دولت صفویه متصل خواهد بود
بظهور و خروج حضرت صاحب الزمان علیه السلام اگر چه در حکم کردن اتصال دولت ایشان بدولت صاحب الزمان
سهو و خطا نموده و طریق غفلت پیموده اما با وجود این حدیث و مانند احادیث دیگر مذمت صوفیه کردن و قدح
ایشان نمودن محض نادری و جهالت و حماقت ناشی خواهد بود از آنجا بتواتر ثابت است که عامه اهل ایران الیهم

عداوت صوفیه و انکار ایشان را از روی دینداری و پرهیزکاری و حق پرستی مینمایند بلکه بمجرد شهرت و حب ریاست و قبول عامه و زیب جامه و صدای نعلین و وسعت معاش و مصلحت امور دنیا میکنند چنانکه بر اهل انصاف و بصیرت پوشیده نیست و نیز بعضی علما و مجتهدان عصر همین مضمون را بر زبان آورده تقریر نموده‌اند کما اینکه برای صلاح امر خود اظهار عداوت اهل عرفان نموده‌ایم و باب انکار بر روی روزگار این طایفه گشاده‌ایم شوند با قصد [illegible] شرعیه اقتضا **در توضیح مرام** بر ارباب بصیرت مخفی نخواهد بود که چون شاه سلطان حسین که آخر ملوک صفویه بود بر سریر سلطنت عروج نمود در عهد او بنابر غفلت شعاری و حزم خویشتن داری بود و در نظام امور انام مهام خاص و عام اهتمام نمینمود امور چند از آن پادشاه بظهور رسید که هر یک باعث اختلال سلطنت و انقراض دولت گردید **نخست** آنکه اولیاء دین و مشایخ اهل یقین را بمجرد دست خود و کین بر صوفیان صعوبت فزون گشت و در هر محلی هرزه شیطان [illegible] اذیت و اهانت رسانید و هر یکی را در بدبختی و بیداد و مذلت و حقارت کشید و در هر حلقه استماع ذکر نمودند ذاکران را از حلق و بحث و در هر انجمن که لفظ هو برده شد از اهل آن انجمن بحث الحاصل بود از دودمان درویشان و آثار انعام از صوفیان بر آورده و در منعه اند قانون ایذا و اذیت هیچگونه تقصیر نکرد چنانکه عارف سبحانی ملا محمد صادق اردستانی قدس سره ذاکر رشید زمان و فرید دوران بود بعد از اذیت بسیار و آزار بیشمار حکم بر اخراج آن زبده اخیار نمود و طفل صغیر آنجناب در اثنای راه از شدت برودت هوا وفات یافت **نظم**

چون خدا خواهد که پرده کس درد
میلش اندر طعنه پاکان برد

جاهلان عالم نما و عالمان جهالت پیرا بسبب پیروی آن شاه نادان نسبت با اهل عرفان ایذا لازمه ظلم و عدوان بود ظاهر ساختند مانند حکام بنی امیه و بنی عباس هر جا حق پرستی یافتند [illegible] و در هر محلی [illegible] خاطر جمعی الله را خستند و [illegible] دل عزیزان درگاه را شکستند و در هر دیاری پرهیزکاری و هر بلوکی اهل سلوکی بود دست ستم بر ایشان گشودند و در هر ولایتی صاحب معرفتی بود خوار و بی اعتبار نمودند و در هر محالی صاحب حالی و هر منزلی اهل دلی بود ابواب جور بر روی روزگارش گشادند و در هر ناحیتی صاحب فلاحی و هر زمینی اهل یقینی بود انواع زحمت بوی دادند و هر آنکه این رسم شنیع را صواب [illegible] و این عمل قبیح را [illegible] **بیت**

لطف حق با تو مداراها کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند

مناسب مقام است حکایت شیخ مجد الدین بغدادی رحمة الله علیه در کتاب روضة الصفا و غیره مسطور است که شیخ مجد الدین مرید شیخ نجم الدین کبری بود بنابر افساد اهل فساد و سعایت حساد سلطان محمد خوارزمشاه آن ولایت پناه را قتل نمود آنگاه نادم و پشیمان شد بخدمت شیخ نجم الدین آمد و عرض نمود که اگر دیت خواهی اینک زر و اگر قصاص خواهی اینک سر شیخ فرمود دیت مجد الدین نزد بهشت و قصاص او سر من و سر تو و سر هزاران دولت تو و سر اهالی مملکت تست سلطان فرمود که

امر الله مفعولا در آن اثنا زمانی چنگیز خان از مغولستان ظهور یافته بخوارزم آمد که دید آنچه که دید و شد آنچه شد تا دولت هر خدا ناپدید بدید هیچ موقع را اعتذار سوا نکرد علی الخصوص دولتی که بنیاد آن بطریق ارادت و عقیدت طریقت ظهور نماید و صاحب آن دولت پیرو صوفیان جان فشان باشد و امصار گشاید و بقوت آنفرقه رواج مذهب و احیای ملت کنند و تو گوئی آن طایفه اعدای دین و دولت را معدوم و نابود کرده‌اند و ترتیب دولت شصت سال ملک و ملت بر این منوال مذکور قرار گرفته در شرایع دین و دولت نظام [illegible] تا آنگاه صاحب آن دولت با آنگروه بنیاد خصومت نماید و بر قتل و اخراج این جماعت فرمان دهد و هواداران ایشان را مخذول و منکوب کند و انعدام وجود این زمره را لازم شمارد و قوم اراذل را بر اشراف [illegible] مستولی سازد و فرقه دانشمندان و عارفان را بر اندازد و به نهال این افعال جه ثمره خواهد داد و نکبت این اعمال چه کی خواهد کشید و از آنجا ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم **دوم** آنکه امور بزرگ و مهام سترگ را باشخاص پست فطرت و مردمان دون همت رجوع داشت کارهای دون و خدمات زبون را بکف کفایت امرای دانشمند و عظمای بلند پایه گذاشت [illegible] رتبه مند و اعیان ارجمند [illegible] ملتفت نشدند **سیم** آنکه اعدای دین مبین و مخالفان ملت سید المرسلین را در استبداد و ابواب رنج و محن و شورش و فتن بر روی روزگار [illegible] گشادند تا آنکه [illegible] مسلمانان [illegible] را خوردند و گوشت فقیران را بریان ساختند و [illegible] مسکینان را [illegible] آنکه نیکوکاران [illegible] اعتماد [illegible] کرده و بر بیگانگان چه رسد [illegible] محبت کافران با ایمان و پیمان مخالفان **چهارم** آنکه [illegible] و مردان بر منش و مخادیمان از خاص و ملازمان [illegible] بر امداد مشورت سلطنت و نظام دولت و مهام مملکت را [illegible] جاهل و قوم اراذل انداخت چنانکه در روزگار آن شهریار غفلت شعار هر بی [illegible] منصبی و هر بیعقیدتی صاحب صدری و هر بیخردی صاحب مسندی بود و هر بی عزتی صاحب عزتی و هر گمراهی صاحب جاهی و هر بیمایه بلند پایه شد و هر نادانی بسامانی و هر [illegible] راستی [illegible] و هر دونی [illegible] رسید و هر بی تدبیری دبیری و هر [illegible] امیری و هر سیه کاری سپهداری گردید و هر جاهلی عاملی و هر بدبختی مدبری و هر بی تمیزی عزیزی گشت و [illegible] واسطه زنان و خواجه سرایان امور مردان هیچ و هیچ گذشت بعد از چندی [illegible] چون اسباب تفرقه جمع و سامان [illegible] محمود [illegible] با جمعی از جماعت افغان با شش هفت هزار لشکر بی سامان از سمت قندهار حرکت نموده بعد از طی مراحل و قتل و غارت منازل بظاهر اصفهان رسید و قلیل مدتی محاصره نموده [illegible] هزار و صد و سی و چهار هجری [illegible] اصفهان را مسخر کرد [illegible] و دو نفر از خویشان و فرزندان آن پادشاه را قتل کرده و چندین هزار نهال عمر [illegible] را از پای در آورده آنگاه آن پادشاه بی اشتباه را [illegible]

فرستاد و شهر اصفهان که سالهای فراوان از حوادث دوران مصون بود دست غارت بگشاد و مضمون
إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا را بظهور رسانید و معنی وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً آشکار کردانید
و لشکریان او بعضی هزار دختران ماه رخسار را [illegible] کردند و با چندین هزار زنان شوهردار مباشرت نمودند
بنا بر مخالفت کیش و ملت آنچه لوازم قتل و غارت و نهب و تاراج بود بجای آوردند گویند محمود مولانا محمد
باقر مجلسی را احضار کرده بخشونت مواخذه نمود که بچه سبب عارف ربانی ملا محمد صادق اردستانی را آزار
و اذیت کردی و بظلم و ستم از خلیج بلد بیرون کردی و جناب آخوند را اهانت رسانیدی بعد از مواخذه بسیار آزار و
تادیبها نمود تا آنکه بعضی مانند [illegible] گویند بدین جهت هرچه [illegible] عدم کردانیدند والله اعلم
بحقایق الحال **ذکر قدوة السالکین العارف بالله میرزا نصر الله** اعلم علما و اعرف عرفا ابدال ارسطو ارکان سالک
سلسله علیه نعمة اللهیه میباشد اگرچه فقیر ظاهرا بخدمتش نرسیده اما از محققان سلسله علیه شنیده
و از سالکان طریق تحقیق که دیده که عارف باستعداد و وحید زمان است که اغلب جامع علوم ظاهری و باطنی و
حاوی فضایل صوری و معنوی است چون سکر بر واعدای اهل یقین از مرید و مخالف بوده اند دائما
طعن و تشنیع بر وی و تکاریش کشودند شاهزاده کامکار نایب السلطنه ان بزرگوار را بجهت تعلیم ابن اعظم و فرزند
معظم خود تولاشتبیرین تکلیف نمود و آن بزرگوار بنا بر اصطرار و مصلحت روزگار آن امر را قبول نمود و بنا بر آن بدار
الملک تبریز تشریف آورد اکنون بتعلیم فرزند آن عالی مقدار نایب السلطنه اشتغال دارد و در اوقات عزیز بدانی فقیر
حال ضعف و فقر احرص نمیباید چون الشیخ الکامل مجذوب علیشاه قدس سره در این دیار بوجه بارعی تعالی واصل شد
بموجب وصیت آن بزرگوار بتغسیل و تکفین و دفن آن جناب قیام و اقدام نمود و بدین سبب مبالغ هزار امتنان و تشکر گشت
جزاه الله خیرا **ذکر ارومیه** بضم همزه و راء مع الواو و کسر میم و تشدید یاء و سکون ها شهریست دلکشا و بلدیست روح افزا
در قدیم الشهور با تقدیم بضم همزه و دال و سکون هر دو میم میگفتند و از بلاد آذربیجان و ابنیه فراوان و در اکثر خانها
روان است و هوایش خرم و مردمش نیکو شیم و خاکش طربناک و زمینش حسن خیز است از اقلیم چهارم و قریب شش هزار خانه
در اوست و قرای خوب نواحی مرغوب مضافات اوست و باغات فراوان دارد و میوه اش سردسیری نیکوست سکنه اش
همگی شیعه مذهب و حکامش حیدرلو و افشار باشد و فقیر داخل آن شهر گشته و از چهار فرسخی آن گذشته اما مردم آن
بلد بسیار دیندار و صحبت ایشان در سیدی خالی از مردمی نباشند و نسبت بفقرا و مسافران مهربان باشند و در این عصر مجمع
السالکین و عمدة العارفین میرزا اسلم انعکاس باذان و خواسته و بزیور فضایل انسانی و کمالات نفسانی آراسته
امروز از خلفای قطب العارفین جناب مجذوب علیشاه قدس سره العزیز میباشد و چندین سال در خدمت آنجناب
کسب کمالات معنوی و تحصیل معارف یقینی بود و بخدمات آنجناب لیلا و نهارا قیام و اقدام مینمود چون انظار قدسیه

اساس

اساس آنجناب بدرجه کمال رسید و بمرتبه قصوی واصل گردید و هم در زمان حیات آنجناب باجازت و رخصت
با منه بوطن خویش مراجعت فرمود اکنون در آن دیار تشریف دارد و اوقات گرامی را بتربیت حال فقرا و ضعفا
ضعفا بگذراند فقیر مکرر بخدمت آن بزرگوار رسیده و فیض ایاب صحبتش گردیده است امید از لطف عمیم خداوند کریم
چنانست که عنقریب کره بعد اخری دیدار آن بزرگوار میسر گردد و باحسن وجهی روزی شود **ذکر ایروان** وی در الملک
ایران و از مضافات آذربیجان است و آن را چخور سعد نیز گویند چه که در شیب و گودی واقع شده است و لغت ترکیه چخور سبب
را گویند بدان سبب آنجا را چخور خوانند این بلد و هوایش مختلف است از اقلیم چهارم و جنوبیش کوه سردسیر بیش فراوان و
برنج و پنبه اش فراوان است مردمش اکثر و اغلب شیعه امامیه و قلیلی عیسوی اند و همگی ترک زبان اند و ... از لکاتر دیدین
سکنه اند و قلعه ای بسیار محکم دارد و گرد آن بیرون و بعد فقر و غلبه خالی از اشکال نیست اگرچه فقیر آن بلد را ندیده اما بقرب آن
آن رسیده و مردم بسیار صحبت از آنجا دیده است من جمله سالک مسالک یقین میرزا ابوالقاسم در سنه [illegible] ملاقات نمود
مرد فاضل و عالم بوده و در علوم عقلی و نقلی و فضایل اهل آداب تقدم مینمود و در طریق مسالک سلسله علیه منسوب بطریقت
آنجناب حسین علیشاه اصفهانی قدس سره داشت و اطوار پسندیده و کردار حمیده تحصیل کرده بود **ذکر اردوباد**
بضم همزه و سکون را و ضم دال مع الواو و با مع الالف و سکون دال قصبه ایست بجنب مال قلعه محکم دارد و آب فراوان
و باغات بسیار در اوست و میوه سردسیرش فراوان و نیکوست از اقلیم چهارم و از بلاد آذربیجان است و خلقش همه
مذهب امامیه دارند و از منابع حسن و جمال و فی الجمله بهره دارند فقیر اگرچه آن بلد را ندیده اما چند نفر از اهل آنجا را دیده و
صحبت داشته است خالی از مروت و محبت نباشند در این ایام سید علی اکبر نام از اعقاب او خواسته در دو شیخ صحبتش گرم بوده
در معارف یگانه بود و اکثر بلاد فارس و عراق و خراسان و عربستان را سیاحت کرده و با طوایف انام بسر آورده و بسیاری از
علما و فضلای ایام را ملاقات نموده و با جمعی از عرفا و فقرا و مشایخ عصر صحبت داشته بود داخل امر سالک مسالک سلسله
علیه نعمة اللهیه گشته و از علایق فانی و عوایق نا پایدار دامن کشیده در مقام امن و آرام یافت **ذکر اهر** بفتح همزه و
سکون با و بحتانی و فتح ها و سکون را قصبه ایست از بلاد آذربیجان و هوایش خوب و میوه اش نیکو و غلاتش
فراوان است و قطب الدین ابوبکر اهری که از مشایخ سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سره از آنجاست **ذکر ابهر**
اسم ناحیه ایست میان قزوین و سلطانیه و نیز قریه عظیمه از آن بهم مقام و قصبه است اهر گویند جایی خوب و محلی مرغوب
است و محتویست قریب هشتصد باب خانه و باغات دلکشا و بساتین روح افزا و طرح وسط و در میان آن جاری و در آنجا
عمارات بخشاسار عالیست فقیر آنجا را مکرر دیده است از اقلیم چهارم و هوایش خرم و مردمش شیعه مذهب و ترک زبان
شیخ شهاب الدین اهری از مشایخ سلسله شیخ صفی الدین اردبیلی از آنجا بوده **ذکر استراباد** از اقلیم چهارم مشهور از دار الملک
جرجان گفته اند و بعضی همان شهر را جرجان خوانند آن صاحب معجم گفته که وی شهریست در میان طبرستان و خراسان و بعضی

از از خراسان می شمارند و بعضی از داخل طبرستان میدارند و اول کسی که از ابنا محمود یزید بن مهلب بن ابی صفره
بود و بعد از جانب سلیمان بن عبد الملک مروان حکومت خراسان مینمود و محدود استان یکطرف بدشت توران
و از یکسوی بجرجان و از یکجانب بمازندران و از سمت شمال بدریای خزر محدود است بغزای خوب و نواحی خوب
انش فراوان و در اکثر عمارات ان روان [illegible] اکثر برف میبارد میوه کرمسیری نیز پیدا میشود و حبوبات و فواکه و غلات
ارزان است و قریب پنج هزار خانه در او هست و مردمش از قدیم شیعه امامیه اند با وجود طایفه ترکمان همسایه
بد دین و بقیه معاش مینمایند بلکه اکثر اوقات تحکم میکنند چون [illegible] که هوای انجا اختلاف بسیار دارد چنانکه صاحب
ابن عباد و منتجد باسمه مذمت هوای انجا کرده است و جمع کثیر از علما و فضلا و عرفا از انجا برخواسته اند من جمله
میر سید شریف محقق صاحب تصانیف کثیره از انجا است بزرگوار از حکما و اساتذه و اتقیا [illegible] طریق ذوق المتالهین
بوده در علوم عقلیه و فضائل صوری در زمان خود نظیر کسی با او برابری نمینمود **مقاله در بیان ذوق المتالهین**
علی سبیل الاختصار شیخنا قدس سره العزیز میفرموده که این طایفه وجود را واحد میدانند و موجود را متعدد [illegible]
طریقه را بذوق المتالهین منسوب ساخته اند و بنابر این مذهب اجسام و جوهر و عرض و خود [illegible] لازم [illegible]
سید شریف جرجانی و ملا جلال دوانی [illegible] شوشتری این قول را اختیار نموده اند و شیخ بهاء الدین عاملی در کشکول
و محقق خفری و مولانا احمد اردبیلی در حاشیه الهیات و غیر ایشان اختیار این قول نموده اند و همین قول ملا محیی الدین در
شرح مفتاح الغیب و در مجالس المؤمنین نسبت داده اند که [illegible] المحققین [illegible] کرده است که اکثر اشخاص که معتاد [illegible]
[illegible] اختیار کرده اند و تحقیق این قول موقوف بر مقدمه لازم است و مقدمه **مقدمه اول** [illegible] میشود [illegible] اطلاق
عرفیه و [illegible] اطلاق میشود لفظ در عرف بمعنای که [illegible] این دلیل [illegible] حکم [illegible] میکند [illegible]
نظایر [illegible] لفظ عالم است که اطلاق میشود در عرف [illegible] که دانستن باشد و دانستن در مرادفات ان باشد ان
چیزهایی که موهم میشود بودن او از قبیل [illegible] و نظایر ان [illegible] اقتضا میکند [illegible] حیثیت [illegible] حقیقت
صورت [illegible] که جوهر باشد مثل علم [illegible] نزد اشخاص که قایم باشد بنفس خود مثل علم نفس بذات خود ان
ظاهر است که تعبیر نموده اند از فصول جوهر با الفاظ که موهم میشود اینها که فصول امور اضافیه میباشند [illegible]
با امور [illegible] میباشند مثل قول [illegible] اول [illegible] متصل [illegible] که ممکن باشد [illegible] فرض کرده شود [illegible]
شوند [illegible] و [illegible] و در حد [illegible] اشکال است [illegible] و در حد انسان حیوان است که مدرک
کلیات باشد و در حد هیولی جوهری است مستعد [illegible] تحقیق ان است که فصول از قبیل نسب و اضافات و امور [illegible]
[illegible] جوهر [illegible] **مقدمه ثانیه** ان است که صدق مشتق بر شی اقتضا نمینماید مبدا اشتقاق [illegible]
هر چند که [illegible] موهم این باشد [illegible] نموده اند اهل عربیه اسم فاعل [illegible] که دلالت کند بر امری که قایم با

او مشتق منه و این کلام دور و دراز است از تحقیق چرا که صدق حداد بر زید بودن حدید است موضع صناعت چنانکه
شیخ و غیر او تصریح بان کرده اند و صدق مشمس بر اب بسبب نسبت او است بشمس بر تسخین شمس او را بجهت مقابله
شمس با او بجهت قیام مبدا اشتقاق بان شخص حداد مینامد با اب و هرگاه مرتسم شده صورت این دو مقدمه در
ذهن تو پس بدانکه جایز است که بوده باشد وجودی که مبدا اشتقاق موجود است امری که قایم باشد بذات خود او
حقیقت واجب الوجود باشد و وجود غیر او عبارت است از انتساب این غیر بوجود پس میباشد موجود اعم از این حقیقت
و از غیری که منتسب است باو و این مفهوم امر اعتباری است که بشمرده شده است از معقولات ثانیه و کردیده است اول
بدیهیات و اگر کسی گوید که چگونه متصور میشود بودن این حقیقت موجود و حال اینکه این حقیقت عین وجود است
چگونه تعقل کرده میشود بودن وجود اعم از این حقیقت و غیر او جواب گوییم که نسبت موجود انچه متبادر میشود
توهم مینماید از عرف از اینکه بوده باشد مغایر وجود بلکه معنای او انچه نسبت که تعبیر میکند از او بفارسی هست
مرادفات او پس هر گاه فرض کرده شود وجود مجرد از غیر یعنی که قایم بذات باشد میباشد وجود با نفی بنفس خود پس
موجود و وجود قایم بذات خود چنانکه هر گاه صورت مجرد قایم باشد بذات خود میباشد علم بنفس خود پس میباشد عالم و
معلوم و هم چنانکه فرض کرده شود حرارت [illegible] میباشد حار و حرارت و اگر کسی گوید چگونه متصور میشود
معنای اعم گوییم که ممکن است اینکه بوده باشد معنی احد الامرین [illegible] وجود و انچه منتسب میشود باو انحصار بخصوص وجود
معنا بر این است که میباشد مبدا اثار و ممکن است که بوده باشد معنی عام ما قام به الوجود اعم از اینکه وجود قایم
باشد پس میباشد قیام وجود با او قیام شی بنفس خود و لازم نمی اید بودن اطلاق قیام و این معنی مجاز اینکه بوده باشد
اطلاق موجود با او مجاز پس وجودی که مبدا اشتقاق است امر واحد موجود فی نفسه است و او حقیقت واجب است و
اعم از او و انچه منتسب باو است میباشد و حاصل کلام این است که هرگاه نظر کنیم در وجودی که مشترک است میانه
موجودات پس میدانیم اینکه اشتراک او و اشتراک من حیث العرض لکن من حیث النسبه است پس ظاهر شد اینکه وجود
منسوب باو جمیع ماهیات امری است قایم بذات غیر عارض بر غیر او و او واجب است لذاته هم چنانکه هرگاه نظر نماییم
مفهوم حداد و مشمس توهم مینماییم در بادی نظر اینکه حدید و شمس مشترک است میانه افراد خود شان پس منقطع شد اینکه
اینها منتسب و مشترک بسبب عروض لکن بسبب نسبت بوده پس ظاهر شد اینکه توهم باطل است و انچه توهم نموده ایم عارض
مشترک پس در واقع غیر عارض است لکن امری است قایم بذات و این افراد نسبت است باو و نسبت ایجاد و حدید و شمس
پس هر گاه نسبت داده شود وجود حقیقی با انسان مثلا حاصل میشود موجودی و هر گاه نسبت داده شود بفرس موجود دیگر
هم میرسد و هکذا پس معنی قول ما الواجب موجود انست وجود و معنی الانسان موجود او الفرس [illegible] دونا موجود اینکه
منتسب است بواجب تعالی تا انکه قول ما وجود زید [illegible] و [illegible] قول ما [illegible] زید و اله [illegible] باشد

این کلام اعم از وجود قایم بنفس و از امور منتسبه باو بنحوی از اتصاف و دلیل و حقیقت این مذهب انچه ذکر کرده اند
این است که هر مفهومی که مغایر است حقیقت وجود را مثل انسان مثلا مادام که منضم نشده است با وجود بنحوی از
وجوه در نفس الامر نمی باشد موجود قطعا و مادام که ملاحظه نماید عقل انضمام وجود را با او ممکن نیست حکم بودن او
موجود در نفس الامر محتاج است بغیر او که وجود باشد و هرچه محتاج است در بودن نش موجود بغیر خود چه غیر ممکن
است نیز اگرچه نیست معنای از برای ممکن مگر اینکه در بودن نش موجود بغیر خود محتاج باشد و هر باشد از برای او دو وجود
باشد از برای او پس هر مفهوم که مغایر است مر وجود را ممکن است و نیست شیئی از ممکن بواجب پس نیست شیئی از مفهومات
مغایر مر وجود واجب الوجود تعالی اگرچه ثابت شده است برهان اینکه واجب موجودات پس او نمی باشد ممکن و چون او
چنانکه موجود است بذاته و مستغنی است در بودن نش موجود از غیر ذات خود اگرچه متبادر از لفظ موجود بحسب لغت
ما قام به الوجود است چه ممتنع الحصول است که برهان ادا میرساند بغیر او و چونکه واجبات که واجب تعالی جزئی
حقیقی متعین بنفس قایم بذات باشد واجبات که وجود بنا بر جهت بودن نش واجب همچنین باشد پس می باشد وجود مفهوم
کلی ممکن باشد از برای او افرادی پس او حقیقی است که نیست در او امکان تعدد و انقسام و قایم است بذات خود و متعین است
انانکه بوده باشد عارض مر غیر خود را پس میباشد واجب وجود مطلق که معرا است از تقیید و انضمام بغیر و بنا بر این
متصور نمیشود عروض وجود مر ماهیات ممکنه پس نیست معنای بودن نش موجود مگر اینکه از برای او نسبتی بخصوص
بحضرت وجود قایم بذات و این نسبت بوجود مختلف و اتحاد شیئی میباشد که متعدد است ما طالع بر ماهیات انها
پس موجود کلی است و هرچند که وجود جزئی حقیقی باشد همچنین ذکر نموده است محقق شریف المحشی انچه ذکر کرده است
مشایخ ایشان و اکثر است لا یعلمه الا الله و الراسخون فی العلم و متابعت نموده است محقق دوانی و اکثر متاخرین
نیز نموده است محقق لاهیجی در کتاب شوارق که محقق نیست که این دلیل مناسب مذهب متکلمین است چه ایشان قائل اند
زیرا بودن وجود را صاحب افراد حقیقیه و اما مذهب حکما پس فایده می ابد باو اینکه بودن وجود موجود بالذات در مستقلی
در بودن نش موجود از غیر ذات خود مسلم است در وجود قایم بذات که ممکن نیست بوده باشد تا تمام ماهیات از ماهیات
و نیست شبهه در بودن او واجب الوجود از این لازم نمی اید که بوده باشد هر حقیقت وجودیه قایم بذات خود و انچه ذکر کرده
است از وجوب بودن وجود جزئی حقیقی او مسلم است در وجود حقیقی که قایم بذات خود باشد و از این لازم نمی اید
که مفهوم وجودی که او کون در اعیان است کلی نباشد و از برای او افراد حقیقیه که بعضی از او قایم بذات و بعضی قایم
بماهیات ممکنه نباشد انتهی کلامه و وارد می اید بر اصل مطلب از امور چند **اول** اینکه بودن وجود واجب تعالی و وجود جمیع
ماهیات از جوهر و عرض جمیع است چه بعضی افراد موجودات متفاوت هستند بحسب ماهیت با اینکه بعضی متقدم اند
بر بعضی و موجد و بعضی معلول میشوند تقدم بعضی بر بعضی بوجود با بودن وجود در جمیع واحد و حقیقت واحده و اگر عدد بیاورند که

تفاوت

تفاوت بحسب تقدم و تاخر نیست در وجود حقیقی بلکه در نسبت و ارتباط انهاست باو با اینکه بوده باشد نسبت
بعضی از انها بوجود حقیقی اقدم از بعضی دیگر در جواب میگوئیم نسبت از آن حیثیت که نسبت است امر عقلی است حاصل
نمیشود و تفاوتی در او نیست فی انفسها بلکه باعتبار شیئی است از منتسبین پس هرگاه منسوب الیه شیئی واحد بود پس تا
و ماهیت منسوب داو که بحسب ذات [illegible] اقتضا نمیکند نسبتی از تقدم و تاخر و اولویت ندارند نسبت بر افرادش بالنسبه
بر بعض از جهت عدم حصول و تعقل انها از نفس پس از آنکه حاصل میشود امتیاز بعض افراد ماهیت واحده بتقدم و
تاخر در نسبت بواجب **دوم اینکه** نسبت ماهیات بجناب باری تعالی اگر اتحاد باشد لازم می اید بودن واجب تعالی
صاحب ماهیات متعدده متخالفه با اینکه ثابت شده است که نیست ماهیتی از برای باری تعالی سوای وجود و اگر
بوده نسبت مباینه ماهیات و واجب تعلقیه که تعلق شیئی بشیئی نوع وجود و تحقق هر دو از مبدا تا معاد اکثر مطالب محل
نزاع و اختلاف شده است بنا بر انکه قول متکلمین در مسئله وجود باطل است در کتب مشهوره مثل حکمة العین و تجرید
و شروح انها بطلان و فساد او در کمال ظهور است و قول حکما نیز محل تامل است چنانکه مولانا احمد جیلی محقق و فاضل جلیل
و غیر هما بطریق تفصیل در کتب و رسائل خود بسوی فساد انها اشاره کرده اند و جناب شیخ ما قدس سره نیز بسوی ابطال انها
و قول ایشان اتم اقوال است بنا بر اصالت ماهیات و او این است که وجود مشترک لفظی است میان واجب و ممکن و وجود ممکن
معنوی است در میان موجودات ممکنات یعنی وجود بدیهی التصور امر واحد و معنی واحد است و مختلف و متکثر نمیشود
بتکثر موضوعات که ماهیات ممکنه باشد چنانکه محقق طوسی در تجرید فرموده است و بتکثر الموضوعات و اختلاف [illegible]
موجودات ممکنه محض اضافات است مثل وجود زید و وجود عمرو و اختلاف و تغایر ایشان بمحض اضافه و وجود بدیهی التصور
زید و عمرو و اضافه سبب امتیاز شده است و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **ذکر الموت** لفظ الموت در لغت بمعنی عقاب است
و موت آشیان باشد یعنی آشیان عقاب چون قلعه بر سر بلندی که در روی داده و عقاب بحکم و استوار اتفاق افتاده
این اسم را بان قلعه نهاده اند و آن در هفت فرسخی شهر قزوین بطرف شمال آن و در میان کوهستان واقع و از اقلیم چهارم
است [illegible] حسن صباح حمیری اسماعیلی مذهب بوده بعد از انقراض دولت
الموتیه روی بخرابی نموده اکنون در انجا عمارت نیست و حال آن معمور است در زمان ملوک الموتیه سالکان اندایر و نواحی
ملک اسماعیلی مذهب بودند چون هلاکو خان بن چنگیز خان ملوک انجا را بانداخت و خورد و بزرگ سکنه آن را بقتل
رسانید و قلعه را ساخت و برهم زده [illegible] جماعت شدند [illegible] ظهور و خروج شاه اسمعیل صفوی بر سر پادشاه
[illegible] صوفیان [illegible] مذهب امامیه [illegible] اکنون مجموع سکان قزوین شیعه اثنی عشریه اند
در بیان مذهب اسماعیلیه و اقوال اعتقادات ایشان بر ضمیر صاحبان هوش و بر خواطر خداوندان معرفت پوشیده نماند که
انچه در کتب طایفه اسماعیلیان دیده و از بزرگان و سالکان سلسله ایشان شنیده و در تالیفات مردمان [illegible]

نموده خلاصه آن اینست ایشان میگویند که اخبار متواتر و نقل متواصل مقرر است که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بنقل نبوت اشتغال نمود و مردم را بکوچه شریعت و طریقت آراسته فرموده و از دار دنیا بسرای بقا انتقال کرده در اوقات
در همه بلاد عرب سه مسجد بیش نبود مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد بحرین بعد از رحلت آنحضرت متغلبان مستولی شدند چون
کذابان طلیحه بن خویلد و اسود العنسی و دیگر اعراب مرتد شدند امر بر خلفا از اول آن حالها بتیغ مجاهدان کرده تا آنکه دیگر
از برای منصب دنیا سیما معاویه بن ابو سفیان که فی الحقیقه فرعون آل محمد صلی الله علیه و آله بود خروج کرده بعضی صحابه را بمال و جاه
و حکومت فریب داد و ابواب شر و فتن گشاد چون از صحابه که با او نفاق داشتند بعضی را هلاک ساخت و بعضی دیگر را بانواع
ظلم و اذلال و محمد بن ابی بکر را بکفر و بپیکر شکم حمار بار اجار ازاحالت کرده بسوخت و حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام را
زهر داده بزهر هلاک نمود و بقول زمخشری در ربیع الابرار و غیره عایشه را بچاه انداخت و یزید پلید را بقتل امام حسین
اشارت کرد از مکر و حیله او یکی آن بود که با امام زمان بهانه در وقع خروج نمود و تیغ بر روی آنحضرت کشید و معصیت
کرد ابنه هلم جرا اگر کسی متذکر قبایح او شود چندین دفتر گردد علی مرتضی را و اولاد مجتبی و صحابه با وفا در زاده هند اکشته شد
از آن زمان مسلمانان دو فرقه گشته و از دو فرقه هفتاد و سه فرقه گردید و صاحبان مذاهب مختلفه پیدا شدند و هر یک
بر وفق اشتهای خودش دلیل آورده مذهبها اظهار کردند نظم دین تازی چو هفتاد و سه فرقه باشد که نشان بدار آن [illegible]
دنیا که یکی مرد نیز سازد که هر یک ز بر ابها ده راست چون شود در ده دین دو وسجا مصطفی پیشوایان ام کرید ثابت
هویدا بر جو یک قول چند از بر بسیمی کرنی و بر اساید کران ذاه بزند زاه بر فنا سی یقین از دو مهر
کرنی امید و کرن تو نکو سیرت باش که بعد وقع نمود مردم از آنکه سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله است از فرموده انی
تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و دیگر فرموده مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من
تخلف عنها غرق و دیگر فرموده ستفترق امتی من بعدی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا فرقة واحدة
نظم بعد احمد شد هفتاد و سه فرقه امتش زان یکی ناجی و دیگرها همه اندر آتش هو شنیدان اتفاق اهل بیت مصطفی که فرقه ناجیه
دیگران هفتاد و دو با اختلاف بشمار ناجی آن کو با اهل بیت بود با دیگران یار از کن چشم خرد بر کو جواب کو شنداد فرجه بادا
بادمن یاری نکردم زان طریق توسیل جو که تکهدار دور آن بجا که دار من جود رکشتی نوح با حق و با علی کو زمین طوفان
بکیر و آسمان آتش بیار دستکار آمد یکی کو بود با اصحاب کهف مرکه با آل رسول جون باشم دستکار جون ابو طالب
مکر و حیله معاویه بن [illegible] علی مرتضی علیه التحیة والثنا چنانکه مذکور شد مسلمانان دو فرقه شدند و در میان فرقها پیدا گشت و
هر فرقه از ایشان [illegible] مال و جاه و دنیا بخواهش میل کرده افراد ادند و گروه [illegible] ایشان نهادند و طایفه دیگر از ایشان
بر اعتقاد و طریقه مخالفت ایشان جون نمودند لاجرم بسبب اختلافات کارها از ایشان نزهت معروف [illegible] طریقت
کردند و تفرقه در میان امت بهم رسید هر کدام میل بجانبی کرده دعوی آغاز نهادند و باسمی موسوم شدند و مذاهب مختلفه ظاهر گشت

چنانکه ذکر رفت بر طایفه از جهت مدتی از بنی امیه و جور و ستم ایشان با اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
نمی پسندیدند و طاقت مقاومت ظالمان نداشتند دعوی را شیعه نام کردند و هر جا بمحل قبول یافتند بدانجا شتافتند
و باب دعوت گشودند و بعد چند نشان نمودند اول مخالفت و عداوت جماعت مخصوص دوم بخروج مهدی بدلیل حدیث
نبوی که قال رسول الله صلی الله علیه و آله یظهر فی آخر الزمان من اولادی یخص اسمه اسمی و خلقه خلقی فیملأ الارض قسطا
و عدلا کما ملئت جورا و ظلما و خلاف بنی امیه بدین دعوت نمودند نخستین کسی که متولی شد عبد الله بن سبا بود که
افعال معاویه را انکار کرد و بولایت علی مرتضی اقرار آورد و هم بدست معاویه کشته شد همچنین متعاقب دو هر دیاری
برخاستند و دعوت را داستان پرداختند و مردم را بدلیل و برهان ملزم ساختند و شیعهای بلیغ کردند که خود را
در مرکز خود قرار دهند و خلاص از جور و ستم متغلبان برهند چون تقلید بخلاف مذهب ایشان بود از سوء اجتهاد ایشان
مقصد حاصل نشد و ملک در دست بیگانگان بماند چون روزگار دولت بنی امیه را انقراض رسانید بنو عباس بنی اعمام
ابو مسلم مروزی منصب خلافت یافتند و ایشان نیز چون بنی امیه بوادی ظلم و جور شتافتند چون اولاد علی علیهم السلام در
منصب خلافت رغبت میکردند زیرا که از آنحق خود دیدند انتقام از این سبب بنی عباس متنکر و مضطرب میبودند تا چون
نوبت خلافت به منصور رسید هر که از فرزندان فاطمه را مخالف دید نابود و ناچیز کرد تا ایشان و بعضا را به جهیل
مطعون ساختند تا در نظر مردم خوار و بی اعتبار شوند در ملک و خلافت طمع نتوانند نمود چون مذهب ایشان [illegible]
آل علی علیهم السلام بعده دولت عباسیان نظر انگندند میان ایشان از مردان خالی نیافتند بعضی را غافل و امورات را مهمل
همچنان افاضه دیدند بر شهوات نفسانیه راغب و بلذات و هوا و هوس طالب بودند و در ایشان نهی منکر کمتر و ملاهی و
مناهی بیشتر بود لاجرم فرصت یافتند و داعیان بگوشهای اطراف شتافتند و این در اول سنه صد و هشتاد و شش
هجری واقع شد از آن جمله میمون قداح بود و پسرش عبد الله بن میمون قداح که از علمای زمان خود بود و مذهب حضرت
جعفر الصادق علیه السلام پسر مهتر را اسماعیل نام در زمان حیات بود [illegible] که فرزند حضرت رسول [illegible] با خدیجه و علی
با فاطمه علیه السلام در وفات اسمعیل اختلاف نموده اند بعضی گویند در زمان حیات امام علیه السلام وفات یافت قبل از نص انتقال امامت
است از امام جعفر صادق علیه السلام باولاد اسمعیل چنانکه موسی علیه السلام با هارون نص فرموده و هارون در زمان موسی علیه السلام در گذشت
و نص عقب قهقرا باز نمیگردد و بدا محال است و حضرت امام علیه السلام بی اذن ملک علام در اسناد با کرام تعیین یکی از اولاد
عظام نماید جهل و نادانی و سهو و غفلت امام را نشاید و هر که امام را خطاکار و غفلت شعار داند شقی است و بر
کلمات واهیه او اعتنا نیست در آنکه حضرت صادق علیه السلام در حق اسمعیل نص فرموده است و شبهه نیست اثنی عشریه
بیان قایل اند بعضی گویند اسمعیل فوت نکرده و لیکن اظهار کرده فوت او را جهت تقیه تا مخالفان او را نیابند و هلاک نکنند
حضرت امام جعفر علیه السلام در فوت او محضری نوشت منقولست که منصور عباسی رسانیدند که اسمعیل را در بصره دیدند و بر عامی

و جیاری شعبایات منصور از حضرت صادق استفسار بود امام همان محضر را که خط عامل منصور بر دران
بود برای منصور فرستاد امام بعد از اسمعیل محمد بن اسمعیل بود و با او امام سبعه تمام شد و بعد از او ائمه مستور
بودند داعیان ظاهر و عالم را به امام ظاهر یا مستور خالی نباشد چون امام ظاهر شود حجتش ظاهر گردد و مدار احکام
ائمه هفت است مانند ایام هفته و سموات سبعه و کواکب هفتگانه و اقالیم سبعه و طبقات ارضین نظم هم
سماء افریدی هفت طاق و قوله سبع سموات طباق کوکب سیاره هفت و هفته هفت هر یکی از وی شده تا با بند
نقش چنین هفت و سور هفت و مناره هفت اختر هفت و نور هفت و نار هفت بحر هفت و نهر هفت و هم زمین
هفت اندام جوارح هفت بین هفت تن قطب رسولان اله که مدار این بود ز امر اله دوزخ اسد هفت ای نبی زمان
سبعة ابواب از قران بخوان تو مکو باخود که دوزخ خود بلاست کو سر اعدای حق خواهد شکست و نقبا را مدار بر دوازده
است شیعه اثنی عشری از اینجا غلط کرده اند و ائمه را عدد نقبا شمرده اند شیعیان اسمعیلی را انتساب بی اسمعیل
گویند چون ایشان مجرد نظر و استدلال در معرفت الهی کافی نمیدانند مگر بتعلیم معلم و بارشاد مرشد بدین جهت
معلمیه خوانند و باعتبار انکه میگویند هر کلمه قران را ظاهری و باطنی است و عوام از ظاهر لفظ اطلاع است و خواص
بباطن تاویل وقوف است ایشان را باطنیه گویند چون که در طریق ایشان راسخ شود و اجازت کلام یابد او را ماذون
نامند و چون بدرجه دعوت رسد او را داعی گویند و چون مرتبه دعوت رسد و معتبر باشد او را حجت خوانند و چون
مرتبت و درجه او بکمال رسد و از تعلیم بی نیاز شود او را امام دانند و ما الاهی امام اساس است و ما الای
اساس و حضرت ناطق است امام هفت است و داعی دوازده بباید دانست که ائمه اهل حق گویند ما نگوییم خدا موجود است
عالم یا معلوم است قادر است باقی و حی است و همچنین در سایر صفات نیز که از اثبات حقیقی در میان او و موجودات
شراکت شود و آن تشبیه است و از نفی مطلق هم نوبات اثبات نکرده و آن تعطیل است و اطلاق این حقایق بر حضرت ذات
الوجود بطریقی است که هیچگونه مشارکت مضور نیست حضرت باری تعالی الله متقابل و خالق متضادین است
چون حضرت وهاب بعلما موهبت علم نموده او را عالم گفتند و چون قدرت درباره قادران افاضه فرموده او را قادر خوانند
عالم و قادر اطلاق نمودن بر ذات حق تعالی باعتبار این است که واهب علم و قدرت است و نیز گویند حضرت خالق
بامر واحد عقل را خلق کرد که از جمیع جهات تام است و بتوسط آن عقل تام نفس را که ناتمام بود پدید آورد و نسبت نفس
با عقل نسبت نطفه است با طفل یا نسبت بیضه است با جوجه یا نسبت بعد است با پدر یا نسبت زن است با شوهر پس
مشتاق و آرزومند شد نفس بکمال عقل تام که او را مستغنی کرده لاجرم محتاج و نیازمند گردید بجنبش و حرکت از نقصان
بکمال و حرکت تام میسر نیست مگر بالت پس ایجاد کرد الله تعالی اجرام سماوی و افلاک و کواکب را و بر او جنبید و حرکت
نمود بحرکت دوری فلک بتدبیر نفس و بواسطه او حادث شد طبایع عنصری پس پدید آورد مرکبات از موالید ثلثه

یعنی

معدن جمادات و نباتات و حیوانات را و نهایت همه انسان است از جهت استعداد انواع تدریجی و پیوند او بعالم علوی
چنانکه عالم بر این مشتمل است و بر عقل کامل کلی و نفس ناقصه کلیه که مصدر کاینات است و عین آن در جزئی
عین است که در جهان سفلی عقل کامل کلی و نفس کلیه بوده باشند تا بوسیله ایشان جهانیان رستگار شوند
آن عقل رسول ناطق است و نفس امام است چنانکه افلاک متحرک اند بتحریک عقل و نفس همچنین رستگار شوند
نفوس رسول بتحریک رسول ناطق و وصی او و حجتی باشد در هر عصر و هر زمان هر دور به هفت شخص و او لست
منتهی شود بدور آخر و زمان قیامت در او بود تکالیف و شرایع بر خیزد چه انبعاث حرکات فلکی و التزام شرایع جهت
وصول نفس است بکمال و کمال انسان آن است که بمرتبه عقل برسد و این قیامت کبری است و نیز گویند هر ظاهری را
باطنی است که آن باطن مصدر آن ظاهر است و آن ظاهر مظهر باطن هیچ ظاهری نیست که او را باطنی نباشد و اگر چنا
باطن نباشد لازم می آید که در عالم هیچ نباشد و نفوس و عقول و اعراض و جواهر همگی را اصل باشد امام حاکم است در
عالم باطن همچنین عالم باطن بالله شود جز بتعلیم او و نبی حاکم است در عالم صورت و شریعت و آن جز به نبی تمام نشود شریعت
شریعت ظاهری دارد که آن را تنزیل خوانند و باطنی دارد که آن را تاویل نامند و زمان خالی نباشد از وجود نبی یا از شریعت او و همچنین
خالی نباشد از امام یا از دعوت او و دعوت گاه پنهان و مخفی باشد اگر چه امام ظاهر باشد و گاه ظاهر و هویدا اگر امام مخفی
و پوشیده باشد و همچنانکه نبی را بمعجزه قولی و فعلی شناسند امام را بدعوت و دعوی دانند باری تعالی را توان شناخت
مگر با امام نبی و وجود امام واجب بود خواه ظاهر باشد و خواه مستور همچنانکه هیچ وقتی از اوقات خالی نباشد از نفوس سخنی
دو دو تا دیگر سیدنا حسن صباح که از داعیان است دیگر انها لیفات خود فرموده که معرفت را در معرفت باری
تعالی بر دو اند و قول نیست یا آنکه گوید خداوند را بعقل توان شناخت و احتیاج بتعلیم معلم صادق نیست یا آنکه گوید
معرفت الله تعالی با عقل و نظر حاصل نشود مگر بتعلیم معلم صادق اگر متوی قول اول دهد او را انکار در
نرسد زیرا که چون انکار کند تعلیم است و دلیل است بر آنکه منکر علیه محتاج است بغیر یا گوید هر دو صنف اسم حق
معتقد قول متوی دهد با قول او باشد یا غیر او همچنین چون اعتقاد کند یا از نفس خویش مبدا آن اعتقاد و رسوخ پذیرد
یا از غیر او اگر مضمون آن از غیر است در ضمن این فصل کبری است بر اصحاب عقل و رای و در فصل دوم آنکه اخذ آنکه خود
گر چون احتیاج بمعلم شد یا هر معلمی را اطلاق صاحب تعلیم دارد یا از معلم صادق اگر بر است اگر قابل شود یا آنکه هر
معلمی صاحب تعلیم دارد او را جایز بود و اینها انکار معلم خصم کردن چون انکار او معلم خصم کند هر آینه مسلم دارد
باشد لابد است از معلم صادق این فصل کبری است بر اصحاب حدیث و در فصل سیم آن ذکر کرده که چون احتیاج بمعلم صادق
ثابت شد لابد است از معرفت معلم اول و ظفر یافتن او و بعد از آن تعلیم یافتن از هر معلمی بی تعیین و تشخیص جایز نیست
بیقین صدق او و چون سلوک طریق بی رفیق ممکن نیست بر هر آینه اول رفیق باشد بعد از آن طریق این کبری است شیعه

اما بنده در فصل چهارم گوید که افراد بشر بر دو صنف اند فرقه‌ای گویند در معرفت حضرت باری تعالی صادق در تحصیل
تحصیل او واجب و لازم است و بعد از آن تعلیم استاد و فرقه دیگر گویند معرفت او علی الاطلاق محض اخذ توان کرد خواه
معلم باشد خواه غیر معلم چون بحث مقامات سابق معلوم شد که حق با فرقه اولی است بر هر ابنای جنس فرقه اول جنس
معتقدان باشد و چون دانسته شد که فرقه دوم بر باطل اند بس بغیر ایشان دیگر باطلان باشد گوید این طریقه ات
که معرفت را بحث متناسبیم معرفت منفصل ما فاعلان مسایل بیابد و مراد بحث در این مواضع احتیاج است بحق و گوید
ما باحتیاج امام را شناسیم و با امام حق را چنانکه بجواز وجوب ذات بمعنی ممکنات کمال ذات واجب الوجود دانیم
و گوید طریقه ذات ما توحید همین است و گوید در عالم حق و باطل است و علامت حق وحدت است و علامت باطل
کثرت و وحدت مقرون بتعلیم است و کثرت مقارن رای و تعلیم با جماعت است و جماعت با امام است و رای با فرق مختلفه
و ایشان با رؤسای هوی متفق اند و امثال حق از باطل و تشابه کرده حق را با باطلات و هب نماید و تناقض
طریقی را میزان باید ساخت که جمیع را در آن وزن کنند و گوید آن میزان را از کلمه شهادت اقتباس کردیم و آن مرکب است
از نفی و اثبات و آنچه مستحق اثبات است حق است و آنچه مستحق نفی است باطل و با این میزان خیر و شر و صدق و کذب
و سایر متضادات را وزن کنیم و سر این سخن آن است که هر کلمه از این مقوله راجع است بتحقیق اثبات و توحید و آن
داخل امامت است با نبوت مرتبه که نبوت با امامت باشد **ذکر بعضی از تاویلات ایشان** این طایفه گویند
که روح عبادات نیز بحقیقت این است از امام و تعلیم نماز و روزه در معرفت امام و مقاد عبادات تندرست و بدلیل قول
باری تعالی ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر احکام عبادات از فتاوی بر است نزد آنکه ایشان بعض هست
کسی عمل بجمعیات عبادت کند که ترکیب نفس است معرفت دین صوم عبادت محافظت اسرار امام است نماز عبادت
افشای اسرار دین گفته اند نماز جماعت عبادت متابعت امام است و زکوة کفایت است از آنکه حق اموال امام
که به جهات و با عمل است وصفا و مروه و عرفات و حج ابنیاست تلبیه عبادت از اجابت دعوت هفت
غایت بولات حیث عبادت از احرام ایمان است از تکالیف ستر عبادت از احرام ایمان است تکالیف قیامت
از زمان محض است که مرده است من مات فقد قامت قیامته گویند هر بیغمبری را صورت و لیهدی باشد که در حال حیات او
در شهرستان علم اوست و قائم مقام وی بعد از وی هفت امام متفق باشد بعد هفتمین امام و بود بدین صفات و شرایط که قائم
مقام وی و لیهدی بعد از وفات او شیث بود و بعد از وفات دور او هفت امام متفق شد بعد از آنکه در آدم حضرت نوح
بود شریعت آن حضرت ناسخ شریعت آدم بود و دور او بر هفت امام تمام شد و وصی او سام بود و بعد از آن حضرت
ابراهیم بود و شریعت آن حضرت ناسخ شریعت نوح بود و وصی آن حضرت اسمعیل بود و دور او بکذشت هفت امام تمام
شد بعد از آن موسی بود و شریعت او ناسخ شریعت ابراهیم بود و وصی او هرون بود چون هرون در حال حیات موسی

رحلت نمود و وصی او یوشع بن نون بود و چون دور او هفت امام تمام گشت بعد از آن عیسی بیغمبر آمد و آن حضرت
ناسخ شریعت موسی بود و وصی او شمعون بود و دور او هفت امام تمام یافت بعد از آن خاتم الانبیاء محمد المصطفی مبعوث
شد شریعت دیگر نهاد و شریعت عیسی برافتاد و وصی او علی بن ابی طالب بود و حسن و حسین و زین العابدین و محمد الباقر
و جعفر الصادق و امام هفتم اسمعیل بن جعفر بود و دور مهدی الیه قائم شد و بعضی گویند که هیچ وقت که امام
باید که الکتاب بیر او امام ظاهر بود و معنی این آیه ذریة بعضها من بعض این است و این و جعلها کلمة باقیة فی
عقبه کنایت از این است که چون جبرئیل و ذکر حسن بن علی علیهما السلام باتفاق شیعه امام بود و فرزندان او امام بود
گویند امامت او مستودع بود یعنی ثابت بود و عاریت بود و امامت حسین بن علی علیهما السلام مستقر بود و این فمستقر
و مستودع اشارت بدان است و همچنین گویند ناطق کسی است که واضع شرع متقدمین را منسوخ کند و اساس تاویل
ثواب باشد و اسرار باطن همه خلق بدانند و بین ناطق و واضع شریعت باشد و اساس باطن را بیان کند و کار ناطق وضع
است و کار اساس تاویل شریعت و بیان شریعت بجز او باشد گویند هیچ گاه بیغمبر دنیا از امام خالی نباشد
بیغمبران در هر زمان کرده اند و جود امام اشارت نموده اند و ... امام باطن است و اصل باطن است مانند جواهر که
باطن سنگ بیرون است و پوست لولو در میان دریا و چون تدبیر افشان در جسم بیرون نهان است و در این معنی دلیل
آورند قول باری تعالی له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب و آیه دیگر لیس البر بان تاتوا
البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا البیوت من ابوابها تا جاهلان این است یعنی نیکوکاری آن است که
بظاهر مشغول شوید چنانکه عوام شده اند که بیرون بیرون بهر کار باشید که حق و سنت بظاهر نمودن است و این بود
مخصوص آن طایفه این فرقه که مذکور شد این طایفه در اکثر معموره هستند در بلاد ایران و کابلستان و بعضی
و جبال الجزایر و ممالک ختای و در ولایت عمان و گجرات و سواحل دریای سند سکونت دارند و در ممالک
و کرمان و خراسان و عراق و عجم و بیشتر بسیار اند دائم تبسیار به از اطایفه نا ملاقات نموده و مجلس که با ایشان مصاحب
بود اکنون که سنه هزار و دویست و هجده هجری است مظهر جمال الله حسن علیشاه سلمه الله در قصبه محلات
من بلاد عراق عجم تشریف دارد و هر سال کروه انبوه با حسن مال بزیارت ایشان می آیند بعد از اسم زیارت مراجعت
با وطان خویش واجب بینا یند ذکر احوال حضرت ایشان و ذکر اجداد بعدی ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی
بوشیده نماند که ملوک الموتیه هفت نفر بودند و مدت صد و هفتاد و یک و بقولی هفت سال حکومت نمودند اول
ایشان حسن صباح حمیری بود لوای دعوت باعث السابعه بر تفصیل مذکور است و آخر ایشان رکن الدین
خورشاه بن علاء الدین محمد که هلاکو خان حضرت خواجه نصیر طوسی را در سنه ششصد و پنجاه و شش هجری بوقع مستولی
گشت دولت انجناب بر و منقرض شد **ذکر اخلاط** شهری است در لغتین و مدینه حیه قریب بوده مرد ایام ذکر خوید

ولعوام روی بخرابی نهوده از اقلیم چهارم و در کنار بحیره واقع و اطراف اربعه اش واسع است سمت شمالی آن کوه است
ساحتش فرح دور و نواحیش بغایت معمور است اثمارش خوشگوار و هوایش ناسازگار و محتوی است بر باغات خرم
و بساتین جنت آرم ازمیوها اقسام رنگ و الوان انجام مثمار و از حبوبات گندمش باشتهار است قدیم الزمان دار الملک بلاد
ارمن بوده مردمان متمرد و صدمات طوایف مختلفه دیدند و بلاد سنه ٤ در زمان خلافت عثمان بن عفان حبیب بن مسلمه
آن ولایت را از تیغ بیدریغ گذرانید و دوزنان و اطفالش را اسیر و عبید کرد باید در روزگار خواقین چنگیزیه و ملوک جوپانیه
خرابی و بی بنیانی اندار بغایت رسید و بکرات و مرات بارکان عمارتش خرابی راه یافته اکنون قلعه آنشهر آباد و در بیرون
خارج آن شهر مزینه با اضعاف خانه است مردمش ترک زبان حنفی مذهب و از شیوه مردمی دور و از طریق انسانیت مهجور اند
حاکمش شیخ احمد نام از خاندان کرام سلو و هفته ده مهمان نواز و معروف و بصباحت منظر و ملاحت بکر موصوف بود در ۲ عدد
و مروت و فتوت نام او را از نواحی کوی سبقت میربود **ذکر الجواز** قصبه ایست و سکنه اطرافش طوایف کرد سمت شمال
آن بحیره و طرف شرقیش بهتر ایالات واقع و سمت جانب وی جبال شامخه دارد و سمت جنوبی واسع است مشتمل است بر دوازده
و یک مرحله از شهر اخلاط دو رواست با غات بسیار و چشمهای بیشمار در او است و مردمش ترک و کرد حنفی مذهب اند و قلعه بنیانش
محکم بر سر کوه واقع و در اندرون قلعه و بیرون آن قریب هزار باب خانه معمور است و طایفه کرد بن بدیب سمت شمالی و شرقی آن
قصبه مسکن دارند و طریق بیلاقیتی و قشلاقیتی میسپارند **گفتار در بیان مذهب زیدیه ایشان را نامو با**
بزی گویند این طایفه میگویند بعد از احمد مختار عم خلفا ثلاثه و معاویه و یزید بر حق بوده اند و در اعلام دین مبین و ترویج
ملت سید المرسلین سعی موفور و جهد نامحصور نموده اند اکثر بلاد عالم و امصار اولاد آدم بجهد و اجتهاد ایشان با هل ایمان
مسلم گشت و صیت اسلام بگوش هوش خاص و عام رسیده از شرق و غرب عالم در گذشت چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
خبر داده بود که عنقریب است که اکثر معموره خالب شوند حکم خواهد نمود بنا بر آن بوده اند حضرت خلفای ثلثه و معاویه و یزید
دعوی این امر بیجهان استیلا یافتند و بسبب شوکت و عظمت ایشان اعدای دین و گروه مخالفین مجبور و معدوم شدند و با
و خلافت ایشان ایمان داریم و از امامت پسر ابوطالب و اولادش بیزاریم و در عاشورا با اسبان آراسته سوار شوند و با هم
تمام مصر و مدینه و چنان تمایند که بر زمین کربلا دامن رفته و در عاشورا اهل حلب را در شهر غلبه آمده و بر ایشان ادی را
نیز از مصائب ایشان بر هم و پسر معاویه را انجمن و دل بر هیم شادی کنان و دست زنان صبا را هو شیر را صحبت شاه
انواع لهو و لعب و عیش و طرب برو مرثیه یکدیگر گشایند و با هم مبارک باد گویند دو خوار طیار یکدیگر جویند و بر کان دقائق شده
ایشان سیاه بوشند این طایفه در بعضی از کوهستان شرق که آن را شکوه گویند بی سکونت دارند و در بعضی بلاد دیار بکر
و شام و ارض اسلام نیز بسیار اند همگی ایشان در کسوت مسلمانان و بلباس اهل ایمان نماز گذارند و بر هیز کار باشند و کتب فقه
و فقه وعیره بسیار اند و اکثر ایشان از جواهر حلال بهره کشند و و روزه مساند و ملتزم مرع قناعت نمایند و فرقه جبریه و طایفه

ملحدی باشند **در بیان اعتقاد جبریان** این فرقه میگویند که عبد را هیچگونه اختیار نیست یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ و یَحْکُمُ
مَا یُرِیدُ همین معنی است کلیم ضلالت اندر کار حضرت الهاست که مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَا هَادِیَ لَهُ بر این مطلب گواه **نظم**
کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه * باب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد * خلعت هدایت از فضل ایزد متعال است آیه و من
یَهْدِی اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ شاهد مقال **نظم** چمن بجوانب بدد نخوش گر با او با او * اگر اراده حق جانانه و تعالی بعد بر آن و تق
مستقیم اختیار نمودی وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰکِنْ یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ از این کتاب است
نظم مکن بچشم حقارت نگاه در من مست * که نیست معصیت و زهد بی مشیت او * عنان اختیار هدایت بدست خلق نیست
إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ بر این معنی اشارت است **نظم** هر جا دو تا کند فضلش خبیر عاقلا
کرده مهار و صبر بدر نام نوش عزت و ذلت در کف مردم نباشد تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بیت هفصد کواه است
نظم کرسنه عزت دهد و رونا زمیکن * ورکه حشم حسرت باز میکن * و در روز نحن قسمنا آنچه مقرر شده همان است جف القلم
فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله شاهد این مقال است **نظم** حلقه بر همانم زانل در کوش است
ما همانیم که بوده ایم و همان خواهد بود * هر که را خواهد ببوتنع فرسند و هر که را خواهد بمغفرت عاید یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَاءُ وَیُعَذِّبُ مَنْ
یَشَاءُ **نظم** کشاند کلمی ورا نه بکلش * رساند کلش را تا بکلش * جمیع انبیا و اوصیا در بحث ام اعتبد قل لا املک لنفسی
نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله **بیت** دست ما را دست جنبا ند بنفع * نطق تو ما را هم بر نداد ضر و نفع * بجبار و سبحانه و تعالی
کوه کبریای مقدرت نیست وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَاللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰی أَمْرِهِ **نظم** آسمان و زمین که دیدگان اند همه در تحت
حکم جبار اند و بیاذن او جل شانه احدی را توانائی شفاعت نی مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ **شعر** اگر خدای نباشد
زبنده خوشنود * شفاعت همه پیغمبران ندارد سود * وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ هر که اظهار قدرت نمود
او نمود اری مَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلٰکِنَّ اللّٰهَ رَمٰی **بیت** گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست * ما کمان و تیر اندازش خداست
هر که ابهر رسید از او بود قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ **نظم** ادما و بود ما از داد تست * هستی ما جمله از ایجاد تست * ما همه
شیران ولی شیر علم * حمله مان از باد باشد دمبدم * اجناس قوت و قدرت مختص ذات کامل الصفات حضرت الله
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ **نظم** چیز از رشحه حله خلق یاد که * عاجزان چون ش پی چون کار کنه * گاه نقش و بود که آدم کند
گاه نقش شادی و کرم کند * ساعتی زاهد کند زندیق را * ساعتی کافر کند صدیق را * او بصنعت آذر است و من صنم
من شوم آن الهی کان سازدم * گر مرا ساغر کند ساغر شوم * ور مرا خنجر کند خنجر شوم * ور مرا شکر کند شکر شوم
ور مرا حنظل کند تلخی شوم * ور مرا نوش کند در من جهم * ور مرا باران دهد در من دهم * ور مرا باری کند بی اشکم
ور مرا ماری کند زهر افکنم * من چو کلکم در میان اصبعین * نیستم در حکم طاعت بین بین * پیش چوگانهای حکم کن فکان
میدویم اندر مکان و لامکان * ما کدایم اندر جهان پیچ پیچ * چون الف کان خود ندارد هیچ هیچ * یکی تاج اصطفا بر سر مسعود

ملائکیان کردید و دیگری قبای لعنت در بر مردود از لش کردانیده نظم یکی از معصیت نور و صفا دید چو نو بر کرد
نور اصطفا دید یکی هفتصد هزاران سال طاعت بجای آورده کرده طوق لعنت یکی بسر برد ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین تشنه نظم یکی را کرد شیرین کار رطنازی که شیرینی نوشیرین نازکی نان دو دیگری را که فی جیدها حبل
من مسد پای بسته حب چه بود الله ازل ابر دنا اهل کران باشد محمد این ابو جهل لی و ما منا الا له مقام معلوم
شعر مقتدر کشته چش انعان دارند راه هر یکی ار معین ای درویش کی مناجات راه ندارد و حکیم او مقام مجزابات
نکند اردو وهو بکل شیء محیط نظم یکی حلقه کعبه دارد بدست یکی در خرابات افتاده مست کز آن یار مدکه ازاد رش و ای
نامحرمانه که نکند اردش در بغا یکی را شاهد سعادت در آغوش و دیگری را کلیم شقاوت بر دوش یکی هنشین نازو نعم و دیگری
قرین سوز و محنت یکی با عیش و طرب دمساز و دیگری با رنج و تعب دمساز یکی در مسالک عزت شهریار و دیگری در مهالک مذلت
و اعتبار یکی السعید سعید فی بطن امه و دیگری الشقی شقی فی بطن امه الی آن چه چیز است و این چه کناه کرده شعر
طلعت روی دیگر حسنی الی العجب چه بود و علت زشتی چهره هندو روی ترک چه باشد همه چون دلند و رنج دروی هشتی
از چه سعید او فتاد و از چه شقی نه نامه ای هم این و کتب کشتی نعت منعم جراست دو بادرا بخت مفلس جراست کشتی کشتی
بدان ای عزیز نظم اگر لطفش قرین حال گردد همه ادبارها اقبال گردد و گر بی جای که لطفش رو بهیچ است همه تدبیرها هیچ است
هیچ است قل کل من عند الله یکی از نیک‌نکان این طایفه را سؤال کردم که بعث انبیا و ترتیب اولیا و هدایت ... بسیار
و تحریف نفاد حیب در جواب گفتن نیز از کرم و هدایت و در طاعت او ست کرد اعلام نو کو لذکر خلاوی عجولیت
واز غایت جهل و فضول اشکال تا دل بی کنی و انتها علی امات بذیر می حضرت عزت از کمال رحمت نور انعام بوجود آورد
واز فرط مکرمت بخلعت کرامت مخصوص کرد و از عین عنایت بر تخت خلافت نشانید و از قاب شفقت بسجود ملائکه
کرد اینه غرض از تکلیف اظهار هستی است بظهور عجز و اضطرار بعبادت و تعظیم ذات معبود حقیقی است حاصل آنکه
خداوند خالق و هماست و ایجاد کننده کل اشیاست و وی در مطلق و توانا است اگر کسی را اختیارات در آن اختیار
بی اختیارات ما کان لهم الخیرة و اگر شخص را قدرت و اراده است در آن قدرت و اراده مضطر است نظم
مراتب اقی و اهل مراتب بزیر حکم حق و الله غالب و صلی الله علی محمد و آله اجمعین کفتار در بیان مذهب جبریان که ایشانرا
مفوضه نیز کویند این طایفه میکوینند که دویرا قدرت و اختیار تمام است ان احسنتم احسنتم لانفسکم شاهد این کلام
چون استاد بنیادی نهاد و او را تمام نمود و آنچه مقصود او بود در آن درج نموده بکرد بکار ندارد و بیا او دست کذارد
چون حضرت بیچون بدون حکمت خلقت آدم پیدا کرد خلقت آدم را تحریر کرد و باید در بطون فنجت فیه من روحی اندوخ خویش
بدو دمید و او را بخلعت انی جاعل فی الارض خلیفة تشریف داد و تاج خلق آدم علی صورته بر فرق همایونش نهاد
در سر برو لقد کرمنا بنی آدم نشانید و مسجود فسجد الملائکة کلهم اجمعون وسخر لکم اللیل و النهار و الشمس

القمر نیاز و بجود بود دو دنا حکم او در اعدد دعدد ذات او اسما متقابله و صفات متضاده درج کرد انکاه آمر و ناهی
و ناهی و منهی و ساجد و مسجود و عابد و معبود کشت و صیت و عبادش از زمین و آسمان و زمان و مکان در کذشت
حکم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره امور خیر و شر و نفع و ضر بدو مفوض کرد بدو امر
لیس للانسان الا ما سعى وان سعیه سوف یرى بر هرچه اقدام نماید خواهد به بهشت و مثوان و خواه دوزخ با اعمال
انسان مقرر نمود وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم وعذاب جحیم و دوزخ رحیم را با افعال
ادمی مقدر نمود والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم اورا فاعل مختار و عامل با اقتدار ساخت کل
امرئ بما کسب رهین و بر وجود قبایح و محاسن منوط البد کردانید من کفر فعلیه کفره ومن عمل صالحا فلانفسهم
در دلهای جهان مختار بود مختار ادمی بود ان الله سخر لکم ما فی الارض نظم ادمی را بخشد کوینا سوار بر کف در کرد عنان
اختیار همه کرامت با بر انوان او حرزه کل در حیطه فرمان او کشته او مختار اندر خیر و شر شده بر نفسی او و نفع و ضر
اختیار و همه او را بحکمان حق با منکر نکرد دکر جهان سنان نام کرکه کوید کر بیا و زکلوخ کر کجا جهند ادمی را
کر نکوید هیچ بی بابیا اهکو و در بی نکر هیچ عاقل ز کلوخی نا زند هیچ اسکی عتاب کس کند عقل کی حکم کند بر چوب و
سنک مرد جنکی کر زند بر نقش چنک هیچ دانا هیچ عاقل این کند با کلوخ و سنک خشم و کین کند کفت یزدان ما علی
الاعمی حرج کی نهد بر ملحج ربنا الفرج امر و نهی و خشم و تشریف و عتیب هست مختارا ای پاک جیب حمل قرآن
امر و نهی است و وعید امر کردن سنک مرمر کرد دید خالق که اخیر کرد چون کند امر و نهی با جاهلان چون کند کر شتر بان
اشتری را میزند آن شتر قصد زننده میکند خشم اشتر نیست با آن چوب او پس ز مختاری شتر برده است بو عقل حیوانی
چو دانست اختیار همان بکوای عقل انسان شرم دار ابکه در این کتم با آن کتم ابن دلیل اختیار است ای صنم حمله
عالم مقر در اختیار امر و نهی این بیار و آن میار حاصل آنکه انسان مختار مطلق و قادر بر حق است و قبض و بسط کی
را ادمی منوط و امور خیر و شر به نفیس او انسان مربوط است هرچه خواهد بر اساند باور کند و اگر نخواهد نکند اگر حق
بنوی تکلیف عبث نمودی و امر و نواهی لغو بیهوده بودی مثل آنکه پادشاهی شخصی را بلا بجا امر کرده ارسال داد
و او را قدرت و اختیار ننهد و دست نصرت بر او بکشاید ناشناسد معقول انصاف از آن پادشاه بر خندند
و ضل او انکار میکند دیگر آنکه باری تعالی تمام ملک و ملکوت را بی زیاده و نقصان تمام خلق نموده و احسن وجه ایجاد
فرموده است و اگر نه لازم مینمود که ما بعدا بجا آمدم نقص ذات تمام باشد و مع این عمارت نا قضا کند امثال اینها دلیل بینا او ردند
بعد یکی از ایشان را بنا از نبوالدوم که با شخصی در نباده میکند و دران صحو ملح مینماید مثال آنکه آن مرد ضرر
می بیند و بجا چیزها میخواهد و دانسته نه آن جدی جهد میکند و حال آنکه عقل نه با حقیقت آن حکمت است در هوا
آن شخص دارم مخصوص مبالغه کرده و لوازم اجتهاد در آن بجای نیاورده و مضمون نظم ادخلوا الابیات من ابوابها

طلبوا الارزاق من اسبابها عمل نموده وطریق من طلب شیئاً وجدّ وجد ومن قرع باباً ولجّ ولج مرعی نموده لاجرم مطلب
وجمال شاهد مراد در بر مثلا اگر کسی خواهد هزار من بار از مکانی بمکانی حمل ونقل نماید یکبار نتواند اگر بروز
تدریج صد هزار من بار را بتفریق میتواند که حمل کند ونقل نماید والسلام علی تابع الهدی **در بیان مذهب الجنّیان** یعنی
عنانکه جمعی از جماعت دیدم که الجن را نیک ستودند وبنیکی وبی صحت اوشان نمودندی واو را طاوس الملائکه
کشیدی وبرهان اقوا اندل وعجائب بدیع [illegible] یکی از بزرگان انطاکیه را پرسیدم که الجن کیست ودرچه کیش حبّ
داد باکمر بستان اند ولشاد وحیران [illegible] دروادی معرفت او سرگردان اند اما اربان عرفان واصحاب ایقان در صفات
او چنین گفته اند ودر تحقیق احسن سخنها اند که قوله تعالی ذرة الحلق نسبة بالالهیه یعنی اگر الجن بود خود را عاشق ظاهر کرد ابد
هر ابنا اوشا [illegible] در عین [illegible] مسعود واز غایت [illegible] ودوی آتا ودو اعمال اشان
جنان است **نظم** [illegible]
بموجب انّ نور الجن من نار العزة در حضرت عزت جل ذکره الجن از نار عزت آفریده است انا خیر منه خلقتنی من
نار معنوی ان است وبعضی نعوذ بالله من الشیطان الرجیم پاسبان درگاه الوهیت [illegible] وحکم واجلب علیهم بخیلک
ورجلک وشارکهم فی الاموال والاولاد [illegible] فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم تا
در نقبات سلطنت [illegible]
وکان من الکافرین وان علیک لعنتی الی یوم الدین چه معنی است درجواب گفت مراد از کافر ساتر است چونکه جلال
ساتر جمال است [illegible] الکافر یعنی من الساترین ولعنت صفت جلال است ورحمت صفت جمال [illegible]
چون [illegible] شود **سرح** [illegible]
[illegible]
نظام گرفته [illegible]
واگر [illegible] **نظم** [illegible]
سوی ان سلطان [illegible]
[illegible]
چهار صد سال پادشاهی کرد [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible]
[illegible]

سبطان را [illegible] ادعا [illegible]
[illegible] لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین [illegible]
سبطان نماید [illegible] شبطان [illegible]
[illegible]
واگر [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] والسلام علی تابع الهدی **ذکر حبش** بفتح [illegible]
[illegible] **ذکر آق سو** [illegible]
اما [illegible] ترکستان
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام محمد باقر [illegible]
[illegible] والله اعلم بحقایق الحال **ذکر ابا** بفتح [illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر اشهاد** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر میرزا لکبا الحاج رسول رحمه الله** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مازندران علی موسوم شده بعد از چندی بمواصلت فقیر با ایران آمده بعد از زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام و زیارت عتبات عالیات
مشرف شده آنگاه بعراق آمده بموافقت فقیر از آنجا بفارس و کرمان و یمن و مکه معظمه مشرف شده بعد از مناسک حج بیت الله
الحرام و زیارت خیر الانام و ائمه بقیع علیهم السلام بولایت مصر وارد گردید و از آنجا بملک بیت المقدس و شام و روم و قسطنطنیه
آمده و در اسلامبول بصحبت فقیر با ایران آمده بعد از دو سال و چندگاه فقیر با ایران آمده در اشتهارد ملاقات نموده چندگاه
توقف نمود آنگاه بمواصلت فقیر بطهران آمده بخدمت جمعی از مشایخ عظام عصر مشرف شده و چندی نزد فقیر توقف نموده باستمداد
و بروح فتوح نقیه بقا اهل اختیار کرده و فقیر بروح فتوح نقیه از طهران بیرون شده وی در آنجا توقف نموده و بعد از چندگاه
داعی حق را اجابت نموده در همانجا مدفون گشت الحق جمیع کمالات انسانی و فضائل نفسانی و محامد اخلاق و مراسم
اشفاق معروف و بصفت فتوت و مروت و محبت و قناعت و شجاعت موصوف قریب هشت سال در حضر و سفر همراه بوده و یک
صبر اشتغال بمعبود در ایام عمر نکرده در حال وقوع و انفعال روی نموده و هموار طریق رضای فقیر میجسته بوده سخنان خوب و کلمات
بیان میکرد و حقایق بلیغه دقایق رحیم بیرون میآورد از سخنان اوست که هر کس بار محبت الهی را برداشت بکشد و باده محبت
ملاقات بخشد از عالم طریقت دور و از قرب معرفت مهجور است از نهال الفقر فخری و از خوان درویشی بی بهره است **ذکر کرن** من
توحید از علم رمل و اعداد فراگرفتم چه کوفتن نقش الطبع نموده استخراج شاگرده خانه رمل کرده و از هر شکل از اشکال احکام
فراوان و غرائب بسیار مشاهده نمودم و چون در پایان اندیشه کرده دیدم که نقطه اول در جای خویش است و بر احوال او
تغییر و تبدیل راه نیافته و ذات و صفات او از اختلاف اسماء و از صفات بحال اول باقی و اشکال شده از انجام اسلوم گشت شعر
وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد **ذکر اسدآباد** قصبه ایست دلگشا از مضافات همدان قدیم الزمان شهری
بوده بمقتضای روزگار روی بخرابی نموده آبش خوب و هوایش خوب از اقلیم چهارم و خاکش خرم و مردمش همگی شیعه مذهب
فواکه و سبزیش بسیار است **ذکر اردلان** بفتح همزه و سکون را و فتح دال و لام مع الالف و سکون نون از بلاد کردستان و
منزل همدان است جائی خوب و محلی مرغوب است سالها است که دار الملک کردستان شده و بلده آباد و شهری خرم
است اغلب سکنه آنجا بر حق مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند میوه اش فراوان و غلاتش ارزان است حکام آنجا از اولاد
تمایند از جانب شهریار ایران معزز است امان الله خان ولد حسنعلی خان در این زمان قریب بیست سال در کمال استقلال و
بوده در مروت و فتوت و سخاوت و حسن تدبیر و صفوت ضمیر کم نظیر سلوک با اولیای معبود و ولد دارد و مکنت
مکان و جاه عریض و حشمت مستفیض ذات و هوای تم لطف و احسان و بر و امتنان بر ضمیر خاطر اوصاف اکبر مکان
و ... عرفا و اهل الله از امیر معروف معصیر از اخلاص و ارادت مجید و نهایت بوده و جناب ارشاد مآب مجذوب علیشاه قدس
سره العزیز بتوصیف و تعریف میفرمود گویند در سنه هزار و دویست و چهل هجری رحلت نمود و اصل گشت رحمة الله علیه
شعر چنان زندگانی کن و لطف کز جهان چو بردی نگویند مرد **ذکر آشتیان** قریه ایست دلنشین ماند و محلی است خاطر پسند

توابع بلوک فراهان است و در میان کوهستان اتفاق افتاده و سمت جنوبیان بغایت گشاده است آبش خوش و هوایش
دلکش و محتوی است قریب هزار خانه دلگشا و باغات فرح فزای و آبهای فراوان دارد اکثر عمارات نیکو و مردمش عموماً ایل
و باغ و باد و صفا بهر اهل آن بر علی الخصوص بزرگان از آنجا برخاسته اند کبار و اوزر و در میان عظیم المقدار بوده اکثر ایشان اهل
وزرای نیکو سیر از آنجا اند جمله ایشان میرزا محمد علی و میرزا حسن در حضرت نایب السلطنه و در شهر تبریز از الحق میرزا محمد علی ابن
العهد و منشرح الصدر است و با فقرا التفات اخلاص و ارادت دارد و از مراسم حرمت و محبت بعمل میکند او روی کمالات
و فضایل نفسانی از اسم و از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده بری است همگی ایشان نیکو نهاد و خوش اعتقاد اند
ذکر اردستان قصبه ایست خرم بنیان جائی نیک و محلی بدل نزدیک است و محتوی است قریب هزار و پانصد خانه معمور
ایشان و هوایش سازگار و اکثر میوه اش فراوان است علی الخصوص انارش ممتاز و انجیرش بامتیاز است و وی در زمین هموار و
واطراف ان بساتین واسع از مضافات اصفهان و در چهار منزلی انست مردمش همگی مذهب امامیه دارند بر جمال الدین
تصانیف معینه و شیخ ابن برزکوار رحمتی علی از انجا ظهور نموده اند **مرزا الحاجب** مردم آنجا بر افادت چنان است که شغل ایشان
ماکولات بسیار بیج چیزی بیمه هند آگه نهند باغات و بساتین انجار انفصال تمام میرساند و چون چیزی بدیشان از ماکولات
حکم و عین برهند بلغات از آذربایجان مصون و محروس نماند نظر بکرنه بدالو ولایت رفته و مشاهده نموده است **ذکر ابرقوه**
ولایتی مشهور و در السنه و افواه مذکور است چون در دامن کوه واقع شده بدان جهت ابرقوه گفته اند و در زمان اکنون
از توابع اصفهان و از اقلیم سیم است در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب ان بساتین گشاده است قدیم الزمان شهری بزرگ
بوده بمرور از منه خراب شده اکنون قریب دو سه هزار خانه در او است و قریب بیست باده قریه خوب مضافات اوست آبش
قنات و معتدل و هوایش نیکو مایل مردمش همگی شیعه مذهب و قلیل الادب اند عموماً خالی از مفاسد و شرارت نیست
اسلام در مان نیک و شاهدان قدیم بین در انجا باشند گویند آکه بوده در انجا بر زیاده و جهل بعد ... ابن طاوس
در میان ان واقع شده احوال از ذکر اند در کتب متداوله مسطور است و بین العرب مشهور است **ذکر آبه** قصبه در چهار فرسخی
ساوه واقع و اطرافش واسع است قدیم الایام شهری بوده اکنون قریب پانصد خانه در او است آب و هوایش نیکو است قدیم مردم آنجا
شیعه امامیه بوده اند و کتب بسیار نوشته اند اکثر اهالی ایران بعده اند از ارباب فضل و کمال از انجا برخاسته و بر بوده اند
اخلاق و فضائل نفسانی آراسته اند الحال کسی که قابل ذکر باشد دیده نشد و بنظر نیامد و این نام قریب ایست که اماین
قریب بهمدان واقع است و آن در میان جبال اتفاق افتاده و اطرافش گشاده است آب و هوای ان خوب دارد و باغ
فراوان است **ذکر اهواز** از بلاد خوزستان بوده اکنون خراب و مقدار قریه آبادی در اوست آبش نیکو و هوایش گرم
خاکش بملال بعض اتصال داده **ذکر ارجان** نام دو موضع است یکی در فارس و دیگری در نواحی اوجان از دریا
است در قدیم قصبه بوده اکنون قریه ایست هوایش در نهایت بعدت و آبش در نهایت عذوبت ... اهل او در ستان چون گوهر

وقنطرهها داشته که در دو منزلی شهر شیراز واقع شده است و اوجان خانی در چهار منزلی شیراز در راه اصفهان اتفاق
افتاده آبادی معمور ندارد و محل ایلات است و جای بی آب و علفزار است هوایش سرد است قدیم الزمان قریه بوده اکنون
خراب شده **ذکر اردکان** نام دو قصبه است یکی از توابع شهر یزد و دیگری از محال شیراز اما اردکان از توابع یزد است جای خوب هوایش
مرغوب و قریب هزار خانه در او هست و باغات خوب دارد و از اهل اسباب نیکو و سادات نجبا مشتمل اهل بغایت متدین
اما اردکان شیراز قصبه ایست با سادات [illegible] قریب هزار خانه دارد و لکن باغات [illegible] در جمیع
خانهایش روان است هوایش سردی مایل و فواکه سردسیری وافر و عسل آنجا مشهور و مرغوب [illegible] آن قصبه
در میان جبال اتفاق افتاده و سمت جنوب و شرق آن جلگه گشاده است میرزا علی رضای متخلص به صاحب تصانیف آنجا
بوده راقم مکرر با آنجا رفته و با مردمش صحبت نموده در این زمان فخر العلماء ملا ابوطالب عالم عامل و متقی و پرهیزکار در آن
میرزا علی حکیم [illegible] و هذا [illegible] سخن و از جمله آثار سادات **ذکر اصطخر** مدینه ایست معروف و معتقدات
بنیان موصوف از اقلیم سیم است [illegible] مستقل و هوایش گرم و مایل [illegible] **مح له** و عرضش از خط
استوا **لح** گویند اول کسی که آنجا را بنا نموده [illegible] پادشاهان ایران بوده بعضی گویند اصطخر بن کیومرث آنجا را احداث
هوشنگ [illegible] عمارت فراوان [illegible] طهمورث ولد هوشنگ در وسعت و عظمت آن کوشید و جمشید بن طهمورث
با تمام رسانید گویند شهر معمور [illegible] دوازده فرسخ طول و ده فرسخ عرض [illegible]
و سه قلعه محکم بر سر سه موضع بلند ساخته مشهور به سه گنبدان بوده قلعه اصطخر و قلعه شکسته و قلعه شکوان جمشید
اصطخر در پای کوهی قصری [illegible] ساخت [illegible] عمارات [illegible] محکم [illegible] طرح انداخت
از جمله بدایع روزگار و از غرایب آثار [illegible] باوجود آنکه قریب [illegible] سال گذشته هنوز آثار آن باقی مانده
باعتقاد [illegible] عمارت [illegible] حکایات ملوک عجم [illegible]
تمامت کشور ایران [illegible] فنون مهندسان [illegible] بطریق [illegible] پادشاهی ساخته باشند
و جمیع بلاد ایران بطریق اتفاق [illegible] مگر آنکه از آثار تخت جمشید مستفاد می‌شود که شهر اصطخر با سلوب [illegible] بوده
و بر طبق قانون هندسه بنا نموده اند **صفت آن** قصر آنکه در پای کوه دکه ساخته از سنگ سیاه [illegible] اتفاق
طرف مشرقی کوه پیوسته و سه طرف دیگرش [illegible] بغایت گشاده است ارتفاع آن دکه قریب [illegible]
[illegible] سنگهای عظیم [illegible] پله [illegible]
از جانب [illegible] ساخته اند [illegible] سنگهای عریض و طویل [illegible] قریب یک میل میباشد
بالا میروند که عمارات از سنگ تراشیده [illegible] بعضی از آنها بحال خود باقی است در مقابل آن عمارات بارگاه جمشید
مشتمل بوده بر چهل ستون از سنگ [illegible] عمارات و ستونها [illegible] نقاری و کنده کاری

نموده اند

نموده اند که بر چوب مشکل توان نمود [illegible] سنگ [illegible] صلابت [illegible] که هیچ وجه شکسته نمی شود
ستونها را [illegible] سنگی [illegible] و معلوم نمی شود که آن ستونها را
از کجا آورده باشند صورتهای غریب و شکلهای عجیب بر آن ستونها و سایر دیوار و جدار عمارات آنجا نقش کرده اند اکنون
سقف بارگاه فرو ریخته و اکثر ستونهای آنجا شکسته و خراب نموده اند [illegible] ستون باقی است و هر یک
ستون از [illegible] پاره سنگ است [illegible] وصل نموده اند که شکاف آن معلوم نمی شود [illegible]
آن [illegible] جای صورت جمشید را در سنگ نقش کرده اند [illegible] آن صورت را آورده اند [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] ایستاده و در بعضی موضع [illegible] آفتاب گشاده و در جای دیگر
[illegible] کرده [illegible] و بدست دیگر [illegible] در جای دیگر [illegible] شکل شیری [illegible]
در موضعی شکل [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible] در سنگ نقش نموده اند [illegible] تاج بر فرق
دست و پا [illegible] از سنگ [illegible] اعتقادات [illegible]
[illegible] ملوک [illegible] تحقیق کرده [illegible] اعتبار [illegible] متصل [illegible]
بزرگ و غار عظیم است [illegible] صورت جمشید [illegible] در سنگ [illegible] بعبادت آفتاب
است [illegible] سنگ [illegible] عظیم [illegible] ساخته اند [illegible] دخمه [illegible]
بغایت [illegible] دخمه [illegible] اشکال سلاطین و ملوک عجم را در آنجا نقش کرده اند
[illegible] بوده [illegible]
[illegible] گشتاسب بنا نموده است هنگام ظهور اسلام اهل اصطخر چند نوبت خلاف [illegible] کردند و مسلمانان [illegible]
آوردند و اهل اسلام [illegible] قتل نمودند در عهد صمصام الدوله دیلمی [illegible] اسرائیل سلجوقی [illegible]
[illegible] سلطان الب ارسلان [illegible] لشکریان [illegible]
گردانیدند [illegible] خالی نمودند کما قال الشاعر **نظم** [illegible] ایوان [illegible]
خالی [illegible] بجای [illegible] بجای [illegible]
جای [illegible] است بجای [illegible] سنگ بجای [illegible] در بعضی کتب مذکور است که آن عمارت [illegible]
[illegible] صاحب صور الاقالیم گوید که آن ستونهای مسجد سلیمان است [illegible] ضعیف است
[illegible] حضرت سلیمان [illegible] بنا [illegible]
[illegible]
صورت جمشید [illegible]

اکنون فرسنگهای بی شمار است که ولایت اصطخر خراب شده در محل آن جنگل فرای خوب و مواضع مرغوب ساخته اند و
مسمی شده است بملوک مرودشت قلعه اصطخر بجهت اساس محکم و علو مستحکم است بغایت کوه باشکوه و مرتفع است و
نیم فرسخ ارتفاع اوست و یکراه بیش ندارد و چشمه در آن هست و حوضی که عظیم ساخته اند و بزرگترین ابنیه که امیر عضد
الدوله بوده اکنون خراب است فقیر دید آن قلعه معمور نیست و در اطراف آن جنگل است دیگر قلعه شکسته است در
طرف شرقی قلعه اصطخر واقع است آن نیز کوه بلندی است و آبادی ندارد در میان شکسته و اصطخر است دیگر قلعه شکوان
است در آن نیز عمارت نیست چون اکثر زمان ملوک پیشدادیان بلکه مهابادیان انجا بوده اند و از انجا ظهور نموده اند
بنا علی هذا اکر معتقدات از طریقه ایشان گفته آید مناسب مقام خواهد بود والتوفیق من الله الودود در بیان الحق از اقوال
و اعمال و عقاید و مذهب مهابادیان که ایشان را سپاسیان و یزدانیان نیز گویند بر ارباب تحقیق و اصحاب
تدقیق پوشیده و پنهان نماند که انچه از سالکان مسالک این روش در کتب محققان دین و ستوده خلاصه آن این
که ایشان میگویند که ابتدای ظهور آدم و ابتدای خلقت بنی آدم بر عقلا و صرف نظر معلوم است و از مبدا حضرت ایشان تا
این زمان حدوث معلوم نیست اما مستحفظان اخبار بقلم صدق آثار اشعار نموده اند که در اول دور مهاباد نام بود که ایزد
متعال او را بجهت خویش بجهت نعمت معین نموده و سایر ناطقان عالم چیزی کرده و حضرت ایزد تعالی مهاباد را در زینت عظیم و اکرام
دنیا گرامی نمود و بتاج نبوت و بتشریف خلافت مفتخر و سرافراز فرموده مهاباد و چون اساسی حکم بر دوانی رسوم ملت و آئین
دولت آشکار کرد و قانون بهین شرع طریق بکشید بر خلق و اصناف خلایق را بچهار صنف تقسیم نمود **نخستین** علما و دین که
معرفت این جهت محافظت ملت بیشتر شرع مقرر فرمود ایشان را مورد هیر بدنام نهاد **دوم** حروان کشور وسپه
داران لشکر که ایشان را جهان آباد و رعیت ولوا داد و عنایت و ظلم از مظلومان و ستم از زیردستان منع فرمایند این فرقه را چتری
اسم کذاشت چه که جامه آنان در وظائف معدلت و نجابت ایشان اسوده و مرفه الحال اند **سیم** اهل زراعت و اولیا حرفت ایشان را با
موسوم ساخت پاس دولت ایشان بمعنی بر پا است چون این طایفه از سایر فرقه بیشتر لا جرم ایشان را بابس نام نهاد و باس
بمعنی آبادی نیز آمده چه اجتماع باعث آبادی و سبب معموری عالم اند **چهارم** کرده جمعی که بخدمات و رفع ذیلها معین بود
و ایشان را اسمی بود کرد اید نیز اکر ایشان سببی اسای خلق و حامی بجهت ایشان اسوده اند چهار اصناف چهار کشور
ساخت و اسباب نظام عالم و اوضاع طوایف امم را مرتب و منظم پرداخت و در دور کار ایشان علی الطریق و هر اشکار شده که
حضرت یزدان در مبشر شد اوست در جهان پیدا آمد حضرت باری تعالی مهاباد را کتابی فرستاد سپاین نام کرده اند که در علم
اعلام بود و مشتمل بود بجمیع لغات و هر لغتی جداگانه دستی و در دنیا نیز که بزبان جهانیان مشابه نبودن کتاب از زبان آسمانی
نام فرمود مهاباد هر طایفه لغتی داده بوضع مناسب فرستاد از آن زمان نیز فارسی و عربی و ترکی و هندی و سایر السن اشکار
کشت کتاب مهاباد را بعضی محققان ملت ترجمه و نیز چهار دور ده اند که نخستین نیز لیس مهر است که هشت آباد و فرزند شیرین
تالیف

تالیف کرده است و بعض از مضامین آن ترجمان است که ذات یزدان از جمیع الوان و اشکال مبرا و از وصف فصحا و بلغا منزه است
منزهات و عقول عقلا و فهوم حکما در معرفت صفت ذات او حیران و جمله مخلوقات در چگونگی ذات بیچون سرگردان و
همه موجودات بر بوبیت او ستایش خوانند و علمش بهمه ممکنات برابر و یکسان و کار سبحانه و تعالی برتر از افراد و ربان اوست
است و هر چه در دلها معنی اوست ستایش برتر از آنست و ذات او مستجمع جمیع صفات کمالیه است مانند قدرت و علم و اراده و
حیات نخستین مخلوق او عقل است و بواسطه آن عقول دیگر آفرید و نیز گویند جهان با ذات یزدان چون نور خورشید است
با جرم آن از ازل بوده و ابد الاباد خواهد بود و هر چه در عالم کون و فساد است از اثر سیارگان است و نیز در آن تعلیم سیر کردن
که صانع حقیقی سبحانه و تعالی اجرام سموات و کواکب ثابتات آفریده که از گردش و حرکات آثار ایشان پیدا است در جهان
پیدا است و حوادث امهات سفلی همه از آبای علوی است لهذا تعظیم ایشان نمودن و قبله حاجات ساختن روا
و هر یک از اختران را در هنگام عبادت کردن بنزاست لاجرم مهابادیان هر موضعی که آتشکده بود نیز ایشان هیکل اختری
ساختند و تعظیم و تکریم آن اختر که بر او ساختند و جمهور خلایق هنگام شداید استغاثه بر دیگر اختر میبردند و هواها
طریق بندگی و عبودیت حضرت یزدان داشتند و دیگر کیش میبردند و اثر آنرا از مظاهر نامیدند و اختر او را نیز
شمارند و در شریعت مهاباد مقرر چنان است که بندبا بعض حیوانات بی آزار کشتن حرام بود و نیز بعضی جانوران سباع جنگی
قتل نمودن از حیات الحاصل مهاباد و مهابادیان در معموری جهان سعی بلیغ بجای میآوردند و بعد از او در عالم احدی که
بیکدیگر در کتب ایشان مسطور است که بعد از مهاباد سیزده پیغمبر متعاقب یکدیگر موسوم بآباد مبعوث گشتند که
وصف بر ایشان نزول یافت مضمون همگی معقوب دین مهاباد بود بعد از ایشان چهارده آباد دین یا سپه دیگر
ایشان بعد بطن مقتدا و پیشوای خلق بودند و داد و رسم عدل میدادند و حضرت خجی از ایشان تاج نبوت سرافراز و بعضی
خلعت خلافت ممتاز شدند مدتهای مدید نبوت و سلطنت در خاندان ایشان امتداد یافت چنانکه در حساب مهابادیان
یکدوره زحل که عبارت از هزار سال باشد یکروز است چنین سی روز یکماه داشتند و دوازده ماه را یکسال خوانند و نیز
هزار سال و هزار سال را یکفرد گویند و چنین هزار فرد را یکمرد نام کذارند و هزار مرد را یک جاد نامند و هزار جاد را یک
وسم هم و هزار وادر را یک زاد خوانند بدین موجب صد زاد سال دین و دولت و ملک و ملت در خاندان مهاباد بر قرار
بود تا آنکه ایشان آباد اذرست که از سلطنت دست کشیده در گوشه عزلت منزل گزید و انکار و با جهانداری خویش
معزول ساخت و بعبادت یزدان و بر پرستش سبحان پرداخت عزلت آباد از ادمعوری عالم رو بخرابی نهاد و قتال
کم رفتار اولیای محن و شرور و فتن بعموری روزگار و استان بنجار و بدوستان پیوست و آن محب مال دشمن بخلافیش شد و کرده ها
و زیردستان بجور و کشته چندان سعک دما نمودند که از خون سیاهکاران سیل جاری شد و نیز خلق را
سباع و وحوش در قتال و جدال بسکر ساختند و رسوم دین و قضا عدالت از جهان برانداختند و طبایع کافه ناس بسوی عادت

کردید و اثر ظلم و جور بعقلا مبنا نام رسید چون ایشان که در دور ایام جی الاد داشتند بخدمت جی افرام آمده
کردند و در کوه و جبال بعبادت یزدان متعال مشغول بود و از کشیده بنا بر آنکه افرام را بجی افرام کفتند چه کرده
ایشان جی را کویند یعنی دانستند که جی افرام و ساینده ذکر شاهی عالم را جزوات بار کات نوشت اهو جی
مردن اختلال جهان را عمدا امیر شد و خود نوشتن عند ایشان معنی احادیث کبر و صیانت کارد و لات میکرد و جی افرام
خواندند و جی افرام بر رعایت رعیت و زیر دستان مناسبت داشت مرض وی در رسانید انقطار جمعند از دم
قبول نمیکرد تا آنکه حضرت عز جل شانه بجی افرام وحی فرستاد جی افرام بفرمان ملک علام و سر بر بوقت و خلافت
اجلال نمود و خلایق را در ظل حمایت و کنف کفایت خویش آسوده و مرفه الحال فرمود و مردم اشرار و کروه مکروه بد
روزکار روی بخار ادبار آوردند تا شیر با آهو و باز با تیهو و کرک با کوسفند و اشیا اسپید استی کردند دهر در اسپیار
و عادی شمار ملک و ملت در دودمان جی افرام بر قرار ماند چنانکه در حساب فرقه جیان یکدوره زحل که عبارت
از سی سال باشد یکروز است و چنین سی روز یکماه است و چنین دوازده ماه یکسال است و صد هزار چنین سال
را یک سلام کویند و صد سلام را یک شمار خوانند و صد شمار را یک اسپار دانند و صد اسپار را یک زاده نامند
و صد زاده را یک دار نام کنند و صد دار را یک اوار اسم نهند و صد اوار را یک ابر او را کویند بموجب حساب
مذکور اسپار سال دین و دولت در خاندان جیان طول کشید بنهایت این فرقه جی الاد بود که از میان مردم کناره کردید
و بعبادت معبود حقیقی مشغول کردید بمعنی تمامذکر در کتاب مهاباد دیان مسطور است که جی افرام را ادا زاده ابادیان
جی افرام را ولد ابادزاد کویند بعضی از آن کفته اند که بعد از آن ابادزاد در خوبی سیرت و نیکی سریرت بکمال جی افرام کوی بوده و الا
میان جی افرام و ابادزاد فرقهای فراوان است و همچنین میان شای کلیو و جی الاد و سایط بسیار است و میان
شای مهبول و یاسان و کلشاه واسطه بیشمار است علمای این فرقه در کتب خود چنین نوشته اند که چون تمام جی الاد
در معبد خود بنشستند ملازمان درکاه در جستجوی وی بهر طرف شتافتند که عاقبت جی الاد را ندیدند و خبری
نشنیدند کار جهان و جهانیان تباه از جنبش و خروشان درآمد کردید عالمیان در کم افتادند و ظالمان چنان بستند دست
و مظلومان کشادند کر بسیار شد بر جهان ضعفا و اقویا غالب فرقه ستمکاران بر خیر از غالب کشتند بعضی از جنس شمار
بر وزن بقتل آوردند و اموال زیردستان را بر دستان غارت کردند چون از اثر اندن ... معنی پوشیده بودند بارکاه
شای کلیو بن جی الاد شتافتند و افتادند و بعبادت حضرت یزدان متعال در یافتند شای کلیو را از کریه جز
شای و شاد میکفتند یعنی یزدان و فرزان رسته علاوه روزکار جهان بر جهانیان به بارکاه حضرت شای کلیو
نمودند و شمه از ظلم و صدور اشرار تقریر کردند شای کلیو بموجب امر یزدان بجای پدر نشست و عالم پیر
باز جوان کشت و ربع و باز روی بدین و دولت روزی معموری نهاد و بنیاد ظلم و جور از کیتی بر افتاد و جمهور خلایق

در مهد امن و امان آسایش نمودند و فرقهای فراوان عامه رعایا و کافه برایا در ظل رعایت شای لیان آسوده
بودند و حساب جیان یک شمار سال ملک و ملت در خاندان شای لیان امتداد یافت آخر ایشان شای مهبول بود
که از جهانیان ملال کرفته کوشه انزوا اختیار نمود و سبب انزوای جهان مهاباد یان آن بود که چون شقاوت و درازی
بر طبیعت مردم غالب میدیدند و قوم سفها و اشقیا در روزکار دست میشدند را ایشان را طاقت دیدن اشرار شدند
کفتار ایشان بود هنداد در کنج غار و کوه و نهان کسار عزلت اختیار میکردند چون شای مهبول کنج عزلت دار کنج سلطنت
اختیار کرد سپهر بی مهر دکرباره دمار از روزکار خلایق برآورده اصناف رنج و عنا و اقسام محن و بلا در عالم
و جهان ظاهر شد و مردم اشرار و قوم بدکردار از کوشه و کنار برآمدند و اهل ظلم و جور دست یافتند و بمحن کرفتار
بیچارکان شتافتند و ناحق نیز بر دستان اهل روز و شرط جاری کشت و ناله و افغان ستم رسیدکان از طبقات
در کذشت چون زمانیان بیچاره شدند بخدمت یاسان بن شای مهبول آمدند و فضلی از ستمهای مغلوب
رسید الهام بدیشان عرض کردند و شطری از شناعت اهل شقاوت نمودند یاسان بفرمان یزدان تاج بسر
و قبای خلافت در بر کرد و خلایق را امید لطف و احسان داد و کروه مکروه و قوم مفسدان را به تیغ عدم فرستاد
یاسان بمعنی لایق و بمعنی معروف کشتن باشد و از وی تا یاسان میکفتند جهان در سایه رحمت یاسان شاد و آراسته
و رو بستان ملک و ملت را طراوت و نضارت بخشید بر طبق حساب جیان فرقه سلام سال دین و دولت در طبقه
یاسانیان امتداد یافت آخر ایشان یاسان آجام بود که با اهل طغیان برتر نی خرم بعبادت ایزد بخلافت افتاد و بعد از انتقال
یاسان آجام کار دنیا بکام جاهل و باطل کشت زیرا که کلشاه بن یاسان آجام مهابادی میل بخود بود ورزیده ستم ملک
ز جهود و هوای بعبادت معبود عمر بسر برد و کسی بخلوتکاه کلشاه راه نیز بود لاجرم باز دیکر ستمکران عهد بستند دست
ستم بر ضعیفان کشادند و صلای ستمکری و ظلم بدوری دادند و سرهای سروران چون کوی در میدان غلطیده
کرفت و بقاع رفیع و قلاع منیع با خاک یکسان شد و قرای معمور و بلاد مشهور معطوف عدم رفت و نفوذ قوم هم
از حد حساب بیرون و اجناس و اسفار از حد افزون تاراج یافت و بیوه مردمان کسی بر انداختند و خلایق با وحشیان
و حشیان در غار کوهسار مسکن ساختند چون پریشانی عالم و عالمیان بنهایت رسید و جور اهل عدوان نهایت
انجامید حضرت یزدان متعال کلشاه را که میان بوز غان اسلام و بیرون حضرت خیر الانام کیومرث شهرت داشت فرمود
و سایه بر فراز و بتشریف سلطنت مفتخر کردانید و بارشاد عباد و هدایت اهل بلاد ارسال فرمود کیومرث بامر
یزدان آیین دینداری و نیکوکاری بر عالم و عالمیان ظاهر ساخت و رسوم ظلم و بیداد از جهان و جهانیان
بر انداخت جهان را و جهانیان را دلشاد کردانید و پرهیزکاران را در آغوش لطف و احسان پرورید حضرت خلاق
بر راه اشتغال کیومرث را کتاب فرستاد و مردمان بفرمان او کردن نهادند ایشان کلشاه را ابوالبشر کویند

نیز اکبر در اوقات مجوسی و مغربه ذاتش در کیش بی آزاری بود چه که هیچکس در ساحت جدال و قتال راه عدم پیش گرفتند کیومرث و خلق را براه مستقیم آورده جهان را بنور عدل بیاراست چون اجلش در رسید بجهان جاوید خرامید در مذهب ایشان هیچ دین و آئین بد نباشد و از هر کیش و مذهبی بحق تعالی توان رسید و هیچ ملتی منسوخ نشود و دین هیچیک از پیغمبران ناسخ نگردد کثرت پیغمبران بجهت آنست که بندگان را براه خدای رهنمائی کنند راه بسوی حق تعالی انحصار فرقه و از شماره بیرونست با اهل حق و اصحاب دانش معلوم است که نزد پادشاه بواسطه مقربان و سرداران توان رسید اگرچه یکی از ایشان با دیگری مخالف باشند و امیری با امیر دیگر موافق نباشد بعینه که همه وزرا و امرا و مقربان درگاه پادشاه با یکدیگر سازگار نباشند و چندکس از ندیمان پادشاه با یکدیگر مخالف باشند مع هذا هر یک از ایشان تواند سخنی نزد پادشاه رسانند و رسالت امتثال سازد و رسیدن بارگاه نیز ... از افراد ... رستگار باشد

ذکر هوشنگ بن سیامک بن کیومرث و بیان شمه ای از مذهب او و مواعظ حکمای هوشنگیان

مؤید اصفهانی و دهقان دهستانی گوید که هوشنگ دادگر
و پادشاه توانا بود و از پیشدادیان و کیانیان کسی را او برابری نمود مدت چهل سال پادشاهی ظاهر و باطن کرد و آهن
از معدن او بیرون آورده و دو بار بلخ و کرمان و اصفهان و ری را او بنا گذاشت و هیچ دقیقه از دقایق عدل و داد را
معطل نگذاشت چون هوش و فکر هوشنگ بنهایت رسید از حق تعالی ... کتاب آسمانی نازل شد من جمله
انها کتاب جاودان خرد و روشن رائی جان و نامه هوشی و فرهنگ و کانون و منش بگو و پند شهان و دانش گستر
چه مدتها این کتابها در همه جای محترم و مکرم بوده خصوص اهل ایران تعظیم بسیار مینمودند چون عمر بن خطاب
عراق را بگرفت بیشتر آن را و چون جاهل و نادان بود از روی ظلم و ستم افروخت آن کتابها را در مداین و بغداد
از هر جای بدست آورده سوختند اکنون از آن کتابها جز یکی باقی نمانده اوراق چند از کتاب هوشی است و آن
اوراق بدست شیخ شهاب الدین مقتول افتاده بود و بر آن عمل مینمود و دیگر کتاب جاودان خرد است چون انوشیروان
معلوم کرده بود که دین عرب در ایران ظهور خواهد نمود حکم فرمود که آن کتاب را در شکم آهوی زرین
نهاده در ایوان خود پنهان کنند و از هندوستان آن کتاب جزو از وی بود چون میان پسران هرون دشمنی
شد ... ذوریان نام بخدمت مأمون ارسال کرد و ذوریان بخدمت مأمون آمد و خدمات پسندیده
بجای آورد مأمون خواست حقوق ذوریان را ادا نماید بدو فرمود هر حاجت که داری طلب کن
ذوریان عرض کرد مرا بغناء خلیفه نیاز است و معروض داشت که ما در کتاب دیده ایم و از دانایان شنیده ایم
که در ایوان کسری گنجی مدفونست اگر خلیفه زمان از راه عنایت کند ... مأمون بنابر ملتمس
ذوریان آن گنج را بوی داد و چند نفر همراه او کرده با ایوان کسری فرستاد ذوریان بایوان کسری رفته آهوی زرین را

دریافت همچنان سر بسته بخدمت مأمون شتافت کلید درخواست نمود و قفل شکم آهوی زرین را بگشود
و کتابی بیرون آورد چون ذوریان بر آن کتاب نظر کرد کهنه شده بود و نوشته چند از اوراق آن سوده شده بود
ذوریان از روی تبسم خندید و نزد مأمون گذاشت مأمون پنداشت که گنج نامه است برداشت و بان نظر انگند
بذوریان داد و وی کتاب را گرفته بمنزل خویش روان گشت بعد از رفتن آن دانشمند بر خاطر مأمون گذشت که
آیا در آن چه بود که ذوریان بر آن خرسندی نمود و از ذوریان سؤال کن که این نامه چه بود و بچه موجب فرمان نزد ذوریان
آمد از حقیقت آن نامه سؤال نمود ذوریان گفت این را کتاب جاودان خرد گویند ساخته هوشنگ دانا است
از اندازه استوار نموده چون فرستاده بخدمت مأمون باز گردید و بیان حال ذوریان بعرض خلیفه رسانید مأمون که
روان وی پرستش نمای که در این نامه چیست و ترجمه چند از آن نزد من بیار و فرستاده نزد ذوریان آمد و پرسید ذوریان
گفت شما دین تازی دارید شما را دانستن این چیزها بکار نیاید فرستاده باصرار و تکرار کرد ذوریان بیست و دو ورق از آن
نامه که چهار صد ورق بود بزبان فارسی در آمیخته ترجمه نموده نزد وی نهاده گفت در بیش تمام علیات و احکام
علیات عمل با این مقدار کفایت است و در فهم آن کردار علیه نحوی است بواسطه آنکه از علل معلولات است
این علت بسبب این معلول است مثل آنکه هر سخنی که کرم و تواضع بار آرد هر کس وی را محبت دوست دارد
هر که با او دوستی بار آرد ... و او را ... اگر ... بهیچ چیز نالد که نادان است و هر که داند
این نعمال بهیچ دلالت با دیگر از روی خود ... دوستی ... دریافت ... ذوریان ... از مأمون رخصت
گرفته بکشور هند رفتن اکنون آن کتاب در هندوستان است و در نزد حکمای هند عزیز و گرامی است و از نااهل
پنهان میکنند ... اخفا گرفته و میگویند هوشنگ در کتاب خود میگوید که عالم دو عالم است عالم ظلمت
عالم نور و عالم ظلمت از کیوان است تا مرکز خاک و عالم کیوان نیز دو عالم است عالم علوی و عالم سفلی و عنصری عالم نور
ورای کیوان است تا نهایت قدس اکبر عالم نور نیز دو بخش است اول ... روحانیه که جای جاودان و نهایت
حیوانات است دوم عالم عقول و قدس اکبر که جای همه فرشتگان و ... است و از قدس یزدان و ایوان ... گویند
چیزیکه جای ندارد باتفاق خداست اما مخلوقی که جای ندارد در هوشنگ موجود نیست هوشنگ گوید که این دو عالم
اگرچه یکسان نیستند اما عالم ظلمت ظل و سفلی عالم نور است و عالم نور هم ... عالم ظلمت است دیگر
میگوید که عالم ... ظل حق است موجود متناهی است بدلیل آنکه حق واحد است و ... از لوازم هر واحد
واحد بود ... نهایت ندارد ... که حال واحد متناهی است ... گفته که ...
نهایت ... ندارد ... کار ... منتظره است ... منتظره است ... طور حالت
کرد ... است و ... ملکیه عالم ... آنکه ... خرد ...

گویند که ممکن را حالت منتظره نیست و هم وی گفته که اثبات قوابست کثیره و کلا الهان است در بیان بعضی از احوال جمشید
طهمورث بن هوشنگ و اعتقادات او بعضی گویند جمشید برادرزاده طهمورث است گروهی گویند که برادر اوست اقالیم سبعه حکم نمود و
طوایف انس و جن و دیو و پری مسخر او بودند سلیمان عبارت از اوست و از ایزد متعال درخواست کرد که در زمان او
مرض و موت در ملک او نباشد دعای او مقرون باجابت گشت مدت سیصد سال در زمان او کسی رنجور و
نمرد و مؤبدان در کتب خود نوشته اند که جمشید موصوف بود بذهن و ذکا و جمال و کمال و چندین لطایف و بدایع
و نجوم و نقش و سعادت در عالم پدید آورد و جهانرا بچندین بدایع آراسته و پیراسته کرد و او زرجه پوشیده که روزی
نشسته بود در نهشته خود را بدید و غرور کرد و گفت من فرشته ام و اصل ام کرد از احق عالم و رابع حق پرستی و روی بگریختم
هستی بی موجودات انسان است و از نوع انسان پادشاه زمان است این بگفت و غایب گشت جمشید را انکار کردند که
سخن فرشته را حق گرداند و بدلایل و براهین قایم ساز[ند] که این ساخت و از لحن جاوید نام نهاده در از کتاب گفته که
آنکه هوشنگ میگوید که در این چرخ دو ایوان است یکی ایوان منظر و یکی ایوان جان است این سخن درستی ندارد ز
وهانی بیان قایم نیست و کشف من اطوار است با آنکه در ایوان نظام قوابست عدم محض است و گفته است که چرخ واحد در چرخ
ملکوت هزار و هفت هزار اند شبانروزی بگردد که خاک میگردد ازان ازکل و هوا و آب و آتش چندین گونه چیزها بدید آرند
و این گواه است بانکه با پیرزمین زبون تر است از پیر خداوند زمین و ایزد را و غایت که چرخ و انچه در چرخ است لا
بوسیدن نیست و دیگر گفته که همه این هستی بی چرخ نیست و بهتر بی موجودات در جهات است بدانکه هر جا الده عناید برود
و دیدنی هر طور خواهد میشود و میگشاید ما ننداند که کان معتقد بتنزل و کاشات نیست و انسان را ذات حقیقت
و عقلیات ما اند بدانند هر چه هست و از تفرج باغ و بوستان خرسندست پادشاه میتواند که فی الحال یکی باد دو رنگ کرده
و دیگری را بعلت رساند و بعد از چندین نیکی را قتل کند و چون از بند عم رها اند و اگر این کارها با افلاک و ساکنان
عالم بالا و اسند کرده دعوی کنند اکثر معلوم نیست که چه ظهور باید بر پایه ابد در هم و انسان است و اگر کسی او
بر سخن کند لا یزال است یکی از ان فرقه گفته که رسول علیه السلام من رآنی فقد رای الحق گفت و دیگری انا الحمد بلا میم گفت
و خلیفه او انا خالق السموات فرموده و یکی دیگر انا ربکم الاعلی بیان نموده اند بکرمز انا الحق کرده و یکی سبحانی
ما اعظم شانی بدان او و غرضها از انها کردن دو آب خوردن و شتر از سنگ برون آوردن و قدر
مه دو نیم کردن و ماه دایره تمام کردن و آفتاب از مغرب برآوردن و نقش و ساده سیر کردن و حیوانات را حرف رونق
و با سمان رفتن کار پیغمبران است و اینکه گفتند که اند رحمن و رحیم و قهار و قابض و باسط و متکلم و صادق ایشان
همه صفات انسان است و اینکه گفتند که حشر و نشر و ثواب و عقاب و جنت و نار و معراج انبیا اخبار و گفتار انسان است
بعضی از انسان شنیده و از کسی دیگر شنیده و اگر هوشنگ گفته که یزدان را مکان و محل نیست و بدین نیست و با

و آن است بلی حقیقت انسان از جا و مکان بری است و حقیقت ادمی ازلی و ابدی است و بیچون و چگونه است حال الدهر
و دیگر گفته که این عالم را بلا وجود چیزی نیست تم و اکمل این وجود انسان است عالم و عالمیان میزان جسم اند در ح از انسان است
ما جانان بر عظمت بود در ایران و توران و سایر بلدان در لباس سلطان میباشند و کلام جمشید را حجت میداند و او را
گویند بوده اند که جمشید بعد از انکه با نصد و بیست سال و بقول هفتصد سال سلطنت کرده ضحاک تازی بروی خروج کرده
او را بدست آورد و بر نیم تخته ای از ضحاک سنگ یافته چندین سال در تلال جبال سرگردان بود احوال او در تواریخ کامل بیان
دیگر انتقال نمود و السلام علی تابع الهدی در بیان بعضی از عقاید جماعت ابادیان است بن کویند ایشان
تابع جماسب بن جمشید بند و کلام ایشان رمز بنیاد که از زمجاد است صاحب دبستان و غیره گفته اند که جماسب کسی را
بنا است خود نخواندی امّا نامی کشی بهلو که میبایند و سخنان او را جمع و مرتب کرده اند در بیان انکش و این طایفه موحد باشند
گویند که جهان از در خارج وجودی نیست انچه هست وجود یزدان است و بجز او چیزی نیست عقول و نفوس و فرشتگان و افلاک
و کواکب و عناصر و موالید و به ذات اوست و بیرون نباشد و ظاهر نشد گویند این معنی را جمشید و ایشان گفته که در
عقل اول را تصور کرده که در تعقل اول سیمرغ که عقل دویم و نفس سپهر اعلی و جسم ایشان باشد و عقل دویم بن سیمرغ را چنین
عناصر و موالید بدان و چنین اند که شخص در خیال سپهر را در تصور دارد و عمارات و باغات و حلاوت انار در خارج از وجود با
بر هر نوع عالم چنین باشد بعضی این سخن را در نیز بدانند و معتقدان ایشان به تحقیق بی‌المثل بعد و موجودات را خیال میخوانند
معنی این را بو سعید ابوالخیر است رباعی سوفسطائی که از خرد بی‌خبرست گوید عالم خیالی اندر نظرست آری عالم همه خیالی است
ولی پیوسته از ان حقیقتی منظرست حضرت بالکمال این مسئله را در ایران و دیدم و کامل دین و حب ایشان را شنیده است همگی
ایشان در کسوه سلطان در لباس صوفی جلوه کردند گفتار در بیان عقاید دهیه و خیالیه که ایشان نادر و در زعم بیرون ایشان گویند
و بعضی سوفسطائیه خوانند و گروهی از الخلاصه ناپایدار بار باب و اصحاب بی معنی و مستر بجاهد بود که طایفه دهیه چند نفر از ایشان
فر گوشه اند که رهبر ایشان نه بود تمام در ایام ضحاک ماند و ریش بود مذهب او ان که عالم عناصر هم است و با قی افلاک و انجم و غیر از
موجودات نه بجبر او فرستند که بگو که افلاک و انجم نیز خیال است مگر مجردات و دیگر او هر ایچ گفته که مجردات تمام وجود نیست معنی عقول را
نفوس و جود ندارند و هستی واجب الوجود و انسان را خیال است این همه بجا صیتان وجود موجود بیمار بعد و دیگر فرمند اندکه
شاکرد مراعی بود و گفته اگر صاحب هم منشا شده اند که عناصر و افلاک و انجم و عقول و نفوس همه خیال است و واجب الوجود که هیچ
وجود ندارد و ما از وهم پنداریم که او وجود دارد که بعینه که او هم نیست چنانکه عمر خیام گفته رباعی صانع بوجود گفته همچون نقش
از است معنی و ظاهر بقا است با نیچه کرد دوین طفلان بکذار کند نه نفای که هذا هم حرفی است ایشان گویند که انچه در دیده می‌شود
و مشاهده میکرد و ان همه هم و خیال است و اصلی ندارد و هر که بخیال خویش چیزی پندارد شعر هر کس بخیال خویش خطی دارد
المجنون فنون و کل حزب بما لدیهم فرحون شعر گویم سخنی اگر چه دور از ادب است عالم همه و هم است و هم وهم است و هم است عجب

و دوزخ موجود نیست و ثواب و عقاب اوهام و هوا است هر کسی بوهم و خیال خویش گرفتار قل کل یعمل علی شاکلته شاهد گفتار اوست
نظم هر قصور و رغادت خیالات هم از نفع بحضرت خیالات ملائکه و شیاطین واجنه معدوم است و عقول و نفوس
افلاک محض موهوم است حسن و قبح اشیا و مدح و ذم اهل دنیا جمله پندار و فخر و ننگ و صلح و جنگ خیالیان بوهم و خیال انگار
نظم از خیال صلحشان و جنگشان وز خیال فخرشان و ننگشان نیست انبیا و هدایت اولیا کذب بی‌حقیقت است و اوامر و نواهی کتب
سماوی بخیال پیشان جهت نظام امور خویش چنین بافتند و صلاح خود در این یافتند هر چیز که هم پیدا و هر چه نیست باقتضای
خیال انگار است اگر وهم نبودی هیچ شیء ظاهر نبودی شعر ای برادر تو همه اندیشه ما بقی تو استخوان و ریشه گر بود اندیشه‌ات گل
گلشنی ور بود خاری تو هیمه گلخنی از طایفه گویند هم اوبان از عقاید خود اخذ کرده اند از وجود ایزد تعالی و غیره که چیزی
وسعت ملکوت و عالم لاهوت و بهشت و دوزخ و حشر و نشر و سوال و جواب و راحت و عذاب و لقا الله و نفی دوزخ و قدم و حدوث
عالم و غیر آن در مذهب ایشان درست باشد و همگی اینها اوهام و خیال انگار شود و وهم و خیال مشاهده کرده صاحبان مذهب
بخیال خویش مجبور خواهند گشت و هم خلاف آنها و بیکنند مذهبها است مصرع در دیده هر یکی بیاران ای غافلان نا اهل
ملاذیان غافل میگویند اگر کسی جزان دست حساب و اموات نیاید هیچ است و مردکان بیسبب و باعث در هجوم و جمع میشود این
وهم بزرگ و خیال بزرگ است زیرا که اگر شخصی گرسنه باشد و شخص دیگر غذا تناول کند آن شخص گرسنه سیر نگردد و دوزخ
ابدی نبود و لا تزر وازرة وزر اخری و اگر کسی تشنه بوده باشد و بخیال آب بخواب رود آن شخص در خواب آب مشاهده کند آن ما
سیر نشود از این معلوم میشود که غلط عالم اوهام و خیال مربوط است چنانکه گفته اند مصرع کلما فی الکون وهم او خیال دیگر
گویند اگر کسی را عجم سلطان بنده آن بنده گوید که فردا ترا سلطان خلعت خواهد داد و بایالت فلان ولایت خواهد فرستاد
آن بنده را ذکر و فضیحت خواهد بود اگرچه اینگونه سلطان بکند و اگر کسی را بامر سلطان در بوستان و قصر نگارستان
نشاند و اصناف الطاف به وی اظهار نماید آنگاه بگوید که فردا ترا سلطان بقتل خواهد رسانید آن بوستان به وی
بلکه حزن بزان خواهد بود اگرچه پادشاه آن شخص را نکشد پس معلوم شد که جمیع امور عالم موهومی است این علما بیهوده
ملاذیان فتنه جوی جمعیت جاه و وسعت دستگاه خلق را بوهم انداخته اند و عوام کالانعام را در وادی خیال حیران
سرگردان ساخته اند از نکیر و منکر و فشار قبر و هیبت عزرائیل مردم را آشوب ساختند تا بدین وسیله و بدین حیله زبان خود
بدو نعمت اندازند هر کسی را کوئی است در دنیا و وهم بوی راه یافته است که در آن واحد چندین هزار کس به دریا غرق شده بعضی را
میخورند و چندین هزار کس بعضی را آتش با بلنکان میدرند و چندین هزار کس در کشور هند و سند و غیره مقبور اند
سوال و جواب نکیر و منکر کجا است و در زمان واحد که رسید و فشار قبر چگونه شد و عزرائیل کی آمد و قبض روح
نمود معلوم شد که این جمله وهم و خیال بود نظم نکرهای که تعجب واعظ خام همکنار خیال اندوهیم ز خیال اندیشان
ورنه من خیال محال اندیشیم اگر وهم نبودی شخص واحد با اهل کشوری چگونه حکم نمودی و ایشان از وی نرسیدندی و

هر آسیب دیی

هر آسیب دیی دیگر گوید اگر مرده در خانه بوده باشد زن بدان خانه بود و از وی نترسد تا هنگام شد و هم …
اگر کسی در زمین هموار رود همان کس اگر بر سر دیوار رود دم شود و بترسد معلوم شد که همه عالم وهم است چون …
دام کرده اند و در مرغ خود را فی مجرد و بعضی از طریقت دم میزنند و مرتبه از حقیقت میلاف میزنند و بعضی از معرفت معا…
هر یک دعوی حق میکنند و ادله و براهین در اثبات واجب الوجود می آورند آن هم وهم و پندار است کلما میزتموه
باوهامکم بادق معانیه فهو مخلوق مثلکم و مردود الیکم شاهد گفتار است این اعتقاد طرفه بوز نیند و صا…
تحفه نسیم دانست تن با آتش سوخته جان بباد دهد که من فلان مذهب دارم و دل را بر آتش وی نشود و سر بجای اهل
نهاده که من در عقاید فلان ملت پای میگذارم اگر از صاحبان هفتاد و دو ملت بلکه از جمیع اصحاب ملل سوال عقاید
و در پرسش کشائی که چرا کیش داری و در کدام خاطر چه مذهب میگذاری جواب جز وهم و پندار و با سخن جز خیال
نیست اگر وی فی عقاید انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون سوال را جواب است اگر سوال دیگر
بیفزائی و در پرسش اندازه اصرار نمائی هر این صرفی شتم مشاهده کنی و انکار و هجر جواب شنوی این فرقه در ایران
و هندوستان و سایر بلدان در لباس مسلمانان جلوه گر اند بعضی گویند مبدع این مذهب یوسف طابوده و بعضی کا…
در ایام دولت سلطان محمود غزنوی تالیف در اثبات این مذهب نموده و براهین عقلیه و شواهد نقلیه اثبات …
خیال کرده است و کتب بسیار در این مذهب تصنیف شده است والسلام علی من اتبع الهدی ذکر مهربون بن اسفنتان بن جمشید
وبیان مسئلی از کتاب بدو دو دساتیر و اقوال دیگر وارد است چون بعد از ضحاک بر سریر پادشاهی نشست و انواع جور
اعتساف برنیت بدست لطف و احسان بکشاد و داد عدل و انصاف داد طبقات سپاه و رعایا را از انواع جور بیداد
نوازش و بنیاد ظلم که در زمان ضحاک مستحکم بود و انداختن جم یاده که در کار درحین خروج بر سر تهی کرده بود طلب
نموده بمواهب تمتع مرحمت نمود و بعد فن کاوه باین موسوم فرمود و حمد از وی هر که پادشاهی جمشیدی از خواهر برادران …
بمرتبه رسید که معموره از معتبان عاجز آمدند در فتح قادسیه بدست اهل اسلام افتاد و در میان مهاجر و انصار
منقسم یافت در کتاب مجمع مظهر کیانی الاصل و مویدا اصفهانی و غیرهما مذکور است که چون فریدون را در زبان …
متمکن گردید و دعن جمشید و ضحاک را نابود و ناچیز کرد اینک در غیر هوشنگ تا آن ساخت و در رسوم مذموم را
و انداخت و دل موبدان و خاطر هیربدان خرم و خرسند گشت آتشکده را در ضمیر الهام پذیر فریدون گذشت که کتاب جم و
جمشید را مشاهده کند چون آن کتاب را بنظر در آورد او را اندیشه که کرده و ای کیوان هیچ موجود نیست در مخو…
در این باب از خرد و مشتاق ساخته موبدان و هیربدان فرمود که جمشید پادشاه نیکخو و شهریار با مسعدت اگر از وی …
و ای کیوان موجود هست البته اخبار میکرد اما اینکه گفته ام اندی در وجود مبدع با بعد خدای ذاخرین بیشتا بلند …
دادار او را خود مستدلانست …

نیز اگر کیومرث هم چه در کیومرث است یک هستی است و از پرتوهاست ما میدانیم که این هستی است در خورشید و پرتو
در روی زمین است و پرورش عالم و آدم می نماید اگر حضرت آفتاب پرتو بر زمین نمی انداخت روزی و روزنکار
و نیز کسی چیزی نمی شناخت خورشید با دم نکو کارست هنر این صفت سزاوار است چون سخن بر این جا رسید بدان
خورشید شنید که او فرزیعون با آنکه بزرگ عالم است اما بیشتر مردم که راه اند و وی دانند خود را میدانند و خویش را
معرفت حق نیز رسانید چون فرزیعون آفتاب تالی جناب ابن خطاب اسد و یا یعنی شد که خدای عالم اوست و فرشتگان
همین ستارگان اند آنکه گفت هر چند سخن پیغام و طریق خداشناسی میخوانم انوار و آثار چند در عالم ریاضت و
شناسی ما ظاهر میکرد که این انوار و آثار و علوم از نفوس افلاک باشد دروغ است و این دروغ عبارت از آن است که
بلند اندیشه مردم خواسته است فرزیعون این سخنان را بموبدان تقریر نمود و از ایشان جواب درخواست کرد چون جواب
نتوانستند اندیشه او را استوار دانستند و فرزیعون را تصدیق کردند و ایمان آوردند چون سخن بدین جا رسید
فرزیعون فرمان داد که جمیع رعایا و برنا و پیر بیان و موبدان در وقت طلوع نیر اعظم و هنگام فروردین و در حین
ایستادن و غروب سجده کنند که در این اوقات سجده خورشید واجب است و اکثر با اوقات سجده نمایند ستاره
که خورشید را بغان خوانند و ماه را بن کاهی سجده کنند که دو ستاره آن همان روشنی خورشید است فرزیعون را کتابی
جام جم و کیخسروی نام دارد در آن مسایل حکمت بسیار است [illegible] اما بعضی معقولات را فرزیعون اصفهانی
در آن کتاب خود ذکر کرده است بعضی از آنها مذکور میشود من جمله فرزیعون میگوید که جمشید در نامه خود جاوید
گفته که چرخ و ستارگان مانند ملازمان انسانند این سخن بیهوده است زیرا که ما که مردم چیزی عطا کنیم و روزی
مینمائیم نه از آنست که ملازمان ایشانیم لکن از این جهت است که نیکی رسانیدن صفت یزدان است و [illegible]
باین در سخن و استوار که خورشید و ستارگان که در کوه کی خاک میکردند نه از آنست که ایشان را زمین احتیاج است با
آنکه هر روزه و بیهوده میکردند بلکه بجهت آنست که چیزها ساختن و نیکی رسانیدن از صفات حمیده است پس معلوم شد که کردن
ستارگان نیکوی کون خاک نه بواسطه تحصیل کمال خود اند بلکه از روی افاضه و انعام است پس مرتبه ستارگان از ما برتر
برو است نیز دیگر هم چنین گفته انسان هر چه اراده نماید میکند از نیرو نه بحیلهء انسان است که خوب بد نمی
دهم کار آدمیان بر حساب است و ستارگان هر کار را انجام نمی نماید و هر کاری که خوب جسته نیک میشوند و در عواقب
و کالبدها ناظر اند و انجه از ایشان سر میزند موافق حکمت است و نیز فرزیعون گوید که گرداننده افلاک خورشید است که
تمام دارد و رب العالمین است هر چند نوا و را چیز که بیرون از دانش از تصور فهم نواست باندیشه دانایان
خورشید بسند و سمت برابر کره زمین است و حرکت یومیه و حرکت کل از اوست و چرخ بمنزله بدن اوست و خورشید جان
اوست و سایر ستارگان بمثابه اعضا و قوای اویند و نیز گفته اگر کسی چیزی کرده که از او هستی یافته اند

دیهیم که

دیهیم که در دست او ست چه اند و نکرده و نکوید که نیر اعظم یزدان است و تعظیم نا کردن او کار بی خردان و کافر نعمتان
است زیرا که چندین نیکوییها از او بما میرسد اگر او نبودی چیزی ظهور ننمودی و در عالم چیزی ظاهر نشدی و جان
جانداران بر تو هستی اوست و هم گفته است ارواح که از اجسام رهائی می یابند اگرچه از شمار بیرون و از حصر افزونند
اما بطریق کلیه از چهار طایفه زیاده نباشند نخستین ارواح اند که ایشان کوهر پاک دارند و از روی اندیشه و هم از روی
کردار ایشان را تعلق به بدن و دل بعضی نیست از این وجه که از نفسانی باز افسرده اند و لذات حسیه را خسیس و از آنچه
و خود را شناخته و در [illegible] اختر اند ایشان اولیا و سعدا اند بعد از قطع تعلق از بدن بسموات رفته فرشته میشوند دوم
ارواح طایفه اند که ایشان از روی دانش پاک اند اما بعضی از سیرها بیزار اند ایشان بعضی چندان شیفته بیت نهادا
بفارسی پریان و عرب نوعی از جنیان گویند ایشان دو طایفه اند یکی بجاهای پاک و سیر و از بدان خود را بسته اند
خود را با نها خوش کرده اند و دیگر جامعی اند که وابسته چیزی نیستند و در حرکت اند از جای بجای نقل کرده متوجه جای
از آن نقل نماید سیم ارواح طایفه اند که کوهر پاک دارند اما بستگی بدن ندارند ایشان چهار فرقه اند اول جمعی
بجز دانند که در سرشت ایشان بروای نیکی و بدی نیست و بهره از دانش ندارند دوم جنیان جز آنکه علم معلومات
اما جز بیر رسانند و تصور در اندیشه دارند سیم جنیان نوعی اند که ما از روی اذکار جز نیکی کار نمیکنند چهارم
جنیان شریر اند که ایشان را هوشنگ اهرمن نامیده و عرب شیطان گفته اند ایشان بد و فرقه اند یکی آنکه هر مکر و فریب
نتوانند در سر و دل فرو کرده و مردم را دیوانه سازند جنیان مختلط اند چهارم ارواح طایفه اند که کوهر پاک
و بتن تعلق داشته و چون که وفات یابند و در دورها و قضای ایشان بر نیاید و خواهان و جویای آنند که تعلق به بدن
بدن پیدا نماید و نتوانند بدان خواهش برسند و آن مانند اغلال و سلاسل است که در کردن جان ایشان
داده است موافق خواهش خود بصورت سگی و گرگی و سایر موذیات میکردند از اینجا معلوم میشود که فرزیعون تناسخ
قایل است و هم بقای نفس بلا تعلق ابدان بتن و از اصفهانی گفته که اندیشهای فرزیعون نزد موبدان و دانشمندان
ایران بسیار بلند آمد زیرا که گفته که یزدان خورشید و ستارگان و فرشتگان اند بعضی از موبدان را نخد بود و با او
موافق نمودند با فرزیعون نیز ظاهر میکردند تا آنکه در افشوری زیرا که نام معنی که فرزیعون نشنیده بود و هوش
شد از جای خویش بیخاست و زبان بدعا فرزیعون باز است آنکاه معروض داشت که بکمر چیزی خورشید
ونهان است بیخواهم که موبدان حضور از او ببینند و روش سازند فرزیعون گفت که از جیب که بدافشوری معجزات
عرض نمود که این چه رمز است که پادشاه هوشنگ مسائل هوشنگ میفرماید و داده اند فرزیعون پرسید که آن آورد
که ما بآیم و از آن عمل نمی آریم بیناه عرض کرد که هوشنگ خورشید یزدان میداند و ستارگان را فرشته میگوید لکن
ایشان را مانند از فرشته و یزدان نیست اند فرزیعون در عالم باطن بر شمیم اما بظاهر بدافشور چیزی نکفت و روی

بدانایان آورده. این بیان کرده که بخشش و فغان باندازه دانش مردم است و برفغان تاج دانش هوشمند آفتاب ایناب
این جهت جند بوده که ما در سخن و نادر سخن از آن جهت انها بر دانایان روشن ساخته ایم و کارها را اتمام برداختیم
عمده ما بچیزهاست که وجود او معلوم است نه بچیزی که معلوم نباشد و معدوم یا موهوم باشد که کیش فریدون
تا زمان گشتاسب در کشور ایران رواج تمام داشت چون زردشت ظهور یافت آیین کیش را افتاد آتش گری و آفتاب پرستی
در بلاد هند و سند و دشت قبچاق و ختای و چین و بعضی جزایر جنوب بسیار اند و طریقه آفتاب پرستی در اکثر
بلاد مذکوره معمول دارند اما مابین ایشان و اعتقادات آنها اختلاف فراوان است بعضی از آنها در ضمن بلاد هند
مذکور خواهد شد **آورده اند** که فریدون را سه پسر بوده یکی را سلم دوم را تور سیم را ایرج نام بود روم را با سلم داد
و توران را با چین [illegible] به تور گذاشت و ایران که دار الملک است به ایرج عنایت نمود برادران حسد برده با یکدیگر
و ایرج را بطریق غدر قتل نمودند تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است چون خبر قتل ایرج بفریدون رسید هوش از
سرش بپرید بعد از چندگاه از دختر ایرج که حامله بود پسری متولد گشت فریدون او را منوچهر نام نهاد چون منوچهر
بزرگ شد [illegible] رسید سلم و تور بجنگ او آمدند [illegible] اقدام نمود هر دو بقتل رسیدند منوچهر [illegible]
آمده فریدون او را بر سریر سلطنت نشاند [illegible] **ذکر اسفزار** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فاء
و زا مع الالف و سکون را نام ملکی است [illegible] از مضافات هرات است و مشتمل است قریب بیست پاره قریه
[illegible] چون [illegible] از اقلیم چهارم و هوایش [illegible] و بعضی [illegible] و اکثر [illegible]
هوا و [illegible] کوهستانی [illegible] و مردمش [illegible] حنفی مذهب و خالی از مردمی نباشند و الا [illegible] طایفه
[illegible] افغان [illegible] هرات [illegible] قندهار اتفاق افتاده
اهل کمال و صاحبان حال از آنجا بسیار برخاسته اند من جمله مولانا معین صاحب تاریخ هرات از آنجا بوده **ذکر اسفراین** بکسر الف
نام ملکی است از توابع [illegible] الاطبا [illegible] اسفراین نام دارد [illegible] سبزوار و [illegible] واقع است [illegible] و هوایش
معتدل و مشتمل است [illegible] قریه [illegible] باغات بسیار [illegible] و غلات [illegible] بیکوست [illegible]
[illegible] از اقلیم چهارم و مردمش همگی شیعه مذهب [illegible] در آنجا بسیار است [illegible]
اند [illegible] و [illegible] شجاع اند [illegible] و اصحاب کمال از آنجا بسیار برخاسته اند من جمله مولانا نور الدین
[illegible] الله [illegible] ابو العباس وزیر سلطان محمود غزنوی و شیخ نور الدین مرید
جمال الدین و [illegible] شیخ رضی الدین لالا از آنجا بوده اند **ذکر ابیورد** داخل دشت خاوران و از بلاد خراسان و [illegible]
[illegible] از اقلیم چهارم و هوایش خوش و آبش گوارا است و قلعه کلات که در آنجا فرود گشته شد در آنجا است و آن
قلعه مشهور ایران [illegible] سلاطین و پهلوانان است چنانکه فردوسی طوسی فرموده **بیت** پناه دلیران ایران زمین

کلات و صحرا و کلات که بر [illegible] ابو [illegible] و شعرا از آنجا بظهور آمده اند من جمله شیخ احمد اسود از مشایخ سلسله شیخ
صفی الدین بیک [illegible] مرید شیخ جنید بغدادی از آنجا بظهور نموده و حکیم اوحد الدین انوری شاعر از قریه آنجا
بوده **ذکر اوبه** از مضافات شهر هرات است و سمت مشرق و قریب بیست پاره [illegible] مردمش حنفی مذهب اند و چشمه آب گرم
در آنجا است و بعضی امراض را شفا است **ذکر اصطهبانات** بکسر همزه و سکون صاد و فتح طاء مؤلف و سکون ها و فتح
با تحتانی و نون مع الالف و سکون تا ستوطه قصبه ایست از ولایت فارس و پنج مرحله از شیراز دور و آبش فراوان
در جمیع خانه ها آبش روان هوایش خوش [illegible] است باغات خوب و بساتین بسیار دارد و چند پاره قریه مضاف
اوست و مردمش همگی شیعه امامیه باشند و از طور مردمی و مروت خالی نباشند و مزار فیض مدار شیخ معزالدین
[illegible] و سایر [illegible] در آنجاست که از نو در روز کار رو از غرایب [illegible] **ذکر اسفجان** بفتح اول و
سکون دال و کسر سین مهمله و سکون نون و جیم مع الالف و سکون ثانی ملکی است از فارس و در شمال شیراز اتفاق
افتاده و چهار مرحله از آنجا دور و هوایش گرم مایل و آبش معتدل و مردمش همگی شیعه مذهب قلیل الادب اند و از
[illegible] خالی نباشند و چند پاره قریه خوب از مضافات اوست و اربوشها [illegible] بیکوست **ذکر افضل** بکسر
از توابع کرمان و در چهار منزلی آنجاست و سمت جنوب شهر کرمان اتفاق افتاده از اقلیم چهارم آبش خوشگوار و هوایش
[illegible] و مشتمل است بر باغات بسیار و بیست پاره قریه در اوست **مصرع** همه چیزش فراوان غیر از مردم مردمش همگی
شیعه مذهب [illegible] از نظام مردمی دور و از کسوت معرفت عور اند **ذکر افشار** قومی بسیار و طوایف بیشمار
و مجتمع [illegible] منشعب میشوند و هر اوبماق [illegible] ایشان مشتمل بر بیجنین اوجاق و جمیع طوایف افشار از اوبماق
ترکمان اند و طایفه ترکمان در اصل از [illegible] نمیشند لکن [illegible] اند و چون در سابق با اقوام ترکمان معاشرت شدند
ایشان را هم ترکمان نام نهادند و در اصل [illegible] از طایفه ملک [illegible] در ترکستان بوده و سلاطین [illegible]
و دلیری ایشان را مشرف نموده اند اکنون در اکثر بلاد اسلامیه مسکن دارند من جمله در کشور روم قریب سی هزار خانه
همگی سنی حنفی مذهب اند و در بلاد آذربایجان و عراق عجم و فارس و کرمان و خراسان قریب صد هزار خانه وار همگی
مذهب امامیه و مسلک اثنی عشریه دارند و در بلاد زابل و کابل و کشمیر نیز بسیار اند و بیرون امیر کرد اند و در بلاد بلخ و
بدخشان و حصار و اندخود و در اکثر بلاد ماوراء النهر و ترکستان میباشند همگی ایشان سنی حنفی مذهب اند و طایفه
افشار بشهامت و شجاعت موصوف اند و خالی از شرارت نباشند چنانکه در متتبعین کتب تواریخ مستور نیست اما طایفه شجاع
و دلیر اند و اشخاص [illegible] و اصحاب کمال و صاحب جاه و جلال از آن طایفه ظهور یافته اند من جمله نادر شاه از آن
طایفه است **ذکر افغان** پوشیده نماند که در نسب جماعت افغان اختلاف فراوان است اصل ایشان مشرق و بعضی
گویند از ابدال [illegible] و بعضی [illegible] صاحب [illegible] گفته که در زمان حضرت سلیمان بن داود [illegible]

٨٧

نام هنگامی که آنحضرت مسجد اقصی را عمارت میفرمود افغان را سرکار عمله مسجد نمود و طایفه افغانان از نسل او میدانند و بعضی
از اصحاب انساب گفته اند که جماعت افغان از تخمه حضرت اسحق بن ابرهیم خلیل الرحمن ع میباشند و جمعی از ایشان گفته اند که افغان از
نسل قبطیه فرعون اند که آبای ایشان در عهد حضرت موسی ع فرار نموده در کوهستان شرقی بنا کردند و قدیم الزمان مسکن
این قوم باعتبار طول از سواد بجوار تا قصبه سبولی از توابع غزنین تا قصبه حسن ابدال تا قندهار بوده جماعت افغان در حد
از قندهار و از تخاره بیرون اند اما اینجا اکنون در اکثر بلاد هند و کشمیر سکونت دارند و اغلب این طایفه طریق پیلاد میپیمودند
و قتال میکنند بسیار اند اینجا معلوم و تحقیق نام ... تقریبا ده ملک و هزار ... باشد ... قدیم الایام
طایفه کافر بوده اند اما معلوم نیست که چه ملت داشته اند در زمان ... خالد بن عبدالله ... اسلام آوردند
... بحکومت کابل مامور بود ... مغرور کشته با توابع و لواحق میان جماعت افغان رفته با قوام آنجا
مخلوط کردید ... سبب جماعت افغان مدعی اند که ایشان از نسل خالد اند و لیکن ... که خالدین ...
خراسان ... کابل ... و در هیچ کتاب مذکور نشده غلط محض ... غلط است و بعضی ... ملوک غور ... نام ...
... نسبت ... نام از ایشان کرفته طایفه لودی و سبور از نسل آن دختر اند و قوم ابدالی که ایشان اکنون
در ... بیرون ... است و ... مزارع ... پیشاور و در راه لاهور واقع ... و ابدال بوده جمیع طوایف ابدالی
بدو منسوبند ... نام ... چهار فرزند بوجود آمد اول ... دویم پوپل سیم ... نام
چهارم ... پوپل ... فرزند بود ... سبب ... نام ... و حسن و اسمعیل ... نام زاد و ولد ... صالح
... از صالح ... اکنون سلطنت ... میباشد ...
و سید اول کرم ... دویم نورالدین سیم عبدالله چهارم ... پنجم ... ششم ... نورالدین سه فرزند حاصل کردید محمد ...
و بیان ... اولاد ... باشد ... بابه کویند ... در آخر اسم زای ... یعنی زاده ...
کرماند ... ازی و ... زای ... پوپلزای ... کویند در اصل غلس زای بوده ...
سکون نون غلس در لغت افغان ... کویند غلس زای یعنی ... زاده ... اسمعیل ...
ابدالی ... در وقت تولد شد ... معلوم ... بغلس شهرت یافته اولاد او را غلس زای
کفتند ... استعمال غلجای کردید والله اعلم بحقایق الحال عموما طایفه افغان حنفی مذهب اند و قلیلی از ایشان
در کوهستان ... شیعه امامیه اند و غالب ... و قطاع الطریق و شیخ ... از ...
طوایف ... قبایل ... اقوام افغان ... جماعت ... ایشان ... روش ...
بوده است ... قلیلی ... بودند ... کامل و معروف بوده ...
طایفه افغان ... حکومت و سلطنت ... بزرگی نموده اند من جمله شیخ حمید ... لاهور ...

وملوک لودیه و سبور در هندوستان سلطنت کردند و ملوک غلجه که در ایران مستولی شدند و ملوک کابل و قندهار
و بعضی بلاد خراسان و هند قوم افغان بلغت مخصوص تکلم مینمایند آن زبان پشتو کویند و این طایفه را پتهان نیز
کویند و اکنون حکومت ... طوایف افغان اند اکثر ایشان شجاع و دلیر و در همان نواحی ... باشند و خالی از
صباحت منظر و ملاحت ... حسن و جمال ... باشند ... کابل و قندهار و غیره مذکور خواهد شد ذکر
... مرقف ... ارباب ... بوسند ... که ... دو ... است ... شمال ... خلیج قسطنطنیه
واقع است موسوم بروم ایلی است و جانب جنوب ... اناطولی ... مملکت اناطولی ... معروف و کمتر ...
... موصوف ... اناطولی ... مشرق ... ایران ... بحر ... جنوب ... بحر ... کرد ...
شمال ... گرجستان ... جبال ... اکثر بلاد ... اقلیم ... قلیلی ...
... بلاد ... عظیمه و قصبات مشهوره و نواحی معموره ... مواضع مرغوب ...
... مسکن اهل حشم و ... موطن ... مکان ... اکثر ...
... اسحق بن خلیل الرحمن علیهم السلام ... نام ... موسوم ...
... موسوم ... در ... اهل ...
حسن و جمال ... لفظ روم ... در لغت ... سعید ...
الزمان اهل ... بعضی ... یهود ... ملت عیسوی ع ... بعد از ...
اعلام ظفر ... اسلام ... اکثر ... اول حنفی مذهب ...
سواد اعظم اند دویم شافعی ... سیم مالکی ... چهارم حنبلی ...
... پنجم علی اللهی ... ششم شیعه اثنی عشریه
ایشان ... سکونت دارند ... باشند هفتم طایفه ...
... شیعه ... امامیه ... در موضع خود مذکور ...
شد هشتم عیسوی ... نهم یهود ...
در جبال ... سکونت دارند ... مذکور ...
مذاهب ... زبان ...
...
... طایفه ... اهل اسلام ... حکومت ... بعد از ...

دیار استیلا یافته‌اند و در زمان اختلال دولت عباسیان ملوک سلاجقه بدان ولایت تسلط یافتند بعد از منقرض شدن
سلجوقیه خاقان چنگیزیه بدان ولایت مستولی شدند و در سنه ششصد و نود و یک هجری عثمان بیک بن ارطغرل بن ... بر
آن بلاد استیلا یافت اکنون که سنه هزار دویست و چهل و دو هجری است جمیع آن بلاد داخل کشور روم در تصرف ولات آل عثمان است
ذکر ارزنجان بفتح همزه و سکون راء و کسر زاء منقوطه و سکون نون و جیم مع الالف و سکون نون ثانی شهری دلکشا
بلده‌ایست مجمع خراسان آن بلاد از اناطولی است و در زمین هموار واقع و جوانب اربعه‌اش واسع است و دور آن شهر از هر طرف
قریب به فرسنگ با جبال شامخه احاطه دارد و مجموع اطراف و جوانبش مدینه آباد و معمور و انهار در شهر و قری
جاری و در جمیع عمارات قریب سی عمارت و مشتمل است بر سی هزار باب خانه آباد و خانهایش مجسمه بنیاد سلطان علاء
الدین کیقباد سلجوقی از سنگ تراشیده بنا و در و دیوار کشیده و باسواق مکلف و دکاکین مسقف و کاروانسراهای مینا رنگ
و بازارهای آبادان و هوای خانقاهای دلگشا و مساجد جامع و زیارتگاه‌های فرح‌بخش است از اقلیم چهارم و خاکش خرم و آبش خوشگوار
سازگار و مسکن طرب انگیز و خاکش حاصل خیز است باغات فراوان است و فواکه سردسیری در آن خلاقش موفور و چون
محصور عموماً خلقش صاحب حسن و جمال و مخلص اهل حال و ارباب کمال‌اند ساکنانش شهری و قریه حنفی مذهب سکان جبال
کوهستانش علی اللهی‌اند و اهل حق بر کوشه و کنار پیدا شوند الحق خوشتر در عالم سیاحت در دو سه روز بماند ارزنجان کبیر
شهری عجیب است در دو فرسنگی آن بکمرجی شهر پیکند و منبعش از ملاطیه در افتاد الروم است و از ارزنجان گذشته وارد کیسا
کماخ و اکین در زیر معدن دو رود عظیم از جبال الوجین و ده داخل شده از آنکه ملاطیه را قطع کرده و از مشرق و جنوب
داد از اصطخر شام میرود و میرود بنهر فرات و عرب بآن تعبیر کرده از آنکه حیله گذشته داخل شط العرب گشته بدریای عمان میریزد
ذکر ارکن بفتح همزه و بکسر کاف تازی و سکون نون قصبه‌ایست در میان کوهستان اتفاق افتاده با وجود آنکه در عرض
دره‌ای مهیا افتاده است و جبال در اطراف او احاطه دارد و در اصل قصبه بدامن کوه عظیم واقع است قریب سه هزار باب خانه
در او است و در جمیع عمارات آنجا آب بمجری خوب و بنام... و رو داده است و چند پاره قریه عظیمه که مرتبط از انهار و چشمه‌ها میباشد
بین منزل ارزنجان و سمت مزبور است از اقلیم چهارم هوایش معتدل بالطبع و آبش خوشگوار و خاکش طرح و چشم هر و زمینش مجرب
ساکنانش اطاعت حنفی مذهب آنجا مهمی ملت شیعه بیار اند و ارباب دولت و اصحاب ثروت در آن دیار بیشمار بر درش دادن
چشم و محبت آمیزش پیشه ولد آن ور بعض احباب ساعد اهل حال و صاحبان کمال در آنجا بسیار مشاهده شد لیکن
بموجب تقارب آنان اقتصار رفت با القلیل یدل علی الکثیر والقطره تدل علی الغدیر ذکر خواجه ابونیس و بار زاده و ماهران خشبو ... ملکی
دیار بود و در محامد احوال و محاسن اخلاق گوی سبقت از همگنان میربود و از علوم ظاهری و فنون رسمی بهره تمام داشت
و هوای اوهام لطف و احسان بر ظلوب نمود و کلامش بمکنت یا وجود فراوانی از باده عشق مست و از ساغر محبت مدهوش بود
چنانکه روزی از نعیمی سوال نمود که در عالم سیاحت در کدام شهر حسن و جمال دیدی و در کدام دیار محبت و مهرو وفا دیدی

ابونی

روی و سبب در کدام کشور خورشید منظر و زهره جبینی مشاهده کردید و در چه زمین پری رخی بیکر و حور لقائی نظر آورد
فقیر جواب داد که ماه و خورشید در آسمان و حور در بهشت و پری از هر طرف چون سرو روان است گر خورشید آسمان طالع
شیراز است خورشید منظران ما آهوی شیر گیرند و اگر ماه فلکی رنگ لطف جمال مقام است ماه پیکران ما حوریان اندام و اگر در
سپهر نگار هم و آن دوست زهره جبینان ما کاران اند و اگر حور در جنان و پری از چشم پنهان است حوران و پریان ما در دوست
عیان بعد از تقریر این کلمات بنام دعوت کشود و فقیر را با کفر دیگر از احباب که نسبت محبت داشت و در کلش صدق
اخلاص قدم می‌گذاشت دعوت نمود فقیر بنابر محبت و صداقت او دعوتش را اجابت مقرون ساخت روز دیگر بموعد کاشانه
الحق طرب دهش بود باغ بهار و قصور و قصور منقش به بیراز غلمان و حور اند رکوشه و کنار تجری من تحتها الانهار علیهم ثیاب خضرا من
زینت دیبا بافته و در پرتو حسنشان مه مصحف و دو ابرو و محلی تازه و نور جمالشان محفل را روشن ساخته و از زلف رخشان
رخ در ریشه کدا خته و خورشید از غیرت در پرده ظلام رفته و ماه از خجالت در پس کوه کوشه کرفته و بهر در دست حسرت
و دامن حیرت گرفته و حور از غایت رشک در غرفات جنان کنجی خزیده خواجه ابونیس چون فقیر را در مقام حیرت دید برسید
در چه مقامی و در بحر افکار چه دلدادهٔ و در چه معنی کدام صورت پیش میکنی تعجب مظهر با دو این مظاهر چیست فقیر گفت در
معنی کلام دل آرام و پیام دلبر جبین مقام خود اندیشه و غنائم و چشم بکرت بر جمال دلدار دوی معنی این مقام میکنم که آن
حجازیست ماند در بعضی لنواری کوهر فشان کشوده طرفه زیبا بیانی فرموده است که الدنیا سجن المومن و جنة الکافر و سید
این حور بنا بر چه موجب است که معنی آنکه دنیا زندان مومنان و بهشت بستانان است مصورت از جنان کافران و کافر میان ذکر
با در وسید که کفر چیست و کافر کیست گفتم که کافر بمعنی ساتر است و در عرف و شرع غافل از حق تعالی است و غفلت کفر غافلان
ما به و ما بدون آکنرهم بالله الا وهم مشرکون بمطلب کافی هم دارد نظم هر اکنر غافل از حق یک زمان است در آن دم کافر است
اما نهان است اهل عرفان گفته‌اند که کفر بر چهار قسم است اول انکه منکر صانع موجودات و خالق ممکنات باشد دوم انکه
منکر پیغمبران و خاصه پیغمبر آخر الزمان باشد سیم انکه منکر یکی از صاحبان ولایت کلیه و امامت مطلقه باهم باشد چهارم انکه
انکار یکی از عارفان دنیا و عالمان سبحانی کند که هر که یکی از این چهار کافر با انکار نماید در مقام کافر ایمان باشد و او را
ایمان بهره و نصیب نباشد والسلام علی من اتبع الهدی ذکر مصطفی آقا از جمله دانشمندان آن دیار بود و در فهم و ادراک و دهن
و طبع سلیم و خلق عمیم بر همگنان تفوق می‌نمود چند کاهی همسفر فقیر بود بیم از شهر ارزنجان الی اکن طی مسافت نمود بم تعصب
تعصب دو زنقا از افعال ذمیمه مهجور بود روزی فقیر به نحالطت پاخته فرمود که مرا مانند دیگران متعصب نکند که من محقق
طوایف اسلام را دوست میدارم و از جاهلان و مقلدان ایشان بیزارم و مانند بعضی اشخاص مخار متعصب دین خاطر
و بر ایشان عوام کالانعام فریب جاهله و قبول عامه نخوردم فقیر پرسید که قبول عامه نکو هیده و ناپسندیده است گفت بلی هر که قبول عامه
دارد بیقین حارم که در وادی نفاق قدم گذارد و با منافقان هم بیاله و با مشرکان هم نواله است زیرا که حق در عدل و صراط مستقیم

و افراط و تفریط سقیم است اگر کسی معتدل اهل تفریط و افراط باشد اکثر از عدل بصراط مستقیم دور باشد و بجور و ظلم نزدیک
و عبرت شقاق بخیر بیش تاثیرات است پس در امثال این اثر حق بسبب طهر و بناست خلاف کنند از صفات ذمیمه حیوانیست اگر کسی را با
عوام کالانعام حیوانیت بیان شد بعینه که معنی قول عامه صورت نهاد چنانکه معقول است که روزی جالینوس ابلهی را دید که بوی
روی نظر افکند از آن شخص چون جمیع اهل خیر رسید و او که بجای این نهد جالینوس شاگردان را [illegible] حکیم را این گونه
امراض بیمار دارای هنم جهادی مغزاست جالینوس غم بود که امروز بوالفضول [illegible] کرد او را بجانب بودی بهر این نظر
و بعضا نقل کنند که شخصی حضرت افلاطون آمد و عرض نمود که امروز فلان کس حضرت شما را مدح و تعریف و ثنا گرد و تعریف را بحد
مبالغه رسانید افلاطون از استماع این سخن بگریست و نالان و متأثر گشت و فرمود که ممانم که کدام از اخلاق و افعال من پسندیده
آمده است تا او را پسند کردی و از آن نمود و مگر از جهت آنکه من بود که موجب گریه و تألم حبیب افلاطون نمود که مرا مستود
نمود عام و از جمله انعام و جاهل بود که امر فلا تکونن من الجاهلین و بد کیا ایشان اندرم اولئک هم الغافلون باشند
دشمن موجب تحسین و تعریف جاهل باشد بسبب این نقل بیاشد پس از آن بندند که انیان لازم است و بود و مقال
ابجد از جهت لایت ملامت بر نقل کند و گوید که حضرت شخصی را با حبیبی مفرد هر نمود بعد از چند گاه چون از ابدا بعد از
رسید که حضرت جوای حال و استعلام احوال گشت رسید که تا کنون ما حکم نسلوک و غایه عرض کرد ندیم چون و صحبت
با ما سلوک نیکند و هیچ اذیتی دشمن خود نشود و بدی و مدح علیه که حضرت وی بمرتبه هر دو ار حق و ثنا کرد و چنان
و لایتباب بعد از استماع این سخن اکثر اعلام نمود و فرمود جهین کسی که طالب ارتفاق نیات بل منافی است چه کسی که ثنا و مدح علیه
هر دو دو حق خواهد بود لابد یکی از ایشان امر حق خواهد بود و اگر جانب حق گرا شد هر آینه طرف باطل را بیاید دراین صورت قول
عامه حکما را روی غایه عمر کن اکنون بیان تقوی که در اینجا بسته تحصیل کرد و از اجناس فضایل چه بدست آید و ابیجه ذکر
حکمای یونان و فضلا بیان نموده اند و ابواب تحقیق بروی طالبان گشوده اند که فضایل اخلاق و کمالات نفسانی چهارست
هر شخص که بجهار فضایل حامل است وی انسان کامل و انسان عاقل است نحاص که مخزونا و احدا خود بیش نهد زیادتی
مفاخرت به کران بیکشاید سبب است که ایشان منصف بوده اند یکی از این فضایل اربعه را اگر موصوف بوده اند فضیلت
اگر کسی گوید که پیدا شدن چون عزیز و وش داده بوده اند و ما بت بجا علم دارد که حکومت نموده اند و بجا اکبری طریق چنگیز خان
جدوده و باد دکر شمال قانون نمان بود جمله عقلا بیخن و اعتراض داد و نه بد چه اکثر نقطه جز عادت کار ندیده اند و از جمله
سفها و جهلا شمار اند و بیشتر اقتدایان تنها داشته اند و فطع نظر بیش اخلاق بد علم خوانده اند اگر کسی را اتفاقات دو دور کار ماند
نقاشای کرد شرح دفاتر سفر و غلبه ملامتی نامیحق مسئول شود و کسی را اندازه خارقه و اسباب ناجار و داد جمع کرده بود و
انسان کامل نتوان کرد و ندان زبان بخر نتوان داد و دیگر اگر کسی در علم چون شیطان و با بلعم باعور باشد و عالم را بخود بیش
اوراز آن علم چه افتخار و علم وی را چه اعتبار اکثر در قطعه اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم خواهد بود و مثل

کمثل الحمار یحمل اسفارا را روی خواهد نمود و حق جل جلاله و تعالی در وجود آدمی از صفات ملکی و شیطانی کرده است حصاید
حمیده و افعال نیکو و هم بدیها است مزیج افزاید در این معنی گفته اند که ان الله تعالی رکب الملائکة من عقل بلا شهوة و رکب البهائم
من شهوة بلا عقل و رکب بنی آدم من کلیهما فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو
شر من البهائم و مضمون حدیث مذکوره را نیز که بنظم آورده **قطعه** آدمی زاده طرفه معجونیست کز فرشته سرشته و ز حیوان
گر کند میل این شود پس از آن و گر کند میل آن شود به از آن بنا که در نهم وجود انسان را بند و صفت موجودات اما عجب
ما لیست از انطه متفاوت باشد و در هیچ نوعی از مخلوقات چنین تفاوت متصور نیست که در انسان است زیرا که حد
افراط اشرف موجود است و حد تفریط اخس مکونات چنانکه بزرگی گفته **مصرع** در مرتبه همه چیز جهالت وان
مضمون آیه کریمه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین ظاهر و هویداست و گفته اند در حقیقت
که اگر این صفات سریع الزوال باشد تا حال خواند و اگر بطیء الزوال است تا ملکه دانند پس اگر صفتی که بعضی عارض شود
خلق باشد از اخلاق و او هم طبعی باشد و هم عادتی زیرا که مداومت در امور طبیعت ذاتی شود چنانکه گفته اند **مصرع**
عادت چو کهن شود طبیعت گردد و خلق جمال حال باطن است چنانکه خلق جمال حال ظاهر است و بتحقیق بکی داستن
و بکوی تا صورت گویند آدمی در هر حال الانسان و بلا انفصال طالب عروج و راغب ترقی باشد و هر گاه از صفت سعادت ازلی
صفت ملکیت غالب است اخلاق حمیده او را پاینده گرداند تا در عروج از مرتبه کمال و درجه حال بر سد چون روح انسانی در آن
وجود ناقص زندانی است پیوسته جویای مقام معهود و مسکن مألوف است بعین طالب حصول بمقام اعلی است اما هر کسی را علم
و از محیط نباشد و هم اکثر ولی را ملکیت غالب است و اخلاق حمیده او را پاینده گرداند تا در عروج علای اعلا رسد و مرتبه
با بکه لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر **مصرع** کار هر بار اینده و جلوه نیست آدمی کار منصور حلاج
ابو عبدالله شامی است ای درویش حلوا شنیدن دیگر است و حلوا دیدن دیگر و حلوا خوردن دیگر است الحوم سوف
حلو بودن آم مستند با حق خاک تبر حلوای شادی می گویم حلوای سعادت میگویم اگر باور نیست الجوع طعام الله و جوابات
منق النفس عن الهوی و کوی هر گاه از معادت شیطنت بد و غالب باشد از اخلاق ذمیمه او قرین گردد تا امر به انسانی
بکلی نقل کند و بدرجه حیوان رسد هر در حقیقت نسان و بصورت انسان باشد و مضمون آیه کریمه کسراب بقیعة یحسبه
الظمآن ماء ظاهر شادی غمی و در باطن ثم افزای شود و مضمون آیه کریمه اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما
ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین صورت حال و مضمون صدق سخون ذرهم یأکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف
دوران هر شکل نماید و در جای در بحر تفاوت غرق کرده اند در کرداب اولئک کالانعام بل هم اضل شناور یکرد و از مساحل
بذرهم یخوضوا و یلعبوا سر برند و لباس و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا ملبس شود و در سید آی مثل
علیهم أأنذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون سر کرد ان کالاهی از نام المحجوب اعمالهم جنة فصدوا عن سبیل الله باده ان [illegible]

فی الدرک الاسفل من النار بوش کن و گاهی المصحف فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا کلام یحسبون انهم یحسنون صنعا گوش کن
در دنیا جهت عاقبت بد از این نعوذ بالله من شر نفسه و من شر ما رحیبه **نظم** ما بدان منزل عالی نتوانیم رسید هم مگر پیش نهد
لطف شما گامی چند **ذکر اق سرای** این کلمه مرکبست از لغت ترکی و فارسی یعنی ... بترکی سفید را آق گویند و سرای خود معلوم است
بعد از بناهای عز الدین قلیج ارسلان سلجوقیست از اقلیم چهارم هوایش بسردی مایل و آبش معتدلست شهریست مزین و فضای گلّیه
دلکشای بوده مرور ایام و گردش چرخ مرزون نام رو بخرابی نهاده اکنون مشتمل است بهزار باب خانه عالی و قریب بانصد قریه مجموعه
مضافات اوست و اقسام میوه‌های سردسیری نیکوست مردمش حنفی مذهب و خالی از درویش نباشند و مسجدی بغایت عالی دارد و مردمش
همگی ترکی زبانند و در یک منزلی قونیه واقع و لطافت آن واسع است **ذکر انطاکیه** بندریست عظیم و شهریست قدیم سید
بعد از وفات اسکندر یکی از ملوک یونان انطیقوس نام جهت شهریاران بنام لشکری انجام داده و سر عسکری او دغاس نام ...
مقرر بود و او دغاس بعد بنام شام آمد اکثر بلاد شام را مسخر کرد چند شهر در آن کشور احداث فرموده از آنجمله یکی انطاکیه بوده
و انطاکیه را دار الملک ساخت الحق شهریست بغایت دلگشا و بلده روح افزاست آبش معتدل و هوایش بگرمی مایلست بنابر انقلاب روزگار
مکرر بارکان عمارتش و خرابی راه یافته اکنون قریب پنج شش هزار باب خانه در اوست و نواحی چند بغایت معمور از مضافات
اوست و میوه‌های سردسیری و گرمسیری فراوانست و طایفه علی اللهی در نواحی آن مسکن دارند و در شهر نصیریه بسیارند و مردمش
صد هزار خانه کرد و میش میشوند و بسبب رطوبت هوا بامهای عمارات انداپروا و درختان سایه دار بروید از بندر ازمیر تا در جانب
سمت مغرب بیرونش واقع است و مسافتش تا مرحله دور است **ذکر انقره** بفتح همزه و سکون نون و فتح قاف و را و سکون ها شهریست کوچک
است از توابع اناطولی بغایت خوب و مشاهیر بسیار دارد **ذکر اولات** شهریست وسطانی و از بلاد افرنج ... است **ذکر**
اوچشمه شهریست نیکو و بلده دلگشا است هوایش در غایت برودت و آبش در نهایت عذوبت است از توابع بلاد اناطولی و افتاده
افتاده و حوالی او بغایت کشاده است محتوی است بقریب سه هزار باب خانه آباد و عمارات خوب بنیاد خانهای آنجا از سنگ ساخته
در غایت استحکام و در جانب جنوبی آن نهری بسیار بزرگ و انهار بسیار و چشمهای بیشمار در روی جاریست و هم نیکو
و تفرجگاه مردم آنجاست و مسجد جامع آنجا بنا کرده ابراهیم بیک از ملوک قرامان و از غرایب روزگار است اکنون که مدت سیصد
سال بر آن گذشته سنگی از احجار آن متزلزل نگشته است حقیر بعضی روزها در آن مسجد داخل شده و او بگاه دو رکعت نماز ادا نمودم
نظر بر هیئت و رعنایت و اسلوب آن مسجد نگاه میکردم ناگاه نظرم بر کتیبه افتاد که مکتوب بود در آن المؤمن فی المسجد کالسمک
فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفس حقیر از امام مسجد سوال نمودم که آیا این حدیث است یا کلام بزرگی است گفتم آری
معنی حدیث گفت مؤمن در مسجد مانند ماهی است در آب یعنی همچنانکه راحت ماهی در آبست راحت مؤمن در مسجد است
هلاک ماهی در خشکی هلاک مؤمن نیز در بیرون بودن از مسجد است و منافق در مسجد چنان مرغ است در قفس مضطر چنانکه
مرغ همیشه مایل بیرون آمدن است منافق نیز چنین است حقیر گفتم از این حدیث مستفاد میشود که مؤمن این صفت دارد مسلمان

و اهل اسلام

و اهل اسلام را ازین حدیث بهره نباشد که فتاوی هر که مسلمانست لازم نیست که از اهل ایمان باشد و اما هر که از اهل ایمان
باشد وی مسلمانست حقیر گفت چه فرمایی در باب منافقان که در زمان سابق بوده اند و همیشه در مسجد عبادت می
نموده اند بر شیوه که چنانکه ایشان مانند ذی الثدیه شقی بنیه بوده اند از آنجمله معاویه و عباد بن زیاد چنانکه او بوده اند که
ابو مسلم خولانی زاهد از اصحاب معاویه بوده و مردم را بر حرب سید اولیا امیر ترغیب و تحریص مینموده و بسیاری از متصوفه اند که
پشم پوشیده و جام ریا نوشیده در مسجدها مدام مست و مدهوش افتاده بوده اند و شب و روز بصوم و صلوة و سایر عبادات
اشتغال مینموده اند عوام کالانعام بظاهر ایشان فریفته ایشان را قائم اللیل و صائم النهار میگفتند چنانکه در این زمان نیز ...
بسیارند و اکثر اوقات شیخ در مسجدها ساکن و زاهد گردند و رجال الوقت و قطب شوند و اندک و جاهل نظر ... دوام عبادت
استماع این کلام فرمود این بیان موقوف بر توضیح کرده میگویم در وصف آن حضرت صادق فرموده که المؤمن اکرم من کعبة الاکرم مؤمن
انکه بنا کرده اکبر اعظم آنها است داند در مسجد الحرام یعنی مسجد کعبه میگویم مسجد قلب المؤمن بیت الله را میگویم مسجد
انا عند المنکسرة قلوبهم یعنی دل را میگویم و مسجد لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن را میگویم **نظم**
احمقان تعظیم مسجد میکنند در جفای اهل دل جد میکنند مسجدی که اندرون اولیاست سجده‌گاه جمله است آنجا خداست
نیست مسجد جز درون سروران این مجاز است ای حقیقت خران **ذکر انکوره** شهریست عظیم و بلده قدیم است و در بلندی افتاده
افتاده و سطوحش بغایت کشاده است و مشتمل است بقریب یازده هزار باب خانه معموره و عماراتش بغایت مصور اما خوشگوار و
هوایش سازگار و مشتمل بر ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین را استکثار حاکم حسن معنی و زمینش طرب انگیز باغاتش خرم و دلربا
چون ارم در اوست و میوه‌های سردسیری و غلاتش بغایت نیکوست و فضای دلگشای و نواحی نزهت فزای مضافات اوست
شال بسیار ممتاز در آنجا حاصل میشود و باطراف و اکناف عالم میبرند و انواع ثیاب بشال انکوری مذکور است و از انقلاب
بین میبافند که خاصه آنجاست مردمش همگی ترکی زبان و اکثر حنفی مذهب و در دیگر ... ملت ... و قلیلی علی اللهی و
قلیل شیعه امامیه اثنا عشریه اما کثیر تعظیم جزء من الروم ما دخله المعصوم در کشور روم معصوم تشریف نبرده اما اصحاب بعضی
و هفتاد و اندا اعیان و اهل ایمان از آنجا بسیار برخاسته اند و بصفات کمالات صوری و فضایل معنوی آراسته اند من جمله دده بیرام از
شهر اسود و وی در عهد حاجی بکتاش ولی بوده و فرزند بیک ... نهاده و صاف اعتقاد در فرقه خود از اوان ... سازکرده
مبدا تقدیم مراسم عبودیت حضرت صادق ... میکند و روزی مفتخر از ایشان بسیار که تمام سلسله دارید و قدم ازادت
در چه طریقه میگذارید در جواب فرمود که سلسله ما عشاقیه است و منتهی جز الدین عشاق میشود و در سلسله نقشبندیه است و از
سلسله حاجی بکتاش ولی و سلسله بکتاش شیخ سرهنگ پیر سید ... رسیده ... بود که سر حلقه ... ذو الجناح فرموده خوانده که
سلاسل طوایف صوفیه کثرهم الله امثالهم از چهارده معصوم ... شیوع یافته اکثر از امامان ائمه دین بمجموع طالبان طریق فیض رسیده اما
میان خلق شایع و جاری گردیده اول سلاسل اربعه از سرهنگ اولیا ... و وصی آن علی مرتضی علیه الاف التحیة و الثنا است اکرم

آنحضرت تربیت فرموده واز باطن فیض مواطن آن قطب دایرهٔ فقر وفنا اقتباس فیض نموده اما من جمله از آنحضرت جهار
کس طریقت را جاری کردانیده اند وطالبان را از ایشان مستفیض کردیده اند بعد قطبیت وولایت کلیه وامامت
مطلقه را بحضرت ثانی ائمهٔ هدی وقرة العین مصطفی امام حسن مجتبی علیه السلام سپرده وبدیکری سر اسرار دو هم کمیل
کمیل بن زیاد نخعی رضی الله عنه را بفیض خاص مخصوص کردیده وبدیکر شیخ حسن بصری است وبدیکر اویس قرنی است وولایت
کلیه وامامت مطلقه از جناب امام حسن به بحضرت برادر کرامی عشق الهی وعاشق حضرت شهنشاه الهی غوث الخافقین حضرت امام
حسین رسید واز آنحضرت بحکم رب العالمین بقطب الموحدین وغوث الواصلین امام زین العابدین واصل کردید وان
سه بزرکوار یعنی کمیل بن زیاد واویس قرنی وحسن بصری رضی الله عنهم سلسلهٔ طریقت که عبارت از قانون تحصیل ولایت
جزئیه باشد منتشر کردید سلسلهٔ دویم از جناب ولایت مآب قطب الاقطاب العالم بالعلوم الباطن والظاهر امام محمد باقر
است آنحضرت ولایت کلیه را ومقام جمع الجمع را بحضرت غوث العالم وقطب الامم الامام الصامت والناطق جعفر الصادق
سپرده وفیض مخصوص که مراد از آن ولایت جزئیه باشد سلطان ابرهیم بن ادهم را خدمت آنحضرت بوده وبعضی کویند که سلطان
ابرهیم از مریدان حضرت امام زین العابدین بوده سلسلهٔ جشتیه بوی منسوبست سلسلهٔ سیم از آنحضرت ولایت منقبت
قطب فلک عرفان ومرکز دایرهٔ ایقان حضرت امام جعفر صادق رسیده است آنحضرت ولایت کلیه وامامت مطلقه را بحضرت
قطب الانام الامام الهمام موسی الکاظم رسید وابو یزید بسطامی قدس سره بولایت جزئیه مخصوص کردانید سلسلهٔ جهارم
منسوبست بقطب فلک ولایت وشمس سپهر امامت غوث الوری الامام الهدی علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثنا
واز جناب امامت وقطبیت را بحضرت امام الهمام حجة الانام محمد التقی تسلیم نموده وبعضی ولایت جزئیه معروف کرخی
اختصاص فرموده ولایت مطلقه وامامت کلیه آنحضرت بجناب مستطاب الامام الهمام علی النقی رسید واز آنحضرت
بجناب مستطاب قطب الاقطاب الامام الهمام الحسن العسکری منتقل کردید واز آنحضرت بجناب قطب الاقطاب صاحب
الامر والزمان مهدی دوران مفوض کشت اکنون امام زمان وقطب جهان وجان جهانیان وصاحب ولایت محمدیه ووارث
علوم مرتضویه آن محبوب خالق ارض وسما است وعالم وعالمیان بوجود ذی جود آن قطب فلک امکان قایم وبرپاست ومشایخ
دین واولیای صاحب یقین از باطن فیض مواطن آنحضرت فیض میکیرند واصناف الطاف از توجهات غائبانهٔ آن زبدهٔ موجودات
میبینند وطالبان طریق وسالکان راه تحقیق مبرهن باد که هر یک از سلاسل موسوم است باسم آن شخص که از آن شروع شده
سلسلهٔ کمیلیه منسوبست بکمیل بن زیاد قدس سره العزیز سلسلهٔ بصریه منسوبست بشیخ حسن بصری قدس سره سلسلهٔ اویسیه منسوبست
بسلطان اویس قرنی قدس سره العزیز سلسلهٔ جشتیه منسوبست بخواجه احمد جشتی واو منسوبست بسلطان ابرهیم ادهم قدس الله اسرارهم
سلسلهٔ طیفوریه که آن را سلطانیه نیز کویند منسوبست بابو یزید طیفور بن عیسی بسطامی قدس سره العزیز سلسلهٔ معروفیه منسوبست
بشیخ معروف کرخی قدس سره العزیز وسلسلهٔ معروفیه نزد صاحبان سلاسل ام السلاسل معروف ومشهور است وشعب بسیار

از آن سلسله جاری شده است وهر یک از آن سلاسل بنام یکی از مشایخ مشهور ومن جمله دوازده سلسله از طریقهٔ معروفیه در
افواه والسنه ونامه مذکورات بدین موجب اول بکتاشیه منسوبست بحاجی بکتاش ولی قدس سره العزیز دویم رفاعیه منسوبست
بسید احمد رفاعی رحمة الله علیه سیم سهروردیه منسوبست بشیخ شهاب الدین سهروردی طاب الله ثراه جهارم صفویه منسوبست
بشیخ صفی الدین اردبیلی نور الله مرقده پنجم نعمة اللهیه منسوبست بسید نعمة الله کرمانی قدس سره العزیز ششم نوربخشیه منسوبست
بسید محمد نوربخش قهستانی رحمة الله علیه هفتم نقشبندیه منسوبست بشیخ بهاء الدین نقشبند قدس الله سره العزیز هشتم
قادریه منسوبست بشیخ عبد القادر کیلانی طاب الله ثراه نهم کبرویه منسوبست بشیخ نجم الدین کبری خوارزمی رحمة الله علیه
دهم همدانیه منسوبست بسید علی همدانی قدس الله سره العزیز یازدهم مولویه منسوبست بمولانا جلال الدین رومی قدس
سره العزیز دوازدهم ذهبیه منسوبست بسید عبد الله مشهدی رحمة الله علیه مؤلف مناهج الفرقه وحاجی محمد مؤمن طبسی صاحب
کتاب نفحات مولانا ابو سعید بهبهانی سلسلهٔ مشایخ را بطریق تفصیل نوشته اند وجناب شیخ خضر قدس الله سره العزیز در رساله
مراحل السالکین وسبیل الجمال فرموده اند که صاحب مجلی رحمة الله علیه کفته است اینکه سید علامه صاحب کشف حق حکایت
کرده است اینکه شیخ جنید قدس سره پوشیده است خرقه از خال خود شیخ سری سقطی واو پوشیده است از شیخ معروف کرخی واو
پوشیده است از امام همام حضرت علی بن موسی الرضا پس کفته است ابن ابی جمهور در مضمون دو طریق است یکی نسبت صحبت
ودیکری نسبت خرقه اما نسبت صحبت از شیخ رسیده بر شیخ الاسلام محمد بن حمویه قدس سره وصحبت داشته با خضر نموده واما نسبت خرقه
پس بدرستیکه پوشانیده بود او را رکن الاسلام ابن علی فارمدی واو از قطب وقت ابن علی کورکانی واو از استاد ابو عثمان مغربی
واو از شیخ حرم ابو عمر زجاجی واو از سید طایفه ابو القاسم جنید واو از سری سقطی واو از ابو محفوظ معروف کرخی واختلاف
کرده اند در نسبت خرقهٔ او ورفته اند اکثر اهل حدیث باینکه اخذ کرده است این طریقه را و پوشیده است از سید ومولای خود
علی بن موسی الرضا ورفته اند بعضی از مشایخ باینکه معروف پوشیده است از داود طائی واخذ کرده است این طریقه را
واو از حبیب عجمی واو از حسن بصری بمجالست امیر المؤمنین علی بن ابی طالب واو از حضرت خاتم النبیین وسید المرسلین صلوات
الله وسلامه علیهما وتحقیق کرده در بعضی اخبار در مذمت حسن بصری واقع شده مشکل است جواب آن بسه وجه اول آنکه محمول
باشد که جناب امام از جهت شنیدن احوال او بر عامه ومحفوظ بودن مال او عرض وجان او ومدت فرموده و باشکال
از شر ایشان محفوظ مانده اند [illegible] ذکری را عجب جمع وصعفا باشد بی ایداء وی انفعالات موقوف به باشد حمل
حمل کلام ایشان از قدح وجرح خالی نبعتقد دویم آنکه از جهت نکاه داشتن ایمان ضعفای شیعه است چنانکه مدح [illegible]
یونس بن عبد الرحمن محمول باین وجه است چه از حسن بصری بعضی کلمات عجیبه که نهم آنکه ناس از آن قاصر بود [illegible]
سیم آنکه قدح وسعفا [illegible] مشایخ مسموع شده که شیخ معروف نخست مرید شیخ داود طائی بوده
ولیکن بعد که عنایت جناب ولایت مآب امام ثامن ضامن رسید از ... ولایت آنحضرت بود جود از عهد بندکان

باخلاص بعز ارداد و در حضرت سراسر سعادت آنحضرت با علامه اریح غالبه ترقی نموده باشد و اکثر امام زمان مشغول
بزینت ظاهر البیان گردید بدانکه در ذکر خرقه منصوبه شیخ علی بن ابراهیم بن جمهور الحساوی رحمة الله علیه روایت کرده
در کتاب خود که مسمی است بمجلی از جناب رسول صلی الله علیه و آله اینکه آنحضرت فرمود چونکه بسیر برکرد باید خدا مرا
بسوی آسمان و داخل شدم بهشت را دیدم در وسط آن قصری از یاقوت سرخ پس کشود در آنرا از برای من جبرئیل
پس داخل شدم قصر را و دیدم در آن خانه از در سفید پس داخل آن خانه شدم و دیدم در وسط آن صندوقی از در کفتم
جبرئیل چه چیز است این صندوق و چه چیز است در او پس کفت جبرئیل ای حبیب خدا در او سری هست که عطا نمی کند
مکر از برای کسی که دوست میدارد او را پس کفتم بکشا از برای من در آنرا پس کفت من بنده مأمورم تا امر شود مرا در کرد
پیش سؤال کن پروردکار خود را تا اذن من شنفت کند پس از جناب اقدس الهی سؤال کردم پس ناکاه ندا آمد
جانب حق جبرئیل کفت بکشا از برای حبیب من در آنرا پس دیدم در آن فقر و مرقعی پس مناجات کردم معروض نمودم که ای
سید و مولای من چه چیز است این فقر و مرقعه پس ندا کرده شدم که ای محمد اختیار کردم این دو را از برای تو و امت تو
و خلق کرده ام این دو را و عطا نمیکنم این دو را مکر از برای کسی که دوست میدارم او را و خلق نکردم شیئی را که عزیزتر
باشد از این دو را پس فرمود بدرستی که اختیار کرده است خدا فقر و مرقع را از برای من و این دو عزیزترین چیزی میباشد
نزد خدا پس پوشیدم این خرقه را باذن خدا و چونکه رجوع کردم از معراج پوشانیدم آنرا امیرالمؤمنین باذن خدا و پوشانید آنرا
جناب علی به پسر خود حسن پس پوشانید بحسین پس اولاد حسین بود که پوشانیدند بعضی از ایشان بعضی را تا اینکه رسید
بجناب مهدی و الحال نزد اوست باذن الله و در نامه معنی و شمشیر و عصابه اوست و در اولیا او و خاتم حضرت سلیمان
و عصای آدم و موسی و طشت و تابوت و حجر جامعه و مصحف فاطمه و از چیزهای معصوم است که طول آن هفتاد ذرع
و در او هست هر چه محتاج شوند تا روز قیامت بخط علی و املای پیغمبر پس آن امام امروز قطب زمان و امام وقت و خلیفه
عصر است و در خود باشد که ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل چنانکه پر شده است از جور و ظلم چنانکه نطق کرده
بآن اخبار و روایت کرده اند ثقات علما اما از دو بابا کفته مراد از خرقه ظاهری چیزهاست مراد خرابط اوست
که پوشیده است جناب مقدس نبوی که اند ست جبرئیل و این است معنوی و عبارتست از اخذ کردن سلوک صاحب
مقام نقد و استعداد و اتصاف بصفات و تخلق باخلاق او و از این جهت میکویند مشایخ صوفیه نسبه صحبت و سیدی
انزاجرحی است بصورت و معنی و تعبیر کرده شده است از معنویه بفقر و از صوری بخرقه و مراد یعنی از تعبیر کردن جناب
رسول که به وجه اول قوله الفقر فخری و به افتخر علی سائر الانبیاء والمرسلین ثانی قوله الفقر سواد الوجه فی
الدارین ثالث قوله کاد الفقر ان یکون کفرا و این وجوه هر چند که متغایرند بحسب لفظ لکن در حقیقت یکی و هم
اشاره بجهت آنکه مراد بفقر عدم تعلقات و غلبات مطلقا و قیام بفنا فی الله و رجوع بعدم اصلی است و از این جهت

کفته

کفته شده است که اذا تم الفقر فهو الله و الفقیر لا یحتاج الی الله و لا الی غیره چه علت احتیاج وجود است پس هرگاه
فانی شد از وجود خود باقی بمنا نماند برای او احتیاجی نه بسوی خدا و نه بسوی غیر او و قول ایشان که نهایة الفقر
بدایة الاستغناء صحیح است چه فنای فی الله ابتدای غناست که او است بقای بالله پس مناط اعتبار خرقه معنویه آنست
که او ست اتصاف بصفات کمال و تخلق باخلاق او چنانکه فرموده است تخلقوا باخلاق الله و نیست از برای خرقه
صوریه بدون معنویه فایده ملکه او اصل آن است و لباس خدا انسان است و احمق و کمراه بنا ایشانست که جبه صورت
در دوش ایشانست پس معنی قوله الفقر فخری بیان است که پیغمبر ما به هر کاه فانی شدم در او و باقی شدم باو که دیدم باو یعنی
از احتیاج و باقی بعد از فنا و فخر نمایم بسبب این بر جمیع انبیا و رسل چه بود تقرب او بفقر انبیا دیکر بلکه بود افتخار او از
جهت قوت استعداد و علو مقامات بر جمیع انبیا بود و جنبه او بفقر صوری بکرا او عبارتست از عدم اسباب صوریه از
ماکول و مشروب چه او نیست شئی که فخر کند جناب سید الانبیا و محال است که احتمال داد که درانوقت هزار ملک مفاد آن
فقر ترا از جناب بحسب صورت در مدینه منوره وجود داشته و قوله الفقر سواد الوجه فی الدارین اشاره است
اینکه وجود شئی ذات و حقیقت اوست و سواد او عبارتست از فنای او در دنیا و آخرت و باطن از جهت اینکه هر فنا
وعدمی که عرض شود او ظلمت و سواد است و هر بقا و وجودی نور و ضیاست چنانکه فرموده است خلق الله الخلق
فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره ظلمت اشاره است بعدم و نور بوجود پس سواد وجه عبارتست از فنای عبد در حق تا
مرتبه که باقی نماند از برای او وجود و فنا در توحید است و اما قوله کاد الفقر ان یکون کفرا معنای آن این است که
امر فقر اقتضا میکند ذات الوهیت و دعوی ربوبیت را پس نزدیک باشد که کفر هر کاه بوده باشد فقیر کامل جامع
بین ظاهر و مظهر و عبد و حق و خلق شعر هر مرتبه از وجود حدی دارد کر حفظ مراتب نکنی زندیقی و هر کسی که فانی شد از
وجود خود و عالم و رجوع نمود بعدم اصلی بطریق فقر خواست داخل باید بکاشانه وحدت که او مرتبه بعض
بقاء بعد الفنا که تعبیر شده است از او بوصول و بقا چنانکه اشاره فرموده است عز و جل فمن کان یرجو لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی کسی که خواهش وصول دارد و میل وصال حق باشد عمل او در کار
ذاکر موصل لقا و بجهه رفع کردن این دو دوام رنجیات [...] وجود انها اعتبار است [...] چنانکه فرموده است
التجرید الجنة هو به نظم وجود تو همه خار است و خاشاک برون انداز از خود جمله را پاک برو تو خانه دل را فرو روب
مهیا کن مقام و جای محبوب چو تو بیرون شدی او اندر آید بتو بی تو جمال خود نماید و سید [...] وصول با مقام میکرد [...] فی
الدارین عارف لا ریب جناب لسان الغیب فرموده بیت هرکز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم
دوام ما و کفته شده است بالعربیه شعر اقتلونی یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی و مماتی فی حیاتی و حیاتی فی مماتی پس ظاهر شد
که مراد بخرقه و فقر چه چیز است و حقیقت آن چیست اکنون عجبا در کسوه فقر جاهلان خود بسته اند که

نفر را مفلس و گدا نمانده‌اند و در هر هنگی و به هر جنگی مخصوص شناسند و هر نفر را جامه از پشم سفید و کوسفند باشند از جهت
بالاهم از مدح و الامر منه چند معنی یافته‌اند و تسبیح هزار دانه بر کردن انداخته خویشتن را معروف بشیخ و هو ساخته‌اند نظم
شد المبنا مام و درنمی بود و لیکن نوبتی‌ها که درمی بود بجهت لعب کردن خویش مر خود را نیز آگاه کردن دهی درپیش تناده
سر و ریا اکنون بیخیال از آن کشته مردم مضطرب حال والسلام علی من اتبع الهدی ذکر اماسیه مدینه بزرگ و شهری سترک
بکثرت آب و صفوت هوا معروف و بوفور دولت و ثروت موصوف است وی در میان کوهستان واقع جانب جنوب محلی
است قریب ده هزار خانه معمور در اوست و چندین نواحی دلگشا و قرای دلفرح و فراوان افزا مضافات اوست باغات مسرت
آیات و انهار بسیار و اقسام میوه‌ها دروی فراوان و حبوبات نیز از آن استانست و بر سه منزلی توقات و سمت شرقی
آنکوره اتفاق افتاده از اقلیم چهارم است و بقول بعضی پنجم مردمش اغلب حنفی مذهب چند بکر صوفی ملت خالی از انسانیت
نباشند و دو سه هزار ارمنی و غریب نوازی ممتاز باشند علاء الدین کیقباد سلجوقی در تعمیر آنجا کوشیده و یکی از سلاطین
عثمانیه مسجدی عالی در آنجا ساخته است و در آن شهر و کلاب و جز غاب جسیار است که آب می‌کشد و به جایهای مرتفع
می‌برند و بجاهای بلند روان میشود و بعضی باغات را سقی میکند اگرچه فقیر آن شهر را ندیده اما بجاکش رسیده و تفتیش
بسیار دیده ذکر ازنکمید بکسر همزه و سکون زاء منقوطه و کسر نون و سکون کاف عربی و میم مع الیاء و سکون دال مهمله بلده
عظیم و بلده کریم است وی در دو منزلی قسطنطنیه و سمت جنوبش اتفاق افتاده و طرف شمالش کوه و جوانب ثلثه
گشاده است قریب دوازده هزار خانه را صفا هکی نیکو بعض باید و باغ است چه آن شهر بر بلندی اتفاق افتاده و در آن
دایره درخت سرو بسیار و صنوبر و سایر اشجار سایه‌دار و میوه‌دار بیشمار است و جنگل پر درخت کرد و مسافران
است درود و فرسخ آنجا است و طریق تردد مسافران و قوافل از آنجا است و سمت شرقیش بحیره بزرگ است و طرف جنوبی
مغربی وی بحر اخضر است اشجار بسیار و سارکار و هوایش رطوبت دارد در دو بستان ناسارکار و مختلف آثار است
میوه‌اش وسط و شاه بلوط آنجا ... منازل است و سکنه‌اش اغلب حنفی مذهب و چند بکر نصاری و قلیلی صادق اند عموماً
در امور معاش کاهل اند و زنان باشند و بهتوی خانه‌های خوب و نکات عرب و عمارات بسیار خوب دارد و مسکن ارباب
و اصحاب تجارت و اهلش عموماً صاحب حسن و صباحت اند و نشاط و انبساط و طبایع اهالی آنجا قابل بد و جمعی اهل
و صاحبان کمال در آن هنگام اند شهر از اقلیم پنجم است من الغرائب و فی الذکر بفقیر رسانید که یکی از فضلا آن دیار دعوت کرد
بود و چندین دیگر هم حاضر بودند اندر آن هر طرف صحبت میبود تا آنکه رسیدند کلام بوجود طلسمات کشید یکی از حضار
پرسید که آیا در این زمان کسی باشد که علم نیرنج و طلسم بداند و از آن بدیعه کمالی رساند یکی از فضلا گفت درویش محمود نام داشت
در موده علی ده هر زمانی که بود اکنون نیز میباشد بنا که ... گفته الله کردند هر بشود و هم ... بیاکرد
اما گاهی ظاهر و گاهی بطون و گاهی ... و کون هم میرساند هر علی که طالب بدان میکند آنعلم ظاهر و بطون هم میرساند

وچون بطون

وچون بطون الکرة عدد ... اجمال هر علی که درحین پیدا میکند ان علم بطون و کمون هم میرساند و بعد بر بده اختفا میرسد
در این بعد کار اکثر علوم مفید در برده حجاب رفته و چون عروس در حجله خفا کوشه گرفته‌اند مرقوم بیضه
مثل بقعل واصل با حیا ... است و در دست تصرف قوی و ... ساد بیهوده ... است و تحقیق حال آن ولعاب و
ظهار و بهیج و ... اسرار است و سطوع ایشان بیان ... در با واصول ایشان از صوفیه و قریه عشان عرض ... است و کلاف
نوع و لیف و ... و حنا است و حدیث ایشان بدیعت در دین خدا است و اختیار ایشان بدعت اختراع در دین غریب ...
و حکما ایشان انداخته بتحصیل دنیا است و اعتقاد ایشان حساب اذیت و آزار مردم است و عمل ایشان حرام به عباد الله
است و طلسم تحصیل جاه است فقیر بخدمت درویش محمود عرض نمود که انچه فرمودی حق و بیان واقع است اما اینکه
گفتی اکنون علم طلسم موجود است این باز ابرهانی دارن کلام را نشانی باید درویش محمود بعد از استماع کلام ان مخبر صحیحه
کاغذ و مقراض طلبیده از آن کاغذ صورت آدمی بریده نقش چند بران کشیده و حروف مختلفه بران نوشت و حشرفی از
کاغذ بر بدست آن صورت داد آنگاه آن صورت را بر زمین نهاد همانا آن شکل در حرکت آمد و رفتار کرد و کرد
واهل مجلس بر سبیل مزاح عود بدست آن صورت دادند و عامل آنکار چوبی بدست مثل کذا اشتر مقدار چوبی را جوب بیاد حمل
مثل عود آن صورت شمشیر با چنان برآن جوب نواخت که دو نیم ساخت همگی در حیرت افتادیم و تعجب کردیم از آن که
چیزی بخواند و بر آن دمید از آن حرکت و بهم مالید ذکر اینه کول بکسر همزه و یاء تحتانی و فتح نون و هاء ساکنه و ضم کاف
فارسی و واو مجهوله و سکون لام قصبه‌ایست شهر مانند و محلی است خاطر پسند وی در زمین هموار واقع و جوانب
واسع از اقلیم پنجم است و در چهار منزلی اسلامبول اتفاق افتاده و در دو آن هر طرف قریب دو فرسخ کوه عظیم و جنگل
انبوه و خاکش طربخیز و آبی باغات دلگشای و محتوی است قریب سه هزار خانه معمور و عمارات نیز و حمامها هموار است
مردمش شافعی و اغلب حنفی مذهب و چند بکر صوفی و قلیلی علی اللهی اند و اختلاف بسیار بنهاد آنجا دیده شد ذکر بعض از
ایشان اختصار نماید ذکر رضوان پاشا امیری جلیل القدر و شهریار منشرح الصدر بود و بکثرت دولت و وفور ثروت
اکثر امراء آن دیار تفوق میجست اصل آن شهریار از دیار خراسان بود و احداد وی در خدمت عثمان نامی که اول ملوک آل
عثمان است بکشور روم آمده ابا عن جد بحکومت آن دیار استقبال میجستند رضوان پاشا امیری بود از ظلم و کذا از عهده
مردم جاهل و رذل بغایت اجتناب میجست و عز معقول آنقدر رعایت میجست و حکومت شناختی دو صحبت فقرا مایل بود
امور ملک داری کامل و شهریاری عاقل و ظالم و عادل و باذل بود و از معاصی بغایت کریزان و از ظلم و جور هراسان
بود حتی از صغایر و طهوره یازنجا احتراز میجست و در عبادات مرتاض و قلیلی از سنن قناعت میکرد و در روزی چند
بیان آورد که سبب عبادت در بیانش ... و باعمال و افعال ... تحریک میشود در جواب فرمود که شریف عصمت
کرده اند و صرف معصوم ... کرده اند که معصوم است که گناهان صغیره و کبیره نکنند بلکه صغایر و کبایر گردد و هم ...

وعیسی معصوم بودن است از معاصی صغیره و کبیره و کسی که گفته که معصوم است که عبادت بسیار کند و صوم و صلوة
بسیار بجا آورد که کثرت عبادات سودی نبخشد بجای آورد مگر تو نشنیده و در کتب اخبار ندیدی که ابلیس لعین هفتاد هزار
سال عبادت کرد و بیک گناه از عبادتش محروم مانده و ان علیک لعنتی الی یوم الدین را مخاطب گشت و بنص فاخرج منها فانک
رجیم را نشانه شد ابد الآباد مطرود و مردود درگاه کبریا گردید و همچنین بلعم باعور با عبادت و زهد بیک معصیت بعد از
هفتاد سال عبادت داخل دوزخ گردید و سگ اصحاب کهف بسبب همراه بودن از سگیت حق تعالی [illegible]
معلوم شد که بسیاری عبادات مثل صوم و صلوة و شب بیداری و خطرها کشیدن و مرهم کشیدن و خرقه پوشیدن
و جبه بر دوش انداختن و عمامه کبیر ساختن و عصا بادامی در دست گرفتن و سبحه جمع کردن باعث نجات نشود
نان جو خوردن و دست و پا را حنا کردن و ریش دادن و شانه نمودن و دنبه جنازه رفتن و وصی اموات شدن سبب رستگاری
بلکه اعظم عبادات بعد از تحصیل معارف دینیه ترک معاصی نمودن و مناهی نا کردن است هرچند عرض نموده ایم از تو حیات
ثواب و عقاب الهی خویش را از نجات ما بهانه و مخلفه عاری در درگاه و ساکنان درگاه و ساز [illegible]
معصیت بر دو قسم است اول صغیره دوم کبیره و بعضی محققان گفته اند که جمله معاصی کبیره اند و صغیره نیست [illegible]
در مقابل [illegible] صغیره و کبیره و معاصی اطلاق [illegible] باعتبار ما فوق و ما تحت [illegible]
است مانند آنکه نگاه کردن بنامحرم و بوسیدن و بغل کشیدن نسبت بزنا [illegible]
خواهد بود و بعضی گفته اند که کبیره عبارت است از گناهی که ارتکاب آن بدون توبه [illegible] از عذاب [illegible] و مستحق عذاب الهی
از معصوم [illegible] ایمان [illegible] صغیره و صغیره عبارت است از چیزی که بدون [illegible] اما اصرار کردن بر صغائر
صغیره کبیره میشود اما کبیره [illegible] اختلاف [illegible] که کبیره گناهی است که حق تعالی در قرآن مجید
وعید عذاب بر آن داده و گفته اند گناهی است که صاحب شریعت حد بر آن مقرر نموده است [illegible] گناه کبیره
میرسد اما اگر کسی [illegible] از معاصی صغیره و کبیره مصون و محفوظ باشد [illegible]
شرع تعلق دارد و اما موجب اول شرک بحضرت سبحان و اعتقادات فاسده که مخل ایمان است دوم قتل انسان بغیر حکم یزدان
سیم قذف کردن زن عفیفه و پارسا چهارم اکل مال الیتیم بغیر [illegible] پنجم ارتکاب زنا [illegible] ششم فرار از [illegible]
که واجب کرده است [illegible] هفتم عقوق پدر و مادر هشتم لواطه کردن با مردان نهم ربا خوردن دهم
قطاع الطریق کردن یازدهم سحر و جادو نمودن دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم افترا و بهتان بر کسی کردن چهاردهم نا امید از
الهی شدن پانزدهم ایمن از عذاب الهی بودن شانزدهم خمر و شراب خوردن هفدهم استخفاف کعبه مکرمه نمودن هیجدهم اعرابی شدن بعد از
هجرت نوزدهم بیعت امام شکستن بیستم گوشت میته و مردار خوردن بیست و یکم گوشت خوک خوردن بیست و دوم گوشت
گوشت سگ خوردن بیست و سیم گوشت حیوانی که بنام غیر خدا کشته باشند تناول نموده بیست و چهارم قمار بازی کردن بیست و پنجم

وزن و کیل کم دادن بیست و ششم اعانت ظالمان در ظلم نمودن بیست و هفتم حبس حقوق مردم کردن بیست و هشتم مال زکوة حرام
صرف نمودن [illegible] طریق ملاهی و نواهی بودن مانند دف و طنبور و سنتور و امثال آن حق یکم روزه واجب را خوردن
حق دوم زکوة نادادن حق سیم نماز ترک کردن صلوة و نماز نمودن حق چهارم ناحج کردن حق پنجم عداوت مومنان
حق ششم [illegible] قلب [illegible] حق هفتم اعراض [illegible] حق هشتم با اهل بدعت معاشرت کردن حق نهم
عیال خود را ضایع گذاشتن جمله یکم فحش و دشنام دادن جمله دوم در مجلس فسق و فجور بودن جمله سیم افترا بر خدا و رسول
جمله چهارم نرد و شطرنج باختن جمله پنجم مدح کردن کسی که مستحق مدح نباشد جمله ششم مذمت نمودن کسی که مستحق مدح باشد
جمله هفتم بر مسلمانان ستم و جور کردن جمله هشتم امر بدیها کردن جمله نهم نهی از نیکیها نمودن جمله دهم تجسس معایب
و قبایح مردم کردن تمام تعلیم کردن علم سحر و جادو و خواندن فن شعبده و امثال آن فصل ذکر معاصی باطنی که در عرف علماء
باصطلاح حکما اخلاق ذمیمه و افعال رذیله گویند بر ارباب فطانت و اصحاب بینش پوشیده نیست که اعظم مهلکات معاصی و بد کردن
کار با اخلاق ذمیمه و افعال رذیله بر ارباب فطانت و اصحاب بینش پوشیده نیست که اعظم مهلکات معاصی و بد کردن کار با اخلاق
ذمیمه و افعال رذیله است بلکه جمیع گناهان که مذکور شد در ضمن اخلاق رذیله مندرج و معاصی کبیره در آنها مندرج
مخفی نیست که تا از آنها تارک نشود شخص کامل و مرد دین حاصل است مناسب مقال است که یکی از ظرفای شیراز [illegible]
عالم ساحر گفت که حافظ شیرازی گفته نظم میباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست معنی
شعر حافظ کفر و زندقه است و خلاف شرع است بلکه اگر کسی مردم را آزرده نسازد و آزار بکسی نرساند هم فسق و فجور
خلاف شرع که خواهد اقدام نماید کافر است فقیر گفت خواجه قدس سره در این بیت جمیع سعادات دنیوی و اخروی را درج نموده
مراد خواجه از این بیت که تو فهمیدی [illegible] چنان است که هر که خلاف [illegible] الله اقدام نماید باعث آزار حضرت [illegible]
و رسول مختار و ائمه اطهار علیهم السلام میشود چنانکه بزرگی گفته شعر [illegible]
کلام اینکه هر که از نواهی و معاصی باطنی خود را نگاه دارد و طریق اخلاق ذکر [illegible] و افعال پسندیده [illegible] باتفاق جمیع عقلاء
دانشمندان جمله [illegible] از جمیع نواهی و معاصی صغیره و کبیره ظاهری مصون و محفوظ باشد و صاحب [illegible]
گردد و اگر چون کسی را [illegible] نواهی باطن [illegible] معاصی اخلاق ملکه شود [illegible] ذلک معصیت
[illegible] اهل البیت [illegible]
شبه [illegible] فی [illegible]
اما [illegible] کلی [illegible] اول استهزاء [illegible]
سخریت [illegible] و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزئون
الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون [illegible]

من استهزئ بالناس لم تمت حتى تصدق الناس عليه وقيل المستهزئ لم ... الا الذلة **بيت** مرد مستهزی بود در دو جهان
خوار او بی آبرو و بی کرو وان ودوق **دويم** اسراف ومراد ازان بذل اموال است در غیر موضع و بخشش در غیر موضع حق تعالی ذم
مسرفان است چنانکه فرموده ولا تسرفوا انه لا يحب المسرفين ودر جای دیگر برادر شیطان گفته ان المبذرين كانوا اخوان
الشياطين رسول عليه السلام فرموده كه لا خير في السرف يعنی در اسراف هیچ خیری نیست و هر که اسراف و اتلاف وجود مال کند دو بد را
بدان که خود شمارد **شعر** نه هر صوب باطل نهی جان اعیان بزرگ گفته که الكفاف خير من التوسع على الاسراف **نظم** ای
اسراف کرده انفاق به مال حق ناحق بار جو ... اسراف کاهی باضافت ... واز حد اعتدال تجاوز کند بی اطلاق مسعود
چنانکه باری تعالی در کلام مجید بقوم لوط که لواطه میکردند خطاب عتاب آمیز فرموده ائنكم لتأتون الرجال شهوة من دون
النساء بل انتم قوم مسرفون **سيم** سفاهت ومراد ازان مباهات کردن است باشیا خارجی که در معرض آفات واصناف زوال
در معرض ... و ثبات و بقا آن وثوق و اعتمادی نباشد حق تعالی چنین کس را دشمن داود چنانکه فرموده ان الله لا
يحب كل مختال فخور مثال است که مردی جاهل در لباس زیبا و کوهر زیبا بر اسب رهوار سوار و جاهل چند از پی
خود بیند و از فخر کنان میرفت ... صاحبدلی ... گفت ای جوان اگر افتخار تو بجامه اطلس و دیباست آن فخر زنان
لا حق است نه تو و اگر مباهات بر اسب میکنی آن نیز باسب عاید است نه تو و اگر فخر تو بر این جاهلان چند دار از جوان
ماندست که در پی و پیش تو روان اند آن فخر نیز لایق تو نیست و اگر افتخار تو بآبا و اجداد است آن فخر لایق بدان دست
نه تو **نظم** کیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر ترا چه حاصل **چهارم** بخل ومراد ازان امساک کردنست از بذل آنچه
صاحبش زیادت باشد و دیگران بدان محتاج باشند باری تعالی در کلام مجید صاحبان بخل را مذمت فرموده است قوله
تعالی ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم الى آخر الآية و در جای دیگر فرموده الذين
يبخلون ويأمرون الناس بالبخل ويكتمون ما آتاهم الله من فضله واعتدنا للكافرين عذابا مهينا این خصلت خبیثه چهار
مرتبه دارد **اول** آنکه بعقد ما لا بد خود بخل داند دیگران ندهد **دويم** آنکه بقدر احتیاج خود دهد بکسی ندهد **سيم** آنکه اگر
دیگری چیزی بکسی عطا کند بخل کند **چهارم** آنکه اگر دیگری چیزی باو بدهد بدیگری ندهد و این مرتبه غایت بخل است سرور اولیا
فرموده بشر مال البخيل بحادث او وارث **نظم** چه دو نعمت چه بخشش چه زاد و چه برگ ... کم ... طریق است ...
پنجم تکبر ومراد ازان برتری کردن و دیگرانرا از خود کمتر دانستن اگر چه بروی تفوق داشته باشد باری تعالی این صفت
را در مردم دشمن داده چنانکه فرموده ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين و در حق شیطان فرموده
ابى واستكبر وكان من الكافرين **نظم** تکبر عزازیل را خوار کرد بزندان لعنت گرفتار کرد از حضرت رسول مروی است
که من تكبر وضعه الله و نیز فرموده لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من كبر خلاصه مضمون حدیث
آنست که داخل بهشت نشود کسی که مقدار خردلی در دل او کبر باشد و نیز فرموده التكبر مع المتكبر صدقة **ششم** جا...

ومراد ازان چاپلوسی کردن و فریب مردم دادنست و خود را بظاهر دوست نمودن و در باطن دشمن بودن است **هفتم**
تهور و آن اقدام نمودن است بامری که نزد خردمندان پسندیده نیست و مکابره و مجادله از ایشان بودن چنانکه اکثر ابنای
زمان را این مرض گرفتار اند **هشتم** جبن و آن ضد تهور است و آن حذر کردن است از چیزی که حذر از آن محمود نباشد
نزد عقلا پسندیده نباشد **نهم** جهل ومراد ازان نادانیست و جهل افراط است سفهی گویند و آن قوه فکری بود در آنچه
واجب باشد یا زیاده بر آنچه واجب باشد و بعضی آنرا کربزی گویند و در جهة تفریط بله خوانند و آن تعطیل این قوه باشد
بارادت نه از روی خلقت حق تعالی جاهلان را در کلام مجید بسیار مذمت فرموده است ولكن اكثرهم يجهلون
و در جای دیگر بطریق عتاب فرموده بل انتم قوم تجهلون و در جای دیگر فرموده الا انهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون
و در جای دیگر فرموده ولكن اكثرهم لا يعقلون و امثال آیات مذکوره در مذمت جاهلان بسیار است سرور اولیا فرموده
شعر وفي الجهل قبل الموت موت لاهله واجسادهم قبل القبور قبور وان امرأ لم يحي بالعلم ميت فليس له حتى النشور
نشور جاهل را حلو الحلو گفته اند لیم من ازان حلوای را اندر نیم **دهم** حسد ومراد از حسد محنت زوال نعمت دیگران نمودن
وهر یکی که دیگران را باشد بخود خواستن است باری تعالی حضرت رسول را از حسد حاسدان پناه بحق بردن امر فرموده
ومن شر حاسد اذا حسد و حضرت رسالت فرموده اللهم اجعلني محمودا ولا تجعلني حاسدا بزرگی گفته حسد قبیح ترین
ذمایم و شنیع ترین رذایل است **بيت** از حسد بیران شود بنیاد جان از حسد آلوده گردد خاندان از دغا بی جد
که هیچ بلایی بدان که بر مبتلا اهان زحمت نکند کفتار بزرگان ... از اسباب مرضان حسد آمیز جمله تنبیه نموده
چنانکه آکله جزو از اعضای سلیم است حسد جزو از دین قویم جناب رسالت فرموده الحسد يأكل الحسنات كما
يأكل النار الحطب یکی از دانشمندان سلف گفته که الحسد اول ذنب عصى الله به في السماء وهو حسد ابليس لادم
واول ذنب عصى الله به في الارض وهو حسد ابن آدم لاخيه حتى قتله وان حسد بحاسد چندان رسد **بيت** تو ام
اگر بنا دارم اندرون کسی حسود را چکنم کو زخود برنج در است **یازدهم** حقد و مراد ازان دردن دشمنی در دل طبع بودنست
واگر جایی از شخصی صادر شود نادم شود و پشیمان گردد و سرانجام او بدی انجامد و بعضی در این کند و بعضی گفته اند
که حقد کینه ور بودن است در باطن **دوازدهم** حماقت ومراد ازان بغیری کردن است بدیگران بغیر استحقاق با مرتکب شدن
بامورکه پسندیده عقلا نباشد و چندان در آن مبالغه کند که محمود فریب شود حضرت ولایت منقبت حسنین علیه
فرموده احمق الحمقاء الفجور واكيس الكيس التقى يعنی احمق ترین خلق اهل فجور اند و رشید ترین مردم پرهیزکارانند
نظم ز احمقان بگریز عیسی چون گریخت صحبت احمق بسی خونها که ریخت **سیزدهم** حرص ومراد ازان طلب چیزهای
زیاده از دو احتیاجات محتاج بود در آن ولوع نمودن چنانکه هیچ با ایحش سیر نشود و از آن نهایت نباشد مکر آنچه ... کفته
لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب **بيت** چشم حریص مرد دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور بزرگی فرموده

حریص همواره ناآسوده باشد الحریص محروم والرزق مقسوم مؤید کلام است در اخلاق ناصری آمده که حرص در قوم
بهیمی غالب باشد سیزدهم حزن و مراد از حزن المی نفسانی باشد از فقد محبوب یا فوت مطلوب عارض شود و سبب آن
حرص بوده بر معتنیات جسمانی و شره به شهوات بدنی و حسرت بر فقدان و فوات آن و این حالت کسی را حادث شود که
بقای محسوسات و ثبات لذات را ممکن شناسد و وصول بجمیع مطالب و حصول همه مفقودات در تحت تصرف ناممتنع داند
چهاردهم بطالت و مراد از آن اوقات خود را صرف باطل نمودن و عمر گرامی را ضایع کردن است خواه در طلب معاش و خواه در طلب
معاد و در هیچکدام همت بکاری نگماشتن و هر روز را ضایع گذاشتن است پانزدهم جبن و مراد از جبن عجز نفس است از تحقیق
ابطال باطل و این صفت مهلکه نتیجه رذایل است و اصل آن از عدم ایمان و فقد ایقان است و کلام مخبر صادق و مسلّم
مشفق حکما در استعلاج این مرض گفته اند که استعمال علم منطق و خاصه کتاب قیاسات سوفسطائی علاج این مرض میکند
نفس مریض میداند که خوانده است که شعر هرگز نا گرایند را نخواند اما استعمال منطق هیچ نکشود در این مرض یقین
کردن و اعتماد نمودن بقول مخبر صادق باشد تا او را توسطه هلاک جبن خلاص کرده و بحکم ولا رطب ولا یابس الا
فی کتاب مبین علاج شود شانزدهم حقد و مراد از حقد مکر و کید نمودن و بدان سبب ضرر رسانیدن است بدیگران
با جلب نفع است بخود اما از کلام حضرت علام مستفاد میشود که در حقیقت است قوله تعالی ولا یحیق المکر السیئ الا
باهله و حضرت رسول صلعم فرموده من حفر جبّاً لاخیه وقع فیه و مکر زنان از مردان زیاده باشد و باری تعالی مکر زنان را
عظیم شمرده ان کیدکن عظیم و نیز از آیه شریفه کذلک کدنا لیوسف ما کان لیأخذ اخاه مفهوم میشود که کید گاهی
باشد که جلب نفع خود باشد بعد از الحاق ضرر بدیگری چنانکه حضرت یوسف نسبت ببرادر خود ابن یامین نمود و آن
منزوی ابن یامین و اسباط یعقوب شد داری بیت مکرها در کار دنیا بارد است مکرها در کار عقبی وارد است
هفدهم حمودت و مراد از حمودت ساکن شدن نفس است از حرکت در طلب لذتهای ضروری که عقل و شرع بر اقدام آن رخصت و
اجازت داده باشد و آن حمودت از روی اراده بود نه از ابتدا نقصان خلقت هجدهم خیانت و مراد از خیانت با اعتمادی کرده
است در آنچه عقلاً و شرعاً رخصت تصرف جایز نباشد تصرف خیانت دارد قوله تعالی ان الله لا یحب من کان خوّاناً
اثیماً و این صفت خبیثه در مال و عیال و کلام و امانت جاری است تا مال خائن منجر به افلاس و احتیاج شود و بقا کم
کند چنانکه رسول خدا صلعم فرموده الخیانة تجر الفقر و خائن پیوسته خائف باشد الخائن خائف چنانکه کرات مشاهده
گشته و انفع حد مجرب گذشته است نوزدهم خوف و مراد از آن ترس و هراس بخود راه دادن و دل بر آن نهادن است خوف از
وقوع مکروهی یا انتظار محذوری قوی گردد که نفس بر آن قادر نباشد و توقع و انتظار آن نسبت با حادث تواند بود که وجود آن
در زمان مستقبل باشد و این حادث یا از امور سهل بود یا نه و بر هر دو تقدیر یا ضروری بود یا ممکن و ممکنات یا بفعل
صاحب خوف بود یا بفعل غیر او و خوف از هیچکدام از این اقسام مقتضای عقل نیست پس نشاید که عاقل عمری را از این اسباب خایف

باشد

باشد بیست و یکم عشق و مراد از آن حرص مفرط است که بطلب یکی یا بالتخصیص معین و تمام اوقات خود را صرف نمودن بر آن
شیء واحد یا شخص واحد بجهت سلطان شهوت و عوارض این مرض در غایت دنائت بود و گاه باشد بمرتبه تلف نفس
هلاک عاقل و جاهل برسد بیت میرهم تا عشاق شکرین نرم از دست خوبان داد اهل عرفان در تحقیق عشق کلام
عقل پسند گفته اند در موضع خود مذکور خواهد شد بیست و دوم دون همتی و مراد از آن طلب امور خسیسه نمودن و
کدورت در عقل و ذات نقصان از بخت و خسیس باشد و خواستن چیزهایی که طالبان مذموم و ردی باشد بیست و سیوم حب جاه
و مراد از آن گفتن چیزی است که بمرتبه کسی که از جز دیگری نیست و از آن اظهار خلق برسد که لا حول انکار شود این صفت خبیثه را
امرا بزرگ بندها حادث شنیده در مدتهای زیاد است بیست و چهارم شح و مراد از آن کینه و رشک و کینه از دل
بیرون ناکردن است و بعضی گویند شح حرص مفرط است بر تحصیل اسباب دنیوی بیست و پنجم تهمت و مراد از تهمت
بدی حال دیگران حکم نمودن و ایشان را متهم کردن است مقصود از تکبران بعیب که از ایشان رسیده از بی تدبیری عاجز
عاید گشته و هر که بدو بخواهد رسید اگر چه بر خود تصور نمودی بیقین کردی که از قضا و قدر است و ممکن است کرد
لا حول کرده بیست و ششم ریا و مراد از ریا عمل کردن است بانچه خواهد دیگران انتسابند و بنظر مردم نیکو نماید و عمل را
نیکو نمایند از نماد و از سلکان نهی رفیق باری تعالی در کلام مجید ریا را از اشیاء مذمت نموده است من جمله آیه والذین
ینفقون اموالهم رئاء الناس و مانند این وارد است بیست و هفتم طمع و مراد از آن چیزی که در خواست کردن است از غیر و دون
متعلق طمع مذموم است و در مذمت طمع اخبار بسیار وارد گشته با طمع بارات است بیت طمع را سه حرف است هر سه تهی طمع
مردان ... بیست و هشتم عجب و مراد از آن نظر کاذب بوده در نفس خود و استحقاق منزلتی که ندارد که مستوجب آن
نباشد حضرت رسول صلعم فرموده اذا اراد الله بعبد شراً اعجبه بنفسه الحق ... و کلام ... در وجود
بودن و خود پسندیدن و فضائل خود بسیار احسن شمردن غایت حماقت و کمال شقاوت است و چنین کسی را باری تعالی
دشمن دارد بیست و نهم کتمان و مراد از آن پوشیدن و محو کردن است هنری که دیگری داشته و دیگری را تعلیم
کردن که چنان هنر که بیاموزد همچنان عام یا باقی باشد و هیچگونه نقصان نپذیرد سی ام ظلم و مراد از آن جور و ستم
کردن است و کسی که سزاوار نباشد و طلب اسباب معاش از دنیا و سیئه نمودن چنین کسی ظالم نفس خود باشد قوله تعالی
فمنهم ظالم لنفسه و ظلم بمعنی وضع شیء در غیر موضوع له خود باشد و ظلم شیء دیگر مردم باشد و گاهی ظالم را جای
ظلم فرموده که از سلطان ... خدا سبحانه و تعالی ظالم و ظلم را بسیار مذمت نموده در جایی لعنت فرموده الا لعنة
الله علی الظالمین و در جای فرموده ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و از حضرت رسول صلعم مرویست که اتقوا
دعوة المظلوم فانها لا ترد و در کلام کبار آمده الظلم اوله اغراض و آخره انقراض بیت ظالم مردی عذرت ازو
عادل عادل کنند و تمام نکو یادگار کرد بزرگان گفته اند که ظالم همواره پیشامال باشد و مظلوم کما برد عادل ...

وظلم در عجم شایع باشد چنانکه مشهور است اکثر معموره عالم گردید و بعضی ما ولایت توران و نواحیات عرب و روم و زنگ و هند
و سند و یمن و دکن و مغرب رسید و در هیچ جا بلاد عجمان در هیچ مکان هزار سال و ان شیوع ندارد ظلم ایران
نشد و نظر باید کرد که منافی نظام امور اهل ایمان بجور و ستم باشد نعوذ بالله من سخط الله ضد یکم ظن و مراد از آن گمان بی
کردن بغیر تصور و تخیلات و اکثر آن دروغ باشد و بعضی بطریق عادت شود و ابن حق تعالی نهی از آن فرموده یا ایها الذین آمنوا
کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و حضرت رسول صلعم فرموده ایاکم والظن فان الظن اکذب الحدیث و باری تعالی در جای دیگر
فرموده ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ضد دوم غرور و مراد از غرور خود را ستایندن است بدان که اعتماد و اکره به
وقوع نکری داشتن باید و این صفت خبیثه را وجوه بسیار است و استعمال آن در اعمال و عبادات و دعوت و امثال آن
اتفاق افتد نظم تا اللهم بر دست عنایت بود لاجرم منصور جدا دیو بود هیچوجه من الوجوه به عقلا هیچ ملتی محمود
از حضرت رسول صلعم روایت که لکل غادر لواء یوم القیمة یعرف به سر و داد و لیا م فرموده الوفاء لاهل الغدر غدر
عند الله والغدر باهل الغدر وفاء عند الله تعالی ضد سیم عجب و مراد از آن اوصاف و اشیاء خود را بنظر خود بزرگ دانستن
و از دیگران تفوق نمودن و عقیدت خویش و اقدامات را بکمال دانستن و دیگران را عاجز پنداشتن است و بهمین جهت او را آن
کرچیزهای دانی مغرور شود و بکمالات صوری و اسباب دنیوی مغرور گردد جهت حافظ اشاد کرانست ...
عزمی ... ضد چهارم غضب و مراد از آن خشم ظاهر کردن و دیگر باید دانست ...
وادب نمود ... گاهی غضب ... تخاص ... مشغول شود که با جمادات و نباتات خشم گیرد از حضرت رسول صلعم
روایت که الغضب من الشیطان وان الشیطان خلق من النار وانما یطفی النار الماء فاذا غضب احدکم فلیتوضأ و فرموده
اخیارکم من یکون بطئ الغضب سریع الفئ وشرارکم من یکون سریع الغضب بطئ الفئ ... نموده
که در ... با جمادات خشم کرده شده است ضد پنجم غیبت و مراد از آن در غیبت مردم صورت حال ایشان ...
کردن است یعنی اگر از آن گفتار بعیب با ایشان لاحق گردد این صفت خبیثه را ... حق تعالی فرموده
ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا حسن بصری گفته الغیبة فاکهة القراء ... زبان
جنبش کند در اخبار آمده که الغیبة اشد من الزنا این صفت ... الا ما شاء الله و قلیل
من عبادی الشکور ضد ششم کذب و مراد دروغ گفتن است عقلا گفته اند که هر وصف ... دروغ گفتن است عقلا
گفته اند که ... دروغ است ... بواسطه نطق است ...
انچه میگوید در دروغ ... دروغ ... در کلام مجید بسیار
مذمت فرموده است من جمله قوله تعالی انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون در جای دیگر
فرموده الا لعنة الله علی الکاذبین حضرت رسول صلعم فرموده ایاکم والکذب لانه یهدی الی الفجور والفجور الی النار و

فرموده ایاکم والکذب فانه باب من ابواب النار و در اخبار آمده که سئل رسول الله صلعم المؤمن یزنی قال نعم قیل المؤمن
یسرق قال نعم قیل المؤمن یکذب قال لا حاصل معنی آنکه سؤال کرده شد از حضرت رسول صلعم که مؤمن زنا میکند حضرت
فرمود بلی دیگر بار پرسیده شد که مؤمن دزدی میکند فرمود بلی باز سائل گفت مؤمن دروغ میگوید فرمود نمیگوید
فرموده الکذب یخص الرجال و ایضا فرموده لا مروة للکذوب و در کلام بزرگان آمده من عرف بالکذب لم یسمع صدقه
یعنی هر که بدروغ گفتن معروف شد اگر راست گوید کسی از او نشنود و مثل الکذب جامع لکل شر و اصل لکل ذم یعنی دروغ
هر شر را اصل همه است ضد هفتم نفاق و مراد از آن قول از راست نداشتن و ظاهر درست نمودن و در باطن ...
بودن است حق جل و علا میفرماید یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم از حضرت رسول صلعم روایت که علامة النفاق ثلث
اذا وعد خلف واذا اؤتمن خان واذا حدث کذب حاصل آنکه علامت نفاق سه چیز است اول آنکه چون وعده کند خلف نماید
دویم آنکه چون امانتی بوی سپارند خیانت کند سیم آنکه چون سخن گوید دروغ گوید و در روایت دیگر اذا عاهد غدر واذا خاصم
فجر یعنی چون عهد کند غدر نماید و چون خصومت کند افتخار نماید و ایضا فرموده اعوذ بک من النفاق و سوء الاخلاق
و حق تعالی در حق اهل نفاق فرموده ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیرا بزرگان گفته اند
منافق بدتر از کافر است نعوذ بالله منه ضد هشتم نمیمه و مراد از آن سخن چینی است که سخن این بآن رساند و آنرا بگوید
سؤال نماید و در گفتن ... این صفت رذیله را صاحب ... در کلام مجید آمده هماز مشاء بنمیم مناع
للخیر معتد اثیم از حضرت رسول صلعم روایت شده لا یدخل الجنة نمام حاصل معنی آنکه داخل نمیشود در بهشت سخن
چین ... نظم سخن چین کند تازه جنگ
قدیم بخشم آورد نیک مرد سلیم میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است از این همنشین تا
توانی گریز که مر فتنه خفته را گفت خیز ضد نهم سوء خلق و مراد از آن معاشرت نمودن است بطریق ... و سخن گفتن
بتندی و درشتی ... کردن است ... شعر هست دوزخ جایگاه بداخلاق ... بد اخلاق
خوشت جهل ضیم و مراد از ضیم تکلیف نمودن است بتحمل ظلم ... انتقام عاقل باید در انتقام و انعام تمام
تأمل کند ... جهل دوم طلب و مراد از آن حرص است ... دنیوی ...
... دنیا
اسباب آن ... جهل سیم ...
و ... عقلا ... مذمت نموده اند ...
جهل چهارم لجاج و مراد از آن ستیزه کردن باشد و این صفت خبیثه ... اوصاف رذایل است بیت ستیزه بجای
رساند سخن که گردون کند خانها را کهن ... لجاجت منتفی نظام عالم را اختلال ... میشود جهل پنجم عجلت

ومراد از آن شتاب و عجله بی سبب نمودن است در امور دنیوی و تحصیل اسباب که مطلوب نفس اوست العجلة من
الشیطان یعنی شتاب از شیطان است نظم طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل بیفتد آنکه درین راه باشتاب
رود جهل بیست و نهم مزاح و مراد از آن بر امثال و اقوال مضحک اقدام نمودن است و مزاح کننده در نظر مردم وقعی ندارد
چنانکه در کلام کبار آمده المزاح یأکل الهیبة کما یأکل النار الحطب و باشد که مزاح به جایی رسد که از او عرض
دینی و دنیوی باز ماند و جاه و عزت به یکدیگر عاید گردد و حضرت رسول فرموده المزاح استدراج الشیطان
جهل سی‌ام تعصب و مراد از آن دشمن داشتن و خصومت نمودن است با مردم یعنی حقد و عداوت کردن بلا سبب جهل سی و یکم
وقاحت و مراد از آن بی‌شرمی کردن است در امور و در آن اندیشه نمودن است از خلق و خالق و حیا نا کردن است [illegible]
جهل سی و دوم امل و مراد از امل تمنا و آرزوست مطلق خواه از جمله محالات باشد و خواه از ممکنات و آن را غایت و نهایت نباشد
این صفت از امهات صفات ذمیمه است و امل اکثر منشأ اخلاق رذیله است جهل سی و سوم مجادله و مراد از آن جدل
کردن است با کسی که حق طرف اوست و خواهد خود را پیش نماید یا باطل خود را حق جلوه دهد و این حق را باطل سازد
سبب خود را نام و ننگین دهد چنانکه ابنای زمان غالباً بدین گرفتارند جهل سی و چهارم یأس و مراد از آن نومید شدن از نعمتهای
و مأیوس بودن از عنایات بی‌غایات نامتناهی باری تعالی و این منهی است در کلام مجید ولا تیأسوا من روح الله انه لا
ییأس من روح الله الا القوم الکافرون و در جای دیگر فرموده لا تقنطوا من رحمة الله یعنی معاصی ظاهری که اهل باطن
است که مذکور شد اگر کسی توفیق یابد و عنایات سرمدی مرتکب معاصی مذکوره نشود و بکرده‌ها استغفار کند
هر آینه عارف است به آنکه باری تعالی سبحانه و لطف او شامل است و از جمله مقربان درگاه الوهیت و از واقفان حضور ربوبیت اللهم
وفقنا وانفعنا بمحمد و آله الطاهرین ذکر ادرنة الروم شهریست عظیم و معمور بلدیست قدیم آبش دلپذیر و هوایش [illegible]
از اقلیم پنجم است و مشتمل است قریب [illegible] خانه معموره و عمارتش بغایت خوب و خوش و غلاتش موفور چندان
باغات و بساتین دارد مردمش ترک زبان و سنی بعضی از ایشان اغلب حنفی مذهب و نصاری نیز بسیارند و قلیلی شیعه
و کثیری فاضل در آنجا سکونت دارند و مساجد عالی و حمامات [illegible] و اسواق مسقف و دکاکین مکلفه فراوان دارد [illegible]
دیار آمده [illegible] اتفاق افتاده و اکثر [illegible] در آنجا [illegible] گویند در آن بلاد کلیسا است در غایت خوبی
عالی [illegible] عمارت در آن ولایت [illegible] حضرت رسالت پناه [illegible]
هرچند خواهند که [illegible] ذکر اسکدار بضم همزه [illegible]
قسطنطنیه در ضمن آن مذکور خواهد شد ذکر ازمیر بکسر همزه و سکون زاء منقوطه و میم مع الیاء و سکون راء شهریست عظیم
الشان و شهرتی کثیر [illegible] در کنار بحر [illegible] اتفاق افتاده و طرف شمالش [illegible] و سایر اطرافش گشاده است
از سمت شمال بلاد [illegible] واقع است و بیشتر اهلش [illegible] نصاری [illegible] و یهود [illegible] گویند قریب [illegible]

خانه در اوست مسکن ارباب دولت و اصحاب تجارت است الحق بلدی معمور و متاع هفت کشور در آنجا موفور است از
کثرت دولت و مکنت اهل آنجا هرچه گویند لایق است و از معمورات [illegible] که در تواریخ مذکور است
که اول کسی که فتح ازمیر نمود امیر تیمور گورکان بود ذکر اسپارتا بکسر همزه و سکون سین مهمله مع الالف و سکون راء و تاء
مع الالف شهریست خوب و بلدیست مرغوب [illegible] در زمین هموار واقع [illegible] واسع است آبش خوشگوار و هوایش
سازگار و خاکش طرب‌انگیز و زمینش حاصلخیز و محتوی است قریب [illegible] هزار خانه آباد و عمارتش [illegible] مردمش
اکثر مذهب حنفی دارند و از مسیحی نیز بسیارند و باغات فراوان و میوه‌های [illegible] و [illegible]
خاکش [illegible] ذکر ارمینیه اصغر ولایتی است معروف [illegible] و هوا موصوف از مضافات کشور
روم طولی [illegible] از طرف شرقی ولایت دیاربکر و از سمت مغرب بحر اخضر و از جانب جنوب دیار شام و از جهت شمال
بلاد [illegible] مشتمل است کوهستان سخت و جنگلهای [illegible] مجموع بلادش از اقلیم چهارم است اکثر سکانش
[illegible] حنفی مذهب و نصاری و علی اللهی و شیعه نیز بسیارند و
محتوی است بر بلاد [illegible] و [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] ذکر افسوس گویند قدیم الزمان دار الملک دقیانوس بوده اکنون قریب پانصد خانه در اوست [illegible]
و هوایش نیکوست [illegible] اصحاب کهف [illegible]
[illegible] چنانکه وقت طلوع [illegible]
طرف سلطان روم [illegible]
[illegible]
[illegible] گویند [illegible]
ارمنیه اصغر اتصال دارد و از بعضی دانشمندان روم استماع افتاده که شهر افسوس همان است که مذکور شد والله اعلم
ذکر البستان قبل از این شهری بزرگ بوده اکنون قصبه‌ایست که قریب دو هزار خانه در اوست هوایش [illegible]
است [illegible] باغات [illegible] واقع [illegible] واسع است
[illegible] غالب حنفی مذهب و نصاری
دارد و در نواحی آن [illegible]
و منبع [illegible]
و ارتفاع [illegible] ذکر آمد بهمزه ممدوده و کسر میم و سکون دال [illegible] دیاربکر است

همان شهر را دار بکر گویند شهری دلگشا و مدینه بهجت فزاست این بغایت خوشگوار و هوایش سازگار با روی الارض
سنان [illegible] و ملو [illegible] ارتفن و آن کشیده اند مانند حصار در استحکام و استواری در دور کار کثیر مشاهده شده است
محقوقات قریب بانده هزار باب خانه و عمارت آن در قصور و قصورش بیاز غلمان و حور و اقسام متنهیات در وی موجود
هر چه جز اعتدال از وی مهجور است نظم دلگشا و مصر که همچو بهشت ساخته بر مشاعل نورات فرطرفش صد جنت
حورات در منظرش اکسوادش روشن داز اقلیم پنجم اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عج مر و عرضش از خط استوا لج د
ابعاد آن از [illegible] طرازات با قات [illegible] در اوست و قولی ایام و قرای حرم بنیاد مضافات آن
مردمش گندم گون و سفید چهره و از متاع حسن بهره اند و [illegible] و صاحب هوش اند و [illegible] در ذهن و ذکاء و
اعتدال خلقت عموم مردم آنجا از اکثر بلاد روم و غیره ممتاز اند چون از علما و فضلا صاحبان تصانیف کثیره از آنجا بوده اند
اغلب ایشان حنفی مذهب و دیگر [illegible] علی اللهی و قلیلی شیعه اثنی عشریه اند عدد اکثر قری و [illegible] علی اللهی
نصاری و [illegible] یهودی [illegible] اکراد [illegible] هفت ماه در آنشهر مکث نموده جمعی کثیر از دانشمندان آنجا معاشرت کرده
ذکر همه باعث طول کلام خواهد بود مضمون خیر الکلام ما قل و دل بذکر چند نفر ایشان اختصار نماید ذکر ابراهیم پاشا ابن
اسمعیل پاشا امیری معروف [illegible] مکث [illegible] بلند اشتهار [illegible] حکام کثیر مشاهده نموده بنور حکمت و
علم و معرفت آراسته و از اخلاق [illegible] بوده و در فن اکسیر سازی [illegible] در علم [illegible] توانا بود چنانکه [illegible] و کثرت
با قوت ممتاز [illegible] فلزات ناقصه [illegible] و استادان این فن در بلاد روم و شام پسند نموده [illegible]
صاحبان بصیرت و اهل خبرت [illegible] از آن امیر پرسید که بعضی از دانشمندان علم کیمیا را انکار نموده اند و
وجود آن را منکر شده اند [illegible] و این عقده مشکل را چگونه حل [illegible] که علم کیمیا را انکار
نموده اند و وجود آن را معدوم دانند ایشان [illegible] که میگویند قلب ماهیت محال است و
فرمود که این چه مقال است [illegible] کیمیا [illegible] دعوی تجویز قلب ماهیت نمیکند [illegible] میگویند طبایع و امزجه موالید
ثلاثه معلوم است و مشخص است و حد و عدد طبایع و مراتب آنها معین است و فلزات که از موالید است طبایع آنها بر صاحب
هوش مخفی نیست بعضی گرم و خشک و بعضی سرد و تر و بعضی [illegible] غالب [illegible] و مزاج طلا باعتدال اقرب [illegible]
بر وجه [illegible] فلزات ناقصه استعداد دارند که بکمال [illegible] و ذهبی برسند [illegible] علت و مانع در این میان [illegible]
رسیده و امزجه آنها علت یافته و مریض گشته پس اگر طبیب حاذق و حکیم مدبر [illegible] دفع علل آنها کند و [illegible]
امراض فلزات بحد اعتدال نماید [illegible] صحیح المزاج گشته بمقام بلند [illegible] عبارت از مقام شمسی و قمری [illegible]
در این [illegible] چنانکه مکرر مشاهده شده است و اول کسی که این علم [illegible] حضرت آدم ع بود و بعضی برآنند که
جبرئیل [illegible] تعلیم نموده بعد از آدم شیث و ادریس [illegible] حضرت موسی ع [illegible] ساخت [illegible] معجزات آنحضرت

بوده چون جمعی انکار عمل را [illegible] حضرت موسی ع بالهام ربانی [illegible] باقی و خلاف [illegible]
ع تناسب دوری شده هرکه در او [illegible] اند اخباری که بر وجود کیمیا دلالت کند از سرور اولیا و بعضی ائمه هدی ع
بسیار است من جمله جناب ولایت مآب فرموده من حل الطلق فقد استغنی عن الخلق و محققان گفته اند که [illegible]
بالذهب و [illegible] در بیان علم کیمیا است و بعضه ساختن نقره [illegible] و [illegible] حضرت
آنحضرت که این [illegible] عجیب دارد مشهور است حکیم اوحد الدین [illegible] در کتاب جام جم فصلی در این باب
بیان نموده و بعد فرموده نظم زمره انبیا غلط نبوند اولیاء دین سفطه نبوند کار اینقلب کار بازی نیست [illegible]
مجازی نیست همه معروف قایل اند بر این که [illegible] سخن زمان و زمین چون این علم بغایت شریف و فن لطیف است ذکر
هر بی سر و پای نباید [illegible] حل و عقد نماید تا استاد کامل و مرشدی مکمل نیابد مصرع که کم کشته اند که در ره
رهبری نرسید حکمای کیمیا را [illegible] الکیان [illegible] کفته اند باید دانست که لفظ
[illegible] در اصطلاح قوم ساختن چیزیست از اجزای چند یا از شیء واحد [illegible]
که از فلزات ناقصه بکمال رسد و آنرا اکسیر خوانند و اکسیر بر سه قسم است اول آنکه اجزای چند را از [illegible]
تصعید و تطهیر و ترکیب و تدبیر حل و عقد نموده خاک یا دهن ساخته بر فلزات ناقصه طرح نمایند و بکمال رسانند
طرح این قسم اکسیر اختلاف [illegible] چنانکه یک به پنج و یک [illegible] طرح [illegible]
بر طرح نماید دوم آنکه شیء واحد را تدبیر نموده [illegible] خارج کرده [illegible]
فرموده اند اکسیر [illegible] صد [illegible] طرح نماید
[illegible] طلای احمر شود [illegible] اختلاف نموده اند [illegible]
چیزی اختیار کرده اند [illegible] ماده حجر مکرم [illegible] خاک سفید
و خاک سفید [illegible] ماده حجر [illegible] از سایر املاح [illegible]
کرده است و طایفه گفته اند که موی سر آدم [illegible] بیان نموده اند که [illegible] موالید ثلاثه حجر [illegible]
و بعضی [illegible] سیم آنکه فلزات را [illegible] کرده [illegible]
[illegible] فلزات را طاهر نماید [illegible] صاحبان علم در عالم بغایت نادر [illegible]
است چنانکه فقیر در اقالیم مختلفه در عالم سیاحت [illegible] مشاهده [illegible] در بلاد هند و مغرب [illegible]
بلاد روم عامل این کار باشد [illegible] حکما در این علم [illegible] عرب و [illegible] و ترک [illegible] کتب [illegible]
رموز و اشاره [illegible] تصریح نموده اند مانند افلاطون و ارسطو و [illegible]
[illegible] نظم تا آدم [illegible] شرق و غرب [illegible]

وشاه نعمة الله فرموده **نظم** جوهر دریغ چو شد منزلش ٭ کفش برس خاقان چین ٭ اکثر اهل این صنعت کفته اند که جوهر
دریغ و مشتبه و فرو مکلس و زیبق ثابت [illegible] مناسب جمع نموده با ما خالد بکر محلول و عقد نمایند [illegible]
نمایند تا از صحبت پاک کند و به مرتبه قرب رسانند در این باب جناب نور علیشاه طیب الله ثراه فرموده **نظم** کر کیمیا جوهر [illegible]
او از علم باکی کلس الغرض [illegible] ٭ [illegible] ٭ [illegible] ثابت افزود [illegible] ٭ بعد تشمیع بلیغ سیم وزر [illegible]
ودیع **ذکر اخی ابدی** مردی دانا و بر عواقب امور بینا بود و در فضل و کمال بر همکنان تفوق میبود و همواره بتحقیق طریق و طرفی
می بود و از تقلید آبا و اجداد بغایت اجتناب و احتراز داشتی و سخنان محققانه و کلمات فاضلانه کفتی در وقتی بر اصحاب
[illegible] کفت که از مقلدان هر مذهب احتراز لازم و از صحبت عوام الناس اجتناب از لوازم است و قبایح و مذمت مقلدان
[illegible] از حد [illegible] و از مضمون آیات قرآنی و اخبار نبوی و اقوال علمای [illegible] مقلدان مانند [illegible]
[illegible] که [illegible] بروند و بجانب دیکر میل کنند **بیت** شکر لله که [illegible] اگر [illegible]
عالم منوط بوجود ایشان و بحکم لولا الحمقاء لخربت الدنیا کار و بار دنیا با ایشان مربوط است و مانند سایر حیوانات
[illegible] دارند و بجز اکل و شرب و خواب [illegible] و سواری و اخذ و [illegible] و پوشیدن چیزی ندانند و تمیز میان [illegible]
حق و باطل نتوانند و انچه از مادر و پدر و [illegible] کان خود بطریق طوطی دیدن و شنیدن اند کفتن و شنیدن میکنند کافر و محقق
همین است از مسلمان مقلد [illegible] آیه کریمه اولئک کالانعام بل هم
اضل دلالت میکند [illegible] عوام [illegible] معدوم خواهند بود و ارواح ایشان مثل [illegible] حیوانات حشر و نشر نخواهند بود
حشر و نشر [illegible] حشر حیوانات است [illegible] ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل
احیاء عند ربهم یرزقون [illegible] المؤمنون [illegible] فی الدارین [illegible] که عوام و مقلدان اهل
ایمان نباشند محققان معنی ایمان [illegible] قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا [illegible] مسلمان مخبر
صادق فرموده المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه [illegible] کمال اسلام کفته اند که الاسلام غریب فسیعود غریبا [illegible] اهل
ایمان فرموده المؤمن اعز من کبریت الاحمر مسلمان [illegible] است که [illegible] میشود و مؤمن خود معلوم است [illegible]
از کبریت احمر است محققان کفته اند که [illegible]
[illegible] حضرت رسول فرموده است اقتلوا المؤذی
قبل [illegible] کالانعام بل هم
اضل [illegible] عوام مقلدان [illegible] تقلید [illegible]
[illegible] انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون عمل میکنند **نظم** کر کوییم شرح این بجد شود [illegible]
[illegible] **ذکر اسلامبول** قسطنطنیه نام دارد در حرف قاف مذکور خواهد شد **ذکر [illegible]** بفتح همزه و سکون [illegible] و فتح [illegible]

وسکون

وسکون نون و لام [illegible] عظیم و [illegible] جسیم و شامل است بلاد معمور و قصبات مشهوره [illegible] است از طرف غرب
بدریای شام و از سمت مشرق بولایت عرب و از جانب جنوب بدیار فلسطین و از جهت شمال [illegible] دمشق و مجموع بلاد اردن از اقلیم
سیم اما آب و هوایش بغایت سالم است و جبال و تلال [illegible] است و میوههای کرمسیری و سردسیری در اوان
فراوان است ذکر بلادش در طرف حروف تهجی مذکور خواهد شد **ذکر اریحا** از بلاد جند فلسطین است و در طرف غربی اردن
واقع است [illegible] بیت المقدس [illegible] و نخل و نی شکر در آنجا موفور و آنجارا قریة الجبابره خوانند چه [illegible] دار الملک
بوده و مرور ایام خراب شد اکنون قدر قریه مانده و معدن کبریت در آن محل است مردمش اهل اسلام [illegible]
[illegible] کفته شده است **ذکر ایلیا** از اوراشلیم و بیت المقدس گویند در ضمن حرف با مذکور خواهد شد **ذکر اسکندریه**
بلدی است عظیم و شهری است قدیم از بناهای اسکندر و متعلق به بلاد مصر و از اقلیم سیم است و در کنار بحر روم واقع است ساکنان
[illegible] است **ذکر ام البلاد** [illegible] دار الملک [illegible] در [illegible] حرف قاف مذکور خواهد شد
ذکر اندلس بضم همزه و سکون نون و ضم دال و سکون سین ولایتی است [illegible] از بلاد مغرب [illegible] در تصرف اهل اسلام
بود اکنون قریب [illegible] سال است که طایفه اسپانیا [illegible] تصرف نموده اند از اقلیم چهارم و پنجم [illegible]
و بعض بلادش در کنار دریا واقع است [illegible] اگرچه [illegible] **ذکر اکره**
ارا اکبرآباد گویند شهری عظیم و بلدی جسیم است [illegible] اکبر شاه بن همایون [illegible]
باسم خودش موسوم ساخت در زمان دولت [illegible] بغایت معمور بود اکنون قریب [illegible] هزار خانه [illegible]
هندو [illegible] اهل سنت و شیعه امامیه [illegible] قلعه محکم [illegible] اقلیم سیم در کنار [illegible] واقع و هوایش [illegible]
از شاه جهان آباد [illegible] منزل [illegible] و هوایش کرم [illegible]
تاج کنج که شاه جهان [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible]
ذکر آشام ولایتی است میان چین و بنگاله [illegible]
[illegible] شهرت دارند که هر که باشام رود بر نکردد **نظم** [illegible] حقیقت حال بر کسی معلوم [illegible]
مردم [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] **ذکر [illegible]** بفتح همزه و سکون میم و فتح را و سکون تا و ایضا بفتح سین و سکون را [illegible]
[illegible] از اقلیم سیم [illegible] و هوایش کرم [illegible]
[illegible]
[illegible]

وچون نانک شاه از اخلاط ظهور نموده و آسوده لاجرم مریدان او در آبادی و عمارت آن کوشیده و در وسعت و عظمت وی ساعی
جمیله بظهور رسانیده اند و بتدریج و مرور ایام سواد اعظم ممالک پنجاب گردیده است چنانکه در ممالک پنجاب اکنون از آن
شهری بیشتر نیست کثرت دولت اندازه آن کسی که برابر مساوی عمارت دولت ایران و فارس است شاید که آن بناشد برکه
عمارت عظیم در وسط شهر واقع تقریباً پانصد گز در پانصد گز مربع قریب صد هزار مثقال طلا در آن بکار خرج شده و درمیان
برکه گنبدی عالی منقش از طلای احمر لاجرم و قرمز نهاده که مانی از تماشای آن در وادی حیرت و عاجزی است آن محل غیبت
نانک شاه و معقول سوختگاه اوست و خدام دنیا و سوختگان بیشمار در اوست که هموار در آنجا حمد خوش شود و نوحه نانک شاه
ساز مینوازند و خدمات مسافران و زائران میکنند و در سال دو دفعه معین از اکثر بلاد هندوستان مریدان و معتقدان
نانک شاه آمده همان محل را زیارت میکنند و جزایات و حسنات بخدام انعام و عنایت غالب میکنند اما این نانک شاهی را که
ایشان اسنک سکهه میگویند مسلمانان طایفه هنود انگاشته قلیلی حنفی مذهب و اقل قلیلی شیعه امامیه اند اکنون چنان
مناسب مینماید که شطری از احوال نانک و مریدان او گفته شود ذکر نانک شاه و مریدان او و سلطنت اهالی راوی محققان چنین بشنیده
و مشتهر شده که در زمان دولت ابراهیم خان افغان فرمانفرمای هندوستان شغل نمودی که از اشتغال آن معهود بودی نقیم
در لغت اهل هند کهتری گویند که ملازمت وانتبار کند ... بوده که در ایران انبار دار خوانند آگاه در دو بینی سید حسن ام
بملازمت نمود و در او تصرف کرده در دیوان نانک هکان رفته انقلاب نمود و دولت خان ابجد بوده هکی ابنار ارج
و ازعلایق تن در فریبنده عیال اولاد روی طلب مولا عمر تحرید نهاد دولت خان از استماع این خبر در حیرت افتاده نانک
را طلبید چون در روی آن در دیوانی دید طمانیت او فرمود و دولت و نانک ریاضات شاقه و مجاهدات نموده و اطعام
کشیدن که مدتی از خوردن و آشامیدن و پوشیدن کنارهٔ جست و بعد ازتقلیل غذا کرده بس از مدتی روی بتبشیر خوردن ارزق
اکتفا نمود و بعد از خوردن برمیده بس از آن باد و هوا را خورده هندوان چنین مرتاض را بون آبادی گویند و جمعی را کرده
مرید و معتقد وی شدند نانک را کتابی است بیکرک نام دارد و مضمون آن کتاب اثبات خالق ارض و سما و تحقیق حقیقت
اشیا و نکات توحید و مقالات تجرید و کلمات صوفیانه و حکایات عارفانه و مناجات عاشقانه و حکمت و موعظت مختلفه
است همگی بزبان جتان بعبارت دو ستایان واقع شده و خمر و گوشت گاو و خوک را حرام کفته و تبعه دار کتاب گفته که انبیا
در دنیا بر فیمابین ابنیا ابنیا و اولیا مسلمانان و اوتاران و سرهمان هندوان همگی از بندگان باری تعالی بکمال اند و ...
و بزرگان دین و مقتدایان ملت نمودیتار و تعالی بنده کرده بین الله و هرکه بعبادت باری تعالی مشغول باشد بمرتبه هر قوم
خواهد چون تا هدی با دعیه که پیغمبر هر قوم بزبان اهل قوم آمده و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه بر تحقیق هر که موافق
بعینه خود عمل کند مقرب باری تعالی شود و ایضا گفته فریب حق در دنیا دوختن بخار تو ماند است نانک شاه هم شرع محمدی
ستودی و هم طریقه تناسخ را عمل نمودی خوردن گوشت را مطلق حرام کرده و حلول و اتحاد را منکر بوده و از بت و بتخانه احتراز

کردی و روی توجه در عبادت بطرف آفتاب آوردی بعد از فوت نانک شاه خوردن گوشت در میان مریدان او شیوع
یافت و کروه ارجن مل که از خلفای نانک شاه بود خوردن گوشت را منع نموده و کروه هرکوبند ولد ارجن مل گوشت خورده
شکار کردی و اکثر از مریدان نانک شاه طریقه هرکوبند را پیش گرفتند و گویند تا نانک شاه طریقه هرکوبند را پیش گرفتند
از افغانان پیچیده و هنوز بانقراض دولت ایشان مصروف کرده اند هنوز در سنه هشتصد و سی هجری ظهیر الدین بابر شاه از
ترکستان لوای عزیمت بصوب هند برافراخت و دولت افغانان را از کشور هندوستان برانداخت مریدان و معتقدان نانک شاه
چندان کرامات و معجزات از وی حکایت میکنند که حد و حصر ندارد و از استماع آن در سنگلاخ حیرت می افتد و بعضی گویند
که چون نانک شاه خواست عالم دیگر شتابد اولاد و احفاد و مریدان و معتقدان خود را جمع نموده گفت ایشان که بعد از من
و تجاوز بر سرمدندو منکر مخالف مذهب خود نشوند و با ایشان اختلاط ننمایند و فقرا و ضعفای قوم را دوست دارند و صید
جانوران نکنند و از حیوانات بدو عن و منات قناعت نمایند و استره بسر و ریش نرسانند با اعضای تن و موی از سار و ریش
و سایر بدن کم نکنند و زیر جامه زیاده از زانو بپوشند و در مطاعمت خلاف مذهب ندهند بعد از تقدیم مراسم وصیت
بعالم دیگر خرامید نظم بر خلاف بر جمع شده دگر از موکان جامه و دان در شورا و چون جمعی از معتقدان او مسلمان و
فرقه هندوان بودند لاجرم در بحر تعویق وتردد بین نانک شاه ترده نموده و دند که هنا آتش یا دفن و دفن خاک انداختند بخاطرها نسپردند
با مخالف در میان قوم در پدید آمد و بعد از قبه رحلت شد و ابر وعیدی بدزمین مدت رحبت و جسد بی سر تابوت
نانک شاه رسید نه دیده نانک را نفیدند جون کفن نانک را نظرها غایب شد و بحکمی بعضی گویند که وی در دخمه سوزانیدند
عجایب صند شکل حجری در همان محل بنعر پنظر کردند خوردن و سده بعد طرح انداختند و بدگر خبری از سیم سیع
پانصد گز در پانصد گز مربع و عمارت بسیار در غایت متانت ساختند و آن را کوبند که اولاد نانک شاه اکنون در آن بلاد و
بلاد پنجاب بسیار شده و بعنایت عزیز و محترم اند چنانکه از کروه نانک خوانند اما خلاف اولاد نانک نرسید و کروی گویند
بعد از نانک خلیفه کردید و بعد از قوم کهتری بود بعد از آن امرداس از قوم هلا کهتری خلیفه گردیده کویند شد و بعد از وی
رام داس که هکنربان مودی بود خلیفه کردید و امرداس گشت و بعد از وی کروه ارجن مل ولد رام داس خلیفه گردید بعد از
حالات او سنگان که بر هم بسته مریدان نانک شاه بشتابید و در اعتقاد غلو کرده و گفتند بابا نانک شاه خدا
و عالم از وی پدید آمده است و نانک شاه دو دلبیات و کلمات خود خوش را بندهٔ خدا شمرده و باری تعالی را بر هم یاد کرده و بعضی گفته
کرمی جسم و جسمانی نیست و با بدان تعلق ندارد و سنگان گویند بابا نانک چنین بوده اما عقیدت خود را بما چنین نموده
وقت انتقال کروه کویند حلول کرده و بعد از آن در رام داس جامه نموده و بموجب آن ارجن مل در بود آمده و هرکدام را
نامی نهاده شد و هرکه ارجن مل را عین بابا نانک شاه شمرده نمایند است و چون تا و هر دو بابا کویند چنین کرده و کویند وقت فوت
ولدش هرکوبند رسید قلامت جلوس در نموده و با لشکر شاه جهان ولد جهانگیر محاربات نموده و دست از امر الامر نجات یافته

نرهند افتاد دو گروه هر کویند در علم توحید یگانه زمان بوده سخنان بلند و حقایق ارجمند ازوی ظهور رسیده روزی
سنکی از هر کویند پرسید که گروه نادر بکجا رود و جیرا ایم و جیر هم شناسیم جواب داد که هر سنگی که نام گروه گرفته در جنّا
تماما بخدا دا کروه مذا بیدره و میان سنگان معروفست که هرا بد و نوشتان داشته باشد در محفل سنگان جمیع شود
واشعر نواند چنّ کروه بیان نمایند و انجا آن تنعها و شیرینی آرند و سنگان دست بربندند و بسوی گروه دعا کنند و
مطلب خود را طلب نمایند و گروه توجه کند که تا مطلب براید و گروه نیز از مجلسیان همت طلبند و مطلب خود را از
سنگان درخواهد این طریقه در میان معتقدان طوایف تمام معمول و متداولست چه این طایفه را عقیده آنست که چون جمعی
کثیر در سر انجام امری دعا کنند و توجه نمایند و دل بان کار همت گمارند البته آن کار صورت پذیرد و انجام یابد چراکه
توجه را اثر تمام و موثری لا کلام است سنکان معتقد آنند شاهیان را اعتقاد آنست که هر بیان گروه حمله بهشت
جاوید بدو نرسد و هر که ازین سو شود در روزخ باشد و هر کس نام گروه گرفته در خانه سنک داخل شود مانع او گردند
دزدی بخانه سنگی بنام گروه در آمده و سنک اسم خدمت بجای آورده و باعداد سنک از خانه بیرون تا مدکه جهد زوقی
یاورده دزد سنک زا کفته زیورهای وی زا کرفته بیرون رفت در اثنای راه سنک دزد را دیده کرفت و بخانه اورده
چون دزد را کشته بید در چنان رسید که سنک دانسته ناچار حقیقت حال را کفت سنک جواب داد که خوب کردی دیگر
را بشنو نام سا بکان کفت دم مهارا سبب نکاه طعام بخته بخورد و داد و بعد کفت اکنون بیرون رو و دزد بود هارا
بخشید و دزد را بسوزلند و بنام گروه زاحم دندند که بدنبال است که سنکان در اواخر دولت عالمکیر شاه بهادر ثلات
نام و شوکت لا کلام بهم رسانید و بسبب انکه در امور سلطنت بجهت ضعف و فتور تا محسوس ظهور یافته امرای دولت
نوادر خود سری شتافتند و نفاق کرده صورت اتفاق ذات ظاهر گشت و سنکان شکوه عظیم پیدا کرده در زمان
جیتوای ایشان کروه کویند بود چنانکه تا حال سکه بنام او میزنند و شعری که در روی درم و دینار میزنند این است
دیک وتیغ و فتح و نصرت بیدرنک یافت از نانک گروه گوبند سنگ کروه معنی کان نام اوست در لغت ایشان پیشوا و مقتدا
کوبند و سنک کبر ببین بشیر نامند چه خود را در شجاعت و دلاوری شیر بیشه سپهسالار چندانکه دولت سلاطین
هند لشکر بر دفع سنکان میفرستد بجایی نرسید و اغلب اوقات بیشتر مقهور برکشتند تا آنکه نادر شاه افشار اعلم لقدر در
کشور هند بر افراشت و فی الجمله هیبت و سطوت ملوک هند را از دلها بر داشت وطایفه سنکان بیش از بیش اقتدار
یافتند و چند بار محمد شاه واحمد شاه افغان لشکر فرستاده و کاهی بعض جزئی امیر محارب نموده بعضی کوشیده بجهت مترتب
گشته حاصل نشد و چون تقدیر الهی بران جاری بود که سنکان بلند آوازه استیلا یابند و سلطان انکور مخذول
و منکوب شود هذا اناً فاناً و روز بروز و ماه بماه و سال بسال در تضاعف و تزاید و ترقی شدند اکنون که سنه هزار
دویست و چهل و دو هجریست قریب چهل سال میشود که تمامی بلاد پنجاب و کشمیر و ملتان و اکثر بلاد افغان را مسخر نموده اند

تقریبا پنجاه سنه است و دولت عصبه و صوبه پنجاب را بقهر تصرف کرده اند راجه ایشان راجه رنجیت سنگ در نجابت شهرتی
و عظمت است و صاحب صد و پنجاه هزار سوار جرار از طایفه سنکان است و سایر ثبات و اسباب سلطنت وی از آن
سان است فقیر در دار السرور لاهور با راجه ملاقات نموده و مدتی فقیر بطریق مهمانی نزد آن شهریار بوده و هوا و
در اسایش خاطر فقیر کوشیده و از دقایق غریب پروری دقیقه مهمل نگذاشتی الحق راجه عدل گستر و رعیت پرور و
شجاعت پیشه و سخاوت مذهب بود و پیوسته هنگام هر جویی آبیاری و توفیق حدایق ضمیر با روح خود درج
خیث منصب در بوستان خاطرش چون فصل خزان بی رونق میبود هر کس که مظلوم و ستم رسیده بود خواه هندو
و خواه مسلمان و خواه سنک بدان التفات کردی و مطلب مظلوم را بر آوردی بشاد باش کرام ای جلیل القدر خود را
حیز مسلمان خوار و وی اعتبار نمودی و جمعی از امرای اسلام را اقتدار بودی و بعضی امیر المخاطب ساخته بود
راجه مانند آفتاب باید و خاصیت آفتاب است که ابر در روی زمین است نجم و شجر و جانور همکی با پرورش میدهد
و در اعوض همه ترتیب میکند و جمله را روشنایی میبخشد و نیز مانند زمان است که هر چیز را موافق استعداد وی
و جهانیان را بکمال میرساند چنانکه یکی از ملوک کفته نحن الزمان اگر بحقیقت نظر کند پادشاه عادل ظل رحمان است
باید که راجه بکفر و اسلام میل ننماید و با حیف و طرف داری بر روی رعیت نکشاید و عدل و داد را پیشه خود کند
و مظلومان را بلطف و احسان بنوازد و ظالمان را از اسم و رسم بکذارد جب شاه و ابر بود از طایفه صد سال در لاهور
بجماعت عزت کرد و او داد کند ذکر سنهاداس وی در طریقه نانک شاه سلوک کردی و در لوازم ارشاد قوم سنکان
سعی بلیغ بجای آوردی صحبت طوایف و کرفتار بستگی آراسته بود و در حسن معاشرت و سخاوت و مروت دران
کمتر کسی با او برابری مینمود عمری دراز یافته و تمام عمر براه مجاهده شتافته و موی چیساد طولانی بعقده سر که عرم
مانند عمامه بر سر پیچیدی و روزی فقیر از وی پرسید که در مذهب و ملت چه فرمایی و در طریق طوایف مختلفه چه گونه
باید که هر که طالب حق شود و مقرب باید تعالی الحمد که در یاد باری تعالی در حضر او باشد هر کاری و شغل
کرده هکی براه رضای حق تعالی باشد و اینچه دران مذهب اذواهی و ادا مردمان مذهب بوده باشد عمل آوردن کس را
و بین خاص حق و از جمله اولیا مقرب باری تعالی است من عمل بما علم علمه الله ما لم یعلم در کتاب شما است که
کس در مذهبی و ملتی بوده باشد و بخلاف ان مذهب و ملت عابد بر اوامر و نواهی آن مذهب و ملت اعتنا نکند و انا
کان لم یکن انگارد و طریقه مذهب بعمل نیاورد و اکثر بحث و سخن و تنبه کار است و بروز حضرت پرور دکار است و ان
کس هیچکونه جز بسعادت نیست و ازوی احتیاط و احتراز کردن است و در وی از امثال احسان کسی که مهر ری از لکرا نوازم
است ذکر ابنابالم بفتح همزه و سکون نون و با مع الالف و فتح لام و سکون هاء قصبه ایست شهر ما سند و محلی است دل پسند و مشتمل
بر سه هزار خانه معمور و آن قصبه از مضافات لاهور است و غالب مردم هندو و قلیلی مسلمان حنفی مذهب است از اجا

با حلاوت و هوای بس فاخر ملایم لطیف و با حرارت در حد زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب را بعمارت کشاده است اکثر مردم جنگلی
و از تعارف دور و از کسوت مردمی مهجور اند **ذکر عزالدین** از اهل ریاضت و مجاهده بود و هوای حبس نفس بمرتبه کمال رسانیده
دوازده هزار بار بطلیل پیش نفس کردی اکثر اوقات خود را صرف ذکر داودی و عمر کرامت اعتبار را باد با وی خلال سرو و نکو بدی
روزی شخصی سوال نمود که در جمیع حالات حضور طریق باید تا بدرگاه شایسته می در جواب فرمود که ذکر دوام و بیکر مدام و احتراز از صحبت عوام
و قلت طعام و کثرت صیام و هر که در ذکر باری تعالی مدام باشد و همواره از فکر خالی نباشد و از صحبت عوام احتراز لازم شمارد و در وصال
مدام قیام نماید هرآینه او را قرب حق تعالی حاصل شود زیرا که هر که این چند چیز صبر کرده البته بکار دنیا و اسباب آن التفات نکند و از
علایق دنیوی کنده و از فکر دنیا فارغ گردد **بیت** هیچ جانی بی حد و وحدتم نیست جز بخلوتگاه حق آرام نیست **ذکر اله آباد** شهری عظیم
و بلده کریم است و از بلاد کشور هندوستان در طرف شمال واقع شده در عرض هفت هزار و ..... مردم هندوستان بنا نموده بود و کوه
از اقلیم دوم است اکثر مردم هند و بعضی مسلمان بعضی حنفی مذهب و قلیلی شیعه اند کویند سلطان جلال الدین اکبر شاه آنرا اله آباد نموده
آباد و موسوم ساخت مدتها دارالسلطنت ملوک سابقه بوده و اکنون در تصرف بعضی از سالارمند افتاده و قلعه استوار و حصاری
بهم رسانیده و قلعه آن معمورتر ولایت رسیده است و مردم از اطراف بدانجا آیند و صحبت نموده است **ذکر اجین** بضم
همزه و سکون جیم و میم مع الیا و نون شهری است از قدیم و از صوبجات در آن کشور و اقرب العیون است و در زمین دهن هزار خانه و
و اکثر سکنه آن هندو است و ارتفاعش بکوه است از اقلیم دوم و هوایش گرم و آبش خوش و سطح زمین آن خوب است و باغات دلکشا دارد و چند
چند بین است اما از مردم هند بنا شده است **ذکر اجمیر** بضم همزه و فتح جیم مع الیا و نون و صوبه است از هندوستان
بلاد مدینه و قصبات عظیمه و نواحی دلکشا و قرای بی حساب آن است اکثر آن از اقلیم دوم و بعضی از سیم از قدیم الایام دار الملک راجهای
معظم و مقر ملوک کفر بوده حتی شام بوده اکثر ساکنان آنجا هندوان و بعضی مسلمان و قلیلی اهل ایمان اند **ذکر اوده** بفتح همزه و واو و
دال مهمله صوبه ایست از کشور هندوستان مشتمل بر بلاد و قصبات بی شمار و نواحی نیکو و قرای بی حساب آن از اقلیم
دوم و قلیلی از سیم هوایش حار و آبش خوش گوار و شهر ... بلاد آنجا که قدیم دار الملک بوده و بعضی گویند شهر هنود
در عهد آن شهر کویند که در دوره اول آبادی آن بوده و در دوره دوم از ظلم آن شهر خراب بوده و در دوره دوم آن شهر
بوده اکنون آن سال دایر است بعلت انقلاب آن اخلاق و احوال مردم بوده هر چند اخلاق و احوال مردم ... تغیر یافته است
از شهرها در کنار رود عظیم اتفاق افتاده و جوانب را بعمارت کشاده است و مشهور است در عرض سه هزار و خانه معمور و خانقاه
و فواکه بسیار در آنجا موجود است و جانوران بوزینه در جوانب آن محصور است همگی مالوف اند مانند که بدر خانه گرد می گردند و
ظاهر و تمثال در جهان شهرست و آن بت بشکل حیوانات در جشم او از ... و در ... اشتغال است و در میان هنود
آن بت بغایت معتبر است و خدام و افراد از دور و نزدیک سال بسال بجهت زیارت آن بت آمده و بر حسب کثیر آورده آن بت می آیند و نذورات
و نظرات بسیار میبخشند که بیان بت صورت آن ذات است اکنون چنان مناسب مینماید که مقداری از مذاهب و کیش هنود

بیان شود تا ارباب معرفت را مزید معرفت گردد **ذکر مسائل از عقاید هندوان موافق شرع** بر ارباب معرفت و اهل تحقیق پوشیده
پنهان نخواهد بود که در کیش هندوان مذاهب بسیار و شارب بیشمار دارند و اکثر اکابر ایشان تناسخ قائل اند و جماعت بیشمار
ایشان بر عقاید مختلفه دارند چنانچه از اعتقاد ایشان واضح است که صانع موجودات و خالق مخلوقات وجود ندارد و بسیار جمعی
کردار اعمال و افعال و اقوال خوب ایشان بی کردار خوب و زشت قابل دوزخ و بهشت باشند به معنی آنکه ملکی است خالق اشیا
و دشمن زشت ایشان حافظ چیزها و مهیا و حاضر است بر ترتیب موجودات بواسطه اعمال صالحه و اطاعت افعال حسنه
و بوسیله اقوال نیکو و احوال پسندیده بدرجه بلند واصل گردیده اند و بجهت قوت طاعت و کثرت عبادت و بسیاری
ریاضت عالم را ایجاد کرده بسبب نظم و نسق کسانی میشود بدید آورد چنانکه میگویند که کتاب شاعری است بلین معنی آنحوالات
میشود بمرتبه از مراتب ملکی مربوط بعمل صالح و مشروط بکردار نیکوست و چون نفس ناطقه با جوهر ملکوتی هم کوهر است میتواند
با افعال نیکو بکی از مناصب عالیه برسد و ما آن آن منصب گردد تا مدت مدید بدرجه معتبر بکار آن باشد مثلاً یکی از دولاخ فرزند کرم
در علم و عمل بمرتبه رسد که قابل منصب برهما میتواند بود بعد از غایت برهمای موجوده منصب موعود بدو مقرر شود که هم
سایر مراتب ملائکه بنا عمل هندوها اکثر از بدایت باشد و نهایت و نه حد و نه غایت هندوان گویند اعمال بعد و ضم است
کرده نیکو و منهی کردن اما انچه کرده با است در بید بعضی کتاب سماوی با اقدام امر و حکم شده است چون عبادت معبود و طاعت
لازم به از عمل کردن ... بافتنی ... در علم آموختن و احسان نمودن و هوم کردن و زنار بستن و امثال آن و منهی کردن
مثل حرف دروغ زدن و مال بیگانه خوردن و فساد کردن و ظلم نمودن و دزدی کردن و امثال آن جماعه دیگر از محققین ...
ایشان میگویند که معبود حقیقی و صانع موجودات منزه از مخلوقات می باشد و او را از ایصال آثار مخلوقات منزه دانسته
حالا بعون الله آنچه مذکور شد که خطا و رسید اعمال و اعلال افعال خود شناسند در کتب ایشان مسطور و در السنه و افواه
زبانزد مذکور است که مبدع حقیقی در بدایت بر کرت نفخ با اراده جمعی طبیعت را ایجاد نمود و او را چهار دهه بعنی خلقت
یعنی طبیعت چهار ده چیز را مرجع در وجود آورد **اول** زمین گویند وسعت زمین پنج کرت جوهر است و هر کوهش صد لک جوجن
و هر جوجن یک فرسخ و ثلث فرسخ است **دوم** آب آن فوق زمین است **سیم** آتش و آن بالای آب است **چهارم** هوا و آن فوق آتش است
پنجم آسمان و آن محیط هوا است **ششم** اهنکار یعنی انانیت و خودی و وی بالای آسمان است **هفتم** مهات یعنی مادهٔ وان ده برابر
ههات است و طبیعت جمیع اینها را فرو گرفته است و عارف حق از همه را کرده بالاتر و **هشتم** طبع آسمان است که ادراک اصوات میکند
نهم طبع هوا که مدرک اجسام است **دهم** طبع هوا که مدرک اجسام است **یازدهم** طبع آتش که مدرک صوت و لمس و صورت است
طبع آب که ادراک صورت و لمس و ذوق میکند **دوازدهم** طبع زمین که ادراک صوت و لمس و صورت و طعم و شم مینماید **سیزدهم**
طبع اهنکار که انانیت و خودیست که تمیز همه میکند و فرق میکند و ... آن را گویند **چهاردهم** طبع مهات که ماده آن است
و جمیع اینها از آن حاصل میشود بعضی گفته اند که وجود مستمر ... و فوق و تحت و میان در مجموع چهارده مرتبه را سپهر عناصر

از وجود مطلق و ذات حق است و گروهی از هندوان میگویند که از حق مطلق بحث طبیعت بوجود آمد آنگاه از طبیعت زمان
خلق شد و از زمان بسبب جنبش ماده موجود گشت و از ماده اهنکار متولد شد و از اهنکار ساتک و بعد از آن راجس و آنگاه
تامس و در میان ساتک بکرتها عبارت از قوت عقل است و راجس بکرتها عبارت از جذب ملایم طبع است تامس عبارت
از قوت غضب است از ساتک طبایع موجود شد و از راجس حواس باطن پدید آمد و از تامس حواس ظاهر موجود گردید بعد
از آن آسمان و هوا و آتش و آب و زمین ظاهر گشتند آنگاه بشن و برهما و مهیش که سه فرشته اند بر صحنه وجود قدم نهادند یعنی پیدا شدند
که حق عبارت از زمان و عمل و طبیعت است و برخی گفته اند که ایشان حق اند و گروهی گویند که حق نور است در غایت شرف و عظمت
و نهایت صفا و از حلول و مکان منزه و از جسم و جسمانیت مبرا و بحقیقت بسیط و بلا صفات و جمیع موجودات را حاصل بوده و
همگی مخلوقات از ماده ایجاد فرموده و فرقه دیگر که موجود حقیقی وجود او است بجز واحد ... و ذات او رسیدن دانسته
طریق وصول بحضرت او شروط بجمع و قلع شهوت و غضب و منع حواس ظاهری و باطنی است و لذات معدوم دارند و این خوانند که
که عالم و ... در آب غرق شده بود و ... در خواب و حدت بوده و چون از خواب بیدار شد یعنی متجلی بود عالم موجود
گشت و بعضی دیگر گویند ذات حق در مقام صرفیت بحت باشد یعنی بی رنگ و بی لون و انوف از الوان و اشکال عبرا و از جهات
مکان منزه و همان ذات از انفعال بری بوده بحض ... و او را واسطه ... ساخت و باقی موجودات از برهما از پرده ... بجلوه
هستی آمدند و همچنین ... در ... اشباح ... اوتار گرفته باعث محافظت ... برهما ... در ...
... برهما ... که در ... که حکمت ... اقتضا کند ... از آنکه ... کند ... گویند ...
... ... در ... ... میکند ... ظهور میکند ...
هندوان بر آنند که ممکنات و مخلوقات ... ذات ... و وصول ... بحق تعالی معتقد است ...
... از ذات ... و اطلاق ... در ... از انواع ملائک و انسان و حیوان ... ظهور فرموده
خلق را هدایت ... بدو ... مردم را بطریق ... رشاد فرماید ... ظهور ...
و برخی گفته اند ... ... عبارت از ماه و آفتاب ...
... ... از جسم ... وجود ... و ... کوش ... و ... فرشتگان ...
دارند ... انسان ... رسم و عادت ... دارند ... و برخی گویند که ارواح ... از ... حق
تعالی ... بعلم ... باشد ... خود ... باشد ...
عیش ... بهشت رونده ... خود ... محظوظ شوند
چون ... تمام ... یا ... بعالم ... عمل کنند ...
و اگر ... بهشت ... باشد ... سلطنت ... و ...

عالی جبر باشند و اینان را بمرادات خویش رسند و برنگ عمل گویند در و هم که ... انجام ... گرفته بصورت ... و ...
کشف ... ... انتظار ... ... و ... ... و ... نبات و ...
دعوی کرده که در ... زمین ... پیدا ... زمین ... ...
... ... هندوان ... ...
در این عالم ... ... حشرات الارض و نبات ... ...
... ... که ... ...
دنیا آید و بعمل خوب و زشت اشتغال نماید و بر ... ...
... ... رکان ... ...
بوده اند و ... ریاضت و مجاهدت ... ... در آسمان ستاره شده اند و برخی میگویند که زحل ... بوده و مریخ
زمین بوده و آفتاب ... ظهور نموده ... ... آسمان موجود
و منظر ... ... گفته اند که ستارگان ثوابت موجود ... ...
یا قوت ... ... بعضی آفتاب ... فرشتگان ... ... موجود
در ... ...
... ... گویند کلام ... ...
... ...
... ... گویند ... کلام فرشتگان ... ...
کرده اند ... ...
و اتحاد و ... ...
هر کس ... هندوان ... ...
هندوان زمان جوهری است قائم بذات ... ... موجود باشد ... ... زمان ...
و حال و ... ...
... ...
... ... زمان ... ...
دور اول ست جگ ... ... هزار سال ... ...
... ...

عمر گرانمایه مصروف دارند و عمر طبیعی در این دوره لک سال باشد **دوره دویم** ترتیا جگ است بفتح تا و اول و سکون را و کسر تای ثانی و یا
مع لام الف مدت آن دوره دوازده لک و نود و شش هزار سال باشد و در این دوره سه حصه اوضاع خلق بر مقتضای رضای باری سبحانه
باشد و عمر طبیعی مردم این دوره ده هزار سال باشد **دوره سیوم** دواپر جگ است بفتح دال و واو و مع لام الف مدت این دوره هشت لک
و شصت و چهار هزار سال است در این دوره نصف طالبان اوقات خود را بکردار حمیده صرف کرده باشند و نصف دیگر در ارتکاب فواحش
عمر خود را مصروف کرده باشند و عمر طبیعی مردم در این دوره هزار سال باشد **دوره چهارم** کلجگ است بفتح کاف عربی و سکون لام و جیم
این دوره چهار لک و سی و دو هزار سال است و در این دوره اهل جهان افعال سیئه و اخلاق رذیله باشند و از اعمال حسنه
و اقوال مستحسنه بهره ور نباشند و عمر طبیعی مردم این دوره صد و بیست سال باشد و چون چهار جگ بگذرد یک چوکری حساب کنند
و هفتاد و یک چوکری تمام شود یک منونتر گذرد و نامهای [illegible] پادشاه هست بگذرد و بعد از عمر برهما انجام رسد
گویند چندان اندر برهما آمده و گذشته که علم آن بجز ایزد محیط نیست و الحال برهما در کدام مرتبه است برهما موجود
یکی است و از عمر پنجاه سال او تمام شده و شروع در پنجاه و یکم است و چون برهما تمام کرده [illegible] خورشید در
ظاهر شود و عالم و عالمیان فنا شوند و همگی به نیستی روند که از او [illegible] دیگر ظهور کند و از سر جهان [illegible]
و هیچ برای سوال باشد و از [illegible] نهایت نباشد و نیز گویند که [illegible] صورت نهاده [illegible] و هیاکل
و پرستیدن آنها باعث نزدیکی [illegible] است [illegible] و چون آنها مجموعه علوی و سفلی است [illegible]
ملت [illegible] پرستیدن او [illegible] و نیز میگویند [illegible] خود از جماد و نبات و حیوان کامل باشد تعظیم نمودن آن [illegible]
بدانکه زن خواستن نزد هندوان بانواع است **اول** آنکه اگر زن شوهر نداشته شوهر دیگر میتواند نمود **دویم** آنکه اگر زن از شوهر
جدا شود میتواند که شوهر دیگر کند **سیم** زن برضای شوهر خود با مردی بیگانه تواند اختلاط کرد **چهارم** آنکه اگر [illegible]
و از ولد دیگر باشد زن [illegible] **پنجم** آنکه چند نفر [illegible] تواند گرفت گویند در قدیم زن و شوهر [illegible]
هر یک که خواهش مردی میخود با او نزدیکی میکرد [illegible] تا آنکه زن [illegible] بیگانه [illegible]
از حرکت مادر ملول شد و بدعا کرد که بعد از آن هر زنی که با بیگانه اختلاط کند [illegible] و نیز گویند زن [illegible]
یکی [illegible] است که با بیگانه [illegible] شده و دیگر زن [illegible] اختلاط [illegible] زنان [illegible]
که با زنان بیگانه [illegible] هندوان [illegible] ایشان [illegible]
مغرور بوده و این عمل را موجب درجات و حسنات میدانند و اجرت میگیرند و خلاف مذهب خویش [illegible]
اگر خواهند [illegible] نکاح غائبانه [illegible] بیگانه [illegible] از جمیع الوجوه [illegible]
و نادر [illegible] در میان امثال و اقران [illegible] اگر شوهر زن فوت شود بعد از آن شوهر کردن روا نباشد و اگر
خود را نخواهد که با شوهر بسوزاند [illegible] مشغول شود و اگر خواهد [illegible]

با شوهر بسوزاند [illegible] شوهر خود را [illegible] دیگر [illegible] گویند [illegible]
جانوران [illegible] ایشان [illegible] باشد [illegible] کردن [illegible] و سایر اخلاق ذمیمه عمل [illegible]
باشد و در شرایع هندوان احکام فراوان است که هر گاه ذکر تمام این مجموعه [illegible] ببین معتقد اختصار نمود [illegible]
ایشان [illegible] کثیر [illegible] خواهد شد **ذکر احمدآباد** نام جدید شهر بیدر [illegible] موضع است [illegible]
در ایام احمد شاه [illegible] شهری عظیم و بلدی جسیم است قریب [illegible] هزار خانه در اوست و اکثر مردم هندو و [illegible]
سنت و جماعت و قلیلی شیعه اثنی عشری از اقلیم دویم و هوایش گرم و [illegible] از بناهای احمد شاه [illegible] بهمنی است [illegible]
بهمنی [illegible] مذکور است [illegible] مدتی [illegible] سلاطین بهمنی
بغایت معمور و دارالملک نظام شاهیه بوده است **ذکر اورنگ آباد** [illegible] نام دو [illegible]
[illegible] از اقلیم دویم و هوایش گرم [illegible] از بناهای اورنگ زیب بن شاه جهان [illegible] ملوک دکن
[illegible] دولت [illegible] بوده [illegible] شهر [illegible] و عمارات عالی و خانها
[illegible] امرای دولت [illegible] بنیاد کرده [illegible] دولت ملوک هند بغایت معمور بود اکنون
[illegible] هزار خانه در اوست و اکثر [illegible] هندو [illegible] مذهب [illegible] **ذکر احمد** نگر
نام دو شهر [illegible] احمد نگر [illegible] از بناهای ملک احمد نظام
الملک بحری است [illegible] دارالملک ملوک نظام شاهیه بوده و [illegible] اقلیم
دویم و هوایش گرم [illegible] اهل ایمان [illegible]
[illegible] هزار خانه در اوست **ذکر احمدآباد** مراد از احمدآباد گجرات [illegible] دارالملک صوبه گجرات بوده [illegible]
[illegible] بغایت عظیم بوده اکنون [illegible] هزار [illegible] خانه در اوست و اکثر سکنه هندو و [illegible]
مسلمان و قلیلی اهل ایمان [illegible] از اقلیم دویم هوایش گرم [illegible] در این دیار [illegible] است [illegible]
احمد شاه بن [illegible] از ملوک مظفر خانیه [illegible] ممتاز [illegible] داخل [illegible]
[illegible] بوده [illegible] خالی [illegible] **ذکر اودی پور** [illegible]
[illegible] هزار خانه در اوست [illegible] هندو [illegible]
[illegible] مشاهده نموده [illegible] نام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] افعال [illegible] و انقطاع تمام [illegible]

ذکر احمدآباد مراد از احمدآباد سند است وی دار الاماره میان سر ابو الحکمان نواحی است و قلعه بر سر بلندی از سند
بغایت محکم دارد و باغات و بساتین نادر در حدود دیوان قلعه قریب ده هزار خانه در او است همگی هندو و قلیلی شیعه امامیه
میان سر ابو العیر عالی قدر و منشرح الصدر بود و مذهب امامیه داشت از طوایف بلوچ بود در عدل و داد بی امثال و اقران
خود تفوق می‌نمود در درویشان و مسافران خدمت کردی و لوازم اخلاص و ارادت بجای آوردی ذکر اوچ بضم همزه و واو
مجهول و سکون جیم نام دو قصبه است شهر مانند از توابع ملتان بجای خوب و محل مرغوب است از اقلیم دوم و هوایش گرم
و ابنیه وسط و سکنه‌اش اکثر درویشان جلالی اند در بکر هندو و چون مدفن سید جلال بخاری آنجاست هذا الاولاد
احفاد در درویشان ایشان در انجمل بسیار اند قریب جلالی در کشور هندوستان و سایر بلدان مشهور اند در ممالک کابل
و کشمیر و سند معمور سید جلال عارف یگانه در دور فقر و فنا وحید زمانه بود در مذهب امامیه در سواد هند کوی آن
جناب را بقیه می‌نمود و جمعی کثیر از اولاد و احفاد آن بزرگوار صاحب معرفت و کرامت بوده‌اند و مشرب آبا و اجداد خویش عمل می‌نمودند
چنانکه مولانا قاضی نور الله شوشتری پاره از احوال ایشان در کتاب مجالس المؤمنین ذکر نموده است اما در این عهد کلام بعضی
دیار معمور نمود کمی مشاهده نمود که چنگی بدل ندند و مرعی داشته باشد مکر اکثر فرقه جلالیان خود را شیعه خوانند
سب و لعن خلفای ثلاثه و بنو امیه نمایند و صوم و صلوة و سایر عبادات شرعیه نکنند و ریاضات و مجاهدات و سایر اعمال
صوفیه ندانند و بنگ و چرس و سایر مسکرات بسیار خورند و اکثر ایشان در گردش و سیاحت بسر برند و بعضی از ایشان
مار و کژدم و جانوران موذی بر کرده محبوس سالی یک چند بدر خانهای مردم طلب کردن و گدائی نمودن را لازم دانند
جمع کردن مال و زن خواستن را خوب ندانند گویند زن حرام و لقمه حلال هم دم سید جلال اما مشایخ بزرگوار ایشان
بامداد و صوت ساخته‌اند روی بعضی نشسته و نام بزرگان سلسله خود را ذکر کنند و گویند ما از این قبیل و مرید پیران است که
ارشاد و تلقین میکنند و مرید از اولاد سید جلال است که سالی یک بار فقرای جلالی بخدمت وی در اوچ آمده بعقد مقید شده
نیاز میکنند و ایشان مانند صوفیه اوراد و اذکار جهت و بعضی از ایشان دین شده و دارند و میگویند ما
چهارده پیر و چهارده خانواده و چهارده دوده است اول پیر پیران حضرت محمد مصطفی صلعم است دوم حضرت سرور اولیا
علی مرتضی ع سیم امام حسن مجتبی ع چهارم شیخ حسن بصری است ایشان چهار پیر در ارشاد نظیر اند و چهارده خانواده
بدین وجه گویند از حسن بصری دو فرقه بهم رسیده اند خلیفه اول حسن بصری حبیب عجمی بوده و از وی نه خانواده ظهور نموده
باین ترتیب اول حبیبیان دوم طیفوریان سیم کرخیان چهارم سقطیان پنجم جنیدیان ششم کازرونیان هفتم طوسیان
هشتم سهروردیان نهم فردوسیان و از خلیفه دوم حسن بصری که شیخ عبد الواحد زید بود پنج خانواده ظهور نموده بدین ترتیب
اول زیدیان دوم عیاضیان سیم ادهمیان چهارم هبیریان پنجم چشتیان و از چهارده دوده دوده حقانی دوده کرمانی
نامیده مشهور و سایر دوده‌ها بر بعضی مستور است ذکر استالف بکسر همزه و سکون سین مهمله قریه‌ای در هشت فرسخی دار الملک کابل

و سمت شمال

و سمت شمال وی واقع است و طرف غربی وی کوه عظیم گرفته و سایر اطراف آن واسع است جای بغایت دلکشا و محل عجیب
فرح‌افزاست آبش گوارا و هوایش فرحناک از اقلیم چهارم اکثر فواکهش سردسیری علی الخصوص شفتالو و امرود و بهار
قریب پانصد باب خانه در او است و چند باب قریه معتبره مضافات او است باغات بسیار دارد و سیرگاه اهل کابل است فصل
بهار و تابستان گلستان کشمیر و قندهار است و خلقش حنفی مذهب و بغایت متعصب فساد به امامیه کیشان و مسافران
دوست دارند ذکر اندراب بفتح همزه و سکون نون و دال شهرکی است قصبه مانند و طرف شمال کابل واقع است و شش مرحله دور
مشتمل است قریب سه هزار خانه معمور و در میان جبال و تلال واقع است از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش گرم است و غله
اندرابی مشهور است و مانند بلور است که انواع ظروف سازند و مردم ناحیت و تل نسبا اند و همگی حنفی مذهب
و خالی از مروت نباشند نصف بعض از مردم تاجیک است ذکر اتک بفتح اول و ثانی و سکون کاف عربی قصبه‌ای است بر دو
قلعه‌ای است سر آب حصن محکم و قلعه مستحکم دارد از بناهای اکبر شاه بن همایون بابر شاه گورکانی است و جهت و علت
کابل با بنگالی دو بار هند است [illegible] گویند که اتک گویند
و بزرگان تا ولایت ایران را خراسان گویند و آنچه اهل خراسان و اول ولایات توران و خوارزم است و سمت مشرق و شمال الطوس واقع شد
و ساکنان آن دیار بقدر ایشان و ظایف [illegible] اند و چند بابه قریب دارد از اقلیم چهارم است و آنرا هند از اقلیم سیوم
بلاد کشمیر و لاهور واقع شده است قلعه اتک بسر کوه اتفاق افتاده و در میان آن قلعه بر کوهی دارد و بغایت متانت و استواری
از سنگ تراشیده ساخته‌اند هوایش گرم و آبش خوشگوار رود بزرگ اتک عظیم است وارد وی شد [illegible] و منضمان از جانب
و از جبال غور بند و بامیان بر خواسته و از میان بلاد کنر و جلال آباد گذشته و از ملک دوابه و خراسان می‌نموده از کنار
اتک میگذرد و نصف دیگر [illegible] بامیان نام از جبال شمال بر خواسته و از دست چپ [illegible] نموده در کنر [illegible] اتک
دیگر متصل گذارد اتک [illegible] جیلم [illegible] داخل گشته و قطع ملک سند کرده [illegible] دریای سند
در وصل آن افسانه‌ها چند آن بعد دارد که بیان نتوان نمود و در اتک [illegible]
نمود که علی شاه نام وی مرید نادر علی شاه و مرید [illegible] داشت در آن ایام اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده آراسته بود
و چندین [illegible] شکر [illegible]
جوهری فاضل ذکر اسلام آباد اسم جدید و موضع است مراد از اسلام آباد کشمیر است وی قصبه‌ای است شهر مانند و جای
دلپسند از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم وی بسمت شرقی دار الملک کشمیر اتفاق افتاده مشتهیات در آنجا مهیا و
آماده است قریب سه هزار خانه آباد در او است و چند قریه آباد از مضافات او است سر حلقه دار الملک کشمیر و باغات
و بساتین در آن دیار نامحصور است و اکثر میوه‌های سردسیری موجود است و چنار در آنجا بسیار است و خوب تربیت شود
اغلب حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند و کثیر هنود ذکر اورنگ‌آباد بضم همزه و واو مجهول و سکون را قصبه‌ای است

و محل است خاطر پسند از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم از بلاد توران و سمت مشرق بدخشان است مردمش اکثر حنفی
مذهب باشند اما خاطر دوربین نیز غافل نشود نظم هر که را او خوب تو خوبش شمر خواه از نسل علی خواه از عمر بذکر ایشان نیز
از ایشان اجتناب میکند ذکر اتالیق وی حاکم اندکان بعضی بکثرت دولت و وفور ثروت و بسیاری مکنت بر اکثر امرای آن
تفوق جوید و اخلاق پسندیده داشت و خالی از معرفت نبود روزی فقیر از وی سؤال نمود که اتالیق چه معنی دارد در جواب فرمود
که لفظ اتا در لغت ترک بمعنی اصل و ذات است و کلمه حبیب قلیل را گویند چنانکه بعض مناسبت فرمانکه خواند و چون
در اصل حبیب قلیل داشته لهذا این نام را بر ان گذاشته اند و بعضی از آن پرسیدیم که در مملکت تاتار درویش میباشند باز در جواب
فرمود که لفظ درویش اطلاق میشود بچند فرقه اول فرقه که ملبس بلباس مخصوص اند و در کوچه و بازارها از انام نیاز سؤال میکنند و بعضی
بطریق قصه خوانی وجهی بدست آورند کتابی و کره بر در خانه ها طلب میکنند و جمعی کشکول بدست گرفته در بازارها یا هو یا من هو میزنند
و حقی الله میگویند این گروه خلیع العذار اند و جهال بیدین بیحیا و ایشان مانند کالا و گوسفند دهند و در ایشان بجز نام درویشی نیست
دوم لفظ درویش بجماعتی اطلاق میشود که ایشان از جمله ابرار و اخیار اند و در مسالک حق مستقیم اند و کفایت پیشوای ایشان شاه
درویشان امیر مومنان است سیم مراد از درویش بعض کامل و انسان مکمل است چنانکه لسان الغیب بدان اشاره کرده است بیت
گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است و بزرگی گفته مصرع درویش محمد است علیه اعلی لفظ
درویش در لغت عرب بمعنی محتاج است از جماعت دوم کسی در این بلاد بود که اقبر برنا عمر الله گفتندی و پیوسته در مقام ریاضت
مجاهده بود و قریب شصت سال در آن اجوانی کرده بود در ان اوقات بعالم جاوید انتقال نمود در زمان حیات آن بزرگوار حیرت
در آن ولایت بسیار بود بعد از رحلت ایشان تفرقه خاطر عموم مردم روی نمود و در هر کوی بیقدر خویش گرفتار محنت شدند فقیر بسیاری
کمالات آن عزیز شنیدم با فقرا و مساکین بود مختار معرفت چنان بسیار از آن بزرگوار شنیده ام و دعا الاعزیب دیده ام من جمله روزی در مجلس
فرمود که هر کس با کبر و نخوت شعارات و هر کس با اکرام انوار است و هر که با کبریا انبیا مرده حق بودی بیند با این کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله همین معنی دارند ذکر اتاد از بلاد توران ترکستان است قدیم الزمان شهری بوده است
اکنون قصبه ایست از اقلیم پنجم است معتبر نیز بوده است ذکر اترار وی نیز از بلاد توران است معتبر بوده ذکر اتیجا بکسر همزه و سکون
سین وی از اقلیم ششم است و از بلاد مشرقیات تجاب سرحد است مردمش از نسل ... باقی اند فقیر ندیده ذکر ادرنج دار
الملک خوارزم است شهری خوب و بلادی مرغوب است ساکنان اغلب حنفی مذهب و فارسی گویی و ترکی زبان اند از اقلیم پنجم
و هوایش معتدل است و میوه های سردسیری فراوان دارد و دو کوهی بسیار دیده شده اما او را دیگر نظر نیامده ذکر احقاف ولایتی
از کشور عرب حضرت هود بر اهل احقاف مبعوث شده بود و ساکنان آنجا را از عصیان نافرمانی بنا بر دعا عذاب الهی گرفتار شدند
تفصیل آن در کتب اخبار مذکور است ذکر آباده نام دو موضع است در کشور فارس یکی قریه در دو منزلی اصفهان سمت شمال
و در ساحل ... و جوانب آن بسیار وسیع است در زمین هموار اتفاق افتاده و قریب سیصد خانه در او است و چند مزرعه معتبر

و ساحل ایش وسط و هوایش گرمی مایل و سمت شمالش کوه نزدیک و قلیلی باغ دارد و همگی طایفه اند بفتح لام و شین
و نون مع الیاء از جماعت ارا و اکثر ایشان قطاع الطریق و شیخ بخاری در آنجا دفن اند و دیگر نام قصبه ایست در سه منزلی قونیه
جای خوب و محلی مرغوب است آبش معتدل و هوایش باعتدال مایل و قریب پانصد باب خانه در او است و بحسب اراده
و مزرعه و مضافات او است باغات فراوان دارد و کرباس بسیار دارد با اقمشه میشود و مردمش غالبا ترکی ... میباشند
همگی شیعه امامیه باشند و آن قصبه در زمین هموار واقع و اطرافش وسیع است و قلعه کلینی بر آن کشیده اند ذکر اناتا
قصبه ایست از توابع کرمان ما بین شهر یزد و مدینه کرمان اتفاق افتاده و عمارات آن قصبه در دامن کوهی و بلندی واقع گشته
جوانبش واسع است و قریب هزار باب خانه در او است و چند پاره قریه معمور از توابع او است باغات خوب ... و انگور
ممتاز است و آبش از قنات و کوار و هوایش گرمی مایل بعدل گشته است و مردمش همگی شیعه مذهب و خالی از شجاعت
و شهامت نباشند ذکر اردل بفتح همزه و سکون دال و کسر راء و مع الباء و سکون لام بلدی ایست از بلاد روم و قریب عموم مردمش حنفی
مذهب فقیر ندیده است ذکر اراده ولایتی است قریب بملک گرجستان از اقلیم پنجم و هوایش بسیار سرد است ... کوهستان
کوهستان است و خلقش همگی عیسوی ملت اند ذکر ارغندآب بفتح همزه و سکون راء و فتح غین معجمه و سکون نون و دال مع الف
و سکون با نهری است از بلاد توران و قصبه ایست توامان است و سکنه آن همگی حنفی مذهب اند ذکر ارغوزم بفتح همزه و
سکون نون و فتح دال و ضم خا ساقط مع الواو و سکون نون و دال ... از بلاد طخارستان در سه منزلی بلخ شهری است خوب
و محلی مرغوب است و مردمش همگی حنفی مذهب و اکثر طایفه ترک اند از جماعت افشار و قلیلی از افغان بسیار است
ذکر ارغنداب از بلاد توران جای خوش آب و هوا است و خلقش اکثر طایفه اوزبک اند و قوم قدیم است ذکر اوزبک نام طایفه
از طوایف ترک اند ... و بعضی سرخ اند و لیکن ان طایفه توران و طخارستان و دشت قپچاق و ترکستان است تخمینا
پانصد هزار خانه میباشند و جمعی کثیر از ایشان در شهر و قریه سکونت دارند و اغلب ایشان طریق ییلاق میروند و قشلاق
سپاهیاند و عموما خالی از مروت و شجاعت و فتوت نباشند و مهمان دوست و غریب نواز نیز ... درویش پرور باشند و
اغلب این طایفه حنفی مذهب و قلیل شیعه امامیه اند و همگی کرسمرو کم دین باشند ذکر اسلاق بفتح همزه و سکون فاء از بلاد
روم ایلی است و از افضل الادیان کشور محسوب میشود و هوای آنجا بسیار سرد است و مردمش همگی حنفی مذهب و قلیلی
عیسوی ملت اند ذکر اوده بضم همزه از بلاد هندوستان بزرگ است جای دلکش و بلدی دلربا است باغات فراوان دارد و
هوایش بغایت خوب است و مردمش اکثر حنفی مذهب اند و بسیار غریب دوست و مسافر نواز باشند گویند که در ده مرد
حضرت ابراهیم خلیل است ... انبیاء ... حضرت ... محفوظ داشت و اکنون چشمه در آنجا
موجود است گویند همان چشمه ایست که ... ظاهر بود ذکر اردم بضم همزه و دال و سکون میم از بلاد
طخارستان است و ان قدیم الزمان مردم ... شیعه امامیه بوده اند و قوم قدیم است ذکر اسلام کره نام چند موضع

در هندوستان نادیده‌ام بعضی از آن اماکن را دیده و مشاهده کرده است ذکر اکوره بفتح همزه قصبه‌ایست در یک منزلی پیشور
واقع و در کنار رود عظیم اتفاق افتاده و جوانب اربعه‌اش گشاده است قریب هزار باب خانه در او هست و چند پارچه ده
معمور مضافات اوست و ابش خوشگوار و هوایش گرم و سازگار است باغات فراوان دارد و مردمش همگی حنفی مذهب
جماعت افغان و نسبتاً غریب‌دوست و مهمان‌نواز باشند ذکر ارجوان بضم همزه و سکون را و فتح جیم مهمله و واو مع الالف و
سکون نون قریه‌ایست از توابع گیلان شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه از آنجا خروج نموده است با اکثر آنجا در
بدو خروج قتال نموده است ذکر اشناکر بعضی اشنا غربی گویند دهی از قرای معظم اولنکر است قریب
سیصد خانه در او هست و چند مزرعه مضافات اوست ابش خوشگوار و هوایش سازگار و باغاتش بسیار و چشمه‌هایش
در آنجا بیشمار است آن قریه در بلندی اتفاق افتاده و جوانب اربعه‌اش فی الجمله گشاده است و مسکن طوایف بختیاری
و مردمان آنجا در غایت نیکوکاری اند همگی مهمان‌نواز و غریب‌دوست باشند داه محمد بن الحاج بدیع‌خان ساکن آن قریه
مردی جمیع کردار و پسندیده اطوار است مخلص درویشان و معتقد ایشان است و بزیور کمالات انسانی آراسته و از جمیع
و ادب آراسته است نفس چند روز بمهمان آن قریه بود از مراسم فتوت و مروت هیچگونه مهمل و معطل نمود جزاه الله
فی الدارین خیرا ذکر ادرنوس از جند دمشق و از مضافات اوست ذکر انطرسوس از جند حمص از بلاد شام است ذکر ابجه
ده جزیره ایست بزرگ و آباد در دریای چین اتفاق افتاده مشتمل است بنواحی معموره و قصبات مشهوره عقاقیر و ادویه
کافوری از آنجا بسیار است چنانکه اهل معمورش بیاد بیقه‌ها و اوست و مردمش مذاهب مختلفه دارند اکثر تناسخی اند از جزیره
در اقلیم دوم و هوایش گرم است ذکر ادرنه بفتح همزه و سکون دال و کسر را و فتح نون و سکون ها شهری عظیم و بلده‌ای جسیم
است از اقلیم پنجم طرف شمال اسلامبول واقع و مسافتش شش مرحله دور و مشتهیات خاطر بسیار در آنجا موجود است مدتی
مدید دار الملک آل عثمان بوده بعد از تسخیر قسطنطنیه آنجا از نظر افتاده اسلامبول دار الملک ساخته مردمش
زبان اغلب حنفی مذهب بعد بکر نصاری و قلیلی اهل الیهود مراد از کشور روم ایل است بجز لحضر قریب است ذکر آل بیت
لفظ ترکی و در لغت ترکی بمعنی ماه است بدین خود معلوم است بمعنی ماه بن و ولایتی است مشهور و در افواه و السنه مذکور
و مشتمل است بر بلاد دلنشین و قصبات بیشمار و اکثر آب و هوای بلادش ملایم و سازگار چنانکه میوه‌های گرمسیری ما
نارنج و ترنج و زیتون در غایت وفور و فواکه سردسیری نیز محصور است بعضی طرفها آبادی و معموری در آن بلاد بدرجه
نصفت رسیده طول دو چهار فرسخ و عرض عرض مساوی است و شاهد کرده که مجموع باغات و بساتین و زراعت بود و در
یکیکی دو در قهوه خانه و مسافت پنج فرسخ قریه بقریه در همه ارکان جوی جریان موجود عجیب آنکه اغلب قرا دیوار و حصار دارد تا
و معمور از بلادش در موضع خود خواهد آمد ذکر ایبور ملکی است وسیع و عریض طرف مشرق توران و بلاد و امصار
فراوان دارد همگی از اقلیم پنجم و ششم است هوای آنجا بسیار سرد است مردمش قومی از ایشان اغلب کافر و بعضی سنی اند

عبد الغفار؟

بیان ختا و تورکیست بعضی از ولایات آنرا سکندر بن کیونه ملاقات نکرده است حدیقه دویم در بیان حرف با بر رای ضمیر منیر
علمای نعمان و بدایع معرفت برای عرض داده ندارند مخفی و پنهان نخواهد بود که در حرف با دیار دلنشین و امصار بیشمار
و نواحی از حد افزون و قرای از شمار بیرون مشاهده شده اگر مجموع آنها را تحریر داده هر آینه دفتری علیحده گردد لهذا
انچه مشهور و در السنه و افواه مذکور است مسطور میشود ذکر بحار جمع بحر است محققان بیان نموده اند بعضی
بر آن بوده‌اند که آب دور کره زمین محیط است و آنرا بحر و حوض و موج بحار الاتی دیگر نیز هست سبب آن نوشته اند و بعضی
در کتاب ریاض السیاحه ذکر نموده هفت خلیج از بحر محیط جدا شده و موسوم است بحار سبعه و بعضی آن خلیجات
بسیار داند و مجموع بحار سبعه را بحور خمسه است بحر اخضر که آنرا بحر روم و بحر شام و بحر افریقیه گویند بحر اسود که آنرا بحر
ابیض و بحر بنطس گویند بحر اندلس و بحر جرجان و بحر قلزم و بحر هند و بحر عمان و بحر بین صین دیگر بحر اوقیانوس و بحر چین و سایر بحار
دیده و مشاهده کرده اند و چهار دهم بحر بمعنی آب شیرین [illegible] در بیان سیر و ماهی شود تفصیل
در ریاض السیاحه ذکر نموده‌ام ذکر یبرین نام دو موضع است یکی جهت مغرب یکی جهت مشرق اما در اقسام جهت مغرب است و آن
دیاری است مشهور و در کتب اخبار مذکور است و محتوی است بر بلاد دلنشین و قصبات بیشمار همگی از اقلیم دویم و سیم ساکنان
آنجا همگی قوم عرب و ما الکی مذهب اند و دیگر بیرین شرقی در شش منزلی کابل است قوم هزاره آنجا مسکن دارند در حرف ها خواهد
آمد ذکر بنگاله بوسیدن عالم کرده مملکت بنگاله ولایتی است وسیع و عریض و کشوری است خوب و مستفیض مشتمل است
بلاد دلنشین و مدن عظیمه و قصبات دلگشا و نواحی بدیع افزا و محدود است از طرف مشرق بجنگل و نیال و از سمت مغرب
مانی و واحی و از جهت جنوب بدریا و از جانب شمال بولایت بهوتنت و بوده عظیم از وسط آن ملک از جانب شمال بطرف جنوب
بکنند و آن رود ما شط العرب و شاید بزرگتر باشد و هوای آن دیار بس خرم و در فصول اربعه چون ارم است مجموع
بنگاله از اقلیم دویم است و بغایت معمور و حاصل خیز و هوایش طرب انگیز ارتفاعش آکثر برنج و شکر و ابریشم و پنبه و غیره
گرمسیری بیاد و جهای تغییر یافته میشود سالهای فراوان در تصرف ملوک گورکانیه اکنون قریب چهل سال میشود که اغلب آن دیار
آنرا بدا فرنگیان در حیطه تصرف آورده اند ساکنان آنجا اغلب هندوان و بعد حنفی مذهب و دیگر شیعه امامیه و دیگر
فرنگیان اند و تمام مملکت بنگاله سه صوبه است اول صوبه بنگاله و آن محتوی است بچندین بلاد و امصار دویم صوبه بهار و آن
نیز مشتمل است بر بلاد دلنشین و قصبات بیشمار سیم صوبه ادیسه تمام قصبات و نواحی فراوان دارد و چند شهر معتبر دارد
سعی بلادش بطرز حروف تهجی مذکور خواهد شد ذکر برار صوبه ایست از دکن و محتوی است بچندین بلاد و مشتمل
بلادش معموره همگی از اقلیم دویم هوایش گرم و ارتفاعش بسیار و سکنایش اغلب هندوان و دیگر مسلمان اند ذکر بیجانگر
صوبه ایست از دکن از اقلیم دویم است و محتوی است بر بلاد مشهوره و مدن معموره و قصبات آباد و نواحی جنت بنیاد
اغلب ساکنان آنجا هندوان و دیگر مسلمان و اهل ایمان انه دار الملک آنها بیجاپور نیز آباد است در حرف الف مذکور شد

ذکر بروده بفتح با، شهریست عظیم از کشور دکن و از اقلیم دویم و دار الملک نوابان عظیم الشان و بغایت معمور و اینک
خواهد دار موجود است مردم انجا غالب هندو و دیگر سنی حنفی مذهب اند فقیر ندیده اما از اهل انجا رسیده است ذکر
برهانپور دار الملک معمور خاندیس از کشور هند و از اقلیم دویم و بغایت معمور طایفه هندوان دارند ذکر بیجاپور شهری
بزرگ و مدینه عظیم بوده و قدیم الزمان دار الملک راجهای پر شوکت بوده اکنون قریب ده هزار خانه در اوست و نواحی
جنتش مضافات اوست از بلاد دکن و اقلیم دویم است باغات بسیار دارد و سکنانش اکثر هندوان و دیگر قلیل مسلمانان
ذکر کنبایت بندریست مشهور و در السنه و افواه مذکور و بکثرت دولت و افزونی جمعیت معروف است از بنادر گجرات
معمول و کرمسیر است از اقلیم دویم و خاکش خرم و آبش بد و هوایش گرم و میوه گرمسیری خوب است بهر دو کنار بحر هند واقع و
بغایت واسع است و سکنانش اکثر هندوان و بعضی از فرنگیان و دیگر اهل ایمان و دیگر گبران و دیگر اسماعیلیان
بیست و پنج هزار خانه در اوست و نواحی آباد و مضافات اوست و باغات بسیار و چند دیگر بیرون دارد و قریب بیست سال
که فرقه انگلیس از طوایف فرنگیان ان بندر را آباد کرده اند و دار الامان نموده اند و در کنار بحر از شهر قریب یک میل در
حصار استوار از سنگ رخام ترا شیده احداث نموده اند که جزیره هندوان از منازل دو بحقا خرب بودند و قریب
ده هزار باب خانه و دکاکین هر یک به طبقه در آن حصار است و متاع روم و چین و ماچین و فرنگ و هند و دکن و یمن
و منزه دوران بلده بسیار است ارباب دولت و اصحاب تجارت و اهل معامله از هر فرقه فراوان است ظلم و تعدی در انجا نباشد
هر کس هر چه داشته باشد و هر مذهب و کیشی دارد احدی مزاحم او نمیگردد چنانکه هندوان بتخانه دارند و مسلمانان مسجد
نماز گذارند و نصاری کلیسیا و گبران آتشکده دارند و هر کس در کیش خود را معمول و او را بتداری شعر هفت الغابت
کار اری باشد که گویا با کسی کاری نباشد اگر چه در تمامت کشور هند نمی پست و رای گرد جمیع بلاد فرنگ نه ظلم
نه جور و دوری فقیر بطریق تفرج میگردید ناگاه بمحلی عبور نمود و طرفه سیری و عجب تفرج مشاهده کرد بدان محله در
انرباست کشان هندوان مشاهده نمود که یکی خود را او بپیچد و دیگری پای خویش را جفت نموده و دو دست اداره و فرق
ایستاده بود و یکی دیگر علی الدوام ترددی نموده و یکی روی بآفتاب کرده عبادت میکرد و لوازم پرستش او بجا می آورد و
چند نفر از مسلمانان مشاهده شد که یکی دست بستهٔ نماز گذارده و یکی دست باز کرده قرآن میخواند و دیگری اوراد
نفر دیگر شطرنج بازی میکردند و جمعی دیگر از گبران و مسلمانان و هندوان و اهل ایمان باهم جمع بوده و دوتان فاحشه در
ایشان رقص و سماع میمودند و نفر هفت که بکمر چوب بریده و زمره دیگری بازی میکردند الحاصل هند و جلی که طرحی
یکدیگر بوده ملاحظه کردید در هیچ کدام از یکدیگر فارغ بوده و از هیچ یک خوف و هراس نداشتند فقیر چنین محفل در کشور
هند بسیار مشاهده کرده است نظم این خیالات مغایت دودا ورد ماند شاهد و شمع و شراب و شکر و نای و سرود نقل
از جمله آنانکه از در انجا حاضر هندو و گبر و بهم مومن و ترسا و جهود ذکر بندر سورت بعضی آنرا بندر سورت نیز نویسند از

اعاظم بنادر صوبه گجرات و بحسن بلاد و بهجت آبادانی از مشاهیر است بلدی از عباسی شرق هر جاه و رود و بحر پیوسته و ایاصم ...
رود بندرک و سایر اطرافش واسع است قریب پنجه هزار خانه در اوست و غالب مردم هندو و بعد حنفی مذهب و صاحب
شوکت اند انجا ارباب جمعیت و اصحاب دولت اند و بعد اسماعیلیان ایشان بی قرار اند و بعد دیگر شیعه امامیه
و اهل ایمان اند مرکبات ان بسیار و سایر میوهای گرمسیر نیز بیشمار است علی الخصوص انبه انجا ممتاز میشود خاندان قدیم
و دودمان عظیم در انجا ساکن اند نصف بسیار خوب و پارچهای لطیف در انجا بافته میشود که با اطراف و اکناف میبرند
بقیتا علامه فقیر قریب شش ماه در انجا بر وفق مقتضیه مکث نموده اگر چه نوع انسان در انجا کم دید و حقیقتا دیو
اما بصورت انسان و با اهل بلاد و اهل بیش وجماللعیبا حالص دارند بطریق ارادت میسپارند ذکر بریلی بفتح با وسکون
را مهمله و سکون یا و لام مع الیاء شهریست دلکشا و مدینه ایست بهشت نشان از بلاد صوبه هند و از توابع دار الملک
لکهنو است از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش از چاه و سایر کارات است و در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانبش
معمور یک هزار خانه معمور و اقسام میوهای گرمسیر موفور است باغات خرم و بساتین جهان در اوست و نواحی
و قرای بجمیع ... مضافات اوست و اغلب ساکنان انجا هندو و بعد حنفی مذهب اند انجا شیعه امامیه اندک ...
... العکومت ... ملوک ... تعلق داشت بعد از اختلال احوال دولت ایشان بطریق صلح بطایفه
فرنگیان واگذاشتند عموم مردم انجا بر خلاف از دیگری باشند و در غریب نوازی و عمل پروری ممتاز باشند خاندان
دیگر ... صاحب مکنت در انجا بسیار اند ذکر نواب احمد علی خان امیری از امرای ایشان و نواب بنام مکان بوده
و در فضایل صوری و معنوی یگانه بوده حسن صورت با احسن سیرت جمع داشت و هموار مردم و احسان بر قلوب اهالی آن
اوان ... بغایت اذل ... جود و سخاوت او اشتهار عموم داشت مکرر خلق عظیم که مخصوص بدان شهر باز بوده
روزی فقیر بعزم ملاقات امیر کبیر عزم نمود که نزد خود مندان سخاوت نسبت او جود کرم چنین است آنانیکه گفته اند که
ملوک را خزینه نهادن لازم و در جمع نمودن از لوازم است چه و حتی ساعت روزی بغایت در آن ساعت او را نکار ابدا
کلام نظم نموده گفته بیت بخت و دولت بکارِ دانی نیست جز بتایید آسمانی نیست زر کی و سلطنت و عزت ...
بخالق منوط و به قدرت و توانایی لطف ایزدی مربوط است نظم اگر تاریخ عالم را بخوانی همه احوال عالم را بدانی که اشخاص
بسیار در سبع ... اکثر معمور عالم را مسخر کرده اند و صاحب شوکت و کثرت دولت شده اند مانند کیومرث و بخت النصر
و معاویه و عبد الله سفاح و چنگیز خان و امیر تیمور و یعقوب صفار و عثمان بیک و شاه اسمعیل و امیر احمد سامانی و
سبکتکین و نادر شاه افشار و کریم خان زند و امثال آنها از حد و حصر افزون و از جمیع بدن ایشان در بدایت حال
و ابتدای احوال مردم مفلس و بیشوا بوده اند و صاحب دولت و خزینه نبوده اند و سیم و نقد و جوهر فضل سلطان و
فرعون و نمرود ... ایمان است که دعوی الوهیت نموده اند و طریق بغی و طغیان در زمان الحق بجود اند و اعطا

و اولیا کرام را بقتل آورده اند و معترفان اله و عارفان بالله را آزرده اند و ایذا و اذیت کرده اند همه بعلت کثرت دولت
و افزونی مال بوده و بغرور و عدم و نور سیم و زر تکبر نموده اند و کوس انا و لا غیری زده اند که آیه إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ أَن رَّآهُ
اسْتَغْنَىٰ شاهد مقال است و شنیده شد و بنظر رسید که بسیار کس دعوی الوهیت نمایند و زبان بکلمه انا ربکم
الاعلی گشایند و طریق ظلم و جور و ستم پیش گیرند پس باید که دولت را بخشید و بنوشید و بنوشانید و بعجزه و
مساکین رسانید و مسافران و درویشان را خوش وقت گردانید و یتیمان و بیوگان و عاجزان را اعانت نمود و در باب
وکلا و اصحاب خیر و حال و اهل اختلال احوال را رعایت نموده و طایفه نجبا و اعزه و خاندان کرام که دولت و ثروت
نموده اند ایشان را احسان باید کرد و سادات و علما و عباد و زهاد و اهل انزوا را نیز با ایشان لوازم خدمت
بجای آورد و بقاع خیر و ابواب البر را بساخت و آثار نیک و عمارات خیر چون رباط مسافران و درویشان باید که
بماند که از بذل و جود سه چیز حاصل میشود اول آنکه آدمی را از بخل که ثمره مال و حرمان است و نخوت را از دل دور
فارغ میکرد اند چه که صاحب دولت خسیس و بخیل را دشمن بسیار و خصم بیشمار در محافظت مال داعوان و انصار
نیز در کار است و مرد لئیم و بخیل همواره مردود اهل روزگارست دوم ذکر جمیل و نام نیکو از مرد کریم در صفحه روزگار
یادگار ماند و دوستان و محبان کریم را افزایش پیدا میشود و دشمنان و خصمان حسد میکنند و ملک دولت
مخلص شوند سیم نام نیکو که بعد از آدمی برکات او ماند برای نیکو کار سیم در آخرت صاحب جود و سخاوت و لطف
سرشت مقام است و خبر السَّخِيُّ لَا يَدْخُلُ النَّارَ وَلَوْ كَانَ فَاسِقًا موید کلام است چنانکه حکایت حاتم مشهور خاص و عام
و بخیل و ممسک در رحمت الهی دور و از مغفرت باری تعالی مهجور است حدیث الْبَخِيلُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَلَوْ كَانَ عَابِدًا مشعر
مقال است زیرا که ناکس حب دنیا داشته باشد مال جمع نتواند نمود و مضمون حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ در دل کسی
اصناف اوصاف رذیله جمع خواهد بود چنانکه نادر کسی حرص و بخل و طول امل و غفلت و حسد و قطع صله رحم
امساک و خست و شرارت و سوء ظن و بدخویی ظلم و جور و ستم باشد سیم و زر نتواند اندوخت و حکما گفته اند که مال
پیوسته بسیار مال باشد و مظلوم را سیم و زر نباشد و معادل و وسط الحال باشد چه خوب گفته اند سلطان زیبنده بخت الکرم
خود و بخشید و بخشا که مال از بوارث رسید سرها و لیا که خود نبرد فَأَمَّا الْبَخِيلُ يُحَاذِبُ الْوَارِثَ شیخنا
سعدی رحمة الله علیه فرموده که موجوع قارون را نصیحت کرد کما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ نشنید و عاقبتش را شنیدی
نظم مکن غافل نمان هیچکس که هیچ نکرد که عمر بر سر تحصیل مال کرد و نخورد ذکر بعضی از فرق هندوان که در زمان سلف شده
و چیز پیش معرف بخوبی مخفی و مستتر نماند که اگر چه از فرق و گروه که مذکور میشود در اکثر بلاد هندوستان دیده شده
و بنظر هیچ قلیل و کثیر آمده است اما در ولایت بنگاله اجماع از ایشان صحبت نموده و طریق الفت نموده است هند از در
اندآ باید ذکر نمود از اسباب و انواع میناید بدانکه هم در ایام از جماعت هندوان در بیت که آفتاب را ملکی عظیم گفتندی

و صاحب نفس و عقل خواندندی و میگفتند که نور سایر کواکب و ضیاء عالم و تکوین موجودات سفلی از نور آفتاب است
و او سرور طوایف ملائکه و پادشاه فرشتگان از عزو و بهاء اوست و تعظیم و پرستش خورشید واجب و لازم است فرقه
دیگر آفتاب را خود مطلق خوانند و گویند هر چه در عالم علوی و سفلی است تکوین همه از وجود اوست و او را شاهد بینند
و برهان را استماع میکنیم قائل اند که دین خبیده نکرده و نقشها آنکه اشد بجا آورد و بعدها یکدیگر خود را از نقدها بصد
دانند و هر روز طایفه ایشان از روی اذیت حیوانات مجرد باشند و در قید اسباب دنیوی و علایق نباشند و بعقد و عقد
با مردم بیکو نمایند و از کذب و فسق و فجور دوری کنند و اهل تعلق ایشان زیاده از بکرین کمتر بود و بیاده را اختلاج
ببینند و صورت آفتاب را بر چند قسم تصویر نمایند و در میان ایشان را اعتقاد بسیار است و گویند که او واسطه است
میان معقولات و محسوسات و در میان ایشان مرتاض و ریاضت کش بسیار است که ریاضات شاقه و زحمت فوق الطاقه
میکشند و هم را از خود دور نمایند و هر که در محل تشوند و گویند احتلام از وهم است و عین الکمال و نظر مردم را نیز از
وهم دانند و بصر دیوار مانند و عین هموار اسوده روند و در بعضی اعضای بدن ایشان قادر باشند و سیاحت از و دوری
نامتنی کنند چنانکه از ایشان را نقل کرده و از عجایب چیزها میدهند و از بهر اینها امتداد بسیار دارند و اکثر ایشان در حیله ها دور از
عمارت ریاضت کشند اگر چه بعضی از کثرت خوارق عادات گفته و از ارباب یقین مشاهده نکرده است اما نقل از جمهور معامله
از هندو و مسلمان در خوارق و عادات ایشان طریق کل شهادت میدهند و شاید که صادق باشند زیرا که بعضی از خوارق و عادات
ایشان مشاهده شده و حقیقت آنکه از حضرت صادق و مشهور است شاهد عادل است که در وقت حضرت او عرض نمودند که
فلان مجوس غیب میگوید حضرت او را طلبید فرمود که چیست در دست من سدان تا امر عرض نمود که در دست من کبوتر است
گفت اند که چون بسیج از گذشت صفائی و صفا باید بر وی غالب شد چنانکه جز هندوان ماهر و سرباشند
ملکی و زاید و فرشته عظیم دانند و آن اعظم نمایند و گروهی دیگر آتش را عمده پرستش دانند و گویند که این محلوق
باری تعالی است چون دیگر هوا پرستند و موجود حقیقی هوا را دانند و گروهی دیگر آب را پرستند و پرستش آب نمایند و در
خاک و از او رسند که آدم را خاک از آدم قدیم بیدار شده و گروهی دیگر آدم را پرستند و انسان را ذات حق دانند و گویند آدم معبود
حقیقی است چنانکه مذهب حنبلیه اعتقاد و وی همین بوده و طایفه طبیعت را حق گویند و طبیعت را قدیم و طایفه مریخ پرستند
و تعظیم نمایند و گویند آدمی را از انجا و امداد طبیعت است که مریخ نمودن دولت از طالبه و هندوها بسیار اند و گروهی دیگر
ذکر میپرستند خاصه ذکر مهادیو که گویند چون حیوان و انسان از آن موجود میشود لاجرم پرستیدن ذکر جایز است و گویند مکان
ساجد و معابد ایشان اشارت اوست و بعضی ایشان که آن را مریخ است با ذکر و در کشور هند بسیار اند و این اعتقاد دارند
کشند و بر نظر مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر و سایر محارم نزد ایشان جایز باشد و بخلاف هندوان دیگر که ایشان
خود را و بیرون زن نکیرند و ناصب بت میکارند و ریاضت ایشان بسیار است هیکل اندر و خود و دوراندن

عقل محجوب و بحیرت باید گفت مگر اگر این کریمه کل حزب بما لدیهم فرحون بخوانیم و این ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بر زبان رانیم **ذکر بنارس** بفتح با و نون مع الالف و فتح را و سین ساکن شهریست
مشهور و در السنه و افواه مذکور از اقلیم دویم و هوایش گرم و آبش گوارا و خاکش طرب انگیز و زمینش ملاحت خیز محتوی است
قریب پنجاه هزار باب خانه معمور و عمارات آن بیشتر قصور عالی طبقه و اقسام متنوعات در آن شهر موفورست و ساکنان آن دیار غالب
هندوان چه که آن شهر از مواقف شریفه ایشانست و [illegible] حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند آن شهر در کنار رود عظیم موسوم
بگنگ اتفاق افتاده و جوانب آن را بعمارت دلکشا و باغچه های لطیف و نفیس در آنجا یافته میشود مسکن ارباب دولت و اصحاب ثروت
و اهل تجارت و صاحبان مکنت است از کثرت دولت و وفور سیم و زر آن دیار بحد عرض میشود شاید اغراقی باشد چنانکه اگر
شخصی گوید که کثرت دولت بنارس با جمیع دولت عراق و فارس و خراسان و آذربیجان مقابل است شاید مصدق باشد و از جمله
لاف دگر آن باشد و در کنار رود که متصل بشهر است قریب یکهزار [illegible] از سنگهای رخام و غیره ساخته اند در غایت متانت و استحکام
و خوش اسلوب غسل خانها و محل استراحت و [illegible] و عبادتخانها [illegible] طرح انداخته اند و چون آن شهر معبد هندوان
و از اماکن متبرکه ایشانست سلاطین و ملوک و حکام هندوان با مال و زر و انواع جواهر یاری نموده اند که [illegible]
و طالب و رعایا چندان عمارات عالیه احداث کرده اند که مهندسان فهم و خرد از مشاهده آنها قاصر شیخ محمد علی حزین که از اولاد شیخ زاهد
گیلانی بوده و از خوف نادرشاه فرار نموده بکشور هند آمده در بنارس آسوده مردی عارف و دانشمند بوده در تعریف بنارس گفته
است **نظم** از بنارس نروم معبد عام است اینجا * هر برهمن پسری لچمن و رام است اینجا * الحق دلبران و مه منظران آن دیار در سلک بتان
خلخ و فرخار و غیرت خوبان کشمیر و قندهار اند **من غرایب العشق** معارف و اعاظم هندوان و اکابر و اعیان مسلمانان آن شهر
با عاصی تقریر نمودند که در زمان دولت عالمگیر شاه جهان تاجری از خراسان با مال فراوان بکشور هندوستان [illegible] بشهر بنارس
وارد شده در آنجا [illegible] دل از دست داده [illegible] کوی معشوقه چون طفلان [illegible]
ترک [illegible] و شیدائی بود معشوقه از مشاهده احوال اندیشه نموده در دفع عاشق چاره جوی گشت عجوزه را احضار کرده گفت
نظم خانه دل ما را از کرم عمارت کن * پیش از آنکه این خانه رو نهد بویرانی * عجوزه گفت [illegible]
چاره [illegible] انگاه [illegible] گفت [illegible]
عاشق بیچاره را از استماع این خبر [illegible] و چون معشوقه [illegible] عبادت [illegible]
خویش [illegible] رسیدکه [illegible]
ساختیم [illegible] معشوقه از استماع این خبر [illegible]
گفت [illegible]
دلبر از مشاهده [illegible]

نازبین خویش را سوخت و چون زمانی چند بگذرانی هنگام رسید که معشوقه را سوخته بودند شعله عظیم از همان محل ظاهر گشت و از خود
جولان نمود و قریب دو سه ساعت در گردش بود و ماند کسی که جوای حال باشد که دید و گاهی سر را [illegible]
عجب و ات [illegible] بحر حیرت [illegible] رسید جمله در بحر حیرت افتادند تا مگر شهر بنارس
این امر غریب را معروض داشتند دل آن شهریار بعد از [illegible] کار حجه [illegible] بوده
نموده شهر بنارس آمدند و آن امر عجیب را برای العین مشاهده نمودند مدت دو ماه هر روز در همان وقت آن شعله ظاهر گشتی و
قریب دو سه ساعت جولان نمود [illegible] مشاهده این امر غریب اند خام تمام روی خاک [illegible] انقلاب
آنکه از [illegible] معشوقه در همان هنگام عاشق کرد [illegible] در [illegible] معشوقه را آوردی
بعمارت [illegible] آن هنگام [illegible] شعله [illegible] مشاهده روی [illegible] شعله [illegible] عاشق
کشته حاضر [illegible] شعله [illegible] عاشق را [illegible]
بطرف شعله [illegible] عاشق و شعله معشوقه [illegible] **نظم**
هر دم [illegible] عشق [illegible] نظر [illegible]
اما [illegible] و الله اعلم بحقایق الحال **ایضا من غرایب العشق** جمعی کثیر از عقلای معتبر
کشور هند [illegible] در زمان دولت شجاع الدوله بن صفدر جنگ [illegible] ایران [illegible]
هندی [illegible] ارباب دولت [illegible] عشق [illegible]
[illegible] معشوقه [illegible] عاشق [illegible] مشاهده [illegible]
[illegible] عاشق [illegible]
در [illegible] معشوقه [illegible]
[illegible]
[illegible]
خود [illegible] معشوقه [illegible]
[illegible] معشوقه را اعلام نمودند
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** عشق است [illegible]
از کوت [illegible] **ذکر بهکر** [illegible] دهلی و ملتان واقع و [illegible]

واقع است ما کنش با جنت با شوکت و شهریست صاحب حشمت بود اما از جاه و کر اوراً و هوایش گرم اما بهجت فزا است از اقلیم سیم و
قلعه محکم دارد و همگی سکنانش هندو و قلیلی مسلمانند ذکر بلغار ولایتی است مشهور و در السنه و افواه مذکور از اقلیم
ششم هوایش سرد و آبش با عذوبت شهر شمال توران و مابین مشرق و شمال ایران واقع است و محتوی است بر بلاد
دلنشین و مواضع بیشمار اکثر اهالی اش با بصر افشین و قوم ترک و اغلب مسلمانان حنفی مذهب اند و کافر نیز بسیار است
در آنجا جبل بالا میشود که بنفرین دولت روسیه است و جرم بلغار از [illegible] بلغار اند از [illegible]
بلغار یاند با حسن و جمال و چندان نباید عموماً اندک چشم و زرد موی و سرخ روی باشند ذکر بخارا مدینه ایست
معروف و در السنه و افواه موصوف از بلاد اسلام و شهریست با نظام لفظ بخارا بمعنی دار العلم است در کشور توران
بزرگتر از وی شهری نیست از اقلیم پنجم است و آبش گوارا است و هوایش سالم است قریب بیجاه هزار خانه آباد دارد و سیع و فضا و دلگشا
و نواحی بهجت افزا مضافات او مسکن طوایف مختلفه غالب معتقد حنفی مذهب اند شیعه اما امیر نیز بسیار اند
و در غایت خلف و خراج کثار نه مردم اصلش بخارا بود و رنگ گندمگون میشمایند و بنات فصیح و
بلیغ باشند و زنکی بزرگ کفند و کودی میکنند و بیرون شهر اهل فرنگیه نادیده و تا جیک است و الوس [illegible]
علاقه ارتیان و میوه اش فراوان و نان آن ارزان [illegible] مرد و منفر [illegible] و شیعه گذرانند جمهور ایشان بخدمات
خویند و حدود [illegible] حمام در بخارا [illegible] افزون و از جمله عجایب است گوینده سید محمد رسول
علما و [illegible] و خانقاه چند [illegible] هزار در اوست و باغات خرم و بساتین چون ارم بیشمار دارد و جمعی از علما و فضلا
عرفا و شعرا مادام از آنجا برخواسته اند بر علم و فضل و کمال و حال و جاه آراسته اند اکثر [illegible] سنی و حنفی بود اند
الا قلیل و قلیل من عبادی الشکور و همواره دار السلطنه ملوک نامدار و خانان گردون اقتدار بوده و در مدح
بخارا عرفا و شعرا دلنشین شعر گفته اند من جمله نظم میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی میر سرو است و بخارا
بوستان سرو سوی بوستان آید همی اگر چه فقیر داخل [illegible] اما التغرب [illegible] و با مردم آنجا مالوف گشته
و با ایشان لیالی و ایام بسر برده و معهم اختلاط کرده عموماً خالی از داد و دانش باشند اما بغایت متعصب باشند و جوده
شرع را عمل آورده و در عبادات و صوم و صلوة دقیقه فرو نگذارند و درویشان و مهمانان را دوست دارند ذکر بدخشان
ولایتی است مشهور و در کتب مورخین مسطور و در افواه مردم مذکور است محتوی است بر بلاد متعدد و قصبات عظیمه
فراوان دلگشا و قراء بهجت افزا و دار الملک بدخشان فیض آباد نام دارد جبال و تلال آن دیار [illegible] است
مجموع بلادش از اقلیم چهارم آبش خوشگوار و هوایش سازگار است معدن لعل آبدار خاکش حسن خیز و زمینش طرب انگیز و جا
مردمش [illegible] مهر [illegible] اند دیار ارباب معرفت و اصحاب کمال [illegible] دوست دارند و ساکنان [illegible]
[illegible] و بلاد [illegible] دین و [illegible] صاحب [illegible] از انجا برخواسته اند در آن ولایت طوایف مختلفه

بسیار اند

بسیار اند اغلب مذهب ابوحنیفه دارند و طایفه اسمعیلی نیز بسیار اند و شیعه امامیه قلیل اند ذکر سلطان محمد [illegible] شهر
بدخشان و از ملوک معروف [illegible] بود چون سلطنت و طریقت را با هم جمع کرده بود و طغرا اشتهار یافته بتصوف کشته بود
امری بود در غایت اقتدار با وجود سلطنت با درویشان مجالست کردی و لوازم تفقد و مرحمت بجا آوردی [illegible] گوید که
ملاقات سلطان اتفاق افتاده و چند گاه مهمان آن شهریار بوده الحق در فضایل صوری و کمالات معنوی بر اکثر سلاطین زمان
تفوق مینمود سبب ملاقات آنکه فقیر در یکی از خانقاه آن دیار مسکن داشت روزی جهت تفقد حال فقیر آن شهریار با خانقاه
قدم گذاشت و [illegible] التفات فرمود و در رسوم اعزاز ایشان عنایت نمود در آن حین ناگاه نظر خورشید منظرش بر
فقیر افتاده و زبان شفقت و مرحمت بگشاد و بطریق استفسار فرمود که تو از کدام دیاری و از کدام بلاد [illegible] فقیر عرض نمود که
جمال دولت شهریار [illegible] مرز و بوم فقیر از کشور ایران است دیگر باره پرسید [illegible] دار و کدام ولایت
ایران فقیر عرض داشت که اختر اقبال سلطان از وبال زوال مصون باد که فقیر از دیار شیروان است باز پرسید [illegible]
نوازی فرمود که شیروان بلاد و قصبات فراوان دارد از کدام شهر شیروانی فقیر عرض نمود که خورشید جاه سلطان در
سپهر اقبال تابنده و سرو دولت شهریار در جویبار بقا خرامنده باد فقیر از دار الملک شماخی است آنگاه پرسید که شماخی از
کدام اقلیم و از بناهای کیست فقیر معروض داشت از اقلیم پنجم و از بناهای انوشیروان عادل است تقریر فقیر آن امیر
[illegible] افتاده فقیر گفت که [illegible] فرمود که [illegible]
شهر [illegible] معرفت [illegible] خواهد بود که فقیر [illegible] شیروان و تو سلطان بدخشان [illegible] صورت و مکان مغایرت
تمام است میل امیر و محبت فقیر بطریقی سبب حیثیت آنکه شهریار [illegible] خانقاه آورده کیست در جواب فرمود که باعث
و سبب محبت مجانست معنوی است [illegible] حکما [illegible] بیان نموده اند که علت ضم جنسیت است نظم ذره ذره کاندرین
ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست و معنون الارواح جنود مجنده علت مجانست سبب مناسبت
و هیچ موجودی از موجودات و ممکنی از ممکنات از محبت خالی نیست [illegible] محبت مربوط و جمیع اشیا بوی منوط
و تفصیل آن در [illegible] مسطور است میان فقیر و آن امیر [illegible] بسیار گذشت [illegible]
مذکور است ذکر [illegible] ذکر بناکت [illegible] صاحب تاریخ بناکتی از آنجاست [illegible]
شهری بوده [illegible] گویند اکنون [illegible] باقی است ذکر [illegible] مسافت منزل
دور است [illegible] ذکر [illegible]
و سکون [illegible] است [illegible]
و جهت [illegible] و انواع فواکه و غلات فراوان دارد و سه هزار خانه دارد
اغلب حنفی مذهب و قلیلی هندو [illegible] و در غایت بسیار است

خوشگوار و هوایش سازگار ع همه چیز و فراوان چنین آدم ذکر بیرام کلا لفظ کلا ترکیست بمعنی آمدن کویا بیرام خان
ترکمان آنجا را عمارت کرده بدین سبب موسوم به بیرام کلا شده باشد این حال در میان کوهستان بغایت عظیم اتفاق
افتاده مجموع آن مکان شاید در موسم زمستان آفتاب بر آنجا نتابد قریب پانصد خانه در اوست در چهار منزلی کشمیر و
راه لاهور اتفاق افتاده مجموع آن مکان اندرون و بیرون جنگل بود درخت واقع شده است و درختانش اغلب سرو صنوبر
و بعضی اشجار میوه است حاکم آنجا محمد علیخان دارا [illegible] جلیل القدر و عظیم الشان میبود مدتی با عجز و درویشی ما
نگاه داشت در آن هنگام مریض بودم از لوازم بیمارداری و پرستاری و غریب نوازی دقیقه مهمل و معطل نگذاشت
طریقه جوانمردی بود داخل الامر معلوم نمود که از اهل عرفان بود و طریق اخلاص و ارادت اهل حال میجود و روزی فقیر گفت
بود که در این کوهستان و در میان وحوش صفتان مراتب ذوق و وجدان چون یافتی و چگونه بوادی اهل عرفان ایمان
شناسی جواب داد که وجود حق و فیض فیاض مطلق در هر جا و بهمه کس برابر و یکسان است کما ورد حیث و هو بکل شیء
محیط و چون و مضمون ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت معلوم کرد آن جمال صفت رحیمی و لطف هو الرحمن الرحیم
و قلوب سالکان کوی محبت و اخلاص بطریق خاص تابید لقمان را از سودان و اویس را از قرن و صهیب را از روم و سلمان
از فارس و بایزید را از خراسان و ابراهیم را از بابل و موسی را از مصر و عیسی را از شام و محمد صلی الله علیه و آله را از مکه
بیرون آورده و هر یک را باعلی مراتب خویش رسانید محمد صلی الله علیه و آله را کوس نبوت و رسالت و خاتمیت بنواخت و
دوازده کس از اهل بیت آنحضرت را صاحب ولایت مطلقه کردانید چون بهر دو ولایت بی مانعی مقتدای ظاهر و باطن ساخت
محض لطف و عنایت حق جل و علا در آن بی بضاعت و مفقود الاستطاعت تابید آفتاب فیض و کرم سبحانه و تعالی در
ذره چند اداده بیابد غریب و بدیع نباشد نظم چشم بکشا که جلوه دلدار متجلی است از در و دیوار نحن اقرب الیه را
در دل افتاده نوا زیند آن اوبس چیز نوا ایستاده بهر سو سر تا بقدم نور کرد آن سرمه کرد و بوی بیفشر کمی دید و چشم
برز بکلاه الذین یرون نشنیده از وزیر و چیز و زمین و زمان شاهد لا اله الا هو بیش نوبه مدار در خانه
ذکر تختخالان نام قریه ایست در سه فرسخی تخت کابل در دامن ... ودو اطرافش واسع هوایش در غایت برودت و این دیار
عنوبات وغریب دویست خانه در اوست و مردمش همگی حنفی مذهب و قلیل الاستعداد ذکر بروسه بضم با و سکون را و
فتح سین مهمله و سکون ها شهریست در غایت صفا و مدینه ایست خوش آب و هوا از اقلیم پنجم حاکم نشین
توابع آنجا از اسلامبول سه مرحله دور و مشتمل است بر قریب چهل هزار خانه معمور در زمین پست و بلند اتفاق افتاده و
طرف جنوب و مغربش کوه و جهت مشرق و شمالش گشاده است ملوک آل عثمان قبل از آنکه روم ایلی را مفتوح نمایند آنجا
را دار الملک نموده بودند عمارات محکم و مساجد مستحکم و خوانق دلکشا و مدارس بدیع افزا ساخته اند باغات خوب و
بساتین مرغوب و بناهای دلنشین و خانقاهای بهجت قرین طرح انداخته اند حمامهای آیینی بنا کرده که احتیاج کرم کردن ندارد

و چشمهای بسیار گرم در حمامها در غایت نظافت دارد مجموع میوههای سردسیری موفور است و چشمههای بیشمار اندرون
شهر جاری و در جمیع خانهها ساری و در غایت سازگاری و جانب جنوبش کوه بلند و عظیم متصل است و در آن کوه نباتات
و مردم آن شهر خوش خلق بوده و غریب نوازند و در اکثر صفات حمیده ممتاز از همگی ولایات زبان و دیم باشند و اغلب مقید
ایشان حنفی مذهب اند بعد از آن قوم نصاری و دیگر غالی و دیگر یهود و دیگر شیعه اثنا عشری کمتر از آن
کمال و اهل حال و صاحبان حسن و جمال و معارف بدان جا و جاه در آن دیار بسیار و مشاهده کرده بیچ کرد که باعث طول
کلام خواهد بود اما ذکر چند نفر ایشان اقتصار خواهد نمود ذکر امین افندی طریقه او معروف بود باوصاف حمیده و اخلاق
کریمه آراسته و بخصایل انسانی و فضایل نفسانی پیراسته بود در مروت و محبت وحید زمانه بود در فقر و فنا و یکانه معهود
عصر دراز یافته و تمامی عمر بوادی ریاضت و مجاهده شتافته قریب نود سال عمر داشت و غالب اوقات عمر عزیز را در اوراد
و اذکار مصروف کرده بود فقیر چند گاه در صحبت سعادت منزلت او بود و از هر یک ایشان افتتاح فیض مینمود و در علم
حروف کمال مهارت داشت چنانکه مقداری از گفتار ایشان در ضمن حروف در کتاب ریاض السیاحه بیان نموده ام هر که
هر که خواهد بدست آورد ذکر محمد آقا از آقایان ینکچریان بود و بصفات حمیده موصوف و با اخلاق پسندیده معروف
بود و بشغل تجارت اشتغال مینمود و صحبت نیکان و نیکوکاران را دوست داشت و بخدمت مردان دین و عزیزی اهل یقین
شتافته مردی بود جهاندیده گرم و سرد روزگار چشیده و با طوایف مختلفه نشسته و بر خوش کلامات [illegible] آراسته و با
الفت و محبت دنیا داشت و بلوای صدق و صفا افراشته فقیر هر گاه از وی سؤال نمودی که چون [illegible] احوال داری
گفتی کار ما بما انتخاص و معایب خود دانا و بعیوب خویش بینا باشد چه کم کسانی که از حق جل و علا تجاهل و از یاد
باری تعالی غافل باشند ایشان کمتر از خویشند هم کوی که بتصحیح اخلاق خود بکوشند و چشم از معایب مردم بپوشند
ذکر راغب پاشا [illegible] عظیم الشان خوش کار بود در فضایل نفسانی و خصایل انسانی یا اکثر [illegible] نفوق
جدید صاحب [illegible] متین ذات و [illegible] باحسان [illegible] اهل فضل و کمال و ارباب معرفت
حال را بجان و دل محبت کردی و لوازم اعزاز و اکرام نسبت با ایشان بجای آوردی روزی در حضور جمعی از کاملان ادبا
از فقیر سؤال نمود که آیه شریفه لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چه معنی دارد فقیر بطریقی که علمای ظاهر
کرده اند معنی نمود آنرا نپسندید معرفت [illegible] ظاهرات و اصل [illegible] تو گفتی [illegible]
ارباب [illegible] فقیر [illegible] ذات [illegible] والله اعلم بحقیقة الحال [illegible]
بودن [illegible] اثبات وجود حق و نفی وجود ممکنات نموده مع هذا اثبات کرده وجود خود را دلیل [illegible]
اثنینیت را و شاعر بودن خود را بدین معانی در اینجا سبب رحمت و [illegible] اکر آنحضرت [illegible]
احدیت نموده [illegible] اکثر اشعار [illegible] ظلم نفس نموده [illegible] وجودک ذنب لا یقاس علیه ذنب کرده که

باصطلاح این طایفه آن اوقات شوری خواستند بعد از استماع این کلام بسیار تحسین نمود و چند جلد کتاب معتبر که از
جمله آن سه جلد کتاب روضة الصفا که از جمله هفت جلد بود لطف نمود من الغرایب روزی که این حقیر
بلاد از جور ایام مجروح و دلش از ستم بیچیزی پرخون بود و هوای تفرج جان در دی و بر غنای تنزه سر بجبرا
نهادی با خاطر پریشان آن حکام بقصد تفرج از شهر دور و با آن دو انس بدامن کوه رفته و در و اقتاب کوشش کرده
بنیاد شیر کشتن میکند و از هیبت سر میکنند که دفع دشمن خاکی کلام استمعین که شیر محتسین دا بر زمین هنا
بکشت ناگاه دفعة از قطعه زمین که بران نشسته بود اثر زر و یخت و کرد و غبار بسیار برخواست الحمد از هوش رفتم
بهوش گشت بعد از زمانی چون بهوش آمد مشاهده نمود که در مقامی افتاده که چندین خم خسروانی و کنجهای شاهانه
بازر و جواهرات بغیر معتبر و دانان نزد و جواهر بداشته قدم در دو راه شهر گذاشته حاکم را اعلام نمود حاکم آن
موضع رفته دفاین را ضبط فرمود و برحقیر خواند که از مردم حق دانست بعد از تفحص و تحقیق معلوم شد که طلسمی بوده که
حکیمی بقتل شیر طلسم نموده و میخ با الامان کنج در محل معین شیر کشته شود و طلسم شکسته گردد در کنج بدیخ
بر نشاید **نظم** بناداده ایم زنجان در روزی بشاید که صد دنیا بزن نحیران بماند بخت در دولت بکام دل نبیت حق
بناید امداد از بخت **ذکر بولدر** بضم با و واو مجهول و سکون لام و ضم دال مع الواو و سکون را لفظ ترکی است یعنی بید
و بیدا کرانست دی قصبه ایست شهر مانند محلی استخاطر پسند روی سمت جنوب اسلامبول اتفاق افتاده و سی
در انده منزل از بخارا دور است از اقلیم چهارم قریب چهار هزار خانه در اوست و نواحی بغایت خوب مضافات اوست
و اقسام نعم الهی در آنجا موفور است باغات خوب و تفرج گاههای مرغوب فراوان قصبه در میان تلال در بند
واقع است و طرف قبلی آنجا واسع نظر بغایت فرحناک است سکانش ترک زبان اند عموما سنی مذهب اند اغلب
صاحب حال دیندار احوال اند فقیر با جماعتی بنیک نهاد وصاف اعتقاد دران بلد و بسیار دیده است بذکر دو سه نفر
از ایشان مبادرت مینماید **ذکر ابرهیم اقا** وی حاکم و منتهی آن بلد بود در امور ملک دانا و در احوال دین بینا
مینمود دین بود کمالات صوری و معنوی آراسته و از اخلاق حمیده مانند عالم وجود در خلق و محبوبی امستر بود با
در زمره علما و عرفا غایت اخلاص و ارادت داشتی و تیم و احسان بر قلوب ایشان گماشتی و در علوم ادبیه و فنون
عربیه ماهر بودی خصوصا در فن تعبیر وحید زمانه بودی روزی فقیر از ایشان سوال نمودی که اگر فضلی از علم تعبیر
بیان فرماید و شطری از انقریر فرمایند از راسم اخلاق امیر دریغ نخواهد بود داشتی باید در فن تعبیر فصلی چند بیان
نمود که داخل آن در کتاب ریاض السیاحه نوشته است هرکه خواهد بدان رجوع نماید **ذکر سلیمان اقا** مردی کامل
و صحبتش دلخواه بود و با وجود کثرت عمر در نظر بغض جوسال بنمود و بسی صوری حالات جوان جوسال از وی
ظاهر شدی و اما عجب مرتبت شیخ صد سالر بودی و علی الدوام وجد و حال از ایشان ظهور نمودی روزی فقیر

از ایشان سوال

از ایشان سوال نمود که چونست که همواره در مقام وجد و انبساط بر ایم حالی و در منزل نشاط و خوشدلی میباشی مقام
و در سرکلشن وصال الهی کریم خار هجران نداری و در نور محبت ترس محنت خلیلی بخاطر نمیاری جمال و لطافت
رخسار و صباحت پیکر تو را سبب چیست در جواب فرمود که من چون علی الاتصال در مقام وصال او از خیال هجران
دور هم بدین جهت است که این حسن و جمال در من مشاهده میشود فقیر مروض داشت که روشن تر از این بیان فرمای
جواب داد که چون با رغم پدر دوش خاطر کسی افتاد بدرش هلال و بحض دچون خلال گردد و چون خلال بود دشوی بکمی
روی نماید و ابواب خیالات و خطرات بر روی خود گشاید بعد از آن شد ایشان نکند که با آن کم و درماند و خویشتن را بغربت
مجرم و اندوه کرد اند فقیر نیز مدة امرد آکرانر وقته با ساحل نجات نوانند رسید لاجرم همواره دلش غمین و خاطرش اندوه کین
باشد تن ضعیف و پیکرش نحیف شود چون که از حق جل و علا دو دوران باد باری تعالی مهجور گردد و از معارف
توحید بیگانه شود و از عالم یگانگی کم شود و کثرت و غفلت افتد و انواع رنج و عنا با آنکس روی دهد چون فضل حق
و فیض وفا من مطلق شامل حال و متکفل احوال من شده همگی همت خود را به ذات حق جل ذکره بسته ام و دل را
بیاد ایزد تعالی خشنده ام و بمعبود کار خود را آشنا ساخته ام و عمل خود را از تفرقه و پریشانی بر دا خته ام و مرا آرزو و
عشا نزآن اصفهان نمانده و خورشید را از گرداب خطرات و خیالات دانید و بساحل آرام و تمکین رسید و از تغییر و
تدبیر خلاص گردیده ام و مظهر الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون شده ام و غیر از حق جل و علا
عبد نشده ام و بمعز الا بذکر الله تطمئن القلوب بنحو ام و غیر از انا جلیس من ذکرنی بخاطر نمیگذرانم و آن نور حق
ذات مطلق که پاینده و خالق آسمان و زمین دا آنکه دیده است و جلوه آن ذات با اند در همه جا و به همه چیز و در همه کس
نا بنده است اگر بجانب کمالات و صفات آن حضرت دیده میشود و دانسته میگردد که هرچه و هرکه هست مظهر ذات
اوست در زمین و زمان و آسمان و انجم در اوست جلوه گاه جمال با کمال اوست الم تر الی ربک کیف مد الظل
و اگر ... بی نیازی ذات آن کامل الصفات نظر کرده شود بعجز این روی میدهد ع چه نسبت خاک را
با عالم پاک و جز عجز دست بجای بعید دیافنا نجز و انکسار روی نماید کلما میزتموه باوهامکم بادق
معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم از ذات مطلق نوعی تجلی نموده و بعضی من جلوه کرده که دل را
از غیر حضرت بر داخته و خانه دل را از خیال دولی فارغ ساخته ام و بیجی و بلندی و غم و خرسندی و صحت و
بیماری و خواب و بیداری و دولت و نکبت و عزت و دوست و دشمن و نور و گلشن و راحت و محنت و داد و
بیدادی و الم و شادی همگی در نظر من برابر و یکسان شده و نیک و بد و صلح و جنگ و مهر و کین و عالم و عالمیان
را حواله بمقدر بحضرت تقدیر نموده ام و اگر جمیع موجودات و ممکنات را ذات لاریب بین دهد بخشم و خرم نمیشوم
اگر همه مخلوقات جهان را غاشا از من بستانند غمگین نمیگردم و همگی آنها را چون سراب و مانند خواب

میدانم و هرچه از معقولات و محسوسات است بیاد حق و ذکر جمال مطلق همه آنات و اوقات صرف میکنم و من از خیال
وصل و هجر گذشته ام و بمحو واصل فارغ البال و مرفه الحال بیاد خدا الله اکبر الله اکبر من کل شی بل اکبر من ان یوصف
اوقات میگذرانم و در هر کس و هر جا و هر چیز ظهورات او را مشاهده میکنم و او را میدانم و من در مقام ما رأیت
شیئا الا و رأیت الله فیه ساکن شده ام و من ما صدق بی یبصر و بی یسمع و بی ینطق و بی یبطش و بی یمشی گشته ام
کردم من خوب و جمالی و جواز مشاهده میشود از این جهت خواهد بود نظم من شدم سلطان دین و آن دیگر
میخرام تا الفنا با تا الوصال ذکر عبد الرحیم آفندی عالی بلند پایه و فاضلی گرانمایه بود و در فضایل صوری و
کمالات معنوی گوی سبقت از همگنان میربود و در ذوق و وجدان و علم و عرفان در این دیار کمتر کسی با او برابری
مینمود و اکثر عرفای عصر و فقرای دهر صحبت داشته و لوای موافقت ایشان بسپهر اخلاص افراشته هفت چند گاهی
در خدمت آن فقیر میبود و سخنان حقایق بنیان آن عزیز سامع میشود و مقصر دو بار ازوی سؤال نمود که شریعت چیست
و طریقت کدام و حقیقت را چه معنی است در جواب فرمود که این هر سه یکی است مفتی عرض نمود که جز الشریعة
اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی قول رسول خداست پس این تفاوت و تباین از کجا بر خواست
جواب داد که بسبب اختلاف احوال اسامی مختلفه پیدا شده و در هر مقامی و حالی نامی پیدا کرده چون آنحضرت
نظام صورت جمع الجمع بود و بالحقیقة حالی فرموده و این خود معلوم است که قایل این کلمات شخص واحد بوده و از
یکذات کامل الصفات ظهور نموده و روشنتر از این بگویم چون کسی ارکند جنان مثلا گفتن و قول باشد و چون
جنان ایشان از محل شد و چون بحضور قلب عبادت کنند داخل آمد که عبارت از حقیقت باشد چنانکه لا صلوة
الا بحضور القلب معنوی مطالبست پس هر که در مقام افعال است باشد اهل طریقت است و کسیکه در مقام
حال است اهل حقیقت باشد شریعت پوست طریقت باشد و طریقت پوست حقیقت و مغز پوست بحال
باشد و صورت نبندد و چون بحقیقت مشاهده رود معنی بی صورت و باطن بی ظاهر درست نگردد و شریعت
بطریقت ظاهر شود مانند درویش چون کودک از مادر متولد شود کودک است چون بسن پانزده رسد جوان
و چون چند زیاده شود شاب است و چون بچهل سال در گذرد کهل باشد و چون از پنجاه و شصت بگذرد
شیخ است در حقیقت اگر ملاحظه شود همان شخص واحد است که در هر مقامی نامی پیدا کرده یا مانند بادام
است که چون کشته شود و سبز و خرم گردد و سایر اشکال اسامی مختلفه پیدا کند چون اصل و تنه و شاخ و
برگ و پوست و شکوفه و ثمر در حقیقت همان بادام است که نامهای بسیار پیدا کرده و بسبب اطوار مختلفه
اسامی هیئتها هر آینه آن ده بادام [illegible] بادام [illegible] لازم است مانند خالد و داب و فنا
و مرشد تام و وصول و شهود [illegible] و منزل بعضی از حق تعالی اگر یکی از اینها مفقود گردد هر آینه

سر شود

سر شود و ثمر ندهد و هم چنین اگر میدانی اگر شریعت نباشد طریقت صورت نبندد و اگر طریقت نباشد
حقیقت معلوم نگردد و در جمیع ادیان اهل شریعت و طریقت و حقیقت میباشد چنانکه بعضی انها را در این
کتاب ذکر نموده و خواهد نمود و آنانکه شریعت را مطلقا منکر اند و اشخاصی که طریقت را انکار دارند از زمرهٔ
اولئک کالانعام بل هم اضل در نظاره اند فقد تبین حق تقهم والسلام علی تابع الهدی ذکر بکتاش قریه
نصیر ماند و محلی است خاطر پسند در سر منزل قیصریه و جانب غربی واقع و جوانب آن بجبال و شوم واسع
است قریه هزار باب خانه در او ساکن گوارنده و هوایش نیکوست و چند پاره قریه مضافات او ست و
فواکه سرد سیری از دنان و حبوب غلات آن فراوان مردم ترک زبان و بسیار نو همگی اهل ایمان اند چون حاجی
بکتاش ولی در آن قریه مدفون شده لهذا آن قریه را بنام نامی آن بزرگوار خوانند ذکر حاجی بکتاش ولی و بیان
بعضی از احوال مریدان آنجناب پوشیده نماند که احوال بکتاش ولی مجرد در ممالک روم مشهور و در کتب
مذکور است که سلسلهٔ بکتاش بچند واسطه بجناب امام الهمام علی بن موسی الرضا میرسد و بعضی سلسلهٔ طریقت
آن بزرگوار شیخ ابو محفوظ معروف کرخی میرسد و مولد و موطن آن جناب خراسان بوده و بعد از هجرت پایه
التحق ایشان از آن رو بوده مدتها خیر و یاد کرد سیاحت کرده بعد هشتصد و شصت هجری بکشور روم آمده
در آن ایام پادشاه روم سلطان مرادخان بن اورخان بن عثمان نیک بوده و طایفه ینگیچری [illegible] آن بزرگوار
در آن دیار ظهور نموده که تفصیل آن در دو باب الشیاعه مسطور است مشرب توحید و تجرید داران بزرگوار غالب
بوده و اکثر اوقات مغلوب حال شدی و چون در مقام افاقت آمدی زبان طعن بر خلفای ثلاثه و معاویه و سایر
بنو امیه گشودی با وجود کثرت و ازدحام اهل سنت و جماعت مطلق تقیه نفرمودی و مشایخ و بزرگان
ایشان از لعن و طعن بنو امیه و مطاعن و مثالب غاصبان و ناکثان و قاسطان و مارقان تا ظاهر ساختی همیشه
که معاویه و یزید و اتباع خویش را اهل سنت و جماعت نام کذاشته و لوای معاندت با اهل بیت رسالت افراشته
اهل سنت و جماعت در حقیقت دشمنان اهل بیت رسول باشند و از جمله مسلمانان و اهل ایمان محسوب نباشند
اکنون نیز مریدان آن بزرگوار همین اعتقاد دارند و این طایفه در این دیار بسیار و بعدد و تشیع ایشان مشهور است و
از کسوت کبود نفرت دارند و پوشیدن آن را حرام دانسته اند و کشتن آنرا واجب دانند و از محرمات و معاویه را دانند
و لباس سفید و تاج از نمد سفید خاصه کسوت ایشان است اما اکثر ایشان ملتزم صوم و صلوة نباشند و در
بعضی از شرایع اسلام نیستند و لباس [illegible] را محترم دارند و از مراسم عاشورا غفلت نکنند و سبب قربها بکتاشیه
عزت را حسن اعتقاد نسبت به ائمه هدی [illegible] و ملازمت نمایند و مراتب حضور بر جانب سلسله بکتاشیه در تمام
بلاد آناطولی و روم ایلی و جزایر روم و بلاد شام و مصر و دیار ربیعه و عراق عرب و دیار بکر جاری است و ملوک

حمایت نگاه‌داری ملک‌شان جهد تمام نمایند ایشان در بنای محروسه خود بناها ساخته‌اند و امرای الدولت و امنای الحضرت
خوانین خوب با نام انتظام طرح انداخته‌اند و محوطات بسیار برای معاش ایشان مقرر نموده‌اند و انطاکیه در
غایت خوشی و آبادانیست و تجارت میکنند و مردم مسافران و فقرا در و بنا و زراعت میرسانند ذکر برار از
بلاد کشور هندوستان است شهری بزرگ است و بعضی گویند صوبه ایست از هند و بار ذکر بوسنه بضم باء و واو
مجهول و سکون سین مهمله و فتح نون و سکون ها و ولایتی است در اقصی بلاد روم ایلی در سرحد فرنگ و نمچ
استان اقلیم ششم هوایش در غایت برودت و آبش در کمال عذوبت بعضی گویند که سردسیری در آن دیار بحدی
میشود اغلب مردمش حنفی مذهب‌اند و بعد عیسوی ملت‌اند همگی غریب نواز و در فقیر پروری ممتازاند و بعضی
اگر چه آن دیار از مذهب اسلام مردمش را بسیار دیده و با ایشان صحبت نموده و طریق اختلاط پیموده از ایشان استماع شد
که یکی از ملوک آل عثمان آن کشور را گشوده و مذهب ابو حنیفه را ترویج فرموده مشتمل است بر بلاد بسیار و قصبات
بیشمار و نواحی و املاک و قرای بهجت فزا گویند وقتی اهالی آن دیار را با اهل فرنگ جنگ عظیم روی داد چنانکه اکثر
مردان بوسنه بقتل رسیدند بعد از آن واقعه چون عقلا جهت کثرت و جمعیت اندیشه نموده دختران از پرده عصمت
بیرون آوردند و امر نمودند که دختران گشاده روی با مردان مجالست نمایند و اگر از غربا و مسافران و شهریان با
ایشان مایل شوند بعقد شرعی خود در آورند این قاعده در آن دیار استمرار یافت و بدین تدبیر کثرت و جمعیت روی
داد اکنون دختران آن دیار گشاده روی و بسیار موی با هر که خواهند صحبت و الفت نمایند اما اگر قبل از عقد شرعی
از ایشان فسادی ظاهر گردد هر آینه هلاک کرده‌اند و در جمله مردم آن دیار دهن و زنان در تربیه و حجاب باشند و از نامحرمان
خود را پوشیده دارند و بی اذن شوهر قدم از خانه بیرون نگذارند و ساکنان آن دیار همگی ترک و جری و شجاع و دلیر باشند و از
خلاف اجتناب لازم دانند ذکر بیت المقدس آنرا اورشلیم و ایلیا نیز گویند حق جل و علا ذکر آنرا در قرآن مجید
فرموده است سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ
مِنْ آيَاتِنَا الی آخر الآیه مخفی نماند که در قدیم بیت المقدس را اورشلیم و ایلیا میگفتند چنانکه در کتاب انجیل
جا مذکور است لفظ اورشلیم در لغت عبری بمعنی بیت السلام است و صهیون نیز خوانند آن شهر در میان کوهستان
و تلال واقع و جانب شرقی وی فی الجمله کرفته و اطراف تلال آن بالجمله واقع است و آن شهر هفت منزل از دمشق دور و
و سمت مغرب آن اتفاق افتاده و از مصر شش مرحله بعید و طرف شرقی وی روی داده و شمالی مدینه منوره
بیست مرحله فاصله است و آن از بلاد فلسطین و از کشور شام است از اقلیم سیم است و آبش گرم و هوایش خرم و خاکش
هموار و زمینش زرخیز است طولش از جزایر خالدات سو ل و عرضش از خط استوا لا ن اکثر باغات و
زراعات آنجا از رحمت الهی آب میخورد اما غلات و فواکه آنجا در غایت ارزانی و نهایت فراوانی است و انواع

میوه

میوه سردسیری و گرمسیری ممتاز بسیما انگور و انجیر و زیتونش با امتیاز است و جبل زیت که آنرا جبل طور
نیز گویند سمت شرقی شهر واقع و آن کوه کوچکی است اما شأن آن بزرگ است در قرآن مجید مذکور است و قبر مریم
بنت عمران که مادر عیسی است نیز همان سمت قریب بدروازه شهر است و جمعی دیگر از اولیاء کبار در جبل زیت
مدفون‌اند و بقولی حضرت عیسی علیه السلام از آنجا بآسمان صعود فرموده است و حضرت داود علیه السلام طرف جنوبی شهر
آسوده و مدفن آنحضرت قریب بدروازه اتفاق افتاده در بنای آن شهر اختلاف نموده‌اند بعضی از علمای اخبار
اختیار فرموده‌اند که بنای آن حضرت سام علیه السلام نهاده است و بعضی از فضلا در اعتقادات که قبل از آدم بهزار سال
جمعی از ملائکه بامر باری تعالی آنجا را بنا کرده‌اند و دیگر از مورخان گفته‌اند که اسرافیل باشارت رب جلیل آن
شهر را احداث کرده و یکی از علمای اخبار در کتاب خود نوشته که در حدیث عن النبی صلعم عن ابی ذر روی قال قلت یا
رسول الله ای مسجد وضع فی الارض اولا قال المسجد الحرام قلت ثم قال المسجد الاقصی قلت کم بینهما قال اربعین سنه
بعضی از اهل سیر گفته‌اند که موسس اساس بیت المقدس سام بن نوح علیه السلام بوده اکثر اصحاب خبر بیان نموده‌اند که نخستین
کسی که آن شهر را عمارت کرده یعقوب بن اسحق بن خلیل الرحمن علیه السلام بوده سبب آبادی وی آنکه حضرت اسحق یعقوب را
وصیت نمود که از کنعانیان متاهل نشود بلکه از دختران خال خود زوجه اختیار کند چون مسافت میان ایشان
بود بحکم وصیت والد بزرگوار عزیمت سفر کرده بود در اثنای راه لیل مظلم و نیز جبش آمد در بین راه آنحضرت بجای
رفت و تمام خواب مشاهده نمود که نردبانی نصب شده است تا بآسمان و چون ملائکه عروج و نزول مینمایند تا که
بوی وحی رسید که ای یعقوب اِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا وَقَدْ وَرَّثْتُكَ هَٰذِهِ الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ وَذُرِّيَّتَكَ مِنْ بَعْدِكَ
وَأَنَا مَعَكَ وَأَحْفَظُكَ و چون آنحضرت بیدار شد بموجب رؤیا عمل نموده در همان محل خانه و معبدی بنیاد نهاد تا
بنا بعد قالب شهور مسجد اقصی را حضرت داود علیه السلام بنا کرد و قول چنان بود که چون علت طاعون در میان قوم شیوع در
بنی اسرائیل وقوع یافت و گروه انبوه براه عدم شتافت چنانکه از طلوع آفتاب تا هنگام عصر هفتاد هزار کس در
سجود بود که طریق عدم پیمودند در آن اثنا حضرت داود علیه السلام بجهت صعود نموده بعد از ادای حمد و شکر بدرگاه
بی نیاز سر نیاز نهاده با سوز و گداز عرض نمود که بار الها تو بنا بهای از سر این ضعیفان در گذر و بر این بیچارگان رحم
آور چون حضرت عفو از سر گناهان بنی اسرائیل در گذشت داود علیه السلام از جناب باری تعالی مامور گشت که بنای بیت
المقدس گذارد پس آنحضرت قوم را جمع کرده بنفس نفیس خود با بنی اسرائیل موافقت کرده بنیاد مسجد اقصی کرد و لوازم
سعی بجای آورد و لوازم سعی بجای آورد اما باتمام نرسید متوجه سرای جاوید گشت و چون حضرت سلیمان بر اورنگ
بسریر خلافت پای عزت نهاد و بتشریف وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَالْعِلْمَ مشرف و مختص شد جماعات انس و جن و شیاطین و عفاریت
و طیور و وحوش مطیع و منقاد آنحضرت شدند و مدت چهار سال از ایام خلافت آنحضرت مرور یافت بموجب وصیت

بود با تمام آن مسجد نشتافت لاجرم در شهور سال از وفات حضرت موسی هفتصد و سی سال گذشته بود که بیت المقدس
با نجام رسانید و آن مسجد را در غایت وسعت و تکلف و عظمت اتمام گردانید و در کتب تواریخ مسطور است که عدد
عمله بیت المقدس سی هزار نجار چوب تراش که در هر ماهی ده هزار چوب تیار شد و هفتاد هزار سنگ تراش که الوان
سنگها تیار شد و سیصد استاد و بنا و موافق عدد بنایان عمله بود تا که هر چند در آن کار می بود غیر از جن
و شیاطین چندان زیب و زینت از طلا و جواهر پدر و گوهر داده و از انواع یاقوت و سایر جواهر دیوار و جدار و
ستونها مرصع نمود که از لمعان آن عمل روشنی در حجرها افتاد و هوای فضای آن مسجد در شب تار حکم روز روشن
داشت بعد از فراغ از عمارت آن مسجد حضرت سلیمان جشن عظیم نمود و احباب و اشراف بنی اسرائیل را جمع نمود
و زبان بحمد و ثنای باری تعالی گشوده گفت این خانه است که خاص از برای عبادت حق سبحانه و تعالی ساخته
شده است باید که اول و آخر از علمای زمان و طالبان علم جا و دایم خالی نباشد و تعظیم و تکریم این خانه مراعات
ذکور و اناث واجب و لازم باشد آورده اند که بیت المقدس در زمان بنی اسرائیل در دولت ایشان مرکز [illegible]
مصر بود و چون حضرت سلیمان علیه السلام از جهان فنا بعالم جاودانی انتقال نمود و چند گاه برونق دلخواه و طور مرغوب مانده
در گاه بگذشت تا آنکه فلک دوار بدور و کار ناهنجار خاصیت خویش را ببروز آورد هنگام اسباط و انبساط از خاطر
دلهای اولاد سلیمان علیه السلام برچیدند و روی طاعت و انقیاد از اعتقاد آن حضرت گردانیدند و حبل طاعت را از گردن
خویش دور انداختند و طریق ملوک طوایف را پیش گرفتند و هرج و مرج تمام در ممالک و ملک ظهور یافت و هر کسی نوای
خودسری و ستمگری شناخت مدت دویست و شصت و یک سال بر این منوال گذشت و در روز چهارشنبه هفتم
ماه [illegible] فساد و عناد و جور ایشان زیاده گشت چون کثیری از انبیا و اوصیا و اولیا را بقتل آوردند و بسیاری
از اشراف قوم و اعیان ملت را در نظر مردم خوار و بی اعتبار کردند بنا بر آن قهار حقیقی باری تعالی آتش استیلا
آورده ایشان را بادیه بیابان ساخت بخت النصر ملک بابل را با ششصد هزار کس از دیار بابل برانگیخت بعد از
آنکه اکثر بلاد شام را تصرف کرده روی توجه بصوب بیت المقدس آورده بعد از اندک زمان آن شهر را مسخر نموده و هفتاد
هزار کس از اعیان و اشراف ولایت را بقتل رسانید و هفتاد هزار نفر از اولاد ملوک و احبار و اخبار و علما را
اسیر گردانید و عمارات و قصور و بناهای حضرت سلیمان را ویران ساخت چنانچه مدتها از حوادث دوران
مصون بود و دیعه کرده [illegible] مانند آن شهر [illegible] آبادی بر باد رفت و چنان آن شهر ویران شد [illegible]
حضرت موسی [illegible] بیت المقدس بغایت رسید و ویرانی آن شهر بی نهایت انجامید رحیم کریم از
عین عنایت خود [illegible] که بعد از [illegible] آبادی [illegible] موعود
تا مدت [illegible] ولایت [illegible] آن شهر [illegible] چنانچه حق تعالی در کلام مجید بآن اشارت فرموده

درابنه ثم

درابنه ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا الی اخر الایه و چون مدتی
از آن بگذشت دیگر باره رسم طغیان و عصیان در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت چنانکه حضرت عیسی را بدار
بردند و قتل و غارت در کار باری تعالی گردیدند و جمعی کثیر از ایشان را مقتول کردانید عاقبت الامر عاقبت [illegible]
انجام مکافات چشیدند چنانکه بعد از رفع حضرت عیسی چهل سال منقضی گشت طیطوس رومی با لشکر بی شمار
حرکت کرده بدیار شام رسید و بیت المقدس را خراب و شهر را مسخر کردانید و مجموع خدمه و بقیه را اسیر و ذکور و اناث
شهر را قتل کرده بقیه السیف را که قلیل بود بند اسیر ساخت طیطوس بعد از انهدام و محو بنی اسرائیل و انهدام بنیان
بنیاد بیت المقدس لوای مراجعت برافراخت بعد از آن بنی اسرائیل که در [illegible] بودند [illegible]
مقامی دلارای روی هلاکت بر خاک نهاده و در هر [illegible] خون جگر میریختند و در هر کنجی ماه پیکری افتاده
و هر کوچه و بازاری نگاری وگلرخساری با خون خویش رنگین گشته انواع عذاب و الوان عقاب را [illegible]
نمودند الی آخر الامر بابی تحمل بلا دامن صبر برچیدند و اوقات خود را در عمارت شهر مصروف داشتند بعد از
سالها فی الجمله معمور شد تا بدین نمط [illegible] و مسجد اقصی و صخره را [illegible] قسطنطین
مظفر گشته در تعمیر و توسیع آن مبالغه نمود و مراجعت کرده بر اسلامبول [illegible] کشید آن را قسطنطنیه نام نهاد
حاصل کلام آنکه بیت المقدس همواره مکان شریف و قبله اهل کتاب بود و [illegible] یهود و امت عیسی و جماعت دیگر
هنگام عبادت بدان جهت توجه می نمودند و [illegible] بدین جهت [illegible] می کردند و چون حضرت خاتم النبیین مبعوث گشت
و صیت اسلام از شش جهت در گذشت آن حضرت نیز مدتی بدان جهت نماز میکرد تا آنکه در سنه دویم از هجرت بین
صلاة عصر با امر الهی روی توجه بطرف کعبه نمود قوله تعالی قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة
ترضیها فول وجهک شطر المسجد الحرام وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره و در زمان خلافت عمر بن الخطاب
آن شهر مفتوح شد و مثل جمیع بلاد شام بدست اسلامیان افتاد و عمر قبله مسجد اقصی را برکندانید و بطرف مکه
معطوف داد و بعد از انقراض خلافت خلفا چون [illegible] آن ولایت بدست بنوامیه افتاد عبدالملک بن مروان در ایام تمکین
مسجد اقصی و صخره و صفا را تعمیر کرده و خراج هفت سال مصر را در آن خرج نمود و لوازم متانت و استحکام بجای آورد
خلافت ولید [illegible] رسید [illegible] تکلف کرده آثار [illegible] منهدم گردانید و طلا و نقره از آن سکه زدند [illegible]
بودند و چون دولت بنی امیه منقضی شد بجمله تصرف اولیای بنی عباس در آمد و هم در زمان ایشان در سنه سیصد و
پنجاه و هفت هجری اولیای المعز لدین الله فاطمی از بنی عباس استرداد نمودند و چون در ایام دولت المستعلی بالله فاطمی
اختلال احوال استقلال انتظام رسید [illegible] با هزار [illegible] نفر از اهل [illegible] متوجه [illegible]
چهل روز محاصره کرده در روز هفتم شعبان المعظم سنه چهار صد و نود و دو هجری [illegible] مسخر نموده تیغ بیدریغ در اسلام

بنهاد و زیاده از هفتاد هزار کس شربت عدم فرستاد و مدت نود و یکسال در تصرف فرنگیان بود و چندان از اهل
اسلام ظلم و فساد کردند که مسلمانان بستوه آمدند تا آنکه سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب کرد بعد از فتح
طبریه و عکه و بیروت و جبل و عسقلان با استعداد هر چه تمامتر روز یکشنبه پنجم رمضان المبارک بظاهر بیت المقدس
مضرب خیام نمود و با شصت هزار فرنگی مقابله و مقاتله فرمود و فرنگیان بعجز و انکسار در در جات روزگار خود دید
طالب صلح شدند سلطان قبول نمود فرنگیان البلاد را گذاشتند و اهل و عیال خویش را برداشته راه فرار پیش گرفتند
در آن وقت در آن شهر زیاده از هزار نفر بودند بخوف و در آن ایام و کرور شهور و اعوام روی بعمارت نمود اکنون که سنه هزار و دویست
چهل و دو هجریست قریب بچهار هزار خانه معمور از سنگ رخام تراشیده در غایت استحکام موجود و ابواب جنات چند
از هر طرف مسلط داشت حصار شهر از سنگ تراشیده چون بنای محکم است و آن قلعه در محل پستی و بلندی
اتفاق افتاده و مسجد اقصی و صخره معظمه سمت شرقی در میان قلعه واقع شده محوی است بر فضای وسیع و قباب بسیار
که علامت و مقام مصلای انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین است در آن فضاست و صخره معظمه سمت شمالی مسجد اقصی در
بلندی واقع است و ما بین آن تقریبا صد گام فاصله داشته باشد و قبة المعراج و قبة المیزان و قبة السلسله و قبة الخضر
جمله قباب آن فضاست و هشت باب دارد بر این موجب باب النبی و باب محراب مریم و باب صهیون که قبر داود در آن طرف
واقع است باب الهاشمی و باب الولید و باب ابراهیم و باب ام خالد و باب الرحمة طول مسجد اقصی هفتصد و هشتاد و دو
چهار ذراع و عرض آن چهار صد و پنجاه و پنج ذراع است و ششصد و هشتاد و چهار ستون یکپارچه دارد و صخره
معظمه سی ستون یک قطعه از سنگ رخام دارد و مجموع بامهای مسجد اقصی و صخره معظمه با صفایح سرب فرش
نموده شده و باسمان استحکام داده اند و قبه صخره دوازده در چهار دارد و محل شصت نفر مینشیند و در صخره یکی
المعراج بنا کرده بودند که از عقب حضرت خاتم الانبیاء روان شود و آنحضرت منع فرموده در هوا معلق ایستاده
در مقام کهف و بالای سرداب آن اتفاق افتاده اما ستونها از سنگ براق نهاده اند و ستونهای مسجد اقصی و صخره معظمه
همگی تقریبا از کرم و چشم بلندی دارند و بعضی گفته اند سیصد که در صحن واقع شده و کرسی سلیمان و محراب عیسی و محراب
یحیی و محراب زکریا و قبر حضرت سلیمان سمت شرقی مسجد اقصی متصل بمحاذات است و شهر بیت المقدس شش دروازه
دارد بر این موجب باب صهیون و باب تیه و باب جبار و باب العمود و باب محراب داود و باب الاسباط و در
مسجد اقصی هزار و پانصد قندیل آویخته شده و در صخره معظمه چهار صد و شصت و چهار قندیل و جمع فرش مسجد و صخره
صد هزار ذراع حصیر از دیار مصر و اطراف ملوک همایه مقرر است الحق بیت المقدس از غرایب آثار و عجایب روزگار
است و عقل اولو الابصار از تماشای آثار در سنگلاخ حیرت ... میکند که بنی آدم چگونه
این عمارات را ساخته اند سنگهای ... در بنای آن ... معارف اخبار اشعار نموده اند

کم اکثر

کم اکثر انبیاء و رسل در آن مقام بوده اند و آن مابین دمشق و فلسطین ظهور فرموده اند چنانکه در کتب مورخان مذکور
است که از ارده الی بیره که طول زمین دمشق و فلسطین است هفتاد هزار پیغمبر مدفون است و صاحب تاریخ شام و بعضی
مورخان عالی مقام گفته اند که از دمشق الی غزه که نهایت ارض فلسطین است هفتاد هزار پیغمبر بوده است و بعضی از علما
احتمال ... مرقوم نموده اند که در شهر انطاکیه در جنب ... و بعضی انبیاء مدفون اند در بلده ... هزار
...
المقدس بوده اند و مطاف طوایف اهل ... است و جناب ... مدفون است و حضرت
یوشع در ... بوده است و جمعی دیگر از انبیاء عظام مدفون اند و در موضع خود ... اهالی آنجا ... الله تعالی
تا ... ساکنان بیت المقدس اکثر شافعی مذهب اند و قوم نصاری ... و طایفه یهود ... و اهل آن
و صاحبان ایقان قلیل اند ... غریب ... بوده اند و سلیم النفس و مهذب الاخلاق و
... محبوب القلوب ... از متاع حسن ... اکثر اخلاق حسنه و فضایل ...
... احوال ... بیت المقدس قریب ... مضافات اوست و هر سال تقریبا
پنجاه هزار ... زیارت ... جمیع ایشان الطعام کرده باحسن وجهی ...
... مشاهده نمود که ... غلبه ... اکثر انتحال
صاحب عرفان ... ذکر ... القلیل یدل علی الکثیر ذکر شیخ ابو مسعود
عارف ... و صدق و صفا ... اکثر ... و عجز ... ا...
... شیخ المشایخ ... سؤال نمود ... دو
فرمود که چندان محبت الهی دارم که ... خاطر ... نمود که ... غنا ... پنج
... و طاقت پوشیدن ... که هر کس ... غالب ... باطل ... کرده ... کند
... انکسار ... سلطان بوده ... سعادت و شقاوت ... استحقاق ... کرده
... و سکوت ... و بود ... و مجاهدات است و الا ...
... ابو سفیان ... و السلام علی من اتبع الهدی ذکر جبل الخلیل و ... مشهد و محل استحکام
... بیت المقدس ... جنوب ... واقع ... افتاده ... جنوب و شرقی ...
... در غایت ... و ... ملاحت و محوی است ... باب ... ذراع ...
... در غایت ... امیر ... که ... ایام شهری ...
بود کلیسای عظیم که مشتمل است بر چهل ستون ... از سنگ رخام در غایت استحکام و ... اتفاق

نصارى را مجمل معلوم گردد که حضرت عیسی ع است و چشمه که آنحضرت داشت و شوی نموده اند هنوز بجاست احوال حضرت
عیسی ع را بطریق مفصل در کتاب ریاض السیاحه ذکر نموده است مناسب مینماید که قدری از مذهب آنحضرت
مرقوم گردد و شطری از احوال حواریین تقریر کرده شود ذکر مجملی از احوال حواریان و ترتیب انجیل که سبب اختلاف عیسویان
عارجان معارج سخن و ناهجان مناهج نو و کهن حکایت نموده اند که چون حضرت عیسی ع باسمان صعود نمود فرقه یهود
حواریان را گرفته با ایذای ایشان اشتغال نمودند چون قیصر روم که در آن زمان شاهان بن مطیع او بودند از ظلم یهود
خبر یافته کسان فرستاده که حواریان را از چنگ محنت و الم نجات داده و اوضاع ملت عیسوی شرط استعلا
بجای آورده بود بعد از آن باری تعالی بوسیلت روح الله که حضرت عیسی ع بحواریان فرموده بود که بعد از من
ربوبیت شما خواهد رسید و شما آنرا تناول نمائید که هر یک از شما عالم بلغتی خواهید گردید آنگاه هر یک از شما بطرفی
از اطراف رفته خلق را بسوی حق دعوت کنید بنا بر فرموده آنحضرت او عیسی بر ایشان نازل شد تناول نمودند
بلغتی عالم گشتند بعد از آن شمعون الصفا که وصی و خلیفه حضرت عیسی ع بود بموجب فرموده آنحضرت
عمل نموده شطرس را بروم و اندراوس را ببلاد مغرب و ... را ببابل و ... را ... و ... را ... و ...
بارض حجاز و یعقوب را بجانب ... فرستاد تا خلایق را بدین قویم دعوت نمایند و خود در بیت المقدس توقف و بحکی
نوبان را بطرف انطاکیه ارسال داشت بعد از آن زمانی ملت عیسی ع در عالم انتشار یافت و مدت هشتاد و یکسال است
عیسی ع بر جاده مستقیم بودند و پیروان آنحضرت عمل بشریعت حضرت مینمودند بعد از مدت مذکوره بولس یهودی
در میان عیسویان در آمده اضلال ایشان نمود و فرقه عیسویان را گمراه و در میان ایشان اختلاف افتاده قوله تعالی فاختلف
الاحزاب من بینهم و نصارى متفرق بهفتاد و دو فرقه شدند و فقیر مرقوم میدارد که کتاب انجیل که در میان طوایف عیسویان
مشهور و متداول است و افواه نصارى روم و فرنگ و شام و زنگ و غیرهم مذکور است بنظر رسیده و مشاهده گردید
از تقریرات معلوم می شود که کتاب سماوی نیست بلکه بعد از رفع عیسی ع حواریون آنرا مدون کرده اند و حالات و
مقالات و معجزات آنحضرت را جمع نموده اند و آن چهار رساله است که هر یک از آنها یکی از حواریین تدوین کرده اند
بنام مولفان موسوم شده چنانکه یکی انجیل متی و انجیل لوقا و انجیل مرقس و انجیل یوحنا نوشته این انجیل بتمامه
کتبی است و بجا در آن تاریخی گویند مینماید که در هنگام اختلاف ملت عیسی اصل انجیل از میان رفته باشد بعد
از آن این کتاب را ترتیب نموده نام آنرا انجیل نهاده باشد چنانکه کتاب تورات در فترات بخت النصر ضایع شده بود
بتدریج طایفه یهود جمع نموده اند بعد از آن تخلیط نموده اند و نیز میشاید که در زمان بعثت حضرت خاتم الانبیاء ع
چون نصارى آن رسول خدا را حسد ورزیدند و عناد نمودند بنا بر عدم انقیاد و جهد تکذیب آنحضرت علمای نصارى
کتاب انجیل را تحریف و در کلمات آن تصریف نموده باشند اخبار چند برین مشعر است و نیز در انجیل مرقس در باب

هشتم آن جمله است که هر کس که محمد من وجه انجیل خود را تالف نماید بخاتم خواهد داد و نیز در باب ... هم همان
انجیل مسطور است که بخشا اعلام با انجیل در تمام قبایل ... و چند محل دیگر ... نام انجیل در آن
کتاب مذکور است همگی دلالت میکند که کتاب انجیل ورای این کتاب است که حواریون جمع نموده اند نصارى
در جواب میگویند که این سخن از چند وجه دور از کار و بعید از عقل اهل دین و تنکار است اول آنکه هر صاحب خانه در آن
راست بخانه خود از بیگانه بهتر داند ثابت شده است که کتاب انجیل همین است که غیر از این بودی بر ما معلوم شدی و
بطنا بعد بطن از عیسی بما رسیده و از حواریان بما انتقال یافتی دوم آنکه اگر در پیش جمیع طوایف عیسویان نبودی
نزد بعضی از عیسویان که اهل حق اند بودی سیم آنکه شما تقلید بایکمرا در سول عرب که مرویست که امت عیسی ع
هفتاد و دو فرقه شدند یکی ناجی و سایر ایشان هالک اند پس ابی کتاب انجیل نزد فرقه ناجیه بوده باشد
حال آنکه غیر از این کتاب که نزد ما موجود و موسوم بانجیل است نیست مگر اینکه قایل شوید باینکه کلمات ...
عیسی ع انجیل و کلمات این کلمات حواریون باشد و الله اعلم بحقایق الحال ذکر مذهب و عقاید عیسویان و بیان ... انتحال
پوشیده نماند که در اخبار آمده که بعد از صعود حضرت عیسی ع باسمان قوم آنجناب بهفتاد و دو فرقه شدند طایفه
مار یعقوبیه گفتند که عیسی هو الله و ملکانیه و طایفه نسطوریه گفتند که عیسی ابن الله و دیگر مرقوسیه گفتند
که ثالث ثلاثه و هر یک از این طوایف متفرق بچندین فرقه شدند جمله ایشان گفتند که معبود جوهری است از سه اقنوم
و آن اقنوم یکی را اب گویند و آن قدیم است دوم را ابن خوانند و آن کلمات است سیم را روح القدس دانند و آن حیات است
یعنی ذات الله را عبارت از سه اصل مرکب دانند و آن وجود و علم و حیات است و نیز میگویند که معلومات الهی
یا عرض و شاید که خدا متعال عرض باشد و لا بجوهر باشد و شاید که مرکب باشد بی جوهر بسیط باشد و کلمه را معنی
آن که خلق بوجود او را باشد و روح القدس یعنی که ابن با او زنده گردد و نیز گویند که عیسی جوهر و اقنوم است
اجزای عقاید ایمان چهارده است هفت مخصوص الوهیت است و هفت دیگر با امت عیسی ع اختصاص دارد و آنکه
مخصوص خدا تعالی است اول اقرار کردن که حق قادر مطلق است دوم ایمان آوردن که خالق است سیم ایمان آوردن
که بهم جبرئیل است چهارم ایمان آوردن که بخداست پنجم ایمان آوردن که روح بالذات است ششم ایمان آوردن که بخشنده است
هفتم ایمان آوردن که سلامتی دهنده است و آن هفت دیگر که مخصوص مردم و امت عیسی است اول ایمان آوردن که
عیسی پسر خداست که از قدرت روح القدس و از شکم مریم بوجود آمد دوم ایمان آوردن که مرهفا بر بجاهای بد
برآورده اولیا و حیثیت را که منتظران او بودند پنجم ایمان آوردن که روز سیم زنده شد برخواست ششم ایمان آوردن
که او اسمان رفت و نشسته است بدست راست پدر خود که قادر مطلق است هفتم ایمان آوردن که در آخر دنیا و ...
کرده برای داوری کردن و نیک و بد را جزا دادن خدا را ثنا بر دو خوانند که بندگان خود مهربان است و گویند الحکم

ایمان آوردن که ... مصلوب شد ... ایمان ... سیم ...

خدا تعالی سه موجود مخالف است اما در حقیقت یکی است چنانکه آن وجود اب و ابن و روح القدس است لیکن
در وحدت ذات هیچ کثرت راه نیابد و این خاص خداست و در مخلوق این صفت یافت نشود و عیسی بر حقیقت خداست
و باقی صلحا بطریق مجازی خدا تعالی اند و عیسی از حیثیت اینکه خداست در آسمان از پدر جدا شده بود بی مادر
از حیثیت اینکه آدم است مادر دارد نه پدر لا جرم عیسی مرد اما چون بنی آدم محبوب داشته خود را فدای ایشان کرد تا
ایشان از همه گناهان پاک شوند و گویند اینکه میگوییم که عیسی بر دست راست پدر خود نشسته است مراد ما این نیست
که حضرت سبحانی جسم و جسمانیات و حق تعالی از آن منزه است و چیزی که ما از این سخن میفهمیم است که عیسی از جهت خدائی
که همان بزرگی و عظمت و قدرت دارد که پدر او و خدا داشت و از جهت اینکه آدمی است در بهترین مکان که بر آسمان است ممکن
است با آنکه ده حکم است که در انجیل مکرر آمده و بکرات مذکور شده اول اینکه خدای تعالی را دوست دار و به هیچ طریق انکار او
میاد آر دوم اینکه قسم و سوگند مخور بنام خدا تعالی و براستی عادت کن که محتاج به سوگند نشود سیم اینکه پاک دار عیدها
یعنی روزهای یکشنبه را و دیگر ایام متبرکه را چهارم عزت دار و حرمت کن پدر و مادر خود پنجم اینکه جان آدمیان
را بغیر حق مکش و این اشاره بر آنست که پدر و مادر را اگر اراده بی ادبی باشد بنا حق هلاک مکن و آن مکر بحیلت بکرد
و به گفتار ششم زنا مکن یعنی از زن بیگانه اختلاط مکن خواه شوهر دار و خواه بی شوهر هفتم دزدی مکن یعنی مال
مردم بناحق و احتیاج و بی کراهت و اجازت مبر هشتم بهتان و دروغ مگوی و بهتان و افترا مکن و در بحث
این است اگر کسی بحق گواهی باشد از انکار ناحق مکن اگرچه آن سبب خلاف دین و عقیده باشد نهم اراده
زن بیگانه مکن و بی تقاضای مال مردم منما دهم نگهبان مکن و بنظر حقارت به دیگران نظر مکن و دیگر گویند که پنج
چیز فرض است اول استماع ملیسه روز یکشنبه و اعیاد دیگر و آن نمازیست که پادری یعنی مجتهد در خلوت
باده رنج صبوح میگذارد و باید که از اول تا آخر تمام بشنوند دوم گفتار یعنی گناهان خود را نزد پادری گفتن و
اقلا در سالی یکمرتبه بجای آوردن و گفتار را سه شرط است اول عاجزی دوم راستی سیم گناهان خود را یکیک بر
شمارد و مغفرت طلبد سیم کنار در عید پسکو و آن عبادت مخصوص است در هر سال یکبار باید بکند چهارم
روزه بر این منوال دارد در روزهای دیگر که لازم است بگیرد مگر شخصی که معذور باشد پنجم زکوة دادن یعنی ده حصه
از چیزهایی که از زمین روید و آنچه از حیوان حاصل شود باید که بجهت رضای خدا بدهد و از خدای تعالی در دعاها طلبیدن یعنی
روزی خواستن روا نباشد زیرا که روزی فردا را امروز خواستن گناه و نکوهیده باشد بلکه قناعت کرده و غم روزی فردا
نخوریم و نیز باید که ما از گناهان مردم بگذریم تا حق تعالی بر ما عفو کند و لازم است که در وقت گفتار یعنی اقرار
بگناهان خود نزد پادری تحقق و انکار خود را بگناهان بگوید چه که پادری جانشین عیسی و بطریق مجازی خداست و نیز گویند
که مرد میتواند که زن خواستن نتواند خواست مگر یک شوهر نیز دوست سعادتمند تا آنکه از سکوت نیکی بخشیده خدای تعالی

دعوی بر خود نداده در عبادت و ریاضت گذارند و در بندگی جز رضای باری تعالی مطلبی نداشته باشد و نیز گفته اند که
مستحق جزا است هر کسی که محتاج باشد در هر مذهبی و ملتی که باشد روا است اما رعایت همه بر خود بودن سزاوارتر است
و سبب هشت چهار ده چیز است من جمله هفت جسمانی و هفت روحانی است و هفت جسمانی این است اول سیر کردن
گرسنگان دوم سیراب کردن تشنگان سیم پوشیدن برهنگان چهارم جای دادن اسیران پنجم پرستیدن بیماران
و زیارت دادن بندیان ششم رها ساختن اسیران هفتم دفن کردن مردگان و اما اعمال روحانی اول علم آموختن
جاهلان دوم مصلحت دادن محتاجان سیم آسایش نمودن غمگساران و غمرسیدگان چهارم موعظت کردن گنه
کاران و تنبیه عاصیان پنجم بخشیدن تحمل خستگان و ناامیدگان ششم تحمل نمودن از بیدادیان و صبر بر ایذای
ستمگران هفتم دعای نیکو کردن در حق زندگان و مردگان در باب پنجم انجیل متی مذکور است که خوشا بحال
صلح کنندگان از آنجا که فرزندان خدا خوانده خواهند شد و تصور میکنند که من از برای آنهم پایسیدن نورات
و رسایل انبیا آمده ام بلکه بجهت تکمیل آمده ام بشما راست میگویم تا آنکه آسمان و زمین زایل نشود یک همزه یا یک
نقطه از شریعت هیچ صورت زایل نخواهد گشت شنیده اید که گفته شده است که دوست خویش را محبت کنی و دشمن
را بغض نما لیکن من بشما میگویم که اعدای خود را دوست بدارید و از برای آنها که بشما لعن میکنند برکت طلبید و آنانکه
با شما عداوت مینمایند احسان کنید و از آنها که بشما اذیت میرسانند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمان است فرزندان
باشید زیرا که او آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع مینماید و باران خود را بر عادلان و ظالمان میفرستد و در باب هیجدهم
مذکور است که شاگردان عیسی نزد او آمده گفتند که در ملکوت آسمان بزرگتر کیست پس طفلی را نزد خود طلبیده در
درمیان آنها برپا داشت و فرمود بدرستی که بشما میگویم ما دامی که متبدل نگردید و مثل اطفال صغیر نگردید داخل
ملکوت نخواهید گشت پس هر که مانند این کودک خود را حقیر دارد همان در ملکوت آسمان بزرگتر است و هر که چنین
طفلی را باسم من قبول نماید مرا قبول نموده است و در باب سیم انجیل یوحنا مسطور است که عیسی گفت من هر آینه راست
میگویم که تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت خدا را نمیتواند دید سایل گفت شخصی که پیر باشد چگونه متولد میشود
عیسی جواب داد که بتحقیق من با تو میگویم که تا کسی از آب و روح متولد نشود در ملکوت خدا نمیتواند آمد و آنچه از جسم متولد شده
جسم است و آنچه از روح متولد شده روح است حیران مباش که بتو گفتم که باید شما تولد تازه یابید و در باب نوزدهم
انجیل متی مذکور است که شخصی آمده گفت ای استاد نیکو چه عمل نیکو بعمل آورم تا زندگی جاوید یابم گفت از چه روی مرا نیکو
میخوانی و حال آنکه هیچکس خوب نیست جز یکی و آن خداست و اگر اراده داری که داخل حیات گردی فرایض را نگاه دار گفت
کدام فرایض گفت قتل مکن و زنا مکن و دزدی مکن و شهادت دروغ مگوی و پدر و مادر خود را عزیز دار و همسایه
خود را چون خود دوست دار پس آن جوان وی را گفت که جمیع این گفتها را از ابتدای جوانی خود محفوظ داشته ام دیگر چه

ناقص میباشم چنانچه نیز براکثر صفات داری که کامل کردی بیرون اشیا خود را فرحمه بفقر استلیم عالم کرد اسمان
کیمی خواهی یافت بر من مدح مرا مناسب نماید چون آن جوان این کلمات را شنیدند و هکین گشته روان گردیدند از روکه
املاک بسیار داشت بر عیسی ثنا گفتند خویش را فرمود که هر آینه بشما میگویم که مخصوص دولتمند در نهایت دشوار
در ملکوت آسمان داخل خواهد گشت و نیز شما را میگویم که شتر را در سوراخ سوزن داخل شدن اسهل است از داخل
شدن دولتمند در ملکوت خدا فقیر مرد عرض میدارد که در یکی از کتب معتبره دیده شد که انجیل را از زبان عبری
بچند زبان نقل نموده اند بخت عبری و دیگر یونانی و دیگر رومی که زبان اهل فرنگ است و دیگر سریانی دیگر
را کلام الهی دانند و بقدر چند سال قبل از این در شهر کلکته نقل نموده اند و عربی را بفارسی ترجمه کرده اند و عربی
ترجمه کرده اند در اغلب کشور روم و شام و مصر و بکر و دیار ارمن و ایران و کابل و هند و بعضی جزایر هند و بر
و جزایر روم و ملک روم ایلی بکوشند داخل شده دیدند و اکثر اخلاق حمیده و صفات و صنایع منفرد و معلوم بر بسیاری
فقیر با جوانان ایشان معاشرت نموده و طریق مجالست پیموده است اگر خواهم بطریق تفصیل احوال هر یکی را بیان نمایم
دفتری علیحده اقتضا کند انشاءالله بعضی از ایشان در موضع خویش خواهد آمد انشا الله تعالی ذکر بیرون بلدی است
بمیان دو دریا و جهان اتفاق افتاده دو سه هزار خانه در او ساز اقلیم دویم هوایش گرم و اهالی بیرون است ذکر بیروت
بندری است از بنادر شام وی طرف مغرب دمشق اتفاق افتاده و بسمت مشرق انتهی کرده و سایر اطرافش گشاده
جای خوب و شهری خوب است ذکر بعلبک شهریست معروف و در السنه و افواه موصوف وی بجانب دمشق و در
دو دو اتفاق افتاده و اطرافش اعیان فی الجمله گشاده است در قدیم شهری عظیم [illegible] و دیگر [illegible] و صفوت
هوا و محبت نضارت و صفا از سایر اماکن گوی سبقت ربوده انتهی طرف غرب لبنان و شرقی کوه [illegible] واقع و چشمه
[illegible] مغرب که بکیل [illegible] و سوی شهر روان است در جمیع خانهای این جا جاری است و اقسام فواکه سردسیری و گرمسیری
فراوان اما تاریخ ولیعود را مکان تعداد فاریه و اکثر جوانان اوروان و قلعه از سنگ رخام تراشیده در غایت استحکام
دران دیار افتاده بر بعضی مورخان پوشیده و پنهان است بعضی بر آن اعتقاد بر آنند که بنیاد بنا کرده با اخت و سوی نها
بکجا رحمه بلند بعضی هشت گز عرض کن در آن فراوان است و جمیع عمارات آن چنان کنده کاری و نقاری کرده اند که عقل
در دیدن در آن حیران است و تخت جمشید که در فارس است و شاهد و اعراق نمونه از آن است فقیر مرد عرض میدارد که
عمارات عجیبه و بناهای غریبه در عالم بسیار دیده و مشاهده نموده اما بعد از کعبه و هیکل مصر چنان بنای غریب
مشاهده نشده و بنظر نیامده اگرچه مورخان ذکر نموده اند که قلعه بخارا در سمت مغرب و بتخانه در یکی جزایر هند
مانند آنها در عالم امکان عدیم المکان است اما ع شنیدن کی بود مانند دیدن مجمل از مفصل آن قلعه این
که در اصل بنیاد آن قلعه سه طبقه بوده و بعلت مرور زمان و عداوت اهل عدوان دو طبقه خراب نموده اکنون که سنه

هزار و دویست

هزار و دویست و چهل و دو هجری است طبقه باقی مانده اند که از بسیار بیان بینها با نکات در میان قلعه فاصله بفاصله
پنج باشش گز دیوار مساوی جدار قلعه از نیز از سنگهای عظیم ساخته اند بعد از آن سنگهای ده گزی و یک گزی
ما بین دیوارها را طاق زده اند و استحکام آنها را از ضرب و سوختها امن داده اند و پس از آن پشت بام آنرا هموار
و مسطح نموده اند و ستونهای هفت هشت گزی بکجا رحمه قطران جنت شهر است دیر بالا عمان بوده مصکر [illegible]
و در پیش هم چو اوطاق نداسا ساخته بوده اند و مجموع سقف و جدار آن چهارپایان بکجا مهره سنگ رخام ساخته اند
سنگهای بکجا مهره از سنگ تمام پنج گزی بالای طبقه دویم بوده عمارت کرده اند و شاید در این دو طبقه قریب بیست
ستون از تخته و سنگ یکجا بوده اند جمیع آنها کنده کاری و نقاری کرده اند و اشکال و صور فرشتگان و انسان و
جانوران بحری و بری و اشجار و ریاحین بسیار در آن چنان نقاری نموده اند که گوئیا در حرکت و رفتارند با وجود آنکه چند
هزار سال از آن گذشته هیچ گونه متغیر و مبدل نگشته مورخان در بنای بعلبک اختلاف نموده اند بعضی گفته اند که بنای
مدت آن نامعلوم چنانچه در کتب تواریخ رومیان دیده که قلعه بعلبک از بناهای ملوک عمالقه است و جمعی از مورخان
گفته اند که بعل اسم بتی بوده و بک نام پادشاه و بت را بپادشاه اضافه نموده بعلبک گفته اند بعضی برآنند که بعل نام زنی
و بک اسم شوهر آن زن بوده و بانی آنشهر را بنا نموده باسم زن و شوهر موسوم شده بای حال هموار مردم آنجا سفید
و از مناظر حسن بهره دارند و غریب نوازند مذهب اسم [illegible] و قوت و شجاعت ممتازند و قریب هفتاد قریه مضافات آن
اکثر [illegible] و شیعه اثنی عشری و قلیلی سنی و دیگر نصاری اند اکثر شیعه امامیه و از طایفه متوالی است در اوائل
چنین مذکور است که [illegible] بلاد شام را بکوه مشهور است که ابتدا حکومت از زمان خلافت خلیفه ثانی است از آن تاریخ تا حال
دولت و حکومت در آن خاندان باقی است و هر یک از ملوک [illegible] و سلاطین اسلام بجا ولایات سلطنت [illegible]
بنا بر رعایت و حرمت ناموس خلیفه حکومت آنجا را به آن قوم مسلم داشته اند اکثر حکام و ملوک ایام شیعه بوده اند
هر کسی بطریق اولی با ایشان گذاشته اند در کتب آمده که جناب الیاس پیغمبر بهدایت سکان آنجا مبعوث گشته
آن حضرت در کتب تواریخ و ریاض السیاحه بطریق تفصیل مذکور است ذکر بوش بضم با مع واو مجهول و سکون شین
از بلاد مصر و در سه منزلی قاهره و جهات آن واسع است و دو سه هزار خانه در اوست و چند پاره قریه از توابع آن
هوایش گرم و آبش از رود نیل و سکنه اش قوم عرب و همگی شافعی مذهب اند ذکر بهنسی ولایتی است از [illegible]
خرم بنیان از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم و قریب چهل پاره قریه در اوست مردمش همگی شیعه امامیه و دوازده امامی
آن شهر بسیار است در حرف سین خواهد آمد ذکر بابیه دولت آباد بر معنی [illegible] اما مخصوص اسم قطعه
بلاد عربیست در آن شهری نباشد و چند قصبه در اوست و آبش گرم و هوایش سالم از اقلیم دویم و بعضی را نسیم
ساکنان آن دیار همگی اعراب و صحرانشین اند و خود کثرت حرارت بیماری در آن دیار بغایت کم است و اغلب مردم

مذهب‌اند و دیگر حنبلی اند و بعد بکر و حنابلی اند مذهب و حنابل در ضمن مدینهٔ منوره مذکور خواهد شد ذکر بحیره
بلده‌ایست در کنار رود نیل و بجانب مغرب از دار الملک مصر بوده و مشتهیات در آن موفور است و چون ظاهر بنه
بحیره بغایت نجار آباد بوده از این جهت بدین اسم موسوم کرده اند شهری کوچک در دو مرحلهٔ بندرک است اند هوایش اگرچه گرم
اما سازگار است و اگرچه خلقش مذهب شافعی دارند اما غالب از رجعی نباشد ذکر بریم بفتح با از بلاد یمن است و
فقیر مشاهده کرده در قرآن مجید مذکور است در نواحی یمن است قدیم الایام شهری بوده اما اکنون خراب است وسط
سکنایش قوم عرب اند ذکر بعدان از بلاد یمن است از توابع صنعا است و دیه‌ای نیکو است گویند هوای آنجا سالم و بی‌نم
کرات ذکر بلخ از بلاد خراسان و دار الملک طخارستان است مشتمل است بر نواحی و دهکده‌ها و قرای فرح افزا
از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات ق و عرضش از خط استوا لولا در بنای وی اختلاف است بعضی از مورخان
گفته اند ملا فتح بن خلوخ از خلوج عجم کیومرث آغاز بنا نموده است و جمعی گویند کیومرث آن شهر را احداث فرموده
و طهمورث بن هوشنگ اتمام کرده است و کیکاوس بن کیقباد بر عمارتش افزوده و لهراسب بنا و داد و شادی
باروی کشیده و بمرور دهور چنان شهری عظیم گردید که ام البلاد نام نهاده اند و در ایام ظهور اسلام کثرت
و انعام اسلام بمرتبه رسید که افتخار قبة الاسلام گفتند حکیم انوری در بزرگی آن شهر گفته بیت آسمان گر طفل
بودی بلخ کردی دایگیش ز انکه تا نکرد معمور جهان زاماد ریش در حبیب السیر و غیره مسطور است که در زمان
حضرت عبدالله بن احنف آن شهر را بلطف و عنف بگشود و در دوره کار بنی امیه و بنی عباس بمرتبه معمور بود که در
فترت چنگیز خانی در اصل شهر و عرفی هزار و دویست سجادهٔ صلوة جعفری کشیده و هزار و دویست حمام
موجود بود و پنجاه هزار کس از سادات عظام و مشایخ کرام و علما ذوی الاحترام در آنجا مسکن داشتند
لشکریان چنگیز خان خورد و کلان و اطفال و نسوان آنجا را بقتل آوردند عمارات بلند و قصور ارجمند
شهر را با خاک یکسان و برابر نمودند بعد از قتل و خرابی چنگیز خانی اندک اندک بعد از مدتی بسعی و اهتمام ملوک اهتمام
کوت شهر پوشیده و بسبب تردد آن سپاه مخالف و موالف ویران و پریشان گردید اکنون کم هزار و دو دی
حجل و دو هم ربت بغایت پریشان و قلعه‌اش فی الجمله آباد است و قریب با صد باب خانه در او است و در خارج قلعه
دو سه هزار خانه مسکون است آبش فی الجمله معتدل است و هوایش بگرمی مایل و مردمش سفید و خار و از متاع
حسن و جمال برخوردارند شهر بلخ هفت شهر و هفت ملوک معتبر داده و سکنایش فارسی گوی و ابلاغ ترک زبان
قریب بچهار هزار خانه اوزبک و ترکمان در آنجا سکونت دارند همگی شمشیر زن و تیر انداز و جنگ گذار
عموماً مهمان دوست و غریب نواز و در بعضی اخلاق پسندیده ممتاز اند اغلب حنفی مذهب و بغایت متعصب
چنانکه در تعصب سنیان بلخ و شیعیان کشمیر گفته اند نظم یک دو قوم اند در جهان نخبه سنی بلخ و شیعهٔ کشمیر

سلطان ملکشاه سلجوقی در رسالهٔ خود آورده که مردم بلخ از متاع غیرت و حمیت بهره‌اند و در مدارج سماحت یگانه
فی الجمله غالباً سلطان معرفت نشان بر حد بسیار و فنا مصاحب زده است حبوب و غلاتش از نار فراوان و هم گوی
ثمار ارزان است و از فواکه انگور و هندوانه و خربزه‌اش بغایت ممتاز است پوشیده نماند که اندیار بلخ علما و فضلا
و عرفا و شعرا و امرا و اطبا برخواسته اند و بزیور معارف و کمالات صوری و معنوی آراسته اند من جمله از فرقهٔ عرفا
شیخ شقیق و سلطان ابراهیم ادهم و حاتم اصم و شیخ جلال الدین صاحب مثنوی و از حکما شیخ ابو علی سینا از آنجا
برخواسته اند و اکثر ملوک کیان بلخ را دار الملک نموده اند و بعد از ظهور اسلام نیز مدتی دار الامارت ملوک اسلام
بوده و زینت ملوک و سلاطین کیان کیخسرو بوده و زردشت در ایام دولت گشتاسب ظهور نموده لهذا بیان مجملی از
احوال زردشت و کیخسرو نموده در اینمقام مناسب مینماید ذکر کیخسرو بن سیاوش زبدهٔ سلاطین روزگار و دوده
خواقین کیهان اقتدار بوده همت عالی همتش آخرچ بابرج و قهرمان قضا جریانش با قدر بوده معمور بوده در زمان
شهریاری معمور و جهانبانان سرور و علما و حکما حقیقت آیین و وزرای با تدبیر و امرای کشورگیر و جوانان هنرپرور
پیران ادب آموز و دختران حیا اندوز مردان با همت و زنان با عصمت اسباب شادی تمام و سامان خرمی با انجام بوده بعضی
عما که بعضی مغان و فرقهٔ مجوسان کیخسرو را پیغمبر دانسته احکام آن پادشاه را شریعت خوانند اما اکثر موبدان
عاقل کران بر آنند که کیخسرو پیغمبر نبوده و کفتار ایشان عمل مینمود ولیکن نامهٔ هوشنگ را نیز داشته مضمون
جام کیخسرو غمای پیغمبرانه با همه یکتا سخن پوشیده کفتی که جمشید بانهای جام شاهده میکنم نخان جمشید
خورشید با ضیاست و هر چند بکار نهای آشکاری و کرم گفتار پیغمبر راه غاست اما پرخ و مدان پوشیده و
پنهان نیست که پیغمبر بر کار دامان و غنا و ندرو دین بسان و امر بیجان جاودان و ساییر عالمیان اقبال است
هر کس منکر این شود او را از خرد نصیب و بهره نیست بلکه از خلود و ابدیت زیرا که اگر افتاب نبودی هیچ شی ظهور نمودی
ند جهان هیچ جانداری حیات نیافتی و دنیا رونق از هیچ وجه بدست نیامدی و این جهان جای تاریک بودی و کیتی را
محال آسایش نبودی چون افتاب را ما نکو کارات لاجرم بمعنی بزرگوارات کیخسرو را کتابی است در مجلس تام جهان
بلند و کلمات ارجمند در آن مندرج است بود چنانکه گفته که نامه و مجالس از مؤلفات هوشنگ بوده و کیخسرو بدان عمل مینمود
چنانکه نامهٔ مهدی که از تصنیفات هوشنگ است نیز از جهت اعتبار تمام داشت در کتب مغان مذکور داشته که
چون جام جمشید بکیخسرو رسید انقلاب آن زمان برسید که حقیقت این جام چیست عرض نمودند که ما این جام را معلوم
نیست کیخسرو انمودند جام جام دیگر ساخت و آن را جام گیتی نما نام نهادند هر دو جام هنگام نهاد و روشنی تمام بود و
آنان دو جام شیء و معوز صنعت یافت نموده هنگامی که هر دو بر کیو جام کیخسرو بحبل گاز رفته و از اسباب اداکی
درجاه محبوس ساخت و از حیات و ممات کیو نامعلوم شود کیخسرو در آن جام نظر انداخت و کفت که بیژن در چاه است لهذا

رستم حیله کرده بیژن را از چاه برآورد اکنون آن جام گیتی‌نمای در [illegible] است که از کیخسرو است آورده‌اند که اسکندر رومی
کیخسرو در انقلاب [illegible] بود قصد آن نمود که جام را از آن انقلاب برون آورد آنگاه نظر اسکندر بر لوحی افتاد دید که کیخسرو بر آن لوح
نوشته که یکی از ملوک روم جهان را مسخر نماید و [illegible] در انقلاب بیابد و قصد آن کند که این جام را بیرون آورد و چون اسکندر
خط را بخواند از خیال آن جام بیرون آمد و بعضی از ارباب تحقیق بر آنند که جام گیتی‌نمای اشارت به مرات ضمیر آن شهریار است
از سخنان معرفت بنیان کیخسرو است پادشاه آن است که در سیرت رعیت عادل بود و داد مظلومان از ظالمان بستاند و
عامل عادل و ضابط عاقل بر رعیت بگمارد و [illegible] نباید ستاند و در ولایت جهانبانی [illegible] کشید
رعیت نباید و اصحاب سیف و ارباب قلم را لطف و احسان فرماید و [illegible] هر قوم را در آغوش رحمت و شفقت
پرورش دهد و درویشان و گوشه‌نشینان را عزت و [illegible] کند نه آنکه مال رعیت را به عنف و ستم بستاند و درویشان
عاجزان و ضعیفان را بیچاره [illegible] و عامل ستمکار و حاکم غدار بر رعیت مگمارد و خاندان قدیم و دودمان عظیم را
برنیندازد و مردم بدنفس دون فطرت را پرورش نکند و زمره‌ی اشرار و سفها را بر نجبا و اهل صلاح مسلط [illegible] سرداری
آن است که بر احوال لشکر دانا و بر امور سپاه توانا بود [illegible] و شفقت کشیده بود و سپاه را با مواعید خوب و کلمات مرغوب
بنوازد و به الطاف ملوکانه و عواطف خسروانه امیدوار سازد و از اوضاع و احوال دوست و دشمن آگاه باشد و در معرکه [illegible]
و در حزم بیدار بود و قلوب دوستان [illegible] به کرم و احسان مسخر کرده و مقام جنگ و صلح و قبض و بسط
و دخول و خروج را بداند و در کارها و مهمات طریق مشورت را مرعی دارد نه آنکه مغرور و خودپسند بود [illegible]
خودرائی نداند و مردم [illegible] نباید [illegible] و سپاه دشمن [illegible] نام و ننگ [illegible]
بی‌موجب [illegible] مواجب لشکر [illegible] آنگاه [illegible]
با سرها بدهد **نظم** رعیت نوازی و لشکرکشی [illegible] **دانا** آن است که از [illegible]
با خبر باشد و [illegible] آگاه شود [illegible] کار [illegible] جاهل و نادان [illegible]
طریق [illegible] شریعت [illegible] و احکام [illegible] مهمل [illegible] دین [illegible]
مکر و تزویر [illegible] مستقیم بود و [illegible] وضیع و شریف و قوی و ضعیف [illegible] یکسان باشد [illegible]
عاجزان [illegible] ارباب جاه و منصب [illegible]
[illegible] دعوی کند [illegible] باشد [illegible]
دعوی [illegible] زبان بیان [illegible] دعوی [illegible]
و هر [illegible] اصولی باشد و هر [illegible] اخباری باشد و هر [illegible] و هر [illegible] الفضولی [illegible]
[illegible] حکیم و هر [illegible] باشد **نظم** [illegible]

اشراک

اشراک و منقصت شد مقبول خاص و عام توحید و معرفت شد مردود و مهم مردان حق عزلت [illegible]
خاصان در بیابان جفا گشته و مبدع [illegible] عوام شده [illegible] مستقبل خواص شده [illegible]
از ظلم ظالمان [illegible] عدل [illegible] جاهلان [illegible] حکم [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] چوپان گله گشته [illegible] که ظالم [illegible]
[illegible] عندلیب [illegible] طوطیان [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] حکم [illegible] سلطان [illegible]
از شدت زمانه و از نوبت ستم [illegible] صاحب کرم خدایا
[illegible] رشته‌ی تعلقات گسسته بود و دلش [illegible]
[illegible] ذکر دوام و فکر مدام مستدام [illegible] نظم
احکام [illegible] و شفقت [illegible] دین [illegible] شنیده [illegible] و اوضاع و مستقبل [illegible]
نقد [illegible] نکند و هر چه نباید [illegible] رسد جمع [illegible]
[illegible] شریعت [illegible] طریقت [illegible] معرفت حاصل [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] دعوی [illegible] حاصل [illegible] عام [illegible]
[illegible] جمیع موجودات [illegible]
مَن تطلبها [illegible] وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] صوفی [illegible] الصوفی لا مذهب له [illegible]
[illegible] إذا تمّ الفقر فهو الله [illegible]
[illegible] لیس فی الوجود احد الا الله [illegible]
وهو معکم اینما کنتم [illegible] الا انه بکل شیء محیط [illegible]
ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها [illegible]
[illegible] کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته [illegible]
[illegible] الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق [illegible]
[illegible] التقلید کفر ولو بالله [illegible] انا عند المنکسرة قلوبهم [illegible]
[illegible] اکثر اهل الجنة البله [illegible]
[illegible] المجاز قنطرة الحقیقة [illegible]

[illegible]

الفضل بن بد نور البصر و هرکسی خود را اهل کشف و هر هوای خویش را اهل الهام گوید و هر بی بصیرتی دعوی
بینایی کند و هر جاهلی لاف ستلی زند و هر هرزه درایی کوس منصوری نوازد و هر اهل سیدی دعوی جنیدی
نظم دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم سپاهی از آنست که دو ابرو از خون
سپاهی گری چنین بود و در ایام محنت و روز کاسد نه صبور و بردبار باشد و چون ولی نعمت را فرو گذارد و دندان
سخن که دشمن نگذارد و دوستان ولی نعمت خود را دوست دارد و از دشمنان وی روی بگرداند و چون ولی
بخواند سر فرود نشود و چون از پیش براند غمگین نگردد و در آشکار و نهان امور پیش بردارد و خویش و بیگانه را
و منقاد خویش سازد و در هنگام نبرد نه مردی مرد افکن بوشند و در رنگ آتش اندر دل و جان بکوشند از آنکه جنگ
بر هرد و از میدان جنگ نگریزد اگر کشته شود نام نیک در صحیفه روزگار یادگار گذاشته و اگر فتح کند خوش مر را احمد
دم بر غایت اگر سینه را فراخ و در فن را دوستانه کند و هر جا نشیند لاف خود را بر زند فقار اتیک و دست و بازو
نماید و هر جا که بزمی باشد زبان در نیم کشاده و در روز میدان دو اسپه گریزد و آبروی خویش و بیگانه بریزد
و ولی نعمت را تنگ دارد و اوقات ایصل محنت و دست دشمن سپارد و اگر ولی نعمتش بنوازد گوید من محتاج است
گذارد گوید آتش مزاج است دهقان شایسته آنست که کار کرد و خورسند بود و بکاری که مشغولست دل را قوی
و حقوق پادشاه را بگذارد و محتاجان را خورسند دارد نه آنکه هر چه کرد در هر ازو بود و بدگوی و بدخوی باشد
از ادای حقوق سلطان و اهل با و دعای محتاجان غافل گردد دیگر گفته که کیفیت و ای سایس
شاهان است بلکه از آتش پرستش یزدان است که دو هی خیال دارند که کاهی که ما خور و پوشش را
روی یافتیم و این خیال بیهوده است زیرا که چون نهبا یافته شد و خورسند گشت دانست که از خیال
رو در چنین روی نمود که هیچ کس ندانند که ساختن این چیز در باختن کار جرم نه شود امد و نه پشیمان شد
زندگانی مردم بدانست که جز یزدان است و نادان آنکه این بند را بدو هم را بغفلت و نادانی بپایان رساند
ذکر شطری از احوال زردشت موافق اعتقاد زردشتیان بهرام را با این سخن و دانشوران و گفتن پوشیده
پنهان نماند که زردشتیان و زمره گبران در چگونگی زردشت و کیفیت ملاقات او با گشتاسف قصایف مبسوط
نموده اند و او را دخشور یزدان یعنی پیمبر خدا و صاحب شریعت گفته اند جمیع پیروان زردشت بر آنند که چون
شهریاری و دیهیم جهانداری بگشتاسب رسید کیش و آیین مهاباد و ملت یزدانیان خاموش
پذیرفت جهان نگاه دیوان در روزگار بر وفق مراد اشرار گشت و شعله ظلم و فساد و فسق و فجور از ایوان کیوان
گذشت سحر و جادو و دروغ و افسون بکری شیوع یافت و طریق دینداری و روش نکوکاری مهجور و معدوم گشت
چون ناهمواری عالم و فساد بنی آدم بغایت رسید و جور و فتنه جهان را نهایت انجامید دادار جهان آفرین و

و سرافراز فرمود مفصل این مجمل آنکه چون حضرت عزت جل ذکره خواست که جهت ارشاد و هدایت عباد پیغمبری ارسال نماید
و خلایق را با ارشاد و سبیل سداد ارشاد فرماید این عطیه عظمی جز از نژاد فریدون شایسته نبود و این حبیب کریم
جز از تخمه ایرج بایسته نبود بنابراین پوروشسب بن ترسب را که از نسل فریدون بن اثفیان بن جمشید بود و جفت او
دغدویه را که از نسل ... حضرت ذو المنن صدف گوهر زردشت کرد آیند و اندر نهاد گوهر
در بدو حلول کشتاسب ... عدم بفضای وجود قدم نهاد و قدم میمنت لزوم خویش جهان و جهانیان را
خرمی دوباره داد از آن تاریخ تا حال که سنه هزار و دو بیست و چهل هجری نبویست هزار و دو بیست و پنجاه و هشت
سال گذشته است و فرخ پیمان گویند که زردشت در هنگام تولد خنده نمود چنانکه حاضران دیدند بیت نظم
بدل گفت کاین فره ایزدیست جز این هر که آید زمادر گریست چون کاهنان و جادوگران معلوم کرده بودند که ظهور
شخصی ظاهر شود که کیش ایشان را ظاهر سازد و طایفه جادوگران و کاهنان را براندازد جمعی قصد زردشت نمودند
دست تعاقب ... ایشان در هوا بماند لاجرم مخذول و منکوب راجعت نمودند و چون زردشت
سن بانزده سالگی رسید جهان و استان در نظر بیچ دو فیا عتبار گردید و از شهوت و غضب
دامن کشیده و همواره در عبادت یزدان و بندگی حضرت سبحان فرو داوم گرفتی و از دنیا بیزاری جستی
و هر جا بهر و کرسنه یافتی دو و خوشنودی وی ... و میان قوم بامانت و دیانت مشهور شد
بس چون بسی سال رسید بطریق عزیمت نمود و در انزوا بکاو ... آمد و کار او در خود است
و عبادت یزدان اشتغال نمودن گرفت در آن هنگام بهمن که از اهل اسلام جبرئیل خوانند با گوهر نورانی
صورت زیبا نازل گشته بطریق مواسات گفت ای زردشت از این دنیای فانی چه آرزو داری و در سرت هوای
و مدام دو راه که میگذاری زردشت گفت من از رضای یزدان کار انتقاف ندارم و بجز طریق صدق و صفا نمی سپارم
امیدوارم چنانکه مرا دیدی شاهد ... طریق صواب و سلوک سبیل ایزد و هیچ نیاید بهمن ... بجای
و چشم فرو بست و یکبار خود را در ... مشاهده نمود که همچو دیدار ایشان و فرشتگان همگی نزد او بودند
و تهنیت گفتند آنگاه نزد یزدان با آن روان شد و چون بحضرت او آنگاه این درسید و گفت ای دادار جهان
نوخیر و مهتر کیست خطاب آمد آنکه که راستی ... مکالمه میان زردشت و یزدان واقع شد
بیدار آن ایزد نظام موبدای زردشت من از ... چون بهمن ... نیکم و به نیکوکاران و نیکان نزدیکم و از شر و شریران دورم
و بدکرداران گیتی اهریمن ... و بدکاری و خلایق تمام بدی و شقاوت کار اهریمن است و اهریمن دشمن من است
پیغمبر فرمودم آنگاه دادار جهان آفرین زردشت را بکردش افلاک و سکون خطه خاک ... اهریمن از آن و سعود و
ایشان بجا آرد و بحقیقت جنان ... و جهنم ... و اقف کرد ... در عالم ...

حقیقت فنا و از رموز آغاز و کنوز انجام آگهی بخشید بعد از آن حضرت یزدان کتاب زند و استا آورد و عنایت نمود
و از غایت الطاف به زردشت خطاب فرمود که ای زردشت ما از راه فیروز ساسان سرافراز فرمودیم و این نامه را نیکو بدار و
پیغام ما به گشتاسپ برسان که اندیوان کتاب بگیرد و بندگان ما را براه راست او شاد کند و بگو که در هنگام عبادت روی
توجه به آتش آورند با آنکه مخلوقات زمینی محتاج آتش اند زردشت بفرمان یزدان از مقام لامکان بلحظه امکان فرود آمد
و مخفی نماند که میان علمای زردشتیان اختلاف است که معراج زردشت روحانی بوده یا آنکه در عالم اجسام او نیز بوده
علمای ظاهربین ایشان متفق اند برآنکه معراج زردشت با پیکر انسانی و جسد عنصری واقع شد اما علمای ژرف
گزین گیران میگویند که رسیدن بدین همین دو پیکر انسانی [illegible] بطریق [illegible] اشارت با آنکه حقیقت ذات
مجرد و بسیط است از جسم و جسمانی یعنی مجرد بهمین همین زردشت ظاهر گشت و اینکه جسم فرو نهد کنایت از قطع علایق
بدنی و خلع عوایق است چون زردشت مجرد گردید [illegible] کنایت از نفوس علوی است و انجم دوم
اشارت عقول سماوی است و گیران گویند که چون زردشت بخطه خاک رسید و به بارگاه گشتاسپ روان گردید
بزبان فصیح شاه را آفرین گفت [illegible] دخشور یزدان درخشنده [illegible] زردشت را [illegible]
و آن آتش بدست شاه ایران داد [illegible] منظور گردانید [illegible] اخبار مجوسان مذکور [illegible]
تفصیل [illegible] نوشته زردشت زبان دعوت بگشود [illegible] معجزه [illegible] برهان خواستند زردشت
معجزه ظاهره [illegible] شاه [illegible] ساحت [illegible] عاجز کرد [illegible] فیلسوفان [illegible] شوران
شگفت [illegible] دخشور یزدان [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] گشتاسپ زردشت [illegible] یزدان ایمان آورد
[illegible] اهل ایران [illegible] زردشت گویند گشتاسپ [illegible] کتاب زند و استا را [illegible]
[illegible] بخط خوب [illegible] محافظت [illegible]
[illegible] اسکندر [illegible] ایران [illegible] کتاب زند و استا [illegible]
اکنون در میان گبران [illegible] از احکام زند اینست اول [illegible] زردشت باید کرد دویم با
[illegible] باید کرد سیم اگر [illegible] نا امید نباید بود چهارم اگر [illegible]
معلوم شود [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible]
[illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible] یزدان [illegible]
دهم [illegible] یازدهم [illegible]
[illegible] دوازدهم [illegible] سیزدهم [illegible]

زآیابان معلوم نباشد مگر چهارم [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible]
هفتم از مخالف دین [illegible] لازم دان و استاد را تعظیم کن [illegible]
[illegible] هشتم [illegible]
[illegible] رضای ایشان [illegible]
[illegible] ظاهر و باطن [illegible]
[illegible] مذکورات که روزی گشتاسپ
زردشت گفت [illegible] اول [illegible] دویم [illegible]
[illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] زردشت [illegible]
[illegible] زردشت [illegible] گشتاسپ [illegible]
[illegible]
[illegible] زردشت [illegible]
[illegible]
[illegible] زردشت [illegible]
[illegible] زردشت [illegible]
[illegible] زردشت [illegible]
[illegible] مجوسان [illegible] زردشت [illegible] یزدان [illegible]
[illegible] زردشت [illegible] یزدان و اهرمن [illegible]
[illegible] اهرمن [illegible]
[illegible] یزدان [illegible]
[illegible] اهرمن [illegible] اهرمن در جهان [illegible]
[illegible] اهرمن [illegible] زردشت [illegible]
[illegible] اهرمن [illegible] طبیعت عنصری [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] صفات [illegible] اهرمن [illegible]

کناره باید کرد و بر جادهٔ اعتدال مستقیم باشد و بعد از آن هر من عبث معین در عالم اشارت بسط و بروز قوای
ق است خاصه در ایام صباوت و قبل از بلوغ ملکه در سایر اوقات حیات بلکه در بعض ابدان و بیرون رفتن اهرمن
از جهان کنایت بموت اختیاری که سلوک است یا بموت اضطراری که مرگ طبیعی است چون نفس آزاد شود خود را متصف
بکمالات یابد و بعالم خود رسد که چیز بحقیقت سکران گویند هم چنان زردشت را چنین بیدان و برای غلط میخوانند

در بیان طریقهٔ سلوک زردشتیان پوشیده نماند که در مذهب زردشت و پیروان ایشان اهل حال و صاحبان مجاهده و
ریاضت و درویش باطن عمل نمایند در تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب و تخلیهٔ سر و تجلیهٔ روح کوشند و کوشش بجز بد
بهمه کاری و توکل در هر دو باره پوشیده نگویند که طالب یزدان بخت باید که از لذت دنیوی و مذهب آنا خویش
غماید و با همه خلق صلح کل کرده دانائی طلب فرماید و با مرد دانا خلوت گزیند از خفا معتاد روزی سه دم کم کرده تا
به ده دم رساند و بعضی بیک دم بز رسانیده اند و بعد از ریاضت ماه یا پنج جز معین کرده اند ذکر سکر و خلوت نشیند
بیاد یزدان و نهانی بیاد یزدان **نظم** همت و جمع و سهر و عزلت و ذکر بدوام تا غاملان جهان آگه از پنج غام ایشان
اذکار بسیار است انچه پسندیده و بیکی از محققان ایشان است ذکر مکث و روپاست مکث در لغت ایشان چهار
گویند و روپ صورت را خوانند یعنی ذکر چهار صورت و ذکر دیگر سیاه و پاست یعنی سه صورت طریق عمل ایشان بر اساس
انچه پسندیده است چهار دانست و آن چهار ده حلقه ضم یک دیده است و آن بر دو قسم را اختیار نموده از یکی انگه
چهار زانو نشسته پای راست را بالای پای چپ گذارد و پای چپ را بالای ران راست گذارد و دو دست را ابر بر ده بدست
سرانگشت پای چپ را بگیرد و بدست چپ سر انگشت پای راست را بگیرد و چشم را بر بینی گمارد این حلقه را هر شین گویند و اگر خواهد کی
مکث روپ مشغول گردد چهار زانو نشسته دو هر دو چشم فرو بندد و هر دو دست بر زانوها گذارد و هر دو نعل را گشاده دارد
و بند ماران دارد و سر در پیش نهاده و نفس را از سر ناف بقوت تمام برآورده بسر پاش است دارد و هو گویان بسوی پستان
راست اشارت نماید و بسوی پستان که محل دل است ختم کند و در میان کلمات فاصله نیاورد اگر خواهند ذکر یکی فرماید
ذکر چهار گوید که هستی همگی یزدان را یعنی لا اله الا الله یا انکه جهت اندیشه مگر یزدان باشد جز ایت با پرستش
سزای اهمونگر را پسته بود یا انکه بیچون و بیچگونه و بی رنگ و بی نمونه است این ذکرها را بهم بودن نیز جایز است اما باید
هر یک از ذکرها جهت است و شرط است که ذاکر در حین ذکر سر چیز را حاضر و ناظر داند خود را از این سه جز غافل نکرداند
یزدان و دم و دل سیم یزدان **طریقهٔ دیگر** هنگام ذکر سوراخ راست بینی گرفته سفت و چهار دهم اندر را اگنده در وقت رها
کردن نفس از سوراخ چپ بینی دو بار بگوید و هنگام فرو بردن نفس را بالا کشیده از شش جهان گذرانیده هفتم جهان بسانم
انگه رسید بجای رسد که پندار در نفس ماند فوان عجم هفتم جهان هفت با بدرا نامند بدین موجب **اول** تشن گاه **دوم** توگاه
سیم نان **چهارم** دل صنوبری **پنجم** نای گلو **ششم** میان دو ابرو **هفتم** تارک سر دم را میان سر رسانیده تا کمالات و کمی کم

نفس را بدانجا رساند نظیفه یزدان است **طریقهٔ دیگر** بفرمان پیر دست از کارهای بیهوده و افعال ناپسندیده بردارد و در گوشه
خلوت روی ماورد و دل بتمام بالا بندد و بدل یزدان گوید بی حرکت زبان و بی لغت که خواهد مانند رنگ دیو رحی رحی تعالی
و جز روا است **طریقهٔ دیگر** مشهور است در حین ذکر محققان ایشان گویند انچه در حقیقت جامع انسان است مجموع کائنات
از علوی و سفلی مفصل است اگر چه یزدان از زمان و مکان منزه و از حلول اجسام و اتحاد اجسام مبرا است اما نسبت
میان یزدان تعالی و قلب صنوبری واقع است بنا بر این بکر پیر را باید که گیرد و چنان داند که حاضر و ناظر است و حقیقت پیر را
بیچون و بیچگونه و بی مثل و بی نمونه انگارد از جمیع اشکال و الوان و صفت منزه و مبرا اندیشد و پیوسته از این اندیشه جدا نشود
و از تکرار بکر پیر غافل نگردد و همه حواس ظاهری و باطنی را بر آن گمارد و وجود این خیال جمیع موجودات را معدوم انگارد و در
اشغال لا اثبات که سبب غیبت و بیخودی رخ نماید ابواب بیرنگی بر روی سالک گشاده گردد و جمال بیرنگی ظهور کند و جمال
رو ... و اختیار بذای لا موجود الا الله از نهاد می باید و گفتن فی الوجود الا هو سزاید **ذاکر** کل بعد اندیشه
تو کل یا شیئ و بحبل بغیر از حبل الشیئ تو جزوی داد کل است کر دره جند اندیشه کلی نوهم کل یا شیئ **ذکر جعفر برمکی**
و حقایق معرفت مدار علما ایام پوشیده نماند که چون احوال برمکی خالی از غرابت نبود لاجرم شمه از احوال وی گفتن مناسب
نمود در کتب اخبار آمده که نسب جعفر بطول انجر بمیر می رسد دو اباء اجداد او مجوس بوده و در نوبهار بلخ بعبادت نار قیام می نموده
اند از کیش برمک بوده و در بلخ که اکنون گوید از کثر الانوار سر در اولیا علی بن تقوی است جعفر با وسابقه عنایت ازلی
هدایت یافت و با عمال و متعلقان خود بدارالملک امویه شتافت چون بمجلس سلیمان بن عبد الملک بن مروان رسید حال
ذکر کرد که چون جعفر را از مجلس بیرون کرد بعضی از ندما سبب آن پرسیدند سلیمان گفت جعفر زهر همراه دارد و بو اگرد
من بوی آن است که چون زهر در مجلس او بیدا نمود در حرکت آمد از جعفر پرسیدند گفت بلی در در نگین من زهر است گفته
بهم محنه با خود داری گفت هنگام شدت و الم تشکیم شاید این سخن لفت جعفر برمک کرد بعد از آن جعفر در خدمت سلیمان
اعتبار تمام یافت و در زمان دولت خلافت جعفر و اولادش مرتبه وقت گذرانید چون دولت ایشان منطوی گشت و
بنو عباس منعقد شد نام ایشان بر در است منای خاطر جعفر میکوشید صاحب کرین گفته اول کسی که از آل برمک امر وزارت
اقدام نمود برمک بود و بقول ابی خالد بن جعفر وزارت نمود بعد از فوت خالد ولدش یحیی منصب وزارت گشت و
مفوض ولادت یحیی از عداد منعم و مساعد در گذشت جمال حال یحیی بفضائل انسانی و کمالات نفسانی بود مختص با
مت یحیی را چهار ولد رشید فضایل بود فضل و جعفر و محمد و موسی و ایشان سر بخلافت با اشاره قوام ارجمند بودند در دور
جود و کرم و احسان کسی با ایشان برابری نمی نمود مدتها آل برمک در غایت استقلال و خوشدلی اوقات گذرانیدند تا انکه
سپهر بی مهر داده خویش را استرداد نمود و ابواب ذلت و خواری بر روی ایشان گشود و در کتب تواریخ مسطور است که اسباب
تغییر مزاج هارون نسبت بال برمک بسیار بود سبب اعظم و علت بزرگش آنکه هارون جعفر را دوست داشتی و در صحبت او

میش هرون غمگین بودی و هارون را خواهری بود عباسه نام بعجب این شعف تمام بودی چون بمجلس نشستی خواهر را
حاضر نمودی و جعفر را نیز احضار نمودی جعفر از دخول مجلس بعلت عباسه ابا کردی روزی هارون بجعفر گفت که ما
میدانیم که تخلف تو از بزم ما و مانع داخل شدن بمحفل ما کیست ما عباسه را بنکاح تو در آوردیم و ترا از این شرمساری
آوردیم مشروط بانکه میان شما و عباسه جز مشاهده و مکالمه امری روی ننماید و اگر چیزی اتفاق افتد سرخ مرید کار بجان
کرهما افتاد بر این شرط عقد عباسه را با جعفر بست و جعفر بعد از آن در وقت مجلس هرون تردد مینمود بیت و لکن
بلند چیز دیگر بود که انگشت را انگشتری در دو بود چون جعفر نیز بود حسن صوری و معنوی آراسته بود و هوا و هوس بر کار
شیرین و کلمات نمکین دل عباسه را اسیر بود لهذا عباسه اندک جان طالب وصال آن جانان بود که دید و بجعفر پیغام فرستاد
نظم مرا کار دیدن شکل او ارجویش که کفتن نمیتوانم مشکل خویش ای ابجان وای دلان رخشان نظم این مروت را کجا
آورده و این مقومات کجا برده که تشنه وادی هجرانرا ز وصال نمی و زخم رسیده بتیر مژکانرا مرهم لطفی نمی نظم این
وفا و مهربانی در شهر شما مگر نباشد جعفر جواب فرستاد که بیدم واهمه باد ای الکر این شعار را بخاطر کذرانند و جام وصال
انداز ربیب آن زمین رساند جام وصل لیلا را در کار که خیال امثال ما مضحان نیافته اند و دره جبید را دامن خورشید
نیافته سها را با ماه چه نسبت و مکس را با عنقا چه مناسبت و عدم را با وجود چه مصاحبت و عرض را با جوهر چه اتحادی
و خفاش را با شکوه چه و دادی و ظلمت را با نور چه رابطه و بود را با خور چه سازی خار را با گل چه حرفی و سرو را با مل
چه ظرفی و نظر را با عمان چه معالی و ذره را با خورشید چه مجال مور را با سلیمان چه آشنائی بنده را با خداوند چه
راز ظل نشینان کوی کوذلت را با خاندان عزت و جلال چه و مرز و بان زاویه مسکنت را با بامداد دمان خلافت چه
پیوندی اگرچه دارای شرع در میان ما و شما پیوند نکاح استوار ساخته ... بحکم برده امتناع از میان بر داشته اما از سیاست
زمانم و اندازه خوانت خلافت هراسان چون سیل هر دو جانب در ازدیاد روی نهاد و بجعفر جانبین دست استیلا
بر وجود ایشان بکشاد سلطان عشق لوای اقتدار بر قلوب ایشان برافراخت لشکر خوف و سپاه شرم و حیا بکبارگی
فرار نمود و عقل بیچاره بکوشه ... چه جعبه هوش بکباره ... مثنوی عشق آمد عقل او بیجان شد عشق آمد
هوش او اواره شد عقل چون شحنه است سلطان چون رسید شحنه بیچاره در کنجی خزید هان جهان باشد عشق در ای علم
در شکست عقل را انجا بدم عشق چون شعله است کو چون بر فروخت هر چه جز معشوق باشد جمله سوخت صدق کشیده
کنز از مکی جز چشم دلنشین بکفت انما العشق نار فی القلوب یحرق ما سوی المحبوب هم در دعار الحال از سر فتنه صبح با
در رشته مواصلت با یکدیگر کیا افتند جعفر مدتی کوهر صدف خلافت و سعت و در لیل و نهار میکفت نظم کار در
و مکفت و معشوق بکام است سلطان جهان بجهنم دو زغلام است کو شمع میارید در این بزم که امشب در مجلس ما
رخ دوست تمام است در مجلس ما عطر میامید که جان را هر لحظه ز کیسوی تو خوشبوی مشام است ازینجا شنو قدر مکوند

رشکی

رشکی را ونکه همه در لب شیرین تو کام است جون مدتی برین منوال بکذشت جعفر را دو پسر از عباسه متولد شد
از بیم انکه مبادا این راز اشکار کردد و معلوم هارون شود عباسه هر دو فرزند را بجانب مکه معظمه فرستاد ...
مصرع عاشق و معشوق و در بواکی خوان ... عاقبت این خبر بهارون رسید و باعث انقراض دولت برامکه کردید
و اول کفته که سبب انقراض دولت آل برمک نفس عباسه بود چون یحیی بهلاکت ایشان کامل اقدام نمود لهذا
دیدا نجه دید و کشید انجه کشید دنیا کرا ... هوش بپوشید حیث که ... بجادادم تا انقراض طوایف محجوبین
... نمود ... خط معتدد ... نمود که هیچ دولتی منهدم و منقرض نکردید و اقتاب اقبال هیچ ذیشوکتی بمغرب زوال
نرسید مکر انکه یکی از نفوس زکیه را قتل نمود یا انکه اخراج و اذیت ایشان کامل کرده و یا انکه بقتل و اذیت بعض
متکفل ناصحی بوده هیچ شخص خسر الدنیا و الاخرة نشد مکر انکه با روح عناد ورزید نظم چون خدا خواهد که پرده
کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد هیچ قومی هلاک نشد مکر انکه در مقام انکار انبیا و اولیا آمده اند نظم
تا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد اکر بنا بر مصلحتی با انتقام حقیقی مهلتی یافتند عاقبت الامر بجزای
زهد ... بجزای اشنا افتند شعر لطف حق با تو مداراها کند چونکه از حد بکذرد رسوا کند ملعون کرده بلکه شیطان
وغرق شدن قوم نوح بطوفان و هلاک کشتن نمرود بعذاب پشه ... و غرق شدن فرعون با قومش بمرد فقد
بلعم باعور و قتل رسیدن بلعم باعور و قتل رسیدن قوم هود و هلاک کشتن قوم هود و عاد و ثمود و سرنکون شدن
امت لوط و معدوم کشتن امت صالح و شعیب و مسخ شدن قوم یهود و هلاک شدن طایفه قریش و انقراض بنی
دولت بنی امیه و نهایت رسیدن دولت بنی عباس همکی بسبب قتل انبیا و اوصیا با مجهز اذیت رسانیدن ائمه
هدی و اولیا و اصفیا بود ملوک عجم قریب چهار هزار سال سلطنت نمودند بطریق عدل و داد ... چون با ایشان کاملا
عداوت ورزیدند و تیغ ... اولیا ادب کشیدند لهذا ایزد تعالی دولت ایشانرا ... خاندان انطاعین
تا بود و تا چیز ساخت علت انقراض دولت خوارزمشاهیان قتل مجد الدین بود و شهاب الدین ... چنکیزیان قتل
نفوس کامله سبب بود و غایت رسیدن تیمور قتل محمد مومن میرزا علت کشت و چون شاهان شیروان و ملوک ...
بخاندان صفوی و لایت نشان عداوت کردند لاجرم حکومت ایشان در کذشت و چون سلطان حسین صفوی با ولیای
دین خصومت کرد لهذا دولت صفویه انقراض یافت و چون نادرشاه قتل بعضی اولاد شیخ صفی الدین نمود و بعضی را
خلافا اذیت کرد لاجرم دولت افشاریه بوادی عدم شتافت و چون ملوک زند به بعضی عارفین باالله را اذیت ...
کردند بنا بران منقرض شدند نظم کر بکویم شرح این بی حد شود شرح ان هفتاد من کاغذ شود حاصل انکه قوام نظام
جهان موجود بوجود ایشان کامل منوط است و امور جزوی و کلی جهان و جهانیان بوجود نفس کامل مربوط جز لولاک لما
خلقت الافلاک با حضرت کولاست و ابر که سر وما کان الله لیعذبهم و انت فیهم شاهد ...

کنفسٍ واحدةٍ و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و بموجب فوق العلماء ورثة الانبیاء و شیخنا ابن نورنا کرده مومنان
عالمان اجزاء انسان کامل اند بمعنای و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه ولا تعد
عیناک عنهم مرتبه اولیاء اعضاء نفس کل اند و بموجب السلمان منا اهل البیت سلمان و سلمان صفتان از اهل
بیت انسان کامل اند و بحکم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اکر وه از الایزید کند
و مصداق یا علی انا و انت ابوا هذه الامة زمره مشایخ اولاد نفس کل اند از کلام معرفت انجام انسان کامل معلوم
کرد اکر فرزند کسی را کسی قتل نماید بعد انتقام و قصاص چون پدر خواهد کرفت و هیچکونه عذر قاتل را نخواهد پذیرفت
کفتم که بلاد ختا و ختن و هند و زنک صاحب ایمان نیست بر اعتراض و لیکن اجابت کیفیت جواب داد که این سوال را
از چند وجه جواب است نخست آنکه ممکن است که مومنی در ولایت مخالف ساکن کردد دوم آنکه ممکن است که ساکن شد
بموجب استر ذهبک و ذهابک و مذهبک مذهب خویش را از بیکانه مخفی نماید و مضمون التقیة دینی و دین آبائی
عمل کند چونکه جمیع احوال انام اعصنم ملازم امدا احوال ایشان ندیدم چون سیر کردم بطلانش فتاد هم زبان طفلکان باید
سیم آنکه بسا باشد که مومن نو ایمان بود و بعضی از لطایف نشنیده و حقیقت انسان کامل را ندیده یا ایمان از اهل یقین کرده
مصداق کشف الاسرار کفر است ایمان را پنهان دارد مانند مومن آل فرعون و جز انان و بسبب آن مذهب خود را بی احتیاج
امتناع ندارد کچون خلاف ملت طریق عدل نداد دیده باید و بیکانه مذهب خویش را اذیت و اهانت نماید و نکوید که این
کافر است و آن مسلمان و این مومن است و آن بی ایمان لهذا دولت ایشان بر دوام و سلطنت ایشان مستدام است کفتم
که این اذیت رسانیدن و ایذا نمودن و اهانت کردن مارا برابر امور محکوم و ما مور کرداینده است در جواب فرمود
فیهات هیهات تو بر اقوال انسان کامل را نا دیدی و بر احوال نفس کل بنا نشدی [illegible] هر یک با انبیا برخاستی او لیای
همچو خود پنداشتی بدانکه انسان کامل فرموده لو علم الناس کیف خلق الله الخلائق لم یلم احد احدا دیکر آنکه
چون انسان کامل صراط مستقیم و صاحب نفس مطمئنه و قلب سلیم است و بر وفق و ما ینطق عن الهوی از خیالات
نفسانی مبراست و بر طبق اسلم شیطانی بیدی از وسوسه شیطان مبرا است هر که مکتب خانه ادبنی ربی فاحسن تادیبی
ادب یافته و مصداق قاب قوسین او ادنی بقرب حضرت سبحان و دلش نایافته و بکمال الجاه و ما زاغ البصر و ما طغی جشم
جنان و بمعنای ما کذب الفؤاد ما رأی دلش فانا کشته و بر طبق و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین رحمت عالمیان شده
و بحکم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اندیشه نکویند جز امر این هو الا وحی یوحی کار نکند خلیفه یزدان و نایب سبحان
نظم چون خلیفه کر بباید در عیان ✽ نایب حق اندرین پیغمبران ✽ اکر کوید که اذ در جهات ✽ آنکه جان بخشد اکر کشند رواست
نایب است و دست او دست خداست ✽ واکر قول او دو سر است ✽ آنکه احق جاهل تقلید انسان کامل کرده ابجار از خیالات
ابد بیان انعام نماید و بر وفق کالانعام بل هم اضل شده و قول کشایید و اتباعهم را و لا تتبعوا الظن ان الظن لا یغنی من الحق

شیئاً هر اسد و کوید المرء متعبد بظنه یعنی باب علم مسدود و قتل انسان بموجب ظن لازم و انسان کامل مفقود
یعنی بکمان خود عمل نمودن مستحسن است ای نادان اکر پادشاهی کاهی انتر نکاه به بدو خویش را بر رعایا عنایت نماید و کاهی دروغ
حیثیه سزا کند مید و جز بعضی از بنکیان داوری نبید در انجمال لازم نباید که پادشاه نباشد تو سهی و قای و خود را از الاثر بیرهان
بندی تبعدون هر کاه نزد پادشاه رسان و معنی و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بدان و منکر مباش و طن را اجتهاد مزن
علامات جهل هدایات است و علامت هدایت یقین است نزدکان شعر چه میکویم کردد و لف ادم انداه ✽ ملذذتهم نعبد ما جاء
نال الله ✽ چون بجیحه مکی به سفینه قطب دایره ولایت و خورشید سپهر امامت امام همام موسی الکاظم ع بسبب جاه
دشمن کشت و با رهم چون بدون امام معصوم را مسموم ساختند از جهان فانی درگذشت مضمون من آمن ظالما فقد سلطه الله علیه
هارون و دو ماوان را مکدر اندا ختند انچه خوب کفته اند هر که با ناز بیاماش در اندازی ذکر بامیان ولایتیست از
طخارستان و از کشور خراسان و بعضی آن را از بلاد کابلستان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات قب و عرضش از خط استوا
له وی در میان کابل و بلخ اتفاق افتاده و جوانب او را جبال شامخه احاطه دارد و هوای خوش فی الجمله کشاده است کوینده محال
تازی با میان را بنیاد نموده و در زمان ملوک غور بغایت معمور بوده چنکیز خان خود و کلان آنجا را قتل کرده هوایش در
کمال برودت و آبش در غایت عذوبت چنانکه راقم حروف هنگامی که بدان ولایت کذر نمود خش در ربیع میزان بود برف عظیم
یاد بدیدکه هذا العجاب ربوه دارد و هیکل در انجا بسیار معمور و طبع مردمش از برودت هوا بس معلوم تدبیر زمان در جبال
آن ولایت عمارات خوب بوضع مرغوب کنده اند بر فقیر معلوم نشد که از بناهای کیست و از هر کس سوال نمودم کفت ای جان معلوم
در انداز جان منظر در آمد که آن عمارات شش هزار خانه است بغیر مردان مخفی نخواهد بود که شهر غلغله بوضع سراهای
ارباب دولت از کوه تراشیدن در غایت صعوبت است و چند صورت دیگر شکل انسان تراشیده اند از آن جمله دو هیکل
بزرگ که صورت مونث و مذکر را اظهار کرده اند مذکر آن موسوم بسلصال و مونث بشاه مراست طول هر یک هشتاد ذرع
و عرض آنها شانزده ذرع است جمیع ابدان و اعضای آن دو صورت را اظهار نموده اند و پشت آنها را بکوه داده و کمال صنعت ظاهر
ساخته اند و در احوال مردم بت مذکور در کتب لغت بت بامیان مشهور است و در بیت شاعر نیست طولانی و اهل آن
و غایت تاریک آثار عمارت نو آنها را موجود و در آن نهایت انفارد را معلوم نتوانست نمود و حقیقت بنا را افتادن معلوم نشد
و لایت بامیان مشتمل است بر پنج قلعه کلان بغایت متین و حصار آن در فراز اصل شهر شهر ارباب خان است هرکی جنوی هند
و بعضی فرای آن شیعه امامیه اند و بعضی برکنار سادات صحیح النسب اند قلیلی طور و چند هکی قطاع الطریق و شیخ محمد از رسفید
و عموما مردم شهر و قریه فارسی زبان اند اکثر مردم عرب را اسمهای لوی عات نیز اکر چند قریه اندوی کیا سقو بیا جارح عا
و معدن فلزات نفیسه و نباتات عزیبه در اندایی بسیار است مزار الزاب ازغراب روز نکار طرف غربی ولایت نیسافت یک
فرسخ مکانی است مشهور شل اند و متصل است بجبل طولش قریب نجیل پنج ذرع و عرضش شانزده کام و آخران تل دو شاخ کشته

مانند سراند در و طولش سه ذرع و در دو شاخ عشایر دو چشمه چشمه ایست آب از یکی از آن چشمه جاری است مسافت ده گام
رفته ریگ سکرده دد بکر ددد وسط آن تل شکافی است عرض آن یک ذرع و طولش قریب شش ذرع و عمقش پنج ذرع در نهایت
آن شکاف آبی است تیشا قابل صدای مهیب لفظ اعلی از آن مسموع میشود و سالی چند بار ذکر ابو جمع شده گوسفند ذبح
میکنند و هر شخص که از روی اخلاص بار آب خطاب کرده بگوید یا عباس تا ابو الولایت علی علیه السلام مدد کن یا الا یا احکم الحاکمین و دیگر
هم ساعت آن آب بجوش آمده عشایر بلند میشود که دست هیچ ونا نمی رسد آن آب سبب چون ابتدای حال این حقیر استماع نمود
که افسانه است بعد از مشاهده گفتم وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ در آن ولایت عجایب و غرایب بسیار دیده شد از آن جمله غایب
که تفصیل آن در ریاض السیاحه مذکور است ذکر ابرز ولایتی است خوش آب و هوا مشتمل است بر پنجاه پاره قریه آباد
مردمش اهل حق و اعتقاد و قلیلی شیعه امامیه اند اکثر قرایش در میان جبال واقع و ملک با حرمت ما بین هرات و مشهد مقدس
اتفاق افتاده محمد خان از طایفه هزاره شهری کوچک در آنجا بنا نموده و موسوم بسوخته شهر ساخته است مردمش قوم هزاره حالی
از سر اوت سبات چنانکه از ما قوم و نعت بجی از اهل آن دیار بسید که مردم کدام دیارید در کمال خشونت جواب داد که از قوم
کفتم یا خیری نوزدا مردم جکار امام قدیم الزمان ارباب فضل و ایقان از آن دیار بسیار برخواسته اند از آن جمله ابو المعالی شیخ
الدین مرید شیخ نجم الدین خوارزمی صاحب تصانیف معتبره از آنجا بوده است ذکر بادغیس از کشور خراسان از اقلیم چهارم
شهری خوش بوده اما نبودن کار و بیابان نموده است ذکر بُست بضم با و فتح سین از بلاد زابل است غزنین ذکر بیرجند
عند بیرجندی مشهور است و از بلاد قهستان است هوایش گرم مایل و آبش از قنات و مردمش اغلب شیعه امامیه اند ذکر
ذکر بیارجمند از بلاد خراسان قریب شهر سبزوار است مردمش همگی شیعه امامیه اند جایی خوش و هوای دلکش دارد ذکر باخرز
از مضافات هرات و قریه جهت آبادان است خاک آن قدیم دارد همگی شیعه مذهب اند و طایفه شاملو اند ذکر بورت اسم
جاهی است در بلاد حضرموت زندان ارواح کفار است چنین شنیده ذکر بکش بفتح با و سکون نون و کسر کاف و سکون
شین نام دو موضع است بکش کوچک و بکش بزرگ بکش کوچک در سه منزلی دار الملک کشمیر واقع است طرف جانب
دلکشا و روح افزا است و بکش بزرگ در شش منزلی کابل کوهستان و سکنه اش قوم افغان همگی اهل ایمان اند کار دیگر
در آنجا بسیارند و دار الامان آنجا بر آن نام دارد ذکر بسطام قصبه ایست جنت نشان هوایش دلکشا و خاکش بهجت افزا
آبش خوشگوار و مردمش سازگار میوه اش ارزان و غلاتش فراوان از قصبه دامغان واقع و جوانب اربعه اش واسع
طرف جنوبش کوهی قریب است گویند آن بناهای بسطام خالوی خسرو بن هرمز بن نوشیروان است قریب هزار خانه
و چند قریه جوب مضافات آن است و سمت شرقی آن قریب سه فرسخ در دوره جوی است مشهور و بمعنی بسطام رسان کلش مصر و شام
است مزار کثیر الانوار سلطان العارفین ابا یزید بسطامی بن آدم بن سروشان المدعو بعیسی واقع است و امامزاده محمد اد
از اولاد حضرت صادق در جنب مزار با یزید واقع است و عموم مردم آن دیار مذهب امامیه دارند و اعاظم آن دیار از اولاد شیخ

بندر گوادر بعضی میکنند بدان عظام رسیده و بصحبت ایشان موفق گردیده است ذکر بلوچ از بلاد بلوچستان از اقلیم دویم است
و هوایش گرم و مردمش همگی حنفی مذهب و شافعی بلاد بند ذکر بم بفتح با و سکون میم شهری است از بلاد کرمان و از اقلیم سیم
و هوایش گرم و مردمش همگی حنفی مذهب و شافعی بلاد بند ذکر بم بفتح با و سکون میم شهری است از بلاد کرمان و از اقلیم سیم
شیعه مذهب اند و در سمت شرقی دار الملک کرمان واقع و جوانب اربعه اش واسع است و آبش خوشگوار و خلقش نیکو کار
قلعه بم از غرایب روزگار و از عجایب لیل و نهار است شیخ آن بطریق بسیار خالی از صعوبت نیست ذکر بلوچستان ناحیه ایست
از کرمان و بلوکی است بجهت فراوان مشتمل است بر دهات دلنشین و قرای بهجت قرین هوایش سازگار و آبش خوشگوار
آن ناحیه محتوی است بر دو قطعه قطعه در کوهستان واقع هوایش در غایت برودت چنانکه بعد از چهار ماه از
نوروز یخ نکند در اول حصاد آنجاست لکن محتوی است بمواضع خوش و مراتع دلکش و چشمه های روان و باغهای خوب جامع
مسکن خاندان عظام و دودمان کرام چنانکه قلعه عسکر که یکی از ضیاع آنجاست مامن طوایف دوالفقار است بزرگ آن
علیجاه ایلیک وجود کرامت نمود و فضایل انسانی آراسته و بحلیه کمالات نفسانی پیراسته سالک مسالک شریعت
ناهج مناهج طریقت در صدق و صفا یکتا و در لطف و احسان از سایر اهالی آن دیار مستثنی است در مملکت فارس و عراق
و آذربایجان سیاحت نموده و طریق مصاحبت اکثر مشایخ زمان نموده آخر الامر دست ارادت بحضرت العارف بالله
علیشاه نعمت اللهی داده و سر اخلاص بر آستان سلسله نعمة اللهیه نهاده الحق در اصناف اخلاق یکتا و در رسم سماحت
و سخاوت و شجاعت فرید زمانه است مکرر از کرمان جمعی بدین دفتر بکشور فارس آمده و مکرر دفتر جمعیت بدار الفرنج
بدان ولایات وارد شده اکنون در آن دیار سکونت دارد و اوقات خویش در دنیاه رضای باری صرف مینماید بدانکه
دیگر باره بدیار عزیزش بعنف گردد بعهد و الله الاتحاد قطعه دیگر سمت شمال در دشت واقع است و جوانب اربعه اش
واسع است آبش گوارنده و هوایش فرحنده میوه اش ارزان و غلاتش فراوان است ذکر بمپور بفتح میم یکی از قرای آنجا است
هم چنین بکوت و دیگر قریه بهجت بکسر ها و جیم مع الیا و سکون نون و از بحسین بن بلد آنجاست در بهمان فوالدین
و غریب بعد و عجایب زیب منفرد و یکتاست در هر جز از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده العزیز نو نسیم بهجت ذکر بهار
رودخانه نهار صعوبر ابیشان آشکار و مشتمل است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه همگی از اقلیم دویم و خاکش نرم و هوایش
گرم و آبش وسط است و بغایت معمور و به حیز در دوری موفور است ذکر بادکوبه بندریست مشهور و از شهرهای
سرحد دوم و طولش انحراف بحر الدات قد و عرضش از خط استوا الطال از اقلیم پنجم از باکوبه برگویند که مخفف
باد کوبه است چه حین او نهایت در آنجا باد کم میکرد و گاهی چنان میوزد که عمارات و حیوانات و اسیر و نقصان نیز حینی
میرساند بنا بر آن خانه ها اکثر را از سنگها تا اسباب طرح انداخته اند و سطح خانه ها را قیر اندود ساخته اند آن شهر
ملک در نهایت معموریت و هوایش گرم و مایل و سازگار روز مینیش ریگ زار طرفی بندر باکوبه بدریا متصل و جانب

ساحل است که بنا از بناهای نوشیروانست و شاهان شیروان بر حصار نو بر تو از سنگ رخام تراشیده در غایت
استحکام بنا نموده اند و مابین دو حصار خندقی عظیم کنده اند و در آن بلده قریب به سه هزار باب خانه است خلقش
شیعه مذهب و اکثر ایشان پیاده بند اگرچه بزرگ نباشند اما نافت مخصوص بآن دیار است و حاصلش زعفران و نفط سیاه
کرباس و انظار میرسد ممالک ایران و گیلان و شیروان و روس بغیر مناسب بجز بوده اند باغات
عظیم المقدار میباشند که قریب هفتاد سال ریاست و حکومت آن ولایت بایشان متعلق بوده در آن اوان که
گذار راقم بدان دیار افتاد حاکمش حسین قلیخان مردی بدفرجام بود در عموم رعایا و برایا ظلم و جور مینمود و
بخصوص دانشوران را استخفاف کردی و پیوسته صله ارحام را آزرده داشتی و بر هیچ یک از اهل مردم دو دو همت
کاشتی و از ارتکاب معاصی او را باک نبودی بعد از اقدام مناهی و ملاهی شغف تمام نمودی عاقبت الامر از شامت افعال
و اساس اخلاق مذموم دید آنچه دید و کشید آنچه کشید مجمل از احوال بدمآل او اینکه فی شهور سنه هزار و دویست و
بیست و دو هجری یکی از سرداران روسیه را بطریق غدر و مکر بقتل آورد و لهذا تاب و مجرا از او طایفه روسیه محاصره
کرده در قلیل فرصتی قلعه بدان متانت را مفتوح ساختند حسین قلیخان ناچار گشته سر خویش گرفته با ترتیب برفت
تا دارالملک طهران در هیچ مقام توقف نکرد و بجمیع امرا و ارکان دولت شهریاری بسیار رشادت بنا بر عدم قابلیت
رد و مواطف پادشاهی بود جنات حالش را فت هذا غایب و خاسر چون بخت خویش بگشت اده سیل امر سیکرد
و معنی کل امری بما کسب رهین بر همگنان ظاهر گردید ذکر استاد یبرز الله انجناب زبده اخیار و سلاله اعاظم
دیار است آبا و اجداد انجناب از ارباب مناصب بوده خود را از زخارف دنیوی کرده قدم در طریق طلب نهاده در عتبه
عالیات جناب العارف بالله نورعلیشاه قدس سره العزیز مشرف گردید و اندک زمانی در فضایل صوری و معنوی
بمرتبه ارجمند رسید آری ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مدتی در نجف گری در آنجا مجاور بود و بعد از حصول
مرام بوطن خویش مراجعت نمود چون بتغلب روسیه ترک مسکن مالوف نموده در قبه الاسلام سکونت اختیار
اکنون مدتی است که فقیر از احوال خجسته مآل آنعزیز مطلع نیست فقیر در ایام صباوت بزیارت آنعزیز بتحصیل علوم
رغبت کردی و ایشان بر لوازم شفقت نسبت باین فقیر بجا آوردی من العجایب از چیزهای حیرت افزای ونکات
یکی آنکه اندر آن دیار است در سمت مشرق بلده مذکوره مسافت سه فرسخ دور واقع شده است قریه هنود از انصاف
هند آنجا روشن کیش خویش طریق پرستش بجای آرند قاعده روشن ساختن آتشکده مذکوره چنانست که چون خواهند
آتش اشتعال یابد بسمت زمین را قلیلی حفر نموده شعله از خارج بدان زمین نزدیک کنند فی الفور مشتعل میگردد و اگر آن
زمین کشت و زراعت باشد غایت زراعت سوخته میشود چون خواهند منطفی شود نمدی خاک بر آن آتش ریخته
انطفا و خاموش میگردد عجب تر آنکه اگر خواهند که آن آتش را بجای دیگر نقل نمایند زمین را مقدار یک ذرع حفر نموده

ایشان بجادوی محصور دارند و ایشان در ظرف نیم ساعت بریا دکرده و سر ایشان را محکم نموده هرجا که خواهند حمل و
نقل نمایند چون مشتعل شود لوله آهنی بر لب ایشان نهاده و شعله از خارج بر لب دیگر لوله نمایند مادامی که ما دو
ایشان است سر لوله مانند چراغ مشتعل خواهد بود ذکر بیلقان از بلاد مغان و معمول از کشور آذربیجان است صاحب
تذکره گوید اندبار شیروان و از اقلیم پنجم و هوایش مایل بگرمی است مجیر الدین شاعر از انجا ظهور نموده اکنون مدتهاست
که ویران است و انتخاب بنا از انجا نیز خواسته اند که بنور فضل و کمال آراسته اند فقیر ندیده است ذکر باش اچق
از بلاد گرجستان است فقیر ندیده اما استماع نموده که مردمش همه نصاری اند ذکر بردع از بلاد اران و از مضافات
آذربیجان است بعضی شهر گنجه را بردع دانسته در حرف مذکور خواهند شد ذکر بدلیس بکسر با و سکون دال و لام مع الیاء
و سکون سین مهمله از بلاد ارمنیه اکبر است شهریست در ولایت بهجت توام سمت غربی اخلاط واقع و مسافت شش
فرسخ دور است و قریب بیست پاره قریه معموره دارد انتهی در میان دره کوه اتفاق افتاده شکل طولانی و بسیت جاری
تالار خانهای آنجا است و قلعه ساخته اند در وسط شهر بر روی تلی الشکل تلی واقع است و قلعه در غایت متانت بوده
آن طرح انداخته اند و متمول است انتهی و قریب پنج هزار باب خانه همگی از سنگ تراشیده در نظر بیننده بسیار زینت دارد
نهرها در میان شهر جاری و بر مجموع خانها سایه افکنده و در تمامی خانها باغات حسن و بساتین چون ارم است این
گوارند و هوایش در چله خاک طرب و مردمش با ادب اکثر شیعی حنفی مذهب و شافعی نیز بسیار است و دیگر فرق
است و قریب پنجاه خانه از نصرا و اهل علم در آنجا ساکن اند عموما مردمش سعید دعتا و از مشایخ حسن
فقیر چند گاه در آن شهر توقف نموده ارباب وجد و حال و طالب فضل و کمال را بسیار مشاهده کرده و شیخ عماد که از مشایخ
سرحلقه آنجا است اذا بیعه است ذکر بوشهر از بنادر کشور فارس است در سمت غربی شیراز واقع و مسافت ده مرحله
دور است آبش در غایت تلخ و هوایش در نهایت حرارت در دو سه هزار خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات او
بوشهر معبر تجار بنادر فارس است و قریب صد سال میشود که شیخ نصر نام از قوم عرب سند و در شهر را که قریب بدان
بندر است از جهت انتفاع انداخته و بنا ساخته چندی حال شیخ عبدالرسول نام ولد شیخ نصر نام حاکم آن بندر بود و
از انواع مروت و سماحت و فتوت و حمیت و سخاوت بهره بود و چون در سخاوت و دانش و شرافت بر اشراف
سبقت میجست لهذا اهالی و اکابر از تکمیل مرام مراجعت میکرد سید سعید سلطان حاکم عمان بنابر عداوتی که با او داشت
بمیان آورده و آنچه اسباب دولت که همراهش بود ضبط نموده و آنچه در بوشهر داشته فرمان فرمای فارس دست
برده کذلک خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین اکنون بندر بوشهر بتصرف یکی از فرزندان شیخ نصر است
سکنه بوشهر مختلط اند سنی و شیعه و یهود و نصاری اند ذکر بانجام قصبه ایست در دو منزلی بندر بوشهر قریه
پانصد باب خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات او است آبش بد و هوایش گرم و نخلش بسیار است و مردمش

مکی شیعه امامیه حاکمش سالم خان خالی از مروتی نباشد **ذکر بندر عباسی** از بنادر فارس است قریب ده هزار خانه
در اوست و چند پاره قریه مضافات اوست آبش از چاه و هوایش از کرمی جانکاه است مردمش مخلوط از سنی و
شیعه و هنود و نصاری و خوارج بهم اند این بندر عباسی الحق در هر چهار فرسخ است همه بنادر فارس ربع باب و
هواست **ذکر بندر امیر** قریه ایست دلپذیر در موسم تابستان بهشت است و هوایش وسط است و انگورش خوب است
قریب سیصد خانه در اوست و دو سه قریه مضافات اوستان بندر امیر عضد الدوله دیلمی ساخته چنان بنائی در
طرح انداخته که در تواریخ مذکور است که کوهی در میان دریا بر آورده و چندان محکم کرده که قریب هفتصد سال میکذرد که
خللی بآن راه نیافته است الحق از غرایب روزکار است **ذکر بوانات** بضم با و واو مع الالف و نون مع الالف و سکون
تا ناحیه ملکشا و بلوکی بهجت فزا است از مضافات فارس در سمت شمال شیراز واقع و مسافتش پنج مرحله دور است و بیست
پاره قریه معمور دارد آبش خوب و هوایش مطلوب میوه‌های سردسیری‌اش مرغوب و مجموع قرای آن ناحیه میان
کوهستان اتفاق افتاده و طولانی واقع شده طولش از مشرق بسوی مغرب است ما بین جبلین نیم فرسخ میباشد
و زنان اعیانش با کرامات و باغاتش بسیار است مسکن دو طایفه است قوم خلج و قوم ربیعی عموما مردمش خالی از
مروتی نباشند در آن هنکام که فقیر بدان ناحیه رسید الحاج ابو علی از اعیان آن دیار بحقیقی مهمان نواز و در اکثر
اوصاف حمیده ممتاز بود و در غریب پروری و حسن معاشرت بر ساکنان آن دیار بمسابقت معهود چندگاه قبل بعد از
مراجعت از بیت الحرام و زیارت خیر الانام در عتبات عالیات شربت جام برای انتقال فرمود سه فرزند از وی
یادکار است جوانان مسعود و مسیار فند **ذکر بهبهان** بفتح با و سکون ها و فتح بای ثانی و ها مع الالف و سکون نون
دار الملک کوهکیلویه و از توابع فارس است و از اقلیم سیم و هوایش بغایت کرم و آبش وسط است آن شهر در زمین هموار
واقع و اطرافش واسع است و قریب سه چهار هزار خانه دارد و نواحی بسیار مضافات اوست و کوهستان سخت و بلوکهای بزرگ
دارد و زکون از آنجا بغایت بسیار است و سکنه نواحی آن ایلات و دو فرقه اند لر و عرب هر دو طایفه مردم شریر و از معارف
مردمی دورند و از کوت آشنائی عموما نادر اطعام متردد بین و مسافرین مشهور اند و همکی مذهب امامیه دارند و اهل
شهر بهبهان فارسی زبان ولی طبیعت اندوزان و از آن که فقیر از آنجا عبور نمود حاکمش میرزا منصور خان بود از سادات
عالی درجات بغداد از جرکت و صاحب سفره و دستار و مروت است اکنون از حکومت معزول و در شیراز متحد و اکثر
ارباب معارف آن دیار در آنجا بنوا رسیده اند من جمله مولانا ابو سعید مولف ریحان از آنجا ظهور نموده اند مردی عارف و
فاضل و معروف بوده کتاب ریحان با احوال آن بزرگ دلیلی است ساطع و برهانی است قاطع و دیگر آقا محمد باقر است
مشهور بآقا باقر بهبهانی معلا مکرر بملاقات نموده فاضل و مجتهد بود و اکثر مجتهدان عراق عرب شاکردان او بوده اند در آن
زمان اساس اجتهاد را رواج داده و میر سید علی که مجتهد عصر بودند از شاکردان و هم داماد آن عزیز بوده در کوه نشان

بهبهان

بهبهان موسیافی ممتاز حاصل میشود که اطراف و اکناف میبرند **ذکر بصره** بفتح با و سکون صاد باهم عراق عرب است
از بلاد اسلامیه است در زمان خلافت عمر بن الخطاب بنا شده است از اقلیم سیم و هوایش کرم و آبش خوشکوار و
نخلستان بسیار دارد و قریب بیست هزار باب خانه در اوست و نواحی بسیار مضافات اوست و آن در کنار شط
العرب واقع و جوانب و اطرافش واسع است از شط تا شهر مسافت یک میل بعد است و بحر عمان بخاک بصره متصل است
بسبب جزر و مد شط العرب شبانروز دو نوبت آب بداخل شهر کشته مردمش سیراب شوند و نخلستان آن را آب دهد و سنی
نواحی آنجا اغلب اهل سنت و جماعت حنفی و شافعی مذهب و نقابی قوم عرب اند و قلیلی شیعه امامیه قریب پنج هزار باب
خانه باشند و سکنه شهر بصره مخلوط اند اکثر و معتقد اهل سنت و جماعت اند و دیگر شیعه امامیه و دیگر یهود و دیگر نصاری
اند حاکمش از طرف پاشای بغداد مقرر است **ذکر بحرین** صاحب معجم کوید بحرین نام جمیع بلادی است که بر ساحل دریای هند
میان بصره و عمان واقع شده بعضی کفته اند که بحرین قصبه بحر است و بعضی بر عکس کفته اند و بعضی هر کدام را قصبه جداگانه
دانسته اند بعد از آنجا جزیره‌ها و آبها بسیار است و بلادی وسیع است و بلاد مشهوره بحرین خط و قطیف و هجر و
دعاوه و جزائر دارد و مسعوده و دارین و غابه است و در سال هشتم از هجرت حضرت رسول علاء بن عبدالله حضرمی را
بجهة اهالی آنجا فرستاد که اسلام آورند یا قبول جزیه نمایند و نامه در آن باب بمنذر بن ساوی و اسیخت مرزبان هجر نوشت
و چون نامه نامی آنحضرت بنظر آن دو رئیس رسید مسلمان شدند و جمیع عرب که با ایشان بودند با بعضی از مردم عجم اسلام
آوردند و اهل قری و دیگر اعیان مجوس و یهود و نصاری مضعف غلو و جزیه مصالحه نمودند و علاء در آن سال از مال آنجا
هشتاد هزار دینار بخدمت آنحضرت فرستاد باقی حال بحرین از اقلیم سیم هوایش کرم و آبش وسط و مردمش قوم عرب
همکی شیعه مذهب اند و نخلستان بسیار دارد و در نواحی بحر بحرین مروارید بغایت خوب حاصل میشود که در
عالم مشهور بآنجا است مردم نیک و ارباب معرفت در آنجا بسیار بوده اند **ذکر بغداد** شهری است دلکشا و مدینه ایست
روح افزا در کنار دجله اتفاق افتاده و جوانب و اطرافش بغایت کشاده است از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات **فح** و
عرضش از خط استوا **لج که** آبش کوارنده و هوایش کرم اما سالم است خاکش حسن خیز و نسیمش طرب انکیز است اقسام
نعم الهی در آن دیار بسیار و معنی ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین در آنجا ظاهر است قدیم الزمان سمت غربی آن
شهر بود در اکناف قریه واقعه موسوم بکرخ ساخته بود در طرف شرقیان نیز قصری بنا نمود مسمی به دار
در حوالی آنجا باغی بوده نام آن باغ داد بوده جبر کردن باغ داد یعنی عطا میکرد، بعضی کویند باغ داد نام بتی
بوده آن شهر بنام آن بت مشهور شد ابو منصور جعفر بن علی بن عبدالله بن عباس که خلیفه دویم از خلفای
بنی عباس بود در سنه صد و چهل و پنج هجری بعد بطالع قوس آن شهر را بنا نمود و عمارات رفیعه و قصور متینه طرح انداخت
و مساجد و اسواق و مقابر موافق دلخواه ابو جعفر چهار هزار و هفتصد و هشتاد ... در مدت ... خرج شد مهدی بن منصور

دار الخلافه کرده‌اند و بعد در وسعت و کثرت عمارتشان کوشیدند و هارون بن مهدی در تکلف و عظمت آن بسیار اهتمام
نمود که طول آن شهر چهار فرسخ گردید المستظهر بالله بن المقتدی در جانب شرقی آن باروی کشید و دور آن
هجده هزار گام قرار داد و چهار دروازه در آن بر افراشت و جانب غربی که محله کرخ بود بارو بر آورد و دور آن
دوازده هزار گام مقرر کرد و در وسعت و عظمت آن مبالغه نمود و در کتب تواریخ مسطور است که شهر بغداد در زمان
خلفای بنی عباس بمرتبه آباد بود که شصت هزار حمام در آنجا آباد بود و چون روی بخرابی و تنزل نمود بعضی اوقات
به سی و شش هزار رسید و گاهی هفده هزار شد و سایر تکلفات آن شهر را بدین قیاس باید کرد و در
استیلای هلاکو خان بروایتی بعد از قتل مستعصم و اولادش هزار هزار و هشتصد هزار کس بقتل
آمد و امیر تیمور نیز بنا بر مخالفت سلطان احمد قتل عام داده چندین هزار کس را بوادی عدم فرستاد مکرر بخرابی آن دیار کار بتمام
انجامیده است و از عهد سلطان مراد خان خواندگار روم تا حال پای بیگانه بدان دیار نرسیده لهذا بنوعی آبادی
آراسته و بحلیه معموری پیراسته است اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجریست معمور است قریب
چهل هزار باب خانه و مجموع عمارات آن از آجر و دو سه طبقات است و اسواق مسقف و دکاکین مکلف از حد
افزون و مساجد رفیعه و خوانق منیعه از شماره بیرون است مسکن ارباب دولت و ثروت و ماوای اهل مکنت
و تجارت است و ساکنانش از طوایف مختلفه‌اند اغلب و اکثر معتقد و حنفی مذهب‌اند و دیگر شافعی‌اند و
دیگر شیعه امامیه‌اند و دیگر یهود و دیگر نصاری‌اند و فرقه دیگر که ملکیه کم‌اند عموماً قوم عرب‌اند و دیگر ترک
و قلیلی کرد و اقل قلیل عجم‌اند مردمش بعضی بجمیع و از مشایخ حسن و جمال بهره دارند و نیک اخلاق و خوش کردار
اند حکیم انوری در تعریف بغداد گفته بیت خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر کسی نشان ندهد در جهان
چنان کشور سواد آن بمثل چون سپهر مینا رنگ هوای آن بصفت چون نسیم جان پرور کنار دجله ز خوبان
خلخ میان دجله ز خوبان ماه رخ کشمر جمعی کثیر از مشایخ عظام در آنجا آسوده‌اند چون شیخ معروف کرخی و شیخ جنید
بغدادی و شیخ شبلی و بشر حافی و حسین منصور و شیخ بهلول دانا و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ حارث محاسبی
شیخ عبد القادر گیلانی و شیخ سری سقطی و شیخ احمد مسروق و ابو الحسن خضری و از اعاظم شیخ معبد [illegible]
و جمعی کثیر آسوده‌اند و جمعی در قریه ابو حنیفه مدفون‌اند محله که ابو حنیفه مدفون است قریب باب اصفهان و مشتمل بر
باغات دلکشا و عمارات بهجت فزا در کنار شط واقع و اطراف آن واسع است و قریب بانصد باب خانه در او است [illegible]
بستان و حکومت قبر ابو حنیفه در آنجاست و گنبدی عالی در غایت متانت دارد و بر سر قبر ضریحی و لاد ساخته‌اند و در
تواریخ مسطور است که چون شاه اسمعیل صفوی بر آن دیار استیلا یافت قبر ابو حنیفه را کنده بنجاست آکنده ساخت
و بناها عتیق و جدید آنرا ویران ساخت و چند سال همان مقام مزبله بود و هر کس در آنجا طهارت و استنجا نمود چون سلاطین

مردم بغداد را معتقد نمودند بنابر آن انقلابی عوام و قریب مردم کالانعام در محل مزبور صورت قبری ساختند و گنبدی
عظیم بسر آن قبر برافراشتند و خلق از زیارتشان سر تکلیف کرده‌اند و عوام بمراسم زیارت او ابحای او رویه نمودند
و سوال کرد که چرا امر نهان باید کرد و به چه جهت خلق را زیارت باید نمود و سر پرستان بیت الخاسر باید نمود
سبحان الله طرفه حالی و شگفت احوالی است و اکثر میگوید جهان پر از خر است چنانکه عارف گفته شعر ای خر خر
مظهر کل وجود هر چه نظر کنم ز تو ای جم آری لولا الحمقا لخربت الدنیا این معنی دارد اگر تم غفلت نباشد
در جهان ... هرگز بعمارت بنا نمیدی و جهان بدین خوبی آراسته نگشتی و تخم امل و حرص فانی در زمین خاطر
هر کس نکشتی مناسب مقال است حکایت متوکل خلیفه عباسی که در کتب اخبار آمده که متوکل با خاندان رسول
طریق عداوت داشت و همواره تخم کینه و خصومت در دل میکاشت ابتدا در زمین سینه میکاشت چنانکه فرمان داد
که عمارات که بر سر تربت امام الهمام المظلوم حسین بن علی بن ابی طالب ع بود منهدم و با زمین یکسان و هموار نمودند
آب انداختند چون آب بمحل مدفن آنحضرت رسید قریب صد گز در صد گز بحیث رفته متحیر گردید بطوریکه الحوض نام
موسوم گشت و معنای کریمه یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره المشرکون همگان
ظاهر شد و بعد از انتقال متوکل به دیه سوقیه رفته و بحضرت رسول الله گرفته که یکی از ابنای صحابه رسول بود
از آن بجوار قبرش برسم نموده چون سوار شد از آن بجهت تعظیم پیش او دوید و بعد از زمان امیر بیرون آمد
گشاده که چون اگر بعضی چیزی گوید گفت این ترتیب در حضرت او میدانم و بنسبت عزیز بر منزلت و خواری
مرا ورد و چون عزیز شدی ... اختیار اگر چه فرزند تست فرموده بعد طرفه انکه این محل فنح را تا بکو میشمار دوان
روش که هیچ خاصی بیند و عارف گوید الان کما کان بیا که دیده است شاهد میشود که ابنای دنیا و عوام نام
انبیا و ائمه هدی به انواع تکلفات محلها ساخته‌اند و اقسام زینتها در ... بیارایند و محلی را حسینیه نام نهاده تمام
تکلفات زیب و زینت میدهند و نقش و نگار دیبا میکنند و مردان و اطفال از اهل بلباسهای فاخره نات
آرایش مینمایند و از شیر مینامند و ارباب دولت و ثروت انواع اطعمه و اشربه با اهل دنیا اطعام میکنند و فراش
در دیوان معتبر کرده که اگر سیدی و مسکینی و محتاجی با بی نمع میتابند بسیار عاجز از سادات و اهل حاجات و دل
کرده خانه ایشان آمده اند در استیصال چیزی طلبند و نیابان حاجت نزد ایشان گشایند در جواب دشنام شنوند
و تشنیع کنند بسیار مشاهده شده که میزبان بیچارگان گرسنه و برهنه محروم میکردند نام این طعام را نذر
امام حسین نهاده اند و خود را مخلصان و شیعیان آنحضرت میدانند و طرفه تر آنکه در عوض نوحه و ... غلطان
رضوان انتفاعها آنحضرت دارند مصرع زهی تصور باطل زهی خیال محال باقی حال دار السلام بغداد آنکه جهان
اشرف البلاد بوده کفت در محاسن آنشهر کما آنکه هر فرد در آنجا منزل و مسکن دارند مراسم روش خویش را عمل آرد

وظلم وجور در آن شهر بحیثیت هر کس میتواند در آنجا زیست لاجرم خلایق از هر طرف خصوصاً اهل ایران ترک اوطان
نموده در آن شهر مسکن ساخته‌اند و اکثر صاحبان سلاسل طریقت طرح خانقاه انداخته‌اند من جمله سلسلهٔ
بکتاشیه و مولویه و قادریه و نقشبندیه و رفاعیه و عشاقیه مشهور است و در افواه و السنه ساکنان
آن دیار مذکور و قبر شیخ عبدالقادر در میان شهر جدید واقع و بیحد دیگر مزارات شریف است و هر دو متصل
بدجله اتفاق افتاده و از مضافات آنجا قصبهٔ کاظمین علیهما السلام است و در دو سه هزار باب خانه در او است وی
در یکفرسخی بغداد واقع است جائی خوب و محلی مرغوب است و سمت شرقی دجله مسافت یکمیل دور اتفاق
افتاده و حوالی اطرافش بغایت دلگشا است باغات دلکشا و نخلستان بهجت فزای فراوان دارد و سکنه آن قصبه
همگی شیعه مذهب‌اند و مزار کثیر الانوار امامین الهمامین موسی بن جعفر و محمد بن علی الرضا ع آنجاست و
مطاف طوایف انام و زیارتگاه اولاد آدم و بیرون از سادات صحیح النسب در آن قصبه است من جمله قبر سید
مرتضی علم الهدی و سید رضی و اولادش **ذکر باب الکرخ** گویند محله بوده در وسط بغداد و دو یکمحلها با
متصل بوده بعد از مرور ایام محله جدا شده میانه خرابه واقع بوده مردمش از قدیم شیعه امامیه بوده‌اند تفصیل آن
در کتب تواریخ مسطور است **ذکر بیضا** ناحیه‌ایست دلگشا و بلوکی است نزهت فزای از بلاد فارس و در هفت فرسخی
شیراز و سمت غربی وی واقع و قریب چهل پاره قریه دارد هوایش ملایم و آبش فراوان و غالباً حاصل خیز و محصول
ارزان است و مراتع خوب دارد ارباب معارف و اهل ادب بسیار برخاسته‌اند من جمله قاضی ناصر الدین صاحب تفسیر و
شیخ منصور حلاج از آنجا ظهور نموده‌اند قبر مکرر آنجا دیده است **ذکر بیش بالیق** دار الملک ختا است تفصیل دیده
ذکر باجه رام مختگاه و ولایتی معتبر است از اقلیم پنجم و معمول بشمر است مردمش همگی سنی حنفی مذهب و قوم ترکند
مدتها در تصرف اولیا ملوک عثمانیه بود اکنون قریب سی سال میشود که روسیه مسخر کرده‌اند تفصیل باجه رام
مشار از آنجاست **ذکر بیت الفقیه** از اقلیم دوم و از بلاد یمن هوایش گرم است سکنه‌اش زیدی مذهب و همگی قوم
مرید گویند زبیده خاتون زوجه هارون ساخته است **ذکر بروجرد** شهری بنا آباد و بلده‌ایست محبت بنیاد
آبش خوشگوار و هوایش سازگار از اقلیم چهارم در زمین هموار واقع و طرف شمالش کوهها و سایر اطرافش فی الجمله دشتی
است شاهزاده محمد تقی میرزا حصاری در دورش کشیده و در وسعت و کثرت آن کوشیده و در اسنه بازار و سقف و
دکاکین مکلف احداث نموده است قریب چهار هزار خانه در او و سه چهار صد پاره قریه از مضافات او است مردمش خالی
از مردمی نباشند ارباب معرفت از آنجا برخاسته‌اند باغات و بساتین بسیار دارد در دیوار باغات آنجا اشجار
در جمیع باغات آنجا عمارات دلکشا و چمن خرم فراوان است و اقسام میوه سردسیری فراوان و حبوب و غلات ارزان
است مردمش همگی شیعه مذهب و سفید رخسار و از متاع حسن فی الجمله بهره دارند و صاحبان طریقت و سالکان

مسالك شریعت در آنجا بسیارند و قراء خوب و نواحی مرغوب دارد قبر مکرر دیده است **ذکر بختیاری** نام طایفه‌ایست از
طوایف لر قوم انبوه و گروه با شکوه‌اند اصل بختیاری دو طایفه است چهار لنگ و هفت لنگ و هر یک از این شعوب منشعب‌اند
بچندین شعوب گویند شصت هزار خانه‌اند ملک ایشان همگی کوهستان است آبش خوشگوار و هوایش سازگار است اکثر ایشان
بجبلت و جدال راغب و براهزنی و قطاع الطریقی طالب‌اند اما اشخاص نیک و صاحب صدق و صفا در میان ایشان بسیار اند و
بصفت شجاعت و سخاوت و مروت موصوف‌اند و در غریب پروری و مهمان نوازی معروف همگی مذهب امامیه دارند **ذکر
بلوچ** طایفه‌ایست در غایت کثرت و نهایت جمعیت و مسکن آن قوم سند و کیچ و مکران و مکس ما سوید و کلات قریب صد هزار
خانه‌اند اغلب آن طایفه حنفی مذهب‌اند و بعضی در بند و قریب بیست هزار خانه در ملک سند شیعه امامیه‌اند بلوچ کلات
نصیرخان جیشی از قدیم بقطع طریق خراسان اشتغال دارند **ذکر بیات** نام طایفه‌ایست از کرد قوم بیات و اسب بیشمار دارند آن طایفه
طرف جنوب با دیجان اتفاق افتاده‌اند قریب بیست هزار خانه وارند و ظاهراً رعیت خوانین کالاند اما طایفه سقاو خرنیبند دار العلم
خوی و قفقاز بهره‌اند همگی شیعه مذهب‌اند **ذکر بوغان** اسم طایفه‌ایست در بلاد داغستان از طایفه لکزی همگی شافعی مذهب‌اند ملک الشان
نفاس داست قصر از طوایف اربعه مذکوره بیشتر محبت نموده و طریق مجالست و موافقت جسته است عبرتی با ایشان طایفه بختیاری
ذکر بیات نام قومی است از قدیم در ملک شیرازند و در نان و هندوستان سکونت دارند و اغلب شیعه مذهب‌اند و بکر پرورند
و در میان آن طایفه ملوک و اهل سلوک بسیار برخاسته‌اند **ذکر ابرقو** از بلاد عراق است و شیخ عظیم الشان است از اقلیم چهارم
هیچ جهت خراب است و بجهت آن فقیر دیده انام مردمش با بسیار دیده با وجود کثرت رطوبت مانند آن اکثر مردمش
واردند **ذکر بعقوبه** قصبه‌ایست از توابع بغداد در ده فرسخی وی اتفاق افتاده جائی خوب و قصبه‌ایست مرغوب هزار خانه در او
مردمش قوم عرب و اکثر اهل سنت و جماعت‌اند نخلستان فراوان دارد و در ده فرسخی دو کنارش میگذرد **ذکر بطحا** از بلاد عرب است
بعضی گویند از ملک حجاز است از اقلیم دوم و هوایش گرم و آبش کم است در موضع خود مذکور میشود **ذکر حرف پای فارسی**
ذکر پتنه از بلاد بنگاله و شهری است خوب اکثر مردمش هندو و قلیلی شیعه مذهب و سنی نیز دارد آنشهر در سه فرسخی عظیم
آباد واقع است **ذکر پانی پت** از شاه جهان آباد سه منزل فاصله است شهری باصفا از اقلیم سیم هوایش سالم و سکنه‌اش هندو و
مسلمان هم‌اند نظام الدین صاحب نحیه از آنجاست فقیر آن زمین را دیده‌ام و دو سه روز در آن محل توقف نموده مردمش
خالی از مردمی نباشند **ذکر پرگنه** پرگنه در لغت بمعنی ناحیه است هر پرگنه در موضع خود مذکور خواهد شد **ذکر پتنه** نام
بلده عظیم آباد است از بلاد بنگاله در حرف عین مذکور خواهد شد **ذکر پطربورغ** نام دار الملک کشور روس است از اقلیم ششم
و معمول هفتم هوایش بغایت سرد است گویند پنجاه هزار باب خانه در او است **ذکر پیره** از بلاد کابل است فقیر آنجا را ندیده
ذکر پیشاور از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش معتدل در زمین هموار واقع و اطرافش وسیع قریب چهار هزار خانه در او است و
نواحی دلگشا مضافات او است ... همگی سنی حنفی و افغان‌اند باغات خوب و میوه‌های گرمسیری

بغایت مرغوب وجوب و غلات فراوان و ثمار بسیار و برنج انبار در غایت امتیاز است کویا در عالم
منحصر است نیز اکر مانند برنج بینا و درنامثم ذبیحه است مسکن طوایف مختلفه از ترک و تاجیک و افغان
و هندیا اما اغلب هندی و سید مسلمان و مقدم قوم افغان است و قریب دوسه هزار خانه شیعه امامیه
در آنشهر مسکن دارند و هنگام زمستان هوای آنجا در غایت لطافت است و مجموع آن مکان بستان و خرم و گلستان
باغ ارم است فقیر در آنجا یازده ماه توقف نموده و درویشان صاحب جمال و معنا و رندان کمال بسیار ملاقات
کرده است بذکر چند نفر ایشان مبادرت مینماید **ذکر احمد شاه** سید جلیل القدر و بزرگ منزلت و صاحب
بود مذهب وی انقطاع از خلق بود و هم از عرفا و مشایخ عصر نادره بود و در میان صاحبان
مذاهب مخالفه کردیده و بتحقیق حال رسیده بود و در علوم رسمی طرفه تمام داشت فقیر روزی در
خدمت آن عزیز التماس موعظه نمود پاسخ داد که هر کس معنی لا حول و لا قوة الا بالله را بداند
خویش را از حول و قوة خود فارغ کرداند و هر که معنی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا را
معلوم کند طریق وصول بحق جل و علا را منحصر در دو چیز فاحد بداند و بکوید که راه وصول
منحصر است باجتهاد و تقلید و اخباری و صوفیه را فاسق و کافر نخواند **ذکر میان عمر** درویشی
معرفت اندیش بود اکرچه نامش عمر بود اما انتساب او بسرور اولیا علیه السلام بود و مشرب
علوی و مذهب جعفری داشت و در اکثر اوقات در ذکر و فکر و مراقبه میگذرانید و بعد
از فراغت از آنها همت بر تتبع احوال عجزه و مساکین مصروف میکردانید عمر معقول با تمیز
و مقامات عمر را بوادی عرفان شتافته بود روزی فقیر التماس نمود که شود تعیین
فرمایند راه خلاص از دست نفس اماره بنمایی در جواب فرمود که ابنای زمان
کرفتار اسم و پرستار رسم اند از حقیقت غافل و از درک معانی ذاهل اند و مقید
اسم و معتقد رسم اند یکی عمر می شود جان بیدهد و دیگری بنام علی سر می نهد
آن از عمر بیخبر نامی و این از علی غیر از اسمی ندانند اگر پرسند عمر کیست و حقیقت علی
چیست هر دو ندانند و در وادی حیرت سرگردانند گویند در زمان سلف شخصی بود
علی نام اما سنی متعصب و شقی و در شرارت و شقاوت چون عمر میبود و کسی دیگر
عمر نام داشت و همواره علم تقوی بر سپهر سعادت می افراشت در کرامت حال و سعادت
احوال علوی مشرب و جعفری مذهب بود و پیوسته در طاعت و عبادت
عمر کرامی صرف می نمود من لا انتقاد علی از انجا که شرارت جبلی داشت با عمر

علوی نسب خصومت کرد و لوازم اهانت و اذیت نسبت با عمر بجای آورد علی با وجود ایذا و آزار عمر نزد شهریار عصر
از عمر شکایت نمود و کفت ای پادشاه زمان عمر بر من ستم کرده و دمار از نهادم برآورده است چون سلطان شیعی
بود قبل از آنکه تحقیق نماید قهر نمود و راست میکوئی زیرا که ظالم عمر بر علی از قدیم بوده و دست جور بر علویان کشوده است
انگاه براحضار عمر فرمان داد و زبان بتهدید بر عمر بگشاد کشود عمر عرض کرد که سلطان عالم فریب نام مخور تا اسم
و رسم شهر پا بدرا از جای نبرد اکرچه نام من عمر است اما بنده از موالیان امیر حیدر است و اسم وی اکر چه علی است
اما از سنیان دغلی است سلطان بعد از تفتیش معلوم نموده خندان کشت و عمر را بالطاف شاهانه بنواخت
و علی را ادب بلیغ فرمود غرض از اینکلام آنکه تا بدانی که خلق روزگار کرفتار نام و پرستار پیام اند تو خویشتن
را از این قید برهان و از اسم و رسم بکذر و خود را مسمی برسان **نظم** هر که او خوب تو خوی تو شمر خواه
از نسل علی خواه از عمر در این باب فصل دیکر برای تو نقل نمایم و عقده خاطر تو را بکشایم روزی یکی از مریدان
خواجه عبید الله احرار نقشبندیه از خواجه سوال نمود که شیعه چکونه مردم اند جواب فرمود که جماعت شیعه مسلمان
و اهل بیت حضرت رسالت اند سایل دیکر باره عرض نمود که فرقه شیعه خلفاء راشدین را لعن میکنند
حضرت خواجه بینما بند جواب فرمود که دلیل ایشان بر لعن و طعن چیست و باعث بر این فعل زشت کیست انکه عرض
کرد که ایشان میکویند خلفاء ثلاثه منافق بوده اند و غصب خلافت نموده اند و ابواب جور و ظلم بر روی روزگار
اهل بیت رسالت کشوده اند و باغ فدک را از دختر رسول خدا بستم و جور باز کرفتند و ایضا دلیل دیکر
آورده اند که رفتند و در بر شکم بضعه رسول نهادند و بی اذن آنحضرت داخل خانه اش شدند و بعد از رحلت
رسول خدا آزار دادند و بناهای بسیار بدعتهای بیشمار در دین آنحضرت نهادند و امیر مومنان را بجماعت دور کردن
انداختند و حسنین را که عزیزان رسول خدا بودند خوار و ذلیل ساختند و سعد بن عباده را که یکی از اصحاب
رسول خدا بود در خفیه کشتند و دوستان سرور اولیا را بقتل آوردند و عثمان تراویح که بدعت است احداث
کرد و متعه را که در دین رسول خدا حلال بود حرام نمودند و عایشه با سرور اولیا و طلحه و زبیر با علی مرتضی
خصومتها کردند بدین جهات ما که شیعیان رسول خدائیم بر آن کروه ستم پژوه لعن می نمائیم و بموجب الا لعنة
الله علی الظالمین آن ظالمان را لعن میکنیم و این لعن و طعن را صواب میدانیم خواجه در جواب فرمود که کروه شیعه چنین
اشخاص را لعن میکنند و ما و شما نیز چنین اشخاص لعن مینمائیم و از امثال ایشان تبرا میکنیم و شما چنان خلفا را
دوست میدارید که ایشان بدین اوصاف ذمیمه متصف نباشند و خاطر اطهار مظاهر اهل بیت رسول را نیازرده
و از مخالفت حضرت رسول احتراز لازم شمارند و لوازم عبودیت و انقیاد بجای آورند و در تبجیل باب مدینه علم تجاوز تمام
و در ترویج شریعت رسول بذل جهد فرمایند **شعر** هر که با احباب علی نیکو است هر که کو باش من بنده او دوست

ذکر سید نظام شاه سید آگاه و عارف درگاه بود و بفضایل انسانی و کمالات نفسانی آراسته می بود
خصوص در علوم غریبه و فنون عجیبه یگانهٔ دوران بود و در تسخیر کواکب و ارواح و کیمیا و طلسمات و نیرنجات
عدیل نداشت چندگاه فقیر را به تسخیر کوکب زهره ترغیب نمود و مبالغه فرمود مدت تسخیر آن صد و بیست روز
بود که سر انجام شود فقیر بنا بر اصرار جناب ایشان در معبد نشسته و ابواب بر خود بسته مدت بیست و چهار
روز کشید و بعضی چیزها دیده بترسید و تمام نکرده از معبد بیرون آمد و چندگاه دیگر بدعای سیفی مشغول
گردانید و آنرا انجام رسانید و بعد از چندی رحلت نمود ذکر سید محمد بغایت مردی جلیل القدر و منشرح الصدر
بود و در زهد و تقوی و قناعت و صبر و توکل کمتر کسی با او برابری می نمود و بصفت فضایل صوری و معنوی
موصوف بود و طریقهٔ خلوت و انزوا را بر جلوت و کثرت ترجیح دادی و همواره زبان بتوصیف عزلت و خلوت
گشادی و صمت و خاموشی را بر صحبت و تکلم ترجیح نهادی روزی فقیر عرض نمود که هیچ پیغمبری صامت و خاموش
نبوده و باری تعالی رسول صامت ارسال نفرموده اگر صمت و سکوت مرجح بودی مراتب معارف و تکالیف و علوم
شرعی و حقیقت حق و باطل و حرام و حلال و مبدا و معاد و معاش مخفی و مستور ماندی هر صاحب ترتیبی و
طریقتی بطریق تقریر و تکلم و القای دلیل و برهان حقیت حق را ثابت نموده اند و بقوت طلاقت لسان و فصاحت
بیان مطلب خود را بر الفاظ نموده اند و جمیع علوم عقلی و نقلی بقوت نطق و نیروی سخن بعرصهٔ وجود آمده و
معرفت ذات و صفات و اسما و افعال و آثار همگی از تقریر انبیا و اوصیا ظاهر شده اگر در انسان نطق و کلام
مطلوب نبودی حیوان نیز ناطق خود بودی و انسان عبث ظهور نمودی و آن اشخاص که صمت و سکوت را بر سخن
ترجیح داده اند ایشان نیز بسخن افاده اند این حکایت همان حکایت چهار هندوست که در نماز بودند یکی از آنان
تکلم نمود یکی دیگر گفت نماز تو باطل شد سیم گفت چرا سخن گفتی چهارم گفت الحمدلله من حرف نزدم که نماز
نماز من باطل گردد در جواب فرمود که هر فسادی که در کون و فساد ظاهر شده و میشود از شامت تکلم است
و جمیع فتنه و شور و فسق و فجور از سخن زدن مردم اگر سخن نبودی و کسی تکلم ننمودی عالم عالم ظهور نیافتی
و هرگز بوادی فتنه و فساد نشتافتی و خلق را گمراه و پریشان نساختی و بر چاه ضلالت و غوایت نینداختی
و قتل و غارت و اسر و نهب در عالم ظاهر نشدی و هزار گونه خلاف عقل و شرع ظهور نکردی یکی حنفی دیگری
شافعی و آن مالکی و این حنبلی گشتی یکی اخباری دیگری اصولی و آن حکمی و این صوفی نشدی یکی گوید من
مجتهد و امام اطاعت من فرض است و یکی گوید که وی مخطی و خطاکار است من مجتهد عصرم این اختلافات
و خرافات در عالم پدید نیامدی سخن گفتن و تکلم نمودن در کتب تالیف و تصنیفات و سایر را سخن گفتن خطا
است اگر آن جناب بزبان و از طرف حضرت سبحان ظاهرا و باطنا محکوم و مامور گردد آنگاه المامور معذور

همین است

همین است و مامور مجبور است نتواند گوید و خلاف امر حق نجوید قبل امر گفتن است دوم اگر مامور باشد
آنچنین شخصی که واسطه است میان او و باری تعالی این کس ظل آن واسطه باشد اگرچه عجب صورت مامور
شخص واسطه است اما عجب حسن متابعت آن واسطه بر تو حقیقت بر آن ناقله واثق اساس مطلب را یافته این
ترجیح در حقیقت آنجناب باری تعالی عز گفته نظم اوفی اود هر جمله او شد او عنان من که جمله هوش
ذکر پنجاب صوبهٔ مشهور کشور هندوستان و احسن دیار آن مکان است و محدود است از طرف مشرق به بنگاله
کشمیر و از سمت مغرب بولایت سند و از جانب جنوب بملک دهلی و از جهت شمال بار اعنی کابل و کشمیر و مشتمل
است بر بلاد عظیمه و مدائن قدیمه و قصبات دلکشا و نواحی روح افزا و مواضع معموره و مزارع مشهوره
همگی از اقلیم سیم است و هوای پنجاب از سایر بلاد هندوستان ممتاز و در ملاحت پیکر و صباحت منظر من
بامیان اند چندان انهار آبها دارانست که مجموع بلاد از کثرت زراعت با یکدیگر اتصال دارد چون آن کشور در
میان رود اتک و رود جیلم و رود بیاه و رود راوی و رود ستلج واقع شده لهذا آنملک را پنجاب گویند
اگرچه در آن ولایت برف نمی بارد اما موسم زمستان خالی از یخ نباشد اکثر ساکنان آن دیار سنی حنفی مذهب
در بعضی هندو و در دیگر مسکنان طایفهٔ سنگان حاکم و شهریاراند و دیگر شیعه اما سپاهیان این طایفه در
تمامت پنجاب شاید ده هزار تخنه باشند فقیر بکرات آن کشور را دیده بغایت پسندیده است مصرع
هر چیز بیش فراوان عزیز ادم ذکر سید داد خان بند در لغت هند بمعنی فریب است بکسر با فارسی چون
داود خان نام از جماعت افغان آنجا را بنیاد آورده لهذا بوی منسوب شده قصبه ایست شهر مانند
و محل است خاطر پسند و قریب سه هزار خانه در او است و چند پاره قریه بمضافات اوست از بنیاد
و هوایش بدل نزدیک و تغار گاه که همیشه فراوان و غلات نیز ارزان اکثر ساکنان آن دیار هندوان
قلیلی مسلمان افغان و قصبه در زمین هموار اتفاق افتاده و بجانب جنوب کشاده و از بلاد پنجاب است و در سمت
شمال لاهور ده مرحله دور است ذکر گلشاه درویش ساده بود و بطریقه مداریان عمل می نمود و مدت
سی سال با برهنه سیاحت کرده بود و اکثر بلاد هندوستان و دکن و پورب و بنگاله و کشمیر و کابل را دیده
بود و در موسم تابستان و زمستان برهنه بودی و بجز لنگوته با شی و بنگ و افراط سبزی و چرس
بسیاری کشیدی و بچیزی معتقد نبودی روزی فقیر پرسید که چرا جهت گفت خاموش که اسرار است و
هر کس نیست که مستوجب آن نظم گفتنان بارگاه گشت سردار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد
مرتبی که فقرا آنرا نام نهند و بکنایه از آن اکثم گویند و شنیده این بیت را شعر بیاب هو میتوان از الله در آن
زبکر نشرط آنکه سر الله اصل از ذکات دون باشد مگر آنکتاب قسم کا ... این شعر نخواند بیت ادهم

دختر رز کشته ملولم ای شیخ تا که بدی هست بمن ده کسی که لب تشنه اسرار من بود هیچ چیز نرسید و هر که گفتم
نکشید طعم معرفت بچشید من لم یذق لم یدر و فقیر دیگر باره پرسید بیان چه باشد در جواب گفت ارباب
ذوق در معرفت وی سخنان بلند گفته اند و در تحقیقات سفته اند نعوذ من الخیال بپندارم اگر چنین
النظر الی الخضر آتش تزید نور البصر بزبان تازی مراد از خضر اوست و زمرد سوده کنایات از اوست چه کرم
چشم افعی غم را کور کرداند چنانکه بزرگی گفته شعر در حقه لعل از آن زمرد دیدم تا دیده افعی غم کور شود
امام احمد حنبل بسیار از آن تحریم فرموده چنانکه شاعری گفته بیت حنبلی گفته اگر حنفی ببینم در ما بیند
بنگ تناول کن در سر هیچ خرامان … و شهباز … است و رباعی ملا شمس الدین کرت شاید
معظم است رباعی هر که کز آن سبز مطرب باد شوم شایسته سبز خط ملالک شوم یا سبز خطان سبزه خورم
در سبزه زار بیش که همچو سبزه در خاک شوم گفتم در وقت به پیری گفت ای دو زی گفتم چون دیدم که تفصیلی
نداشت عزیمت خواستم بپرسم نمی گذاری گفت معدی است و بیا که کذاشته ام و دیگر پرسیدم که سلسله
طریقت شما بکجا منتهی میشود جواب داد که بعبد الرحمن بن ملجم مرادی گفتم که طرفه جوابی دادی باز پرسیدم که
این سلسله از او چگونه بشما رسید جواب گفت چون آنکه علی بن ابی طالب را بسعادت شهادت رسانید آن
حضرت را شهید کرد انچه در عهد آن حضرت بود و از آن اقتباس فیض می نمود و بیان فیض را طالبان رسانید
و سالکان را صاحب مقام کردانیده بود و از چراغ او چندین مشعلها روشن شد و چندین نهالها بثمر رسیده بود
و این سلسله از وی جاری کردید و بکوش دور و دلیل رسیده بود و بعض منهم قریب از میکرد … زمان
تا این اوان دست بدست این سلسله بما رسیده و طالبان را سیراب کردانیده است راقم گوید عجب از آن
مهربان است که ارباب انصاف بدانند که در عالم مصاحبان … اعتقاد … باشند و در کسوت درویشی
در امده رندانه … سخنان … میگویند و خود را بکسوت عارفین بالله و معرفان درگاه
می نمایند چون که از حقیقت آگاه نیستند و بصیرت ندارند ایشان را مصفوح پندارند و اندرون ایشان انکار
لهذا با مردان حق عناد میورزند و عداوت مینمایند و میان حق و باطل فرق نمی کنند و خوب و زشت را
تمیز نمیدهند مرشد قاسم خان قاجار حاکم فومنه از آن جمله است که گوید شیطان صاحب ولایت مطلقه
و مانند این چندان مزخرف میگوید که نعوذ بالله منه بیت اگر بیرغان چنین کره بود * که ریش را بجنب
ده بود ذکر پیکو جزیره ایست از جزایر هندوستان مردمش کافر بت پرست و آدم خوارند صورت ایشان چون
شکل انسان اما سیاه فام اند متجاوز با تجار بد میکنند با ایشان را هم عیش … و معدن یاقوت و نحاس
و چوب … است جزیره … و هوای … شمار است طایفه انگلیس

از جماعت نصاری مبلغی نموده که تصرف نمایند بسبب کثرت جنگل و جنگلی بودن ساکنان انگلیس رفتند ذکر پته جزیره
از جزایر هندوستان نهایت معمور و عمارتش در انجا معمور است ساکنانش اغلب کافر بت پرست باشند و قلیلی شیخ
شافعی مذهب اند عشریه ذکر پونه از بلاد دکن و شهری بزرگ است از اقلیم دوم و هوایش گرم و سکنایش اغلب هندو و
حاکم آنجا قوم مرهته اند اکرچه … ایشان … انجا رسیده است پانزده سال قبل هفتصد هزار لشکر در آنجا جمع
بوده و چندین راجه نامدار مثل … و هولکر و سندهیه و … اتفاق کرده بوده اند که با فرنکان مقابله
نمایند عاقبت در میان ایشان بصلح انجامید ذکر پرتگال طایفه ایست از فرنکان و در بعضی بلاد فرنگ ساکن اند و بعضی
جزایر هندوستان را مسخر کرده سکونت دارند قومی را … و طایفه را … شمارند گویند دویست سال قبل از این با چند طایفه
پرتگال هند کشتی بزرگ با اسباب و ذخایر … عزیمت نمودند که از روی بحر دور هفت اقلیم را گردش نمایند در مدت
… ماه که گردش کردن نمودند هیچ کشتی ایشان نجات نیافت و دو از ده … ایشان غرق گشت بدین جهت
سایر فرنکان فخر نمایند که ما دور عالم را گردیده ایم و … عالم را دیده ایم راقم گوید این سخن خالی از اشکال نیست و
محل نظر است زیرا که بحر طرف شمال یخ بندانست و گذر کشتی متعذر والله اعلم بحقایق الحال ذکر پلکیش طایفه ایست از
فرنکان قدیم الزمان بعضی جزایر هندوستان را گرفته مسکن گزیده اند گروه بسیار و قوم بیشمارند عیسی مذهب و طایفه را
دیده است طایفه پلکیش از قوم پرتکال در بعضی احوال … اند و در عدد بیشتر اند حدیقه سیوم در بیان حروف تا
بر رای … ارباب … و … علمای عصر … و مخفی نماند که در حرف تا … دیار بسیار و بلاد
بیشمار دیده شده بذکر بعضی از انها مبادرت مینماید ذکر تلنگ بکسر تا و لام و سکون نون و کاف فارسی دیاری است
از کشور دکن مشتمل است بر بلاد مشهوره و نواحی معموره همگی از اقلیم دوم هوایش گرم و سکنایش اغلب هندو و بعضی
اهل سنت و جماعت و قلیلی شیعی کوه و جبل دارد بار بیت و جنگل بسیار دارد ذکر توران کشوریست معروف و
دیاری است موصوف محدود است از جنوب بولایت طخارستان و جبال و از سمت شمال ببلاد خوارزم و دشت
قبچاق و از طرف شرقی بر مین ترکستان و مغولستان و از جهة … خراسان قدیم الزمان اهل فرمان ملک را
دهستان گفتندی چون بحکم فریدون تور مسلم گشت توران خواندند هنگامیکه عربان انرا بگرفتند بسبب آنکه
طرف شرقی رود جیحون واقع است ماوراء النهر گفتند جمیع بلاد آن کشور محتوی است بر اقلیم چهارم و پنجم و کوهستان
آن زیاده بر دشت و بیابانست مسکن طوایف مختلف اما اغلب اوزبک و ترکمان و مغول از سایر فرق بیشتر اند و
بلاد و نواحی آن نامعلوم و قدری کوه و صحرا … زمان و مجموع آن ملک سردسیر و هوایش دلپذیر و قبل
از ظهور اسلام مردم آن مقام بت پرست و آتش پرست و کواکب پرست بودند بعد از ظهور ملت بیضا اسلام
قبول نمودند و در سنه پنجاه و سه هجری اهل اسلام اعلام … آن کشور گردند اکنون ساکنانش اغلب و سواد اعظم مذهب

ابوحنیفه دارند و قلیلی شیعهٔ امامیه و کثیری غالی اند و در جبال انجا از طایفهٔ اسمعیلی سکنی دارند عموما مردمی
سپاهی و دلیر و غریب نواز و صاحب مروت و فتوت اند خصوصا علما و دانشمندان انجا با اکثر اوصاف حمیده
و اخلاق پسندیده موصوف اند و اغلب سکنهٔ ان کوسه و سفید چهره و از ملایح صباحت با بهره اند و در اکثر بلاد ان
فواکه سردسیری ممتاز میشود علی الخصوص انگور و خربزه و هندوانهٔ انجا با امتیاز است و در جشن اوقات جمیع
غلاتش فراوان و ارزان است و انهار و خطوط جنس انکاهر بوقات است چون بر دقیق تقدیر نمود و الده پیدون
دران کشور ولی کشتا انکاه بنابر حسدی که داشت با موافقت برادر خود سلم ایرج را بطریق مکر کشت بعد از چندی منوچهر
بقصاص پدر هر دو عمو را بقتل آورد پس تور چنان حاکم توران شد در زمان او پشنگ افراسیاب بایران آمد و مدت
دوازده سال بجهت لازمهٔ ظلم و جور بود در ایران کرد و سیاوش پسر کیکاوس با او دختر داد و عاقبت بقتل آورد
اخر الامر بدست کیخسرو بن سیاوش افتاد بعد از کشتگی وی نیز بقتل رسید بتفصیل اند در کتب تواریخ مسطور است از
زمان تا این اوان اکثر اوقات از اهل توران بر اهل ایران زحمت رسیده و میرسد و بعد از ظهور اسلام علماء اکابر و
عالیمقام و حکماء ذوالاحترام و ملوک کردون احتشام از انجا بر زیاده از چند و چون برخواسته اند و اکثر اوقات سلاطین
کشور از انجا ظهور نموده سلطنت ایران را بحول الله بکمال ساخته و لواء اقبال در مملکت ایران افراخته اند از انجمله
ملوک سامانیه و سلاطین غزنویه و خواقین سلجوقیه و پادشاهان خوارزمشاهیه و خانان چنگیزیه و ملوک تیموریه
امثالهم فرمانروای جهانداری در ممالک ایران سلطنت نموده اند و در ان کشور فرمانفرما بوده اند اکنون قریب دویست سال
میشود که بنابر مخالفت مذهب علماء توران فتوی داده اند و حکم شرعی نموده اند که از اهل ایران اسیر میتوان اورد و
بیع و شری میتوان کرد و فقیر در کتب فتاوی ایشان دیده و از زبان انگروه شنیده است بنابر این هر سنه تاخت و تاز
بولایات ایران سیما بر بلاد خراسان و جرجان و قهستان میکنند و حتی المقدور نهب و غارت کرده اسیر میبرند و مردم
توران و ترکستان و سایر مشرقی مجرد آن اکثر که گوید که قریب دویست هزار اسیر و اسیرزاده ایران در ممالک توران است
شاید اغراق گفته باشد امید از کریم کارساز و خداوند بنده نواز انست که از محض عنایت و لطف بی نهایت خود
جمیع بندگان خویش و خلایق معصیت اندیش را از ذل اسیری و فقر اماره و بند کید دنیای مکاره نجات دهد و رهایی
بخشد ذکر ترمذ بکسر تا و سکون را و کسر میم و سکون ذال معجمه بلدهٔ ایست از بلاد توران و از اقلیم چهارم و طول مجیم
قدیم الایام شهری نزه بوده و چنگیزخان بجبار قتل عام نموده گویند اکنون معتبر و بابرحیاتیت برهان الدین ربیع شیخ
بهاء الدین والد مولانا جلال الدین صاحب مثنوی از انجا بوده است و در ششم اسود داشت ذکر ترکستان ملکیست مشهور
و در السنه و افواه مذکور و محدود است از طرف مشرق بمغولستان و از جنوب و از جانب مغرب بممالک توران و از سمت جنوب
بولایت تبت و جبال کاشغرستان و از جهت شمال ببلاد دشت قبچاق و صقالب و مشتمل است بر بلاد قدیمه و

مداین عظیمه و نواحی معموره و قصبات مشهوره در اکثر اماکن کوهستان جنگل اند دشت و بیابان است مجموع اراضی
معموره است و از اقلیم چهارم و قلیلی پنجم سبب ابادی ان کشور انکه در اخبار امده که چون حضرت نوح ع از طوفان
نجات یافت و بر سوق الثمانین شتافت بحکم خالق بیچون ربع مسکون را بر فرزندان قسمت نمود و طرف مشرق و شمال
ایران را یافث عنایت فرمود و یافث را با نجابت روان کرد و لوازم نصیحت بجا اورد نسبت بفرزند بجای اورد یافث
از پدر مهربان التماس نمود که او را دعائی اموزند که هرگاه خواهد باران ارد نوح ع ملتمس فرزند را بحضرت عزت عرض
نموده باری تعالی اجابت فرمود و جبرئیل ع اجابت دعوت اسم اعظم اورده و ان اسم را نوح ع بر سنگی نقش کرده بیافث
داد داد و روی توجه بصوب مقصد نهاد و ان سنگ را حجر المطر خوانند و ترکان جده تاش گویند و چون یافث از سوق
الثمانین بیرون امد منازل و مراحل طی نموده بر کشور خود رسید و بطریق صحرانشینان مدتی اوقات گذرانید
رسوم نیکو و قواعد خوب در میان اورد حضرت حق تعالی یافث را ده فرزند داد چند عطا کرده بر این موجب چین
و صقلاب و منسج و کماری و خلج و خزر و روس و سوسان و غز و ماجوج و ترک و هر یک از فرزندان بقطری از
اقطار عالم رفته ولایتی معمور کرده باسم خویش موسوم نمودند و در بعضی بلاد و کثرت عباد سعی بلیغ نمودند
اما چین بغایت عاقل و دانا و مدبر بود و در مملکت خویش شهری بنیاد اورده بنام خود موسوم فرمود اکنون ملک
چین مشهور عالم و معروف طوایف امم است در حرف جیم مذکور خواهد شد و چون چین طبعی بلند و عقلی در
ذات صور نیکو و نقاشی و جامه ملون با نقش اختراع نموده بفرزندان تعلیم کرد و پیله ابریشم بدست اورد و
اکثر صناعات کرد در چین متعارف است ظاهر ساخت حضرت باری تعالی او را پسری عطا فرمود او را ماچین نام
نمود لفظ ما در لغت ایشان مخفف مه است یعنی خوب و بزرگ چون ماچین بمرتبه رشد و تمیز رسید و بالغ و عاقل
گردید چین بجای اندرون از بنات اعمام دختری را باو داد ماچین کشید و پسر او در نیات عظیم و اولاد بسیار رسید
ماچین مشورت با پدر در قرب چین شهری بنا فرمود و بنام خود موسوم کرد انید ایزد تعالی برکتی عظیم بدو داد
ماچین کلامت در مود وی از کوه سفید بشم کردن و رشتن از آباء و اولاد خویش یاد داد و از ان جامه با نقش بنیاد نهاد
و رسان را از هوا و باد رد اما صقلاب چون اولاد و احفاد وی بسیار شد عزیمت کرد که بموضعی رفته عمارت کند
لاجرم ببلاد روم امده و مقامی مناسب التماس کرده و روس گفت این ولایت بغایت تنگ است و شمال الارض
وسیع است بجهت کثرت عدد و بسیاری حشم موصوف میباشید صقلاب اندروس مانوس گشته از کماری در خزر
مسؤل خود را طلب کرد از ایشان هم همان جواب استماع نمود بنابران میان ایشان محاربه و مقاتله روی داد
و صقلاب منهزم گشته بموضعی فتاد که در عرض شصت و چهار درجه بود و از اماوه در اقالیم سبعه خوانند و از
شدت برودت هوا در انجا در زیر زمین عمارات ساخته و محل اقامت انداخته اند اما کماری مرد و عبا تر و خوش گذران

بود و بصید و شکار میل تمام می‌نمود روزی ناگاه در اثنای شکار بعد بعید ابلغار رسید و صحرای خرم و جای
با نزهت دید همانجا را مسکن ساخت و ابوجه تغال اوقا را دو فرزند کرامت فرمود یکی را ابلغار و دیگری را برطاس نام
نمود و چون فرزندان بحد تمیز رسیدند هر یک موضعی را اختیار نموده و عمارت کرده باسم خویش
موسوم گردانیدند و روباه و سمور و قاقم و سنجاب بدست آورده از پوست آنها ملبوسات ترتیب کردند تا اکنون
جامعی که در آن مکان اند از نسل ایشان اند اماروس باشارت پدر بطرف شمال رفته مسکن گرفت و در تعمیر بلاد
و تکثیر عباد مبالغه نمود اکنون ولایت روس مشهور و مردم روسیه در افواه مذکور است احوال ایشان در حرف
را خواهد آمد اماغز بضم غین معجمه مردی مکابره بود و در مکر و حیله از مکاران روزگار سبقت می‌نمود دائما
با عمارات پدر دست داد و سنگ ناحق بطرف غزان افتاد سبب آنکه چون بعضی اسباب یافت معمول ایام
غز شد سنگی که نوح ع بجهة نزول باران بترک داده بود بدست غز افتاد و هر بار از اولاد و اتباع سنگ را طلب
کرده غز حیلتی اندیشیده مانند آن سنگ پیدا نموده همان اسم را بر آن سنگ نقش فرموده سرانجام کار چون بعد
و چون فرزند همه بنام ترک بودند آمدند الغرض سنگ را تسلیم نمود بابت که غز سنگ معمول را بترک سپرد ترک
صادق ساده لوح بود آنکه تجربه کند و امتحان نماید خرم و مسرور گشته در گوشه محفوظ نهاد بعد از چند سال
ترک را با باران احتیاج افتاد و سنگ را بیرون آورده و هر چند طلب باران کرد بجائی نرسید معلوم کرد که غز در این
مکری و حیله کرده لاجرم با لشکر بسیار بجنگ غز متوجه شد تا سنگ را از وی بستاند و غز نیز سپاه فراوان فراهم
آورده بیرون و مقول ابیورد که اگر او لایق بود بوی داده بجانب ترک فرستاد بعد از اتفاق فریقین جنگ سخت
اتفاق افتاد و ابیورد در آن جنگ بقتل رسید و ترک بتعقیب خونش بازگردید گویند تا حال میان این دو قوم خصومت
قایم است اماخزر بعد از سیاحت مملکت شمال بکنار بحر جرجان رسید و پسند خاطرش افتاده همانجا شهری بنا
نهاد و دو سه روباه گرفت ... و در ایام حیات خود یکی از فرزندانش وفات نمود و چندگاه بنا داشت که با
جگاری کند ... را خوانده که قوم فرمان داد و طنبور و سایر آلات طرب را نواختند سرود گویان چند
او را دور انگند گویند تا حال این رسم در میان ایشان متداول است اماخلج او نیز در افضل بلاد مشرق محلی
مناسب بدست آورده سکونت اختیار کرده و در توسیع بلاد و تکثیر عباد مساعی جمیله بظهور رسانید بلاد
خلج از کشورهای ترکستان محسوب میشود مردم آنجا در حسن و جمال مشهور و ضرب المثل شعرای ترکی اند و دوست
و همچنین هر یک از اولاد یافث بطرفی از اطراف رفته در عمارت بلاد سعی بلیغ نمودند و لوازم تمیز و تکثیر بجا آوردند
و بمرور دهور و کرور سنین و شهور اولاد و احفاد ایشان بحد و نهایت شدند و لغات مختلفه در میان ایشان
پدید آمد چنانکه ... لغت و السنه ایشان جاری گشت و همچنان از آن فرقها کلام یکدیگر را نمی‌فهمیدند و از آن

جهت مجموع ایشان متفرق گشتند بعضی از ایشان بصحرانشینی معتاد شده و بهمان طریقه سلوک نمودند و جمعی دیگر
در اطراف دیار مشرق بتعمیر بلاد و قصبات قیام نمودند اماترک مردی دلیر و مردانه و هنرمند و فرزانه بود و
یافث ترک را ولیعهد نموده او را با قیا و علاوه بر این کنیزی بخشید پس یافث ترک در آن نواحی سیر میکرد بمکانی
رسید که آنرا ایسیک کول خوانند و آنجا بحیره مختصری دید و آب گرم و چشمهای خوشگوار و مرغزار دلبار
مشاهده نمود ترک را آن محل موافق طبع افتاده با اتباع رخت اقامت انداخت و از چوب و گیاه خانها ساخت بعد
چندگاه باحداث و اختراع خرگاه پرداخت و از پوست گوسفند و سایر حیوانات قبا و طاقیه دوخت و ترتیب
داد ترک با اولاد یافث موحد ترک شهریاری عادل و باذل و فاضل بود و در باب رعایت رعایا دقیقه نامرعی نمود و
باری تعالی او را فرزندان کرامت کرد یکی از ایشان توتک نام داشت روزی بعزم شکار بصحرا رفته نخجیری گرفته
مقداری گوشت او را کباب میکرد و میخورد ناگاه لقمه از دست او در نمک زار افتاد توتک چون لقمه را برداشته بدهان
نهاد لذیذتر از لقمه اول یافت بعد از آن نمک را با طعام ضم کرده اید و این رسم از آن روز معتاد طبیعت مردم گردید مخفی
نماند که تمامت ترکستان و مغولستان و تاتارستان و توران و ختاورم که هر یک بلاد مشرق است ترک و اولاد او آباد
کرده اند و ملک ختن که محوی بر هفت شهر است از کشور ترکستان است و یارکند و قرقر و اقسو از بلاد ختن
و چگل و تاشکند و خلج و طراز و سرای و فرغانه و فنا و نیمه و کاشغر از بلاد ترکستان است و غیر از اینها بلاد
بسیار و قصبات بیشمار در آن مکان است جمیع آنها سردسیر است مردم مثل اغلب ترک زبان و دیگر زبانی گویی در آن
دیگر بهت ... ایشان و بعضی ... است عموما سکنه آنجا سفید رخسار و از متاع حسن و صباحت بهره ور و از ...
و غریب دوست و بعضی ... در آن شیوه ممتاز اند و ساکنان آن صاحبان مذاهب مختلفه اند غالب سنی حنفی مذهب
و دیگر کافر پرست و دیگر شیعه امامیه اند و دیگر اسمعیلی اند و دیگر قلیلی علی اللهی اند بعد از ظهور ملت بیضا اکثر ولایت
ختن جا اهل اسلام بود اکنون سالهای فراوان است که در حیطه ضبط کاشغران ملوک ختا است و ایشان را در قهر
اعدا و تربیت احبا و تعمیر بلاد و ترفیه عباد درجه اعلی است جمیع بلاد ختا و ختن و تاتارستان و مغول و ترکستان
و ایرد و غیر اینها در تصرف خواقین ختا است ایشان از نسل چنگیز خان اند و در آن زمان که فقیر جهان کشور
نمود ازین خان نام خاقان بکل ملک مذکوره بود فقیر گوید که آنچه معلوم میشود جماعت کفار مانند پادشاه
ختای و در اسلام چون خواندکار روم در معموره عالم نباشد از جهة وسعت مملکت و وفور شوکت و بسیاری جمعیت
و افزونی دولت از سایر سلاطین جهان این دو سلطان ممتاز اند بعد از این دو پادشاه خاقان چین الحق در کثرت
دولت و جمعیت او را ثالث ایشان توان گفت خاقان چین نیز از نسل چنگیز خان است و در قانون ملوک چین و ختا
چنان است که آن بلاد بغیر کسی را ولایت خود راه ندهند و بیگانگان را نگذارند مگر ایلچی و آن نیز رابطه ای پیدا دارد و

السلام علی تابع الهدی ذکر تاشکند شهریست خرم و مدینه ایست مرغوب از اقلیم چهارم و بقولی پنجم شمال است
قریب شش هزار خانه آباد و خانهای مجسمه بنیاد آبش خوب و هوایش مرغوب و خاکش جهن خیز و زمینش فرح انگیز
باغات دلگشا و بساتین مهر فزا دارد و فواکه سردسیری و غلاتش نیکوست گویند عشرت خانه افراسیاب بوده
چون آن شهر میان سنگلاخ واقع است سنگ را در لغت ترکان تاش گویند و جمعیت قلیل را کند خوانند لهذا
آنجا را تاشکند گفتند اگرچه راقم داخل آن شهر نگشته و از نواحی وی گذشته است اما مردم آنجا را بسیار دیده
ذکر تاتار نام طایفه ایست از نسل تاتار بن یافث و امتی بسیار و فرقه بیشمار اند اکثر ایشان جماعت کفار اند و دیگر
اهل سنت و جماعت حنفی مذهب اند مملکت آن طایفه مابین ختن و ختا اتفاق افتاده است از اقلیم پنجم است
طایفه شجاع و دلیر باشند ذکر ترک در اصل نام پسر یافث بوده اکنون فرقه ایست منسوب بترک امتی عظیم و گروهی
انبوه و قومی باشکوه اند با اعتقاد صحیح ترک باعتبار عرب در صلابت و کثرت رای باشد هیچ طایفه از طوایف امم
در کثرت و جمعیت مقابل این دو طایفه نباشند و مذاهب مختلفه دارند سواد اعظم ایشان اهل سنت و جماعت اند
و دیگر قوم امامیه اثنی عشریه اند و دیگر غالی و دیگر شافعی اند و قلیلی اسمعیلی اند در اکثر بلاد اقلیم سیم و چهارم
و پنجم و ششم سکونت و سلطنت دارند اغلب ایشان صحرانشین و دیگر قروی و دیگر در شهر اقامت کنند از آن قوم
ترک چندین قبایل و هر قبیله چندین طایفه و هر طایفه چندین فرقه اند که عدد آنها را خدا داند بعضی از قبایل
ترک چندان ملوک نامدار و حکماء کبار و علماء عالیقدار و عرفاء معرفت دثار و شعرای حکمت شعار برخاسته
که حساب آنها را بیان نتوان کرد ذکر ترکمان در اصل ترک ایمانند اما بجماعت ترک پیوسته اند و مانند شده اند
اکنون تمامی قبایل ترکمان ترک زبان و داخل ترکان اند ذکر تنگتاش بکسر تاء و سکون نون و کاف فارسی و تاء
مع الالف و سکون شین معجمه بعضی گویند از بلاد چین است و ترکان تنگتاش خوانند بعضی بر آنند که ولایتی است
علیحده از مضافات بلاد چین بوده اکنون از توابع ملک ختا است هنر خیز ذکر تبت بفتح تاء و کسر باء و
سکون تاء ثانی لفظ تبت اطلاق میشود بر هفت موضع اما در کتب تواریخ مذکور و در السنه و افواه مردم مشهور است
که تبت نام دو موضع است تبت صغیر و تبت کبیر تبت کبیر نزدیک بولایت ختن است و تبت صغیر قریب بدیار
کشمیر است ساکنان تبت کبیر همگی کافر و بت پرست و سکنه تبت صغیر همگی شیعه اثنی عشری اند آن ولایت میان
کوهستان واقع و مسافت ده مرحله دور از دار الملک کشمیر است و هوایش بسردی مایل و آبش معتدل شکر
اعلا در آنجا حاصل میشود و معدن طلا در آنجا بسیار است و از فواکه میوه خوب دارد و دو سه هزار خانه
اصل شهر تبت دارد و نواحی و لکن مضافات اوست اهالی آنجا قریب سیصد سال میشود که بتوفیق ایزدی شیعه
شده اند و بغایت در مذهب خویش متعصب دارند و شریعت در آنجا رواجی تمام دارد و راقم در آن وقت بلاد دیار

عبور نمود حاکمش ابراهیم خان نام بود ذکر ابراهیم خان امیر عرفا و عارف امرا بود صفی مشرب در خدمتش امیر کبیر
در کشمیر بود در مراتب مروت و فتوت یگانه و در معارف طریقت و شریعت وحید زمانه مدتی مصاحب بوده داد
عدل و داد و صلح و سداد گوی سبقت از امرای زمان میربود در مذهب تشیع بغایت تعصب داشت بحدی که
اهل سنت و جماعت را نجس و خبیث دانستی و مزاحم ایشان شدی و ایذا و اذیت رسانیدی مغفور در حق
نمود که بخلوتش مظاهر حق و ظهورات شئون مطلق اند اذیت بر ایشان نه طریقه اهل ایقان و اصحاب عرفانست
و تعصب شما را باعث چیست در جواب فرمود که آدمی را حالات مختلفه بسیار است اما منحصر بچهار است حال
ناسوتی و حال ملکوتی و حال جبروتی و حال لاهوتی انسان کامل کسی است که هر یک از این احوال را باهلش گذارد
دارد و از لوازم انکار است و کذا اگر کسی از اهل ملکوت باشد و در طریق اهل ناسوت سلوک کند هر آینه
ظلم کرده باشد و کذلک سایر را قیاس کن اهل سنت و جماعت اهل ناسوت اند اگرچه معتقد اهل ملکوت اند
اما منکر اهل جبروت و لاهوت اند پس عمل بمقتضای آنست که موافق مشرب ایشان با آن طایفه عمل باید تا کرده وضع در
موضع خود درست باید بزرگان گفته اند که رحم کردن بر بدان ستم است بر نیکان و عفو نمودن از ظالمان
جور است بر مظلومان شعر با بدان بد باش و با نیکان نکو جای گل گل باش و جای خار خار ذکر تلال بکسر تاء و
سکون لام ناحیه ایست از بلاد کشمیر و سمت جنوب دار الملک آن واقع است اصل آن مخفف تلال است و تلال
لعل گویند چون آن ناحیه از جهت سر قطعه لعل آباد گشته لهذا تلال گفتند عمر تلال بسیار است و تلال قریه دارد ذکر
تکرور بفتح تاء و سکون کاف عربی ولایتی است مشهور از بلاد سودان از اقلیم اول هوایش بغایت گرم و مردمش
سیاه اغلب اهل سنت و جماعت و دیگر کافر است علوم غریبه در میان ایشان وفور دارد ذکر تاجیک نام
طایفه ایست بعضی گویند از نسل یافث اند جمعی بر آنند که از تخمه سام اند و فرقه گفته اند که تاجیک مقابل ترک است
یعنی فارسی زبان با اعتقاد بعضی فارسی زبان ازبک و از جماعت ترکان اند اما نسب ایشان مانند طوایف دیگر
معلوم نیست و در قید ضبط نسب نباشند و لهذا اهوار ایشان رعیت و زحمت کش باشند قبل از ظهور دولت
صفویه سلطنت میان ایشان بوده اما چندان علماء و فضلاء و عرفا از آن طایفه ظهور نموده که از حیز شمار بیرون
و از حد و حصر افزونست صفت نفاق و عجب و حسد و مردمی و خلاف و حسد میان ایشان بسیار باشد ذکر تته
بفتح تاء و تشدید تاء ثانی مع الهاء شهری قدیم در دیار سند است قریب شش هزار خانه در اوست و نواحی خوب و معمور
آباد مضافات اوست حبوب و غلاتش ارزان و فواکه گرمسیریش فراوان است از کنار دریا دو مرحله دور است
دیگر صوبه سند منسوب بدوست آبش وسط و هوایش گرم و خاکش نرم است و چون خوش دارد چنانکه
خسرو دهلوی گفته مصرع سر ریزه چو قند تد چون شته نباشد و صبر خوب و غالبا بکوه در آنجا بسیار است اکثر

مردم آنجا حنفی مذهب اند و قلیلی شیعه دارد و هندو بسیار است مولانا احمد بن نصر الله قاضی زاده از آنجا
بوده است بغایت فاضل متبحر بوده احوالش در کتب متداوله مسطور است ذکر سید یحیی عارف کامل و
درویش مکمل بود و در سوز و گداز و شوق و نیاز کم کسی با او برابری مینمود همواره در خلوت و عزلت
ریاضت کشیدی و از اختلاط و صحبت عوام احتراز نمودی و همواره فرمودی که عوام زیب جامه و عظم
عمامه را خوش دارند و ادنی را در مقام عجب و نفاق و ریا و سمعه و خودداری و خودستائی آرند و صحبت
عوام مردم را از یاد حق دور دارد و از قرب باری تعالی مهجور سازد فقیر عرض نمود چیزی بر این بیفزائی
جز از این بیان فرمای فرمود که چون عوام شیعه مباش و چون خواص سنیان در لعن اصحاب از کثرت دور شو
بوحدت بگرو از وحدت صحبت خیزد و کثرت شر انگیزد شریعت را شعار خود ساز و طریقت را دثار خود کن
و از صحبت عوام که بنده را از اختلاط اهل روزگار بر حذر بیت چو با عامه نشینی مسخ گردی مبادا هیچ با عامت سرو
کار چه جای مسخ بکره فسخ گردی که از فطرت شوی تا که بکو دنبار والسلام علی تابع الهدی ذکر توقات ملکیست
عجیب آبادان از اقلیم چهارم از کشور آناطولی میان کوهستان اتفاق افتاده و عماراتش در پستی و بلندی بغ
لاجرم منظر جنبه بغایت خوش آینده است و بمثابه الترمی فی الجمله کشاده است آبش خوش گوار و هوایش سازگار
و باغاتش طرب انگیز و ریاحینش حسن خیز است مردمش اکثر معتقد حنفی مذهب و دیگر مسیحی اند و بعضی از فرق
انجا علی اللهی اند همگی زنان و زنان و مهربان اند و غریب جسته ارباب خانه در دوست و نوا و لکن از اصناف
اوست و فواکه سردسیری و غلاتش موفور و باغات و بساتین آندیار نا محصور است مساجد خوب و عمارات
مرغوب و خوانق با اسلوب و قهوه خانهای بغایت مطلوب جدید و حضور در آنجا است و کثرت دولت و
مکنت و بسیاری ثروت و افزونی نعمتش از اکثر بلاد معروف و مستغنی است من العجایب فقیر روزی در یکی از قهوه
خانهای آندیار نشسته بود و جوانان خلیل حاضر بودند و از هر طرف صحبتی مینمودند [illegible] که مردی
بچشم عجب بفقیر نظر میکرد از نقد یکان پرسیدم که این شخص کیست یکی از حضار جواب داد که ازین ولایت دیگر است
این دیار بوده اکنون روزگار نا هنجار حیف وی را پریشان نموده فقیر بعد از فراغ [illegible] بحلقه رسید که
آیا احتیاج داری جواب داد داری اما تا نرسیدم و [illegible] لطف و رفتار او نگاه کفت با تو سخن پنهانی دارم
و شرح مبانیم آدم بعد از عهد و میثاق کفت که یکی از آبا و اجداد من در کوهی گنجی نهاده و او را طلسم کرده
بخلاص بر سر آن گنج سر باد داده و بسا جان در راه آن طلسم هلاک شده و بدست نیامده اگر ترا از علم نصیبی
هست کرم نموده بعنایت الله شاید آن طلسم بنام تو شکسته شود و کار این بیچاره در سنگر در دارفند
املا من هم بحت [illegible] آبا و اجداد منوده بالاخره یکی از محرمان کفت محکم اگر مضرع [illegible]

مدعا الساعات بالنیت و این مرد بالذات الحاصل نصف شب با اسباب و طناب و ساعت چهار نفر روانه
مقصد شدیم و مسافت نیم فرسخ دور و بسمت مغرب در میان کوهی رسیده چاهی عمیق بنظر آمد چراغ روشن نموده
طناب بسته بحث فقیر داخل چاه گشت و از عقب آن انکس که دلیل بود آنگاه حاجی رسول که محرم بود سیاح
هم بود و دیگران در ضمن قصبه اشتهاد گذشت و روشنائی چراغ و شمع چهار پنج گز راه طی نموده آنگاه در پیچ
نظر رسیده دوازده زینه پر به رفته چهار صفه مشاهده شد در آن که فقرا از آنجا بین تنگی قریب پنج گز
راه طی کرده استخوان مردگان بسیار ملاحظه گشت دیگر باره قریب دوازده زینه تنزل نموده چهار صفه دیده
هنگام خوف و رعب بخاطر رفیقان راه یافت باره دیگر طریق ضیق بنظر آمد و روانه شدیم در اثنای راه بره
حکیم مشاهده کردید و هنوز جسد وی نپاشیده و لباس مندرس نگردیده بود بعد از تقدیم لوازم تجسس معلوم
شد که نصارای بوده و در حلال اغلال و هم عظیم بحال همراهان مستولی شد فقیر ایشان را تسلی داده و عجب
عزیمت نموده پای جرات پیش نهاد و دو صفه دیگر که عبارت از بیت و چهار زینه باشد طی کردیم و در بین
ششم صورت انسانی مهیب بنظر آمد فقیر پرسید که این چه دیده میشود تمام مشاهده میکنید کفتند از تعجب
شمشیر بدوش بغایت مهیب و سیاه رنگ نظر می آید هر گاه قدم بطرف صفه ششم می نهادیم و می از جای خود
برخواسته متوجه جانب ما شدی و اگر چنین میرفتیم و می ز نزدیک تر آمدی و چون عقب میرفتیم و می بجای خود
مراجعت کردی مدتی سه ساعت بدان مشغول شدیم و اسماء عزایم و ادعیه خواندیم اثری بر آن مترتب نگشت
و صندوقهای وافر دیدیم مینمود لا اعلم الامر از آن راه که آمده بودیم مراجعت نمودیم ذکر غور و تیر و تلاج از ولایات
دار الملک کابل هفت مرحله دور از ولایات بکافرستان و ملک سیاه پوشان مذکور است اغلب همگی کوهستان
سخت و جنگلهای پر درختان است و در دو طرف صعب و دشوار است هیچیک از ملوک اسلام انجا بر دیگران
مکان میر تیمور بقدر قلیل بر ایشان تاخت نمود ساکنان آنجا همگی کافر بت پرست اند و صاحب حسن و جمال با
و مسلمانان را دشمن جانی میباشند و هر کس که از ایشان یک مسلمان بکشد یک صد دانه بر خود می بندد از عقد
زنان معلوم میشود که چند کس از مسلمانان کشته با وجود این شرارت در وفا و ازارم نشوند و ضرر را حجت
ملت عبادت و زنان و فرزندان ایشان اند و ایشان حجاب نکنند و زنا و لواطه در میان ایشان نباشد و اگر
کسی معلوم کنند بر شاهد و گواه بقتل رسانند ذکر تیموری طایفه ایست در نواحی هرات و خواف قریب دوازده
هزار خانه اند مردم نیکو نهاد و خوش اعتقاد از ایشان بسیار دیده شد بزرگان آن طایفه شیعه امامیه اند و سا
قوم حنفی مذهب اند ذکر جفی نام قبیله ایست در بلاد غرجستان و هرات و نواحی آن دیار همگی حنفی مذهب اند ذکر
لفظ نان در لغت هند بمعنی فقیر است اما مخصوص نام چند قصبات است در سند و هند بعضی از ایشان در

ذکر تون از مضافات خراسان و از اقلیم سیم هوایش گرم است و آبش از قنات و از توابع طبس مردم آنجا همگی شیعه
امامیه اند صنوبر و چنار در آن دیار بغایت کم است حاکمان از طایفه عرب شیبانی است حکام آن دیار شجاع و جنگجو
و با مروت اند ذکر ترشیز از مضافات خراسان است مردم آنجا همگی شیعه امامیه اند و در سه منزلی نیشابور
واقع است فقیر ندیده ذکر تربت ولایتی است مشهور و در افواه مردم مذکور از اقلیم چهارم چون قطب الدین حیدر
مقدم حیدریان آنجا مدفون است لهذا آن ولایت را تربت حیدریه گویند آبش خوب و هوایش مرغوب است قریب صد و
پنجاه قریه آباد جوب [illegible] و غلاتش فراوان و نعمتش ارزان سبب آنجا ممتاز است مردمش شیعه مذهب و در
طریق مردمی بی نظیر اند آن شهر در زمین هموار واقع و اطرافش را بعمارت و اسحق خان در آن حصاری با استوار
کشیده و اتمام کرده اند قریب هزار و پانصد خانه در او است ذکر اسحق خان امیری با شوکت و شهریاری با حشمت بوده در
اکثر اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده بر امرای روزگار تفوق می نموده فقیر آن امیر کبیر را دیده و او را صاحب عزت دیده
گویند در اوایل حال از اوسط الناس [illegible] بوده و بمساعدت بخت و نیروی اقبال [illegible] مرتبه اعلی ترقی نموده در
زمان قلیلی تمامی آن ولایت را بحیطه تصرف در آورده و طریق عدل و داد پیش نهاد لاجرم صیت شوکت و شهامت وی
بسمع عالی و دانی رسید و صلابت و مهابتش در قلوب اکابر و اصاغر جای گرفته بالاخره ملقب بسردار خراسان
گردید و پیوسته امرای خراسان از وی در حساب بوده اند و او طریق صداقت و محبت سلوک نموده [illegible]
با اولیاء دولت قاهره طریق استبداد و استقلال سلوک کردی و چنانکه باید و شاید گردن اطاعت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] بنابر مصالح دولت در قلع و قمع او تاخیر نمودی و پیوسته او را مشمول عواطف
خسروانه مستظهر می نمودی شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانفرمای خراسان بنابر مصلحت ظاهرا ابواب مصادقت
و ملاطفت بر روی وی گشاده [illegible] در باطن او را خارج دولت دانسته در صدد استیصال او بودی
سردار نیز استشمام رایحه این معنی نموده میخواست که [illegible] دولت شاهزاده در ساحت خراسان طراوت پذیر نبود
[illegible] و اهوام الف صوری [illegible]
با اتفاق امرای افغان [illegible] شاهزاده [illegible] هیبت و شوکت شاهزاده را [illegible] مردم [illegible]
و [illegible] شاهزاده را [illegible] ملکی و مالی [illegible] ساخت و چندگاه [illegible] سؤال [illegible]
[illegible]
سنه هزار و دویست و سی و یک هجری شاهزاده سردار را با یکی از [illegible] در مشهد مقدس بطریق عذر قتل
نمود و چون این خبر وحشت اثر بسایر اولاد سردار رسید بعضی که در خارج حصار بودند [illegible]
کوس عصیان زدند چون این اخبار بسمع شهریار ایران رسید جهت انطفای شعله فساد و استمالت خاطر اولاد

سردار مرحوم خردمند با خلعت گرانمایه [illegible] گرامی شده و پیغام فرموده که چون کوکب اقبال اسحق خان هابط و
[illegible] ساقط گشته بود لاجرم [illegible] نمودی داد بنابر استرضای خاطر شما
رقم [illegible] حکومت فرزندان [illegible] محمد ولی میرزا کشیدیم و فرزند سعادتمند حسنعلی میرزا را فرمانفرمای
آن دیار گردانیدیم من بعد با صنوف الطاف شاهانه و عواطف خسروانه امیدوار بوده از جاده طاعت منحرف
و از طریق انقیاد منصرف نگردند اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است اولاد سردار در کمال اقتدار
در آن دیار بحکومت و فرمانروائی [illegible] دولت و [illegible] از سایر امرای خراسان ممتاز و مستثنی اند
فی الواقع اسحق خان امیری مدبر و دانا و در عواقب امور بینا و توانا بود و در مهام مملکت و امور رعیت دقیقه فرو
گذاشت نمی نمود و در احترام مسافرین و اکرام مترددین و اطعام فقرا و مساکین و توقیر سادات و اهل فضل
و [illegible] اهل حاجات عدیل و نظیر نداشت قریب بچهل سال در آن ولایت رایت حکومت افراشت هنگام کشته شدن عمرش
از هفتاد سال متجاوز بود بیت اگر صد سال مانی ور یکی روز ٭ بباید رفت ازین کاخ دل افروز ذکر تایباد از
[illegible] خراسان جائی خوب و قریه مرغوب شیخ زین الدین [illegible] ابو طاهر خوارزمی و او مرید امیر عبد الله [illegible]
و مرید علاء الدوله سمنانی از آنجا ظهور نموده و هم در آنجا آسوده فقیر زیارت کرده است ذکر تویسرکان قصبه ایست
از عراق و محلی است با رونق از اقلیم چهارم آبش معتدل و هوایش بسردی مایل مشتمل است قریب سه هزار خانه
معمور و باغات و بساتینش موفور است قریب نود پاره قریه دلگشای مضافات او است قصبه دلنشین
[illegible] فی الجمله [illegible] اطراف [illegible] است میوه اش
فراوان است ما بین شهر همدان و نهاوند واقع است مردمش [illegible] و خوش منظر و نیکو سیرت اند همگی شیعه مذهب
و گروهی با ادب و فقیر [illegible] و غریب نواز [illegible] اهل فساد و شر [illegible] در آنجا کم است فقیر مکرر بدان
ولایت رفته و چندگاه مقام گرفته صاحبان استعداد در آنجا بسیار است آقا محمد علی که از علما و پیشنماز آن دیار
بود در اکثر صفات حمیده بر همگنان تفوق می نمود و در [illegible] و عرفان [illegible] از اهالی آن دیار [illegible]
متقی و پرهیزکار [illegible] جمهور [illegible] محترم و بزرگان اهالی آنجا مقدم بود با فقیر [illegible] الفت و محبت [illegible]
[illegible] و همواره [illegible] خاطر فقیر همت میگماشت [illegible] شده [illegible] بوستان رحمت الله
[illegible] سید صفی الدین آل عثمان [illegible] هدایت [illegible]
[illegible] تویسرکان سید مذکور [illegible] شاه عباس بوده و در علم [illegible] و [illegible]
اکنون در آن قریه [illegible] سید [illegible] آل عثمان [illegible] روضه من ریاض الجنان است
در حق آن قریه [illegible] مصرع [illegible] هشتی است لیکن [illegible] ذکر سرکان [illegible]

استان قریه میان کوه و دامن کوه در محل پست و بلند واقع و سمت شمالش جبل الوند که فیروز و جنوبیش واسع
مجموع آن قریه با باغات و بساتین دلگشا و آب روان به همه خانها جاری است این بیت در حق آن قریه بسخن زیبا
افتاده است بیت هشت روی زمین است خطه سرکان شرط آنکه تکانش دهند در دوزخ اما دو سه خانواده
نیك دارد من جمله یکی خاندان محمد قلی خان است که با صفوت نیت سلسله آباء اند و در محامد اخلاق و محاسن احوال
زبان زد ابنای روزگار اند فقیر دو سه شب مهمان ایشان بوده و احوال ایشان را مشاهده نموده ذکر تبریز
از مدائن مشهوره و از بلاد معموره است از اقلیم رابع و سه طرفش واسع است و سمت جنوبیش فی الجمله کوهستان و
زمین هموار واقع است طولش از جزایر خالدات مب و عرضش از خط استوا لح لقطران تبریزی در دولت بنی عباس بعضی
از مهران که گذشتی و بتبریز رسید چون خوش آب و هواست بدین نام موسوم کرده اند گویند بعد زمانی که آن را
هجم انتهرا باحداث کرده و در ایام دولت هارون الرشید در سنه صد و هفتاد و پنج هجری زبیده خاتون دختر جعفر و زوجه
هارون بنا نموده عمارات خوب و قصور مرغوب طرح فرموده در سنه دویست و چهل و چهار هجری بسبب زلزله خراب شد
و در زمان متوکل بالله دیگر روی بعمارت نهاد در عهد قائم بامر الله آن ولایت بامیر ... معوض بوده در آن وقت ابو طاهر
منجم شیرازی حکم نموده که شب جمعه چهارم صفر سنه چهارصد و سی و سه هجری زلزله عظیم شود و جمیع عمارات آن دیار
منهدم گردد ... مردم ... سر خانه ... ناگاه مصدوقه قول او از زلزله ...
ظاهر گشت و جمعی کثیر ... در گذشت همان منجم در سنه چهارصد و سی و چهار و پنج هجری بطالع عقرب
شهر را ساختند بعضی گویند واقف عباسی بنای آنجا را طرح انداخت مدتها از زلزله ساکن و خلایق ایمن بودند در دوره
کریم خان زند زلزله شد که ظهور یافت و مردم بسیار که عدد انبوه بیشمار بیش شنا افتاد مؤلف نگارستان گفته که در
زمان سلطنت سلطان ابو سعید ایلکانی آبادی عمارت شهر بمرتبه رسید که سیصد هزار کس بعلت طاعون در گذشت و مردم
معلوم نگشت که آن شهر کی وفات یافته اند الحاصل شهر تبریز بطرز بلکه بیشتر از سایر شهر مذکور و هوایش سازگار اما
نسبت بمایل است محوطه است به باغات خرم و بساتین ... و مشتمل است بنواحی دلگشا و قرای بهجت فزا و مردم
همگی شیعه مذهب و ترك زبان اند و در تحصیل معاش سرآمد اهل زمان اند عموما سفید روی و صاحب حسن و جمال نیز
بخود دارند انواع فواکه سرد سیر در غایت فراوان و انواع نعمت ارزان مطبوخات بانواع مطبوعات و اقسام مطبوعات
با میانه است قریب یکصد هزار باب خانه و دویست و بیست هزار لشکر در شهر و نواحی اوست و چهل هزار خانه ایل
شقاقی و شاهیون و غیره از قبایل قزلباش در اطراف آن ولایت سکونت دارند در ایام دولت هلاکوخان و
اولاد او دار السلطنه بوده چندان عمارت عالیه در آنجا ساخته شده که شرح آن بقلم نیاید و در زمان ملوك ایلکانی
و آق قوینلو و قره قوینلو سیادت آن دولت صفویه معمور ترین بلاد ایران بوده و در کتب اخبار مسطور است که چون

اکثر مردم تبریز افیون میخورند در صباح هر کس با ایشان سخن میگوید درشت می شود و بعد از چنین کم
ایشان نسبت باشد اگر کسی صد دشنام شنوند بزبان تواضع و ملایمت جواب گویند و نیز گفته اند که اهل
تبریز صاحب نخوت و تکبر باشند و بعضی خلل در بنای دوستی و مودت ایشان راه یابد مسموع داوران گوید
تبریز عجب مکان مینا اما اکثر مردمش بدکردار و فقیر از ایشان بغیر از نظام سخن ... صورت گرفتار ندیده
مگر بیان ولایت عبور کرده و چندی توقف نموده که نامش نتوان آورد و از احوالش ذکر کرده ملاقات ننموده
با من ندیدیم یا اگر بود چیزی ظاهر نشد از آن مدح و ذم آن دیار اشعار گفته اند من جمله دو رباعی نوشته میشود نظم
هرگز نشود ز طبع تبریزی دوست مغز بدهم بجان و تبریزی پوست از آنکه بدوستی بیابی صادق آن تبریزی باشد
... تبریزی خوب خواجه همام بنا بر حب وطن جواب رباعی را چنین گفته نظم تبریز بهشت است و گروهش صفا
چون اینت باشد ... که دوستی صادق باشد ... دیدار و ...
طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی که شهر را بجهاد ... و بتحقیق حال ... رسید ... حال
باد کلمات سخیف فرموده من جمله در حق اهل تبریز گفته بیت ز تبریزی بجز چیزی نبینی همان بهتر که تبریزی نبینی
تبریز مقابر اولیا و اکابر بسیار در آنجا بسیار است من جمله مولانا ... زاهد و شیخ ابراهیم حیدر و بابا فرج
و بابا حسن ... نامدار معاصر شیخ نجم الدین کبری بوده اند و خواجه ضیاء الدین و شیخ حسن بلغاری و شیخ عبدالرحمن و
و در مقبره سرخاب از شعرا خاقانی و ظهیر الدین فاریابی و شمس الدین سجاسی و فلکی شیروانی و شاهفور و ...
و مجیر الدین بیلقانی و جمعی از مخابر کرام در کوه سرخاب مدفون اند رحمة الله علیهم اجمعین و جناب قطب الاقطاب
شیخ فقیر محمد تقی علی شاه طاب الله ثراه نیز آنجا آسوده و در ضمن همدان اسم ... حضرت را
مذکور ساخته ... حضرت کریم مامول است که از برکت باطن فیض مواطن ... این مجموعه مصرع مطبوع طبع
صاحب نظر شود ذکر تفت بفتح تا و سکون فا و تا ثالث قصبه ایست از توابع شهر یزد در پنج فرسخی آن واقع و جهت
شمال و جنوبش گرفته و طرف مشرق و مغرب آن واسع است قریب هزار باب خانه در اوست و باغات بسیار دارد و در
مجموع خانههای آنجا آب روان و باغچه چون جنان است مردمش همگی شیعه مذهب و ملایم باشند و خالی از ...
نباشند و تقریبا نیز های سید نعمة الله کرمانی قدس سره در آنجا معروف است و محل فیض است و اولاد آنجا
در آنجا بعزت و محترم ... اهالی آنجا معتقد ایشان اند ... از معالم ایشان مهجور اند عمدة
مشهور است در آنجا اقسام عمدة خوب بعمل می آورند ... که مابین آن زیاده از هزار
کلام ... نباشد فقیر را آن قصبه بغایت خوش آمده است دریغا که مردم صاحب معرفت در آن ولایت مشاهده نگشت
لهذا چندان توقف نکرده بزودی انجام گذشت نظم غرض مرد مسافر بجهان دیدار است ... ور نه آب و علف

در همه جا نیاورده است دیدار مرد خدا و دیدار مردم دنیا اند دیدار مردان حق دین فزاید و دیدار اهل دنیا
دین بکاهد **ذکر تنکابن** بضم تا و نون و کاف مع الالف و ضم با و سکون نون ثانی از بلاد گیلان است مولف
تحفة المؤمنین از آنجا بوده فقیر آن قصبه را مشاهده نموده است **ذکر تنگ کرم** قریه ایست خرم و باغاتش چون
ارم و هوایش سالم و آبش وافر است قریب پانصد خانه در او ساکن قریه از مضافات شهر فسا من بلاد فارس
گویند در آنجا آتشکده بوده که در زمان ولادت حضرت رسول صلعم منطفی شد مردمش همگی شیعه مذهب و تهی از
ادب و خالی از شرارت نباشند حالا نشان از نام آن قریه توان یافت **ذکر تعز** بضم تا و کسر عین مهمله و سکون
زا معجمه قصبه ایست از بلاد یمن هوایش معتدل است در جبال واقع شده انهار جاریه دارد مردمش همگی زیدی
مذهب و قوم عرب اند حاکمش از جانب سلطان یمن معزول است **ذکر تهامه** نام دو موضع است در عرب تهامه
حجاز و تهامه یمن و هر یک محتوی است بر ولایات چند و قرای دلپسند از اقلیم دوم هوایش گرم و آبش کم است و دارالملک
تهامه یمن مدینه زبید است سکنانش همگی عرب و اغلب زیدی مذهب اند بعضی بلاد آن بساحل بحر واقع شده
و بلاد نجران از بلاد تهامه است بوستان هوای تهامه گرم و بعضی ادعیه مشروطات اهوی تهامه حجاز است
ذکر تکریت بفتح اول بلدیست از بلاد دیار بکر و از توابع موصل از اقلیم سیم و هوایش گرم است فقیر ندیده **ذکر تونس**
بضم تا مع الواو و کسر نون و سکون سین شهریست از مدائن مغرب و ساکنان آنجا قوم عرب و همگی مالکی مذهب اند
حدیقه هفتم در بیان حرف ثا مثلثه بر خواطر مهر مآثر سیاحان کشور خبر و بر ضمایر معرفت مدائر سیاحان بحار سیر مخفی
و مستتر نماند که در حرف ثا مثلثه شهری مشاهده نگشته که توان نوشت مگر نام چند موضع است که ناچار مرقوم میگردد
ذکر ثلج نام قریه ایست در هشت فرسخی جبال القدس بدامن کوه عظیم اتفاق افتاده قریب دویست خانه در او است
مردمش همگی عرب و شافعی مذهب اند **ذکر ثله** بفتح ثا و لام و سکون ها قصبه ایست از بلاد یمن بر سر کوه
قلعه محکم دارد از اقلیم دوم و هوایش سالم ساکنان آنجا سادات بنی مطهر اند و مذهب زیدی دارند و چند قریه
مضافات اوست **ذکر ثقیل** نام دیه ایست از رحبین و سرحین از توابع صنعا است و مدینه صنعا دارالملک یمن
است ثقیل چند پاره قریه دارد و آب روان درختهای آن جاری است گویند جای خوش آب و هوا است
حدیقه هشتم در بیان حرف جیم برای معرفت پیرای دانایان زمان و بر ضمیر فضیلت تخمیر دانشمندان دوران مخفی و
پنهان نماند که در حرف جیم بلاد عظیم و دیار جسیم دیده و شنیده شده است بعضی از آن مذکور میشود **ذکر
جابلسا و جابلقا** در اخبار آمده که جابلقا شهری است در نهایت عظمت در طرف مشرق و جابلسا مدینه ایست در
نهایت وسعت سمت مغرب مقابل جابلقا ارباب تاریخ چندان وصف نموده اند که عقل از استماع آن در وادی
حیرت سرگردان میگردد اما از اولاد آدم و از طوایف امم احدی ندیده و بحکم اخبار نبوی ثابت و صوفیه

ارباب تاویل میکنند و تاویل شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن راز در تعبیر این دو بلاد آن است و وی گفته آنچه بخاطر فقیر
میرسد که مذهب تقلیدیان آن است که اشاره بدو جز است یکی جابلقا عالم مثالی است که در جانب مشرق ارواح
واقع است برزخ میان غیب و شهادت و مشتمل بر صور عالم و این شهری باشد در نهایت عظمت و جابلسا
عالم مثال و عالم برزخ است که ارواح بعد از مفارقت نشاه دنیویه در آنجا باشند و جمیع اعمال و اخلاق حسنه
و سیئه دنیویه باشند که در نشاه دنیویه کسب نموده اند چنانکه در آیات و احادیث وارد است و این برزخ
در جانب مغرب عالم اجسام است و هر آینه شهری است در نهایت وسعت در مقابل جابلقا است و خلق جابلقا
الطف و اصفی اند زیرا که خلق شهر جابلسا بحسب اعمال و اخلاق ردیه که در نشاه دنیویه کسب کرده اند اکثر آن
که مصور بصور مظلمه باشند و اکثر را تصور آن است که هر دو برزخ یکی است فاما باید دانست که برزخی که بعد از
مفارقت نشاه دنیا ارواح در آن خواهند بود غیر از آن برزخ است که میان ارواح مجرده و اجسام واقع است زیرا
که مراتب تنزلات وجود و معارج او دوری چه انتقال نقطه اخیر بنقطه اول در حرکت دوری متصور است و
آن برزخ که قبل از نشاه دنیویست از مراتب تنزلات او است و نسبت بر نشاه دنیوی اولویت است و آن برزخ که بعد از
نشاه دنیویست از مراتب معارج است و او را نسبت با نشاه دنیویه آخریت است دیگر آنکه صوری که لاحق ارواح
در برزخ آخر میشود صور اعمال و نتایج اخلاق و افعال و ملکات است که در نشاه دنیوی حاصل شده بخلاف
برزخ اول پس هر یکی غیر آن دیگر باشد فاما در اینکه هر دو عالم روحانی و جوهر نورانی غیر مادی مشتمل بر مثال
صور عالم اند با یکدیگر متحد باشند و الله اعلم بحقایق الحال **ذکر جنویز** بفتح جیم و نون و کسر واو مع الیا و سکون
زا معجمه طایفه ایست نصاری قومی عظیم و قومی جسیم اند در قدیم الزمان ملوک روم از آن طایفه بوده و قدار آن
قسطنطنیه بوده و سلاطین عثمانیه از ایشان گرفته انتزاع نموده استماع افتاد که در این ایام بر خواندکار روم خروج کرده
بودند شعله فتنه ایشان فرو نشست **ذکر جانیک** جاییست نیک و دیاریست بدلنشین و محتوی
بر بلاد معموره و قصبات مشهوره و جنگلهای بی درخت و ساکنان بسیار همگی از اقلیم پنجم اکثر بلادش در
ساحل بحر اسود واقع است و طرف غربی اسلامبول قریب ده مرحله دور است و میوه‌جات در آنجا موفور است فندق
انبار بغایت ممتاز و کتانش با امتیاز است **ذکر جام** قصبه ایست مختصر جام از بلاد خراسان آبش خوب و
هوایش خرم بنیان است از اقلیم رابع و اطرافش بعمارتش واسع و جهت غربی هرات و شمال باخرز واقع است قبل
از این شهری بوده معمور در ایام بدوی بخرابی بوده اکنون قریب هزار باب خانه در او است و بیست پاره قریه مضافات
اوست باغاتش فراوان و غلاتش ارزان و مردمش حنفی مذهب بغایت متعصب و قریب پنجاه خانه شیعه امامیه در
آنجا است و قلیلی از طایفه تکلو از طایفه قزلباش در آنجا به جام سکونت دارند و مرقد شیخ احمد زنده پیل بن حسن

تا اولاد جریر بن عبد الله البجلی انجامد و انتخاب صاحب معرفت از اولاد ایشان بر خواسته من جمله خواجه احرار قدس
خلیل الله و بعد از اولاد شیخ احمد جام است و مولانا نور الدین عبد الرحمن المتخلص بجامی از احفاد او بوده نسبت
طریقت وی باین موجب است چنانکه خود در نفحات الانس که یکی از تالیفات اوست نوشته مولانا مرید خواجه سعد
الدین کاشغری و او مرید خواجه نظام الدین خاموش و او مرید علاء الدین عطار و او مرید خواجه بهاء الدین نقشبند
و او مرید امیر سید کلال و او مرید محمد بابا سماسی و او مرید خواجه علی رامتنی و او مرید خواجه محمود انجیر فغنوی و او مرید خواجه
عارف ریوگروی و او مرید خواجه عبد الخالق غجدوانی و او مرید خواجه ابی یعقوب یوسف همدانی و او مرید ابو علی فارمدی
و او مرید شیخ ابو القاسم کورکانی و او مرید شیخ ابو عثمان مغربی و او مرید شیخ ابو علی کاتب و او مرید شیخ ابو علی رودباری
و او مرید شیخ جنید بغدادی و او مرید شیخ سری سقطی و او مرید شیخ معروف کرخی و او مرید بود بدیان علی بن موسی الرضا
علیه الاف التحیة والثنا است قاضی نور الله شوشتری و بعضی از علماء اثنی عشری نسبت طریقت جامی را با ابوبکر خلیفه
اول میرسانند و میگویند سلسله نقشبندیه با ابوبکر بن ابی قحافه میرسد این سخن اصلی و ماخذی ندارد زیرا که فقرای
فقرای نقشبندیه نشنیده و در کتب انقرضه دینی و بین مشایخ سلسله ایشان در کتب صاحبان طریقت ثبت شده
ملا جامی بن طریقه که مذکور شد در کتاب نفحات مرقوم نموده است بلی جامی در نفحات نوشته که خواجه بهاء الدین نقشبند
قبل از آنکه بصحبت امیر سید کلال رسد ریاضت کشیده و سلوک کرده و مجاهده نموده تا آنکه روحانیت خواجه خضر
رسیده و بهاء الدین تلقین ذکر خفیه فرموده و خواجه نقشبند مدتها بآن مشغول بود چون بصحبت امیر سید کلال
رسید و احوال خویش را معروض کرد امیر سید کلال فرموده اینچه خواجه خضر فرموده بدان عمل نمای و معمول دار
از این کلام مستفاد میشود که انتساب سلسله نقشبندیه بطریقت روحانیه بحضرت خضر فرموده سید کلال است بخواجه
بهاء الدین که تلقین خواجه خضر را معمول دار و بعد گفتن این کلام سید کلال سلسله خود را منسوب نموده آنکه
مرویست بر وفق قانون مشایخ سلاسل کرمهم الله تعالی نسبت طریقت نقشبندیه بحضرت امیر سید کلال است
و معقول طبع محققان طریقت میباشد بتفصیل این در کتب مبسوطه حواله است دیگر آنکه اگر چه مولانا جامی از اولیای
عرفان فرموده که مصرع صد شکر که نه شیعه و سنی نیستیم اما از اهل سنت و جماعت بوده و بطریقه ابو حنیفه عمل
می نموده بوجوه چند اول آنکه مشایخ سلسله مولوی تا خواجه نقشبند بی شک و شبهه حنفی مذهب بوده چنانکه
خود در نفحات ذکر نموده نظم هر که از ایشان یار خویش نبیند عشق او بیزن بان و بوی هیچ نیست دوم مشایخ که شیخ
ایشان کالنقش فی وسط البقاع انگار بوده در نفحات بذکر احوال ایشان التفات نموده و بنیاد کتاب را بذکر خواجگان
نقشبندیه فرموده بیت منع مهر چون توان کرد یار خویش را هر که بیند دوست دارد دوست دار خویش را سیم آنکه در کتاب
شواهد النبوة که یکی از مولفات اوست در کشف و کرامات و خوارق عادات خلفاء ثلاثه چندان شرح و بسط داده

و زبان مبالغه گشاده که بعضی سخنان بی اعتراف نموده اند که بعضا از انها موضوع است چهارم آنکه در کفر ابو طالب
رضی الله عنه بعنایت کوشیده و چشم از حق پوشیده است چنانکه در سلسلة الذهب که یکی از کتب منظومات اوست
گفته نظم بود بو طالب آن عم رسول مرتضی را عم و علی را باب خویش نزدیک بود با ایشان نسبت دین نیافت
با خویشان هیچ سودی نداشت آن نسبتش شد مقرر در سقر جو بولهبش امثال این سخنان دلالت صریح دارد بر سنیت او
چنانکه رساله منظومه اعتقادیه او نیز بر مذهب ابو حنیفه بودن او دلیل است ساطع و برهانیست قاطع بنابران
شاه اسمعیل صفوی که در زمان السلطنه مولوی بود هنگامی که تسخیر بلاد هرات نموده قبر مولوی را منهدم ساخت و آثار
عمارت و مزار معه نابود ساخت چون از جهال شیعه که باحوال مولوی اطلاع نداشتند او را بر مذهب تشیع مسلم
دارند و بعضی بر آنند که مولوی بحسب ظاهر اهل سنت و جماعت بوده و در باطن مذهب امامیه اختیار نموده و قصیده
که در مدح در دو نجف اشرف در مدح امیر المؤمنین گفته دو بیت از آن قصیده شاهد آرند نظم اصبحت زائراً لک
یا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف چون بوسه آستانه مقدسه اگر دید دیده اشک عذر تقصیر ما سلف
این قول بی اندرو وجه سقیم است بحسب آنکه اصفی دختر زاده مولوی احوال سفر حج مولوی را جمع نموده در آنجا
نوشته که چون مولوی بدار السلام بغداد رسید جمعی از اهل تشیع اعتقاد مولوی را دانسته نسبت نوعی از کمال
نسبت بظهور رسانیدند و دعوی او را بحضور عظیم بر سر رفتن نزدیک بود که مولوی را دیده بجای دیار عدم کرده جمعی دیگر
حمایت نموده از آن مهلکه نجات یافت و هم در آن نزدیکی بزیارت مشهد نجف اشرف شتافت و قصیده در مدح سید
الشهداء ام در سلک نظم کشید اجتهاد حمل با اعتقاد ندارد دیگر آنکه مذکور شد که مولوی سنی بوده منکر کمالات
سرور اولیا نیست زیرا که اهل سنت و جماعت آنحضرت را خلیفه برحق میدانند و آنجناب را امیر المؤمنین میخوانند سیما ارباب
طریقت که غالب سلاسل طریقت ایشان از زبده ایشان بر سید چگونه مدح آنحضرت را انکار نمایند و زبان بثنای آنجناب
نگشایند و حال آنکه هر فرقه بزبان خویش اتحاد اخلاص امکان نا ستوده اند و جمیع فرق اسلام ببزرگی آنحضرت اعتراف
نموده اند در طریق مدح و ثنای آنجناب پیموده اند حاصل کلام اگر کسی مولوی را بسوی شیعه گوید بعید نخواهد بود
فقرا معرفت انتما بر آنند که مولوی جامی در عرفان از اقطاب قال بوده نه از ارباب حال باین حال در وی در انقدر و سبب ترقی
پایه بلند بوده و بعید جامی کتاب تالیف نموده اضرار تالیفات او بنظر رسیده باین موجب است بهارستان و
دیوان قصاید و غزلیات و لوایح و شواهد النبوة و نفحات الانس و رساله مناسک حج و فواید ضیائیه فی شرح مشکلات
الکافیه و رساله معما و مناقب مولوی و شرح دو بیت مثنوی و سلسلة الذهب و تحفة الاحرار و سبحة الابرار و یوسف
و زلیخا و لیلی مجنون و سلامان و ابسال وفات او در سنه هشتصد و نود و هشت هجری روی نموده ذکر جند بن نجم
لفظ جند در لغت بمعنی لشکر است و در اصطلاح اول شعرا استاد او است کرما بالکمال جند مرید شیخ نجم الدین کبری

ازان دیار بوده دویم آنکه بلاد شام پنج جند است و هر چند ان محتوی است بر بلاد بسیار و امصار بی‌شمار و هر یک
در موقع خود مذکور شده و میشود **ذکر جاجرود** نام قریه ایست در ده فرسنگی طهران و بقولی نام محل است ضمن
مذکور گویند هوای خوش دارد **ذکر جب** دلاویز است دلگشا و ناحیه است بهجت فزا آبش خوشگوار و هوایش
سازگار و هوایش سازگار طولش از جزایر خالدات **سول** و عرضش از خط استوا **لح** از بلاد خراسان مردمش همگی
اهل ایمان در باب معرفت انجا بسیار برخواسته اند من جمله عبد الملک امام الحرمین شافعی مذهب و سعد الدین
مرید نجم الدین خوارزمی از انجا بوده اند **ذکر جمکوت** بفتح جیم و سکون میم جزیره ایست بغایت بزرگ در خط استوا
واقع شده نزدیک بکشور چین اتفاق افتاده فقیر مشاهده نکرده است **ذکر جهلم** بفتح جیم قصبه ایست از صوبه
پنجاب نزدیک برودی که بدان قصبه منسوب است دو سه هزار خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات اوست
اغلب هندو و قلیلی حنفی مذهب اند ان قصبه در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب او معمور گشاده است از اقلیم
سیم و هوایش ملایم و آبش فراوان و غلاتش ارزان است فقیر هنگامیکه از انجا عبور نموده دو شب توقف کرده در
گذشت تکیه جمعی سالکین فقرا بغایت دلگشا اکثار و وقوع است **ذکر جهرم** بفتح جیم قصبه ایست شهر مانند از
بلاد فارس مسافت پنج مرحله از مدینه شیراز دور است و بعضی آنرا کرمسیر از حرارت هوا مشهور ان قصبه در زمین
هموار واقع و سمت شمالش واسع است دو بوه کرمسیر فی الجمله عمارت و خرما و شاهانی باغات است قدیم
الایام شهری بوده اکنون دو سه هزار خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات اوست مردمش شیعه مذهب عموما
از معارف انشانی دو در و از عوام مردم مهجور اند در کمال بیادار کی مبالغه ... و کمال طبع ملایم
غایت دنائت طبع و پستی همت رسم و عادت ایشانست که کیسه تنباکو عجیب نهاده بهر محلی که رسند بدست
خویش قلیان ترتیب داده بکشند با وجود عدم هوش دشمن فقرا و علما و عرفا اند کسی که قابل تعریف باشد
مدح و ذم دیده نشد **ذکر جیوم** دو منزلی جهرم است ملوکی بلادیست هوا بغایت گرم است و مردمش همگی شیعه مذهب
و حیوان سیرت اند تنباکوی اعلا دران ناحیه میشود **ذکر جیره** سه منزلی شیراز اتفاق افتاده اهل این بیت در
حق شیراز گفته اند **بیت** از خطه شیراز کسانی مطلب کز دیر کره باشند و از بالا سند جره در لغت ترکی
کره باشد **ذکر جی نکر** لفظ جی در لغت هند بمعنی جان است و نکر بوزن مکر بمعنی شهر است یعنی جان شهر بلدیست
دلگشا و بلده ایست روح افزا از اقلیم سیم آبش خوب و هوایش خرم از کشور هندوستان و از بلاد دکن
در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب او معمور گشاده است بانی ان شهر جی سنک و اولاد جی سنک راجه بوده
در زمان محمد شاه هندی بشکل شطرنج دوازده هزار خانه از سنگ تراشیده و باروئی از سنگ بران
کشیده و نادرین قلعه در غایت متانت احداث نموده و دولتی که در مدت سه هزار سال از آبا و اجداد راجه جمع شده بود

بران صرف کرده و در مدت سی سال چنان شهری بانجام آورده که دیده کرده و نه مانندش شنیده و گویند زمانیکه مشغول
تشیید جمیع دیوار و حصار و عمارات و قصور ان شهر یکسان و برابر و ابواب خانها و سایر عمارات بعادی یکدیگر
کوچه و بازارش وسیع و بسنگ مفروش و جویهای از سنگ تراشیده ساخته آب روان از میان ان جاری و در همه
خانهای ان بلده ساری است باغات نیکو و بساتین چون مینو و تکیه های دلگشا و سیرگاههای بهجت فزا خارج از حد
احصا است سکنه اش اکثر و معتقد به هندو و قلیلی حنفی مذهب اند **ذکر جی تاب جند** بن راجه سورت سنگ
بن جی سنک جی ست راجه ای از راجهای عظیم الشان و دیانت و الامکان بود بکثرت دولت و بسط مملکت و قدرت
سلطنت از ملوک زمان کسی با او برابری نمینمود مدت سه هزار سال میشود که آبا و اجداد بطریق وراثت حکومت در
خاندان راجه ونجاه بیمار شد و هر یک از سلاطین اسلام بر کشور هند مستولی گشته معتقد شده اند بنا بر حسن
معاشرت و وفور رعایت ایشان حکومت را بدان خاندان مسلم داشته اند جی سنک که معمول به اهل ایمان
و توران و ملاک هندوستان است جد اعلای آن راجه در زمان دولت محمد شاه بسته و اتمام نموده است و راقم
گوید راجه جی تاب جند را ملاقات نموده و چند گاه مهمان آن راجه دیندار بود سبب ملاقات آنکه فقیر مدتی در
جنگل نواحی انجا با اهل ریاضت بسر برده بعد از آن میل بعمرانات کرده در ان هنگام به هنر و عمور و از معارف دیوی
مهجور بود در خارج آن شهر تکیه ای از جماعت هندوان بفقیر منزل نموده و در گوشه بنیه در خوش مسکن کرد بنا بر اتفاق
راجه بعزم تفریح بر رود آمده بعد از سیر و گشت بجهت تفقد حال مرتاضان و درویشان بدان تکیه وارد شده
یکان فقرای هندوان را پرسش نموده از خاوت وجود خویش هر یک را محظوظ و بهره ور فرموده چون دور در سن
و عام تفقد بر اتم رسید نزدیک فقیر آمد و نگاه دید و ارزمودا نگاه از ترجمان که مسلمان و یکی از ملازمان او بود استعلام
نمود که این شخص گوشه نشین کیست و نشستن وی در این گوشه موجب چیست ترجمان بعد از استفسار از راقم
معروض داشت که از فقرای مغول و از بلاد ایران است راجه بعد از استماع ان کلام نزدیکتر آمده در حضور فقیر
نشست و ابواب سلطنت و بزرگی در بست و طریق غریب نوازی و کوچکدلی بگشاد و بزبان تفقد و پرسش حال
بگشود ترجمان گفت مهاراج یعنی راجه راجها میفرماید که خوش آمدی و از آمدن بدیار ما بهره شدی فقیر عرض
نمود که خاندان راجه چون آفتاب است و وجود راجه چون شعاع و روشنائی ان آفتاب بر همه عالمیان اگر راجه
امثال ما فقیران را در سایه تربیت التفات راجه برهاند بدیع و غریب نباشد چون ترجمان مضمون کلام را بعرض راجه
رسانید راجه از شنیدن آن سخن چون گل شکفتن آغاز نمود و کلمات چند بیان فرموده ترجمان گفت مهاراج میفرماید
از آن شهر که آمدی نام آن ملک و ماء دیار تو مدتی بسر بعیش آمدی و قدم بقدم ما نهادی و خانه ما را سعادت
بخشیدی و زمین ما را شرف کرد سابقا فقیر چون عزم کرده در مکان راجه بسر ماه و ذات راجه روشنائی تمام

که بهمه تابد و همه کس از دیدار آن خوشحال باشد و در آن حرارت آفتاب نبود و از گرمی حدت آن نباشد و همه از منافع آن
آن حرم شوند پس در این حال اگر مهاراج صاحب تاج امثال ما درویشان را بنوازد و از خلق عمیم خویش خرسند سازد
بعید نباشد چون ترجمان مضمون کلام ما در حضرت مهاراج عرض کرد و مفهوم سخن را برای معدلت پیرای وی
روشن ساخت راجه از شنیدن آن کمال انبساط یافت و غایت بهجت براجه روی نمود و سخنان چند بترجمان تقریر فرمود
ترجمان گفت راجه میفرماید که اقبال ما یاور بود و شاهد بخت ما چهره گشود که بکشور ما قدم رنجه فرمودید و تو سایه
دولت ما را خرم کردید و از لقای شما دیده ما روشن و فضای خاطر ما چون گلشن شد و از حسن تقریر و کلمات دلپذیر
توصفا حاصل آید و جمال دولت ما را زینت دادید و از آمدن خود بر ملک ما منت نهادید فقیر عرض نمود که
خاندان راجه چون موسم بهار است و ذات راجه بمنزله بهار است که هزاران گل و سنبل بر وی بدید هزاران درخت
و شکوفه سبز و خرم میشود و اندیشه از اینها خورد و کلان و کافر و مسلمان و همه جانوران محظوظ میشوند و از دیدن ریاحین
و گلهای رنگین مردم فیض بر میابند و همچنین ذات راجه بمحبتین گلهای اخلاق حمیده آراسته و بمحمدین ریاحین افعال
پسندیده پیراسته و باشجار مکارم مثمر و میوهای مراسم بارور است و همه کس از آن فیض میگیرند و بهره ور میشوند
و از حرارت آفتاب حوادث زحمت نادیده آسایش میکنند و در مهد فراغت استراحت مینمایند پس در این حال اگر
مشام حال امثال ما فقرا از انوار ریاحین نوازش معطر نماید و دماغ خاطر ما درویشان را از گلهای التفات معنبر
فرماید عجب نباشد و بدیع ننماید چون ترجمان مفهوم سخنان را بر ضمیر معدلت تخمیر راجه معروض کردانید مهاراج از
مضمون کلام خرم گشته بواسطه ترجمان فرمود که از فحوای تقریر تو چنان مستفاد میشود که بجانب ما میل کرده
و بسوی ما اقبال نموده فقیر این مصرع را خواند و ترجمان مضمون آن را بسمع راجه رسانید مصرع هر که چیزی دوست
دارد دوست دارد خویش را راجه فرمود اگر چنین است پس مراد ما خواهی بود فقیر بواسطه ترجمان سؤال نمود که
مراد راجه چیست راجه بوسیله ترجمان فرمود که مراد ما آن است که چندی پیش ما باشی و مهمان ما شوی در آن هنگام
سر تسلیم پیش افکندم آنگاه راجه امر کرد که فیل سواری بیارند فیل را آورده هر دو بر حوضه فیل سوار شدیم و
بشهر آمدیم و مدت سه ماه در آنجا نگاه داشت و از دقایق مهمان نوازی دقیقه مهمل و معطل نگذاشت اگر
مجموع صحبتهای با راجه را ذکر نمایم باعث ملال ارباب حال خواهد بود و بین شاید مستمعان حمل بر اغراق نمایند
نمود ذکر جمّو بفتح جیم و ضم و تشدید میم مع الواو از بلاد قدیمه و معابد عظیمه صوبه پنجاب است قدیم الزمان
بغایت معمور و آباد بوده و بمرور دهور و روی بخرابی نموده اکنون قریب شش هزار باب خانه در اوست و نواحی چند
و قرای حصه مانند مضافات اوست مردمش اکثر هندو و بکر طایفه سنک و قلیلی حنفی مذهب اند از قریه ها
خرم و از اقلیم سیم است آن شهر قریب بکوهستان واقع و هوایش فی الجمله و اسع است از کشمیر ده مرحله دور است

جنوبان اتفاق افتاده و جمیع مشتهیات در آنجا مهیا و آماده است دلبرانش چون ماه و جوانش دلخواه اند بازار
عشقبازی در آن دیار گرم و کالای زهد و ورع کاسد است ذکر جلندر بفتحتین و سکون نون و فتح دال و سکون
را بخش قصبه دلگشا و مقامی فرح افزا است آن قصبه در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب و حوالی اش بغایت
کشاده است محتوی است قریب پنجهزار خانه معمور و اینجه دلخواه هست آن موفور است اهل کوهستان و هوایش فرحناک
و جاکش طرب انگیز و زمینش ملایمت خیز از اقلیم سیم است اکثر اهلش هندو و بعضی حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند آن
قصبه از بلاد صوبه پنجاب است ما بین لاهور و دهلی واقع شده هنگام زمستان و بهار در سنبل و گلستان کشمیر و قندهار
است جوانانش با معرفت و پیرانش با معرفت در آن دیار بسیار دیده شد ذکر جوالامکهی در کنار رود کلان واقع و جوانبش
آن محل با همه و وادیش کوه و جبل عظیم طرف شمال آنجاست و جوالامکهی قریه دلگشا است قریب هزار خانه در اوست در آنجا
بتخانه است در مذهب هندوان بغایت عظیم الشأن است و آب کلان از کنارش میگذرد و آن مکان محل نزول طایفه
هندوان است سالی یکبار جمعیت و ازدحام تمام در آنمقام میشود و در آب غسل میکنند و بعضی بر آتشان خود را در آن
ابراق برقی نمایند جهت رضای ایزد تعالی رسم قدیم هندوان و مذهب و مسلک ایشان است که چون سالی بکبار اهل
استطاعت آنجا بیایند و دان ایشان و تن و زنان موی سر تراشند و در آب غسل نمایند و عبادات و مناسک چند
مخصوص آنجا است عمل آورند عمره حاجی شوند گویند آب کلان از انهار بهشت و یکی از بزرگان قوم دعا کرده آب کلان را
بزمین آورده است تفصیل آن در کتاب جوک مسطور است فقیر هنگام جمعیت و ازدحام هندوان در آنجا بوده و سیر و
تفرج نموده و جوگیان و سناسیان و برهمنان از بلاد بعید هندوستان آمده اند و جمعیت کرده اند دیدن و تعجب
ایشان رسیده است ذکر جهانپور از توابع دار الملک دهلی است بعضی از آن جهانپور گویند بلد اقبالمند مشهور است
را نام دیدم ذکر جهنگ سیال از ناحیه ملتان و از نواحی بخت نولمان است اهلش خوش گوار و هوایش سازگار رخسار کش طرب انگیز
و زمینش ملاحت خیز دلبرانش بصفت حسن و جمال موصوف و بنغمه و دلالا معروف اند در صباحت منظر و ملاحت پیکر و
بحسن صوت و خوبی آواز در کشور هند مشهور باشند قطعه خوبی حسن و خوش آواز هر یکی بر دم یفتاد دل چون شود جمع هر دو
در یکجا کار صاحبدلان شود مشکل فقیر هنگام عبور آنجا کذرانید چند یوم فقیر را بهمانی نمود الحق طرفه مهمان نواز
و غریب پرور بود سکنه آنجا اکثر و معتقد حنفی مذهب اند و بعضی هندوان و قلیلی در بگمز از آن اهل ایمان اند
ذکر جهانگیرنگر لفظ نگر در اصل لغت بمعنی شهر است اسم وی قدیم الایام ذاکر بوده کویند جهانگیر ابن اکبر شاه در
وسعت و عظمت آن شهر کوشیده و بنام خویش موسوم کردانیده است اکنون بین داکه نامند شهری بنگاله و مدینه
سنزا است در کنار رود عظیم واقع و اطرافش و اسع از اقلیم دوم و هوایش بد و آبش وسط و مردمش خوب و محزون
عمارات مرغوبه قریب بیست هزار خانه در اوست و نواحی خرم و قرای معمور تمام مضافات اوست اکثر مردمش هندو

ومعتقد اهل ایمان اند وظاهرا بمذهب حنفی مذهب نیز در اوایل از حکام آنجا بود از طرف فرنگان انتقام عمّهای الملوک در آنجا
موفور و میوه‌های کم نظیر تا محصورات پارچه‌های لطیف و سفید ونفیس اند که بیان در اینجا بافند که در عالم مخصوص
بنادر و بلادات و باطراف و اکناف عالم میبرند و بعضیها علاوه میشود از آنجمله ان الادونیکالا در سمت شمال کلکته
مسافت هفت مرحله دور و خصوصیات آن بلد تا محصورات ارباب معرفت در آن ولایت بسیار بیرون شد بدین ذکر
دو نفر ایشان اقتضا نمی‌نماید **ذکر نواب نصیر الدوله نصرت جنگ** ابن نواب جسارت خان امیری بود والاشان و نوحی
ثریا مکان بزیور فضایل و کمالات آراسته و از افعال نکوهیده و ناپسندیده پیراسته بود در عدل و سخا و فضل
و انفا و حلم و صفا گوی سبقت از امرای زمان میربود با دوستان و عزیزان و ندیمان و غلامان و
ملازمان باحسن وجه سلوک مینمود ندیمان لبیب و مصاحبان ادیب و غلامان مدبر و پیشکاران موقر داشت
و از لوازم ملکداری و حکومت گذاری و رعیت داری و پرستاری دقیقه مهمل و معطل نمیگذاشت با فرقه
علما و زمره عرفا و طایفه حکما و جمهور برایا طریق پسندیده سلوک کردی و مراسم تعظیم و تکریم و توقیر در عایت
کمال اهتمام بجای آوردی فقیر از امیر معرفت مصیر ارسطو جاه خطاب عمدة الملک گنجایش هم داشت دوازده
هزار جلد کتاب در هر علم و در باب تحرفت داشت همگی را بنظر مطالعه در آورده و تتبع کرده بود و هر کتاب اوقات گرانمایه را
باطل و ضایع نمی‌نمود شصت نفر ندیم و مصاحب داشت و هر یک از ایشان در علوم کمالی ماهر بود نیز در هر روز
مقرر فرموده بود که پنج کس از ایشان بمجلس حاضر شدندی و صحبت امیر در آن روز منحصر و معین بودی و هرگز
در محفل انس او بکلمات لغو و سخنان مذکور نگشتی و هر روز زیاده از چهار ساعت بامور ملکی و داخل و دیوان
مدت اندک مهام انام را برونق دلخواه ساختی نوعی فرمانفرمای بنگاله کرد در لغت فرنگ آن اودالات خوانند
اکثر بلاد هندوستان از طرف پادشاه انکلیس شهریار انداراست بیاکم دعوت فرمودند و وافر بهره‌ور
متکائی بیان ... فقیر نیز در آن محفل حاضر و در قرب نواب نشسته بود در آن زمان در عنفوان شباب سن
بیست ساله بود ... بنظر تعجب در مقام حیرت نگریست نواب مال آن را بدرعالم
فراست دریافت فرمود که نظر کردن فرمانفرما را حجت چیست خواست فقیر را امر فی بطریق صحبت فرموده باشد
لاجرم روی التفات بفقیر ساخته پرسید که جوین کجاست و از چه اقلیم است فقیر عرض نمود جوین ناحیه ایست از خراسان
و از اقلیم چهارم دیگر باره سؤال فرمود چند پاره قریه دارد و مردمش چه مذهب دارند و چه میوه حاصل میشود
فقیر معروض داشت که قریب چهل پاره قریه در اوست و از میوه‌ها انگور و ... ناحیه بکوسته و مردمش
مذهب امامیه دارند و جماعت بغایت ... در آنجا سکونت دارند و دیگر باره فرمود که از ... آنها
کیست فقیر عرض نمود که معلوم نیست و ... نواب از استماع لفظ عبدانم دگرگون گشتند

ازروی تعجب فرمود که عبدانی فقیر جواب داد که عبدانم آن امیر معرفت مصیر از لفظ عبدانم فقیر بغایت دلگیر گشت
و قصد نواب آن بود که فقیر گفته باشم که در خاطرم چیست فقیر بطریق صدق گفت عبدانم نواب در غایت حلاوت
و تغیر حال فرمود که جای عبدانم در قریب من دیگر نبود نشستن نیست بلکه جای عبدانم در قطار خدام ایستادن و دست
بسینه نهادن است فقیر عرض نمود که چون همت عالی نواب در تربیت فقیر بدین غایت و اهتمام امیر با استکمال و تکمیل
حقیر بر این مرتبه است امید صادق و رجا واثق است بدرجه کمال رسید و از جمله اهل دانش گردیده باشد و بیان
مدعا از استماع تقریر فقیر خرم گشته انعام لایق مقرر فرمود فقیر گفت الحمد لله والمنه از توجه نواب بر هیچ وجه من الوجوه
احتیاج نیست و جمیع ما یحتاج آماده و مهیاست هر چند سعی نمود فقیر دست قبول بر آن ننهاد چون مجلس بغایت
انجامید سرکار کتب خانه را احضار فرموده امر نمود که فهرست کتب را بفلان کس تسلیم نمایی و آنچه خاطر خواه او
تصرف نماید و آنچه لایق شان امیر بود از اکرام و احترام نسبت بفقیر بعمل آمد ما که عاشورا آن ماه
و از جماعت افشار بوده معروض داشت که امروز در حضور فرمانفرمای نسبت بفلانی تغیر فرموده و زبان بعرض گشودند
سبب آن چه لفظ عبدانم بود و حال آنکه در کشور ایران فرقه حکام و عمال همگی را داد ... جمهور امرا و وزرا و صدور
اند یا از لباس معرفت عاری و از علم و دانش و کمال و معرفت مهجور اند بلکه در تکلم بومیه قاصر و فهم ایشان نارسا
چنانکه بسیاری از اعاظم و اکابر و اعیان مملکت ایران مشاهده شد و قطع نظر از کمالات انسانی و فضایل نفسانی
که نداشتند در مکالمه و تقریر قصور موفور دارند و عقل باعلی و سفل با شلع و لطف تالف و قراضه ...
و تکرار فرمایند و امثال آن چندان سخنان نامربوط بر زبان میرانند و گویند و شنوند که اگر تحریر یابد در این
دفتر نگنجد و این گروه بر ایشان گویا صدر نشین و عرش مقربین اند در رتق و فتق و قبض و بسط و ضبط و ربط مهام
انام کشور ایران بدست ایشان است عجب آنکه ... ایران ... مملکت ... استدک ...
معرفت و با وجود همه آن اکثر ایشان که لاک زاده و علاف زاده و نون تابی ... و هر کس دزد ... فروش
حمامی و حجامی بوده اند و ایشان از نجابت صوری عری و از معارف معنوی بری اند مع هذا اکثری مکروه ...
مید هند و نجابت نوعی بیما یند و سخنان پریشان انها را امضی داننده و اقوال باطل ایشان را حق شمارند و
زمره حق پرستان ترجیح میدهند و اگر ظلمی و ستمی ببینند ... نمایند تحسین ... نمایند چنانکه قاسم خان
حاکم قومشه چندان بظلم و جور و فسق و فجور شغف دارد که تقریر نتوان کرد ... استغفا
او بر مناهی و ملاهی جرات مینماید مع هذا آن جماعت ایران او را تمکین مینهند و افعال زشت او را تحسین نمایند
نواب معرفت انتساب این کلمات را استماع نموده در جواب همین قدر فرمود **نظم** مه فشاند نور و سگ عو عو کند هر کسی
بر طینت خود میتند **ذکر نواب عالیه متعالیه حلیم النسا بیگم** بنت نواب صادق علی خان قبل از آنکه نواب جسارت خان

دیار شنابد و چون مملکت استیلا یابد و العذر کوار نواب عالیه فرمانفرمای آن دیار بود و در اکثر محامد اخلاق و محاسن
افعال کوی سبقت از امرای آن دیار می‌ربود چون نواب صادق علی خان فرزند ذکور نداشت لهذا اجارت خان از برای حکومت در
آن ولایت برافراشت و فرز بیجهل آباده قریه معموره جهت مدد معاش بنواب عالیه مسلم نمود نیز کویند که از اصناف انسان عجب و غریب
و کمال در حسن احوال و صباحت منظر و ملاحت پیکر و حلاوت گفتار و حسن رفتار در عالم سیاحت مانند آن مجموعه خوبی
ندیده کو بنیاد آباده در روزگار مثل آن در آن دیار در عهد و کار خویش کمتر بوده بعد با وجود کمالات صوری و معنوی کثرت
دولت و وفور مکنت و افزونی جاه و بسیاری دستگاه با ارباب حال و اصحاب کمال مایل بودی و بصحبت دانشمندان
و اهل عرفان شعف تمام نمودی و در چند روز که با ایشان صحبت داشتی و محل او را ستودی و ارباب معارف را خواستی و با
ایشان بسر بردی و با ایشان مباحثه کردی و از هر مقوله از ایشان پرسیدی با فقیر بغایت اظهار محبت نمودی و
باب الفت کشودی و در اثنای مکالمه اشعار مناسب خواندی و ابیات مشکله پرسیدی و احادیث و آیات قرآن خواندی
و معنی از سؤال نمودی و حکایات نواب عالیه بسیار و تفریق هر دو شوار است زیرا که آنچه بهر حیثیت خیال این حقیر از غیر از دیده
مشاهده نماید و آنچه دیده مشاهده کند حقیر از زبان نیاید و آنچه بزبان آید بهر این بیان تحریر نتوان نمود ذکر جرجه
بکسر اول و سکون را و فتح جیم ثانی و سکون ها قصبه ایست از مضافات کشور مصر و در مرحله از دار الملک قاهره دور
قدیم الزمان بغایت معمور بوده اکنون قریب چهار هزار خانه در وی همگی [illegible] در اوست و نواحی و املاک مضافات آنست
کو بینه قدیم الایام اشتهار دار الملک بلاد صعید بوده مابین [illegible] در کنار رود نیل واقع و جوانب او باغات و اشجار خوب
و هوایش گرم است حبوب و غلات [illegible] آنجا ابنیات [illegible] مردمش اغلب شافعی مذهب و طایفه عرب اند بعضی
خالی از مردم [illegible] شد و اشخاص [illegible] و [illegible] ذکر جیرون بفتح جیم مع الیا و ضم را
مع واو المجهول و سکون نون بعضی از جیرون بها خوانند چون از رکبر الانوار حضرت ابراهیم و حضرت اسحق و حضرت
یعقوب و حضرت یوسف و سارا زوجه حضرت ابراهیم علیهم السلام در آنجا واقع شده لهذا آن قصبه را خلیل الرحمن
و خلیل قدس کویند از بیت المقدس مسافت پنج فرسخ دور و محتوی است بر سه آباده و پانصد خانه معمور و بر زیاده
مضافات او سایر انقات و معتدل و هوایش بکرمی مایل آن قصبه در دامن جبل بلند اتفاق افتاده و جوانب
اربعاش فی الجمله کشاده است و سمت جنوب بیت اللحم و بیت المقدس واقع شده مردمش شافعی مذهب همگی قوم
عرب اند عموما غریب نواز و بعضی [illegible] صلاح و سداد موصوف و بجود و کرم معروف و مقابر انبیا عظام
در آن قصبه واقع است و عمارات از سنگ رخام در نهایت استحکام بر سر تربت آن بزرگواران ساخته اند و سنگهای
در کرسی و سر کتبه و هیچ کرسی تا نشیده در دیوار و جدار آن طرح انداخته اند الحق عقل در دیدن از مشاهده آن
در سنگلاخ حیرت می‌افتد بعضی کویند از بناهای حضرت سلیمان بن داود است که عفاریت بزمان آن حضرت

ساخته اند

ساخته اند و بر سر تربت آن بزرگواران لنگر جهت اطعام فقرا و مساکین برپاست و صبح و شام منادی ندا کند که طعام
حاضر است ارباب حاجت بیایند فقرا و گرسنگان آمده می‌خورند و می‌برند این رسم از زمان حضرت ابراهیم تا حال
استمرار دارد و تا قیام قیامت مستمر و بر دوام خواهد بود ذکر جنین بضم جیم و فتح نون مع الیا و سکون نون ثانی
معرب جنانست قصبه ایست از بلاد کنعان و از کشور شام و مقابل است جنت شام و در سه هزار خانه در اوست
و چند باره قریه معموره مضافات اوست باغات بسیار دارد آبش از قنات و هوایش بهجت آیات است آن قصبه را
یهودا ولد حضرت یعقوب ساخته و عمارات نیکو طرح انداخته و چشمه بزرگ در میان شهر جاری و در اکثر خانها
ساریست مردمش شافعی مذهب و قوم عرب اند و طایفه ملایم و با ادب اند ذکر جبل عامل ولایتی است از
اعمال شام بغایت معمور و مشهور است تا محصول معاف و در کتاب انساب گفته که جبلی منسوب است بجبل و این
نسبت نسبیات است در هر اقلیم چه بعضی بجبال همدان منسوب است و بعضی بخراسان و هرات مانند عبد الواسع
جبلی شاعر مشهور و بجبیله نیز این نسبت واقع است بعضی کویند که ناحیه ایست که سمت غربی مایل بجنوب دمشق اتفاق
افتاده و مسافت چهار مرحله دور است ناحیه ایست خوش هوا و آبش کوارا از اقلیم سیم و محتوی است بلدی و
باره قریه معموره مردمش همگی شیعه مذهب و طایفه عرب اند و در شرایع اسلام درجه عالی دارند و با وجود
تسلط سنیان تقیه جایز ندارند و کویند سمرح در مشرب مانعیه و بوزیه جنت مجموع قرای جبل عامل در
کوهستان واقع شده و قدام الامام آن دیار مدینه صور در کنار بحر اتفاق افتاده فیثاغورث حکیم و اقلیدس
از شهر صور بوده اند و از آنجا ظهور نموده اند و شیخ زین الدین اعلی الله مقامه و صاحب تصانیف کثیره و شیخ بهاء
الدین صاحب کتب مفیده از آن دیار بوده اند فقیر چند گاه در آن دیار توقف نمود الحق جای دلکش است و از سموم
الهجرت بغایت امنیت دارد ذکر شیخ نادر بن شیخ ناصر حاکم آن دیار بود و قریب دویست سال در بلاد جبل
عامل با عقب حکومت می‌نمودند چون احمد پاشا جزار آن ولایت را نهب و غلبه تصرف کرد ناچار شیخ نادر
سامری پناه آورد و شیخ بشیر بعد از استقبال پیش آمده لوازم محبت و خدمت بتقدیم رسانید و شیخ نادر را
در قریه شغره که قریب بجبل عامل بل بجاکی متصل است مسکن داد و جمیع ما یحتاج شیخ را انجام نمود
الحق شیخ نادر جوانی نوخاسته و بزیور فضایل انسانی آراسته و از جبین و بدطلع او آثار کیاست و اصابت رای
و صفوت ضمیر و حسن تدبیر با اکثر مشایخ و امرای عرب تفوق می‌نمود روزی فقیر از آن امیر پرسید که باعث انقراض
دولت و زوال مملکت امیر چه بوده و چه سبب بحال جاه و جلال را در این زمان اختلال روی نموده در جواب فرموده
تخت آنکه چون بهر دولتی تا مکینی معتقد و هر اقبالی زوالی مقرر بود بهار بی خزان هیچ دیده و هر آغازی را انجام
در عقبات دولت و حکومت را ماند دور سر حالت است اول حالت جوانی که در دوره عنفوان [illegible]

دویم حالت کهولت وآن زمان وقوف وهنگام سکون است سیم حالت پیری وآن وقت تنزل واوفات رحلت است
وعمر طبیعی انصد وبیست سال نگذرد مکر بنادر وفاتر اعتبار نباشد ایام حکومت وریاست ما قریب دویست
سال کشیده واعتلال بر تاج دولت ما رسیده بود بعد از تقدیر الهی اسباب زوال وانقراض جمع شد انهزام
خصمان امن ملک ما از نصرت ما باز دیدند وانحطاط نصرت ما یقین کردند یکی اکنون ما بعیش وعزت افتادیم
وزمام امور ملک ما بکف دونان نهادیم وازاحوال رعایا وبرایا غافل شدیم والتفات بحال ملازمان نکردیم لهذا
رعایا وسپاه با اعدا در ساختند ودولت دویست ساله را بر انداختند نقل کویند در انقریه که شیخ نادرین بوده کش
ساکنان انجا قوم سامری بوده اند و پرستش کوساله مینمودند و بغایت صاحبان حسن وجمال وغنج ودلال بوده اند در آن
ما بکر وخوبان حور منظر انقریه بر اکثر جانان سمیرمان تفوق مینمودند کفتم طرفه حالی و شکفت احوالی است که اهل آن
شیر کیر کوساله می پرستند وشاهدان پریچهر ازاده محبت کوساله در بیصورت مدام مستند یکی را پرسیدم که
این چه حالت و بتان سیم اندام را با کوساله چه نسبت است وید بیضا را با کاو چه مناسبت **مصرع** سامری کیست که
دست از ید بیضا ببرد چنین پاسخ داد که هیهات هیهات **بیت** تو چو عیسی و مجنون بحسن موسی وان این سامری
ابرو که چو ما تو لیلی کرده نام نزار لیلی است کز من بده آرام از بار ساطعا نرعان دل برجسته بید ندر هر نیا و خانی
نا نکند **مصرع** که در لباس شاه وکه از کسوت کدا کاهی در عصا اژدها کردد وکاهی در بستان ابر وقات شود
وکاهی اندر درخت انی انا الله کوید وکاهی از کوساله زنهب بانک عنا پیدا کر محل جسد له خوار آمن کوساله اندیشی
را کر نبان نداده ود لخلق را کر بعد **نظم** کجا اطلاع از رموز بیابد کز حق کاهی زباطل بینماید سور جوش شناس این
همه جای منه بیرون زحد خویشتن پای چو کفر ودین بود هر دو بهم هیچ شود توحید عین بت پرستی بیان کار زد
نقال خالق او ست زنکوهش چه صادر کشت نیکوست مسلمان کر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت
پرستی است اکر مشرک زبت اکاه کشتی کجا در دین خود کمراه کشتی ندیداو از بتالا خلق ظاهر بدین علت شد اندر
شرع کافر نو هم کر نبینی حق پنهان بشرع اندر نخوانند مسلمان درون هر بتی جانیست پنهان بزیر کفر
ایمانیست پنهان همیشه کفر در تسبیح حق است وان من شی کفت اینجا چه دق است بدان خوبی رخ بت را که آراست
که کشتی بت پرستی حق بیخواست هم او کرد وهم او کفت وهم او بود نکو کرد ونکو کفت ونکو بود یکی بین و
یکی کوی ویکی دان بدین ختم آمد اصل وفرع ایمان **ذکر جزیره** جمع انجزایر است در لغت محلی را کوینکه
در میان دریا محیط باشد واز هیچ طرف بساحل متصل نباشد بنابراین اقالیم سبعه نیز بجهت اتصال ندارد
دعا نتجزیه است کویا حکما اقالیم سبعه را استثنی کرده اند وانرا علیحده ذکر نموده اند جزایر در بحار سبعه و
خلیجات بسیار بود در بحر محیط بیشمار است باعتقاد هند در بحر هند وچین وزنک وروم وشام وقلزم وفارس

وعمان وسند واندلس ومغرب ویونان وخزر وصیران قریب بیست هزار جزیره خورد وبزرک معمور وآباد بوده
باشد بعضی از انها بطریق حروف هجی مذکور خواهد شد **ذکر جاوه** جزیره ایست بزرک واز جزایر هند است ومحوی
است بر بلاد بسیار ونواحی بیشمار وادودهای کبار واقسام حبوبات فراوان وغلات ارزان است از اقلیم دویم
وهوایش کرم ومردمش اکثر شافعی مذهب وجمعی کافر وبت پرست لون ایشان اسمر وبا زیب صورت وکوسه اند وتجار
این ملک را حاصل جزایر است واکثر عطرها از انجا بولایت هند وغیره میآرند وجنکل عظیم دارد **ذکر جبل** در لغت عرب
کوه را کویند در اقالیم سبعه ودر اکثر جزایر کوه بسیار است بموجب آیه کریمه وجعلنا الجبال اوتادا میخ زمین
کوه است غیر کوههای بسیار دیده من جمله کوه احد در مدینه منوره ولو احوان وکوه بوقبیس در مکه معظمه وتوابع آن
وکوه لبنان در ملک شام وجبل ثلج در قرب دمشق وجبل اوجاسب در قرب حمص بره وجبل طور وجبل زرد
وجبل بسه وجبل اکرمانی در ارض بابل وجبل الحجاز وجبل الوند وجبل سبلان در اردبیل وجبل سهند که در
تبریز وجبل بند کوه وجبال خراسان وزابل وکابل وکشمیر وتوران وبدخشان وداغستان بحدود نهایت دیده
است اکر مجموع انها مذکور شود موجب طول کلام کردد ودور از مطالب دور افتند بذکر این جبال الجبل عام است ودر
بعضی مراد از جبل قاف اوست **ذکر جیلان** ازا کیلان نیز خوانند ولایتی است مشهور وکثیر الشراب وحضرت زمین و
رطوبت هوا در افواه مذکور است ومشتمل است بر اقلیم رابع واکثر بلادش در قرب وکنار دریای خزر واقع ومحوی است
بر بلاد قدیمه وقرای عظیمه وکوهستان سخت وجنکلهای پر درخت کویند جیلان بن باسل بن اشور بن سام بن
نوح آن ملک را آباد نموده بنام خویش موسوم ساخت ومردم انجا از اولاد جیل بن جیلان اند انولایت محدود است
از سمت شمال به بحر خزر وملک طالش واز جانب مغرب بملک مغان واذربیجان واز مشرق بمازندران وتنکابن
واز جهت جنوب بولایت عراق عجم طولش از رستمدار الی مغان ورواین جبل فرسخ کمتر نیز کفته اند وعرض از طالشان
الی دیلمان ومعمول دوازده فرسخ بیشتر از این نیز کویند آبش وسط وهوایش از رطوبت بسبب باران کی اکثر اوقات
با حضرت وهوایش با طراوت است شهر لنکر ورومس ولاهیجان وسفت ورشت از بلاد انجا است از ارتفاعش ابریشم
وبرنج اعلا است منهیات در انجا وافر واقسام ماهی ومرغابی متکاثر است وجمیع بلاد وقرای انجا در جنکل دارد
شن ساکنان آنجا بقدیم الزمان مجوس بوده اند مانند سایر اهل ایران بعد از ظهور ملت بیضا قبول اسلام نموده
بعد از بروز قریب دویست سال از هجرت زیدی شدند اکنون که سنه هزار ودویست وچهل ونه هجریست
مجموع سکنه انجا شیعه امامیه وسالک مسالک جعفریه اند جمهور اهل کیلان با وجود عدم ادراک وهوش عقل ادراک
کو فرصت ومکار اند وناسپاس وبحقوق ناشناس کویند لفظ کیلان وکوه در نعت دیلم با بیاست وکلمه الکوفی لا
بوقف مشهور ودر السنه وافواه مذکور است ساکنان قریه ای کشیده از شهر پان هستند ونجی تره کمتر اندام ایدی

فقیر از تنصرات
کیلا ن بلا د اعلم
ننیه تسمیه نمودند
که عرض کیلا ن
از نندر افتر لی
الی طارمات
هفده فرسخ

و عرفاء عالی‌مکان از آنجا برخاسته‌اند بنابر آنکه بکمالات ظاهری و باطنی آراسته‌اند من جمله مولوی عبدالله و مولوی
سادات کیا از آنجا ظهور نموده‌اند و از عرفا شیخ تاج الدین زاهد و شیخ ابراهیم از آن دیار بوده‌اند و در وی اندکی از کیا
کیلان منقسم میشود بدو قسم بیه پیش لاهیجان و تولجان و فومن و رشت و توابع آن اول کسی که ساکنان کیلان را باسلام دعوت
نمود ناصر الحق از سادات علویه بوده تا زمان ظهور شاه اسماعیل دیگر جا دعوی بود بعد از خروج آن پادشاه اهل آن
جا مذهب امامیه قبول نمودند **ذکر جاجرم** بعضی از استراباد گویند دهی بوده از آن کم ولایتی است که اکنون خراب افتاده
زینب بنت محمد بن امام جعفر الصادق علیه السلام در آنجا است **ذکر جندق** از مضافات سمنان است هوایش گرم و مایل بجانب گرمی نخل فراوان
دارد و چند پاره قریه معموره در اوست و اکثر اوقات هوایش نیکوست مردمش همگی شیعه مذهب قوم عرب‌اند که از
قدیم آمده در آنجا ساکن گردیدند اگرچه فقیر بدانجا نگذشته اما اشخاصی که از آن دیار بوده‌اند مشاهده گشته خالی از دردی
نباشند از آن جمله میرزا ابوالحسن یغما متخلص بیغما شاعری پایه بلند و بخلق و اخلاق حمیده آراسته و از افعال
نکوهیده پیراسته با فقرا و عرفا سازگار و از ابنای زمان در آزار است چندی در خدمت ملا احمد نراقی بوده و از حضرت
مولانا ادیب مشاهد نمود آخر الامر مولانا او را هجو فرموده و در آن مضامین خوب پیدا کرده است هنگامی که
فقیر در کاشان بود میرزای مذکور در آنجا تشریف داشتند و همواره بمنزل فقیر آمده جلیس و انیس بودند و سخنان معرفت
بیان می‌نمودند و بخط خوب می‌نوشتند و اشعار آبدار می‌گفت چون ابیات آن عزیز در خاطر نبود لهذا نوشته نشد
ذکر جوشقان ناحیه ایست از اصفهان و طرف مشرق افتاده است مزارع و قریه بسیار دارد بزرگترین آنها قصبه‌ایست که آن اسم بر وی
هوایش گرم و مردمش شیعه امامیه اما خالی از شرارت نباشند و اشخاص نیکو نهاد دارد و چهار قریه از آنجا مهماباد
قریب سیصد خانه در اوست اکثر مردمش نیکونهاد و صاف اعتقاد و از مشرب ذوق بهره ور و در ره حق جمیع
مردمش آن قریه تحت فرمان و ... سلسله علیه نعمة اللهیه در آنجا ساکن دارند و فقیر جناب نورعلیشاه قدس الله سره
العزیز و جناب سید معصوم علیشاه قدس سره و جناب فیض علیشاه و مشتاق علیشاه و شوق علی و نظر علی و در ویش
حسنعلی و حسینعلیشاه رحمة الله علیهم بدان قریه تشریف آورده چندگاه توقف فرمودند بدان سبب جمعی از اهل
آن قریه بطریقت علیه مشرف گشتند من جمله آقا محمد که لقب آن عزیز صفا علی بود در صدق و صفا و مهر و وفا کوی
سبقت از اکثر فقرا آن دیار برده بود جمعی کثیر از عرفای عصر و فقرای دهر یاد دید و صحبت ایشان موفق گردیده بود و منظور
مشایخ سلسله علیه و مقبول ایشان بود جناب شیخ ما قدس سره فرمودی که درویش صفا علی صاحب صفا است
و همواره رعایت وی نمودی قریب هفتاد و پنج سال عمر کرده تا در سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری بدار بقا
دارد روی توجه بصوب آخرت آورد رحمة الله علیه با فقیر عنایت محبت داشت و از لوازم اعزاز و اکرام و احترام دقیقه
فرو نمیگذاشت اوقات بسیار اوقات تحت بسیار در زمان و شمار دیر بوده دیدم در خوش بود در جوشقان و در اصفهان شبها

بعد از دو دیدم الحق صفا علی بود در صفوت و صفا کسی با او برابری نمی‌نمود چند فرزند سعادتمند از وی یادگار
مانده الحمد لله والمنه همگی اهل الله‌اند **ذکر ملا حبیبا** لقب طریقتش ... سالک علی بود در دین و قوت و قوت و محبت و لطف
و مردمی و کرم کسی با او برابری نمی‌نمود آن عزیز که خدای مهاباد بوده و بنور عدل و داد و صلح و سداد آراسته و باخلاق
حمیده و افعال پسندیده پیراسته و از فضایل انسانی بهره ور بود در مجلس خاص سروری نمی‌گویم از احوال او و حجه نویسم
از اقوال او الحق مادر زمانه مانندش کم زاده و دایه دهر چنان شخصی کمتر پرورده اجر فقرا و حلیم و متین بود و
حامی درویشان و بخشیدن ... نمود فقیر را با آن عزیز عنایت محبت بود تا آنکه در سنه هزار و دویست و چهل و دو
هجری در همدان بدار رحلت فرمود رحمة الله علیه دو فرزند سعادتمند یادگار گذاشت نجات علی و محمد سلیم
اکنون نجات علی بزرگ و مطاع اهل آن عزیز و سایر فقرا و محبوب فقراست امید از کرم کریم و لطف عمیم خداوند
قدیم که آن خاندان پایدار و اعدای ایشان نابود گرداند بمحمد و آله الامجاد **ذکر جاجرب** نام موضعی چند است
و متصل است بدیار مغرب ... عظیم و در بادیه حسیم و مشتمل است ببلاد معموره و نواحی مشهوره
همگی از اقلیم چهارم و معمول بجیم ... از خواندکار روم مقرر است هوایش خرم و انهار جاریه در آنجا
بسیار است اسباب و آلات جنگ سیما توپ و تفنگ در آنجا خوب میسازند در زمان آنکه فقیر از نواحی آن
دیار عبور نمودم شنیدم بابا مجاحسن پاشا نام بوده ... اقتدار داشت و همواره نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشته
باغی ساخته و عمارات درون آن بساخته گردیده ... با هزاران دیده چنان باغی ندیده و کوشش زمانه بسیار
هزاران کوی چنان بوستانی ندیده گویند مبلغ ... هزار کیسه و هر کیسه پانصد قروش بدان خرج کرده و هنوز
تمام نشده است والله اعلم **ذکر جکنات** بکسر جیم و فتح کاف فارسی و نون مع الالف و سکون تاء اسم جائی است نام
شهر بان بتخانه مشهور وی بسمت جنوب کشور هندوستان و در اقصای آن است و قریب بدریای شور
محیط است از اقلیم دوم هوایش گرم است و مردمش همگی هنود گویند بیست هزار خانه در اوست و نواحی بسیار
مضافات اوست جماعت هنود آن بتکده را بزرگتر از آن بت ندارند حکایات غریب از آن بت میکنند نقل کنند که
سالی یکبار مکالمه میکند و اوامر و نواهی اجرا میدارد و سالی یکبار بعدد ایام ... شمع عبادت
گویا صورت نهاده بودست حکایات زاید بدان بت ... بیندازند بت ... بادری عزاده کنان ... عزاده
چندان بزرگ ... کرده و بیست نفر هیچ سکوت دارد عزاده بدان عظمت صد هزار کس بدوش کشند و جمعی
خود را بپیش عزاده فرش میکنند که عزاده از روی ایشان بگذرد و این را از اجداد ایشان میدانند الحق اعتقاد
طرفه بت پرستی است عقول عقلا در آن حیران است **ذکر جنان** بکسر جیم و نون مع الالف ولایتی است قریب علاء
خانه ساکنین آنجا همگی علی اللهی‌اند قریب ... **ذکر جات** طایفه از هندوان قومی بسیار بد و ... تمام الله

در اکثر بلاد هندوستان سکونت دارند و در ممالک مالوه و پنجاب از حد افزون و در ممالک دکن کمتر و جمعی کثیر
از شماره بیرون اند ذکر جنگل زمین پر درخت باشد فقیر جنگل بسیار دیده و در اکثر اقالیم مشاهده کرده لیکن
بزرگترین جنگلها لکی جنگل هندوستان و جنگل سند و جنگل بنگاله و جنگل جبال کشمیر و جنگل کشور
روم و جنگل مازندران و گیلان و جنگل شیروان است و جنگل فارس و کرمان و لرستان و بختیاری و
خوزستان و کوهکیلویه وسطاست چندان وسعت ندارد ذکر جیحون اباد قریه ایست خجسته بنیاد از
ناحیه همدان قریب بانصد خانه در او ساکن و آبش خوب و هوایش نیکوست و باغات دلگشا و بساتین فرح فزا
دارد حاکمش الحاج محمد خان از جماعت قره گوزلو است ذکر امیر مکرمت مصیر الحاج محمد خان ابن الحاج عبدالله بیک
بجلالت قدر و انشراح صدر و علو مکان و رفعت شان معروف و اصابت رای و حسن تدبیر و لطافت طبع
و حسن خلق موصوف و از وفور جود و کرم روزگار در نظر همتش یکسان و در باب احسان امیر مرحمت مصیر آیتی
عهد از امرای عظیم الشان بوده اند و در خدمت ملوک عصر طریق تقرب و محرمیت می پیموده اند خان والا
اندر بعد جوانی در سلک امرای عظام منسلک بوده و ملازمت شهریار ایران نموده هنگامی که پادشاه گردون
جاه ایالت دار الملک آذربیجان را بکف کفایت نایب السلطنه گذاشت آن امیر معدلت مصیر را بر تیش (?) سعید
شاهزاده معزز نموده در خدمت نایب السلطنه بآذربیجان تشریف ارزانی و در خدمات پسندیده کرده با طایفه
روسیه محاربات نموده در همه اوقات فتح و نصرت با آن امیر بود و چندگاه حکومت بلده خوی و مراغه فرموده اکنون
در فرج الکبیر تشریف دارد فقیر قریب سی سال میشود که معرفت حال آن خان خجسته مال را دارد و بسیاری
اوقات در خدمات آن عزیز بوده با وجود امور حکومت و مشاغل امارت با اهل حال قرین و با اصحاب حال
همنشین در صدق و صفا یگانه و در فقر و فنا فرید زمانه است از مریدان العارف بالله سلطان علی شاه کرمانی
است و عم جناب شیخ ماجد رب علی شاه همدانی است الحق امیریست که در ترویج سر زمینیه (?) کوشیده و کسوت
طریقت بیضا پوشیده در امور حکومت دانا و در رسوم عدل و داد بینا و بر زحمات روزگار در بیداد ...
ایام کشیده است در این زمان باعتقاد فقیر در کشور ایران بهتر خان والاشان مشاهده نشده است امید از
کرم کریم کارساز و از لطف خداوند بنده نواز چنان است که آن امیر مکرمت مصیر را از سوانح روزگار و
حوادث لیل و نهار در حمایت خویش برقرار دارد بمحمد و آله الامجاد ذکر جیرفت ناحیه ایست از نواحی کرمان
و بلوکیست دلکش از اقلیم سیم هوایش گرم و آبش وافر و قریب چهل پاره قریه در او هست و ارتفاعش
نیکوست و بغایت حاصل خیز است مردمش همگی شیعه مذهب و قلیل الادب اند ذکر جیحون نام رودی است
مشهور و در افواه مذکور آبش بغایت گوارا و منبع آن از جبال بدخشان از سمت جنوب بطرف شمال روان است شده

اقصا بلاد خوارزم بمحیط امیر رود جیحون فاصله است میان ایران و ممالک توران ذکر جلال آباد ما بین کابل و پیشاور
اتفاق افتاده و جوانب او بعمارتش گشاده است از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش فی الجمله معتدل است قریب ده هزار
خانه درآن بود شجاع الملک بن تیمور شاه افغان تاخت نمود و چنان آتش ظلم افروخت که تمامت آن قصبه را بسوخت
و بعد از انقراض دولت او فی الجمله صورت عمارت پذیرفت ابتدای بنای جلال آباد از اکبر شاه بن همایون است
موسم زمستان بغایت خوش مکان است مکرر دیده شده است مردمش اغلب هندو و حنفی مذهب و دیگر افغان و قلیلی
هندو اند ذکر جبیل بضم جیم و فتح با مع الیا و سکون لام از بلاد شام است هوایش بغایت خوب است اعظم قرای
آن حمادیه است مردمش همگی شیعه امامیه اند جبیل نام چند موضع دیگر در ممالک شام نیز هست فقیر ندیده
ذکر جلج از بلاد توران و از آنجا شاش نیز گویند که آن چاچ مشهور است فقیر ندیده ذکر جانه کار در دره ایست دار الملک
کابل و سمت شمال آن واقع و جوانب او بعمارتش واسع است و طرف غزنیان قریب یک فرسخ کوه عظیم اتفاق افتاده و دامن
آن کوه بغایت گشاده است و آنجا را بعنوان ... طولش یک فرسخ و عرضش نیم فرسخ هنگام بهار تماشای آن گلزار
در زینت فلک دوار دیده شده است چاره کار قریه ایست قصبه مانند هوایش دلپسند و آبش بسیار و بغایت
خوشگوار است خاکش طرب انگیز و زمینش حاصل خیز است مردمش همگی تاجیک حنفی مذهب خالی از تعصب باشند
ذکر جمکن بفتح جیم فارسی و سکون میم قصبه ایست در سه فرسخی بلده پیشاور قریب هزار و پانصد خانه در او هست
و چند نفر از مصنفان در آن است و ساکنان مردمش حنفی مذهب و دیگر هندو و جای وسط است مکرر دیده شده است
ذکر چچره (?) اول مکسور و ثانی ساکن بندری است در چهار فرسخی کلکته و سمت شمال آن واقع قصبه ایست مانند
قریب چهار هزار خانه در او هست و چند نفر از مصنفان در آن است و ساکنان اکثر مردمش هندو اند و دیگر اهل ایمان و قلیلی حنفی
مذهب انگریز با بدولت و اهل تجارت در آن بندر بسیار اند مردم نیک نهاد در آنجا دیده شد ذکر چین
کشوریست مشهور و در السنه و افواه مذکور از اقلیم اول و دوم و سیم و محتوی است بر بلاد عدیده و مدائن عظیم
قانون ملوک چین چنین است که غریب را بولایت چین نگذارند و اگر احیانا از سیاحان و اهل تجار بدان جانب عبور
نماید در بندر ... یا معدودی ... نگاه دارند لهذا حقیقت احوال آن دیار کماینبغی بر سیاحان کشور
جز پوشیده و محقق است اما آنچه بر فقیر از اهالی قریب و جوار آن دیار معلوم شد و اشخاص چند از فرقه انگلیس از
جماعت مرتکان که بر سبیل سفارت بآن ملک رفته تحقیق نموده و در کتب مورخان مشاهده شد خلاصه آنها آنست
که چین نام یکی از پسران یافث بن نوح ع بوده آن ملک را آباد کرده بنام خویش موسوم نموده چنانکه در ترکستان
اشاره بدان شده اطراف آن جنوب بحر و شرقیا ایران واقع و دو راه تردد دارد و مردد شده اند یا از سر حدات ... اول
از راه بحر اکثر خلق و اهل تجار از بحر تردد نمایند و به بندر ... اکثر آن ... رفته توقف کنند جهاز

سرانجام امور از همه انجام راجع نمایند و دیم از ممالک ختن است از ختن که است تردد مسافران آسان افتاد در سرحد و
تغور اندیار لشکر آن معزبه و بجهت محافظت معین اند بلده مشخص بوده اند که معاملات اهل تجارت در آن بلده
سیم اندیار و بنیال آن تاه بسبب کوهستان سخت و جنگلهای بد در تحت اند و بند مسافران صبا را دشوار است و
بر چندین مرحله عمارت و آبادی نیست مع هذا سالی یکبار جمعی از اهل چین پیاده تردد نمایند و مشک و جواهر و
سیم و نقد آورده معروض رسانند اما کمی از اهل نیپال بدان جانب تردد و ممالک چین بغایت معمور و کثرت مردم بحد
است کثرت و ازدحام اندیار عجیب است که زراعت در نهایت قلت است و هر مقدار معکوس نیست باغات و بساتین
است و غلات و حبوبات انجا بر عکس که در قریب و جوار اندیار است حمل و بدانجا نقل نمایند تحقیق بوسترکرا رشنیده
لاسا الی دار الملک چین شصت مرحله است و بعد عظیم انجانب دار الملک بطرف بندیست مذکور عمارات است و در
شصت منزل سیصد شهر عظیم الشان است چنانکه اگر مردی غریب مشاهده کند دار السلطنه بغداد هفته در یکی از
کتب موثقان مشاهده نموده که در آن نوشته بود که کثرت و جمعیت ربع مسکون را صد قسمت کرده اند سی و پنج قسم
عدد ساکنان چین باشند و باقی سکنه معموره عالم اند و مردم چین اکثر مانی مذهب اند و جمعی شیعی مسلمان
[illegible] و رای بحق نمایند و قلیلی شافعی اند اهل چین بحضرت آدم اعتقاد ندارند و طوفان نوح انکار دارند و
در ماچین با یکی از اهل چین صحبت اتفاق افتاد و از هر طرف سخن مذکور شد تا حکایت حضرت آدم در میان آمد
از کلام فقیر تعجب نموده گفت عجب دارم از گفتار تو که این گونه اعتقاد داری طرفه تر آنکه [illegible]
و عقل و دین چگونه تجویز میکند که این زمین و آسمان مدتهای فراوان و قرنهای بی پایان از وجود انسان خالی
باشد و در آن آدم نباشد و حال آنکه مسلمانان اعتقاد دارند که انسان اشرف مخلوقات و زبده موجودات است و از
طفیل او کاینات است و نیز در کتب امامیه مذکور و در میان علماء ایشان مشهور است که امیرالمومنین را پرسیدند
که قبل از آدم که بود آنحضرت فرمود آدم سائل تکرار سوال کرد آنحضرت گفت اگر صد مرتبه سوال نمائی خواهم گفت آدم
و نیز آنحضرت فرموده که منم آدم اول و منم نوح اول اگر شبهه داری و باور نداری بکتاب مشارق الانوار و سایر کتب
امامیه رجوع نمائی و حقیقت را معلوم کنی ما که یکی از ستارگان را پرستش میکنیم و از اعظم [illegible]
در حقیقت کوکب را موجد و خالق نمیدانیم بلکه از این جهت پرستش می نمائیم که کواکب [illegible]
قریب و نزدیک باشند و ما تحت خود را پرورش کنند و فیض میرسانند مردم چین سخت زیرک و دانشمند و
باشند و در اکثر صنایع مثل نقاشی و نجاری و حریر بافی و [illegible] امثال آن عدیل و نظیر ندارند و ظروف
چینی مخصوص اندیار است و زنان ایشان گشاده روی و سطبر موی و در حسن و جمال ضرب المثل اند
و [illegible] هر جا که شوهر ایشان رود همراه شوند خصوصیات ملک چین

بیابا

بیابانست چون فقیر ندیده لاجرم بکرم تفصیل آن نگردید **نظم** چرا عاقل به نادیده نپوید قلندر هرچه
گوید دیده گوید **ذکر چترال** بفتح اول و سکون ثانی و را مع الالف و سکون لام و بلا جاست نزدیک ملک
بدخشان و مجموع بلادش کوهستان است ملکی است طویل و عرضش قلیل از اقلیم چهارم آبش خوب و هوا
خرم و سکان چترال همگی اسمعیلی مذهب و قوم شجاع و دلیر اند اگرچه فقیر بدان دیار نرسیده اما چترال را
دیده خالی از بدعی نباشند حاکمش در آنوقت که نواحی آن عبور کرده خان دوران نام بود **ذکر جیرفت** نام دو
موضع است یکی در بلاد بربر است اکنون [illegible] فقیر ندیده دوم بکرمان بلوکی است و [illegible] قریه
و سمت غربی [illegible] است مصر قدیم در آن بلوک بوده اکنون خراب و ویران و گنبد [illegible] در آن است در
مذکور خواهد شد **ذکر جهور سعد** ملکی است از ایران و از مضافات آذربایجان و دار الاماره ایروان است یعنی
[illegible] همان جهور سعد است که در حرف الف مذکور شد **ذکر چگل** شهری است از ترکستان دلبران [illegible]
المثل دانشمندان جهان است **نظم** [illegible] چین و چگل [illegible]
یعنی کافر و بعضی مسلمان اند فقیر ندیده است **ذکر چیناپتن** لفظ پتن بفتحتین و سکون نون شهری را گویند که
در کنار دریا واقع شده باشد و چینا اسم آن شهر است از بلاد دکن و از بنادر مشهوره است از اقلیم دوم سکنه آنجا
اکثر هندو و دیگر حنفی مذهب و قلیلی امامیه باشند فقیر بسیار [illegible] و لایت مشاهده کرده [illegible]
شهری [illegible] و بندر مشهور است **ذکر جوزن** بضم جیم فارسی مع الواو و سکون را و سین مهمله قصبه ایست در کنار
لب جوی [illegible] شهر تبریز اتفاق افتاد و اطرافش گشاده است و جهت شمالش کوه نزدیک و بحیره طرف جنوب
اوست و قریب هزار [illegible] در آن قصبه است باغات خوب دارد و میوه های سردسیری فراوان است هوایش
سالم و آبش خوشگوار است و مردمش همگی ترک زبان و مذهب امامیه دارند **ذکر جهرم** بجیم فارسی بفتح اول
و سکون ثانی بلوکیست دلگشا و ناحیتی است مجتمع قرای از اقلیم سیم هوایش گرم و سازگار و آبش خوشگوار
خاک [illegible] است [illegible] دو مرحله است از [illegible] اتفاق افتاده و جوانب او بعمارت [illegible]
و قریب چهل پاره قریه در او [illegible] غلب قوم افغان و بعضی هندی و دیگر هندو و اقل قلیل اهل ایمان
قریه [illegible] خانه دارد و نخلستان قلیل در اوست **ذکر میان الف**
مخفی نماند که لفظ میان در لغت هند لفظ تعظیم است بمعنی آقا و مولا باشد و یکی [illegible] معروف
[illegible] بود و طریقت خود را بسلسله نقشبندیه درست نموده [illegible]
نگذاشته و بذکر جلی اعتقاد داشت و صبح و شام حلقه ذکر کردی و لوازم آن بجا آوردی روزی فقیر بسید
که غرض از ذکر جلی نمودن چیست و ذکر خفی کردن [illegible] از ذکر جلی است [illegible]

بطریق حق پرستی قریب است و کسی را از آن اطلاع نمی باید علاوه بر حلقه ذکر جلی که ریا و سمعه نزدیک است نزد
فرمود که چنین است که تو گوئی و طریق خفا این است که تو نوشتی اما در زمان ما طریق سه دارد و سالکان سبیل
رشاد سه طایفه اند اول فرقه اهل نهایت اند و ایشان باعلی درجه کمال رسیده اند و بعین الیقین حق
حقیقت را دیده اند و بمضمون لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا در مقام حق الیقین آرمیده اند ایشان را
بهیچ وجه من الوجوه احتیاج بحلقه ذکر جلی نباشد دویم متوسطان اند ایشان در راه اند و از حقیقت آگاه و در
منازل معارف مشغول اند و شوق و اشتیاق و سوز و گداز با ایشان غالب است درویش توجه بطریق وصول
افتاده اند و ایشان را چندان بذکر جلی حلقه ذکر احتیاج نباشد و اگر اتفاق افتد جهة تشویق و ترغیب مبتدیان
خواهد بود سیم مبتدیان اند و ایشان طالب سلوک اند و براه افتاده اند و درویش تو جه بحق نهاده اند و دل بر
بطریق شاد داده اند اما چون مدتهای مدید با ابنای زمان بوده اند و با محسوسات و لذات جسمانی الفت
نموده اند لاجرم چیزی که باعث شوق و ذوق ایشان شود لازم و سبب زیادتی محبت و مودت گردد مختم آ
بدین سبب ذکر جلی نمودن و اسماء حسنی را بجهر خواندن بهتر است و این مانند هجا خواندن اطفال در دبستان
احادیث چند در ذکر حلقه وارد شده است در موضع خود خواهد آمد **ذکر جدّه** بفتح جیم و تشدید دال بندری
مجتمع المال چون حضرت حوا رضیعه صلی الله علیه اینجا مدفون اند بنابر آن بجده موسوم است شهرکیست دلگشا
و بندریست فرح فزا قریب چهار هزار خانه اهالی همگی سنی طبقه در او سه از مکه معظمه دو منزل دور است و از
بلاد حجاز محسوب میشود هوایش گرم و آبش کم و باغات و زراعات ندارد ماکولات و ملبوسات سکنه اینجا از
بلاد یمن و هند و سند و عمان و فارس و مصر آید مردمش همگی مسلمان اکثر شافعی مذهب و بعضی حنفی و اقل
قلیل شیعه امامیه اند و اغلب قوم عرب اند و قلیلی ترک و هندی و میباشند و بعضی جوامع و طرفه نماید و آنجا قدیم
صورت بی نهایت دراز کو تا صد باشد تعجب بارت کرده است **ذکر جدیده** قصبه ایست از بلاد یمن
شافعی مذهب همگی قوم عرب طایفه جحجبا اندر آن قصبه میان کوه واقع و سمت شمالش واقع است ازین اقصا
و هوایش گرم و نخلستان دلگشا دارد قریب هزار خانه در او است **ذکر جهرود** از قرای قم و قریب خرم است
باغات دلگشا دارد و میان کوهستان واقع است گویند اصل عنب طوسی از آنجا بوده و کوه خوب در آنجا است
قصبه فرح زا دیده است جائی خوش و هوایش کمی لکن است **ذکر جیراف** از بلاد یمن است بعضی از اعراب خوانند
مضافات صنعا و سمت شرقیش است و مسافت سه فرسخ دور و باغات موفور دارد مردم آنجا همگی زیدی مذهب
و محل سیر و تفریح اهل صنعا است **ذکر جابدقان** از کالبایکان بین گویند از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات
ندلب و عرضش از خط استوا لد له از بناهای همای بنت بهمن است آبش خوشگوار و هوایش سازگار و

و عباس بنایش معمور بوده اکنون دو سه هزار خانه در او است و قریب بچهار پاره قریه مضافات او است میوه سردسیری
فراوان و غلاتش ارزان است سکنه اش همگی شیعه مذهب اند اما فرهاد بند و خالی از شرارت نباشند در آنجا
معرفت بینان آنجا برخاسته اند و بعضی فضایل اکتساب کرده است از آنجمله مجیب الدین شاعر از آنجا بوده جربادقان
میان بعضی بلد و شهر اصفهان واقع و جوانب آن بعمارت واسع است و سمت جنوبی مسافت دو فرسخ دور و جبال
دامنه و تلال شامخ دارد **ذکر جعفرآباد** نام چند موضع است در عراق و فارس مشهور نیستند بلوکی است که
میان قم و قزوین واقع است و جنت آباد قریه دارد از آنجا است و هوایش ملایم و سکنه اش همگی شیعه
امامیه اند و زنان و تمامی جمیل اند **ذکر جکس** ولایتیست مشهور در حدود السند و اقصاء مذکور است از اقلیم ششم هوایش
بغایت سرد همگی کوهستان است سکنه اش طایفه الکری مذهب شافعی دارند و قلیلی جماعت کفار اند در آنجا
ملازمان شیرزن و آنجا است جز گوئی بسیار تعجب و جرکرها مذهب ام **حدیقه ششم در بیان حروف حاء** بدان ای عالم آرای
سالکان مسالک جغرافیا بعضی معرفت جغرافیای بحث و جهان نامها سیر نموده بدان تحریر پرداختم کرده بر حرف حاء دیار و بلاد و امصار
بلاد است شهر و قصبه و قریه که تمامی مذکور میشود **ذکر حبش** ملکیست معروف و بحر اعظم هوایش موصوف است و ولایتی عظیم
در بادیه قدیم است و مشتمل است بر بلاد معمور و نواحی مشهور همگی از اقلیم اول حبش نام بکی از فرزندان حام
ابن نوح آبادان کرده و بنام خویش موسوم نموده دارالملک آنجا دیشنغله نام دارد سکنه اش اکثر عیسوی مذهب بکرامت بر سنه
عموما از لباس معرفت عورتند و از عالم مردمی دورند و از اکثر نعمتهای الهی محروم اند با وجود قلت معاش و کثرت
حرارت مردمش پیوسته با عیش و سرور اند گویند علت کثرت طرب ایشان غلبه خون است در قلب اهل سودان
حکام حبش همیشه جنگ و جدال دارند و در مراسم قتل و غارت و نهب و اسر دقیقه فرو نگذارند هضم آهالی
اکثر سودان را مانند بهایم و حیوانات مشاهده کرد اما میان اهل حبش و نوبه و تکرور اشخاص صاحب شعور
دیده شده و کنیزکان ملاحت بیکر و بیکو منظر بنظر آمد چنانکه کنیزک حبشیه در بندر کلکته بسیصد و مثقال طلا
خریده بهم رسانم آنجا در حقیقت نداشت **ذکر حاجی ترخان** عوام شترخان گویند از اقلیم ششم هوایش در غایت
برودت و حاصل آن در نهایت قلت و آبش در کمال کثرت از بلاد اسلامیه است حاجی ترخان احداث نمود قریب دوی
سال الیکبر زیاده میشود که در تصرف روسیه است اکنون مردمش اغلب روس و معدودی حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه
آن شهر در کنار بحر خزر در حد ایل واقع و جوانبان واسع است بهر حال سرد میشود که بعد ایل کریم فرسخ بسته دارد
یخ بند میشود و در موسم زمستان از آن عبور تردد میکنند گویند ده هزار خانه در او است **ذکر حیدرآباد** اسم
چند شهر و قریه است مشهورترین آنها دو شهر است حیدرآباد دکن و حیدرآباد سند مراد در اینجا حیدرآباد دکن
و آن شهریست معروف و بعضی شان موصوف از اقلیم دوم هوایش گرم از بناهای محمد قلی قطب شاه و

ملکان ملوک ذی جاه است و مسکن ارباب دولت و اصحاب شوکت قریب شصت هزار باب خانه در او است و فضای
خوب و نواحی مرغوب منسوب باوست مدت دویست سال میشود که دار الملک اکثر بلاد دکن است غلبه مردم
هند و معتقد و اهل سنت و جماعت اند و شیعه اثنی عشری نیز بسیار دارند و صاحبان مذاهب مختلفه نیز در آنجا
سکونت دارند عموما اهالی آن دیار با جمهور فقرا و مردم عرفا و اهل دل از در اخلاص و ارادت درآیند و لوازم مروت
و محبت نسبت بایشان بجای آرند چندان باغات خرم و مکانهای محکم و خوانق فیض توام و مساجد عالی و دکاکین پر
متاع و عمارات دلگشا در آن دیار است که بحساب و هم انحصار نامده است و در آنجا امرای عظیم الشأن از اکابر سکندر
جاه در آنجا الذکر هر یک در صفتی از صفات حمیده و خلقی از اخلاق پسندیده منفرد و مستثنی اند ذکر همه باعث طول کلام خواهد
بود بذکر چند نفر از معارف ایشان مبادرت مینماید **ذکر سکندر جاه نواب جنات** بن نظام علی خان بن نظام الملک
شهریاری است که تمامی کشور هند بوجود شریفش افتخار دارند و جمیع هندوان و مسلمانان از الطاف انتهی ای او بسیار
کر اکثر بلاد هند را جماعت کفار و برخی فرقه را نصرت مسلمانان بیرون رفته و اکثر اهل ایران و توران و عرب همه آنجا
باشند روی توجه بسوی حیدرآباد کنند و بهر طریقی که باشند دولت شهریار بهره ور گردد اگر تفصیل
آن بپردازم طول انجامد **ذکر قدوة العارفین شاه ظهیر شاه علی قدس سره الرحمن** در کوار دولت آباد از ولایت مشهور
بود و در فقر و فنا و تربیت اصحاب یکی از نجبای عهد بود در سلسله علیه نعمة اللهیه قطب وقت بود و قریب
صد و چهل سال عمر یافت و تمامی آن بتحصیل معرفت شتافت و شصت سال مسند ارشاد داشت و بهدایت خلایق
اشتغال نمود و جمعی کثیر از طالبان راه بهمت آنجناب بکمال رسیدند و قابل تکمیل ناقصان گردیدند مثل جناب
سر علی شاه و محمود علی شاه و حیدر علی شاه و اسد علی شاه و سید معصوم علی شاه قدس الله اسرارهم بعد رحلت آن حضرت
فایض گشته و سید معصوم علیشاه قدس سره با جمعی از ارشاد طالبان راه سفر نمود و جناب سید
العرفان با ایران آمده جمعی کثیر را بطریق مستقیم و منهاج قویم ارشاد نمود تمامی اهالی دکن از سنی و شیعه
معتقد آنجناب بودند و کرامات و معجزات از آن مظهر آیات کرامات مشاهده نمودند آنجناب اکثر اوقات معتکف
حال بود و چون انه مرا منع خلفای ثلثه را طعن و لعن نمودی و زبان مبارک بر قبایح خلفای جور گشودی
ابنا در مجالس و محافل بیان فرمودی روزی بهرام جنگ که از مریدان بجا متبرک بود در دار ارادت خلفا ثابت
نموده قصد آنجناب کرده با هزار سوار بقریب خانقاه آن مقرب درگاه نمود آنجناب از صفای باطن معلوم کرده
فرمود که ما بدیر بیرون رویم که بهرام جنگ قصد ما دارد تا بیرون دویم و با او صحبت کنیم با الکه فرموده باشد که
خود من در خانقاه نیز موجب فرموده مریدان عمل نمودند آنجناب سوار شده و سه نفر از مریدان در خدمت آن
سر حلقه اهل عرفان روان گشته در اثنای راه بهرام جنگ را مشاهده فرمود و باواز بلند گفت لعنت

عمر باد و بعثمان

عمر باد و بعثمان بهرام جنگ بعد از استماع این کلام بی اختیار با لشکر از متابعت آنجناب نموده از آن جمله بهمان
لعن خلفا نموده و در پای آنجناب افتاده عذر خواهی نمود این حکایت در ملک حیدرآباد مشهور بود در میان سنی و شیعه
معروف است از این قبیل خوارق عادات از آنجناب بسیار ظهور کرده آنجناب بدرجه استغنای حال داشت که نظام علی خان
که صاحب سیصد هزار سوار و پیاده و سیصد ضرب توپ بود و بکثرت دولت و وفور حشمت بر تمامت ملوک هند
تفوق میجست آنجناب را بر پشت خطاب فرمودی مدت چهل سال سلطنت راند و هر شب جمعه قریب خانقاه آنجناب آمدی
و عرض سلام رسانیدی و اذن دخول طلبیدی آنجناب فرمودی که حالا ساعت نیست نظام علی خان ارسطوجاه وزیر خود
نمودی فقیر مرو و مصاحب بوده که از ترتیب بجنان شهر ایشان که معتبر گردیدی و خلافت عدل نقیدی و خاطر بعدالت مفلس
ملازم گردی و صبر و صوت تمجید کردی مدت چهل و چهار سال بطریق مهود سلوک کردی و لوازم اخلاص
بجای آوردی و حال آنکه در مذهب مخالف بجد کر بود و آن فقیر چون این قصه شنید استماع نمود گفت این مسلک
رسم و عادت حکام و ملوک ایران است چه که تو ایشان چنان است که اگر فقیری بشنوند و ماداروند و کار ایشان
در انواع ایذا و اذیت و اهانت گذارند و اگر در فقیری استماع کنند خاطرشان بجاست و ما بجنان در دویش را
بستانند و کوشند شیشان و مفر باز اخراج بلد نمایند و بقتل و هلاک ایشان از خود تقصیر نکنند **نظم** گر بگویم
مثنوی بجد شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود **ذکر رام داس** از محققان هندوان و از سلسله بیراگیان بود
و در فقر و فنا و صدق و صفا در سلسله خود فرد بزرگ بود عمر نموده با مشت و مجاهده بسیار کرده
سمت و جمع و شهر و مغرب بجای آوردی روزی فقیر از وی سوال نمودم که بیراگی چه معنی دارد جواب داد که بیراگ در لغت
هندوان طالب را گویند و در اصطلاح ایشان کسی را گویند که دنیا و طالب عقبا گردد از این بیراگ خوانند و هر که
دارد او را مانند فقرا هند و فقرا مسلمان شیخ را گوسائین نام و کشن را از مظاهر او شناسند و
جوان در طریق بیراگیان لازم است **ذکر حسن ابدال** قصبه ایست نزه و مانند و محل است خاطر پسند از بلاد
پنجاب است از قصبه دو منزل واقع شده و سمت سرقند کوهی کوچک است و چشمه بغایت نزدیک از آنجا
می آید سلاطین هند در آنجا چهار باغ ساخته اند و عمارات دلگشا در آن باغ طرح انداخته اند و نوازنده و
بان صرف نموده اند و قدیم الزمان شهر کوچک بوده اکنون قریب پانصد خانه در او است و چند مزرعه مضافات او است قصبه
سکنه آن جماعت افغان و قلیل هندو باشند و سکنه آن بند آنجا است ماهیان در آن
فرسخ ابدال حمد العلای افغانان آنجا است لهذا از قصبه بنام وی خوانند **ذکر سند** ملکیست از بلاد هند وسیع
است حسن از اقلیم دوم هوایش گرم و آبش قریب دو سه هزار خانه در او است و چند ناحیه مضافات او است سکنه
وی قوم عرب و لکن ایشان زیدی مذهب و قلیل حنفی و شافعی اند عموما اهالی آنجا مرید میباشند و در غریب نوازی

باشند دیده شده است **ذکر حصا** نام چند موضع است در عراق و کشور روم اکنون نهاد دیده شده است هر یک در
موضع خود خواهد آمد **ذکر حجاز** ولایتی است حقیقت طراز از کشور عرب محتوی است بر بلاد مدینه و نواحی
عظیمه از اقلیم دویم هوایش گرم و آبش کم خاکش رجند و زمینش بعض سنگ کوه و بیابان امکان دار و ریکستان
و سکنه اش همگی قوم عرب اکثر ایشان شافعی مذهب دیگر حنفی و قلیلی مالکی و اقل قلیل شیعه امامیه اند بعد از
اسلام در آن دیار بجهت بزرگتر بلادش مکه معظمه است در حرف میم مذکور خواهد شد **ذکر حوران** بفتح حاء
ملوکی است و لکتای از مضافات دمشق آبش خوب و هوایش بغایت معتدل محتوی است بعزای قصبه مانند دو هم
که امند باغات و بساتین در آن بسیار و غلات و حبوبات فراوان و از آن مردمش همگی قوم عرب و اکثر شافعی
مذهب اند گندم آن دیار بغایت ممتاز و نان آن را امتیاز تمام بر جای مشاهده نموده است **ذکر حبه** از نواحی
بعلبک است جای خوش محلی مرغوب است مردمش قوم عرب و اکثر شیعه مذهب اند قبر حضرت شیث بن آدم علیه در
آنجاست و زیارت شده است **ذکر حربی** صاحب معجم گوید بضم حاء حربی است یعنی کرد آورده سنه آن موضع را
از اجاره نمود امیر دبیس بن عفیف اسدی در ایام خلافت الطایع بالله عباسی و با قوم خود در آنجا نزول نموده
خانها ساخت و گفته که این دبیس از آن دبیس است که از حی مزید بود و بنای حله نمود اما از همان طایفه بوده گفته
که این موضع میان واسط و بصره و خوزستان واقع است در بطایح و در بیان بطیحه گفته که بطایح است و بطیحه و
بطحا معنی واحد است که آن چون شد ناب سیل است بر روی زمین و ملحوظ در لفظ تبیه و واسطه همین معنی است
زیرا که در آنجا آب بر زمین مستولی شده و منبسط گردیده و بطیحه واسطه زمینی است وسیع واقع در میان واسط
و بصره که در اصل قرائی بود بیکدیگر متصل و معمور و چون در ایام خسرو پرویز آب دجله طغیان نمود و قرایای
بحالت خاصیت زیاده شد و از شکستن راه آن عاجز آمدند لاجرم آب در آن سرزمین راه یافت و آن دهات و قرا را
فرو گرفت و مردم آنجا جلاء وطن نمودند و چون آب کم شد خسرو عزم عمارت آن نمود اما منقضی اجل مهلت نداد
شیرویه که بعد از وی پادشاه شد بواسطه قلت مدت سلطنت فرصت تعمیر نیافت تا آنکه دولت اسلام ظاهر شد
و چون دولت اسلام استقرار یافت احوال بطایح نزد سلاطین اسلام مذکور شد عمال را بکشتن آن از آب موضع
فرستادند و ایشان بعد از آن موضع بلندیها دیدند که آب بدانجا نرسیده بود و صلاحیت زراعت و عمارت داشت پس
در آنجا قریها ساختند و جمعی در آنجا ساکن شده برنج مزروع نمودند و در اول ایام آل بویه جوانی دیالمه که قوم ایشان
بودند بر آنجا مستولی شدند و در آنجا قلعه ساختند و از اطاعت سلاطین بیرون رفتند و چون دولت دیالمه
منقرض شد و بعد از ایشان دولت سلجوقیه منتهی گردید بخلفای بنی عباس و المقتدی بهم رسید آن بطایح در
حوزه حکم ایشان در آمد یاقوت گوید حربی دو منزلی بصره و چهار منزلی دجله واقع است هوایش گرم و آبش

موسم تابستان بد است و نخلستان بسیار دارد و زمینش خالی از رطوبت نباشد سکنه اش قوم عرب و اکثر
شیعه مذهب اند حاکمش از طرف شهریار ایران مقرر است **ذکر حله** بکسر حاء و تشدید لام معروف است که
جای نزول نمایند و در ایشان کرنه باشد و حله نام چند موضع است و مشهورترین آن حله بنی مزید است
و آن شهری است بزرگ میان کوفه و بغداد و سمت مشرق کربلای معلی که در اصل آن موضع را جامعین میگفتند
و اول کسی که آن را عمارت کرده و در آنجا نزول نموده امیر سیف الدوله صدقه بن منصور بن علی بن مزید اسدی بود
و منازل بدر آن و قبل از او در حوالی فرات بوده و چون در ایامی که ملوک سلجوقی بعد از فوت محمد که اشتغال داشتند
او دامان لشکر و سپاه و ترقیات بهم رسید در محرم سنه چهار صد و نود و پنج هجری بحله آمد و آنجا آنگاه بیشه از
سباع بود مضرب خیام اقبال فرمود و بعد از آن بعضی عمارت نموده از نفایس بلاد عراق شد و شعرا در مدح
حله اشعار عربی و فارسی بسیار داشته ... مرا انجا ادیده نخلستان بسیار و باغات بیشمار در دارد و نواحی
معموره مضافات اوست قریب پنج هزار خانه همگی دو طبقه و سه طبقه از آجر دارد و شط فرات از میان آن شهر گذرد
و عمارت طرف غربی فرات بیشتر است تا از سمت شرقی از اقلیم و هوایش گرم و آبش گوارا است و در موسم تابستان
بغایت انجا بی منتها است مردمش قوم عرب و اکثر شیعه مذهب اند و بسیاری از متاخرین فضلا و مجتهدین
امامیه از آنجا بوده اند از آنجمله جمال الدین علامه و شیخ فخر الدین و شیخ ابو القاسم صاحبان تصانیف معتبره
از آنجا ظهور نموده اند عموم مردم آن دیار گندم گون و سفید رخسار و از متاع صباحت و ملاحت بهره دارند
باعتقاد راقم اهل حله در اکثر اخلاق حمیده با اهالی عراق سبقت دارند **ذکر حلب** شهری است معروف در بعضی
شام و مدت بنیان موصوف در بنای آن اختلاف است بعضی بر آنند که اول عاس نام از انطاکیه حلب را احداث
کرده اما اکثر مورخان شام و روم گفته اند که باعث آبادی آن شهر حضرت ابراهیم بوده و سبب عمارت آن آنچنین
نوشته اند که آنحضرت را ماده گاوی بوده شهبا نام و چون آنحضرت شیر او در شب و علی الصباح فقرا را با
استحقاق را عطا کردی که حلب الشهبا یعنی شیر گاو شهبا را ماده و مهیا است و کثرت استعمال حلب را حلب
گفتند لهذا آن شهر را در قدیم فاتر حلب الشهبا نوشتند بعضی گفته اند که شهبا نام گوسفند آنحضرت بوده والله اعلم
و بالجمله شهر حلب جای خوش و معموره و لکن است و بکثرت دولت و وفور نعمت و بسیاری ازدحام و جمعیت از
سایر بلاد شام ممتاز و میوه های آن مانند انجیر و زیتون و سایر فواکه سردسیری امتیاز تمام دارد ... گرم و هوا
خرم و از اقلیم چهارم است و اغلب خوردن سکنه آنجا از برکهای باران است و بیرون آن شهر نهری است قویق نام در
زمستان جاری بود و تابستان آب در آن نیست و قریب بیست هزار باب خانه معمور در اوست و چند ناحیه
آباد از توابع اوست و متاع همه کشورها در آن شهر نامحصور است و مساجد خوب و مدارس مرغوب و صوامع دلگشا

و عمارات عجیبه فراوان دارد که اکثر متکلّف و اسواق مسقّف و کاروانسراهای خجسته بنیاد و حمامهای پاکیزه نهاد
و قهوه خانهای دلگشا و بوستانهای نزهت افزا در آن شهر موفور است و جمیع عمارات آنجا از سنگ تراشیده
و وطعه ساخته‌اند و باسلوب خوش طرح انداخته‌اند آن شهر در زمین هموار واقع و جوانب اربعه‌اش واسع
و در میان شهر تل بلندی است و بر سر آن تل حصاری استوار بنیاد کرده‌اند و برج و باروی محکم برآورده‌اند و
همواره از اطراف خوانده‌اند که در روم و خاورستان و خراسان قلعه مثل آن الحق طرفه قلعه متین و حصنی حصین است و
جامع حضرت زکریا ع در میان شهر در غایت وسعت و با زیب و زینت است و قبر حضرت زکریا ع در آنجا در اندرون
مسجد و سمت شرقی آن واقع است و در اندرون باب العراق مسجد غوث واقع است و در آن محل سنگی است
نوشته سنگ اعتقاد مردم آنجا آن است که خط امیرالمؤمنین ع است قدیم الایام در آن شهر مذهب امامیه رواج تمام
داشته چنانکه آورده‌اند که چون معزالدوله دیلمی در بغداد امر نمود که سب صحابه معلوم را بر در مساجد بنویسند
امیر سیف الدوله بن حمدان که حاکم حلب بود او نیز امر نمود که چنین کنند اما اکنون که سنه هزار و دویست
هجری است قرب سیصد سال میشود که بجهت غلبه رومیان و ملوک آل عثمان شیعه مذهب در حلب
بالتمام مسلمان و ... است و اغلب ایشان شافعی مذهب و عموما قوم عرب‌اند و قریب دو هزار
خانه سادات صحیح النسب‌اند و همگی سنی متعصب‌اند و طایفه نصاری و یهود بیحساب‌اند و اهل قلیل شیعه
امامیه در دو سه قریه سکونت دارند و چند خانه در شهر بطریق تقیه اوقات میگذرانند و مراتب صبر و تحمل
و انتظار فرج آل محمد ع میکشند عموما مردم حلب سفید چهره و از متاع حسن و جمال بهره‌ور اند و لطیف طبع
باشند و درویشان و مسافران دوست دارند و لوازم مهمانداری نسبت بغربا بجای آرند شنیدم گوید که
سنه هزار و دویست و ... هجری در آن شهر زلزله رخ داد که کلی ارکان عمارات آنجا آسیب رسید و ...
در آن شهر ظاهر کرد با ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال در آن شهر ... ذکر بعضی ایشان ...
مینماید **ذکر شیخ ابرهیم** درویشی ... و ... کشته بود ... اسباب ان کثر ...
... و ... صوری ... بود ...
عزیز سؤال نمود که با کدام اشخاص دوستی نمایم و با کدام کسان طریق خلت و مودت پیمایم در جواب
فرمود با اشخاصی که در رنج و عنا و محنت و بلا با تو محبت دارند و در ذلت و خواری و در روز اعتبار طریق موافقت
و مرافقت سپارند زیرا که در زمان رفاه و راحت و در ایام دولت و حشمت دوستان بسیارند و ...
و ... و اظهار اتحاد و یگانگی مینمایند و زبان اخلاص و ... میکشایند که صلاح دولت
این و مصلحت وقت چنین است و ... مردم ... است و ... ملازم مخصوص ...

وحال اکثر

و حال اکثر ... و چون روزگار اقبال برگردد و زمان دولت منقضی شود اشخاصی که از همه دوست
بودند و اظهار محبت و ارادت بیشتر مینمودند ایشان عداوت زیاده مینمایند و ابواب معاندت بیشتر می
کشایند و بجهت طلب مطالب خویش زود دشمنان او همچنان زیاده میکنند بعد از تقریر این کلام صدق
التیام فرمود که در این باب ... حکایتی بگویم بدانکه نقل کرده‌اند که در ایام سلف یکی از اصحاب دولت و
ارباب ثروت پرسید که ... چند نفر دوست واقعی داری وی در جواب فرمود که اکنون
معلوم نیست که اکر اسباب حشمت مهیا و آماده و شاهد بخت و دولت روی کشاده و کثرت ثروت و مکنت
روی داده است هر کس که لاف دوستداری و غمخوارگی میزند و دعوی موافقت و ارادت میکند و خلق روزگار
و ابنای لیل و نهار عاشق جاه و جلال و طالب دولت و مال اند چنانکه وقتی از اوقات شخصی در شهر هرات بود
هر کس که حکومت هرات مینمود نزد حاکم رفته اظهار عشق میکرد و لوازم تملق و تعلق بجای می آورد روزی ...
حاکم وقت رسید زبان اخلاص ... گشوده عرض نمود که شهر هرات از آفات و بلیات زمان سالهای فراوان دور
... باشد که این بنده مخلص سالهای مدید ... بود که بندگان ... بخطه هرات تشریف آورده سایه
عاطفت بر فرق مخلصان اندازند و مقدم میمنت لزوم خویش خاک هرات را مشرف و مزین سازند منت ایزد را که اکنون آنچه
مرکوز خاطر مخلص بود برای العین مشاهده نمود ... کلمات ... قبول جای داد و ...
حال و فراغت بال ... که چند گاه بر این بگذشت و بعد حاکم هرات بفرمان سلطان وقت معزول گشته
آن کس یعنی از خدمت حاکم اول برتافت و بخدمت حاکم جدید شتافت و بنیاد خوش آمد و تملق کرد و از حاکم قدیم هیچ گونه
یاد نیاورد چون این خبر بگوش حاکم اول رسید بغایت غمگین و اندوهگین گردید ... و دریغ ... دنیا ...
زحمت روزگار مصاحبت نمود و بنا بر تقاضای گردش ایام حاکم تغییر یافته والی قدیم بر مسند حکومت تمکین یافت
کرد دیگر بار بخدمت آن شخص ... شتافت و سر عجز و نیاز بر زمین تملق و مداهنه نهاد و اظهار و بنیاد عشق نمود شهریار
متغیر گشته فرمود که ای بدبخت ... یادش من ... خصم ... اکنون ...
من عاشق حاکم هراتم نه عاشق تو و هر کس که در مسند حکومت هرات متمکن میگردد و شهریار این مملکت میشود من عاشق
او میشوم و بر دور او میگردم حاصل کلام آنکه اکثر مردم ایام عاشق حاکم هرات و طالب اقوات اند دوست حقیقی
محب تحقیقی در عالم در غایت قلت و مانند کبریت احمر است ... چنانکه ... کیمیا ...
چیزی اند دوست واقعی دیدن و مشاهده نموده است **ذکر شیخ اسمعیل** ... صاحب احوال و عارف فضیلت
مآل ... و از ابنای زمان و اهل جهان بغایت احتراز و اجتناب مینمود و همواره زبان اعتراض بر مردم دنیا کشود
و بر افعال و اعمال مردم ایام زبان تقبیح و تعییب مینمود روزی فقیر عرض نمود که بر مسلمانان طعن نمودن و طریق تشنیع

مومنان چه بودن چه صورت دارد در جواب فرمود که ادنای مرتبهٔ مسلمانی بر طبق حدیث شریف المسلم من سلم المسلمون
من یده ولسانه آن است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند و خاطر ایشان از جهت او جمع باشند
در حدیث الاسلام غریبٌ وسیعود غریبا هرکه دعوی اسلام کند و لاف ایمان زند و روی مسلمان و از اهل ایمان باشد
المؤمن اعز من الکبریت الاحمر مگر این حدیث بگوش نرسیده است که از جابر انصاری روایت کرده است که امام
محمد باقر فرمود که ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که دعوای تشیع میکند همین که قایل باشد بمحبت ما اهل بیت الله
نیست شیعهٔ ما مگر کسی که بپرهیزد از معاصی و اطاعت نماید باری تعالی را ای جابر نمی شناختند ایشان را شیعهٔ ما
مگر بتواضع و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد حق تعالی و کثرت صوم و صلوات و نیکی با پدر و مادر و بتعهد احوال
همسایگان از فقیران و مسکینان و قرض داران و یتیمان و راست گفتن سخن و تلاوت قرآن و نگاه داشتن زبان از کلام
مردمان مگر بنیکی و امینان خویشان و قبیلهٔ خود باشند در همه چیز پس جابر عرض نمود یابن رسول الله من احدی
از شیعه با این صفات نمی بینم حضرت فرمود که راههای باطل مرو مگر بس است مرد را که بگوید دوست میدارم علی را
و اورا امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت رسول خدا را و حال آنکه حضرت رسول خدا بهتر است از
علی مرتضی و عمل رسول خدا بجای نیاورد و بر متابعت سنت او نکرد محبت او باو نفع نمیبخشد پس از خدا
بترسید و عمل نمائید از برای تحصیل ثواب آنچه نزد حق تعالی است میان خدا و میان احدی از خلق خویشی نیست
ان اکرمکم عند الله اتقیکم محبوبترین بندگان نزد حضرت سبحان و گرامی ترین ایشان نزد باری تعالی کسی است
که پرهیزکارتر باشد از برای خدا تعالی و عمل کننده تر باشد بطاعت او بخدا قسم که تقرب نمیتوان جست بسوی
حق تعالی مگر بطاعت او و ما را برات بیزاری از آتش نیست و ما را بخدای تعالی حجتی نیست و هرکه مطیع خداست او
ولی ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری و نیکوکاری و از حضرت امام جعفر صادق مرویست
که نیست شیعهٔ ما مگر کسی که عفیف باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد او و سعی او در طاعت
و عمل نماید از برای خالق خود و امید بثواب او و خوف از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را
مشاهده کنی ایشان شیعهٔ جعفر اند بنا بر این اوصاف که اند و امام که بچه نام اند رسیده است مسلمانی
و اهل ایمان و شیعهٔ خالص بغایت نادر است بخاطر کسی برسد که فلانی مجتهد زمان است و شنیده که کلام او
جز از ایمان است و با فلانی صوفی دوران است و استماع کلام او شرط مرتبت است در دو دنیا هرکس که موصوف
باوصاف الهی و متخلق باخلاق رسالت پناهی است مجتهد زمان و صوفی دوران او ست جز علماء امتی کأنبیاء
بنی اسرائیل شنیده باشی انبیاء بنی اسرائیل اصولی و نحوی و صرفی و منطقی و اشراقی و رواقی نبوده اند بلکه
ایشان متصف باوصاف الهی بوده اند و در وی حدیث العلماء ورثة الانبیاء درک نما پیدا دیدی باشی انبیاء

علیهم السلام

علیهم السلام باغ و بوستان و کاخ و ایوان نداشتند و سیم و زر و در و جواهر میراث نگذاشتند بلکه از ایشان
افعال پسندیده و اعمال گزیده و اقوال حمیده و احوال محبوب میراث گذاشتند پس هرکه دعوی اسلام کند و
لاف ایمان زند اگر در سیرت و صفت بمرتبه نباشد البته روی منافق و کذاب باشد و منافق در هر لباسی
مخفی و پنهان و علامت نفاق از اهل بینش عیان است چنانکه از حضرت صادق روایت شده است که رسول
خدا فرمود که سه خصلت است که در هرکس که بوده باشد منافق است هرچند نماز و روزه بسیار کند و دعوی
اسلام نماید اول آنکه چون امینش دارند [illegible] خیانت کند خواه از امور عقبا باشد و خواه از امور
دنیا دویم آنکه چون سخن گوید بطریق کذب و دروغ گوید و هرگز براه صدق و راستی نگوید سیم آنکه چون وعده کند
خلف وعده نماید پس مضمون آیهٔ کریمهٔ ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار بمقتضای منافق سزاوار باشد و چون
سرپرده [illegible] خلق [illegible] ملاحظه نمود لاجرم بزبان حقیقت بیان
آورد که والله ما اسلم القوم ولکن استسلموا یعنی بخدا سوگند که این قوم مسلمان نبودند بلکه مسلمانی را بر
نهاده [illegible] جامه و قبول عامه را مقتدای اسلام گفتند [illegible] بتحقیق و ارتکاب [illegible] اصفیا و اولیا
اذیت و قتل کردن کرده شد والسلام علی من اتبع الهدی ذکر حسن آمدن اصل [illegible] بود و در حلب تولد
نمود و [illegible] تحصیل کمالات کرد و در مذهب ابو حنیفه نام برآورد محققان قوم را دوست داشتی و [illegible]
خاطر اهل حال [illegible] کاشتی و همواره گفتی که من [illegible] و اهل تقلید را دوست میداشتم
و کلام حق را از هرکس استماع مینمایم روزی [illegible] از ایشان پرسید که صدق را معنی چیست و کذب را چه معنی
در جواب فرمود که در معنی صدق و کذب خلاف است بعضی گفته اند که صدق کلامی است که مفهوم آن مطابق
واقع باشد و کذب بخلاف است که معلوم او مطابق واقع نباشد و بعضی بر آن رفته اند که صدق کلامی است که
بر وفق اعتقاد متکلم بیان واقع باشد و کذب آنست که سخن متکلم بر طبق اعتقادش نباشد و در هر طریق
کذب بخلاف عقل و شرع است و حال آنکه [illegible] کلام سرزده مخصوصا از جناب ابراهیم
در آنجا که فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم چون آن حضرت [illegible] مریض و بیمار نبود
[illegible] و حال آنکه [illegible] جماعت کفار [illegible] تشریف نبرده
حضرت [illegible] بتان را شکسته [illegible] فرمود که بل فعله کبیرهم اگر چه این کلام [illegible]
اعلام کفار [illegible]
دویم از حضرت یوسف صدیق در آنجا که جعل السقایة فی رحل اخیه ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون
و حال آنکه [illegible] سرقت نکرده بود و حضرت صدیق [illegible] فرمود [illegible] کلمات

کفته آنچه بخاطر رسد خواه راست که صدق و کذب را جمع میباشند باشخاص و هر چه از ایشان کامل صادر شود هر
کلامی که از نفس کامل صادر شد باید بتحقیق که آن حق و کلام صدق است و در آن شک و ریب نیست اگرچه در نظر
خلق مطابق واقع نباشد مثل گفتن حضرت موسی ع مر خضر علیه السلام را که لقد جئت شیئا نکرا و گفتن هدهد
مر سلیمان ع را که احطت بما لم تحط به و مطلب کلام تمام دارد و کسانی که ناقص و ناتمام و در عالم بیحکمی
خام اند آنچه بگویند خلاف واقع است اگرچه مطابق واقع باشد چنانکه منافقان برسالت حضرت پیغمبر آخر
الزمان شهادت دادند و حال آنکه کاذب و دروغ گوی بودند و حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد قالوا نشهد
انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون بیت هرچه گیرد علتی علت
شود کفر گیرد کاملی ملت شود ای درویش کلام انبیا و اوصیا فهم کردن بسیار دشوار تو اعتراض مکن بلکه
ایمان بیار تا فقیر مؤمن ممتحن شوی و چون مؤمن ممتحن گردی آنگاه کلام معصوم را خواهی دانست چنانکه خود
فرموده اند ان کلامنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان

ذکر حمص بکسر اول و سکون ثانی و صاد مهمله در قدیم شهری معتبر بوده که در میان حلب و دمشق واقع و جوانب
او بعایش واسع است در اواخر اقلیم سیم اتفاق افتاده و متنزهات در آنجا مهیا و آماده است و قرب پنجهزار خانه
در او هست و بلاد چند و نواحی ارجمند منسوب باوست آبش خوب و هوایش نیکوست که در شام هیچ جایی
بآن خوبی منسوب بدوست باغات بسیار و بساتین بیشمار دارد و رود عاصی از نزدیک آن شهر میگذرد
مسافت یک میل دور است از مشاهد و مزارات در آن بلاد بسیار است و از آنجمله مشهد امیر المؤمنین ع که در آنجا
بعضی از صلحا آنحضرت را بخواب دیده اند و در آن مشهد عمودی است که موضع انگشت آنحضرت در آن نمایان
است و قبر عبد الرحمن بن خالد آنجاست و قبر قنبر غلام امیر حیدر ع و قبور اولاد جعفر بن ابی طالب نیز در آن
دیار است مردمش عموما شافعی مذهب و قوم عرب اند و قلیلی ترک و حنفی اند و در نواحی آن جمعی شیعه
امامیه اند و در جبال آن گروهی علی اللهی اند و طایفه یهود و نصاری اند صاحب معجم گوید از عجایب آنچه من
در حمص دیده ام از فساد هوای آنجا که عقل را تیره میسازد آن است که بیشتر مردمان در بغض
امیر مؤمنان که در حرب صفین با معاویه همراه بودند و بیشتر از همه کس در مقاتله آنحضرت مبالغه داشتند
و چون آن حرب منقضی شد و مدتی برآن بگذشت همگی از غلات شیعه شدند تا آنکه بسیاری از ایشان
نصیری و صالح ایشان امامیه اند که سب سلف میکنند پس در هر دو مرتبه ملتزم ضلال بوده اند و
نماز از ایشان نگذشته که بر صواب باشند انتهی کلامه فقیر معروض میدارد که این کلام بی فرجام بغایت سقیم
بنهایت عاقبت وخیم است زیرا که بنا بر مشهور که در کتب اخبار مذکور است سکنه آن دیار در بدو حال مذهب

صابئه داشتند و بعد هوشنگی شدند و بعد مذهب جمشید را اختیار نمودند و در زمان فریدون آفتاب
پرست گشتند و در ایام ظهور زردشت ملت او را اختیار کردند و در هنگام ظهور مزدک جمعی کثیر بدین مزدک
در آمدند و چون ملت بیضا ظهور یافت مسلمان شدند و قرنهای بیشمار نعوذ بالله سب سرور اولیا می
نمودند و چون شاه اسمعیل صفوی خروج کرد شیعه گشتند اکنون در ایران و توران و روم و شام اکثر صاحب
مذاهب مختلفه میباشند لازم می آید که علت فساد آب و هوای آن اقلیم خواهد بود و مردم را عقل و ادراک
وقت تصرف نخواهد بود والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر حضرموت** ولایتی است مشهور و در کتب اخبار مسطور
از اقلیم دویم و هوایش گرم واقع است ما بین عمان و محدود است از طرف مشرق بدریا و از سمت مغرب ببادیة العرب و از
جهت جنوب بولایت یمن و از جانب شمال ببعض عمان و مشتمل است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه سکنه اش قوم
عرب و عموما شافعی مذهب و قلیلی خوارج اند **ذکر حما** بفتح حا و میم مع الف شهری است دلگشا و مدینه ایست
روح افزا آبش گوارا و هوایش بغایت فرح افزا خاکش طرب انگیز و زمینش حسن خیز است در میان حلب و دمشق واقع
و از مدینه حمص پنج فرسخ دور است و در پستی و بلندی اتفاق افتاده و از اقلیم سیم و بقولی از اقلیم چهارم اکثر میوه‌های
گرمسیری و سردسیری فراوان و حبوب و غلات بغایت ارزان قریب شش هزار باب خانه معمور از سنگ رخام
تراشیده در او هست و نصف باره و قریب هفتصد از مضافات اوست در بنای حما خلاف است از کتاب اهل ادب
استماع افتاد که حمایر نام از انبیای غیر مرسل در زمان داود ع آنشهر را احداث نموده و فقیر در یکی از کتب دانشمندان
روم مشاهده کرده که زمین حما قدیم الزمان جنگل و بیشه بوده و حما نام بدان مقام رسیده و موضع مناسب دیده
و بنیاد عمارت کرد و بعضی گویند در زمان ملوک یونان ارغاس نام از امرای عظام آنجا را آباد نمود و برخی را
اعتقاد آنکه حضرت ابراهیم ع باعث عمارت آن ولایت شد بالجمله مسکن ارباب دولت و مکمن و مأمن اصحاب
ادب و حسب است عموما اهالی آن دیار صاحبان حسن و جمال و در خلق و خلق با اعتدال باشند نهری عظیم
مسمی بعاصی از میان آن شهر جاری است و بسبب پستی و بلندی شهر و نا رسیدن آب آن نهر بعمارات آنجا از
دولاب بسیار تعبیه نموده اند که آب میکشانند و بر چرخ و طاحونه بخانها میدوانند و مقدار چهل علی الدوام در جریان
است و در میان شهر حصاری بلند واقع و تلی که در وسط شهر اتفاق افتاده بر مرکز است و قریب صد ذرع ارتفاع
اوست قدیم الایام بر سر آن تل قلعه محکم داشته اکنون خراب است و منبع آن نهر عاصی از بلاد بعلبک و از قریه
عین مجدل و از کنار حمص و میان حما عبور نموده بدریای شام میریزد از جانب جنوب بطرف شمال رود است

ذکر صفی پاشا امیریست معتبر و دبیریست بی نظیر و با صفات ذاتی و حسن تدبیر و صفوت ضمیر گوی سبقت از
همگنان میربوده در فضائل انسانی و کمالات نفسانی از امرای زمان کسی با او برابری نمینمود و از علوم رسمی بهره ور

و در فنون ادبیه سر دفتر بود سیما در علم عرفان و مراتب توحید فرید بود و وحید اذکیا بود اصل آن امیر مرحوم مصیر از
کشور ایران و از ایل تکلو بود گویا یکی از آباء آن پاشا در زمان شاه اسمعیل صفوی با ایل و طایفه بروم آمده اند و
قیصر ایشان را در بلاد شام مسکن داده اکنون قریب سیصد سال میشود که در آنجا سکونت دارند و از جانب خوندگار
در امور وزارت و حکومت در غایت اقتدار اند و در اینوقت اختلال بر احوال جاه و معالی ایشان رسیده و دشمنی بر ایشان
ظفر یافته فقیر چندگاه مهمان آن امیر قدردان بود و اغلب اوقات مجالست و مصاحبت میبود روزی فقیر در بین
سؤال نمود که انسان در چه وقت مکلف میشود بتحصیل معارف ایمان در چه زمان بر آدمی واجب میگردد در جواب فرمود که
در این خلافات بعضی از متکلمین بر آن اند که انسان در وقتی مکلف میشود که ممکن باشد او را تحصیل علم معارف چه
شرط است در تکلیف شی که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن گشته و تمیز میان آن و غیر آن تواند نمود پس قبل از این حال
تکلیف بمحال لازم خواهد بود بعد از آن مکلف میشود بآن خواه موافق شرع شریف بالغ شده و خواه نشده باشد در این حال
ممکن است که چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف گردد و ممکن است که بعد از بلوغ شرعی بچندین سال مکلف شود
و این باعتبار اختلاف مراتب ادراک مردم در قوت و ضعف خواهد بود و مبرهن است که باری تعالی مردم را که در عقل
و ادراک ضعیف اند بمقدار فهم ایشان مکلف نموده است بعضی دیگر از علما بر آنند که وقت تکلیف بمعارف همان
وقت تکلیف شرعی بعبادات است که اول بلوغ بوده باشد اما بعد از بلوغ اول واجب است که تحصیل معارف نماید
قبل از آنکه باعمال مبادرت کند و گفته اند که بر مردم در سن ده سالگی اگر عاقل گردد مکلف بتحصیل معرفت شود بعلت
آنکه اخبار بسیار وارد شده که قلم از صبی برداشته شده تا بالغ گردد بنا بر این باید که قبل از بلوغ مکلف بتحصیل معرفت
نباشد و جمعی بر آن رفته اند چون است که اناث با ضعف عقل بعد از نه سالگی مکلف بمعرفت باشند و ذکور
با آنکه عقل ایشان اتم و اکمل است تا ابتدای شانزده سالگی مکلف بمعرفت نباشند و بعضی خلاف نموده اند
در آنکه مکلف در زمانی که مشغول نظر و فکر است یا کافر است یا مؤمن چه که معارف محض نظری است بسیاری
رفته و حکم بکفر نموده و شیخ زین الدین ره فرموده از این کلام لازم آید که در اول کمال عقل که هنگام تکلیف
بمعارف است همگی کافر باشند و اگر در آن هنگام کسی بمیرد در جهنم مخلد گردد و این کلام بغایت بعید و در کمال
بعد از حکمت است مگر آنکه گفته شود که صاحب این نوع کفر مخلد نباشد و کافر بودن او نامعقول باشد است که از
روی اعتقاد اختیار کفر ننماید الحق در نظر اهل عرفان و حقیقت همان است که در اول مذکور شد چون
مراتب ایمان مختلف است و هر کسی در هر حال بمرتبه از مراتب ایمان مکلف است چنانکه ایزد تعالی در کلام مجید
خود فرموده لا یکلف الله نفساً الا ما آتیها تکلیف نمیکند نفسی را مگر آنچه قابلیت او را عطا نموده است و آیه
کریمه لا یکلف الله نفساً الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت نیز مؤید مقال است و حدیث لو علم ابوذر

ما فی قلب سلمان لکفره شاهد حال **ذکر شیخ ولی الله** مردی فضیلت پناه و از همه جا آگاه بود بغایت لطیف
و ظریف و ادیب و لبیب بود و با فقیر بنهایت لطف و محبت داشت و از مراسم مودت و اتحاد مهمل و معطل
نمیگذاشت اکثر لیالی و ایام با هم بودیم روزی فقیر از وی سؤال نمود که حسن و قبح اشیا عقلی یا شرعی است در
جواب فرمود که جماعت شیعه امامیه و فرقه از حکما قایل شده اند که حسن و قبح اشیا عقلی است و صوفیه صافی
طویت نیز بر آنند زیرا که معنی عقل آنست که تمیز دهد میان خوب و زشت و حسن و قبح و آدمی را از آن جهة مکلف ساخته اند
که عقل میان نیک و بد فرق کند بیگانه و خود را است اگر نه چنین بودی بعثت انبیا عبث و بیهوده بودی
و میان حق و باطل فرقی نبودی و انسان مکلف نشدی و در مقام امر و نهی نیامدی و نقض کمال و حسن و
قبح افعال ظاهر نگشتی و معجزه و سحر و کرامت و سعادت و شقاوت و صادق و کاذب و ظالم و عادل و جاهل و
فاضل برابر و یکسان بودی گروهی از اهل سنت و جماعت و طایفه یهود و نصاری بر آن رفته اند که حسن و قبح
اشیا شرعی است زیرا که عقل اگر نیک و بد را نمودی و حسن و قبح اشیا را تمیز نمودی بعثت انبیا و هدایت
و اوصیا لغو و بیهوده شدی و رسم تعلیم و تعلم و ارشاد عباد در میان نیامدی و در وقوع عقل کفایت کردی و
اختلاف میان طوایف امم ظاهر نگشتی و ملل مختلفه و مذاهب متفرقه ظهور نیافتی و آیه کریمه وما آتاکم الرسول
فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا مؤید کلام است و حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی شاهد
مقام است پس ما را رجوع بانبیا و اوصیا باید کرد و اگر باری تعالی مردم را بعقول خود مستقل داشتی انبیا
و اوصیا را نفرستادی و همه را حواله بعقول ایشان نمودی و چون چنین نکرده ما را باطاعت انبیا و اوصیا
مامور کرده باید دانست چون بکسی گفته اند که حسن و قبح اشیا نه عقلی است و نه شرعی بلکه عادی است یعنی رسم و عادت
هر قوم جاریست پسندیده و خوب است و آنچه خلاف عادت و رسم باشد نکوهیده و نامرغوب است مثل آنکه در بلاد روم
ریش تراشیدن و لباس فراخ پوشیدن و سبلت نهادن و زنان گشاده روی بودن و زنان با مردان در
حمام جمع شدن و مرده را سوختن رسم است لهذا در نظر مردم آنجا خوب و خلاف آن بد است و در ملکی تبت
پوشیدن دست و پا تنگ کردن و ... ساختن و زنان در حجاب بودن و از مردم دوری
گزیدن و دروغ گفتن و غیبت کردن و لواطه نمودن عادت است لاجرم نیک است و خلاف آن زشت چنانکه
فقیر مدت سی سال در معموره عالم گشته و با صاحبان ملل مختلفه گذشته همین روش دیده و مشاهده کرده
که در مذهبی فعلی خوب است و در مذهب دیگر نامرغوب در ملتی چیزی حسن است و در ملت دیگر قبیح اگرچه در
مذهبی فعلی بد باشد مثلا در مذهب شیعه امامیه دروغ و نفاق و افترا و ظلم و غیبت و امثال آن نکوهیده
است چون رسم و عادت مردم شده است لهذا نیک و پسندیده است و در مذهب جعفریه مردان از لباس تنگ

ودامن فراخ وزنان رخت کوتاه پوشیدن روا نیست وزنان در مجامع مردان رفتن ونامحرم دیدن وگوش
ما آواز مردم نمودن تمامی نباشد چون رسم وعادت گشته لهذا در نظرها قبیح نیست چنانکه روزی فقیر در
مجلس شجاع الملک شهریار افغان حاضر بود وآن شهریار شلوار سرخ تنگ ارمنی پوشیده بود وفقیر در مقام حیرت
وحیرت بآن مینگریستم شهریار بر این فقیر التفات نموده گفت که موجب حیرت چیست مگر پوشیدن شلوار
ماحیرت داری فقیر گفت آری در جواب فرمود که چون اول ما پوشیده ایم وافلهر چیز محل تعجب حیرت نیست
وچون متعارف باین گردد هرکس پوشیدن گیرد فی الواقع چنان شد که آن شهریار فرموده بود
در کشور هند متداول است پوشیدن لباسهای تنگ ولطیف ونازک وشلوار تنگ مردان او کشاده بوده
پاچهای شلوار را مقدار چهار پنج گز وبعضا فغان زنان افغان وترکمان وتومان در ترکستان بغایت تنگ و
ضیق پوشند وزنان ایران کشاده وفراخ شلوار پوشند وقوم فرنگان زنان ایشان زیر جامه نپوشند چنانکه عوام
مردان وزنان اعراب زیر جامه وازار ندارند وقبیح شمارند حاصل آنکه حسن وقبح اشیاء در هر ولایت اهل دنیا عادی است
در رسم وعادت مردم چنین جاری است والله اعلم بالصواب **ذکر حرم** مطلق لفظ حرم در لغت ستور است واندرون
سلطان وبزرگ باشد اما با اصطلاح اندرون مشاهد مشرفه را حرم گویند ومشهور تر زیارت حرم کعبه مکرمه وحرم
پیغمبر صلعم است در حرف میم مذکور خواهد شد **ذکر حصن کیفا** قصبه ایست از بلاد دیار بکر سکنه آنجا اهل کوهی کرد وند واهل
سنت وجماعت اند **ذکر حمادیه** از توابع سلیمانیه است ودر میان کوهستان واقع شده در زیر آب قصبه ماندست و
است با باغات دلگشا وانهار روان ودرویش هکی اهل ایمان از طایفه عرب وصاحبان نسب وحسب اند فقیر از یکی
از دانشمندان ایشان سؤال نمود که اصل شما از کجاست وچه طایفه میباشید جواب داد که اصل ما از کوفه واز قوم
هاشمیم ودر اوایل دولت بنی عباس از کوفه حرکت ودر این ولایت مسکن ساختهایم ولکن آن ما انداختهایم
ذکر حصن الاکراد از بلاد شام است **مدینة طیبه در بیان حرف میم** سرای عالم آرای عالمیان معالم عرفان وسالکان
مسالک ایقان پوشیده وپنهان نماند که در حرف خا معجمه دیار وامصار بسیار متعدد است مشهور تر آنها بلاد کبیر
میشود **ذکر ختای** بکسر خا وبعضی بفتح خوانند واهل ایران ختا مؤلف دانند وآن خطاست ونزد اهل توران و
ترکستان ومغول ومردم آن دیار ختا است وولایتی است مشهور ودر افواه والسنه مذکور ولایتی است وسیع
عریض وملکی معمور ومستقیم است ومحتوی است بر بلاد عظیمه ومدائن قدیمه وقصبات معموره وقرا ونواحی مشهوره
ومشتمل است بر اقلیم چهارم وپنجم وقلیلی از ششم اکثر بیابان وهوایش سازگار وجبالش بیشمار وسکنه اش جماعت
کفار اند اغلب پادشاه بت پرست وبت پرست وآفتاب پرست ومشرک پرست اند وقلیلی سنی حنفی مذهب اند فقیر از یکی
چراغعلی نام در بدایت ایام در کشور هندوستان وکشمیر بکرات ومرات مسموع گردید که در مملکت ختا بکساله رسانیده در دولت

سیصد

سیصد سال دوران مملکت را احصار نمایند از سنگ رخام کشیده وبانجام رسانیده اند پادشاه ختای وخاقان
چین از نسل چنگیز خان اند وملک ختای محدود است از جنوب بولایت چین وتنکاش واز سمت مغرب بدیار
ترکستان ومغول واز جهت شمال بممالک کهنه آن دیار واز جانب مشرق بر فقیر معلوم نشد پادشاه ختا
در غایت جاه وجلال ودر نهایت استقلال است وچندین دیار وامصار که خارج ختا است مثل ترکستان
وایغور ومغولستان وتاتارستان وبعضی از بلاد توران ودشت قبچاق که هر یک از آن دیار مشتمل است بر امصار
ودیار ونواحی بیشمار در تصرف او است وبتحقیق پیوسته که در میان جماعت کفار مانند شهریار ختای سلطانی با
اقتدار وکثرت دولت وهیبت ووفور خزاین ودفاین ووفور لشکر واسباب شوکت نیست من جمله دوازده هزار
دختر باکره که چهار صد نفر از ایشان صاحب منصب اند در حرم سرای اویست ودر عدل وداد درجه عالی دارند ودر
قتل وغارت وظلم وجور احتراز لازم شمارند لهذا اهل جرایم را بمقدار جرم محبوس دارند ومدت معین حبس در
گذارند ومحبوسان را در سهم قلعه ساکن وسایر مشاغل باز ندارند وقوت لایموت بمحبوسان برسانند در ممالک
ختای باج وتنخواه داری نیست واغلب محصولات مانند نمک وشوره وکبریت وسنگ وجواهر واهن واسرب وقلعی
وامثال آنها خاصه سلطانی است وبحر غله وحبوب بعضی کشتکاران متعلقان سلطانی زیاده نستانند بنحوی
بنانست واز زمین روید حق رعایا است ودر آن مملکت چندان امن وامان است که بعرض آن خارج از حیز امکان است
در لشکر کشی وملک گیری قانون ایشان چنان است که چون خواهند ولایتی را مسخر نمایند بعد از تحقیق طرق
دخول وخروج وجمیع دخل وخرج اندازند بعد ده هزار سوار وپیاده ارسال دارند تا آن ولایت را محاصره کنند بعد از
هشت پنج هزار دیگر بفرستند وهفت هزار دیگر ارسال نمایند عقب یکدیگر چندان لشکر فرستند که آن
ولایت مفتوح شود در قانون ملوک ختای چنان است که مناهی که در ولایت ایشان نباشد بدان اهتمام نکنند
وگویند چیزی که از ملک بیگانه آید در تحصیل آن بعیت زحمت برسد وسیم وزر دنیا در خرج بدن آن صرف
شود چنانکه شال کشمیر در آن ولایت نخرند وکشمیریان بدان جهت شال نبرند ومتاعی که از ملک بیگانه بتجارت
دیار حمل ونقل نمایند مرجان وکهربا وبیرزه ومروارید است اکثر معادن در آنجا موجود دارند مثل طلا ونقره و
یاقوت ویشم وبهره وبلور وحدید وسرب ونحاس وامثال آن ودر سال النح کلی از آنها حاصل میشود
زمان سلطنت قوبلا قاآن بن تولی بن چنگیزخان شهر خان بالیق از بناهای اوست پایتخت دار الملک ختا میبود اکنون
دویست سال میشود که آن شهر با آن عزت وکرو متروک نموده است اکنون دار الملک اندایدحق بالیق است
پارچهای حریر بعضا بسیار تمیز در آنجا میبافتند کثرت دارد ونسبت اول است که همه مردم ایشان پوشند ودر آن
مخصوص بالاطبق آنجاست اهل ختای مانند اهل چین وهند بنوعی از طوائف اعتقاد ندارند وگویند که عالم

ختای بنا مدع و سمت مشرق طوفان ظاهر شده و تن بوجود آدم صفی که معتقد نباشند و طوایف امم را ولادت
حضرت نباشد گویند آدم دیپا بوده و کثرت آدم در همه اوقات ظهور نموده بعضی از ایشان نفی تناکف کرده در
کتب اهل اسلام مذکور است که اگر عیاذا بالله در روی زمین نباشد قیامت قایم میشود و آسمانها پیچیده گردد
از این کلام نیز معلوم میشود که مسلمانان قایل اند باین که آسمانها و زمینها با وجود انسان خلق شده و اگر انسان
نباشد عیاذا بالله نیز نباشد و چون قطب نباشد بنی آدم نباشد پس آسمان و زمین بوجود انسان کامل مربوط
و قوام عالم و عالمیان بذات مجمع منوط است بعضی از ایشان چنگیز خان را پیغمبر دانند و یاسا و یوسون را که
شریعت خوانند گویند رسول صاحب جلال بوده و با مر یزدان جاوید جهة صلاح مردم را قتل نموده چنانکه
اکثر پیغمبران مصر و شام و عرب بشمشیر مبعوث شده اند و امت خود را بعذاب الیم گرفتار نموده اند و جمعی که
مخالفت نموده بقتل آورده اند و لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام علمای ختا کلمه که معنی آن دو احتمال
دارد در کتب خود بنا نهند و گویند کلامی که از آن دو معنی حاصل شود باعث اختلاف و سبب فساد مردم گردد
و عاقل چون کلام دو احتمالین در کتاب خود نویسد که از آن فتنه و شور لازم آید و اختلاف و فساد زاید و اگر
محتاج شود بکلمه دو احتمالین در آنجا تصریح نماید که مراد ما از کلمه فلان چیز است و گویند سبب اختلافات
هر پیغمبر همین بوده و چون کلام انبیا سلف دو احتمالین بوده بعد از وفات پیغمبر زمان هر کس بموجب هوای نفس
خویش کلام پیغمبر زمان را تاویلات نموده و آنچه بذات نسبت از متشابهات نام کرده چنانکه اشعریان در لعنت بعضی
عرب هم ظاهر است فقیر از یکی از دانشمندان ایشان پرسید که از کلام تو معلوم میشود که زمره انبیا خطا نموده اند
و طریق غفلت پیموده اند و واضعان لغات ترجمانی جاهل و نادان بوده اند و حال آنکه تو اعتقاد داری که
ابیور خان و جمعی از ترکان پیغمبر بوده اند و لغات ترکی ایشان وضع کرده اند در لغات ایشان لغت دو احتمالین
بسیار است و بر تقابل بل برین هستی که پیغمبران عاقل تر به ترجمان اند و اختلاف و فساد بجز در میان و تفاوت
مدارک فراوان و نحن نحکم بقدر عقول الناس موهن بیان است پس در این باب چه ترجمانی جوابی چند داد که
پسند خاطر بود هذا از مخبران اعراض نمود سلوک ختای در استعلام احوال مملکت و استفهام اوضاع رعیت
اهتمام تمام دارند و دقیقه از دقایق ملک داری و رعیت پروری مرعی و مهمل نگذارند چنانکه در تمامت مملکت ایشان
ده فرسخ بده فرسخ دو نفر مهتر نموده اند که در شبانه روز آنچه واقع شود خلاصه از اخبار الملک رسانند معروض
رای خاقان گردانند در نفوذ ایشان است که چون خواهند بولایتی حاکم معین نمایند سه کس بهتر کنند یکی
حاکم ملک است و ضبط ولایت و سیاست رعیت با اوست دویم حاکم لشکر که محافظت سپاه و حدود دوقت
سیم حاکم تحصیل وجوه دیوانی و مالیات طلب حقوق دیوانی با اوست و هر یک در امر خویش استقلال دارند دخل

متصرف در امور بیگدیگر نمایند مملکت ختای چندان معمور و آباد است که قلم دو زبان از تحریر تقریر آن عاجز است
و رسم ملوک ختای مانند سلاطین چین است که کسی را عمل خود نگذارند که سالی یکبار تغیر امرای که خارج از
ملک ختا اند و تابع خاقان اند احضار کنند سه روز توقف و روز چهارم رخصت مراجعت دهند و المجیب
بن ادن دخل است صاحب نگارستان و حبیب السیر حکایات عجیبه از ملک ختای نوشته اند و غیاث الدین
زمان شاهرخ میرزا برسم سفارت بملک ختای رفته و وقایع خود را در آن مرقوم نموده است حکایات غریبه
نوشته است هر که خواهد بدان رجوع نماید ذکر ختن بضم خا معجمه و فتح تا منقوطه و سکون نون ولایتی
معروف و بخوبی آب و هوا موصوف و محتوی است بر بلاد عدیده و نواحی عظیم کوهستان انهار بسیار و انهار
بیشمار همگی از اقلیم چهارم و هوایش خرم از کشور ترکستان و بلده یارکند دار الملک آن است و از مضافات مملکت
ختا است مدتهای مدید در تصرف اهل اسلام بوده اکنون قریب بچهل سال میشود که در دست کاشغران
خاقان ختا است اکثر مردمش مسلمان حنفی مذهب و دیگر شیعه امامیه و دیگر علی اللهی اند و قریب کاشغر شهریست
حوما سعید و ختا دارشاع حسن و جمال بصفت اند و غریب نوازند و در دلش شیوه مثنا باشند و مزار بعض اولاد
حضرت امام جعفر صادق که زاد ولادیار یارشان میدهند و شهر بعنان ما بین یارکند و قرق واقع سال جمعی
کثیر بزیارت تربت آن حضرت رفته طلب حاجت نموده بمراد رسند ذکر خلخ بضم خا و تشدید لام و سکون
خا ثانی از بلاد ترکستان و بلده جهت نو امان است و خوبان بدلبران اند با ضرب المثل دانشمندان دو رکار
از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم و سکنه اش همگی ترک زبان و طایفه بهبهان اند که جمعی قدیم اما معلوم
کرده است ذکر خوارزم لفظ خوارزم مرکب است از دو کلمه در کتب تواریخ مسطور است که در ایام پادشاهی
با یکی از مصاحبان داد که یکی از بزرگان لشکر گفت خوارزمی بود بعضی گفت و دشوار کار در دلی که خطها ملک
خوارزم کفتند بعضی گویند سلطان وقت جماعتی را غضب نموده بدان دیار فرستاد که عمارت و آبادی نموده
ایشان در محل ماهی گرفته با آتش چوب گز کباب نموده معاش کردند چون مدتی برآن منقضی شد سلطان
با ایشان در هم آمد و چهار صد و بقولی هشتصد نفر از طایفه نسوان که عدد ایشان نیز همان عدد را رسال
نموده ایشان همان مکان را عمارت کرده بدان اسم موسوم ساختند چه که لفظ خوار بمعنی ماهی و لفظ رزم کباب
ترکیب نموده خوارزم گفتند بای حال ولایتی مشهور و بخوبی آب و هوا مذکور و محتوی است بر بلاد قدیمه و نواحی
عظیمه همگی از اقلیم پنجم و بقولی بعضی از بلاد چهارم و محدود است از سمت شمال بدشت قبچاق و از جانب جنوب
بولایت خراسان و از طرف مغرب ببلاد جرجان و خراسان و از جهت مشرق بملک ترکستان سکنه اش اکثر قوم ترک و معتقد
ترک و حنفی مذهب و دیگر زخی زبان و قلیلی شیعه اما امیر اند ملوک نامدار و عرفای کبار و علمای عالی اعتقاد از آن

دیار حیدری شمار ظهور نموده اند من جمله فرقهٔ ملوک خوارزمشاهیه از آنجا بوده اند و از عرفا شیخ نجم الدین
کبری و سید کمال الدین حسین صاحبان تصانیف مفیده از آن دیار برخواسته اند ذکر ختلان بفتح خاء
و سکون تاء و لام بلدیست از توران و بقولی از بلاد طخارستان از اقلیم چهارم ارضش خوب و هوایش خرم و کثرت مردم
اغلب قوم ترک و حنفی مذهب قلیلی فرقهٔ ربی کوی و مذهب امامیه دارند و خواجه اسحق مرشد سید محمد
نوربخش قدس سرهما از آنجا بوده احوال آنجناب در کتب تواریخ مشایخ بطریق تفصیل مسطور است و مزار
فیض آثار سید علی همدانی قدس سره آنجاست ذکر خراسان رکن اعظم کشور ایران و مملکتی است مشهور جهان
و مشتمل است بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار و محدود است از سمت مشرق بممالک زابل و توران و شمالش ببلاد
خوارزم و جرجان و از طرف مغرب بعراق و مازندران و جنوب وی بمغانه و قهستان اکنون تمامی بلاد
قهستان و مغانه و زابل و سیستان و جرجان و بعضی بلاد طبرستان از مملکت خراسان محسوب میشود مملکت
خراسان چهار بلوک محتوی است اول طخارستان دوم مرو شاهجهان سیم نشابور چهارم هرات و هر یک از
این بلوکات مشتمل است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه سیاحان دهور و مساحان زمان نزدیک دویست و دو ده در مملکت خراسان
بیست و دو شهر و مجموع قصبه و یازده قلعه شمار آورده اند من جمله اسفراین و اسفراب و بیهق و باخرز و جام
و جوین و جاجرم و جنوشان و نیادعیش و خواف و خلم و حصار و اندخود و بلخ و دوناه و غور و غرجستان و کرخ
و ختلان و طالقان و ابیورد و طوس و خاوران و میهنه و هرات و تون و طبس و ترشیز و سرخس و نسا و مرو
و شبرغان و بامیان و قندز و برجند و بیار جمند و بقولی بسطام و سمنان و دامغان و فاریاب و بوالوردیت
باخرز و تا آنجا قاین از بلاد خراسان است و جمیع بلاد آن کشور از اقلیم چهارم و بقولی قلیلی از سیم چهار و لا
امکان باد شد بیابان برابر و یکسان باشد و زمین آن کشور طولانی از مشرق بطرف مغرب کشیده است
تخمیناً طولش یکماه راه است سکنه اش بصفت شجاعت و مردانگی معروف و بعلوهمت و کیاست و فرزانگی موصوف اند
در بدایت حال مانند سایر اهل ایران بر دین صابیه بوده اند آنگاه کیش ثنویه اختیار نمودند تا آنکه رایت
اسلام بر سپهر برین کشید و صیت اسلام بگوش اعالی و ادانی رسید اکنون صاحبان مذاهب مختلفه در آن دیار
سکونت دارند اغلب اکثر و معتقد شیعه حیدر کرار اند و دیگر فرقه اهل سنت و جماعت ایشان نیز طایفه
بیشمار اند و دیگر اسماعیلیه نیز فرقه ای بسیار اند و دیگر علی اللهی این گروه قلیل اند و دیگر هندو و بغایت
قلیل اند و دیگر یهود بغایت قلت و بنهایت ذلت اند قبایل و عشایر خراسان از حساب بیرون و از حیز احصا
افزون اند من جمله طوایف قزلباشی اند قریب بصد هزار خانه وار اند و دیگر عشایر عرب که در زمان ملوک امویه
و خلفاء بنی عباس بدان ولایت رفته و مسکن گرفته اند اکنون زیاده از سی هزار خانه می باشند و دیگر قبایل هزاره

و تیمنی

و تیمنی و تیموری و جمشیدی ما بین حد جبال بامیان تا نزدیک خواف و باخرز از پنجاه هزار خانه افزون اند و دیگر جماعت افغان
ایشان متفرق بچند فرقه اند اول ابدالی که ایشان را درانی نیز گویند سلطنت افغان در این طایفه است مسکن ایشان هرات
و نواحی آن و زابلستان قریب بشصت هزار خانه وار اند دوم از جماعت افغان غلجه اند چهار از این طایفه در بلاد خراسان
تقریباً بیست هزار خانه میشوند و دیگر قوم اوزبک و ترکمان اند و چهار از این طایفه در بلاد سرخس و بادغیس و نواحی مرو
بلخ و طخارستان اند قریب صد هزار خانه وار اند و دیگر طایفهٔ کرد اند چهار از طوایف کردان در ممالک قوچان و جنوشان
و جاجرم سکونت دارند تخمیناً بیست هزار خانه وار اند پوشیده نماند که لفظ خور در لغت قدیم خورشید را گویند
و آسان محل و مکان را نامند چون آنکشور سمت شرقی ایران اتفاق افتاده لهذا آن ملک را خراسان نام نهاده اند یعنی محل طلوع
آفتاب آن کشور همواره در تصرف ملوک پیشدادیان بوده بعد از انقراض دولت ایشان مدتی در قبضهٔ سلاطین افراسیاب
پسر پشنگ ترک بوده بعد چون ملوک کیان او را از ایران بر انداختند بدستور سابق آن دیار را داخل ممالک ایران
ساختند و چون اسکندر رومی دولت کیانیان را برباد فنا داد بطریق ملوک الطوایف بنیاد نهاد از طایفهٔ اشکانیان
گویند در آن ولایت مدتی حکومت داشتند و چون ملوک ساسانیان لوای اقتدار بر افراشتند همواره آن طرف را بنام
امرای ذیشان تا مدتها فرمان بوده اند و گاهی بنی ازدها ملوک حکومت و شهریاری مینمودند تا آنکه اعلام ظفر انجام
ملت اسلام سر بفلک کشید و صیت دین مبین بمغرب و مشرق رسید در سنه سی و یک عبدالله بن عامر بفرمان
عثمان بصوب خراسان روان گردید و احنف بن قیس را مقدمة الجیش کرد ابتدا بحدود طبس و قهستان تا
لطف و عنف مفتوح ساخت آنگاه لوای عزیمت بصوب دیگر افراخت و اکثر بلاد خراسان مانند نشابور و سرخس و
و جوین و خواف و باخرز تا صعب بالصلح و برخی با قهر مسخر نمود و چند گاه در بلدهٔ نشابور در محل اقامت انداخته
بر جمیع اهالی سال فرمودن خطبه را بنام مفتوح ساخت و عبدالله بن خازم را بولایت هرات ارسال داشت و بقولی
خود با انجناب رایت عزیمت بر افراشت با اهل هرات صلح نمود و بعضی گرامی گرفته بصوب مرو شتافت اهالی
نیز بطریق صلح پیش گرفتند بعد از آن عبدالله بن احنف را به بلخ ارسال نمود و عبدالله با اندک زمانی مملکت طالقان
و طخارستان و نواحی آن را مسخر گردانید حاصل الکلام در زمان خلفا تمامی بلاد خراسان مسخر اولیای دین مبین
گردید بعد از انقضاء زمان خلافت خلفاء حکام آن دیار از طرف ملوک بنی امیه مقرر بوده و در عهد مروان
حمار که آخر ملوک مروانیان است آفتاب دولت بنی عباس از مشرق اقبال طالع گشت و زمان دولت امویان
در گذشت در سنه صد و سی و دو هجری ابو مسلم مروزی از آنجا دعوت اعیان دولت بنی عباس خروج
و با عقد امارت ترویج فرمود و آن ولایت را از تصرف ایشان استرداد نمود و در زمان دولت مامون ملوک
طاهریه ظهور نموده اند و در بقامت مملکت مسلط و مقتدر بوده اند و در سنه دویست و سی و هفت هجری

عهد المعتمد بن المتوکل صفاریان بر آن کشور مستولی شدند و در عصر المقتدر بن المعتضد در سنه دویست و
هفتاد و هفت هجری ملوک سامانیه بر آن ولایت کوس استقلال زدند و در زمان خلافت المطیع بن المقتدر در
سنه سیصد و پنجاه و هفت هجری غزنویان در غزنین و طخارستان ظهور نمودند و در اوان الطایع بن المطیع جمیع
آن دیار را مسخر فرمودند و در هنگام حکومت القائم بن القادر در سنه چهارصد و سی و هشت هجری سلجوقیان بر آن
مملکت استیلا یافتند و در وقت سلطنت المقتفی بن المستظهر سنه پانصد و چهل و سه هجری ملوک غور بر
اکثر آن دیار مستولی گشتند و در اوقات خلافت المستنجد بن المقتفی سنه پانصد و پنجاه و یک هجری خوارزم
شاهیان آن ممالک را مسخر کردند و در روزگار الظاهر بن الناصر سنه ششصد و هفده هجری چنگیزیان آن
ولایت را گشودند و عموم سکنه آن دیار را قتل نمودند و در ایام دولت المستنصر بن الظاهر سنه ششصد و
چهل و سه هجری ملوک کرت بحکم آل چنگیز در بلده هرات و نواحی آن مقتدر گردیدند و در سنه هفتصد و چهل و هفت
هجری ملوک سربداران در سبزوار و توابع آن بمرتبه امارت رسیدند و در سنه مذکوره طغا تیموریان در
جرجان و مضافات آن خروج کردند و در سنه هفتصد و شصت و اند هجری امرای چغتای در طخارستان
و نواحی آن ظهور نمودند و در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری تیموریان بر آن دیار مستولی شدند و در
نهصد و بیست و سه هجری شاهی بیک خان اوزبک آن ملک را مسخر کرد و در نهصد و بیست و شش هجری شاه
اسمعیل صفوی از تصرف اوزبکان بر آورد بعد از چندگاه عبید خان و عبدالله خان و عبداللطیف خان
بحکم آنکه سرنج مرکب هیچ دولتی ثابت نیست چند سال علی سبیل الاختلاف حکومت کردند بعد از آن اولیای دولت
صفویه تصرف نمودند بعد از انقراض دولت ایشان هرج و مرج تمام باحوال اهالی آن دیار راه یافت [illegible]
افشاریه بعد هزار و صد و چهل و پنج از آن رخت و پنج اغلان را تصرف نمود بعد از انقراض دولت
نادری تا حال که سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری است امرای آن دیار بطریق ملوک طوایف سلوک نمایند
و چندین طایفه در آن ملک در نهایت اقتدار اند اول اولیاء دولت قاجار از بسطام الی مشهد مقدس حکومت
کنانند دویم جماعت افغان در هرات و نواحی آن حکمرانند سیم ترکمان در بادغیس و سرخس تا [illegible]
چهارم اوزبکیه در بلخ و نواحی آن حاکم و شهریار اند پنجم جماعتی از افشار در اندخود و شبرغان ششم [illegible] در
کلات هفتم [illegible] اوزبک در میمنه و توابع آن هشتم طایفه [illegible] در تربت حیدریه نهم قوم هزاره در [illegible]
دهم فرقه جمشیدی در خواف و توابع آن یازدهم قبایل عرب طایفه در تون و طبس و [illegible] قاین دوازدهم طایفه
کرد در خبوشان سیزدهم جمعی در [illegible] و [illegible] چهاردهم جماعتی از هزاره در جبال هرات پانزدهم طایفه از [illegible]
در میمنه و شانزدهم گروهی دیگر از جماعت اوزبک در خلم و قندز هفدهم جمعی در ولایت درجز و [illegible] اینها که

مذکور شد در گوشه و کنار بسیار اند که سر اطاعت بهیچکس فرو نیاورند الحق ولایت خراسان همواره مرکز سلاطین [illegible]
و خواقین عظیم بوده و معدن حشمت بوده و علما دین و فضلا ذوالفنون بیرون از بیان بدان دیار گشوده اند و بسیاری از اولیا
عظام و مشایخ کرام از آن مقام برخاسته اند و همواره آن کشور پر نور بوجود حکما خردمند و شعرای بلاغت گستر آراسته
و بعضی از اخبار نبوی واقعه در آن دال بر مدح بعضی از آن دیار میکند و السلام علی تابع الهدی ذکر خجند بضم خا
و فتح جیم و سکون نون و دال ولایتیست بهجت مال از اقلیم پنجم آبش خوب و هوایش خرم از بلاد ماوراءالنهر است کمال
الدین که معاصر خواجه حافظ شیرازی بوده از آنجا ظهور نموده سکنه آن دیار در صباحت منظر و ملاحت پیکر ضرب المثل
دانشمندان روزگاراند ذکر خزر نام یکی از فرزندان یافث بن نوح ع بوده و ولایتی آباد کرده بنام خود موسوم
نموده آن ملک قریب بساحل بحریست که منسوب بدوست و آن بحر را بحر جیلان و بحر جرجان و بحر آبسکون و بحر
خزر گویند آن ولایت از اقلیم ششم و محتوی است ببلاد متعدده و نواحی عظیمه سکنه آنجا قوم ترکمان و حنفی مذهب اند
تا بعرف بین می باشند ذکر خاوران از بلاد خراسانات و از اقلیم چهارم است اگرچه اکنون اکثر آن دیار ویران
است اما قدیم الزمان جای خوش بوده و اشخاص صاحب کمال و اهل حال از آنجا ظهور نموده اند از آنجمله سلطان
ابو سعید ابوالخیر و حکیم انوری شاعر [illegible] در زمان خود و در فن خویش مشهور عالم و مداح خواقین نامی بوده اند
ذکر خواف ولایتیست بهجت مطاف مشتمل است بر صد پاره قریه خوب و آب و هوایش نیز فی الجمله خوب سکنه آنجا
اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه اند باغات بسیار دارد و آسیای بادی در آن دیار بسیار است که بباد میگردد
قدیم الایام ارباب کمال از آن دیار بسیار برخاسته اند من جمله شیخ زین الدین ابوبکر و امیر قوام الدین [illegible]
بوده اند آن دیار را [illegible] ذکر خیرآباد قصبه ایست جنت بنیاد بوده اکنون ویران است و از خراسان است ذکر خبوشان
اکنون قوچان گویند آن بلده خراسان بدار الاماره کرداناست هوایش سرد و آبش خوب و مردمش شجاع و دلیر
در اکثر صفات حمیده دلپذیر اند میوه های سردسیر نیز فراوان و غلات نیز ارزان است اشخاص صاحب کمال و [illegible]
خال از آنجا برخاسته اند ذکر خان جد از بلاد پنجاب و علی الحسب ما یاب است از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش ملایم
مردمش اکثر هندو و معتقد شیعه مذهب و حنفی مذهب نیز دارد و حکام آن دیار از نسل کیان اند و [illegible]
باشند ذکر خلج بفتح خا و کسر لام و سکون جیم نام طایفه ایست عظیم از نسل ترک بن یافث بن نوح ع [illegible]
طایفه در کشور هندوستان و غیره سلطنت نموده اند و در اکثر بلاد فارس و عراق و خراسان و کابل و توران بحکومت
بعضی شیعه امامیه و جمعی حنفی مذهب اند و فرقه از خلج در ساوه حکومت کرده اند ذکر خیوه بلده ایست از خوارزم
جانب جنوب و هوایش عفونت است سکنه آن همگی قوم ترک حنفی مذهب اند ذکر ختلان بفتح خا و تا و سکون لام
عربی ملکی است در قرب بدخشان سکنه آن قوم افغان حنفی مذهب اند و دار الامان آنجا [illegible] نام دارد و رودی عظیم دارد

کذارش میکذرد باغات بسیار دارد ومردمش خالی از هنری نباشند **ذکر خلم** بضم خاء وسکون لام ومیم شهری است
در بکتر زمین بلخ آبش شیرین ومردمش تیغ زن ودر کتاب یکی از مورخان دیدم که فرعون بن عون از آنجا بوده سکنه
خلم همگی سنی حنفی مذهب بغایت متعصب اند وهوایش نیز بد است **ذکر خیبر** نام دو موضع یکی در ملک عرب که
جناب جنت مآب بقوت بازوی امیر المؤمنین حیدر فتح نموده قصه آن در کتب اخبار مسطور است ودیگر نام موضعی
کرد دره کابل ودر بکتر زمین پیشاور واقع است جائی سخت وکوهسار است وسکنه این سرزمین از جماعت افغان اند
قطاع الطریق وشیخ محمد نامی نقل از فقیر نمود دو دفعه با کروهی انبوه در آنجا عبور واز ما برفتن مجبور کردند **ذکر خوار**
ولایتی است حاره وهوایش ناسازکار وآبش ناکوار بغایت حاصل خیز وخاکش پنبه انکیز است ومردمش همگی
شیعه مذهب اند وقلیل الادب آن ولایت مابین طهران وسمنان اتفاق افتاده وسمت شمالش جبال وسایر اطرافش
کشاده است **ذکر خوی** وبدار الصفا موسوم است بلده ایست از بلاد آذربیجان طولش از جزایر خالدات **مط** وعرضش
از خط استوا **لوم** از اقلیم رابع ودر جانب ارس واقع است وسمت غربی شهر تبریز واقع واطرافش عریان بجبال
شامخه قریب ومردمش از متاع حسن وجمال با نصیب وقریب بچهار پانصد خانه در اوست وصد وبیست پاره قریه
مضافات اوست وبعضی ناحیه رغبت فزای وخوب بودستانش مشتمل است بر باغات دلکشا وبساتین عجب
وزین هوایش سازکار وآبش خوشکوار وخاکش حسن خیز وزمینش طرب انکیز دلبرانش اندام دستک بتان کشمیری
فند هالات جنانکه از کثرت خوبرویان مورخان شهر خوی را خوارزم کفته اند مردمش ترک زبان ونسبتا
نامهربان همگی مذهب امامیه دارند ومعتقد بدایع انصاف نکذارند ارباب فضل وکمال واصحاب وجد وحال
از آن دیار بسیار برخواسته اند من جمله در این روزکار آقا محمد اسمعیل وآقا محمد ابرهیم هردو برادر بوده در فضل
وکمال ووجد وحال یکانه زمان بودند بینا آقا محمد اسمعیل بغایت متقی وپرهیزکار بوده وآقا محمد ابرهیم در سعی
مراتب کوی سبقت از همکنان میربوده هردو از غرایب زمان از مریدان ومستعدان العارف بالله نور علی شاه بوده که
بوده اند هردو آن بزرکوار از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال نموده اند فقیر با هردو آن عزیزان ملاقات کرده
بوده صحبت داشته بود شهر خوی مدتهای مدید دار الامان طایفه دنبلی از جماعت اکراد بود وایشان نیز
ملوک دیشان سلوک نمودندی هواره در ظل معدلت ایشان نواحی آباد ورعایا دلشاد بودندی جون هوای
ناخوشی دهر نابکار را پاس سر وهراسانی [illegible] ناملایمی معتاد است **بیت** کنج بیمار وکلیه
خانه بیت شادی بیتم دراین بازار بیت اکر احبا نا سپهر از کل بخت نسیم راحتی بشام جان صاحب
شوکتی رساند هزاران کام ناکامی از پی رسیده صد هزار خواری در دل روزکار شان شد بعد از این کلمات
حکایات احوال امرای دنبلیه است که نفاق اخوان ومخالفت خویشان باعث زوال دولت کردید وباعث جند

ساله بنهایت انجامید **نظم** دولت همه ز اتفاق خیزد بیدولتی از نفاق خیزد مجمل از مفصل آنکه جعفر قلیخان بن احمد
خان که در شجاعت وشهامت یکانه ودر لشکرکشی ودشمن کشی مرد آزموده بود بنابر عدم مساعدت بخت اندولت خانه
زیر وبر این بجو بیش داده قدم در طریق عصیان کذاشت وعلانیه اعلام مخالفت در آن ولایت برافراشت **بیت** چو
شود مرد را روزکار همه آن کند کش نباید بکار جون طاقت مقاومت با دولت قاجاریه در خود ندید ناجار فرار
اختیار نموده با اولیاء دولت روسیه ملتجی شدند اما انجام مال او بود از نهال دولت آل عثمان نجید لاجرم اندک مدتی
کرد اینده با امنای دولت روسیه التجا آورده با اعتماد دولت روسیه شیخ خانه از نا بلند اختر وبنیاد دودمان سلطنت
ساخت وجنکاه مقدمة الجیش روسیه وانواب فتح وظفر بر روی اهالی آن دیار بکشود بالاخره امنای دولت روسیه
بلده شکی را بوی تفویض نمودند وازامورات دیکر معاف ومعزول فرمودند عاقبت در سنه هزار ودویست وسی
بدار القرار خرامید واز کثرت مکنت ودولت روزکار آسوده کردید وفرزندان جعفر قلیخان ماحب شان باد کار ماند بولنخان
واسمعیل خان جون فرزند ارجمند بولنخان حضور نداشت لاجرم اسمعیل خان بموجب وصیت پدر در حکم امنای
دولت روسیه لوای حکومت شکی برافراشت بعد از جندکاه بروایت مشهور دولت روسیه اسمعیل خان را مسموم ساختند
عدم فرستادند وبولنخان را تمکین ندادند اکنون مسموع میشود که بدیار آذربیجان آمده در یکی از بلاد آذربیجان
سکونت دارد **ذکر خلخال** ولایتی است جنت مثال قدیم الزمان یکی از ملوک ایران شهری بر سر کوهی بنا نموده
آباد نام نهاد الحال مجموع آن ولایت را خلخال کویند مشتمل است بر صد پاره قریه تمامی فرح افزا ودر کوهسار واقع
وهمکی از اقلیم رابع است آبش معتدل وهوایش سردی مایل محدود است از سمت مغرب ببلاد کیلان واز جانب
مشرق بولایت اردبیل واز جانب شمال بالکای طالش واز جهت جنوب بدیار آذربیجان سکنه آن همکی ترک زبان
عزیب نوازند وداستان شیوه مهمانان نوازند که سبب آن دیار بغایت مشهور است ومذهب امامیه دارند ودر شجاعت
مردانکی معروف اکثر اهل روزکار اند عموما سفید رخسار واز متاع حسن وجمال بهره دارند فقیر مکرر دیدن ودیدن آن
ولایت رسیده کویند حکومت آن دیار از عهد سلاطین زمان تا حال در کف ایشان ....
دودمان حکام آن دیار است **ذکر خمسه** جون پنج ناحیه متصل بیکدیکر است لهذا خمسه کویند از اقلیم چهارم است
خوب وهوایش خرم کوهسارش بسیار زمینش کردار الاماره آن دیار زنجان است وذکر خمسه در جای خود مذکور کشته
آن دیار ترک زبان واکثر بومی افشار وهمکی مذهب امامیه دارند ودر شجاعت ومردانکی معروف اکثر طوایف افشار
وقبایل شاهسون در آن دیار بسیار اند **ذکر خرم آباد** نام چند موضع است در عراق عجم ومشهور ترینها خرم آباد
لرستان وتختکاه امرای ایشانست از اقلیم چهارم وهوایش ملایم وآبش وسط مردمش همکی کرد وشیعه
مذهب اند قریب چهارهزار خانه در اوست ودفاتر ولکن مضافات اوست شهر میان کوهستان واقع وسمت شمال

وجویش واسع و جنگلهای پر درخت و مسالک بغایت سخت دارد چهار باغ خرم آباد بغایت بهجت بنیاد است و
سرهای دلنشین دارد راقم چند یوم در آن شهر مکث نمود کوه [illegible] بلند و بود اما بطریقی ظاهر بستانهای دلکش
خالی از حسن و جمال نباشد و عموما مهمان نواز و غریب پرور باشند ذکر خوانسار قصبه ایست دلنشین و محلی است بهشت آئین
قریب دو چهار فرسخی جربادقان و سه منزلی اصفهان در محل کوه و محل صنوبر واقع ارضش دلنشین و بغایت خوشگوار و هوایش
بهجت فزا و باغاتش دلگشا قریب سه فرسخ طول باغات آنجا است اکثر فواکهش ممتاز و سیبش امتیازی است و کمتر جای
امثال آن در جاهای دیگر دیده نشده و مردمش خالی از آدمیت نباشند عموما کاسب و پیشه ور اند و قماش خوب میبافند
و کاتب خط نسخ در آنجا بسیار است اکثر قرآن مجید مینویسند قریب دو سه هزار باب خانه در او است و چند مزرعه
مضافات دارد ارباب علم و فضل و کمال از آنجا برخاسته اند من جمله آقا جمال و برادرش آقا حسین که در زمان شاه
سلیمان و شاه سلطان حسین سرآمد فضلا بودند سیما آقا حسین صاحب تصانیف کثیره در حکمت و فقه و حدیث
و غیره ذکر خزاعی نام طایفه ایست از عرب اکثر شیعه مذهب اند جمعی کثیر از آن طایفه در خدمت سروران اولیا
جانفشانیها نموده اند و جمعی کثیر عالم و فاضل و خیر بوده اند احوال ایشان در کتب اخبار بطریق تفصیل مذکور است
ذکر خلیل الرحمن که آن را خلیل مدینه و حبرون نیز گویند در حرف جیم مذکور شد ذکر خفر بفتح خا و سکون فا و را
ناحیه ایست از فارس و در سه منزلی شیراز در سمت مشرق آن واقع و میان کوهستان اتفاق افتاده مابین دو کوه قریب
یک فرسخ واسع است و سمت شرقی و غربی گشاده است و نیز بعد از وسط املاک خفر جاریست از اقلیم سیم و هوایش
خرم است قریب سی پاره قریه و مزرعه در او است و فواکه کم میباشد و برنج بسیار بکوشش و برنج عنبربوی و سلطانی
بغایت خوب حاصل میشود مردمش همگی شیعه مذهب اند مولانا احمد که از حکما [illegible] بود در زمان شاه اسمعیل
از آنجا ظهور نموده صاحب تصانیف مفیده است و قبر جاماسب حکیم در آنجا است ذکر خفرک بضم خا و را
بلوکیست از فارس و سمت شمال شیراز واقع و مسافت دو منزل در او است و طرف شمال و جنوبش جبال شامخه
و فاصله میان جبلین زیاده از یک فرسخ و شرقی و غربی آن گشاده است قریب بیست پاره قریه در او است ارضش وسیع
هوایش در موسم تابستان بد و از فواکه انجیر و انارش خوب است مردمش همگی مذهب امامیه دارند سکنه اش زیاده
ناحیه ولیکن [illegible] سیدان است محلی بهجت نوازان و سادات صحیح النسب در آنجا ساکن اند
در بلوک خفرک برنج بسیار حاصل میشود فقیر با بلوک خفر جوشن آمده از بلوک خفرک و مردم خفرک [illegible]
خفرک ذکر خشت قصبه ایست از ولایت فارس در یک منزلی کازرون واقع و در دامنه کوه اتفاق افتاده از اطراف
آن جبال شامخه دارد و از هر طرف یک فرسخ کم و بیش دور و نخلستان آنجا معمور است ارضش دلنشین و هوایش بغایت
حار هنگام زمستان و بهار جای بهجت نشان است و قریب دو سه هزار باب خانه در او است و چند پاره قریه مضافات

اوست

اوست خرمای ممتاز زیاده و مردمش همگی شیعه مذهب عموما از معارف اشقیاء دور و از لباس مردمی عور اند
اما مردمان نامدار از آنجا برخاسته اند ذکر خالص از بلاد یمن است [illegible] ذکر خابص از قصبات عراق عرب و مردمش
همگی حنفی مذهب اند [illegible] مابین کرمانشاهان واقع و جوانبش بعید [illegible] واسع است و قریب هزار خانه در او است
هوایش گرم و اراضی دلنشین [illegible] کنارش میکنند و نخلستان نیز دارد ذکر خبیص بلوکی است از کرمان و اخبار آن
بجهت توامان بیست پاره قریه دارد و هوایش گرم و آبش فراوان و غلاتش ارزان است نخلستان بسیار دارد و حنای
آنجا بغایت ممتاز که به بلاد دیگر کم پیدا میشود مردمش همگی شیعه مذهب اند و در سمت جنوب و مشرق
دارالملک کرمان واقع و جبال نزدیک ذکر خرقان از توابع بسطام و محل عالی انقام است بر جلگه اتفاق افتاده
و جوانبش بغایت گشاده سه طرفش [illegible] قریب بانصد باب خانه در او است و باغات دارد و سکنه اش همگی
شیعه مذهب اند ابوالانوار شیخ ابوالحسن خرقانی از آنجا است و نیز از آنجا ظهور نموده در زمان خود اعرف عرفای عصر بود
مرشد خواجه عبدالله انصاری است ذکر خمندایی [illegible] ولایتی است از کشور هندوستان از اقلیم سیم و هوایش گرم و محصولاتش
بلاد هندوستان [illegible] همگی در زمین هموار واقع و سمت جنوب دهلی اتفاق افتاده مردمش اغلب هندو و کافر
بت پرست و دیگر حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند ملوک نامدار از آن دیار برخاسته [illegible]
که تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است ذکر خان بالیق دارالملک کشور ختا بوده مدتها مسکن ارباب عزت بوده
و ارباب اهل قبلا قاآن نبیره چنگیز خان بوده ذکر خان لفظ خان در لغت عرب [illegible] گویند و [illegible]
و در لغت ترک بمعنی پادشاه است و در اصطلاح اهل ایران ارباب مناصب گویند ذکر خاقان لقب پادشاه چین
و ختا است و هر کس در آن دو کشور پادشاه گردد او را خاقان گویند ذکر خسرو لقب پادشاه ایران بوده و مخصوص نام
یکی از سلاطین عجم است که آن را خسرو پرویز نیز گویند و اکنون شهریار ایران را شاه گویند و لفظ شاه در لغت عرب
بمعنی بزرگ است مثل شاهراه و شاه بیت و شاه کار ذکر خوندکار لقب ملوک آل عثمان است مخفف خداوندگار است
سلاطین روم را قیصر نیز گویند ذکر خوارزم [illegible] شهرمانند و محلی است خاطر پسند از بلاد [illegible] و سمت
شمال دارالملک [illegible] و مسافت سه منزل [illegible] است از اقلیم چهارم و نیز شمال آن قصبه [illegible] و سایر اطرافش گشاده
ارضش خوشگوار و هوایش سازگار و خاکش طربانگیز [illegible] و باغاتش دلنشین و انهارش بیشمار زیاده از صد
پاره قریه در او است و مجموع قراهای آن دیار باغات خوب دارد و قصبه [illegible] محتوی است بر دو سه هزار خانه [illegible]
دامن کوه [illegible] واقع و عمارات [illegible] و مطلع نظر [illegible] قریب بیست فرسخ طولا و عرضا میشود و مجموع آن آباد و معمور
الحق مضمون این بیت در آن دیار بظهور تمام دارد بیت هشتی از طراوت سبز و خرم * همه چون جنت فراوان نعمت آدم
در آن [illegible] ممتاز میشود مقدار [illegible] در آن شده و [illegible] ذکر [illegible]

ذکر خیرآباد نام چند شهر است در عراق و فارس و خراسان اکثر آنها بنظر رسیده است ذکر جولان از بلاد یمن است از اقلیم
دویم و هوایش گرم و آبش فراوان و قرای بسیار مضافات اوست و سمت شمال دار الملک صنعا واقع و مردمش همگی
عرب اند و اصناف قبایل عرب در آنجا بسیار است و از بنا های عالی بعضی مخالف در آنجا مسکن دارند و اکثر
مردمش زیدی مذهب اند و بیست و سه فرسخ از صنعا دور است حقیر ندیده قسم دویم در بیان حرف دال
خاطر معرفت مظاهر عکس پذیر بصورت این معنی خواهد بود که بحرف دال بلاد و امصار و نواحی بعید و عمارات
معتبر آنها که دیده و تحقیق شده و حقیقت حال آنجا رسیده بیان مینماید ذکر دمشق شهریست مشهور و قدیم است
در افواه مذکور بلاد شام و نواحی بعید آثار مضافات اوست و ممالک دمشق یک چند است از جنود خمسه
مملکت شام اصل مدینه دمشق از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات ع ح و عرضش از خط استوا لج بعضی گویند
که حضرت نوح ع بعد از طوفان اول شهری که بنا نمود دمشق بود و بعضی برآنند که مخالف آن نمان شهر را احداث
کرده و بعضی گویند که عاد بن عوص بن ارم بن سام و بعضی گویند اسکندر اول بعد از سفر مشرق بنا و مکان در سید
دمشق نام امرا اسکندر ساخت و باسم خویش نام دادن از انطاکیه و عرفه گفته اند که غلام دمشاق نام مرفود بحضرت ابراهیم
خلیل بود آن غلام را حضرت ابراهیم ع آن شهر را احداث کرد دمشق نام نهاد و بروایتی سلیمان بن داود ع آن شهر را ساخت
و بعد ابنی دمشق بن قانی بن مالک بن ارفخشد بن سام بن نوح ع بنا نموده و باسم خویش موسوم نموده و بعضی
گفته اند که دماشق ولد نمرود بن کنعان ساخته و بعضی برآن رفته اند که مرقومه اذ ورکان بونان اتفاق یکدیگر دمشق
بنا نموده اند اما باتفاق اکثر مورخین اول کسی که در آنجا عمارت نمود ارم بن سام بن نوح ع بود و ارم در آن زمین
باغی ساخت و طرح عمارات متین انداخت و آن باغ را ارم گفتند در خوبی بی بدل و خوبی ضرب المثل بود و انکه
شداد بن عاد در آنجا عمارات فراوان ساخت و بهشتی نمود و بعضی در آنجا طرح انداخت و آن را ارم ذات العماد نام نهاد
آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد شاهد مقال است بعد از انقضای مدتها تاریخ کم
اندازند بن گویند عم حضرت ابراهیم ع بود و بوزارت نمرود اشتغال مینمود در آن نزدیکی شهر دمشق را احداث
نمود بعد از خرابی اسکندر رومی تعمیر کرد و بقولی دمشق بن ارم بن سام در عمارت آن اهتمام تمام بجای آورد
و دمشق بلاد فلسطین و الیا و حمص و اردن بود و هر یک از بلاد آن تا حق آباد کرده بنام خویش موسوم ساختند
الحاصل شهر دمشق محبت کثیر شاداب و خضرت زمین و وفور نعمت و بسیاری عمارات و باغات بهشت این جهان
گفته اند چنانکه صاحب تاریخ و صاف آورده که در روایت شده که اگر بهشت در آسمانست وی محاذی و مقابل دمشق
و اگر در زمین است آن خود دمشق است فقیر معروض میدارد که حدیث هم آمده در زمان خلافت بنی امیه موضوع شده
باشد و محو شاید که راوی آن ابوهریره باشد زیرا که در عالم سیاحت هیچ اندوی شهرها بسیار مشاهده شده است باقی

حال دمشق شهری خوب و بلادی مرغوبست و هر کس و هر طایفه در آن شهر توانند معاش نمود در زمان بنی امیه بسیار
معمور بود که در وقت آن بهجده فرسخ رسید و کثرت و جمعیت خلق بنهایت انجامید اکنون که سه هزار و دویست و چهل
دو هجریست قریب سی هزار خانه آبادی در اوست من جمله بیست هزار خانه از اهل سنت و جماعت اند و سه هزار و پانصد خانه
نصاری و دو هزار خانه یهود و دو هزار خانه شیعه و سه هزار خانه از طایفه سامری و غالی و یزیدی و امثال
ایشان و صاحبان مذاهب ادعیه در آن شهر سکونت دارند اما اغلب شافعی و دیگر حنفی اند و صد مناره و سی صد مسجد
و صد مدرسه و دویست حمام و شش هزار دکان و مجموع آنها از سنگ تراشیده و در غایت استحکام ساخته اند و آنها
بنا در کوچه و بازارهای آن بدو فلک و قلعه از آن چون سر و روان عموما مردمش لطیف و ظریف و سفید چهره و از نسا و
حسن و جمال ماهرو اند با وجود آنکه از اقلیم سیم است برف و افزون باد و اعتدال هوای آنجا بهجت کرده درختان
و نارنج و ترنج و نارنگی در یک بوستان موجود و میوه های سردسیری و گرمسیری تا بحصور و اقسام حبوب
غلات فراوان و ارزان است و محتوی است بر هفت محله و در هر محله نهری عظیم جاری و در مجموع خانها و دکانها و
بازارها وی سادیست و در تقسیم آب چنان مقرر نموده اند که هر محله آن شهر مشتمل بر چند کوچه و هر کوچه بر مجری
و چند خانه است که فراوان آب تقسیم کرده اند الحق طرفه تدبیری نموده اند حتی در هر بیرونها آب روان و در فصول
جریان دارد اصل آن شهر در زمین هموار مایل بطرف جنوب اتفاق افتاده و سمت غربی و قلیلی از شمال آن کوه
و در طرفین بغایت گشاده است و جنوب آن در آن آب انقیاد البحار رسانیده در منبع کرده و مسافت بسیار طی میکند
لاجرم آبش خوشگوار و هوایش بر امن انکارات جنانکه یکی گفته ما ارض لها دم وهو آنها شتم گویند دوازده هزار
باغ و ده هزار دکان شهر از قدیم در آن شهر است و مسجد اموی که مشهور جهان و معمور عظیمی بنای زمانست در
وسط شهر واقع شده و چهل ستون یکپارچه از سنگ رخام و بلندی آن ستونها هفت گز کم و پیش و نظیر
عهد و حرب در شبستان آن جامع کار کرده اند و پنج مناره دارد و سقف مسجد بسرب و آهن پوشیده است و شش هزار
قندیل در آن است و در شش محل آن مسجد در گفته میشود در ایام جمعه بعد از فراغ از نماز در هفت محل
حلقه ذکر جلی منعقد میکرده و طول مسجد پانصد و چهل و هشت گام و عرضش صد و پنجاه و یک گام و مدار خرج
موقوفات آن بوقتیکه سیصد مثقال طلا مقدار و صرف مدت خرج نموده باقی آن را صرف فقرا نمایند و قرآن بخط
شریف امیر المؤمنین و فرزند بزرگ بخط عثمان در آن مسجد است و کتب خانه عظیم دارد و کتب مجلد و بسیار در داو
و حضرت یحیی بن زکریا ع در شبستان آن مسجد جهت شرقی مدفون است و بر یک جدار آن که باب بردان خوانند
سر مبارک حضرت یحیی ع و سر مبارک سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام او بخته شده بود آن مسجد قبل از بوده و بعد
شده و ولید بن عبد الملک بن مروان علیهم اللعنة و النیران آنرا مسجد جامع کرده و در تاریخ شام آمده که شش هزار

(margin note) کتاب تاریخ ... بیت ... اسباب ...

هزار دینار سرخ بران مسجد صرف نموده و غرض ولید پلید همان نام نقط بوده در صورتی که لیم مذکور است که محصول
پنج سال از ممالک شام بران خرج شده و انچه لوازم زیب و زینت بوده ولید بجای آورده و صور جمیع انبیا و اوصیا و اصحاب
رسول خدا صلعم در آن نقش و نواحی آن بسیار است و منبر بلال در خارج شهر دمشق است سمت قبلی و منبر یزید علی ... است و قبر
معاویه مشهور است در تواریخ مذکور است که قبور بنی امیه را عبد الله سفاح که اول خلفای بنی عباس بود در کنده ویران
نموده و نابود ساخت و قبور بنی امیه که اکنون در انجا اشتهار دارد بعید از مدعا در سنان و برهان مروان جمیع
موشنوده ازواج ابوسفیان ساخته اند و موقوفات چند بران معین نموده اند ارباب معارف و اصحاب ایقان را در آن
دیار بسیار برخواسته اند مثل عبره بعض سیاد دیگر در آنجا بسیار ملک نموده و طریق محبت معارف و مشاهیر ایشان
جیوده و عموما مردم آنجا بعشق و فجور معروف و بلواط و زنا رغبت تمام دارند ... از عالم غیرت دور
حمیت بعید و از کسوت مردمی و سماحت عورند و اکثر اوقات خود را بعیش و عشرت مصروف دارند و عمر گرامی را
بمناهی و ملاهی گذرانند اختصاص بیک صنف و صاحبان فضل و هنر ایشان انجا برخواسته اند و قریه صالحیه که سه
نیم فرسخ از شهر دور است بسبب کثرت باغات و بساتین بشهر اتصال دارد و مزید و هزار غار در انجا دار است
دکاکین و عجب قرایی و جبل قاسیون بدان قریه متصل است آن جبل مبارکی است و مقابر انبیا و اولیا و اکابر علما
در آنکوه بسیار است و کهوف متبرکه دارد از انجمله غاری است گویند قابیل هابیل را در آن غار شهید کرده
و اثر خون او هنوز هست مغربه ای الفتن نامند و دیگر مغار الجوع است گویند چهل پیغمبر از صدمه گرسنگی در آن
غار فوت نموده اند و از زحمت جوع و عطش بیاسوده اند ... شیخ محی الدین اعرابی و شیخ فخر الدین و قبر شیخ کبیر
الدین و شیخ عبد الغنی نابلسی و جمیع ... دارد و شهر است و در نفس دمشق جمعی از صحابه و تابعین ... و موطن
آسوده اند گویند قبر ... سکینه بنت حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام انجا است مسافت ده فرسخ از شهر دور دست
شهر دمشق دار الملک خلفای بنی امیه بوده و چهارده کس از آن گروه مکروه خلافت نموده اند و مدت نود و یک سال
طریق ظلم و جور و فسق و فجور پیموده اند قطعه بوده اند از سکان امیه چهارده ... ... اول
معاویه پس یزید بد فعال و ز بعد او بدین بد ... معاویه بعد مروان و بعد او عبد الملک ولید و سلیمان
و پس عمر و انگه یزید و از هشام است پس ولید ... یزید ... ابراهیم بیان مروان بن محمد الحکم لقب حمار
بود ... و بحث ... اخبار سلف و خلف از مخالف و موالف معلوم شده و از
اقوال ... تحقیق پیوسته که بنی امیه طایفه مکروه بوده اند و در اندیشه آخرت و رضای ... بوده اند
خواه در زمان جاهلیت و خواه در اوان اسلام ... بوده اند و اصلی ... از عرب نبوده اند ... امیه غلام رومی
الاصل بود ... اسباب کرد در کتب اخبار مسطور است ... چنانکه در اکثر کتب تواریخ

آمده که بنی امیه در زمان جاهلیت رباخوار بودند و مال مردم بستم میبردند و چون نظام مسلمانان شد بند
دست تعدی خاندان رسالت دراز کردند و ابوسفیان و پدرش خمار و رباخوار بودند و سطان ... بنی هاشم بودند
چون ابوسفیان فی الجمله ترقی نمود چند نوبت بجنگ حضرت رسول صلعم رفته چندان فتنه انگیخت که جمعی از
صحابه کبار بشهادت یافتند و حمزه سید الشهدا در جنگ احد بحربه وحشی شهید گشت و جگر آنحضرت را
آن بدبخت مکید و پسر او معاویه فرعون امت بود حضرت رسول خدا صلعم هفت نوبت در هفت موضع او را
لعنت فرموده و فسادات سرحلقه اهل عناد بمرتبه که از بدو ایجاد آدم تا این دم در هیچ قومی مانند آن شقی
ظهور نکرده در مدت هجده ماه هفتاد و دو بار با وصی رسول مختار صلعم مجادله نمود و سرهای
بریده اولیا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و سایر دوستان اهل بیت سب و لعن که لا یلیق بود نمود
و این سنت سیئه قریب هفتاد سال در بنی امیه و اتباعش در حکومت ایشان چهل هزار کس از مهاجر
و انصار و اولاد ایشان بجرم محبت و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام بقتل آوردند و بعمال بلاد خود نامها نوشتند که
دو ندیه هر کسی که ... که شیعه علی بن ابی طالب باشد بقتل آورند و اگر نه ذمی و ملحدی باشند
مراتب ... چنانکه احوال مردم این زمان و خلق ایران است که اگر مردی گوشه نشین و خلوت گزین بوده و اوقات
خویش را در عبادات و ریاضات صرف نموده و احتراز از ابنای روزگار لازم شمرده و از ملبوسات و ماکولات
بالقلیل ما یقنع قناعت کرده باشد این چنین کس را البته در ایران تهمت تصوف نموده انواع ایذا و اذیت رسانند
و خوار و ذلیل گردانند و بی بحث شرعی بر قتل آن فتوی دهند و اخراج بلدش نمایند و اگر شقی و فاسق
و از معرفت حق بی بهره که منصب و جاه دنیوی و ملک و ثروت صوری داشته باشد هر اینه دانشمندان
و عبده بطون و شهوات در تعظیم و تکریم ... کوشند و هزار عیب شرعی را در لباس مداهنه و تملق
بپوشند و بر وفق مراد آنجا اهل فتوی دهند و بنا بخاطر جمع خود صلحا و سادات را هدف گردانند چنانکه در بدع
شیراز اتفاق ... انکو خان ... خان در مملکت فارس چندان ظلم و جور و فسق و فجور نموده اند که
عشر عشیر آن در خاطر معاویه نگذشته بود و دیگر قاسم خان بیگی که از ظلم و سفاهت حجاج زمان ... ابن زیاد
بود نسبت بفقیری که از پسر سید الشهدا ابن سعد و خولی اصبحی گردند ... نمود و ابنای زمان این حرکت را
بیدینان قابل صد هزار نفرین دانسته ... نمود ... مطلب ... و ... است که آنان و اولاد
رسانند بر معنوی ... است و هر که تحقیق ملازم گردد در حقیقت
مولای ملازم را آزار کرده است چنانکه از اهل بیت رسالت روایت که دشمن ما در قیامت و دوست ... محض ولد
آن تا ... دشمن دوست ما ... دشمن ما است ... نموده اند که بنی امیه ...

رسول خدا را اعتقاد نداشتند چه که با اهل بیت آنحضرت لوای خصومت افراشتند همچنین اگر این شقی بد
را اعتقاد بولایت و امامت ائمه هدی بودی هرآینه ذریات انبیا را بر سنان نیزه گردانیدن رعایت ننمودی اگر
چنان ذریات از جمله بیگانان بودی احوال و خباثت مآل آن مظهر جور و فساد و مصدر ظلم و عناد در ضمن نوشتن
مذکور خواهد شد دیگر آنکه آن شقی جعده بنت اشعث را فریفته تا بکین امام حسن را زهر شهادت رسانید
و محمد ابن ابی بکر را در جوف درازگوش نهاده بسوخت و عایشه را بجای دلیل انداخت و حجر بن عدی و اصحاب او را
بقتل آورد و عمار یاسر اصحاب رسول را بتیغ اغلمون بقتل آمد و پیروان خود را اهل سنت و جماعت نام نهاد
از حجیج قاضی پرسیدند که احوال معاویه را بیان نمای در جواب گفت چگویم از احوال کسی که پدر او ابوسفیان
دندان مبارک حضرت رسول خدا را شهید کرد و مادر او هند جگر سید الشهدا حمزه عم پیغمبر را بمکید
و خود حق امیر المؤمنین را بجور و قهر بگرفت و پسر او یزید پلید حضرت امام معصوم حسین بن علی را
شهادت رسانید و دیگر زیاد ولد الزنا را در نسب بجد الحاق نمود و پسر ولد الزنای خود را ولیعهد ساخت و
سنن رسول خدا را برانداخت و بجای هر سنتی بدعتی نهاد و عقبه ابن ابی معیط را که حضرت رسول نسب
او را از قریش نفی کرده بود بجد ملحق کرد [illegible] و جهودی بود و پسر او ولید فاسق و خمرخوار بود و مروان
ولد الزنا بود و زوجه جد مروان را صاحب رایات میگفتند و حجاج و ابن زیاد مشهور بزانیه کسی احوال
ایشان را بیان نماید الحاصل [illegible] فاطمه [illegible] سعادت بخت چنانکه اللهم العن بنی امیة قاطبة مؤید
مقال است دولت ایشان بکار [illegible] و سلطنت ایشان [illegible] و آخر شان بکار رو شریفشان عار [illegible] ابن خاندان
ذکر بعضی معارف مشایخ که از ایشان بطریق اختصار [illegible] معرفت تحریر [illegible] و متبرع [illegible] کرده اند با اهل حال
و ارباب کمال [illegible] و ملاقات کردیم اگر مجموع ایشان مذکور گردد در حوصله این دفتر نگنجد و لیکن
بذکر چند نفر ایشان اقدام می نماید ذکر شیخ جمال الدین لورستانی [illegible] زمان و اعلم حکمای دوران بود و در علم
و عمل با اکثر اهالی ادوار سبقت میجست با ابنای زمان کمتر معاشرت کردی و بیشتر اوقات در کنج عزلت بسر
بردی و صحبت دوست داشتی و از کثرت اختلاط [illegible] نفرت [illegible] و از صحبت کامل [illegible]
کردی و با فقیر اظهار شفقت فرمودی و گاهی زبان بحقایق بیان گشودی و کلمات معرفت بنیان فرمودی روزی
فقیر از آنعارف حکمت مصیر پرسید که میان عارف و حکیم و عالم فرق چیست و معنی هریک کدام است جواب فرمودند
که معنی لغوی هریک معلوم است نزد عارفان آگاه در حقیقت هر سه یکی است عارف حقانی عالم ربانی است
و عالم ربانی حکیم سبحانی است در حقیقت میان ایشان فرق نیست و بموجب آیه کریمه و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون [illegible] و بر طبق حدیث قدسی کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف باید عارف [illegible]

و چون کسی [illegible] بمرتبه [illegible] حکما محالست [illegible] یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد
اوتی خیراً کثیرا مقام او اعلای مقامات است و چون شخص باین مقام رسد [illegible] فآتیناه رحمة من عندنا
و علمناه من لدنا علما در حالی باشد از علمای ربانی [illegible] درجات باشد [illegible] العلماء ورثة
الانبیاء وارث پیغمبران باشد بموجب حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل [illegible] باشد
و در عرف علمای ظاهر و قشریین عارف و صوفی را گویند که مطابق شریعت مقدسه مجاهده و ریاضت [illegible]
خود باشد و مکاشفات او موافق شریعت مطهره بود و حکیم شخصی باشد که در علوم عقلیه دانا و بر فنون خود بینا
باشد و به شریعت [illegible] زمان خود مطیع و منقاد نباشد [illegible] بطریق عقل [illegible]
دو فرقه اند یکی اشراقی گویند و این فرقه ارباب ریاضت و مجاهده اند و طریق تحصیل ایشان طریق ریاضت و مجاهده
است و دیگر مشائی اند و ایشان بطریق نظر و استدلال تحصیل کمال کنند و عالم کسی است که در علوم نقلیه [illegible]
شرع ملتزم باشد و از صورت شرع تجاوز نکند و منکر معنی باشد و آیات قرآنی و اخبار نبوی و احادیث مرتضوی
را ظاهر حمل نماید و طریق ریاضت و مجاهده را منکر باشد و معتقد عالم وجدان و عرفان را گویند [illegible]
[illegible] ذکر شیخ صالح عارف آگاه [illegible] معرفت دستگاه بود در صدق و صفا [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] حاصل داشت [illegible] علم عرفان [illegible] و وجدان [illegible]
طالبان [illegible] در شرح [illegible] کشف حقایق [illegible] و در تکمیل ناقصان اهتمام تمام [illegible]
فقیر چندگاه مهمان [illegible] بود و از صحبت [illegible] مستفیض میشود [illegible] مولوی داشت [illegible]
فقیر میفرمود که [illegible] فیض عظیم روی داده [illegible] موجب انبساط باشد [illegible] بیان کن [illegible]
معتقد [illegible] بخلفای [illegible] کردن آغاز [illegible] وطن [illegible] نمود و جناب شیخ فرمود که [illegible] الهی [illegible]
مواطن رسالت پناهی و از لطف حضرت ولایت پناهی [illegible] الهام [illegible] معلوم [illegible] ظاهر [illegible]
که خلفای ثلثه [illegible] در مرتبه ولایت [illegible] از [illegible] عشق [illegible] اقلیم [illegible]
مقام [illegible] ایشان از اهل فضول [illegible] اگر این [illegible] باطن و صفا [illegible] ظاهر و هویدا چون آفتاب
روشن گشته که خلفای ثلثه و پیروان ایشان در مقام ولایت بی ولایت و در منزل حقیقت [illegible]
کرده [illegible] بطریق تقلید [illegible] نوع دیگر اعتقاد داشتم [illegible]
که اعتقاد اهل باطن و سالکان [illegible] باین غلط است و این روش [illegible] بطریق ارشاد [illegible]
دارند [illegible] مجموع ایشان از صغیر و کبیر [illegible] ذکر [illegible] بطریق تقلید [illegible] مقلدان
مقلدان [illegible] مانند حیوان [illegible] از حیوان کمتر [illegible] قوله تعالی اولئک

کالانعام بل هم اضل مقلدان مذهبی بر مقلدان مذهب دیگر رجحان ندارند چه هر دو بمحض تقلید بسنده کرده‌اند
ذکر شیخ عبدالله از علما حنفی مذهب بود در علوم نقلیه و ادبیه بر امثال خود تفوق می‌نمود و کتب فقه حنفی
دین و ملک و وزیر بود و مرجع و مآب فرقه حنفیه بود روزی فتوی سؤال نموده که درباره شیعه چه فرمایی و در حق
ایشان چه حکم نمائی در جواب فرموده که فرقه شیعه بحکم حدیث نبوی ص سب الشیخین کفر لا توبة له کافر اند
و چون موافق آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفا بشرف رضوان مشرف گشته
و مصداق والسابقون الاولون من المهاجرین تا آخر رضی الله عنهم و رضوا عنه در سلک مهاجرین منتظم
شده اند و صدیق اعظم با حضرت علیه در کلام قدیم صاحب نامیده کما قال عز شانه اذ یقول لصاحبه لا تحزن
و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد شده پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان و فی الحقیقه منکر قرآن و سنت
کند مفتضح و خاسر و حق آن است بنابر این شیعه از جمله کافران و خارج از دایره ایمان است پس ذبح ایشان حرام و زنان
ایشان حلال و مال ایشان مباح و قتل ایشان واجب احتراز از ایشان مکروه لازم و هدم و حدوث ایشان ترس و تحجیر
ایشان سنت و افعال ایشان بدعت است این قوم اشقیا جمیع صحابه را لعن کنند الا قلیل و حرم محترم رسول را ملعونه
گویند و اکثر عشره مبشره را ملعون خوانند و اکثر صحابه کرام را ضال و گمراه دانند و افترا و بهتان بخدا و رسول
جایز شمارند و بهتان و افترا بر امامان معصوم بندند و مردمان اهل یقین را تکفیر نمایند و گویند امامان ما گفته اند که
سوگند افترا کنید و دروغ بندید و بهتان زنید که در هیچ ملتی افترا و بهتان جایز نیست این گروه مکروه جایز دانند که
علما اصول گفته فقرا انان نکرا اهلان است و جماعتی دیگر که اخبار عبا ندیدند طعن کنند و لعن نمایند و فتوی بر قتل
بکار کرد هند و ایشان نظر بر طایفه گمراه لذا اکثر قبایح ایشان گفته شود مصرع صد قیامت بکند و دان تا ما
دیگر اینکه پرسیدم که مذهب اهل سنت و جماعت چون است و کدام است در جواب فرموده که حقیقت مذهب اهل سنت
و جماعت آن است که حضرت رسول ص فرموده است که ستفترق امتی من بعدی علی ثلاث و سبعین فرقة کلهم
فی النار الا واحدة بدانکه اصل این هفتاد و دو فرقه که از اهل دوزخ اند شش مذهب است تشبیه و تعطیل و جبر و
قدر و رفض و نصب اهل تشبیه ایزد تعالی را بصفات ناسزا توصیف کنند و بمخلوقات تشبیه نمایند و اهل
تعطیل صفات باری تعالی را منکر شوند و بصفات خداوند قدیم کفر ورزند و اهل جبر اختیار مخلوقات را انکار نمایند
و بندگی خود را بخدا نسبت نمایند و اهل قدر نسبت خداوند قدیم را بخود اضافه نمایند و خود را خالق افعال
خود دانند و اهل رفض در محبت علی بن ابی طالب ع غلو کنند و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را منکر شوند و اهل
نصب در دوستی ابوبکر و عمر غلو نمایند و در حق علی بن ابی طالب ع طعن زنند و هر یک از این شش فرقه
دوازده فرقه شده و جمله هفتاد و دو فرقه گشته بحکم حدیث نبوی کلهم فی النار همگی در دوزخ روند الا فرقة

واحده و آن غیر هفتاد و دو فرقه است و از اهل نجات است و اهل سنت و جماعت اند زیرا که در آن تشبیه و تعطیل
و جبر و قدر و رفض و نصب نیست و در زمان رسول ص مذاهب سته نبوده بعد از وفات وی ظهور نموده
ابتدای هر یکی از این مذاهب معلوم است که در چه ایام و در چه مقام و کدام شهر و از چه کس و بسبب چه بوده
و آنکه کسی دعوی نمود بر مذهب مستقیم و منهج قویم باتفاق اهل اسلام مذهب اهل سنت و جماعت است
معنی سنت و جماعت سنة الرسول و معتقد الصحابه است و مذهب اهل سنت و جماعت آنست که خداوند تعالی
یکی است و یکتای مطلق است اول او بود و آخر او نیز خواهد بود و عالم را او موجود نمود و احد فی عدد و ذات با
صفات و هر چه آدمی خیال کند از آن برتر است و او خالق خیر و شر است و موصوف است بصفات منزه و
منزه است از صفات ناسزا صفات و ذات او قدیم است و هیچ صفات او حادث نیست و صفات او عین ذات
او نیست و غیر ذات او هم نیست لاهو و لاغیره کالواحد من العشرة و او را ضد و ند و مانند و فرزند نیست
و او در چیزی و از چیزی و بر چیزی نیست و در دنیا دیدنی نیست و در آخرت ممکن است و در بهشت جایز خواهد بود
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و خالق عباد و افعال او است و مخلوق خالق افعال و اعمال خود نباشند اما
فاعل افعال اند و هیچ صفتی از صفات مخلوقات بوی نماند لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر فعل او از علت و غرض
خالی است و هیچ چیز بر او واجب و لازم نیست فرستادن انبیا از وی فضل است و اگر عذاب مخلوقات نماید و دوزخ
فرستد عدل است و ظلم بتصرف در مال غیر است و اگر تمامت کافران را بهشت آرد فضل باشد و گروه انبیا معصوم اند
و غیر انبیا هیچ کس معصوم نباشند و محمد مصطفی ص بهترین رسل و انبیا و بهترین مردم است و خاتم پیغمبران است بعد از
وی بموجب آیه کریمه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار خلیفه اول ابوبکر است بعد از آن عمر بعد از آن
وی عثمان و بعد علی رضی الله عنهم نظم در جهان همه بود حقیق در خلافت کسی به از صدیق و نبی او بود
از احرار گر چه فاروق لا بن الخطاب بعد فاروق جز ذو النورین کار ملک بیافت زینت و زین بود بعد از او
علم و وفا اسد الله خاتم الخلفا بطریق الخلافة ثلاثون سنة خلافت خلفا ثابت است و چون اکثر اسما
الهی چهار حرفی است لازم بود که خلفای حضرت رسول ص چهار باشند مثل الله و رؤف و علیم و حکیم و عظیم و قدیم
و خالق و رازق و ظاهر و باطن و مانند اینها بسیار است و نیز اسما انبیا عظام چهار حرفی است مانند
آدم و لامح که اسم حضرت نوح ع است و خلیل و یوسف و ایوب و موسی و یوشع و عیسی و محمد و رسول و خاتم
و همچنین عالم چهار اند عالم ناسوت و عالم ملکوت و عالم جبروت و عالم لاهوت و نیز کتب سماوی چهار اند تورات
و زبور و انجیل و قرآن و کذلک مقامات چهار اند شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت و عناصر نیز چهار اند
آتش و خاک و باد و آب و نیز نهرها چهار اند جیحون و سیحون و نیل و فرات و ایضا ارکان کعبه و زمزم و طواف و مقام

ودعوت وعزم واحرام وشعر وسجده ومنبر وامام ومسلم ومؤمن وعالم وعارف وعامل وعادل وهادی وعاقل و
طریق ومذهب ونجات وکتاب وحساب وصواب وامثال اینها بسیار است از این کلمات معلوم شده است که
خلفا باید چهار باشند واز لفظ خلفا وحدیث الاسلام غریب مفهوم میگردد خلافت اهل بیت جراغ وسجده محمد و
منبر ابوبکر وعمر عثمان وحیدر اجماع علما بعد از صحابه حجت است لا تجتمع امتی علی الضلالة واجتهاد ورای و
قیاس از علما جایز است ومجتهد مصاب است اگرچه خطا کند ورستگاری در متابعت مذهب حنفیه ومالکیه
وشافعیه وحنبلیه است وسب شیخین کفر است کما ورد فی الحدیث عن النبی سب الشیخین کفر لا تقربوا معهما معاویه
خال المؤمنین واز صحابه بزرگ است وتکفیر اهل قبله جایز نیست نظم هر که شد اهل قبله بر نبی کم به آورده
گروید گرچه بدعت وخطا وخلل بینی اورا زروی علم وعمل مکن او را به تیر زدن تکفیر شمارش ز اهل نار وسعیر از عقاید
اصول وفروع اهل سنت بسیار است ذکر همه باعث ملال خواهد بود والسلام علی تابع الهدی حکایت چهارده درویش
شبی چون روز بلخ بخشان در جامع اموی چهارده نفر از درویشان [illegible] ایشان از بلاد متفرقه جمع بودند با
یکدیگر طریق صحبت والفت می‌نمودند یکی از ایشان زبان لاف گشوده [illegible] گفتن آغاز وطنبور [illegible] وخود ستائی
نمود وگفت از بخارا ام شهری که مولد من است بر آمدم ودر ربع مسکون مدت پنج سال گشتم وبعضی اقلیم را سیاحت
کردم وعاقبت الامر به [illegible] رسیدم که او مانند عرش بود الرحمن علی العرش استوی یکی دیگر گفت از دار السرور هرات
کموطن من است بر آمدم ومدت هشت سال در بلاد [illegible] طریق گردش نمودم وبا دانایان معقول عشرت
نمودم آخر الامر [illegible] اختیار کردم که چون فلک اطلس ساده ومظهر المؤمنین مرآة المؤمنین گشته بود یکی دیگر گفت که
از کشمیر جنت نظیر که مسقط الراس من است از انجا آدم اسا بیرون شدم ومدت ده سال در صحرا ودشت گردیدم ودر بیابان
گلگشت در ملک سراندیب بخدمت شیخی رسیدم که او مانند فلک ثوابت بود وکثرت مریدان او رکن ذات وحدت را
محو نمود یکی دیگر گفت که دار الملک کابل که وطن من بود ترک نمودم ومدت پانزده سال در [illegible] وفراز عالم گردیدم
کار مقتدای کردیدم که چون زحل مظهر موتوا قبل ان تموتوا واذا تم الفقر [illegible] گشته با سیاهی فقط وحدت
بود نظم سیاهی که بدانی نور ذات است بان ظلمتش آب حیات است یکی دیگر گفت که از شهر صنعا که دار الملک یمن
وصنعا وموطن من است بر آمدم ومدت بیست سال در بلاد [illegible] سرگردان شدم بالاخره در ملک خراسان
در حلقه ارادت مرشد [illegible] در آمدم که او چون مشتری سعد اکبر بود ودر زمره سعدا واتقیا [illegible] و از صحبت
جاهلان و[illegible] احتراز مینمود یکی دیگر گفت که قاهره ام که از بلاد مصر ومولود گاه من است دست
ربای سیاحت در وادی طلب گذاشتم وهر شهر ودیار گشتم آخر الامر در [illegible] رسیدم
[illegible] بود وهمواره با انس مریدان وطالبان [illegible] ایا هوای کافر کیش بجای [illegible] آورد

یکی دیگر

یکی دیگر گفت که در قسطنطنیه بوجود آمدم ودر ایام جوانی [illegible] شدم ودست طلب گریبان گیر شد مدت بیست وپنج
سال در عالم گشتم واز بسیاری دیار وامصار گذشتم وبا هر فرقه وصاحبان خرقه نشستم عاقبت الامر بشیخی
دین محمد عشق پیوستم که او مانند خورشید بر همه میتابید ومریدان او ذره وار در آغوش مهر می بودند یکی از
الشمس وضحیها در حق او صادق بود چه که بر صغیر وکبیر لطف واحسان بر ایشان میفرمود یکی دیگر گفت که از طراب
کران [illegible] مسقط الراس من است بر آمدم مدت سی سال [illegible] آمدم وبا طوایف بنی آدم محشور شدم
عاقبت الامر [illegible] شدم که او چون زهره مدام در سماع وبسط بود ومریدان [illegible] میشود واز [illegible]
لازم داشت [illegible] در بساط انبساط قدم مینهادند واین بیت میخواند نظم اگر [illegible] طلب نکنی
ورکه باز رسید [illegible] یکی دیگر گفت که من از دار السلام بغداد ومدت سی وپنج سال [illegible] آمدم نهایت
الامر در عالم ارادت بکف شیخی نهادم که او چون عطارد با هر نیک وبد سازگار بود وبا هر طایفه وگروه مخالفه سلوک
نمود بیت چنان با نیک وبد سر کن که بعد از مردنت عرفی مسلمانت بزمزم شوید وهندو بسوزاند یکی دیگر گفت که
من از شهر [illegible] آمدم که مدت چهل سال است که در بلاد عالم قدم میزنم ودر جهان [illegible] گردیدم وجهانیان عجیب
دیدم بالاخره بخدمت پیشوای رسیدم که او چنان ماه تابان وطالبان تابان بود والقمر اذا تلاها گویا در
بان او صدق مینمود وبر همه روشنائی میداد ودرهم صفا [illegible] مریدان مینهاد یکی دیگر گفت که من از دیار حلب
بودم ومدت چهل وپنج سال طریق طلب پیمودم وبسیار طوایف مختلفه معاشرت نمودم ودر همه ابواب [illegible]
روی روزگار ابنا زمان گشودم سر انجام کار بوطن آمدم وصاحب حقیقی دین مرید شدم بیت ابد در کوی او
ما تشنه لبان میگردیدیم یار در خانه وما گرد جهان میگردیدیم واو چنان بود که چون [illegible] برق ودرمان
[illegible] قرار میگرفت [illegible] بر میرسید از جبین او عرق میچکید بیت اگر [illegible] انجام [illegible]
حمد یکی دیگر گفت که من اندیار [illegible] آمدم ومدت پنجاه سال است که در [illegible] وسیاح ختا [illegible] عالم بسیار
دیدم وجاهل بسیار مشاهده کردم آخر الامر [illegible] دیدم که در هوای [illegible] قاف معرفت [illegible] یکی
دیگر گفت که من از ملک سراندیب ومدت پنجاه وپنج سال در بصره [illegible] نمودم وبسیار از عارفان کامل
را خدمت نمودم ودر ربع مسکون بصبر وسکون گردیدم عاقبت کار مرشدی دیدم وارادت اورا [illegible] دیدم واو چنان
[illegible] که از روی آب بسان باد میگذرد [illegible] از خاک [illegible] گفت شعر درمیان قعر دریا تخته بندم کرده
باز میگوئی که دامن تر مکن هشیار باش یکی دیگر گفت که من از مدینه قونیه واز ملک یونانم ومدت شصت سال است
در شهر ودیار سرگردان شدم [illegible] سیاحت کردم ودیدم با عالمان جهان روی روزگار آوردم وبسیار
ناقصان [illegible] دیدم نهایت الامر بخدمت کاملی رسیدم بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیکبختی دید

وچنان شیخی معمود که مصرع ان زمین را اسمان کشته بود و بطی طریقة العین طی زمان و مکان میفرمود یکی دیکر گفته
مدتهای مدید و عهدهای بعید از حجاز که وطن مالوف من است دور و از مسکن معهود مهجور شدم و در بحر و بر
عالم و در طوایف امم سیر کردم آخر الامر رسیدم باقلیم کرو عاجساد را افناء میکرد و انفاس ارواح و ساحت [illegible]
ناقصه را بکمال میرسانید و زحل و مشتری را مبدل میکرد ابدو عطارد و مریخ را شمس و قمر معبود و شمس و قمر را حل و عقد
کرد و حجر مکرم میفرمود و مربع الکیفیه و مثلث الکیان معبود و حجر را واحد و الحد واحد میکفت چون هر یکی از
درویش در تعریف شیخ خویش زبان بیان کشادند و داد توصیف در سیاحت و کردش خود دادند فقیر در کوشه
نشسته و لب از خود فرو بسته چشم را از و کوش را فراز نموده بودم هم دید دم می شود یکی از ایشان ملتفت
فقیر کشته گفت تو که از ملازمان شیخ ولی چرا سخنی نمیکوئی و چون شیخ که بمقیده بنکرت سوار و میدان سخن در ان [illegible]
نفیز یکوئی مرشد خود بحر ابریشت فصاحت و فتر [illegible] بلاغت [illegible] شیخ خود [illegible] فقیر [illegible]
کرجانی که بر درآمد و در بساط بلبلی در باغ نوان نمود و بحلی که عنقای بلند مکان و بجای دولت [illegible]
باشد زبان [illegible] نواند کفت مصرع خود را بنده دیدن شرط ادب نباشد ان درویش کفت که اکر کلستان
بیان را نوان اورد ابی دستار کلستان میتوان اورد و اکر جمن در دوش نوان کشید باری از جرمن خوشه میتوان
القلیل یدل علی الکثیر و الجرعه تدل علی الغدیر نظم کرچه نتوان خورد طوفان سحاب کی توان کردن بترک خورد اب کرچه
عاجز امد عقل از بیان [illegible] فقیر کفت که حق ایست که شیخ من از ان اوصاف منزه و از این فضایل
و کمالات مبرا بود درویش دیکر باز سوال نمود که بچه سبب مرید شدی و بدامن ارادت وی در امدی فقیر کفت که
عقلا و حکما کفته اند که علت ضم جنسیت و سبب ارادت مجانست است چون احوال و اقوال و افعال او مناسب حال
و مقال فقیر بود لاجرم بجذب انجذاب ارادت نمود بیت ذره در تو کاندر این ارض و سمااست جنس خود را همچو کاه و کهربا
[illegible] فقیر بان [illegible] ناجاد بند [illegible] تا ابتغ و اب بحر [illegible]
[illegible] که از ان کل شکل و مناف [illegible] کلات [illegible]
با ان درویش [illegible] کفت که [illegible] معجزه و خوارق عادت
فقیر کفت که معجزه و کرامات باعث هدایت میشود و موجب اطمینان میکردد که بعض انبیا و اوصیا و امت معجزات
و کرامات باهره نمودند [illegible] و مردم را [illegible]
[illegible] شق القمر نمودند و مردم را صورت [illegible] ساحت و [illegible]
معدوم [illegible] امثال ایشان چندان معجزه و کرامات ظاهر نمودند مصرع [illegible] بچه شود
[illegible] کرامات و معجزات که شاهد میبودند انکار [illegible] عناد [illegible] فساد [illegible] هذا

حرفراسین کفتوده و ما هذا الا اساطیر الاولین کفتن کرفتند و انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم
مقتدون کفتند و [illegible] انؤمن کما آمن السفهاء [illegible] و ما یهلکنا الا الدهر کفتن آغاز کردند و
انا [illegible] مناسبت معنوی داشتند و مجانبت [illegible] اسلام [illegible] انّا صدّقنا
کفتن بطبقه یومنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون در آمد [illegible] یومنون بما انزل
الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون داخل شدند و چون [illegible] من انصاری الی الله کفتن آغاز
کردند بی توقف [illegible] نحن انصار الله آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون [illegible] ربنا آمنا بما انزلت
واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین کفتند و [illegible] کشف و کرامات و [illegible] معجزه و خوارق عادات [illegible]
[illegible] بعد از استماع این کلام [illegible] حکایات در [illegible]
السیاحه مسطور است [illegible] ذکر عبد الله افندی [illegible]
[illegible] قسطنطنیه بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم
غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مصر و شام و مصطفهای شایسته مقام پادشاه رومی و بحکم پادشاه اسلام است پادشاه گفت نعم پیغمبر ما معلوم و بفرمان
سلطان روم است فقیر گفت اکنون مفهوم شد که بحکم قاضی مانند بودن بلخ است زیرا که در جمیع مذاهب و ملل اسلام
و بقانون صاحب شریعت زنا و خمر تلخ است و حال آنکه افندی عبد الحنان فرمان داده و بر حلیت زنا و خمر فرمان کتابت کرده
هذا شیء عجیب و متعه در مذهب قزلباش مباح و بحکم صاحب شریعت سنت و افندی برهان حکم میفرماید
و طریق مذمت متعه کردن میگشاید بعد چون جناب قاضی بوشنید عنانکه کرد قزلباش میگوید که باتفاق فریقین در
اسلام متعه جایز بوده و خلیفه ثانی در زمان خلافت خود آنرا حرام فرموده چنانکه در دیگر و بعضی کتب گفت متعتان
کانتا علی عهد رسول الله و علی عهد ابی بکر و انا انهی عنهما هذا در کتب فریقین مذکور است که در زمان
خلافت خلیفه عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری و سلمة بن اکوع و مغیرة
بن شعبه و اسماء بنت ابی بکر و جمعی دیگر از صحابه و تابعین بکلام خلیفه التفات نکردند و اباحت متعه فتوی میدادند
و بآن عمل میکردند و میگفتند که چون کسی از رسول الله شنیده ایم آن بود که متعه را حلال نموده و ما بقول خلیفه آنرا
میکردیم و بر آن اعتقاد بوده اند تا از دنیا رحلت نمودند ثعلبی و غیره در تفسیر خود آورده اند که علی بن ابی طالب
گفت لولا نهی عمر المتعة ما زنی الا شقی یعنی اگر نهی نمیکرد عمر متعه را هرگز زنا واقع نمیشد مگر از شقی ابن جریر
نوقل قزلباش است که متعه در صدر اسلام مباح بوده و عمر نهی نموده و نیز ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده اند ابی
خود که ابی فما استمتعتم به منهن در مصحف ابن عباس چنین بوده فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی با وجود
ورود آیات و احادیث باباحت متعه افندی متعه را حرام میداند و حب الطف و بمجاز زنا را حلال میکند
محل تعجب است قاضی افندی چون استماع این سخن متغیر گردید و آخر الامر بدشنام انجامید و قزلباش را دشنام
بسیار داد و بر علماء ایشان نفرین نمود فقیر گفت جناب قاضی بر مسند قضاوت جلوس نموده و بر متکای شرع
شریعت تکیه فرموده زبان بدشنام گشادن و فحش بطایفه قزلباش دادن روا نباشد و نیز از حسن معاشرت
و مکارم اخلاق افندی بعید باشد چه وجه دارد که در این محفل قزلباش حاضر باشد و از استماع دشنام افندی ملال
گیرد و مرآت خاطرش کدورت پذیرد افندی از شنیدن کلام فقیر متنبه شد با اطراف و جوانب مجلس نظر انداخته و
فقیر را مخاطب ساخته گفت در این انجمن غیر از تو کسی نمیدیدم که قزلباش باشد از استماع کلام قاضی تمام احتیاط
از دست رفته بود گفتم مگر افندی معلوم ندارد که من قزلباشم و ابا عن جد قزلباش است در حقیقت انقلاب
احوال و تغیر رای این کلام شاهد عقل درستی نموده لیکن گفتم که فقیر سهل باشد جناب قاضی و حضار نیز قزلباش شد
نعوذ بالله اگر چنین نباشد قاضی حیرت نمود و گفت مگر قزلباش را چه معنی است و قزلباش چه دعوی است فقیر عرض
داشت که لفظ قزل در لغت ترکان سرخ را گویند و باش سر را باشد و هر که چیزی سرخ بر سر دارد قزلباش است اینک

فقیر تاج

فقیر تاج سرخ و جناب افندی و اهل مجلس فوطه (؟) سرخ بسر دارند بنا بر این حضار قزلباش میباشند و در اصطلاح
قزل طلا را گویند و چون طلا در میان فلزات مرتبه اعلی دارد و بحقیقی که اقوال و افعال و احوال و ما سوای او طلا
در غایت خوب و در کمال اعتدال بوده باشد اکنون او را قزلباش خوانند و آنانکه متعه را حلال میدانند قزلباش
ملکه راضی و گروه او باشند **بیت** چونکه جنا خوانام ای صنم لازم آمد اخوانم دم زنم بعد از استماع این سخن
چون خلیفه شکفتن آغاز نمود و زبان بتحسین گشود و سایر حضار نیز آفرین بسیار گفتند و همگی مصافحه نمودند
جناب قاضی جبهه فقیر را بوسه داد و گفت خواهش آنکه سیاحت نمودن و مسافرت کردن امثال شما را لایق و
پسندیده است **نظم** نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر که طرف کله کج
نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند
ذکر دکن بفتحتین و سکون نون مملکتی است مشهور در افواه و السنه مذکور و از اعظم بلاد کشور هندوستان و بزرگترین
آن ممالک است و مشتمل است بر بلاد عدیده و دیار عظیمه و قصبات معموره و نواحی مشهوره و بلوک بسیار و قرای بیشمار
و محتوی است بر شش صوبه اول صوبه احمدآباد دویم صوبه برار سیم صوبه بیجاپور چهارم صوبه بیدر پنجم صوبه
تلنگانه ششم صوبه احمدنگر و هر یک از آن صوبجات مشتمل بر امصار بسیار و بلاد بیشمار و هر یکی از اقلیم دویم و تلنگان از
اقلیم اول جبال و تلال و دره ها بغایت کم و اراضی آن کشور بغایت خرم است و محدود است از طرف مشرق به دریا
و از جانب مغرب بملک گجرات و از جهت شمال به بیدر و هند و از جهت جنوب بارض سراندیب و نیز از جانب جنوب
مقداری متصل است بدریا و ساکنان آن دیار اغلب هنود و سنی حنفی مذهب بوده اند و بطریق شام و کثیری و حکام
و بتان عمل مینموده اند بعد از ظهور شوکت اسلام در اغلب جمعی کثیر مسلمان گشتند و از کیش آبا و خویش درگذشتند
اکنون در آن کشور طوایف مختلفه بسیارند اول سواد اعظم مذهب سنی حنفی دارند دویم سنی شافعی مذهب اند ثانی
بر مجبره شمار اند سیم شیعه امامیه قریب بدویست هزار خانه وار اند چهارم گروه نصاری که از جماعت انکلیس اگر
چه در غایت قلت اند و لیکن در غایت قوت و شوکت اند پنجم اسمعیلی ایشان قلیل و سایر صاحبان مذاهب از آن
قبیل اند ملک دکن همواره مقر راجهای با شوکت و مرکز [illegible] حشمت بوده و بعد از ظهور ملت بیضا
اکثر اوقات ملوک اسلام در آن مقام سلطنت نموده اند از انجمله ملوک بهمنیه و ملوک نظامشاهیه و ملوک
عادلشاهیه و ملوک قطب شاهیه و فرقه عماد شاهیه و جماعت بریدیه و طایفه برهمنی و زمره تانکیه بغایت شکوه
با اقتدار و ملوک عالی مقدار بوده اند که تفصیل احوال ایشان در دیار بامر السیاحه مسطور است بعضی از بلاد آن
کشور بطریق حروف تهجی مذکور شده و برخی دیگر مسطور خواهد شد **ذکر دولت آباد** نام چند موضع و شهر است در ایران
و هندوستان و مشهورترین آنها دولت آباد دکن است شهری عظیم و بلدی کریم است محتوی است قریب بسی هزار باب

خانهٔ معمور و اقسام خوب و علاقش موفور مسکن ارباب دولت و مأمن اصحاب ثروت دار الملک قوم مرهته
از جماعت هندوان و باغاتش فراوان است از اقلیم دوم و هوایش گرم آبش از چاه خوشگوار و مردمش عموما
سازکاری در زمین هموار واقع و اطرافش معمور و فضایش واسع است شهر دولت آباد از صوبهٔ دیوکده دار الملک آن
کشور است **ذکر داکر** جهانگیرنگر نیز گویند در حرف جیم مذکور شد **ذکر دیک** از بلاد دکن و از بنادر آن کشور است
از اقلیم دوم هوایش گرم سکنه‌اش همگی جماعت هندوان و بتخانهٔ عظیم دیک نام در آن شهر است و آن شهر را
بنام آن بت خوانند اگرچه فقیر ندید اما بتواتر شنیده [illegible] است شهری پرنزاکت و [illegible] است **ذکر دیره** نام
قصبهٔ بزرگیست در نواحی ملتان یکی دیرهٔ غازیخان دیگر دیرهٔ کلشاه مراد راقم دیرهٔ غازیخان است در زمین هموار
واقع و جوانب آن معمور و فضایش واسع از اقلیم سیم و هوایش گرم آبش بسیار و خاکش سبز و دارد باغات خوب و میوه‌های گرمسیری
مرغوب است سکان آنجا هندوان و دیگر مسلمان حنفی مذهب و قلیلی اهل ایمان مردمش خالی از ملاحت و مردی نباشند
در اوقاتی که راقم بدان دیار عبور نمود حاکمش از طرف ملوک کابل بود در این ایام بتواتر استماع افتاد که جماعت سکهان
تصرف نموده‌اند **ذکر دهلی** بکسر دال و سکون هاء و لام مع الیاء اما دلی بتشدید لام و حذف هاء نیز گویند در کتب
هندوان مذکور است که قدیم الایام نام آن شهر اندرپت بوده و در دورهٔ اول حصار آن از یاقوت احمر بوده و در دورهٔ
دویم از نقره بوده و در دورهٔ سیم از طلای احمر و در اول دورهٔ چهارم از فولاد بوده به سبب اختلاف اوضاع مردم و
انقلاب احوال ایشان مختلف و متبدل گشته اکنون از سنگ و آجر است در دورهٔ چهارم دهلی نام راجه آن شهر را
ساخته بنام خود موسوم گردانید از آن بعد هر ملک سعی در آبادی کردند و فرمانروایان ذی اقتدار بوده و بعد از
ظهور دین مبین ملوک اسلام آنجا دار الملک نموده و چندان عمارات عالیه احداث کرده‌اند و باغات نفیس آراسته‌اند
که تحریر است بنا بر [illegible] قلم از تعداد آن اظهار عجز نماید گویا اجزای ارکان عمارات آن شهر [illegible] پادشاه
جهان بن جهانگیر تیموری کوشیده در وسعت و عظمت آن شهر مساعی جمیله بظهور رسانیده بنام خود مسمی گردانید
و در آبادی و عمارت آن شهر بحدی رسید که دوازده فرسخ طول و شش فرسخ عرض گردید اما از تاریخی که نادرشاه
افشار و احمدشاه افغان بدان دیار رسیده‌اند یوما فیوما رو به خرابی نهاد اکنون قریب صد هزار باب خانه در آن
از آنجمله پانزده هزار باب عمارت متین و عالی دارد که هر [illegible] ده هزار تومان تا [illegible] خرج شده باشد و
چندین عمارات عالیه از امرای دولت و امنای ملوک اکنون باقی است که هر یک از آنها اکثر از سیصد هزار تومان تمام شده
باشد و مجموع عمارات آن دو طبقه و سه طبقه است و مشتمل است بر مساجد دلگشا و خوانق بیشمار و اسواق دلکشا
و دکاکین پرکالا و باغات خرم و حمامات چون ارم و مقابر اولیا و ملوک چندان زیب و زینت بر آن ولایت اکثر عمارت
داده که [illegible] آن شهر از اقلیم سیم و هوایش ملایم و در کنار رود جمنا اتفاق افتاده و جوانب آن معمور و فضایش بغایت

کشاده

کشاده است رود جمنا از طرف شمال و از جبال کشمیر آید از سمت شمال شهر گذشته و رود گنگ داخل گشته از ولایت
بنگاله عبور نموده بدریا میریزد و در آن شهر قلعه‌ایست که [illegible] سلاطین بنا [illegible] است سمت شرقی شهر واقع و طرف جنوب رود
اتفاق افتاده الحق چنان ارکی دیدهٔ روزگار با هزاران دیده کمتر دیده و گوش زمانه با هزاران گوش مانند آن
قلعه کمتر شنیده آن ارک از سنگ الوان [illegible] سرخ [illegible] هر یک [illegible] ساخته‌اند و عمارات موزون
و قصور مصور [illegible] منقش نموده‌اند مثلا صورت
جانوری [illegible] خواسته‌اند نقش کنند سنگهای ملون از عقیق و فیروزه و مریم و جزع [illegible] و محل آن را کنده سنگ ملون
آکنده‌اند چنان خوش اسلوب نقاری نموده‌اند که گویا جان دارد و حرکت میکند و کسی که مطلع نباشد پندارد که [illegible]
رنگها نقاشی کرده‌اند [illegible] ساخته شده اگرچه [illegible] مسکون ندیده [illegible]
آن [illegible] نموده‌اند و جمیع مرغان خوش الحان و زیبا و خوب صورت از هفت اقلیم آورده در آن سر داده‌اند
[illegible] چنان [illegible] قلعه و عمارات آن [illegible] و باغ [illegible] صد [illegible] و در آن [illegible]
هر یک [illegible] و در آن هیچ گونه [illegible]
از ملوک [illegible] آن شهرها [illegible] بسیار تصرف نموده‌اند و چندین مرتبه از ترک و تاجیک و هند در آن بلاد
سلطنت کرده‌اند از آنجمله ملوک غلامان غور و سلاطین خلج و مرتبه تغلق شاهیان و طایفهٔ خضرخانیه و لودیه
و جماعت سوریه و ملوک تیموریه که تفصیل احوال ایشان در ریاض السیاحه مسطور است بذکر یک نفر ایشان مبادرت
مینماید که از احوال [illegible] و جلال سایر ملوک هند معلوم توان نمود **ذکر جلال الدین اکبرشاه** بن همایون شاه
بابر از کبار سلاطین [illegible] خواقین نامدار بود مدت پنجاه و دو سال در غایت استقلال و در نهایت جاه
و جلال سلطنت نمود و بقوت جسمانی و صفت شجاعت و عدالت موصوف و بحسن سلوک با هر فرقه معروف بود و اکثر
ملوک طوایف هند و سند و گجرات و کشمیر و مالوه و بنگاله و خاندیس را برانداخت و نظام شاه دکنی و سایر اعدای
دولت و ملک و ملت را [illegible] ساخت و [illegible] و قلاع بیشمار در بقاع [illegible] احداث
کرده و لوازم [illegible] عباد و [illegible] بجای آورد جهانگیر ولد اکبرشاه در تاریخ خود نوشته که [illegible] فرمان
دادم که خزانهٔ پدرم را [illegible] خانهٔ پدرم را در مدت پنج ماه چهار صد نفر قپاندار
تمام نشد [illegible] حکم نمودم که بحال خود گذارند [illegible] دولت و وسعت مملکت [illegible] هر مذهب را
دوست داشتی و [illegible] صاحب هیچ ملتی نگذاشتی چنانکه جمیع هندوان بتخانه برای گبران آتشکده و
عیسویان کلیسا [illegible] مسجد [illegible] و برای شیعیان جداگانه بنا نمود و جمیع صاحبان مذاهب مختلفه را
در آغوش عاطفت [illegible] **ذکر مباحثهٔ ارباب ادیان در حضور سلطان معرفت نشان** [illegible] اکبرشاه

اکثر صاحبان مذاهب مختلفه را جمع ساخت و ایشان را با یکدیگر در بحث و جدل انداخت ملا عبدالله لاهوری که
مقدم مذهب حنفیه بود و ملقب به مخدوم الملک داشت فتوی داد که در این ایام حج رفتن جایز نباشد و اگر کسی برود
مستوجب عذاب باشد بدلیل آنکه اگر کسی از راه عراق و خراسان برود کلمات رفض باید شنید و اگر از راه دریا بخشکی
عزیمت کند زبونی فرنگان باید کشید و بعضی از علماء اهل سنت و جماعت نه زن تجویز نمودند بدین دلیل که فانکحوا
ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و بعضی تا هجده زن فتوی داده و در مذهب مالکی هر چه خواهد
مقدار زن کند بعضی گویند مراد از متعه است و علماء شیعه گفتند چنانکه در حرمت آمده که نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم أنی شئتم یعنی
به قبل و دبر جایز باشد و جمعی احکام جمیع شرایع را معتقدات شمرده و بعضا مباحث طعن کردند و گفتند مدار دین
بر عقلیات و اختلاف مذاهب بجائی رسید که علما یکدیگر را تکفیر نمودند و فرزانه حکما و صوفیه و مجلسیان شهریار
گفتند که عقلا در همه ادیان موجود و فرزانه اند و ترجیح بلا مرجح از کجا است و حقیقی را ترجیح داشتن نه سزاست و از هر
مذهب خود را جلوه داده و باهم زبان به تعریف و انتساب کشادند و کمانداران صحبت بلند و کلمات [illegible] پسند کنند
اکبرشاه بعد از استماع اقوال صاحبان مذاهب و مشاهده آنکه از علوم جز نجوم و حساب و طب و فلسفه [illegible] احکام اخلاق
نخوانند و تعظیم سنتان را واجب لازم دانسته هر کس در دین خویش ثابت باشد و [illegible] خاطر [illegible]
اگر کسی به رضا و رغبت دین دیگر اختیار کند مزاحم او نشوند ذکر دستور العمل اکبرشاه معاصر [illegible] مستظهران کار
سلطنت و کار [illegible] خلاصه از فرزندان و اقبال [illegible] اخلاص [illegible] امرا [illegible] و سایر منصب
داران کار و عاملان [illegible] عمل نموده در انتظام [illegible] و نواحی [illegible] باشد اول
اعمال آنکه در جمیع امور از عادات و عبادات رضای ایزد تعالی را جویا و طالب باشند و نیاز [illegible] درگاه ایزد متعال
بوده متعلق بچیز دیگر نباشند و دیگر آنکه خلوت دوست شوند [illegible] و [illegible] عزلت
عزلت گزیدن است و زمین بوسیدن [illegible] کثرت [illegible] معاشرت نمودن عادت نگیرند [illegible]
کم طریق [illegible] ادیان [illegible] جاهلان است و بالجمله در معاش [illegible] و [illegible] خیر الامور اوسطها
عبارتی [illegible] عمل خواهند نمود و سر رشته اعتدال از تفریط و افراط از دست نگذارند و بندگان ملت و صاحبان
معرفت را مکرم و محترم دارند و با ایشان طریق [illegible] و اخلاق [illegible] سلوک نمایند و [illegible] صبح و شام [illegible]
[illegible] اعادت [illegible] خلق [illegible] کتب [illegible]
و علم اخلاق که طب روحانی است مانند اخلاق ناصری و احیاء علوم و کیمیای سعادت و مثنوی و سایر کتب
صوفیه اشتغال نمایند تا از [illegible] دین [illegible] اهل تقلید [illegible]
[illegible] عبادات الهی [illegible] سرانجام مهام انام و [illegible] امور خاص و عام است که [illegible]

وبیگانه

و بیگانه منظور نداشته مجلس خلق را انشراح صدر [illegible] رسانند و به فقیران و محتاجان علی الخصوص گوشه نشینان
و مجردان عالم امکان که ابواب خرج و دخل بسته و دست طمع شکسته زبان سؤال نمی گشایند بقدر مقدور لطف و
احسان نمایند و صحبت گوشه نشینان خداجوی رسیده طلب همت کنند و تقصیرات و جرایم مردم بمیزان خرد
سنجیده پایه هر یک را بپایه خود دارند و بمیزان [illegible] هر یک نمایند و ملاحظه کنند که کدام تقصیر
پوشیدنی و کدام شنیدنی است و کدام [illegible] رسیدنی [illegible] است [illegible] صاحب تقصیر اندک
سزاوار جزای بسیار است و بسی خداوند تقصیر بسیار [illegible] در کار است و [illegible] ملایمت [illegible]
[illegible] تفاوت [illegible] کند و چون [illegible] عضوی و کشتن [illegible]
مدارج ملاحظه نمایند و در [illegible] کنند و تامل و تعقل بجای آورند و از پوست کندن [illegible]
[illegible] نهادن و امثال آنها [illegible] احتراز لازم [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] عضوی [illegible] اعتقادی [illegible]
[illegible] غلط کرده [illegible]
نمایند [illegible] طریق گفتن [illegible] تعالی [illegible] باشد که حق گوید
طریق صدق [illegible] که خلق در گفتن حق و تقریب کردن کلام صدق بغایت عاجز و [illegible]
[illegible] صفات [illegible] گفتن حق و کلام صدق [illegible] ذات [illegible] صفات و اخیار
در گفتن حق و تقریب [illegible] ملاحظه دارند [illegible] در گفتن [illegible] مردی حق
گوی و صدق جوی در عالم بغایت کم است و در هنگام قهر و غضب سر رشته عقل را از دست ندهند و آهستگی
و بردباری کار کنند [illegible] دوستان و ملازمان خود را که بصفت اخلاص و ارادت ممتاز باشند
[illegible] تا کلام صدق [illegible] سکوت [illegible]
[illegible] خود را [illegible] ساختن [illegible] و مخاطب
[illegible] دادن و بد دشنام دادن عادت نکنند که شیوه اجلاف و عادت مردم بی انصاف است [illegible]
زراعت و استمالت رعیت و [illegible] دادن اهتمام تمام نمایند [illegible]
سپاهی و ملازم و [illegible] رعایای ایشان [illegible] نماید [illegible] موقوف کنند [illegible]
خود اعتماد نکنند و مشورت با دانایان [illegible] نمایند و اگر [illegible] مشورت کنند [illegible]
[illegible] صواب [illegible] اخلاص [illegible] مشورت نماید که عقل [illegible] معامله [illegible]
[illegible] نماید [illegible] مخالفت نمایند [illegible] حاصل شود

و از عمل خود دور افتاده از هیچ باز دارند و هر کاری که از نوکران و ملازمان ساخته شود بفرزندان نفرمایند
و هرچه از فرزندان او بی علاقه زمان در وجوع نمایند در اهتمام مردم کنند و حفاظ بر سپارند و نیک و بد از
ایشان مواخذه دارند و هموار منجر گردان باشند که سلطنت و امارت و پند دیگر عبارت از پاسبانی و نگهبانی
است و یکجهتی و ملت مردم متعرض نشوند که خردمند زبان خود نگه دارند و همه خود اختیار نکنند اگر حق آید
خود با حق معارضه کردن سزاوار نباشد و اگر حق ایشان باشد و نادانسته خلاف کنند جیاد ناداشت بحل رحم در
شفقت است نه جای اعراض و اذیت و نیکوکاران و جز ایشان هر قوم را دوست دارند و از مفسدان و شریر
کاران هر طایفه احتراز لازم شمارند و خورش و پوشش از مقدار خود نگذرانند و بر جدا ساران نیست اند تا
از پایه حیوانات فروتر نباشند و سینه را از زنگار کینه و عداوت نشانند و اگر اندروی بشریت کار بهم رسد
دور اندازند که در نفس الامر فاعل مختار حقیقی ایزد تعالی است این دعواها و اختلافها برای نظام دنیا آمد
و خند دهر را کم نمایند و همواره از جاسوسان و منهیان با خبر باشند و بیک جاسوس اعتماد نکنند که
راستی و بی طمعی حیا کم است یعنی در هر امری چند جاسوس دهند و از تقریر نمایند که از یکدیگر خبر دار نباشند
و تقریرات را جدا جدا نوشته از آن پی بمقصود برند و جاسوسان شهرت کرده را معزول سازند و از نظر شفقت
بلطف و احسان دور انداخته و بعد از آن دو شریران را بخود راه ندهند اگرچه این جماعت برای بدکاران دیگر
خوب اما سر رشته حساب از دست نگذارند و آن گروه مکروه را در دل خود همیشه متهم دارند که مبادا
در لباس نیکی قصد نیکان کنند و از بدیگان و معزبان و ملازمان و خدمتکاران با خبر باشند که بی وسیله
غریب بواسطه نزدیکی ظلم و جور نکنند و از مخالفان در جیب ریاکاران که در کسوت دوستی کار دشمنی کنند
حذر کنند و با خبر باشند که فسادهای کلی از این ده گروه پدید آید و بدکاران را بواسطه مشغول نسازند
فرصت کو و این گروه بدکاران فراوان اند و از اطراف و جوانب خود با خبر باشند و در از تفقد آگو تا عوض تلافی
عوض را مردوم عنایت […] در ترویج دانش و کمال و کسب معرفت و حال اهتمام تمام فرمایند که صاحبان استعداد
از طبقات ضایع نشوند و در تربیت خاندانهای قدیم همت گمارند و از سامان لشکریان و برافتادگان
چیزی بر فرومایگان ندهند و خرج را کمتر از دخل کنند که سر انجام معامله در کردن است و هر که خرج زیاده از دخل
باشد احمق است و هر که خرج و دخل برابر است نه عاقل و نه احمق است و طرح استراحت بنیاد نهند و همواره
خود را ملازم جنان و منتظر طلب ساختن […] و منع تخلف […] و در مشق تیر اندازی مشغول باشند
و لشکریان را در ورزش سواری و مشق تفنگ اندازی فرمایند و شکار و صید جانداران مشغول نباشند و غلامان و
رعایا که نه بمقصد […] و بر بخت کاران […] و در تحویل آفتاب از برجی برجی نوبت نوازند

تا هر کس را معلوم شود و باید که کوتوال هر شهر و قصبه و قریه با اتفاق اهل قلم خانهای آن را بقلم آورد و ساکنان
هر محله را خانه بخانه در قید کتابت بیاورد که چه قسم مردم اند و خانه بخانه ضامن گرفته با یکدیگر اتصال دهد
و در هر محله که جدا معین کند و از آن نیک و بد محله را مواخذه نماید و در هر محله جاسوسی قرار فرماید که تا وقایع
شبانه روزی و آمد و شد محله را اعلام کند و بوستند دخل و خرج هر کدام را از روی دوربینی ملاحظه نماید
چه هر کسی که دخل او کمتر و خرج او بیشتر است یقین که از بدآلاتی پیش آمده است و در آن هر قسم را ضامن گرفته
در بازارها معین کند که هرچه خرید و فروخت شود اعلام نمایند و نام مشتری و بایع را در روزنامچه ثبت کنند
و دیگر آنکه چند نفر محله بمحله و کوچه بکوچه و نواحی شهر بجهت محافظت پاسبانان و حارس معین و مقرر کنند
خانه سعی نماید که اثری از شراب نباشد و خورنده و فروشنده و کشنده را چنان تعزیر کند که مردم را عبرت باشد
و اگر کسی از روی حکمت بکار برد […] احوال او نباید بود و در بار زنان زنهار اهتمام نمایند و نگذارند که مال الدار
حبس بیاد زنجیر کنند و زنان بیعصمت را بسوار نشوند و طبقات خلایق را که و ذابح […]
تعالی الله […] شفاق منظور داشته در تالیف قلوب کوشش باید نمود و رحمت عامه الهی را شامل حال جمیع
ملل و نحل دانسته بیمه هر چیر غامر خود را گلشن همیشه بهار صلح کل دانسته و همواره نصب العین مطالعه دولت
خود را باید داشت که ایزد توانا بر خلایق مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض گشوده بر رویش بهنا بدیعت
دست همت والای سلاطین که ظل ربوبیت اند لازم است که این روش و طرز را از دست ندهند اکبر شاه در سنه
هزار و چهارده هجری از سرای فانی بعالم جاودانی انتقال نموده مرقدش در نیم فرسخی دهلی واقع است و مقبره آن
شهریار بلند اعتبار یادگار است و از عجایب بناهای اندیار است **ذکر بعضی از مقابر اندیار بطریق اختصار**
ارباب هوش و اصحاب معرفت پوشیده نماند که فقیر در انشهر بی نظیر مدتی توقف کرده و در صحبت ارباب
فضل و کمال رسیده و ندانست جاه و جلال چند گاه بسر برده و بیکان […] دانشمندان فراوان دیدن کرد که هر یک یادگار
تطویل کلام خواهد بود لاجرم بذکر چندکس اقتصار خواهد نمود **ذکر شاه عالم** بن عالمگیر ثانی بن معز الدین جهاندار
شاه بن بهادر شاه بن عالمگیر بن شاه جهان بن جهانگیر بن اکبر شاه شهریار بادشاه و پادشاه عالیقدر بود
و در اکثر صفات حمیده و اخلاق پسندیده کوس یکتایی […] زمان میزد انشهریار باهتمام شجاع الدوله
بن صفدر جنگ پای عزت بر سریر سلطنت نهاد و چندگاه داد سلطنت و حکومت داد و چراحسن داد چون اقبال
بادبار بخت مساعد بود غلام قادر خان افغان بمکر و حیله چشم جهان بینش را از نور بینش عاطل و باطل
نمود لاجرم ارکان سلطنت را اختلال تمام راه یافت هر کس که در انجا بقوت و قدرت بود بوادی خود سری
و شیرازه سلطنت هندوستان یکباره بگسیخت و آبروی پادشاهی تیموریان بخاک […] و اسباب […]

شاهی بیاد معارف وانفس فته روزگاران دودمان را فرو کرفت از لوازم شاهی بهره‌ای تمام داشت و روزگار وا به
کل من علیها فان بیکونه هوش انطاینه فرو خواند فقیر در سنه هزار و دویست و چهارده هجری آن شهریار را
دید و کرات و مرات بصحبت آن پادشاه والاجاه رسید در اکثر کمالات صوری و فضایل انسانی تا
بود و قریب شش هزار عالم و حد متکاره داشت و دو سه هزار بند از خدمه و جواری و عروسان اندرون حرم
آن شهریار بود و امرای صاحب کمال و امنای بلند مقدار داشت قریب پنجاه سال بطریق سلطنت زندگانی نمود
و در اکثر بلاد هندوستان بنام آن پادشاه سکه میزدند و خطبه میخواندند و امرای دور و نزدیک تحف و
هدیه و پیشکش ارسال میداشتند و توقیع القاب و خطاب میجویدند و عرایض مشتمل بعجز و بندگی ارسال می
کردند با وجود اینهمه هیچگونه استقلال نداشت و ایام سلطنت آن شهریار با اختلال میگذشت روزی از فقیر
سؤال نمود که خبر من عرف نفسه فقد عرف ربه از سرور اولیا ام صحیح است یا نه فقیر عرض نمود بلی در کتب
فریقین مسطور و بعد السند و افواه مذکور است دیگر باره پرسید که معنی خبر چیست فقیر معروض داشت که
در معنی این حدیث اختلاف کرده اند علمای ظاهر و اهل فقه گویند که نفس چهار است اول نفس اماره شان او
بدی است و بجز فساد و عناد کاری نیست ان النفس لامارة بالسوء دویم نفس لوامه صفتش آنکه بدی کند
پشیمان گردد سیم ملهمه وی در مقام تجرد و اخلاص است المخلصون فی خطر عظیم مقام اوست چهارم مطمئنه
است وی از وسوسه شیطانی و خطره نفسانی رسته و تعلقات صوری و معنوی گسسته و بقرب بارگاه عزت
جل و علا پیوسته است و آیه کریمه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی در شان اوست بعضی از محققان بر آنند که نفس عبارت از ذات است آیه کریمه تعلم ما فی
نفسی ولا اعلم ما فی نفسک کنایت از اوست و بعضی حکما گویند نفس چهار است اما بر این موجب اول نفس
طبیعی که آن نگاه دارنده و حفظ کننده استحکام اجزا است تا متفرق نشود و متلاشی نگردد دویم نفس نباتی و آن رویاننده و
نمو دهنده است سیم نفس حیوانی و حرکت دهنده است بارادت چهارم نفس ناطقه که آنرا نفس انسانی
نیز گویند که خطاب و عتاب با اوست و افعال حمیده و اعمال نکوهیده و سایر نیک و بد از اوست بعضی از محققان
گفته اند که نفس یکی است اما بحسب مقامات و احوال نامی است چون در مقام شرارت باشد او را اماره خوانند و اگر
در مقام نمودن مناهی باشد و آنگاه نادم گردد لوامه دانند و چون در مقام تلوین و اخلاص و ارادت است ملهمه
گویند و در مقام اطمینان باشد او را مطمئنه نامند چنانچه از غرض بیان نموده الحکم معرفت نفس هم
ضد او نفس است چنانچه بعضی گفته اند من عرف نفسه بالحدوث عرف ربه بالقدم و من عرف نفسه بالامکان عرف
ربه بالوجوب و من عرف نفسه بالترکیب فانه عرف ربه بالوحدانیة و من عرف نفسه بالعجز و الحاجة عرف ربه

بالقدرة

بالقدرة والعلم ولا ضرر از این معانی که مذکور شد معانی دیگر نیز کرده اند فقیر بعضی را در ریاض السیاحة
نوشته است **ذکر جلال الدین اکبر شاه** بن شاه عالم آن شهریار بصفت فضایل انسانی موصوف و معارف نفسانی
معروف بود شاه عالم در زمان حیات خویش وی را ولیعهد نمود و بعد از وفات پدر بر سریر سلطنت جلوس کرد
خسروی عادل بود و فضیلت درست بود و نیز عرفا و اهل الله را بغایت محبت و اخلاص می نمود و بصحبت
اختلاط ایشان شعف تمام می نمود و نیز در طریقت چشتیه در درجه عالی بود و در معنی حقیقت خطاب نموده بود
که روزی بدیدم از تو معنی خبر من عرف نفسه فقد عرف ربه را سوال نمود و توضیحات که استماع نموده بود
در کتب دانشمندان دین بود بیان کردی از آن معانی او را دل و حسب خاطر روی نمود و عقیده
نشود اگر غیر از آن معانی چیزی بدانی تقریر کن که مشتاق باشد فقیر عرض نمود آنچه بخاطر میرسد و محققان صوفیه
بر آن اتفاق بیان نموده اند که نفس عبارت از صاحب ولایت مطلقه است و حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه
مات میتة الجاهلیة معنی مدعا است و نیز گفته اند که عقل نبوت است و نفس امامت آنچه مراد از آن ولایت
مطلقه باشد و نیز حدیث من عرفنی فقد عرف الله بر این مطلب دلیل است ساطع و خبر من عرفکم فقد عرف الله
برهانی است قاطع و نیز من جهلکم فقد جهل الله مؤید کلام است پس اگر کسی معرفت صاحب ولایت کلیه حاصل
نماید بتحصیل معرفت باری تعالی گردیده است و جمال جانفزای معرفت بر وی روی نموده است و اگر امام زمان خود نشناسد
و معرفت صاحب ولایت کلیه تحصیل ننماید یقین است که از معرفت نفس جاهل و از ایزد تعالی غافل خواهد بود والسلام
علی تابع الهدی **ذکر شیخ ابوالعلا** که مثل او کمتر بر حکمی بلند پایه بود و در اکثر علوم عقلیه کسی در آن دیار با او برابری
نمی نمود صاحب تصانیف کثیره بود اگر چه مذهب ابو حنیفه داشت اما از تعصب در زمین خاطر میکاشت
روزی فقیر در مجلس اکبر شاه از آن فاضل دانشمند سوال نمود که صفات کمالیه باری تعالی عین ذات اوست یا زاید بر ذات
اوست در جواب گفت که صفات حق جل ذکره عین ذات اوست بدلیل آنکه اتصاف محض بصفت آن مانند عالم
و قادر بودن دو نوع است نوع اول آنکه در آن محض علمی و قدرتی که زاید است بر ذات محض موجود شود و بان اعتبار
محض متصف گردد بعالم و قادر چنانکه اتصاف جسم بسیاه و سفید که باعتبار سیاهی و سفیدی مغایر ذات
جسم است در جسم و از این قبیل است اتصاف افراد انسانی بعالم و قادر و امثال آن چه ایشان عالم الذی علیم کرا زاید
تعالی در ایشان ایجاد کرده و در نفس باعتبار نفس که الله تعالی با ایشان عطا نموده و نوع دویم آنکه اصل ذات
بدون احتیاج بامری متصف گردد و بقا در عالم بمعنی کاری که از مجموع ذات و صفت اما ذات تنها ابد ثابت
امری دیگر و آنچه بر مجموع ذات و صفات مترتب شود بر ذات تنها مترتب گردد مثلا ذات منغلا با
نور جهات که باری تعالی در ایشان ایجاد کرده اما اگر نوعی بر ذات یافت شود روشن خواهد بود بنفس ذات خود

بر یا نضمام وهم امری بعین ذات او ومراد از عینیت در واجب الوجود این نوع از اتصافست یعنی همچنانکه
موجود است بنفس ذات عالم وقادر است بنفس ذات همچنین در سایر صفات کمال وذات او در اتصاف بصفات
کمال محتاج امری مغایر باشد واین در واجب الوجود روا نباشد چنانکه ظاهر است وبر خالی از آن نیست که
آن صفت زاید بر ذات خویش یا خودش در خود ایجاد کرده یا غیر او اگر خودش ایجاد کرده یا بعلم وقدرت ایجاد
نموده یا بی علم وقدرت بر تقدیر اول لازم میاید که علم وقدرت قبل از علم وقدرت موجود باشد واین خود
محالست زیرا که تقدم شی است بر نفس و بر تقدیر ثانی لازم میاید نقص بواسطه آنکه علم وقدرت در مرتبه
انعدام نسبت بامری از امور ممکنه نظر بواجب الوجود نقص است چنانکه دانسته شد واگر غیر مر او ایجاد
نموده لازم میاید که دیگری او را کامل کرده باشد واین نیز محالست زیرا که نوع ثانی از اتصاف اقوی است
از نوع اول وواجب الوجود باید که اعلی واشرف مراتب اتصاف داشته باشد پس محقق شد که صفات کمالیه
واجب زاید بر ذات نیست فقیر عرض نمود که این تقریر دلپذیر بتمام موافق مشرب عرفاست وحال آنکه اهل سنت
وجماعت میگویند که صفات باری نه عین ذات ونه خارج ذاتست گفت بلی این کلام پریشانست و محققان
محققان علمای اهل سنت بعد از تقریر این کلام اکبرشاه از فقیر پرسید که زمره عرفا چه میگویند در کمال بالصفت
کمال برای سالکان [illegible] حاصل میشود یا نه فقیر گفت که در این اختلاف نموده اند بعضی عرفا بیان نموده اند که
درجات کمال را نهایت نیست ومدارج ارتقا بی نهایت زیرا که کمالات الهی وتجلیات نامتناهیست **مصرع** کم خیم
دلت بیدا کن که دیدار که دارد وخبر من استوی یوماه فهو مغبون معنوی مدعا وحدیث لی مع الله وقت
لا یسعنی ملک مقرب ولا نبی مرسل براین مطلب گواست وکمال سالکان برتبه است وهر نبی دو[ر]
نسبت بیکدیگر کمال دارند آیه کریمه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض موید کلام است والاحدیث ما
عرفناک حق معرفتک شاهد تمام است اما بعضی از عرفا بر آن رفته اند که کمال برای سالک ممکن ووا[صل] حدیث
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا بر همین مدعا است وآیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم برین مطلب دلالت تمام دارد ودو حدیث
لی مع الله وقت بر مفهوم میشود که وقت متصل نه منفصل وآیه وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی
ایمانی بر کمال دارد وحدیث الفقر اذا تم فهو الله معرف کمال سالکانست **ذکر تاج علی** وی سیده فاضله
عاقله زمان بود وبانوی حرم شاه عالم دولة شهریار معظم اکبرشاه بود ودر کمالات صوری ومعنوی از اکثر
مرخان گوی سبقت میربود وهمواره تخم نیکو احسان بر قلوب اکابر واصاغر میکاشت وبی جرأت وحسنات
رعیت تمام وسعی لاکلام داشت وارکان دولت واعیان سلطنت بخدمتش میرسیدند واو از پس پرده
بواسطه حرمه وخواجه سرایان جواب وسؤال مینمود ودخل وتصرف در امور ملکی ومالی میفرمود

ذکر حکیم ذکاء الله خان از ارکان دولت واعیان مملکت بود ودر اکثر علوم عقلیه مانند طب ونجوم وهندسه مهارت
تمام داشت سیما در معالجات داء بسا افلاطون مآب افراشت چنانکه راقم را وجع معده بود ومدتها در بلاد متفرقه معالجه
نمود بجائی نرسید بالاخره بتوجه ایشان رفع آن مرض گردید باوجود مشاغل دنیوی وامور امارت خالی از عرفان نبود
وپیوسته با ارباب طریقت واصحاب معرفت مودت ومحبت مینمود وصاحب سیر وسلوک بود روزی از فقیر سؤال نمود
که اهل عرفان واصحاب ایقان اطوار سبعه را چگونه بیان نموده اند وطریق تحقیق انوار سبعه را بهر قسم نموده اند فقیر
عرض نمود که جناب شیخ ما قدس سره العزیز میفرمایند که دل را اطوار مختلفه است ولقد خلقناکم اطوارا **طور اول** را
صدر گویند وآن معدن گوهر اسلام است که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه هر وقت که از نور
اسلام محروم ماند معدن ظلم وکفر است که ومن شرح بالکفر صدرا ومحل وساوس شیطان وشهوات نفس است
که یوسوس فی صدور الناس وصدر پوست دلست ودر اندرون دل وساوس وشهوات را راه نیست
زیرا که دل خزینه خواص صفات ولمعان صفات است وحفظناها من کل شیطان رجیم **طور دویم** از دل را قلب خوانند آن
معدن ایمانست کتب فی قلوبهم الایمان ومحل نور عقل است بعقل ابراهیم قلوب لا یعقلون بها **طور سیم** شغاف
است وآن معدن عشق ومحبت است قد شغفها حبا ومحبت خلق را شغاف گذرد **طور چهارم** فؤاد است وآن
معدن مشاهده ومحل رؤیت است مصداق آیه ما کذب الفؤاد ما رای **طور پنجم** حبة القلب گویند که معدن محبت
حضرت عزت وخاص که محبت مخلوق را در آن گنجایش نیست **نظم** هوا و دیگری در ما نگنجد دراین سر جز از این محل
نگنجد **طور ششم** سویدا خوانند وآن معدن مکاشفات غیبی وعلوم لدنیاست ومنبع حکمت وگنجینه خانه اسرار الهی ومحل
علم اسماء وعلم آدم الاسماء کلها است در وی انواع علوم کشف شود که ملائکه محروم اند **طور هفتم** مهجة القلب گویند
وآن معدن ظهور انوار تجلیهای صفات الوهیت است ولقد کرمنا بنی آدم اشارتست وابن حنیفه که انسان مجمع است
از انواع مودت واکثرند بر تماشای صحبت وسلامت وصفای دل در آنست که بکلی از آن بیماری فی قلوبهم مرض
خلاصی یابد وهیکل انوار سر بخط عبودیت شد هر طور از خاصیت آن معنی که در آن مودع است مخصوص گردد
وفقیر بیان چنانکه قلب را هفت عضو است وبرهفت عضو اعجب فرموده اند که امرت ان اسجد علی سبعة اعضاء
اما انوار سبعه را برای نمط بیان فرموده اند که سالک هفت مرتبه دارد که از مراتب چه خواستند ودر هر مرتبه
نوری مشاهده شود زیرا که درهر صفای باطن در یکی غالب که بعرف عرفا انوار سبعه گویند **مرتبه اول** نور
ظلمانی [illegible] کدرات در این مرتبه نور سبز مشاهده گردد **مرتبه دویم** ترکیه نفس است از صفات نفسانی وهواجس شیطانی
در این مرتبه نار و هوا وغالت ملاحظه شود وچون بمقام اطمینان رسید نور کبود مشاهده گردد **مرتبه سیم** چون
سالک بمقام قلب رسید ومتصف باوصاف حمیده گردد در این مرتبه نور سرخ مشاهده کند واین در عالم ملکوت

باشد مرتبهٔ چهارم تجلیهٔ سر است از غیر حق و چون سالک بمقام سر رسد و صاحب مقام شود در این مرتبه نور زرد
سیر کرده مرتبهٔ پنجم چون سالک سیر روح نماید و بمقام رسد که مشاهدهٔ ارواح کند سالک در این مرتبه نور سفید
مشاهده کند مرتبهٔ ششم مقام خفی و سر السر است و چون عارف بدین مقام رسد در واقعه نور سیاه مشاهده نماید
و آن عالم جبروت است مرتبهٔ هفتم غیب الغیوب است که آن فنا در فنا گویند و آن مقام بی نشان است فنا فی الله
اعدام وجود موهومی است فقیر معروض میدارد که سالک در اطوار اربعه و انوار سبعه بطریق تفصیل سلوک نموده
و مشاهده کرده دون لزوم ندارد بلکه جایز باشد که سالک مقامات و اطوار و انوار را سیر نماید و حال آنکه شعور تفصیلی
نداشته باشد که در یک آن مجموع صد مقام و هفت وادی و انوار و اطوار را سالک طی نماید و بعقبای رسید
کما لا رأت عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب **نظم** خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای دست قدرت نگر و
منصب صاحب جاهی در این باب مثلی زده اند که شخصی را در کشتی انداختند و انگشت را چشم بستند چون بمکه رسید
دید اند و باز گشتند و انگشت خود ندادند که مشاهده نمایند اگرچه انگشت قطع مراحل و منازل نموده اما بچشم ظاهر مشاهده
نکرده است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **ذکر حکیم شریف خان** فاضل یگانه و حکیم وحید زمانه بوده و در علوم حکمیه
چون افلاطون ... و در فن طب جالینوس عصر بوده و کتب متعدده در فن طب و غیره تالیف کرده بوده در خدمت شاه
عالم و اولاد آن شهریار بعزت و بر امور خفایای شهریاری محرم بوده ... بنا بر عصبات و کرامت نفس کرد است خود
خدمتی بنای در علم طب کذاشت ... روزی فقیر را فرمود که فرزند من بیا و پهلوی من
بنشین فقیر ملاحظه شاگردی و استادی نموده نخواست که تقرب جوید و هم نمیخواست خلاف امر استاد نماید
هرچند امر را اصرار نمودی فقیر لند لند جش زمین تا آنکه در پهلوی خود نشاید و نوازش بجهت شمار
بفقیر بظهور رساید بخاطر آمد که لطف شاه و بحث بجا اندازه امروز موجب حجر باشد مقدار خیال فقیر نبود
که ایام احوال استادی بر تو ثابت است بانی فقیر گفت لی بموجب من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا فقیر عبد جناب
شما است در جواب فرمود که معنی حدیث نه این بود که گفتی این حرفی که تعلیم آن سبب بندگی میشود علم طب و رمل
و نجوم و اعداد و شوم ... و نحو و صرف و منطق و معانی بیان بحث و مسایل بیع و شری و لعان و طلاق و ظهار
رای و قیاس ... فقه و لغت و موسیقی و اصول و فروع نیست ان العلم نقطة کثرها الجاهلون
باشد و آن علم دین است اما حقوق استادی بنحوی دیگر باید که ادا نمائی فقیر گفت از ادای حقوق ملازمان چگونه
چگونه برآیم و چه چیز لایق ملازمان تواند بود در جواب فرمود که من ترا بنصیحتی مینمایم که از اعمال ارباب دنیا هرگاه
انگاه فرمود که بعد از این علم طب بخوان و خود را با شاگردان مشغول مگردان فقیر عرض نمود **نظم** ابجد مرهمان بجان
فرمان برم امّا علم طب فن شریف است و جز العلم علمان علم الابدان و علم الادیان معروف شرافت دست و علم

ابدان

ابدان بر علم ادیان مقدم است زیرا که علم دین موقوف بر صحت بدن است و اینکه فرمودی علم طب بخوان و جز آنرا
بیان فرمای در جواب فرمود که در بخواندن این و امثال آن وجوه متعدده است اولا آنکه **مصرع** هر کسی را بهر
کاری ساختند و نواز هر چیزی دیگر پیدا شده و برای امری این عالم آمده و جهت تحصیل معرفت الله ظهور نموده
نیاز برای دانستن علم طب و نجوم و غیره و نیز و جمیع نو چیزی پیداست که آن از فضایل صوری است شرف و اعلا
در عقب انچیز بشتاب و انچیزها در باب وجه دیگر آنکه بر وفق مثل مشهور لکل عمل رجال قدم از اندازه خود بیرون
نهادن طریق عقل نیست از هر علمی بقدری احتیاج و موضوع آن علم باید دانست و فی الجمله اطلاع بهم رسانی تا هنگام احتیاج
در نمانی و فریب مدعیان نخوری کافی بود عالم صورت فانی است کسانی که تمامی ایام عمر خود را در تحصیل علوم
ظاهری مصروف داشته اند و هلاکی عمر عزیز خویش را در تکمیل علوم نصیحت ضایع نمایند اکثر ایشان طالب جاه و منصب
را عمل اسباب دنیوی و مایل فریب خورده و عاری از معارف معنوی اند چنانکه دیده میشود در این عصر اشخاص
که نسبت میدهند خود را به فقه و گرد آمده اند چیزی از علوم که اخذ نموده اند از کتب علما وسیله تا آنکه
متوسل شوند بانها به ملوک و اهل ظلم و جور و تقرب جویند با ایشان سفها و جهلا و اخوان شیاطین تا آنکه
بخورند اموال ایتام و تشبه نالند ... آنکه بیحرزند شتران علف ربیع را و بضرورت مینمایند مال اوقاف را بجهت
استکمال اندیشهای خسیسه را ... از امور باطله از جهت خواهشهای دنیای
دنیه ... رسول خدا فرموده است که طلب العلم
فریضة علی کل مسلم و مسلمة الا ان الله یحب بغاة العلم حاصل معنی آنکه طلب کردن علم واجب بهر مرد و زن
مسلمان آگاه باشید که خدا دوست میدارد طالبان علم را و در این علمی که تحصیل آن فرض است بهر مسلمان
اختلاف است فقها میگویند که آن علم فقه است که مشتمل است بر کیفیت طهارت و صلوة و صوم و زکوة و غیر اینها
از عبادات و معاملات که بسبب آنها نظام مخلوقات در دنیا و آخرت تمام میشود و متکلمین میگویند که آن علم
کلام است که در آن بحث میشود از خدا و صفات او و اهل تفسیر و حدیث میگویند که آن علم کتاب خدا و احادیث
است زیرا که بسبب اینها توسل پیدا میشود بباقی علوم و صوفیه میگویند که آن علم سلوک و شهود است که شامل
است علم هر یاسین ... بمجال خود و مقام خود در نزد خدا و علم باخلاق و آفاق که در نفوس حاصل میشود
غیر الهام ملکی از خواطر نفسانی و شیطانی بر هر فرقه مخصوص داده علمی را که جناب نبوی بر تحصیل آن فرض قرار
داده بان علمی که معروف و مشهور است نزد ایشان میباشد کل حزب بما لدیهم فرحون و حق همین است
که تعمیم فرض را بحیثیتی که شامل بشود واجب عینی و کفائی را و تعمیم علم را بنحوی که شامل اصول دین و فروع
و همچنین تعمیم طلب را بحیثیتی که شامل شود طلب باستدلال و طلب بعنوان تقلید را مناسب است

بلکه تا اینکه مخصوص خلاف ظاهر است توضیح مقصود آنکه هر مسلم مکلف است بسلوک حق بر واجبات و ادای حق
حق و صفات او جل و علا و معرفت رسول و دین و معرفت احکام عینیه و کفائیه و اخلاق که باعث قرب او
عز میگردد بعد دنیا بلکه موجب بعد میشوند خواه این معرفت باستدلال باشد اگر از اهل آن باشد و الا بتقلید اگر
اهل آن نباشد و مبالغه کرده امام غزالی در علمی که تعلق دارد باحوال حق قلب و گفته است که فرض عین است در حق
علمای اهل آخرت و کسی که اعراض مینماید از او هلاک میشود بسطوت مالک الملوک در آخرت چنانکه کسی که
اعراض مینماید از اعمال ظاهره هلاک میشود بشمشیر ملوک دنیا بفتوی دادن فقها در امور واجبه حیث است
بالنسبه بصلاح دنیا و نظر علماء آخرت بالنسبه بصلاح اهل آخرت است هرگاه سؤال کرده شد ازو از معنی اخلاص
یا توکل یا وجه احتراز از ریا مثلا تامل میکند در او با آنکه تحصیل آن فرض عین است و اهمال آن باعث هلاک
در آخرت میگردد و هرگاه سؤال کرده شود از ظهار و لعان و طلاق و بیع و شری و غیر اینها هر آینه سیاه میکند
اوراق بسیار بهاء تفریعات دقیقه که روزگاری میگذرد و احتیاج بچیزی از اینها نمیشود و هیچ در غیب
در حفظ و تدریس آن و تغافل میکند از چیزی که اهتمام بشأن آن بیش از اینها است با آنکه گمان میکند که بعلم دین مشغول
است و مشتبه میباشد بر نفس خود و بر غیر کسی که زیرک و متأمل باشد پیدا است که غرض او نیست ادای حق در واجبات
عینیه بلکه مقصود آن است که میسر شود از برای او رسیدن بمنصبی مثل متولی شدن اموال موقوفه و تقدم
نمودن بر امثال و اقران خود و محافظت کردن اموال ایتام و فتوحی که حاصل شدن و غلبه نمودن بر خصم چنانکه
دیده میشود و معاینه است چه بعید است این خطائی که کرده است و تحقیق مندرس شده است علم دین بتلبیس علمای
سوء و عبده طاغوت و خدا است که یاری دهنده و محافظت کننده است از شر نفس خبیث انه خیر حافظا و هو
ارحم الراحمین **ذکر نواب سعادت خان** بن نواب عبد العظیم خان نواب کامیاب امیر الاحباب بود در فضل و هنر و
کرامت نفس و طهارت ذیل و صفای ضمیر کم کسی با او برابری میتوان کرد برادر زاده ملکه زمان بانوی حرم
محمد شاه بود و از بعضی علوم مانند طب و نجوم و تاریخ بهره ور بود و در مکارم اخلاق و مراسم اتفاق سرآمد بود
و کرم جبلی وجود نظری داشت راقم از مخلصان نواب الاحباب جزء هادی بود و شنیده ام جمله یکی از دوستان
که مهمان آن شهر یار بود هنگام رخصت بان مهمان هفت هزار و پانصد درم لطف کرده آن فقیر بنا بر محبت و
صداقت که بخدمت نواب داشت عرض نمود که نواب را قرض فراوان است و نیز این مقدار روز نسبت بحال من
زیاده است از طریق مودت بعید مینماید که بندگان نواب مقروض باشد و من این مقدار در تصرف خود نمایم هر چند
کرد کان کریم بن الکریم در کیسه افتاده و هاهای کریه کرد و گفت که این مقدار در مقابل آن حیث که امثال شما از
و نیز لایق من بود که بادنی تحفه انعام کنم چه جای آنکه مثل تو عزیزی چنان اظهار عجز و انکسار فرمود که آن مهمان

ناچار قبول نمود **ذکر میان بهاء الدین** از مشایخ اله آباد بود و پیش بادشاه عالم مکوت دخل تمام بود و در رتق و فتق
و نظم و نسق و لایت اهتمام تمام کردی و لوازم رعیت پروری و عدالت گستری و رعایت رعایا و تفقد حال
برایا بجای آوردی و بحقیقت احوال طوایف انام رسیدی و چگونگی اوضاع طبقات مردم بنفسه رسیدی روزی
مخاطب ساخته فرمود که حاکم و عامل باید که در بند حال ایشان احوال و زحمت دیده و صفت کشیده باشد و تلخی
سختی روزگار مشاهده کرده باشد تا آنکه احوال رعایا بداند و تا لازم ایشان معلوم کرده اند و معنی ندارم فهم کند
و از معاش عجزه و مساکین مطلع گردد و بنفس خویش از اوضاع کهتران و مهتران مستفسر شود و نیکوکاران و پرهیزکاران
نوازد و شریران و مفسدان را بر اندازد و اگر حاکم و عامل از ابتدای حال در ناز و نعمت بوده و در راحت و آسایش
پرورش نموده باشد در جهد آنکه بر رعایا جور میکنند و بر مردمان چه حال میگذرد و ... نمایند که جمعی از
مشایخ و اعاظم عزت در بر هند و فاقد وقت ... آسوده اند از انجمله شیخ معین الدین چشتی و نظام الدین اولیا و امیر خسرو
و حسن دهلوی و خواجه جمال و محمد سعید سرمد است و این رباعی از معین الدین در مدح سرود اولیا فرموده **رباعی**
ای معین جهان سر تو تاج بجا ... و ... شهان زمین تو باج بجا ... آن توکه معراج تو بالا ... یک قامت احمدی بمعراج نبی
ذکر دشت قبچاق دشتی معروف و ببرودت هوا موصوف است طول و عرض آن دشت سیصد و بقولی پانصد
فرسخ است اغلب ساکنان آن ... صحرا نشین است و قلیل بلاد و امصار دارد همگی از اقلیم ششم و قلیلی هفتم و حد
است از مغرب بدریای خزر و حوالی روم و از مشرق بصقلین و سد یاجوج و ماجوج و از جنوب بتوران و ترکستان و اعمی ...
و از شمال بملک ظلمات و روس سکنه اش قوم صابین خانف و چوبی و مغول و تاتار و قلماق و قزاق و هرات ازان طوایف
مشتمل اند بر قبایل و عشایر بعید و شمار همگی از نسل تاتار ... ذکر وهی حنفی مذهب و جمعی از بت پرست و
بعضی آفتاب پرست و فرقه بت پرست و قلیلی شیعه امامیه و اقل قلیل غالی اند و عموما صورت ایشان مدور و سفید
رخسار و اکثر زرد موی سرخ روی و قوی هیکل و زنان ایشان اغلب خوب صورت و مردان نطایفه کوچنج شجاع
دلیر و قوم سرکیل اند اگر چه ... ایشان اما قبچاق جسارت اهل ... عموما از تمام مردم ... در دور از
کوه تا ... **ذکر دیار بکر** ولایتی است وسیع و عریض معمور آبادی است مستفیض اکثر آن از اقلیم
چهارم و قلیلی از پنجم محدود است از طرف مغرب بولایت روم و شام و از جانب مشرق بملک ارمنیه و کردستان
و از سمت جنوب ارض شام و عراق عرب و ملک ربیعه و از جهت شمال بین کشور روم در صور اقالیم آمده که دیار بکر
مشتمل است بر رحبه و بر شهر و قصبه و ملک ربیعه از مضافات اوست جبال و تلال و صحرا و بیابان آن بار و بکیسات
شهر معروف دار الملک آن دیار است که در حدود الف مذکور شد معادن و حسن کیف و معدن و جوارب و ارغه از بلاد
گویند قدیم الزمان از کشور ایران محسوب میشد اکنون از توابع روم است مردمش تاز و کرد و قلیلی عرب اند

اکثر سنت و حنفی مذهب‌اند بعضی شافعی و بعضی عیسوی و بعضی علی اللهی و بعضی موسوی و قلیلی شیعه امامیه اثنا عشری
مستوی الخلقه با حسن و جمال اند بنابر احوال اندرون حصار انشهر بنا دارد شاید صد هزار خانه برسد ذکر دنمارک
بفتح دال و تشدید میم نام طایفه ایست از طوایف فرنگان همگی نصاری اند ذکر هیمه ماد اسم فرقه ایست از
فرنگان ملک ایشان بطرف شمال روم ایلی واقع شده راقم مشاهده نکرده ذکر داغستان لفظ داغستان بمعنی
کوهستان است و اطلاق میشود بر جمیع بلاد کوهستان لفظ داغ در لغت ترک کوه را گویند و ستان بمعنی
ظرف است بمعنی محل است مشهورترین داغستان ملک طایفه لکزی است از اقلیم ششم هوایش مایل به
برودت و مردمش عموما شافعی مذهب قوی شجاع و دلیر و عموما طایفه شریر اند در اندیار باغات بیشتر و زراعت در
کمال قلت است اغلب قوت ایشان گوشت اسب و گاو و گوسفند الات حرب در اندیار خوب میسازند بسیما و
شکل بغایت ممتاز است ذکر [illegible] نام شهری است از ملک داغستان هوایش بغایت سرد و [illegible]
ذکر دشت لفظ دشت بمعنی صحراست اما نام چند موضع است در کشور فارس و عراق لفظ دشت بر اضافه نام
ناحیه ایست در فارس نزدیک ببندر بوشهر هوایش بسیار گرم و آبش بد و خاکش حاصلخیز و مردمش شیعه امامیه
شجاع و دلیر و با اعتقاد اند موصوف بر حب حضرت پروردگار است نخلستان آن ناحیه بسیار است ذکر دشتستان
متصل بملک دشتستان است و هوای اندیار مانند دشتستان است ذکر دنقله دار الملک حبش است در حرف حاء
مذکور شد ذکر دالکی قریه ایست در دشت واقع ساحت یکمرحله در طرف جنوب و شرقی و شمال آن جبل و سنگستان
آبش بد و هوایش خوب و مردمش [illegible] نخلستان فراوان دارد و [illegible] قریب باین دیار ممکن ذکر دشت بیاض
از بلاد قهستان و از توابع خراسان است هوایش بگرمی مایل و آبش از قنات و مردمش اکثر شیعه امامیه و بعضی
حنفی مذهب و بنده ارباب کمال از اندیار بسیار برخاسته اند اما شهر ایشان حالا بدل بدشت بیابان است ذکر دارابجرد
قصبه ایست خوب و شهر کهن است مرغوب از اقلیم سیم و از مضافات فارس محسوب است بقرای دلگشا و نواحی خوب
گویند داراب اکبر بن بهمن شهری بشکل مدور در دشت بنیاد نمود اکنون ویران است آبادی ندارد و مزارع بافضا
و جنگلی بکرم اندرون آنشهر است بنا و خرابات شهری جدید نزدیک بکوه واقع در طرف شمال آن فی الجمله واسع آبش
فراوان و غلاتش ارزان هوایش طرب انگیز و خاکش ادمی خیز و میوه که میرسد بغایت ممتاز و خرمایش با امتیاز است اکثر
چراغهایی که میسوزانند از [illegible] بغایت نزدیک [illegible] قریه آنست کوهستان دارابجرد معمور است
[illegible] در آن ملک پیدا میشود و معدن مومیایی ممتاز در آنجاست و از آنجهت جوانی که در سایر بلاد متعارف
[illegible] ارتفاعش بغایت خوب حاصل میشود برنج و گندم و پنبه و تنباکو در اندیار موفور است موسم بهار از انجا تا جمیع
بلاد فارس مفرح و مستثنی است اقوام آن حسن بلاد کشور فارس [illegible] مردمی شیعه مذهب و فرقه صوفی [illegible]

و بلاد بند

و بلاد بند ارباب حال و اصحاب کمال از آنجا بسیار برخاسته اند حاکمش محمد صادق خان بن حسین قلیخان
برادر زاده شهریار ایران از نجابت فرمانفرمای فارس است جوانی است بی نظیر و مردی دانشمند و مجلس عزیز
حسب بر اسد است ذکر مولانا محمد نصیر فاضلی گرانمایه و عارفی بلند پایه بود و بمحامد ذات و محاسن
صفات آراسته بود در بدایت حال همه بتحصیل فضایل و کمالات عزیمت اصفهان نمود و مدتی در خدمت
ملا علی نوری مراتب حکمت را تحصیل کرد انگاه روی توجه بسیاحت بلاد عراقین آورده و با بسیاری از علمای عصر
و عرفا در زمان صحبت داشت آخر الامر دست طلب بگریبان [illegible] بخدمت سلطان العارفین العارف بالله حسینعلی
شاه قدس سره العزیز مشرف گردید و از یمن همت انجناب بدرجه عالی فایز گشت انگاه بخدمت عارفان بالله جناب
نور علیشاه و سید معصوم علیشاه و مجذوب علیشاه و کوثر علیشاه و درویش علیشاه رسید و جمعی کثیر از ان سلسله
ملاقات نمود و بالاخره بوطن مالوف مراجعت فرمود فقیر مکرر در عتبات عالیات و طهران و دار [illegible] ملاقات
نموده بود نسبت باین ضعیف لطف بی اندازه داشت و فقیر نیز صحبتش را بزرگ و مغتنم شمردی و از ملاقات
آن گرامی قدر بهره مند بودی هنگامی که فقیر در بلاد مغرب بود و از سیاحت آن دیار مراجعت نمود استماع افتاد که
[illegible] ایزدی واصل گشت رحمة الله علیه ذکر میرزا محمد علی ولد میرزا اسحق شیخ الاسلام اندیار است در معارف و
فضایل بغایت سرامد اهالی انجاست در بزم دلکش و در سیرت [illegible] در صورت زیباست علوم و معقول و
منزلت و لطافت طبع و دقت ذهن ممتاز و بکر نفس بحسن خلق و صفوت ضمیر با امتیاز است طبعش بر فنون نظم
قادر و بانواع سخن ماهر است این چند بیت از اوست نظم [illegible] بی قلم بهانه در دل نهاده مهر
[illegible] غم او گریزدی سیل سرشک هر نفس ای [illegible] دانم که عشق او کشدم این همه که با
دل میکشد بالفت آن شوخ دلکشم ذکر دماوند قصبه ایست شهر مانند از اقلیم چهارم هوایش ببرودت مایل آبش
وافر آن قصبه در قرب جبل عظیم واقع است که بدان قصبه منسوب است گویند از بناهای کیومرث پیشدادی است
قدیم الایام شهری بوده اکنون دو سه هزار خانه در اوست و قرای معموره اوست میوه های سردسیری ممتاز است
و سیبش با امتیاز است مردم دماوند همگی شیعه مذهب و سفید رخسار اند و خالی از ادراک نباشند اشخاص
صاحب معرفت از آن بلاد بسیار برخاسته از انجمله ملا عبد الرحیم قدس سره العزیز صاحب تالیفات کثیره از
انجا بوده ذکر دامغان از بلاد قدیمه و مدینه عظیمه بوده مدتها است که روی بخرابی نموده اکنون قصبه ایست
مانند و محلی است خاطر پسند آبش خوب و هوایش مرغوب از اقلیم چهارم از بناهای هوشنگ پیشدادی است
در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش واسع و کوه عظیم جهت شمال آنشهر مسافت چهار فرسخ دور است بعضی گویند
از مضافات خراسان و بعضی از بلاد طبرستان است مردمش عموما شیعه مذهب و قلیل الادب اند اما ارباب

حال واصحاب کمال از اناث و ذکور بسیار برخاسته اند اکثر فواکه سردسیر خوب بسیار میرسد و انارش مرغوب است
هنگامی که راقم بدانجا رسیدم حاکمش مطلب خان برادر اسمعیل خان عرب بود مردی سخنکار و عاملی بد
کردار بود ذکر دربند نام چند موضع است مشهورترین انها باب الابواب دربند است و از بلاد شیروان
و ثغور داغستان و روس است و قلعه بغایت محکم دارد و انوشیروان عادل سدی در غایت متانت در انجا
ساخته بعضی گویند همان سد یاجوج و ماجوج است و از اقلیم پنجم هوایش سرد است و مردمش ترک و همگی شیعه
مذهب اند شجاع و دلیر بدرسم غریب نوازی بی نظیر اند و فسق و فجور و خلاف شرع در انجا بغایت کم است
مدت بیست سال میشود که طایفه روسیه بر انجا مستولی شده اند ذکر دیلمان بلد و ولایتی جنت نشان از
مضافات گیلان که سلاطین و خواص آل بویه هم از انجا اند بعضی فضول بدیلم گیلان اطلاق نمایند و خود بیسار ندیده اند
انجا از مبدا دخول در اسلام تا حال مذهب امامیه دارند و نقش محبت خاندان بر لوح خاطر نگاشته اند و ملوک
دولت آل بویه از انجا برخاسته اند ذکر دزفول از بلاد خوزستان و بلدی دلنشین و نمایان است رود عظیم از کنارش
میگذرد و پلی در غایت متانت بر آن بسته اند آن شهر بنام آن پل خوانده در بعضی تقاویم است دزفول پل دز گویند
بای حال غریب بیچهره رعنا ندر داورست و نواحی دلگشا مضافات اوست و از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش در غایت
حلاوت و عذوبت و خاکش در موسم زمستان و بهار در کمال نزهت و فواکه گرمسیری مانند نارنج و ترنج
و لیموی شیرین بسیار نیکو و تمامت و برنج و کتان نیکو میشود و مردمش همگی شیعه مذهب سکنه شهر فارسی و بلادش
قوم عرب اند همه مردم غریب نواز اند از خواص صاحبحال و خداوند فضل و کمال از انجا بسیار برخاسته اند هنگامی که
راقم بدانجا عبور نمود سید صدر الدین نام سیدی عالی قدر و عزیزی منشرح الصدر بود جامع علوم صوری
و معنوی و حاوی کمالات ظاهری و باطنی بود کتب مفیده در علوم طریقت و معرفت و حقیقت تصنیف فرموده
مدتهای مدید بطریق عزلت و خلوت و ریاضت و مجاهده بوده فقیر بکرات صحبتش را دریافته در بلاد عراق
و حجاز رسیده و فیض یاب شده بیاد کرامتش کردیده است ذکر دمیره دار الملک بلاد ... از جزایر بحر
است از اقلیم سیم و هوایش سالم است در ایام دولت ... بغایت معمور بوده بعد از انقراض دولت فاطمیه
رو به خرابی نموده در این ایام شنیده میشود که محمد علی پاشا والی مصر انشهر را از جهت انتفاع اباد ساخته است
ذکر دره قصبه ایست فرح فزا هوایش خوب و آبش گوارا در میان کوهستان واقع و سمت قبلی او دفاع الجبله واسع
و جانب جنوبی شهر سولی اتفاق افتاده از بلاد ارمنیه الصغری است لفظ دره مخفف داریه است ...
تشدید را خوانند قریب سیصد باب خانه در اوست و نواحی بغایت دلگشا مضافات اوست و اقسام فواکه
سردسیر و گرمسیر نیکوست باغات بسیار دارد و هر باغی عمارتی خوب دارد و رود عظیم از کنارش میگذرد مسمی به آب

اگرچه

اگرچه زراعت کم دارد اما ارتفاعش نیکوست و سمت مشرق شهر قلعه ای دارد بغایت متین است خلقش در دین
اغلب و معتقد حنفی مذهب و بعضی حنبلی و در نواحی آن شافعی و شیعه هم میرسد عموما حکیم منش و در دین
روش و نیکو معاش اند فقیر چندان بسیار در انجا نماند بلکه دو نفر از ایشان اقتصار نمایند ذکر
متصوفیان بدانکه بهیم ایشان امریست فاضل و باذل و عادل بوده و در معاد ... و مراتب ایشان کثیر کمی
او برابری میشود در زمان فقیر سوال نمود که الصوفی من لا مذهب له چه معنی دارد در جواب گفتم که محققان
گفته اند که مذهب روش خاص باشد و ان مخصوص ظاهر و صورت است و صوفی روی به باطن و معنی است و در
باطن منضبط نیست چه کرد و هر حالی مقالی و افعالی مقتضی است و گاه صوفی ابن الوقت و گاه ابو الوقت و گاه از
بی وقت است و طریق باطن از حد افزون است و حکم تخلقوا باخلاق الله و اتصفوا بصفات الله مظهر اسما متقابله
و صفات متضاده اوست در مقامی انا من الصالحین و در مقامی انا اول المسلمین و در مقامی سلونی قبل ان تفقدونی
و در مقامی لا یعلم الغیب الا هو اوست شعر که بکل اللسان شود خاموش که بطال اللسان شود گفتار تو پی گیر
بسبب اختلاف مقام اختلاف در احکام جمیع ظاهر میشود و مباح سنت و سنت مکروه و مکروه حلال و حلال
حرام و حرام واجب میگردد مثال این شنوا که جمیع صاحبان امراض مختلفه نزد طبیب رفته استعلاج کنند و ان طبیب
با اختلاف امراض هر یک را نسخه دیگر بدهد و نوع دیگر علاج نماید اگر کسی اعتراض بر طبیب کند و بر اختلاف مداوا
نکته گیرد هر اینه انکس جاهل و نادان باشد بدانکه صوفی مقام بلند و مرتبه ارجمند دارد چنانکه کافی گوید
از ان ذات کامل الصفات سید کاینات ناخواهند کما قال حافظ الشیرازی قدس سره مصرع ان نخوتی که صوفی
ام الخبائث خواند و بعضی شاید که این نام حکم من تشبه بقوم فهو منهم و بطوق المرء یحشر مع من احب بدیگران
بطریق مجاز باشند و اینکه معتقد بلفظ الصوفی شده و الفقیر و الدرویش و العارف لا مذهب له بنا معلوم داریت
اشارات لطیف و کنایات شریف است که ... در باب ع گردم اشارات و مکرر میگویم و بیش میشنیدم که
این کلام در مقام جذبه من جذبات الحق صادر شده باشد که از عبادت ثقلین افزوده است در آن مقام صوفی را
مذهب کجا است شعر مطرب عشق این زند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صداع ذکر در بیان انسان کامل و
اصطلاح شعرا نیک نفس کل بدانکه شیخ ماقدس سره العزیز میفرمایند که غایت قصوی در ایجاد عالم احسان خلقت انسانست
و غایت خلقت انسان انسان کامل است علاوه اعلا و فنای در حق و بقای بحق کما قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون و در حدیث قدسی میفرماید خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی و در حدیث دیگر میفرماید
لولاک لما خلقت الافلاک و از جناب رسول مردیست که فرمود یا علی لولا نحن لما خلق الله آدم و لا الحوا و لا
الجنة و لا النار و لا السما و لا الارض فلولا الحقیقة لم توجد الخلیقة تا جا رسانیکم بوده باشد وجود و مستردد

جمیع احتیاجات دهور جهان با او است قوام امر و دوام نوع و نظام عالم و محفوظ بودن به سبب وجود او بلاد و عباد وقد آ
می‌باید او عباد بِهِ تَمَسَّكَتِ السَّمٰوَاتُ وَالأَرَضُونَ و اگر وجود نداشته باشد انسان کامل در عصری وجود
عالم عبث خواهد بود و ثمره و منتهی بقا نخواهد بود بلکه فنا خواهد شد چنانکه قطب الاولیاء ابی الحسن
الرضا علیه التحیة والثنا فرموده است لَوْ خَلَتِ الأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا و نیز حضرت صادق
فرموده لَوْ بَقِيَتِ الأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ و ایضا سید الاوصیا علی مرتضی کرم الله وجهه
اللّٰهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ وَإِمَّا خَائِفٍ مَغْمُورٍ و هم جناب نبوی فرموده فِي كُلِّ
خَلَفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدْلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَنْفُونَ عَنِ الدِّينِ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِينَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِينَ و
بالجمله مقصود از خلقت انسان منحصر است در وجود خلیفة الله که اشاره نموده است بان عز و جل اِنِّي جَاعِلٌ
فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و خلقت سایر اکوان از جمادات و نباتات و حیوانات از جهت احتیاج با ایشان است در معیشت و
انتفاع ایشان است در خدمت تا اینکه ضایع نگردد موادی که کرده است صانع و زینت انها در خلقت ان
چه حکمت الهیه و رحمت ربانیه اقتضا میکند که فوت نشود حقی از حقوق الهیه برسد بهر مخلوقی بقدر استعداد خود
پس از خلیفه و نایب حق در ارض یا نبی است یا ولی یا رسول یا غیر او و ولی یا امام است یا غیر او و سبب انقسام این
اقسام اختلاف تحصیل این اشخاص است علوم را چه حصول آنها بر دو وجه است در باطن انسان لکن بوجوه مختلف
میباشد بر گاهی باکتساب و تعلم است و موسوم میشود باستنباط و اعتبار و طریقه اهل نظر است از علما و
حکما و گاهی هجوم می‌آورد باو علوم که گویا نمیداند که از کجا میرسد چه بوده باشد مسبوق بشوق یا نه و چه مطلع بر
بر سببی که معد است او را یا نه و چه گاه میشود مشاهده ملکی که ملهم است حقایق را از قبل حق و شنیدن سخن
او و گاه میباشد شنیدن او بدون دیدن و گاه میباشد دیدن در قلب بدون شنیدن و گاه میباشد هجوم
در خواب همچنانکه میباشد در بیداری و مشاهده مختص انبیا علیهم الصلوة والسلام میباشد و حدیث از
برای اوصیا الهام نیز میشود نیز که است که وحی میکند حق تعالی بسوی او بعمل و بر رسول وحی میکند بعمل
و تبلیغ و بنبی حدیث میکند او را ملک بعمل و تبلیغ بر هر رسول نبی است و نیست عکس این و هر رسولی یا نبی
یا امامی نیز محدث است و نیست عکس این و هر رسول امام است و نیست عکس این و نیست نبی مگر آنکه مرادت کا
او مقدم است بر امامت او و ولایت باطن نبوت است و امامت و نبوت باطن رسالت و باطن هر شیئی اشرف و
اعظم است از ظاهر او چه ظاهر محتاج است بباطن و باطن مستغنی است از ظاهر و از جهت آنکه باطن اقرب است
بسوی حق از جهت آنکه هر یک از نبوت و ولایت صادر است از حق و متعلق است باو و هر یک از رسالت و امامت
صادر است از حق و متعلق است بعباد او پس نبوت و ولایت افضل اند در وجهی دیگر آنکه هر یک از رسالت و

امامت

و امامت متعلق اند بمصلحت وقت و نبوت و ولایت نیست تعلق هر دو را بوقتی دون وقتی و با این همه واجب است
اینکه بوده باشد ولی اعظم از نبی و نبی از رسول و نه از امام و نه نبی اعظم از رسول لکن امر در همه بعکس است چه
هر نبی تابع است یا رسولی یا امامی یا نبی دیگر تابع رسول باشد و مرتبه تابع نازل است از مرتبه متبوع یا اینکه
از برای هر یک از نبی و امام دو مرتبه است و از برای رسول سه مرتبه و از برای ولی یک مرتبه پس کسی که گفته است که
ولایت فوق نبوت است مقصود او در تحقق جهات است که جهت از این جهت که ولی است اشرف است از این جهت که نبی ولی
است و هم چنین امام از جهت که ولی است اشرف است از این جهت که امام است و چگونه میتواند که ولی افضل باشد
از نبی مطلقا و حال آنکه وصی مگر آنکه او تابع است رسول را و تابع هر متبوع در چیزی که تابع است در او نازل
چنین واگر نه تابع نخواهد بود بلکه گاه میباشد ولی افضل از نبی هرگاه نبوده باشد تابع از برای او چنانکه فرموده که علمای تو
اولیاء اعظم است از جمیع انبیا و اولیا بعد از نبی ما و هم چنین اولاد معصومین او و از برای هر یک از نبوت و
ولایت دو اعتبار است اعتبار اطلاق یعنی ملاحظه او بر وجه عموم و اعتبار تقیید که ملاحظه او است بر وجه خصوص
و نبوت مطلقه حقیقی است حاصل در ازل و باقی تا ابد و او اطلاع نبی است که مخصوص است او بر استعداد جمیع موجودات
بحسب ذوات ایشان و عطا کردن هر صاحب حقی را حق او که طلب میکرد او را بزبان استعداد خود از جهت تعلیم حقیقی
ازلی و صاحب این موسوم است بخلیفه اعظم و قطب الاقطاب و انسان کامل و آدم حقیقی و تعبیر شده است از او
بقلم اعلی و عقل اول و روح اعظم و بسوی او اشاره کرده است جناب مقدس نبوی که اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُورِي و اَوَّلُ
مَا خَلَقَ اللّٰهُ رُوحِي و اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ الْعَقْلَ و اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ الْقَلَمَ و كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ و فرقه
صوفیه انسان کامل را با اسامی مختلفه خوانده اند و مناسبین صحیح نامی نموده اند من جمله جبرائیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل گفته اند شعر قطب وقت است او و اسرافیل جان * مرده سازند زنده اند در زمان * گر قلبش
بجانان تو بجانست * جبرئیلش که گوید هم بدانست * او است میکائیل ارزاق خصوص * او است عزرائیل نفس بپرور * آدم
کل است و مسجود ملک * ظل نبی ایجاد و مقصود فلک * نوحش گفته اند برای آنکه نجات دهنده از طوفان بلا است ابراهیم
گفته اند برای آنکه از نار هوی گلشن شده و فرزند خواهش را کشته خلیل حضرت حق گشته است و موسی نامیده اند بجهة
آنکه فرعون هوی را به نیل فنا غرق نموده و در طور قرب حق مناجات میکند و خضر خوانده اند برای آنکه آب حیوان
علم لدنی خورده و حیات جاودانی یافته و اسم الیاس و داود و لقمان و افلاطون و سلیمان و جالینوس و عیسی و
و مهدی و هادی گفته اند نظم هادی و مهدی وی است ای راه جو * هم نهان و هم نشسته پیش رو * اسکندر و
سیمرغ و همای و یوسف و آفتاب و ماه و سحاب و بحر و آزاد و شاهنشه نامیده اند نظم گفت من آیینه ام مصقول
دست ترک و هندو در من آن بیند که هست پیر و شیخ و ساقی و مطرب و صوفی و مرشد و شیخ و مؤمن ممتحن

و محسن و عارف و معشوق و عزیز و کامل و پادشاه و قلندر و عالم ربانی و قطب و غوث و سواد اعظم و ام الکتب
و بحر و غیر اینها اند و غیر از اینها از اسامی بسیار و نامهای بیشمار انسان کامل را هست و کنایه و استعاره کرده اند
و اصل اصول خاتم الانبیاء و سید الاوصیا و سایر ائمه هدی و بعضی از انبیا و اولیا اند و مستفید
همه علوم و اعمال با ذات کامل الصفات و منتهی میشود جمیع مراتب و مقامات بمعنی وجه رسول وجه ولی وجه روحی
باطنی از نبوت و ولایت مطلقه است و او عبارت است از حصول مجموع این کمالات بحسب باطن در ازل و بقای
تا ابد و رجوع میکند بقای عبد در حق و بقای با او تا ابد و رجوع میکند بقای عبد در حق و بقا با او و
اشاره کرده است نبوی و حضرت رسول ع أنا وعلي من نور واحد وخلق الله روحي وروح علي بن أبي طالب
قبل أن يخلق الخلق بألفي عام وبعث الله عليا مع كل نبي سرا ومعي جهرا و قول سید الانبیاء ع کنت نبیا وآدم
بين الماء والطين و قول سید الاوصیا أنا وجه الله وأنا جنب الله وأنا يد الله وأنا القلم الأعلى وأنا اللوح
المحفوظ تا آخر بهمه وارد است در خطبة البیان و غیر او و قول صادق ع إن صورة الانسانية هي أكبر حجة الله
على خلقه وهي الكتاب المبين الذي كتبه بيده وهي الهيكل الذي بناه بحكمته وهي مجموع صور العالمين وهي الطريق
المستقيم إلى كل خير وهي الجسر الممدود بين الجنة والنار **ذکر نبوت مقیده و اخبار دالت از حقایق الهیه ای معرفت
ذات حق و اسماء و صفات و احکام وی** اگر ختم شود با و تبلیغ احکام و تادیب اخلاق و تعلیم حکمت و قیام بسیاست
بس این نبوت تشریعی است و مخصوص است برسالت و قیاس کن بر او ولایت مقیده را بس هر یک از نبوت و ولایت
از این حیثیت که صفت الهیه است مطلق است و از جهت استنادش با نبیا و اولیا مقیده است و مقوم مقیده
بمطلق است و مطلق ظاهر است در مقید بس نبوت کل انبیا جزئیات نبوت مطلقه است و هم چنین ولایات اولیا
جزئیات ولایت مطلقه است و از برای هر یک از اقسام اربعه مرتبه خاتمیت است یعنی مرتبه که بعد نبوت و ولایت او مرتبه
دیگر نیست و آن مقام مختص است بشخصی که مخصوص بآن کرده است و میباشد مرجع جمیع انبیاء و رسل بسوی او چنانچه
بود از برای جناب مقدس نبوی ع چه او در عالم ارواح کل مرجع جمیع بود و هم چنین در عالم اجسام چنانکه فرموده
أنا أول الأنبياء خلقا وآخرهم بعثا و هم چنین خاتم اوصیا است مرجع جمیع اولیا و اوصیا ظاهرا و باطنا چنانکه
بود از برای سید الوصیین امیر المؤمنین ع هر چند که در عالم حس بعد از جمیع بود چه نور ولایت منتقل میشود از نور
و نور چنانچه نور ولی مثل نور نفس از نور عقل است اگر نور نبوت و ولایت متحد بود نزد جناب مقدس نبوی ع نیز فرمود
خلق الله نوري ونور علي بن أبي طالب من شيء واحد ونوري ونوره واحد وإنه مني وأنا منه نفسه نفسي و حق
باری تعالی در کلام مجید از زبان مبارک رسول خود ع قل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم و
أنفسنا وأنفسكم مراد علی بن ابی طالب ع است که نفس خود فرموده و کنوکم انکار [illegible] عالم روحانی را چنانکه

بیت

بیت عاقل و به عالم چه تنطق کرده است انسان قرآن و اخبار و حکم کرده اند بان عرفا و حکما و نبوت مقیده کامل
رسید بجناب بتدریج واصل و از حضرت آدم بود و شروع کرد بظهور و ترقی تا رسید بکمال بجناب مقدس نبوی ع
و از این جهت شد خاتم انبیا و هم چنین ولایت مقیده تا آنکه رسید بغایت بحضرت مهدی ع که وعده کرده
شده است ظهور او و اوست امام زمان و خلیفه دوران و خاتم ولایت محمدیه ع و اوست بقای دنیا و بدست
اوست رزق خلق و بعد از او هم میشود قیامت و خراب میشود دنیا و رجوع بآخرت میشود چنانکه نص کرده
اند با و ابا و اجداد او علیهم السلم و اول کسی که اخذ کرد از سید اوصیا علوم و حقایق را بسر و القا بغیر تعلیم و تعلم
بر او حسن مجتبی ع است بعد حسین شهید ع بعد صحابه مستعدین مثل سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار و غیر
ایشان از صحابه و امثال از تابعین کمیل بن زیاد النخعی و حسن بصری و اویس قرنی و امثال ایشان بس اخذ نمود حضرت
امام زین العابدین از پدرش حسین بن علی ع و اخذ نمود از آنحضرت پسرش امام محمد باقر ع و اخذ نمود از آنحضرت پسرش
امام جعفر صادق ع و اخذ نمود از آنحضرت پسرش امام موسی کاظم ع و اخذ کرد از آنحضرت پسرش امام علی الرضا ع
و اخذ نمود از آنحضرت پسرش امام محمد التقی ع و اخذ نمود از آنحضرت پسرش امام علی النقی ع و اخذ نمود از آنحضرت
پسرش امام حسن عسکری ع و اخذ نمود از آنحضرت پسرش امام محمد مهدی علیهم السلم و شیخ شقیق بلخی اخذ نموده است
از حضرت کاظم ع و طریقه او در میان او و تابعین او باقی است و اخذ نموده است شیخ ابو یزید بسطامی از حضرت
امام جعفر صادق ع و طریقه و خرقه او در میان اولاد و تابعین او باقی است بدانکه ملاقات کردن ابو یزید بسطامی
و بودن او سقاء سرکار امام جعفر صادق ع از جمله اموریست که تصریح کرده است بآن سید المتألهین سید حیدر
آملی در کتاب جامع الانوار و الولی العارف نور الدین البدخشی در کتاب احباب و صاحب کتاب مقامات که از
اولاد شیخ ابو الحسن خرقانی بوده و هم چنین تصریح کرده است امیر سید بن طاوس در کتاب طرایف و امام فخر الدین
رازی و علامه حلی در شرح تجرید و ابن [illegible] در کتاب تاریخ خود چنانکه نقل نموده است از اینها شیخ
[illegible] الدین العاملی در کتاب کشکول خود و بعد از شهادت امثال این افاضل هیچ عیبی [illegible] شیخ نور الدین ابو الفتح
محدث گفته که نزد علما تواریخ صحت ندارد به سبب آنکه رحلت جناب امام جعفر صادق ع در سنه صد و چهل و هشت بوده
و فوت سلطان بایزید از هشتاد زیاده کمی نوشته و آنچه گفته که در این دو تاریخ کسی اختلاف نکرده ممنوع
است و چگونه چنین باشد و حال آنکه صاحب نفحات نقل نموده که بایزید را در دو سنه [illegible] و چهار [illegible] گفته اند
از کتاب معجم البلدان ظاهر میشود که ابو یزید زاهد بسطامی ملقب بطیفور دو کس بوده اکبر که او پیر صوفیه
سروشان است و اصغر که پسر آدم بن عیسی بن علی زاهد البسطامی است و احتمال داده که بواسطه اشتراک
ایشان در کنیت و لقب و اتفاق در اسامی بعضی از آبا و اجداد چنانکه از کلام معجم مشاهده میشود شیخ

ابوالفتوح وامثال او مکان برده، لهذا ابویزید بکی است که تاریخ زمان او از زمان حضرت امام هم متاخر است
لاجرم توهم منافات میانه تواریخ نسبت بسغانیان بزرگوار نموده اند و شیخ معروف کرخی قدس سره
اخذ نموده است از سری سقطی و الحال خرقه و طریقه او در میان تابعین او باقی است وصلی الله علی محمد و آله
اجمعین **ذکر دنبلی** بفتح دال و کسر نون و سکون باء منقوطه و لام مع الیاء لفظ ترکی است چون در انجا
کثرت آب و وفور چشمه است لهذا بدین اسم مسمی شده چه که در لغت ترکان در بازار ز گویند و لام و یاء
نسبت است قصبه ایست شهر مانند دلگشا خوب و محلی است بغایت مرغوب با نعم فراوان و معتدل
و هوایش سازگار و برودت مایل قریب ده هزار خانه در اوست و میاه آنش بغایت نیکوست و در هر خانه
نهری روان و در هر کوچه و بازارش رودی در جریان و در جمیع خانها باغ دلگشا و بوستان روح افزا
کثرت فواکه بمرتبه ایست که رسم خرید و فروخت در انجا نیست سکنه اش عموما حنفی مذهب و دیگر نصاری
و در نواحی آن غلات یعنی علی اللهی بسیار اند و اقل قلیل اهل ایمانند همگی خوب صورت و نیک سیرت نجیب
دوست و حکیم منش و درویش مسلک باشند فقیر مدتی ده ماه در انشهر بود اختصاص با زهاد و صاحب
دلان نموده که ذکر همه باعث تطویل کلام خواهد بود و احوال و مقال چند نفر ایشان در کتاب ریاض
السیاحه مذکور است در این مجموعه بذکر یکنفر ایشان مبادرت مینماید **ذکر عثمان بیک** حاکم آن دیار
شهریار بمعرفت شعار بود و بکثرت دولت و وفور مکنت و افزونی جاه و وسعت دستگاه کم کسی با او
برابری مینمود و بکبر نفس و صفوت ضمیر و وسعت خلق موصوف و با نشراح صدر و علو همت و عمق
مرتبت معروف بود با زمره علما و فرقه عرفا و طایفه حکما بغایت محبت و ارادت داشت و پیوسته تخم
اخلاص و حقیقت و ارادت بر زمین قلوب فقرا میکاشت و از علوم رسمیه و فنون ادبیه
بهره مند بود و در مراتب عرفان و مدارج ایقان سربلند بود و کتب فرق مختلفه دید و صحبت طوایف متفرقه
شنید و بحقیقت مذاهب و ملل رسید و مذهب حق را بطریق دانش و بینش گزیده بود فقیر بصحبت آن امیر
بغایت مایل بود و شبانه روز مدت چهار ساعت بطریق استمرار خالی از اغیار صحبت مینمود روزی
فقیر سوال نمود که باعث چه شد که امیر را اختیار مذهب حق گشت الحق مشکل امری و صعب کاری است
که کسی از مذهب آباء خود تواند گذشت زیرا که اکثر بتحقیق پیوسته این است که جمیع طوایف امم و فرق
آدم گرفتار تقلید مذهب آباء و اجداد خویش اند و مقلد بزرگان ملت و کیش خود اند و اگر طوایف که
مذهبی بمذهبی انتقال نموده اند بقهر و غلبه بوده و بعد از قتل و اسر و طلب بقیة السیف ترک مذهب آباء
خود نموده اند چنانکه بر متتبعین کتب اخبار سلف و خلف پوشیده نیست اما جمله اهالی ایران که اعتقاد

اعلم اهل جهان

اعلم اهل جهان اند کشتاسب پسر لهراسب اسفندیار را با جمعی بقدر سیف و سنان و گرز گران بکار برده و بجبر و قهر و قتل و غارت
کرد تا آنکه اهل ایران مذهب زردشت را اختیار کردند و همچنین بعد از ظهور ملت بیضا اهل اسلام
زیاده از حد و چون تا اهل ایران بقتل رسانیده و در لوازم خرابی و ویرانی و انهدام گبران اهتمام
نمودند تا آنکه ایرانیان اسلام قبول نمودند و مدتها بفعل شنیع سب سرور اولیاء اقدام مینمودند و بعد از آن
تزهنا مطیع و پیرو حنفی و شافعی و غیر هما بودند که از آن شاه اسمعیل صفوی پدید آمد و از سکنه ایران بسیار
بقتل آورده و در مراسم قتل و غارت و خرابی هیچگونه تقصیر نکرد تا آنکه مذهب امامیه را رواج داد و همچنین
احوال ساکنان سایر بلدان مبرهن است بعد از استماع این کلام فرمود بلی هدایت موهبت الهی است اما بموجب آیه
کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا سعی و اجتهاد باید نمود واجب و لازم است چنانکه من در ایام
جوانی تحصیل علم میکردم و کتب طوایف مذکوره مطالعه می نمودم و طریق تحقیق و تدقیق بجای می آوردم و با اصحاب
ملل و نحل صحبت و اختلاط میکردم و بعد از تحقیق بسیار و تفحص بیشمار مرا معلوم شد که در زمان حضرت رسول
این مذهبها نبود و بعد از وفات آنحضرت اینها ظاهر شد و بطول دهر پیدا است و صاحبان مذاهب از نجات
بر حدیث انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی بخاطرم امد و از
این جهت کتاب حق و من بحث و پیوسته بود پریشان میشدم و با خود میگفتم که طایفه خوارج و فرقه کرامیه و مشبهه و
مجسمه و مالکیه و حنفیه و شافعیه و حنبلیه و امامیه و ناصریه و ابتریه و نصیریه و سبائیه و دیگر از فرق
اسلام دعوی حقیت مذهب خود میکنند و همه یکدیگر را دعوی مینمایند و تکفیر همدیگر میکنند و سنگ طعن و
لعن بیکدیگر می اندازند و تیغ ضرب و شتم همدیگر را مجروح میسازند همه اندیشه عقاید و شنیدن احوال همه فرق
بخاطرم رسید که حق در دو وجه مختلف نخواهد بود و حق جو بوده ام و عقل و وجدان و دین بر این سخن گواه
و قول رسول خدا ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة بین شاهد مدعا است
فرقه ناجیه یکی باشد و باقی هالک و بنای اجماع امت بر این است که حق در میان هفتاد و سه فرقه است و
بیرون نیست اگر یهود باشد لازم می آید که دین محمد صلی الله علیه و آله باطل باشد و این سخن کفر و باطل است و
مذهبی که از رسول خدا رسیده است باید که آن مذهب از کذب و بهتان و ظلم و عدوان و جور و طغیان و
بدعت و استحسان و ظن و گمان مبرا و از جبر و تفویض و تشبیه و تجسیم و تعطیل و قیاس و رای و حلول و اتحاد
و تناسخ و نصب مبرا باشد و بقول کسی اعتقاد توان نمود و مقتدای که سزاوار باشد توان بود که مقبول
رسول خدا باشد و بعصمت و عفت و طهارت و شجاعت و سخاوت و کرامت و نجابت و علم و حکمت معروف
و قرب منزلت او و حضرت معرفت و فضیلت او برامت خدا و رسول او گواهی داده باشند و مومن

باوصاف الهی و معروف باخلاق لامتناهی گشته و از حظوظ نفسانی و آمال جسمانی و یکباره از جهان فانی
گذشته باشد و بتاج انا متوّج و بتشریف انفسنا مشرف و بخلعت هل اتی مخلع و بخال انا آدم الاوّل
محلّا و بنور وان یحوّن فی العلم ربی و بحلی لو کشف الغطا متحلی و بتکریم لافتی مکرّم در مقام های بود
سلوک گشته باشد مجدد رکن مرتبه سلام دین و از نفاثات ایشان شنیده شد همگی قایل بوده و ادعا
مینمودند که بعد از رسول مختار صلعم کسی که موصوف باشد باوصاف مذکوره نبود مگر صاحب لافتی کلید
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و یازده نفر از اولاد آنحضرت سلام الله علیهم اجمعین نظم امیر المؤمنین آن
شاه سرمد وصی و ابن عم داماد احمد بغیر از اولاد آن امام امجد زمادر خود نزادی در خراسانی مجرد
تواند رفت بنمودن از این گرداب سرگردان برخوردن ذکر دمیاط بضم دال شهریست معظم و مدینه ایست
مکرم از بلاد مصر و از اقلیم سیم و سمت شمالی قاهره واقع و جوانبش بعمارت واسع است انتهای بحر نیل در
و مشتمل است بر ده هزار خانه معمور و باغات و نخلستانش محصور و حبوب و غلاتش موفور و مردمش
عموما در عیش و سرورند هوایش بگرمی مایل و آبش رود نیل از کنارش میگذرد دار الحکم هند و اثر الحاجات
ممتاز است و سکنه آن از فرق مختلفند اغلب شافعی مذهبانند و دیگر یهود و قلیلی قبطی و دیگر نصاری
همگی قوم عرب اند حصارش استوار و در یکطرف شهر واقع است که خراز گرفته اند بطریق قهر و غلبه و اوامت ع
دارد ذکر دمنور بفتح دال و سکون میم قریه ایست در هشت مرحله دار الملک کشمیر ما بین پشاور و کشمیر در
و طرف شمال و جنوبش جبال و شرقی و غربی واسع قریب سیصد خانه در اوست و چند مزرعه مضافات
اوست آبش معتدل و هوایش بگرمی مایل مسکن سادات عالی درجات بزرگی بکفر ایشان اقدام مینمایند
ذکر سید محمود عارف بالله و عالم آگاه بود و در توحید و تجرید وحید زمانه میبود و کلمات بلند در توحید
میگفت روزی فقیر عرض نمود که معنی در توحید بفرمائی و طریق وحدت بر کشف انکثرت بگشائی در
جواب فرمود که حلوای تن تنانی تا نخوری ندانی توحید در گفت و شنید نمی آید و هر کسی از وحدت سخن
گوید با کثرت روی خود میگشاید نظم معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید
تکیف وجود حق در تقریر آید مگر همان مقدار که آمده و بیان شده و هر قومی بلسانی تقریر کرده اند
معنی ظلی شده و جمعی سخن آمده و گروهی در وهم و پندار و فرقه در حلول و اتحاد گرفتارند گفتم لا اله
الا الله را چه معنی است جواب فرمود که این کلمه اثبات کثرت میکند نفی نمودن اله و اثبات نمودن معبود
حقیقی دلیل کثرت است در وحدت دیگر باره گفتم که قل هو الله احد را چه معنی است در جواب فرمود که
اثبات وحدت است در کثرت دیگر پرسیدم که لیس فی الوجود الا الله چه معنی دارد در جواب فرمود که اثبات

وجود کثرت

وجود کثرت است ای درویش حلوا شنیدن دیگر است و دیدن دیگر و خوردن دیگر و هر کس حلوا خورده هزار گونه
تعریف نماید اما اگر نخورده چه تصور تواند کرد و از تعریفات چه درک نماید نظم الا ای معرفت گم کرده حق را
مردم صحرا که صحرای مبدا ندیده اند اهل دریا را ذکر دوبته از توابع کشمیر و محلی نظر است میان کوهها
واقع و سمت جنوبش فی الجمله واسع است قریب هزار باب خانه در اوست و دار الاماره حاکم طوایف کاکا و بانبا
و کاکا و بانبا نام دو طایفه است قریب شش هزار خانه میشود و مجموع ایشان ساکن جبال شامخه اند عجب
و عداوت آن دو طایفه در بلاد کشمیر طایفه معروف است از قضیه در محل عداوت اتفاق افتاده آبش روان بخش
و هوایش روح بخش و خاکش صباحت و ملاحت خیز است ذکر صولی خان امیری بود عظیم الشان صاحب
حشمت و دولت و حسیبه الوان بود در جبال کشمیر بجمیع ساکنان کوهستان مقدم است فقیر را چند گاه
بطریق سیاحت بخانه اش وارد اتفاق افتاد دریافت نمودم که بصفت کمالات صوری و معنوی آراسته
و از اخلاق نکو و حمیده پیراسته بود روزی از فقیر سوال نمود که از فن طبابت آگاهی فقیر گفت قلیلی فرمود دختری
دارم بس هشت نه ساله است دارد و خاطرم بجانب آن دختر گرفتار است مصرع علاجی کن که دلم خون شد
بسبب فقیر [illegible] نمود و الطفل اعلم [illegible] تبارک الله احسن الخالقین با وجود ناتوان و بدن
چون میان خویش لاغر و ضعیف بود و با اکمیت چند هزار الاله عذار در [illegible] خسارت بود محض
زحمت عبث بود بعد از مدتی اقامت یافته بخویش آمدم گفتم که طفل تو صحت خواهد یافت و صبح نمود
از روزی من الاتفاق همگام صبح و صحت نمود صبح در مهد [illegible] تو دختر آورد گفتم ای شهریار این ملکات
بشری با حوری است تکمیل و عادت کرده این جوانمردی بود در جواب فرمود که این دختر من است و این دختر زاده
خدا تعالی و محبت این متعال بخشیدن کرده و در [illegible] حکم تو عدا و ندم از این تو جهت قبول کن ده چهار و مکان
که خواطر تو خواهد همراه خویش ببر تا که خواسته باشی اسباب معاش تو آماده و مهیا است همین محل ببر بعضی
تو امر کریمی انکار است و فوت تو اینکونه بخشش عجب باشد و خاندان تو مثل آفتاب است که بر همه تابد و همه را
در یابد اکر از تو اینکونه کرم ظهور کند بدیع و غریب بود و لیکن فقیر را اندوهی خواهش نفس بر این جمال ناکامل نظر
بود و نه چشم بهوای خاطر بر آن بدنام کشود بلکه بمضمون ان الله جمیل و یحب الجمال دیده دل بر جمال حق
انداخت و صانع جمال آفرین در این تازنین واله و حیران ساخت شعر عشقهائی کز پی رنگی بود عشق
عاقبت ننگی بود ذکر دروز نام طایفه ایست در جبل لبنان همگی سامری مذهب و قوم عرب اند طایفه
دلیر و پهلوان تو انا فقیر چند روزی در میان ایشان بود قریب پنجاه هزار خانه میشوند و از نواحی جوزیه و قرای
رغوبه اند ذکر دهلی از بلاد کشور هندوستان گویند شهری نزدیک و بلد عظیم است فقیر در

ذکر هبل نام طایفه ایست از جماعت کرد اما همگی ترک زبان و در نواحی شهر خوی من بلاد آذربیجان است
در ضمن خوی مذکور شد **حدیقهٔ نهم در حرف ذال معجمه** بر ضمیر ارباب دانش و بر رای اصحاب بینش مخفی و
پوشیده نماند که در حرف ذال معجمه بلاد و دیار بغایت قلیل دیده و شنیده شده است و آنچه معلوم گشته
است بذکر آنها مبادرت مینماید **ذکر ذهاب** قصبه ایست از کردستان اکنون از توابع عراق عرب و بکلی
ویرانست که بنصرت اولیاء دولت قاجاریه در آمده میان کوهستان واقع مردمش همگی کرد و حنفی مذهب اند
هوایش گرم و مایل است قابل معتدل است **ذکر ذوالقدر** نام طایفه ایست از طوایف ترکمان بسیار و قومی بیشمار اند
اصل ایشان از ملک توران و ترکستان است اکنون در اکثر بلاد روم و ایران و کابل و کشمیر و توران می باشند
اغلب در کشور ایران اند شیعه امامیه اند و ساکنان سایر بلاد حنفی مذهب اند بتخمینا دویست هزار خانه و از
طایفه شجاع و دلیر و بی‌مروت باشند **ذکر ذهبیه** نام سلسله ایست از درویشان مولانا قاضی نورالله شوشتری
قدس سره در کتاب مجالس المؤمنین در ذکر مجلس عرفا نوشته که چون خواجه اسحق ختلانی قدس سره سید محمد
نوربخش را خلیفه و جانشین خود نمود و امر فرموده که سایر خلفای انتخاب نوربخش بیعت کنند میر عبدالله
برزش آبادی که یکی از خلفای خواجه اسحق بودند بیعت نوربخش ابا و امتناع نمود خواجه از روی صفا معلوم
فرموده گفت حضرت میر عبدالله مرید شد و بعد از این بیعت بر دست او باطل است لهذا مریدان خواجه
دو فرقه شدند اختصاصی که سخن خواجه انقیاد نمودند و بر دست سید نوربخش بیعت کردند ایشان را نوربخشیه
خواندند اختصاصی که مریدان میر عبدالله بودند و بیعت کردند ایشان را صوفیه گفتند و بر فقها بنام ذهبیه نام
کردند الکان سلک ذهبیه بجز کشور ایران در هیچ جائی دیده نشده و اکنون سالها است که صاحب ارشاد و شیخ
در آن سلسله مفقود است بلکه اهل ادراک و شعوری از ایشان وجود ندارد **حدیقهٔ دهم در بیان حرف راء مهمله**
ذکر روم ایلی بر ضمیر علما اعلام و فضلاء ایام مخفی و پوشیده نخواهد بود که کشور روم دو قطعه است یکی
موسوم بآناطولی که در حرف الف مذکور گشت و دیگر مسمی بروم ایلی که از آن در قدیم رومیه کبری گفتندی
مراد راقم در این مقام روم ایلی است و آن مملکتی است وسیع و کشوری است مستقیم و حدودش از طرف
مشرق بولایت قرم و الله و از سمت مغرب عمالک و ندیک و بحر ابیض و اخضر و از جانب جنوب بخلیج که حد فاصل
میان اوو آناطولی و از جهت شمال ببلاد نمسه و مجار و سایر بلاد فرنگ و مشتمل است ببلاد قدیمه و معدن
عظیمه و قصبات معموره و نواحی مشهوره و مجموع بلادش از اقلیم ششم و قلیلی از پنجم و جبال و تلال اندیار بیشتر
انبیا یافت و هوایش در غایت برودت و بعضی بلادش ملایم است و آبش در کمال عذوبت و سکنه اش همگی
سفید چهره و درد و موی و خوب صورت و لطیف اندام و شجاع و دلیر و در قوت و مروت بی نظیر اند سه طایفه

در انبار بسیار اند اول حنفی مذهب دوم عیسوی سیم علی اللهی اند و قلیلی شیعه امامیه اند و فرقهٔ یهود نیز
بسیار و همگی خراج گذار اند قدیم الزمان ممالک آنرا فرنگیه میگفتند و مردمش عیسوی بودند و چون ملوک
عثمانیه در اوایل سنه هشتصد هجری آن دیار را گشودند طوعاً و کرهاً اهالی آن کشور ملت اسلام را قبول نمودند
اسلامبول دار الملک و ادرنه و ازناوود و بوسنه و یانیا و قرزان و غیره از بلاد آنجاست **ذکر ریم پاپ** سواد اعظم دنیا
فرنگستان است و رهبانان آن دیار در تمامی بلاد فرنگ و ممالک نصارای معتبر اند و نیز نوشته **ذکر ربیعه** ملکی است
معروف و مخوف و هوا موصوف و محتوی است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و محدود است از طرف مشرق
کردستان و از سمت مغرب عملکت دیار بکر و از جهت شمال بارمنیا کبری و از جانب جنوب بعراق عرب دار الملک آن
دیار موصل است در حرف میم مذکور خواهد شد ساکنان آنجا اکثر ومعتقد حنفی مذهب و دیگر شافعی و دیگر
کرد یزیدی و دیگر ارامنه و دیگر نصاری و قلیلی شیعه امامیه و علی اللهی و فرقهٔ تفضیلیه اند **ذکر روس** از اروپا
گویند پوشیده نماند که روس نام یکی از فرزندان یافث بن نوح بوده و ملکی را آباد کرده بنام خویش موسوم نموده
اکنون قومی عظیم و قومی بیشمار اند و در اکثر بلاد ایران و توران فتنه ها و از جمیع بلاد روس از اقلیم ششم و هفتم است
و در رفاهیت وسعت و آبادی از حد نهایت گذشته و هوایش در کمال برودت است آنقوم صنعت کم آباد و معمور است
و از حکام آن مو فور است عموماً نصاری عیسوی ملت اند تا قریب هشتصد سال میشود که جمهور صالح ملکی و سپاهی
ملوک و عقلای آن دیار بعضی قواعد و قوانین گذاشته اند که اکنون مذهب ایشان شرع است از آنجمله زنان ایشان
هر طور حرکت نمایند در قید نباشند گویند زنانرا در خانه حبس نمودن و بر ایشان تحکم نمودن از دور شرع و عقل
دور و از مسلک خرد مهجور است دیگر آنکه زنان و مردان در یک حمام رفتن و بی ستر عورت در حمام بودن
و نکوهیده نباشد گویند زنان و مردان از جنس یکدیگر اند و در شان با هم یکسان و برابر اند و بنیان از یک
ماده بر همگان معلوم و محقق داشتن آن نزد عقلا مذموم است مگر آنکه صاحب علت و خنثی و منقصت باشد
کریه منع آن باید کوشید دیگر آنکه هر که در هر ملتی که باشد و هر مقداری که خواهد زن خواند و عقد و نکاح نکند
داشته مشروط آنکه زن راضی باشد و از او خوشنود گردد و گویند زن برای مرد و مرد برای زن است و دین و
ملت مانع حفت گرفتن زنان نمیشود و خلاف مذهب بودن باعث نگرفتن زن نباشد دیگر آنکه منکر حد و دیگر آنکه
زنان فاحشه محصور بسیار اند که از طرف سلاطین مواجب خوارند و آنسان مذکور در دفتر ملوک مسطور اند
و ملازمان بایشان مأمور اند که اگر از ایشان پسر متولد شود تربیت نموده هر گونه حرفه و کسب بوی عرضه دارند و
هر کسب و حرفه را اختیار کند بدان کسب بگذارند و الا داخل لشکر نمایند و اگر دختر در وجود آید بعد از ذراع
برم گونه کسب هنر بوی عرضه دارند و اگر قبول نکند داخل فواحش کنند با وجود این رسوم مذموم اهل عصمت

نیز دارند و افتاده ملک ایشان محاذی بیت معمور گشاده روی باشند دیگر آنکه چون در آنجا باد در هم وزد بسیار
کم است چه کثرت زراعت در آن ولایت در غایت قلت است لهذا اهم نظام مملکت کاغذ را سکه و مهر سلطنت
زده رواج داده اند آن را اسکناس گویند و قیمت آن را باعتبارات مختلفه کم و زیاد نموده اند و پنج تومان و ده تومان
الی صد تومان قیمت آن را معین کرده اند و چنان رواج داده اند که از سیم و زر آن را بهتر و معتبر تر دانند به سبب قلت
زراعت و کثرت عمارت و حسب هوا آن ولایت شیر دارد و حبوب و غلات و فواکه و لحوم گاو و گوسفند و
مرغ بقیمت گران میفروشند و همواره از بلاد غیره بدانجا آورند مردم روس اغلب زرد موی و ازرق چشم و سرخ
روی و فربه هیکل و دلیر و جسور باشند و بعضی بکر بدن ایشان بغایت سفید باشد و چون زنان ایشان لطیف
پیکر و صبیح منظر باشند و جمعی بیشمار از طایفه قزاق و ترکمان و قلماق تابع ملوک روسیه اند و ایشان بیلامنی
و قتلامیشی نامند همگی سنی حنفی مذهب و قلیلی کافر اند و طایفه روسیه قریب چهل سال میشود که بسیاری از
بلاد روم و ایران و داغستان و ملک قرم و دشت قبچاق و بلغار را متصرف کرده اند و بعضی دیار گرجستان
و شیروان و طالش را مسخر نموده اند و اکنون بر دست بر جمیع اکبری و ملک ستانی میباشند و بروما بروما و
بماه و سال اجلال دولت و شوکت آن طایفه در ترقی و تزاید است الحق در سیاست ملکی و در ملکداری
و لشکر کشی و در امور معاش و در اکثر صنایع سیما حدادی و نساجی و آئینه سازی کمتر طایفه با ایشان توانند
برابری نمود و در عزم و حزم و شجاعت و در محاربت با اکثر ترک و تاجیک و عرب مقدم اند اما اکثر ایشان در
معقولات تصرف ندارند و در محسوسات قدم بیرون نگذارند و نیز در ماکولات و مطعومات و مشروبات تکلف
ندانند در ملک روس خمور و خمر و امثال آنها بسیار است و نیز پارچه زربفت و دیبا و چیت اعلا و خارا منجم
خوب ساخته میشود دار الملک آن دیار مسقوف و بعد پترزبلیا است و رود عظیم از کنارش میگذرد و از مملکت عبور
نموده به دریای خزر میریزد ذکر رویه صوبه ایست از بنگاله و محتوی است به بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و مواضع
بسیار و مزارع بیشمار اکثر آن از اقلیم دویم و بعضی از سیم مردمش اکثر هندوان و بعد مسلمان و قلیلی اهل ایمانند
بزرگترین بلادش کلکته است در حرف کاف مذکور خواهد شد ذکر راج محل از بلاد بنگاله و از صوبه پتنه است
جای خوش و محل دلکش است در قدیم شهری بوده اکنون قریب سه هزار خانه در اوست و اکثر ساکنان آنجا هندو
در کنار رود عظیم اتفاق افتاده و اطراف و حوالیش گشاده است باغات خوب دارد و کوزه گلین بسیار و غنائم
در آنجا میسازند و باطراف و اکناف هند میبرند آن قصبه ما بین عظیم آباد و مرشد آباد واقع شده است ذکر راجپور
از بلاد هندوستان و از مضافات لکهنو است از اقلیم سیم و هوایش گرم است شهری وسط است ساکنانش اغلب قوم
افغان و دیگر هندوان اند و در اطراف و جوانبش نیستان فراوان است و آن قوی دیار ایران است شاید

نیز باشد بسیار مطبوع و جسیم است ذکر راجپوت نام طایفه ایست از هندوان قومی فراوان همگی کافر و ایلات
در ملک هند افتاده اند ذکر رسول نگر قصبه ایست شهر مانند از توابع لاهور و مسافت سه مرحله دور است
آب و هوایش معتدل است در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش واسع قریب سه هزار خانه بوده است
و ساکنانش مسلمان حنفی مذهب و دیگر هندو است مخفی نماند که قصبه ای بسیار دلنشین است ذکر روهتاس قلعه ایست
محکم اساس از سنگ رخام تراشیده بر تل بلند واقع در غایت متانت قریب دو سه هزار خانه در اوست و اکثر
سکنانش هندوان قلعه در وسط ملک پنجاب اتفاق افتاده و سمت مغربش شمالی گرفته و در طرف دیگرش کنار رود
است و در بیم فریخان قلعه رود عظیم میگذرد اکبر شاه بن همایون آن قلعه را ساخته اکنون در تصرف طایفه سکها
ذکر راجوری در اصل راجاور بوده بعضی حکام او در شهری کوچک است و قلعه از سنگ رخام تراشیده در غایت استحکام
دارد از توابع کشمیر و سمت جنوب دار الملک واقع مسافت پنج مرحله دور است و در میان جبال شامخه اتفاق افتاده
و جانب جنوبیان فی الجمله گشاده است هوایش گرم مایل و آبش معتدل و در سه هزار خانه در اوست و نواحی خوب
مضافات اوست باغات خوب دارد ساکنانش اکثر سنی حنفی مذهب و دیگر هندو و معدودی از طایفه شیعه
امامیه است که معلوم شان ... علی خان با حمید حاکم و فرمان فرمای آن دیار اند ذکر ری ولایتی است مشهور
و دیاریست معمور و محدود است از طرف مشرق بجبل دماوند و سمنان و از سمت مغرب بولایت قزوین و از
جانب شمال بمازندران و گیلان و از جنوب ارض قم محتوی است به بلاد قدیمه و نواحی عظیمه همگی آن از اقلیم
چهارم و دار الملک آن شهری بوده و ارباب فضل و علم از آن دیار بسیار ظهور نموده من جمله فخر الدین رازی
صاحب تصانیف کثیره که اهل سنت و جماعت ویرا امام فخر گویند و علمای شیعه او را امام المشککین خوانند
و سید مرتضی مولف تبصرة العوام وی در زمان خود مقدم علمای امامیه بوده و شیخ نجم الدین دایه مصنف مرصاد
العباد از سلسله عزیزیه بوده و ابو المفاخر ... شاعر و شیخ ابو یحیی معاذ از طبقه اولی و از کبار اولیا بوده
و شیخ یوسف بن الحسین از طبقه ثانیه از اکابر مشایخ از آنجا ظهور نموده و رئیس المحدثین محمد بن یعقوب مشهور
بکلینی است و کلین از قرای آن استان بزرگوار بوده و در روزگار خود مقدم فضلای امامیه بوده و خواجه جعفر
محمد الدوریستی و دوریست از قرای آن است و شیخ ابو الفتوح الحسین بن احمد صاحب تفسیر مشتمل بر بیست مجلد
و امثال ایشان از آن دیار بسیار برخاسته اند ذکر رها دار الملک ... بوده بعضی ری را از گویند و الاول اشهر
الاصح از بلاد قدیمه و از مداین عظیمه بوده طولش از جزایر خالدات نوک و عرضش از خط استوا لدها از اقلیم
چهارم است حضرت شیث بن آدم علیه السلام آن را بنا فرموده و هوشنگ پیشدادی عمارتش را بیفزود و بعد از اختلال
عمارت را منوچهر بن ایرج مرمت کرده باد دیگر روبه خرابی نهاده و مهدی عباسی دیگر آن را کوشید و کسوت

وعظمت بود پوشید در زمان چنگیز خان بقتل عام رفت و دیگر صورت عمارت نگرفت آبش ناگوار و هوایش نا
سازگار بسبب آنکه طرف شمالش کوه عظیم گرفته و جنوبش گشاده است اکثر اوقات هوای آنجا وبائی است چنانکه
گفته اند نظم دیدم عزرائیل ملک الموت را بخواب * گفتم ببرگ بحث زند دست و پای ری * با وجود این بحمد الله مشرقی
اکثر ثروت واز معظم الولایت نقل غریب نوشته است وگفته که هشتاد هزار و هشتصد هزار و ششصد
بود درویش خانه در شهر ری بوده طبع سلیم ازین خبر بیزار است و امتناع دارد زیرا که در هر خانه اقل ما یمکن
الباب بجز از اناث و ذکور سکونت داشته اند عدد مردمش قریب بصد کرور و هر کرور را پانصد هزار
کس میشود مقطع نظر از لباس و عمارات ایشان نمود بوسیر خود اشانها با زده کرور من ترین میشود هذا
عظیم و بهتان و تخیم بلی اگر چنین شهری در کنار بحر واقع میشد بصدق قریب بود و حال اکثر ری در
هوا واقع شد و سمت مرزدان کوه متصل است و طرف شمالش جبال شامخه مسافت دو فرسخ کوه جنش دود
عظیم ندارد بالجمله حال قدیم الزمان سواد اعظم عراق عجم بوده شیخ نجم الدین دایه در کتاب مرصاد العباد
در فتنه چنگیزی آورده که مسقط الرأس من است هفتصد هزار آدم از مردمان معروف و معتبر بقتل رسید و قاضی
شوشتری قدس سره در کتاب مجالس از صاحب معجم نقل کرده که مؤلف معجم گوید که ری بفتح اول و تشدید ثانی
مدینه ایست مشهوره از امهات بلاد و اعلام شهرهای عالم است و اصطخری گفته که طول وی یک فرسخ و نیم
و در خارج آن قرای بزرگ است که هر یک در بزرگی برابر شهری است و اصمعی در وصف ری گفته الری عروس
الدنیا و الیه متجر الناس و در وقتی که عبید الله بن زیاد حکومت ری را نامزد عمر بن سعد لعین فرمود که لشکر
بجانب حضرت امام مظلوم حسین بن علی علیه السلام بکربلا ببرد و عمر بد سیر در اول امر قبول نکرد در خروج
نمود و این بیت را بر زبان آورد شعر أأترک ملک الری و الری رغبتی * ام ارجع مذموما بقتل حسین *
وفی قتله النار التی لیس دونها * حجاب و ملک الری قرة عینی * و آخر حب دنیا و ریاست بر آن مرحله اهل
غالب شد و حکومت آنجا را بر قتل صاحب ولایت کلیه اختیار نمود و بلای دو روزه ریاست ملک ری که آن بر
آن لعین بن اللعین شد لعنت ابدی قبول کرده و دمار از روزگار خاندان برکت بنیاد حضرت کردگار برآورد نظم
برشد بباد رفت بتعمیر ملک شام * بطحا خراب شد بتمنای ملک ری * از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند
که آنحضرت فرمودند که الری و قزوین و ساوه ملعونات و مشئومات قدیم الایام سکنه ری که بوده اند بعد از ظهور
ملت بیضا اسلام قبول نمودند بعضی حنفی و بعضی شافعی و شیعه امامیه نیز بسیار بوده اند اکنون اصل شهر ری خراب
و شهر طهران که از قصبات و دیگر توابع آنجا است دار الملک ایران است و معظم قصبه بوده ذکر طهران در حرف طاء
خواهد آمد و قبر شاه عبد العظیم اکنون قصبه ایست شهر مانند و طرف جنوب ری واقع است مزارش فیض آثار

سید عبد العظیم در آنجا است و مطاف طوایف اهل روزگار است آن قصبه محتوی است قریب دو هزار خانه معمور
و مشتهیات در آنجا موفور و باغات دلگشا بسیار دارد و آبش فراوان است و مردمانش نیک محضر و ستوده
سیر در آنجا سکونت دارند از آنجمله آقا محمد باقر که بحدای آن قصبه مخصوص عزیز و محترم و باهالی آن دیار مقتدا
بود و در اکثر خصال حمیده و افعال پسندیده بر سکنه آنجا تفوق میفرمود و در مراسم خدمت و اداب و اخلاق
نسبت بفقرا و درویشان اهتمام تمام داشت و دقیقه از دقایق مروت و فتوت و جوانمردی مهمل و معطل
نمیگذاشت و نقش ارادت سلسله علیه نعمة اللهیه بر لوح ضمیر مینگاشت فقیر را با آن عزیز الفت و محبت بسیار
بود و او نیز در استرضای خاطر فقیر مبالغه میفرمود بعد از آنکه عمر گرامیش بشصت سال رسید جمعی از اشقیا
و اشرار بقصد تاراج بسرای آن مرحوم آمده آن مرحله صدق و صفا را بسعادت ابدی رسانیدند رحمة الله علیه این
واقعه در سنه هزار و دویست و سی و نه هجری روی نمود فرزندی سعادتمند از آن مرحوم یادگار است امید
از حضرت واهب العطایا است که آن فرزند را نیز تعالی بسعادات ابدی موفق گرداند در سنهای امال المقربان دکان حضرت الله
رسانند ذکر رودبار نام مواضع چند است اول رودبار زیتون و از محال گیلان و در میان کوهستان و
جنگل فراوان در آنجا درخت زیتون بسیار است بدین جهت زیتون رودبار گویند و چند قریه مضافات اوست
مردمش همگی شیعه امامیه اند جائی خوب و محلی مرغوب از اقلیم چهارم است دوم رودبار ملک ری است در
طرف شمال طهران واقع و در میان کوهستان اتفاق افتاده و آبش فراوان و هوایش سرد است و قریب چهل
پاره قریه مضافات اوست از مضافات ملک ری است بدار الملک متصل است و مردمش همگی شیعه امامیه اند
و شیخ ابو علی رودباری قدس سره مرید شیخ جنید بغدادی قدس سره از این رودبار بوده سیم رودبار کرمان و آن
از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش بد و مردمش همگی شیعه مذهب و شریر و قلیل الاعتقاد اکثر مردمش صحرانشین
اما طایفه غریب نواز و در آنجا شنوده ام که از چهارم رودبار خراسان فقیر ندیده گویند جائی خوب است ذکر رشت
لفظ رشت در لغت فرس خاک روب را گویند اما نام دار الملک گیلان و سواد اعظم آن مکان است شهری بیک
میل بدریا نزدیک است و محتوی است بر قریب صد کاروانسرای و حمام و قریب ده بازار و هفت هزار خانه
خرم واقع است و اطرافش جنگل بیدرختان احاطه دارد از اقلیم چهارم هوایش در موسم تابستان عفن و در فصل
زمستان از کثرت باران کوچه و بازارش چرکین قریب ده هزار خانه نزد داوست و از چوب و نخش و غایت بکوب
و عمارات آنجا همگی از چوب و سفال و پشته ای پوشیده است و ابریشم فراوان بسیار در آنجا حاصل میشود
که اطراف عالم میبرند و بازار و مساجد و مدارس و اصحاب مکث در آن ولایت بیشمار است مردمش همگی شیعه امامیه اند
جهره و از صباحت منظر فی الجمله بهره اند عموما شور انگیز و فتنه طلبند و مردمان نیک نیز از آنجا ظهور نموده اند

والحال انحصار صاحب معرفت در آنجا بسیار شد که بفضایل صوری و معنوی آراسته اند بذکر دو نفر از ایشان
اقدام مینماید **ذکر شیخ زاهد** جامع علوم ظاهری و باطنی و حاوی کمالات صوری و معنوی بود سیما در فنون فقه
و حکمت اشراقی سرآمد علمای آن دیار بود در بدایت حال در دار الملک اصفهان رفته نزد ملا علی نوری و سایر علما
تحصیل علوم نموده بتکمیل آن پرداخته بخدمت علمای سایر بلاد و عرفای عصر شتافت بالاخره مرید العارف الربانی
مولانا حسین علیشاه اصفهانی قدس سره العزیز گردید و از یمن تربیت آن جناب بدرجه صفوی رسید چنانکه آن
بزرگوار را شیخ زاهد ثانی میگفتند و از خلفای جناب حسین علیشاه قدس سره العزیز بود و از برکت انفاس قدسی
اساس آن بزرگوار در اندک زمانی جمعی از طالبان بفیض رسیدند و بعضی بطریقت رضویه مشرف گردیدند قبل از آن
بزرگوار در آن دیار کسی از اهل طریقت نبود و هر کس اسم درویش میشنید انکار بلیغ مینمود اکنون بحمد الله فقرای سلسله علیه
در آن دیار بسیارند علی الخصوص هنگامی که شهریار معظم در آنجا چندی فرمانفرما بود جمعی از پیش رفت
ظهور نمود مولانا شیخ زاهد در حدود سنه هزار و دویست و بیست و اند هجری وقتی که عازم مکه معظمه بود در
کاظمین از سرای غرور بجهان جاودانی انتقال فرمود رحمة الله علیه فرزند ذی سعادتمند شیخ محمد علی از آن بزرگوار
یادگار است جوانی است بزیور فضایل انسانی آراسته و بمعارف ایقانی پیراسته و مضمون الولد سر ابیه از جبین
مبینش پیدا و آثار رشد و سعادت از ناصیه اش هویداست فقیر بارها او را ملاقات نموده و با فقیر محبتی جلی است
ذکر حاجی میرزا نصیر از اکابر آن دیار و از فضلای جلیل القدر آنجاست از علوم ظاهری بهره وافر دارد و در فنون معانی
بر همگنان سر و تن افکنده ولکن کمالات در آن کشور بوجود کرامتش منحصر است چون آبای ایشان بشغل طبابت
اشتغال داشتند لهذا آن خاندان بخاندان طبیبیه معروف گشته از ابتدای حال وجود ذی جود آن در حلقه صدق و صفا
بزیور شریعت و طریقت آراسته و بحلیه حقیقت و معرفت پیراسته و بصفت جود و سخا موصوف و بخصایل پسندیده
معروفست از مریدان جناب قطب العارفین مجذوبعلیشاه قدس سره العزیز میباشد و اکنون در آن ولایت
با کمال عزت تشریف دارد **ذکر بیدشت** از محال اصفهان است و سمت مشرق وی اتفاق افتاده و جوانب آن نیز
گشاده است و محتوی بر قرای معظم و مواضع خرم هوایش بگرمی مایل و آبش چشمه از قنات و رود زاینده رود
مردمش همگی شیعه مذهب اند و محل حاصل خیز است **ذکر ابرقوه** بلوکی است از فارس و سمت شمال مدینه
شیراز واقع و طرف شمال و مغربش جبال دارد و سمت مشرق و جنوبش فی الجمله گشاده است اگرچه کمی شرقی
قریب است و قریب سی پاره قریه در او ساخته اند و هوایش گرم و آبش از چشمه و رود نیکوست مردمش همگی شیعه
مذهب و از نظام مرجع دور و از معارف انسانی مهجوراند **ذکر بام هزار** ولایتی است از مضافات طبسهان ما بین
شوشتر و طبسهان واقع و جوانبش را عباراتش فاسح از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش بد و سکنه اش قوم عرب و همگی شیعه

مذهب اند و بعضی بزبان لرستانی و زبان انولایت میکنند و برنج بسیار میکارند و محتوی است قریب سی پاره قریه
معموره و مواضع مشهوره نخلستان دارد باب بسیار دیده شد و فارسی زبان بسیار بنظر آمد **ذکر دنباوند** ولایتی
است از اعمال طبرستان و مشتمل است بر نواحی مشهوره و قرای معموره همگی در کوهستان واقع از اقلیم رابع بیمن
خوب هوایش مرغوب مع هذا اکثر سکنه اش عموماً قلیل الفهم و کثیر الحمق اند انحصار صاحب معارف بیرون از این اسلاف
من جمله مولانا فخر الدین علی که در مشهد مقدس مدرس بود در بعضی از مدارس آن ارض اقدس بوده و جوابی که
علمای ماوراء النهر که هنگامی که عبد الله خان اوزبک محاصره مشهد مقدس نموده بود داده و تحریر فرموده صورت
کتابت در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است و ناحیه نور و کجور از توابع رستمدارات و قلاع محکم دارد که مأمن
ملوک عالم بوده مردم آنجا از قدیم مذهب امامیه دارند و بسبب قلاع محکم ملوک طبرستان و سلاطین زمان
اکثر اوقات عصیان مینمودند **ذکر رستاق** لفظ رستاق بر قریه اطلاق میشود اما نام دو موضع مشهور است یکی
از توابع فیروزکوه و در میان کوهستان واقع جائی خوش آب و هوا است قریب چهل خانه دارد و دیگری
نام قلعه ایست در عمان جائی محکم و قلعه مستحکم است مأمن ملوک عمان و مخزن مشایخ ایشان است در میان کوهستان
واقع از اقلیم دویم و هوایش گرم و سکنه اش خوارج و قوم عرب اند **ذکر رودآور** قدیم قصبه بوده قریب بشهر همدان
و زعفران فراوان حاصل میشود اکنون از ویرانی آن بدایت گویند اصل خواجه حافظ شیرازی از آنجا بوده بعد
بشیراز نقل نموده و این رباعی را دلیل آورده اند **رباعی** معقول همه خواص و مشهور عوام خوش قهوه و معنون حرکت
بدرغام در خطه شیراز بنام است مدام رود آوری و محمد و حافظ نام **ذکر رفسنجان** بلوکی است از کرمان قریب
سی پاره قریه دارد هوایش بگرمی مایل و آبش از قنات و بسیار حاصل خیز است مردمش همگی مذهب امامیه
دارند مگر چند تن شیعه است **ذکر رملاجه** از قصبات عراق عرب است و مردمش شیعه مذهب اند و بیک کوچه
واقع شده و ظاهر بفرح آبی در آنجا سکونت **ذکر رمله** بفتح را و سکون میم و بفتح لام و ها ساکنه قصبه ایست در
قرب بیت المقدس و محلی است دلکشا قدیم الزمان شهر معموره سلیمان بن عبد الملک مروان در عمارت آن سعی
بلیغ نموده و حصار با استوار بنا کرده و قنات چند بعدی زمین آن جاری کرده است اکنون قریب ده هزار
خانه دارد و آب و هوایش فی الجمله نیکوست اکثر ارتفاعش پنبه و زیتون و انجیر و انگور فقیر را در آنجا رسید
و سکنه اش قوم عرب و اکثر شافعی مذهب و قلیلی نصاری اند قدیم الایام در ایام معتکف انصاری تغلبات
بوده بعد الحال اهل اسلام مسجد نموده اند موسوم بجامع ابیض کرده اند عدد انبیا اکابر در آنجا
آسوده اند در کتاب نفحات مسطور است که اول کسی که صومعه اساس صوفیان خانقاهی در آنجا بنا نموده حاکم رمله
بود و آن جنان بود که ابو هاشم صوفی رحمة الله علیه در آن شهر با یکی از درویشان ملاقات نموده بعد از فضا

سفره نوعی حرفه خود را گسترده و روی زمین و آن درویش را تکلیف بجلوس فرموده آنگاه ما حضری حاضر کرده آنعزیز را
اطعام نموده و لوازم مروت و فتوت نسبت بدان فقیر بتقدیم رسانید و هنگامی که آن درویش را شهریار دید ملک که نظاره نموده بود
تعجب نمود که آن عزیز مشاهده کرده و طریق سلوک ابوهاشم را منظر امعان نموده بود و چون آن درویش از ابوهاشم بجهت
طلب بمسکن خویش روان گردید ملک نیشابور ابوهاشم را احضار نموده پرسید که آن شخص چه نسبت با تو داشت
داد که هیچگونه نسبت نداشت دیگر باره پرسید که آیا از اولاد معین آمده بود ابوهاشم فرمود نی باز سؤال نمود پس جهت
با او چه نسبت بود که این گونه محبت نمودی و این قسم با او طریق مروت بجا آوردی ابوهاشم گفت ما را رسم و عادت این بود
قاعده و قانون چنین است شهریار پرسید که شما چه طایفه می باشید جواب داد که ما از صوفیان و از فرقه درویشانیم
ملک نیشابور گفت آیا جهت ملاقات منزل دارید گفت نی بنابراین شهریار بمروت فرمود از برای آسایش درویشان
خانقاهی بنا گذاشت و ذکر جمیل و نام نیکو و مصحف روزگار یادگار گذاشت فقیر مؤلف میگوید که چون این حکایت را
یکی از اهل الله و اخوان الصفا بوی دست داده بزبان داد که هر که نسبت مروت شعار و از جمله سلاطین بدکردار که
در غالب بلاد ایران جهت آسایش درویشان و عاجزان محلی است و نه مکانی و برای مجبران نه دست و ضعیفان نه تکیه
جای راحت نیست گویا مصداق لا دار غربی لا دار لانا در باره درویشان وارد شده است بدانکه در جمیع بلاد
ربع مسکون و در میان طوایف که تا کنون دیده جهت بیماران دار الشفا و برای درویشان خانقاه است مگر ایران زمین که
در آن کشور نه خانقاه است و نه دار الشفا و آنچه ملوک صفویه بنا کرده بود و خوانین ساخته بودند ویران و خراب نموده
فقیر این کلام فرموده که از برای تو حکایتی گویم بدانکه هرمز بن نوشیروان وارث ملک خود شد بعد از طلب هر آن
خداجویان حضرت و فتاب خسرو به پدید ... و عنایت نمود و چون خسرو بجلد شد و بحد رسید روزی بجهت تفریح
غایت تا چند نفر از ملازمان سوار گشتند و بنواحی دار الملک گشت میکرد ناگاه بالای بیگاه اردیف کرده و چون
اسباب و اثاث همراه نداشتند بقریه رسید و در خانه دهقانی نزول نموده و در آنجا نزول اجلال فرموده ملازمان
بجهت بستند و چند خوشه انگور چیدند بجهت انبساط خاطر خسرو مطربان ساز زدند نداز این حرکت دلگیر گردید و بر جبهه
درگاه هرمز شتافته داد خواست و چون هنگام داد شد هرمز اضطراب نمود و امر فرمود که تحقیق نمایند بعد از تحقیق
معروض داشتند که در مجلس فلان قریه است احضار وی فرمان داد و در مجلس آن عرض و یاران بخشاد و گفت ایشهریار
زمانه دای پادشاه معدلت بنیان پدر تو خسرو بیاد ... ما خانه های ما را خالی ساخت و بی رخصت ما از زراعت
وی بربط نواخت و ... ما شنیدند و چیز ما غلامان او از باغ ما خوردند و بی اجازت ما اسباب ما بچیدند
بستند تا هر چیز بعدالت مصیر چند جوابی روشن باشد هرمز از استماع این کلام بغایت متاثر و بی آرام شده فرمود
که از اسبهای خسرو را بصاحب خانه عنایت کرده و اسبان را ... و چون لطف نمود و غلامان را بیان الله باغ بخشید

وسازوالات مطربانرا شکسته نابود ساخت و فرمان داد که موهای خسرو را از بن کرده و بگردن دوش الدخته
تا بدار الملک پیاده دوانید و بدست زندانبان تسلیم کنند خسرو مدت شش ماه در زندان محبوس بود از
نظر هرمز افتاده بود تا اکثر امرای درگاه و موبدان آگاه و ارکان دولت و اعیان مملکت در استخلاص خسرو عرض
داشت نمودند و زبان بشفاعت رهائی خسرو گشودند هرمز فرمود که جهت استرضای خاطر شما تقصیر خسرو را عفو
فرمودم اما باید که رعایا در این باب رضانامه نوشته بحضور من رسانند مضمون آنکه ما رعایا از خسرو خوشنودیم
و از وی رضا شدیم بعد از تقریر این حکایت درویش فرمود نیکو که به ایمان که چه آسایش هر آن و ضعیفان
فرزند عزیز خویش را با اندک تقصیر در زندان میکند لهذا قریب بچهار هزار سال دولت در خاندان کیان امتداد
کشید آری الملک یبقی مع الکفر و هم سلاطین ایران و حکام ایشان کراد و ترکان و ملازمان ایشان
دمار از روزگار عاجزان و زیر دستان بر می آورند و چون فقیران و گوشه نشینان در شهر میکنند و کوشش
درویشان و مسکینان کباب کرده میخورند و زنان بیوه یا فرزندان را اذیت و آزار میکنند لاجرم حکومت ایشان
چون باد در گذر و مانند آب روان است بلی الملک لا یبقی مع الظلم فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
ذکر رشید از بلاد مصر و بلده ... از اقلیم سیم است مردمش قوم عرب و اکثر شافعی مذهب و قلیلی نصاری و یهود
فقیر دیده ذکر رقه از بلاد عراق عرب است معمور گویند آباد بوده اکنون بهر حال شهری خوب و بلده مرغوب فقیر گرچه
داخل آن شهر نگشته اما از نواحی وی گذشته است سکنه اش ایل و کرد و عرب اند ذکر راس العین از بلاد شام
فقیر ندیده ذکر رودان از مضافات فرس و از توابع شمیل و میناب است هوایش گرم و مردمش شیعه مذهب و در آن
رودان دو معادن ایران ممتاز است و برکات فراوان دارد ... بدانای معرفت عجیب
و افغان موافق خبر محقق و مستر ناد کرد ... آنچه در باره او مصطفیه و شنیده شده است معروض میدارد
ذکر زابل که آنرا زاولستان خوانند ولایتی است معمور و مشهور و مجد بسیار است از طرف مشرق ولایت
کابل و از سمت مغرب بملک سیستان و قهستان و از جانب جنوب ببلوچستان و از جهت شمال بجبال هزاره و
خراسان طولش تقریبا بیست مرحله و عرضش پانزده مرحله بیابان ... بیشتر از کوهستان است محتوی
بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و جهات خوش و مزارع دلکش مسکن طوایف افغان و جماعت هزاره و قلیلی تاجیک
تاجیک قندهار و بست و غزنین و زمین داور و ... از بلاد آنجا است و جمیع بلاد
از اقلیم سیم و قلیلی از جبال هزاره داخل اقلیم چهارم است و قدیم الزمان در تصرف ملوک عجم بوده و مدتها حکومت
آنجا تعلق بزال و بپسرش رستم و اولاد ایشان داشته چون رستم سالها لوای امارت آن ولایت افراشته بود لهذا
مشهور برستم زابلی گشت و چون دولت عجم در گذشت و آفتاب اسلام از مشرق سعادت طالع شد در زمان

خلافت عثمان بن عفان آن ولایت مسخر اهل اسلام گردید و چون روزگار خلافت خلفا بنهایت انجامید
اولیای دولت امویه تصرف نمودند و مدت هزار ماه کردند انجام کردند و چون ماه جاه دولت امویه بمغرب
زوال رسید خورشید اقبال عباسیان از مشرق جلال طالع گردید اخبار دولت ایشان مسخر کردند و مدتی
مدید آن کشور متصرف بودند و در اوایل دولت ایشان بارکان خلافت فتور موفور رسید ملوک صفاریان
در حیطه تصرف آوردند و ملوک سامانیان از صفاریان استرداد کردند در اواخر دولت سامانیان ملوک
غزنویه آن دیار را گشودند و غزنین را دار الملک خویش نمودند و قلاع محکم و بقاع مستحکم ساختند در ضمن ذکر
غزنین مذکور خواهد گشت بعد از انقراض دولت غزنویان چندگاه ملوک غور و سلاطین سلجوقیه تصرف
نمودند و خوارزمشاهیان از تصرف غوریان بیرون آوردند بموجب مصرع هر کس تیغ زند نوبت اوست ایرا
چنگیزیان از تصرف خوارزمیان انتزاع کردند و از جانب چنگیزیان ملوک کرت حکومت می‌نمودند بعد انقراض
چنگیزیه مدتها ملوک کرت و امرای جغتائیه در آن دیار اقتدار داشتند و هر یک لوای انا و لاغیری افراشتند چون
کوکب اقبال امیر تیمور بالیدن گرفت حاکم آنجا طوعا و کرها فرمان واجب الاذعان امیر را دریافت و هوای در حیطه
تصرف کاشتکاران آل تیمور بود در زمان دولت سلطان حسین بایقرا حکومت آنجا بذا النون بیک مفوض بود
چون دولت آل تیمور درگذشت چندی مسخر شاهی بیک خان گشت و شاه اسمعیل صفوی غلبه یافت آن دیار را ضبط
نمود و چندی بعد گاه در تصرف اولیای دولت ملوک هند بود و دیگر باره بحوزه تصرف امرای صفویه درآمد
و طایفه غلجه از جماعت افغان بر آن ولایت مستولی شدند و نادرشاه افشار از آن طایفه انتزاع کرده بطایفه
ابدالی تفویض نمود بعد از انقراض دولت نادری احمد خان ابن ذو الفقار خان سدوزائی از جماعت ابدالی در سنه
هزار و صد و شصت افسر شاهی بر فرق نهاده ممالک کابل و زابل و سند و پنجاب و کشمیر و طخارستان و قهستان
و بعضی از بلاد خراسان را مسخر نمود و اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است اکثر جمیع آن ولایت
در حوزه جماعت افغان است و اصل و نسب طایفه افغان در حرف الف مذکور شد ذکر زمین داور ملوکی است از
زابلستان و نواحی است بهشت قرین امان و از قندهار متصل است بجبال هزاره هوایش خوب و آبش مرغوب و محصولش
بسیار و قریه آباد و اکثر سکنه‌اش شیعه امامیه و دیگر جماعت افغان و میوه سردسیری فراوان
و غلاتش ارزان است ذکر زند نام سه موضع است اول ده عراق در هفت فرسخی ملایر طهران و از اقلیم چهارم
هوایش معتدل و آبش روان فراوان و مردمش شیعه مذهب و اکثر قوم خلج و بیات و افشارند و شکارگاه سلاطین
کردون اقتدار و قریب بیست پاره قریه در او است و فواکه سردسیری بغایت نیکوست دویم زند کرمان
و آن ملوکی است خرم نشان و حوالی پاره قریه معمور در او است و آبش از قنات و هوایش گرم مایل و مردمش شیعه

امامیه

ماسیه و خالی از مردم نباشند سیم زند نام است کرد در ایام نصیر خان لار سیم زند را بزند مبدل نموده آب
و در آن باب بحدی تدبیر بلیغ فرموده که اگر کسی سهوا لفظ زند بر زبان راندی دو مثقال و نیم نقره جریمه
ستاندی ذکر زیتون شهری است در مغرب و مردمش همگی قوم عرب و مالکی مذهب اند و فقیر ندیده ذکر زامدان
قریه‌ایست بزرگ از قرای هشتاد از بلاد هندوستان جانب نیل و محلی دلگشاست که فقیر ندیده اما بیک
فرسخی آنجا رسیده ارباب دل یار خلد از کجا ماند ذکر زنبلاد قصبه‌ایست قریه مانند و محلی است دلپسند از
بلوک سیرجان و از توابع کرمان هوایش گرم مایل و آبش وسط و مردمش نیک و همگی شیعه مذهب و جمعی از
طایفه مرید ذکر سید بن عباس درویشی بخویش و فقیری حقیقت اندیش بود و در بدو زندگی صاحب مراتب
عرفان و وحید زمانه معهود از طایفه علم جناحی بوده در بدو حال در پس محمد حسین خان سیستانی بود و از اعیان
تمام و عزت ما لا کلام بر زمان امیر داشت ناگاه کشش غیبی رسیده او را در ربوده و در خدمت عارف
نور علیشاه قدس سره تلقین یافت و از یمن انفاس قدسی اساس آن جناب به نور کمال و منیر منیرش تافت
عالی رسیده بالاخره ابجد مال دنیوی داشت همه را در راه خدا بهجرت و ساکین بخشید و بکسوت فقر ملبس
گشت و از دولت و ثروت درگذشت و با بسیاری مشایخ زمان صحبت داشته و چندی علم سیاحت در آن
و عراقین و کردستان افراشته و در رواق عنها با جناب سعید شهید مشتاق علیشاه قدس سره چند زخم
خورده چون وقت نرسیده بود جان از ورطه جان بسلامت برده و در اواخر عمر بصوب عراق عرب شتافت و
در حدود سنه هزار و دویست و بیست هجری وفات یافت رحمة الله علیه آن بزرگوار چهار فرزند سعادتمند در
صفحات روزگار یادگار مانده و بعضی از آنان آراسته همگی اهل حال و صاحب احوال و نیکو خصال و پسندیده
افعال اند و در صدق و صفا و مهر و وفا با اهالی سعید باده قریه سیرجان مقدم اند نگاه اند منقال
ما مول است که ایشان با اعلی مراتب کمال برسند و منتهای آمال ارباب حال مشرف شوند ذکر زبید از اقلیم
دویم هوایش گرم و آن بناهای زبید منکوحه هر بنت در زمین هموار واقع و اطرافش واسع و نخلستانش بسیار
و سایر فواکه گرمسیری بیشمار و آن دار الملک تهامه یمن است و بکرجله اندیاد و در جوبت غلاتش موفور است
و حسن بن سلامه و بنی عبدالله با روی بر آن کشیده فرمانده در وی بران معتزلکرد اینه است و شیخ بن بیدع
ما بین مغرب و جنوب صنعاء اتفاق افتاده سکنه‌اش همگی قوم عرب بعضی شافعی و قومی زیدی مذهب اند ذکر زیلاع
قریه‌ایست دو خانی و اقسام حبوب و فواکه در غایت نیکی و مردمش در کمال مهربانی و سکنه‌اش عموما
خوب صورت و صاحب جمال و پسندیده خصال اند و بسمت مغرب دمشق مسافت دو مرحله در دره و مختوی است
قریه هشتصد باب خانه معمور و باغات و بساتین آنجا موفور و آبش فراوان و در جمیع خانه‌های آنجا جریان دارد و

[illegible]

بغایت نزه و پر دولت طرف شرقیان قریه کوه کرمند و سایر اطرافش کشاده و وی در زمین هموار اتفاق افتاده
همگی قوم عرب و شافعی مذهب و در نواحی آنجا شیعه امامیه بسیارند ذکر ربذه جائی است معروف مابین مکه
مکرمه و مدینه منوره واقع و جوانب اربعه اش واسع آبش بد و هوایش گرم در اوایل چندان معموره نداشت و
چون عثمان بن عفان ابوذر غفاری صاحب رسول خدا را اجبار نموده بدانمقام مکروه ارسال نموده و
بکمی بد آورده در آنجا بود تا برحمت ایزدی پیوست و از ظلم کرده مکروه خواطر ریش جناب مقدس
نبوی در حق ابوذر رحمه فرموده است ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذی لهجة اصدق من ابی ذر
و نیز فرموده ابوذر یمشی فی الارض بزهد عیسی بن مریم فی زهده ابوذر از کبار صحابه سید ابرار بوده و چنانکه
مذکور شد بشرف اسلام فایز شد در حضرت رسول خدا و سرور اولیا معزز بوده هیچ بزرگوار
عثمان بن عفان خلیفه سیم سخنان او را فرا او نموده که تفصیل آن در کتب فریقین مسطور و در میان تمام
دعا مشهور است فوالله اگر ابوذر مرا هزار تازیانه بزنی تو احترام آن بی ادبان نکند و من بدفع او مکلف
میداشتم چه حرمت و مصاحبت حضرت رسول خدا داشت چون با او این جناب میکرد یا دیدم و عرض اذان معلوم است
که دست جناب او شده و آزار کشیده داد دنیا الا لعنة الله علی الظالمین ذکر زنادقه کسی را گویند که
منکر صانع حقیقی باشد و او را عملا و معاد اعتقاد نباشد این فرقه بسیار بوده شده طایفه از ایشان
باشند ذکر زواره نام دو ولایت است یکی در عراق و شهرک اندستانات و در حرف الف مذکور شد
و چهل پاره قریه دارد و آبش هوایش بغایت خوب است دویم زواره خراسان و شهرک از توابع حیدریه است در
حرف تا نوشته شد قریب پنجاه پاره قریه معموره دارد و آب و هوایش بغایت نیکوست ذکر زند نام
طایفه ایست از قوم لر بسیار و اکثر چشمان نیز بغایت شجاع و دلیر باشند مسکن ایشان عراق عجم و فارس و
قلیلی خراسان است از زنجان و مملکت پناه و سلطنت دستگاه از آن طایفه ظهور نموده مقدم ایشان کریم خان
و بعد زکی خان و بعد صادق خان و بعد علیمرادخان و بعد جعفرخان و آخر ایشان لطفعلی خان بوده قریب چهل
سال در غایت استقلال حکومت عراق و فارس و دارالمرز و گیلان و طبرستان و آذربیجان کرده ملوک وسط
الحال مایل بعدل بوده و تفریط و افراط در ایشان بسیار ظهور داشت و دار الملک آن طایفه بلده شیراز بوده
و کریم خان عمارات محکم و آثار مستحکم در آنجا بسیار ساخت و بناهای نیکو و باغهای دلکشا طرح انداخت
الحق که عمارات و آثار آن تا این زمان در آنجا موضوع بود هرآینه بلده شیراز شهریکه قصبه ماند خواهد بود
ذکر زنقاباد نام دو موضع است یکی در نواحی فراهان و آن محکمه سخت دارد مردم آن قریه با استظهار آن
محکمه اکثر اوقات بر حکام وقت یاغی و طاغی باشند و محکمان قریه غادی است در میان همدان و قریه بغایت وسیع

و دیگر نام بلدیست در کشمیر هندوستان و در آنجا پارچه نفیس بافند و اقمشه نفیسه است ذکر زنکان گویند
در اصل زرکان بوده و بعضی کان زر گویند در نواحی آن معدن باشد و بدان مناسبت زنکان گفتند با اینحال قریه ایست قصبه مانند مسافتش تا
قریب شیخ ار مدینه شیراز و در محوطه است و هزار باب خانه معموره و سمت شرق و شمالش کرمند و مغرب و جنوبش کشاده و آن قریه در زمین هموار اتفاق افتاده آبش
از چاه و در سر قنات در خارج قریه واقع و هوایش گرم و مردمش شیعه مذهب و خالی از درد می نباشند اکثر
ایشان مکاری و جملا باشند مزار و مقبره اتا در شیخ سمنی در آنجا معروف است ذکر زهرا بلوکی است از قزوین و
ناحیه ایست نزهت قرین قریب سی پاره قریه معموره دارد و آبش از قنات و هوایش نیکوست و سکنه آن دیار
اکثر جماعت ترک و دیگر تاجیک اند و جمیع قرای آنجا در زمین هموار واقع و سمت جنوبش فی الجمله کوهستانست
هوایش واسع است مکرر دیده شده است ذکر زنجان شهریست نزهت توامان از بلاد عراق بوده اکنون
مدتهاست از بلاد آذربیجان محسوب میشود آبش خوب و هوایش مرغوب و بغایت سردسیر است ارزانی و حبوب و
غلات فراوانست شهریست معمور سلطانیه واقع و از اقلیم رابع و اطرافش واسع است و در آن حصاری
کشیده اند مکرر دیدم سنیان مخالف و مؤالف محزاب شده است اکنون قریب سه چهار هزار باب خانه در آن
و نواحی چند از مضافات اوست مردمش عموما شیعه مذهب و زبان ترکی دارند خالی از خوبی و خشونت نباشند
و اکثر و بیشتر از اهل ذوق و عرفان باشند در قدیم مردم بسیاری از آنجا برخاسته و بعضی بکمالات صوری و معنوی
رسیده اند من جمله اخی فرج قدس سره مرشد شیخ نظامی صاحب کتاب خمسه و مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی بوده او
مرید جعفر خلدی و او مرید سید الطایفه شیخ جنید بغدادی قدس سره هم آنجناب عارف معارف یقین بوده
سیاحت بسیار نموده و در سنه چهارصد و پنجاه و هفت هجری در زمان خلافت مستنصر عباسی در همدان
رحلت فرموده است احوال آنجناب در نفحات و غیره بر سبیل تفصیل مذکور است ذکر زردشت نام حکیمی بوده
و در زمان دولت گشتاسب در ملک عجم دعوی نبوت نموده و گشتاسب بدان گرویده و مذهب او را رواج
تمام داده تا هنگام ظهور ملت بیضا اکثر ایرانیان همگی زردشتی بودند و اکنون نیز در بعضی بلاد عراق و کرمان
و بنادر هندوستان و غیره بسیار باشند ارباب معرفت از میان ایشان زیاده از چند هزار ظهور نموده اند از آن
جمله جاماسب حکیم دانا بوده و جمهور اهل فرس زردشتی بوده اند احوال زند زردشت در بعضی کتب گفته شده است
صاحب تنگلوشا ذکر نموده مسعود دادند هم در بیان طرف این بخاطر بهره ماثر محققان زمان و بحقایق و معرفت مداق
مدققان دوران پوشیده و پنهان نخواهد بود که در حرف سین بلاد بسیار و دیار بیشمار دیده و شنیده شده
که در بعضی کتب اخبار موصوف است مذکور میشود ذکر سنقاد بضم سین مهمله و ... یکون

را کشوری است سودان و محتوی است بر بلاد فراوان بعضی در خط استوا واقع و اکثر در اقلیم اول اتفاق افتاده
خاک آن دیار متصل است به ارض مصر و فاصله است میان آن دو کشور بیابان عظیم و دشت بزرگ و بیم و طول و
عرض آن بیابان تخمیناً یک ماه راه است و اغلب ساکنان آنجا شافعی مذهب و دیگر کافرند و همگی سیاه فام و لاغر
اندام باشند اگر چه [illegible] اما مردم ستار [illegible] بعضی از ایشان خالی از هوش نباشند و
عموماً سلیم النفس و بی اذیت و حلیم باشند **ذکر سودان** لفظ سودان اطلاق میشود بر ممالک سیاهان مانند حبش
و نوبه و تکرور و ستار و بربر و هند و سواحل و نجاشی و امثال ایشان و جمیع بلاد سودان از خط استوا و اقلیم اول و دوم
است و عموماً سکنه سودان از نسل حام بن نوح علیه السلام اند و اغلب کافر بت پرست و آفتاب پرست و نصاری و دیگر
لامذهب و قلیلی سنی و اقل قلیل اهل ایمان باشند و مانند حیوانات معاش کنند آن دیار معادن طلا دارد و اکثر
بلاد [illegible] کشور سودان هند و حبش و نوبه و بربر است **ذکر سند** دیاری مشهور و کشوری معمور است و
محدود است از طرف مشرق به هند و پنجاب و از سمت مغرب به ایران و از جنوب به دریا و از شمال به کابل و مشتمل بر صوبه
است و هر صوبه آن محتوی است بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار و جبال و تلال در آن دیار هست و اکثر اراضی آنجا
جنگل و بیشه و درختان است [illegible] معمور و حبوب و غلات موفور است مجموع بلاد سند از اقلیم دوم و [illegible]
از نسیم هوایش گرم و آبش وسط [illegible] قدیم الزمان ساکنان آن مکان مانند سایر بلاد هندوستان کافر بت پرست
و تناسخی مذهب بودند و بعد از ظهور ملت بیضا به تیغ و شمشیر غازیان دین مبین قبول دین اسلام نمودند
اکنون در آنجا صاحبان مذاهب مختلفه بسیار و گروه متفرقه بیشمار است اما چند فرقه مشهور و معروف [illegible]
مذکور است اول هندوان که تناسخی مذهب اند دوم اهل سنت و جماعت که همگی مذهب ابوحنیفه دارند سیم
شیعه اسمعیلی اند چهارم شیعه امامیه اند و حکام آن دیار اثنی عشری اند از طایفه بلوچ و قوم بلوچ مانند
اعراب [illegible] قبایل و عشایر منشعب میشوند اکثر ایشان طایفه [illegible]
قطاع طریق و [illegible] اند اکثر زمان راه کرمان و خراسان و [illegible] بقتل و غارت و اسیر کردن
مشغول اند و این بلوچ در ممالک کیچ و مکران و [illegible] سکونت دارند و مجموع ایشان حنفی
مذهب اند اما بلوچ سند اکثر شیعه امامیه و [illegible] اثنی عشریه اند و از صفات مذکوره محترز و از
[illegible] مجتنب اند اول کسی که از اهل اسلام بدان ولایت رفت و آن مملکت را گرفت محمد بن قاسم [illegible] حجاج ظالم
بود و بعد از وی همواره از جانب ملوک بنی امیه و بنی عباس عامل معتبر بود تا آنکه ناصر الدین قباچه غلام شهاب
الدین غوری ظهور نمود و بعد از آن جلال الدین خوارزم شاه چون از چنگیز خان شکست یافت بدان صوب شتافت
و بعد از آن طایفه سوکان و [illegible] از زمین داران آن دیار خروج نمودند ایشان سالهای فراوان در آنجا حکو

کردند

کردند و از طایفه مزبور [illegible] جام [illegible] آخر ایشان جام [illegible] بود که در دست [illegible]
از استیلای شجاع بیک بن ذوالنون ارغون فرار نمود و دولت ارغونیه در آن دیار ظهور یافت و از طایفه
اکبر شاه بن همایون استرداد کرد و در زمان نادر شاه [illegible] شد و جمعی که خود را میان لقب کرده بودند و
بنی عباس میخواندند [illegible] سند مستولی شدند [illegible] ایشان میان [illegible] بود که طایفه [illegible] خروج
نموده کشور سند را تصرف کردند و اکنون که سنه هزار و دویست و [illegible] هجری است صوبه ته
و بعضی از صوبه ملتان در حیطه تصرف بلوچان است و اکثر بلاد ملتان به دست گروه سکان و صوبه
گجرات در تصرف فرنگان است **ذکر سیستان** صاحب معجم البلدان گوید که سجستان معرب سیستان است
نام ناحیه ایست کبیره و ولایتی است وسیع که در جنوب هرات واقع است و زمین آنجا اکثر ریگ و سنگلاخ است
و همیشه بادهای تند وزان و [illegible] آسیاهای آنجا از آن است و در آنجا نخل بیشمار و درختهای فراوان [illegible]
و در مردم آنجا [illegible] غالب است تا آنکه در کوچه و بازار بغیر سلاح به راه نمیروند و [illegible]
معامله اند در میزان و در [illegible] و تقصیر نکنند و در [illegible] ملهوف و [illegible]
ضعیف مألوف دارند و اگر چه کار به تیغ سیوف و جمیع الوف کشد خود را معاف ندارند و [illegible] مکه
و مدینه به لعن علی بن ابیطالب ع کردند اهل سیستان از آن امتناع نمودند تا در عهدنامه خود با بنی امیه
لعن ناکردن آنحضرت را داخل ساختند [illegible] اهل سیستان و [illegible]
و مدینه و [illegible] اقدام نمودند [illegible]
عبدالله که از اصحاب امام جعفر صادق ع بوده از آن دیار ظهور نموده [illegible] بدانکه ولایت سیستان
محدود است از طرف مشرق به ممالک سند و زابل و از سمت شمال به بلاد هرات و قهستان و از جهت مغرب به ولایت
کرمان و از جانب جنوب به ممالک بلوچ و محتوی است نواحی بسیار و قرای بیشمار و شهر بزرگ در آن نیست و همگی از اقلیم سیم
و هوایش گرم و مردمش همگی شیعه امامیه [illegible]
و حکام آنجا بطریق ملوک طوایف [illegible] طاعت و انقیاد ننمایند و گویند حکام سیستان از
کیان اند در زمان ملوک صفوی تابع بوده بعد از نادر شاه [illegible] اطاعت نکردند تا حال بر آن منوال اند
ذکر سرندیب و بعضی آن را سیلان نیز خوانند و بلغت هندوان [illegible] گویند [illegible] هندوستان و
[illegible] بقاع جهان است و آن جزیره [illegible] شکل [illegible] و طول و عرض آن [illegible]
مجموع آن جزیره معمور و [illegible] دل خواهد و خاطر پسند در آن موفور است [illegible]
و [illegible] نهایت باشد [illegible]

عمق و بسیاری برگ مانند سر ذنب جانور خاری یعنی هند در کتب هنود مسطور است که در ایام سلف سیم
شبانروز در انجزیره هون باربع است و هون بوزن یکمثقال طلاست و همچنین حکایتی در بارهٔ حضرت آدم ع
مورخان نقل نموده اند که چند ساعت [illegible] بدولت منزل آنحضرت باربع است مجموع در اصل آن جزیره بزرگ
و اکثر درختان جنگلی آنجا فلفل و قرنفل و جوز بوا و دارچینی و قلفل و کافور و نوفل و امثال اینها است و عنبر
اشهب و معدن [illegible] و معدن یاقوت رمانی و الماس در آنجا بسیار است و کوهی بلند در وسط ملک آنجاست و
هبوط آدم صفی الله ع گویند همانجا واقع شده و اثر قدم شریف آنحضرت بر سنگ نشسته و جمعی کثیر از هندوان و عربان
مجاور شده بریاضت و مجاهده و مراقبه بسر میبرند و جمعی کثیر خدام [illegible] اند که متردین و مسافرین را خدمت میکنند
و هر روز [illegible] از هنگام چاشت فی الجمله در آن محل باران میبارد و در اثر قدم مبارک شبنم آنحضرت را شست و شوی
میدهد و بعد از [illegible] دیگر از آنجا است مشهور بگلستان ارم جمعی مستحفظان در یکجا که آنانرا از طرف دانا بان
نشسته اند که اگر کسی خواهد بدان گلستان رود مانع شوند بسبب آنکه هر کس که درود باز نگردد سرنج از آنجا خبر
نشد چون باز نیاید حقیقت رکوی معلوم نیست و مانند محل مابین چین و بنگاله جای نشان میدهد هند
متصل است میان آن و ملک بنگاله بحر و آنولایت را آشام گویند و در جهت الف مذکور شرح است ساکنان
جنوب سراندیپ اغلب هندوان و در میان ایشان مذاهب مختلفه فراوان است و جمعی از مسلمان و اقل قلیل
اهل ایمان اند و جمیع بلاد اندیار در خط استوا و قلیلی از اقلیم اول است و شب و روز آنجا برابر و یکسان است
ذکر سیلانی نام کوهی است نزدیک بدار الارشاد اردبیل کوه عظیم است و محتوی است بچشمه های بسیار و
چشمه های بشمار و عجایب آثار و یکی از انبیا ع در آنکوه آسوده است خبر آنکوه را دیدم و بآنجا رسیدم آب
گیاهی خوب دارد که مخصوص آنجاست و چشمه های سرد و گرم قریب بیکدیگر در آنکوه است والله اعلم بالصواب
ذکر ساحل لفظ ساحل بمعنی کنار بحر باشد و سواحل جمع آن است اما نام ولایتی مخصوص نیز هست که غلامان
و کنیزکان سواحلی را از آنجا آورند و هوای آن دیار بغایت [illegible] آنجا کوار و مردمش جماعت کفار و از طریق
مردمی دور و از طور انسانی مهجور و از کوت ادراک و معرفت محرومند ذکر سرندیب بفتح سین و را ساکن [illegible]
از کشور دکن شهری عظیم و بلدی جسیم است و اکثر مردمش کافر و قلیل مسلمان حنفی مذهب ذکر سیاوشان از نو بنو
شد ذکر سنجاب ولایتی است از مضافات بلغار و از اقلیم ششم و پوستی هم که پوست سنجاب از آنجا آورند
حنفی مذهب ذکر سقسین از بلاد مشرق و از اقلیم ششم و مردمش ترک و هوایش بغایت سرد است [illegible]
آنجا این ملاقات نکرده ام ذکر سمرقند شهری است بسیار دلکش و خوشگوار و هوایش سازگار و خاکش حسن خیز و
رستنیش طرب انگیز از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات [illegible] و عرضش از خط استوا [illegible] آن شهر را کرشاسف

بنا نهاد

بنا نهاد و بعد از مدتی خراب شد آنگاه گشتاسب بن لهراسب ساخت و اسکندر رومی وسعت داد و بعد از آن
شمر نام از نسل تبع یمنی بعلت خصومت اهل آن دیار خراب کرد و عمارات آنجا را [illegible] و بعد از آن آنشهر را شمرکند
خواندند و بالآخره شین را بسین مبدل ساخته سمرکند گفتند و عرب کاف را معرب کرده سمرقند نمودند
قدیم الزمان [illegible] در ایام دولت تیموریان بغایت معمور و آبادان بوده و بمرور زمانه روی بخرابی نموده اکنون
تقریبا ده هزار خانه کم و بیش در اوست و نواحی دلکشا مضافات اوست از آنجمله سغد سمرقند در نزهت
و کثرت خضرت و مانند است و شهر سمرقند باغات بسیار دارد و همه فواکه سردسیری بهم رساند و فراوان
و سیب سمرقند مشهور جهان است و مردمش اغلب فارسی گویند و بعد ترک زبان و عموما غریب نواز و مهربان اند
حنفی مذهب و قلیلی شیعه امامیه در نهایت تقیه اوقات میگذرانند و حاکمش از جانب والی بخارا مقرر است
ارباب فضل و کمال از آن دیار بسیار برخاسته اند از آنجمله خواجه محمد مرید سید محمد نوربخش و معین الدین
اشرفی و امیر معزی شاعر و شمس الدین حکیم سوزنی مرید حکیم سنائی و دقیقی شاعر ماهر و نظامی عروضی
فاضل شاعر از آنجا بوده اند و بسیاری از علما و حکما از آن دیار ظهور نموده اند ذکر سهرام از بلاد بنگاله است
شهری وسط است و آب و هوا و طبع مردم آنجا مانند بنگاله اما اندک رجحان دارد ذکر سهرانپور شهری کوچک است
معمور و همه چیز در آن موفور و قریب چهار هزار خانه در اوست و اغلب سکنه اش هندو است و مسلمان و اهل
ایمان نیز سادات عالیشان نیز دارد و باغات و حدایق آنجا بسیار است شهر از بلاد صوبه دهلی و دوازده
هموار واقع و جوانب آن واسع و آبش خوب و هوایش گرم مایل و شمال دهلی اتفاق افتاده است فقیر آنجا را
با صدق و صفا در آنجا مشاهده نموده و [illegible] بارهه از نواحی آن دیار است امرای جلیل القدر از آنجا برخاسته اند
از آنجمله نواب حسین علیخان و عبدالله خان برادر بودند که در زمان دولت بهادر شاه و فرخ سیر و جهاندار
و محمد شاه در غایت شوکت و امارت معمور [illegible] جهان کرم و وجود بود چنانکه نقل کنند درویشی فقیر شاه نام
خوب بیان هندی نوشته بود مضمون آنکه جد امیر المؤمنین و نبیره امیر الامراء نواب حسین علی خان در حین
رسم هدیه داده چون نواب سید صحیح النسب بود بعد از ملاحظه خط و مضمون [illegible]
عطا فرمودند درویش استغنا نموده [illegible] بفقرا [illegible] بعد از چندی فوت نمود ذکر سرهند شهری است
ارجمند و مقامی است دلپسند و مشتمل است بعمارات دلکشا و باغات روح افزا قدیم الایام شهری عظیم بوده
بنابر حوادث زمانه روی بخرابی نموده اکنون قریب سه هزار خانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست
شهر میان لاهور و دهلی واقع و مسافت ده منزل از دهلی [illegible] زمین هموار اتفاق افتاده و اطراف آن کشاده
سلطان فیروز شاه در آن حصاری کشیده اکنون نشانی باقی است مردمش اغلب حنفی مذهب و بعد هندو است

گویند مردم آن مکان قدیم الزمان بصنعت نقاشی مایل بوده اند اکنون نقشی که دل بر باید در آنجا دیده نشد و قبر شیخ
احمد فاروقی که مشهور بمجدد الف ثانی است آنجاست وی از اکابر سلسله نقشبندیه بوده و در سنه هزار هجری در
زمان دولت جلال الدین اکبر از هند از ظهور نموده صاحب مکاتیب مشهوره است و در آنجا خانقاه بلند دارد و اولاد وی چند
نادر آنجا خالی از تعصب نبوده و تعصب وی بر اولادش نیز سرایت نموده میگویند از نسل عمر بن خطاب بوده و از وی بعید
بدیع نباشد با آن حال شخص فاضلی بوده و کلمات دلنشین از وی نقل کرده اند فقیر گوید یکی از کرامات او این است که با آن
ریاضت دلپذیر و مجاهدت بیشمار و فضیلت چنان و تحصیل علوم آنان که ... ترجیح داده و مرشد و پادشاه
بعد بر ... نهاده است ذکر ایلچپور قصبه ایست در دکن و محلی است بغایت خوش و محتوی است قریب
هزار خانه معمور و اسباب معاش در آنجا موفور از اقلیم سیم و هوایش فی الجمله گرم آن قصبه مابین شهر بیجاپور ... واقع
و سمت شمال آن فی الجمله گرفته و سایر اطرافش واسع و در زمین هموار اتفاق افتاده رعایای آنجا هندو و قلیلی حنفی
مذهب حاکم و متقدمه شیعه امامیه اند و همگی درویش دوست و ... سادات عالیشان و طرفه مردم مهربان و دوست
رسانند و عجب طایفه قدردان و خوش کردار اند و عموما دلیر و شیر بچه دهقان اند نظم عهد ما با لب شیرین
دهنان بست خدا ما همه بنده و این قوم خداوندانند ذکر سندربن بضم سین و سکون نون نام جنگلی است در
انتهای بلاد بنگاله گویا اسم درختی مخصوص است چون در آن جنگل فراوان است لهذا بدین اسم میخوانند جنگلی
پر درخت و بلند و بعضی مواضع آن ... و نواحی در اکثر محال آن فیل و کرگدن و ببر و سایر جانوران
مهیب فراوان و جانور میمون و طاوس و طوطی و امثال آن بی پایان است فقیر دیده و مدتی در آن جنگل
است سکنه آن جنگل همگی کافر و جنگلی اند ذکر سلهت از بلاد بنگاله و از مضافات ... است شهری وسط آن
و هوایش بد ... و اکثر مردمش جماعت کفار اند و حصیر بی نظیر در آنجا میبافند که مخصوص آنجاست ... سپر
دیبا مثال از پوست ماهی میسازند که تا صد و بیست مثقال طلا میخرند و شیری میشود و عود قماری اعلا در آنجا
تبیاد است ذکر سیف آباد از بلاد شاهجهان آباد است و ما بین سرهند و دهلی واقع و هوایش واسع شهری کوچک
دلنشین و مقامی است مسرت تزیین قریب چهار هزار خانه در او است و چند قریه معموره مضافات او است و آب و
هوایش فی الجمله نیکو است و مردمش خالی از مردمی نباشند و پیوسته در عیش و طرب باشند و حکام آنجا از
جانب راجه کاهلور معزز است ذکر سنبل از توابع ملک کشمیر و محلی دلپذیر است و در میان جبال شامخه
واقع و آب و هوایش دلنشین و خوب و مردمش همگی حنفی مذهب و جنگلی و جبلی اند ذکر سرای از بلاد توران و
شهری خرم و ... است کمال الدین مسعود از عرفای عالی قدر و اعاظم شعرای آن دیار بخند است غزلی فرموده که مطلع آن این است
نظم بوستانها سر از گل ... کمال بر آمد بهوای بلبل خوشگو بسرای فقیر ندیده ذکر سغناق از

بلاد توران و جائی مسرت توامان است از اقلیم پنجم و هوایش خرم و مردمش حنفی مذهب اند فقیر ندیده
ذکر سامره از سر من رای است یعنی مسرور شد هر که دید آبش خوشگوار و هوایش سازگار و در زمین هموار واقع
اطرافش واسع از اقلیم سیم و بحساب ... بلاد عراق عرب است قدیم الزمان یکی از ملوک عجم
آنرا احداث کرده و بمرور ایام خراب گشت و معتصم عباسی تجدید نموده و در وسعت آن مبالغه فرموده چنانکه
طول عمارتستان هفت فرسخ و عرض یک فرسخ رسید و آبادی آن در ایام عباسیان بغایت انجامید و معتصم
مسجد جامعی ساخت و مناره در آن مسجد بنا داد ارتفاع آن صد و هفتاد گز ... شاه اسمعیل
را ... بر آن عروج نموده و در صحن آن مسجد معتصم کاسه سنگی وضع کرده بود که دور آن بیست و
سه گز و بلندی آن هفت گز و حجم آن نیم گز بوده و آنرا کاسه فرعون میگفتند اکنون از آن بجز نامی در میان
نیست و از عمارات سامره قلعه مختصری باقیست مدفن جناب امام علی النقی و فرزند او حضرت امام حسن
العسکری علیهما السلام است و حضرت صاحب الامر علیه السلام در سردابه که واقع است در آن غیبت فرموده و
خلایق از اطراف عالم بجهت زیارت آن مزور طوایف انام میرسند و مردمش اهل سنت و جماعت و خالی از
رکاکت نیستند و قریب هزار خانه دارد فقیر مکرر بشرف زیارت آن بحمد الله مشرف شده است ذکر سنجار از
بلاد عراق عرب و از بناهای سلطان سنجر بن ملکشاه است فقیر ندیده است ذکر سماوات از بلاد عراق
عرب و مسکن قوم خزاعی شیعه مذهب است دلیران آن دیار مشهور و زبانزد ترک و عرب اند و دولت است و قصبه
شهر مانند و محلی است دلپسند و وی در سر منزل کوفه واقع و جوانبش واسع و سمت مشرقش بسیط
الغربیات ذکر سنه از اسفراین ... گویند از بلاد کردستان است و در حرف الف مذکور شد صاحب ...
ذکر سیروان از بلاد شیروان و از کشور معزز است ذکر سرخس از بلاد خراسان و شهری بهجت توامان بوده اکنون
ویران و مسکن طوایف ترکمان است شیخ لقمان سرخسی از آنجا ظهور نموده است ذکر سبزوار از بلاد قدیم خراسان
و شهری بهجت توامان بوده اکنون دار الاماره ولایت بیهق است و سمت غربی نشابور واقع و جوانب اربعه اش
واسع و از اقلیم رابع است آبش کاریز و هوایش خرم و انواع فواکه سیما انگور فراوان و حبوبش ... فراوان
و محتوی است بر قرای مشهوره و قرای معموره و قدیم الزمان بغایت معمور و آبادان بوده بنا بر استیلای ...
بمرور ایام رو بخرابی نموده ... در اوایل جلوس شاه عباس ماضی که در مملکت ایران اختلال فراوان بود عبد المؤمن
خان اوزبک بر آنجا مستولی شده اهلش را عامی قتل نمود اکنون قریب دو سه هزار خانه در او است و همگی شیعه مذهب
و در مسالک ... متصلب اند ... بکری در آن دیار خوار و عمری بی اعتبار است چنانکه مولوی معنوی در کتاب
مثنوی فرموده نظم سبزوار است این جهان و مرد حق اندر اینجا ضایع و ... است و ... سبزوار است این جهان

بیدار؛ ما جو بوی کریم در وی خار و زنار؛ ابلانش طایفهٔ بغایری و حاکمش از جانب دولت قاجاریه مقرر است
و مدتی اند آیندار الملک ملوک سربداران بوده و جمعی کثیر از علما و فضلا و عرفا از آن دیار ظهور نموده از آن
جمله مولانا کمال الدین حسین المتخلص بکاشفی صاحب تصانیف کثیره و ملا محمد باقر مؤلف ذخیره و کفایه
از آنجا بوده اند ذکر سمنان شهریست دلنشین و محلی است مرغوب قریب طولش از جزایر خالدات عج عا و عرضش
از خط استوا لو نا از بناهای طهمورث دیوبند و هوایش دلپسند و آبش گوارا و خاکش زعفران خیز قریب سه
هزار باب خانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست و قدیم الایام شهری بزرگ بوده و اشخاص بزرگوار
از آنجا ظهور نموده من جمله ابو المکارم احمد رکن الدوله بن علاء الدوله بیابانکی صاحب تصانیف متعدده
و اعرف عرفا؛ زمان خود بوده از آنجاست در سمنان اکثر حبوب و فواکه ممتاز میشود سیما انار و انگور و انجیر
و مویز و بادام و پسته آنجا امتیاز است آن شهر در زمین شیب و فراز اتفاق افتاده و سمت شمالش کوه عظیم است
دو فرسخ دور و سایر اطرافش گشاده است مردمش همگی شیعه مذهب عموما نامردمی دارند و بدنهاد و بد
کردارند اشخاص نیک محض نیز دارد اما فقیر ندید و حال آنکه آن شهر مکرر مشاهده گردیده است ذکر سیرجان
بلوکیست از کرمان و محتوی است سیصد پاره قریه آبادان بعضی در دشت و برخی در کوهستان و بعضی کوهستان
باصطلاح مردم آن دیار دامن کوهستان را کوهستان خوانند بغایت معمور و حبوب و غلات و میوه اش موفور است مردمش
همگی شیعه مذهب یکی از قرای آن دیار سفته جال نام دارد علی اللهی اند و قریه سعادت آباد و سعید آباد و کریم آباد
و بعضی آباد و زید آباد از قرای سیرجان است و مردمان عزیز و نجیب نیکنهاد و صاف اعتقاد در آن قری فراوانند
و شیخ علی سیرجانی که در زمان خود اکمل عرفا بوده و احوالش در نفحات مذکور است از آنجا بوده است فقیر مکرر
سیرجان را دیده و مشاهده نموده است ذکر ساری مدتها دار الملک طبرستان بوده و اکنون شهریست وسط آن
و مرکبات فراوان دارد اگرچه دائم ندیدم اما اهل ساری دیده مشاهده کرده ام و ساری بندر نام جزیره ایست
نزدیک بندر سالیان در بحر خزر و آن جزیره کوچکیست و ساکن طایفه روسیه است و مدت سی سال
میشود که آباد نموده اند ذکر سالیان بندریست از اعمال شیروان و طرف شرقی و جنوبیش متصل است بدریای
گیلان و در جانب دیگر بعد کر و صحرای مغان وسعت زمینش طولا بیست فرسخ و عرضا ده فرسخ غالب آن
صحرا از کثرت خضرت و نضارت و باغات بغایت دلگشاست و سمت شمالش نهریست مسمی بابان
قریب بدو هزار خانه معمور از بناهای یکی از ملوک شیروان و هشت پاره قریه معموره مضافات اوست و صید
ماهی در آنجا موفور و دو قسم ماهی آن در آنجا امتیاز مشهور است آبش خوشگوار و هوایش ناسازگار در موسم تابستان
از شدت گرما و کثرت پشه و عفونت هوا و نقص دریا سکونت در آنجا ارباب نظافت در کمال دشوار است

خلقش

خلقش شیعه اثنی عشری و از طرز و طور مردمی بری اند اما گویند اشخاص نیک محض از آنجا برخواسته و بزرگان
فضایل انسانیت آراسته بوده اند حاکمش از طرف ملوک شیروان مقرر بود اکنون مدت پنج سال میشود که
اولیاء دولت روسیه بقهر و غلبه تصرف نموده اند ذکر سجاس قدیم الایام شهری کوچک بوده از بلاد
آذربیجان و بعضی از عراق عجم در فترت مغول خراب شده اکنون قریه ایست رکن الدین که از مشایخ سلسله
شیخ صفی الدین اردبیلی است از آنجا ظهور نموده ذکر سلماس قصبه ایست مرغوب از بلاد آذربیجان و
آن میان شهر خوی و ارومیه واقع و سمت مغربش فی الجمله گرفته و سایر اطرافش واسع و طرف مشرقش بحیره
نزدیک اتفاق افتاده و قریب دو هزار خانه در اوست و چند پاره قریه معموره مضافات اوست و باغات
فراوان و آب روان دارد و مسافت تا پنج فرسخ از خوی دور است و مردمش همگی ترک و شیعه مذهب اند
عام معرفت مجهول اند ذکر سلطانیه از بلاد عراق و در دیلم قریب زنجان واقع و از بناهای سلطان غازان بوده
و سلطان محمد خدابنده اتمام نموده شهری خوش و مدینه دلکش بوده اکنون خراب و بقدر قریه باقی و چمن
خوب دارد و هوایش بسردی مایل و آبش فراوان و معتدل است مکرر دیده شده ذکر سهرورد قصبه ایست از
آذربیجان و بعضی از عراق اشخاص صاحب معرفت از آن ظهور نموده اند از آنجمله شیخ ابونجیب مرید فاضل و جلیل القدر
و شیخ شهاب الدین مرید شیخ ابونجیب که از اکابر صوفیه بوده اند و صاحب کتب مفیده اند از آنجا ظهور نموده اند ذکر
ساوه از اقلیم چهارم و از بلاد قدیمه عراق و مشهور آفاق است از بناهای طهمورث دیوبند و طالع بنایش برج جوزا
بوده اند که در کنار آن بلده بحیره بوده که در شب ولادت جناب مقدس نبوی خشک شده و آن شهر در زمین
هموار واقع و سمت مغربش کوه نزدیک است و هوایش بگرمی مایل و خالی از عفونت نیست و از میوه ها انار و انجیرش
ممتاز و مردمش بی امتیاز و حکام آنجا طایفه خلج اند و سکنه آن دیار همگی شیعه مذهب و اکثر ترک اند قدیم شهری
بزرگ بوده اکنون در سه هزار خانه در اوست و نواحی و بساتین خوب مضافات اوست و آبش از قنات و رود و از بلوک
مزدقان میاید که ساوه سازگار و در آب نیست چنانکه مشهور است که گاه قم بهتر از جو ساوه است و قدیم الایام
مردم آنجا همگی سنی متعصب بوده و همواره با اهل آوه که شیعه بوده اند جنگ و جدال مینموده اند و ارباب
معرفت نیز از آنجا برخواسته اند از آنجمله علاء الدین و برادرش جمال الدین شاعر و شیخ صبیح الدین و شیخ نظام الدین
و زین سلطان یعقوب ترکمان از آنجا بوده اند و این دو بزرگوار که مشاهده نشد که قابل نوشتن باشد ذکر
سراب نام دو موضع است در عراق و آذربیجان و مشهور تر یعنی سراب تبریز است و دیگر مابین دار الارشاد
اردبیل و شهر تبریز واقع و آب و هوای خوب دارد و مسکن ایل شقاقی است از طوایف قزلباش انتهی بسیار و
بیشمار اند و در آن هنگام که راقم از آنجا عبور نمود چند نفر از ایل صادق خان نام بود امیر جلیل القدر بود در کمال

دولت وجمعیت وحشمت بر اکثر امرای آذربیجان تفوق مینمود بعد از کشته شدن شهریار ایران آقا محمد خان با سلطان
محمد علی شاه مقابله و مقاتله کرده و شکست یافته روی بفرار آورده عاقبت بدست افتاده و بعالم دیگر روی نهاد
ذکر خاب نام دو موضع است اول نام رودی است که ما بین کابل و پیشاور و قریب بدو قرب پیشاور است آنرا برد آ
بنام آن رود خوانند آب رود بغایت سرخ رنگ است اما خاب کوار نام است دویم سرخاب تبریز و آن متصل است
بشهر و چندان فاصله ندارد و جمعی از شعرا و فضلا و اعاظم در آنجا مدفون اند سیم محالیست در ملک داغستان و بعضی گویند نام
طایفه‌ایست از قوم لکزی **ذکر سیوند** نام دو موضع است یکی در فارس و آن قریه‌ایست در سه منزلی شیراز و دو دامن
کوه واقع و قریب هزار خانه در او است و باغات فراوان دارد و مردمش خالی از شرارت نباشند و عموما جادو دار
و مکاری اند و دیگر نام قصبه‌ایست در سند که مرا والا شهباز مقدم جلالیان آنجا است جائی خوش و محلی
دلکش است **ذکر سیرم** بسین مع الیاء و ضم میم و راء و سکون میم ثانی نام دو بلوک است سیرم اعلا و سیرم سفلی
و سیرم سفلی از مضافات اصفهان بوده اکنون از توابع قومشه است و بیست پاره قریه معمور دارد و اکثر قرای
آنجا معمور و دلکشا و بهجت افزا است و مردمش همگی شیعه مذهب و یکی از قراء آن مردمش علی اللهی اند و یکی
اندهاشان بوده نام دارد که مسکن طایفه جلایر است و بزرگ ایشان فتح خان و تیمور خان است و رهمان بیان
نهاد و صافی الاعتقاد میباشند و خالی از محامد افعال و محاسن احوال نباشند و هوای سیرم با اعتدال قریب و
آبش سازگار است و قاسم خان قاجار حاکم آنجا بابا است و ما باندرون کار اهالی آنجا با ... و آنجا از لوازم
فسق و فجور و ظلم و جور بود نسبت بجمهور رعایا و برایا بیاها آنجا تقصیر کرده الحق طرفه از شرحرو افزون چند دارد
نه خوب دهانه نه کالان کنار در دیگر سیرم اعلا بلوکی است دلکشا و مشتمل است بر قراء بهجت فزا هوایش
در حوالی مایل و آبش معتدل و مردمش اکثر لر و بعضی ترک و همگی شیعه مذهب و از مضافات کشور فارس و حاکم
آنجا میرزا محمد علی خان انجانی بود و آن از محامد نفسانی و محاسن انسانی ممتاز و در حسن سلوک و عدل و داد در جمیع
وعمال فارس تفوق دارد و ذکر احوال وی در ضمن شیراز مذکور خواهد شد **ذکر سروستان** قریه‌ایست قصبه
مانند و محالیست شاه نشین و قریب هزار خانه در او است و هشت پاره قریه و مزرعه مضافات اوست
و عمده رعایا من کوه اتفاق افتاده و سمت شمالش فی الجمله کوه و سایر اطرافش گشاده آبش از قنات و هوایش بهجت
آیات و باغات فراوان دارد و مردمش وسط الحال و اشخاص بیک بخش مسقود بیش دارد و از مؤاکر آبادیش
بسیار ممتاز بود قصبه ما بین شیراز و شهر فسا واقع شده و مکرر بنظر آمده حاکمش شکر الله خان نوری بود ظلم
و ستم مکرر های دقیق مینمود ستایش کرد رعایای بی دست و پا از جور آن سرحلقه اشقیا بجان آمده فقطع
دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین **ذکر سعیم** بلوکی است از مضافات فارس و محتوی است بقرای

معمور و دهات مشهوره هوایش گرم و آبش از قنات و مردمش همگی شیعه مذهب اند راقم دیدن و بدان ولایت
رسیده و چندان توقف نکرده است **ذکر صحار** بتشدید حاء ولایتیست از عمان بدریا نزدیک فقیر از آن
دور دیده باغات فراوان دارد و هوای صحار بهتر از سایر بلاد عمان است سکانش همگی قوم عرب بعضی
خارجی مذهب و برخی سنی شافعی مذهب است **ذکر سلامه** از بلاد یمن و قصبه خوبیست و چهار قریه
مرغوب دارد و مسکن قوم اشراف و اکثر ایشان زیدی مذهب اند قصبه زبید **ذکر سبا** از بلاد یمن و از بناهای
سبا ابن یشجب بن یعرب است و در کلام مجید شهر سبا مذکور و دار الملک بلقیس بوده و باری تعالی بعلت عصیان
مردم سبا را غضب نموده مدتها ویران افتاد سکنه اش جلای وطن کردند بعد از مدتها مدینه شهر سبا آباد
گردید اکنون طایفه از همدان سکونت دارند کار الملک صنعا سه منزل دور و هوایش بغایت خوب و کثیر الاشجار
و لذیذ الاثمار و گویند عقرب و مار و سایر موذیات در آنجا نمیشود و دیگر گفته اند که ده صفت مخصوص
است ۱ عقرب و مار و موذی در آن نیست ۲ اگر همراه مسافر کیک و شپش باشد زایل میشود ۳ کسی در آنجا
بیمار نمیشود مگر بمرض موت ۴ کسی که در خارج شهر مریض شود چون بشهر سبا داخل گردد صحت یابد ۵ کور
و مجنون در آنجا پیدا نمیشود ۶ اگر مجنون از خارج بیاید و در آب آن غسل نماید شفا یابد ۷ در فصل خزان
بادی تند آمده بحکم الله تعالی مجموع برگهای درختها را برده و پاک کرداند ۸ در موسم زمستان و تابستان
مردم آنشهر بیک جامه کفایت کنند و زیاده احتیاج نشود ۹ هوایش معتدل چنانکه با اعتدال حقیقی قریب است
۱۰ زنان آنجا در مقاربت حکم باکره دارند ۱۱ زنان آنجا هنگام وضع حمل زحمت و الم نکشند ۱۲ جزیری که در
آن سبا از صنایع میشود مگر اینهمه با اینها واز جمله اوصاف سبا را به این شنیده است والله اعلم بحقایق
الحال **ذکر سیس** از توابع حلب است مشاهده نشده **ذکر سراقب** قریه‌ایست در دو منزلی حلب در سر راه دمشق واقع
و در بلندی باتفاق افتاده و اطرافش بغایت گشاده آبش از چاه و هوایش دلخواه و قریب سیصد خانه در او است و
دو سه مزرعه مضافات اوست خلقش قوم عرب همگی شافعی مذهب اند و خالی از مردمی نباشند **ذکر سوس** شهری است
در اقصای بلاد مغرب و مدینه‌ایست نیکو و مردمش قوم عرب و مالکی مذهب اند بنظر نیامده است **ذکر سواس**
شهری است معظم از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات **عاله** و عرضش از خط استوا **الطل** در زمین هموار واقع
و جوانب بغایت واسع قدیم الزمان دار الملک کیخسرو دوم بوده اکنون قریب دوازده هزار خانه در او است و عمارات
آنجا بغایت نیکو است و نواحی بسیار و معمور مضافات اوست آبش معتدل و هوایش بسردی مایل سلطان علاء الدین
کیقباد سلجوقی آنرا دو قفاز سنگ تراشیده بغایت استحکام برافراشت ارباب دولت و اصحاب ثروت در آن شهر
فراوان و اکثر حبوب سردسیری بهاردار است و از کثرت معدودات باغات و بساتین در آنجا در غایت قلت است و اسواق

دلکشا و دکاکین بی‌کالا و جوامع متین و مدارس معرفت قرین و خوانق دلنشین و قصور بهجت رهین و دلبران
ماه جبین و بندگان رحمت آیین و عارفان خلوت گزین و جوانان با تمکین در آن سرزمین جمع شده و مشاهده
نموده و قدیم الایام مقر ملوک ذیشان و مرکز ارباب علم و عرفان بوده و از آن جمله ملوک دانشمند به مدت صد و
پنج سال بخارا را تختگاه نموده اند و از اسم ایشان توان دانست که چه مقدار رعایت علما نموده و عدالت گستر بوده اند
از اشخاصی که در آن دیار ملاقات نموده به ذکر دو نفر ایشان اقتصار مینماید **ذکر شمس الدین افندی** سالک مسالک
فقر و فنا و ناهج مناهج صدق و صفا بود و در شریعت و طریقت کمتر کسی با او برابری مینمود و همواره طریق عزلت
و خلوت و صمت و جوع و سهر می‌پیمود با فقیر لطف بسیار و عنایت بی‌شمار داشت و از لوازم شفقت و رحمت
نسبت به فقیر هیچگونه مهمل نگذاشت مخفی نماناد که فیما بین راقم و آن عزیز گذشته بعضی از آن در ریاض السیاحه مسطور است
هرکه خواهد بدان رجوع نماید **ذکر محمد پاشا** بن جبار اوغلی امیری بزرگ و صاحب مدرک بود و در عدل و داد
و رشد و سداد بی‌عدیل مینمود به کمالات نفسانی آراسته و از صفات ذمیمه پیراسته بود و با وجود کثرت مشاغل
حکومت و ایالت صحبت [illegible] و عرفا را از دل طالب و از جان راغب بود و در شبانروز مدت چهار ساعت مجالست
با زمره دانشمندان مینمود و ندیمان نیک محضر و مصاحبان ستوده سیر داشت و از لوازم رعایت ارباب
حال و اصحاب کمال هیچگونه فروگذاشت ننمود و همواره مجلس دلگشای و محفل عزلت فزای او آراسته گردیدی و با
دانشمندان و ندیمان برمیدید و از معارف و حقایق سؤال مینمودی و تحقیق طریق و طریق تحقیق مینمودی
ذکر سبکی بکسر سین و سکون با نام طایفه‌ایست در ملک ارمن و گاهی بجانب ایروان رفته سکونت مینمایند
و گاهی در ارمن ییلامشی کنند از طوایف کرد بعضی شافعی مذهب و جمعی یزیدی اند و قومی شریر و مفسد و قطاع
الطریق و فتنه انگیزند و با وجود این صفات ذمیمه درویشان را دوست دارند و با مسافران خدمت نمایند که سزاوار
سزا باشند **ذکر سقز** بفتح سین و کسر قاف و سکون زا معموره جزیره ایست قریب اسلامبول آب و هوایش خوش
دارد و باغات مرکبات در آنجا فراوان است و مردمش اکثر مسلمان حنفی مذهب و دیگر نصاری اند گویند شراب
سقز ممتاز است والله اعلم **ذکر سنقر** بضم سین و سکون نون ناحیه‌ایست از کردستان و از مضافات کرمانشاهان
فقیر ندیده **حدیقه سیزدهم در بیان حرف شین معجمه** بر خاطر مهاجران اصحاب الخیال و بر ضمیر مهندسان دیار کمال
پوشیده و استتار نخواهد بود که در حرف شین بلاد بسیار و مدن بی‌شمار است و آنچه اشهر است مذکور میشود
ذکر شیروان نام دو موضع است یکی بلوکیست در خراسان و دیگر کشوریست مشهور و در السنه و افواه
مذکور و بکثرت ما و برودت هوا معروف و بوفور اشجار و بسیاری جبال موصوف و محدود است از طرف شمال
بجبال البرز و ملک داغستان و از جانب جنوب برود کر و مغان و از سمت مشرق بدریای خزر و از جهت مغرب بگرجستان

و محتوی است

و محتوی است بر هفت شهر و ده قصبه و هشت قلعه و سرحد جمیع بلادش از اقلیم پنجم و کوهستانش بیشتر
زیبا بانست و جبالش بغابات محکم و مشتمل است بر جنگلهای پر درخت و زمینش کثیر محصول است
بیعنهای خوب و مراتع مرغوب و [illegible] از آن صاحب بالحق بنا کرده و چون انوشیروان در عمارتش سعی
بلیغ بجای آورده لهذا گویند نام اصلش بعد از آن شیروان شهرت یافته و بجهت سهولت استعمال نمود و آن را
از اخر شیروان گفته اند و ملک مذکور آن ولایت همواره از جانب ملوک عجم بود و بعضی اوقات یکی از نژاد
ایشان حکومت مینمود و در سنه بیست و دو هجری در زمان خلافت عمر بن خطاب چون سراقة بن عمر بلاد
آذربایجان را گشاد بکیر بن عبدالله را بصوب شیروان فرستاد و عبدالله بن ربیعه را مقدمة الجیش نمود
و حذیفة بن الیمان با هفت هزار مرد و در آن اوان از نژاد ملوک ایران شهریار نام حاکم شیروان بود چون لشکر
اهل اسلام بقرب شیروان رسید حاکم آنجا طاقت مقاومت در خود ندید امان طلبید و جزیه را قبول کرده دین
اسلام او را بحال خود گذاشتند و اعلام مراجعت بصوب دیگر افراشتند و در سنه بیست و چهار هجری در
زمان خلافت عثمان سلمان بن ربیعه از ارمن بدان ولایت رسید و بعضی بلاد که بحوزه تسخیر اهل اسلام
نیامده بود مسخر گردانید و در عصر ملوک بنی امیه مسلمة بن عبدالملک روی توجه بدان ولایت آورده
کفار ناسی را بملت بیضا دعوت کرده و در آن باب سعی و اجتهاد بسیار نمود و خلق کثیر طوعا و کرها اسلام
قبول کردند و مسلمه محمد بن یزید را که از نسل مهلب ابی صفره بود برمسند حکومت نشانید و محمد مسافت
بکمال را مطیع و منقاد گردانید مولف حبیب السیر گفته که در زمان عثمان اهل شیروان عصیان ورزیدند
و سالیان سال بغی و طغیان کردند عثمان ولید بن عقبه را بر تنبیه ایشان فرستاد و میان ولید و
اهالی آنجا بصلح افتاد و بعد از مراجعت ولید سلمان بن ربیعه با اهل آن ولایت محاربه کرده و شهریار شیروان
با سلمان صلح نمود و سلمان اکثر بلاد شیروان را بعون اسلام بگشود آنگاه روی توجه بطرف باب الابواب دربند
آورد و با خاقان که سیصد هزار کس داشت مقاتله کرد و خاقان بر لشکر سلمان غالب گردید و تمامی سپاه
اسلام را بقتل رسانید چون این خبر بسمع عثمان رسید حبیب بن مسلمه را عوض سلمان و امداد مسلمانان فرستاد
و حبیب حسب الامر رفته عثمان بدان صوب روی نهاد تحت ولایات ارمن در آمد آنجا را مفتوح ساخت آنگاه
عمال آذربایجان و مغان و شیروان شتافت و بعد از یکسال معزول شد و نوبت دیگر حکومت آنکشور بمغیرة بن
شعبه رسید و در این زمان رقم عزل بر صحیفه حال مغیره کشید و اشعث بن قیس بزمان عثمان بمسند
حکومت شیروان قدم گذاشت تا آخر حیات عثمان در آن ولایات آذربایجان و مغان و شیروان رایت ایالت
برافراشت و چون در زمان خلافت خلفا در گذشت و اوان دولت بنی امیه ظاهر گشت هواداران طرف ملوک

ایشان حاکم اندیار مفرق بوده و چون کارکنان قضا نقش دولت اکره و مکروه را از صفحه روزکار برده و در ایام
ایشان اسلام را بکف خلفاء بنی عباس تسلیم نموده در زمان ایشان عامل ارمنیه و اذربیجان و شیروان کچ
بوده در اواخر دولت ایشان ملوک شیروان ظهور نموده تا انکه خاقان چنگیزیه در ان دیار اقتدار یافتند
در ایام سلطنت شاه طهماسب بن شاه اسماعیل ملوک شیروان بر مقوله عدم شتافتند و در زمان سلطان
سلطان محمد صفوی جندی بعهده داشتند و در سنه هزار و بانزده هجری شاه عباس ماضی بن سلطان
محمد انقوم بیان استرداد نموده و بعد از انقراض دولت صفویه با دیکر و میان ممالک ذاکرشد و نادرشاه
افشار جبراً و قهراً از ایشان انتزاع فرموده چون شوکت نادری در کذشت از ان زمان تا این اوان طوایف ملوک
طوایف در شیروان شایع بوده اکنون قریب بنج سال میشود که جمیع بلاد شیروان در تصرف دولت روسیه است
و کمال اقتدار دارند اذربایجان الحال در ممالک شیروان طوایف مختلفه اند و غالبی ترک زبان و شجاع و دلیر و در تنا
اعضاء و صباحت بیکر دلپذیرند و اکثر مردمش حنفی مذهب و شافعی و دیکر شیعه امامیه اند و عیسوی نیز
نسبتاً و طایفه یهود بغایت بسیارند و از عشایر عرب و قبایل قزلباش و طایفه خلخ جوانلو قریب بصد هزار
خانه وارند و در شجاعت و مردانکی چون رستم و اسفندیارند و در سخاوت و مروت ممتاز و در غریب بروری
و رعیت نوازی با امثال خود حاصل و بولی اندیاند در روزکار چنکیزیان هشتصد و دویست و چهار تومان معمول
و بعد از انقراض دولت مغول ملوک شیروان هشتصد و پنج هزار تومان تحصیل می نمودند ذکر شماخی دار الملک
شیروان در قدیم میان کوهستان بوده و شهر جدید را نادرشاه در زمین هموار و در چهار فرسخی شهر عتیق
بنا نموده و انجا را اق سو کوبند و شهر قدیم را نوشیروان احداث فرموده طولش از جزایر خالدات عه درجه و م
از خط استوا م از اقلیم بنجم است شهر جدید نا کوار و هوائیش نامساعد است و اکنون طایفه روسیه را شهر عتیق
اباد نموده اند و اق سو را خراب کرده اند و هوای شهر عتیق بغایت خوب و اب قریب است اکثر حسن خیز و دلبرش
طرب انکیز باغات نزه و تماشا و جایش دلکشا و بعضی از اصول اش ... و قریب دو هزار باب خانه شیعه
مذهب سه هزار باب اهل سنت و قریب هزار باب خانه یهود و ارامنه در اوست و نواحی معمور و قرایش مشحون
مضافات اوست و اکثر سکنه قرایش از ارامنه و اهل سنت و قلیلی شیعه مذهب اند و اغلب ایشان ارباب دولت
و اصحاب ثروت اند و قریب شش هزار خانه از قبایل قزلباش و قریب سه هزار خانه ایل خان جوانلو در ان دیار سکنی
دارند مردمش عموماً سفید رخسار و از متاع حسن و جمال بهره وارند و در غریب نوازی و مهمانداری بی همتا
و در خوش محاورت و لطف و امتنان با امثال خود ... اکثر ... و اکثر اوقات در عیش و طرب اند از قدیم
الزمان دار الملک شیروان بوده و مدتهای مدید ملوک شیروان انولایت را تختکاه نموده قاضی ناصر الدین

بیضاوی

سیما ذوی مقدار در نظام التواریخ کفته که ملوک شیروان از نسل بهرام چوبین اند و قاضی احمد غفاری مولف جهان
ارا ایشان را از نتیجه نوشیروان شمرده و ای طریق احوال ایشان در جلد دویم ریاض السیاحه مسطور است و
ارباب حال و اصحاب کمال از انجا بر خواسته اند من جمله حکیم خاقانی فاضل شاعر و فلکی شاعر ماهر و سید
ذو الفقار بحر و فنون در و مولانا کمال الدین که از فضلاء زمان خود بوده و در زمان سلطان حسین بایقرا
در هرات مدتی بعضی مدارس بوده و ملا میرزا در زمان شاه سلیمان صفوی فاضل کرانمایه و صاحب کتب
معین و تصانیف کثیره بوده و مولانا حزین صاحب مثنوی هکی از ان دیار بر خواسته اند و چون مسقط الراس
فقیر ان دیار است هذا اندکی از حال خود بر نمودن مناسب می نماید ذکر احوال خود بسبیل مختصر
حضرت میرزا ارباب عرفان بوشیده و بنهان نماند که فقیر در نیمه شعبان المعظم سنه هزار و صد و نود و چهار
در ان دیار از نیستی عدم بفضای وجود قدم نهادم و از عالم راحت و سرور بدار محنت و غرور افتادم و چون
بسن بنجسالکی رسیدم از ان مراحل بنذکان بنج مرحله طی کشته رونق تقبیل بحکم حضرت قدیر والد حقیر را منقلبات
بصوب عراق عرب عزیمت نمود و در عتبه عالیه ابا عبد الله الحسین ع مجاور شده اختیار نمود و فقیر مدت دوازده
سال در خدمت والد و سایر علما باستحصال علوم رسمیه و فنون ادبیه مشغول کردیده بعد از استعداد
نظری و خوشه از خرمن افضال ارباب فضل و کمال چیده دامن از تلاطم امواج هموم روزکار اسوده و از نعم
عموم لیل و نهار رستوده با فراغت بال و استراحت احوال تحصیل می نمودم و در ان وقت جمعی از فضلاء امثال
اقا محمد باقر بهبهانی و میر سید علی مجتهد و میرزا مهدی شهرستانی و مولا عبد الصمد همدانی و سید مهدی
نجفی و شیخ جعفر نجفی و حاجی میرزا محمد اخباری و شیخ موسی بحرانی در کاظمین و سید محمد بحرینی و غیرهم
را ملاقات کردم چون از تحصیل بجز تعطیل اوقات حاصل نکشت و عمر کرانمایه بیهوده و عبث در کذشت
از عالم مبداء حرفی و از جهان معاد اثری ندیدم و سنین عمر بهفده رسید هفده در بحر حیرت افتاده بودم
در بادیه جست و جوی نهادم مفاد من عرف نفسه فقد عرف ربه بفکر دقیق و اندیشه
تحقیق تامل نمود بخاطر رسید که نفس کیست و حقیقت ان چیست که شناختن او تعالی بشناختن ان منوط
و معرفت حق جل و علا بمعرفت وی مربوط است کفتم طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة اکرچه بچین باید
رفت اطلبوا العلم ولو بالصین بر ضمیر امد که دامن مطلوب بدست نیاید مکر بر ذوق وابتغوا الیه الوسیلة
بوسیله دانائی و حکیم بر جمال شاهد مراد نتوان راه بردن مطلق فاسئلوا اهل الذکر جهت بیان عزیزی کفت
استحصال مراد بجز از خدمت علماء محال و العلماء ورثة الانبیاء شاهد مقال و علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل موید حال است فضلا بخدمت ایشان شتافتم و در مجمع ... العلم من افواه الرجال دریافتم چون

این سخن شنیدم لاجرم بیش از پیش بخدمت علماء صورت بینان و ظاهر جویان که از عالم معنی بی‌خبر بودند
و انکار طریق باطن می‌نمودند تردد نمودم و بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بهر گیاهی توسل می‌جستم
وجد و جهد بسیار کرده مراسم تفحص و تجسس بجا آوردم بجز حیرت نیفزود و بغیر از شبهه روی ننمود دیگر
حرص و حب دنیا و طول امل و قلت عمل و کثرت میل اسباب و تجمل دنیا چیزی مشاهده نشد و چون
بعاقبت نظر کردم دیدم که هر فرقه را باعتقاد خود اعتماد کرده و امضای مشتهیات طبع خویش مقصود دارند
و موافق مطلوب خود دلیلی احداث نموده‌اند و بر وفق گمان خود مصرع نشان تیر بهدف از منزل خویش
ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و هر طایفه بر ظنون خویش گرفتار آمده بیقین پی نابرده‌اند و هر قومی دل
بمعدودی خیال داده چون جهان نگاه داشته‌اند لیس الخبر کالمعاینه در این اثنا توفیق سبحانی رفیق این
سرگشته حیران شد در همان دیار بخدمت علماء ربانی سید معصوم علیشاه دکنی و نور علیشاه اصفهانی
و بعضی از مشایخ آن سلسله قدس الله اسرارهم رسیدم ارادت جناب نور علیشاه طاب الله ثراه را برگزیدم
بنا بر انقلاب احوال اهل بر حضرت لا ابدال بدار السلام بغداد شتافتم ملازمت آنجناب را درک نمودم
در آن ایام آنگاه عازم عراق عجم گشته و بر اکثر بلاد آن دیار گذشته آقا محمد علی مجتهد را در بلده کرمانشاهان
دیدم و بخدمت جناب مجذوب علیشاه قدس سره و کوثر علیشاه در همدان رسیدم و جمعی کثیر از علمای عرب و
عراق ملاقات روی نمود از آنجمله میرزا ابوالقاسم قمی و ملا احمد نراقی و حاجی ابراهیم کرباسی اصفهانی و
ملا مصطفی تویسرکانی و ملا علی نوری و سید محمد تقی قزوینی و غیرهم بودند بعد از گردش آن دیار بجانب
گیلان در آمدم از لطافت آن دیار و کثرت باران تا مدتی آرام یافتم و چندگاه در بلاد شیروان و مغان و طالش
و آذربایجان سیاحت کرده و لوازم مجالست و معاشرت با هر جماعت بجای آوردم از آنجمله ملا نظر علی را در [illegible]
و میرزا اسدالله و الحاج محمد از مجتهدان در بادکوبه و آقا محمد ابراهیم را در خوی و میرزا ابوالقاسم را در تبریز
ملاقات نمودم چون مقدر بود که همین سفر چند روز غایب و طریق بلاد بعیده پیماید لهذا در سنه هزار و دویست و
یازده بعد از آنکه در ملک طهران بخدمت جناب مظفر علیشاه کرمانی و جناب معصوم علیشاه و رونق علیشاه
و درویش عباس قدس الله اسرارهم مشرف شدم بقصد ملاقات ملا زین العابدین [illegible] بخجسته خراسان
افتادم اگرچه آنجناب مرحوم شده بود اما بحمدالله بخدمت جمعی از اکابر دین و علمای اهل یقین رسیدم از آنجمله میرزا
مهدی و سید محمد المدعو سید کوچک والحاج ابو محمد در مشهد مقدس والحاج محمد امین در نیشابور و ملاقات
ایشان مرزوق گشت بعد از مراسم زیارت سلطان الاولیاء و سایر مشایخ بملک هرات رفتم و چندی توقف
نموده اسلام را ملاقات نموده آنگاه عزیمت ولایت [illegible] کرده بنابر حکم [illegible] چندگاه در آن دیار بوده و طریق

مجالست با اکابر و اعاظم آن کشور نموده بعد از گردش و سیاحت بدیار کابل شتافتم ملازمت [illegible] علی
شاه قدس سره العزیز را دریافتم و مدت مدید در خدمت آنحضرت بوده ملازمتش مینمودم و در سنه هزار و دویست و سی و
شانزده در بلده [illegible] داعی حق را اجابت کرده بدین سبب ملال عظیم و تراکم هموم بر خاطر هجوم آورده باقلیم
هندوستان عزیمت نموده ملک پنجاب و دهلی و بعضی بلاد بنگاله و گجرات و دکن در آمدم با فرقه مهاراج و ملکان
و برهمن و تابع و زمره نواب هندیه شدم و ابواب موافقت و مرافقت بر روی هر فرقه گشوده با جماعت جوکیان و
سناسیان و بیراکیان مصاحبت نمودم و با اکابر شاهیان و بت پرستان و [illegible] مجالست کرده و از فرقه
[illegible] و منداریان و [illegible] طریق معاشرت بجای آوردم و با زمره دهریان و حلولیان و صباحیان راه اتحاد
سپرده و با جماعت رایان و [illegible] و برهمنان دیگر از انام چند بسر بردم و مدتی مدید در آن بلاد ساکن
آنگاه بجزایر هندوستان و [illegible] و ماچین رفته بسیار عجایب روزگار و غرایب مخلوق دیدم و از آن ملک بموج
دریا [illegible] اکثر امواج [illegible] کشیدم عاقبت الامر بولایت سند آمدم از راه ملتان و کوهستان
بخطه کشمیر رسیدم در اثنای راه کوهستان سخت و جبال بلند مشاهده شد و مسالک بسیار صعب نظر
آمد و مدتی با قوم قلندران و پنج پیران و سیاه پوشان و پوستین پوشان و چندگاه با طایفه جوگیان و خاکساران
و با ملولیه و اهل سلوک آن دیار مجالست نموده بعد از سیر و تفرج آن دیار از راه مظفر آباد و کابل بولایت بخارا و
ترکستان و جبال بدخشان افتاده و صحبت نقشبندیان و چشتیان و [illegible] دل داده و با
گروه اسمعیلیان و ختائیان و مانویان صحبت داشته و با زمره مزدکیان و خرمیان مراسم مجالست بجا آوردم
بالاخره از راه خراسان و عراق بملک فارس آمدم بنابر تقدیر [illegible] چند در آن دیار ساکن شدم معارف
آن دیار را دیدم و صحبت جمعی از صغیر و کبیر رسیدم از طریق ذهبیان و نوربخشیان و سایر بندگان واقف
گردیدم آنگاه هوای حجاز و یثرب کرده از راه [illegible] و حضرموت آمدم و بلاد عرب و یمن و [illegible]
شدم و صحبت با اصفیان و زیدیان و ابراهیمیان رسیدم آنگاه علم سیاحت بجانب افراشته بعد از مناسک حج
عمره با طایفه وهابیان و صاحبان مذاهب اربعه طرح صحبت انداخته و در یثرب بزیارت حضرت خیر الانام
و ائمه بقیع علیهم السلام دریافته و بعد باقلیم صعید و مصر رفته و با دروش قبطیان و ملحدان عرب [illegible]
بسیاری [illegible] و دانشمندان آن دیار دیدم و بخدمت اکابر و اعاظم و مشایخ ایشان رسیدم بعد از آن
راه دیار ملک شام رسیدم و ارض مقدس آمده بزیارت انبیاء مرسلین و اوصیا و اولیاء دین مشرف
گردیدم در مسجد اقصی چندگاه نماز بجا آورده آنگاه بطور رفته و بحر [illegible] بندگاه [illegible] نیاز نمود
[illegible] ملاقات کرده و گروه امویان و شیطان پرستان و جبریان و قدریان

وسامریان و یهودان و رهبانان همدم شده بعد از آنکه دیار کرد و شام و ارمنیه صغری و آناطولی و قرامان
یونان و قسطنطنیه و ایلیات و مغرب زمین و جزایر بحر اخضر و روم ایلی دوازده سال با ارباب سلوک و طایفه
ملوک همنشین گشته با فرقه بکتاشیان و نقشبندیان و عشاقیان و جهریان معاشرت نموده و با زمره نصیریان
و صافیان و مولویان و خلوتیان و فراموشیان طریق معاشرت پیموده و با گروه فرنگان و کرجیان و ارامنه
و یهودیان مجالست کردم بعد از سیاحت آن ممالک از راه دیار بکر و ارمنیه کبری و آذربیجان بدار الملک طهران
وارد شدم در سنه هزار و دویست و بیست و نه هجری بشرف خدمت حسینعلی شاه قدس الله سره العزیز و
دیگر باره بخدمت مجذوبعلی شاه قدس سره مشرف گشتم در آن ولایت جمعی عجیب داعی مجلس آراستند و جمعی
از اهل فساد سعایات خفیه بخواستند بجهت شرعی و عقلی و مزاج پادشاه را متغیر ساختند و شهریار بنفی فقیر را
احضار فرموده استعلام نمود که تو در وجه فقیر عرض کرد که اگر خدا خواهد بعد از مکالمه بسیار فرمود که در مملکت
ما همه طوایف آسوده و در مهد فراغت غنوده اند مگر فرقه درویشان که ایشان مطرود و مطعون از
دایره اعتبار بیرون اند صلاح ایشان و مصلحت آن است که از زمره مشایخ و عرفا بیرون حرفی و با ایشان سب و لعن
کنی و از ایشان دوری نمائی تا در مملکت ما با آسایش بسر بری فقیر عرض داشت که طریقه عرفا را حق میدانم و از مخلصین
ائمه معصومین ایشان را می شناسم و بی جهت شرعی با ایشان بچگونه لعن توان نمود و بی مستمسک شرعی بنا
بر طعن ایشان چون توان گشود بلی لعنت خدای و نفرین رسول بر کسانی باد که خلاف شریعت مصطفوی و طریقت
مرتضوی اقدام مینمایند شهریار با ایشان فرمود با ایشان تخاصم معین و معرض مخصوص تعین نمائی و طریق تبری از ایشان
بیان فقیر هرچند معاذیر دلپذیر آورد حسن و ابرام نه پسندید و دلایل شرعی و عقلی تقریر کرد مجال ترسید
لاجرم عزم فقیر را خواسته اخراج بلده فرمود فصبر جمیل والله المستعان فقیر از ملک ری بعالم دو جولان
جنود بلاد ایران شیوع یافته بود و مضمون الناس علی دین ملوکهم بعید باد رسیده مردم از دیار الجلا
و آثار نمودند حق انتخاب کبراجیان بکمان دیانت و عدالت بود اذیت کرده لا یعتمد الی علاه
اوقند و بعد از چندگاه بکرمان رفتم و از آن دیار بعجب جمعی انعزت و ارباب صدق و صفا رسیده چون بزیارت
قطب العرفا شاه نعمت الله ولی موفق گردید در حاکم کرمان ابراهیم خان سخت مردی ستمکر بود و در شیوه
ظلم گوی سبقت از ستمکران می ربود بدین جهت فقیر سخن نا خوش کرده آنکه ساخت و فقیر لوای عزیمت بصوب
شیراز افراخت تا آنکه در سنه هزار و دویست و سی و شش هجری با اهل اختیار نمود و چون مدتی بدین بگذشت
جاهلان عالم نما و عالمان جاهل بر احمد بر ایشان طمع حمیت ساختند و حاجی محمد حسن و ملا
معاند و ملا احمد ... و شیخ موسی اخباری و مرزا هادی پیشنماز و جمعی دیگر از اهل مجادل

وجهت شرعی فتواها پرداختند چون معتقد نبود لاجرم اجماع ایشان صورت نمود نظم تا قلم بر دست غدار بود
لاجرم منصور بر دار بود مزاج فرمانفرما را متغیر گردانیدند بعد از آن نیز نسود خویش سعید بود
و عزم فقیر را خواستند و بدین خیال منفعت مال و جاه جستند اذا استبد الحق این ستم بر حسن و ارکان خان نمود
نمود و فرمانفرما را هیچگونه تقصیر نبود بالذات و لکن نادرین را میل آن بود تا بدن عموم ناس حیث مکیف
درویشان و گوشه نشینان از فقیر اجاد انفا کرمان تشهیر و آمده و از آنجا باصفهان وارد شدم و چون از
نیان فقیر قریب یکجاه بدند در گذشت منتقم حقیقی لشکر وبا را بر ایشان بگماشت و در مدت اندکی هفت هزار
کس بدار الجزا شتافتند ارجعان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم فقیر از استماع این خبر ...
رفته عیال را بر داشته بعضی قصبه آورده و مدت بیست ماه در آنجا با اختلال احوال گذران کردم تا آنکه
... سیم خان ولد سلیمان خان بر وفق طینت خویش عمل نموده عناد فقیر را در خواست فرمانفرما ... مرحوم
... آنچه اشقیا ... و دوسه ... اخراج داعی ...
... الحق ... ظالم و ستم نهادند فقیر هرچند سعی نمود و پیغام فرستاد که مجلس منعقد شده فقیر را
احضار نموده بطریق شرع شریف و عقل سلیم حجابی فقیر را ثابت کند احدی قبول نکرده ...
مرتبه فقیر را اسناد اصل نمود که ... طریق جاده ... و مضمون آیه کریمه انی المغرق فی ...
بحر لطف عز و جل و علا حاجت فرا ارتفاع نظم ... تا ... دعا ... بحوالی ...
یجیب المضطر اذا دعاه و بحکم ادعونی استجب لکم و بامر ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها گفتم ربنا انی
مغلوب فانتصر الحق ... اهل بیت مظلوم ... خاندان رسول بحرمت ... ایشان
... بدرگاه خداوند ... نواز کرده مضمون ...
کریمه اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون صبر ...
باری ... یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید ... حواله ...
... شوال المکرم یوم جمعه قریب بطلوع آفتاب سنه هزار و دویست و سی و نه هجری ...
... زلزلة ... جمیع عمارات عالیه
... چندهزار کس ...
... شیراز ... آوازه ...
... بعد از انقضا ...
هزار کس بدار الجزا ... ظلم و جور ...

ودر فسق و فجور مصر بودند و فقیر نیز در آن اثنا مریض گشت و شدت مرض بحدی رسید که احباب از حیات این
ضعیف مرفوع الطمع شدند و اسباب موت حاضر نمودند و با وجود این حال و کثرت اختلال رجالتها اهل ضلال
یعنی زکی خان و خاصه مثال رقعه نوشته مضمون آنکه با بهمین دم از شهر بیرون روی و الا بر قتل خود متیقن شوی
از آنجا که بمجرد شنیدن نامه ناچار از شهر بیرون رفته در خارج قلعه در صحرا منزل گرفته کرشانا بد چند روز دیگر قوت و
توانائی به رسید حرکت و خانه فقیر را فخر التجار که جبر التاجر الفاجر برادر صادق است مجنون مصرع برعکس نهند
نام زنگی کافور حاجی صادق کذب نهاد حیله شرعیه بجهت ضبط نموده الا لعنة الله علی الکاذبین در باره فقیر
درست کرد با نیز مع هذا آن دو خیم الخال و سقیم المال خود را از جمله عدول مؤمنین میدانند و میگوید که من تقلید
ستم نموده ام و عیال فقیر نیز بیمار گشته از اهوال انحال الطفل سقط کرده و در خانه یکی از آشنایان منزل کرده و فقیر با
هزاران زحمت و رنج راه کرمان العراق پیش گرفت و بعضی از بندگان خدای محبت نموده مبلغی رسید و هر چه حاصل کرده
و عیال الخویش را پرداخته از آنجا در بابا حاتم زیارت شد بنا بر آنکه ابراهیم خان حاکم کرمان و قاسم خان در شهر یزد ابواب
سعایت نموده بودند لاجرم حکم شاهی باحضار فقیر صادر شده و در بلده محصل آمد فقیر را از بیم فرحی بند یوسفی کردند
و در اثنا راه از خوف و بیم عیال و اطفال مرض کشته آزار دیدنیا کشیدند بالاخره فرمانفرمای فارس یعنی شهریار ایران را آگه
اذیت فقیر در کرد تا بیند دیگر باره از محنت جرا اسباب سفر فراهم آورده عزیمت زیارت مشهد مظلوم نمود و چون بمقصد
نرمیشر رسید قاسم خان قاجار غدار ستمگری کرده ما برخو ما یحتاج فقیر را در حیطه ضبط آورده و عیال و اطفال
و چند نفر از دوستان که همراه بودند همگی را اسیر و دستگیر کرده و مدت سه ماه روزگار ایشان در کرمان با انواع
اذیت و آزار نمود و عاقبت فرمانفرما محمد صادق دولت سال فرمود و آن مظهر ابن سعد را بی زیاد عیال را رخصت
داد و عیال بهمراه خال خود بشیراز مراجعت نمود و فقیر در آن هنگام بموجب الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین فرار
و در خطه کاشان از مرض تب ربع گرفتار بود بهمان حال بمحلات آمد مظهر لطف و احسان حسینعلی شاه ابن شاه جمیله علیهم
سلمه الله وابقاه در استعلاج فقیر کوشیده و اسباب سفر مهیا و آماده کرده امید در عین برف و باران بعد از
بروجرد و شوشتر و بهبهان بطریق خفا میمنه شیراز آمده اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است
مدت یکماه نامیشود که در شیراز بطریق خفا در گوشه انزوا منزل دارم و لطف خفی و عنایت لا ریبی انتظام
مصرع مردی از غیب برون آید و کاری بکند و اشخاصی که مصدر فساد بوده اند جور و عنادی نموده اکثری ال
بکیر ایشان طریق عدم پیموده و قریب دو ماه میشود که نوبت سلطنت مذلت و خواری متواری شدند زکی
خان شقاوت بنیان و منا بجان اوران لطف الهی و کرم حضرت رسالت پناهی و از باطن جناب ولایت مآبی کشته شد
خویش گرفتار گشته منکوب و مخذول شدند نظم دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از

کشته ندروی

کشته ندروی و در زمان رجال و اطفال ابتذل یبتذل ابتذالا شده است و جمیع طایفه نوری بدرجه ذلیل
و بی اعتبار گشتند که اگر یهودی را کسی بضد انار عتاب نماید یهودی قسم میخورد که من نوری نیستم و در باره ایشان در السنه
و افواه خلائق ذایلات که مصرع احمر شایان است مصرع بدتر نه یهود که تیت نوری نوری فقطع دابر القوم الذین
ظلموا والحمد لله رب العالمین فقیر مریض سیاه کرد که شاید بعضی از آن دنبات و ملبات جهت تهذیب نفس و تزکیه
اخلاق نفس نموده باشد و آن بلاها برآن ضعیف از حضرت حق تعالی محض عطا بوده و اگر چه بلا نموده باشد چنانکه
مروی است که البلاء موکل علی الانبیاء و الاولیاء ثم الامثل فالامثل و نیز خبر لا تجعلوا المؤمنین من بلیة ابدا فذلک اعظم
الحمد لله و المنه هر چه در این ضعیف موجود است ابدا از کرم حضرت کریم و لطف خدای قدیم است که باعث در حمت
گردید و مضمون من کشته بقوم فهو منهم شامل حال شود و اخبار سبب لطف دعوات کرده آنست بابتلاء اهل بیت
میکند هر ضمن اکمه مدت سی سال در دولت ایم سیر کرده نه شتابنا و صحبت انبیاء و اولیاء
مذهب و فقرا هر ملت و علما هر فرقه و عقلا هر زمره و عظما هر ولایت و فهما هر کشور مجالست نمودم و دهر
صاحب تحقیق بدید هر دینی صاحب یقینی و هر مکانی اهل ایمانی و هر خانقاهی دل آگاهی و هر اقلیمی حکیمی و هر دیاری
شهریاری نمود طریق مصاحبت پیمودم هر کیونا بحری شنوندم و هر شخص تا بجبال رفته و مشاهده کردم عالم بعلم خود
و حکیم بحکمت خود خورسند عاقل خود مغرور و جاهل بکردار خود مسرور و عابد بعبادت خود با ثبات و زاهد
بزهد خود سرمست سلطان بسلطنت خود سرشار و گدا بمسکنت خود دمساز هر یکی هوائی دل داده در پی عنانی
جهان ادیم سرایی بود و بیوهودی بی وجود هر مرشی اعتباری و هر دلقش نا مداری در شهدش زهری مضمر و در لطفش
قهری مستتر لاجرم از آن گریزان و رسته و رشته تعلقات گسسته مضمون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب
فیها نجی و من تخلف عنها غرق در سفینه اعتقاد اهل بیت نشسته و بحکم و اعتصموا بحبل الله اعتصام بحبل النبی
خاندان رسالت کرده منا برد آگستر بیت نبوی و طریقت مرتضوی و مذهب جعفری دادم و دست اخلاص سلسله علیه
نعمت اللهیه دارد صح حق جان مدل امیکلام و سلطان الفرقه و برهان الاتقیاء و ملاذ العارفین و ملجا الطالبین قطب الاقطاب
والخلیفه بالاستحقاق محمد معصوم علیشاه قدس سره العزیز زدم الحدیم و بندگی آنحضرت و ملازمان درگاه آن مجمع کمال عالم
و سلطان بنی آدم بر گزیدم و چون بحر انکه سلسله علیه نعمة اللهیه رسید و زمام مقصد به کرد این و خود کامل
و هادی مقامات کسبه سلسله علیه المناسبه مددی آنکه حضرت حاتم نور الدین مرید حضرت
مجذوب علیشاه همدانی است و آنحضرت مرید حسین علیشاه اصفهانی و آنحضرت مرید نور علیشاه اصفهانی و آنحضرت
مرید سید معصوم علیشاه دکنی و آنحضرت مرید شاه علیرضا دکنی و آنحضرت مرید شاه شمس الدین الحسینی الثالث
و آنحضرت مرید میر شاه کمال الدین الحسینی الثانی و آنحضرت مرید میر شاه شمس الدین محمد الحسینی الثانی و آنحضرت مرید

حبیب الدین محب الله الثانی و الحضرت مرید میر شاه شمس الدین محمد الحسینی و الحضرت مرید میر شاه برهان الدین
خلیل الله الحسینی الثانی و الحضرت مرید میر شاه کمال الدین عطیة الله الحسینی و الحضرت مرید میر شاه حبیب الله
محب الله الحسینی و الحضرت مرید میر شاه برهان الدین خلیل الله الحسینی و الحضرت مرید شاه نعمة الله ولی
و الحضرت مرید شیخ عبدالله یافعی و الحضرت مرید شیخ سعید و الحضرت مرید شیخ ابی مدین و الحضرت مرید شیخ ابو
مسعود اندلسی و الحضرت مرید شیخ ابو البرکات و آن حضرت مرید شیخ ابو الفضل بغدادی و الحضرت مرید شیخ احمد غزالی
الطوسی و الحضرت مرید شیخ ابوبکر نساج الطوسی و الحضرت مرید شیخ ابو القاسم گرگانی و الحضرت مرید ابو عثمان مغربی
و الحضرت مرید ابو علی کاتب و الحضرت مرید ابو علی رودباری و الحضرت مرید شیخ جنید بغدادی و الحضرت مرید شیخ
سری سقطی و الحضرت مرید شیخ معروف کرخی و الحضرت مرید بی‌واسطه حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة
و الثناست **نظم** بار الها حق شاه دین رضا که بحق او زمانه کنا ما سمی حق آباء عظام آن امام حق ابنا کرام آن همام
که ما را ما را بکل آزاد کن بود ما از بود خود آباد کن تا تو ما را سمع باشی و بصر تا تو ما را فکر باشی و نظر ما را ما را
فنا بسا شد انام تا تو ما را جاودانه والسلام **ذکر شکی** از بلاد شیروان و بر زمینی عالی واقع است اکثر مردمش حنفی
مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند و عموما غریب نواز و مهمان دوست باشند و خالی از شجاعت و مروت نباشند **ذکر شوشی**
از قلاع مشهور و از محال آذربیجان و از بلاد اران است از اقلیم پنجم و آب و هوایش بغایت خرم و جای بسیار محکم
و کوهستان بطریق غلبه و قهر خارج از جبر قوت آدم است و اکثر خلقش شیعه مذهب و دو یکی نصاری اند و قدیم در تصرف
اهل اسلام بوده و اکنون قریب بیست سال میشود که روسیه بطریق خدعه و مکر ضبط نموده اند و شهریار کشور گیر آقا
محمد خان قاجار در آنجا بدار کشته گشت **ذکر شابران** از بلاد شیروان قصبه ایست خرم بنیان هوایش گرمی مایل و آبش
معتدل و نعمتش فراوان و حوالی آن ارزان است **ذکر شکاک** نام طایفه ایست از طوایف کرد در بلاد ارمن و در نواحی
خاک آذربیجان در ده هزار خانه میشوند همگی شافعی مذهب و قلیلی حنفی و کرد شکاک قوم شجاع و سپاهی اند
ذکر شاهرود قصبه ایست در پنج فرسخی بسطام و متصل بجبل است جای خوش و هوایش دلکش دارد و باغات فراوان
در او است و مردمش همگی شیعه مذهب و خالی از مروت نباشند **ذکر شمیران** بلوکیست از طهران در سمت شمال
آن واقع است در دامن کوه البرز و سمت شمالش کرج و سایر اطرافش [illegible] و محتوی است بر بیست پاره قریه معمور
و در همه آن باغات و کنار رودها بی فرح افزا دارد و آب و هوایش بغایت بهجت افزا است و در موسم تابستان اکثر
دولت طهران در آن مکان رخت سکونت میکشند و اکثر آنکه سردسیری بی‌مثال علی الخصوص [illegible] انجا باصفا است
چنانکه در جای دیگر بیان شد **ذکر شقاقی** نام طایفه ایست از طوایف قزلباش محل ایشان نواحی تبریز و سراب است
و همگی ... شیعه مذهب اند **ذکر شاهسون** نام طایفه ایست که در زمان شاه عباس ظهور یافت و آن چنان

بود که جمعی

بود که جمعی از جماعت غلامان قزلباش بر شاه عباس خروج کرده پای جرأت پیش نهادند شاه عباس فرمود
شاه سون گلسون یعنی شاه دوست بیاید بعد از آن هر که آمد طاغیان پادشاه را شکست دادند و پادشاه ایشانرا
شاه سیون نام نهاد اکنون در میان آن طایفه طوایف مختلفه میباشند **ذکر شیراز** شهریست مشهور و از
ام بلاد فارس است از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات **کط لو** و عرضش از خط استوا **مح لح** و کمتر بر زمین هموار
در سمت شمالش تل الجمل گرفته و سایر اطرافش واسع است بروایتی طهمورث دیو بند ساخته و بقولی فارس بن ماسور بن
سام بر ساخته بعضی گویند شیراز نام یکی از اولاد ملوک پیشدادیه بنا نموده باسم خویش موسوم کرده و چون بمرور ایام
روی بخرابی آورده یوسف بن محمد ثقفی برادر حجاج ظالم و بقولی برادر زاده اش محمد بن قاسم ظالم ستمپیشه در سنه چهار و
هفتاد هجری آنرا بنا نمود بعد در زمان عضد الدوله بن رکن الدوله بغایت معمور بود چنانکه طول و عرضش علی ای حال فرسخ
و او اسم او را فنا خسرو گرد نهاد گویند که آن قصبه بغایت معمور بود که حقوق دیوانش بیست هزار دینار بوده و اکنون
از عمارات او بیست و صمصام الدوله بن عضد الدوله دور شیراز دیوار بر کشید و بمرور دهور منهدم گردید و شرف
الدین محمود انجو بتجدید حصار آن نمود و بعد بکرات خراب شد و شاه شجاع بن محمد بن مظفر آنرا تعمیر کرد و دور
گشت و کریم خان زند قلعه محکم و برج و بارو مستحکم ساخت و آقا محمد خان شهر را ویران و انداخت و حسینعلی خان باز
شهر را بدیوار حصاری بر کشید و زلزله آنرا منهدم ساخته اکنون بر پا نیست و الحال که سنه هزار و دویست و چهل و دو
هجری است مشتمل است بقریب چهار پنج هزار خانه و شش دروازه و بر محله کوچه های تنگ دارد و اکثر مسجد و مدارس خانقاها
قریب ده ... خانه واقع و در شهرستان کوچه های آنجا بغایت کثیف دیگر که ... در تابستان گرم و متعفن و مردم متمیز
در کوچه ها و شوارع بل متعدد در خانها ... بغایت معتبر تا آنکه بازار ... بنابی اسلوب و کریم خان چهار سوق
و حمامی و مسجد قریب بچهار سوق ساخته بغایت خوب فی الواقع از عمارات کریم خان از آنها بوضع شود و شهر که
قصبه مانند آن ... از قنات ... بدان شهر ... و بهترین قنوات آنجا قنات رکن الدوله که مشهور برکن آباد
و هوایش اعتدال قریب و گرمی مایل و اکثر اوقات ... خالی نیست و ...
دلکشا علی الخصوص هنگام بهار ... گلش مصر ... و باغات دلکشا ... باغ
... ... باغ جهان نما که کریم خان ...
و ... مانند حافظیه و هفت تن و چهل تن و بابا کوهی و سعدیه و شاه داعی ... اکثر ...
و ... ... اکثر اوقات ... و مردمش عموما شیعه مذهب و قریب بانصد خانه یهود ...
... و قلیلی حنفی مذهب و قریب بانصد خانه ... اکثر ایشان ...
... و ... ...

واقع

خروج ننموده و همیشه بعیش و طرب مایل بوده اند در مدح و ذم اهالی آن دیار داستانها از روزگار دست بدست گفته اند اشعر
ایشان شیخ مصلح الدین سعدی و خواجه حافظ است بنا بر حب وطن یا مصلحت دیگر یا اکثر در آن ایام حقیقت
داشته تعریف و توصیف آن بلده را فرموده اند و طول و بسط مدح آنجا را نموده اند اما حمدالله مستوفی مؤلف
نزهة القلوب که در حدود سنه هفتصد و چهل هجری بوده در کتاب خود تقریر نموده که شیراز در سابق برج اولیا
بوده اکنون بسبب انصاف پیشوایان و طمع ایشان مسکن اشقیا است و صاحب زینة المجالس سی سال
قبل ازین گفته که از اوباش شیراز نهایت اوباش و قلاش و بشرب مدام مشغول اند از میوها انگور منقا خوب
دارد لیکن خوبان آن دیار با اوباش آن دیار برابر عشوه انتهی کلامه و شیخ سعدی و خواجه حافظ قدس الله سرهما
با وجود حب وطن گاهی زبان بمذمت اهالی آن دیار گشوده است چنانکه شیخ فرموده نظم دلم از صحبت شیراز بکلی
بگرفت وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم سعدیا حب وطن گرچه حدیثیست صحیح نتوان مرد بسختی که من اینجا
زادم و خواجه فرموده شعر آب و هوای فارس عجب سفله پرور است کو همرهی که خیمه از این خاک برکنم جای دیگر
گفته غزل گوی حسن دانی نمیبرند در شیراز بیا حافظ که تا خود را بملکی دیگر اندازیم و در جای دیگر ارسطائی که
بجز از غرفای بنا قناتست وی شکایت نسبتاً از اهل آن دیار نموده است راقم گوید که حقیقت آنست که مردم شیراز
در قدیم الاول فرقه اشرار و شریر کار اند و این گروه مگر ده خارج از حیز شمار اند دوم جماعتی اند که فی الجمله هوشی دارند
و تمیز حسن و قبح اشیا میدهند اما بسبب حب جاه و میل بزخارف دنیا بخباثت باطن و سوء اخلاق گرفتار و
مردمان ضعیف النفس و متملق و مبتلی شهوات اند و عزت خویش را در ذلت دیگران دانند و بسبب
مال و جاه دشمن درویشان و عدو ایشان اند این طایفه بسیار اند سیم جماعتی اند که بصدقات خاندان و عظمت
معروف و بکرامت نفس و طهارت ذیل و سخاوت طبع و صفوت ضمیر موصوف اند و بفضایل انسانی و کمالات نفسانی
آراسته و از خصایل نکوهیده و افعال ناپسندیده بری استند و این جماعت در نهایت قلت و ساکن کنج عزلت و گرفتار
ضیق معیشت اند از جمله جوامع آن دیار جامع عتیق است و از بناهای ملوک اتابکان و بنهایت دلگشا واقع
شده است و دیگر جامع عتیق است که عمرو بن لیث صفاری ساخته و ملوک دیگر در تعمیر آن اهتمام نموده اند و در نادر
شیراز آورده اند که آن جامع سیما قریب بحر ابتر از اولیاء الله خالی نیست شاید سابق برین چنین بوده اکنون خالی
از اشقیا نیست چنانکه قبل ازین بسبب کثرت علما آنجا را دار العلم میگفتند الحال بعلت غلبه و ازدحام جهلا
و سفها اگر دار الجهل بنویسند انسب و اولی خواهد بود ایکم من غایب در نو حاضر و رو و بیس ناشود بر توجیه
این گردش ایام و انقلاب دوران کار عجب تقاضائی دارد و طرفه اقتضائی میکند اوضاع عالم و احوال طوایف امم
منقلب میگرداند و قواعد اقالیم را تغییر میدهد و رسوم بلاد را تبدیل میکند و ویرانه را صحرا و کوه و جنگل بنا

ودین و

مشهور بشاه چراغ

و دیندار را منکوب و خاندان فضل و کمال و جاه و جلال را بدیه فاقه و پریشانی میرساند و دودمان
احبا و امرا را خوار و بی اعتبار و بشریر روزگار میسازد و فرقه اراذل و دونان را در آغوش دولت و عزت می
نوازد از سوانح روزگار و گردش لیل و نهار را انا بگونه سببی باشد و میشود و خواهد شد نظم ای دل بسا که
تا به بینا خدا دیم مزار فیض آثار حضرت سید میر احمد بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و برادرش سید میر محمد
در میان شهر واقع جای خوب و محل فیض است و مزار فیض مدار سید علاء الدین حسین و سید عبدالله و سید
ابراهیم و شیخ روزبهان و شیخ عبدالله خفیف و شیخ محمد نوربخش و سید حاجی غریب میان شهر آسوده اند و سید
میر حمزه خارج دروازه اصفهان مدفون شد و شیخ علی مشهور بباباکوهی سمت شمال شهر مسافت یکمیل دور
میان کوه آسوده است و شیخ ابوالوفا طرف غرب آن دروازه شاه قریب هزار کام مدفون است و مرقد شمس الدین
حافظ جانب شمال شهر قریب باغ جهان نما واقع است و هفت تن و چهل تن جانب اتفاق افتاده و مزار شیخ سعدی
سمت مشرق شهر مسافت نیم فرسخ دور قریب باغ دلگشا است و تربت شیخ ابوزرعه اردبیلی پشت قلعه سمت مشرق
است و شاه داعی جانب جنوب خارج دروازه سلم مدفون است و امثالهم بزرگان دین در آن سرزمین بسیار
آسوده اند مورخان در کتب خود بیان نموده اند که در شیراز قریب پانصد بقعه و زاویه و خانقاه و باب البر بوده
اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است یازده تکیه و بقعه باقی من جمله هفت بقعه را آبادان و باقی
رو بویرانی اساس آنجمله یکی هفت تن و خانقاهیکه الحق در غایت خوبی اند در ایران نظیر ندارد و کریم خان ساخته و اکثر
اهل شیراز نه بسبب بعضی اند که خود شانرا مایل بخیرات و حسنات نمیشند سهل است که چنانچه شخصی غریب
مرتکب بنای خیر گردد ممانعت کنند و ایذا و اذیت رسانند شاهد براین مدعا آنکه چون مزار فیض مدار شیخ علی
کوهی قدس سره جای خوش و محل دلکش است لکن اساس بنهایت ناگوار و مکانش تنگ بود فقیر چند اساس بقعه را بنا
الله برکه و صغیر و باغچه مختصری بدو الحاق احداث نمود مردم آن دیار بدر دیار آثار فقیر افتاده اذیت بسیار دادند
جرم آنکه باباکوهی صوفی بود و هر کس آنجا رود بماند صوفی خواهد بود بر خراب کردن آن لازم و نابود نمودن آن
مغتنم است اگر چه بدون تقدیر خراب نکشت مصرع رسید مژده بدلها و لیک بگذشت ابن عربی عمل و غم نمودن خان
که در کتب خود نوشته اند که مردم شیراز بخیرات و حسنات مایل و باعمال حسنه مشاغل اند عموماً درویش دوست
و صوفی ضمیر و صافی اعتقاد اند نظم آن مصر مکرمت که تو دیدی خراب شد وان نیل رحمت که تو دیدی
سراب شد در سنه هزار و دویست و سی و هفت هجری شامت اعمال گرفتار گشتند یعنی باری تعالی بلای وبا
بر ایشان بگماشت در مدت قلیل جمعی کثیر راه عدم پیش گرفتند و آن بلا اکثر بلاد ایران فرو گرفت و در آن
بود و بیست هزار کس عالم نابود عدم کردند نظم ابر آبدار نبخشید زکات از آن تا افتاد با آن جهات

بعد بیست و هفتم شهر شوال المکرم هنگام طلوع شمس سنه هزار و صد و نود و دو هجری بمصدوقه و
زُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا زلزله شدیدا مدهش جمیع عمارات آنشهر نقصان پذیرفت و اکثر خانها صورت
عالیها سافلها گرفت و قریب سه کرور مردم و مال برهید و جمعی کثیر هلاک شدند و مدت یکسال دیگر بطریق
ضعف هر شبانروز زلزله طول کشید و اکثر مدت سوال الحل الاتصال در دو تغییر شب از کوشند مانند اول بعهد
نخواهد کردید و هم در اوایل سنه مذکوره بمرض موت گرفتار گشته قریب بیست هزار کس بوادی خاموشان
شتافتند و جمیع سکنه آنشهر آواره گشته در بلاد ایران و عربستان و عجزه مجرد منتشر متفرق گشتند و مع ذلک
معصومان رکیبه أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ از خواب غفلت بیدار نگشتند و از کردار زشت خویش
نکول نشدند نعوذ بالله من شرور انفسنا امید از کرم کریم و لطف خداوند قدیم چنان است که بندگان معصیت
اندیش را از کرداب غفلت رهانیده بساحل معرفت و آگاهی برساند بمحمد و آله الامجد ذکر احوال بعضی از
معاصرین آن دیار بسبیل اختصار بر دانای معرفت برای محققان اخبار مخفی و مستور نخواهد بود که هرچه که بتیب
از معارف و مشاهیر آن دیار ملاقات نموده اگر مجموع ایشان مفید بجز با تبعه از اینه باعث تطویل الکلام گردد
لاجرم باقتصار کوشیده بذکر چند کس مبادرت مینماید ذکر شهزاده والاتبار حسینعلی میرزا نور حدقه شاهی ثمر
حدیقه شهنشاهی بود و بکثرت دولت و حشمت و مزید ملک و جاه و وفور خدم و حشم و بسیار رعایا و اولاد
از اکثر شاهزادگان کامکار گوی مسابقت میربود نظم همه بو جوان بخت فرخ لقا معالی سریر و مظفر لوا
مقرر گویند بنار و حسب الامر آن شهریار بکرات ملاقات روی نموده بالذات آثار و ادب عباد الله محترز و مجتنب
بود و بعدل و داد و صلح و سداد راغب بر رفاهیت رعایا و استراحت برایا طالب و شرم و حیا بر طبع میمونش
غالب بود و آنچه ابتدا او آثار در ملا آنشهریار رخت بر بعضی ایشان و اهل آن تقاریر و داد در حقیقت بر ضمایر
خاطرها ایون و زمانه ایشان اتفاق افتاد در جماعت و سوء علما سوء و اهل عناد و باهتمام نور بان ظلمت نهاد
روی نمود شواهد براین بسیار است یکی آنکه ملا علی نوری بر ایذا و اذیت و اخراج و قتل میرزا ابوالقاسم
درویش باعتضاد امرای نوری که بعکس هند نام زنگی کافور همت گماشت و شهزاده نیز از این عمل شنیع
منع نموده فتوای او را خوار و بحقیقت شاکر رضای شهزاده دادن نمودی ملا علی بدان امر قبیح اقدام نمودی
دیگر آنکه جمعی اشرار و علما جهالت شعار بر ایذا و آزار حاجی محمد حسین که اعلم مریدان میرزا ابوالقاسم است سعی
بلیغ نموده و ابواب جور و فساد بروی روزگاران فقیر گشوده قرین گشتند اگر عاطفت شهزاده
او را در یافتی هر آینه بوادی خاموشان بدیار نیستی شتافتی دیگر مبادا آنکه بندگان نور ظلمت موجود
سحاب کردند و علما جوید در اخراج فقیر اهتمام تمام بجا آوردند فقیر از بلده شیراز رفته در قصبه نوشه

منزل گرفت

منزل گرفت بنابر ما شارت همشیره اعیان و رضا سلطان دست خط گرامی در سفارش فقیر امرا و …
انه او الملک طهماسب سال … فقیر را با … تکلیف نموده مرکوز خاطر آن شهریار مروت شعار
آن بود که بیش از … عقبه عمر زاد … انجا بسر برد و چون … سالها طبیعت … نسبت مسموع …
در بعض کرم بود بحرکات لجاج و فساد و … و فساد … کمال رسانیده و در این زبان سود جویی
مسموع بدان شهر ابتدا باعمران آن شهر … و ناچار گشته عنان بعضی را در خواست نموده که اکثر شهزاده
را ابدا و اصرار رضیه میل نمود و شاهد دیگر آنکه نواب قسم خان رستم بنیان و ابراهیم خان حاکم کرمان نیز در جرم
ایران سعایت نموده در طریق فساد و افساد بحد نهایت کوشیده آنشهریار رعایت نموده … از …
نفس … و هم چنین سید اسمعیل طویل القامه و قصیر الفهم رکیک الکلام … ظلمت بنیان
با جمعی کثیر … رجال و اطفال الفتنه آمده قصد قتل … نمودند آن شقی و مرکز … احمق …
تمام شهر را از ضعیف … احاطه کرده و چون این خبر بسمع آن شهریار رسید ایشان را … از آن فعل که عقلا و علما
در … ممنوع بود منع فرموده و بانکه … انکار با جمعی اشرار فساد … میکردند نظم قتل این خسته
بشمشیر تو تقدیر نبود ور نه هیچ اندر دل بیرحم تو تقصیر نبود دلیل بانکه … ظلمت قرین باعث آزار
عزلت گزین بوده … ایشان … بسیار است …
دلایل است که … محتاج … شده … جمعی اشرار … رسیده که … شیراز …
گوشه و کنار ناظر این فساد نتوانستند نمود و باب افساد نتوانستند گشود بلی چون امنای دولت و امرای حضرت
نیکو اندیش و حق جو … خویش … باشند و اهل عدل و نصفت باشند ظلم
و جور و فسق و فجور … باهل بصیرت پوشیده نیست که عموم ناس و کافه خلق در مهد راحت و استراحت
خواهند بود و طوایف امم در ظل معدلت شهریار … الحال و فارغ البال گذران خواهند نمود امید از کرم
کارساز و لطف خداوند بنده نواز چنان است که آن شهریار مروت شعار … مسکین نواز و ظالم گداز
گرداند ظل اللهی بر خلق … اسباب دین …
و مهیا … بمحمد و آله الامجد ذکر میرزا ابوالقاسم درویش چون از
معارف آن دیار چند کس میرزا ابوالقاسم نام داشتند لهذا الشهیر بلفظ درویش ممتاز بود … خویش …
عبد الوهاب نائینی … و اکثر عمر را بوادی … شتافته بود و سفر عراق …
کرده و … زمان ایام … آمده بود … صحبت بوده … کرامات و کشف …
… طریق الیقین … و تربیت ارشاد

درباضت و مجاهده را اعتقاد نداشت و جد و جهد جمیع سلاسل فقرا و مشایخ نقطه صفر انگار میگذاشت و
باعث و سبب تکمیل و ترقی تا همان میل و محبت داشتی و گفتی نظم صد بار دست انجناب سلسله میرفضد
این است طریق ابدال تا باد به یمانی دوسم و عادت را که و هیدم داشتی شعر نکرده جمع عادت با عبادت عبادت
مسکن نکند نقادت و کرامات و خوارق عادات را منکر بودی بیت کرامات نواند حق پرستی است جز این
کرد با وجه مستوی است در این ره هر چه نه در باب فقر است همه اسباب استدراج و مکر است فقیر گوید که
کرات ملاقات تا تغیر پذیری نموده و طریق صحبت و مجالست او را پیموده و از علوم متداوله بهره نبوده اما مجلس
اقرب مجالدی تکت عمره انجام رسیدی و کسی کرد سؤال و جواب در محفل انجناب نکردی و هر چه که مجد مفتی اظهار
ارادت و اخلاص نمودندی همواره در قید شریعت و طریقت و تحصیل معرفت نمودندی و گفتندی که اختصاص که مقید
شرایع و رسوم باشند و تحصیل معارف صوری و فضایل معنوی می نمایند از عالم وحدت دور و از حقیقت توحید
مهجورند و از معنی انقید کفر و کو بالله انکار نباشند و انچه از تقریر ایشان معلوم و از کلام مریدان او مفهوم و مشهود
خلاصه آن این است که ایشان میگویند که وجود عین واجب است و قابل تجزی و انقسام نیست و منبسط شده
بر همه کل موجودات و ظاهر گشته در آن موجودات و تعالی نیست از وی و نه اشیا بلکه حقیقت و عین اشیا او
و امتیاز در میان اشیا بتقیدات و تعینات اعتباریه است بدلیل عقلی و نقلی اما عقلی گویند چنانچه
اگر الله تعالی عدم یا معدوم باشد و آن ظاهر است و دیگر اگر مقید ذهنی یا وجود باشد اعم از آنکه
مقید باشد یا علت چه اول مستلزم ترکیب و ثانی مستلزم احتیاج است و هیچیک لایق واجب الوجود نیست پس
معلوم شد که واجب الوجود باید وجود باشد و وجود خاص نمیتواند باشد چه اگر خصوصیت با مطلق واجب باشد
ترکیب لازم می‌آید و اگر عروض فقط باشد احتیاج است چه بدیهی است که مقید محتاج است مطلق و لازم می‌آید
ارتفاع مطلق ارتفاع هر وجود خاص پس باقی ماند اینکه او سبحانه و تعالی وجود مطلق باشد و رد این گفته اند که
وجود از سه بیرون نیست اول وجود بشرط شیء دوم بشرط لا شیء سیم لا بشرط شیء و اطلاق هیچیک از این اقسام
ثلاثه بر واجب تعالی جایز نیست اما عدم اطلاق اول که ماخوذ بشرط شیء است از برای آنکه دو محذور لازم می‌آید
اول آنکه لازم آید که حق تعالی مرکب از شرط باشد و مشروط این دو خود اول بعقلیه و نقلیه باطل است دوم
آنکه هر گاه مرکب باشد از شرط و مشروط لازم می‌آید که قبل از وجود واجب دو امر موجود باشد زیرا که الفرض
اجزای مرکب می‌باید که قبل از مرکب موجود باشد و آن نیز باطل است زیرا که حق تعالی قبل الکل فی ازل الآزال
است اما عدم وجود قسم ثانی که عبارت از وجود بشرط لا شیء باشد از برای آنکه هر چند بر تقدیر عدم جواز
ترکیب در ذات واجب الوجود لازم می‌آید اما میگوییم امری یا اموری که معدام از شرط موجود باشد یا معدوم ان

ذات است یا عارض بر هر دو اطلاق این قسم وجود بر صحیح نیست اما بر تقدیر اول بنا بر آنکه لازم می‌آید که قبل
وجود واجب تعالی امری موجود باشد و بعد از عدم آن امر واجب الوجود تحقق نپذیرد و بطلان این امر واضح
از فرض اول است اما عدم جواز قسم ثالث که عبارت از وجود لا بشرط باشد از برای آنکه ارباب اصطلاح
اراده میکنند از این مکرر ذهنی که انبعاث آن تحقیق در خارج نباشد و فساد اطلاق این بر واجب تعالی
بدیهی معلوم است پس اطلاق اقسام ثلاثه بر واجب الوجود جایز نیست بلکه آن ذات وجود من حیث هو نامند و او مقید
باطلاق یا تقیید کلیه یا جزئیه یا عموم یا خصوص یا وحدت که آن وحدت زاید بر ذات او باشد یا کثرت و مفهوم
ذهنیه و خارجیه نیز ایشان نیست بلکه اینها از لوازم ظهورات او بنده بحسب مراتب و مقامات او ست ظاهر در مطلق
و مقید و عام و خاص و کلی و جزئی و واحد و کثیر بغیر از آنکه حاصل شود در ذات و حقیقت او و او ست محیط
بر اشیا بلکه عین اشیاء او ست و اشیا عبارت از ظهور تجلیات او و هر مرتبه از مراتب او علما و عینا و او واسطه
میان وجود و عدم نیست و او وجود مطلق است و وجود عبارت از ذات بذاته حق تعالی است و او ست که در
مرایای ممکنات و صفات تجلی ظهور نموده و این مرایای متعدده قادح در وحدت حقیقی او نیست چنانکه
ظهور آفتاب در روزنهای متعدده و هیئات مختلفه یا الوان مختلفه در آبگینهای متعدده قادح در وحدت خود
آفتاب نیست پس غیر از ذات او ست این معنی که نایری بذات او چیزی باشد نیست لا موجود الا الله بل لا
موجود و لا شیء فی الحقیقة الا الله و او ست ظاهر شده بصورت اشیا و کمالات ایشان و او ست ظهور نموده بصورت
مختلفه و هیئات متکاثره و الوان متغایره از مجردات و مادیات و جواهر و اعراض حقیقت او ست و غیر وجود
حقیقت ذات او نیست و استدلال نقلی هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن بر این معنی است و قول باری تعالی
و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی موید دعوی است و آیه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق
ایدیهم بر این مطالب گواه است و فقره اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت
الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء دلیل مدعا است و آیه و هو بکل شیء محیط بر مطلب
گواه زیرا که این احاطه احاطه ذاتی است نه احاطه علمی و صفاتی رباعی هر نقش که بر تخته هستی پیداست آن
صورت آنکس است کان نقش آراست دریای کهن چو بر زند موجی نو موجش خوانند و در حقیقت دریاست پس
در اعتقاد حسن و قبح اشیا و نیک و بد بنا بر موهومی است و کفر و اسلام و حلال و حرام در میزان توحید همه
یکی است و تحصیل معرفت و تکمیل شریعت و طریقت دعوی بی معنی است فقیر گوید آنچه مذکور شد سر ایشان معلوم
از دو منظومات حاجی محمد حسین که اعلم مریدان میرزا ابو القاسم است مسطور است و السلام علی من اتبع الهدی
وفات میرزا ابو القاسم در شهر ربیع الاول سنه هزار و دویست و سی و هفت هجری روی نموده و در اصفهان مدفون

حضرت سید احمد بن الامام الهمام موسی بن جعفر علیهما السلام بیاسود ذکر الحاج محمد حسین ابن الحاج محمد
حسن معتزبیب ذکر احوال والدان بزرگوار خواهد آمد وی معلم مریدان میرزا ابو القاسم و طریقی اورا بغایت
ملازم است از وجود عدم اعتقاد به نیابت و خلافت و فواید طریقت خود با استحقاق خلیفه و جانشین میرزا ابو
القاسم دانند و اختصاصی که بحضرت میرزا [illegible] اظهار اخلاص و ارادت می نمودند بوی عزیز مینماید و ابواب معاشرت
مجالست بروی رو بکارش میگشاید و ابواب معاشرت سفر عراقین و حرمین و خراسان دیده و یاد کن نموده
مدتهای مدید در صحبت اطلاع و ادب بوده راقم گوید که کیات ملا فتح الله افاده در بعضی علوم متداوله
ماهر و طبعش بگفتن مثنوی قادر پنج کتاب بسلک نظم کشیده و این ترتیب وامق و عذرا و ماه و مهر و اشتر و [illegible]
ساقی نامه و وصف الحال هکی بنظر رسیده است قریب سه هزار بیت میشود اگرچه اکثر مضامین انها مکرر گفته شده است
اما اشعار خوب نیز دارد و هم در کلام او عظامات بسیار و دعوت جسمانیات است رمیتن سخن او در عشق و مراتب او
تعریف مرشد خود است و اگر ازو حالات او عجزات نخرب سخن میشنید بدان که طبع نازکش رضاداری الحق [illegible] هرکه
گوید از پنجند [illegible] که در وجود نهند یا کشند از افلاطون پرسید که نزد حکیم کدام امر صعب تر عاید [illegible]
فرمود سخن که نتوان گفت و نتوان نهفت زیرا که اگر گفته شود در بحث حاصل آید و اگر نهفته کرده باشد [illegible] نقصان
عاید بکی از دبیرین یونانی را گفت [illegible] در ملازمت قصیده [illegible] بود دروغ [illegible] دیدم در جواب گفت که شعر عبارت از کلام
موزون و مقفا است و صدق کلام متعلق با نبیا و اولیا است باری اکنون [illegible] بجامع [illegible] بشغل امامت
اشتغال دارد و اوقات [illegible] میکنانند این اشعار از اوست **نظم** بنام خداوند بالادست

که محمود او بنده هستند دوست | خداوندی با خداوندی که | نباید چنین کند ازین | خدا بود نهان و خدای زمین
هم از امان و هم ابنا امین | طراوت ده گلشن آب وگل | حلاوت ده میوه جان و دل | فرازنده حسن مه طلعتان
فزاینده دل ز عشق شان | ملبدی ده طاوس ز سیبی | صبا بخش رخساره [illegible] | فرازنده قامت سروران
فروزنده چهره دلبران | کشاینده مشکل بردوزن | فزاینده الفت جان و تن | گهی طالب وگاه مطلوب [illegible]
گهی غالب وگاه مغلوب [illegible] | هم صورت حلوه کرده ساز | گهی کشته محمود وگاهی ایاز | گهی یوسف وگه زلیخا شده
گهی وامق وگاه عذرا شده | گهی ساقی وگه می وگه صفا | گهی مطرب وگه دف وگه نوا | گهی باده که باده نوش آمده
گهی خم گه خم بدوش آمده | گهی زاهد و تقوی ترک کار | گهی واعظ و دعوتش بنده را | گهی عارف و معرفی [illegible]
گهی طولی و صافی ات نادر | گهی تن شده گاه دم آمده | کرادم شده گاه نوح آمده | هم او ظاهر است و هم او مستتر
هم او مخفی است و هم او آشکار | نبی کشته نام کرد کیهان نبی | جلا و بیت بیدا و پنهان کجی | بصورت خداوند ما بندگان
ولیکن بمعنی هم این و هم آن | **ذکر الحاج محمد حسن** ابن الحاج معصوم قاضی که اعنایه و عالی ملبند با بر بود در

علوم ظاهری و فنون رسمی و اکثر مجتهدان زمان سبقت مینمود و پدر بزرگوار جناب الحاج محمد حسین که قبل ذکر
شد بوده اصل وی اندیار قزوین بوده مولد بلده اصفهان تولد نموده و تا حضور بشغل تجارت و معامله اشتغال
مینموده و چندگاه در اصفهان بتحصیل علوم اجتهاد بر مشغول بوده انگاه بعد فوت تقدیم برادر عرب آمده در مشهد
حسین مقام ساکن گشت و در انجا بتکمیل علوم رحمت بفا خسند و اندک وقتی با پیر قدر ان همگنان در گذشت
ظهور طاعون ان اندیار بعض آثار بطریق فرار بیرون آمده در شیراز در محل اقامت انداخت و هم بشغل تجارت و هم احکام
شرعی می پرداخت و در اندیار از مجتهدان دو بیکار بود و ستدت چشم جهان بین او از نور عود و در انجال با اجرای
احکام معطوف بود و در فقه و اصول و جز ان تالیف دارد و کتابی در اخبار ائمه اطهار مسمی بریاض الشهاده
تالیف کرده مشتمل است بر سه جلد و در اخلاق نیز تالیفی دارد پوشیده نماند که در دو قول او علما شیراز در فرق
مختلف احکام اهل اسلام میدانند و اکثر اهل علم عناد بمعتقد فتوای او نقطه صفر میگذارند و میگویند که جون کور
است لهذا الحکام وی مسلم نیست اما جمهور ناس و محل معاملات شان متفق اند برین که معتقد تر کرده علما
دین و مجتهدان اهل یقین است در دعوی حقیت و مصداق آیه شریفه اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم
در اقوال و افعال کاذب و مدعی است و در طبع او حب جاه و ریاست غالب و بکثرت زخارف دنیوی را بسیار
ارتعاب است و در سر و در ندرجه بشریه حص تمام و شیح لا بکلام دارد و با وجود وفور دولت و بسیاری
از لوازم تحصیل دنیه سیم دقیقه فرو نمیگذارد و بحت طبع و دنائت حال و خشونت مقال و ضیق خلق
امثال موصوف و بگرفتن و با بدادن رشوت و تملق اهل جبر و مداهنه ظلمه و اذیت فقرا و ضعفا معروف است
بنابراین حکم خلاف ما انزل الله او دعوی بسیار صادر می باید بعد و ادعای لجاج و عناد و جور و فساد وی شنا بدگری
مجموع آن تحریر کرده در دفتری علیحده شود اما جمعی شاد او لوالابصار ذکر سه حکم وی مبادرت بنماید **اول**
آنکه مولانا میرزا محمد تقی کرمانی قدس سره را تکفیر نموده و فتوی بکفر آن سرحلقه اهل ایمان داده هذا شیء عجاب
هرکه خواهد شمه از احوال آن سرحلقه ارباب فضل و کمال اطلاع یابد در ضمن کرمان مذکور است بدانجا رجوع
نماید **دوم** آنکه زنی بخبه بخصی لا ریب ترد وی آمده دعوی کرده که شوهرم سنی است و بعد از اثبات مطلب خود دو نفر از
جلافی شاهد آورده شوهران ضعیفه مطلع گشته هرچند گفت مذهب من امامیه و طریقه من اثنی عشریه است
چون یکی از نوکران ارباب جاه و حکومت بدان ضعیفه مایل بوده جلب خاطر انها دعوی سر بکاری را التماس
نمود و حکم بر فساد عقد کرده و ملازم انظام معتقد خویش در آورد و حال انکه علما متقدمین و متاخرین برانکه
حکم اقدام نکرده اند و دیگر اختصاصی که در خدمت جناب رسالت مآب زبان بر شهادتین میگشادند انحضرت
حکم باسلام ایشان میدادند مگر از ایشان دختر گرفتند و بایشان دختر دادند جناب مولی الموالی دختر

کوهم خود را امر ابن خطاب معتقد بود و حضرت رسول خدا ص ربیبه خود را بعثمان نکاح نمود با وجود اینکه حضرت
رسالت پناهی و جناب ولایت مآبی صلوات الله علیهما باطنا میدانستند که ایشان منافق بودند و باسلام
ظاهری ایشان اکتفا نموده اند و این کور خود بعینه میداند که باطنا و ظاهرا کور است و بنا بر اقرار اینکه در علم
باطن کور است و کافه مردم متفق اند براینکه از معالم باطن دور و از عوالم صعوبت عمیز مهجور است و اعتقاد
بنابر محق است و بجز باری تعالی کسی بران عالم نیست و خود میگوید که نحن نحکم بالظواهر والله اعلم بالسرائر
مع هذا حکم به فساد عقیده امردلاری کرده و افتا اندازه ابطال بیرون آورده سوم اگر یکی از اهل ایمان را
تحت فسق و فجور کرده حکم باخراج بلد بش فرموده بعد از چند یوم تکفیر آن مؤمن نموده ام فتوی وی را
مشاهده کرده در آن نوشته بود که درکفر آن شخص علم قطعی دارم و از روی علم الیقین حکم میکنم و دو جهات وی
بهم رسید و عقیدش فاسد است بنا بر آنکه علم الیقین او از شهادت دو سه کس بدل و جبرت بهم رسیده بکفر ملا
مکتبی و ده نفر امثال او و استکمال او بر کفرشان مؤمن اند و وجه ثانی اول آنکه گفته بود که حضرت امام جعفر صادق
فرموده است که انظروا الی من کان منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فارضوا
به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکمنا استخف وعلینا رد والراد
علینا الراد علی الله وهو علی حد الشرک بالله عزوجل بنا بر مضمون حدیث شریف هر کسی رد احکام من نماید رد
ائمه هدی نموده و هر کس رد ائمه طاهرین کند رد جناب باری تعالی نموده و هر کس منکر خدا باشد مشرک
کافر است و چون آن شخص منکر احکام من است هذا کافر و مشرک خواهد بود فقیر مرحومی میداند که این کلام
فرجام از چند وجه سقیم و از طرق متعدده وخیم است نخست آنکه در حدیث عرف احکامنا وارد شده عارف
بودن با احکام شرط است مجرد داوری بودن کافی نیست دوم آنکه بباید دانست که علما حکم رد و انکار ایشان
مآل رد و انکار ائمه اطهار است کدام فرقه از علما این حدیث در حق علما اصولی است یا فرقه علما اخباری
یا هر دو اگر فرض شود که در باره هر دو فرقه وارد است این سخن خیلی نادر است زیرا که اصولی منکر اخباری است
بمرتبه که تکفیر میکند و فتوی به قتل اخباری میدهند چنانکه سید محمد ولد میر سید علی فتوی بر قتل حاجی
میرزا محمد اخباری داد و خود آن اعمی نیز زبان بر طعن و تحقیر او کشاده و اگر اصولی گوید که این حدیث در حق مجتهدین
است و غیر ایشان نمی باید که فرقه اخباریه مشرک و کافر باشند و اگر کسی گوید در باره اخباریان است فقط لازم می آید
که مجتهدان مشرک و کافر باشند و حال آنکه هیچیک از ایشان کافر و مشرک نمی باشند چنانکه سید مرتضی علم
الهدی شاگرد شیخ مفید و شاگرد و استاد هر دو فاضل یگانه و در عصر خود وحید زمان بودند و در مسائل
اصول مذهب بر وقت مسئله اختلاف نموده اند و حال آنکه یکدیگر را تکفیر کرده اند و در کفر هیچ یک فتوی نداده اند

و دیگر اگر

ودیگر اگر دو مجتهد قول یکدیگر را رد و انکار نمایند و میگویند فلان مجتهد کلام صاحب شرع را
نفهمیده و مخطی است مجتهد دیگر هم این سخن میگوید چنانکه همین اعمی رد قول میر سید علی مجتهد را کرده و در رجال
او را احمق و مریض الذهن گفته و حاجی میرزا ابراهیم خان کرمانی که عالم و مجتهد زمان است و اقوال و افعال این اعمی را رد و انکار
میکند و هم چنین شیخ موسی اخباری ساکن شیراز اندر رد و قدح این اعمی مبالغه دارد و لازم می آید که همه ایشان کافر باشند
این کلام واهی ناشی از کمال گمراهی است و معمول علما حکم بکفر مخالفین کرده اند و عامه را تکفیر نموده اند مگر دو سه نفر از
علما که از آن جمله سید مرتضی علم الهدی است دوم آنکه استدلال نموده از اینکه آن شخص معتقد نور علیشاه اصفهانی
و چون نور علیشاه صوفی و کافر بود پس باید که این شخص نیز کافر بوده باشد این کلام بی فرجام نیز از وجوه متعدده خام
اول که به فرقه صوفیه هیچ کافر اند دلیل عقلی و نقلی براین قایم نیست بلکه بر خلاف آن قایم است و اینکه حکم به رد
عقیده صوفیه کرده اند ایشان به تفصیل قایل اند و عموما انکار ندارند چنانکه سید مرتضی رازی مجتهد در تبصرة العوام
علامه حلی و شیخ ملا احمد اردبیلی و محمد تقی و ملا محمد باقر در رحبان القلوب متوجه شده اند و نور علیشاه قدس سره
کجا فساد عقیده داشت و اگر گویی شهود عدول المؤمنین این سخن نیز از چند وجه سقیم است اول آنکه اثبات عدالت
باید کرد دوم آنکه سلسله از کجا بر ایشان مشتبه نشده باشد و ممکن است که ریب مشتبه نموده اند و بغرض فی قلوبهم
مرض چنانکه جمعی کثیر در معرفت حضرت رسالت پناه ص بوده در ریب بوده و زنار انتخاب صاحب مینمودند و بعوض
و اموال خود داده و در کتاب انجاب ایشان را میکرده اند و لوازم جانسپاری و خدمت گذاری بجای می آوردند و چندان
از رحمان تنی پیراوی جا نداده اند رحلت فرموده اند و سه نفر از اصحاب بغیر سه چهار نفر در بدایت جهل هر ارکس
شبهه نموده و حق صاحب ولایت کلیه را غصب کردند و حقیقت امر را بر اکثر صحابه پوشیده ساختند و هکذا
غیر جبرت و استشباه اند اخند پس در آنحال با اعمی ظاهر به باطن را از گفته دو سه نفر مجهول النسب چگونه علم
قطعی حاصل کرده بلکه چگونه علم او نیز در حد علم الیقین رسید و جمله ارباب معرفت اتفاق دارند که دانش علم
و علوم رسمیه باعث هدایت نمیشود زیرا که اگر دانش صوری باعث هدایت بودی دانش ابلیس و علم بلعم باعور ایشان را
هدایت نمودی و ابو حنیفه که رئیس الاصولیین است او را رئیس المضلین دانند و ابو علی سینا که رئیس المحققین است
او را رئیس الملحدین میخوانند و فخر الدین رازی که رئیس المتکلمین است او را رئیس المشککین میگویند اعوذ ادم
نوکر با فی نخواهد دیگر این طرفه تر آنکه منکر ایشان و میگوید که باب علم مسدود و تحصیل علم مفقود و کشف و الهام را
انکار مینماید زبان طعن بر فرقه صوفیه میگشاید و فریاد میکند که عمل کردن بظن مامور و طریق شک و گمان
بودن نامعذور پس این علم قطعی بدل از کجا آمد بر تو چون معلوم شد دو یکم آنکه آن مؤمن مدت هفت سال
که در پیش در شیراز بود و با همه اکابر و اعاظم آنجا بمعاشرت و مجالست میکرد و اعیان و معارف شهر وی را تحسین

وان عمر بن اذینه شناخت چنانکه روشن کرد که این فقیر با اهل اخبار کرد ان عمر ابن اذینه در محفلی که مشاهیر و معارف آنجا
حاضر بودند در جواب گفت معتقد شرع محمدی مومن و نادر دا گرفته کرده شود که ان کافر بود با وجود علم با حوالش
جلا دختر مسلمان ابو بکر نکاح نمود در بکی با وجود حضور ان مومن چرا احضار کرد و لوازم تحقیق و تفتیش از وی
بجای نیاورد و بمجرد شهادت دو سه نفر از اهل شقاوت اینگونه حکم نمود و هر چند این فقیر مبالغه کرد و سعی نمود
که او را احضار کنند و تحقیق نمایند و من به فطرت اسلام و اهل ایمان بجا نرسید مار وی نشنید و گفت شهرت
همانست و بتواتر ثابت شده است فقیر معروض میدارد که اگر اینگونه شهرت حجت بودی در تحقیق منتهی ولا اصل
حقیقت نداشتی بر بطلان سجاده سنی مذهب چه لازم است و کار انکار چرا شد چه که ان آبا و اجداد خود و غیره
تواتر شنید وان مذهب نزد او بطریق شهرت متفق کردید پس در ابطال ان سنی سجاده چه لازم می آید اگر
کوید بعد پیش انکه تفحص کرده و لوازم تحقیق بجا نیاورده ان سنی سجاده و همین سخن را ابن عمر با ملزم میسازد که بنا بر ان مصلحت و امثال
مدتها از عثمان بن عفان میدانند بنا که عثمان شهرت داشت که وحی معاویه بزادر بود و حال در حق ابی ذر غفاری
رضی الله عنه بذیر بعضی از اهل اخبار بمدینه طلبید و در مقام سوال و جواب آورد انکار بکلام او که ناشی از بی
کراهی بود منتهی جسد ابن الخطاب را از مدینه اخراج کرد وابن عمر قابل است بانکه اعمال و اقوال او و امثال او همین
رفتن دیکان و اکثر متعمد بطریقه شاهد حال است با وجود این اعتقاد چگونه علم قطعی بکفر شخص مسلمان در اهل
ایمان کرده است فقیر مدت سی سال در اوان ایم مصاحبه کرده بیش و زیاده از پانصد کس از صاحبان مذاهب مختلفه
با اکثر ایشان صحبت نموده و طریق معاشرت که به مخالفه بوده و کتب اربعه سماوی خوانده و از مذاهب اربعه
اکابر ایشان هیچ دین و ملتی بجرم و جنایت چندکان خدا اجل و علا اذیت رسانیدن روا نیست و حال انکه اسلام
نظر بان مومن مسلم البثوت است بمجرد سوء ظن و محض حسد بر مسلم و مومن ظلم و ستم نمودن جایز نیست و اخبار
و احادیث بسیار وارد است که افعال و اقوال مومنین و مسلمین را حمل بر صحت باید کرد و ابن عمر ظاهر و باطن افعال
حسنه و اقوال پسندیده اهل ایمان را حمل بر سقم و بدی مینماید و مضمون حب الشیء یعمی و یصم بجهت حب جاه
میل بدنیا محامد اخلاق و محاسن احوال عارفان بالله را با قبح وجهی می آراید نعوذ بالله من شرور انفسنا این
دنیای دون و سفله پرور عجب هستی دارد مطرود خود و دوستی می آرد با هر کس همنشین است با هزاران صفات
ذمیمه هم قرین است چون دنیا را کسی نخواند و وی را بجاه عجب و عزور اندازد و هر شخصی را بمذکور کرد اندر آن
شخص اماند کلب عقور بیگانه و خویش نماند همه را ایذا و اذیت رساند و هر که بدنیای دون روی می آورد
از محامد اخلاق مهجور و از مراسم شرم و حیا دور میگردد و از لباس مروت و انصاف عور و از دین و خود
جمال مطلق کور میشود زینب انبیا معذور و اوصیا را با زارد و در زمره اولیا و دوستان خدا هیچ مقدار ندارد این حب

دنیا موجب جاه و عزت بعالم و عجب خاصیتی دارد که ابلیس با آنهمه معرفت و قابلیت بان محبت و شرم و حب بان
نسبت و بلعم باعورا بان فایق و فرعون بان دکاوت و نمرود با ان فطانت و بوجهل با ان هوش و حواس
با ان معاشرت و مشاهده معجزه و کرامات و بو حنیفه با ان فضیلت همکی از دین برگشتند و از طریق حق عدول
کرده عناد پیدا کرده حق چشم پوشیدند و بادهٔ عناد از جام لجاج نوشیدند پس در ابطال کار این گروه مبالغه و علا
پاشی از حق دور و چندکس مقلدان جهال مومنان را در اضمحلال حق کوشیدند و کسوت شقاوت و مکابره پوشیدند
محبت مدار و حجت مدار لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام و این کوه از حق مهجور و کمراهان که قفی که ان شخص
کافر نیست انکار صاحب اعیارت چنانکه فتوی سیم او بر همین مضمون بود سبحان الله تناقض قول ابن عمر
ظاهر و باطن از کجا تا بکجاست چون انشی اینگونه ظلم فاحش ظهور رسانید باری تعالی او را کرفتار کند
خونریز کردانید چندان مهلت نیافت بعد رسیده ظاهر شد و بیست و چهل هجری سه قتل کشته بدار الخرافات
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین ذکر میرزا باقر دی
ملا باشی مملکت فارس بود و در تقلید حاجی محمد حسن قزوینی می نمود و در مرتبه در اخلاص و ارادت مجتهد الزمانی
مبالغه داشت که بعد از مدت یک ماه از فوتش برک مفاجا نعوذ بالله ندم بوادی خاموشان کذاشت
عارفی میکوید که کویا تفاضای زمان در این نوع کار چنین اقتضای نماید که هر کس ظلم رجوع نماید و از شاه و
عدالت معدولت دور است در اکثر بلاد ایران ملا باشی و شیخ الاسلام و جماعت را امام میشود و مرجع انام و پیشوای
انام میکردد چنانکه شیخ الاسلام را در حضرت شهریار ایران منصب تسلیت علم کشیده کدا بی مضمون انکه
چون در تقدیم معرفت بر دیانت من بیشترم لاجرم توقیع شیخ الاسلامی را داریم حق تعالی کند و او را از استماع
مضمون خدا نشنو از زبان شیخ الاسلامی و ابو علی از ذکر فات نظم فلک بمردم نادان دهد زمام مراد تو اهل
فضل و دانش همین کنایه بس ملا باشی با فک مرتبت تقدیم دیانت اقوال دیکران جمع نموده شرح بر مجتهد نجات
نوشته و اکثر عبارات میر سید علیخان ذاکر ریحه در شرح خود نوشته در کتاب خود درج نموده و کتاب کر تحذیر الاخلاق
تالیف فرموده شعر مشکل دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند کویا باور نمی دارند
روز داوری کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند فقیر کویی که در یکی از تالیفات او مشاهده نمود که در انجا
نوشته بود که در وجود ملا ابن طبیب کم نیست دار از اهل حرفت و کسب نیست چرا اخراج او لازم و از دنیا محروم است میکویم
کر این کلام فقیر جا مانده و قسم یقین نیست با لجاج و عناد نموده و طریق مکابره و بی شرمی پیموده با انکه غایت بعید
و ظاهر ... وعای این بوده که عناد و لجاج کرده و لوازم جهد و مکابره بجای آورده و عدا بر خلاف ما انزل الله
حکم نموده بر حکم آیه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون در زمره فاسقان خواهد بود و مصداق

ابن شریفه إنَّ اللهَ لا يَهْدِي القَوْمَ الفاسِقِين چنین کسی از هدایت باری تعالی دور و از شفاعت رسول اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم مهجور خواهد بود و اگر اندروی قلت معرفت و عدم ادراک نوشته کسی که معرفت الهی را
هدف طبایع مقصور کرداند و معنی آیه شریفه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْرِفُونِ خواند و فضایل انسان را در کسب
دنیوی شناسد و تکریم آدم را در آنهنگام می گوید و فضیلت انسانی را در وجودی باید و معنی خیر کثیر را
تحقیقا ادراک نماید معذور ثم کذا الحق اینچنین کودنی ملاباشی بودن نادر او مقتدای خلق شدن از حیرت
شعر اندک اندک چنین کفتم غم دل نرسیدم که دل آزرده شود ورنه سخن بسیار است ذکر میرزا محمد شفیع المخلص بوصالی
جوان آراسته کمالات صوری و معنوی آراسته و فضایل نفسانی پیراسته و اقسام خطوط را خوب می‌نوشت سیما خط نسخ را که
کسی کو بدیکر در کشور عراق و فارس مانند وی خوش نویس نیست الا آنکه در اصل از دربلاد فارس شاعری عباس
کاشانی را با اجناس نظم نادر دستیار در فن قصیده بغایت ماهر است از علم موسیقی آگاه و در آن فن بی‌صاحب سبکی
و آواز خوشی دارد که مستمع را بحالات اندروهمه قیهادر عالم مجاز عشق‌بازیها کرده و بالاخره ربیع میرزا ابوالقاسم
سنه وچندی بین سفر عراق عجم نموده الحق قابل منادمت ملوک ... و مصاحب سلاطین کردوز اقتدارات
در بعاطر ... زمانی و شکفته او آنست که از ابنای زمان از وصال کریزان و هجر او را یافته و کیفیتی و عرقی چنین
او وقت میکذرانند و عمر کرامی ... صرف کتابت میشود و از ... مکرکاهی فلانی را ... و فلانی ...
ازکشورهند کمالات او را طلب کار میشوند و از ... اشعار او است نظم بکار
عاشق ابد طمع مدار سلامت کردد همدم عشق است وعشق با ملامت بعاشقان مکو از دوزخ وبهشت کر
اینها خیال دور فراغ است ورند نکار سلامت بادا عارض او فارغ زجلوه حور از شوق قامت او ایمنم زهول
قیامت وله ایضا عمریست تا زغالت نشینان این دیریم با شد که بکذری و برویت نو بنکریم سهل است ساختن
بملامت برای دوست از خویش بکذریم و زعشق تو نکذریم صد جوی خون روان شود از چشم اشکبار هر ساعتی
کر جیوه صد خون دل خوریم کرخاک ره شویم و عالم بکذرند حاشا اگر ذره زهوای تو بکذریم حشاش را
ز آتش دوزخ کنیدیم ما خود کنون زعشق تو در آتش اندریم ما را ز دل عشق ... دوست کرعشق
او بدولت باقی توانکریم خورشید ذره بود در مای دوست کوی وصال ذره خورشید پروریم
فرهاد و شیرین و حسن نادری تمام نموده و چند بیت از آن نوشته میشود نظم هر آن پرده بر قانون عشق آن
هر اینها ز افسون عشق است هردم عشق بیرنک و افسون نه هر پرده نوازی سازد آهنگ نه هر لب پرده
عشق افسون ساز بقانون برانده هردم آواز ... کسی از اهل خطابت که هر لب نه هر زبان قانون جداست
بکی بیگانه باشد عشق دلکش ندارد تنها هر ساقی دلبش چه از خم چه سبو چه شیشه چه جام دهد مستی ...

می‌ناشام اگر در ظرفان معرفت باشد میان بادها که فرقی باشد کسی کیرد دبیر خم و سبو نیست و راز
محبت می کفتکو نیست بجام و شیشه کی باید کردد نه هر جا حرف خود سر کرددا کر کوش فوراسرار
عشق است همه کفتار ها کفتار عشق است ذکر مولانا احمد یزدی فاضل بود یکانه و در فن حکمت وحید
زمانه اصلش از یزد و تحصیلش در اصفهان خدمت ملاعلی نوری بود و در بلده شیراز رحل اقامت انداخته
بدرس و افاده اشتغال مینمود تالیفات خوب دارد من جمله تحفة الحسینیه بنام شهزاده رحیم و مرزبان نمود
اما موصوف بود بخصال نکوهیده و عقاید ناپسندیده چنانکه روزی در دو نیش رحمت علی بای قبض تقریر
نمود که هنکامی که زندان حکیم بحصیل علم حکمت مینمودم و طریق استفاده می‌پیمودم دست بر دیوار زده دم
که این دیوار را حقیت دیواری وجود حضرت باری است نعوذ بالله من هذا الاعتقاد او خود سوء اعتقاد
آن بدنهاد در مشق و فجور بصبی مشهور بود که بر حصر صغار و کبار اهل ایلاد مستور نبود مصرع داستان اسکی
در هر سر بازاری هست آن خبث با ازمره عرفا و اهل حق بر نبه لوای عداوت افراشتی که نسبت بدان بود کواران
بهت و افترا بدان داشتی و فتوی بعاد نیت و آزار درویشان دادی و زبان بهتان که لایق خودش بود برایشان
کشادی و طریق اجتهاد را منکر بودی و بر علمای اخبار اعتراض نمودی و غلو و مذاهب جهلا و اشرار
کرفتی و اهل عرفان را صحاب ایقان را بایذای عاقبت الامر آن وخیم المآل بجهت اعمال خویش کرفتار کشت
بدو سنه هزار و دو بیست و سی و شش بمرض وبا نعوذ بالله من سخط الله در همان دیار در گذشت و جای کرم
برای آن مخذول مقرر شد بود در همان مقام بیاسود بکرات در این مجموعه مذکور شده است که اگر کسی لطفها
اسلام و ایمان نماید و زبان تشیع و کمال کشاید در یوم جزا بعد از اعمال و افعال از نجره اقوال کاری نیاید
والسلام علی من اتبع الهدی ذکر زکی خان نوری اکر چه این غنچه ناشکفته و این داستان ناکفته و این در
و کلید ... شکسته همتی و خویشی بود اما بجهت عبرت کرفتن دوستان بذکرشمه از احوال او مبادرت نمود
ناالطف ایزد تعالی نادر باده خود بیا شد و مراسم شکرگذاری را بتقدیم رسانند نظم حدیث پادشاهان
عجم را حکایت نامه ضحاک و جم را بخوان هوشمند بیک فرجام ثنا بنکر و ضایع چیره ایام مکر کز خویش
بیکان پند کیرد ز انجام بدان عبرت پذیرد بپوشید نماند کا اصل و نعا از ولایت نور من بلاد مازندران
بود و پدرش محمد نام بشغل ... کاری اشتغال مینمود هنکامی که شاهزاده کامکار حسین علی میرزا بایالت
فارس مفتخر و سرافراز کردید زکی آقا زکی شاه در رفاقت افلاس و بی‌اعتباری در خدمتش تو نحو رفته شهرت
بولایت فارس آمد بمساعدت بخت و نیروی اقبال در اندک وقتی ملقب بمیرزا زکی کشت و پایه قدرش از
همکنان در گذشت و چندین ... نه بر فرمانفرمای مغلوب و مالیه ساخت و چندین خانه را از عظیم

از ملک فارس برانداخت تا آنکه مخاطب بزکیخان گردید و پایه قدرش با وج گردون رسید و در ضبط
و ربط امور ملکی و مالی مطلق العنان شد بمرتبه که از جمیع شاهزادگان والا تبار مقدم آمد و از فرمانفرما
بجز نامی نبود و بر مشاغل جزوی و کلی اقدام مینمود و در حضرت والی ایران مهمات را فیصل میداد
و فرمانفرما را چندان وقعی نمینهاد تا آنکه ملقب بسردار اعظم و دستور مکرم گشت و دولت و اقتدار و حشمت
مکانت و شوکت بی نهایت و تجمل بحد و نهایت بهم رسانید چنانکه در عرصه خیال قادر و عنان دولت نمی
گنجید مضمون آیه کریمه إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ بکار برد و پندار بر دماغ آن ستمکار مستولی
نمود بی رضای فرمانفرما چنگیز لاینی بخدمت شهریار ایران ارسال فرمود همدم السلطنه شاهزاده که
همشیره اعیانی فرمانفرما را خطبه کرد و با وجود دانستن عدم رضای فرمانفرما القاب علیه را منعقد بنکاح خویش
در آورد غافل از آنکه بسبب جاه و حشمت و چند دقیقه کامرانی دولت خود را در خطر هلاکت میاندازد
و در دنیا و عقبی پناه صد غبن ملامت و در سرای عقبی بدترین عذاب و عقوبت گرفتار
فارس از این حرکت بغایت برنجید و در مقام تحقیق و تفتیش احوال اعتدال برآمد خیانت وی ازو چون متعدد
بظهور رسید و خیانت باطنی و نقل بخرابی آن هلال زاده بر صغیر و کبیر معلوم و مفهوم گردید کلاهم فرمانفرما
آن جمله اشقیا را از نظر اعتبار انداخت و در رنجش همگنان و ابنای زمان خوار و بی اعتبار ساخت فقیر مولف
میدارد که زکیخان وزیری بود شوربخت عبری بود جور فرزند که بالذات بویرانی بلاد و پریشانی عباد
مایل و بانهدام خاندان و اعدام دودمان شاغل بود و عزت هر عرض را در ذلت اشراف قوم دانستی و آبادی
خود را در خرابی بندگان ظاهر بشناختی و در اهانت و اذیت اعیان اهتمام تمام داشتی و از رسایم ظلم
و جور دقیقه مهمل نگذاشتی و در جمیع فسوق و فجور موصوف و در ارتکاب مناهی و ملاهی مشعوف بود
بحدیکه مرتبه وی در ظلم و عناد و فسق و فساد بالاتر از فرعون و شداد و فروتر از حجاج و ابن زیاد بود
دعوی فرعون بود جز بزمان طیبی و تعدی میکنند رد جز بطریق تلبیس بعضی میگویند که زکیخان مردی مسلمان اکبر
از اهل ایمان است مسلمان را نسبت بفرعون و شداد دادن و نامش حجاج و ابن زیاد نهادن از طریقه
شرع شریف بیرون و تکفیر اهل ایمان نمودن خلاف قانون است غافل از آنکه ظالم عنادر و فاسق ستمکار
خواهد بود و اگر کسی قتل نفس بغیر حق نماید و لواطه و ظلم و فساد کند و بدعت ظلم و فسق و فجور گذارد
صاحب شرع حکم بکفرش نخواهد نمود چنانکه اکثر علما شیراز با او معاشرت میکنند و فرمانش را مطیع بودند
و غایب نکبت میدهند و غلو و خوشامد وی مینمایند و در راستی خاطرش میکوشند در مکر بند که
زکیخان با فرعون و شداد و ابن زیاد برابر و یکسان و هر که در سیرت ایشانست در حلقه ایشانست

جزین کشته بقوم فهو منهم محرز ایمانست و آیه یَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ مصدقان است و مضمون
بیت مولوی نظم رو رک استاین ات شیرین ابسرت برعلای مرهد تا قیع صود شاهد حال ایشانست
و چون ایشان صفت ذمیمه و اخلاق رذیله داشتند و قدم در راه مخالفت خدا و رسوله گذاشتند و
اوامر الهی را انقیاد نکردند و نواهی باری تعالی را بجای آوردند و با دوستان خدا خصمی کردند و ابواب ظلم
و جور بروی دوستان و اولیا خدا گشودند لهذا سزاوار لعن و طعن گشتند و بموجب آیه کریمه أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ
عَلَى الظَّالِمِينَ و بمقتضای إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ از کرده مکر خود از کوثر هدایت دور و ملعون حضرت
رب غفور شدند و بطبق آیه کریمه إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ مقر ایشان در سقر معین است اگر
ایشان مسلمان بودند غاصبین خلافت و تارکین سنت و قاسطین ولایت و مارقین امامت طریق اسلام نمی
پیمودند و کفر و اسلام امر مخفی است و صورت اعمال و افعال دلیل معنی است و بموجب الظاهر عنوان الباطن اقوال
و اعمال ظاهری مظهر و مبین اعتقاد باطنی است و از سخنان مجهول است که دلیل آفتاب وجود است و مقال صغیر
قایل بر چیزی که خود مایل است كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى أَصْلِهِ وَكُلُّ شَيْءٍ يَمِيلُ إِلَى مَرْكَزِهِ قول بزرگان و البعرة
تدل على البعير و أثر الأقدام تدل على المسير مصدقان است و خبر تموتون كما تعيشون و تحشرون كما تموتون
و اگر کفر کرده شخص را از فرعون و شداد و خبیث را از حجاج و ابن زیاد است دلیلش اینکه ایشان با کسانی عداوت
میکردند که طالب ریاست بودند و طلب جاه و منصب ایشان مینمودند و با ایشان طریق مخاصمت می پیمودند
و الا با زمره عجزه و مساکین لطف و احسان و با فقرا و اهل گوشه نشین کمال شفقت و مکرمت میکردند چنانکه
در تواریخ مسطور است که حقوق دیوانی مصر را نزد فرعون حاضر ساختند دانستی ششصد هزار کیسه و هر
کیسه عبارت از هزار مثقال نقره بوده باشد جمله را بحاضران و طالبان عطا فرمود و همچنین خزاین ممالک
روم و شام و ایران را نزد عمر بن خطاب آوردند همگی را بر مهاجر و انصار قسمت نمود و انوشیروان که از ما
عدم ایمان حقوق دیوانی از رعایا بجهت عوامل کیدم نقد دیگ تقسیم حاصل اندوخته میکرفت و کثرت از
سال دو باده از خراج سالهای دراز معاف و مسلم بود و این شخص جاهل و سر حلقه اراذل بر بنده ناشت ولیکن
داد که ظلم معلمی از وی ندیده و بقیری را بمقتضی دشمن و سنان اصحاب کهف را با سخوان نتوان خورد
کرد با وجود بی همه رفقا جز سود نگرده مع هذا با هر طایفه عداوت تمام داشت حتی با زمره دردمندان و گوشه نشینان
لوای خصومت می افراشت چنانچه نسبت بحاجی محمد حسین بن حاجی محمد حسن که دو نفر گوشه نشین و عزلت گزین
بودند چندان ظلم نمود که بشرح راست نیاید و ظلم دو ایشان زعهده تقریر بیان خارج باید و هم چنین نسبت با قم که هیچکو
ظاهرا و باطنا مناسبت نمود چندان ظلم و تعدی نمود که حجاج و ابن زیاد در آن حیران ماند نظم ای ظلم تو کشته

عارف و عامی را بدین آن راند اگر کسی متوجه نفاد و ظلم انتظام شود دم نزند اگر چه جمعی میگویند شر محض در عالم
موجود نیست عارف میگوید اینکه هست بر حیثیت دیگر میگوید وجود ناقص بهتر از عدم محض است الله الله
چه جای این سخن است عدم این وجود خوشتر است و بتر هوشی میگوید که اگر این مظهرها است از مظاهر ازلی
مظهرها است اما بد مظهرها است و زشت پیکری الحق غیر در اکثر معموره عالم گردیده و بعضی از منازل و ادارات
رسیده و از طوایف امم مختلفه دیده اما مانند وی ستمکاری کمتر دیده و شنیده است مکر برادرزاده
آن دون وقاسم خان ملعون مجتنب اگر چه جمعی که خود را عالم و دانا می پندارند بدین چنین شخص شقی فخر مینمودند
و سرّ و خوبش میشمردند و تملق چنین دشمن خدا را میکردند دانائی میگوید که عجب مدار و خاطر خوش دار که
در این شهر از چنین چند نفر بزرگوار و علما اند بار مستوجب چنین ستمکار بود آخر علت ضم جنسیت است و
مضمون الخبیثات للخبیثین همین خواهد بود فقیر گوید بیشاید که معاشرت و مجالست و مداهنه را منقاد
اند با آن ستمکار مکار اند وی مدارا و مواسا بوده و از جهت مروت و احتیاج صحبت وی رغبت نموده
باشند چنانکه بزرگی گفته نظم آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست با دوستان مروت با دشمنان مدارا
والسلام علی من اتبع الهدی ذکر شکر الله خان ابن میرزا اسد الله برادرزاده بکلخان قدوه مکر و کید و دروغ و سیکر
انانات و داستان تزویر و حیله آن بالاتر از تقریر قلم و زبان است نظم که کم من ظلم این ظالم بیان
قیامت بکند دون آن بنیان با وجود مصاهرت مرها نفرما سرافراز بود و با آن شقی دنیا مادی منتظر بودن از کثرت
منو و فساد و بسیاری ظلم و عناد آن منظهر مردود شاد را از نظر اعتبار بینداخت و در چشم عموم ناس خوار و بی
مقدار ساخت و اینجز تواحق و بلوک متعلق بوی بود بکرفت و مستاصل نموده فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم
تفلحون ذکر الحاج میرزا زین العابدین ابن الحاج معصوم المدعو میرزا کوچک ملقب بکرامیش رحمت علی است و از
اولاد حاجی محمد حسن بلند نیز است سالکان اند بالکه جمیع سالکان عراق و فارس بوجود ذی جودش افتخار نمایند
سزاوار و صدرنشین سلسله علیه نعمة اللهیه عظیم المقدار است آن عزیز بواسطه فقیر مرید قطب العارفین مجذوب علی
شاه مدن سره العزیز میباشد و بجذبت سراسر سعادت آن جناب رسیده و هم از مشایخ عصر ما عزیز دین و دنیا
علمای زمان را علاقت بوده و طریق سفر عراقین بکیلان و خراسان و عمان و حجاز و یثرب پیموده و زحمت بسیار
مشقت بیشمار از ابنای روزگار کشیده و از هر بلاها امتحان نسبت بیگانه و خویش و تنها [illegible]
ستم بنیان نسبت بآن سالک مسالک عرفان [illegible]
بیخانه بنداوه نجه ما یعرف [illegible] انتظام منضبط کرد [illegible]
واین دغلی [illegible]

طریق علم الیقین استماع افتاده که در عالم مستی از بام افتاده و از اقلیم هستی بدیار نیستی پای نهاده
هیچ معنای و محلی برای استناد نظم نادلم رحمت را نباید بدیدن هیچ مویی را خدا رسوا نکرد چون خدا خواهد
که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد ور که بود در ما نحو صد بنجرکی از صاحب دردها باشد اثر
گوید که قریب هشت سال میشود که اکثر اوقات با آن منظهر سعادات معاشرت و موانست مینماید و طریق محبت
و اتحاد و خلت در ودادی می پیماید و همدم و محرم و ندیم فقیر مکرم و محترم است و صدق ضمیر بدو صافی
و صفا و کرم و مهر و صفا کی اینار و بحر خاطر خشنود که نکو ذات صفات ذمیمه و حس صفات ملک و اخلاق
و ذات مجسته صفاتش بزیور فضایل صوری و معنوی آراسته و بکمالات ظاهری و باطنی پیراسته و خلقش
فقیر بود و دوستی و مهربانیش را من بیگانه و خویش و در لنش محرم اسرار و جانش مکمن اطوار است و از اهل زمان
هیچ ایشان هوای محرمی بیکاراست چنانکه بعضی از مشایخ و علما و فقرا و عوالدکه امینش انفرید را تکلیف نمودند
که در جامع جدید که مشهور بمسجد نو است نماز جماعت کذارد و امام امامات و پیشنمازی قیام و اقدام نماید قبول
نکرد و بزبان آورد که پیشنمازی ظل امامت مطلقه است و من خود را قابل آن نمیدانم و خویشتن را آلوده بخلق
میکردانم و وعده صدای تعلیق [illegible] بالیستم که مبلیغان در صف نحوت بایستم و سخنان چند و معاذیر
ادا نمود که تنها مضمون معنی آن این بود که المعین [illegible] لاجرم خود را ملعون ابد ساخت
و خلفای جور [illegible] امام زمان امامت کردند [illegible]
زمان و [illegible] نایب جهت [illegible] امامت میکند یقین دان که بخیال دانه بدام بلا افتاده جان میکند
انتخص با خود را عادل نداند امامت میکند با عیدا اگر خود را عادل بیدا این خود کناه [illegible]
کربه و لا تزکوا انفسکم کبیره سر زند است خود بین هر که خدا بین نکردد سیحی که فراست در این معنی
بود [illegible] اگر خود را عادل بیدا اند امامت میکند این نیز نکوهیده عقلا و ناپسندیده جمهور عرفا است
نقیر این کلمات دلپذیر دستانز کربیان بصیرت تو امان وی بر داشتند و طالبان که زبان سالکان
راه الخویش باز کذاشتند اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است در بلده شیراز مسکون
و با همه یار و از همه کنار و با همه پیوسته و از همه کسسته اوقات کرامی را در رضای باری تعالی میکذارد امید
کرم کریم و لطف رحیم خداوند قدیم چنان است که آن عزیز را بکمال اما العارفان بالله برساند و در مقام
ثنای معزبان دنکاه ساکن کرداند بمحمد و آله الامجد ذکر میرزا علی اکبر بن شاه میر لقب کرامیش امر علی است
و مظهر الطاف خفی و جلی است آن عزیز از خدام والا مقام حضرت میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام است
حمید و اخلاق پسندیده موصوف و بکمالات نفسانی و فضایل انسانی معروف و بنور خود و کرم

وحب و موت را دانسته و از افعال ناستوده وجبن و بددلی و کسالت بر آسته و در صدق و صفا و مهر و
وفا یکتا و با وجود تلف معاش در مخالفت منفرد و مستثنی است در ثبات قدم و استقامت رای و استقلال
احوال مانند آن بزرگوار ندیدم اگر یار درین فنا بود در ادای حقوق خلت و مودت و در دوستی در رفاقت و همکاری
جز او بنظر نیامد دلیل بر این بسیار است و روشنترین دلایل آنست که اکثر احبا و اخلای شیراز بعضی از خوف اعدا
و بعضی از اداء غفلت فقیر را مخذول کردند و ضمیر را بانداختند مگر آن بزرگوار و سر حلقه اخیار **شعر** از [illegible]
بیدریغ کرم نمود و در مادری که بود بواسطه فقیر مرید قطب الفقرا جناب محمد و سعلی شاه طیب الله ثراه [illegible]
و مدت هفت سال میشود که با فقیر کمال الفت و محبت دارد و دقیقه از دقایق محبت و اتحاد مهمل و معطل
نگذارد اگرچه فقیر مانند [illegible] و سر [illegible] نهاده اما جهان دیده و زحمت روزگار کشیده و کار افتاده
از علوم غریبه بهره ور در فنون رمل و نجوم و اعداد و حروف و جفر را چیزها است ما بین [illegible] در رشته مودت
محکم و بنیاد محبت مستحکم بود در طریقت با یکدیگر شفیق اند **نظم** جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای
شیران خداست امید صادق و رجاء واثق است که در عالم محبت مولی الموالی مشرف شوند و از کف ساقی کوثر
شراب طهورا نوش و بهره دو کون را فراموش کنند بمحمد و آله الامجاد **ذکر سید اسمعیل [illegible]** سیادت و [illegible]
و منسوبات و کلام [illegible] مشهور لا اصل له در کتب محققان مسطور که از طرف مادر سیادت خود را ثابت
میکند محققان متفق اند بر اینکه نجابت صوری در سعادت معنوی دخیل نیست آیه شریفه انه لیس من اهلک
انه عمل غیر صالح دلیل این معنی است و سیادت ظاهری بی نجابت باطنی سود نبخشد و اصل و نسب [illegible]
ادب و حسب کرده قابیل که پسر حضرت آدم بود و هیچ واسطه در میان نبود چون بگوهر بد گوهری [illegible] بود
آدم [illegible] سعادت ننمود و پسر نوح را نسب عالی سود نبخشید و زید بن علی و علی بن اسمعیل و جعفر
کذاب را اولاد امام بودن فایده نبخشید [illegible] باهل بصیرت پوشیده نیست که معنی [illegible]
الینا لا ینفعکم [illegible] ان الله لا یهدی القوم الفاسقین و حدیث و النار للعاصی و لو کان سیدا قرشیا
هر سه یکیست [illegible] کلام الصالحون لله و الطالحون لی [illegible] است [illegible] اگر علوی [illegible]
باد [illegible] نباید با اکرم [illegible] محصن [illegible] صاحب [illegible] کند [illegible]
[illegible] جاری کرده [illegible] صحیح [illegible] تا [illegible] بود [illegible] کرده
مسائل [illegible] اند [illegible] اصول [illegible] باشند [illegible]
اعتبار و شرف [illegible] یوم ینفخ فی الصور فلا انساب بینهم [illegible] طوبی لمن لم [illegible]
[illegible] نادانستن [illegible] بر اهل [illegible] الحق با وجود دارای [illegible] و کوتاهی [illegible]

ذات معرفت و کثرت حمق و عدم ادراک انسانی تا با لسطر [illegible] تقلید از ساغر تعصب خورده و عجب را بحجت کرد
عوام کالانعام سپرده اشخاص که اهل تمیز و فرق کنند هر چیز را که در یکی و خوب بد و زشت و صدق و
صفای ایشان ادای شهادت نماید و حقیقت حال و بیان احوال کنند [illegible] بپرهیزند و چون [illegible]
شعله [illegible] ایشان مانند [illegible] تابع صوفیان اند [illegible] که احمق و معرض [illegible]
حق را کرد [illegible] خدا زبان گشاید و بعد [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] گواهی دهد و حجت
برهان معقول و ایشان را از اهل [illegible] میگوید که این حکم خلاف مذهب امامیه بلکه باتفاق جمیع فرق
اسلامیه است که شهادت خویشان در حق یکدیگر مقبول است و هیچکس در این خلاف نکرده مگر عمر بن خطاب در
خصوص باغ فدک شهادت سرور اولیا و حسنین علیهم السلام را رد نمود و شهادت ام ایمن را قبول کرده
که گواهی شوهر و فرزند در حق زوجه و مادر مقبول نیست و از شهادت یکزن که ام ایمن باشد علم حاصل
[illegible] باهل بصیرت پوشیده نیست که عمر بن خطاب ناصواب بوده و در این امر قبیح از روی عناد [illegible]
اقدام نموده [illegible] تحقیق [illegible] یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد
یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور [illegible] کان [illegible] مثل است [illegible]
[illegible] باطن [illegible] رحمت الهی [illegible] باشند [illegible] بی نصیب باشند اما
اهل [illegible] رحمت الهی [illegible] و [illegible]
باشند و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا [illegible] کند [illegible] که [illegible] رحمت [illegible]
که مقام جمادی [illegible] میگوید [illegible] حضرت [illegible] خواب [illegible] کند
و از [illegible] خطاب [illegible] غاید [illegible] کما یئس الکفار چون [illegible] عارف [illegible]
این سؤال و [illegible] میگوید [illegible] ان کذاب [illegible] عام [illegible] خوابهای [illegible]
بر رسول خدا و ائمه هدی [illegible] میکنند و عوام کالانعام [illegible] مانند [illegible] خویش [illegible]
چنانکه در اکثر مواضع [illegible] و افترا [illegible] معلوم [illegible] کذب [illegible] نفاق [illegible]
رسیده کرده هر [illegible] انکار کرده است [illegible] متکلمین مطلق [illegible] و از [illegible]
بخارات و خیالات میشمارند و از جمله اضغاث احلام [illegible] حکم [illegible] مطلق خواب کرده اند [illegible]
دلایل بسیار [illegible] کسی در خواب [illegible] رسول خدا [illegible] از ائمه [illegible] دیدن [illegible]
کرده [illegible] اسلام مباح است [illegible] مسلمانان [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] بسیار از جماعت [illegible] معاشرت و مجالست [illegible]

همچو دیگر ظاهر بان حضرت ایمان آورده اند و مال و جان در راه آنحضرت بذل کردند با همه خویشی و قرابت صوری بسبب
عدم مناسبت معنوی برایشان سود نبخشید چنانکه قبل از این مذکور گردید پس در اینجا الحال با حجت توان نمود
دلیل بر یکی احوال کسی نخواهد بود باعتقاد احوال مقتدای اهل ضلال مشهور و در افواه و السنه خاص و عام مذکور
و حاجت بدلیل و حجت نیست و بعضی دانشمندان بطریق نظم بیان نموده اند از آنجمله میرزا وصال دوازده مولانا محتشم
تضمین کرده و در آن مضامین دلنشین پیدا نموده است این چند بیت از اوست **نظم** باز این چه شورش است که
در خلق عالم است گویا علی رسید نه آن کو من کراست گویا که وجه روضه طلب میکند ز خلق کاشوب در تمامی ذرات
عالم است نا داده است شیخ خود را بمصطفی سرهای دشمنان همه بر نا توی غم است چون بخش بکری ذره زمین رسید
رسید و در آن زمین بدروغ عرش برین رسید میرزا عبد الباقی کاشانی در احوال وی مثنوی گفته و بعضی گفت
در تحقیق در آن سخن این چند بیت از اوست **نظم** باز آمد سید اسمعیل شوم از لب بحر بیابان نامی چو بوم
باز آمد چون کهنه ضلال کاوره مجمع بجان زوال بار ظلم کش کاو سامری تا علانیه تا کند از حق بری
باز آمد ثانی اثنین یزید تا کند کفر سفیهان بر مزید باز آمد منکر اهل یقین ثانی اثنین ابو جهل لعین
باز دجال لعین شد آشکار بهر فساد دین و آشوب دیار باز آمد ناسخ دین مبین تا کند بدعتها در دین
هست شیطان مجسم در وجود با وجود خوی ترکیب بشر ای مسلمانان خدا را الحذر که بود خود فسق نام و نشان
تستر بجد از سیادت اجتنا بنا اورا نسبت مصطفی کرده اولاد حسین است این پلید وا جاسد هست حق بر این بید
کرچنین بود از اولاد رسول من بجز رجعت را کردم قبول کر بود این نسل ز آل طاهرین شمر باشد رحمة للعالمین
در حیرانم که فرزند رسول هست معقول او باجماع عقول باشد این ناکس ملوط روزگار حاجز بندان نبی از وی آدکار
عام کالانعام را خود هوس است مزن چنیم ظاهر پیر کو شیخ است چون مزن هر جنبید بمنبر رود باکر با لحق الحق بر رود
دد مجد او بجوید از حرب نفس حلاوت وحی بود **ذکر شرفان** از بلاد طخارستان است راقم ندیده گویند جائی
خوب و شهری مرغوب است **ذکر شادمان** و معین از بلاد طخارستان است **ذکر شاش** از بلاد توران است معروف گویند
جای همان شاش است و مکان چاچی مشهور است **ذکر شابوس** قصبه ایست معمور و بنام بلوکی است مشهور از مضافات
ملتان و آب و هوایش خرم و خیابانست و محتوی است قریب هزار باب خانه و ده پاره قریه بزرگان آنجا سادات
و شیعه امامیه اند و رعایای آنجا هندو و اهل سنت و جماعت اند عموماً خالی از مردمی نباشند و مجموع فراوان
بلوک در زمین هموار واقع شده است **ذکر شاه جهان آباد** نام از هلی است و در حرف دال مذکور شد **ذکر شکارپور**
شهری است مشهور و قریب به هزار باب خانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست و اکثر مردمش هندو و سنی
دیگر حنفی مذهب اند و در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش وسیع باغات خوب دارد و صاحبان دولت در آنجا

بسیار است آن شهر از صوبه سند و از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش خوب و مردمش خالی از متاع حسن نیستند
و اهل آنجا غریب نواز و سیاح دوست باشند **ذکر شاه آباد** شهرکی است خجسته بنیاد در راه لاهور و شاه
جهان آباد اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش بغایت گشاده است قریب چهار هزار باب خانه در اوست و اکثر
ساکنان آن شهر هندو و چند پاره قریه معموره مضافات اوست و قلیل مسلمان حنفی مذهب دارد **ذکر شنو** نام
جنگلی است کبیر در راه کشمیر واقع است و آن دو هزار ارغاز میشود خالی از اثمار نیست و دیگر نام قصبه ایست
در ناحیه آخر شد در حرف الف مذکور شد و دیگر ما بین لاهور و کشمیر و عین مذکور شد است **ذکر شهر بابک** قصبه ایست
از کرمان و محلی است بهجت نشان کوبید از بناهای بابک بن ساسان است طرف شمالش از جبال شاه محمد دود
میوه سردسیری موفور و بساتین قصبه در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده است آبش گوارا
هوایش بهجت فزا است و زراعتش محکم است و چند پاره قریه خوب دارد مردمش همگی شیعه مذهب اکثر ایشان
خالی از هوش نیستند سادات جلیل القدر در نواحی آن آباد دیده شد **ذکر شابور** ناحیه ایست از کانون و بنا بر قول
دیگر بلوک ملتان است قریب بیست پاره قریه در اوست و آب و هوایش بغایت نیکوست باعث آبادی آن
دولاکمان بوده و معمورستان حضرت با او دیگر از جبال انجاد رسیدن نقش نموده از غیر خالی از غرائب نیست دیده
است **ذکر شبل** بفتح شین قصبه ایست دلنشین از مضافات فارس و از اقلیم دویم و بقولی سیم هوایش گرم و آبش
و نخل فراوان دارد و چند پاره قریه معموره توابع اوست انبه و عباسی و دانه و نخ در دو میوه گرمسیری
موفور است حاکمش از طرف سلطان عمان معزز است و مردمش عموماً شیعی زبان و ضعیف خیال همگی مذهب
امامیه دارند **ذکر شوشتر** نام دو موضع است در فارس یکی نزدیک قصبه آباده و دیگر قریب بهبهان و دیگر
از مضافات لار صحبات قابل مدح و ذم نیست **ذکر شهر آباد** بلوکی است از ری و ناحیه ایست چند دور قریب
شصت پاره قریه معموره در اوست آبش فراوان و جوشش نیکوست و اکثر سردسیری مشاز است سیما الکرو
باستانی نهاد شهر ایجا انکه از استان بلوک میان اسفهان و طهران واقع و اطراف اربعه اش وسیع است
و مردمش همگی شیعه مذهب اکثر عابد بنده مکرم نیز شد است **ذکر شهر نوند** شهرکی است مشهور از بلاد
کردستان چون حکام آنجا از بعوت ورود حکومت میکنند لهذا موسوم بشهر نوند شد است راقم ندیده ات
ذکر شط العرب نام رودی است عظیم در بلاد عراق عرب شط فرات و شط بغداد و شط دجله و شط شوشتر
و دو سر و دو دیگر جمع شده شط العرب میشود و از کنار بصره گذشته بدریای فارس میریزد **ذکر شیعه** و در لغت
لفظ شیعه بمعنی پیرو باشد قوله تعالی و ان من شیعته لابرهیم اما در عرف جماعتی را گویند که بعد از رسول
خدا ما بلا فصل علی بن ابی طالب را وصی و خلیفه دانسته و خلفای ثلثه را اهل جور و ظلم خوانند این جماعت بقولی

محبت فرزند شده اند و عقیده بادیه نیز گفته اند و جمیع آن فرق یکدیگر را کافر خوانند و هر کدام با مخالف در آن انتقا[illegible]
جمله کیسانیه اند ایشان گویند امام بعد از رسول علی ع بود و بعد از وی حسن و بعد از حسن حسین و بعد از حسین
محمد حنفیه ولد علی بن ابی طالب و بعضی از ایشان گویند بعد از رسول علی ع امام بود و بعد از او محمد و حسن و حسین
امام نداشتند و گویند مهدی موعود محمد خواهد بود و نمرده است و زنده است و در کوه رضوان از جبال
یمن مخفی است و در وقت ظهور او عالم از عدل مملو خواهد شد و گویند مختار بن ابی عبید ثقفی کیسان نام
بود و بعضی بیان کرده اند که آن مذهب منقرض شده است والله اعلم و دیگر سبائیه اند از جماعت غیر آن مقدم
ایشان سبا بن عبدالله بود و ایشان علی بن ابی طالب ع را خدا میدانستند و جماعت نادرا از زمان علی الی یومنا تکلم
مقالات ایشان در ضمن کردستان مذکور خواهد شد و دیگر کاملیه و بیانیه اند اگر چه سید مرتضی رازی
در کتاب تبصرة العوام در فرق شیعه نوشته اما هر که مقالات اکرم مکرر را بشنود مسلمان ندانند تکفیر
شیعه خوانده که خواهد بیان آن کتاب رجوع نماید و دیگر فرقه غرابیه اند ایشان گویند هذا جبرئیل را تعلیم
ارسال داشت فغلط کرد محمد را رفت زیرا که علی شبیه بود چنانکه کلاغ بکلاغ کان محمد شبیها بعلی من الغراب
بالغراب و دیگر طایفه شریعیه اند صاحب تبصرة العوام ذکر نموده که ایشان میگویند که خدا در نبی و علی و فاطمه و
حسن و حسین فرود آمده و ایشان اله و معبودند و دیگر فرقه هشامیه اند و دیگر یونسیه اند و دیگر مفضلیه
و دیگر زراریه اند مقالات ایشان در کتاب ملل و نحل و تبصرة العوام مذکور است بدانجا رجوع نمایند و دیگر
مفوضیه اند ایشان گویند که باری تعالی امور عالم را به رسول تفویض نمود و بعد از آن حضرت امامان حاکم
در جمله امور شریعت و بعضی دیگر گویند که تفویض احیا و امامات بدیشان کرد و ایشان مستحق عبادت اند و دیگر
فرقه هریریه و [illegible] اند ایشان گویند بعد از رسول ع خلیفه عباس عم رسالت مآب بود و بعد از او
عبدالله بن عباس خلافت نمود و بعد [illegible] علی بن عبدالله و بعد [illegible] محمد و بعد ابراهیم و از ابراهیم بسفاح
رسید و غرض این سخن طولی دارد و در کتب اخبار مذکور است و دیگر فرقه اسمعیلیه اند احوال ایشان در ضمن الموت
مذکور شد صاحب تبصرة العوام طایفه اسمعیلیه را بچندین نام یاد کرده از آنجمله قرامطه گفته و این بهتان
محض است زیرا که هر که تتبع کتب اخبار نموده باشد میداند که قرامطه فرقه علیحده اند و ایشان را هیچگونه رابطه
با اسمعیلیه نیست و همچنین مزدکیه و خرمیه و باطنیه نوشته و حال آنکه ایشان از فرق گبران و مجوسان اند بعلاوه
آن گفته که خرمیه و مزدکیه و قرامطه و باطنیه و ناصریه و صفیه و ملاحده از فرق اسمعیلیه اند و هر یک از ما
و مثل ایشان چیزی گفته که دین اسلام درست نمی‌باید تکفیف در شیعه راست باید و دیگر فرقه زیدیه در ضمن
بلاد یمن مذکور خواهد شد و دیگر فرقه امامیه اند که ایشان را اثنی عشریه نیز گویند این طایفه میگویند که اصل

هفتاد و سه مذهب دو مذهب است نواصب و روافض زیرا که هنگامی که رسول ع از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود
از صحابه چهل هزار کس حاضر بودند و همگی ایشان با ابوبکر بیعت نمودند مگر هجده کس که با او بیعت نکردند و تخلف
او را اختیار کردند علی بن ابی طالب ع و هفده نفر دیگر با آنحضرت موافقت کردند و شیعیان ابوبکر با این هجده نفر
گفتند که رفضتمونا یعنی ترک ما کردید و از ما جدا شدید بنا بر آن لقب ایشان روافض گردید و این هجده کس متابعان
ابوبکر را گفتند نصبتم ابابکر بلا نص یعنی نصب خلافت ابوبکر کردید بی آنکه در حق او نص شده باشد بدین جهت لقب ایشان
نواصب گشت پس هر یک ازین دو مذهب زیاده نام شد بکام خود گذاشتند و بکام خصم با ایشان بغداد تمام صحابه
خود را اهل سنت و جماعت گفتند و آن هجده نفر ایشان را نواصب خواندند آنگاه مذهب نواصب هفتاد و دو فرقه
شد و مذهب روافض هجده فرقه گشته و جمله هفتاد و سه فرقه آمدند و بحکم حدیث نبوی کلهم فی النار همه
دوزخی خواهند بود مگر یک فرقه که از اهل نجات اند زیرا که بر مذهب مستقیم و منهاج قویم اند و مذهب مستقیم آنست که
بتوحید و عدل و نبوت و امامت و معاد ایمان آورند و معنی توحید آنست که باری قدیم جز او نباشد و در آن قدیم
و اجزاء و ابعاد نباشد و ذات او احد حقیقی است بجمله جهات و اعتبارات و عالم بالذات و قادر بالذات و حی بالذات
نه عالم بعلم و نه قادر بقدرت و نه حی بحیوة که ایشان [illegible] ازل لازم آید و تعدد قدما و ذات حقیقی است که عدد
و ضد و ند و همتا ندارد نه آنکه واحد عددی باشد که بنوعی یا جنسی [illegible] از خواص ممکنات است
کالجزء خارجی و وهمی و عقلی در او نیست و همچنین از وجوه ترکیب بحریم او راه ندارد و بجمیع صفات کمالیه
مقدرت و علم و حیات و سمع و بصر و اراده و تکلم موصوف است و منزه است از جمیع نقایص مانند جسم و ترکیب و حال
و محل و متمکن بودن و صورت و احتیاج و مدرک شدن و متحد و حلول و جوهر و عرض و او را مثل نباشد و موجود
و معدوم ساختن از اوست یمحو الله ما یشاء و یثبت و اوست اول بلا اول و آخر بلا آخر و اول است از آنکه بوده باشد
قبل از آن یا با او شیء لکن بوده است و هیچ موجودی نبوده است و جمیع موجودات و ممکنات مخلوق و مصنوع اوست
همه اشیا را بعلم و قدرت و اراده خود از کتم عدم بدایره وجود آورده است و حقیقت از اطلاع آن عالم مگر خالق آن
و مخلوق تنها میان است با نهایت تا صفات او فعلا و ذوا اصفات ذات و صفات افعال است و صفات ذات او
قدیم است و جز ذات او نیست و صفات افعال حادث است و جز ذات اوست و قدیم بذات اوست و او عادل است و
ظالم نیست و خالق قبایح و معاصی و شر نیست و طریق جبر و تفویض هر دو باطل است لیکن فعل عباد در طاعت و معصیت
از خود ایشان است و لا بتوفیق الهی و نافی [illegible] او بر رسیده است و بر جمیع ممکنات مقدم است و محیط است
و هو علی کل شیء قدیر و علم او باشیاء سابق بر ایجاد و لاحق بکسان و برابر است الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر
و ایجاد کرده اشیا را مطابق علم خود و علم او محیط است علم اوست بکلیات و عالم است بغیب و شهادت بلا انتقا[illegible]

ومعیب عیب نسبت بما نباشد والا نسبت باو همگی یکسان است و باراده ایجاد نموده است هر چه را ایجاد کرده
و نه از روی احتیاج است بایجاد و ملک غنی مطلق است هر چه را ایجاد کرده است و نه از روی احتیاج است ایجاد از جمیع
موجودات و همگی در وجود و در قوام و بقا محتاج می باشند باو جل و علا و بکنه ذات او احدی را راه نیست خواه
ادراک عقلی یا خیالی یا بصری لا یحیطون به علما ولهذا در وجوب و معرفت در آیات و اخبار و احادیث وارد است
راجع است به معرفت کامله قلبیه چنانکه مأثور است لیس الرؤیة بالقلب کالرؤیة بالعین و منزه است الله
از تعطیل و تشبیه و تفویض و او رب العالمین است معصوم را نبی میکند بعد از آن است که هر زمان و روز
و افلاک را در گردش دارد و هر ساعت و هر حرکت خاص و نسبتها را او آرام داده است و قاضی الحاجات است که حاجت همه
ذاکر را و عرض تمنا بدا حاجات می نماید بلکه برای او برگ از درخت سبز بوده و گیاهی از زمین سبز و بعد همه انبیا و رسل
بر حق اند و بر خدا لازم است که یکی از بندگان خود را برگزیند و بهدایت عباد ارسال دارد تا خلق را راه مستقیم
نماید و این کس البته از کبایر و صغایر معصوم باشد و عمداً و سهواً از بدو عمر گناه از وی سر نزند تا قول او
حجت باشد بروایت مشهور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر ایزد تعالی فرستاده و چهار کتاب و بقولی مشهور
صد صحیفه حق تعالی بایشان داده و تورات بر موسی و زبور بر داود و انجیل بر عیسی و صحف بر ابراهیم و صحف دیگر
بر آدم و شیث داد و در پس قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله نزول نمود و بروایات شیعه سیصد و سیزده پیغمبر رسل بوده اند
و همه انبیا و رسل بحق فرستاده خدا اند و خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد الله تعالی
بر کافه ناس و بشیر و نذیر و داعی الی الله است و باذن او و رسانید آنحضرت بامت خود انچه را که مامور بود بتبلیغ
و ادا فرمود امانت مودعه نزد خود را ایمان و اقرار واجب لازم است هر چه آنحضرت فرموده است مجملا ان الجمله
معراج است که ایمان بجمیع انبیا و رسل و خاتمیت آنحضرت لازم است و نصب امام بر رسول واجب است البته که یکی
از امتان خود را برگزیند تا بعد از وی خلیفه و جانشین آنحضرت باشد و این خلیفه هم البته معصوم باشد در
زمان خود از جمیع طوایف امم اعلم و اشجع و اکمل و اعقل و ازهد و اورع و افضل و اکرم و اسخی و اعدل و اتم و
اجمل باشد و بر این خلیفه نیز واجب است که یکی از امتان را برگزیند تا بعد از وی بجای او باشد تا هرگز روی زمین
از امام و حجت خالی نباشد و بقیاس و رای و اجتهاد خود حکم و شریعت زیاد کردن و کم نمودن جایز نیست و
اجماع امت حجت نیست مگر آنکه در میان ایشان معصوم باشد حضرت رسول بموجب من کنت مولاه
فعلی مولاه در یوم غدیر علی بن ابی طالب را برگزید و بمحتوای حدیث یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی
وصی و خلیفه خود کرده اند و حضرت امیر المؤمنین بدو فقرهٔ آیهٔ کریمه انما ولیکم الله و رسوله والذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون بعد از رسول هیچ کس بعد از او بامامت بود در جمیع فضایل و کمالات

و انبیا

و انبیا سلف سبقت میجوید و باقی ائمه که فرزندان او اند همچنین اند اول ایشان و آخر ایشان اول است و عدد
ائمه بنا بر اخبار مقدسه نبویه دوازده است اول علی بن ابی طالب (ع) است دوم حسن بن علی (ع) سیم حسین بن
علی (ع) چهارم علی بن الحسین (ع) پنجم محمد بن علی (ع) ششم جعفر بن محمد (ع) هفتم موسی بن جعفر (ع) هشتم علی بن موسی (ع)
نهم محمد بن علی (ع) دهم علی بن محمد (ع) یازدهم حسن بن علی (ع) دوازدهم محمد بن الحسن صلوات الله علیهم اجمعین
یازده تن از ایشان آمده و امامت نموده از سرای فانی گذشته اند و دوازدهم ایشان مهدی و صاحب الزمان و
غایب و منتظر است و عاقبت ظهور نماید و عالم را از عدل پر سازد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و عدوان
مشیت و ارادهٔ ایشان تابع مشیت و ارادهٔ حضرت سبحان است لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و بنابر
و ما تشاؤون الا ان یشاء الله موید کلام است و شفاعت ثابت از برای جناب رسالت پناهی و ائمه ولایت پناه
و اهل صلاح از مؤمنین و نجات میدهد باری تعالی بشفاعت ایشان بسیاری را از گناهکاران و بیچون اشیا
نفیسه در آفاق و انفس مشتمل بر دوازده عدد است مانند کلمهٔ بروج افلاک و کلمهٔ لا اله الا الله و محمد رسول
الله و امثال نقبای بنی اسرائیل و اسباط یعقوب بنا بر آن باید که عدد ائمه (ع) دوازده باشد و همچنین اکثر اسماء الله الحسنی
مثل الرحمن الرحیم و الحمید المجید ذو الرحمة الرحیم و الحنان المنان و الخالق الباری و الواحد الکریم و احد
القهار و الظاهر الباطن و التواب الوهاب و الفتاح الرزاق و المحسن الجمیل و المنعم المفضل و الباعث الوارث
و دیان یوم الدین همگی دوازده حرف اند و همچنین هو الحق المبین و العلی العظیم و العلی اسم اعظم و آدم
خلیفة الله و نوح صفی الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی مسیح الله و محمد حبیب الله النبی
المصطفی علی باب الهدی امین الله حقا فاطمة امة الله البتول الزهراء و امیر المؤمنین و علی بن ابی طالب
و غیاث الموحدین و ملاذ العارفین و القلب بیت الله و لا فتی الا علی و شافع یوم الجزاء و العروة الوثقی
و فاطمة بنت محمد و الحسن المجتبی و الحسین الشهید و علی بن الحسین و الامام الباقر و الامام الصادق و الامام
الکاظم و محمد ابن الرضا و علی بن الجواد و الحسن العسکری و القائم المهدی عدوهم کافر شقی محبهم مؤمن تقی
و محبهم فی الجنة و عدوهم فی النار و خاتم الانبیاء و لا نبی بعد احمد و جمیع ابتهاد دوازده حرف است بنا بر این
دلالت میکند که عدد ائمه دوازده کم یا زیاد نباشد و همچنین عدد شهور و سبطین و نقبا و انفلاق یم و چشمه عیون
انهار و انفجار عیون از حجر برای قوم بنی اسرائیل و عدد حواریین عیسی (ع) همگی عدد شان دوازده است و ...
حصر کرده دلالت بر خلافت علی بن ابی طالب (ع) و بطلان متغلبان میکند و خلافت خلفا خلاف است چنانکه علی
بحق و ابو بکر بنفاق و عمر منکر و عثمان خاین و معاویه و عمرو العاص در عدد مساوی است و فشار قبر و سوال نکیر و منکر
و عذاب قبر و احیا اجساد در قبور همگی حق است و میزان و صراط و بهشت و دوزخ الحال موجود اند قرآن مجید

اخبار ائمه اطهار بآن ناطق اند از حور و غلمان و قصور و رضوان ماکولات و مشروبات و غیره از لذات مستلذه
و مولمات همگی حق و ثابت میباشد که بعضی در جنت و گروهی در جهنم و گروهی در بهشت خواهند بود و دیگر آنکه فرایض از
طهارت و صوم و صلوة و حج و زکوة و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر بود بحقوق شرایط انها حق و ثابت
است حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرام محمد حرام الی یوم القیمة این بود خلاصه اعتقادات شیعه
اثنی عشریه که مذکور شد والسلام علی تابع الهدی **ذکر شوشتر** صاحب معجم گوید که شوشتر مدینه ایست
از خوزستان و شستر معرب است و بعضی گویند که وجه تسمیه شستر آنست که کسی از بنی عجل که شستر نام بود
انجا را فتح نموده بنام او موسوم شد و گویا اصح روایات آنست که حمزه اصفهانی گفته که سوس مدینه ایست
در خوزستان معرب آن شوش و معنی آن در عجم خوب و نیکوست و چون مدینه شوشتر را بنا کردند آنرا
بهتر یافتند و خوبتر این نام کردند و بعضی گفته که شوش را بشکل باز ساخته اند و شوشتر را بشکل اسب و جند
شاپور را بشکل رقعه شطرنج و در خوزستان انهار بسیار است و اعظم انها نهر شوشتر است و شاپور
شادروان را ساخته تا آب مرتفع شود و داخل شهر که در مکان رفیع واقع شده جاری گردید و این
شادروان از عجایب بناهای عالم است و طول آن نزدیک بیک میل و آنرا از سنگ تراشیده و عمودهای آهن
مرتب ساخته اند و فاصلهای آنرا سرب مسدود کرده اند و گفته اند که در عالم بنائی از آن محکمتر نیست نقل است
در زمان ما آن شادروان خراب شده بود و محمد علی میرزا ابن فتحعلی شاه که والی کردستان و خوزستان
بود آنرا تعمیر نمود اکنون بعمارت شاهزاده باقی است ابن مقنع گفته که اول شهری که بعد از طوفان نوح بنا
نمودند شوش و شوشتر بود و بالجمله معلوم نیست و در شوشتر قبر براء بن مالک واقع است که در وقت فتح
آنجا شهید شد و در انجا حمامهای مقبول میباشد و از اهل شوشتر است سهل بن عبدالله بن یونس شیخ صوفیه
که صحبت ذوالنون رسیده و صاحب کرامات بوده و در سال دویست و هشتاد و سه هجری در بصره وفات نموده
و مولانا قاضی نورالله صاحب تصانیف کثیره از آنجا برخاسته وی در کتاب مجالس المومنین گفته که در بعضی تواریخ
مسطور است که چون شاپور ذوالاکتاف بروم رفته در مقام خود تفصیل یافته قیصر روم را اسیر کرد و بعد از آنکه
شاپور را اسیر کرده بود قیصر را با او در بار او لطف کرده گفت دل خود دار و خاطر جمع دار که من تو را نخواهم
کشت در برابر سند بمن خواهی نمود تا در وقتیکه بلاد مرا که خراب کرده آباد سازی و معمور گردانی و عوض درختها که
بریده درخت فندق و شادروان شوشتر را ببندی و چنان کنی که در آن زمین مزارع سبزی پیدا شود
نوع آبی در انجا توان کردن چون قیصر بجان خود ایمن شد کس فرستاد و استاد و مهندسان از جانب دست از
روم بیامدند و مال و خزانه آوردند و بعمارت آن مشغول شدند و آنجا را آباد گردانیدند تا چنان شد که اول

بود و بعد از آن

بود و بعد از آن بعمارت شادروان شوشتر پرداخت و مهندسان و بنایان آورده بدان مشغول گردانید و
در بود که هر روز هزار گوسفند روان کنند و در گردن هر یکی قدری زر بابزه بسته با آهن و سرب انداختند
چنانکه هر با بداده هزار گوسفند بر سید و هشت هزار گوسفند و بشیر گوسفند ساز دیج و کل آنرا تمام کردند و
میانه سنگهای محکم را در بیکدیگر ببستند و بطونهای آهنین و سرب میچسبانیدند و بعضی
کار بنهادند تا آن شادروان بر روی آب رود خانه معظم ببستند و آب را باعمال و نواحی برده در زمین
انداختند باقی حال بلده شوشتر از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش خوشگوار و خاکش در موسم بهار جزیرت گلخیز
و رشک بهار است نظامی در کتاب هفت پیکر بهار شوشتر نموده **نظم** هر دم عالم بهار شوشتری جایگاه
تو قدر پنگان دری و از اطراف شوشتر رود کرخه و در دو روانه دارد یکی از طرف مشرق و دیگر از جانب مغرب
و قریب بشش با هفت هزار خانه در اوست و نواحی چند مضافات اوست و در سمت شمال و مشرق اش جبال و
تلال قریب است و عمارات انجا همگی دو طبقه و سه طبقه است و سرتخانها عموما فوقانیات و بعضی
کوهستانها گویند که کوچها را بغایت تنگ و در موسم زمستان پرگل است و باغات و لکن آن در انجا
واکثر بعد از خراب شده و حبوب و غلات فراوان و ارزان است و انقلاب یعقوب انجا را آستانه امامزاده
عبدالله غالب المعقد است و قلعه سلاسل سمت شمال شهر بعد متصل است خالی از اسیری نیست و مقام خضر
و سر ساتان طرف مشرق خارج شهر واقع و شیخ شمس الدین و مادر سهل بن عبدالله مدفون است و شیخ محمد سوار
از مشایخ روزگار و خالو سهل بن عبدالله در انجا آسوده و سکنه آن همگی شیعه امامیه اند و اهل
شهر و قری فارسی زبان و ایلات و قوم لر و عرب و گروهی بادیه اند و سادات عالی درجات در انجا بسیارند
که در صفت رهبت و فتوت و غربت بعد و اطعام غربا از سایر بلاد ایران ممتاز و عموما در صلح و سداد
و آن مردم انجا امتیاز الدماغ گوید که در عالم سیاحت بعضی از بلاد عالم مشاهده شد که بهتر از اسمش بود
و بعضی دیگر تا اسم بهتر از خودش نمود و بعضی دیگر برابر و یکسان بود مثل اکثر نام شیراز بهتر از خودش را
و شوشتر بهتر از نام خودش بود و اصفهان برابر و یکسان نمود **ذکر شام** کشوری است مشهور و در
افواه مذکور در قدیم الایام ملک شام بلغت یونان سوریا بکسر سین و سکون را و یا مع الالف میگفتند
مردم انجا ارض مقدس و زمین کنعان میخوانند و وجه تسمیه آن بشام این است که از بنی کنعان بن نوح
قومی از خاک مکه معظمه زمین متفرق گشته جمعی بشام کرده بطرف یمن رفتند و دیگران قوم ندا کردند که
تیامنوا و جمعی دیگر بشام رفته گفتند تشاموا بنابراین مسمی بشام گشت و بعضی گفته اند که بلغت ابادی
اندیار سام بن نوح علیه السلام بوده و در لغت سریانی سین را بشین بدل نموده شام خواندند محدود است از طرف

مشرق بحر بوم عرب و بلاد دیاربکر و از سمت مغرب بدریا و از جانب جنوب ببدیه و ولایت عرب و از جهت
شمال بارمنیه اصغر و روم طولش بیکماه و عرضش بیست و دو روز و محتوی است بر پنج جند بضم جیم ۱ جند
اردن ۲ جند دمشق ۳ جند حمص ۴ جند فلسطین ۵ جند قنسرین و هر یک از آن جندها مشتمل است بر
بلاد قدیمه و قصبات عظیمه و نواحی معموره و مواضع دلکشا و مزارع بهجت فزا و چمنهای خوش و چشمهای
دلکش و مجموع بلاد شام از اقلیم سیم و چهارم و جبال و صحاریهاش پر از بر و بیکسان و اکثر امکنه انجا عذب آب و
هوا معتدل و بعضی بلادش اندکی بگرمی مایل و برخی بدریا متصل است و سکنه انجا بر چند فرقه اند و
غالب لغت عرب دارند و صاحبان سایر لغات نیز بسیار اند اول فرقه اسلام اند و ایشان متفرق بچند
فرقه اند اول شافعی دوم حنفی و این هر دو فرقه سواد اعظم اند سیم مالکی چهارم حنبلی و ثبت نسبت فرق
این فرقه بغایت کم اند پنجم سبعه اثنی عشریه این فرقه قریب صد هزار خانه میشوند اما متفرق اند ششم
غالی یعنی علی اللهی در جبل لبنان و غیره سکونت دارند و ایشان نیز صد هزار خانه وار اند دوم طایفه
نصاری اند در حدت بسیار اند و لیکن خراج گذارند قریب دویست هزار خانه میشوند و صاحب دولت و
ثروت و بعضی رعیت و جمعی اهل تجارت اند و متفرق اند سیم طایفه سامریه که ایشان از دو سبط بنی
اث سامریه اند و سر رعیت ناه ملل ایشان در کوهستانات و اکثر اوقات بحکام شام باجی و طاعتی ادا دارند و در
جبل لبنان و نواحی صیدا ساکن اند و کوهها را انقیاد ارند چهارم فرقه یهود اند این طایفه متفرق اند قریب
پنجاه هزار خانه وار اند و خراج گذار حویکار اند و طایفه از طوایف کرد نیز در انجا هستند که یزیدی اند و
وجان عبیس ستد اما اکرهی خوار و بی اعتبار اند فتح شام در زمان خلافت عمر بن خطاب روی نموده و اکر چه
بعضی از بلاد انجا در ایام خلافت ابوبکر کشوده بود و لکن بلاد شام را خالد بن ولید و سعد بن وقاص مفتوح
ساختند و ملوک قدیم انجا را بر انداختند و حکومت شام قدیم الزمان باولاد کنعان بن نوح علیه السلام اختصاص
داشت بعد از ان از احفاد عملاقه از قوم جرهم در مکه معظمه بقوم دیگر جنگ کرده مغلوب شده بدیار شام آمدند
و چون وقت شام داشتند لاجرم با کنعانیان در امر حکومت قوای شرکت افراشتند تا آنکه از بنی اسرائیل جمعی از
انبیاء عظام و ملوک ثریا مقام ظهور نموده ارض شام با ایشان مخصوص گردید و در زمان بخت نصر نوبت
حکومت انولایت بقیاصره روم رسید و مدت دویست سال باستقلال اولیاء دولت قیاصره در انجا
حکومت نمودند و مقارن دولت رومیان ملوک غسان ظهور کردند و انولایت را بحیطه تصرف خود در اوردند
دار انجماعت بود و در نفرا امر حکومت بر ترتیب نهادند و مدت پانصد و چهل و شش سال داد فرمانروائی دادند
اخر ایشان جبله بن ایهم بن حارث بود که در زمان سلطنت او ملک شام بدست اهل اسلام افتاد بعد از

خلافت خلفا

خلافت خلفا ثلاثه ملوک بنی امیه ضبط نمودند اول ایشان معاویه و اخر ایشان مروان حمار بود و در عصر او
ابو مسلم از خراسان و عبد الله سفاح از کوفه خروج کرده بنی امیه را بر انداختند و اکثر ایشان را مقتول و
معدوم ساختند و بنی امیه چهارده نفر بودند و مدت نود و دو سال و یکماه حکومت نمودند بعد از انقراض
دولت ایشان ملک شام را عبد الله سفاح بعم خود عبد الله داد و بعد از او بدست اولیاء دولت بنی عباس ماند
و در سنه دویست و پانزده هجری عباس ابن الناطر در دمشق بعد کواکب بیست و دویست و پنجاه هجری بنی طولون از مصر
خروج کرده ملک شام بحوزه تصرف در اوردند و مدت بیست و هشت سال از تصرف بنی عباس بیرون بود در سنه
دویست و هشتاد و هشت هجری دیگر باره بتصرف گماشتگان بنی عباس در آمد و در سنه دویست و نود هجری طایفه
قرامطه ملک شام را غارت کردند و در سنه سیصد و بیست و سه هجری دولت اخشیدیه ظهور نمود و در زمان اخشید
شام در مصر و شام حاکم بود و چون ارکان دولت بنی عباس را فتور پیدا شد اخشید ان دیار و نواحی ضبط نمود
و در سنه سیصد و شصت هجری خلافت فاطمیه در ان کشور ظاهر گشت و صیت دولت ایشان از ایوان کیوان در گذشت
و در سنه چهار صد و چهارده هجری دولت مرداسیه ظهور نموده حلب و اطراف انرا متصرف شدند و در چهار صد و شصت
هجری سلطان ملکشاه سلجوقی اکثر بلاد شام را ضبط کرد و در چهار صد و شصت و هشت هجری برادرش
تتوش نیز ضبط نمود و در چهار صد و نود و نه هجری طغتکین ترک خروج و بعد سلطنت مروج قرار داده تمامت
شام را در حیطه تصرف در اورد و در پانصد هجری الخانیه شام از طرف سلجوقیه حلب و اسر را ذاد کرد و در پانصد و
بیست و سه هجری اتابک سلجوقیه عماد الدین زنگی بن اق سنقر زنگی حلب و موصل را ضبط نمود و نور الدین بن عماد الدین در
پانصد و چهل و نه هجری جمیع مملکت شام را گرفت و در پانصد و هفتاد هجری ملوک اکراد ایوبیه بر ممالک شام
استیلا یافتند و در ششصد و چهل و هشت هجری حکام اتابکیه را برانداختند و از طرف خوارزمشاهیان
ضبط کردند و در ششصد و پنجاه و هشت هجری هلاکو خان ولایت حلب و حمص و حما را غارت کرده در عین
جالوت با مظفر مصری مقابله نموده با لشکر تاتار و مغول شکست یافته فرار نمودند و در هفتصد و هشت هجری
از طرف سلطان لشکر بسواحل شام نازل شد اکثر اماکن از ملک را سوخت و در هفتصد و هشتاد هجری
دولت قلعه در حمص و نواحی ان ظهور کرده و هم در ان هنگام ملوک رمضانیه در ادنه خروج کردند و در هفتصد و
هشتاد و چهار هجری ملوک چراکسه ظهور یافته بلاد شام و مصر را صاف گردانیدند و در نهصد و بیست و سه هجری
سلطان سلیم خان ابن سلطان بایزید خان قیصر روم بر تمامت مملکت شام و مصر و عرب مستولی شد و از تصرف
چراکسه بیرون آمد اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است جمیع بلاد شام و مصر و اکثر دیار عرب در
تصرف گماشتگان قیصر روم است فقیر مؤلف در عهد جوانی بعضی از بلاد ان کشور را ذکر کرده بعضی دیگر

مذکور خواهد بود والاعانة والتوفیق من الله الودود **ذکر شقیف** نام جایست از جبل دمشق جائی خوب و بلوک
مرغوب و محتوی است بر قرای دلگشا و مزارع بهجت‌افزا و همگی آن در کوهستان واقع از مضافات جبل عامل است
و مردمش همگی شیعه مذهب و طایفه عرب اند و فسق و فجور و ظلم و جور در میان ایشان بسیار کم است **ذکر شوپیان**
قصبه‌ایست مسرت موفور و دیهی دلکش فرح‌بخش دارالملک کشمیر واقع و سمت جنوبش کوه نزدیک و سایر جوانب آن
واسع است و قریب دو سه هزار خانه در اوست و چند پاره قریه معموره مضافات اوست مردمش عموماً حنفی مذهب
و خوب‌صورت‌اند **ذکر شغرام** از بلاد شام است قصبه‌ایست **ذکر شهرزند** از دیار شام و محل جنت مشام است
ذکر شجر بفتح شین و حاء مهمله و سکون راء از جزیره عرب است گویند حضرت صالح ع بر سکنه شجر مبعوث شد
و بسبب انکار عذاب الهی گرفتار آمدند و در دوزخ جای گرفتند نعوذ بالله من سخط الله **ذکر شلام** شهریست از یمن
از بلاد یمن در دامن کوه اتفاق افتاده مردمش همگی قوم عرب و اکثر زیدی مذهب‌اند **ذکر شبام** بکسر شین از
مضافات صنعا و قصبه‌ایست دلگشا و طرفی خوب و در قلعه و اطرافش واسع است گویند خالی از اماراتی نیست
ذکر شکاری نام طایفه‌ایست از عرب و ساکن ملک فارس و صحرانشین‌اند گویند ارباب دولت در میان ایشان
بسیار است **ذکر شهرابان** نام چند قریه و موضع است در فارس و عراق و خراسان و نیز نام محله‌ایست در
اصفهان بغایت محله خوش است **ذکر شهرنو** از نو شهر نیز گویند و نام چند بلده است که مذکور شده و
خواهد شد و این نوشهر ما بین کشمیر و لاهور واقع شده لطف و در میان کوهستان اتفاق افتاده آب و هوای
خوش دارد سادات صحیح النسب در آنجا سکونت دارند **حدیقه چهاردهم در بیان حرف صاد مهمله** و معنا
معرفت سالک علما زمان پوشیده و پنهان نخواهد بود که در حرف صاد دیار و بلاد چندان نیامده است
انچه دیده و مسموع گردیده مرقوم میگردد **ذکر صنعا** بفتح صاد مهمله و سکون نون و عین مع الالف دارالملک یمن
و از اقلیم دویم است طولش از جزایر خالدات **عو** و عرضش از خط استوا **یه** از بناهای صنعا بن ازال بن
عابر و مشتمل است بر عمارات دلگشا و نواحی بهجت‌افزا و انهار بسیار و اشجار میوه‌دار وی بشهر دمشق شباهت
بسیار دارد و هوایش سالم و آبش گواراست و در آنجا کمتر طبیب است و امراض و علل در آنشهر کم و هوایش خرم و در
موسم تابستان کم است گویند هنگام باران آنجا هر روز معین است که بعد از زوال میبارد و فواکه گرمسیری
فراوانست و تمامی انبه و مرکبات نیز از آنجا امتیاز است و حمامهای خوب در آنجا بسیار افتد و در قدیم قصر غمدان که در دنیا
مذکور است در آنشهر بر سرپا بوده اکنون مسجد جامع صنعا است و ساکنان آنجا همگی قوم عرب و اکثر
زیدی مذهب است و ارباب دولت و ثروت و اصحاب معرفت و طریقت و صاحبان حسن و ملاحت در آن
ولایت بسیارند و ملوک آنجا سادات صحیح النسب اند نسبشان بحضرت امیر میرسد و مانند خلفای بنی عباس

لقب دارند

لقب دارند و در آن هنگام که راقم در نواحی آنجا عبور نموده امام یمن المنصور بالله علی بود **ذکر صعده** بلدیست از بلاد یمن نیکو
محکم و با باغات خرم در دامنه جبل بنا یافته است و از توابع نظام یمن است **ذکر صلب** قصبه‌ایست از دیار یمن باغات و علف
فراوان دارد گویند بنایش قهوه از انجا ظاهر شده است **ذکر صبیه** نام جایست از یمن و از مضافات صنعاست و چهار
پاره قریه معموره دارد و مردم صبیه جماعت اشراف‌اند شجاع و دلیر و در مروت و فتوت بی‌نظیرند **ذکر صبا** از نواحی صنعا
و قصبه دلگشا است **ذکر صهیون** نام بیت المقدس است در حرف با مذکور شد **ذکر صور** نام دو موضع است یکی
دارالامان بلاد جبل عامل است و معه در حرف جیم مذکور شده و دیگر نام بندریست از عمان از اقلیم دویم و هوایش
گرم و آبش بد و مردمش قوم عرب و مختلف المذهب‌اند و دیگر نام شهریست در مغرب زمین راقم ندیده گویند بلده
بزرگ است **ذکر صفد** بفتح صاد و فا و سکون دال نام ولایت معموره و محتوی است بر قرای مشهوره هوایش سازگار و آبش
خوشگوار و فواکه سردسیر و گرمسیریش فراوان و حبوب و غلاتش ارزان همه قرای صفد بدیار قریب و دارالامان آن
بندر عکه است در حرف عین مذکور خواهد شد آنجا اکثر انجیر خوب میشود **ذکر صیدا** از بنادر شام و قصبه
معروف الاعظام است سمک صیدا که مشهور و در کتب اطبا مذکور است از چشمه آن بندر حاصل میشود وقت معین دارد و آن
بندر متصل است بولایت جبل عامل **ذکر صلت** از بلاد شام است گویند صلت جائی خوب و قصبه بیلاقیست دارای هوای
خوش دارد **ذکر صعید** ملکیست معروف و کشوریست بعمارت موصوف و مشتمل است بمداین مشهوره و قصبات معموره و
نواحی دلگشا و قرای بهجت‌افزا همگی از اقلیم دویم و قلیلی از سیم و مجموع بلادش در کنار رود نیل واقع و سمت جنوب و
شمالش واسع است و بعد رکنا اعظم اقلیم مصر است و بقولی از مضافات اوست آبش معتدل و هوایش گرم و مایل است
چون طرف جنوب مصر اتفاق افتاده و آب نیل از انجانب بسمت آن جاریست و نسبت بدیار مصر بلندی واقع شده لهذا
آن ملک را صعید خوانند فواکه گرمسیریش فراوان و حبوب و غلاتش بغایت ارزانست و مردمش طایفه عرب و عموما
شافعی مذهب‌اند مهماندوست و غریب‌نواز و در آن شیوه ممتاز اند اکثرم ملک بغایت سیه افتاده و مردم انجا
از رسول حذام در تعریف ایشان بدو ابیات کرده اند والله اعلم بالصواب و ارباب حال و اصحاب کمال از انجا برخاسته
کرد در باره کتب متداوله مسطور است و مزرعه صعید در نزد جواهرشناسان مشهور است و اهالی آن بلاد بعضی از
انجا ذکر شده و بعضی در حرف دیگر مذکور خواهد آمد **ذکر صندل** قصبه‌ایست از بلاد اناطولی و قریب دو سه هزار خانه
در اوست و چند پاره قریه معموره مضافات اوست آبش خوشگوار و هوایش سازگار است و مردمش عموما
حنفی مذهب و خالی از دزد و شرور نباشند و باغات فراوان دارد و در سمت شمالش کوهی متصل است و در نواحی آن
از طوایف ترکمان سکونت دارند و در میان ایشان مجموع یک نام مشهور اکثر اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده از امرای آل عثمان
کوتوسیت مبرهن **ذکر صوفی و بیان حقیقت صوفیه** بر ضمیر آفتاب تنویر اصحاب ایقان و دوری معرفت

بوشیدندی و بیهمان تمامند که فرقهٔ صوفیه میگویند لفظ صوفی مشتق است از صفوة المال یعنی برگزیده و منتخب و چون بعد از
مرتبهٔ نبوت و ولایت مطلقه که وصی نبی است این فرقه اجل و اعز بنی آدم اند لهذا ایشانرا صوفی گفته اند چه که هر چیزی را
سه مرتبه است ادنی و اوسط و اعلی بنابراین انبیا و اوصیا اعلای نوع انسان اند و فرقهٔ صوفیه اوسط نوع اند لاجرم برگزیده
باشند و مولانا قاضی نور الله شوشتری قدس سره در کتاب مجالس المؤمنین که یکی از تالیفات اوست در ذکر صوفیهٔ صافیه
طویت با این عبارت نموده که زبدهٔ سالکان مسالک طریقت و ممهد ساختن قواعد شریعت و حقیقت مقصود از ایجاد عالم و
اختراع بنی آدم بعد از ایجاد جواهر زواهر انبیا و ائمهٔ هدی علیهم صلوات الله الملک الاعلی وجود با سعود این طایفهٔ
کرام و اصفیای عظام که زهم الله بین الانام است انتهی کلامه و چون با این نسبت بر صفوة الخلق بودند صوفی شدند و چون لفظ
کثیر الاستعمال بود و در زبانها ثقیل می بود بیرکا و او را که لام او بود بجای فا که عین بود گذارده صوفی شد و اصیر دارند
مجانست داو بمعنی صوفی شد بعضی گویند که در زمان رسول خدا ص جماعتی از مهاجرین اصحاب مفتیان ایشان که مسکنی
نداشتند و همواره از راه عبادت و ریاضت و مجاهده بسر میبردند بالاجماع از اسند در صفهٔ از مسجد رسول ص در سر و
وصیقل مشاهده و زنگ شکوک و اوهام از آینهٔ خاطر می سترده ایشان مسمی باصحاب صفه بوده اند و جناب رسالت مآب ص
کمال لطف و رحمت با ایشان میفرموده اند الحاق یای نسبت ایشانرا صوفی گفته اند بعضی گویند بسبب لبس صوف بودند
لباس ایشان این اسم مسمی شده در فضل و مدح ایشان در تفاسیر مذکور است که جماعتی از اکابر و صنادید قبایل عرب بمجلس
حضرت رسول ص آمدند و چون ایشان قبایل بزرگ بودند و اسلام ایشان باعث قوت اسلام میشد لهذا آنحضرت بنابر
مصلحت در تعظیم ایشان مبالغه میفرموده و ایشانرا بر صدر مجلس جای میداد و ایشان چنانکه دأب اهل دنیاست اصحاب
صفه صوفیه که بظاهر حقیر و ملبس بلباس کلیم و حصیر بودند ننگ و عار مینمودند و از آنحضرت درخواست کردند که
بندگان و اخلاء صفه را فتیان نیم در مجلس که ما ایم این فرقه پوشان نباشد و در باب صحبت الکتاب بعد از ان این آیه
نازل شد و خطاب بحضرت رسول ص آمد که واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه ولا
تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه وکان امره فرطا وقل الحق
من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا حاصل ترجمه آنکه یعنی صبر فرمای نفس خود را
با آنهائی که میخوانند پروردگار خود را در صبح و شام و میجویند رضای او را و بر مدار چشمهای خود را از روی ایشان بسوی
اراده کرده و میخواهی زینت دنیا را و اطاعت مکن کسی را که غافل کرده ایم مادل او را از ذکر و یاد خود و متابعت کرده است هوای
خود را بوده است کار او بیرون از حد اعتدال بگو حق از جانب پروردگار خود است پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر
بدرستی که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان آتش دوزخ را بالجمله فضیلت اصحاب صفه محتاج به بیان نیست و بهمان صفات که
اصحاب صفه بدان موصوف بوده اند صوفیهٔ صافی طویت بدان موصوف اند و بدین سبب این فرقه متعارف بوده که صوفیه را اصحاب

صفه میخوانده اند چنانکه مقرب الباری خواجه عبد الله انصاری قدس سره گفته که ای سالک روشن بین اهل صفه را
چشم مبین یعنی گفته اند که صوفی مشتق است از صفا که مراد کدورت است زیرا که ایشان از کدورت نفس رسته
و بصفای قلب پیوسته اند و جمعی از اکابر این فرقه منقول است که از زمان آدم ع تا اوان خاتم مرسلان ایشانرا صادق و اهل
کمال میخواندند بنام صلحا مسمی میکردند و سوای صحابه نبیا که هیچ فضیلتی زیاده از شرف صحبت حضرت رسول نداشتند
اهل عصر دویم که از صحابه کسی نماند هم جامعی که صحبت صحابه حضرت رسول ص رسیده بودند و از ایشان اخبار و
و آداب شنیده بودند ایشانرا تابعین میگفتند و این نام را شریفترین القاب میدانستند و در عصر سیم که اینها تابعین را
دیده بودند اتباع تابعین میگفتند تا اهل عصری که از عهد حضرت رسول ص فاصله دور شدند و عملهای ایشان را
کم بهات بر هر کار و منقی بودند و در امور دین اهتمام تمام میمودند ایشانرا زهاد و عباد میگفتند تا آنکه ظاهر شد
بدعتها و در میان کشت مذهبهای باطل مثل خوارج و معتزله و ملاحده و زنادقه و غیر ایشان و هر یک دعوی میکردند که
میان ما عباد و زهاد میباشند و اطلاق این اسم را بر خواص خود میمودند تا آنکه اهل حق خاصان خود را که همت ایشان
بزیادتی زهد و محافظت نفس از متابعت هوا و صرف کردن اوقات خود را در طاعات و عبادات و اذکار و ادعیه
و ریاضت و اجتناب نمودن از اهل دنیا باسم صوفی مخصوص نمودند و این نام جمیل از سنهٔ دویست هجرت بر ایشان اطلاق
شد و بروایتی بعد از صد سال از هجرت بوده و بعضی از احادیث و کتب اخبار ظاهر میشود است که این فرقه در زمان
حضرت رسول ص و بتصریح بقول ص مختص باین اسم بوده اند چنانکه مروی است در کتاب بشارت المصطفی لشیعة المرتضی
ملا محمد باقر مجلسی ره در فهرست بحار الانوار خود که نسبت این کتاب را به شیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم علی الطبری داده
باسناد خود که قال رسول الله ص من سره ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف یعنی حضرت رسول خدا ص فرموده
هر که را خوش می آید و مسرور میشود که با خدا همنشین شود پس باید که بنشیند با اهل تصوف بجای من سره
اراده این امر معنوی حجت مجرت بدیهی است که ارادهٔ حق تعالی فرموده است که انا جلیس من ذکرنی یعنی من همنشین
کسی که ذکر و یاد من نماید و صوفیه اهل ذکر و یاد الله تعالی جلیس ایشان است و مولوی معنوی در مثنوی معنوی ان حدیث را
نظم فرموده است نظم هر که خواهد همنشینی با خدا ٭ گو نشیند در حضور اولیا ٭ از حلال اولیا که کیمیا توبیدن ...
که جزوی کلی صوفی حلالست و حلال صوفی است دمکرای ایشان که از کائن کوی فناست دین در الکتاب دوا
که قال رسول الله ص لا تطعنوا علی اهل التصوف والخرق فان اخلاقهم اخلاق الانبیاء ولباسهم لباس الانبیاء
یعنی طعن مزنید بر اهل تصوف و بکهنه پوشان بدرستی که اخلاق ایشان اخلاق انبیا و لباس ایشان لباس جمیع
انبیا هم بوده که زاعیوا ابدیها اهل التصوف واصحاب الجوع والعطش فان الله تبطرا لیهم و تبرع و فاحا بهم
یعنی آنحضرت فرموده که میل غالب و طلب دعا کنید از اهل تصوف و گرسنگان و تشنگان یعنی رعنه دادند ...

حق تعالی نظر رحمت میکند بسوی ایشان و زود اجابت میشود دعای ایشان و در کتاب عوالی اللئالی ابن جمهور الحسائی
که ملا محمد باقر در فهرست بحار الانوار نسبتش بکتاب ابن جمهور داده است روایت شده که قال امیر
المؤمنین علیه السلام التّصوّف اربعة احرف تاء و صاد و واو و فاء التّاء ترک و توبة و تقی و الصّاد صبر و صدق و
صفاء و الواو ود و ورد و وفاء و الفاء فرد و فقر و فناء یعنی حضرت سرور اولیا علی رضی الله عنه فرموده که
تصوف کلمه ایست که متضمن باشد یعنی چهار حرف بر ترتیب حروف که مجموع آن دوازده وصف میشود پس میباید که
شخص مسمی باین صفات دوازده گانه موصوف باشد تا آنکه موضوع له حقیقی این لفظ تواند بود و هر کس که جامع صفات
مذکوره نباشد اطلاق این بر او مجاز خواهد بود مانند آنکه شخص مبتدی که تحصیل علم میکند و او را ملا گویند
و ترتیب اوصاف مذکوره و تحصیل آن اول ترک هوا و توبه نمودن و رجوع کردن از معاصی که صادر شده و تحصیل
مرتبه تقوی عاتست و هر مرتبه موقوفست حصول مرتبه ما قبل بر آن تا آنکه سه مرتبه اول حاصل نشود داخل در مرتبه
مرتبه ثانیه نمیگردد و این موافق است با آیه کریمه ان اولیاؤه الا المتقون زیرا که صبر و صدق و صفا از اخلاق حمیده
و از اوصاف اولیا است و این مرتبه ثانیه است و اولیا را مرتبه ولایت و معرفت است و مسمی بعین الیقین و از لطف ایشان
ولایت و تصرفاتست و مرتبه چهارم که فرد و فقر و فنا است و مرتبه ثالثه از ولایت و معرفت است و این مرتبه مسمی
بحق الیقین است هر که در این حدیث شریف صادق تامل کرده شود جمیع اصطلاحات مشایخ صوفیه در بیان منازل و
در کتب خود ضبط نموده و قرار داده اند استنباط میتوان نمود زیرا که چهار حرف عبارت است از چهار مرتبه
سلوک و اسفار و مقام چهارگانه که سیر الی الله و سیر مع الله و سیر فی الله و سیر فی الخلق و مقام شریعت و مقام
طریقت و مقام معرفت و مقام حقیقت و عالم ناسوت و عالم ملکوت و عالم جبروت و عالم لاهوت و صدق الیقین
و علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین را ذکر کرده اند و وصف در مراتب اربعه حضرت ختم الاولیا علیه السلام فرموده
اشارات لطیف و کنایاتست شریف یعنی صوفی نباشد مگر که شیعه اثنی عشری بوده باشد و از این است
که در میان صوفیه مشهور و در کتاب مشایخ مسطور است که انتساب هر یک از سلسله صوفیه بحضرت سرور اولیا
یا بیکی از ائمه هدی علیهم السلام منتهی میشود در موضع خود خواهد آمد زیرا که موضوع این اسم بحسب حقیقت موصوف باین صفات
تا آنکه اطلاق این اسم بر او حقیقة جایز باشد و وجه توضیح مذکور میشود که سید شریف محقق در حاشیه شرح مطالع
فرموده و ترجمه آن اینست که بدانکه بدرستی که سعادت عظمی و مرتبه کبری از برای نفس ناطقه انسانی معرفت
صانع است تعالی و تقدس با آنکه از برای اوست صفات کمالیه و منزه است از صفات نقایص امکانیه و آنچه
صادر میشود از صانع از آثار در دنیا و آخرت و بالجمله معرفت مبدا و معاد است که کمال نفس ناطقه است
و طریق تحصیل آن بدو وجه میسر است یکی بطریق نظر و استدلال که علما لازم و تابع ملت انبیا اند در هر زمان

و هر ملت پس ایشان را متکلم گویند و اگر تابع دین و ملت نبی زمان خود نیستند ایشان را حکمای مشائین نامند و دیگر
بطریق ریاضت و مجاهده اگر ریاضت و مجاهده ایشان موافق قرار داد نبی زمان است ایشان را صوفیه خوانند
مراد از این نیست که همین لفظ تعبیر میکنند باشد زیرا که این لفظ عربی است مثلا در میان جماعتی که تکلم بعربی نمایند
و با عبرانی هر یک متصف باین اوصاف را بلفظی که موافق لغت خود است برای تسمیه ایشان قرار داده اند موصوفین باین اوصاف
بکلمه تسمیه مینمایند که در لغت عرب صوفیانست و آن سر لفظ دیگر بدین طریق و اگر ریاضت و مجاهده ایشان موافق
قانون و قرار داد نبی آن زمان نیست ایشان را حکمای اشراق گویند و بدین مضمون محقق طوسی در بعضی کتب خود ذکر
نموده است بنا بر این تقسیم و تعریف اهل ریاضت و مجاهده تابع شریعت را صوفی میگفتند از این وضع این لفظ
برای این فرقه از آدم الی یوم القیمه است پس صوفی اطلاق میشود بر اهل مجاهده مطلق که موافق قواعد شریعت مقدسه
و بعضی گفته اند که التّصوّف صدق التّوجّه یعنی تصوف از کشتن است و درستست بخدای تعالی و بعضی گفته اند
که التّصوّف اکتساب الفضائل و تجنّب الرّذائل یعنی تصوف کسب نمودن اوصاف حمیده و ترک نمودن اخلاق نکوهیده است
و بعضی گفته اند که التّصوّف ترک الفضول و حفظ الاصول یعنی تصوف ترک نمودن امور زیاده در امر آخرت بکار نیاید
و حفظ کردن اشیائیست که در آخرت بکار آید و بعضی گفته اند که التّصوّف ثبوت القلب علی حضرة الرّبّ یعنی تصوف
ثابت داشتن دل است در وقت طاعت حق تعالی است و بعضی گفته اند که التّصوّف حفظ الاسرار و حبّ الابرار
و مجانبة الاشرار یعنی تصوف محفوظ داشتن اسرار است از نامحرمان و دوست داشتن نیکو
کاران و دوری نمودن از بدکاران و بعضی گفته اند که التّصوّف رفض الهوی و ملازمة التّقوی یعنی تصوف ترک
هوی و تمنای نفسانی و ملازمت پرهیزکاری و طایفه گفته اند که التّصوّف شکر علی النّعم و صبر علی النّقم یعنی
تصوف شکرگذاری نعمتهای الهی است و صبر نمودن است بر بلاها و مصیبتها و گروهی گفته اند که التّصوّف طرح النّفس
فی العبودیّة و تعلّق القلب بالرّبوبیّة یعنی تصوف انداختن نفس است در عبودیت و متعلق کردانیدن دل است
در امر ربوبیت و جماعتی گفته اند که التّصوّف فناء النّاسوتیّة و ظهور اللّاهوتیّة یعنی تصوف فانی داشتن عالم
ناسوت است مراد از ناسوت ماسوای انسان است و بعضی گویند عالم کون است و ظهور غلبه الوهیت است شیخ جنید
[illegible] فرموده که الصّوفیّة المشتغلون بالعبادة و المعرضون عن الدّنیا و المقبلون علی الآخرة یعنی صوفیه آنانند که
مشغول اند بعبادت و بعد از کار خود و اعراض نموده اند از دنیا و رو آورده اند بآخرت و بعضی گفته اند که الصّوفی کالارض
تطاؤها البرّ و الفاجر و کالسّحاب تظلّ کلّ شیء و کالمطر یسقی کلّ شیء یعنی صوفی مانند زمین است که نیکوکار
و بدکار بر او پا نهند و مانند ابر است که سایه می اندازد بر همه چیز و مثل باران که آب میدهد همه چیز را این کلمات که
اشاره است مشتمل بر حسن خلایق و نفوس شریفه ایشان و غیر از اینها که مذکور شد در معنی صوفی و صوفیه

گفته اند در بیان طوایف صوفیه و فرق ایشان بر ضمیر منیر ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق پوشیده و مستور نخواهد بود
که سید مرتضی رازی در کتاب تبصرة العوام و ملا محمد باقر مجلسی در کتاب حیوة القلوب و غیره و ملا احمد اردبیلی
در حدیقة الشیعه نوشته اند که طوایف صوفیه بیست و دو فرقه اند و باز نوشته اند که شش طایفه اند و بعضی
نوشته که اصل ایشان دو است و اکثر ایشان و شرع باطل شده اند و صوفیه صافی طویت میگویند که اینها علما
ظاهر در فرق صوفیه گفته اند کذب و بهتان و از جمله مفتریات و بهتان بر ایشان است زیرا که در کتب ایشان که
هست و اینکه نوشته اند که طایفه حلولیه و اتحادیه و واصلیه و عشاقیه و تلقینیه از فرق صوفیه اند غلط محض
محض غلط است چه که طایفه صوفیه محقه فرق مذکوره را انکار نموده اند و طریق قدح و طعن ایشان پیموده اند
بطریقی که معنی وحدت را اهل ظاهر کرده اند از این مذموم شمرده اند و آن مذهب بعضی از حکما است چنانکه مولانا
محمود شبستری که یکی از اکابر صوفیه است در این باب فرموده است نظم کسی کو عقل دوراندیش دارد بسی سرگشتگی در پیش دارد
ز دوراندیشی عقل فضولی یکی شد فلسفی دیگر حلولی حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت دوئی عین ضلال است
دو چشم فلسفی چون بود احول ز وحدت دیدن حق شد معطل ز نابینائی آمد رأی تشبیه ز یکچشمی است ادراکات تنزیه
تناسخ زان سبب شد کفر و باطل که آن از تنگ چشمی گشت حاصل چو اکمه بی نصیب از هر کمال است کسی کو را طریق اعتزال است
کلامی کو ندارد ذوق توحید بتاریکی در است از غیم تقلید رمد دارد دو چشم اهل ظاهر که از ظاهر نبیند جز مظاهر
عدم کی راه یابد اندر این باب چه نسبت خاک را با رب ارباب عدم چه بود که با حق واصل آید نه او سیر و سلوکی حاصل آید
اگر جانت شود زین معنی آگاه بگوئی در زمان استغفر الله منزه ذاتش از چند و چه و چون تعالی شانه عما یقولون
بدانکه صوفی بکفر زیر بیت باعتبار رجوع ایشان بخلق جهة ارشاد عباد باذن باری تعالی مسمی بشیخ و مجذوب سالک
و باید دانست که طبقات مردم علی اختلاف مراتبهم بر سه قسم اند اول مرتبه کاملان و آن طبقه علیا است دویم مرتبه
سالکان طریق کمال و این طبقه وسطی است سیم مقیم کوی طبیعت و این طبقه سفلی است کاملان مرتبه مقربان و
سابقان اند و سالکان زمره ابرار و اصحاب یمین اند و مقیمان زاویه نقصان قوم اشرار و اصحاب شمال اند چنانکه آیه کریمه
شاهد بر اینست وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة
والسابقون السابقون اولئک المقربون اهل سابقان در مرتبه بعد از انبیاء عظام و اوصیاء کرام مطلق ایشان اند
و ایشان دو طایفه اند اول مشایخ صوفیه اند که بواسطه کمال متابعت رسول و ائمه هدی علیهم السلام بمرتبه کمال که عبارت
از فنای حقیقی بین سالک در احدیت است جمع بقرب نوافل و بعد از فنا رجوع بخلق را تعبیر از آن بقا بالله و غایت
این طایفه کاملان و اولیاء الله اند که حق تعالی ایشان را بعین عنایت بعد از استغراق در بحر توحید از شکم نهنگ فنا بساحل
بقا خلاصی داده مرجوع گردانیده تا آنکه خلق را بطریق نجات و فوز بدرجات دلالت نمایند اما طایفه دویم که بعد از وصول

بدرجه کمال که عبارت از فنا است حوالة تکمیل و رجوع بخلق با ایشان نشده و در وادی فنا چنان مفقود و نابود گشته اند
از ایشان اثری و خبری بناحیه بقا نرسیده و در زمره سکان قباب عزت انخراط یافته اند و بعد از کمال وصول بمرتبه
ولایت بتکمیل دیگران نشتافته اند ایشان بتکمیل خلق مامور نشده اند و از عالم فنا اثری ببقا نیامده اند از طایفه
مستتر بحجب غیرت میباشند و از برای اظهار فضل و کمال این فرقه بر مردمان تا اکرام رعایت ایشان غایت حضرت
سید الشهداء و خامس اهل العبا علیه السلام در دعای عرفه میفرماید الهی حققنی بحقایق اهل القرب واسلک بی مسلک اهل
الجذب مطلب از این فقره اظهار عظمت شان ایشان است و الا کمال اهل جذب بیشتر از آنست که از آن جذب با قرب
سالکان طریق کمال این بر دو قسم اند طالبان مقصد اعلی و مریدان وجه الله طالبان حق نیز بر دو قسم اند یکی متصوفه
و دیگر ملامتیه اما متصوفه انجماعت اند که از بعضی صفات نفسانی گذشته اند و بعضی از صفات صوفیه موصوف
گشته اند و مطلع بر نهایات احوال ایشان گردیده اند و متعلق باذیال ایشان علم بر سابقین اند اما هنوز بقیه بعضی از
صفات نفس باز مانده اند و بدان سبب بوصول نهایات اهل قرب و صوفیه خود را نرسانیده اند اما ملامتیه آن
فرقه اند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت صدق میکوشند و طاعات و عبادات خود را از انظار اغیار مستور میدارند
چنانکه عاصی از ظهور معصیت بحذرست ایشان از ظهور طاعت بر حذر باشند بعضی گفته اند که ملامتیه انجماعت اند
که اظهار فضل خیری نمی نمایند و خبائث شرمی نکنند هر چند این فرقه عزیز الوجود اند لکن هنوز حجاب وجود غیر از
نظر ایشان بکلی مرتفع نگشته و از خیال اغیار و دیگر خلق نگذشته اند و بدان سبب از مشاهده جمال توحید محجوب
گردیده اند و بمقام کمال صوفیه نرسیده اند زیرا که اخفاء اعمال و ستر احوال از نظر غیر مشعر است برؤیت وجود
غیر و نفس خود که قاطع معنی توحید است صوفیه آنست که حجاب تقدیم صوفیه را بکلی از میان برخاسته و حجاب خلق
اثبات خود در میان نگذاشته و در ایشان طاعت و صدق و جز آن خود را و خلق را مشاهده نکنند و اخفاء اعمال
و ستر احوال از نظر خود و بر دید اختیار نمایند اگر مصلحت وقت در اظهار طاعات باشد اظهار فرمایند و اگر در اخفا
بوده باشد اخفا نمایند بر طایفه مخلصان بکسر لام المخلصون علی خطر عظیم بیان حال ملامتیان و صوفیه مخلصان
بفتح لام انا اخلصناهم بخالصة ذکری الدار وصف حال ایشان است الکمل اجعلنا منهم اما طالبان آخرت ایشان چهار
فرقه اند اول زهاد دویم فقرا سیم خدام چهارم عباد اما زهاد طایفه باشند که بنور ایمان جمال حقیقی را مشاهده
کنند دنیا را بصورت قبیح معاینه نمایند لاجرم روی التفات از زینت فانی بگردانند و بجمال نعیم باقی اخروی
رغبت نموده دایم و قیم دانند و فرق این طایفه از صوفیه بیان آنست که زاهد بحظوظ نفسانی از مشاهده جمال
حقانی محجوب شده زیرا که جنت موجب آن فیها ما تشتهیه الانفس مقام حظ نفس است و صوفی بمشاهده جمال
حق از نظر و محبت ذات ازل بمصداق الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان

علی اهل الله انهم و کون محجوب گشته صوفی اهل الله گردید و زاهد با خرت رسید اما فقرا طایفه باشند
که ما التمس عمل از اسباب دنیوی نباشند و همگی تا در طلب فضل و رضوان الهی ترک نموده باشند باعث این
طایفه بر ترک سه چیز است یکی رجاء تخفیف و خوف عقاب زیرا که حلال را حساب حرام را عقاب است دوم
توقع فضل و ثواب و مسابقت در دخول جنت چه فقرا پیش از اغنیا به پانصد سال داخل جنت میشوند سیم
طلب فراغ بال و جمعیت حال از برای اکثار طاعات و حضور قلب و اذکار فرق میان فقرا و صوفیه آن است که
فقیر طالب نفس خود است و ایشان خواهان حق و قرب او باشند و از اینجا مرتبه در فقر مرتبه ایست که فوق مرتبه فقرا اما
خلاصه مقام فقر در مقام صوفی مندرج است بسبب آنکه صوفی را عبور بر مقام فقر از لوازم است و از هر مقام
که بگذرد خلاصه صفات آن انتزاع فرماید پس فقر با در مقام صوفی وصف دیگر باید آن بسبب نسبت جمیع
اعمال و احوال و مقامات است از خود بنفی و عدم عنایت از کرم و حق چنانکه هیچ عمل و مقام و حال را از خود نبیند لکن
خود را نبیند و جز او را نه وجود باشد و نه ذات و نه وصف باشد محو در محو و فنا در فنا باشد و این حقیقت فقر
از مشایخ منقول است که الفقیر لا یحتاج الی الله مراد از فقیر فانی است یعنی الفانی لا یحتاج الی الله زیرا که فاقد
لیس که الوجودات و احتیاج فرع و لازم وجود است چون وجود نماند فرع و لازم آن نیز نماند اما قبل از این که فقر
در معنی فقر آن رسم و صورت آن فقر است حقیقت مقام صوفی از فقر با نسبت نفی اراده خود در حظ نفس محو
و صوفی را اراده مخصوص نماند در صورت فقر بغنا اراده او در اراده حق محو گشته حکم او را اراده نماند و غنا
و بی بغض شده است پس اگر صورت فقر با غنا را اختیار نماید باختیار خود محجوب باشد زیرا که او را اراده وجود
این صفت موافق آن حدیث است که مؤمن باید که فقر و غنا و صحت و عنا و امثال آن را در نظر او برابر باشد این صفت
در صوفیه است فرق میان زهد و فقر آن است که فقر بی وجود زهد ممکن است چنانکه کسی ترک دنیا نماید بضرورت فقر
اما هنوز رغبت در او باقی بوده باشد و زهد بی فقر نیز ممکن است چنانکه کسی با وجود اسباب ملک رغبت از آن
مصروف باشد فقر را نهاد رسمی است و حقیقت رسم آن عدم املاک است و حقیقت آن بیرون آمدن است از احکام و صفات
اختصاص الجیوب محجوب در رسم صورت زهد است و علامت آن و معنی زهد صرف رغبت است از دنیا و ما فیها چون
حق تعالی خواهد که بعضی از اولیا خود را در تحت قباب غیرت از نظر خلق بپوشد دلق ظاهر ایشان را بلباس غنا و ثروت
که صورت رغبت است بپوشاند تا اهل ظاهر ایشان را از جمله راغبان دنیا پندارند تا جمال حال ایشان از نظر
نامحرمان مستور ماند حقیقت فقر و زهد وصف خاص دارد اما خدام جماعتی باشند که خدمت فقرا و طالبان
حق را اختیار نمایند چنانکه حق تعالی خطاب فرموده بداود علیه السلام اذا رأیت لی طالبا فکن له خادما ایشان اوقات
خود را بعد از ادای فرایض صرف سعی نمایند که خاطر طالبان حق از وفایت خود و اعانت امور معاش ایشان مصروف دارند

واز بر

واز بر نوافل طاعات مقدم دانند و در تحصیل ما یحتاج طالبان سعی بلیغ کنند اما عباد طایفه باشند که
پیوسته عبادات و فنون نوافل را ملازمت و مواظبت نمایند از جهت نیل ثواب اخروی این صفت در صوفی
موجود است لکن از شوایب علل معرا و از اغراض مبرا است پس معلوم شد که واصلان دو طایفه اند یکی آنکه بعد از
وصول و فنا حق تعالی ایشان را برای ارشاد خلایق رجوع فرماید و دیگر آنکه بعد از وصول و فنا ایشان را تخلی
رجوع نیست و فرقه اول مشایخ اند و فرقه دوم مجذوبان و سالکان متشرع طایفه اند و طایفه از ایشان سالکان
و طالبان حق اند یکی متصوفه اند و دیگری ملامتیه اند و چهار طایفه دیگر سالکان و طالبان آخرت اند که زهاد
و فقرا و خدام و عباد اند و هر یک از این هشتگانه غیر متصوفه دو متشبه می باشد یکی متشبه محق و دیگری متشبه
مبطل **در بیان متشبهان** بدانکه متشبه محق بصوفیه متصوفه اند که مطلع بنهایت احوال صوفیان شده و از مشتاقان
نسبت بقای صفات نفسانی از ایشان هنوز منقطع و مقصود معوق و ممنوع اند و متشبه مبطل بصوفیه جماعتی باشند که
خود را در کسوت ایشان در آورند و از کلیه عقاید و اعمال و احوال ایشان عاطل و باطل باشند و در بند طاعت
کردن بر داشته خلیع العذار در مرتع اباحت میچرند و میگویند که تقید با حکام شریعت و اعمال طریقت وظیفه عوام
که نظر ایشان بر ظواهر اشیا است اما حال خواص و اهل حقیقت از آن عالی تر است که برسوم ظاهر پردازند و همه
بظواهر شریعت و اعمال طریقت مقید شوند این طایفه را باطنیه و اباحتیه خوانند اما متشبه محق بمجذوبان محق مجذوب
و اصل طایفه باشند از اهل سلوک که پس از ایشان نخوند و قطع منازل نفوس ایشان تمام نیافته و از تاثیر حرارت
طلب وجود شان در قلق و اضطراب دایمند و چون از ظهور نتایج صبح کشف ذات استتار در مقام فنا گاه گاه
بقا از بوارق کشف در نظر شهود ایشان لامع گردد و نفحه از نفحات وصل از مهب فنا بمشام دل ایشان رسد
چنانکه ظلمات نفوس ایشان در لمعان نور آن برق که سطوع کرده در هبوب آن نفحه باطن ایشان از هیجان آتش طلب
و قلق شوق روحی و آرامی یابد و دیگر باره چون برق منقطع گردد و آن نفحه ساکن شود ظهور صفات
نفوس و حرارت طلب معاودت نماید و سالک خواهد که بکلی از ملابس صفات وجود منسلخ و منخلع گردد و غرق
بحر فنا شود و از تعب وجود بیکبارگی بیاساید چون انحلال هنوز مقام او نگشته گاه گاه بر وفا از گردد و او را
مشتاق اغتنام باشد اوقات متشبه محق بمجذوب واصل گرده شد و اما متشبه مبطل بمجذوبان واصل طایفه
باشند که دعوی استغراق در بحر فنا کنند و حرکات و سکنات خود را بحق اضافه نمایند و گویند حرکات ما
مثل حرکات ابواب است که بی تحریک محرکی حرکات ممکن نباشد و غرض ایشان از این کلام واهی تمهید عذر و معاصی
ما اهی خود و حواله آن باراده الهی و دفع ملامت نفوس است این طایفه را زنادقه خوانند اما متشبه محق
ملامتیه طایفه باشند که بتعمیر و تخریب منظر خلق خود را نیاده نماید و اکثر سعی ایشان در تخریب رسوم و عادات

واطلاق فارغ بود و آداب مخالطات بود و سرمایه ایشان نزاع خاطر و طیب قلب باشد و نرسم بطریقه رفت
و عناد از ایشان صورت نبندد و اکثار نوافل و طاعات از ایشان نیاید و ایشان عزایم اعمال نکنند و جز بادای فرائض
مواظبت ننمایند و بجمع اسباب دنیوی منسوب نباشند و بطیب خاطر قانع باشند ایشان را قلندریه گویند و این
طایفه را بجهت عدم ریا بملامتیه مشابهت دارند و فرق میان ایشان و ملامتیه آنست که ملامتی بجمیع نوافل و
فرایض تمسک جوید ولیکن آنرا از نظر خلق پنهان دارد اما قلندریه از حد فرایض در نگذرند و با اظهار و اخفا اعمال
از نظر خلق مقید نشوند مخفی نماند که از عبارت بعضی از این طایفه معلوم میشود که مرتبه قلندر فوق مرتبه باشد کما
قال الحافظ الشیرازی نظم بدر میکده رندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی اما طایفه که
در این زمان بنام قلندر موسوم اند ربقه اسلام از گردن برداشته و لوازم ملاهی و مناهی و فسق و فجور دقیقه
برون نگذاشته و از اوصاف مذکوره بجز اسم بهر ایشان عاری است چیزی دیگر نیست و اکثر ایشان را حشویه گویند
اوفی باشند اما مشبه مبطل ملامتیه طایفه باشند از زنادقه و ملاحده که دعوی اخلاص نمایند و حلال و حرام
ندانند و در مناهی و ملاهی کردن ساعی باشند در این زمان درویشان [illegible] چنانکه گویند مراد ما از آن
ملامت خلق است و اسقاط نظر مردم است و حق تعالی از طاعت و معصیت بی نیاز است و از آزار خلق محترز باشند اما
مشبه محق زهاد طایفه باشند که هنوز رغبت ایشان بکلی از دنیا مصروف نشده و خواهند که بکبار ترک از دنیا
رغبت کرده اند ایشان را متزهد گویند اما مشبه مبطل زهاد جماعتی باشند که از روی قبول عامه ترک دنیا
نمایند و طریق تعهد و تورع در تکلف پیمایند و هر که مرکز اسباب دنیوی برای ایشان [illegible] طلب
جاه و طلب اعتبار کنند و شاید که بعضی حال ایشان مشتبه شود و پندارند که ایشان از دنیا اعراض نموده اند
و [illegible] مال و جاه و با خویش اند ترکوا الدنیا للدنیا و ممکن است که حال ایشان بخود نیز پوشیده شود و گمان
برند که خاطر ایشان بطلب اسباب دنیوی مشغول نیست بی اعراض کلی از دنیا نموده اند که عالم و دنیا ما
سوی الله است این طایفه را مرائیه خوانند اما مشبه محق فقرا طایفه باشند که ظاهر ایشان برسم فقر مرتسم و باطن
ایشان خواهان حقیقت فقر باشند ولیکن هنوز میل بغنا و ثروت دارند و بتکلیف خود را بر فقر مبارزه
مینمایند اما مشبه مبطل فقر طایفه اند که ظاهر ایشان برسوم فقر مرتسم و باطن ایشان غیر مایل بحقیقت
ایشان از رسم فقر برای قبول خلق و حصول دنیا [illegible] ایشان را مرائیه گویند اما مشبه محق بخادم
طایفه اند که همیشه سعی در خدمت سالکان و طالبان مینمایند و میخواهند که خدمتی از ایشان بیرون از شائبه
غرض دنیوی [illegible] جاه صادر شود و در صدد تحصیل اخلاق درویشان میباشند اما چون هنوز بحقیقت خدمت
نرسیده اند لهذا گاهی بسبب غلبه صفات نفس خدمات ایشان در بعضی محل استحقاق واقع شود و گاهی بجهت غلبه

صفات

صفات قلب موقع کرده ایشان را متخادم میخوانند اما مشبه مبطل بخادم جماعتی اند که ایشان از در خدمت ثواب
اخروی نباشد بلکه خدمت را دام منافع دنیوی خود کرده اند تا آنان سبب استجلاب [illegible] و غیره
و اگر خدمتی ما را در حصول غرض مانع شود ترک خدمت کنند ایشان بین داخل ریاکاران اند اما مشبه محق
جماعتی اند که اوقات خود را مستغرق عبادات کرده اند و گاهی بسبب بقای طبیعت و عدم کمال تزکیه نفس آفات
نادر طاعات و عبادات و اوراد و اذکار [illegible] و بتکلف خود را بطاعت میدارند
متعبد میخوانند اما مشبه مبطل بعباد فرقه باشند از جمله ریاکاران که نظر ایشان در طاعات بمحض قبول خلق
در دل ایشان نور ایمان نباشد اگر گوینا را طاعت عبد و اتقیا [illegible] خود را بعبادت مشغول کرده اند اعاذنا الله
منهم بفضله و کرمه و منته و از این تقریرات معلوم شد که صوفی منحصر است بانکه ماموراند بعد از حصول مرتبه فنا
بارشاد عباد و محق [illegible] ماموراند بارشاد عباد [illegible] که میگویند که صوفی فرقه متعدده اند غلط
محض غلط است زیرا که صراط مستقیم محض یکی است و سالکان آن طریق بی یکفرقه اند و تفاوت بعضی با بعضی
فرقه [illegible] اما مشبه محق بصوفیه متصوفه اند ایشان [illegible] فرقه یکی است زیرا که تعدد فرق حاصل میشود مگر
اختلاف در مسایل اصول اما اختلاف در فروع سبب تعدد فرق نمیگردد بدلیل آنکه مثلا شیعه اثنی عشری چند
باعتبار اختلاف فروعی [illegible] اهل [illegible] لا نفرق بین احد من
رسله زیرا که میان رسل در مسایل اصول هیچ خلافی نیست با آنکه در مسایل فروعی اختلاف فراوان دارند
وحدت فرقه باعتبار اتفاق در مسایل اصول است و صوفیه در اصول حق و مسایل [illegible] متفق اند والسلام
علی من اتبع الهدی ذکر صوفی آباد نام دو سه موضع است مشهور ترینها صوفی آباد سمنان است که مزار شیخ
علاء الدوله در آنجاست و قریه ایست نزدیک صوفی آباد [illegible] خوب و محلی مرغوب است ذکر صاین خانی
صاین خان نام پسر جوجی خان و نبیره چنگیز خان و طایفه از ترکمان جرجان تابع وی بوده لهذا ایشان را صاین
خانی مسمی نموده اند ذکر صباحیه نام طایفه ایست در ملاحده [illegible] ایشان منکر خلفای ثلاثه [illegible] مذهب
امامیه [illegible] و عقیده شریعت مقدسه نباشند و [illegible] لیالی الجمعه باشند و [illegible] عدم حجاب و گشاده
بودن زنان ایشان فسق و فساد در میان ایشان [illegible] حدیقه پانزدهم در بیان حرف صاد برای معرفت
محققان زمان پوشیده و پنهان نخواهد بود که الف در حرف صاد در نهایت قلت است و آنچه دیده و شنیده
شده است مذکور میشود ذکر صلح [illegible]
بر وحدت مایل [illegible] معتدل [illegible] در میان [illegible] در جمیع [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] ذکر صبح لفظ صبح بمعنی

قریه و مزرعه است و بدین نام چند موضع است در ممالک شام و مصر و عرب چندان قابل تحریر نیست مخفی نماند که
در بیان حرف طاء مؤلف بر رای علماء اعلام و فضلاء ایام مخفی و مستور نخواهد بود که در حرف طاء بلاد معتبر
که در بار مجسته آثار است و آنچه مشهور و در افواه جمهور مذکور است بدکانها مبادرت مینماید **ذکر طرابلس** نام
دو بلده معظم است و اعظم آن در کشور مغرب است و آن شهری عظیم و بلده از قدیم است و در تصرف دولت
ملوک روم است و آنچه دیگر طرابلس شام است و وی در کنار دریا واقع و بلده بزرگ است و قریب ده هزار
خانه در او است و نواحی و لکثیر مضافات اوست و از توابع چند دهی است و ابنیه فراوان دهم خانه و بازار دو رویه
و باغات دلکشا و عمارات بخت است و مردمش قومی عرب و اکثر شافعی مذهب و دیگر حنفی و قلیل نصاری
و یهود اند الحق جای بسیار خوب و هوایش دلخواه است **ذکر طنجه** از بلاد مغرب و سکنه‌اش قوم عرب و اکثر مالکی
مذهب اند و از بلاد دریایی مغرب است نام آن کرچه … اما نواحی آن دلنشین است **ذکر طرسوس** از بلاد شام
و از مضافات حلب … و بلده دلنشین است آبش خوشگوار و هوایش سازگار و باغاتش بسیار و فواکه‌اش
سردسیر … بسیار است سکنه‌اش اکثر حنفی مذهب و دیگر شافعی و قلیل نصاری اند **ذکر طرابزون** از بلاد
و از مضافات اناطولی و در کنار بحر اسود است شهری بزرگ و بلده عظیم است و قریب ده هزار خانه در او است و
نواحی بسیار تابع اوست و سمت مشرق اسلامبول واقع در میان جبال و جنگل اتفاق افتاده از اقلیم چهارم
معمول پنجم است و هوایش ملایم و آبش سالم و خاکش خالی از رطوبت نیست و مردمش اغلب حنفی مذهب و دیگر
نصاری اند و همگی … زبان و … مهربان اند و کمان … خوب و اعلا … از آنجا به اطراف عالم
عالم میبرند و از فواکه فندق ممتاز و فراوان دارد **ذکر طخارستان** رکن اعظم خراسان است و محتوی است بر
بلاد فراوان و محدود است از سمت مشرق بملک بدخشان و از طرف مغرب بولایت هرات و مرو و از جانب جنوب
بجبال زابل و کابل و هزاره و از جهت شمال بکشور توران و همه بلادش از اقلیم چهارم و آبش خوب و هوایش خرم
و بعضی بلادش بطریق حروف تهجی مذکور شده و بعضی دیگر مذکور خواهد شد و دار الملک طخارستان قبة
الاسلام بلخ است و آن مذکور شد **ذکر طوس** از بلاد مشهور خراسان و اکنون قریه‌ها است که ویرانات است چند
جم بنا نهاده و بعد از خرابی طوس بن نوذر سپهسالار … قلعه کلات و کشت … از کیخسرو …
تعمیر کرده بنام خود موسوم ساخت و عمارات محکم و جایهای مستحکم طرح انداخت از اقلیم رابع در دامن کوهی
واقع و سمت مشرق … و مغرب … واسع است تا زمان خلافت مأمون از حوادث دوران مصون بود
و چون حضرت علی بن موسی علیه التحیة والثنا در قریه سناباد بیاسود … طوس بدو … اکنون
اکنون معتقد قریه آبادی عامر و سناباد شهری معمور است … و افواه مشهد مقدس مذکور است و

بحروف میم

بحروف میم مسطور و ظاهر شد از شهر طوس جمعی کثیر از صاحبان فضل و کمال ظهور نموده اند من جمله شیخ المشایخ
شیخ ابو القاسم کرکانی و شیخ احمد غزالی و برادرش محمد و ابوبکر نساج و ابو جعفر محمد و خواجه نصیر و حکیم فردوسی
شاعر و نظام الملک حسن از آنجا بوده اند **ذکر طبس** از مضافات خراسان است از اقلیم سیم و هوایش گرم و نخل
بسیار دارد و آبش از قنات و مضبوط است شهری مانند باغات فراوان دارد و مردمش خالی از مردمی نباشند
و شق و مجهور در اوقات در غایت … است و خلق آنجا همگی شیعه مذهب و حکام آن طایفه غریب اند و عدل
و داد و لطف و احسان مقدم امرای خراسان بلکه با اکثر ملوک ایران سبقت دارند و شاهد …
بسیار است از آنجمله در آن ولایت رسم دزدی و قماری و … و امثال این … آنجا نمی باشد
ذکر طبرستان بفتح اول و دوم و سیم … ربع مسکون … ملکی است … و مشتمل است بر بلاد بسیار
و نواحی بیشمار و بعضی آن معمور و قرای مشهور و جبال سخت و جنگلهای پر درخت و بکثرت ماء و رطوبت هوا
و حضرت ارض معروف و … آبادی … و عجیب معروف است و در کتب تواریخ مسطور است که در زمان
حضرت سلیمان بن داود علیه السلام طایفه دیوان طبرستان را آباد نموده اند … مردم آنجا را دیو … بعضی
گویند … مردم آنجا شجاع … و جبابرت … دیو … بعضی
… [illegible]
اولایت … [illegible]
اند … [illegible]
اهل آنجا … [illegible]
… [illegible]
خوانند و طبرستان از مضافات مازندران … بعضی بر عکس گفته اند … مازندران
و هفت ملوک است اول … دوم … سیم … چهارم …
رستمدار … پنجم … ششم … هفتم … و ولایت بسطام و شاهرود
دامغان و سمنان و … از بلاد طبرستان … کشور خراسان … جبال …
بیشتر … و اکثر … جنگلهای … و مسافران … ساحت و محدود
از طرف شمال … و از جانب جنوب … عراق … خراسان … خوارزم و خراسان … و از
مغرب … جبال … درو سطح … بعضی … بعضی …
و آن … کوه … کوه … درخط استوا …

سند رود را بلاد سودان و سمی به نیل قراست و منبع رود نیل از جبال قمر است و آن جبل دو شاخ میگردد یکی ممتد شده بطرف
شمال امتداد یافته از بلاد صعید و مصر گذشته و از اقلیم سیم و چهارم بجانب مغرب ممتد گشته در بحر محیط منتهی میشود
و یکی دیگر بطرف شمال هند شده و از بلاد سودان گذشته و باقلیم صعید و مصر آمده در قرب قاهره مصر
مایل بسمت مشرق گردیده و قریب هشت منزل طی کرده بعد بجانب شمال هند میشود و قریب بیکجا دامچی
میکند آنگاه بارمینیه صغری و قرامان و اناطولی آمده و چون بوسط اقلیم چهارم رسد بجانب مشرق ممتد شده و
از بلاد گرجستان و داغستان و شروان و آذربیجان و گیلان گذشته و از شمال طهران عبور کرده و از جنوب
طبرستان و مازندران مرور نموده و سمت شمال خراسان و زابل و قهستان و کابل و سیاه پوشان گذر کرده و
از جانب جنوب توران و بدخشان و ترکستان گذشته و تمام بلاد کشمیر و تبت را فرو گرفته و از مغرب ختا و
ختن و چین و ننکماین عبور نموده و از مشرق هندوستان و نیپال و بنگاله مرور کرده بدریای محیط می پیوندد
و طول آن کوه را هزار فرسخ و برخی هزار و پانصد فرسخ گفته اند و مورخان بالاتفاق چنان بیان نموده اند که در آن کوه
هزاران شهر و قصبه و بلوک در آن و جوانب اوست و بسبب قرب هر ولایتی باسمی موسوم است چنانکه در اقلیم قرب
هفتاد لغت اسم آن کوه را شنیده و زیاده بر دویست طایفه دیده باشد و اهل طبرستان زردشتی مذهب بوده بعد
از اعلام ملت بیضا اسلام قبول نموده و بعضی سکنه آن دیار طریق مذهب زیدی می پیمودند و جمعی مذهب
داشتند اکنون عموما شیعه اثنی عشری و مذهب جعفری دارند و قلیلی یهود و عیسوی مذهب خارج کتابی
و طایفه دیگر میباشند مشهور بگاو دارند و معلوم نیست که چه مذهب و چه طریق دارند و در هر حال آن جماعت
کفار و بغایت ذلیل و خوار اند از طبرستان و مازندران ملوک و سلاطین و علما و فضلای قریب و غریب اهل
بهم رسیده و ارباب علم و کمال و اصحاب ادب و حال بسیار برخاسته اند و جمعی کثیر از آن دیار بزیور فضایل صوری و
معنوی و کمالات ظاهری و باطنی آراسته اند چون اکثر زمین طبرستان و مازندران و گیلان قطعه قطعه افتاده
افتاده و اهل آن کشور را اولاد مرد گویند و چون عموما مردم آنجا خالی از بلاهت نیستند بمضمون اکثر اهل الجنة
البلهاء لاجرم مازندرانی از اهل بهشت نشان میدهند و در اغلب ولایات آنجا که نام و سایر جهات در غایت
قلت زراعت میشود و اقسام برنج در آنجا در نهایت کثرت است و نجوم طیور و اقسام ماهی بیحد و غایت است
ابریشم و امر حاصل میشود و کشکان فراوان در آنجا یافته میشود و باجهای ممتاز ابریشم و در بیمارستان
مکان میباشد و در موسم تابستان هوای اکثر بلاد متعفن و در فصل تابستان بعضی بلادش چرکین اما بسبب
کثرت باران در اکثر زمان زمین آنمکان سبز و خرم است و مردمش خوب صورت اند و سفید چهره
و سکنه بعضی بلادش از صباحت باهر اند بعضی بلادش مذکور شده و بعضی دیگر بطریق معهود خواهد

آمد ذکر

ذکر طالقان نام دو بلده است یکی در خراسان و دیگری قریب قزوین و طالقان قزوین مشتمل بر چند قریه معمور است که
اکثر آن در کوهستان واقع شده و مردمش از قدیم شیعه امامیه بوده اند و جمعی از اکابر از آنجا ظهور نموده اند و الحال
نسبتا در قصبه طالقان و اهالی آن مکان از ائمه اهل البیت وارد شده از آنجمله صاحب مجالس المومنین گفته که
در بیان احوال صاحب الزمان از کتاب کشف الغمه مسطور است که روی ابن اعثم الکوفی فی کتاب الفتوح عن امیر المومنین
انه قال و یحا للطالقان فان لله تعالی بها کنوزا لیست من ذهب و لا فضة و لکن بها رجال یومنون عرفوا الله حق معرفته
و هم انصار المهدی فی آخر الزمان و از اکابر اهل طالقان صاحب بن عباد مشهور است که وزیر فخر الدوله و مجد الدوله
دیلمی بوده و بغایت صاحب فضل و عدل بوده در کتب متداوله احوال و بطریق تفصیل مسطور است **ذکر طالش**
ولایتی است مشهور و در کتب احبا مسطور و مشتمل است بر نواحی بسیار و جبال بسیار آثار و محدود است از طرف شمال
بولایات شروان و مغان و از جنوب بگیلان و از مشرق متصل بدریای خزر و از مغرب بآذربیجان و ولایات طوالش
از شمال بطرف جنوب بطلع و در آن شهر معتبری نیست و دار الملک آن قصبه لنکران و جنگلهای فراوان دارد و کوهستان
بد بخت و تردد مسافران دشوار است و مجموع آن دیار از اقلیم چهارم و قلیلی از پنجم است عموما اهلش
و در علوم نادان و جاهل اند و اغلب اثنی عشری و از معارف ایمانی بی بهره اند و بعضی حنفی مذهب و بغایت گرد
ادب اند و نقاعش کتان و برنج و حاکم آن از قدیم همیشه از طرف ملوک آذربیجان و گیلان مقرر بوده و بعد از انقراض
دولت نادری حکام آن دیار بهیچ پادشاهی اطاعت نکرده هنگامیکه جامع این اوراق بآن دیار عبور نمود مصطفی خان نام
سید عالی مقام حاکم آن بود تا هذا الزمان آنجا بوده و با کافه رعایا و برایا بطریق نصفت و عدالت سلوک میکرد و از پادشاه
ایران هراسی بخاطر راه نداده و روسیه آنجا آمده و لشکر روسیه را بدان ملک برده میان طایفه روس
و لشکر قاجاریه مقاتله عظیم روی داده و شکست فاحش در قرب لنکران باهل ایمان افتاده و جمعی کثیر از جم غفیر اهل
اسلام شربت فنا نوشیده و کسوت سعادت ابدی پوشیده اند که تفصیل آن باعث ملال ارباب کمال خواهد بود
ذکر طارم نام دو بلده است یکی در فارس و از توابع لار و هوایش حار و آبش ناسازگار و در بعضی بسیار و مزارع
حاکمش در سیاست ملکی امتیاز است و خلقش همگی شیعه مذهب اند مدت سه سال میشود که نصیر خان بن
خان حکم فرموده که آنجا را بنده خوانند و هر که مخالفت حکم نماید بسزا رساند دیگری طارم است از محال
گیلان و متصل بولایت زنجان و هوای آنجا ملایم و آبش سالم و خلقش مذهب امامیه دارند و آثار آنجا ممتاز است
ذکر طور کوهی است مشهور و در کلام مجید مذکور و آن قریب بیت المقدس است و چندان بلند نیست
چون کوه طور را طور سینا نیز میگویند که حضرت موسی در آن مشغول عبادت بوده و در آن کوه بنبوت مبعوث
گردید و ادعوا استجبت لکم عرض حال بدرگاه ذو الجلال کرده امید صادق است که از حضرت عنایت و از کرم

خود را آورده باشد **ذکر طایف** اگرچه حقیر طایف را ندیده اما تواریخ آن دیار را دیده و حقیقت حال آن بلده معلوم کرده
است که طایف بعجایب و هوا از اکثر بلاد حجاز و یثرب ممتاز و اغلب میوه‌ها که آنجا با میوه آنات و در غمات بلاد
عرب هم از آن دیار برف و یخ پیدا می‌شود و مرکبات خوب آنجا حاصل می‌شود و ادیم طایفی یعنی چرم دباغی خوب آنجا
آید و جمعی از صحابه رسول و تابعین در آنجا آسوده اند رحمة الله علیهم و علی جمیع المطیعین الی یوم الدین **ذکر طهران**
اکنون دار الملک ایران است و در قدیم قصبه بوده از بلاد ری و سمت شمال شهر ری واقع و طرف شمال وی کوه البرز
که فیروزکوه و سایر اطراف وی واقع است و نیز بسیار بلوک ری بجز قلیب و هوا موصوف و بکثرت باغات دلکشا و انواع
میوه فراوان و نعمت فراوان و حبوبات و غلات ارزان است شاه طهماسب بن شاه سلیمان صفوی اراده
داشت که در وسعت و عظمت آن کوشیده و کریم خان زند بعمارت آن افزوده و در کثرت و عظمت آن سعی نموده
اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجریست مدت چهل و پنج سال است که دار السلطنه ملوک قاجاریه است
مسکن ارباب دولت و ثروت و مامن اصحاب حشمت و شوکت و محل کثرت و جمعیت است و قریب پانزده هزار باب
خانه و دویست و پنجاه و هزار دکان و صد کاروانسرا و دویست حمام و سی مدرسه و دویست جامع دارد و بکثرت
جامع اعظم مسجد شاه است و امرای دولت عمارات عالیه ساخته و بناهای بکر طرح انداخته اند و باغات دلکشا
بنا نهاده از آنجمله قصر قاجار در سیم فرسخی و باغ نگارستان طرف مشرق شهر واقع بغایت ممتاز است در
موسم تابستان اشراف شهر و در زمستان [illegible] ولایات در بلوک شمیران رفته
اوقات گذرانند و در این قلعه سمت شرقی و شمال [illegible] اتفاق افتاده و شهر آباد است و مردم طهران عموما
مذهب امامیه دارند و نقش محبت خاندان رسول را بر لوح ضمیر می‌نگارند **در بیان سلاطین قاجار بر سبیل اختصار**
بر دانای عالم آرای شاهان کشور اخبار و بر ضمیر مهر تنویر بادشاهان اقلیم آثار مخفی و پوشیده نماند که در تبیین احوال
ملوک قاجار و ظهور دولت ایشان تا الیوم کتابها ساخته و نظم و نثر مجلدات پرداخته اند و اگر در این مختصر تفصیل
احوال دائم انجام عاید شود قلم از تحریر آن عاجز آید لاجرم بموجب خیر الکلام ما قل و دل بطریق اجمال بعضی بیان می‌شود
تا نزد [illegible] مخفی که [illegible] جد امجد [illegible] محمد خان بود وی در خدمت شاه سلطان حسین و
پسرش شاه طهماسب [illegible] شان [illegible] کوس [illegible] بر خود [illegible] در خدمت شاه طهماسب [illegible] جاه و
جلال [illegible] دولت و [illegible] حشمت و شوکت [illegible] استیلا [illegible] و چون نادرشاه [illegible]
خود [illegible] عدم استقلال [illegible] نادرشاه [illegible] شاه طهماسب هیچ
توانست لاجرم [illegible] شاه طهماسب در ملک خراسان [illegible] نادرشاه [illegible]
در حقیقت خاندان خود [illegible] آقا محمد خان بن محمد حسن خان بن [illegible] خان

براولاد نادرشاه استیلا داد و بعد از من اخذ عنف و مصادره زیاده از تکلیف بعضی را معدوم و بعضی را
بدبخت فرزند نادر و بقیه نادر که از آنجمله یکی نادرمیرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضاقلی میرزا ابن نادرشاه
بود سلطان محمد شاه بقتل رسانید و سایرین تا الحال در بلاد ایران متفرق گردانید فقیر مرحوم میرزا
گرد ... [illegible] نادرشاه محمد خان را معدوم ساخت و محمد شاه
نادرمیرزا را ... نادرشاه را با ملاحت فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم تعقلون این دار بیدار و جهان ناپایدار
دار مکافات است و اگر صاحب هوش ... چشم خرد بر احوال عالم بنگرد و بر اوضاع جهان نظر کند
[illegible] دنیا دار مکافات است لاجرم ... نیکی کرده و بگردیدن [illegible]
[illegible] بود چنانکه [illegible] تا ایندم ... و عبرت [illegible] اقتضا نموده
و این ... الموعود که هر کسی که ... آنچه کرده ... براولاد و
شود و بر این مضمون حدیث [illegible] روایت کرده اند از آنحضرت که فرموده است که
[illegible] آل ابو سفیان نبی امیه ... باطل ... نبی امیه
[illegible] ظلم و ... طایفه بنی عباس ... اولاد بنی امیه
عباس ... انواع ظلم ... حضرت ...
[illegible] بنی عثمان ... اجداد ... ولایت ایران
[illegible] کرده ... و ... چنان ... سلطنت
دولت ... ملوک الطوایف در ایران ... انواع فسق و فجور ... اهل
[illegible]
[illegible] تقدیم رسانید ... خان
[illegible] شاه اسمعیل صفوی ... دولت
[illegible] هندوستان ... جماعت افغان ... ایشان
[illegible] جماعت افغان ... نادرشاه
[illegible] نادرشاه ظلم را باوج کیوان رسانید ...
[illegible] جماعت ... طایفه [illegible]
[illegible] هر که ... **نظم** هر که بد کرد
گرفتار شد هم ... گرفتار شد ... سیاحت ... از آنجمله

درکشمیر و شاه زمان را در کابل و نور بها را در شیراز و قاسم خان را در نوشهره و امثال ایشان فراوان دیدیم
واین واظهر ایشان طایفه نور بها بود که قریب بیست سال بغایت ظلم و جور نمودند اکنون که بسخط الهی گرفتار
شدند و بعضی باعمال خویش گرفتار آمدند تا حدی [illegible] که بعضها فارس دعا میکنند و آفرین میگویند حق گوشه
نشینان و منزویان بسی در این حال فرخنده بحق که حضرت حق و علا بایشان قدرت دهد [illegible] نشود و دیگر ظلم
و ستم نکرده و نام نیکو در صفحه روزگار بگذارند تم ذکر جمیل در جهان فانی بگذارد نظم نام نیکو گر بماند ز آدمی
به کزو ماند سرای زرنگار و [illegible] اعتقاد تمام بود و ابواب ظلم و جور بروی روزگار [illegible] بگشاد
ذکر [illegible] بجز بد [illegible] بیت دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی ذکر محمد حسن خان ابن فضل خان پادشاهی بود با همت و حمیت با شوکت
و در شجاعت و سماحت گوی سابقت از ملوک زمان میربود و عزمی راسخ و همتی ثابت داشت و هوای [illegible] عزم
رقم جهانگیری بر لوح ضمیر میکشید در این حال بسبب استیلای نادر شاه و متعلقان او [illegible] در جرجان
آن اوقات میگذرانید و انتظار لطیفه غیبی و لطف لاریبی میکشید بعد از انقراض دولت نادری پای همت بر کار
جهانگیری نهاد و با آزاد خان افغان و کریم خان زند چند بار مصاف داد و در اکثر حروب بر اعدای دولت غالب
گشت و با بر حشمت و شوکت تمام بار از ایوان کیوان در گذشت و در اندک زمانی ولایات طبرستان و عراق و
کردستان و آذربیجان را مسخر نمود و با عدت و شوکت هر چه تمامتر بدفع کریم خان عزیمت نمود و چون مضرب
خیام شوکت [illegible] شیراز [illegible] اعاظم و اکابر فارس [illegible] عالم پناه
آمدند [illegible] کریم خان در شهر متحصن گردید [illegible] رسید که
بود صورت فتح در آینه ظهور جلوه گر شود و ابواب فتح و نصرت عنقریب مفتوح گردد ناگاه بعضی از اسباب
شهریار مالک رقاب بطرف جرجان عزیمت نمود و مدت هفت سال در کمال استقلال سلطنت فرمود و عاقبت
یکی از غلامان آنشهریار [illegible] بقتل آن پادشاه مبادرت نمود و
سرش را [illegible] کریم خان آوردند بطمع اینکه خلعت خواهد گرفت و چون خیانت [illegible] در هر مذهب مذموم
بود و نزد عقلا بغایت شوم است لاجرم کریم خان گفت کسی که بولی نعمت خود دغا کند و این عمل و حقوق
و طریق [illegible] در دنیا [illegible] وجودش از جهان پاک باشد اولی است لهذا آن
حرام را [illegible] رسانید و آن [illegible] ذکر حسین قلیخان ابن محمد حسن خان
[illegible] در بلاد جرجان سرکرده آن بود [illegible] دست [illegible] جمال
حال [illegible] امیر [illegible] امارت

بکشود

بکشود و هم در آن نزدیکی از طایفه قاجار [illegible] آنشهریار را بقتل رسانید
ذکر آقا محمد خان ابن محمد حسن خان پادشاهی جهانگیر و خسروی جهاندار بود و در لشکرکشی و دشمن کشی و ترتیب
احشا و قهر اعدا بر ملوک زمان تفوق میجست و با اعتقاد راقم بعد از نادر شاه مانند آن پادشاه کشور
[illegible] در ایران چنین شهریاری با عزم و همت [illegible] الحق پادشاه جهانگیر [illegible]
روزگار کشیده و بسی کارهای خطیر نموده و بر عواقب امور بینا و بر اوضاع و احوال عالم دانا بود
[illegible] بمرتبه [illegible] عظیم الشان [illegible]
دست ستم [illegible] در بدایت حال علیشاه ابن ابراهیم خان برادرزاده نادرشاه بنا بر عداوت موروثی آن
[illegible] بعد از انقراض دولت محمد حسن خان اکثر اولاد آن شهریار با جمیع اعاظم قاجار
دستگیر کریم خان گردیدند و آنشهریار در شیراز در کمال عزت اوقات میگذرانید تا اکنون در حین احتضار کریم خان
[illegible] استرآباد رسید [illegible] اقبال
[illegible] جاه و جلال [illegible] دولت را مستاصل کرد [illegible] ایران [illegible]
[illegible] مخالف [illegible] دولت بود [illegible] عراق و فارس و کرمان و طبرستان و گیلان و کردستان و
آذربیجان و اکثر بلاد خراسان را مسلم گشت و با بر حشمت و شوکت آنشهریار از ایوان کیوان در گذشت و بنا
بر مخالفت کرمانیان [illegible] السیف را اسیر کرده در بلاد
ایران متفرق گردانید آنگاه [illegible] کفار [illegible] بعزم جهاد بگرجستان رفت [illegible]
کرده [illegible] و بقیه السیف را اسیر ساخت [illegible] مظفر [illegible]
و اکثر ایشان را مسلمان و اهل ایمان کرده [illegible] مخالف نماند مگر ابراهیم خان [illegible]
در سنه هزار و دویست [illegible] هجری [illegible] و چون ابراهیم خان [illegible]
شهریار [illegible] استماع [illegible] شهریار کشور گشای [illegible]
داخل قلعه شوشی گردید [illegible] باطراف ممالک ارسال کرد [illegible] در همان قلعه بعد از دو سه روز [illegible] محرم
الحرام سنه مذکوره [illegible] خلوت [illegible] هنگام شب [illegible] آنشهریار را بقتل رسانید
و رسوم [illegible] بجای آوردند شعر جهان [illegible]
[illegible] دل اندر جهان [illegible] میان [illegible] چنان مشهور است که آنشهریار
[illegible] ذکر سلطان فتحعلیشاه ابن حسین قلیخان
پادشاهی است با استقلال و خسروی است با جاه و جلال [illegible]

بموجب وصیت عم بزرگوار بر سریر سلطنت جلوس فرمود و جمهور رعایا و برایا را بعواطف شاهانه امیدوار
و مستظهر فرمود و یکمرتبه ولادت و دو نور احفاد و بسیاری خدم و افزونی حشم از سلاطین روزگار متفرد و
ممتاز و بدولت وافر و لشکر بیکران و شوکت بیشمار و جواهر بیشمار از ملوک زمان متفرد و امتیاز است و در بدو
جلوس آنشهریار جمعی از اشرار بفتنه انگیزی بعضی بخواستند برپا نمایند الا ان فتنه بزودی انطفا یافت و دشمن
ملک و ملت بمجهوله عدم شتافتند از آنجمله صادق خان شقاقی و حاجی ابرهیم شیرازی و متابعان ایشان
و شهریار کیهان مدار بر مملکت موروث مستولی گشت و صیت مهابت و صلابت جنابش از غرب و شرق در گذشت
سفرا از بیجان روم و فرنگ و هند و سند و توران و غیرهم بدرگاه عالم پناه آمدند و بعز بساط بوسی مفتخر
افزون شدند و همراه با از فرزندان نامدار و نوادگان کامکار هر یکی از بلاد معتبر گردید و حسینعلی میرزا بایالت کشور
فارس رسید و عباس میرزا نایب السلطنه بدار الملک تبریز آمده در تمامت آذربیجان مستقل گشت و حسنعلی
میرزا در خراسان با بیقدری از ابوان کیوان در گذشت و محمد ولی میرزا بحکومت یزد ممتاز و محمد علی میرزا بایالت
مازندران سرافراز گردید و عبد الله میرزا حاکم زنجان و علینقی میرزا شهر ابهر و قزوین و محمود میرزا در نهاوند و ملایر
و جهانگیر میرزا حکومت نهاوند رسید و محمد تقی میرزا بولایت بروجرد و توابع آن و شیخعلی میرزا بملایر و
تویسرکان مفتخر گشتند و محمد حسین میرزا در کرمانشاهان و سلطان محمد میرزا در اصفهان نافذ الفرمان شدند
و بهمن میرزا در سمنان و یکی دیگر از شاهزادگان در گیلان مستقل گردیدند و در کرمان ابرهیم خان ... و دام
آنشهریار بود و برقوه قاسم خان قاجار که از بزرگان حضرت شاهی است مستظهر بود مقتدر گشتند و همچنین
زادگان و دختر زادگان آن سلطان در اکثر بلاد و نواحی حکومت یافتند لهذا طرق و مسالک روی بامنیت
نهاد و ناهیها امن شده تاجران و سوداگران بر دوام بودند و بازار اعتبار و اقشه روم و فرنگ و مصر و شام و
هند و سند و کشمیر و کابل و توران در کشور ایران گشودند لاجرم مملکت معمور و رعیت مرفه بودند و خاطر عام
مرفه گشت مگر فرقه درویشان و گوشه نشینان که بعنایت بی پایان الله تعالی گویند که آن شهریار در بادی
الحال انحضار نمودند و لفظ این شهریار بکرورعقار استماع نمود که در مالک الثمال ... بام خروج میکردند
... بالواسطه احوال در مهد امن و امان آسوده الله مکرر درویشان و جماعت صوفیان جواب و سؤال کرد
میان فقیر و آن شهریار کشور گیر بسیار گذشت بنا بر عدم اتفاق آن شهریار بموجب الناس علی دین ملوکهم
معرفت ما ثاب ... بتحقیق معنی ... که جمهور رعایا و برایا نسبت بغربا و ضرا چگونه سلوک میدارند و طایفه
درویشان و گوشه نشینان چه قسم اوقات میگذرانند علی الخصوص بر فرقه فقرا و عبد الطون ... بطریق ...
چون سنه الله و ... انواع اذیت میرسانند بعضی مقدار برغربا و اهل فقرا سلط گشته مترجم میگردانند کرکوه

مشوی مجید شود شرح ان هفتاد من کاغذ شود اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است مدت
سی و یکسال است که در تمامی مملکت فارس و عراق و کرمان و مازندران و گیلان و خوزستان و لرستان
و کردستان و آذربیجان و اران و جرجان و اکثر بلاد خراسان در غایت جاه و جلال و در کمال استقلال
میباشد امید صادق و رجا واثق از کرم حضرت کریم و لطف خداوند واجب التعظیم چنانست که آن پادشاه
رفیع جاه را فقیر نوازی و مسکین پروری روزی و دوست گرداند و جناب اسباب دنیا و تحمل آن پادشاه
اعلاشان امر اخروی آن شهریار بدایتی به بعضی مساند محمود آل الامجاد **نظم** شنیدم که در وقت نزع روان
بهرمز چنین گفت نوشیروان که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش چون دعای فقیر
رفیع شایسته پادشاه است که مقرب باجابت مقرون گردد **ذکر عباسقلیخان** ابن محمد قلیخان قاجار امیری
بود بجلالت قدر و انشراح صدر و علو شان و سمو مکان موصوف و بلطافت طبع و صفوت ضمیر و جودت
و حسن خلق معروف و بزیور کمالات نفسانی و فضایل انسانی آراسته مانع فضایل که و هیده و اخلاق ناپسندیده
پیراسته بود بصدق و صفا و مهر و وفا مشغول بود و از جهد و جهاد در نظر اولاد ... کسری بکیهان
مقصود **مصرع** از کمال لطف هر چه کریم چنین بود دانم گوید که در میان طایفه قاجاریه بکثرت مروت و فتوت و وفا
ما ننداش امیر کثیر ظهور کرده بود در ایام محبت و مودت و رافت مادر دهر زاده بود بعهده شود الدان امیر جلادت
مصیر در خدمت شهریار کشورگیر بمنصب کشیکچی باشی مفتخر بود و بعد از آن شهریار بکنج عزلت و کنج منصب اختیار
نمود **نظم** ز منصب بی دعی در دو منصبو که هر منصب یقین بر منصبی به تا آنکه در سنه هزار و دویست و سی و
جهان جاوید انتقال فرمود و خان ذیشان در خدمت حضرت ایران در سلک امرا عظام و خوانین والا مقام
بود و درویش پسندیده و خوش حسن سلوک مفتخر بود و با وجود منصب امارت و رفعت منزلت با ارباب کمال هدم و با
اصحاب مجد و حال همدم و از معالم فقر و فنا آگاه و در عوالم صدق و صفا معرفت دستگاه و از طریقت علیه
نعمة اللهیه بهره ور در عشق و محبت و سخن و بیانیه همگنان سر دفتر بود و با زمره فقرا و غربا و اهل الله تعالی
اخلاص و ارادت داشت و از رعایت و خدمت و محبت اهل عرفان و اصحاب ایقان دقیقه مهمل و معطل نگذاشت
لاجرم اهل حسد فی جیدها حبل من مسد با او عناد کرده اتحاد معرفت نشان از اهل زمان جور و آزار کشیده
و جام ملامت از دست ابنای روزگار بسیار کشیده سیما از عم و ابنای عم بعضون الانامل من الغیظ
و اذیت از ایشان فرستاد بنا بر **مصرع** خویش است که در پی شکست خویش است و چون دید که بسیر خاطر
دنیا و اقربای زمان خویش سید بیدهد تا موجب تحسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله حسد بوده خاطر
مانع خان والا امیر نجابت بنیاد تا آنکه در سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری باعتدال مزاج که اعتدال انجا

وچون قضا مبرم و قدر محتوم بود علاج اطبا بجائی نرسید وی مثل از مرض کشتن نزد خویش و بیگانه کفتی که
عنقریب من از این سرای فانی بعالم جاودانی انتقال خواهم نمود و این کلام را بیش اکابر و اصاغر مکرر فرموده بود تا
آنکه در شهر محرم در سنه مذکوره در ریعان جوانی و عنفوان زندگانی داعی حق را اجابت نموده از جهان بیوفا
برای بهجت مآل خرامید و نعش آنکرامی را بعتبات عالیات نقل کرده در مشهد حسینیه مدفون کردید رحمة الله علیه
سن شریفش بسی سال بود مصرع حیف از آن مردن و افسوس از آن زیستن ارغان غفران مآب عقب نماند
مکر صبیه و از اعمام بعد از فوت خان بیکم از جمله اعمام عقد نموده و بسر او داد کار نامه از صبی و خویش ایشان محمد خان
است که بصفت صدق و صفا و مهر و وفا موصوف و بفضایل انسانی و کمالات نفسانی معروف و محمود فقرا و مسعود
امرا و منظور عرفا و مقبول اولیا است و در بزم دلکش و در رزم آتش در سیرت فرشتی و در صورت زیبا است و موفق
صفا بیشه و عاشق وفا اندیشه در کشور محبت یکانه و در عرصه مودت مردانه است و بواسطه فقیر مرید جناب قطب
العرفا مجذوب علیشاه طیب الله ثراه میباشد با وجود عدم مساعدت روزکار و بیمهری ناهنجار دهر جهانی دوران ضمیر
حال الفقرا و تفریغ بال طالبان را سعی بلیغ دارد و دقیقه از دقایق خدمت و محبت فرو نمیکذارد و اسید از
کارسازی لطف ایزدی آنست که از نواع ماموران است که ان کرامی اعلا مراتب کاملان برسد و اتحاد و اصلان در کاه و
عارفان آگاه کردد بمحمد و آله الامجاد مخفی نماند که در طهران جمعی کثیر دیدن و ملاقات نموده است و اکر مجموع ایشان
مذکور شود کلام بطول انجامد و از مطلب دور افتم از آنجا که بهذا باقتصار کوشید و چشم از ذکر باقی ایشان بوشید
زیرا که در ذکر ایشان بجز ملال خاطر نبود و شاهد مقصود روی ننمود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
حدیقه هفتم در بیان حرف طا بر ضمیر اهل طریق و اصحاب تحقیق مخفی و پوشیده نماند که در حرف طاء معجمه
بلاد و امصار در بلاد و شنیده نشد مکر سه ولایت نوشته میشود ذکر طهور قصبه ایست معمور از ولایت مصر و نزد
سرحد بحر از خاندوست و چند قریه معموره مضافات اوست آن قصبه در کنار رود نیل واقع و جوانب او همه
واسع آبش خوشکوار و هوایش سازکار و باغاتش دلکشا است و حبوب و غلاتش فراوان و فواکه کم میسر میشود از آن
است و سکنه اش همکی قوم عرب و اکثر ایشان شافعی مذهب و خالی از مروت نباشند ذکر طفیر قلعه ای از یمن است
قلعه محکم دارد مقبره شرفای یمن و مضامین در ده بی ملوک یمن در انجا مدفون است فقیر ندیده ذکر ظفر آن نیز از
بلاد یمن است و کویند قصبه دلکشا و محل بهجت فزا است واقع در یمن است حدیقه هشتم در بیان حرف عین مهمله
بر ضمایر اولوا الابصار و بر خواطر عرفاء روزکار پوشیده و استتار نخواهد بود که در حرف عین دیار و امصار بسیار
است و اکثر مشهور در کتب اخبار مسطور است و راقم دیده و استماع نموده مختصر بیان مینماید ذکر عربستان بر ارباب
قوم عرب پوشیده نماند که قوم عرب را جزیرة العرب نیز کویند چه که محدود است از طرف مشرق بحر یمن و از سمت جنوب بحر

قلزم و از جانب مغرب بحر شام و سویس و از جهت شمال شط فرات و دو وادی کشور هفت ماه و پانزده روزه راه
و صحرا و بیابان آن زیاده از کوهستان است و بنه قسمت نموده اند بدین موجب حقاف و بادیه و
تهامه یمن و هشامه حجاز و نفس حجاز و عمان و شحر و عروض و نجد حجاز و نجد یمامه و یمن و هجر و هر یک از آن قسمت
محتوی است بر بلاد بسیار و قصبات بیشمار و دهات معموره و قرای مشهوره و قبایل از حصر افزون و عشایر از حساب
بیرون و مجموع بلاد عرب از اقلیم دویم و قلیلی از سیم و بعضی بلادش کم و اکثر دیارش کرم و سکنه اش همکی قوم عرب
و اکثر شافعی مذهب و دیکر زیدیه و دیکر حنفی و دیکر خوارج و دیکر شیعه امامیه و دیکر حنبلی و دیکر وهابی
و قلیلی ما لکی اند و غیر از اهل اسلام ملتی دیکر در جزیره عرب نیست و در انساب عرب کفته اند که عرب بر دو قسم اند
قسمی از اولاد قحطان بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح ع اند و قسمی از اولاد عدنان بن ادد بن اود بن الیسع
بن الهمیسع بن سلامان بن النبت بن قیدار بن اسمعیل بن خلیل الرحمن ع اند و طبقات انساب عرب بر شش طبقه اند
اول شعوب دویم قبایل سیم عمایر چهارم بطون پنجم افخاذ ششم فصایل و فرقه از اهل انساب کفته اند که عرب بر دو صنف اند
صنفی عاربه و صنفی مستعربه و طایفه عاربه از نسل عاد و ثمود و طسم و جدیس و امیم و عبیل و عمالیق و جرهم الفخیم اند
و ایشان همکی از جهان برافتادند و بغیر از الهی کرفتار شدند و روی بدار الجزا نهادند و طایفه مستعربه از نسل اسمعیل
بن حضرت خلیل الرحمن اند اکنون نسب جمیع عرب بانحضرت می پیوندد و بعضی از علمای اخبار کویند که قوم عرب سه
بنده فرقه اند فرقه بادیه نشین و طایفه بر عکس این و جمعی بر آنند که اکنون که سیصد هزار و دویست و چهل و دو هجری است
طایفه عرب بر سه صنف است اول صنف عاربه که ایشان از اولاد قحطان است و اول کسی که از اولاد قحطان بلغت
عرب تکلم نمود یعرب بود و از او یشجب در وجود آمد یشجب نام داشت و فرزندی متولد شد سبا نام چه که بسیار اسیر کرد
و این لقب سبا از فرزندان سبا کرامت فرمود تا بنج نفر از اولاد سبا و این نسب باقی ماند اول حمیر دویم کهلان
سیم عمرو چهارم اشعر پنجم عامله بارب تعالی هر یک از آن فرزندان را قبایل از حد افزون و عشایر از حساب بیرون عطا
فرموده دویم از صنف عرب مستعربه که ایشان از اولاد حضرت اسمعیل ع اند در کتب اخبار آمده که قبل از هزار و هفتاد و سه
سال از هجرت نبوی ع حضرت اسمعیل در مکه معظمه دختری از قبیله جرهم نکاح کرد و حضرت واهب العطایا از آن دختر
دوازده پسر بحضرت اسمعیل عطا نمود و نسب عدنان بهشت واسطه بانحضرت میرسد ابن دو قبایل بسیار عظیم
اسمعیل عنایت کرد که هر یک از ایشان کفته اند سیم از اعراب عرب مختلفه اند ایشان را اعرابیه کویند و این طایفه در
دو قبیله اصل اول از آن اصل دویم بنو برخی ایشان فرزندان قیدار بن اسمعیل اند اهل انساب کفته اند
که برای بنی نحر ... بوده اند اما داخل عرب شده اند مخفی نماند که باعتبار ادعیه جز بنی عرب بنی قحطان بر ادر قحطان نه
بنقول خود قحطان بوده و بعد از آن مهر و لایق را صاحب باقی ممالک نموده بنامی موسوم ساخته است و اصل سکن

قوم عرب همان جز بخ عرب بوده و بس و در مرور ایام و کرور دهور و اعوام مدت و کثرت تمام در ایشان پدید گشت
و صیت قدرت و قوت و شوکت ایشان از غرب و شرق درگذشت اکنون در قامت بلاد عراق عرب و شام و مصر
و مغرب زمین و نجد و اکثر بلاد عراق و عرب و شام و مصر و مغرب و سودان منزل کرده و سوس و در بعضی جزایر
فارس و هند و در بعضی دیار روم و خراسان و ماوراء النهر سکونت دارند و قوم عرب الحق در اکثر صفات حمیده چون
طلاقت لسان و فصاحت بیان و شجاعت و سخاوت و فراست و حمایت و غیرت و مهمانداری مقدم ابنای روزگار
اند اما عموما اکثر ایشان بی ادب و بر مزاج ایشان مکر و دغا غالب و بر جور و عناد و فساد طالب اند و حرص و طمع بسیار
دارند و در دزدی و قطاع طریق مقتدای قوم افغان و الوارند و در قدیم الزمان بر ملت ابراهیم بوده و بر ملت حضرت
خلیل مشغول بودند بسبب تقادم زمان در میان ایشان اختلاف افتاد و هر طایفه سر نوای دیگر نهاده بعضی گفتند
ما هی الا حیاتنا الدنیا و ما یهلکنا الا الدهر و جمعی عبودیت ملائکه اقرار آوردند و گفتند که ملائکه دختران ایزد
سبحانه و تعالی اند لقوله تعالی و یجعلون لله البنات سبحانه و لهم ما یشتهون و برخی بعبادت اصنام قیام نموده گفتند ما نعبدهم
الا لیقربونا الی الله زلفی و اول کسی که در عرب بت پرستی را رواج داد و این بدعت در میان ایشان نهاد عمرو بن
لحی بود و از آن زمان تا ظهور خاتم الانبیاء علیه السلام انواع مذمومه رواج تمام داشت و آنحضرت دوش بشکست لات و عزی
و هبل و یغوث و یعوق را و انداخت و طریقه مذمومه […] را از دیار عرب نابود و معدوم ساخت و اقسام
آنها را ذکر نموده […] بطریق معهود مذکور خواهد نمود ذکر عراق عرب کشوری است مشهور و در افواه
و السنه مذکور و در […] مسطور است که عراق عرب بمنزله دل ایران است و در […] مشهور جهان است
و مشتمل است بر بلاد قدیمه و مدائن عظیمه و قصبات معموره و نواحی مشهوره هیکل از اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش
گوارنده و خاکش زرخیز و هفت مدینه بزرگ داشته مشهور […] مسجد بوده و بقضای روزگار اکثر آن خراب
و آن ملک محدود است از طرف شرقی ببلاد کردستان و خوزستان و از سمت مغرب ببلاد ربیعه و دیار بکر و از جانب
جنوب بحر عمان و بادیة العرب و از جهة شمال ببلاد ارمنیه اکبر و جبال کردستان پایان امکان زیاده از کهستان
و طولش از تکریت الی عبادان صد و بیست فرسخ و عرضش از عقبه حلوان الی قادسیه هشتاد فرسخ است و دار الملک
ساسانیان بوده و ملوک بابل و ملوک حیره از اعاظم و بوده اند در زمان خلافت عمر بن خطاب در سنه شانزده
هجری سعد بن وقاص فتح کرده و عراق ولایت را باهل اسلام وقف نموده و برعیت انجا فرمان داد و پیمود سی و شش هزار هزار
جریب و هر جریبی شصت گز در شصت گز […] موجب خراجی و آن نهاد […] گندم کار چهار درم و
جو کار دو درم و بر نخلستان هشت درم و […] درم و بر اهل ذمه […] خراج مقرر کرده و مجموع خراج دیوانی
آن ولایت در زمان خلافت وی صد و بیست هزار هزار مثقال زر بوده و در زمان حجاج بانده هزار هزار رسید

و بسبب

و بسبب ظلم آن ستمکار این تفاوت فاحش ظاهر گردید و بعد از خلافت خلفاء ملوک بنی امیه برجعت […]
استیلا یافتند و مدت هزار ماه و بیشتر تغلب نمودند عاقبت بملک عدم شتافتند انگاه ایالت آن ولایت بخلفای بنی
عباس رسید و مدت پانصد و بیست و پنج سال و کسری حکومت ایشان امتداد کشید و هلاکو خان دولت
عباسیان را بنهایت رسانید و بعد از انقراض دولت چنگیزیان نوبت ایلکانیان آمد و چندگاه […] امیر تیمور
[…] مقرر شد انگاه ملوک ترکمان آنجا را گشودند و مدتهای مدید در آنجا حکومت نمودند چون دولت ایشان
درگذشت شاه اسمعیل صفوی متصرف گشت و چندی ملوک عثمانیه در حیطه تصرف آوردند و ملوک صفویه
از ایشان استرداد کردند تا آنکه در عصر شاه صفی ابن صفی میرزا بن شاه عباس ماضی سلطان مراد بن سلطان
احمد خان متصرف و تصرف نمود از آن زمان تا این اوان در تصرف اولیای دولت آل عثمان است پوشیده نماند
که سکنه عراق عرب متفرق بچند فرقه اند اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه در عدت و کثرت گویا برابر و یکسان است اما
تسلط و اقتدار حنفی مذهب و بعد شافعی و دیگر شیعه امامیه اند قوم یهود و نصاری […] و خراج
خراج گذارند و قلیلی علی اللهی و کرد یزیدی و […] و طایفه […] در میان کرد […]
[…] ایشان […] ذکر عراق عجم دیاری است معروف
و باعتدال هوا موصوف و مشتمل است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و جبال راسیه و تلال عالیه و شکارگاههای […]
و مرغزارهای […] لکن محدود است از طرف شرقی بولایت مفازه و کرمان و از سمت مغرب ببلاد کردستان و
خوزستان و از جهة شمال ببلاد […] و آذربیجان و از جانب جنوب بملک فارس طولش از […]
پنج فرسخ و عرضش از گیلان الی خوزستان صد فرسخ و محتوی است بر چهل پاره شهر و قصبه و […] و اکثر بلاد از
اقلیم چهارم و قلیلی از سیم و جبال […] کشور بیشتر از صحرا و بیابان است و گروه مختلفه در آن دیار مسکن دارند
عموما […] و بعد […] دیگر الوار […] اغلب […] شیعه امامیه و […] علی اللهی و دیگر یهود و دیگر
عیسوی اند و قلیلی سنی حنفی مذهب اند و اقل قلیل اسماعیلی […] از ایشان […] و قدیم الایام دار الملک
جبابره معتبر بوده اصفهان و قم و ری و همدان و در کتب اخبار مسطور است که از بدو سلطنت پیشدادیان
تا نهایت دولت ساسانیان آن ملک در تصرف ملوک عجم بوده مگر وقتی که اسکندر آنجا را مسخر نموده تخت دارا
[…] سال در آن ولایت حکومت داشت و دیگر اسکندر […]
اکبر […] بطلمیوس […] ملوک اشکانیان گذاشت و در سنه بیست و […] هجری
در زمان عمر بن خطاب بدست اسلامیان افتاد و چند ماه خلافت خلفای عرب […] طایفه بنی امیه آن
ملک را تصرف کردند بعد از انقراض دولت […] خلفای بنی عباس در حیطه تصرف در آوردند و در اواسط

ایشان ملوک صفاریه انجا را گرفتند و سلاطین طبرستان نیز بدان ولایت رفتند چون ملوک دیالمه پیدا شدند
مدتها در انکشور حکومت نمودند تا انکه سلطان محمود غزنوی انرا از ایشان انتزاع نمود و چندگاه در تصرف غزنویه بود
انگاه سلاطین سلجوقیه انرا ضبط کردند و خوارزمشاهیان از تصرف ایشان بیرون اوردند چون دولت چنگیزیه
ظهور یافت دست دولت ایشان بکشور عدم شتافت و چون دولت مغولان روی بزوال نهاد ان ملک به سلسله مظفریه
و امیر تیمور و اولاد او بعد استقرار یافت و مدتها در تصرف ال تیمور بود و بعد از ایشان ملوک ترکمان متصرف بودند
تا انکه شاه اسمعیل صفوی ظهور نمود و قریب دویست سال شاهان صفویه در ان ولایت پادشاهی کردند در اخر دولت ایشان
جماعت افغان تمامی اعمال انرا در حیطه تصرف در اوردند و نادرشاه از ان طایفه باز گرفت و بعد از انقراض دولت
نادریه و ظهور هرج و مرج شیخ کریم خان زند انجا را مسخر کرده و چون زمان دولت زندیه در گذشت کوکب اقبال
ملوک قاجاریه طالع گشت اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است تمامت ان ممالک در تصرف
سلطان فتحعلی شاه قاجار است حمدالله مستوفی گفته که حقوق دیوانی عراق عجم در زمان دولت سلجوقیه هزار و
پانصد و بیست تومان معمول بوده والله اعلم **ذکر بامیان** وی در ده فرسخی ولایت بامیان و از مضافات
طخارستان و از توابع کابلستان واقع و در میان جبال شامخه اتفاق افتاده و چند پاره قریه در اوست هوایش سرد
ابش بغایت نیکوست و مردمش قوم هزاره و اکثر شیعه امامیه اند و سنی نیز دارد و در قرب ان مغارهای
[illegible] نقاشان بوده اند در قدیم اهالی انجا را [illegible] بوده که [illegible] انجا را [illegible] نام کرده اند و
[illegible] اسمی است که علم کرده اند و این ناحیه مثل انکه عراق عجم را کرده اند **ذکر عمان** نام دو موضع است یکی
و ان مدینه ایست نیک و محلی است [illegible] نزدیک و چند قصبه از توابع اوست و قصر جالوت در عمان است و دیگر
ولایتی است مشهور و در السنه و افواه مذکور و محدود است از جهت مشرق و شمال بدریا و از طرف مغرب بادیه
العرب و از جانب جنوب بولایت یمن و مشتمل است بر بلاد قدیمه و قصبات عظیمه و [illegible] از اقلیم دویم و هوایش گرم
واب روانش کم و بعضی دیارش خرم و جبالش اکثر از صحاری و باعث ابادی انجا عمان نام بوده از نسل [illegible]
و [illegible] قحطان و دیار حضرموت از توابع اوست و طوایف مختلفه در انجا سکنی دارند از انجمله هندو [illegible]
سواحل [illegible] و اکثر [illegible] قوم عرب و خارجی مذهب [illegible] و حضرموت [illegible]
و [illegible] و صور و مسقط و مطرح و مکلا از بلاد عمان است و فواکه گرمسیری مانند نارنج و ترنج و لیمو
[illegible] و موز و انبه در انجا فراوان است **ذکر مذهب خوارج و سبب ظهور ان** انچه علمای اخبار در کتب خود
اورده [illegible] کرده خلاصه انها این است که اصل خوارج پنج فرقه اند اول ازارقه دویم نجدات سیم
[illegible] چهارم صفریه پنجم اباضیه و اول طایفه که از خوارج پیدا شدند ایشانرا محکمه خوانند و سبب ظهور ایشان

ان بود

ان بود که چون امیرالمؤمنین ع بصفین روی توجه اورد و با معاویه بن ابی سفیان مجدد مصاف کرده و بعد از چند
هفت مصاف داده و قریب بهفتاد هزار کس از شامیان شوم را بدرود زخم فرستاده و نزدیک بان رسید که معاویه [illegible]
شود و لشکر شام نابود گردد معاویه و عمرو بن عاص با یکدیگر مشاورت نمودند و ابواب مکر و حیله گشودند و گفتند
مکری و حیله باید کرد و انگیخت و سلسله جنبان علی را از هم باید گسیخت و اگر نه علی جمله را هلاک کرده و همه را بدیار
عدم رساند پس با یکدیگر قرار دادند و بنیاد حیله نهادند که بامداد جیش از جلد قرانها را بر سر نیزها نمایند و برابر
لشکر علی بن ابی طالب ع بیایند و ندا کنند که ای قوم ما گوینده کلمه لا اله الا الله میباشیم [illegible]
یکدیگر [illegible] بیایید تا در قران نظر کنیم و بان عمل نماییم و چون چنان کردند لشکر امیرالمؤمنین ع [illegible]
[illegible] میگویند بکلام الهی کار میباید کرد هر چند حضرت امیر ع فرمود که چون این مخذولان را معلوم شده که [illegible]
ایشان نزدیک امده و این مکر و حیله [illegible] کرده اند که بدین حیله [illegible] شوید انا کلام الله الناطق [illegible]
از خوارج احدی کلام انحضرت را نشنید و این کلام صدق انجام مقبول خوارج نگردید و انحضرت دیگر باره [illegible]
اگر معاویه و عمرو عاص را بقران ایمان بودی بقرار ایشان هفتاد هزار کس کشته نشدی و دیگر [illegible]
و قدم [illegible] در میان [illegible] که کار ایشان باخر رسید [illegible] ایشان از هم باشید [illegible]
[illegible] این جماعت مخالف [illegible] شدند و از اطراف و جوانب او [illegible] گفتند که اگر بقران مجید نگروی و حکم انرا حق ندانی
ترا گذاریم و یا از میان بدر اریم و چون [illegible] معاویه و عمرو عاص شاهد بود و خواست که [illegible] خوارج را
ملاحظه [illegible] گشته [illegible] گفت که اکنون [illegible] عبدالله بن عباس
بفرستید خوارج [illegible] اوردند که ما [illegible] ابوموسی اشعری [illegible] نمیخواهیم هر چند انحضرت فرمود که ابو موسی
لایق این کار نیست بجای نرسید و گفتند که غیر از ابوموسی کسی را نمی خواهیم اخر الامر انحضرت ابو موسی را
فرستادند و چون ابو موسی با عمرو عاص ملاقات کرده با یکدیگر بمشورت افتادند و گفتند که علی و معاویه را از خلافت
خلع باید نمود و دیگری را نصب باید کرد تا فتنه ساکن گردد و اطراف ایمن شود و مقرر کردند که عبدالله بن عمر را
[illegible] ابو موسی [illegible] ایشان هر دو [illegible] باشند و در جمع خواستند که
[illegible] مقرر کرده بودند بجمع [illegible] برسانند [illegible] طایفه را اگاه کرد [illegible] عمرو عاص گفت اول
تو علی را خلع کن انگاه من معاویه را ابو موسی گفت ای قوم بدانید و اگاه باشید که علی و معاویه ملک [illegible]
و در این فتنه مردم هلاک شدند و صلاح دین و دنیا و رفاه اهل دنیا در ان است که هر دو را از خلافت
معاف داریم و این کار را بشوری بگذاریم و من گواه باشید که من علی را از امامت و خلافت بیرون اوردم
چنانکه این انگشتری را از انگشت خود بیرون کردم انگاه خاتم را از انگشت بیرون اورده عمرو عاص [illegible] چون

خاتم بدست عمرو عاص شهادت مناص افتاد وی گفت ای قوم شما را معلوم است که چندین هزار کس بقتل
رسیدند و علی وقت بسجد و در طرفی فساد میبود من گواه باشید که خلافت را بمعاویه دادم و نام او را خلیفه
نهادم چنانکه این انگشتری را در انگشت کردم ابوموسی احمق که مرض از حق بود گفت که با من مکر و غدر نمودی
و میان من و تو مواضعه چنین نبود که زبان گشودی و عبدالرحمن بن ابو بکر گفت کاش ابوموسی مرده بودی
و چنین حکمی ازو صادر نشدی حاضران آواز برآوردند که لا حکم الا لله و اهل عراق خواستند که تیغ انتقام
از نیام بیرون آورده با شامیان آغاز قتل کنند دیگران گفتند بی رخصت امام زمان جایز نیست و بعد از
وقوع این قضیه شیعه مردم بچهار فرقه متفرق شدند زمره گفتند که ما کار این مرد را بحق علی و معاویه را
بجفا واگذاشتیم اگرچه نام مرجئه نام نهادند و فرقه گفتند که بر ما لازم و واجب است که کتاب رب الارباب
متابعت نمائیم و هر چیز که کلام الحق است کندا جا کنیم و هر چیز که امامت در بطلان قرآن مقرر شده باشد
و این فرقه را معتزله نام کردند و جمعی دیگر اظهار نمودند که ما کسی را بخلافت و امامت احق و اولی از علی بن ابی طالب
ندانیم ایشان را روافض و بعضی شیعه خواندند و گروهی گفتند که لا حکم الا لله و علی بن ابی طالب نعوذ
بالله کافر شد بحکمین و ایشان را محکمه نامیدند و خوارج از این فرقه پیدا شدند فقیر گوید که این بلیه و فساد بود از
شادهای معاویه بر کران ظهور نمود و خوارج دوازده هزار کس بودند بحضرت امیر خروج نمودند و آنحضرت
در جنگ نهروان مجموع ایشان را بتیغ آبدار البوار روان ساخت و وجود ناپاک آن قوم را از ساحت جهان برانداخت و بعضی
از بعضی از اکره و مکروه واجب القتل نجات یافتند و چند نفر از ایشان حرامزادها که مال ایشان حلال و خون ایشان
مباح بود بدیار عمان شتافتند و بکلیه مکر و حیله ابواب فتنه گشودند و بعد از ایام جمعیت و انده حرام پیدا نمودند
و جمله خوارج میگویند که رسول خدا صلعم را شفاعت روا نیست فقیر گوید که این آیه و لسوف یعطیک ربک
فترضی نزد ایشان چه معنی دارد **فرقه ازارقه** ایشان تابع نافع بن ازرق اند از فرقه میگویند که دار مخالف
دار کفر است مگر آنکه گوید که ایمان ظاهر نماید و براءت از ایشان نخواهد گفت و نافع از اکابر خوارج بود و با عبدالله
بن عباس مناظره نمود و بصره و اهواز و بصره رفت و با مهلب مصاف داد و در آن جنگ روی بگریز نهاد و بعد
فارس و کرمان افتاد اعتقاد و گمان آنکه کودکان مشرکان با پدران در دوزخ باشند **طایفه اباضیه** ایشان
تابع عبدالله بن اباض اند ایشان میگویند مخالف کافر نعمت است نه کافر [illegible] و دیگر مانند ... متضاد
طایفه نجدات ایشان تابع نجده بن عامر الحنفی اند و او از بزرگان خوارج بود و دعوی امامت نمود و در مقابل عبدالله
بن زبیر بود و جمعی [illegible] نافع با جماعت خوارج با او جمع شدند و بعد از عبدالله بن زبیر کشتند و با یکدیگر
خلاف کردند نجده بتنهائی برفت و نافع طرف بصره [illegible] ایشان گویند که معرفت خدا و رسول وجوب

حرام داشتن و تحریم مال ایشان و غصب آن کردن و اقرار با جمله خدا فرستاده است نمودن و این جمله واجب
و اجتهاد از این است خلق در آن معذور اند تا وقتی که حجت روشن شود و هر که گوید که مجتهد مخطی است مستوجب
عذاب گردد یا گوید که مجتهد را عقاب باشد **زمره صفریه** ایشان گویند که چون دار مخالفان دار کفر است هر که
در آنجا اقامت کند کافر شود و قتل مخالفان واجب است و خون ایشان مباح و نیز گویند که چون امام کافر شود جمله
رعیت کافر گردند و جمله گناهان شرک باشد **قوم عجارده** ایشان گویند که تارک صلوة کافر است بعلت آنکه معرفت
خداوند دعوا کرده اگر معرفت خدا داشتی گناه کبیره نکردی و هر یک از این فرقه [illegible] متفرق بچند فرقه اند مجموع
دشمن [illegible] و جمعی از ایشان عثمان را نیز دشمن میدارند و کلام یحبون الشیخین و یبغضون الختنین
میان ایشان شیوع دارد و بعضی از این فرقه میگویند که امامت [illegible] و نکاح مومنه با کافر روا است و جمع
شر جمله از قضا و قدر [illegible] و همه ایشان [illegible] اند که حضرت امیر و طلحه و زبیر و مالک اشتر و معاویه و عمرو
عاص و عایشه و لشکر ایشان کافر اند [illegible] و در وقت نکاح تبرا از علی بن ابی طالب ع
نمودن محتم است راقم گوید که بغیر از ولایت عمان در تمامی جهان دیده و شنیده نشد که طایفه خوارج بوده باشند و
در عمان از ایشان کسی دیده نشد که قابل نوشتن باشد و عموما مخبث صورت و بد عزت و قواد سیرت و سیاه فام
[illegible] و بعضی از ایشان [illegible] از ایشان علم سحر و جادو [illegible] اکثر آنجا در ملک
داری مردم عامل است در ضمن مسقط مذکور خواهد شد **ذکر مکه** بفتح میم و تشدید کاف عربی ام القری
بلاد شام و بطحا نیز خوانده اند [illegible] و از بلاد قدیمه و از بلاد عظیمه البلاد و معمور ما تشتهی الانفس و تلذ
الاعین در آنجا [illegible] است از اقلیم سیم و [illegible] معتدل و هوایش گرم مایل و غلات آن اندک [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] مذهب معتقد
[illegible] سکونت دارند [illegible] از ناحیه
صفات و قریب [illegible] در آن دست [illegible]
عزیب [illegible] و قریب [illegible]
از این [illegible]
[illegible] و مسجدی محکم [illegible]
سقف [illegible] مجموع [illegible]
زیبا [illegible] کرده [illegible]
[illegible] صورت [illegible] و قنات [illegible]

وحصار نیز نوساخته شده بحسین قلعه از جندان عریض نموده اند که در سطح آن اشجار میوه دار و درختان
سایه افکن غرس کرده اند و جهة خادمان و غیره خانها ساخته اند و ارتفاع آن حصار بحدی گذارده که بر میباشد و حصار
دویم بقیه از بحسین واقع شده چنانکه مشرف و مسلط بر حصار اول است و آن نیز در غایت متانت است و ارتفاع
آن قریب بیست گز میباشد و حصار سیم که دور قلعه و دار الاماره است و آن بلندتر از هر دو حصار و مشرف بر همه شهر
دیوارها است و در هر برج از آن سه حصار توپ و تفنگ و آلات جنگ بسیار است بر بنا استحکام داده اند که عقل دور
اندیش از کردن این حصار بطریق قهر و غلبه اباء و امتناع مینماید و چند انبار غله و ذخایر در آنجا جمع کرده اند که
محاسب وهم از تعهد حساب آن عاجز میآید و مزار حضرت صالح علیه السلام در خارج شهر قریب بدروازه واقع و در بالای تکیه سکان
آن مواضع است ذکر احمد پاشا جزار آن شهر با زینت حکام روزگار در قبضه ملوک نامدار بود و در عهد اعدام بیت
احیاء و تنظیم لشکر و تسخیر کشور بر اکثر ملوک روزگار تفوق مینمود اصل و مسقط الرأس او از طایفه بوشناق از بلاد
آناطولی بوده و از اوایل حال محبوب مینمود و چون بخت یاور و طالع فیروز داشت ... بختانان دیار
لوای عزیمت بطرف شام برافراشت و از غایت اقبال ملازمت یکی از اوسط الناس اهل دمشق را اختیار کرده و بعد از
چندگاه باشارت اقبال روی ملازمت بدرگاه پاشای اسلامبول آورده در خدمت انتها بد و قلیل فرصتی ... با
کردید و بعد فرصت عن قریب بدرجه بوزباشی گری رسید روز بروز و هفته بهفته ترقی نموده بمنصب باشی
گشته و پایه قدرش از همگنان گذشته در فتوت و شجاعت و سخاوت و باصابت رای و صفوت ضمیر و حسن تدبیر
شهرت یافت و حسب الفرمان پاشا بکرات در ولایات و تسخیر قلاع ... شتافته با اندک وقتی بر اکثر سرکشان استیلا یافته
و متمردان را گوشمال داده و مرحمان کار دیده در اندک ایام ... معاودت نموده بحسن ... صیت عزیمت
شوکت احمد بیک ... بسمع خداوندگار رسید ... موافق طبع افتاده منشور ایالت عکه و نواحی آن را مرقوم
و بنام ... منصوب کرد تا احمد پاشا در اندک زمانی اکثر بلاد شام را تصرف کرده و در ماورای عکه با اعدای
دولت بانواع تدابیر پرداخته و بسیاری بلاد شامات بروی مسلم گشت و صیت جلالت و استقلالش از آن در
گذشت بحدی که بعضی وزرای روم در حساب بود و همواره از او احتیاط مینمودند و در شوکت او اخلال میکردند اما
بجائی نرسید ... تیغ تدبیر و عکس بخشید و عظمت و اقتدار زیاده گردید احمد پاشا در اعدام وجود اعداد
انهدام ... خصمانه بمراتب بنیکوئی کرده چنانکه دشمن را تمام ... دفع نمود بطریق ... و تملق
آمده بتعظیم و توقیر او کوشیده و ... و اجلال ... تمجید و تعریف کردی و ... انعام و اعزاز و اکرام
متکاثر نمودی و چندان محبت و مداهنه کردی که اکثر ... شیفته شدی و احمد پاشا در ایام حج بیت الله الحرام
ارسال ... و چندان اجل گرفته مغرور ... احمد پاشا در خفیه و نهانی ... فرستادی

دولت عثمانی را نیز اعدام نمودی و چون خبر فوت او مسموع احمد پاشا گشتی اظهار کدورت و ملال نمودی و اقامه
گریه کردی و ... ماتم و تعزیت کردی و برای ترویج روح او خیرات و حسنات فراوان نمودی و کیفیت ... کرج او بحکم
مرد ... مشکور خواهد بود زیرا که در طریق حج بیت الله الحرام فوت نموده مانند این کیفیات بوی نسبت بعضی
عمال ... حیلها و مکرها کردی و در مهمات روزگار رسیان برآوردی و احمد پاشا ... کردی و در زمان ... همان
طلبیدی و چون مهمان در محل ... نهادی همانا از سر جاه افتادی و سر ... کردی و ... باز نیامدی نظم
این ... در طلبش ... اند ... بازنیامد اگر ... دشمنان ... و سایر اقسام ... انداب
و ... اظهار ... جان نثار ... امور ساخت امور حکومت و رسوم مملکت داری را چنان نظام داد
که مزید بر آن تصور نتوان نمود و سالهای فراوان امارت حاج و حکومت اکثر بلاد شام با او بود و چند هزار
... در مصر و فلسطین بقتل رسانید و چون ... حکام ... رسید ... اولاد ... انتقال
... بر سر ... نهاده ... بنیان ... ذکر از آن
امر ... اتفاق و اتحاد ... نفاق و خلاف
نماید نظم دولت همه ز اتفاق خیزد ... نفاق خیزد ... هر قوم ... رعایت کنید ...
را احترام لازم شمارید مصرع دعای گوشه نشینان بلا بگرداند و ...
و ... دوست دارید و عاجزان و ضعیفان را ... واجب دانید و رعایت رعایا را از مهمات ملکی شمارید
... دشمن ... غفلت ... و ... کفایت ... خواجه سرایان ...
مردم اراذل و سفله را بشغل حکومت مامور نسازید و ... دوست و دشمن
... احوال ... استعلام نمائید و غافل ... نباشید
امر ...
هر کس خدمت کند ... احوال ...
تحاذر نمائید ... ذکر اسمعیل پاشا
آن شهر ... بحکم احمد پاشا ... حکومت نهاده ... احسان
و جمیع رعایا ... پادشاهی ... ملکداری ...
... احمد پاشا ...
احمد پاشا بیان کردی ... احمد پاشا ...
کر ... ایشان ...

به رسید روزی آن شهریار بدرگاه آمده با محفل آراسته همگی ایشان را حاضر کرده بود و فرمان داد که جهت درویشان
ژنده پوشان لباسهای فاخر حاضر کردند آنگاه متوجه ایشان شده فرموده باید که در حضور ما کسوت خرقه خود را
از بر بیرون نموده خلعت رنگین ما را بپوشید درویشان هر چند عذر آوردند که در حضور پادشاه رخت کندن در طریقت
خلاف ادب است آن شهریار در جواب فرموده که ادب در سخن شنیدن است درویشان ناچار گشته لباس خود را کندند
خلعت پادشاه پوشیدند شهریار فرموده که درویشان فقر را کسوت درویشان چنین است و شیخ و پیر دنیا و دیدن ایشان را
ابداء کرده و همان روز کار درویشان فقرا آورده است و موجب بیت مشهور **نظم** چه دار جرم است که شیخ فقرا
آب عنب و خیار ولب وماه اینها دشمن فقرا اند و سوختن اینها روا است آنگاه یکی از خدام امر فرموده که در حضور
آتش برافروخته خرقه‌ها و جزوه‌های درویشان را سوختند فقرا از مشاهده آن حرکت متحیر شده دو دو جبرئیل ایشان
ایشان بر آمده و بعد از تسکین حرارت نار دود و سیم دینار از تحت خاکستر ظاهر شد و چون تفتیش نمودند معلوم گردید
بود و بیان مطالبه سیم و زر و افزاید لوئی درویشان ظهور نموده روزی حضرت آن امیر پرسید که با وجود همگان درویشان
و اقران فراوان احمد پاشا از میان ایشان شما را چگونه برگزیده و به چه سبب پایه منزلت شما را بلند ساخته شهریار بیت
در جواب فرموده که هر بنده که در طاعت و انقیاد مولای خویش مساعی جمیله بظهور رساند و عمل و جان وقف دعای
ظاهری و باطنی با محبت مولای خود فانی کرده و از اوصاف و اخلاق خویش رهائی یافته متصف باوصاف و متخلق
با اخلاق آقای خود گردد و حرکات و سکنات و حیات و ممات او بمراد مولای خود شود در این حال بعد از این مقام
یقین که عبد از مقام عبودیت ترقی نماید و بمقام معبودیت رسد و از مرتبه مربوبیت بمرتبه ربوبیت ترقی کند
خبر العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة معنوی بیان است و حدیث لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی
احبه فاذا احببته کنت سمعه و بصره الی الاخر موید مقال و آیه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و مطلب ایمای تمام
دارد و خبر سلمان منا اهل البیت شاهد مقام است بنا بر این چون من در مناصب و مطاوعت مولای خود
دقیقه فرو نگذاشتم و اطاعت و انقیاد ولی نعمت خویش را بمراد خود مقدم داشتم و از دایره فرمان او خارج
نگردیدم لاجرم باین مقام که مشاهده میکنی رسیدم **ذکر حوران** از بلاد جند فلسطین و از کشور شام بوده
دلربا باب کمال الدین اصحاب فضل و علم از آنجا انتساب ظهور نموده اکنون قریه‌های بیشمار است که از آن بحر نام در
روزگار رجب و شهر عسقلان از سلطان صلاح الدین کرد خراب کرده گویند سر مبارک حضرت امام حسین
در آنجا مدفون است **ذکر عسکر مکرم** از بناهای حجاج بن یوسف ثقفی بوده روزگار چنان خراب نموده که از آن بجز
نامی نمانده از بلاد عراق عرب بوده **ذکر عریش** از بلاد مصر و میان بیت المقدس و قاهره مصر واقع است راقم بدیدن
ذکر عین تاب شهری است بهجت مآب کوبا محمد کرد نسبت عیون و چشمه‌ها این اسم را بر آن شهر نهاده اند آن شهر

ماهین حلب و مرعش اتفاق افتاده و سمت جنوب و شمال آن فی الجمله کوهها و مشرق و مغربش انجا کشاده است قریب
هفت هزار باب خانه در اوست و نواحیش معمور مضافات اوست اقلیمش گرم و هوایش دلگشا فواکه اش فراوان
میوه سرد سیر فراوان و مردمش عموماً ترک زبان و حنفی مذهب و بعضی از ایشان شیعه از اقلیم چهارم و از بلاد شام
است و تل بلند در میان شهر واقع و بر آن تل حصن حصین و قلعه متین ساخته اند هوایش مانند خرم آباد است
خراسان حصار ولایت بیکند حلقش عموماً مذهب حنفی دارند و شیعه امامیه در کوه ستان و کنار آن نشسته اند و در آن
شهر چند نفر از اهل دل ملاقات شد ذکر یک نفر از ایشان کفایت میکند **ذکر شیخ احمد مژب** درویش تیز خرد
و تحقیق معرفت اندیش بوده و طریقت خود را بظهیر الدین خلوتی درست مینمود و سلسله خلوتیان بشیخ معرفت
کرخی منتهی میرسید اگر چه آن عزیز بحسب ظاهر دلالت بود اما در طریق حقیقت جهالت ... فقیر چند روز
صحبتش بوده گوهرهای ناب نثار میکرد و مدتی با فاقه و ایام طریق الفت و صحبت ایشان مشرف بوده روزی او در
سؤال نمود که راه حق را چون یافتی و در طریق سیر و تحقیق چون شتافتی فرموده که راه حق دور نیست که بتوان
یافت تحقیقاً مفقود نیست که در پایم حضرت حق تعالی از شدت عیان پنهان و از کثرت ظهور مخفی از این رو کرده آن
مگر جمال معنی و هو اقرب الیکم من حبل الورید بدیده و باقی معنون و هو معکم اینما کنتم نرسیده و معنی
اینما تولوا فثم وجه الله را تعمید ای و ایه هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن را معجز ای در جمال کم
جمال شاهد ما رمیت اذ رمیت مشاهده بنور خدا و عروس و هو بکل شیء محیط در کنار او بنیامدی نا بداند
که حضرت هویت را با جمیع مظاهر معیت متحقق است چنانکه ماهیت مطلقه را وجود در ماهیت مجرده و مخلوطه
لا جرم هویت را سریان در اشیاء مانند سریان واحد است در اعداد چنانکه هیچ عددی بی واحد نیست و اگر
نظر بحقیقت کنی در همه مراتب ظهور واحد است و اختلاف بحسب کمیات و اضافات است و از جمله اعیان اشیاء
نیست که دلالت هیچ موجودی بی معیت هویت کسوت هستی نموده باشد یعنی پوشیدن ماده برای او در این نسبت
و چون در بیان حق بین کسی را حاصل شود و معنی لیس فی الدار غیره دیار ظاهر گردد اختلافات هستی و مادیات
بر جمال زیبا نیز هرچه در دوئی و من وتوئی مرتفع شود و سر و فی انفسکم افلا تبصرون رسید و حقیقت
لیس فی الوجود الا الله را معلوم کند انکار باختیار **نظم** در هر چه نظر کردم سیمای تو می بینم گوید
مر العطار فقیر درویشان خراب و حقوق اربابان دست طلب را منکر شده پای عشاق و ادی محبت را
نهاده روی همت بر جای دیگر نمانده من الاتفاق شهر بنا بر امان داده در مدرسه منزل کرده بودند شبی در
اندرون و اندیشیده مستغرق بودند هنگام سحر از حجره برآمده این مصرع را با خود زمزمه میکرد و راهی سونا
اندل به دند به آورده **مصرع** در هر چه نظر کردم سیمای تو می بینم الحق طرفه حالی و عجب وجدی روی داده

بود که تقریر آن نتوان نمود و کلمهٔ سیمای نوم میتیم را شنید میگفت و در اطراف مدرسه میگشت ناگاه
یکی از طلبهٔ علم که از معالم انسانی دور و از عوالم وجدانی مهجور بود فریاد بر آورد که ای درویش اگر چه
حزوی نخی گفتم سیمای نوم میتیم مستمعان از این کلام محجوب انجام خندان شدند طالب علم بغایت شرمنده
و خجل گردید **ذکر عمادیه** از بلاد ربیعه و از بناهای عماد الدوله دیلمی است قصبه ایست شهر مانند و محلی
خاطر پسند در سر منزل دیار بکر واقع و جوانبش واسع و میوه های خوب دارد و هوایش گرم مایل و آبش
معتدل است و مردمش همگی سنی حنفی مذهب و قومی کرد و عرب اند **ذکر عدن** بندریست از بنادر یمن
بر کنار واقع و سمت شرقیش بحر و مغربش واسع است و مروارید خوب از نواحی عدن حاصل میشود و مشهور
بدو عدن بوده هوایش گرم و آبش از بیرون آورند و از عدن ابن سنان از نسل خلیل الرحمن علیه السلام ساخته
خود موسوم کرده و گویند در سواحل بحر عدن عنبر خوب پیدا میشود **ذکر علی آباد** نام چند موضع است در
عراق و مازندران و مشهورترین آنها علی آباد طبرستان است و آن قصبه ایست شهر مانند واقع در
و چمنی دیده بر علی آباد نام قریه ایست که خالی از صفا نیست **ذکر عشق آباد** قریه ایست قصبه مانند از نواحی
نسا ابیورد و محلی معمور و خالی از صفا نیست راقم چند روزی در آن قریه توقف نموده مردمش خالی از
نباشند همگی شیعه مذهب اند **ذکر عنزه** نام طایفه ایست از عرب و کرد و همه بادیه نشین اند و اکثر قوت ایشان
گوشت آهو و بوستان آنها بوستان آهوست و قبیله بزرگ اند و جماعت نخوت نداشته اند که قبل بحر
ذکر عنزل بفتح عین و سکون نون و زاء و لام مع الیاء بندریست از گیلان و سه طرف آنرا بحر خزر احاطه
دارد و جای محکم و محلی مستحکم است و بندرگاه ملک روس است و جرجان و مازندران و شیروان و
طالش و گیلان است و آن در چهار فرسخی رشت واقع است و مسکن طوایف متفرقه است **ذکر عجلون** بفتح
عین و سکون جیم و ضم لام مع الواو و سکون نون ولایتی است از نجد اردن و از کشور شام و ناحیه جید
مضافات اوست و آب و هوایش نیکوست و سایر احوال انجا مانند بلاد شام است **ذکر عظیم آباد**
مدینه ایست مجسته بنیاد دار الملک بنگاله و از صوبه قدیم الایام آنشهر را پتنه نیز نامند و میگفتند و چون
عظیم الشان ولد بهادر شاه ابن اورنگ زیب پادشاه آنرا آباد کرد و در وسعت و عظمت آن سعی بلیغ بجا
آورد لهذا باسم خویش موسوم ساخت و مدتها در آن ولایت لوای استقلال بر افراخت باری حال عظیم آباد
شهریست خیر بنیاد و معمور است وسعت نهاده و بحساب ده هزار بیت بلاد بنگاله توان گفت و در کنار
رود عظیم واقع و اطراف و جوانب آن بغایت واسع در حدود هزار خانه در اوست و نواحی بسیار مضافات آن
و اکثر عمارات آنشهر عالی و همگی سطحیه ابنیه خوب و هوایش اگر چه تابستان گرم است اما تا سالم است

فواکه

فواکه بسیار فراوان و حبوب و غلات نیز ارزان مسکن ارباب دولت و ثروت و مأمن اصحاب مکنت و نعمت
و اکثر مردمش هندو و بعد که حنفی مذهب و طایفه امامیه نیز بسیار اند و قوم نصاری در انجا اقامت
دارند و عموما خلقش هندی نژاد و بعد و رشتاد مستور و مهربان اند و از ملاحت منظر و صباحت
خالی نباشند و مردمی لطیف و ظریف باشند و بذکر چند نفر از معارف و مشاهیر ایشان مبادرت میشود
ذکر جمال الدین حسین خوبی عارف و کرم دو بود و از فضایل صوری و کمالات ظاهری بهره وافی
نموده فقرا جوید کرم معمور و در عین شباب و جوانی ایشان و گرم و سرد روزگار دیده بود روزی فقیر از
التماس نمود که آنکه موعظتی و ربانی و بعضی غایات فقیر را موهبتی و عنایات کرامی باشد از فقیر بموازی
بهیچ نباشد در جواب فرمود که تو بحسب عمر بمن بزرگ داری چگونه التماس نصیحت میتوانی داری و دیگری
مردی هستی جهان دیده و من جوانی نورسیده ام فقیر عرض نمود که بر ضمیر خردمندان پوشیده و پنهان نیست
که کمال آدمی از عمر فراوان نه از دیدن جهان است عقل براست نه بسال و دولت بعلم است نه بمال جوان
گفت صبیحی در مهد میگوید انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا و فرمود ملائکه میگویند لا علم لنا
الا ما علمتنا سر کرده دیده کفت که و کرده بی اکبر کوه کرفت بدیده دیده بر هر سیاهی و صاحب کمال و نه هر عالی جلال
مال باشد **نظم** فریبها باید که تا یکم جوکره دیده باید تا بداند خراسان یا ادویس اندر قرن ساعها باید که
تا ابکره ش کرده دوستی عاشق تا وصل بخشد یا غریبی با وطن بیرون انجاست دو سجرق ساز کن عین عنایت
عنایت باشد در جواب فرمود ایمن تا دیده مکوی و تا نشنیده بر زبان میاور و تا علم الیقین نداری عیان
باتو فقیر گفت دوش و از این فرمایش در جواب فرمود که هر چه دیده و دیدن تحقیق باشد و چه دیده کرده تحقیق
نباشد چنانکه کسی اندر و رخیمان سفید و کبود مشاهده کند بداو بینا در حکم اندر ادم خوار انکار دارد اکثر
کسی از نوم باغیره صورت عقرب و مار سازند و چون بمحض اندر و مشاهده کنند مار و عقرب اند تا یکی نعینی
شناسند و کاهی شب که خوشتر انگور اندرو سنظر آمده پس در ابحال مرده ها بار و بمحض دیدار چگونه بجز دید
چنین احکم بر نیاب و بکند و بمحض مشاهده امری حکم را اسلام عنایان بر شیوه خردمندان و نظر فقیر
دانشمند آنست و من دیدم که بر نکا از اهل یقین اساسا اندر پیشه کرده و نزد خود نهاده گاه گاه تناول
میفرمود و استخاره که خود را اعقل عقلا نمایان داشته بر بدان شد احوال الامر معلوم شد که کتاب اثار بوده کی
مخلصان بر سید که ای ولی الله و ای مقرب درگاه این چه سبب است که بذین سان سازی نموده که مومنی داو اب
خطرات و رودی طالبان کشودی در جواب فرمود که بجهت دو سرام بر این اقدام نموده ام نخست آنکه جمعی عوام
کالانعام را از خود دفع نمایم چه که عوام بخیال خود رسد و بوهمی در نش فند و نظر ایشان باعمال ظاهر

صوریست و هر که خلاف مذهب ایشان کند دعوی کند و منکر حجیت من حیث ظن داشتند و نخواستند
که زندیق است ان را ندیدند علامات و ما لا ایشام و بیوی سپارند و بعضی در کل اراده نموده بودند که مرا قاضی و
شیخ الاسلام شهر کنند و در بینه بنای حد نخرند لاجرم سبب شیئه ابا نمودند خود را محافظت نمودم بدت
سببیست که احادیث بسیار منقول است که تمام اقوال و افعال مسلمانان و مومنان را تاویل نمایید تا اکه وارد شد
که هفتاد قسم تاویل کنید و اگر باز نفس تمام امر شود و ظن سوء و گمان بد هر چه از قابل یا فاعل آن او زایل
نکردد باز نفس خود را باید که ملامت نماید اما شنیدن این بر متفاوت است مراد من از شنیدن اینست که هنگام
استماع کلام گوینده را بدین ظاهر که حواس باطن با آن موافقت داشته باشد مشاهده کنی و مقصود متکلم
از کلام او درک نمایی در حالتی که خالی از اغراض نفسانی بوده باشی و غیر از این طریق کسی با آنچه استماع معروف
حاصل نمیشود و محض شنیدن بر کسی حق ظاهر نمیکردد لیس الخبر کالمعاینة معاینه استماع زیاده از تمام هست
است چنانکه در مشهد مقدس کسی بود مجتهد زمان دعوی نمود که من هاشمی و سید فاطمی ام و کاغذی
نسبنامه طویل بنظر مجتهد رسانید که مهر علمای کربلای معلی و مجتهدان نجف اشرف و فضلای کاظمین و
اصفهان و یزد و کرمانشاهان و طهران و آذربیجان و گیلان و فارس مهر کرده بودند و همگی مرقوم نموده
بودند که نزد ما ثابت شد و علم قطعی حاصل گشته که سید محمد از جمله سادات صحیح النسب است مقارن
حال شخصی از همشهریان وی که بزیارت آمده بود او را شناخت و شهادت داد که وی یهودی است و پدرش
ملا است و چندان مبالغه نمود که عاقبت ثابت کرد و بر همگنان روشن گشت و آن یهودی فرار نمود و دیگر
در ملک صعید عیسوی را دیدیم و چند گاه همسایه آن فقیر بودم بعد از انقضای دو سال در مملکت دیدم
او را دیدم که امامت میکرد و پیشنمازی مینمود چون مرا دید تسبیح و تحرّو و الحاح بسیار بجای آورد که او را
تفضیح ننمایم و رسوا نکنم و من اغماض نموده از وی در گذشتم پس در این مقام حاجت با عتبار و شنیدن را مقدار
اما علم الیقین مراد من از آن علمی است که خرد و خردمندان و عقل و دوراندیشان دران شبهه نتوانند نداشت
و دران معلوم نتوانند مغالطه ساخت مثل آنکه در کتب طوایف مختلفه از کفر و اسلام و دین و از جمیع فرق
انام شنیده شده که در عالم ولایتی است که نام آن ایران است در اینجا الحزد را علمی حاصل شود که بعد از وی
شبهه دران نمی‌آید اگر بکطایفه مخصوص باشند در ادای شهادت شاید عقل معامله
شناس با دران علمی حاصل نمیشود زیرا که چون همه دین و همه طایفه از احتمال احتمال میل و مداهنه مبرهن دری اکر
چنین نباشد پس اگر کسی در زمان استیلای جنگ این فعل زشت نا شنیده و دیده و بنا بر آن علم حاصل کرده
و تقلید سلف و خلف آن فرقه کند لازم می‌آید که مصاحب ثواب گار باشد پس مفید بر این گونه علم شدن

نزد خرد

نزد خرد پسندیده نیست و معایب این قسم علم نزد عقلا پوشیده نخواهد بود روشن تر از این گویم تو که مسلمانی
و از اهل ایمان و بر فطرت اسلام بوجود آمده اگر جمیع کبرهم عمر نزد مجتهدان روند بخلاف آن ادای شهادت نمایند
و بر فسق و کفر تو حکمی صادر کرده شود و آن مجتهد نیز مطابق شهادت ایشان اکر چه علی یعنی رسانیده فتوی دهد اکنون این علم
مطابق واقع است یا نه ع حیل از آن علم به بود نیستا فیز غرض نمود که از تقریر معرفت مصیر تو چنان مستفاد میشود که
مراد تو از آن دیدن و شنیدن تحصیل علم الیقین است که قرین عین الیقین باشد گفتار تو که تمام آتش جز دیده باشد
اندوده است لا آتش تواند نمود و اگر کسی قبل از نام آتش شنیده و ندیده باشد البته از دود دانسته لا آتش تواند کرد
و از این جهت است که ارباب تحقیق فرموده اند نظم که تو علم الیقین بیساری سوی عین الیقین بیانی ماز روی حق الیقین
عیان بینی سوی از کلمات بزرگوار و موید کلام است قول علمای ظاهر و گویند که در اجتهاد قوه قدسیه شرط است
و معلوم است که قوه قدسیه اگر در کسی بوده باشد حکم و فتوی وی از علوم ظنیه نخواهد بود و کلام المرء متعبد بظنه
از سخنان ایشان خواهد بود فافهم و تدبر والسلام علی تابع الهدی ذکر غلامعلی شاه سخن در دوستی بمیان و
عارف مرشد اندیشی نمود در فقر و فنا و صدق و صفا اکثر کسی با امیر برابری می‌نمود عمری نسبتا بافقر و فنا عمر در تحصیل
معرفت شناسانید بود روزی شخصی عرض نمود که اکثری بسیار فضول فضلیح فرمانی و کلامی از باب مواعظ بیان نمایی
جانب موهبت و کمال مکرمت باشد در جواب فرمود که صحبت بر مستمع و فق منفعت بخشد سود هر که روی آورد
را بر خود لازم داند مخصا آنکه بطریق نصیحت بیقین دانم که عیبدانی دوم آنکه خود را از اغراض نفسانی خالی کرده
و آنکه موعظت سودمند نباشد و آنچه ناصح گوید بیفایده باشد الحکم بر بعلت کردند مصرع هر چه کرد علی علت شود
چنانکه در ابوجهل و ابوجهل صفتان و ابر کریمه فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه معنوی مدعای
الحق خود را از اغراض نفسانی خالی نموده خویشتن را صاف کردن نزد کاهم خبیر و باشد و او خود آنکه عمران
خطاب را بجمله اصحاب بود و چون رسول الله ایتونی بدوات و قرطاس فرمود عمر بن یدوی عرض نمود بس حسبنا کتاب الله
گفت و اکر او را غرض و مرض در دل نبودی بجای حسبنا آمنا فرمودی والسلام علی تابع الهدی ذکر حمزه شاه از
مجذوبان الهی و از عارفان آگاه بود و در اکثر اوقات صمت و عزلت و مراقبه میفرمود و گاهی سخنان بلند و کلمات
ارجمند بیان میفرمود و لطایف معرفت مؤالف تقریر میکرد چنانکه روزی یکی از طالبان علم ذهنی از وی پرسید که
شنیده ام که تو هر موجودی را خدا گفته ای این سخن در جواب فرمود که در سلف مثل تو کسی از عارف همین سوال نموده
عارف در جواب گفت آیا تو موجودی یا نه گفت آری عارف فرمود که ما نیز از سان دکه یکسر مبدا نیم و فنا از وجودیم
که سیحون ایمان ملاحظه شد چرا از استماع آن کلام صرف انجام خجل و منفعل شده ساکت گشت روزی شخصی محمد
سید بن زوگی زاده که مرض داشت که فرهنگان خانه حفظ او ایجهد نوب خانه ساختن خراب میکند در آن باب

فرمای که خانه خدای خراب نشود آنجناب در جواب فرموده بود و اینها همه را اگر خانه خراب عرض کنی شاید
خود در آن باب کاری بکند و خانهاش خراب نشود آنگاه گریست و فرمود نظم ابلهان تعظیم مسجد می
کنند در جفای اهل دل جد میکنند آن مجاز است این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون سروران
روزی شخصی از آن معرفت مسیر سؤال نمود که چه میگویند که میان درویش کامل و ملای کامل نزاع حقیقی
و نزاع میان ملای ناقص و درویش ناقص است در این چه میفرمایی در جواب فرمود که بنا بر کلام تو جمیع
علمای اوان و مجتهدان زمان ناقص اند زیرا که همه ایشان با درویشان عداوت دارند و درویشان
با کسی عداوت ندارند و شنیده نشد که درویشی حکم با ایذا و آزار احدی کرده باشد اما از علما بسیار
دیده شده است و نیز فرمود که این سخن بعضی از ملایان است که جهت عام فریبی یافته و کاهی مصطلح خود را
در تقریر این کلام یافته اند زیرا که ملا طالب کثرت است و درویش طالب وحدت پس نزاع ثابت ملا یعنی
طالب دنیا و درویش یعنی راغب عقبا ملا یعنی طالب جاه و منصب و درویش یعنی طالب رضای حضرت
رب ملا یعنی طالب صدای نعلین و درویش یعنی طالب مولای ثقلین پس اگر طالب فرمیحق تعالی و رضای
مولا است اکنون ملا است که او را نام ملا باشد و اگر دنیا اندیش است آن مرد درویش است که او را اسم ملا
نباشد یا اگر اسم را اعتباری نیست و محققان هر قوم بر آن اعتنا نکرده اند نظم اسم دیدی رو مسمی را بجو
مه بالا بین نه اندر آب جو ذکر عیون جمع عین است که بمعنی چشمه باشد چشمهای عجیب بسیار دیده شده آنچه
و چشمه چند از آنها مذکور میشود چشمه اروند در نواحی قزوین اند با یدنال است خاصیت آن چشمه اسهال
و چون از آن موضع نقل نمایند این خاصیت نماند همچو مثل آن چشمه در کشور روم نیز دیده شد چشمه اروند که
الوند چشمه ایست که آن را چشمه هشت گویند این که و در بنا ملایم است و اگر هر از کس از آن بخورد کله کبر کرد
در بعضی آن چشمه حدیث وارد شده است چشمه آذربیجان نزدیک ولایت تبریز است این بوده ایام سلف مسمی
چشمه دامغان در چهار فرسخی دامغان است چون مقداری نجاست حیض یا نجاست در آن افکنند باد و صاعقه
ابدی که بیم هلاک باشد تا پاک نکنند باد ساکن نگردد چشمه بامیان در راه کابل و بلخ واقع است در هنگام
برو نا مدت صدای مثل رعد از آن میاید و بوی کبریت بدهد چشمه باینبد در نواحی ارمنیه اکبر
شد چون آب آن چشمه مقداری روان شود سنگ میشود و شفاف گردد چشمه عباس در راه قزوین و همدان
و آب آن بسیار گرم است که بیضه در آن پخته میشود و اصحاب امراض در آن غسل کرده شفا یابند مانند آن چشمه
در ملک روم بسیار است و در تفلیس و کوه سیلان و اوبه هرات و راه قندهار و در ناحیه کرمان بدان صفت
چشمه نیز هست چشمه نار در نواحی مصر است گویند چون آب آن را با غا اندر غزارب که قریب او است کل کنند چند

ساعت بگذارند موش میگون شود چشمه ... در ممالک فارس است و آنچه در نیم ملح با طراف میبرند و مرغ
عقبان با آمدن ملخ را تلف میکند و چنین چشمه در روم نیز میباشد چشمه خضر گویند در نواحی جرجان
قریب بکوه واقع شده در میان آن چشمه درختی عظیم است در هر سال انجا رعاه آن درخت غایب میشود
گویند یکی از ملوک فرموده تا آن درخت را با طنابهای قوی استوار نمودند چون وقت غیبت رسید طنابها
گسسته درخت غایب گشت حدیقه نوزدهم در بیان حرف غین معجمه بود اعلام اداوی که در حرف
شیم و در حجم غیر موزونی فضلای معرفت توام محقق و مبهم نخواهد بود که در حرف غین معجمه انحصار دارد و نا
دیده و مشاهده کرده بر این موجب ثبت میشود ذکر غزه بضم غین و تشدید زا و سکون ها بلدیست
از جند فلسطین و از کشور شام و در سه فرسخی عسقلان و ما بین بیت المقدس و ممالک مصر قصبه کوچک
هوا بین که مردم آن قوم عرب همگی شافعی مذهب اند ذکر غدیر خم خم نام موضعی است و غدیر علم است
واقع است میان مکه و مدینه در جحفه و بعضی گویند که مقدار سه میل از جحفه دور است و خوارزمی گوید که
وادی است میان مکه و مدینه نزد جحفه و در انجا غدیری است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه
مشهور در آن خوانده اند و آن خطبه بر وجهی که مشهور است و بر السنه و افواه مذکور و در حجة الوداع در تعیین
امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شده و آن آخر موقف و استقرار حضرت سید مختار صلعم بوده که در
انجا اظهار نمود تا بجا رسانیدن که پیغمبر خدا کار با ظهار آن مامور شده بود و از قرب وانتقال خود علامه اعلام
ایشان را خبر دار کرده اند و آن در روز هجدهم بود از شهر ذی الحجة الحرام و محرم آنحضرت در قید حیات بود و در
اواخر شهر صفر بسفر آخرت توجه فرمود تفصیل قصه غدیر خم در کتب عامه و خاصه مذکور و در علمای
امت در تألیفات خود با طول و بسط مسطور کرده اند مجمل از مفصل آن این است که چون حضرت رسول
از حجة الوداع رجوع فرمود در وقت پیشین که هوا در نهایت حرارت بود جبرئیل نازل شد و آمده و آیه
بکریمه و آیات وافی هدایه آورده که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما
بلغت رسالته والله یعصمک من الناس در آن وقت چنین که نزول ساخته در آن وقت متعارف بود که
چنان هوای گرم که مردم از غایت گرمی ردای خود را در زیر پا می نهادند حضرت رسول صلعم در مقام نزول الحلال
فرمود و بلال را امر نمود تا تکبیر کرد و خلق جمع شدند و زیر درخت مغیلان را از خار و خاشاک پاک کردند
و از پالان شتران منبری ساختند و چادری بر روی آن انداختند و آنحضرت بالای منبر رفته خطبه ادا
فرمود و در آن خطبه ذکر نمود که خدای تعالی امر بتبلیغ بعضی از احکام فرموده و بواسطه ترس من از بعضی
بیعت کار را تاکید در تبلیغ نمود و در توقف انان و عهد فرستاده و در ابلاغ آن و دفع عصمت از آسیب مردم

مردم داده بعد ازان دست امیر المؤمنین را گرفت و برداشت چنانکه [illegible] حضرت رسول
پرسید و فرمود الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا نیستم من سزاوارتر بشما از نفسهای شما ای مسلمانان
قالوا بلی یا رسول الله قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر کس که من بدو سزاوارترم از نفس او پس
علی بدو سزاوارتر است از نفس او آنگاه او را این دعا کرد اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله وادر الحق معه کیف دار و هنوز مردم متفرق نشده بود که این آیه نازل شد که الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا پس آنحضرت فرمود الحمد لله علی اکمال
الدین واتمام النعمة ورضا الله تعالی برسالتی وبولایة علی بعدی آنگاه اصحاب آنحضرت تهنیت حضرت امیر
نمودند و عمر بن خطاب باین عبارت تهنیت نمود بخ بخ لک یا ابن ابی طالب اصبحت مولای ومولی کل مؤمن
ومؤمنة حکایت انکار عمر بعد از اقرار و غصب نمودن خلافت حیدر کرار و [illegible] احمد مختار در شرع
اشتهار تمام دارد و قلیلی ازان در مقام خود مذکور خواهد شد ذکر غلافقه قصبه ایست از یمن و از توابع
ملک زبید است جائی خوب و محلی مرغوب است راقم ذنوب بخواهم ازین سید است ذکر غیلان طایفه‌اند از
و نام شخصی معتزلی مذهب بوده و هشام وی را [illegible] بوده که از تو مسئله پرسم که جواب صواب گوئی تو را
بگذارم و الا بقتل آرم آنگاه گفت حق تعالی خواسته که کافر ایمان بیاورد و عاصی معصیت کند غیلان
گفت راضی نیست هشام گفت پس کفر کافر و ظلم ظالم برضای خداست غیلان گفت البته چنین است هشام
گفت بنابر تقدیر رضای ایشان برضای خدا بنا بر غالب آمد غیلان گفت مرا بگذار و مهلت ده تا جواب
گویم هشام قبول نکرد و او را بقتل آورد ذکر غلات و بیان مذهب ایشان بطریق اجمال غلات بضم غین معجمه جمع
غالی است و غالی طایفه‌ای باشد که در محبت امیر المؤمنین چندان غلو نمودند که وی را معبود حقیقی خواندند
ایشان متفرق بچند فرقه‌اند و همگی مذهب تناسخ دارند و اکثر در بلاد روم و شام و ایران و جبال
ترکستان و جزیره و بیابانها ایشان میگویند که معرفت باری تعالی ممکن نیست مگر آنکه از مقام اطلاق تنزل نموده
بکسوت قید بیاید و ممثل شده خود را بمردم بنماید و شناسانند و حلول را بجوهری عارض کرده‌اند و ممثل شدن
امر غریب ممکن است اما واجب نیست مانند ممثل شدن روح القدس بصورت جوانی مستوی الخلقه بمریم و ممثل شدن
جبرئیل بصورت دحیه کلبی بمحمد عربی صلی الله علیه و آله از آن ذات کامل الصفات که ائمه‌اند نقایص و مبرا از
معایب و مبرا است [illegible] و حدیث [illegible] کرده هذا [illegible] اهل صلال است میگویند آن ذات در این دور
ذات مقدس علی مرتضی است و خبر انا خالق السموات والارض دلیل مدعا است و مصدر که بزبان آن نقطه
وحدت گوید و مضمون انا النقطة تحت الباء بسم الله را ظاهر که مانند مرده زنده نمودن و تصرف در آسمان و

ستارکان

ستارکان کردن کار بزرگان و خبر انا علی جنب الله [illegible] کل نبی سرا وقد [illegible] جهرا را شاهد مدعای است منکر
و انا قسیم الجنة والنار مبدا است و قسیم الارزاق میخوانند یعنی ایشان میگویند که الله تعالی ظاهر میشود
در صورت خلق و انتقال میکند از صورتی بصورتی و کامل ترین صورتها صورت علی است و چون کسی بآن معرفت حاصل
کند تکلیف ازان ساقط میشود و عبد الله بن سبا که اول کسی است که غلو کرده و گفته ان الله لا یظهر الا فی
علی بن ابی طالب وحده وان الرسل کانوا یدعون الی علی وان الائمة ابوابه فمن عرف ان علیا خالقه ورازقه
سقط عنه التکلیف و محمد بن نصیر النمیری گوید ان الله لا یظهر الا فی علی ثم ظهر فی الائمة اشخاصا لاحقة
و طایفه دیگر که اصحاب اسمعیل [illegible] اند میگویند که ان الله یظهر فی کل واحد کیف شاء وان علیا والائمة نوع واحد
و فرقه دیگر که اصحاب حسن بن [illegible] اند میگویند که ان الامام متصل بالله کاتصال نور الشمس بالشمس فلیس هو
الا هو فلا هو مباین ولا ممازج و فرقه خصیبیه که اصحاب یزید بن خصیب اند میگویند که ان الله لا یظهر الا
فی علی والائمة من بعده وان الرسل هو ارسلهم یدعون عباده علی طاعته وان عمر بن الخطاب هو ابلیس الابالسة
وان طلحة زریق و جمیع فرق غلات منکر شریعت و طریقت و کتب سماوی اند و گویند که چندان [illegible] جنت
که اندیت و ایمان بیعت است نظم جز اسد الله درین بیشه نیست غیر علی هیچ درین بیشه نیست و گویند
هر دو بطوری علی ظهور کرده و سی و چند سال قبل ازین بظهور نموده و در میان ایشان [illegible]
گویند که علی در این فنا [illegible] شناسد باید که دو [illegible] اطوار دنیا طی کند و [illegible] گویا اکنون کشند
که معرفت او را حاصل نماید در اصطلاح غلات ایران علی را صاحب کرم گویند و ابن یامین [illegible] امام رضا
را [illegible] امام حسین را [illegible] خوانند و [illegible] جماعت [illegible] که ایشان [illegible]
در هنگام داخل شدن بطریقه ایشان [illegible] که [illegible] دینار [illegible] سفید و [illegible]
آورد و سخنان چند است که تقریب باید کرد آنگاه پیر و مقتدای ایشان او را ارشاد میکند و در دین داخل شود
و سبک چیدن در میان آن طایفه گناه کبیره است و غنا کردن و تعصب [illegible] است و [illegible]
فصل زمستان سه روز صوم و صال الخار [illegible] بجای نماز [illegible] الا آنکه [illegible] اگرچه در مذهب ایشان
حجاب [illegible] امانت دادن [illegible] و لواطه در میان ایشان [illegible] کم است ذکر غلجه نام طایفه‌ای
از جماعت افغان در ضمن الف مذکور شد ذکر غزان بضم غین و تشدید زا طایفه‌ایست از ترک که منسوب اند
بغزان بابا [illegible] مسکن ایشان در دشت قبچاق و [illegible] ترکستان است [illegible] در اوان [illegible]
ذکر غجدوان بکسر غین و سکون جیم و فتح دال و واو مع الالف و سکون نون ملکی است از توران و شهریست
[illegible] و مدفن خواجه عبد الخالق مرید خواجه ابو یعقوب یوسف همدانی و خواجه عارف الدین مرید خواجه [illegible]

[illegible]

نقشبند هر دو از بزرگان مشایخ سلسلهٔ نقشبندیه بوده‌اند از بلاد محمدیان بوده‌اند ذکر غزنین بفتح غین معجمه
زا و بعد نون مع الیا و سکون نون ثالث شهری عظیم بوده اکنون قصبه‌ایست دلگشا و محلی است بهجت‌افزا آبش معتدل
و هوایش سردسیر مایل از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات قح له و عرضش از خط استوالج له آن شهر در دامن کوه
اتفاق افتاده و سمت شمالش فی الجمله گرفته و سایر اطرافش گشاده است و بین دهات کابل و قندهار واقع و قریب
خاندر اوست و بعضی قریهٔ معمور مضافات اوست مردمش حنفی مذهب و طایفهٔ متعصب و بی ادب‌اند
و مینوالش اندکان است قدیم الایام دار الملک کشور زابل و دار السلطنهٔ ملوک غزنویه بوده و گویند در زمان دولت
سلطان محمود هزار مسجد و هزار مدرسه بوده و چون سلطان حسین جهان‌سوز غوری آنجا را مسخر نمود مدت
شبانروز آتش در آن زده و تمامی عمارات و محلات و بقاع و قلاع آنجا را بسوخت و بعد از آن مدتی که ملوک
حکومت داشتند معمور بوده و بعد از انقراض دولت ایشان سیما در زمان چنگیزخان روی بخرابی نهاد و رودی در کنار
آن شهر جاریست و بعضی خانهای آنجا سار است منبع آن رود از جبال هزاره است و سمت شمال آنجا رو بصحرا و بطرف جنوب
است و طایفه از طوایف هزاره قریب بدان مکان است اشخاص عظیم الشان و جلیل القدر از آن دیار بسیار برخاسته‌اند که
بزیور معارف و فضایل آراسته‌اند و بعضی از جملهٔ ملوک غزنویه چهارده نفر بوده‌اند و مدت دولت ایشان دویست سال السلطنه
نموده احوال ایشان در کتب مبسوط بطریق تفصیل مسطور و در این مختصر در کتاب ریاض الشعرا اجمالا مذکور گردیده
و از آن جمله عرفا شیخ نجم الدین کبری و شیخ سعید و برادرزاده حکیم سنائی بوده و شیخ مجدود بن آدم السنائی و بعضی بزرگان
و جامع علوم عرفا و شعراست و سید حسن واعظ نسبتا فاضل بوده از آن دیار ظهور نموده‌اند در کتب اخبار آورده‌اند که
سبب آگاهی حکیم سنائی آن بوده که در بدو حال قصیده در مدح سلطان ابراهیم غزنوی بجهت فتح
قلاع کفر هندوستان نظم نموده بجهت گذرانیدن بخدمت سلطان رسانید و از آن شهر از جایی می گذشت که در آن
شهر دیوانه بود مشهور به لای خوار چه که لای شراب خوردی و سخنان مستانه بر زبان آوردی شیخ بدانجا رسید
از گلخن حمام آواز شنید که لای خوار میگوید بیار لای ساقی که قدحی پر کنم بکوری چشم سلطان نامحمود و از این خیالات بگذرم
ساقی گفت سلطان مردی غازی است و در میدان سرافرازی است لای خوار گفت بس مردک ناخوشنود و بی مدد است
و ناشکور که از آنچه بحکم او بوده اند احتیاط نکرده و کار اسلام انجام نداده روی عیان بکفار نهاده
و اسلامیان از ظلم عاملان او بر پیشان و او بجهت مال آنجا بهندوستان است نوبت دیگر گفت پر کن قدحی بکوری
چشم سنائی شاعر ساقی گفت سنائی شاعر که در نظم و فضل نامدار است مردی لطیف و سخنور عیان است لای خوار
گفت اگر لطیف طبع بودی بشغلی که بکار وی نیاید و در روز شمار عذر از کار او نمی‌شنوند مشغول نگشتی
که بعد از کار ما چه آوردی و برای آخرت در دنیا چه کار کردی خواهد گفت که مدح سلطان آورده‌ام و گزافی چند

تا پسند کرده گرد آورده‌ام بعد از آنکه اوقات خود را بکارهای فریب آمیز و بیهوده کار مشغول کرده است چون حکیم این کلمات
بشنید و سخنان محرک آن لای خوار شنید متنبه گشت و حال وی منقلب گردید و از خواب غفلت بیدار
و از مستی خطا هشیار گشت و از جهان و منصب آن یکباره در گذشت و مانند عنقا در قاف انزوا منزل گرفت
و هرام شاه خواست خواهر خود را بشیخ دهد نپذیرفت و بسفر حرمین الشریفین عزیمت نمود و در حال مراجعت
خواجه یوسف همدانی را ملاقات فرمود و از یمن همت و حسن تربیت خواجه شیخ بدرجهٔ عالی حاصل گشت
اللهم ارزقنا منقولست که جناب شیخ هوای مزرعه بودی و از مخالطت ابنای زمان اعراض نموده بجانب
ارباب شوکت عزیمت کرده که ملازمت شیخ برسد و از فیض خدمت و زیارت آن بزرگوار بهره‌مند گردد
جناب شیخ مکتوبی نوشته بوی ارسال نمود و بعد آن بچو لطایف درج فرموده و این چند کلمه از آنجا است
تا هی عقل متدح در پیش خدمت است ولیکن چشم ضعیف دارد که طاقت نقد و قوت نظر ندارد ان
الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها کالاند مدرس چه طاقت بارگاه جباران دارد و شیر زاده ناقص
سرانه آن را تحمل آرد مردی غرامت نمود که هر بار که سرآید حشمت ایشان در این حظیره مختصر نبدند حاجبان در
این ضعیف مزرع و رخت عافیت بزیر خانهٔ غولان برده و بضاعت قناعت را بهر اهل ان خضر و الیاس سپرده
اکنون من برگی که دو الفضل الکبیر ان بر این بنا کرده است که کوشه دل این گوشه گرفته را نقیفه مناسب
خود خراب نکند که چشم حیران مبدع نیز از حشم قرب حضرت او دعوت است چه خوب مناسب حال فقیر
حقیر نمانده که جمعی از ارباب دولت و اصحاب ثروت قصد دیدن این گوشه گیر میکنند و عزم ملاقات مینمایند
با الذات بمجالست و اختلاط ابنای زمان نیست چون رعونت بدیشان اتفاق می‌افتد و بمجالست ایشان دعوتی
ما معمول دارند که مانند سایر اهل زمان با ایشان سلوک شود و بر طبق مسئلهٔ ایشان معمول گردد و چون
اکثر اهل کبر ابنای دنیا با ارباب جاه و حالات و صاحبان دولت و اقبال تملق و مداهنه میکنند و سنانها
بارد و مدحهای بیجا و تعظیمات بیموقع و کرنشهای بیموضع مینمایند و این متملقان و خوشامدگویان حشم
در لباس خواص و در کسوت دانشمندان اختصاص یافته‌اند و خود را مقرب روزگار و مخصوص اهل دنیا ساخته‌اند
لهذا این مجالست و معاشرت باعث غرور و سبب کبر و نخوت و موجب تفرعن و عجب می‌شود و از هر کس انکوع
معامله توقع و مامول دارند و این ضعیف را حالت تملق و عادت مداهنه و طاقت خوشامد نیست زیرا که
مدتها امر بکسب این طور مجالست نموده و تملق و مداهنه نموده از بدایت حال تا نهایت احوال احدی را تملق
نکرده در هنگام غنیمت عالیات بتحصیل علوم مشغول بوده و کسب فنون و کمال اکتساب نموده و چون بسن رشد
رسیدم طالب حق شدم و دوام عالم گرفتم و نفس را بنان خشک و لباس کهنه عادت دادم و پای

شاه و وزیر و خان و امیر نهادم و عجز و نیاز بحضرت بی درگاه خداوند بنده نواز بردم و کار دو با خویش را
تفلیس بحضرت باری تعالی سپردم بموجب عَزَّ مَنْ قَنِعَ وَذَلَّ مَنْ طَمِعَ دامن قناعت را ملوث طمع ننمودم
قریب چهل و هشت سال است عمر فقیر میگذرد در این مدت هرگز در قید امور دنیا نبودم چونکه رضا
الله ولوجه الله با این ضعیف معاشرت مینمایند و لوازم مودت و محبت و مروت و مرحمت را بتقدیم میرسانند
و بعضی دیگر بنابر بنا بر حال و عدم ارتباط معنوی و حاصل نشدن مامول ایشان وحشت و نفرت میکنند
و بعضی دیگر بموجب آیه کریمه يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ حسد میبرند و برخی دیگر بمصداق
أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ بسبب نادانی و شرارت خود را ظاهر و مجادله میکنند و گروهی که خبیر را ندیده‌اند
و بعضی بحیث نسبت بد گفتند ارادل حسد و زبونی خود پسند الخبیثات للخبیثین مضمون آیه کریمه یا ایها
الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ را بدید نموده بمجرد ظن و گمان کلماتی که در وادی ضبط نموده
بعد از روش حضرت است میگویند و میشنوند از باری تعالی شرم ننموده و از رسول خدا شرم ندارند و فقیر چنان
ایشان را حواله بتقدیر نموده و سزای ایشان را به حق تعالی حواله کرده‌ام نظم چه میگویم که دور افتادم از راه
تعالی ما جاءت قبل الله وفات جناب شیخ در سنه پانصد و بیست و پنج هجری روی نموده رحمة الله علیه تصانیف
کتب معتبره بسیار است من جمله حدیقه و کارنامه بلخ و طریق التحقیق و الهی نامه و دیوان و رساله دیگر
دارد و مکرر کتب ایشان بنظر رسیده است فقیر را با آنجناب اعتقاد تمام است و در کتاب ریاض السیاحه
از اشعار ایشان برنگارش مقداری نوشته‌ام ذکر غور بلدی است معمور از بلاد خراسان و از مضافات مدینه
هرات در میان جبال شامخه واقع و در زمان خلافت ظاهری امیر المؤمنین علیه السلام اهل آنجا بشرف اسلام مشرف
شدند و آورده‌اند که هنگامی که جمیع بلاد اسلام بامر معاویه سب و ناسزا نعوذ بالله بامیر المؤمنین مینمودند
اهل غور قبول نکرده و حکام بنی امیه را بزیر اطاعت نکردند حکام آنجا از اولاد ضحاک علوانی بوده‌اند تا زمان
بهرام شاه حکومت از آن سلسله خارج شده دار الملک آنجا آهنگران نام دارد و از قلاع عظیمه آنجا باد
جنار است و آورده‌اند که بعد از سلیمان بن داود کسی فتح آن قلعه دست نیافته و ملوک کرت و سلاطین
غوریه از آنجا ظهور یافته‌اند و امیر حسین سادات که از عرفای عالی درجات و صاحب تصانیف کثیره بوده
از آنجا ظهور نموده ذکر غرجستان از کشور خراسان و از اقلیم چهارم است و محتوی است بر نواحی و قری
جبال سپهر اساس و عقبات ناهموار و مردمش بدرشتی خوی معروف و بتندی طبع موصوف فقیر بدرجه
و نواحی آنجا رسیده است سکنه‌اش بعضی حنفی مذهب و جمعی شیعه امامیه‌اند و عبد الواسع جبلی شاعر از
آنجا بوده و بنا بر آن دانشمند از آنجا ظهور نموده است ذکر غجدوان قصبه ایست قریب ماند و محلی است خوش

درمیان

میان جبال شامخه واقع و محیط شهرستان فی الجمله واسع و در چهار منزلی کابل و طرف شمالی آن افغان افتاده
قریب هزار باب خانه در او است و قرای معموره و باغات خوب مضافات او است زمستانش گوارنده و هوایش خوش
نظم بهشتی با طراوت سبز و خرم همه چیزش فراوان نیز ارزان و خلق آنجا اغلب طایفه افغان و قلیلی ترک
حنفی مذهب و در قریه جمعی از سادات شیعه امامیه‌اند حدیقه حکیم سنائی در حرف فاء بعضی مزار عطار
حین و بنای قبر اعلای عارفان سیر محقق و مستور بخواهد بود که در حرف فاء آنچه بلاد و دیار مشاهده نموده
و استماع کرده مشهور بر بنیانها مذکور میشود ذکر فلسطین ملکی است وسیع و عریض و دیاری است عظیم
مستقیم از کشور شام و محتوی است بر بلاد قدیمه و امصار عظیمه و قصبات مشهوره و نواحی معموره و محدود است
از طرف مغرب بحر شام و از سوی مصر و از سمت مشرق بحیره لوط و بادیة العرب و نهر شریعه و از جانب جنوب بحر
قلزم و دیار مصر و از جهت شمال بجبال اردن و دمشق از قدیم الایام مسکن انبیای عظام و اوصیای عالی مقام کرام
و اولیای دین و صلحای اهل یقین قبله اول در این کشور است و گویند حشر و نشر خلق در آن زمین خواهد بود و
مشاهد انبیای مرسلین علیهم السلام و اولیا و صلحا در آن زمین فراوان است و بموجب آیه کریمه بارکنا حوله الی
لا بد محل نزول برکت و خیر و مکان صدق و صفا است و آنچه از اوصاف و محامد آنجا نوشته شود بجا است
و بلاد آنجا ارسوف و بیت المقدس و بیت لحم و خلیل و قدس و رمله و عسقلان و غزه و یافا از بلاد
در عمارت آنجا باختلاف بسیار است بعضی گویند آن کشور کیومرث بوده و برخی گویند بنی کنعان بن نوح
آنجا را عمارت نموده‌اند صاحب تاریخ شام سبب آبادی آن مقام را بدین نمط نوشته که چون حضرت نوح
از طوفان نجات یافت ربع مسکون را بر فرزندان قسمت فرمود و شام را که بهترین ربع بود و آن حضرت نوح
وصی و خلیفه خود نموده و مهام مواضع شام و جزیره عرب و عجم و روم را بکف کفایت آنجناب گذاشته و سام
مقرر نموده و آن دیار را بعز لوای عزت منصوب مقیم با فراشت و حضرت بخشنده بعد از سام را ده فرزند
رشید عطا فرموده بدین موجب اول ارفخشد که ابو الانبیاء است و پدر اوصیا و اولیاست دوم اسود و بقولی
روم و شام از اولاد او بوده و باعتقاد بنا کرده شهر نینوی را و مدائن را بنا نهاد و اسود است سیم
کیومرث که ابو الملوک و پدر سلاطین عجم و خواقین ترک و توام است چهارم عیلم که معمور خوزستان آباد
نموده گویند فراعنه مصر از نسل وی‌اند پنجم بوریخ بحر نامی است که در کتب اخبار معین شده ششم
بود و بعضی بلاد مغرب منسوب باو است هفتم اشور اول ابرهه بعد بنسل نام ماذا و فرزند دو پسر
وی و سوم بحیلان شد و ملک بحیلان بوی منسوب است نهم ارم او را باری تعالی شش پسر عطا کرده بدین ترتیب
اول اذربیجان که ولایت اذربیجان بدو منسوب است دوم اران که دیار اران بوی نسبت دارد سیم موغان که

عمارت غوطه ازوست چهارم دمشق که مدینهٔ دمشق منسوب باوست پنجم اردن که آبادی دیار اردن
ازوست ششم فلسطین واوراه حین گردش عالم بدان دیار رسید و بتیسه خاطر خوش کرده بنیاد آن
انداخت و آثار خوب و امصار عجیب ساخت و بقول حمص و باش از اولاد آدم اند و در این اقوال دیگر
نیز وارد است که در ذکر آنها چندان فایده مترتب نیست بای تقادیر بلاد فلسطین همگی از اقلیم سیم و
فی الجمله آب و هوایش خرم و جبال و تلال آنجا بیشتر از بیابان و صحراست و حکومت آن دیار را اکثر بزرگان
و انبیاء کبار و اوصیاء عالی مقدار و بعد از اولاد حضرت اسباط اسرائیل بزرگوار متعلق بوده و بعضی از ملوک
مصر و شام و روم نیز در آنجا حکومت نموده اند و سکان آنجا اکنون چند فرقه اند اول اهل اسلام اند
اکثر ایشان شافعی مذهب و همگی قوم عرب اند دویم طایفه عیسوی ملت و ایشان نیز در کمال کثرت اند
سیم جماعت یهود و این طایفه نیز بسیار اند و هر یک از فرق ثلاثه متفرق بچندین فرقه اند و عموما عرب نژاد
و مهمان دوست و غیرت پرور و سلیم النفس و مستوی الخلقه و نیک اخلاق و اخیار اند و السلام علی من اتبع الهدی
ذکر فارس ملکیست در قدیم الزمان از کنار شط فرات الی کنار جیحون طولا و از باب الابواب دربند الی ساحل بحر عمان
عرضا حدود ممالک فارس بوده که اکنون ایران میگویند الحال که فارس ملکی معین میخواهند و آن محدود است
از جانب جنوب بدریای عمان و از سمت شمال بولایت عراق عجم و از طرف مغرب بدریای بصره و ممالک
خوزستان و از جهت مشرق بدیار کرمان و طولش از قومس الی کنار عمان صد و پنجاه فرسخ و عرضش از یزد
الی خوزستان صد و چهل فرسخ اکثر بلادش از اقلیم سیم و قلیلی از چهارم و گویند بعضی از جزایرش از
اقلیم دویم است و جبال و تلال آن ملک از دشت و بیابان برابر و یکسان است و مشتمل است بر بلاد و قلاع
و قصبات عظیمه و نواحی دلکش و چمنهای خوش و جنگلهای دلربا و چشمههای بیشمار و در زمان سابق
کشور ایران چندان معمور بوده که اکثر ملوک پیشدادیان فارس را دار الملک نموده بودند و از
ایشان مدت دو هزار و پانصد و شصت و هشت سال سلطنت نموده اند و ممالک فارس محتوی بر پنج کوره
و شانزده خره است اول کوره اردشیر و در اوست مدینه شیراز و غیره و فیروزآباد دویم کوره اصطخر و در اوست
بیضا و ابرقوه و مرودشت سیم کوره دارابجرد و در اوست ولایت فسا چهارم کوره قباد و در اوست
بوشهر و ارجان پنجم کوره شاپور و در اوست کازرون و جره و هر یک از آن کورها مشتمل است بر قصبات
چند و نواحی دلپسند آن کشور در زمان خلافت عمر مفتوح شد و بدست مسلمانان آمد و حقوق
دیوانی آنجا بموجب عهد و شرط سر و داو لیا ... عقاسم معین بوده و بعقد حاصل از بعضی عشر و از بعضی خمس
و از جمعی ربع و ثلث و نصف مقرر بوده و الواثق بالله عباسی از امین کرد ابد و در زمان مقتدر

عباسی علی بن عیسی بفرمان او خراج مقرر نموده آن ولایت را مساحت کرده شش هزار هزار مثقال طلا
بر آمده و در زمان ملوک آل بویه گویند سی و سه هزار هزار درم و صد و پنجاه هزار خروار حاصل محصول
آورده اند که در قدیم مردم فارس مذهب هوشنگ و جمشید و فریدون داشتند و بعد از ظهور ملت
زردشت را بتابعین زردشتی افراشتند و چون اعلام دین مبین سید بشر بر افراشته گردید و صیت اسلام
بگوش هوش عالی و ادانی رسید سکان آن دیار بعد از کفر و زندقه مسلمان شدند و در زمان
ائمه علی بن ابی طالب ع سب میکردند و بعد بمذهب شافعی در آمدند تا آخر الامر بزور بازوی شاه اسمعیل
صفوی انار الله برهانه و بشمشیر صوفیان صفوی نشان از مذهب اهل سنت و جماعت مهجور شدند و
بآیین مسالک امامیه و مشرب اثنی عشریه در آمدند لهذا معاندت سکنه عراق و فارس و غیره با صوفیان
بطریق وراثت و میراث از آنجاست و عداوت عموم مردم از اعجاز خواست تا حال اکنون در آن دیار بعضی
سواحل و بلوکات شافعی مذهب نیز با اغلب و معتقد طایفه امامیه اند و جماعت یهود و نصاری
در غایت قلت و در نهایت ذلت اکثر و اغلب سکنه آن دیار در تفریط و افراط گرفتار اند و در این ایام قوم
انگلیس از جماعت نصاری در بعضی جزایر فارس اقتدار دارند آن ولایت بعد از انقراض خلافت خلفا در تحت
ملوک بنو امیه بوده و چون زمان دولت ایشان انقراض نمود خلفای بنی عباس تصرف کردند و ملوک صفاریان
در اواسط دولت ایشان از جانب طایفه بنی عباس و بعد از آن بدست ملوک دیالمه افتاد و بعد از ایشان
سلجوقیه تصرف نمودند و هم در زمان ایشان فرقه سلغریه تا امکان آن ملک را ضبط نمودند بعد از ایشان
بخان چنگیز افتاد و در دولت مغول بدوره تاج بهادر آل مظفر مسخر کردند و از آن طایفه بتیموریان انتزاع
نمودند آنگاه نوبت آق قوینلو و قره قوینلو رسید و چون زمان ایشان بغایت انجامید آن ملک مسخر اولیای
ملوک صفویه گردید و چون سپهر غدار خودرا از اولاد شیخ صفی استرداد فرمود صدای تا له و افغان از
دست جماعت افغان گوش آسمان را کر نمود و بحر قهاری حضرت باری بجوش آمده نادر شاه بزلزل الکهف
واقف بود و امان آن دو غلزئی بتختان را بخاک مذلت ریخت و چون دولت و شوکت نادری در گذشت
ملک سلیمان لرباز ارکنت تا آنکه کوکب اقبال قاجاریه از مطلع جلال طالع شده تمامی آن کشور بحوزه
تصرف ملوک قاجاریه در آمد اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری است شاهزاده کامکار
حسین علی میرزا فرمانفرمای آن دیار است ذکر فسطاط دار الملک مصر بوده و عمرو بن عاص احداث نموده در
ضمن ذکر قاهره مذکور خواهد شد ذکر فرانسیس نام طایفه ایست از طوایف فرنگ و لفظ فرنگ در اصل
فرانسیس بوده بکثرت استعمال و بغلط عوام فرنگ گفته اند اغنی آنجو و طایفه ایست که اند بعد از فرقه

عمده از جمیع فرق فرنگ ممتاز و بحسب خَلق و خُلق و ادراک و عقل امتیاز دارند اگر چه ممالک انطایفه در
اقلیم ششم و بقولی هفتم واقع است و چون قریب بدریاست لهذا ملایمت در هوا دارد و عموماً گرمش
میوه‌ی ملک و در اکثر صنایع ایشان از مهارت است در سنه‌ی هزار و دویست و آنچه هجری شخصی ناپونا
نام از آن دیار خروج و بر سریر جهانگیری عروج نموده و اکثر بلاد فرنگ را مسخر کرده و شیوه‌ی مدارا از روزگار
دوده مان کشور فرنگ بر آورده و بشهریار ایران ایلچی فرستاده کرّاً و مرّتاً شهنشاه گوید آخر الامر بطریق مکر و حیله
طایفه‌ی روسیه بدست آورده و بند در ابتدا نام استماع افتاده که بدار الجزائر آمده است **ذکر فیض آباد** نام دو بلده
است یکی دار الملک بدخشان و آن در ضمن بدخشان مذکور شد و دیگری از صوبه‌ی اوده از کشور هندوستان
و آن شهری است بزرگ و بلده ایست سزاوار در کنار رود عظیم واقع و حوالیش دلکش و فضایش فاسح ایام آبادانیش نواب
صفدر جنگ بوده و بحسب فشادی لشکر انجا را احداث نموده و مردم آن را نام شهری شد و قریب ده هزار باب
خانه در اوست و نواحی چند منسوب بدوست و اکثر خلقش هنود و دیگر حنفی مذهب و طایفه‌ی امامیه
اقتدار دارند باغات دلکشا دارد و حبوب و غلات فراوان است **ذکر فرنگ** معروف فرنگ همانا سکنه‌ی آن بلد
این مذکور شد اما طوایف فرنگ بسیار و قوم بیشمار اند من جمله طایفه‌ی روس و له و فرانسیس و انگلیس و
پرتکیش و دینمارک و بحاره و فلنک و اسپانیا و نمسه و لندیز و جز آنها از طایفه‌ی فرنگ بسیار اند و جمیع
طوایف فرنگ نصاری اند و ملکهای ایشان از اقلیم ششم و هفتم است و عموم ممالک فرنگ زراعت کم
و معیشت ایشان منوط بکسب تجارت و هوای آن دیار در غایت برودت است و اسباب معاش فرنگان از کشور
ملتان و هندوستان و مغرب و روم و مصر و شام و ایران و توران و امثال اینهاست و بعضی از آن قوم
بارض جدید که مشهور بینگی دنیاست مسلط شده اند و بعضی بکشور هندوستان و جزایر آن آمده اند و بطایفه
اقتدار دارند بعضی قهراً و بعضی بحیله تمامی ممالک و بعضی کرجستان و شیروان و موغان را تصرف کرده اند و اکنون
روی همت بتسخیر بلاد دیگر نهاده اند و ادنیجان و رده اند الحق قوم فرنگ در امور ملکداری و حکومت کاردانی و
تعمیر بلاد و تکثیر عباد مهارت تام دارند و وصفشان در فنون لشکر کشی و دشمن کشی و غرایب اختراعات و
مهمل و معطل نمیگذارند **ذکر فرخ آباد** از صوبه‌ی هند و بلده‌ی دلچسپ است از بناهای فرخ سیر بن جهاندار
شاه بن بهادر شاه بن عالمگیر است و در سمت جنوب دهلی واقع و حوالیش فاسح است از اقلیم سیم و هوایش
گرم و خلقش اکثر هنود و دیگر مسلمان و قلیلی اهل ایمان است **ذکر فتح پور** از صوبه‌ی هند و جای
خاطر پسند است و قرای بسیار مضافات اوست و آب و هوایش فی الجمله نیکوست **ذکر فتح آباد** نام
چند موضع است در عراق و فارس و خراسان و هندوستان و مجموع آنها قریب بهم مانند است **ذکر فرح آباد** نام

دو سه موضع است در فارس و عراق و فتح آباد مرودشت فارس بهترین آنهاست و قریب پانصد خانه در او
آبش وسط و هوایش نیکوست و مردمش شیعه مذهب اند **ذکر فارمد** نام دو موضع است یکی در فارس
و دیگر در خراسان و شیخ ابو علی فارمدی قدس سره العزیز مرشد محمد غزالی از فارمد خراسان بوده واقع
[illegible] **ذکر فسا** شهری است دلکشا و بلده‌ی بهجت فزا از بلاد فارس از خوبی کور
و هوایش سازگار و خاکش فرح انگیز و زمینش حاصل خیز است شهر در زمین هموار واقع و اطراف اربعه اش
واسع و سمت جنوبش کوه نزدیک است و بانیان بلده فسا ابن طهمورث دیوبند بوده و کشتاسب بجدید
عمارتش مبالغه نموده در ابتدا بشکل مثلث بوده و در زمان حجاج از آن مرد بنا بدان شکل بنا کرد
کرده و در روزگار خروج طایفه‌ی شبانکاره خراب کرده بودند اتابک چاولی آباد کرده اکنون قریب دو
هزار خانه در اوست و حوالی آن قریه و مزرعه مضافات اوست آبش از قنوات و مردمش همگی شیعه مذهب
و خلل انجه و بیند و مسکن خاندان عظام و دودمان کرام و شیخ روزبهان که در زمان خود از اکابر
مشایخ بوده از آنجا ظهور نموده **ذکر میرزا محمد حسین** ابن میرزا هادی امیری جلیل القدر و جوانی مستجمع الصفات
اتصاف والد بخاتم الحکما میر غیاث الدین دشتکی میرسد و از جانب والده بسلطان الحکما میر سید شریف
جرجانی میپیوندد والد بزرگوارش در سلک عاملان عظام و ضابطان عالی مقام منسلک بود و در تعمیر
بلاد و تکثیر عباد کمتر کسی با او برابری نمیتوان کرد و عظمای فارس از وی در حساب بودند و از جلالت قدرش
ملاحظه نمودند در دولت دارا و مکنت سکندر و جاه فریدون و دستگاه وسیع داشت و در تمامی ممالک فارس
بغیر از امرای زند لشکری با او لوای برابری نمی افراشت آن امیر چند باد در بنا خیر داشت من جمله میرزا محمد
بود که در استیفای فارس تقدم می نمود و دیگر حاجی میرزا ابراهیم وی اکنون مجتهد زمان و با اولاد آن امیر
نامهربان است تا آنکه در سنه هزار و دویست و بیست و پنج هجری پای عزیمت بوادی خاموشان گذاشت و
پنج فرزند از خود یادگار ماند اکبر و ارشد اولادش میرزای موصوف است اکنون بوجود ذی
جودش انتساب زینب و زینت گرفته و آن قدوم میمنت لزوم آن خاندان رونق پذیرفته با وجود مشاغل
دیوانی و پیمان حوائج درویش نهاده و بکوشد و اعتقادش در صحبت فقرا و اعیاد مصاحبت عرفا و اطلاب علوم
شداید روزگار صبور و از جبین ملک و دولت است چون ذی کمال نوبه خلعت بنام والد بزرگوار
میرزای در باطن صفائی داشت و در جواب عدم استقلال و با عنان اختلال احوال نمود میرزا بیاد
و چون بدو غنا برکریمه كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ از جهان فانی بسرای جاودانی درگذشت بعد استیصال الارقام
نیکو نهاد او مصمم و عازم کشتن کرده نهاد چون به باه بازی کرده و بابکی نمود و میان اخوان نفاق

انداخت و ایشان را در خواب خرگوش یافت مانند قصاب بر فرق ایشان کارد شمشیر چند را مستاصل ساخت و بنیاد
ستان سائر خاندان عظام فارس را بجز براخت والحق این اشعار در باره آن ستمکار بغایت مناسب آمده است

نظم ای کار جهان شده از کار تو شکل شکلی که بود نقش ستمها تو اندر آن هستند زبیداد تو ملکی همه ویران داد
تا چند به بیداد بود طبع تو مایل دانی که کجا تا که در دو دو تو جمع اند چه همه یزدان بفرمود همه جاهل از غایت
خباثت همه کردند کز ایشان وزرای نفرت چون نه حاصل حاصل مثل اینند اکه خلق از جور آن ستمکار در آن زمان
انتظام غدار رستند و در گوشه فراغت در دنیا و به استراحت با جمعیت خاطر نشستند فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

ذکر فورک قریه ایست قصبه مانند از توابع لار و از مضافات فارس
هوایش گرم و آبش وسط و مردمش تا سانکاره حاکمش جلیل القدر در ضمن خطه لار احوال ان امیر والا تبار
مذکور خواهد شد این قصبه در زمین هموار واقع و اطرافش فی الجمله واسع است مردمش شیعه مذهب و جلی
مشرب اند تحقی که دل بعیابید دانند تا بدین شد

ذکر مزداباد بلده ایست مجسته بنیاد و قصبه ایست نهی
مانند و خالی است خاطر پسند از اقلیم سیم و هوایش ملایم از کشتاسب بن لهراسب ساخته و ان اخوزیم کرده
بوده و در میان شهر عمارتی عالی طرح انداخته و چندان بلند کرده بود که هوای طبقه اعلای ان نسبت
با سفل چون هوای سردسیر بود نسبت بگرمسیر و بعنوان اسب بالای انعمارت برده بود و ان عمارت را نوبهار
کفتندی چون اسکندر رومی بدان نواحی استیلا یافت بنا بر تنهی غرق کرد باید و بمرور ایام بمحل بجهت کشت
بعد از سیصد سال از این قصبه اردشیر بابکان مملکت ایران را مسخر ساخت و خواست که نوبت دیگر مرد
اباد را عمارت کند از حکما استدعا نمود که نوعی سازد که ان حوض را از اسب دارند لهذا حکما تدبیری نمود
ان زمین را احتمال کردند و اردشیر انجا را شهری ساخت اکنون قریب هزار خانه در اوست و قریه چند مضاف
اوست و ان قصبه در زمین هموار واقع و جوانبش رعایش واسع است اما بعضی از جوانب کوه قریب است و
مردمش همگی شیعه مذهب و فارسی زبان اند

ذکر اقا محمد صادق المدعو باقا بزرگ از اعاظم امرا بود و
شغل دیوانی کرده ارادت خود را نسبت بمیرزا ابوالقاسم درست نمود و خدمت میرزا بین بوی لطف تمام
ذات چنانکه بر جمیع ریبان ذات تقدم می افراشت بالاخره نخار عز و دبکام دماغ وی صعود نموده
نسبت بخدمت میرزا دعوی برتری کرد و علانیه گفت که اینجه در خدمت میرزا بود غاسیر را اکنون
لایق و مناسب چنان مینماید که میرزا عمل بکند و ترتیب طالبان را بما حواله نماید میرزا ابوالقاسم از
استماع این کلام واهی که از مثل اگاهی ناشی شده بود برنجید و حاجی محمد حسین که احوالش در ضمن شیراز
مذکور شد با وی برابری مینمود اقا بزرگ را برنجانید و بعضی بر آنند که اقا بزرگ شیخ خود را زهر داد

چون دراحل

چون در اجل تاخیری بود لهذا کارگر نیفتاد و میان مخلصان میرزا و او سخنان گوهین و کلمات
نا پسندیده مذکور شد و اقا بزرگ از مهم معارضه ایشان عاجز آمد و چندگاه برای سوال کردن
انگاه اقا بزرگ عازم عراق گشت و در اصفهان مریض شد جهان فانی را بدرود نمود و از طعن اینای
روزگار و زحمات لیل و نهار بیاسود فقیر گوید که اقا بزرگ اکثر اوقات و ثروت ملاقات کرده و لیالی و
ایام با وی بسر برده بود اگرچه ببعضی اوصاف حمیده موصوف و باخلاق کریمه معروف بود اما بخصیصه
خود پسندی و تندی و تیغ و تیز بود و غیر خود رای نبوده به هیچ کیش و ملتی و دین و طریقتی معتقد نبوده و کلمات
نالایقه که لایق خود بود نسبت بانبیا و اولیا گاهی تکلم مینمود و السلام علی تابع الهدی

ذکر مخلبان
بعضی از مخلبان جها هنوز مینویسند و ان قریه ایست قصبه مانند از بلاد کوه کیلویه و در دامن کوهی
اتفاق افتاده و سمت جنوب و مشرق وی گرفته و سایر اطرافش گشاده است قریب هفتصد خانه در او
و چند قریه معمور مضافات اوست قدیم الزمان شهری بوده فاما الان باقی مانده ابش معتدل و
هوایش گرم و مایل و نخل بسیار دارد و مردمش شیعه اثنی عشری و از معارف دین و دنیا بری و همگی
جماعت لر و از دانش بری و از جمل بند و عموما قطاع طریق و شیخ مجد از رفیق اند و در بالا قریه ان
قلعه سفید است که مشهور جهان و پناه دلیران ایران است چنانکه فردوسی گوید

نظم بناه دلیران ایران زمین کلاف و کلات و سفید دژ کزین

بد و هنوز ان قلعه در فرسخ و ان قلعه بر کوهی واقع است که بهیچ کوهی
اتصال ندارد و بالای ان معلوم نیست به جز یکجا که بر بالای ان توان رفت تا ها ... و بالای کوه دو فرسخ
زمین و هموار و چشمه های خوش گوار و باغات بسیار است و بیرامون انکوه میدانی فراخ و در ان بجز بیشه نی است
و ساله های فراوان ان قلعه خراب بوده در اوایل دولت سلاطین صفویه انجا را عمارت نموده و عجب ان قلعه را
که هر کس میباید که تا از محافظت تواند نمود و امیر تیمور ان قلعه را بگرفت و خراب کرده و امروز چند تن عمارت
ندارد و گاهی پناه جماعت الوار است و در نیم فرسخی مخلبان رکس ذا روز نبود دارد بینا الحق ظرفی یک
کلزاری است و ریح بهار زکلزاران جاری است

ذکر فدک قریه ایست در حجاز که میان ان و مدینه دو روز راه است
و بعضی گفته اند سه روزه و این قریه از کفار خیبر بود که بطریق صلح در تحت تصرف حضرت رسول صلعم
بود و بموجب دین الهی خالص جناب رسالت پناه شد و او و در انجا چشمه اب روان و درخت خرما
بسیار بود و از حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام حد و عدد فدک را پرسیدند در جواب فرمود که حد اول عریش
مصر است و حد ثانی دومة الجندل و حد ثالث جبل احد و حد رابع تهامه و بعضی گفته اند که بدان
جمله بلاد عرب است و لا شک ان صاحب النبی انظر بالبیت گویند ان هفت باغ بود و ساخته بوده اند به زینب

اول میثب دوم صافیه سیم دلال چهارم حسنی پنجم برقه ششم عواف هفتم ام ابراهیم باقی تقدیر مراد از فدک قریه
که حضرت رسول صلعم در وقت نزول آیه وآت ذا القربی حقه آن را بحضرت فاطمه بخشیده بود و هنگام رحلت
حضرت رسول صلعم در تصرف او بود و چون ابوبکر بر سریر خلافت عروج نمود وکیل حضرت فاطمه را از آنجا اخراج
کرده و تحت تصرف خود در آورد و چون فاطمه اظهار فرمود که حضرت رسالت پناه صلعم آن را بمن بخشیده بود ابوبکر
بخلاف قانون شریعت از آنحضرت گواه طلبید و با آنکه سرور اولیا و ام ایمن و ام سلمه و حسن و حسین و قنبر را بر
گواهی و بر ابوبکر تصدیق نکرد و محال آنکه بی گواه و بینه تصدیق ازواج حضرت رسول صلعم در دعوی حجره‌ها نمود و
فدک بفاطمه گفت که حضرت رسول صلعم فرموده است که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة حضرت
فاطمه در جواب فرمود که وَرِثَ سُلَیمانُ داود و در قصه زکریا باری تعالی گفته یرثنی ویرث من آل یعقوب و هر چند
حضرت فاطمه شاهد و بینه آورد ابوبکر قبول نکرد و اگر در بعد حال قبول نمود عمر بن خطاب منع فرمود و عاقبت
آن دو غاصب فدک را بآنحضرت ندادند و سرور اولیا و فاطمه زهرا و حسن مجتبی خامس آل عبا را تکذیب نمودند
طریق جور و عناد و ظلم و عناد جو بودند و غرض ایشان از باز گرفتن آن بود که اهل بیت رسول صلعم محتاج شوند و جمعیت
ایشان پریشان گردد تا مردم گرد ایشان نگردند چنانکه بعضی از آن موجب قرآن هم الذین یقولون لا تنفقوا علی
من عند رسول الله حتی ینفضوا ناظران دین پناه بیان حضرت رسول صلعم بجا می آوردند و اگر مسلم داریم که
حضرت فاطمه دعوی فدک را اثبات شرعی نتوانست نمود میگوییم که چرا شیوه احسان و مروت با حضرت فاطمه
نورزیدند و فدک را که بغاصبان اندک بود باو نبخشیدند و هر گاه ایشان امیر شدند که بعضی املاک خلافت حضرت
رسالت صلعم فدک را خالصه خود ساختند چرا نبخشیدند از حضرت فاطمه از روی مروت و احسان و اکثر اید خاطر
شریف آن بضعه رسول صلعم را بیازارند مگر فاطمه در مرتبه کمتر از خواهر خود زینب بود که چون شوهر او ابو العاص
با دیگر کفار در معرکه بدر گرفتار شد و خلاص ایشان بفدیه قرار گرفت زینب نیز همراه فدیه دیگران فدیه
ابی العاص مالی فرستاده بود که از آن جمله عقد مرواری بود که حضرت خدیجه باو داده بود و چون حضرت رسول صلعم
از آن شاهد نمود متاثر شد با آنکه مسلمانان در آن وقت عسرت تمام داشتند از ایشان درخواست نمود که آن
بار بابو العاص بفرستند و آنجماعت منت بر خود نهاده از طیب خاطر آن را بزینب بخشیدند پس بر تقدیری که فدک را خالصه
شناختند و در میان صحابه مشترک بود بیکبار که تابع و اقتدا بحضرت مصطفی صلعم نموده بطریقی که آنحضرت طلب
هبه و بخشش مال زینب از صحابه خود نمود ایشان نیز از صحابه از برای خاطر جوئی بضعه رسول نمودندی بلکه میتوان
گوید که معتقدان ایشان بعضی معاذیر واهی و جوابهای که ناشی از عین گمراهی است گفته اند و نقض جدید
از ایشان شیعه امامیه و علمای امامیه متوجه جواب آنها شده اند که ذکر آنها سیاق این مجموعه نیست الحاصل غرض

مضودند

غصب فدک طولی دارد و تخصیص منصف را استماع آن بکبر نمی آورد و پیداست که غاصبان فدک مردمان
بی انصاف و بیمروت بلکه از دین رسول صلعم بی نصیب و بی بهره بودند و طریق داب قوم عاد و ثمود و
فرعون و نمرود پیموده اند و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و از بضعه رسول صلعم
بر در کلمه نشنو آورده اند که چون مظلومه معصومه از ابوبکر ستمکر مایوس شد درد دل بسوی
ارضا لات خود با ابوبکر گفت فخذها الیک مخطومة مرحولة تلقاک یوم حشرک فنعم الحکم الله
ونعم الموعد القیامة والخصم محمد وعما قلیل سوف تعلمون وعند الساعة یخسر المبطلون ولکل
نبأ مستقر فسوف تعلمون مرغوب بیان نموده است شیخ فرید الدین عطار قدس سره العزیز بطریق تعمیم
واشاره فرموده است با آنکه ایشان اهل دنیا بوده اند در طلب دنیا می نموده اند نظم اهل دنیا کافران
مطلق اند روز و شب در زق زق و در بق بق اند اهل دنیا تیغ بر سر میزنند از حقد هم فدک را بستدند
اهل دنیا از کهین و از مهین لعنة الله علیهم اجمعین ذکر فضایل انسانی و کمالات نفسانی بدانکه ای شفیق
از کجی انحراف طلب سؤال نمود که فضایل انسانی چیست و کمالات نفسانی چه چیز است و سبب
باری تعالی کدام است که در این باب فصلی بیان عنایت و برو و مقصود او بر وصلی کشا که غایت
و نهایت عنایت باشد در جواب فرمود که زمره انبیا و مرسلین و فرقه اوصیا و اولیا دین و حکما و عرفا
معرفت قرین بیان نموده اند فضایل انسانی و کمالات نفسانی را مفرد و معین فرموده اند و ابواب
تحقیق را بر روی طالبان طریق کشوده اند و فقیر در کتاب ایشان دیده و بحیثیت آنها رسیده پیروی آنها
نفریحی نمودن آنها در سینه تو نماند زبر یکی مان بردن و قطره بیمان آوردن است فقیر معروض داشت اگر
چه از فیض صحبت اولیاء الله و مقربان درگاه کلام صدق انجام تو مطابق واقع است اما هر چند آدمی را
کمالات نفس حاصل شود و انواع فضایل در انسان جمع گردد روی همچنان محتاج و مفتقر وار رو بمعنی کمال در
مفتقر است و در تکمیل آن و تحصیل مراتب آن محتاج است بکامل دیگر و مکمل دیگر و مثال این حضرت
موسی علیه السلام بحضرت خضر ع هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا شاهد حال است چه آنحضرت با وجود
کمال نبوت و رسالت بتعلیم محتاج بود در خدمت حضرت خضر ع تحصیل معرفت می نمود و قبل از آن
نیز در بیه و حال در خدمت شعیب در تکمیل کمال بود نظم شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که چند سال بجان
خدمت شعیب کند پس دو فوق ارکبه وفوق کل ذی علم علیم بالا هر دانایی دانایی خواهد بود مصرع
رهرو رفته تا ملاقات خدا وخبر ما عرفناک حق معرفتک معنوی مدعا است و بر آفتاب عالمتاب دلیل
عالم تا بیرات کون تا کون و خاصیتهای آن حد افزون می بخشد و بحسب قابلیت و استعداد هر ذره بنوعی

فیض خاص میکند در جانب ریحان و سنبل و در مکان نهر فائض میرود اگرچه نظر آفتاب در تربیت ید
و یکسان و این کریمه ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت مبرهن است و کذلک سخنان انبیا و کلمات اولیا
و نصایح بزرگان در هر نفس خاصیتی می بخشد و در هر جانب تاثیری میکند سلمان و سلمان صفتان از کلام
حقیقت انتظام خیر الانام جز یک جرعه چشیدند که روی گردیدند و بو جهل و بو جهل سیرتان از سخنان معرفت نشان
آنحضرت جز بی دولت گردیدند که آنحضرت ایمان نیاوردند چون کلام فقیر بدین مقام رسید امیر نیز فرمود که خوب
تقریب کردی حقیقت همین است که بر زبان آوردی چون خاطر تو بر این و میل تو بدینست این است که شطری از فضایل
انسان گفته شود و فصلی از اخلاق حمیده تقریب کرده آید اکنون بدان که فضایل سعادات و درجات کمالات بجملا
و دانستن آن ناچار است اول حکمت دوم شجاعت سیم عفت چهارم عدالت و حکمت تعلق نظری دارد و مظهر آن
نفس ناطقه است و حقیقت آن معرفت هرچه حقیقت وجود دارد و موجودات بالهیه باشد باقسام آن و حکمت دو
نوع شود نظری و عملی اما الهی است دانستنی باشد و از حکمت نظری اجزا انسانی است کردنی باشد
انواع بسیار و منشعبات آن بیشمار است و از آن هفت جزء مشهور و در کتب محققان مسطور است اول ذکا
دوم سرعت فهم سیم صفای ذهن چهارم سهولت تعلم پنجم تعقل ششم تحفظ هفتم تذکر و شرح صفات دیگر که
شجاعت و عفت و عدالت باشد هر سه علی الانفراد مظهر ایشان آثار بیفتد هر سه کردنی است شجاعت آنست که
نفس ناطقه را بر عزم اطاعت و انقیاد غالب در امور هولناک و مضطرب نگردد و اقدام بجز رای کند تا هم
کرکند جمیل باشد و هم صبری که نماید محمود شود و از منشعبات شجاعت یازده جزء مشهور و در لسان محققان
مذکور است اول کبر نفس دوم نجدت سیم علو همت چهارم ثبات پنجم حلم ششم سکون هفتم شهامت هشتم
تحمل نهم تواضع دهم حمیت یازدهم عزت عفت آنست که شهوت و خواهش مطیع نفس ناطقه تا تصرفات او بحسب
اقتضای رای باشد و آثار حریت و آزادی در وی ظاهر گردد و از تعبد هوا مانع شود و از منشعبات عفت دوازده
جزء مشهور و در کتب دانشمندان مسطور است اول حیا دوم رفق و مدارا سیم حسن هدی چهارم مسالمت
پنجم دعت ششم صبر هفتم قناعت هشتم وقار نهم ورع دهم انتظام یازدهم حریت دوازدهم سخاوت سخاوت را نیز
منشعبات است و از آن هشت جزء معروف نزد اهل دانش موصوف است اول کرم دوم ایثار سیم عفو
چهارم مروت پنجم سهولت ششم مواسات هفتم سماحت هشتم مسامحت عدالت آنست که این سه قوت معتدل
و منشعبات ایشان با یکدیگر اتفاق نمایند و قوت ممیزه را امتثال کنند تا اختلاف هوا و تجاذب قوتها
صاحبش را در ورطه حیرت نیندازد و بسبب اختلال مالکش را اهلاک نسازد و منشعبات عدالت
نیز یازده جزء است اول انصاف دوم شفقت سیم وفا چهارم صله رحم پنجم مکافات ششم حسن شرکت هفتم

حسن قضا هشتم تودد نهم تسلیم دهم اطاعت یازدهم توکل و ارباب دانش و اصحاب بینش گفته‌اند که فضائل
انسانی نامحصور و طریق تفصیل آن نیز در کتب ایشان مسطور است اما اینجا خصلتی از آن مفصل از
مجمل مذکور و مجمل از مفصل در این مجموعه تقریر میکند و بالله الاعانة والتوفیق من الله تعالی الادب و مراد از آن
آنکه از آن مهمتر ادب شناسی و خوردان و بزرگان را بر تربیت دادن و با ایشان کلام سنجیده و سخن پسندیده
گفتن است چنانکه از استماع آن ایشان را لذت و راحت فزاید و فقد و نفع گویند در نظر مستمعان نیکو نماید
از حضرت رسول صلعم روایت است که فرموده ادبنی ربی فاحسن تادیبی و از کلمات بزرگان است که الادب
کل فضیلة نظم ادب تا بسموات بقا منزل جست در سموات بقا منزل ره آن ادب جست بلی سرمایه هر
سعادت و پیرایه هر کرامت ادب است و هیچ جامه کمال بی سوزن ادب دوخته نشود و هیچ چراغ خلت
روشن ادب افروخته نگردد و هیچ صوفی جز ادب صدد نبین صفا نیابد التصوف کله آداب و هیچ
طالب جز ادب درجه کبری نشناسد فطوبی للطالب المودب و حسن مآب نظم از خدا خواهیم توفیق ادب
بی ادب محروم ماند از لطف رب بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد الانصاف و مراد
از آن روا داشتن انسانست از طرف او هیچ امر بی حیف نمود و اگر در انصاف دادن زیان دولت و نقصان
عزت باشد و بر طبع انسان موعود است اما در کلام بلغا آمده که ملک الانصاف و لو بالاتلاف
نظم گر تو انصاف بدهی در وجود بر کرم عمری دراز در قعود بدر نجود الاستار الستر و مراد از آن اسناد فوت
کلامی است از چیزی کرد و چیزی باشد که اگر ظهور کند مضرت آن به دیگری عاید گردد و این صفت را کتمان
الستر نیز گویند و در کلام نیکان آمده که من تمت ستره تمت شرته ستاری صفت حضرت باری است
بدان صفت موصوف شدن نزد کار دهر بار آوری است الاخلاص و مراد از آن مصفی گردانیدن عقیدت است
در اخلاص مطاوعت تا از اخلاص خالص آید و در انقیاد اوامر و نواهی دین اسلام خالصا مخلصا نماید و از
کدورات ریا و شرک و نفاق و کسالت و امثال اینها خود را مبرا دارد و همگی همت بر تخلیه و تنقیه و تصفیه
حقیقی گمارد و هیچ مکر و هیچ طمعا دری از آن برنتابد و هیچ غرض و مرادی بجز محبت محبوب نشناسد صوفیان
اخلاص تو امان فرموده اند که اخلاص صفای سر بین است و نگاه داشتن از نظاره خلق آن سر را تا
بمرتبه برسد که طاعت فی قصد از خواص وجود باید و عامل را طمع ثواب در دنیا و عقبی نباشد و رعایت
ابتهاج باری تعالی که محبوب حقیقی است نماید شعر تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود
روش بنده پروری داند الحق تخص اخلاص بلند مرتبه است که دست هر گدا صفتی بدامن آن نرسد و هر
پیرهای حرم وصل او دناه نادر هر بیابان گردی و صحرانوردی تا بالناس بعید باد نباید و کو سالک

سامری دعوی موسوی نتواند نمود و هر کوسفندی زبان اسمعیل نتواند کشود و هر سبزی عز و پیش از خضر
نتواند برد و هر جزوی خود را صبحی نتواند شمرد بیت بدرا با ابن بجه مقابل این سرحلقه اهل ضلال است
سرامد اهل حال الامانة و مراد از آن نگاه داشتن چیزی باشد که کسی بطریق عاریت سپارد و کرینه از آن
بطیب خاطر و بدین موجب رابطه آن از واجب عمل او بود و چون مال امانت را از خواهد وی بخوبی ندهد
غایب و بتانه رود بیابد و هد بی رفادت امانت موجب زیادتی روزی باشد چنانکه از رسول اکرم مرویست که
الامانة تجر الرزق و در امانت خیانت کردن سبب فقر و افلاس است از رسول ص روایت شده که لا ایمان
لمن لا امانة له و لا دین لمن لا عهد له یعنی نیست ایمان برای کسی که امانت ندارد و نیست دین برای کسی که
عهد ندارد باری تعالی امر فرموده است باداء امانت باهلش چنانکه فرموده ان الله یامرکم ان تؤدوا
الامانات الی اهلها اسم امین از اسماء الهی است متصف بدان صفت شدن نزد کار هر لاهی و نزشتوه من بعض
مناهی است البر بکسر را و تشدید را مراد از آن نیکویی کردن است با دیگری بدست یا بزبان یا بسایر
ارکان و در آن منت نهادن و افشا کردن احتراز نمودن و در بخشش بگاه نیز خویش بر زبان نیارد مصرع نیکویی
میکن و در دجله انداز اسم بر از اسمای حضرت کردگار است و متصف بدان کشتن کاری دشوار است
تو را همان بهتر که ده در دنیا و صد در آخرت عوض خواهی زیرا که هر که بدان نرسد دعوی پادشاهی الزهد
فی الدنیا و مراد از آن دل از لذات دنیا باز کردن و عزلت و اختلاط از مردم جستن و رشته امید از خلق بریدن است
از حضرت رسول ص روایت شده که من اعتزل سلم حاصل معنی آنکه هر که عزلت کزید از آفتها سالم کردید و
کلام بزرگان است که من اختار العزلة فالعزلة له یعنی هر که اختیار کند کوشه عزلت را از بلاها ایمن است نظم
عزیزا مده عزلت را مدایی ملامت: توجه جوف ز اختلاط این و آن وارهان خود را از این هم صحبتان حمله ماهیان
توکلان: عنبر بیرون مبادا که هر که در این زمان در کشور ایران عزلت کزید هر آن رنج و بلا و محنت و عنا
بر آن خلوت کزین وارد میشود التسلیم و مراد از آن تعلق است که بحق تعالی تعلق داشته باشد یا باختیار کسی که
ایشان اعتراض جایز نباشد و با ایشان بازگذاشتن و بحقیقت تسلیم داشتن است اگرچه بصورت موافق طبعش
نباشد نظم عطایت نباید بود مر نفس تقیید جدا ابدا شاید که چون ابیضی خبر تو در آن باشد التقوی مراد از آن
پرهیزکاری است از کارهایی که رضای حق تعالی در آن نباشد و مضرت آن بفاعل با همیشه عاید گردد پرهیزکاری
مزید رزق میشود و بزرگواری تعالی بپرهیزکاری عزیز و گرامی باشد چنانکه فرموده ان اکرمکم عند الله اتقکم
شعر پیر و حضرت بود که تقی نباشد بهتر از پرهیزکاری التواضع و مراد از آن نفس خویش را خوار شمردن
و کار دیگران تعظیم داشتن است و صحبت دیگران فروتنی کردن است اگرچه بجاه و منصب و مرتبه از ایشان افزون باشد

در کلام اکابر است که من دام تواضعه کثر صدیقه و بین کفته اند که التواضع بقدر الوضیع و التکبر بقدر الرفیع
از سر عمدا و لباس ام مرویست که من تواضع لغنی لغناه فقد کفر حاصل معنی آنکه کسی که تواضع کند مر
دولتی را از جهت دولت او بی تحقیق که کافر شده اکنون یکی از مشایخ کفته که تواضع آنست که کسی نا خویش
محتاج نداند و خود را بی نیاز نخواند و این کلام در غایت لطافت و در نهایت علو بنا است عارفی کوید که
در میان عوام با آن که در لباس خواص اند شهرت دارد که تواضع قیام و رکوع است نسبت بعضی اشخاص
با عموم احوال آنکه این رسم و عادت مجهان است نه سنت یعنی اهل الزمان ص زیرا که آنحضرت اکر بعضی را قیام
نمودی و بعضی را نفرمودی انتقال از شان نبوت بعید می نماید که فحان نزد اهل خرد ظاهر است و اکر
جمیع اشخاص قیام فرمودی و امثال آن در میان ایشان نکردی بطلان این سخن از اول ظاهر است از وجوه
متعدده من جمله روزی چند هزار کس بخدمت آنحضرت میرسیدند و از شرف صحبت آنجناب فیض یاب میکردیدند
لازم می آید که آنحضرت علی الدوام در قعود و در قیام بوده باشد نه بتعلیم احکام و تبلیغ رسالت و تنبیه مردم
چه وقت میفرموده است و قطع نظر از آنکه قیام رسول برای امت و یا قیام امام جهت عوام عقلا قبیح است
این بدان ماند که کسی فرزند خویش را قیام کند اما در تواضع قبح نیست زیرا که از لفظ تواضع معنی مفهوم
کردد قیام نیست و نیز میکویند که وی سنت است و باز دید واجب نه هرکز مکروه که رسم و عادت خویش
واجب خوانند و حرمت رسول را منظور ندارند و جای امر نبی آید بلی دیدن مؤمنان و ملاقات اهل ایمان
سنت است و باز دید نه سنت است و در کتب اسلامیه مذکور نشده که حضرت رسول ص باز دید را واجب
فرموده باشد و اکر آنحضرت باز دید هر که فرمودی اوقات شریف ایشان کفایت نکردی تا سایر چیزها
چه رسد و اکر به بعض فرمودی لا ابالی بعضی نبودی و با وجود کفتن این کلام بر خوام اهل ایران بعض
را مخصوص که ارباب دولت و اصحاب مکنت و اهل اسم و رسم و ننکاند باز دید و ملاقات ایشان را واجب
لازم شمارند و اکر فقیری و مسکینی دیدند ایشان غافل که کاملا نفرمودند و نهایت عجب نکنند بدان بیچاره مستمند
و بجای باز دید و تفقد حال بنان نیز کنایه و اشارت ابرو و بکوشه چشم و صوت بی خبران فقیر را بی بهانه
و این بیت را ماطن میخوانند بیت تواضع زکردن فرازان نکوست کدا کر تواضع کند خوی اوست التوکل
و مراد از آن بریدن نظر است از دیدن وسایط و اسباب و تفویض جمیع امور بحضرت باری با اعتماد
اراده و بعضی کویند توکل خود را بحق سپردن و دعوی توجه بدان حضرت داشتن است قال الله تعالی و من
یتوکل علی الله فهو حسبه و در جای دیگر فرموده ان الله یحب المتوکلین و حاصل معنی آنکه هر که بحق توکل کند
الله تعالی با توکل کنندکان است عارفی کفته عجب دارم کسی که توکل نداشته باشد الله تعالی با او هست یا

جنید بغدادی قدس سره فرموده التوکل ان تکون للعبد فیه کما لم یکن فتکون کما لم یزل یعنی توکل آنست
که بنده خدای چنان باشد که قبل از وجود بوده تا خدا نیز همچنان در حق او چنان باشد که قبل از بودن بنده
بود نظم در تعهد شور و بیت شور و شر است ــ رو توکل کن توکل بهتر است ــ بیت کسی از توکل خوب تر
حبیبا از تسلیم و رضا محبوب تر الثبات و مراد از آن قوت دادن و قوی گردانیدن نفس است بر وصول الام
شدائد و از آن متضرر نابودن است و هر چه از امثال آن حادث شود و دل آرام بودن و در هر امری که با آن
مبتلی شود مشغول بودن است بزرگان گفته اند که هر گرا چون بوطاوس احوال متلون و بوقلمون نماید هرگز
در ظل همای دولت نیاساید اثر کریمه فاستقیم کما امرت موید این معنی است الجد والجهد و مراد از آن جهد
مسارعت و مبالغت کردن است در تحصیل مقاصد و دران بی صبری نمودن و در آن ولوع کردن و جهد
تحمل مشقت در اکتساب آن مطالب و هر دولت که در جهان بوده صاحبان دولت این طریق پیموده قال
النبی من طلب شیئا وجد وجد ومن قرع بابا ولج ولج نظم سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده
بود حسن العهد و مراد از آن نگاه داشتن پیمان با دیگران است و در آن خلاف ناکردن و در دست کردن
در آن پیمان و عهد داشتن و در استوار داشتن کوشیدن است بزرگان گفته اند که حسن العهد من الایمان
بیت دست وفا در کمر عهد کن ــ تا نشوی عهد شکن جهد کن الحریة و مراد از آن نفس را متمکن گردانیدن
با آنچه اکتساب اموال و لذات از وجوه جمیله سازد و مصارف در ابواب محموده صرف گرداند و متابع
شیطان نگردد و در تحریر آمده که الحریة فی رفض الشهوات و در کلام اکابر آمده که الحر عبد اذا طمع و
العبد حر اذا قنع یعنی آزاد بنده است هنگامی که طمع کند و بنده آزاد است وقتی که قناعت نماید
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ــ ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است الحزم و مراد از آن که قبل از شروع
و خوض در امور بیش دین و نیک و بد آن دیدن و طریق صواب دخول و خروج و وجه احسن بر گزیدن است
و بیان حزم عزم نمودن و هیچ صورت و هیچ وقت از راه بخود راه ندادن است و کوتاه اندیشه خود را تفق
ناکردن نظم حزم چیو در انداز و نه با احتیاط ــ انداز آن گیری که دوری از خباط حسن البیان و مراد از آن
عبارت نیکو گفتن است بعبارت و الفاظ رنگین چنانکه شنونده را از آن رنج و حزن نخیزد تا چهره مطلوب
رونق نماید و حاجت بر وجه احسن بر آید از سر ولیا آدم مروی است که من عذب لسانه کثر اخوانه و فضا
در قوم عرب بنابا است الحلم و مراد از آن بردباری است و آلات بدی را فرسوده کردن در استعمال امور
پسندیده و خشم فرو خوردن چنانکه غضب بر زبان تواند نمود و چون قادر شود بر مکافات آن مبادرت
نکند قولا و فعلا از سر ولیا علیه السلام مروی است که جمال المرء فی الحلم حق تعالی حضرت ابرهیم را با

صفت مدح میکند ان ابرهیم لحلیم اواه منیب نظم تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر ــ بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر
اسم حلیم از اسمای باری تعالی است متصف بدان صفت نزد کارهای سرو یا است تو را همان هنر کم صرف
با حلم نام گذاری و کسالت و تن پروری را برد باری اسم نهی و غلبه بلغم را خشم فرو خوردن موسوم گردانی
المحبة و مراد از آن تهاون ناکردن است در محافظت ملک و حرمت از آنچه محافظت آن واجب باشد
اصر حق باشد تقدیم رسانیدن بجدی که از حد تجاوز نکند تا منصب نرسد و نه آنکه جاهلیت را حمیت نام
گذارد گویند حمیت با اهل بغداد غالب است الحیاء و مراد از آن شرم است و آن سه مرتبه دارد اول
شرم از خدا تعالی داشتن است بحرکات ناشایسته که بر بنده رود دویم شرم داشتن است از خلق که مبادا
بر آن واقف شوند و او را خجالت رسد از حضرت رسول مرویست که الحیاء من الایمان و ایضا از وی
لا ایمان لمن لا حیاء له سیم از خود شرم داشتن و با عمال ناشایست اقدام نمودن است در کلام حکما
آمده که من قل حیاؤه قل احیاؤه یعنی کسی را که حیا کم باشد دوستان او کم باشند حیا در همه کس
مطلوب است علی الخصوص در زنان و دختران و پسران و پیران مطلوب تر است الزهد و مراد از رغبت
نفس را متمکن گردانیدن است در هنگام شهوات و مالک نفس بودن و زمام اختیار از دست ناداده دوست و
عنان صبر از کف ننهادن است چنانکه این صفت بر طبع گران نیاید و روان عمل رغبت غالب الذکاء و مراد
از آن ذکا بودن است بر کیفیات امور و حقیقت آنچه بر حواس وارد شود فهم کردن غرض و مطلوب نفس تا طبع
از آن شهوات و رغبت تمام ماند بر وفق که بد رخشد و در اخلاق ناصری که در یکی از شعب این قسم است
الورع و مراد از آن شتابان نابودن بامری که حادث شود و در آن بمقتضای شرع و عقل کار کردن است در
اخبار آمده که العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن و بزرگان گفته اند التانی مفتاح السلامة
والعجلة مفتاح الندامة نظم طریق حسن بر آشوب رفتن است ابله ــ ببغض آنکه در ابتدا باشتاب رود
الرحمة والشفقة و مراد از آن بخشایش آوردن و مهربانی کردن است بر دیگری که از جای عجز و ملایم او مستشعر
باشد یعنی مصیبت زده باشد و از جا بدر نماید و همت بر آن گماشتن و او را از محنت رهانیدن است
از رسول اکرم مرویست که قلیل الشفقة خیر من کثیر العبادة حاصل معنی آنکه شفقت کردن بر ترحم
با خلق باشد از بسیاری عبادت نیکوتر است الرضا و مراد از آن راضی بودن است از حق تعالی
بآنچه بر بنده قضا کرده باشد و هر دشواری که از قضای الهی برسد بعدل گران نیاید و در دل آن الفتی با
و بدان مثبت بینی باشد صوفیه گویند که معنی رضا خروج است از خواست خود و دخول در خواست محبوب
باختیار چنانچه مراد خروج است باضطرار و رضا دادن بگردان تا نشان منازعت و علامت اعتراض نیست

ونده را با خدا بتحقیق منازعت نرسد و در احادیث قدسیه آمده من لم یرض بقضائی ولم یشکر لنعمائی
فلیطلب ربا سوائی پس رضا از خویش فانی شدن و به دوست باقی گشتن است نظم قرآن در دل
چه باشد رضای دوست طلب گر چه حیف باشد از او غیر او تمنائی و شیخ بزرگوار سعدی قدس سره
فرموده شعر خلاف طریقت بود کاولیا تمنا کنند از خدا جز خدا السخا و مراد از آن بذل اموال
بقدر مقدور و چنانکه گفته‌اند السخی من سخی بما ملکت یداه و انکه دهد و طلب کند بار کبر و منت
نهند در سخاوت پس صفت ایثار است یعنی اگر چه خود بدان محتاج باشد التفات بدان نکند و بدیگران
میدهد باری تعالی چنین اشخاص را مدح فرموده است و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و قال
النبی ص السخاء شجرة یعنی سخا درختیست در بهشت بیت این سخا شاخ است از باغ بهشت وای آنکس را
چنین شاخ بهشت و ایضا از رسول علیه السلام مرویست السخی لا یدخل النار ولو کان فاسقا والبخیل لا یدخل
الجنة ولو کان عابدا یعنی سخی داخل نمیشود آتش اگر چه فاسق باشد و بخیل داخل نمیگردد بهشت اگر چه
عابد باشد بنا بر این سخا باید کرد اگر چه دست رس و مقدرت بان اندک باشد مصرع سخا شیوه شاه مردان علیست
السیاسة و مراد از سیاست مهتران فرمان بران خود را مالیده داشتن تا از راستی نگذرند و پای زیادت از
گلیم خویش نکشند و حکم کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته این معنی بر همگنان واجب و لازم است چه
مقدار عالم بر سیاست روان گرده از حضرت رسول ص روایت کرده‌اند که لولا السلطان لاکل الناس
بعضهم بعضا و در کلمات اردشیر بابکان آمده لا ملک الا بالرجال ولا رجال الا بالمال ولا مال الا بالعمارة
ولا عمارة الا بالعدل والسیاسة حکما گفته‌اند تا سیاست بر نفس خویش روان نکند بر دیگر روان نگردد مخفی
گفته که این امور کلیه جهت رنگ آن نبایدش میشود که حاکم سیاست بر نفس خود جاری نمیکرداند و حکم
و سیاست خود را بهم جاری میسازد بلکه اکثر حکام زمان را قانون بر این منوال و بدین حال است الشجاعة
و مراد از آن اقدام نمودن است بر کاری که بدان محتاج باشد بی آنکه ترس و خوفی از آن در دل آید اگر چه از آن کار
خطرها بود و جان در فدای آن تمیم نمودن و در آن خوض کردن و مکاره جش بردن است از حضرت رسول ص
روایت کرده‌اند که ان الله یحب الشجاع ولو بقتل حیة نظم سپاهی که جانش گرامی بود نه بیرون گرد هد
نامی بود شجاع را هر که دوست دارد حق دشمنان و در زمره نشوان صاحب اخلاق ناصری گفته که صفت
شجاعت در زنان غالبا السکر و مراد از آن سپاس داری کردن است بر نعمتی که بدو رسیده باشد
هم باری تعالی را سپاس باید نمود و هم آنکه نعمت رسانیده باشد تا بدین شکر آن نعمت برکت یابد و پاینده
گردد بلکه زیادت شود تا آنکه بسوی کفران نعمت بعذاب بلا گرفتار گردد چنانکه باری تعالی فرموده است

لئن شکرتم

لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید شعر شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت
بیرون کند همچنانکه بنوامان طائفه جبابره کفران نعمت نمودند و عاقبت کیفر اعمال خود گرفتار شدند چه گر انکه
سکروه سنتهای جنین و بدعتهای ناپسند در ممالک فارس نهادند و حرام خدا را حلال نمودند و باب اباحت
بروی مردمان مال و ناموس رعایا کشودند و تغلب را فرض و ستم را واجب دانستند و چندان فسق
و فجور و ظلم و جور کردند که ظالم امم سابقه در آن حیران ماندند و چندان از جور و قهر ملک و مال از دست
کرده مردمان بولایات غربت افتادند و رسم ربا و سود خوردن میان ایشان حلال تر از شیر مادر بود و بانواع و اقسام
ربا میخوردند و رسمهای مخالف ما انزل الله را بامبرد تا چون جور ایشان بنهایت رسید و کفران نعمت از حد
متاله بنابر آن مجاهد بحر فیض ازلی منتقم حقیقی بجوش آمد و دل فرمان فرما را با نقوم متغیر گردانید و همگی
ایشان را ذلیل و خوار ساخت و اندر عبرت اعتبار در نظر اولو الابصار انداخت و ارباب مناصب و اصحاب دولت
ان قوم را کرفت در جهان فرموده فاعتبروا یا اولی الابصار لعلکم تفلحون جناب رسالت پناه ص فرموده است
که قیدوا النعم بالشکر یعنی مقید کنید نعمت الله تعالی را بشکر کردن و ایضا فرموده که لا یشکر الله
من لا یشکر الناس الشهامة و مراد از آن حریص گردانیدن نفس است بر اقتنای امور عظام بتوقع ذکر جمیل چنانکه
از عهده راستی آن بدر رود و جانب دنیه فرو گذارد و قدم از حد اعتدال بیرون نگذارد الصبر و مراد از آن سکون
نفس است در وقت فقدان مطلوب و مقاومت کردن است با هوس لذت شهوت که از نفس صادر شود و با
دشواریها ساختن و از بد دل کردن نداشتن و خود را بدان شکیبا نمودن است حق تعالی فرموده است یا ایها
الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون و در جای دیگر فرموده که ان الله مع
الصابرین و باری تعالی صابران را مزد بیحساب کرامت کند چنانکه فرموده انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب و در کلام مجید خداوند مجید صابران را از انبیا مدح فرموده است از حضرت رسول ص روایت کرده‌اند
که الایمان نصفان نصف الصبر و نصف الشکر و از سرور اولیا ع مرویست که الصبر من الایمان بمنزلة
الرأس من الجسد و صبر مفتاح فرج است و جز الصبر مفتاح الفرج مجرد از آن است عارفی گفته که هر که بآداب صبر
خوی کند زود باسانی برسد و صوفیه گویند که حقیقت صبر بی فنا مردن است از لذات جسمانی و حظوظ
نفسانی و حبس کردن نفس در محنت عبادات و ثبوت قدم بر بساط مجاهدات زیرا که سالک نفس اماره را
در دعوی مجاهده نگذارد و از برای تزکیه و تصفیه با مور اتش صبر نشاند و هر آینه در انواع عذاب یار گرفتار
ادراق بود گداخت باید پس صبر بر انقطاع مالوفات و محبوبات مثل اول است از صبر عذاب
جا و در هر حال الصبر وسیلة الظفر است بر مطلوب و واسطه قرب محبوب است الصداقة و مراد از صداقت

دوستی براستی کردن با اخوان مسلمان و اهل ایمان و محبان و اهتمام بر اجتماع اسباب فراغ ایشان
ایثار نمودن هر چه امکان است و اگر از طرف ایشان مکروهی بدل اید بدان مکدر نشدن و بوصف
صفا بودن است فقیر گوید که درین زمان دوست صادق و محب موافق نایاب نادر و مخیل و متعسر
و شاید که در اکثر زمان کار چنین بوده لهذا بعض دانشمندان فرموده اند که صدیق المرء عقله و عدوه
جهله و از رسول اکرم صلعم روایت شده که العقل بعد الایمان بالله تعالی التودد الی الناس و از
اولیا هم مرویست که الغریب من لیس له الحبیب فقیر گوید اختصاص که دوستی ایشان برای خدای و در راه
الله باشد محبت و دوستی ایشان بدوام باشد و کسانی که دوستی ایشان بنا بر اغراض نفسانی باشد
عاقبت بعداوت مبدل گردد و آیه کریمه الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون بر مطلع
الصدق و مراد از صدق زبان و دل بهم راست داشتن و آنچه در دل بود چنان بزبان بیاوردن
و در جای بسیار در کلام مجید صادقان را مدح فرموده است چنانچه فرموده ان الله مع الصادقین
و در جای دیگر فرموده ان الله یحب الصادقین و از نبی اکرم هم مرویست که علیکم بالصدق فانه باب من
ابواب الجنة و ایضا فرموده النجاة فی الصدق و اسم صادق از اسماء حق است متصف شدن بدان
صفت نکارهای الهیست شعر راستی آورد که شوی رستگار راستی از تو ظفر از کردگار کل کجی
در آغوش شد شکر ایزد راستی آن نوش شد صلة الرحم و مراد از آن رعایت کردن احوال خویشان
بقدر امکان است و در رواج امور ایشان کوشیدن و ایشانرا در حصول لذات دنیوی شریک ساختن
حضرت رسول هم فرموده لا تنزل الرحمة علی قوم فیهم قاطع الرحم یعنی نازل نمیشود رحمت باری تعالی
بر قومی که در میان ایشان قاطع صله رحم است الصمت و مراد از صمت خاموشی لسانست از گفتن سخنان
گفتنی از نبی عربی هم روایت شده که من صمت نجا و در کلام اکابر آمده اذا تم العقل نقص الکلام
و عرفا گفته اند که خاموشی پرده عیوب جاهل و نادان و شکوه عظمت عارفانست و خبر المرء مخبی
تحت اللسان مؤید آنست نظم آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر درگاه جان
عارف رومی عجب خاموشی این رباعی را گفته الحق خوب گفته رباعی تا از تو نپرسند تو از خویش مگوی هیچ
با دل خود از دل خویش مگوی گوش تو دو دادند و زبان تو یکی یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی اهل دل
هرگز از خاموشی پر ابهت افتاد و طاعت هیچ مایه نیست و خوش شاعر این چند بیت در وصف خاموشی گفته
نظم خموشی پرده پوش رازها شد نهال محض را ثمر باشد چو دل را محرم اسرار کردند خموشی را امانتدار کردند
را مکن که هنر کیونشت خموشی رخنه صد عیب بست زبان آدمی را دام میزاد کند کاری که با خر مکند

خموشی پاسبان اهل راز است زیکبار این از آشوب باز است ولیکن گر باشد جای گفتار
خموشی او در صد نقص در کار گویند حکمای هند را خاموشی شعار است و بدین سبب عمر
ایشان بسیار است العبادت و مراد از عبادت تعظیم و تمجید خالق خویش و مقربان موحد تعالی و
درویشانست چون ملائکه و انبیا و اوصیا و ائمه هدی و اولیا علیهم السلام بطاعت و متابعت
ایشان و انقیاد اوامر و نواهی صاحب شریعت نمودن چنانکه معنی التعظیم لامر الله در احادیث
بواجبی ظهور رسانید سال جبرئیل عن النبی ما الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک
تراه و ان لم تکن تراه فانه یراک مضمون این کلام بجمیع شواراست و اهل صورت از دانستن معنی این
سخن معذورند العدل و مراد از عدل راستی کردنست در هر امری خواه با غیر و خواه با خود خوش
امر بعدل فرموده است ان الله یامر بالعدل و الاحسان و حضرت رسول هم بیان فرموده که عدل
ساعة خیر من عبادة ستین سنة نظم شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد قدر یک ساعت
عمر که در او داد کند و بنا حضرت فرموده بالعدل قامت السموات و الارضین و یکی از اکابر گفته بالعدل
ثبات السلطان و عمارة البلدان شعر اگه برتخت مملکت شاهی عدل کن گر بنا ز ناگاهی تخت را
استواری از عدلست پادشه را سواری از عدلست پایداری سپهر داد بود ظلم و شاهی چراغ
باد بود سایه کردگار باشد شاه شاه عادل نه شاه غادل گاه نور کلی رساند و در بود سایه نبود
بی نور بود العدل اسمی از اسماء خالق اکبر است و متصف بدان صفت شدن نکار هر کس است
فقیر نوری یکی از حکام نوری را بعدل و داد ترغیب و تحریص میکرد و ما اخباری که در عدالت کردن
وارد شده بود میخواند و بگوش آن ستمگر میرساند در جواب گفت که عدل ممکن نیست و عدالت
نمودن خارج از حیز امکانست فقیر گفتا که عدل کردن ممکن نبودی باری تعالی بندگان خود را
امر بعدل نفرمودی و رسول خدا نگفتی ولدت فی زمن الملک العادل و انوشیروان با وجود کفر با
عدل بار و از ظلم بر کنار بود و چون آن ستمگر کلام فقیر شنید دم درکشید علم الهمة المرء یطیر
بهمته کالطائر یطیر بجناحیه و نیز گفته اند همة المرء قیمته همت مرد قیمت مرد است و مراد از آن سعادت
و شقاوت این جهانی بنظر نیاوردنست بمرتبه که از هول اینها نترسیدن و در کار خدا و دنیای مشغول
بودن و بمرتبه حقیر و فانی خرسند نباشد و در آنچه باشد بلندی و برتری طلبیدن چنانکه موافق
عقل و مطابق شرع باشد شعر گفت معنا طلبی عشاق است همت عالی است کف هر چه هست
العفو و مراد از آن زلات اهانت از دل محو کردن و بدل احسان نمودن و ترک مکافات بدی فرمودن

بر کسی که از او بدی رسیده باشد و بر انتقام قدرت داشته باشد باری تعالی خشم خورندگان و عفو کنندگان
را مدح فرموده است در آیه وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و نیز فرموده
خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ مصرع در عفو لذتیست که در انتقام نیست العفة و مراد از عفت امساک
کردن و دور بودن است از ناشایست و از چیزی نایابست که عقل و شرع بدان رخصت ندهند و
در نزد عقلا و شریعت آنکه چه ناپسندیده باشد با اقدام و قیام آن نظم چون طهارت بود
کعبه و بتخانه یکیست نبود خیر در آن خانه که عفت نبود صفت عفت از همه کس نکو است از زنان
و جوانان نیکوترست الفناء و مراد از آن فانی شدن است از مرادات و مقاصد خویش بارادت حق
تعالی و باقی بودن در اراده او یعنی ارادت حق را بر ارادت خود ترجیح دادن و تمنای خود را یکسو
نهادن و بخواست حق خواهان بودن است و در فنا معانی دیگر در جای دیگر از این مجموعه مذکور شده
بدان رجوع نماید نظم که عادت ده مردان غافل داری یک دوست پسند کن چو یکدل داری
مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ القناعت و مراد از قناعت آسان گرفتن است بخور و اکتفا
نمودن در امور ماکل و مشارب و ملابس و غیره و بر آن زیادتی نخواستن و با اختیار از طلب زیادتی
گذشتن است از حضرت رسول صلعم روایت شده الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنَى شعر گفت پیغمبر قناعت هست
گنج کنج را تو وا نمیدانی ز رنج و ایضا فرموده مَنْ قَنِعَ شَبِعَ یعنی هر که قناعت کند سیر گردد و
حضرت سرور اولیا ع فرموده است رَحِمَ اللَّهُ امْرَءًا عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ نظم کسی که عزت
عزلت نیافت هیچ نیافت کسی که تمد قناعت ندید هیچ ندید صوفیه گویند که قناعت بیرون
آمدن است از شهوات نفسانی و تمتعات حیوانی چنانکه بمرتبه بیرون خواهد آمد مگر از اضطراری
ندگانی بدان منوط و کار معیشت بدان مربوط است که زندان در ظاهر بر طبیعتها نماید که دل
در قید آن نباشد نظم هر آنکه گنج قناعت بکنج دنیا داد فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی کسر
النفس و مراد از آن شکستن نفس است از آرزوها و تمناها که نفس خواهد اگرچه موافق شرع و مطابق
عقل باشد و نفس را از تمنا دادن بر یافتن مراد باشد و خوار کردن تا نفس هیچی و سبعی
متابع نفس ملکی گردد تا مظهر وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى شود و در احادیث
قدسی آمده أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ یعنی من نزد شکسته دلان میباشم و هر که خواهد مرا بجا
باید الکرامة و مراد از آن نکویی کردن است با خواهندگان آنچه خواسته باشند و بدیشان ذلتی
چون موافق عقل و شرع باشد و نفس را بر همگنان برابر و یکسان نمودن و سازه دوستی و خوشخویی

دادن

دادن و افشا نکردن و منت ننهادن و کرامت معانی دیگر نیز دارد در موضع خود مذکور شده
المروة والفتوة و مراد از مروت نفس را بر رغبت صادق نمودن است بر افادت بذل مال و در ملاحظه
در مصالح دیگران با زیادتی بر ما لابد ایشان و آن عمل را غنیمت دانستن است و مراد از فتوت
مداومت و مبادرت نمودن است باعمال گزیده و اجتناب کردن از افعال نکوهیده و بر این
حریص و ناشکیبا بودن و بی درخواست متقاضی طلب کننده بعمل آوردن و منت بر خود داشتن
این صفت نادر در عرف اهل ایران جوانمردی گویند المکافات و مراد از آن این است که چون کسی از
غیری نیکی دیده و خوبی بوی رسیده باشد همان طور نیکی بدان نماید یا زیادتی بر آن افزاید
و در سیئات مانند آن یا کمتر از آن اقدام نمودن است حق تعالی فرموده است فَمَنِ اعْتَدَى
عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ و در حق نکوکاران وعده فرموده است جَزَاءً
مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا و اعمال را در دنیا نیز جزا و مکافات است شعر گندم از گندم بروید
جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو الورع و مراد از آن ملازمت نمودن است باعمال گزیده و
افعال پسندیده و قصور و فتور در آن ندادن و هیچ حال از آن سر باز زدن تا حلاوت او را
تا عمل از ظهور و صفا باز محروم نشود و بمداومت آن بوصول درساند الوقار و مراد از آن آرام دادن
بدن و دل را و قرار یافتن و تمکین شدن اگرچه امور هولناک بدان روی دهد الوفاء و مراد از
وفا ایستادن است بر آنچه دل بر آن نهاده یا زبان بر آن گشاده و هیچ صورت از آن تجاوز
نکردن چنانچه پذیرفته باشد و در عمل آورد و از صفات باری تعالی در کلام مجید فرموده است که
أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا و حضرت رسول صلعم فرموده که الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ
رباعی منکر تو بیان کرد و فنون ابد برد در عهد وفا نکر که چون ابد برد از عهده عهد اگر
بیرون نابد برد از هر چه گمان بری فزون ابد برد نفز گویند اگرچه در اکثر زمان این صفت در
مردمان نایافت بوده و در بعضی اوقات مانند عنقا نام داشته و خود نبوده اما در این روزگار
از وی بی نام و نشان نماند چنانکه عارفی گفته نظم شد بجوار محبت دو دان خط وفا آخر بر او بود چنین
نقش دل ربا خوش گفت یکی حرف دل او بنا نکر گفت منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا گویا نبود
با خبر از این زمان که گفت ز ایشان دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا مقصد ازین زمان که ما نیم الداد
نام و نشان نماند از اینها هیچ جا این بود فی الجمله فضایل انسانی و کمالات نفسانی که مذکور شد
تبدیل نیابد و باعتقاد فقیر هر طالبی که فضایل مذکوره را سلکه نماید هر آینه یکی از مقربان درگاه اله

شود **در بیان فضل اهل ذکر و امر بذکر** صوفیه میگویند که آیات بسیار و احادیث بیشمار در امر بذکر
کثیر موقت و غیر موقت وارد شده است بحدی که هیچ جاحدی انکار آن نتواند نمود و بعضی از آیات
بجهت زیادتی تفهیم بیان میشود جناب حق تعالی فرموده است یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله
ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و نیز فرموده و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و نیز
فرموده فاذکرونی اذکرکم و نیز فرموده قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون و نیز فرموده فسبح
باسم ربک العظیم و نیز فرموده و سبح بحمد ربک حین تقوم و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم
و نیز فرموده و اذکر اسم ربک بکرة و اصیلا و نیز فرموده و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون
و دیگر در قصه یونس ع فرموده فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون
و دیگر فرموده رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و دیگر فرموده فاعرض عن من تولی عن
ذکرنا الی آخر الآیه و دیگر فرموده و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و دیگر خطاب بحضرت رسول
فرموده و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة و العشی یریدون وجهه الی آخرها و دیگر
در مقام مدح میفرماید الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات
و الارض الی آخر الآیه و نیز در مقام مدح میفرماید و الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و ایضا
فرموده و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب و اما احادیث در ارشاد القلوب
دیلمی و غیره عن النبی ص الا ان خیر اعمالکم و اذکارکم عند ملیککم و ارفع عند منزلتکم فی درجاتکم
و خیر ما طلعت علیه الشمس ذکر الله سبحانه و تعالی و هو خبر عن نفسه و قال انا جلیس الله تعالی
و روی الکلینی عن الفضیل بن یسار قال قال ابو عبد الله ع ما من مجلس یجتمع فیه ابرار و فجار فیقومون
علی غیر ذکر الله عز و جل الا کان ذلک حسرة علیهم یوم القیمة و عن ابی حمزة الثمالی عن ابی جعفر ع قال
مکتوب فی التوریة التی لم تغیر ان موسی سال ربه فقال یا رب اقریب انت منی فاناجیک ام بعید فانادیک
فاوحی الله عز و جل الیه یا موسی انا جلیس من ذکرنی فقال موسی فمن فی سترک یوم لا ستر الا سترک فقال الذین
ذکرونی فاذکرهم الحدیث و عن ابی عبد الله ع قال قال الله عز و جل من ذکرنی فی ملاء من الناس ذکرته فی ملاء
من الملائکة و ایضا عنه ع قال قال الله عز و جل یا ابن آدم اذکرنی فی ملاء اذکرک فی ملاء خیر من ملائک و ایضا
عنه ع قال شیعتنا الذین اذا خلوا ذکروا الله کثیرا و عنه ع قال قال الله تعالی لموسی ع اکثر ذکری باللیل و النهار
و کن عند ذکری خاشعا و عنه ع قال قال رسول الله ص من اکثر ذکر الله عز و جل احبه الله و من ذکر الله
کثیرا کتب له براءتان براءة من النار و براءة من النفاق و ایضا عنه ع من اکثر ذکر الله عز و جل اظله فی جنته

و ایضا

و ایضا عنه ع ما من شیء الا وله حد ینتهی الیه فرض الله الفرایض فمن اداهن فهو حدهن و شهر رمضان فمن
صامه فهو حده و الحج فمن حجه فهو حده الا الذکر فان الله لم یرض منه بالقلیل و لم یجعل له حدا ینتهی
الیه ثم تلی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا فلم یجعل الله له حدا ینتهی
الیه قال ع و کان ابی کثیر الذکر لقد کنت امشی معه و انه لیذکر الله و اکل معه الطعام و انه لیذکر الله و
لو کان یحدث القوم ما یشغله ذلک عن ذکر الله و کنت اری لسانه لاصقا بحنکه یقول لا اله الا الله و
کان یجمعنا و یامرنا بالذکر حتی تطلع الشمس الحدیث و اشرف الاذکار ذکر لا اله الا الله و عن علی ع قال
ما من عبد مسلم یقول لا اله الا الله **در بیان امر بحضور حلق و مجالس ذکر و ترغیب بر آن** این طایفه میگویند
که بر ارباب دانش و اصحاب بینش پوشیده نیست که حضور حلقها و مجالس ذکر الهی افضل و مرتبه اش اعلی
حضور حلق و مجالس که در آن ذکر حق تعالی نمایند زیرا که حلق و مجالس ذکر الهی محل فیوض و رحمت باری تعالی
و ملائکه است و حلق و مجالس دیگر محل نزول قهر و سخط خدای تعالی است و شیاطین ملکه اهل آن حلق
و مجالس شیاطین اند و روایت نموده است شیخ زین الدین عاملی در منیة المرید عن رسول الله ص قال اذا
مررتم فی ریاض الجنة فارتعوا قالوا یا رسول الله و ما ریاض الجنة قال حلق الذکر فان لله تعالی سیارات
من الملائکة یطلبون حلق الذکر فاذا اتوا علیهم حفوا بهم یعنی حضرت رسول ص فرمود با اصحاب خود که
هرگاه گذر مرور شما واقع شود در باغهای بهشت پس چرا کنید و لذت ببرید عرض نمودند اصحاب چیست
باغهای بهشت حضرت فرمود که آن حلقهای ذکر الهی است پس بدرستی که از برای خدا تعالی ملائکه چند
که سیر میکنند حلقهای ذکر را پس هرگاه که آمدند و رسیدند بمجلس و حلقه که ذکر الهی آنجا مینمایند پس
طوف میکنند با ایشان اگر حضوا بمعنی طافوا باشد یا اگر احاطه مینمایند بدور ایشان و اگر حفوا بمعنی
اطافوا باشد الله من جمله حدیث ابی ذر غفاری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله حضور مجلس الذکر
افضل من الصلوة الف رکعة و حضور مجلس العلم افضل من شهود الف جنازة قیل و ما اقراء القرآن
الا بالعلم یعنی حضرت رسول ص فرمود که حاضر شدن در مجلس ذکر بهتر است از هزار رکعت نماز و حاضر
شدن در مجلس علم بهتر است از حاضر شدن هزار جنازه گفته شد که یا رسول الله چه چیز است ثواب از
برای قرائت قرآن حضرت فرمود که آیا فایده میدهد قرائت قرآن بغیر قرائت آن مگر با علم از این حدیث معلوم
که حضرت رسول ص که فضل مجلس ذکر را و مجلس علم را هر یک علیحده بیان فرموده است خالی از وجه
مغایرت نیست زیرا که آنحضرت میدانست که جماعتی از عباد هوا و ابنای دنیا و عبید بطون و نفس اماره
سفون بهم خواهند رسید و ظاهر خواهند کرد که انکار اهل ذکر و غنا کنند و احادیث حلق ذکر و مجالس

را تاویل بمحافل و مجالس درس و علم نمایند چنانچه بعضی از علما سوء و تابعین هوا و متابعان ملوک جور
نموده اند تا اینکه این حدیث تکذیب و تاویل ایشان نموده باشد روایت نموده شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن
بابویه القمی در کتاب من لا یحضره الفقیه قال النبی ص بادروا الی ریاض الجنة قیل و ما ریاض
الجنة فی دار الدنیا فقال ص حلق الذکر یعنی حضرت فرمود که مبادرت نمایید در رفتن بسوی باغهای بهشت
در دار دنیا پس حضرت فرمود که حلقهای ذکر و دعای دوشنبه منقول است از حضرت موسی الکاظم ع
از مصباح کبیر و جنان بعضی از فقرات دعا این است که ان تجعل لی حظا فی لقائک و عملی فی سبیل الحج بیتک
الحرام و نغالی فی المساجد و مجالس الذکر یعنی حضرت طلب نموده از حق تعالی که بگرداند از جانب او در لقاء
حق و عمل او در اعمال محرزه حج بیت الله الحرام و امید و شد مجالس ذکر و مساجد و احادیث بسیار وارد شده
است بر حلق و مجالس ذکر کسی که بمطالعه آن راغب باشد رجوع نماید بکتب احادیث در بیان ذکر خفی که
مراد از آن ذکر قلبی است و افضل بودن آن از سایر اقسام صوفیه صافی طویة میگویند که ذکر مجرد تلفظ متعری
معنا به نیست پس باید قلب متذکر معنای او باشد لکن غایت عظمی و مقصد قصوی ذکر قلب است و اینکه
امر بتلفظ فرموده اند از جهت تنبیه قلب است بنا بر عادت است که شائع است که در اغلب قلب متنبه نمیشود
مگر از این راه و اما بعد از آن که مداومت نماید بذکر لسانی تا حب مذکور در قلب رسوخ بهم رساند
از این ذکر حاصل میشود پس مقصود از ذکر ذکر قلبی است و شعور باطنی بمعنای اذکار و نظم تا فراموشت
نگردد غیر حق در حقیقت عشق ذاکر بدان چون فراموشت شود ما دون آن ذاکری گر چه تنهایی
و ذکر خفی که عبارت از ذکر قلبی باشد بر طبق آیات و احادیث ثابت است و عقل نیز بر افضلیت آن حکم
میکند و آنچه ظاهر میشود از قرآن و احادیث اقسام ذکر چهار است اما از قرآن مجید موافق آیه و اذکر
ربک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول در تفسیر ابو اللیث و بعض از تفاسیر دیگر تضرعا را
تفسیر بجهر و علانیه نموده اند و دون الجهر من القول را بحد وسط میان جهر و سر تا اینکه آیه سه قسم
بر معنا بد جهر و خفی و متوسط و این قول را از عبدالله بن عباس روایت نموده اند که استاد مفسرین است
و علی بن ابراهیم در آیه ادعوا ربکم تضرعا را بجهر و علانیه تفسیر نموده و خفیة را بستر و اخفاء و خفی
لغات اضداد است بمعنی جهر و سر هر دو آمده است در این صورت میتوان گفت که از آیه ذکر جهر فهم شود تا
و خفیة را بوجه عطف بیان فرموده باشد بجهر تقیید ذکر جهر از آیه معلوم میگردد و دو قسم دیگر از
اول ظاهر میشود و ذکر لسانی بر سه قسم است اول جهر دویم سر سیم وسط بینهما ظاهر از آیه اول استعمال
نمودن اعضا و جوارح را بار تکالیف و امر و اجتناب از نواهی است زیرا که مفسرها بعد و اذکر ربک فی نفسک

دهرگاه

دهرگاه نفس ذاکر باشد استعمال نماید اعضا و جوارح را بر صدور افعال مقرره معینه از جانب صاحب
شریعت ابن فهد در عدة الداعی فرموده که بتحقیق ذات شی فضل دعا و ذکر را در شناختی که افضل از جمله
کدام است از جهر و سر پس بدانکه سر اینجا افضل است از جهر همچنانکه در مرتبه و در روایت وارد است قال لا یکتب الملک
الا ما یسمع و قال الله تعالی و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة فلا یعلم ثواب ذلک الذکر فی
نفس الرجل غیر الله لعظمته شأنه و ما ثانی است بقسم ثالث از ذکر غیر از دو قسم جهر و سر است ذاکر قسم
ثالث آنست که مرد در نفس خود ذکر نماید بوضعی که نداند از امر الله تعالی بعد از آن بدرستی که غیر از این
اقسام قسم رابعی میباشد از ذکر و آن یاد نمودن الله تعالی است در نزد اوامر و نواهی و بجا آوردن اوامر
و ترک نمودن نواهی و اما آنکه اوضاع خاصه در اینصورت ابن فهد ذکر لسان را دو قسم شمرده جهر
و سر این بجهت آنست اول ظاهر شده ذکر لسانی شمرده است جهر و سر و الواسطه بینهما بر این ذکر وسط
را در تحت یکی از سر شمرده و آن قسم ثالث که قرار داده است که در نفس گفته شود که خود نشنود و از جهت
معمول بین المشایخ است و آن قرب باخلاص و ابعد از ریا است و مدح فرموده است حق تعالی زکریا را
لته نداء خفیا و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی و در صحیفه سجادیه است
واشغل قلوبنا بذکرک عن کل ذکر والسنتنا بشکرک عن کل شکر و ایضا اللهم احتمل ما یلقی الشیطان
فی روعی من التمنی والتظنی والحسد ذکرا لعظمتک وتفکرا فی قدرتک وتدبیرا علی عدوک و ایضا
فیها و فرغ قلبی لمحبتک واشغله بذکرک وانعشه بخوفک وبالوجل منک و فی المناجات الخمسة
عشر المنسوبة الیه وازهق الباطل عن ضمائرنا واثبت الحق فی سرائرنا و ایضا فیها الهی بما الذ خواطر
الهام بذکرک علی القلوب و ایضا فیها فهمنا ذکرک فی الخلاء والملاء واللیل والنهار والاعلان و
الاسرار و فی السراء والضراء وآنسنا بالذکر الخفی والسعی المرضی و روی الکلینی عن ابی عبدالله ع قال
قال الله عز وجل من ذکرنی سرا ذکرته علانیة و روی عن امیر المؤمنین ع من ذکر الله عز وجل فی السر فقد
ذکر الله کثیرا ان المنافقین یذکرون الله عز وجل علانیة ولا یذکرونه فی السر فقال الله تعالی یراؤن
الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و روی عن ابن فضال رفعه قال الله عز وجل لعیسی ع اذکرنی فی نفسک
اذکرک فی نفسی واذکرنی فی ملئک اذکرک فی ملأ خیر من ملأ الادمیین یا عیسی الن قلبک واکثر
ذکری فی الخلوات و روی ان رسول الله ص کان فی غزوات فاشرف علی واد فجعل الناس یهللون ویکبرون و
یرفع اصواتهم فقال ص ایها الناس اربعوا اما انکم لا تدعون اصم ولا غائبا وانما تدعون سمیعا قریبا
معکم و فی الاحادیث القدسیة ایما عبد اطلعت علی قلبه فرایت الغالب علیه التمسک بذکری تولیت سیاسته

وكنت حليبه و ممارنته وانحيه وعن النبي صلى الله عليه وآله انه قال لا يقعد باب اذا ذكر الله ذكر خاملا فلت ما الخامل قال
الخفي و بالجمله شاهد برين مطلب بسيار است و انچه مذکور شد معلوم عاقل و منصف میشود که تلقین کردن ذکر
خفی باعث تشریح میشود پس بعضی علماء ظاهر مشایخ را از انجهت خالی اند و شق نیست بالجهر و تعصب
لجاج است چنانچه بنای اغلب ایشان بر این است یا از جهت عدم وقوف و علم بر این شواهد و بعضی تسلیم
جواب میکوییم که مشایخ مرید میباشند که باین فهم ذکر از جناب معصوم با ایشان بدایت و مقصد تقصد رسیده
است و مجرد ادعام نیست مکیه و دست اکثر بل کثیر سلسله متجر و منتهی میشود بعضی و غالبش جز صحیح میباشد
و در امور مستحسنه تسامح جایز است علی الاشهر والاقوی در فضل تحقق این فهد حلی و محقق اردبیلی در دیباجه
هذا الداعی و در ایات الاحکام تفسیر ایه شریفه قل انما انا بشر مثلکم حکم ادعای اجماع باین مدعا نموده اند بلکه
اجماع ظاهر است از کلام اکثر علما سوای سید السند صاحب مدارک که می گوید این حکم مشهور و در این امر که
باشد و او نیز بعد رجوع کرده است بقول مشهور و اخباری که شاهد است مما روی عنهم علیهم السلام من بلغه
شیء من الخیر فعمل به کان له من الثواب ما بلغه وان لم یکن الامر کما نقل الیه و عن ابی عبد الله علیه السلام من بلغه شیء من الخیر
فعمل به کان له اجر ذلك وان کان رسول الله صلی الله علیه وآله لم یقله و عنه علیه السلام قال من سمع شیئا من الثواب علی شیء و صنعه کان
له اجر وان لم یکن علی ما بلغه و غیر ذلك من الاخبار العامیه والمؤیدات الخاصیه با انکه عموم ادله ذکر شامل
ذکر قلبی نیز میباشد بلکه ذکر قلبی اقوی و اکمل انواع باشد از جهت قرب با خلاص و بعد از ریا و با تجمله تفسیق و تکفیر
علمای قشریین و بعضی از فضلای معاصرین ظاهر بین مشایخ و مریدین ایشان را نه موافق عقل است و نه مطابق
نقل بلکه مخالف هر دو میباشد نعوذ بالله من اللجاج والاعوجاج در بیان تحقیق ذکر صوفیه که از احوط نزد ایشان مراتب
هم میگویند شیخ ما قدس سره العزیز میفرماید که مرا چنین پیوسته عمودی است در اثنا ذکر دل خویش را با دل مرشد
ناقوحات غیبی و نسیم نفحات لاریبی با سدا از نزدیکی دل مرشد بدل مرید رسد کما قیل من القلب الی القلب روزنه
نیز اگر مرید با ولعال بحب دست باد او در مقام کمال متوجه حضرت جل و علا شود ابد شد حیا او مشکله و مقام شهادت
است با عیب جندان اشتغالی ندارد و صورت شیخ از مقام شهادت است پس توجه او بدل شیخ با سانتر
دهد و دل شیخ متوجه حضرت است و هر دو کاو مقام غیب و ملاحظه از غیب بدل شیخ فیضان فضل و رافت
میرسد و از دل شیخ بحسب توجه دل مرید بدل شیخ مدد های غیبی بدل مرید عاید ناد و دل مرید بیواسطه
از غیب مدد گرفتن خو کند و بر ورش یابد اکر بتدریج مستعد قبول فیض فضل بیواسطه شود و شفقهم ثم
شرابا طهورا اگر چه ابتدا همین شراب باشد ولیکن در جام ولایت شیخ باو دهد که یسقون فیها کاسا کان
مزاجها زنجبیلا و پیوسته همت شیخ را در دل دلیل و بید قه خویش شناسد و جهد نفی و حرفی بید باید با

چیزی هایل روی نماید در حال پناه بولایت شیخ آورد و از ذات الهیه بدون مدد از دل شیخ طلب نماید و همه
نظر و ولایت شیخ دفع هر آفت کند اگر شیطانی و اگر نفسانی است میکند و در فکر صوفیه گفته اند که چون آدم
مجمل عالم و عالم مفصل آدم است و هر چه مفصل در جهان است مجملا در وجود انسان است و کلام معجز نظام
سرور اولیاء شاهد آن است شعر اتزعم انك جرم صغیر و فیك انطوی العالم الاكبر و ایه وافی هدایه
سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق موید مقال است نظم انچه در آفاق
میباشد عیان جمله در انفس بود نیز عیان و انچه در آفاق و در انفس محتوی است جمله در انسان کامل
منطوی است بنا بر این سالک منهاج قویم و صراط مستقیم را در بدایت حال لازم است که صورت
ناطر بیچیک میوه باید در هیچکه او ساد میبایند در نظر کردن تا اکر خاطر سالک و حواس طالب تفرقه نیابد
بر خود هم الذکر سالک در بدو سلوك خیالات پریشان و حواس ظاهره و باطنی او بمحسوسات کران
لکدای و تنها با تخیلات محسوسه خالی نیست حتی در طاعات و عبادات ادی تا همین مشغول است
وایضا عادقیه میگوید که بار باب هوش انچه مستور نیست که اشتغال جمیع عبادت او عبادات قلبیه
قالبیه و مداومت جمیع طاعات از طاعات جنانیه و لسانیه و ارکانیه بدون حضور نافع نیست و چون
بحکم حدیث لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن محل ظهور نور خدا و انجه تجلیات
حضور مولا که حقیقت قلب است و آن لطیفه ایست ربانی و مجرده ایست روحانی و حقیقت قلب روحانی
را صورتیست جسمانی که عبارت از مضغه صنوبریه واقعه در ایسر تجویف صدر است و هر تجلی معنوی که در
قلب معنوی واقع میشود در این قلب صنوبری که بمنزله روزنه آن لطیفه ربانی و عشا بر خلیفه مجرده روحانی
است صورتی مطابق آن تجلی جلوه گر میگردد و هر گاه تجلی از تجلیات جامعه باشد لا محاله صورت تجلیه
صورتی جامع خواهد بود و در جمیع صور بحکم خلق الله آدم علی صورته دربطون و علم آدم الاسماء کلها
صورت انسان کامل است چنانکه ابن جمهور احسائی و بعضی از اهل بیت عصمت علیهم السلام روایت نموده اند که
ان الصورة الانسانیه هی اکبر حجة الله علی خلقه وهی الکتاب الذی کتبه الله بیده وهی الهیکل الذی
بناه بحکمته وهی مجموع صور العالمین وهی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ وهی الشاهد علی کل غائب
هی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ الحجة علی کل جاحد وهی الطریق المستقیم الی کل خیر وهی الصراط المستقیم
بین الجنة والنار و ایضا از علی الرضا علیه السلام روایت شده در شرح سکینه قلبیه مذکوره در ایه شریفه هو الذی
انزل السکینة فی قلوب المؤمنین السکینة ریح تفوح من الجنة لها وجه کوجه الانسان و وجه دیکر از جهة
لاتی بیهم اکثر یابد آن است که امر بفکر در اخبار متکثره وارد است فی الکافی عن الصادق علیه السلام افضل العبادة

زمان التفکر فی آلاء الله وفی قدرته وعن ع قال کان امیر المؤمنین ع یقول نبّه بالتفکر قلبک وعن الرضا ع
لیس العبادة کثرة الصوم والصلوة انما العبادة التفکر فی امر الله وعن النبی ص تفکر ساعة خیر من قیام
لیلة وفی روایة من عبادة سنة وفی اخری ستین سنة وسبب اختلاف مراتب تفکر و درجات متفکرین
انواع چیزهایی است که تفکر در آنها میشود چه عالم و ما فیها انجمله آلاء باری تعالی است و نظر بتوافق
و نقل انسان اشرف و اکمل آلاء میباشد پس متفکر در شهادت و ... موجب انتقال از شهادت و وصول
بعالم امر باشد مشاهد حال و مؤید اینمقال کلام معجز نظام قطب الاولیاء و سرور اوصیا علی مرتضی ع است که
در ضمن خطبهای نهج البلاغه در شرح این شریفه رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله فرموده است که
ان الله سبحانه جعل الذکر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقرة وتبصر به بعد العشوة وتنقاد به بعد المعاندة
وما برح لله عزت آلاؤه فی البرهة بعد البرهة وفی ازمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم وکلمهم فی ذات
عقولهم فاستصبحوا بنور یقظة فی الاسماع والابصار والافئدة یذکرون بایام الله ویخوفون مقامه بمنزلة
الادلة فی الفلوات من اخذ القصد حمدوا الیه طریقه وبشروه بالنجاة ومن اخذ یمینا وشمالا ذموا الیه الطریق
وحذروه من الهلکة فکانوا کذلک مصابیح تلک الظلمات وادلة تلک الشبهات وان للذکر لاهلا اخذوه
من الدنیا بدلا فلم تشغلهم تجارة ولا بیع عنه یقطعون به ایام الحیوة ویهتفون بالزواجر عن محارم الله فی اسماع
الغافلین ویامرون بالقسط ویأتمرون به وینهون عن المنکر ویتناهون عنه فکانما قطعوا الدنیا الی الآخرة
وهم فیها فشاهدوا ما وراء ذلک فکانما اطلعوا غیوب اهل البرزخ فی طول الاقامة فیه وحققت القیامة
علیهم عداتها فکشفوا غطاء ذلک لاهل الدنیا حتی کانهم یرون ما لا یری الناس ویسمعون ما لا یسمعون فلو
مثلتهم لعقلک فی مقاومهم المحمودة ومجالسهم المشهودة وقد نشروا دواوین اعمالهم وفرغوا لمحاسبة انفسهم علی
کل صغیرة وکبیرة امروا بها فقصروا عنها او نهوا عنها ففرطوا فیها وحملوا ثقل اوزارهم ظهورهم فضعفوا عن
الاستقلال بها فنشجوا نشیجا وتجاوبوا نحیبا یعجون الی ربهم من مقام ندم واعتراف لرأیت اعلام الهدی و
مصابیح الدجی قد حفت بهم الملائکة وتنزلت علیهم السکینة وفتحت لهم ابواب السماء واعدت لهم مقاعد الکرامات
فی مقعد اطلع الله علیهم فیه فرضی سعیهم وحمد مقامهم یتنسمون بدعائه روح التجاوز رهائن فاقة الی فضله
واساری ذلة لعظمته جرح طول الاسی قلوبهم وطول البکاء عیونهم لکل باب رغبة الی الله سبحانه
منهم ید قارعة یسألون من لا تضیق لدیه المنادح ولا یخیب علیه الراغبون فحاسب نفسک لنفسک فان غیرها
من الانفس لها حسیب غیرک ... جشم بصیرت بگشای و بنظر انصاف مشاهده نما تا
اکثر حالات اهل ذکر بر تو منکشف شود و بر تو معلوم گردد و از حضرت صادق ع مرویست من لم یکن له واعظ

من قلبه

من قلبه وزاجر من نفسه ولم یکن له قرین مرشد ... عارف میگوید که مکر تو ... وفی انفسکم افلا
تبصرون نخوانده و یا ایها الذین آمنوا کونوا مع الصادقین ندیده ذاتم که تو را بخاطر میرسد که مراد از صادقین
ائمهٔ هدی ع میباشند مگر خبر ابوذر ... الائمة نشنیده و حدیث السلمان منا اهل البیت ندیده و
کلام فمن تبعنی فانه منی در قرآن بگوش تو نرسیده است و آیهٔ یحبهم ویحبونه مگر مشاهده نکرده ... کلام
من تشبه بقوم فهو منهم گوش کن و کیفیت مجالسة العلماء داعیة الی الصلاح ... اگر خلق ... مخلص
فهم ... در دک معانی ... صورت ... و خبر است که لا تتم الصلوة الا بحضور القلب
میگویم از حضور چه فهم کرده یکی از مسائل فقهاست که اگر ماموم شخص امام را نمیدید یا کسی که مشاهده
امام کرده باشد مشاهده نکرده و نماز کند نماز ماموم باطل است اگر کوئی که مراد از حضور قلب رفع
مشاهده شخص امام ... الا انت و اگر کوئی که جمع بودن خاطر است از تفرقه این خیال ... اگر
خیال این مطلب مکن که حق تعالی حاضر و ناظر است بطریقی که علماء ظاهر میگویند وهم محض و پندار بحث
کلا ... فی معانیه فهو مردود الیکم و مخلوق مثلکم بر محقق پوشیده نیست که از لفظ حضور چیزی مفهوم
میشود که معنی آن مشاهده غیبات است نه آنکه چیزی که علم او ... در ما فی قلب ... چه معنی دارد و شعر حضرت سید
الساجدین ع نظم و رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا چه معنی است اگر تو میدانی کوئی ...
انصاف ... خلاصه کلام ایشان است که ... در شیخ معتبر شده ... ولایت کلیه ... حاصل
نکرده و هر طالبی که ... ولایت کلیه ممکن نشود قول صاحب نبوت مطلقه نیست و هر روزی که قبول نبوت مطلقه
نباشد مردود درگاه الهی و محروم از فیض و رحمت نامتناهی باشد زیرا که مرشد ظاهر عکس مرشد کل و ظل ولایت کلیه
و هر قدر که مرشد ظاهر ... سالک قوی تر میشود همان مقدار بمرشد باطن که عبارت از صاحب ولایت کلیه است
قریب تر میگردد مولانا رومی در حضور صورت شیخ میفرماید نظم چون خلیل آمد خیال یار من ظاهرش بت باطنش
بت شکن و خواجه حافظ فرموده بیت خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم
و امثال اینها در کلام عرفا نظما و نثرا معروف ... بتصریح و کنایه بسیار است والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر زنجان نام دو شهر است در بلاد ترکستان خوبانش ... حسن و جمال ضرب المثل ... قدیم ...
معلوم گردید که هوا ... اکثر ... و مردمش ... و قلیلی ... و اکثر ...
و دیگری ... **ذکر زنجار** از بلاد ترکستان است گویند در مشرق شهری ... واقع است اگر چه صاحب تذکره ...
زنجار ... در کتب ... مسطور است که
بروج الصنم ... حاصل میشود **ذکر زاب** از بلاد ... قدیم الزمان شهری

بزرگ بوده و معلم ثانی ابونصر محمد بن طرخان از انجا ظهور نموده ذکر فغفور لقب پادشاه چین است و هر که در آنجا پا
شهریار گردد لقبش همین و نیز نام شهری است در ممالک چین که ظهیر چینی اعلا بدان شهر منسوب است والله اعلم ذکر
فراهان ولایتی است از عراق عجم و متصل است بولایت قم و محتوی است بقرای بسیار قوام آبش بیشتر از قنوات است
و هوایش خوب و میوه سردسیرش مرغوب است و مردمش همگی شیعه مذهب اند و بعضی قرای آن مسکن سادات
صحیح النسب و عفاف و زندان حساب اند یکی از قرای آن مشلشاباد نام دارد در آنجا قالی خوب می بافند و شهرت تمام دارد
ذکر فریدن بلوکیست از بلوکات اصفهان و مشتمل است بقرای معموره هوایش به برودت مایل و آبش ... است
لبنیات آنجا ممتاز است ذکر فس دار الملک مغرب زمین و مدینه وسعت قرینست اگر چه از قوم ما اهل انشهر گردید
اما بنواحی انجا رسیده در ممالک مغاربه از آن بزرگتر شهری نیست و پادشاه آنجا مولی اسمعیل ابن مولا علی نام داشت
و دو صد و نود و اند بوی عدالت کبری در جهت بودی مهمل و معطل نیکنامست و لفظ مولا لقب ملوک مغاربه است
ذکر فرسخ در عرب دوازده هزار گام را گویند فرسخ نامند در عجم فرسنگ گویند و در هندوستان دو کروه هم گامی
گویند یک فرسخ خوانند و یک کروه را نیم فرسخ خوانند و بعضی کوث گویند و در اصطلاح ترکان فرسخ را اغاج گویند
و در کشور روم فرسخ را ساعت نامند چه که بتحقیق نموده اند که در یک ساعت یک فرسخ راه طی میشود و در شام و بلاد
عرب نیز ساعت مصطلح است و در ممالک مصر مرحله گویند و هر مرحله نیم فرسخ باشد و دو مرحله یک فرسخ است ذکر فیوم
ولایتی است از کشور مصر بغایت معمور و جمیع مشتهیات در آن نامحصور است و محتوی است بر قری و لیکن آنجا زراعت
هجده هزار همگی از اقلیم سیم هوایش فی الجمله گرم و آبش از رود نیل و مردمش قوم عرب و اکثر ایشان شافعی مذهب و قلیلی
مالکی اند منتهی شد و تتمه در کتاب الحروف قاف برای معرفت ارباب علما اخبار و سیر مهر نویر فضلای نامحصور
استنباط خواهد بود که در حرف قاف معجمه دیار بسیار در بلاد و معابر بیشمار شنیده شده است مشهور در بین ایشان
بر ضمیر منیر ایشان دکن با بیرسر در فضل و هنر دوش میکرد اند ذکر قراقرم از بلاد مغولستان و مابین ختا و ترکستان
و دار الملک اولاد چنگیز خان بوده گویند بمقتضای ایام رو به خرابی نموده است هوایش در غایت برودت است
ذکر قبچاق نام طایفه ایست از ترکان و دشت قبچاق بدان طایفه منسوب است طایفه بسیار وافر جمیع افراد
ایشان از جماعت کفار اند ذکر قلماق ایضا نام طایفه ایست و مسکن ایشان دشت قبچاق و ترکستان و بعضی قزاقی
و همگی قلندران و بعضی از ایشان حنفی مذهب و بعضی کافر اند ذکر قزاق قزاق مردم بیابانی اند از قوم قزاق و اکثر ایشان
حنفی مذهب و بعضی کافر لامذهب و همگی ایشان تابع روسیه اند و هر سه طایفه از معارف انسان دورند
مردم مجهول و طبع سبعی در ایشان غالب و بقتل و فساد طالب اند بغیر کسی در میان ایشان نرود کم خلقت
مقام باشد و حال اکثر بسیاری از ایشان را ملاقات نموده ذکر قزلر بکسر قاف و سکون زا و فتح لام و سکون را نام

مابین باب الابواب و دربند و حاجی ترخان از توابع ممالک روس است هوای آنجا گرم است و اکثر مردمش حنفی مذهب
شافعی و دیگر نصارا و قلیلی یهود اند و زبان ایشان ترکی است ذکر قم بضم قاف اول و میم و سکون هاء ثالث بلده
از عراق عجم و میان جبال شامخ واقع و از اقلیم ششم و هوایش بغایت سرد و مردمش قوم لکزی و همگی شافعی
مذهب ذکر قبا بضم قاف نام دو بلده است یکی در ترکستان قریب بممالک ختن مسکن مغول و قلماق بوده ولیکن
اکنون خراب است و دیگر در ممالک شیروان در دوش مغرب شماخی واقع است و دار الامارة شیخ علی خان و پدرش
فضلعلی خان و جدش حسین علی خان بوده اکنون در تصرف کماشتگان قزلباش روس است و مردم قبا اکثر شیعه امامیه
و غربا و معدودی شافعی مذهب و مرد و زن ترکی زبان اند ذکر قبله بفتح اول و ثانی و ثالث و سکون هاء اولاد شیروان
و از مضافات دار الملک شماخی است قصبه ایست دلنشین و محلیست بهجت قرین هوایش نیک و آبش بد و کوهها و دشت
سایر احوالش مانند بلد شماخی است میوه و شاه بلوط و از کل و زغال انجا ممتاز میشود ذکر قرم بکسر اول و سکون
ثانی و نیز بکسر هاء دوم و سکون را بلده ایست از بلاد ختن گویند جای خوب و محلی مرغوب است ذکر قرشی بفتح
قاف و سکون را شهری است از توران قدیم الزمان شهر سبز بوده و تیمور ثانی مردم آنجا را عموما قتل نموده اکنون
اکنون خراب است شهر ماننده و محلی است دلپسند ذکر قلات بمعنی قلات گویند گویا بمعنی محکم باشد از کوهستان
بلوچ نیز چهار قلات دیده همگی را قبول بوده و نیز دیگر بر آنها قلات خراسان است که مشهور بقلات نادری است
و در آن دو بلده و فرسخ است و بغایت جای محکم است و گرد آن بقدر غله خارج از قدرت چهار دم است و در میان
آن نهرها بسیار و زمین مزروع بیشمار است و دو راه بیشتر ندارد و دو مرد یا طوری دایم است اکنون مسکن قوم جلایر
و دیگر قلات غلجه ایست و آن در کمتر از قندهار دو روزه که قابل اتفاق افتاده و آن قلی بزرگ است و جای عظیم
میان آن قلعه واقع و جوانبش تل واسع است و دیگر قلات نصیرخان بلوچ در بلوچستان و آن نیز جای محکم است
و دیگر قلات سرخ است و در دشت قرچی نیز از آن قریب است میان جبال شامخه اتفاقا افتاده و محلی خوب است
هوایش مرغوب است اغلب اوقات قزلر آنجا اند ذکر قراقاچ نام رودی است در هفت فرسخی شیراز در موسم بهار از برف
است و در گوارند و دیگر وسط است ذکر قشقایی نام طایفه ایست از طوایف ترک و قومی اند و در فارس مسکن آن طایفه
فارس و عدد آنها ده هزار خانه وار و در طریق ییلاق و قشلاق سیاحت مینمایند و در دولت قزلباش و مکنت بر پا
دارند بزرگ ایشان محمد علی خان ابن جانی خان ابن اسمعیل خان است و انتخاب جمیع طوایف عرب و ترک و تاجیک
سلیمان است امیریست بصفت جمال و کمال موصوف و در اکثر معارف انسانی معروف است و با وجود کثرت
دولت و بسیاری ثروت و افزونی جاه و وسعت دستگاه در دو تو خدم و کثرت حشم محب درویشان و مخلص
ایشان بنا علیه این بیجهت از برادر او اعادی ستمگر دست مسلط گردانید و طایفه و ... اعادی و الحمد لله

بدرجه خواری و بی اعتباری رسانید و همگی ایشان را مشهور و مخذول ساخت و از نظر اعتبار جمهور خلایق انداخت
آری محبت درویشان کلید سعادت دنیوی و مفتاح ذخیره اخروی است **نظم** محبت درویشان کلید جنت
است دشمن درویشان سزای لعنت است **ذکر قنزی** بضم قاف و سکون نون بلوکی است از توابع ری و محتوی است
بر قرای معموره و دهات مشهوره و در سمت شمال بیرون واقع و اکثر قرای آن در جبال و تلال اتفاق افتاده و هوای
جمیع قرای آن ناحیه سردسیر است و مسکن طایفه بیات و بعضی قرای آنجا افغانات است **ذکر قزوین** شهری است
مشهور و در السنه و افواه مذکور از اقلیم رابع و در زمین هموار واقع و جوانب آن بعمارات وسیع است طولش از
خالدات **عج** و عرضش از خط استوا **لدم** اصل آن کشوین بوده معرب نموده اند در بنای آن اختلاف
است بعضی گویند بهرام بن هرمز بن شاپور بنا نموده بعضی گفته اند اشهر آنکه شاپور ساخته و اکثر مورخان بر آنند که شاپور ذو
الاکتاف بعد از آنکه آباد گشته بود از بعضی مخصوص بخارات یافته بود آن بلده را طرح انداخته طالع عمارتش برج
جوزا است آبش از قنوات و هیاکل و هوایش انقلاب توام است و قریب ده هزار خانه در او است و نواحی معموره
مضافات اوست و از نوادر آنکه هندوانه و پسته و انگور آنجا ممتاز میشود و باغات فراوان در اطراف و جوانب
آن شهر است و طرفه آنکه سالی یکبار آب بدیشهر میرسد و حمدالله مستوفی نظر بحب وطن در نزهة القلوب حکایات
چند در اوصاف آن شهر نقل میکند اما مولانا نورالله شوشتری در مجالس المومنین از حضرت صادق رضی الله عنه نقل
کرده که آنحضرت فرموده که از قم و قزوین و ساوه ملعونات و مشومات و مردم آنجا اکثر حنفی مذهب بوده اند
و قلیلی امامیه بوده اند و بعد از ظهور مظهر الطاف الهی شاه اسمعیل صفوی و اولاد نامدار او همگی شیعه شده
اکنون عموما شیعه امامیه اند اما خالی از تزویر نباشند اکثر فتنه جوی و شور طلب باشند در اختصاص
و ارباب معارف آن شهر بر خواسته اند در بعد علم و فضل و کمال آراسته اند من جمله شیخ عبدالجلیل صاحب
تصانیف کثیره در زمان خود مقدم علمای امامیه بوده و میرزا شرف جهان در زمان خود بین اعلم علمای آن
دیار بوده و حاوی علوم نقلی و عقلی بوده و میرزا محمد طاهر وحید صدر شاه سلیمان صفوی از علوم متداوله
بهره ور بوده و میرزا رفیع الدین محمد مولف ابواب الجنان و حمدالله مستوفی مولف تاریخ گزیده و نزهة القلوب
از آن دیار ظهور نموده اند و در این روزگار آقا سید حسین مجتهد زمان بوده و خالی از انصاف نبوده و امام اوقات
دین بوده و بعد حیات وفات یافته است و از اشقیا و مرحله سفهای آنجا میرزا مرتضی است و انجمن مقبول
حضرت پروردگار است مردود درگاه مرکز دایره اشرار است و انجمن نکوهیده رسول ذو الجلال است برگزیده
آن شهر اهل ضلال است ... بیکناه ... بیگناه ... مستولی شده
محبت دودمان ... نهاده در نفی شان بد ذات صفات نکوهیده مندرج در قالب قلبان

اخلاق ناستوده مندرج همامان زمان و اعلام دوران حکایات غریب و شکایات عجیب دشمن اهل یقین لعنه
الله علیه الی یوم الدین آن دشمن شیعیان حسین و محبان یزید وزیر قاسم خان حاکم قومش بوده و اکثر وجود
احیای سیئات ابن سعد و ابن زیاد سعی بلیغ و جهد تمام می نمود تا روزگار ستمگر حقیقی اشتغال بامام بود
وزیر و امیرزا بجالت مذلت بعزت و خاکستر جمیع ایشان را بباد پریشانی داده سلک جور شان از هم گسیخت
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین قبر امامزاده حسین ابن موسی الکاظم و شیخ احمد غزالی
در آنجا بعد بار نگاه اهل ورود زیارتگاه است **ذکر قم** از بلاد عراق و مشهور آفاق است از اقلیم چهارم و هوایش
بگرمی مایل و آبش از قنوات و رود و آبش خانه دارد از بناهای طهمورث دیو بند بوده و بمرور ایام روی بخرابی
نموده و حجاج بن یوسف ثقفی بتعمیر آن همت گماشت و بعضی گفته اند که ابتدای بنای قم در سنه هشتاد و سه هجری
در زمان عبدالملک مروان علیهم اللعنة والنیران شده و آن چنان بود که عبدالرحمن بن محمد اشعث از قبل
حجاج در سیستان امیر بود و چون بر حجاج خروج نمود در لشکر او از علماء تابعین عراق بودند و چون عبدالرحمن
اشعث از حجاج منهزم شد آن جماعت بدین ناحیه قم افتادند و از آنجمله چند برادر بودند نام ایشان عبدالله و احوص
عبدالرحمن و اسحق و نعیم پسران سعد بن مالک بن عامر الاشعری و در آن موضع چند قریه بود که یکی از آنها
کمندان نام داشت و برادران مذکور در آنجا متحصن و نزول کردند و چون اعمام ایشان از عراق عرب بدانجا
جمع شدند آن چند موضع را از کثرت عمارت بهم متصل ساخته بنام کمندان که یکی از مواضع بود دیهی نمودند
بعد از آن بمقتضای مثل مشهور عمر نعلت بمناسبت بعضی از حروفات نام را اسقاط نموده اند و بعد
قم گفتند آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب بعمارات کشاده است و از سمت مغرب کوه نزدیک
او است و قدیم شهر عظیم بوده اکنون قریب سه هزار خانه در او است و چند ناحیه معموره مضافات است
و کوهستان آباد و دهستان فرح بنیاد دارد و از نوادر آنکه انجیر و انار و خربزه آن اعلا میشود و مفاخر علماء
دین و اولیاء اهل یقین در آن دیار بسیار و مزار فیض آثار ستی معصومه بنت امام موسی الکاظم ع
در آنجا مطاف طوایف اهل دین و بنگاه است حدیث بسیار در فضیلت قم و اهل قم از رسول خدا و ائمه هدی ع
روایت شده است من جمله از حضرت علی الرضا علیه التحیة والثنا روایت کرده اند که فرموده للجنة ثمانیة ابواب
فثلث منها لاهل قم فطوبی لهم و از حضرت امیر علیه السلام روایت شده که فرموده سلام الله علی اهل قم سقی الله
بلادهم الغیث وینزل علیهم البرکات فیبدل سیئاتهم حسنات اهل رکوع و سجود و قیام و صیام هم الفقهاء
العلماء الفهماء هم اهل الدین و الولایة و العبادة صلوات الله علیهم و برکاته و مردم قم از بدو حال شیعه امامیه
بوده اند و بطریقه اهل بیت رسالت عمل مینموده اند و علمای دین و فضلای اهل یقین از آنجا بسیار ظهور

نموده اند در این روزگار میرزا ابو القاسم صاحب تصانیف کثیره بوده و کتاب قوانین در فن اصول فقه از
تالیف نموده و مرجع عموم اهل ایران بوده و اصل آن بزرگوار از نواحی بروجرد بوده و اکثر علما و مجتهدین
عراق اکنون شاگردان فاضل یگانه میباشند و عمری معقول یافته و اسباب معاش بی نسبا داشت
گویند هنگام رحلت دوازده هزار تومان مقروض کرده ان مجتهد زمان بوده عموما مردم آن دیار اکنون فرقه ای
و شریر و طامع و بدنفس و دون همت میباشند چنانکه شاه طهماسب صفوی در باره اهل قم و کاشان
گفته بیت سگ کاشی به از اکابر قم ؛ با وجودی که سگ به از کاشی است ؛ اما انتخاص یک مختصر و نیکو بسیاری
در آنجا میباشد علی بن الحسین بن موسی بن بابویه و محمد بن علی پسر و جد هر دو از اعاظم علمای امامیه بوده اند
و کتب کثیره معتبره تالیف فرموده اند و سید محسن بن سید رضی فاضل یگانه بوده و ابو المحاسن حسین بن
سهل از اکابر حکمای امامیه بوده و موید الدین ابو طالب محمد علقمی از اعیان وزرا بوده و شاه طاهر مشهور
بدکنی هم کی اند یار قم ظهور نموده اند **ذکر قومشه** قصبه ایست شهر مانند و بلده ایست خاطر پسند و فی
تعیین هوا و اتفاق افتاده و سمت مشرقش فی الجمله کرمتر و سایر اطرافش کشاده است از اقلیم چهارم و هوایش
سالم و آبش ملایم و اکثر فواکه آنجا ممتاز مشهور قدیم الزمان شهری بوده و اشرف خان افغان بعد از تاخت
خراب نموده اکنون قریب دو هزار خانه در او هست و جنب آن قریه مضافات او هست مردمش عموما شیعه
مذهب و کوفی مشرب میباشند و خوانین آن قریه حکام و اعیان در ایشان میباشند من جمله از حکام آنجا
خانواده جعفر خان و میرزا رفیع خان و محمد صادق خان است مرقع بحاعام و خویشان یکدیگر بوده اند
این خاندان دارنده دودمانند محمد صادق خان در اکثر محامد منفرد و محاسن متفرد بوده و از صدق و
تمیز و اخلاق نیکو بهره ای تمام داشته و محبت درویشان و مخلص ایشان بوده و در جود و سخا گوی سبقت از
همگنان میربوده در سنه هزار و دویست و چهل و یک هجری جهان فانی را بدرود کرد رحمة الله علیه و دیگر
اسمعیل خان و بعضی اقربای محمد صادق خان و ملازم شهریار ایران است بکمالات نفسانی آراسته و از جمیع
و بدل شیرین آراسته و باخلاق حمیده موصوف و بافعال پسندیده معروف است سر زلف دلبر یکجا دارد الحق
همراهان مصفی جنبه ها آراسته و جوانان نوخواسته دمیده ولی در مردی و مروت یگانه و با خلق آشنا و از مناهی
و ملاهی بیگانه اند قاسم خان ستم شعار بسبب عدم حمیت و مجامعت چندان ظلم و عدوان بآن خاندان
نمود که قلم دو زبان از تحریر و بیانش عاجز و قاصر خواهد بود از خاندان اشرار و شریر روزگار جماعت
الواد و سرگروه فرقه غدار و گروه ستمکاراند اکنون در بین سفید و دل سیاه اجماعت الجبس بیرت بالفرق
بفر صورت است با وجود کثرت عمر اوراد با حرفا هیچکس آشنا نیست و او را بجز ظلم و فساد و جور و عناد

وخلاف ما انزل الله شغلی نه و بر جمیع صفات شنیعه آن بدذات موصوف و بافعال نکوهیده و ناپسندیده
معروف است **ذکر نواب محمد قاسم خان** ابن سلیمان خان قاجار سلیمان خان امیری عظیم الشان ده
از سپهسالاران پادشاه کشورستان آقا محمد خان بوده و در دولت وافر نصیبی حشمت و وفور جاه
و وسعت دستگاه گوی سبقت از اکثر امرای ایران میربود بعد از کشته شدن آن شهریار در مملکت آذربایجان
نسبت بسلطان مغفور فتحعلیشاه در پرده جلوس عصیان و طغیان ورزیده و سر وفا از اطاعت شهریار بیچیده
حیث سلیمان خان از هم پاشیده در دکاه پادشاهی متوجه گردید شهریار کردون بقار گناهان وی را عفو
نموده بحسنه بذیل الطاف خسروانه محمد قاسم خان را بمصاهرت مفتخر و سرافراز فرموده و چون بحکم **مصرع**
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ؛ سلیمان خان عالم فانی را بدرود نموده و شهریار ایران منصب وی را
بقاسم خان عالیجاه عنایت کرده و لوازم اصناف الطاف شهریاری نسبت بوی بجا آورده و لوای جاه و جلال
نواب قاسم خان را باوج مهر و ماه برافراخت و شهریار بحکم فرموده که او را امیر مطلق خطاب کنند و نواب را
گویند و چون آن ناقابل لایق بکوه عواطف خسروانه نبود لهذا اطوار زشت از وی بسیار ظهور نموده که
موجب کدورت خاطر دریا مقاطر پادشاهی گردید و باعث ملال ضمیر شهریار کشورستان شد و چون بمصاهرت
پادشاه فریدون جاه مفتخر و سرافراز بوده بنا بر رعایت خاطر نواب عالیه حکومت قومشه را بوی عنایت فرمود
بدان صوب ارسال داشت و آن بدعاقبت دانسته بقومشه آمده لوای فسق و فجور برافراشت مختصر کوید که بنا
بر حسب الامر قاسم خان مکرر بآن ولایت رسید و اطوار و کردار ظلم شعار و منظر مددی مخفی گوناگون دیده
دنائت دنیوی و رذالت حبی دکو حک سر بوده اگر چه فقیر را اراده نبود که احوال و خباثت مآل آن ذات لئیم سازد
اما بحیث بد اهل زمان و عبرت ابنای دوران مبادرت نمود ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار چنانکه
در قرآن مجید خداوند مجید بیان احوال ظالمان و فاسقان و کافران فرموده و فرعون و شیطان و فلان
و فلان را نام برده و سوء احوال ایشان را ذکر نموده و بعضی از اعدای دین را بسک تشبیه ساخته چنانکه
در حق بلعم باعور گفته فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث و جمعی را اولیاء شیاطین
فرموده و بعضی را جاهل و سفیه گفته و گروهی را لعن و طعن کرده الا لعنة الله علی الظالمین و امثال آن
در کلام الله بسیار است و همچنین جناب خاتم الانبیاء در بدر اشقیا را اهل نفاق و شقاق را لعن کرده و
طرد نموده و جمعی را بسخط خویش گرفتار فرموده و سرهنگان لیام خطابه کرده ظاهر الاسلام بودند و شعار
اسلام اظهار مینمودند با حضرت رسول صحبت و قرابت داشتند حضرت با ایشان قتال و جهاد
لوازم اجتهاد در هدم وجود ایشان بجا آورده و نفرین نمود قرابت صحبت ایشان با مطلب کواه خواهد بود

و کذلک ائمهٔ اطهار هر باب دشمنان دین و اعدای خاندان سید المرسلین را لعن و طعن نموده‌اند بارث
خاسوزا و مانندان بسیار است که شاهد مطلب است و اینهمه جهت آن است که اهل ایمان عنایات الهی را در مادهٔ
خویش مشاهده نموده شکر گذارند و مراسم حمد سبحانه و تعالی بجای آرند و بیگانگان آشنا شوند و به صراط
المستقیم گروند از تقریرات چنین معلوم شد که در صدد اسلام بسیار بود نه که شعار اسلام و ایمان اظهار میکرد
و از حقیقت اسلام غافل و از معنی ایمان جاهل بودند یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم در خبر آمده که
المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه بنابراین هر مسلمان کیست و مسلمانی کجا است الاسلام غریب فسیعود
غریبا علمای دین گفته‌اند که هر کس شهادتین بر زبان راند مال و جان و عرض و ناموس او در امان ماند معلوم شد
که اسلام بزبان است و ایمان بدل تعلق دارد قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا در حدیث آمده
که المؤمن اعز من کبریت الاحمر در معنا عزیز باکی محقق شناسد و کبریت احمر بدست محال بدعتهٔ این مشکل تمام
دانم که میکشاید آمدیم بر سر احوال قاسم خان او در ایام عهد بود و در زمان دشمن اهل یقین و دوستدار مخالفین
شریعت احمد مختار که در نظر اباحت مشرب خوار و در اعتبار و دین الحاد در رو آن [illegible] اهل فساد را معتقد آن
حرام محار درمیش و حلال و مهنی الهی تدارک واجب و آن مکروه سنت چند جیش گرفت و بدعتهای ناپسند
اختراع کرد که عقلاء در آن حیرت مانده‌اند و کله لعنة الله علی المبتدعین و المخترعین بها اختیار … …
از مخترعات او یکی را اهداری نوشته است که از هر جوالی دو مثقال و نیم نقره و از بعضی کسان پنج مثقال و
از بعضی ده مثقال الی بیست مثقال گرفتی و عدد مفلس از کوچه بد یعنی … رهگذر زحمت بسیار
کشیدند و شرب زیارت سیّم اندوست انتظام جستند و فقراء و ضعفاء در او و عجزه و مساکین بسوء بودند
چنانکه طریق تردد بر مسلمانان و مسافران مشکل و دشوار شده بود و دیگر آنکه اگر به وجهی صیقی کمان ساخت
بردی بهانه‌های عجیب و امرهای زیاده بر تکلیف نمودی و رعیت بیچاره از ادای آن درماندی و آخر لا علاج
ملازمان خویش که از حق بیگانه بود در فروختن و باقی جو بهای آن بیچاره را سوختن و آنچه از نقود و اجناس
داشتی از آن رعیت ستاندی و آن مسکین را بآن شب مختلج کردانیدی با آنکه زیاده طلبیدی و به دل بسبب
اذیت و آزار بیحد و بیشمار بر آن سوکوار رسانیدی و گاه شدی که قریه را تمام غارت نمودی چنانکه قریه
هنوچان را نموده رفت و طفل در اغلال هلاک شدند و آقا باقر اسفرجانی که کدخدای معتبر آنجا بوده
سامانی بوی کمان برده بعد از قید و بند دولت بسیار و ابذا و آزار بیشمار عیال و اقربا و متعلقان او آنچه
ما یعرف و ما یحتاج داشت طلبید و نگذاشت و هم زاد در حیطه تصرف او در دو همچنین بر دکان جولاه و قوم جریر
را اذیت لاانتهائی نمود و فساد بود بازفروختن و بسیاری خاندان تو و گمن همه پر سوخت را سوخت و انتها …

خان ابن میرزا رفیع خان که الحق بصفت مردانگی آراسته و بصفای خاطر پیراسته است لعین و قابل
صد نفرین وی را اذیت کشید و آنچه لازمه اهانت و اذیت بود نسبت بوی بظهور رسانید و همچنین
زین العابدین خان را که مخمور عزیز الوجود و گرامی منزلت است چوب زد و اهانت نمود همچنین جمعی از
عاجزان و مظلومان توسّر را چنان محتاج و مستأصل فرمود که زیاده بر آن متصور نتوان کرد و دیگر رساله
سالک بهتین الحاج زین العابدین ابن العالم الفاضل الحاج معصوم که چون عازم زیارت ائمه اطهار بود در
سابقه محض زیارت ذاتی و مناجات حیلی آن سالک طریق یقین را گرفت و آنچه ما یحتاج و ما یعرف داشت
تصرف نمود و زنجیر گران بر گردن نهاد و قریب دو ماه غایبانا و اذیت داد فاقت … فی
مرقوم فرموده بدان ظالم ارسال داشت بنابر حکم شهریار عالم پناه اطلاق نمود و چیزی از مال او بوی نداد
دیگر آنکه فقیر قطع علاقه از ملک فارس نموده با عیال و اطفال قصد زیارت جناب سید الشهدا و خامس آل
عبا نموده روانه مقصد گردید و چون بولایت توسّر رسید اشرار در پی … بود … و مظهر ابن سعد و ابن زیاد
این جبر را استماع نموده جمیع اسباب و اشیاء و ما یحتاج را تصرف فرمود و عیال و اطفال و خدمه و خدام و
اخوان صفا را طریق اسرا ضبط کرده با هر از لوازم جور و ستم بود نسبت بمتعلقان و دوستان بجای آورد در
غایت خوف و هراس در وجه فقیر طفل سقط نمود و کسانی که حسن ظن و گمان نیک بایشان بود و ایشان را از اهل
عدالت و دیانت می‌پنداشتیم عیال و اطفال فقیر را مخذول کرده و شیوه ناستوده اهل کوفه را ظاهر
آوردند و در بهای خانه خود را در روی متعلقان فقیر بستند و آئینه عهد و مودت را بسنان بیوفائی شکستند
و قبل از این مقدمه یکی از دوستان صحیح فقیر را از فساد عقیدهٔ آن ستمگر اعلام کرده بود لاجرم بمضمون
الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین عمل کرده فرار نموده خود را بمحقق ساخته آن بدکیش فتنه اندیش
زحمت داد و مشقت بسیار بعیال و اطفال و متعلقان رسید و طفل چهار ساله رحمت و عور گردانید
و رخوت و جامه‌های عیال و کنیزان و متعلقان که در نظر ارباب هیچ … ممکن را گرفت و مدت سه ماه
مطلع زیاده با جمع لوازم جور و عدوان بود بجای آورد و از مراسم عناد و فساد و ضرب و شتم هیچ گونه تقصیر نکرده
فقیر مدت سه ماه در تردد و زحمت بوده و بدرگاه احدیت از وضیع و شریف التجا نمود مدت چند پنج سال
در اقالیم مختلفه فقیر سیاحت میکرده و بهر شهر و دیار میرسید مجملا احوال و اوضاع هر دیار را ضبط مینمود
و در هر سرزمین با اهل یقین و محقق ملاقات میشد حالات و مقالات او را بعینه کتابت در آورده جمع میکرد
بقصد آنکه اگر روزی توفیق رفیق گردد و عون باری تعالی یاور شود آن را ترتیب نموده کتابی سازد و در تحت
ابواب صحو نام وحدت … لا کلام داشت تا اگر بخاطر فقیر رسید که قطع علاقه از ایران نموده در آستانه

معاذ بنه حضرت ابا عبد الله الحسین مجاور شد با فراغت بال و استراحت حال مکنون ضمیر را بانجام رسانید
و چند روزه عمر باقی مانده را در آستان ملائک پاسبان مختتم کرداند امر کردار شقاوت و ان سر دفتر
اهل ضلالت جمیع آن اوراق و نسخ را بتاراج برد مختصر معروض میدارد که مدت سی سال در هفت کشور گردیدم
و از ارباب علم مجلسها دیدم و کتب تاریخ از هر جنس خواندم اگرچه در ازمنه سابقه مانند وی حاکم بوده اما
قرنهای فراوان است که مثل وی ستمگری پا بدایره وجود ننهاده است آری کسی که عاق پدر باشد و ادعای
در حقیقت بنای حضرت ذو الجلال است بغیر حق بکند بیچاره که مسلمان و از اهل ایمان باشد و کسی که دنیا
خورد و رشوت از مردم گیرد و منادی را بجا احداث کند و علت صوم و صلوة نماید و بهتان و غیبت و افترا بر
مسلمانان زند و موجب واجب خانه مجرم و مساکین نان نده داغب رساند و زنان در مجلس خویش باده
طنبور بر حضر او آید و کبر و عجب و منی و حسد را شعار خود کرده اند و هموار عمر خورده قمار باز و امرد بیها
نماید و زبان بد دشنام مسلمانان کشاید بر جمیع مناهی و ملاهی مرتکب باشد از چنین بد بخت چه توقع توان
نمود و از چنین شقی چه مامول خواهد بود آخر الامر دعای مظلومان هدف اجابت رسید و آه ستم رسیدگان
انظالم را گرفته در شب جمعه پنجم شهر شوال المکرم سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری دستش از دامن کوتاه
گشت تیغ شمر بعد از بام سرنگون افتاد و همانجا ندم نادید و روح درهیچ منفذی از ایشان دو جاهی که جهنم مزار و شغل
کنده بود بحکم من حفر بئرا لاخیه وقع فیه خود افتاد فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
نظم ایکه نوار ظلم جاوی مکن از برای خلق خود اندر جهنم کرد خود چون کرم پیله بر متن هر چه خود چه مکنی
از ادنه کن تکیه بر عطف و جاه مکن در ضعیفان بچشم حقارت نگاه مکن که ضعیفان را نصرت ایزدی رفیق
است و قویست چون ضعیفان را دستگیر جناب حضرت سبحان کرده ابرهه را بابیل ستاره ملازی ابابیل شکوه
و نمرود از پشه ضعیف را معذب و زخم پیر کرده و فرعون از ضربات آتش جهنم رود و قوم ثمود از باد صرصر هلاک
شوند لاجرم باجر باش و از بنای جفا ضعیفان بحذر باش نظم که ضعیفی در زمین خواهد امان غلغل افتد
در سما آسمان آن یکی مرغ ضعیف بیگناه اندرون او سلیمان با سپاه جز بنا الدین این شکر و کلام الله
اندر هشت کرده دون غلغله والسلام علی من اتبع الهدی ذکر قیر قصبه ایست دلپذیر از توابع فارس و جهت
جنوب شیراز مسافت چهار مرحله دور و میوه های گرمسیریش مرغوب و نخل و مرکباتش نامحصور است آبش
و هوایش گرم و قریب هزار خانه در اوست و چند پاره قریه معموره مضافات اوست و مردمش همگی شیعه امامیه اند
ذکر قهرود قریه ایست از مضافات کاشان و محلی است بهجت نوامان میان جبال شامخ واقع و هوایش سرد
آبش گوارا و زراعت در آنجا بسیار کم است و باغات فراوان دارد و اکثر آنکه سردسیر خوب میشود و مردمش

همکی شیعه

همکی شیعه امامیه و صنف و محبور و خلاف مع انور در انجا بغایت نادر است ذکر قارص بلده ایست و بنیاد آن از
اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خرم از قدیم الزمان از بلاد ایران بوده و اکنون مدتهاست که ملوک روم تصرف
نموده الحال شهر و ولایت آذربیجان داخل روم است اتفاق افتاده و اغلب مردمش حنفی مذهب اند و خالی از مرغوبی
و مروت نباشند و حمو ماعز یب دوست و مهمان نواز باشند ذکر قندز بضم قاف و سکون نون و ضم دال و
سکون زا معجمه بعضی از ادنه قندز نویسند بلده ایست از طخارستان و چهار منزلی بدخشان آبش و هوایش ناگوار
بیمار مثل مشهور و معتبر است که چه کور نواحی قندز و بدخشان و کابل مثل مشهور است که اکر مرگ بخواهی برو بقندز
و مردمش همکی حنفی مذهب و اکثر ازبک و زبان ترکی است هر چند که قندز را حکم داخل ترکستان شده اما بتوابع آن رسیده است
ذکر قمرود قریه ایست از بلاد قم در دو فرسنگی واقع در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه آن کشاده
آبش از قنات و هوایش معتدل و مردمش همکی مفاخیان و بسیار مردم شریر و عناد ورزند ذکر قیدار قریه ایست در
پنج فرسخی بلده زنجان چون بنای آن حضرت اسمعیل بن خلیل الرحمن علیه السلام در آن قریه مدفون است
لهذا آن قریه بنام آن بزرگوار خوانده میشود مکرر دیدن شده است آبش و هوایش خوش دارد و چشمه عظیم در
قرب آن قریه است خالی از غرابت نیست ذکر قرابلاغ نام چند موضع یکی در فارس و آن در دو فرسخی شیراز
و سمت شمالی آن واقع است و محتوی است بچند پاره قریه معموره چندان وصف ندارد گویند مزار شیخ احمد
قطع در آن ناحیه است اگرچه مکرر زیارت شده است اما بر حضرت ثابت نشده است بودن مزار وی گواه در آن
دیار دیگر ناحیه ایست از کشور زابل و آن ما بین قندهار و غزنین واقع و جوانب اربعه اش واسع است جای
خوب و محلی مرغوب است و باغات فراوان دارد و مردم آن ناحیه اکثر قوم هزاره و شیعه امامیه اند دیگر
قریه ایست از توابع حاجی آباد و مجی در میان کابل و پیشاور و اتفاق افتاده است و خالی از نفع نیست
مردمش همکی حنفی اند سوم دیگر بلده ایست از مضافات آذربیجان و محوطه ایست بر فضای بهجت نوامان و مردمش
همکی ترک زبان و شیعه امامیه معبودی ملت بزرگوارند ذکر قراداغ گویند نام قلعه ای مشهور است و آن در حدود
حومه شهر مذکور شد احتیاج بتکرار ندارد ذکر قطیف بلده ایست از بحرین و بعضی از اعلای عمان دانند و
بعضا نیز از مصر پندارند ولی حال آن بلده قریب بحر عمان است و نخلستان فراوان دارد و اکثر مردمش اهل
ایمان و حاکمش از اهل سنت و جماعت است همکی قوم عرب اند ذاتم مذهب اما معلوم کردید ذکر قادسیه از بلاد
عراق عرب بوده و بقعه مرد ایام از احزاب بوده و بجا انروی در میان نیست ذکر قصر شیرین نام دو
موضع است یکی در فارس و آن نزدیک کوه دنا واقع و آبادی ندارد و دوم دیگر قریه ایست ما بین کرمانشاهان و
بغداد گویند خسرو پرویز بجهة زوجه و معشوقه خود که شیرین نام داشت قصری ساخته و عمارتی عالی در آنجا

طرح انداخته که هنوز آثار آن باقی مانده و اکنون بعد ده بیست هزار خانه در او است و آن در کنار رودی واقع
که حوزه هرزه فراوان دارد و هوای آنجا بگرمی مایل و مکرر بدیدن شده است ذکر قندهار شهری است دل
نشین و مدینه ایست بهجت قرین خاکش حسن خیز و آبادش دلاویز و آبش خوشگوار و مردمش سازگار و
هوایش بگرمی مایل از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات قوم و عرض از خط استوا لا قدیم الزمان آن
متصل بکوه بوده و نادرشاه بعد از تسخیر خراب نموده قریب فرسنگ از آن شهری ساخته بنادرآباد موسوم کرد
و احمدشاه ابدالی از جماعت افغان عمارت نادرآباد را ویران کرده در نیم فرسنگی شهر قدیم شهری طرح انداخته
موسوم باشرف البلاد قندهار ساخت و دور آن باروئی کشید ده هزار گام از آن معمور کرد و باید و عمارات
دلکشا و چهار سوق و فرح افزا احداث کرده و آب روان در میان آن شهر آورده و چهار دروازه بر آن نهاده و
کوچه و بازارش وسیع و باقرینه ساخته و بهجت مدفن خوش مینو عالی در آن شهر طرح انداخته اکنون قریب
سه چهار هزار خانه در او است و سکنه اش اکثر شیعه امامیه و دیگر جماعت افغان و دیگر هندو است و صد
پاره قریه معموره مضافات او است و قریب چهل هزار ایل ابدالی در حوالی و نواحی آن بدر طریق ییلاق و
قشلاق میگذرانند سپاه بسیار است شهرش در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانبش [illegible] کشاده است و اکثر
مشتهیات در آنجا مهیا و آماده است و باغات خوب و بساتین مرغوب دارد و اکثر فواکه سردسیر و گرمسیر
ممتاز میشود و مردمش عموماً خوش طبع و شیرین گفتار و سفید رخسار و صاحب منظر و لطافت بیکران
و غریب نواز و در آن شهر ممتاز اند ذکر قهستان لفظ قهستان معرب کهستان است اما نام چند جا
مخصوص است یکی از بلوک سیرجان و از توابع کرمان است و دیگر قهستان قم چنانکه شیخ نظامی اشاره
بدان نموده شعر جو در گرچه در گنجه گم ولی از قهستان شهر قم و دیگر قهستان خراسان است
مشتمل بر شانزده ولایت است و ترشیز و دشت بیاض و بیرجند و زیرکوه و قاین و طبس [illegible] از بلاد
آنجاست و بعضی از آنها از اقلیم چهارم و بعضی از سیم است و اکثر حبوب و غلات در آنجا خوب میشود و زعفران بسیار
حاصل میگردد و آب اکثر بلادش از قنوات است و اغلب مردمش شیعه مذهب و حکام آنجا قوم عرب اند و حنفی
مذهب نیز فراوان دارد و بعضی از عجایب اند از نقل میکنند چون نام حروف [illegible] المبین [illegible] کنند که
خود از ملک قهستان ارباب فضل و عرفان و اصحاب علم و ایقان بسیار برخاسته اند من جمله سید محمد
نوربخش مرید خواجه اسحق ختلانی صاحب تصانیف متعدده از آنجا بوده ذکر قبة الاسلام لقب چند
مدینه عظیم و سواد اعظم بوده از آنجمله بلخ و بخارا و تبریز و بغداد [illegible] قبة الاسلام میگفتند ذکر قلمرو
همدان و توابع آن قلمرو گویند مذکور خواهد شد ذکر قدس نام بیت المقدس و حبرون است هر دو مذکور

شده است حاجت بذکر آن نیست ذکر قراگوزلو نام طایفه ایست از طوایف قزلباش اسعد و اتقی و کرام ترین
طوایف قزلباشیه اند و مسکن ایشان در قلمرو و از توابع همدان است و در محامد اخلاق و محاسن احوال
مقدم اهل زمان اند و همگی اهل ایمان و نیک زبان و بر فقرا و علما مشفق و مهربان اند و در مردمی و مردانگی
ممتاز و در مراسم مروت و فتوت با امثال اند اختصاص نیک اعتقاد و نیکو نهاد در میان ایشان بسیار و
اهل دین و اصحاب یقین بی شمار است بذکر چند کس از ایشان مبادرت مینماید ذکر احوال سلطان العارفین و
برهان المحققین [illegible] حضرت مولانا [illegible] نور علی شاه طیب الله ثراه نام نامی و اسم گرامی آن بزرگوار
محمد جعفر و در این ایام بوجود ذی جود آن مظهر آیات سلسله علیه زیب و زینت گرفته و جمیع انفاس قدسیه
اساس آن مسعود [illegible] مقامات طریقه مرتضویه رونق بدیع یافته بود اکثر جمیع سالکان سلاسل علیا بآن بزرگوار
[illegible] افتخار کنند [illegible] و مجموع طالبان طریق عرفان بآن سر حلقه دانش منتظر [illegible] اگرچه قریب
و مدحت آنحضرت مناسب مرتبه امثال ما فقیران نیست زیرا که هر کس بحسب مرتبه خود از آنحضرت چیزی فهم
حاصل نموده بر در آنجناب هر که هر چه اندیشد و گوید مناسب مرتبه خود خواهد بود اما اهل دین و دانش و
[illegible] استان ایشان را قم این اوراق بدیشان نظر است که این مجموعه از نام نامی و اسم سامی آنحضرت خالی نماند نظم
که چه توان خواند طوفان سحاب [illegible] توان کردن برنج خورد آب من کیم وصف آن شان [illegible]
آن حضرت خوبند نور حق است و بحر جذب جان خلق در ظلمات و هم اند و گمان گرچه عاجزاند و عقل [illegible]
عاجز از جنبش ابد دانند رزقنا الله نصیبا من احوال [illegible]
شاه نعمت الله ولی و شیخ صدرالدین قونوی بوده اند چنانکه در عالم رؤیا آنحضرت را ذات شاه نعمت الله
ولی قدس سره [illegible] اصل آن بزرگوار از ایل جلیل قراگوزلو [illegible] و پدر بزرگوارش [illegible] ایل و
قبیله خود بوده اند [illegible] و بعضی از ایشان طریق [illegible]
سرداری ایران بوده اند و جد آنحضرت حاجی عبدالله خان ابن حاجی جعفر خان در زمان کریمخان زند
اعتبار تمام داشت و [illegible] احسان و [illegible] خاطر بوده و کلانتر [illegible] حکومت قلمرو بعهده
سخی و عادل و باذل بوده و در اکثر [illegible] فقرا و مساکین [illegible] ایشان از لطف و احسان کرم
و انواع شفقت و مرحمت ایشان بجای خود [illegible] همدان ارجمند دور
[illegible] یادگار گذاشت از آنجمله حاجی [illegible] خان در زمان سلطنت [illegible] محمد خان [illegible] معتبر بوده و آن
شهر را [illegible] اکثر امور سلطنت [illegible] و دیگر [illegible] خان بوده [illegible] جلیل القدر
و مرجع الصدور و چند سال وزارت [illegible] سرداری کرمان و [illegible] و دیگر حاجی محمد خان است

احوال خجسته مآل آن امیر غازی در ضمن جیحون آباد مذکور شد و دیگر حاجی فضل الله بیک کرزولنابلی
و درویش سعید قبیله بود و در مهمان نوازی و غریب پروری گوی سبقت از همگنان میربود و هرسال از اخراج
اربعه را فرزندان رشید و ولدان صاحب تائید یادگار داشت واما حاجی جعفر خان والد آنسر حلقه عرفان
بغایت متقی و پرهیزکار و از امور دنیا معرض و بیکار بود و با وجود رفعت جاه و وسعت دستگاه از
ماکول و ملبوس باقل ما یقنع اقتصار می‌نمود و لیلا و نهارا بطاعت و عبادت و اوراد و اذکار اشتغال
داشت و دقیقه از دقایق اوقات فرخنده ساعات خود را مهمل و معطل نمیگذاشت و اکثر سنوات بزیارات
ائمه هدی علیهم السلام شرفیاب میگشت تا در سال آخر در کربلای معلی از عالم فانی بسرای جاودانی درگذشت در جوار
روضه مقدس مدفون گردید رحمة الله علیه و آنحضرت را از هنگام طفولیت و صباوت تحصیل علوم و کسب
کمال اشتغال مینمود تا سن هفده سالگی در بلده همدان مشغول بتحصیل علوم ادبیه و منطق بود آنگاه بدار
السلطنه اصفهان تشریف آورده و در نزد علما آنجا بکسب علوم ریاضی و کلام و حکمت طبیعی کرده و مدت
پنج سال بتکمیل آنها اشتغال داشت و دقیقه از دقایق آن علوم مجهول نگذاشت بعد از آن بخطه کاشان
عزیمت نمود و در نزد ملا مهدی نراقی مدت چهار سال کسب حکمت الهی و علم فقه و اصول و غیره فرمود
و همواره طریق تحقیق و تدقیق طریق می‌سپرد و در آن اثنا در کمال زهد و تقوی و پرهیزکاری اوقات می
گذرانید و عمر گرامی را بعد از هنگام تحصیل بطاعت و عبادت مصروف میگردانید و کسب علوم آنحضرت
مانند بعضی اشخاص از برای حب جاه و وسعت دستگاه و قرب حکام و جلب منافع دنیوی نبود بلکه
از برای رضای خدا و قرب حضرت اله تحصیل مینمود و بسیاری کتب محققین و متکلمین هر فرقه از
مخالف و موالف لا تعد و لا تحصی از نظر معرفت آثار آنحضرت گذشت و صحبت بسیاری عباد و زهاد
و علما و عرفا و حکما رسید مانند میرزا محمد علی میرزا مظفر اصفهانی و مولانا اعرابی گیلانی و میرزا محمد
مدرس اصفهانی و ملا علی نوری و میر محمد علی کاشانی و میرزا ابو القاسم قمی و میرزا مهدی مشهدی
و آقا محمد باقر بهبهانی و میر سید علی بهبهانی و میرزا مهدی شهرستانی در کربلای معلی و سید مهدی
و شیخ جعفر در نجف اشرف و امثالهم چون علوم ظاهری را اینها بمطلوب نبود و کمالات صوری عقده
یقین نمیگشود بموجب فرموده شیخ بهاء الدین عاملی که گفته نظم علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه از آن کیفیتی حاصل نه حال لاجرم دست طلب بگریبان کبریت زد و پای بوادی جست و جوی نهاد و بصحبت
جمیع اهل این طایفه در کشور خراسان و عراقین و حجاز رسید و بسیاری از سالکان مسالک یقین را دید
آخر الامر بقطب العارفین و قدوة المتألهین العارف بالله حسین علی شاه اصفهانی قدس سره العزیز

کردید

کردید و از یمن همت والا نهمت آنجناب بمرتبه اعلی و مرتبه خصوص مشرف گشت و صیت فضایل ظاهری و باطنی آنحضرت
از آن وقت وجود و کلان هر گذشت و نیز بخدمت و صحبت عارف حقانی السید معصوم علی شاه دکنی و نور علی
شاه اصفهانی قدس الله اسرارهما مشرف گردید و از نظر کیمیا اثر آن دو بزرگوار فیض یاب شد و جناب نور علی شاه
قدس سره العزیز در اواخر اقامت در کربلای معلی سنه هزار و دویست و هفت هجری با آنجناب اجازت فرمود که ارشاد
عباد و تلقین طالبان را ... نماید و در سنه هزار و دویست و ... و چهار هجری نیز در مشهد حسین
علی شاه قدس سره هنگام رحلت بالهام غیبی آنحضرت را خلیفة الخلفا ساخت و امور کلی و جزوی سالکان
سلسله علیه را بدو ... همت آنحضرت انداخت و آنحضرت مراجعت بوطن مألوف نمود و اوقات فرخنده ساعات
خود را مصروف وظایف طاعات و عبادات و ترویج شریعت غرا و طریقت بیضا و نشر علوم ظاهری و باطنی و تربیت
سالکان و رفع احوال عجزه و مساکین و طالبان اشتغال مینمود و مدتها امر ... اکثر اوقات مناهی و
ملاهی یا آلوده بظلم و جور و میل نمود و هیچ طریق عزلت و ریاضت و طاعت و عبادت پیمود و عمر عزیز
قریب بشصت و چهار سال رسید هرگز نکرده کار بنکرده بود و باعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده اقدام ننمود
چنانکه اعدای آنحضرت نیز گفتند که آنحضرت در اعمال سلطان ... صدق مقال ایشان ... است اجوبه
اینها و صفات که شمه از احوال آنحضرت بود که مذکور شد همواره از علما سوء و از فقهاء عبید البطون جور و جفا کشید
و ظلم بیهمتا از انفس و آفاق بآنحضرت رسید و فتوی بکفر و قتل آنحضرت نوشتند و در اطفاء نور ذات آن شمع سعی کردند
و حکام جور آنحضرت را ایذا و آزار بسیار رسانیدند و خاطر الهام مظاهر آنحضرت را رنجه و آزرده کردانیدند و
زیاده از تکلیف کرده لوازم اهانت و اذیت نسبت بآنحضرت بجای آوردند عارف گوید که چنین باید و
خلاف این نشاید زیرا که علت ... مصیبت است و سبب مجالست مجانبت و چون جنبت معنوی گردید تربیت
و عبادت قائم شود نزد اهل حجاب مطلب روشن و مبرهن است که چون شخص ... تعالی توجه کند و قرب او
تعالی بیشتر گردد خصومت و عداوت اهل دنیا زیادتر شود و چون مشغول بنای دنیا او را فرو نشاند باشد هر که
در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش میدهند اند در ایجاد آدم تا اینزمان بر این نمط بوده و الی یوم القیمه
بر این منوال دوری خواهد بود و بر این شواهد بسیار است از جمله معاویه خلف که از جمله خلفا بود و او را
هیچگونه نسبت با سرور اولیا نبود معهذا با آنحضرت برابری ... نموده مقاتله کرد و بر آن نیز اکتفا
نکرده سب و لعن کرد لابد ... و معتقد آنان بود بر آن فرقه و سایر انبیاء و اوصیاء و زمره اولیا و ائمه هدی
چنین میدان و اگر باور نداری آیه لا نفرق بین احد من رسله بخوان و حدیث یا علی انا و انت ابوا هذه
الامة ... فرزندان ایشان اند و مضمون الولد سر ابیه و بر طبق العلماء ورثة الانبیاء ارث ...

میرسد و میراث انبیاء مال دنیا و اسباب و تجمل دنیوی نیست وهم قال تعقول و فعل بفعل و صورت و هم ولا
و تصدیق و تصور نیست و نیز علم مسئله و خبر و لغات و تلفظ و نقل تو و امثال انها نیست و بروفق خبر المؤمنون
کنفس واحدة و بمصداقه المؤمنون اخوة النجی مؤمن و مؤمن و مؤمن و اولیا ایشان نیز مؤمن اند و مراد از
مؤمن اینجا مؤمن ممتحن است و خبر کلامنا صعب مستصعب لا یحتمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او مؤمن
امتحن الله قلبه للایمان عبارت از انست و هر جیران الاعوج و عنا را ایشان بسد به مؤمنان نیز بقدر استعداد
خویش تا ابد بسد و مقدار قابلیت ارث بمؤمنان عاید گردد **نظم** تا نبود درد و تحتم نبود راه بدوست
عاشق سیجوه رندان بلا کش باشد البلاء متوکل علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل و مراد از
انکه هر که از نعمه دنیوی کامیاب باشد نزد هر که بلوث غفلت آلوده و در دست ناخن آسوده تر و هر که
با ظلم و جهد بیهوده دیش با عرو و مراد بیوستن در اغوش هر که با فتنه و فساد همنشین باشد اغنیاء خویش همقرب
نظم ظلمت ناطاعت دیدنه اینست کرباللادکان نایم بکین است عرض از اینجمله انکه هر چند اکثر
معمون اقالیم سیر کرده دید و جمیع اکابر و اعاظم اکثر طوایف امم رسیده بکمال فقر و فنا و زهد و تقوی
انحضرت ندیدم **شعر** گرد جهان کرده ام مهر بتان نعدده ام نیستا خوبان دیده ام اما تو چیز دیگری
الحق ما صدق حدیث مذکور در ذات خجسته صفات انحضرت بوده جز با انحضرت ابنوده که جمع اند تجلی
واحد نتواند است تحت اصل و نژاد که همیشه با عهد ترد لسایل و سرخیل طایفه خود بوده اند و در دولت
و عزت نشو و نما نموده اند و چه از طرف والد و چه از طرف والده در مهد حرمت و کرامت غنوده و دست
احسان همواره بر ارباب حاجت گشوده اند اصل و نژاد از تمام دارند و اگر اصل و نژاد را اعتبار نبودی بایستی که
زمره انبیا و اوصیا از خاندان دون و در ذل ظهور نمودندی و علامت زادگان و جهالان دو کیاس ر نسبتان
و امثال انها نیز مرسل نبودندی اصل و نژاد در حیوانات نیز دخیل است چنانکه اسب تا تازی نژاد نباید کبیر
او نیکو نه قابلیت ظاهر و بدو فاطر که ماده دیش اسباب است ظاهر تر است و اگر بموجب این کریمه یخرج الحی من المیت
احیانا از طایفه با اصل و نسب شخص کامل و عالم عامل ظهور نماید نادر خواهد بود و از وجهی دیگر از حضور
خواهد بود یعنی نبی مرسل و علماء مکمل نبشود چنانکه بر ضمیر متتبعین کتب اخبار و آثار مخفی نیست و دیگر انکه
علوم ظاهری و فضایل صوری چه که انحضرت در علوم نقلی مجتهد زمان و در فنون عقلی سرآمد همگنان است
مخالف و موالف انحضرت بدین اتفاق دارند و جمعی کثیر از مجتهدین مثل میرزا ابو القاسم قمی و میر سید علی
حکم باجتهاد انحضرت نموده اند سیم مراتب عرفان و مقامات ذوق و وجدان اگر تحقیق یابی وقت سیر کند و مقدم
مکرمت سیاحت نماید و بدیده انصاف بنگرد و تحقیق داند که مدارات و سایر ملازمان اگر کوینا اصل و نسب ندارا

تا حاصل اسرار الهی و فیوضات نا متناهی توانند شد

اما جهل

اما جهل و نادانی او را شعار است و اگر کوینا علوم و فضایل ظاهری نباشد او را اصل و نژاد نیست با پسر که با پدر نزد
است با و الله دهقان زاده است و بعضی از ایشان که عالم اند بعلوم عقلی عاری اند از علوم نقلی مانند ملا علی نوری
و ملا احمد یزدی و غیره و بعضی دیگر عالم اند بعلوم نقلی و جاهل اند از علوم عقلی مانند سید محمد ابن میر سید
علی و حاجی محمد حسن قزوینی و سید محمد باقر کربلائی و امثال ایشان بسیار است و اگر اقل قلیل قریب بفرض محال از ذات
اصل و نژاد دارند و بتحصیل علوم عقلی و نقلی بوده اند تمام عرفان که در نکرده اند و درویش بمجاهده و ریاضت بیاد
و در خلوت و عزلت تخلیه سر و تصفیه قلب و تجلیه روح مشغول نشده اند و بسیف مجاهده و تیغ ریاضت نفس
کافر کیش را نکشته و در میدان مخالفت نفس بجهد و جهد کریا غنز اند اگر تصدیق نمایند باینکه هدایت موقوف به
تحصیل علم و دانش ظاهری است پس در اینصورت غیر سید ایشان از رد و انکار انحضرت زیرا که فضل و دانش
انحضرت مسلم الثبوت است نزد ایشان و اگر قایل بشوند باینکه هدایت منوط بمجاهده و ریاضت و کثرت طاعت
عبادت و ارتکاب اعمال حسنه و اجتناب افعال نکوهیده است در اینحال بطریق اولی نمیتوانند سخن گویند چه که
ریاضت و کثرت عبادت و طاعت انحضرت اظهر من الشمس و ابین من الامس بوده چنانکه هیچ جاحد و حاسدی
انکار آن نمیتوانست نمود و اگر گویند که هدایت مربوط بتحصیل علوم ظاهری نیست و مشروط بکثرت عبادت و
مجاهده و ریاضت نیست بلکه امری موهوبی است و عنایت ازلی است در اینحال بطریق اولی مذمت و انکار از
نتوانند نمود و زبان طعن نتوانند گشود چه علمشان ظاهر است و چون کمالات و فضایل انحضرت را دیدند و
غایت بل جهد اعتنا با در طاعت و عبادت شنیدند و احوال و افعال خود را با احوال و اعمال انحضرت سنجیدند
اگر اذعان میکردند که کمالات و فضایل و محامد صوری و معنوی انحضرت را لازم می آمد که بر خلاف طریقت بدوند
و طریق انقیاد من جمله پس در این حال با آثار ایشان کاسد و هنگامه ایشان فاسد میگشت دکو محفل ایشان
مستکدرت و حب جاه و میل دنیا مانع میبود از انکه منقاد چنین شخصی بشوند و بعین کمی کروند پس لاابد شدند
که بجهت حب جاه و ریاست دستگاه مذمت انحضرت نمایند و زبان طعن و تشنیع انحضرت کشایند تا بازار ایشان
بارونق بماند و اسوه دنیای ایشان منسوخ نشود دیگر انکه چون اکثر علماء عصر با اصل و نسب اند و از نژاد
ندارند لهذا اکثر ایشان فرومایه و در ذل زاده اند و بسبب کسب علم و اصطلاحات چند عوام از خواص محسوب
میشوند و بمجازات نظر به بی اصلی افتاده و تهذیب اخلاق و کسب مکارم نکوشند و نفس کافر کیش را نکشته اند
و میکشد لا محاله در مرتع خودرای و خود دوستی چریده اند و هوای نفسانی ایشان شاهد براین مقال عبارات
از مجلد یکی کاهد زمان بمعنی لفظ ازملا و صحیح اسلام هرکه بمجرد شهادتین بزبان آورده با دارد مردم مسلمان شمرده
و با او معاشرت و مجالست کرده و فرو شعه و وصلت نموده و در این زمان اهل ایمان را حکم بکفر مینمایند و

ان مسلمان گوید که من مسلمانم و از اهل ایمانم نمی‌شنود و اعتنا بکلام آن مسلمان نمی‌نماید و طرفه‌تر آنکه اگر شخصی
با درویشی مجالست کند و معاشرت نماید همان کس را آن شاهد و جنید بگفته دو سه اجلاف تکفیر میکنند العیاذ
بالله بنمایند و عجب‌تر آنکه طایفه اخباریه ذابن تفسیق و تکفیر میکنند سخن بسیار است و ما بپایان سخن آییم
سید الله تعالی از شر فتنه آخر زمان محفوظ دارد بمحمد و آله الامجاد حاصل کلام آنکه آنحضرت در فضایل [illegible]
وحید زمان بود و در کمالات ظاهری و باطنی یگانه زمان [illegible] بود و در علم شریعت و طریقت و معرفت
و حقیقت زیاده از صد هزار بیت تحریر فرموده و کتب مفیده و رسایل متعدده نوشته و بعضی از سخنان آن قدوه
عرفان را در این مجموعه بسبیل استشهاد ذکر نموده و خواهد آورد لهذا بنابر طول سخن بمواطن آنحضرت [illegible]
جمع و مدون کرده است و خواهد کرد ادبی سر هر چه کند همه مردان کند و آنجناب در شهر تبریز سنه هزار و [illegible]
[illegible] هجری از جهان پر ملال بسرای بهجت مآل انتقال کرد نظم ای دریغا ای دریغا ای دریغ گشت پنهان
آفتاب در زیر میغ نطره او بود در بحر مجاز سوی دریای حقیقت رفت باز بعد از رحلت آنحضرت ارادت داران
برای راحت در میان فقرای سلسله علیه اختلاف قرار داد [illegible] رسید و اختلال کلی از هر طرف ظاهر و پیدا
گردید و شیوه ملوک طوایف شیوع و انواع فتن و محن وقوع یافت چون کسی که در طریقت هر از برفزن نتواند کرد
بوادی خودسری شتافت هم مکر باطن آن بزرگوار همت نموده امور طریقت نظام گرفته و کار فقرا انجام پذیرفته
فقیر معروض میدارد که از آن مظهر آیات کرامات بسیار دیده و خوارق عادات بسیار شنیده که اگر جمیع آنها تحریر یابد
هر آینه دفتری مبسوط گردد اما بذکر چند حکایت از آن مبادرت بنابر اجمال [illegible] بعزم زیارت آن
حضرت رفته بود در حین رخصت مراجعت بعد از تقدیم مراسم استغفار فرمودند که امشب باید در فلان قریه بماند
تمامی و از نزول فلان قریه احتراز لازم دانی و نام هر دو قریه را فرمود فقیر بنابر تشبیهات و عدم مساعدت وقت
در آن قریه که منع فرموده بود منزل کردیم بعد از آنکه زحمت بسیار کشیدیم [illegible] هنگام طلوع فجر
آنجناب بخاطر رسید همانا اشاعت آنها منزل ارتحال نمودم و پناه بباطن آنجناب برده عذر تقصیر و نسیان
وقت کردم و دیگر نوبتی تعلیقه محبت سرا از برای فقیر ارسال فرموده در آن اشارت نموده بود که وقت رحیل
نزدیک شده و من مامور گشته‌ام که فلان دعا را ورد خاطر سازم و چون در عبارت و مضمون دعا نظر کردم بغایت
مضطرب گشتم در همان چند یوم بقصد زیارت آنحضرت عزم نمودم و چون بشرف حضور موفور السرور آنحضرت
مشرف شدم روزی بفقیر فرمودند که اجل من قریب شده است و بعد از من باید که فقیر از آن متوجه شوی و مراقب احوال
دوستان باشی فقیر عرض نمود که مرا در این عالم بجز حضرت تو تعلقی نیست اگر همت فرمایی و توجه نمایی در خدمت
بعالم دیگر انتقال نمایم غایت مکرمت باشد در جواب فرمودند که بودن تو در این عالم مدتی در قید حیات خواهی بود و من عالم

بدرود خواهم نمود باید که مرا فراموش نکنی فقیر را از استماع این کلام صدق انجام رقت تمام دست داد و
مکرر میفرمود که از سفر آذربایجان برای من مراجعت اتفاق نخواهد افتاد و دیگر نوبتی بر ذات خجسته
صفاتش مرضی عارض گشت و اطبا آثار بحران را تجویز کردند و حال آنکه در قلم و هم [illegible] باشد بعد از
توجه فرموده بود و گفته امروز باید که [illegible] آثار میرسد فی التوانی یکی از مخلصان آنحضرت از خطه کاشان
ارمغانی ارسال نموده بود همان روز یا بعد یکروز رسید آنحضرت از مشاهده آن [illegible] گریه در آمد و تعجب
علت گریه را پرسیدند در جواب فرمودند که میترسم که این از اسباب علاج باشد و باری تعالی برای امتحان [illegible]
من نموده باشد رحمة الله تعالی علیه از آنحضرت پنج پسر بلند اختر و سه دختر پاکیزه گوهر در صفحه روزگار
یادگار ماند و اسامی فرزندان ذکور برین موجب است آقا عبدالجواد و آقا ابرهیم و آقا عبدالحمید و آن
هر سه از بنت عم آنحضرت بوجود آمدند و دو دیگر پسر را علی نقی و یکی دیگر که بسبب طفل بودن نام آنها
زاده در خاطرم نیست اگر چه بموجب مثل مشهور الولد الولی نصف الولی همگی ولی زاده و ارشد بوده
افضل آنکه همه از آنها اکبر و ارشد و افضل و اکمل ایشان آقا عبدالجواد است سلمه الله تعالی
و ابقاه مسند آرای اکابر بوجود ذی‌جود [illegible] زیب و زینت گرفته و بذات خجسته صفات آن
در دوران رونق پذیرفته امید صادق در [illegible] آنست که چراغ دولت و شریعت و طریقت در آن
سلسله تا قیام قیامت روشن باد بمحمد و آله الامجاد ذکر عبدالحسین خان ابن الحاج فضل الله بیک
امیری است جلیل القدر و عظیم الشان و رفیع مکان و در دقت ذهن موصوف و بلطافت طبع و
صفوت ضمیر معروف و بحسن سیر و صفای عقیدت و کثرت غیرت و وفور حیا آراسته و از حلیه و
بدل و کمالات و افضال [illegible] پسندیده پیراسته و بوفور فضایل انساب و کمالات نفسانی از اکثر
امرای [illegible] منفرد و ممتاز و در محامد اخلاق و محاسن احوال و استقامت رای و حسن تدبیر از همگنان
متفرد و ممتاز و در سلیقه و خوش صحبتی و مجلس آرایی کمی دیده نشد با آن امیر برابری نتواند نمود و در
محبت و صداقت و فتوت و مهمان نوازی با او کسی یکسان نتواند بود محبت درویشان و مجلس ایشان
[illegible] ابن عم خود جناب مجذوب علی شاه قدس سره العزیز است و دار الامان آن امیر قریه [illegible] فرح افزا
طرح انداخته و عمارت عالی متصل آن باغ ساخته نظم اگر فردوس بر روی زمین است همین است و
همین است و همین است ذکر قزلباش طایفه از طوایف ترک و ترکمان و طایفه قزلباش منسوب به
[illegible] منتسب بجماعت شیعه است منقول است که سلطان حیدر بن سلطان جنید [illegible]
اسمعیل صفوی [illegible] در عالم واقعه دید که حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام

حاضر گشته فرمودند که ای فرزند ارجمند جهت امتیاز مخلصان از سایر مردمان علامتی مقرر نمای و
در میان موافق و منافق معین فرمای و چون آنجناب از عالم خواب بیدار گشت در ضمیر الهام
پذیرش گذشت که کسوتی اختراع نماید که آن تمیز مخالف و موالف گردد لهذا باشاره غیبی تاج
دوازده ترک از سقرلاط سرخ ترتیب داده تخت بفرق همایون خود نهاد آنگاه بمریدان و مخلصان
خود داد چون ترکان سرخ را قزل و سر را باش گویند لهذا مریدان و متابعان آنجناب قزلباش خواندند
معمول تاج تا زمان شاه سلطان حسین صفوی متداول بود و در عصر آن پادشاه غفلت پناه آن
رسم برافتاد اکنون اسم قزلباش در ایران و سایر بلدان مشهور و در افواه و السنه مخالف و موالف
مذکور است در مملکت روم مطلق شیعه مذهب را قزلباش گویند و در ممالک توران و هندوستان
هر کس شیعه مذهب و از اهل ایران باشد او را قزلباش خوانند و در کشور ایران هر شخصی که از ارباب
لشکر باشد او را قزلباش دانند و چون در بدو ظهور طایفه قزلباشیه که متوجه شاه ... شدند همگی از
اهل سیف و شیعه مذهب بودند بنابر آن تغلیباً قاطبه سپاه و لشکریان نادر در ایران قزلباش گویند

ذکر قاجار طایفه ایست از طوایف ترک و بروایت مشهور از قبایل ترکمان قومی بسیار و انبوه بیشمار اند و در اکثر
بلاد روم و ایران و توران مسکن دارند و طایفه قاجار استرآباد دو فرقه اند یکی را اشاقه باش و دیگری را
یخاری باش گویند و آن دو فرقه دوازده اویماق اند و یکی از آن اویماقات قوانلو است اکنون سلطنت
ایران در آن طایفه است عموماً طایفه شجاع و دلیر و در بعضی مجاهده دلیر بند ذکر قرم بکسر قاف
و سکون میم ولایتی است عظیم و محتوی است بر امصار عدیده و نواحی عظیمه و مجموع آن بلاد از اقلیم
ششم چون بدریا قریب است لهذا هوایش چندان برودت شدید ندارد و دار الملک آنجا باغچه سرای
نام دارد و محدود است از طرف مشرق بدریا روس و از سمت مغرب بولایت روم ایلی و از جانب جنوب
بحر اسود و از جهت شمال بملک داغستان و مردمش عموماً ترک زبان و شجاع و دلیر و در اکثر محاربه
دلیر بند و همگی حنفی مذهب و قریب سیصد سال آن مملکت در تصرف ملوک چنگیزیه بوده
و بعد ملوک آل عثمان از اولاد چنگیز خان انتزاع نموده مدت دویست سال در تصرف داشتند
و اولاد چنگیز خان را مسخر کرده در یکی از نواحی قسطنطنیه محل سکونت دادند و قانون آل عثمان مقرر کرد
که اگر ملوک آل عثمان منقرض شوند و اولاد ذکور در آن خاندان نماند باید که دختری از آل عثمان بیکی
از اولاد چنگیز خان تزویج نموده فرزندی که متولد شود او را بر سریر سلطنت نشانند و سلطان
روم گردانند در ملک قرم قریب چهل سال است که طایفه روسیه استیلا دارند و در تمامت

مملکت

مملکت در غایت اقتدار اند قدیم الزمان در آنجا بر تفنگ خوب میساختند و بیشتر اهالی آنجا عموماً
تفنگ بند می انداختند اکنون بجهت استیلای روسیه تفنگ ساختن موقوف و انداختن نیز
متروک گشت و عموماً ساکنان آنجا بر حنفی مذهب و بعد صوفی مسلک اند و حکام آنجا را بلفظ گرای
خطاب کنند مثل سعادت گرای و محمد گرای و احمد گرای فقیر از بزرگان آنجا بر دیدن و
صحبت ایشان بسیار رسیده دولت گرای نام یکی از بزرگان و الا مقام آنجا ملاقات نموده طرفه معنی
و اختلاط بجوده از اوضاع آنجا بر فقیر حکایت میکرد ذکر قسطنطنیه از آن اسلامبول نیز گویند
لفظ اسلام معلوم است و بول ترکی است بمعنی اسلام در اعتکان فراوان است یا انکه اسلام زیاده در آن
محل پیدا گرد که مثل امرها شد و استنبول و استنبل نیز گویند ای تقاد بر شهریست عظیم البنیان
و مدینه ایست مشهور جهان و بکثرت و جمعیت مانند حکام معروف و بوسعت و عظمت و وفور عمارات
موصوف آن شهر در میان جبال و تلال واقع و بسمت مغرب آن صحرا اند و یا و طرف مشرق و شمال آن تلال
و جبال است و جنوب نصف اسلامبول خلیج است و چون آن شهر در بلندی و پستی اتفاق افتاده بنظر
جندی بغایت غریب و فرحت افزاست از اقلیم ششم و بقولی پنجم طولش از جزایر خالدات نط د
و عرض از خط استوا ما وهوایش بسبب قرب دریا خالی از رطوبتی نیست و خاکش نیز رطوبت دارد
و آبش وسط است و در بنای آن اختلاف کرده اند جمعی از مورخان گفته اند که بعد از هبوط آدم ع
چهار هزار و سی و پنج سال گذشته بود که یکی از قیاصره بنیاد نموده و نام آنرا ساخته باسم خویش مسمی
خویش مسمی نمود و بسبب زلزله و خسف و حرق و سرد و ایام مکرر خراب و معمور گشت و چون از
هبوط آدم ع چهار هزار و هفتصد و پنجاه و سه سال گذشت بوزنطین نام از قیاصره باهتمام تمام
آنرا معمور ساخت و عمارات محکم و قصور مستحکم در آن طرح انداخت و آن شهر را بوزنطیه نام کرد
در تاریخ رومیان مسطور است که از هبوط آدم پنج هزار و پنجاه و دو سال گذشته بود که در کشور روم
و دیار فرنگ پادشاهی بانز هلی منند نام ظهور نمود و آنشه با نهایت شوکت و کمال حشمت و
نهایت دولت و وفور لشکر حاصل داشت و اعلام استیلا بر تمامت مملکت فرنگ و کشور روم
سایر امر زده بوم برافراشت بنابر مصالح ناموس سلطنت و جهت ضبط و ربط دیار و بعد مجری
بشکل مثلث مستطیل شهری طرح انداخت و قصور متین و قصور دلنشین و ارک استوار و عمارات
خلد آثار در آنجا ساخت و عرصه جهان را باستظهار آن حصار برخشک و تر آنجا بر مستولی بود تا انکه
هادم اللذات دست تصرف اورا از شهرستان ملکی و مالی کوتاه نمود و دوازده نفر از اولاد و احفاد

او بعونت انحضرت امل بحکم حضرت کردکار سلطنت کردند و ملوک روزکار را بجبر اطاعت انقیاد
وا داشتند تا انکه از نواحی رومیه کبری که از قدیم دار الملک روم و دار الخلافه اهل فرنک بود
اکنون رمه پاپ کویند قسطنطین نام خروج نموده بر سریر قیصریه عروج نموده یوما فیوما و شهرا
فشهرا شوکت و حشمت او در ترقی و تزاید بوده بسیاری از ممالک فرنک و روم را کشود مجموع خاندان
عظیم و سلاطین قدیم را برانداخت و اولاد و احفاد و اعقاب ملوک وزنده را نابود ساخت چون
قسطنطین پادشاهی دانا و بر احوال عالم و اجتماع بنی ادم بینا بود و نضارت ارض و لطافت هوا
و عذوبت ماء حضرت را بچشم مشاهده فرموده بغایت پسندید مقر سلطنت کردانید دور سور
اسوار و حصون و قلاع انرا از سنک رخام تراشیده در کمال استحکام بنا کرد و مدتها بر زیر فرمان
سرکشان جهان را بپایه اطاعت و انقیاد در اورد کویند تا اخر دولت ملوک ساسانیان دولت و سلطنت
در نسل وی بماند و هر قل نام دولت انجا نداشتند تا بانجام رسانیدند بکرات در روزکار ارکان عمارت
انرا خلل یافت و با هتمام مادر قسطنطین ثانی هیلانه نام بعد از چهل سال از وقع عیسی علیه السلام بصورت
عمارت باز امد و حصار و اسوار بران کشیده قسطنطنیه نام کرد و چون بحکم بیچون در اساس سلطنت
قیاصره تزلزل رسید و زمان دولت ایشان بنهایت انجامید بمصداق ایه تؤتی الملک من تشاء
وتنزع الملک ممن تشاء در سنه هشتصد و پنجاه و هشت هجری سلطان محمد خان ابن سلطان مراد
خان ثانی از ال عثمان از تصرف قسطنطین ثالث که اخر ملوک قیاصره بود انتزاع نمود و چون
داخل دار الاماره شد این ایه را بخواندند ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده الصالحین از ان تاریخ
تا حال دار السلطنه ملوک ال عثمان است و بسبب زلزله مکرر انرا روی بخرابی نهاده
و باز بحکم ال عثمان دست داده اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است قریب
دویست هزار باب خانه دلکشا دارد و مجموع عمارات ان سه طبقه و دو در واست و یکطرف
ان عرضات روی بکوچه و بازار و صحرا و دریا است و طرف دیکرش روی بصحن خانه و بعضی از
وجه بیوتات و عمارات انجا از چوب اما بغایت خوش اسلوب و مدارس و مساجد و خوانق و کاروانسرا
و میخانها و ارک قیصریه و حرمسرا انرا از سنک و اجر و اهن و امثال انها ساخته اند و در غایت
متانت و استحکام ساخته اند و قریب سه هزار باب از عمارات قیصریه و از مدارس و حمام و خوانق
و مساجد و کلیسا و میخانه و دار الشفا و کاروانسرا در انست و اکر کفته شود که سه هزار در کان
دارد مکرر زیاده از ان است لفظ اسلامبول بر جمیع علی الاطلاق میشود اول قسطنطنیه قریب

هزار باب خانه دروست و از لب خواندکار متصل بدوست و سمت جنوب ان درون قلعه دریا و طرف مغربش
صحرا است و جانب مشرقش خلیج و از شمالش متصل بشهر است و شهر هزار کام دور ان درون قلعه است و دار
ان سنک رخام در غایت استحکام کشیده اند و دو از ده هزار غلام علی الدوام بحراست ان قیصریه
و دار العقرب بر میان ان واقع است و هزار دختر باکره در اندرون و حرم سرای قیصر اند و اکر
تفصیل بیان عمارات و باغات درون قلعه نوشته شود کلام بطول انجامد دویم غلاطه ما بین
میان او و قسطنطنیه خلیجی که عرض ان مقدار پانصد کام و طولش سه میل یا بیشتر و قریب سی هزار باب
خانه در اوست و اکثر عمارات ان بتل و بلندی واقع شده سیم قاسم پاشا و در جانب شمال غلاطه
اتفاق افتاده و قریب بیست هزار باب خانه در اوست و عمارات غلاطه متصل بدوست و هر دو
محله بسمت مشرق شهر قسطنطنیه واقع است و سمت شمال غلاطه ان را کرفته و جنوبش روی بخلیج
دریا و بغایت دلکشا است چهارم اسکدار و ان بسمت قسطنطنیه و غلاطه است و فاصله است
او و قسطنطنیه خلیجی که عرض ان مقدار یک میل یا بیشتر و طولش بیست فرسخ و اسکدار در دو بحر
اسود و ابحر ابیض متصل کردانیده و از غرایب روزکار این خلیج را بظهور رسانیده است قریب چهل
هزار باب خانه در اسکدار است و ده هزار بلکه زیاده عمارات در کنار خلیج اتفاق افتاده است و اکثر
عمارات در سمت شمال خلیج واقع شده و بیالی موسوم است و محل ییلاق خواندکار است و مسکن امرا
جلیل المقدار و رجال الدوله و اعاظم ادبا است بحق طرفه جایی و عجب محل دلکشا است پوشیده
نماند که در ان شهر چندین فرقه و صاحبان مذاهب مثل الکفار و سایر مذاهب مختلفه سکونت دارند
اول حنفی مذهب اند و این طایفه احق و بسیار اند و سواد اعظم و ملوک ال عثمان مذهب ابو حنیفه دارند
دویم شافعی این فرقه نیز بسیار اند سیم مالکی و حنبلی این دو طایفه نسبت بدیکران کم مقدار اند چهارم
نصاری و ارامنه اند و این کروه از حد افزون تند پنجم یهود اند و این قوم نیز از شماره بیرون اند ششم
علی اللهی اند قریب دوازده هزار خانه اند و صوفیه قنادی و سایر مخصوص این طایفه است هفتم
تخته هفت هزار خانه کم و بیش میشوند و طایفه بکچری قریب پنجاه هزار خانه میباشند و از سلاسل
درویشان چون نقشبندی و ابدال بوسانی و جلالی و رفاعی و نقشبندی و قادری و عجمی و مولوی
و شطاری و حروفی و عشاقی و امثال انها در انجا ادیب و سایر و صاحبان سلاسل مذکوره ظاهر
با هر اند و سکنه ان بلد در امور معیشت سه فرقه اند اول فرقه وظیفه خوار قیصر اند دویم فرقه کاسب
تاجر اند سیم میراث بر و بماند و اقارب خوارند که ملک و مال و وظیفه و امثال انها طریق ارث

ایشان رسیده و مقدار معاش ایشان کردیده است بطالة و بیکاره و هرزه کرد دانشمند بیت من
الغراب در میدان باب همایون سنکی مربع بیک پارچه در عرض و طولش سه کز و دو سه کز و ارتفاعش نیز
همان مقدار و سنک دیکر بشکل مخروطی قریب هفت کز یک قطعه بر بالای آن سنک مربع نهاده اند
و نقاشی بسیار با طراف آن سنک مربع کنده اند چنان نقش نموده اند که کویا جان دارد و در حرکت
حرکت است کویند پادشاهی که آن سنک را ساخته صورت خویش و صور ارکان دولت خود در آنجا کنده
است و بعضی کویند که صور جواری منبوع است دیکر از غرایب آثار اندبانه مسجد جامع است که
آن را یا صوفیه خوانند و قریب سه هزار و پانصد سال بران کذشته هنوز کرد اختلال بارکانش راه
نکشته و آن یک کنبد و دو طاق مانند دو اقات و از زمین تا قبه کنبد هفتاد کز بلندی دارد
و قریب ده هزار کس در آن نماز میکذارند و عمارتش از سنک رخام و آهن و سرب در غایت استحکام
و سنکهای بزرک سه کز و چهار کز و کوچک آن یک کز و بعضی همکی تراشیده و سوهان جید و محکم
کرده اند که در زمان معلوم نمیشود فقیر در تاریخ هشت بهشت دیده که چون بانی آن جامع
انجا خراب بود قابل دانست دلش رنجه شد و اهتمام یافت در عالم خواب کسی با و اشارت نموده که در
خارج شهر چند قنطار زر بیابد و هر قنطاری نود من بوزن تبریز است و غنای آن زرها تا بنای آن جامع
مصروف رسانید به توفیق الهی تمام کرده اند قدیم الزمان آن جامع بتخانه بوده و امت موسی کنیسه نموده
و قوم نصاری کلیسا ساخته و مسلمانان نقوش و صور انرا کچ مسهدم کرده مسجد پیدا ساخته اند و ده هزار
قندیل در آن جامع او بجنبد اند و تابوت بزرک از آهن از سمت شمال در درون جامع به دیوار نصب نموده اند
و به زنجیرهای قوی محکم کرده اند کویند که تابوت دختر یکی از قیاصره است و در عهد و شرط داخل بوده که
اهل اسلام مزاحم آن تابوت نکردند دیکر از عجایب آنجا کویند حکمای قدیم جواب بر سر آن شهر با مقدار
پنج مرحله یا بیشتر طلسم کرده اند که هر کس هر چیز از ماکولات داشته باشد بدان شهر آورده مصروف سازد
چنانکه اکر تخم مرغی در خارج شهر یکدینار باشد تواند به بهای قریب به چند در داخل شهر فروشند و دیکر از عجایب
هوای آنجا با وجودی که آن شهر از اقلیم ششم است سرد بسیار و یخبندی تمام ندارد و فواکه کمتر و سرد بیرون
فراوان اما اکثر اوقات بعلت کثرت و ازدحام حبوب غلات ارزانی دارد اکر آنجا شعیر دانند کویند بزرگ تومان
دانند و هزار خروار ارد و هر جز و اسب صد من تبریز ده هزار رخته فهوه و هر حقه بنم من تبریز داده دانند که هزار
کوسفند بیزار نکاو و مرغ و ماهی است و سه کرد و هر کرده آن پانصد هزار تومان و هر تومانش شانزده
مثقال نقره عشر و مکر ایدان شهر است خصوصیات آنها بسیار است و عرض احوال آنجا طولی دارد و قریب

ابو ایوب انصاری که از صحابه کبار و از مخلصان حضرت رسول است در خارج شهر در سمت شمال قریب
فرسخ دور و محل فیض است و قریب دو سه هزار خانه معمور دارد و روز بازار نکاه مردم آنجا است ذکر
احوال بعضی از مشاهیر اهل آن دیار و بعضا خصوصا بوشیده نماند که در اهل آن دیار ارباب حال و اصحاب کمال و فضلا
جاه و جلال و صاحبان حسن و جمال بسیار دیده و از هر طایفه و هر فرقه بسیار اهل کردیده که اکر مجموع
ایشان مذکور کردد هر اینه دفتری شود لاجرم باختصار کوشیده چندی از ایشان مذکور میشاید
ذکر احمد پاشا امیری جلیل القدر و ندیمی منشرح الصدر بود و در فضایل انسانی و کمالات نفسانی
از اکثر رجال الدوله تفوق داشت و بمقام مقربانی بمقام صدر اعظم و بر اکثر امرای مصری مقدم بود و در
خدمت خوندکار اعتبار تمام داشت و در اصابت رای و حسن تدبیر و صفوت ضمیر بایت تفوق داشت
اقرانست و در اکثر علوم متداوله ماهر و بر نظم و نثر قادر بود و تخلص شاکر میفرمود و در زبان ترکی
شعر بسیار کفته و با فقیر نهایت الفت و محبت داشت و دقیقه ای از دقایق خلت و مودت فرو نمیکذاشت
شبی چون روز دلها فروز بزم آراسته و بوجود دانشمندان سلامبول پیراسته و صاحبان جهار مذهب
نشسته و خداوندان هفت ملت حاضر بودند که ساقی بزم طلب جام سخن را بکردش در آورده و مطرب
تقاضا کوش ندای کلام را تاب داده و مجلسیان شراب صحبت ناساغر الفت در کشیدند و چون نوبت بفقیر
رسید میر مجلس فرمود که درین مجلس دلبران شهر ها ترس حاضر و ماه پیکران سپهر بیخش ناظر ند سخنی که
شاهد عقل بپسندد بیان نمای و کلامی که مطبوع دلارام خود باشد فقیر یکی عرض نمود که چون
امثال امیر جلال الخاود بر لف بقا و کمال کونند وام مرقی باد حدیثی که نه موافق عقل باشد نزد خرد
معتبر نباشد [illegible] که نه از خمخانه خرد باشد عاقلان نه پسند باشد بیش عقل و روش خرد یکی است
زیرا که معنی عقل آنست که تمییز حق و باطل دهد و قدم از دایره حق بیرون ننهد و خبر العقل ما عبد به
الرحمن واکتسب به الجنان مخبر از آن است و اهل مجلس که صاحبان هوش و خداوندان معرفت و کوش
مذاق مختلف دارند و بعضی دهری و بعضی طبیعی و زمره صابئی و فرقه یهود و جمعی نصاری و کروهی
مسلمانان اند و هر یک از ایشان متفرق بچند فرقه اند و اهل اسلام فقط هفتاد و سه فرقه مشهور اما فرق
هفتصد مذهب در کتب اخبار مسطور است اکنون بیان نمای که فقیر بموافق عقل کدام طایفه سخن
کوید و مطابق خرد کدام فرقه کلام راند زیرا که مجموع طوایف مذکوره عاقلان و از جمله خردمندانند
امیر بعد از استماع کلام فقیر فرمود که از تحقیق توچنان مستفاد میشود که از اصحاب مجلس یکفرقه عاقل به حق
میباشند و دیکران دیوانه و جاهل فقیر عرض داشت که مراد همین است اما محوی دیکر است هر انتخابی که

صاحبان عقل معاد بودند بنیاد کار را برحق نمودند و پیروان که عقل مغشوش داشتند لوای اغتشاش
افراشتند و عموم خلق را با آراء مختلف مخصوص ساختند و عوام الناس را بوادی حیرت انداختند همچنانکه
احمد مرسل صلی الله علیه و آله امد و بر خلق مبعوث شد و کافه ناس را بحق دعوت کرد و لوازم هدایت را
بجای آورد و یکروش و یکقانون نهاد و بر یک طریق و یکقاعده زبان کشاد و چون آنحضرت رحلت نمود
اختلاف در میان امت افتاد و همان زمان اساس اجتهاد و قیاس و رای در ملت احمدی روی داد چنانچه
امتان او هفتاد و سه و بقولی صد و بروایتی هفتصد فرقه شدند و در اصل اینها دو فرقه بودند
علویه و بکریه و در اخر فرقه عباسیه را داخل کردند و از آن سه فرقه فرق مختلفه بظهور امدند و
جمیع فرق و طوایف خود را با آنحضرت نسبت دادند و از کلام آنحضرت دلیل آوردند و یکدیگر را تفسیق و
تکفیر کردند عقل معاد جوی را ذکر با اعتنا اختلافات عقل مغشوش و خرد کدم متاو جوهر دو نیست امیر
کبیر از استماع کلام فقیر مبتهج و مسرور گشته و تحسین بسیار کرده و حضار نیز زبان بتحسین گشودند و
عنان سخن باطراف دیگر عطف نمودند والسلام علی تابع الهدی ذکر شیخ الاسلام دری زاده آفندی هم
کرامیش محمد و مشهور بدری زاده و شیخ الاسلام مملکت آل عثمان که در عرف اهل ایران ملاباشی است
و عزل و نصب اهل عمایم و اولوای علم از قضاة و مفتی و مدرس و امثالهم متعلق باوست و بعد صدر
اعظم در رجال الدوله معتبر اند دولت وافر و مکنت متکاثر و ثروت بحد ذات چنین نقل میکردند که
در ماهی هزار کیسه و هر کیسه پانصد قروش خرج علیق و علوفه قاطرخانه و شترخانه و اسبان خاصه
او و غلامان اوست و در علوم نقلی و فضایل صوری و کمال نفسانی بر همه اهالی آن دیار تفوق داشت نمود
و در طریقت سالک مسالک نقشبندیه بود فقیر چندگاه مهمان آن بزرگوار بود و کمال لطف و محبت
نسبت بفقیر مبذول میفرمود شبها تا نیمهای شب همراه صدر اعظم و قایم مقام و افضل القضاة و رجال الدوله
و جمیع ارکان امرای مصریه و اقایان ینکچری را دعوت کرده لوازم مهمانی را در غایت تکلف بجای آورده
بود بعد از طی افطار حضار گفتگو را از هر مقوله مذکور شده اخر کلام از فقیر سوال نمود که مذهب
نقطویه از کجاست و صاحب مذهب ان کدام دیار بوده است و اعتقادات وی چیست و لفظ نقطه را
معنی است فقیر عرض نمود که صاحب مذهب نقطویه محمود نام بوده و از یکی قرای گیلان در سنه هشتصد
هجری ظهور نمود و مراد او از نقطه خاک است و اسمان را هوا و ماء را نفس ما داند و ذات انسان را
خدا شناسد و خود را محض واحد گوید و اعتقاد او این است که ادمی را رجعت باشد اما باین نوع که
چون کسی مرده بخاک رفت اجزای بدن او بصورت جمادی و نباتی ظهور کند و از نبات با غذا حیوانات کرده

بالضیب انسانی شود اگاه بکسوت انسان در اید و این همه در نحو علم و عمل نماید و اجزا متفرق نشوند
در نحو علم و عمل جمع اید خواه در نشاء جمادی و خواه نباتی و خواه حیوانی و خواه انسانی باشد و قابل
وجود نفس ناطقه مجرده نیست و افلاک را از عناصر بیرون میداند و مبداء اول نقطه خاک را میشناسد و گوید
شخصی که در مقام تجرد باشد و او را علایق زن و فرزند نباشد و در اکل و شرب تقلیل کند چنین کس را مهم
گردد و شدید ترقی کرده بدرجه الله و بمرتبه ذات الله برسد و قوت و قدرت در او پیدا شود و اگر زن گیرد و
و علایق پذیرد و نیکو اطوار و پسندیده کردار باشد او را امین گویند و امین کسی باشد که در دین نقطوی در
و با اهل تا باید و گفته که حسین بن علی در نشاء سلف موسی بوده و یزید فرعون و چون در ان نشاء هم
فرعون را اب غرق نمود در این نشاء موسی حسین شد و فرعون بصورت یزید امد و بر حسین را اب
فرات نداد و بعدم فرستاد و نیز گفته که سالک در نشاء سابق ترشی قزلباش بود که شمشیر کج بدم شد و اگر
چون هیچ کون بعضی بیرون شود بیرون رود و امثال اینها سخنان بسیار دارد افندی بعد از استماع این کلام
نمود و گفت که الحمد از احوال مردم گیلان بر ما معلوم شد است اینگونه مزخرفات از ایشان دور نباشد والسلام
علی تابع الهدی ذکر عبدالله افندی وی از مشایخ رفاعیه بود و در شوق و ذوق و محبت بر امثال خود تفوق
می نمود و در سلسله رفاعیه قاعده چنانست که در ایام جمعه جمع شده حلقه ذکر ترتیب کنند و دف و دایره و چنگ
زنند و شیخ خود بین در وی و شکم و سایر بدن خود فرو برند و طریقه انکار الهی بر دیشان نرسد و چون بیرون
نماید و در میان اتش افروخته روند و خاموش نمایند و همچنین انداخته را اتش مثال مهر فشوند و در ان
حال اظهار مستی و حالت کنند و رقص و سماع نمایند و ذکر جلی الله و هو و حی و قیوم گویند باهنگ
خاص و بعضی را ذکر ان و بعضی بجامه را مند سلسله رفاعیه در تمامت بلاد روم و شام و مصر و عراق عرب
و ادمی در کردستان متداول است و ادمی که از ذات معرفت و هوش جنگ بند در میان ایشان در بیع نظم
نباشد و سلسله ایشان منسوب بسید احمد رفاعی قدس سره العزیز است آنجناب بحضرت امام موسی الکاظم
مرید بود و بغایت بزرگوار بوده و در حدود پانصد و چند ظهور نموده صاف نا برده و در زمان بزرگوار
بالکرامت بوده نیز باشد والسلام علی تابع الهدی ذکر محمد افندی مرد عابد و خلوت گزین بود در صفت
جود و کرم یگانه میبود و طریقه حمزوی داشت از غرایب اثار این سلسله این است که چون کسی داخل طریقه ایشان
گردد و بعد اگر خواهد بگردد نگردد و هلاک شود فقیر جهت [illegible] سوال نمود و در جواب فرمود که این
از همت حمزه صاحب سلسله خواهد بود والله اعلم بحقایق المقصود ذکر سلطان محمود خان ابن سلطان
مصطفی خان شهریار با رفاه روم قیصر کرد و ذات اتقانا بود و بکثرت حشمت و وسعت مملکت و بسیاری خدم و

سلاطین روزگار تفوق می نمود و در رفعت نفس و طهارت ذیل و کرامت حال در میان سلاطین روزگار
عدیل نداشت و همواره به ترفیه حال رعایا و تفریغ بال برایا و ترویج احتیاجات مهمات و تکریم علما و تعظیم
عرفا و توقیر دانشمندان می نمود و رعایت فقرا و شفقت بر ضعفا و رحمت بر اهل انزوا میفرمود و با ارباب حال
و عرفان و صلحاء ایقان صحبت میکرد و مراسم محبت و مودت با ایشان بجای آورد و بخدمت شیخ محمود
مرعشی نقشبندی ارادت و اخلاص داشت و در سر سلطنت لوای فقر و فنای افراشت و با وجود که
در عنفوان جوانی و عنوان زندگانی بود و تقاضای عز و کامرانی می نمود پیوسته طریق ریاضت را در
جوانی می پیمود چنانکه روزی شیخ محمود به سلطان فرموده بود که تو در جوانی بسبب ضعف تن و کاهش بدن
میشود از ان باید کرد سلطان در جواب عرض نموده که شیخنا جماعت کفره روسیه بر بلاد اسلام استیلا
یافته اند و مسلمانان اند باد … شیخنا … در این حال … آسایش نمایم و ابواب عیش و راحت بر روی خود
گشایم فقیر گوید که بنابر حسب الامراء … بابت مجلس او و ملاقات اتفاق افتاد و صحبت پسندیده سبب مانع
فقیر را … بر روی داد سبب ملاقات شد که صدر اعظم مقداری از اوصاف که در سنه بود با نمود
و صغیر چنانکه عرض نموده بود و سلیمان … و علی آقا بیکچری آقاسی و بعضی از رجال الدوله وارد
که حاضر بودند تصدیق کرده بودند و در اثنا شیخ الاسلام افندی رسید از وی سؤال کرده
گفته بود که از صلحای است و فقرای نیک سیرت است و چون فقیر همان شیخ الاسلام افندی بود همانا
سلطان فرموده که نوعی نماید که ملاقات میسر شود و شیخ الاسلام برای فقیر جور مجلس را بیان فرمود
فقیر عرض کرده که فرمان سلطان بطریق اجبار است یا باختیار در جواب فرموده که در دیار خوندکار اجبار
نیست لکن به صفای خاطر و اختیار است و سلطان مشتاق ملاقات شما است و اگر ملاقات نمائید
بجاست و چندان سلطان را تعریف و توصیف فرموده که فقیر را اشتیاق دیدار سلطان در دل پیدا شد
گفتم که فقیر تملق و مداهنه نتوانم کرد و سایر رسوم سلطنت نتوانم بجای آورد در جواب فرموده که خوندکار
محب درویشان و مخلص ایشانست و … اندرو درویشان صدور … چند روز خاطر سلطان است حیف
معتقد بود شاهد مدعا روزی … نمود و صحبت دلاویز در میان آمد و از هر قسم صحبت مذکور شد و خاطر
چون فقیر دید نبا فرموده و در اثنای صحبت سؤال نمود که چه مذهب داری و کدام طریقه را عامل میباشی فقیر
عرض نمود که مذهب رسول خدا دارم و طریقه اصلح است را بجای می آورم دیگر باره پرسید که اصلح است
کیست فقیر عرض نمود که آن … معرفت تحیه سلطان مخفی نیست و باز دیگر فرموده که سالک … کدام
سلسله میباشی فقیر معروض داشت که سند … الله ولی کرمانی قدس سره العزیز و امر بیم بعد از استماع

ابن سخن

این سخن بیکی از ندما رسید که تکیه نعمة اللهیه در اسلامبول هست یانه آن ندیم عرض نمود که سلسله سید
نعمة الله تا زمان شاه سلطان حسین صفوی در اسلامبول جاری بود و تکیه داشتند لکن ثانی داشتند بعد
از انقراض دولت صفویه آن خانقاه را فرقه نقشبندیه تصرف نمودند اکنون در تصرف ایشان است آنگاه
فقیر را مخاطب نموده فرموده که اگر در این ملک توقف نمائی خانقاه را جهت تو تخلیه میکنیم و برای سرچشمه
خاطر همت مینمائیم تا آسوده خاطر باشی فقیر عرض نمود که چه حال دولت خوندکار بکمال بعید فرمان باد که
فقیر را خیال توقف در ملکی و دیاری نیست اکنون عزم حرکت و سیاحت خاطر مایل است بعد از شنید
این سخن فرمود که ما را بدعای مدد کن فقیر گفت که برحمت معدلت مصیر خوندکار این معنی روشن است
که یکساعت عدل سلطان برابر شصت سال عبادت است پس در انحال اصل دعا نزد خوندکار است
و از فقیر سؤال میفرمایند **نظم** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد ؛ آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا
میکرد ؛ از استماع این کلام بغایت خرم گشت و اکرام نمود و با حسن وجه رخصت انصراف فرموده و بعد از
چند یوم بنابر حسب الخواهش بعضی از ارکان الدوله با سلطان خدیجه بیگم که خواهر اعیانی خوندکار بود
ملاقات روی نمود و جمال الحال بیگم نیکو و افعال پسندیده و اخلاق حمیده مزین بود و با وجود
دولت و کثرت شوکت و افزونی جاه و جلال و جیبادی حسن و جمال صحبت درویشان راغب و
مخالطت مرتاضان ایشان طالب بود و از … دیده با ارباب عرفان و اصحاب ایقان صحبت داشتی و همیشه
تخم محبت و اخلاص کوشه درویشان در زمین خاطر خویش کاشتی و لوازم محبت و ارادت نسبت با ایشان
بجای آوردی و ایشان را آسوده خاطر کردی **ذکر صدر اعظم یوسف پاشا** وزیر اعظم و صدر مکرم بود و
مدت دوازده سال مرحبا الاستقلال صدارت نمود و اصل او کرجی و از غلامان سرکار خوندکار بود
بود و به مساعدت اقبال و بر … بخت همایون قدم ترقی نموده بدرجه ارجمند عروج فرموده و در اکثر
علوم متداوله مهرة شده و در میدان فضایل جیدة سربلند بود و عمری معمول یافته و در علم اصول
بوادی حکومت شتافته و تتبع کتب متداوله بسیار کرده و مطالعه اخبار سلف بسیار نموده و از هر
عرفا آگاه و از مذهب حکما با انتباه بود و کرات و مرات با فقیر ملاقات کرده و بیان دلایل ابرام نموده
بود روزی از فقیر سؤال نمود که الناس علی دین ملوکهم چه معنی دارد فقیر عرض نمود که دین بمعنی
معنی آمده یکی از آنها معنی روش و عادت باشد یعنی مردمان بروش و عادت ملوک خود باشند و
چون ملوک در عادت معروف و بر مسلکی موصوف باشند عموم ناس همان رسم و روش را گیرند و آن
عادت و رسم در پذیرند چنانکه در کتب اخبار مسطور است که چون ولید بن عبد الملک بن مروان ملک

تمام و رغبت لا کلام به عمارت داشت و تمام همت خود را بر اساس نو و عمارت جدید میگماشت لاجرم
همگی خاطر مردمان بطرح عمارت نو مایل بود و ذکر ایشان به تجدید عمارات و بناهای خوب منحصر بود
و چون سلیمان بن عبد الملک باکل و شرب و نکاح حریص بود و اوقات خود را بر آنها صرف مینمود لهذا
عموم ناس سخن از اکل و شرب و جماع میگفتند و از طعام و شراب و نکاح گفتگوی میکردند و در ایام
عمر بن عبد العزیز هر کسی بدیگری رسیدی از وی پرسیدی که دیشب چند رکعت نماز کرده و چه مقدار
عبادت بجای آورده میگفت من چندین رکعت نماز گذارده ام و یا چند آیه یا سوره قرآن خوانده ام زیرا
که عمر بن عبد العزیز بطاعات و عبادات راغب و بر خیرات و حسنات طالب بود بنا بر آن دوم
خلق غیر از کلام قرآن و نوافل نبود پس معنی الناس علی دین ملوکهم درست آمد و امیر بعد از استماع
این کلام فرموده که خوب معنی کردی و اگر بهتر از این معنی بخاطر رسد بیان کن فقیر عرض نمود که میشاید که
مراد از ملوک سلاطین معنوی و خسروان باطنی باشند چنانکه بزرگی فرموده **نظم** شاهان سجاده و
امیران بی سپاه * میدان که احترام سلاطین کشورند * شاهان دلق پوش که گاه حمایتی * زیر گلیمشان جم و
خاقان و قیصر اند * امروز از نعیم جهان چشم دوخته * فردا خود از کرشمه بفردوس ننگرند * آدم بهشت را
بدو گندم اگر فروخت * حقا گر این گروه بیک جو نمیخرند * توضیح این مرام چنان است که اگر معنی چنین باشد
لازم می آید که مردم بر دین یهود و نصاری و هنود باشند زیرا که در ملل مختلفه و ادیان متفرقه پادشاهان
میباشند پس اشخاصی که رعیت ایشان باشند بر دین ایشان باشند و این کلام واهی و ناشی از کم اهلیست
دیگر باره پرسید که ملوک معنوی و حکام باطنی چه کسانند و کدام فرقه اند فقیر عرض نمود که ایشان سه
طایفه اند نخست زمره انبیا و رسل که هادیان سبل و مقتدایان جزو و کل اند و بر جمیع ناس واجب و لازم آمد
که بر دین و عادت ایشان بگروند و طاعت و انقیاد انبیا را ملتزم شوند دوم اوصیا و خلفای زمره
انبیا اند که اتباع خلق را لازم و متحتم است که بعد از انبیا و پیغمبران بر سیرت و عادت ایشان باشند و از
فرموده ایشان تجاوز ننمایند سیم آنکه این دو فرقه حاضر و موجود نباشند مقتدا و مطیع اشخاصی باشند که
در اقوال و افعال و احوال و سیرت و صفت مثال ایشان اند و مصداق العلماء ورثة الانبیاء بل کانبیاء
بنی اسرائیل ایشان اند و صاحبان شریعت و سالکان طریقت و مالکان ممالک معرفت و حقیقت و خداوندان
حکمت و شجاعت و عفت و عدالت اند و در معالم اصول و فروع اسلام و ایمان اهل جهان اند و در عوالم ملک و
ملکوت و جبروت و لاهوت سیاحان اند تا آنکه بقهر و غلبه و جور و لاابالی ستانند و بظلم و ستم تا حقی را
مقهور کرده اند اطاعت ایشان لازم و انقیاد آنها متحتم باشد دین ایشان قبول باید کرد و عادت چنگیز خان

بجای باید

بجای باید آورد و آن امیر بعد از استماع این کلام از فقیر پرسید که دیگر این رسید که الملک یبقی مع الکفر
ولا یبقی مع الظلم را معنی چیست و اگر معنی آن بر ظاهر حمل کرده شود معنی آن درست نشود چه که شداد هزار
سال سلطنت نمود و همواره طریق ظلم و جور پیمود و فرعون زیاده بر سیصد سال پادشاهی کرده
زمره احبار و اولاد بنی اسرائیل را بقتل آورده و نمرود مدت سیصد سال ملک راند و از فرط ظلم و جور
بعیوق رسانید و شداد قریب چهار صد سال نادر و نمرود بر افراخت و بیخ خانمانهای عاجزان و مسکینان
برانداخت و ملوک بنی امیه و بنی عباس را چنین سیاه اعمال و احوال و کار چنگیز خان را باین نمط میخوانند
حتی سایر ظالمان این زمانه مگو ضرب مثل و اظهر بودند تا آنکه ارباب عدل و داد و اصحاب صلح و سداد بوده اند
مانند ابرهیم و اسکندر و سلیمان و موسی و عیسی و محمد و علی صلوات الله علیهم و آلهم چندان حکومت
ننمودند و حکومت ایشان طول نکشید و امتداد نیافت و هر یک باندک وقتی بعالم جاودانی شتافتند
فقیر عرض نمود که اظهر بخاطر میرسد این است که چون این عالم کون از اضداد و خاصیت آن فساد است و
حاصل تفریط و افراط ستمگر و عدل که چون نقطه دایره در میان گذراست پس میشاید که معنی این
چنین باشد که اگر ظالم کافر بود و در ظلم او عدل مضمر باشد دولت وی بر دوام و حکومتش مستدام
باشد لقوله الظلم لخرب الدنیا از آن خبر میدهد یعنی ظلم فنا و در حقیقت عدل بود و اگر ظالم مسلمان
و ظلم او صرف باشد و در آن هیچگونه عدل نباشد سلطنت او زود زوال پذیرد و دولتش نظام
نگیرد چنانکه عارفی گفته که عدل محض و ظلم بحت صورت دوام نبندد و دوام ندارد چون خلافت عثمان
و امیر مؤمنان کرار بسبب ظلم بحت صورت نگرفت و این بجهة عدل محض اختلال پذیرفت و چون
خلافت عمر ممزوج و مخلوط بود فی الجمله دوام نمود و پس میشاید که زمره انبیا و اوصیا و سالکان سبل
هدی که در این عالم فانی التفات ندارند و علی الدوام مشتاق آخرت و طالب دیدار ند لهذا حکومت
آن بزرگواران بر دوام نیست چنانکه اخبار کتب سماوی شیئا بر این دلالت میکنند و احادیث متکاثره
شاهد مقالست والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر قرامان** انا تاطولی و گویند از بلاد یونان است و
معموره است در بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و جبال عالیه و تلال راسیه و اکثر آن از اقلیم پنجم و بعضی از
چهارم و آبش خوب و هوایش مرغوب و آن ملک در وسط دیار اناطولی اتفاق افتاده و اهلش مایل
بمزیات و مردمش همگی ترک زبان و سفید رخسار و از متاع حسن و جمال بهره دارند و مسکن گرد
گروه مختلفه اغلب حنفی مذهب و بعضی شافعی و بعضی غالی و دیگری یهود و بعضی قلیل شیعه امامیه اند
ذکر قونیه بضم قاف مع الواو و کسر نون و فتح یا منقوطه مع الهاء از بلاد قرامان و دار الملک آن است

شهری است عظیم و بلدی است کریم از اقلیم پنجم جای است بغایت خرم طولش از جزایر خالدات سطح
و عرضش از خط استوا ماع آبش معتدل و هوایش بسردی مایل خاکش طرب انگیز و زمینش حسن خیز
قدیم الایام شهری بغایت بزرگ بوده و بمرور دهور و کرور دهور روی بخرابی نموده اکنون قریب بیازده
هزار باب خانه در اوست و نواحی بغایت خوب مضافات او ساخته در زمین هموار واقع و جوانب
او بعمارتش واسع و طرف مغربش کوهی است با مسافت یکفرسخ و در و جمیع مشتهیات در آن از محصورات سلطان
قلیج ارسلان سلجوقی در آنجا قلعهٔ محکم از سنگ تراشیده ساخت و در آن قلعه چهار مسکن خود ابواب عظیم
طرح انداخت و بعد از مدتی فی الجمله اختلال بحال او راه یافت و سلطان علاء الدین کیقباد بتجدید
عمارتش شتافت و بارو را از سنگ تراشیده بر آن کشید و دور آن را ده هزار گام مقرر کرده اند و خندق
عمیق کند و عمارات نیکو احداث کرد و در لوازم استحکام او سعی بلیغ بجا آورد و مساجد رفیعه و مدارس
منیعه و خوانق خوب و عمارات مرغوب در آن بنا کرد اکنون نیز بجا است و جانب غربی مایل بجنوب آنشهر بمسافت
نیم فرسخ در دو باغات عجیبه با آبهای موفور است و در آن باغات قریب بچهار فرسخ است و آن محل موسوم است بمرام
و رود عظیم در مرام جاری و در جمیع باغات و میان انهار ساری است و در همهٔ باغات عمارات دلگشا
و سکنهٔ آنجا بمدت شش ماه در آن باغات بعیش و طرب بسر برند و شش ماه دیگر در شهر باشند و خلقش عموماً
صاحب ذهن و ذکا و اهل صدق و صفا و زلال زبان و مهربان و مهمان نواز و با فقرا درستاند چنانکه
شش هزار باب خانه در و دو بیش مولوی و شش هزار خانه بکتاشی و یکهزاری اند و قومی باشکوه و گروهی
پر شوکت اند و مدتها آنجا دار الملک ملوک قرامان و شعبهٔ از ملوک سلجوقیان بوده و قریب دویست
سال سلجوقیه در آنجا سلطنت نموده بوده اند و در عهد ایشان علما و زینت حکما و هنرمند و عرفای عظام
جهد بلیغ مبذول بود چنانکه در زمان علاء الدین کیقباد مشایخ کبار در آنجا جمع بوده از آنجمله شیخ بهاء
الدین ولد پدر مولانا جلال الدین و شیخ حسام الدین و شیخ صلاح الدین زرکوب و شیخ اوحد الدین کرمانی
و مولانا شمس الدین تبریزی و شیخ صدر الدین و شیخ سعد الدین جندی و شیخ محی الدین اعرابی و شیخ
برهان الدین ترمذی و شیخ سراج الدین قیصری و شیخ فخر الدین عراقی و شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ
سعد الدین حموی و شیخ نجم الدین دایه و شیخ ... صاحب تفسیر و امثال ایشان قریب هفتاد نفر از اکابر
و عارفین و صاحبان تصانیف کثیره و تألیفات متعدده در یک عصر و در یکمان شهر جمع بوده اند و سلطان
علاء الدین کیقباد را امرای آن سلطان بکونه کمال اخلاص و ارادت نسبت بدان بزرگان داشتند و در منقبت
اند و بی ارادت و محبت ... و معطل نگذاشتند و لوای مفاخرت بر خود آن بزرگان دین ...

می افراشتند

می افراشتند و در هیچ زمانی و مکانی کثرت دانشمندان و جمعیت عارفان چنان نبوده مگر در زمان سلطان
محمد خدابنده و پدرش در سلطانیه روی نموده بنابر آن شهر قونیه را دار المعرفه و دار الارشاد و دار
الموحدین میگفتند و می نوشتند الحق گنجایش هم داشته که بدین گونه تعریف نمایند و اکثر مزار اولیا و
مشایخ کرام مذکور شده در آنجا بود در غایت اشتهار و زیارتگاه صغار و کبار اهالی آنجا است و قبر
افلاطون الهی نیز آنجاست و قبور جمعی از حکمای یونان نیز در آن مکان است

در بیان مذهب حکما و تقریر بعضی از خیالات ایشان

ایشان رهنمای معرفت پذیر نقادان سخن و ... عالم آرای نقادان نوع مکن هویدا و روشن باد که در جمیع
طوایف انام و قبایل بنی آدم حکما بوده اند و خواهند بود و از هر اقلیم و دیار ظهور نموده اند و خواهند نمود و این
طایفه در یونان فیلسوف و در عرب حکیم و در عجم ... خوانند و ایشان متفرق بدو فرقه اند
یکی اهل اشراق و دیگر مشائیان باشند و اهل اشراق ارباب مجاهده و ریاضت و مکاشفه اند و اهل مشا
اصحاب نظر و استدلال اند و هر دو فرقه شریعت قبل نپسندند گویند تا زمان افلاطون حکمای یونان و
سایر بلدان اشراقی بوده اند و بعد از آن ارسطو طریق نظر و استدلال پیش گرفت و براهین عقلیه را التزام
نمود و ارسطو و پیروان او را اهل مشا گفتند و هر دو فرقه قایل اند که واجب الوجود را یکی نه توان دانست
و بر میگویند که وجود و وحدت با همه صفات عین ذات اوست و صانع عالم علت اولی است و عالم معلول
اوست مانند پرتو آفتاب و نور او و هر دو با هم باشند و اول چیزی که از علت اولی پدید آمد و ظاهر شد
عقل بود و اول ما خلق الله العقل مؤید این مقال است و عقل اول را عقل دوم است از علت اولی نزد عدم
و مقدم و آن را عقل کلی و عقل فعالی خوانند و این همان عقل است که در قرآن قلم خوانند و تاثیر این
عقل در نفس جهت تاثیر قلم است در لوح و نفس آن لوح است که در قرآن یاد کرده شده است و نفس سیم
در عقده و گفته اند که از عقل اول عقل دوم و فلک ... پدید آمد و از عقل دوم عقل سیم و فلک ثوابت
ظاهر شد و از عقل سیم عقل چهارم و فلک زحل و از عقل چهارم عقل پنجم و فلک مشتری و از عقل
پنجم عقل ششم و فلک مریخ و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس و از عقل هفتم عقل هشتم و فلک زهره
و از عقل هشتم عقل نهم و فلک عطارد و از عقل نهم عقل دهم و فلک قمر و از عقل عاشر هیولی عناصر
و اعراض و نفوس و عنصریه ... پدید شده این عقول ده باشند و افلاک نه بود و انحصار عقول بر ده ...
احتیاج برایشان است چنانکه اشراقیین منع حصر عقول در ده کرده اند و در کتب خود آورده اند که بعضی از
این عقول مجرده ازلی و هیولانی اند و بعضی گویند که جمله ازلی اند و عقل ساکن است و حرکت نکند و
در عقل ثابت باشد و ... منفعل نیست و عقل چون خواهد که علم علت اولی بداند متحرک گردد

نفس در عالم عقل چون منشأن علت اولی شود بواسطهٔ عقل بعلت اولی رسد و علت اولی همیشه
که عقل معلول اوست و مراد از این آنست که عالم بکلیات باشد و بجزئیات نباشد و هر چیز محققت
معلول طبایع است و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی است و این بدان
معنی است که لا بد پادشاهی چنین که بخودی خود بر جمیع امور قیام ننماید لکن مناسب آنست که یکی از ارکان
سلطنت را بر امری کلی مقرر و معین فرماید و تا امور سلطنت بر وفق قاعده حاصل آید و بعضی گفته اند که
عالم و علم و معلوم یک ذات است و اختلاف در صفات است و مفهومات آن بنا بر اعتبارات است و بعضی
گویند که کواکب را جمله یک حیات است و زنده اند و تغیر و تبدل در ایشان نیست و فاعل و مدبر ارض
منتهی است و حرکت کواکب و افلاک بر دوام و تمام باشد حزن و آلام در افلاک جایز نباشد و کواکب
ذات عقول اند و انچه در تحت ایشانست مشاهده میکنند و می شنوند و زمین حس دارد و این تسبیح
له ما فی السموات و ما فی الارض معنوی همین معنی است و فیثاغورث و سقراط و افلاطون بر این شده اند
بانکه عالم قدیم است و نه محدث یعنی قدیم ذاتی و محدث زمانی نیست و از متقدمین ایشان مثل
ارسطو و فرفوریوس و تامسطیوس و از متاخرین ابو نصر معلم ثانی و ابو علی سینا گفته اند که عالم قدیم است بذات
نه بصفات و اصحاب هیولی بر آن رفته اند که اصل عالم قدیم است و ترکیبات محدث و بعضی گویند که افلاطون
و ارسطو و سقراط عالم را قدیم نگفته اند و بعضی گویند که روح قدیم است و مکان ندارد و اکثر بر آن اند که
روح محدث است و بهوا او مجسم مانند تعلق عاشق بمعشوق است و چون از بدن مفارقت کند ابدی و
باقی که حشر و معاد عبارت از بازگشت روح است بموضع خویش و چون نفس ناطقه حالات اصل خود
چنانچه شاید بعمل آورده و از تعلقات جسمانی رستگار شود و بعالم عقول و نفوس برسد و این مرتبه فوق
جنات و ابد و من کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا باد اذان بعد
انا عقوبه که از ضیق طبیعت بر عرصه و ساحت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک شده و بواسطه
گرفتاری مکان هر یک از سموات نسبت پیدا کرده باشد بهمان تعلق که ترتیب و تفاوت در مراتب
سموات آرام پذیرد چه که مراد از جنت سموات است و سقف آن عرش است تا اگر نفوس انسانی از جهات طبیعت
ظلمانی بعد تمام لیکن خیر و سعادت در آن غالب باشد بطریق ترقی و ترفع منتقل شود از بدن …
… تا زمان عروج بمعارج کمالات منتظره انسانیه الی امکانیه بعد از آن با ازلویت …
کشته بعالم تجرد رسد و این انتقال را نسخ خوانند و آیه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها
از انتقالات خیر میدهد و بعضی گویند این مرتبه اعراف است و اگر فتنه و شر و فساد در آن نفوس غالب شد

در ابدان جانوران نزول نماید و بمناسبت صفات غالبه ببدن یکی از حیوانات در آید چنانکه روح متهور
شریر در شیران و متکبران در پلنگان و غایبان در گرگان و از حریصان در مور چگان و همچنین در سایر
درندگان و چرندگان و پرندگان و این را مسخ خوانند قوله تعالی کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها
لیذوقوا العذاب و ما من طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم اشارت باین است و اگر بعد از این باشد
نفوس ایشان تنزل با بدان نباتی کند و این را رسخ گویند و این فی ای صورة ما شاء رکبک خبر از این مقام
و اگر نفوس ایشان از هر مرتبه مقام فروتر باشد با اجسام جمادات مثل معدنیات پیوند نماید و این مرتبه را فسخ خوانند
و این و ننشئکم فیما لا تعلمون کنایت از این مقام است و دوزخ هفت است و مراد از آن عناصر اربعه و موالید
ثلاثه است و هر کسی که از عالم عناصر نگذشت در یکی از این طبقات گرفتار گشت چنانکه مشایخ گفته اند که
روح انسانی در هنگام تعلق خلاف و فرهم که بکدورت صفات فریب که نقصان روح است مبتلا گردد از
برای هر لذتی حتی که از آن معتاد بوده محجوب شود و صفات رذیله او در کسوت مار و کژدم و آتش سوزان و
سایر عقوبات که در شریعت مذکور است با او ظهور کند چنانکه اخلاق جمیله بر نیکان در صورت حور و قصور
و ولدان و غلمان و سایر نعم چنان ظاهر شود بانکه حکما میگویند که ثواب بدو گونه باشد یکی روحانی و آن
آن نظر بود بعالم ملکوت بچشم عقل و دیگر لذت و راحت بود که تعلق بجسم دارد و عقاب نیز دو نوع
یکی روحانی و آن دوری بود از ملکوت و دیگر جسمانی بود مانند حرارت و برودت و امثال آن و این طایفه
انچه کلام مجید بر آن ناطق است از حشر و نشر و شیطان و نکیر و منکر و صراط و میزان و ملائکه و ثواب و عقاب
و بهشت و دوزخ و امثال اینها تاویل میکنند و میگویند که عوام معتقدات خود را تصور خیالیه خود مشاهده
نمایند و خواهند نمود و گفته اند که جبرئیل عبارت از عقل عاشر است و میکائیل قوتی است از ماه و اسرافیل
قوتی است از قوای شمس و عزرائیل از قوای زحل است و جبرئیل رب النوع انسان است و شیطان قوت وهمی
و صراط عبارت از اعتدال قوتها است و نکیر و منکر اشارت بعمل خیر و شر و قبر عبارت از ذات است و میزان
رعایت عدل و کفهای میزان خیر و شر است و طوبی عبارت از درخت عقل است و دوزخ عبارت از درجات
طبیعت است و رضوان اشارت بمقام رضا است و اضطراب خازن دوزخ است و حور و قصور اشارت
باسرار مکنونات و علوم است که از نظر نامحرمان در خیام عزت پوشیده شده است و شب قدر عبارت از
سدا و روز قیامت اشارت بمعاد است و نزد ایشان دنیا و آخرت دو معنی دارد خاص و عام انچه خاص است
ظاهر و باطن هر کسی است که آن جسم و روح هر کسی است که دنیا و آخرت اوست و انچه عام است ظاهر و باطن
عالم است یعنی عالم اجسام دنیا است و آخرت باطن اوست و در ناموس و نبوت گفته اند که افراد انسانی

در امور معاش محتاج یکدیگر می باشند و اجتماع ایشان از روی نوعی قاعده که بر وجهی باشد که همگی بر آن اتفاق
کنند تا حیف و تعدی بیکدیگر نشود و نظام عالم محفوظ ماند پس باید که قاعده و قانونی باشد که بخدا منسوب
باشد و چنین گویند که از نزد حضرت باری تعالی است تا همه کس انقیاد آن قانون را بپذیرد شود بنا بر این حکمت الهی اقتضای
ظهور و بعثت انبیا کرده تا قوانین جهت انتظام خلق وضع کنند و مردم را بعنف و لطف بر آن دارند تا همه
طریق آن را باتفاق بجای آرند و احوال عالم نظام یابد و هر کس بر وادی خود سرگشته نشاید و حکما واضع این
قانون را صاحب ناموس خوانند و احکام آن را ناموس گویند و در عرف متاخرین نبی و شارع و احکام
آن را نبوت و شریعت و جانشینان او را حاکم و احکام او را صناعت ملکت و متاخرین او را امام و احکام
او را امامت گویند و در بیان خوارق عادات که مسمی است بمعجزات و کرامات چنین گفته اند که نفوس [illegible]
سبب حوادث جهانات که در عین پیدا میاید چون مهر و قهر مینماید که نفسی باشد که منشا و مبدا
کون و فساد عنصر همچنین باشد که نسبت دیگران بمثابه ایشان بی اراده او سبب باشد حوادث را و آنچه
خواهد در عالم کون و فساد بظهور آورد و متفق اند با آنکه گاهی نفسی ظهور میکند بعنایت مدد ازلی
مهیم چنانچه هر که نیز در افق کرمی باشد با اندک توجهی تمام آن را با دیگری دهد نفسی باشد که در نوع آن بدان در دیگرست
و یا بالهام و نفس دیگر باشد که در هر چه ببیند و ابجد هنا و سنا شکار گردد و این حال خاصیت نفوس است
چون روح از مجاهدات و ریاضات صاف و مانند جوهر فلک شفاف شود و نفس را طلعدار از نفوس فلکی
انعکاسات نقاشات فرا گیرد و حجب متلفات مرتفع شود در اینحال هر چه گوید و آنچه کند راست گردد و این گاه
در خواب باشد و گاه بطریق الهام و گاه بر سبیل وحی ظاهر شود والله اعلم بحقیقة الحال **ذکر مولانا جلال الدین**
رومی و بیان سلسله مولویه ولادت مولانا در بلخ در ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار هجری بوده در
بلخ سالکی هر بهر چهار بودن بکتاب افطار سفر بوده آنجناب سلطان المحققین و برهان المدققین بوده و در شرح
دقایق و کشف حقایق مهتکرا آنجناب را بیعت بوده نسبت آن بزرگوار با ابوبکر خلیفه اول میرسد بدین نحو
هو ابن بهاء الدین محمد بن حسین بن احمد خطیب بن محمود بن ثابت بن مسیب بن مطهر بن حماد بن عبد الرحمن بن
ابی بکر و اکثر اجداد او علما و فضلا بوده اند و شیخ حسین که جد مولانا است بغایت متقی و پرهیزکار بوده
نقل است که در واقعه حضرت رسول خوارزمشاه را فرمود که دختر خود را بشیخ حسین عقد نموده بم و بنوع
قبول کن اتفاق در آن شب خوارزمشاه همان خواب را مشاهده نمود و شیخ حسین نیز در خواب دید که حضرت فرمود
که ما صبیه خوارزمشاه را بتو تزویج کردیم خوارزمشاه بفرموده سید الکونین دختر خود را بشیخ حسین عقد
نمود و بهاء الدین محمد از آن دختر پاکیزه گوهر بوجود آمد و چون بهاء الدین بسن رشد و تمیز رسید تحصیل

علوم مشغول شد و در اندک زمانی در اکثر علوم ماهر شد و چون از علوم ظاهری حظی یافت لاجرم بتحقیق
ذکر آن بدر خود شیخ حسین گرفته و بعد بخدمت شیخ الشیوخ نجم الدین کبری شتافت و از یمن توجه آنجناب
بمدعای خود رسید و شیخ بهاء الدین را نیز بهدایت عباد و ارشاد اهل بلاد مشغول گردید و جمعی کثیر از
اکابر و اعاظم نسبت با آنجناب اظهار ارادت نموده سلطان محمد مصاحب فخر الدین رازی که دشمن شیخ بهاء
الدین متغیر گشته بطریقی که در کتاب ریاض السیاحه وغیره مسطور است بهاء الدین از سلطان رنجید و با اولاد
و عیال عزم حج اسلام نموده وطن مالوف نموده و در نشابور بجناب شیخ فرید الدین عطار قدس سره ملاقات
نمود و در آن وقت مولانا ابن شش ساله بود و جناب شیخ کتاب اسرارنامه را بمولانا داده و بهاء الدین فرمود
که این فرزند را گرامی بدار که زود باشد که از نفس گرم آتش بسوختگان عالم زند مولانا و بهاء الدین جناب شیخ
وداع کرده عازم بیت الله الحرام گردیدند و بعد از حج اسلام و زیارت خیر الانام و ائمه بقیع علیهم السلام
و بیت المقدس رسیده از آنجا بروم آمد سید برهان الدین ترمذی که در آن سفر همراه بود در حین رحلت
وصیت نمود که کشاد کار مولانا در روم خواهد بود بنا بر آن شیخ بهاء الدین در زمان سلطنت علاء الدین کیقباد
ابن سلطان غیاث الدین کیخسرو سلجوقی بروم رفته ولایت قونیه را اختیار نمود و سلطان نسبت بآنجناب ارادت
عظیم پیدا نمود و عموم ناس مرید و معتقدان بزرگوار شدند شیخ بهاء الدین چند سال بنشر علوم ظاهری
و باطنی مشغول بود تا آنکه در سنه ششصد و سی و یک هجری بعالم بقا رحلت نمود و مولانا جلال الدین
بموجب وصیت والد بر مسند افاده قدم گذاشت و لوای نشر علوم و درس فنون را مرتفع نمود و منکر
و افراشت گویند هر روز قریب بچهارصد نفر از طلبه علوم در حلقه درس مولانا استفاده و استفاضه
میکردند و سلطان علاء الدین بغایت ارادت و کمال اعتقاد بآنجناب داشت و چون مولانا از علوم ظاهری
بهره ور گردید لاجرم خدمت مشایخ کبار دریافت و جمعی از مشایخ و عرفای زمان را ملاقات نمود بالاخره نسبت
خود را بشمس الدین تبریزی درست نمود و نسبت طریقت شمس الدین بشیخ [illegible] میرسد بدین موجب
شمس الدین مرید بابا کمال الدین جندی و او مرید شیخ نجم الدین کبری و او مرید شیخ عمار بدلیسی و او مرید شیخ
شهاب الدین سهروردی و او مرید شیخ احمد غزالی و او مرید شیخ ابوبکر نساج و او مرید شیخ ابوالقاسم کرکانی
و او مرید شیخ ابو عثمان مغربی و او مرید شیخ ابو علی کاتب و او مرید شیخ ابو علی رودباری و او مرید شیخ جنید
بغدادی و او مرید شیخ سری سقطی و او مرید شیخ ابو محفوظ معروف کرخی و او مرید و بواب جناب علی الرضا
علیه التحیة والثنا است وفات آنجناب در سنه ششصد و هفتاد و دو هجری اتفاق افتاد و مزار فیض آثار
آن بزرگوار در قونیه در نهایت اشتهار است و زیارتگاه طوایف خلق روزگار است [illegible] که سلسله

مولوی در بلاد شام و روم و مصر و عراق عرب و دیار بکر و جزایر روم و قرم و روم ایلی جاری و معمول است و در
نزد خوند و کلان و اعیان و ارکان و علما و زهاد و حاجب و سلطان مقبول است و کسوت خاص مخصوص
سالکان آن سلسله است و تاج نمدی بی دندانه بر فرق گذارند و مشایخ ایشان جامه سبز بران مزید سازند
و ذکر و فکر و مراقبه و اوراد و سماع و حلقه ذکر جلی در میان ایشان متداول است و در هنگام سماع خود
دف مینوازند و نی نیز میزنند و در آن سلسله قاعده و قانون چنان است که چون کسی عزم
دران طریقه در آید باید که هزار و یک روز خدمت نماید براین موجب که چهل روز مهتری حیوانات کند
و بعد چهل روز کناسی فقرا نماید آنگاه چهل یوم آبکشی و بعد چهل یوم فراشی و بعد چهل یوم طباخی
و بعد چهل یوم حوایج از بازار آورد و چهل یوم خدمات مجلس فقرا کند و چهل یوم نظارت نماید و برین
نسق تا مدت مذکوره تمام شود و اگر یکروز از آن مدت کم کرده از میان بگریزد یا کند باید که از سر گیرد و چون
تو مدت اتمام یابد او را غسل توبه دهند و کسوت از سرکار خانقاه بر آن پوشانند و تلقین اسم جلاله بر او
کنند و هر چه سایر عبادت و ریاضت بوی دهند و طریق ریاضت و مجاهده ارشاد وی نمایند
و آنکس بران فاعل و قانون مشغول شود تا آنکه صفای در باطن او ظاهر شود و ملوک روم از ابتدای سلطنت
اعتقاد تمام و ارادت لا کلام است چنانچه در جمیع و جنایت با ایشان حکم و سیاست نکنند و جوائز و رسوم
این سلسله است و اولاد مولانا تا الحال در آن دیار معزز و محترم است و یکی از ایشان لایزال در مسند ارشاد
و تلقین متمکن و در جمیع سالکان آن سلسله مقدم است **ذکر قیصریه** از بلاد مشهوره روم و اعظم دیار
آناطولی است از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات **سطح** و عرض از خط استوا **لط ل** در پای کوه ارجاسی اتفاق
افتاده و سطرهای آنشهر گشاده است و علاء الدین کیقباد سلجوقی با روی از سنگ رخام تراشیده بر آن کشیده
و عمارات خوب در غایت استحکام در آن ساخته و اتمام کرده اینک آثار آن و هوایش فرحناک و خاکش طربناک
و مردمش دلارا اکثر حنفی مذهب و دیگر عیسوی ملت و دیگر موسوی و قلیلی غالی و اقل قلیل امامیه اند
و قریب یازده هزار باب خانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست و باغات و بساتین آنجا نامحصور
و فواکه و حبوباتش نامحصورات و فواکه و حبوباتش موفور است و باغات بحبس که سیحان موقوف بر خمیدات
معمور است بسیار دلپذیر شمار است و در آنجا مقامات است مشهور محمد حنفیه ابن امیرالمومنین ع و در معجم البلدان
آمده که بلیناس حکیم حسب فیض قیصر روم حمامی در آنشهر ساخته بوده که مجراهای گرم می شده و اشخاص صاحب معرفت آن
دیار بسیار برخاسته اند از آنجمله شیخ داوود شارح فصوص و سراج الدین از آنجا بوده اند آنشهر در زمین هموار
واقع است و مردمش همگی ترک زبان و نسبت بغربا و دهقان بخیابانات مهربانند اگر چه اکثر بلاد روم بطراوت و نکهت

بلند افتاده

بلند افتاده اما در نظر فقیر بشهر قونیه و قیصریه بسیار خوب واقع شده است **ذکر قره حصار** در ممالک اناطولی
نام دو سه بلد است مراد راقم قره حصار افیون است چون در آن دیار افیون بسیار حاصل میشود لهذا اشتهار
بقره حصار افیون است و صاحب قره حصار میگویند شهریست دلنواز و بلدیست ممتاز آبش دلپذیر
و هوایش بی نظیر آبکی مایل بسردی و خاکش طربناک زمینش حسن خیز و طرفه عزیزی که قند و سایر
اطرافش کشاده آن شهر در میان دره اتفاق افتاده باغاتش اندک دور و هر چیزی موفور و مردمش عموماً
از متاع حسن و جمال بهره مند و در میدان فتوت و مروت سربلند و اکثر حنفی مذهب و گروهی با ادیان
دیگر عیسوی و غالی نیز بسیارند و اهالی آنجا هیچکس خالی از عشق و محبت نباشند فقیر گوید که مدت یازده ماه
در آنشهر توقف نموده دیدند تمام شاهد مکرده که تناسب اعضا از آنشهر در باب حال و اصحاب
کمال و اهل حسن و جمال و عشاق و خدا و جاه و جلال در آن دیار بسیار مشاهده نمود اما ذکر همه از ادب بیرون است
اقتصار مینماید **ذکر الحاج احمد آقا** امیری بود مردانه و بزرگی بود فرزانه در رحالت و مهابت یگانه
دوران و از مکنت و ملک و دنیا و جواهر بسیار داشت و هماره رایات اقتدار و استیلا در آن دیار
اناطولی و قرامان می افراشت چنانکه خرج کارخانه وی در حساب بود و فرمان قیصری را چنانکه شاید اطاعت
مینمود و بخاندان مولانا جلال الدین رومی بود و مضمون کل شیء یرجع الی اصله با وجود کثرت مشاغل
حکومت با اهل معرفت پیوسته مجالست مینمود و طریق اخلاص و ارادت درویشان می پیمود فقیر با فرزندش
سالکی داشت و از لوازم مروت و محبت هیچگونه فرو نگذاشت و فقیر هم بصفع اراده و خواهش میکرد امیر
قوت معیشت بجای می آورد و لهذا چند کس از دانشمندان حسد بردند و فقیر را زندقه نامیدند و در دیو
و گفتند که بودن امیر تعلق خاطر داده و اکثر اوقات خویش را با او میگذارد و آنشهر از مشکلات
ایشان التفات نموده و در خلوت از حقیقت حال از فقیر استفسار نمود فقیر از راه صدق و صفا عرض
داشت که آنچه ایشان غرض و در قلوب ایشان مرض است اما اصل کلام ناسلامت
از فقیر یعنی از این ابرار نجوا لدیم اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله
والله یشهد ان المنافقین [illegible] لکاذبون امیر معرفت مصیر از استماع این قرموده احوال
ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله [illegible] عرض نمود اعوذ بالله من شر حاسد اذا حسد روز
دیگر حاسدان را ادب [illegible] ابراهیم آقا که در آن زمان امیر بود مامور گشت که تا این فقیر در آن دیار آرام
و قرار دارد باید که بر توجه خدمات او را بجای آرد و توفیر اسباب معیشت او را با احسن وجهی انجام نماید
از رسم خدمتگذاری دقیقه مهمل نگذارد آنگاه در قریه صحرای جای داده و کاملا

دلخواه نهاد مصرع چنین کند کاری که باید کرد تا آنکه در سنه هزار و دویست و بیست و شش هجری جوق
داده خویش را از آن امیر استرخاد کرده و چندگاه بیمار شده بمرض سرطان روی توجه بعالم آخرت آورد
نظم اگر صد سال مانی ور یکی روز ببایدرفت ازین کاخ دل افروز ذکر جمال الحال وحال الجمال الکمال
عبدالله آقا ابن ابراهیم آقا آن شهسوار عرصه جمال الماهی بود تا بنده در چمن حسن سروی بود خرامنده نرگس
خطا از چین زلفش چون سنبل در پیچ و تاب و خوبان کشمیر از چشمه نرگسش چون عاشقان در اضطراب
نظم رویش چگونه روی چو آفتاب زلفش چگونه زلفی هر حلقه پیچ و تابی بزرگان خورده شناس و
محققان معرفت اساس فرموده اند که در هر دلبری که ده چهار جمع گردد در هفت اقلیم و شش جهت پنج نوبت
حسن بنام او نواخته شود و در جهان دوربات یگانه حسن باشد اول دراز و آن گردن و دست و موی و
مژگانست دوم باریک و آن کمر و بینی و موی و انگشتانست سیم تنگ و آن دهن و سوراخ بینی و ناف
چهارم سرخ و آن لب و لثه و زبان و رخسار است پنجم سفید و آن بدن و پیشانی و بیاض چشم و دندان
است ششم سیاه و آن موی و ابرو و مژگان و مردمک دیده بود هفتم فربه و آن سرین و بازو و [illegible]
و بدن باشد هشتم فراخ و آن سینه و شانه و پیشانی و چهره است نهم لاغر و آن ساق و شکم و میان
و انگشتانست دهم نرم و آن بدن و موی و دست و پاست و بعضی چهار چیز گرد بر گفته اند و آن سر و
عارض و گوش و ذقن باشد و غیر از اینها که مذکور شد هنوز دیگر بیان کرده اند و مراد از همه طرح قواعد
وار افراط و تفریط بیکار باشد و شعرا هر یک را از اعضای معشوق را بچیز سماوی و ارضی و بحری از
از جمادات و نباتات و حیوانات و عناصر اربعه تشبیه نموده اند و هر یک از حالات محبوب را بیکی از حالات
عالم کون نسبت کرده اند خواسته که معشوق بحسب ذات و صفات از نسبتها بری و از حالات انتها عریست
لکن مه را با درا ابرو و رخسارش را عبا نسبت دادن نوعی ستمگری باشد مصرع چه نسبت رب را با
رب الارباب ابر انا خلقنا الانسان فی احسن تقویم معنوی مقال و کلام و لقد کرمنا بنی آدم
شاهد حال سخن در این است که عبدالله آقا دلبر بود و دل از کف عاشقان میربود و هر که دیدی وصف
جمالش شنیدی واله و حیران شدی گردیدی بلکه عشق بچند گونه وارد میشود اول از راه گوش در آید
و بعضی را بر اینها الاذن تعشق قبل العین و گوش دو گونه است گوش ظاهر و گوش باطن دوم از راه
چشم آید و مرد را بیابد و چشم نیز دو چشم است چشم صوری و چشم معنوی سیم بقوت لامسه
حاصل شود و آن چنانکه حواس باطنی پیدا گردد و چون گوش ظاهر چیزها از تناسب صورت و [illegible]
و یا حرکت آن صورت و یا خط [illegible] از صاحب صورت بشنود با مشورت حواس باطن سلطان عشق در دل

نزول کند و گاه باشد که چشم ظاهر چیزها از تناسب صورت یا حرکت آن صورت یا خالی از صاحب صورت
مشاهده نماید بمرافقت حواس باطن شاه عشق بر کشور دل مستولی شود و گاه باشد بمجرد دیدن و شنیدن
بی آنکه حواس باطن را در آن دخل باشد عشق حاصل گردد و گوش باطن و چشم باطن را از این مقوله [illegible]
و در پیش عشق نه از این نمط و خواهان فقیر را حالت آخر روی داد و بمجرد دیدن بی شراکت حواس باطن از
پای در افتاده و خرد و جان را بر سر دل نهاده دل را هر چند پند دادم و بند بر پایش نهادم نشنید و نه پسندید
نظم چو دیده دید دل از دست رفت و چاره نماند نه دل ز دیده شکیبد نه دیده از دیدار عاقبت بشأ
عشق از یکار آمد و کار یکار رفت و از من گوشه گرفت و این حالت بعینه در روی سرایت کرد و این بیت
خواندن گرفت شعر هر که او هر یک از خوبی جست عشق او جز رنگ و بوی چیز جست و معنی این بیت
مولوی بیت میل معشوقان نهان است و ستیر میل عاشق با دو صد طبل و نفیر بظهور عکس بخشید
اندران وادی که راستر شد بدید بلب ستر را مدتی باز او دید کلمات راضیا نگفتنا آغاز و سخنان [illegible]
ساذکر و در مرتبه ولایت از مقالات و حالات اندیشه انکار گشت چه که عشق لا ابالی و مقام ولایت و عقل
را اقتضای در مقام نبوت است ضدان لا یجتمعان آن اسلام است و این ایمان و العقل و التوحید علویان
و الجبر و القدر امویان نبی اهل عشق علوی و اهل عقل اموی باشد عقل معاد را نبی گویم عقل معشوق
را میگویم زیرا که عقل معاد همان عشق و با از مراتب عشق است و ظهورش در انسان کامل واقع شده
و صورت عقل معاد نبوت است و معنی عقل معاد عشق و مراتب دارد در مرتبه انا مدینة العلم و علی
بابها شده و در مرتبه انا و علی من نور واحد و در مرتبه لولا علی لما خلقتک و در مرتبه انت منی بمنزلة
هارون من موسی حسنك حسنى واحد و حیاتنا شیء و جبر و قدر از عقل معشوق ناشی است و آن نیز [illegible]
نسبت دارد و ظهور تام آن در سفرا اسیر بوده لاجرم موسوم با مویان فرموده نظم عقل چون شحنه است
سلطان چون رسید شحنه بیچاره در کنجی خزید مراد عقل معشوقست که شحنه را انکار گرفت شد و طا
هوی غالب آمده است والسلام علی من اتبع الهدی ذکر قریه حصار زاج چون در قرب و جوار او بایا معدن زاج
بسیار است لهذا قریه حصار زاج موسوم شده بلندی واقع و جوانب او بعید اش واسع است و آبش گوارا
و هوایش دلکشا و از هر طرف قریب بکفر بنج کم و جنس جبال شامخه دارد و قریب دو هزار باب خانه در آن
و چند پاره قریه معمور مضافات او است و باغات فراوان و آبهای روان دارد و آن قصبه در سه منزل
شهر سیواس و جهت مشرق وی و عرفا در زمان اتفاق افتاده مردمش همگی نیک و حنفی مذهب و غالب
از مردم بنانشند دائم حروف بر سبیل هوا از انها بگذشت و گویا [illegible] روز توقف کرده ام

ذکر جند قنسرین بکسر قاف و تشدید نون و کسر سین و را مع الیا و سکون نون ملکی است از کشور شام و در قدیم
اسم آن جند سر با بوده بضم سین و محدود است از طرف جنوب بولایت حمص و از سمت شمال بارمینیه
صغری و از جهت مغرب بدریای اخضر و از طرف مشرق بممالک دیار بکر و مشتمل است بر بلاد قدیمه و مداین
عظیمه و قصبات معموره و نواحی مشهوره و جبال و تلال و امکنه دلکش و بیابانات و اکثر بلادش
از اقلیم چهارم و قلیلی از سیم است عذب آب و هوایش اغلب اوقات نیکوست و مرغزارهای دلنشین و شکارگاهای
بی شمار دارد و میوه های گرمسیری و سردسیری فراوان و اقسام حبوب و غلات فراوان و اکثر زراعات
آن دیار موقوف بنزول باران است و طوایف مختلفه از عرب و کرد و ترک و فرنگ و عبری و یهود و نصاری
در آن دیار مسکن دارند و اغلب قوم عرب و شافعی مذهب و برخی حنفی و دیگری حنبلی و دیگر [illegible] و دیگر
نصیری و دیگر شیعه امامیه و [illegible] بسیار اند و شهرها [illegible] بالس و حلب و
حصن منصور و [illegible] و عین تاب و قنسرین و قلعة الروم و مرعش و معرة النعمان و معرة المصرین از
بلاد آنجاست ذکر قلعة الروم از مضافات حلب است گویند جائی خوب و محل مرغوبیست راقم ندیده ذکر قریون
قریه ایست قصبه مانند و محلی است دلپسند و قریب هفتصد باب خانه در اوست و چند قریه مضافات
اوست و [illegible] در دامن کوه اتفاق افتاده و سمت مشرق گرفته و سایر اطرافش گشاده است و سمت مغرب
دمشق واقع و مسافت دو مرحله دور و اقسام فواکه و حبوب در آنجا موفور است بمرتبه که فواکه در آن قصبه
بطریق بیع و شری مذموم است و مردمش خوب صورت و صاحب جمال و مخلص اهل حال و ارباب کمال اند و
عموما شافعی مذهب و قلیلی امامیه اند ذکر بقاع ناحیه ایست بقاع و مردمش بنا و صناع و قرای و املاکها
و مزارع [illegible] دراوست و آب و هوای آنجا بغایت نیکوست و باغات فراوان و آبهای روان دارد
آن ناحیه طولانی و طولش از شمال بطرف جنوب واقع و میان جبل لبنان و جبل [illegible] اتفاق افتاده و
سمت مغرب دمشق [illegible] و از ملوک [illegible] و اکثر مردمش شیعه امامیه اند ذکر قوص نام
دو موضع است یکی نام قلعه از قلاع خیبر بوده و جناب [illegible] آن قلعه را گشوده است و دیگر نام بلده ایست
از بلاد صعید و از مضافات کشور مصر و [illegible] آنرا قفط گویند بلده آباد و شهریست خجسته بنیاد است و هفتاد
قریه معموره دارد آبش از رود نیل و در کنار [illegible] است و هوایش بگرمی مایل و ارتفاعش [illegible]
حبوب و شکر و نیل و اکثر حبوبش [illegible] شود و مردمش قوم عرب و شافعی مذهب و [illegible] محمد بیک نام
بود در فتوت و مروت و سخاوت از همگنان گوی سبقت می ربود در موضع خود ذکر احوال آن عزیز خواهد آمد
ذکر قنسارنیه از بلاد شام است گویند بلده خوب و شهری مرغوبیست راقم بزای العین ندیده ذکر قزان بفتح قاف و الف و زای

دوم الیاس از اسلامبول مسافت سه مرحله دور و بلده ایست مسرت موفور [illegible]
است چنانکه عطر گل گرفتن مخصوص بدان ولایت است و باطراف عالم از آنجا میبرند اگرچه راقم بدان دیار نرسیده
اما حقیقت آنجا معلوم گردیده است هوایش بسردی مایل و آبش معتدل و در میان کوهستان اتفاق
افتاده است و مردمش اکثر حنفی مذهب [illegible] دارد ذکر قرقیشم بندریست از بنادر اناطولی و در
جبال [illegible] واقع و سمت جنوب و مشرق وی جبال [illegible] دارد و جهت شمال و مغرب بحر روم [illegible]
[illegible] بندر و اصل آن شهر در کوهسار واقع است و در سه هزار خانه دراوست و باغات بحد و نهایت ندارد
[illegible] و اکثر آن باغ انگور است و مردم آنجا همگی ترک زبان و حنفی مذهب و خالی
از مروت نباشند ذکر [illegible] نام طایفه ایست از ترک [illegible] و اکثر بلاد فارس و عراق
و آذربیجان و شروان و خراسان و کابل و زابل و روم سکونت دارند اما اکثر ایشان همت عالی و فطرت بلند
و رای صایب و عقل شریف ندارند ذکر قصیر بضم قاف و فتح صاد مع الیا و سکون را نام چند موضع
یکی در دیار شام و راقم ندیده و دیگر بندریست از بنادر مصر وی در کنار بحر قلزم واقع و مسافت چهار
هفت فرسخ از آبادی دور است و آب در آن بندر نیست و از دور زمین راه می آورند و در نواحی آن از هر
طرف دو فرسخ گیاهی نمیروید و ریگستان و قریب هزار باب خانه در اوست [illegible]
[illegible] که آنجا آباد باشد و معبر حجاج و مسافرین گردد ظاهرا هیچ گونه خوبی ندارد و مردمش [illegible]
و شافعی مذهب و گروهی بی ادب اند ذکر قیروان از بلاد مغرب زمین و شهریست عظیم [illegible]
و از مداین عظیمه است و قرنها پیشتر دار الملک دیار مغرب بوده و اکنون سالهاست که رو بخرابی نهاده
اکنون گویند پنج شش هزار خانه دراوست و نواحی چند از مضافات اوست و هوایش بگرمی مایل و آبش
معتدل و خلقش مالکی مذهب و قوم عرب اند ذکر قنوج بضم قاف و تشدید نون و سکون جیم شهریست
از قدیم از صوبه پنجاب و هوایش مسرت [illegible] است و آبش گوارا و خاکش دلربا و در مردمش ملاحت
[illegible] قریب جبال واقع و طرف جنوب کشمیر و مسافت هفت مرحله دور و در قدیم بغایت معمور بوده اکنون
[illegible] هفت هزار خانه در اوست و نواحی بسیار خوب مضافات اوست آبش سالم و هوایش ملایم و مردمش
عموما سبز چهره و از متاع ملاحت باهره اند و اکثر هندو و سنی و حنفی مذهب اند ذکر قنه بضم قاف
و تشدید نون بندریست از بنادر صعید و از مضافات مصر وی در کنار رود نیل واقع و [illegible]
[illegible] واسع است و هوایش گرم و آبش گوارا و قریب دو سه هزار خانه در اوست و قرای معموره مضافات
اوست و مردمش همگی شافعی مذهب و قوم عرب و غریب دوست باشند از قاهره مصر تا بندر قنه

بیست و چهار مرحله دور است و سمت جنوب واقع شده است **ذکر قاهره** دار الملک مصر است و آن بلاد
نیز گویند و در این زمان مراد از مصر مطلق قاهره است در حرف میم مذکور خواهد شد **ذکر قریش** لقب
کوی است از عرب که طایفه قریش بدو منسوب اند در حسب و نسب رسول اکرم صلعم خواهد آمد **حدیقه**
بیست و دوم در بیان حرف کاف بر خواطر معرفت مآثر علمای خبیر و بر ضمیر صفوت تخمیر فضلای بصیر پوشیده
این معنی عکس پذیر خواهد بود که در حرف کاف بلاد بعید و قریب واقع شده است و اختصار آن را
و استماع کرده بعضی مشهورتر آنها را مرقوم می نماید **ذکر کرمان** نام دو ولایت است یکی در کشور روم
ایلی واقع شده دوم دیگر در کشور ایران و این ولایت مشهور جهان و معروف دوران است از جانب جنوب به ولایت
شبانکاره من بلاد فارس و مکران و از سمت شمال بیابان خراسان و قهستان من مضافات خراسان
و از جهت مغرب به ولایت عراق عجم و از طرف مشرق بوادی لوط و سیستان و محتوی است بر بلاد قدیمه
و قصبات عظیمه و نواحی دلگشا و قرای جنت فزا و مشتمل است بر هجده بلوک معمور و بلوکات آن
بیکدیگر دور و اکثر آن از اقلیم سیم و بعضی از چهارم و کوهستان و بیابان آن مکان بارز و بلوجان است و از بلاد
و بم و جیرفت و سیرجان و بردسیر و نرماشیر و افشار و رفسنجان و هونکر و کبنان و خبیص و نرماشیر
و رود بار و باقی و شهر بابک از بلوکات آن دیار است و اکثر آن از معمورات و باغات آن اکثر املاک
کبان بوده و همیشه گماشتگان ایشان در آن دیار حکومت میکرده تا آنکه آفتاب دولت اسلام بر کشور
ایران پرتو انداخت و در زمان خلافت عمر بن خطاب سنه بیست و دو هجری عاصم بن عامر آنجا را مفتوح
ساخت و بعد از انقراض دولت خلافت خلفا گروه بنی امیه آن دیار را مسخر کردند بعد از انقضای دولت
آنها بنی عباس در حیطه تصرف آوردند و در اواسط دولت ایشان ملوک صفاریان از اولیای دولت
بنی عباس انتزاع نمودند و ملوک سامانیان از صفاریان استرداد فرمودند و سلاطین غزنویه از
سامانیان بگرفتند و بعد بدست ملوک سلاجقه افتاد آنگاه بتصرف خوارزمشاهیان در آمد
آنگاه قراختائیان بدانجا استیلا یافتند و از جانب خاقان چنگیز بر رشته سلطنت تافتند در
زمان حکومت ایشان در گذشت کوکب اقبال آل مظفر در آن کشور ظاهر گشت و امیر تیمور از آل مظفر
استرداد کرد و ملوک ترکمانیه از آل تیمور انتزاع نمودند و ملوک صفویه از ترکمانیه مصفا ساختند و
جماعت افغان در اواخر دولت صفویه بر آن دیار مستولی شدند و نادر شاه از افغان باز گرفت چون
دولت نادریه در گذشت چندگاه آن دیار بطریق ملوک طوایف شایع گشت آخر الامر امرای زندیه در حیطه
تسخیر آوردند و اولیای دولت قاجاریه از ایشان انتزاع کردند تا اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و

دو هجری است در تصرف اولیای دولت قاجاریه است پوشیده نماند که قدیم الزمان مردم آن مکان زردشتی
بودند و بعد از ظهور ملت بیضای اسلام قبول نمودند و طریق مذهب ابوحنیفه می پیمودند تا آنکه
مروج مذهب اثنی عشر شاه اسماعیل بن سلطان حیدر صفوی خروج کرد و اهل آن دیار را بزور
شمشیر صوفیان صفوت ضمیر در حیطه مذهب حق در آوردند اکنون در آن ولایت صاحبان پنج مذهب وجود دارند
اول فرقه اثنی عشری این فرقه سواد اعظم اند دوم زمره بکری عمری سیم طایفه اسماعیلی چهارم فرقه غالی
پنجم جماعت زردشتی و این چهار فرقه نسبت آنکه تخمینا اهالی ده هزار خانه مردم اند **ذکر کواشیر** دار الملک
کرمان است در زمان ما مراد از لفظ کرمان مطلق از آن است بحر زبان عطارد دستگاه اشتهار دارد
الامان میگویند این کواشیر و هوایش فرح خیز و خاکش نیک و مردمش بلند و غلات از حبوب و
نواکه بهم مرغوب آنجا در زمین هموار اتفاق افتاده و سمت شمالش آبادان گرفته و سایر اطرافش گشاده است و
ذر بیجنه ابرخانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات
فب و عرضش از خط استوا **لط** آبش از قنوات و هوایش باعتدال قریب و مردمش از زردی با ضعیف و لاغر
و کشتار داده در بنای آن اختلافات در تاریخ کرمان مسطور است که در بدو حال اکتشاف بهرام است
انجا را ساخت و اردشیر بابکان حصار استوار در آنجا طرح انداخت و سمی به بردشیر نمود طالع عمارت
برج میزان بوده و بهرام بن شاپور ذو الاکتاف بیان عمارت افزود و بهرام بن یزدجرد در وسعت و عظمت آن
کوشید و در اواسط دولت سامانیان معمور از بقایا انجا امید در کتاب معجم البلدان مسطور است که حجاج
عضبان بن قبعثری را بفتح آنجا نامزد نمود و چون بسرحد آن ولایت رسید بحجاج نوشت ان قل الجیوش بها ضاعوا
وان کثرت جاعوا حجاج ایشان لشکر را طلب فرمود و در زمان عمر بن عبد العزیز مفتوح کردید و عمر فرمود مسجد جامع
در آنجا ساختند و امیر علی الیاس بر آن قلعه کشید بنا بر تعدد سپاه مخالف و موالف بر بنیاد آنجا مکرر خرابی
رسیده است و در سنه هزار و دویست و شش هجری بحکم آقا محمد خان بحکم آقا محمد خان از زمان لطفعلی خان زند سخت
آن دیار یکجان و یران کرده جمعی کثیر بقتل رسیدند و بقیه السیف اسیر و آواره شدند و اینهمه از شومی ملا
عبد الله و لعط بود که بر قتل مشتاقعلی شاه فتوی بر سم جرات نمود و مردم نادانی ساخت و خاندان خود
کرمانیان را بباد انداخت از تحایف آنجا شال است که آنجا بافته میشود چنان لطیف می بافند که شال کشمیر
شبیه میشود و طاقه جهل مثقال طلا خرید و فروخت میشود و با طراف عالم شال کرمان برده میشود و
دیگر زیره است و زیره کرمان مشهور جهانیان است و ارباب وجد و حال و اصحاب فضل و کمال از آن دیار
بسیار برخاسته اند و بزیور فضایل صوری و معنوی و کمالات ظاهری و باطنی آراسته اند از آن جمله آذری قم

عرفا شاه شجاع و شاه نعمة الله ولی و ابو حامد اوحد الدین و خواجه عماد فقیه و خواجوی و از شعرا مولانا
وحشی و خواجه شهاب الدین بیانی تخلص و رشید عبد رفیع الدین از آنجا بوده اند و جمعی کثیر از فضلا
نیز از آن دیار ظهور نموده اند پوشیده نماند که در آن ولایت خاندان کرام و دودمان عظام اند که بعلو
شان و قدامت دودمان معروف و به نیکی سیرت و خوبی سریرت موصوف اند من جمله سلسله شاه
رخ خانیه است که در اکثر زمان حکومت کرمان با آن خاندان متعلق بوده و شاهرخ خان در زمان کریم خان
زند لوای حکومت آن دیار بطریق استقلال بر افراشته و بعد از او اولاد بکتاش خان افشار و از امرای جلیل
القدر شاه عباس ماضی بوده و ابراهیم خان قاجار حاکم آن دیار آن خاندان را چنان پریشان نمود که آثار ایشان ختم
کرده بهتر از آن تصور نتوان نمود دیگر سلسله سادات قادریه است ایشان سادات عظیم الشان اند
همگی اهل حال و صاحب کمال اند بزرگ آن سلسله اکنون سید محمد صالح نام دارد نقشبندی عالی مقام
و به زیور فضایل انسانی آراسته و بکمالات نفسانی پیراسته و در معارف صوری و معنوی مهارت
و بکرامت نفس و وسعت خلق با امثال است و صحبتش بغایت مفرح و منبسط بود و سفر عراقین و خراسان
کرده و با بسیاری از علما و عرفای عصر لیالی و ایام بر آورده نسبت ارادت آن بزرگوار بجناب عارف سبحانی
حسین علی شاه اصفهانی است قدس سره العزیز دیگر طایفه آقا علی که بعضی شان مشهوراند و اکنون
بزرگ آن طایفه میرزا حسین خان است که بحلیه کمالات انسانی و فضایل نفسانی آراسته است و قریب
بیست سال بشغل وزارت ابراهیم خان اشتغال می‌نمود و در آن امر خطیر غایت کفایت و درستی و رشد
و کاردانی ظاهر کرد از فضایل ابراهیم خان یکی آن بود که چون ملازمی در ملازمت و خدمت او وفق الحکم
دولت و سامانی بهم رسانیدی بهانه کرده اموال آن ملازم را گرفتی و ضیاع آن بیچاره را بر چیدی بجمیع
بوقتی محتاج گردانیدی علی هذا در سنه هزار و دویست و سی و چهار هجری بهانه نموده وزارت مآب را
گرفته جمیع مال و ضیاع و عقار وی را متصرف کرد و چنان آتش ستم افروخت که دود از آن خاندان برآورد
دیگر سلسله خواجگان است خاندان قدیم و دودمان عظیم و اهل علم و قلم و در اکثر فضایل صوری و
معنوی بر امثال مقدم اند ذکر احوال بزرگان آن سلسله عنقریب مذکور خواهد شد و دیگر طایفه
کلانتریه اند میرزا حسن خان ابن میرزا تقی زبده آن خاندان است امیر جلیل القدر و بزرگ منشرح الصدر
است سلوک ستوده و حسب و کرامت نفس ممتاز و بصدق نیت و صفای طویت و جودت ذهن
با امثال [illegible] از زمان دولت شاه عباس ماضی تا حال باعقب کلانتری آن دیار بوده اند و گاهی نیز بر
سریر امارت و حکومت آنجا جلوس نموده اند و خان معدلت نشان مطبوع طباع جمهور ناس و مقبول

عرفای معرفت اساس است و از مریدان جناب مظفر علی شاه قدس سره العزیز می‌باشد و مخلص اهل حال و محب
ارباب کمال است و اکنون بحکومت سیرجان مشغول است و خان ذیشان از چهار برادر عالی گهر است ارکان
جلیله علیرضا خان است که حکومت خبیص و حوالی آن متعلق بدو است و جوانی بغایت نیک سیرت و خوش صورت
و خوش خو است **ذکر رونق علی شاه** عارف معارف سبحانی و دارج معارج حقانی بوده و در فقر و فنا و صدق و صفا
کوی مسابقت از اکثر عرفای زمان می‌ربوده آن بزرگوار از خلفای واقف سر سبحانی جناب نور علی شاه اصفهانی
قدس سره العزیز بوده و جامع علوم ظاهری و باطنی و حاوی فضایل صوری و معنوی بوده و سفر خراسان و عراقین
و فارس نموده و جمعی کثیر از علما و عرفای عصر را ملاقات فرموده و جور بسیار از ابنای روزگار کشیده و در هر محفل از
جام ملامت که مدتی اهل زمان چشیده و چون ابراهیم خان بعداوت فقرا و اهل الله مجبول بود و از لوازم مروت
نسبت بدرویشان و گوشه نشینان هیچ گونه تقصیر نمی‌نمود لهذا آن بزرگوار را ایذا و اذیت فراوان کرد بحکم
نمود که در چهار سوق سخن کرامت را چوب زدند آنگاه مؤاخذه عنیف و مصادره نه زیاده از تکلیف فرموده چون
از مخارف دنیوی آن بزرگ را چیزی نبود مردمان لرضات الله وجه او را دادند و زبان طعن و لعن بر آن ستمگر گشادند
چندگاه دیگر آن بزرگوار در قید حیات بود و اوقات گرامی را بتالیف و تصنیف نظم و نثر صرف می‌نمود تا
آنکه در حدود سنه هزار و دویست و بیست و پنج از این سرای پر محنت و رنج در گذشت و در قرب مزار فیض
مدار مشتاق علی شاه طیب الله ثراه آسوده گشت رحمة الله علیه عارفی گفته اگر لهذا هیچ گونه از ذوق نباشد
همین لذت کفایت و این نعمت وافی است که از جور جابران و از ظلم ظالمان خلاصی می‌دهد و از دست اشرار روزگار
و مردم ستمکار می‌رهد و چه خوب گفته است میر غیاث الدین منصور دشتکی این قطعه را **نظم** گر فقر کم خوری
لذت ندارد مزاحم خلاصی دهد جاودانی: اگر قلتبان [illegible] قلتبانان: وگر قلتبان است از قلتبان و از
نظم و نثر آن بزرگوار قریب چهل هزار بیت در صفحه روزگار یادگار است از آن جمله رسالة الغرائب که احوال
مشتاق علی شاه قدس سره و مناوله الی آخر بوده و آن درج است و آن بحر حدیقه حکیم سنائی است و دیگر دیوان
و آن قریب شش هزار بیت که وحش [illegible] و دیگر سه جلد جنات الوصال است و آن در بحر مثنوی گفته
شده و اصل آن از جناب نور علی شاه قدس سره است و دو جلد را آغاز نموده و شروع بجلد سیم نموده بود که
رحلت کرد و آن بزرگوار جلد سیم را اتمام کرده و سه جلد دیگر بر آن افزوده و دیگر رسالة المرآت المحققین
که بطریق نظم و نثر تالیف فرموده و حقیقت حال [illegible] را در آن بیان نموده است
چون اشعار دیوان آن بزرگوار حاضر نبود لهذا مختصری چند بیت از کتاب جنات الوصال عبادت نمود
نظم چار وادی در محبت بر شمار [illegible] چار چون محبت تخت شاه تخت چار پایه شد الف [illegible]

وان بر عشاق بی برگ و نوا حب وود و دیگران عشق و هوا با همه ارباب دین معه آدمی هر یکی شان ما هی و شادی
ماهی عشق جو دریای انذر بنا شاد بیش ذهب و قبول باد شا همین باز جست بخشش از دلبر هر دو هم صد ماتم و صد شادی
وادی حیرت نوشیدن مکن مانده سر گردان بر اهل برخ به او بیانات که هیلاد فر نهالاد اندرین وادی فنا و جلال
هیچ ره بر جای اوری طی نکرد تا نکه جان صد حجابی نکرد صد هزاران گلعذاران در دو برد وین بیابان را با پا فرش برد
ریلیان بحر امکر کوی بلاد کس بی برگاه هزاران بیت لاست ز غلط گفتم بدین بیکد کی او فتاد حسنگاه را یادی
جان پاکان بر درا بر کشته حالت خرد از غلط الحظا کن نهان این بیان ز ره نیستان زد هیهات کان بر چه بود و دای و دو منتخب
دو بین با برین بخت پادشا که زند الدنیا بدم خانه خا خانه دل هست هفتاد پیغمبری صد و قلب بیسم خانه شد
بر فؤاد مهجة القلب ازین بی سویدا بر خدا نی عتیق : نور دو امد عجب کرد بیاد جان در دل اداد ار ام در
هان ز القاب محب سیمی کان بود عشق او دم نرسیدی هر که عاشق کشته او هر که زند چون دلش از حبه نصر آشخ
عشق با بد جذبه در ذات نوال در هوای حسن هر جمال شاه فنا عشق چون بر باز کرد در هوای صید که بوداز کرد
کز کشاکش بر دو سو نعما از محبت جاذبین القا از هوا نه که هوای نفس و لت از هوای کز ولای او دستا
از هوا کز حب و دو عشق نعما از هوا محبوبیان کر ناب از هوای کاو لیا را در سرات از هوای کانبیا را در قرب
از هوای کاصفیا را صفو تا از هوای کانقیا را در قربت متقین را هین قربان هوا زاکر تقوی رهد شد از
اندرین وادی کز نام از هوا بکعلم باشد فنا در بقا از فنا که غم دنیا بود از فنا کاندر ره مولا بود
چه غم دنیای حسن از زوال چه غم هوا و هلاک اند خیال جور و ظلمان هست وجه الله بقین کل شیء هالک الا هو بین
غیر وجه الله باقی هست نیست اندرین میخانه زین شاه هست نیست ساقی باقی جو وجه الله ما فنی باقی دل آگاه ما ست
وازان بزرگوار کرامات بسیار حکایت می نمایند و خوارق عادات بیشمار نقل میکنند از انجمله جمعی کثیر از
اهل ایمان برای فقیر نقل نمودند که باغما العین مشاهده کرده بودند که از فرزندان یکی از دوستان آنجناب
در شرف موت بود و تعلق خاطر بدان فرزند بسیار داشته و اطبا اندرا و معالجه نموده مفید نشده آخر
الامر بخدمت آنجناب آمده تا الان و کرا ان کشته عرض نموده و سر بالین فرزند آنجناب برده جمعی که قطع امید
از حیات آن بیمار کرده بودند پنهان و آشکار تقریر نمودند که بر سر بالین مرده طبیب آوردن چه فایده
دارد و آنجناب التفات بقول ایشان ننموده باندک زمان مراقبه رفته بعد سر بلند کرده فرمود که شما را
باری تعالی شفای عاجل کرامت فرمود و بر جمعی متوجه شده فرمودند مشغول شوید چون آنجناب بر سر بالین
بیمار حاضر شده ملاحظه میکنند که گویا هرگز از مرض بیمار نبوده و الدین و اقربای آن بیمار بعد از مشاهده
آن کرامت لوازم حمد و شکر حضرت معبود کار را بتقدیم رسانیده همگی در حلقه ارادت آنجناب در آمدند

و دیگر جمعی از ثقات حکایت نمودند برای فقیر که عبد الحسین خان بسبب مخالفت کردن با آنجناب بنکال
و عذاب ابراهیم خان گرفتار شده و در غربت وفات یافت و عبد الحسین خان نیز برای این مطلب گواهی
میداد و زبان اعتراف بجرم خود می گشاد و دیگر جمعی داده بود از مومنین خوزستان و عیسانی ابراهیم خان
میدانستند چند گاه و الله اعلم بحقایق الحال ذکر صمد علی شاه اسم شریفش میرزا محمد صادق و برادر میرزا
ابو الحسن خان و مقتدای اسماعیلیان است در صدق و صفا و فقر و فنا و اکثر سالکان مسالک یقین
تفوق میجویدان بزرگوار از مریدان مظفر علی شاه و از خلفای سلسله علیه نعمت اللهیه بود و مشرب فنا
و آنجناب غلبه داشت و با وجود غلبه حال و کثرت وجد چند گاه بحکم آقا محمد خان پادشاه ایران سر
بر حکومت کرمان پای گذاشت و داد عدل بداد و ابواب شفقت و مرحمت بر روی رعایای کار جمهور رعایا
بگشاد و بالاخره بسبب اینکه اهل فساد و افساد حشاد شهریار ایران آن بزرگوار را معزول نموده بدار الملک
طهران طلبید و آنجناب مدتی در آنجا تشریف داشت و فتوحی حالتی بروی روی داده ابجه اسباب
و تجمل دنیوی بود همه را در راه خدا انفاذ داد و دست بجناب خدا بر آنها افشانده قلبی مجرد خویش نگذاشت
و بعد از قلیل مدت لوای عزیمت بصوب آخرت برافراشت رحمة الله علیه جناب مظفر علی شاه طیب الله رمسه
در دیوان شریف خود بجند جا نام صمد علی شاه را برده و در تحقیقات خود آن بزرگوار را تمجید و تعریف کرده
و ان از تخصص دل معظم فرموده است و منور علی و عشق علی را باطاعت و انقیاد آن بزرگوار امر نموده است رحمة
الله علیهم اجمعین الی یوم الدین ذکر مولانا مظفر علی شاه ابن میرزا محمد کاظم اسم شریفش میرزا محمد تقی زبده
غربای زمان و مقدم حکمای دوران بود و در علوم نقلیه و فنون عقلیه وحید عصر و فرید دهر بود و
کتاب بحر الاسرار بر کمال آن مقدوح احوال دلیل است قاطع و دیوان مشتاقیه برهانی است ساطع همانا
قرون بسیار بر دور نموده که مانند مولانا عارفی ظهور نکرده و مثل او حقایق و بسیاری دقایق بیان ننموده
باشد حضرت مظفر عارف مولوی جلال الدین رومی است و میان آن دو بزرگوار مناسبت تمام است
چنانکه مشهور است که مولانا شمس الدین تبریزی بانی بوده و مولانا رومی زاد بوده و مشتاق علی شاه نیز
بانی بوده و مولانا مظفر علی شاه زاد بوده و چنانچه مولانا مقطع غزلیات و قصاید خود را بنام شمس تبریز
الدین کرده مولانا مظفر علی شاه نیز مقطع قصاید و غزلیات خود را باسم سامی مشتاق علی زبده و شمس
الدین را بعد شهادت رسانیدند مشتاق علی را نیز شهید کردانیدند باعتقاد فقیر در اسم عشق و هم
فنا و سوز و نیاز وجد مولوی کرمان و مولوی روم یکسان اند بلکه در بعضی فضایل ظاهری مثل از
حکمت اشراق و مشاء مولوی کرمان بر تر بوده و سایر علوم ظاهری گویا برابر اند و الله اعلم بحقیقة الاحوال

باقی حال آباء و اجداد مولانا در کرمان بشغل طبابت اشتغال مینمودند و در کمال عزت و احترام میبودند
مولانا در بدایت حال بتحصیل فضل و کمال اشتغال مینمود و در اندک زمانی در علوم عقلیه و نقلیه گوی
سبقت از فضلای دوران ربود و صیت فضائل و کمالات آن بزرگوار بگوش هوش اعالی و ادانی رسید
طالبان علم از اقاصی و اباعد بخدمتش رسیده فیض یاب میگردیدند و مسائل عقلیه و نقلیه علمای عصر بآن
جناب رجوع میکردند و چون از علوم ظاهری باطنی ندید و از معالم صورت بوی معنی نشنید لاجرم طالب
پیر و مرشد گردید در همان ایام بخدمت عارف بالله جناب نور علی شاه و مشتاقعلی شاه و رونق علی شاه
قدس الله اسرارهم رسید و بعد ه مشتاقعلی شاه طیب الله ثراه گشت و بحسب الامر جناب نور علی شاه
قدس سره العزیز و رونق علی شاه رحمة الله علیه از فرزند ارشاد و تلقین نمود و چند سال در ملازمت آن
حضرت و مشتاقعلی شاه سلوک کرده و لوازم ریاضت و مجاهدت بجای آورده و از زمین همت باکمال از اوج
اوهام و شکوک بالا گشت و از عالم صورت و علوم ظاهری درگذشت و بمرتبه اعلی و درجه قصوی رسید
و رخصت ارشاد یافته از خلفای آنحضرت گردید مولانا از علمای سوء و عبید بطون جور و جفا دید و زحمت
از حد زیاده کشید از انجمله ملا عبدالله کرمانی بکربکی از معاندین اهل یقین بود و بر قتل مشتاقعلی شاه
قدس سره الشقی فتوی داد و اقدام نمود و در خدمت شهریار ایران آقا محمد خان سعایت مولانا نموده
و چون آن شهریار دانا و بر عواقب امور بینا بود و مضمون ارباب الدولة ملهمون آن شهریار دریافت کرده که غرض
ملا عبدالله مبنی بر غرض و در دلش مرض است وانچه درباره مولانا عرض نموده مدعی است لاجرم بر عکس ملا
عبدالله التفات نفرمود و مولانا را از کرمان بدار الملک طهران احضار نمود و چون آن پادشاه بحکم کل من
علیها فان از جهان فانی بسرای جاودانی خرامید آقا محمد علی کرمانشاهی که از جمله علمای ظاهر بود و کاسه
همسایگی از ملا عبدالله میربود و در ظلم و عناد و جور و فساد نسبت باهل صلح و سداد مقلد ملا عبدالله
بود و مولانا در تقلید بروی تفوق و تقدم مینمود باعتضاد حاجی ابراهیم خان شیرازی مولانا را از کرمانشاهان
برد و نسبت بحضرت مولانا لوازم ایذا و اذیت و اهانت بجا آورد و چون فضیلت مولانا را نسبت بخود کاملتر
اعلی میدید لهذا در صدد مناظره و مکالمه بنا نمود و هر چند مولانا فرمود که مجلس شود و مناظره کنیم بادا نشد
کرده که حق آشکار آقا محمد علی از خوف قبول ننمود تا آنکه در سنه هزار و دویست و پانزده در بلده مذکوره از جهان بجهان
ملال بسرای بهجت مآل انتقال نمود و در خارج دروازه شهر مدفون گشت بعضی برانند که بزهر ستم آقا محمد علی
از عالم فانی مولانا درگذشت رحمة الله علیه مولانا را تصانیف مفیده است من جمله بحر الاسرار و دیوان مشتاقیه
و خلاصة العلوم و رساله که بنام زکریا مرقوم کرده در روش طاعت قلبیه و قالبیه و عبادات لسانیه و جنانیه در طریقت سلسله

علیه نعمة

علیه نعمة اللهیه بطریق رمز نوشته است و فقیر آن رساله را با معتقدات اشعار بحر الاسرار و دیوان مشتاقیه
در جلد اول ریاض السیاحه ثبت نموده است و در این مجموعه بجهت تیمن باین اقتصار مینماید رباعی اول آنکه
عشق بود در ره طلب دوم قدمش بریدن از کل حجب سیم قدمش بندگی و هجر ادب چارم جود وصول
فهو نعم المطلب وله ایضا در قدرت مرتضی است فتح در دل تسخیر عدوی نفس وهم کشور دل جز تیغ علی
که بشکند مرحب نفس هر زان علی که بکند خیبر دل وله ایضا ای مست شراب عشق سرمد مددی ای
ابن علی و احمد مددی و حیدر خاندان احمد مددی ای رند قلندر مجرد مددی و از آن بزرگوار دو
فرزند ذکور و سه دختر باز که هر یادگار مانده ارشد و اعلم و اکمل اولاد میرزا کاظم است که ملقب بمعصوم
مظفر علی است و در فضایل صوری و معنوی ممتاز بوده کمالات ظاهری و باطنی را امتیاز است و کونین دور
الله یار بشغل حوزوی اشتغال دارد و در غایت اعزاز و احترام اوقات میگذارد امیدوار کرم فضل الله
مایشاء و بحکم ما یرید چنان است که بکمال اعمال عارفان آگاه و مقرب حضرت الله برسد و کامیاب
شایان و مقتضی المرام مادین گردد بمحمد و آله الامجاد ذکر مظهر علی شاه اسم سامیش آقا محمد علی بن آقا
شفیع عارف بلند پایه و صوفی گرانمایه بود و جامع علوم ظاهری و باطنی بود و کسب فضایل و کمالات
در خدمت مولانا مظفر علی کرده بود جذبات آن جناب بر سلوکش غلبه داشت و در مراتب ذوق و وجد
عدیل و نظیر نداشت و آن جناب را حالات غریب و مقامات عجیب بود و در کشف حقایق و شرح دقایق
کمتر کسی با او برابری مینمود و نسب گرامیش بمولانا محمود شبستری صاحب گلشن راز میرسد و خاندان
آنجناب اهل علم و فضل و قلم و شغل و عمل بوده‌اند و در دیوان سلطنت بشغل دیوانی عمل مینمودند و
خاندان ایشان در مملکت کرمان مشهور بخواجگان اند و آنجناب در بدو حال از مشاغل دیوانی فروغ
در خدمت مولانا مظفر علی شاه و سایر علما تحصیل علم مینمود و از غایت پرهیزکاری و تقوی ترک
متعلقان و اخوان کرده در مدرسه تبریزی بالاخره بعد جناب مشتاقعلی شاه قدس سره کشته
از مشاغل درس و تدریس درگذشت نظم هر که را حضرت استاد بخواند از همه کار جهان بیکار ماند
و بامر عارف ربانی نور علی شاه اصفهانی قدس سره در خدمت رونق علی شاه تلقین یافت و از برکت
انفاس قدسی اساس آنحضرت باعلی مراتب فقر و فنا رسید و بعد از چندگاه از جناب نور علی شاه اجازت
یافته از خلفای آنجناب گردید آن بزرگوار چه قبل از سلوک و چه بعد از آن همواره در خدمت مولانا
مظفر علی شاه بودی و هیچگونه از حضور مولانا تخلف ننمودی و هنگامی که شهریار ایران آقا محمد خان
مولانا را از کرمان بدار الملک طهران احضار فرمود احضار آن بزرگوار نیز فرمان صادر گشت و

مدتی در پای تخت سکونت داشت و چندگاه در همدان بود و بار دیگر بحکم شاهی بدار الملک معاودت
نمود و بعد از وفات مولانا مظفر علیشاه از ابنای زمان بسی جور دید و بسیار حسد حساد و شماتت
اهل عناد که وجود شان در جهان مباد باو رسید بامر پادشاه آنجناب را چوب زدند و فرج الله خان سرهنگ
استغفار نمیخواست و باینکه بی رضای حضرت یاران چندان چوب وی را بان مستحق کرامت زد و اذیت رسانید
که بعد از شش هفت روز جهان را بدرود نمود و در امامزاده ناصر الدین مدفون شد و این واقعه
در طهران در سنه هزار و دویست و هفده هجری بظهور آمد رحمة الله علیه و جمعی کثیر از اعدا و احبا
بران گواهی نمودند و از آن جمله یکی فقیر شاهد نمود و آن چنان بود که فقیر در بدو حال مجذوب ولی
در اوقات ترک خواب و قلت طعام و قلت منام و دوام صیام و اجتناب از صحبت خاص و عام و ذکر
مدام اشتغال داشت و در سنه هزار و دویست و یازده هجری بدار الملک طهران بخدمت جناب
مجذوب علیشاه و مظفر علیشاه و کوثر علیشاه و درویش عباس و آن بزرگوار و جمعی دیگر از عرفای کامل
مقدار مشرف گشته و در بعضی لیالی جمعه در خدمت آن بزرگان حب رسیده میشد و از اتفاقات بر احوال این فقیر
بنظر مرحمت ایشان می آمد تا آنکه روزی جناب مظفر علیشاه معطر علیشاه را مخاطب ساخته فرمودند
که چه اهتمامی میکنی که این درویش تمکین یابد مادام کریم رحمدر جواب عرض نمود که این درویش تا سیاحت هند
نکند و بخدمت فقرای هندوستان نرسد تمکین نخواهد یافت فقیر از استماع آن کلام کرامت انجام
حیرت نمود زیرا که در خاطر فقیر قصد سیاحت بود فی الواقع همان طور واقع شد که آن عزیز فرموده بود
ذکر انیس علی آن عزیز برادر معطر علیشاه است قدس سره اسم گرامیش محمد علی است بکمالات نفسانی
آراسته و بصدق و صفا پیراسته و باخلاق حمیده و احوال کریمه موصوف و بمهر و وفا و جود و سخا معروف
این ضعیف آن عزیز را بسیار ندید بلکه کوه صاحب نایده کرامات فرموده و مهربان در صحبت از صفات
کریمه بکرامت انداهکه صاحب حال و مخلص ارباب کمال الذاکر و ارشاد ایشان میرزا علی اکبر است محبت
ندیم و صفوت ضمیر و اصابت رای ممتاز و بمعارف انسانی و فضایل نفسانی بامتیاز امید از کرم
صاحب کرم چنانست که بغایت کمال العارفین بالله برسد **ذکر نظام علیشاه** اسم شریفش مولانا احمد
ابن الحاج عبد الواحد از خاندان فضل و کمال و از اکابر اصحاب مجد و حال بود و در بدو حال از
مریدان جناب رونق علیشاه قدس سره بود و آن جناب نهایت لطف و کرم نسبت با آن عزیز داشت و بعد از
رحلت آنجناب بواسطه حقیقی بخدمت قطب العارفین مجذوب علیشاه قدس سره العزیز مشرف گردید
و اجازت یافته از خلفای آن جناب گشت اگرچه قبل از آن از جناب رونق علیشاه اذن ارشاد داشت

[illegible]

والحق در

والحق در فقر و فنا و صدق و صفا وحید زمان و در تشویق مریدان و ترغیب طالبان فرید دوران
بود و در بدایت حال بتحصیل علوم اشتغال داشت و در عنفوان جوانی قدم در راه سلوک گذاشت
و از یمن انفاس قدسی اساس بزرگان بدرجه اعلی رسید و هنگامی که فقیر در مدینه شیراز بود آنجناب
بصحبت این ضعیف میل نمود و از اذیت معاندین شیراز عزیمت فرموده چندگاه در فارس تشریف
ارزانی داشت آنگاه اعلام مراجعت بطرف کرمان بر افراشت و دو بار علاقات فقیر پیش از تشریف آورده
و بار دیگر در قصبه تویسرکان فقیر آن عزیز را دعوت کرده و از راه محبت و اتحاد با چند کس تشریف آورده
با یکدیگر بخدمت جناب مجذوب علیشاه قدس سره العزیز مشرف گشتیم و دو بار دیگر فقیر نیز صحبت ملاقات
آن بزرگوار دریافت کرمان رفته چندگاه در سر منزل محبت لازم السعادت تش روح افزای و مجلس ارم
مونسش بغایت دلگشای بود و همواره در سر انجام امور فقرا و ضعفا سعی بلیغ میفرمود و ابرهیم خان
ستمگر نسبت بان بزرگوار ابتدا و آزار بسیار رسانید و بعد از لوازم اهانت و اذیت اخراج بلدش کرد تا
و چند سال در غایت اختلال احوال اوقات میگذرانید تا آنکه منتقم حقیقی ظلم انتظام را از سر کار آن
ناس دفع نمود و با جمعی در دار الملک طهران طریق دار الجزا پیمود و بعد از استماع خبر موت آن ستمگر
آن بزرگوار چندی دیگر در قید حیات بود و در سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری داعی حق را اجابت
کرده در جوار فیض آثار مشتاقعلیشاه و رونق علیشاه بیاسود رحمة الله علیهم از آن بزرگوار عجب
نمانده در جلد مثنوی که کتاب جنات الوصال از آنجمله است اهل حال یادگار مانده بطریق مثنوی اشعار
ابدار بسیار فرموده است و چون حاضر بود لاجرم ثبت شد **ذکر هدایت علیشاه** اسم شریفش مولانا محمد
اصل آنجناب از بلوک کهستان بود و در زهد و ورع و تقوی و پرهیزکاری گوی سبقت از اکثر عرفای
ایام میربود و در بدو حال بتحصیل علوم مشغول بود و در اندک زمانی در فن فقه و حدیث و اصول و تفسیر گوی
قصب السبق ربوده بعد از آنکه حاصل تحصیل را تحصیل حاصل دیده دست طلب گریبان گیر آنجناب
گردید سفر عراقین و خراسان کرده و صحبت بسیار عباد و علما و عرفا و عارفان رسیده و در آن وقت دیده
طلب شتافته بالاخره در خدمت شیخ ربانی ملا عبد الصمد همدانی قدس سره تلقین یافته و بعد از وقعه
شهادت کثیر السعادت آنجناب بفیض خدمت العارفین السالکین حسینعلیشاه اصفهانی قدس سره
فایز گشت و از برکت انفاس ولایت اساس آن حضرت در فقر و فنا از اکثر عرفای عصر در گذشت و
ابرهیم خان ستمگر آنجناب را ابتدا و آزار بسیار رسانید و بعد از اهانت و اذیت اخراج بلده کرمان کرد
و آنجناب بکرمانشاه فرموده کریمی در این سفر گذشته خواهم کرد بعد رحلت و تضییع عیال من کرد ابرهیم خان

خواهد بود و هر چندان بزرگوار پیغام فرستاد که گناه من چه خواهد بود و جهت تا ابدالایام آن ستمکر
همین قدر گفته بود که در تقوی و پرهیزکاری و محامد احوال و محاسن اخلاق ایشان حرفی نیست اما ملا
اندرودیشان بدعا بدراو موصوف است و اگر فرضا پیغمبر آخرالزمان آمده بمن گوید که فرقه صوفیه مردمان
نیک اند اعتقاد و نیکو نهاد من بر آن پیغمبر اعتراض خواهم نمود و کلام او را منکر خواهم بود و خواهم گفت
که در نبوت مدعی است نعوذ بالله من غضب الله از این جهالت و حماقت و پناه باید برد از این گروه ضلالت
و شقاوت باید تعالی باقی حال لا ابد تا چار گشته در سنه هزار و دویست و سی و هشت هجری از دار الامان
بلاد آن عازم زیارت شاه خراسان گشت و در قرب منزل چهل زینه جمعی از جماعت بلوچ بقتل آن زبده
اطیاب بذا اسعادت ابدی رسانیدند و در آن وقت بادی تند آمده آسمان تیره و تار گردید و بعد از کم
هوا صاف شد سید محمد صالح که در آن سفر در خدمت مولانا بود جسد مبارک آن ذات بکهستان آورده
بعد از غسل و کفن دفن نمود ذکر ابرهیم خان ابن [illegible] الخان ابن محمد حسن خان قاجار برادر ابن عم
سلطان فتحعلی شاه بود و بشرف مصاهرت خدیو زمان افتخار می نمود و خواهر اعیانی فرمانفرمای فارس
زوجه آن نامدار بود مدت بیست سال حکومت تمامی دیار کرمان داشت و لواء اقتدار و استقلال
در بعضی بلاد بلوچ بر افراشت بکثرت دولت و وفور ثروت و بسیاری حشمت و افزونی جاه و
منزلت بر اکثر شاهزادگان عالیمقدار مقدم بود و اما در ترویج مکر و غدر و دنائت طبع و خست
مزاج و در افراط ظلم و حرص و طمع کمتر کسی از امرا و ملوک بآن ستمکر برابری مینمود و آن نادان با وجود
عدم معرفت عداوت زمره عرفا و اهل انزوا اهتمام تمام داشت و هر مکان اهل عرفانی و هر زمین که
اهل یقینی و هر منزلی اهل دلی استماع کردی و با یاران و ... داشتی در مراسم ایذا و اذیت او لشکر
و بلا و وکلا و ضلال هیچ کرد دقیقه مهمل نگذاشتی و نسبت باولیاء خدا آنچه کرد تفصیل آن باعث
ملال اهل حال و ارباب کمال خواهد بود و سایر احوال آن شریر را از این قیاس خواهند نمود
زیرا که فرقه درویشان و گوشه نشینان که هیچ گونه از مال و جاه و ملک و طمع نداشتند و مناسب
ظاهر و باطن خود اینگونه سلوک میکرد نظر کن بر احوال اشخاص که فی الجمله دولتی و مکنتی داشتند
با ایشان چه کرده باشد آخر الامر آه مظلومان و دعای ستم رسیدگان آن شریر را در گرفته نظم
خرابی کند مرد شمشیر زن * نه چندانکه دود دل پیرزن * چراغی که بیوه زنی برفروخت * بسی دیده
باشی که شهری بسوخت در سنه هزار و دویست و چهل هجری در دارالملک طهران بدار الجزا خرامید
و با چندین هزار وزر و وبال و خون ناحق و حق الناس و حق الله روانه دار الحساب گردید نظم تو

بیدادی که کردی و جان بردی * حسابش با کرام الکاتبین است * وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
ذکر کرجستان ولایتی است مشهور و در السنه و افواه مذکور و محدود است از جانب مشرق بولایت آذربیجان
و از سمت مغرب بولایت جانیک و بحر اسود و از جهت شمال بجبال البرز و ملک قریم و از طرف جنوب بملک
ارمنیه صغری و ایران و محتوی است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و کوهستان سخت و جنگلهای پر درخت و انهار
بسیار و چشمهای بیشمار و مجموع آن دیار از اقلیم پنجم و اکثر هوایش ملایم و عموما سکان آن دیار عیسوی ملت و قلیلی
حنفی مذهب ما قل قلیل شیعه امامیه اند و مستوی الخلقه و سفید رخسار و از متاع حسن و جمال برخوردار
و باش آچق و باش آچوق و تفلیس از بلاد آنجاست و ملک کرجستان از کثرت باران است و سالهای فراوان در تصرف
در تصرف سلاطین آل عثمان بود و مدتی ملوک ایران در آن دیار حکومت مینمودند بعد از انقراض دولت صفویه
کرجیان عصیان ورزیده باستقلال حکومت میکردند اکنون قریب بیست سال است که طایفه روسیه در حیطه
تصرف آورده اند تا حال اکثر بلاد آن دیار در تصرف روسیه است و قلیلی که کوهستان سخت و جنگلهای پر
درخت است و تردد سپاه در آنجا صعب و دشوار است در تصرف کرجیان است ذکر کردستان ولایتی است
معروف و باعتدال هوا و عذوبت ماء موصوف محدود است از طرف مشرق بولایت عراق عجم و از مغرب بدیار
عراق عرب و ربیعه و از جهت شمال بملک اردن و آذربیجان و از جانب جنوب بکشور خوزستان و مشتمل
بر بلاد معموره و نواحی مشهوره و جبال دشوار و مرغزارهای بیشمار و اکثر آن دیار از اقلیم چهارم و قلیلی از سیم
سکنه اش اکثر شیعه امامیه و مذهب علی اللهی و مذهب حنفی و مذهب شافعی و قلیلی یزیدی و از همه ایشان
کمتر عیسوی اند و عموما طایفه کرد و قلیلی عرب و کمتر از همه فرقه ترک اند و اکثر آن دو فرقه از
بلاد سلیمانیه و کرمانشاهان و کرند و همدان از بلاد آن دیار است ذکر نسب کرد بعضی گمان کرده اند که در نسب
جماعت کرد اختلاف است صاحب روضة الصفا گفته که چون بر دوش ضحاک تازی مار پدید آمد و مار ظهور کرد
ابلیس بصورت طبیبی بخدمت ضحاک رفته زبان آورده که علاج این درد منحصر است بمغز سر آدمی ضحاک بنابر
اشارت ابلیس هر روزه دو نفر کشته مغز سر ایشان را بر موضع مار می نهاد و از آن تسکین الم کرده بعد از آن چند
گاه طباخ که مغز ایشان میکشته و دیگری را در بغداد آزاد کرده بدیشان گفتی که در کوهستان بگریزید و پنهان شوید
ظلم و جور آن ستمکر رهید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده بر رفته بعد از مدتی جمعیت پیدا کردند و آن
جماعت اکنون طایفه کرد اند و بعضی گویند الاکراد طایفة من الجن کشف الله عنهم الغطاء یعنی کردان
طایفه از جنیان که خدا پرده از ایشان برداشت و از اینجا است که در مردمان و مولف کتاب
کرد بوده و در نسب کردان ذکر نموده که سلیمان بن داود جهار صد دختر از اهل مشرق طلبید

بموجب فرمان بدان ولایت رسید لهذا اکنون مسکن کردان است گروهی اند بدیوان و جنیان با ایشان همدم
کردند و چند نفر بسمع حضرت سلیمان ع رسید آن دختران را بدیوان داد و جماعت کردان از نسل همان
دیوانند در هر حال نسب عالی ندارند و طوایف کرد چند است و لغات ایشان مغایر یکدیگر است اول
کرمانج دوم لر سیم کلهر چهارم گوران و هر یک از این طوایف متفرق اند بفرق بسیار و شعوب بیشمار فرزند
ملک و بلباس و دنبلی و لولو و فیلی و ممسنی و هر یک از آن طوایف منشعب اند بچندین قبایل و عشایر و قدیم
الزمان مسکن کردان همان دیار بوده و اکنون در اکثر بلاد ارمن کبری و ارمن صغری و دیار بکر و شامات و
خوزستان و عراقین و آذربیجان و فارس و خراسان و زابل و کابل مسکن دارند و عموماً گروه مکروه و قوم انبوه
و فرقه شرارت بنیاد و جماعت هرزه و دزد و قطاع الطریق و خونریز و غدار و شور طلب و مفسد و فتنه
انگیزند و از فضایل انسانی دور و از مکارم و معارف نفور و از کسوت مردمی و آدمیت عور و از عالم قرب مهجورند
اما طایفه شجاع و دلیر و در مهمان نوازی دلپذیر و اهل حال و اصحاب کمال از آن طایفه بوده است و بوده
فضایل صوری و معنوی آراسته اند من جمله شیخ ابرهیم و شیخ علی از فرقه کرد از اهل کمال ظهور نموده اند و احوال
آن دو بزرگوار در کتب متداوله مسطور است و اکنون نیز در میان ایشان مردمان نیک نهاد و صاحب انصاف
پیدا شده و اکثر جماعت کرد که در ممالک ارمن و دیار بکر سکونت دارند پیرو شیخ عدی اند و آن از خلفای بنی
امیه بوده و یزید را نیکو دانند و مسکن آن شیخ از اعمال موصل است دیگر طایفه کرمانج و بلباس سنی حنفی مذهب و شافعی اند
و دیگر جماعت گوران علی اللهی اند و فرقه کلهر و فیلی و زند شیعه امامیه اند ذکر کرمانشاهان از بلاد قدیمه
کردستان است از اقلیم چهارم و آبش وسط و ناگوار و هوایش مختلف و بکرمی مایل و تابستانش گرم است در باغات و
بساتینش اشجار بسیار و اکثر حبوب و غلات نیز فراوان در نواحی که سردسیر است بنا کرده آن بهرام بن شاپور ذو الاکتاف
انتهی و بنا نمود و انوشیروان عادل در آن دکه صد که در عهد کیان احداث فرموده و بخاقان چین و دارای هند
قیصر روم را در آن دکه احضار کرد و خسرو پرویز باغی دو فرسخ در دو فرسخ در حوالی آن شهر آباد کرد در آن
میوه های گرمسیری و سردسیری بوده و نخچیر بسیار در آن سر داده بود که توالد و تناسل میکردند و قدیم
الزمان بلده کرمانشاهان شهری وسط بوده و بمرور ایام روی بخرابی نموده و در ایام دولت زندیه
فی الجمله معمور گشت و در زمان حکومت محمد علی میرزا اکثر عمارات آنجا از اکثر بلاد ایران در گذشت بعد
فوت آن شاهزاده فی الجمله ارکان عمارات آن شهر خرابی رسید و در سنه هزار و دویست و سی و هفت هجری
بحکم تقدیر آبادی آنجا از سیلاب بخراب گرائید و جمعی کثیر از مردمش با برف و بلا و هلاک رسانید اکنون
قریب ده هزار خانه دارد و در نواحی بسیار خوب مضافات اوست و آن شهر در بلندی واقع و سمت شرقی

واقع است

واقع است و بعضی عمارات نیز در زمین هموار اتفاق افتاده است و قلعه را اصل شهر کشیده اند و خارج
قلعه نیز بقدر شهر آباد است و دار الاماره طرف مغرب شهر بر بلندی واقع است و سمت مغرب و
شمال آن صحراست و اکثر مردم آنجا شیعه امامیه اند و طایفه نصیریه نیز هست مکرر دیده شده است و
شیخ ابو اسحق ابرهیم بن شیبان از مشایخ عظام از آنجا بوده و وفات آن بزرگوار در سنه سیصد و سی
و هفت هجری در زمان خلافت القاهر بالله عباسی روی نموده ذکر آقا محمد علی ابن آقا محمد باقر بهبهانی
در علوم نقلیه سیما در فقه و اصول فاضل یگانه بود و در فن اجتهاد گوی سبقت از همگنان میربود
و در دولت و امر و ثروت متمکن و اسباب دنیوی بسیار داشت و همواره بر توسیع جاه و جلال و
رفعت دستگاه همت میگماشت و در سلوک با ارباب دولت و اصحاب حکومت مهارت عظیم داشت
اگرچه شهریار ایران آقا محمد خان اعتنا با ایشان ننمودی و افعال نکوهیده و اعمال زشت وی را بزبان
آوردی آقا محمد علی را در فن فقه و اصول و غیره تالیفات است و از جمله تالیفات وی کتاب خیراتیه
که از خیرات جاریه او است کتابی است که بنیاد آن کتاب بر قدح و مذمت صوفیه است و اکثر مشایخ متقدمین و متاخرین
و معاصرین را در آنجا نام برده و سوء احوال و سوء اعتقاد ایشان را ذکر کرده و بدان نیز اکتفا ننموده بر قتل
العارف بالله السید معصوم علیشاه دکنی و یکی دیگر از درویشان اقدام فرمود و در هنگامی که آن حلقه
صدق و صفا عازم زیارت جد خود علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة و الثنا بود بآن شهر رسید
آقا محمد علی بقوت حاجی ابرهیم شیرازی ایشان را بگرفت و بطریق خفا در رود قره سو غرق کنانید و برای
تحصیل مراد فاسد خود از علمای آن بلاد استشهاد حاصل نمود عارف کفشگر استفتا و استشهاد را در
خصوص بعینه استفتا و استشهاد ملوک بنی امیه و بنی عباس و سایر حکام جور بود برای قتل اولیای دین
و عدم وجود صلحای امت سید المرسلین ص بود و اگر آن جناب استحصال مراد دنیوی و قبول عامه در نظر
بودی با جمعی کثیر انتخاص که بصوفیه مشهور و در السنه و افواه ناس مذکور بود در ایشان را نیز احضار نمودی
و مباحثه و مناظره کردی و اگر الزام دادی مصاب و ماجور شدی و در مقام لوم و ملامت بنامدی
نه آنکه پنهانی بنده خدا را بدست آورد و ضعفای قوم را اهانت و اذیت نمود و این همه از راه عناد
و فساد اعتقاد بود بر علما و ارباب بصایر پوشیده نماند که صوفیه صافی طویت میگویند که بنای هر عمل
بنیت حاصل است و نیت عبارتست از مردم محض اثار بر جناب باری تعالی معنی نیت و هر کار بنیت خالص
لله نباشد محض صورت عمل است نه حقیقت آن چنانکه از طرق عامه و خاصه مرویست که قال النبی ع
انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرئ ما نوی فمن کانت هجرته الی الله و رسوله و من کانت هجرته الی الدنیا

بجیبها او امرأة یکلمها فهجرته الی ما هاجر الیه و در روایت دیگر قال نیة المؤمن خیر من عمله و ایضا فرموده
انما یبعثون علی نیاتهم و ایضا قال جبرئیل عن الله تعالی انه قال الاخلاص سر من اسراری استودعه
فی قلب من احببته من عبادی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده قال من سلك طریقا یطلب فیه علما سلك الله
به طریقا الی الجنة نوم مع علم خیر من صلوة مع جهل و نیز فرموده افضل الصدقة ان یتعلم المرء علما ثم یعلمه اخاه
و نیز فرموده قلیل من العلم خیر من کثیر العبادة و ایضا فرموده من طلب علما لاربع دخل النار لیباهی به
العلماء او لیماری به السفهاء او لیصرف وجوه الناس الیه او لیاخذ به من الامراء یعنی حضرت فرموده هر کس که
طلب علم نماید از برای یکی از چهار چیز داخل آتش دوزخ خواهد بود اول آنکه خواهد که مفاخرت کند بآن علم
با علما دوم آنکه مجادله کند با سفها سیم آنکه بگرداند بسبب آن علم خلق را بطرف خود چهارم آنکه بسبب آن علم
چیزی بستاند از امرا و حکام و روایت نموده است شیخ ابو جعفر کلینی در اصول کافی از حضرت رسول
که قال طالب العلم ثلاثة فاعرفوهم باعیانهم و صفاتهم بجهت اختصار مضمون آن را ایراد و ذکر میکند معنی
آنکه حضرت فرموده که طالبان علم سه فرقه اند پس بشناسید ایشان را باصل و صفات ایشان این صنف از
ایشان طلب علم مینمایند از برای کردن کشی و مکر و مردم فریبی میکنند و این صنف دیگر طلب علم را از
برای فقه و دانائی و عمل نمودن مینمایند پس آن فرقه که طلب علم از برای تحصیل مردم میکنند رنجاننده و آزار
رساننده اند مجادل و منازع و خود را بمعرض بحث و جدال در حضور و مجالس مردمان در می آورند و
علم و مسائل میکنند و باین صفت حلم مینمایند و اظهار خشوع و خضوع میکنند و خالی اند از ورع و [illegible]
پس بکوبد و بشکند الله تعالی باین سبب دماغ و بینی او را و قطع کند و برطرف سازد از او علم و دانش را
و آنکه طالب علم برای کردن کشی و مکر و فریب نموده است دارای اهل دنیا و کردن کشی میکند با قرانی
امثال خود و تملق و تواضع از برای اغنیا و ابنای دنیا میکند فقط پس تملق از برای اغنیا حیله و هاضم
حلویات و شیرینیهای ایشان و دین خود را شکند و خراب کند است پس برطرف کند الله تعالی بدین سبب
خبر او را یعنی اسم او را و قطع کند و برطرف نماید از میان علما آثار و علامات او را و اما صنفی که طلب علم
از برای دانائی و عمل نمودن کرده اند اند و صاحب حزن اند و شب بیدار اند و از حنك [illegible]
خود بسته و قیام از شب تاریکی دارد و عمل میکند و خایف و ترسان است و خواننده است [illegible]
و مشفق و دردآورنده است بر شغل و عمل خود و بفکر دیگر نیست و اهل زمان خود را میشناسد و دوست
نا دارد از معتمدترین برادران پس قایم و محکم گرداند الله تعالی بدین سبب ارکان او را و عطا نماید و کرامت
کند الله تعالی بدین سبب او را در قیامت امان و ایمنی از نار و روایت نموده شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن

علی بن بابویه علیه الرحمه در کتاب خصال باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام که فرموده بدرستی که از علما
کسانی اند که اگر ایشان را موعظه و نصیحت نمایند تنك میدارند و خوش نمی آید ایشان را و اگر خود
خود موعظه دیگری نمایند درحالت موعظه تندی و بدخوئی با مردم نمایند پس این عالمان در
درك دوم از نار اند و بعضی از علما طریقه ایشان است که علم خود را بذل و صرف اغنیا و اهل جاه و منصب
میکنند و صرف و بذل و تعلیم فقرا و مساکین نمینمایند و از مستحقین مضایقه دارند پس این عالمان
در درك سیم اند از نار و بعضی دیگر از علما وضع و سلوك ایشان بطریق جباران و سلاطین زمان است
پس این علما در درك چهارم اند از نار و بعضی دیگر از علما جماعتی اند که طلب احادیث و اخبار از یهود
و نصاری و تواریخ و عجم مینمایند تا آنکه بدین سبب علم ایشان بسیار شود و نقل و قصه بسیار [illegible]
نمود پس این عالمان در درك پنجم از نار اند و بعضی از علما فرقه اند که خود را مفتی قرار میدهند و میگویند
سؤال کنید از ما و احتمال [illegible] میدهند پس یقین است که [illegible] تحقیق [illegible] الله تعالی دوست
کسی را که چنین باشند و بعضی [illegible] در درك ششم از نار اند و بعضی دیگر از علما
طلب علم مینمایند باعتبار تفاوت میان مردم [illegible] و این طایفه در درك هفتم از نار اند اعاذنا الله
من الکون من جمیع الاقسام اگر کسی بدین تحقیق نکرده و بر احوال علما زمان نظر کند و از حادثات
تجاوز نماید عین الیقین حاصل میکند که عموم ایشان از اقسام سبعه بیرون نیستند مگر جمعی
از ایشان اقسام سبعه را بکمال دارند مگر بندرت قلیل که صدرنشین محفل [illegible] اند و آیه
کریمه و قلیل من عبادی الشکور از حال ایشان خبر میدهد و نیز از حضرت رسول مرویست که
الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا قیل یا رسول الله و ما دخولهم فی الدنیا قال اتباع
السلاطین فاذا فعلوا ذلك فاحذروهم علی دینکم یعنی حضرت فرموده که علما امینان پیغمبرانند ما
دامی که داخل دنیا نشده اند گفته شد که یا رسول الله علامت دخول ایشان در دنیا چیست آن حضرت
فرموده که علامت دخول ایشان در دنیا متابعت و موافقت نمودن ایشان است سلطان و پادشاه را
پس هرگاه اینکار را کردند یعنی متابعت سلطان نمودند پس حذر باشید از ایشان بدین خود و ایضا
از آن حضرت منقولست که بدترین مردم از روی عذاب در روز قیامت عالمی است که الله تعالی نفع نرسانیده
باین عالم از علم او نیز آنکه هرگاه عالم عمل ننماید بعلم خود آن علم وبال است چنانچه روایت شده که العلم
بلا عمل وبال و العمل بلا علم ضلال و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که هرگاه دیدید که عالم دوست
میدارد دنیا را او را متهم بدین خود گردانید یعنی اعتماد بر قول ایشان در مسائل دین خود منمائید

پس بدستی که دوست دارند چیزی در جز محبوب خود است و علامت حب دنیا اخبار بعضی احادیث
ظاهر میشود انست که اگر دنیا رو کرده باشد بایشان خوشحال و فرحناک میباشند و اگر پشت نموده محزون
و اندوهناک باشند و نیز روایت شده از حضرت رسول صلعم که هر کس زیاده کرده علم و زیاده نکرده زهد
او بغیر اثار هدایت از زهد و تقوی و ورع زیاده نمیشود از برای او از حق تعالی مگر دوری از الله تعالی
پوشیده نماند که در مدح علم و عالم احادیث بسیار است و در مذمت عالم که عمل بعلم خود نمایند
نیز بیشمار است اگر کسی که چیز داده بمدح علم و عالم نیز اکثر چیز داده بمذمت عالم معصر در عمل و علما
معصرین است حال اند در نزد حق سبحانه و تعالی از جمال الیس ایمان ببعض کتاب و کفران ببعض
نباشد شیخ زین الدین رحمة الله علیه در منیة المریدین بعد از ذکر صفات ذمیمه و مهلکات و کیفیت
تخلیص از ان و مختص بودن علوم در انجه ضیعها نقل نموده اند که گفته که لکه ناچار است از برای دفع و
رفع صفات ذمیمه و مهلکات و حصول منجیات که صفات حمیده است رجوع نمودن بسوی علماء حقیقة
و عاملان بعلم خود و کتابهای ایشان که در این نوشته اند و نیز ظهر بوده که چه عظیم است اغترار علما
که راضی شود بعلوم رسمیه و غافل که بعد از اصلاح نفس خود و حصول از رضای حق سبحانه و تعالی رحیم
خوب گفته است شیخ بهاء الدین عاملی در این باب نظم علم رسمی سر بسر قیل است و قال نه ازان کیفیتی
حاصل نه حال در بیان سبب انکار منکران امت صوفیان مستورنشان صوفیه میگویند که اهل حق را همیشه
منکران بوده اند و انکار مسائل ایشان مسائل حق را نموده اند این گروه منکران یا خود را عالم میدانسته اند یا
متعلم یا فرقه متعلم که و ناز ادعی بحث غیر از انکه تقصیر نموده در تحصیل عالی که شرعا تابع او توان شد
اما انکه خود را عالم میدانند اگر این عالم را در منی خارج علمی حیثیت میباید که او نیز تابع عالم لازم الاطاعه
شود و منتبه شده بر او احوال او با انکه خود را عالم دانسته و مقتدا شمرده این نیز حاصل نمیشود مگر
انکه از ضعف عقل و قلت علم و کثرت حمق و عدم تتبع احادیث و اخبار رسول مختار و ائمه اطهار ع
زیرا که انکار نمودن غیر عالم اگر خود را عالم فرض کرده در صدد انکار اهل الله دلیل باشد یا انکار مسائل
اصول و اعتقادات ایشان نموده یا انکار اعمال فرعیه ایشان اگر مسائل اصول و اعتقادات باشد
بیرون از ان نیست که مسئله اصول که بزعم ان عالم فرضی خلاف قول حضرت الهی و جناب رسالت پناه
از مختص الذهن شرعی و عدم فهم سامع استماع نموده و قابل تاویل صحیح بوده انتخص داخل در تحت
اسم صوفی نخواهد بود زیرا که این لفظ و اسم را موضوع لها است موافق انچه در مبدا اشتقاق ذکر شد
ان احادیث و اقوال علما که قبل از این در موضع خود مذکور شده و معلوم است پس متمون باین حقیقت

مورد

مورد قدح و طعن نخواهد بود لا شرعا و لا عقلا پس ان عالم فرضی را طعن و قدح نمودن اشخاص که بحقیقت
حقیقی این اسم خلاف شرع و عقل است و او خود بدین طعن و قدح اولی است و اگر اجمالا استماع نموده
و در نظر او خلاف واقع نموده و قابل تاویل یا عذر شرعی مثل تقیه و یا کلام او قابل تاویل بوده هر چند
ان تاویل دور و بعید بوده باشد بر ان عالم فرضی سامع لازم است که تاویل نماید موافق فرمان شارع نیز از
برای ملاحظه قابل چنانچه احادیث بسیار منقول است که تمام اقوال و افعال مسلمانان و مؤمنان را
تاویل نماید تا انکه وارد شده که هفتاد وجه تاویل کنید و اگر باز نفس شما راضی نشود و ظن سوء و کمان
بد در حق ان قابل یا فاعل ان اقوال نکرده باید که ملامت نماید خود را لوم و قدح را در موضع اشتباه
بر مسلم و مؤمن تجویز نموده اند اگر کسی گوید لزوم در محل اشتباه بقول و فعل مسلم و مؤمن است و اسلام
و ایمان ان قایل یا فاعل غیر ثابت است پس لزوم تاویل غیر ثابت خواهد گفت میگوییم که اگر فاعل یا قایل غیر از
این امر شنیع امری که دلالت بر اسلام و ایمان او داشته باشد نمی دانسته اند و مسلمان زاده که انتخص را
معلوم نباشد انتخص را داخل مسلمانان کردن و در زمره اهل ایمان در اوردن صحیح نیست پس چگونه
صحیح باشد که او را داخل صوفیه نماید و حال انکه این لفظ وضع شده از برای کاملان در ایمان و هم
ان شخص گوید که مسلمان و از اهل ایمان و صوفی ام و اگر ان قول در اصول که محل اشتباه است در کلام
شخص غیر حاضر دیدی در این صورت مراعات مذکوره مع شئ زاید بر ان عالم فرضی لازم بل متحتم است
زیرا که در این وقت ممکن است که گفته شود که این قول را که محل اشتباه است عدو حاسدی و دشمن
جاحدی داخل کلام ان شخص نموده باشد هر چند انقول منسوب باو شده باشد بان جماعتی که این اعتقاد را
صاحب کلام دارند زیرا که معتقدان انتخص انقول را تاویلات و توجیهات صحیح موافق امر شارع می نمایند
و قبول نمودن معتقدان این قول را و منسوب کردانیدن انرا به بر ای تاویل و توجیه صحیح است زیرا که
هر چند این معنی مفاسد مقصود او بوده باشد یا وی میدانند و انرا قبول نمینمایند پس اگر انتخص منکر
را ربط با احادیث سید المرسلین و اخبار ائمه معصومین ع میبود و داخل اهل امانت و دیانت می بود
جرئت و جسارت در قدح و طعن بر اقوال شبیه جایز و قابل توجیه و تاویل نمیبود و معلوم شد که ان قادح
و طاعن عالم نبوده و خود را عالم میشمرده مع انکه نادان عالم فرضی مقلد عالی باشد تا انکه مثال
این بلا گرفتار شده و در کتاب کریمه قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا
وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا داخل نباشد دیگر انکه هر قسم کلام که از ایشان در مبادی
اگر کسی عالم مربوط بکلام معصومین علیهم السلام بوده باشد میداند که قول جنید در کلام خود شارح

صوفیه منکر آنکه آن در کلام معصومین ع همان ختم با اتصال در کلام معصوم بعینه یا بآن مضمون
وارد شده پس ظاهر شد که کلام معصوم را توجیه و تاویل مینمودند بهمان وجه کلام شیعیان و مومنان را
نیز توجیه باید نمود با آنکه موضع قدح ارتکاب ایشان را در بعضی مسائل خلافی فروعی ترک نموده در این
صورت خطا و خلل و انکار علما فرقه ناجیه اثبت و اظهر است زیرا که اتفاق اهل اسلام است که استعمال اصناف
مخالف شیعه فروعی باعث قدح و طعن در علما آن نمیشود اگر آن مسئله مخالف اجماع ثابت و محقق مذهب
امامیه بوده باشد حمل استعمال آن را بر تقیه میتوان نمود و طعن و قدح بر جا راست پس این منکر جاهل
که خود را عالم فرقه کرده تقصیرش بیشتر از آن جاهل است که مقلد است زیرا که آن گمراه و ضال است و این
عالم فرقه ضال و مضل است با آنکه این منکر اهل حق کسی بوده که علم ظاهری داشته و تتبع اخبار و احادیث
معصومین نموده و صحبت این فرقه را بواسطه ظاهر شد اما حب دنیا و حب جاه بر او غالب بوده و نفس او بی
سرکش بوده و بسبب ظاهر بین خود را اهل ریاضت و مجاهده نمی توانستند و اما باید که اکثر صورت اهل
عبادت و ریاضت و مجاهده را دام و سبب تحصیل دنیا و جاه که مقصود او بوده کنند طریقه و روش سلوک
انبیا و اوصیا و متقیان و اهل ایمان اشهر و اظهر و اعرف از آن بوده که انکار توان نمود و سلوک اولیا و
عرفا از قناعت با قل شی از لباس و معاش و مسکن و انفاق و کثرت طاعات و عبادات و مجاهدات در این فرقه
اظهر من الشمس و ابین من الامس بوده و پیش از ظهور و غلبه اثنی عشری بعضی از علما سوء عامه این فرقه را
رفض و تشیع نسبت می نمودند و دست جفا و جور و ایذا بر این فرقه میکشودند تا آنکه در نظر عوام الناس
از عامه این طایفه بی اعتبار شدند و همیشه در معرض قتل و اذیت و اخراج بلد میبودند چنانچه بر متتبعین
احوال این طایفه مخفی نیست تا آنکه اخفای تشیع را و اظهار تسنن می نمودند که اهل عامه گمان برند که ایشان
از عامه اند چنانکه از کلام بعضی مشایخ صوفیه ظاهر میشود و در کتب خود مدح خلفای ثلاثه بطریق
تقیه نمودند و بدین اظهار تسنن و اخفای مذهب حق فی الجمله از شر ناس محفوظ ماندند تا آنکه از زمان
حضرت رسالت پناهی ص و از عهد جناب ولایت مآبی مدتی مدید و عهدی بعید گذشته و نفوس
مردمان بمحبت دنیا و بزخارف آن مایل و راغب گشته طریقه انبیا و روش اوصیا از قناعت و
عبادت و زهد و عزلت و تقوی و مجاهده در نظر دنیا پرستان و عبید البطون و مروج و بندگان هوا
بدعت و بی اعتبار گردید با علمای سوء محبت دنیا و حرص جاه و وسعت دستگاه و قرب سلطان
مایل و راغب شده اظهار قدح و انکار این فرقه را طریق آنکه روش سلوک این فرقه طریق رهبانیت
ممنوعه در اسلام است و قناعت در طعام و شراب و لباس و مسکن و ترک زینت و توسعه در لباس و

معاش

معاش و ترفیه مستحب و مطلوب شارع است در نظر عوام و حکام شایع و ظاهر کردانیدند تا آنکه طریق عزلت
و کثرت مجاهدت و ریاضت و قناعت و اعمال انبیا و اوصیا در نظر شیاطین انسی بی مقدار و بی
اعتبار گشت و همین مذمت و انکار سبب اعتبار علما سوء و عبده طاغوت گردید و اگر ایشان مذمت
دنیا و زخارف آن و مدح ترک دنیا و قناعت و عزلت و ریاضت و مجاهده مینمودند این صفات محمود
یافت نمیشد که در فرقه صوفیه صافی طویه و معتقدان ایشان بی مرده مایل و رغبت بطرف ایشان
میکردند و عبید بطون و مروج ازین معنی و مراد خود محروم میشدند و بازار ایشان کاسد و
کالای ایشان ناسره میگشت و از گوشه هنگامه ایشان کسی نمیگرفت این فرقه علمای سوء که حقیقت صوفیه
و وفور اعتقاد ایشان بخود شان ثابت است بنای حصول مطالب عزیز و هواهای خود اظهار
انکار و مذمت ایشان نمودند بدتر از آن منکران آنکه بنا داتی انکار کرده اند بالجمله سبب انکار
منکران جهل است و منشا بناء آن جهل است و این انکار اهل یقین و فساد دین و دنیا از بعضی علما
عامه شده و اما از علما شیعه از زمان ائمه معصومین علیهم السلام الی زماننا اکثری از ایشان اهل
رسمی در میان شیعه بوده باشد و انکار این فرقه نموده باشد مشاهده نشده بلکه علمای هر زمان
معتقد بوده اند و اکثر ایشان خود را از این فرقه می شمرده اند مگر آنکه از جهال بعض علما نقل بد انکار
مذمت این فرقه مشهور و در افواه و السنه مردم مذکور است اول از سید مرتضی رازی که صاحب تذکره
العوام است و نزد خاص و عام چنانکه از جاهای مشهور است که مولف تبصره العوام سید مرتضی علم الهدی
است و این غلط محض و محض غلط است و بیان این باب بتحقیق هیچگونه این معنی مخفی نیست و این فرقوی که سید
سید در آن کتاب نوشته که صوفیه هفت فرقه اند و نیز نوشته که صوفیه در اصل سنی فرقه اند از اهل
سنت و جماعت و هر یک را بوصف خاص ذکر نموده نسبت این کلاب بسید فضیلت مآب از عقل
بغایت بعید است زیرا که این فرقه هفت گانه و باشد که ذکر نموده و مجموع را صوفی خوانده
محمد بن شهرستانی که از اعاظم متکلمین و مقدم بر زمان او بوده است در کتاب ملل و نحل که از مصنفات
اوست در زعم خود اکثر مذاهب را بتفصیل ذکر کرده این فرقه هفتگانه را که در کتابی که منسوب
بسید مرتضی است و صوفی شمرده اسم صوفی مذکور نساخته بر میتوان نمود که اهل انکار این کتاب را
باسم سید مرتضی نوشته و از برای اعتبار شهرت داده باشد و نیز بر ارباب بصیرت معلوم میشود که
مولف تبصره العوام مردی جاهل و متعصب بوده و بخشی بمعرفت و نادان آن کتاب را تالیف نموده در آن
کتاب بجز کذب و بهتان و افترا چیزی تحریر نشده است و حال آنکه بجز مفهوم میگردد که سید مرتضی را ان

نمونه علما و از اکابر فضلا بوده همان بهتر که امثال این رساله را بمانند چنین فاضلی نسبت داده نگردد و
ارباب غرض فی قلوبهم مرض منسوب بود تا انکه دلیل و دامن عدالت و دیانت سیدا از اینگونه کذب و
بهتان مصون و محفوظ ماند دوم کتاب حدیقة الشیعه که منسوب شده است بمولانا احمد اردبیلی عارف کهنه
کار از محامد اخلاق و محاسن ذات مولانا بعید است که اینگونه کتاب در مذمت صوفیه تالیف نماید و مولانا
از تشنه گویان جلوه داشته و در حلقه عارفان باقدام قدم گذاشته گویند که مولانا شاگرد فقیه الاصل داشته
مشهور بمحمد معروف کریم که نسبت بمردان خدا لوای معاندت می افراشته و آن کتاب را محمد مذکور یا عامر بنام مولانا
تالیف نموده است تا صاحب رشحات فریب خورده که حدیقة الشیعه را بنظر مولانا محمد باقر خراسانی رسانید
عرض نموده که مولانا احمد اردبیلی در این کتاب مذمت صوفیه نموده شما چه میفرمایید در جواب فرموده که
فهرست تالیفات مولانا احمد را دیده ام کتاب حدیقة الشیعه در آن نیست و این حدیقه تالیف ملا معز اردستانی
و مذمت صوفیه بزبان الحاف شده و ملا معز که مصنف این کتاب است انکار صوفیه نموده است و نیز ملا اشا
محمد نیر ابنه میگفته که من ملا معز اردستانی را که مولف حدیقة الشیعه است دیدم و از معز الیه پرسیدم
کتاب حدیقة الشیعه را بخود منسوب کرده و در مذمت صوفیه هیچ نگفت و موید این مقال را این نقل نموده اند
که ملا محمود خراسانی که عالم ربانی بوده سیر نموده که کتاب حدیقة الشیعه که در هندوستان نوشته شده بود
دیدم و در آن کتاب قدح و مذمت صوفیه بود چون حدیقة الشیعه از مولفات مولانا احمد ثابت نیست و از
عدم ثبوت ان و کتاب تبصره ملا محمد باقر مجلسی نقل انکار و مذمت صوفیه از هر دو کتاب نقل کرده و در کتب
خود از ان دو کتاب بنا ورده با انکه نام چند کتاب غیر مشهور از علما شیعه در انکار صوفیه ذکر نموده و
هر دو کتاب صوفیه را فرق بسیار مسطور شده و حال آنکه سابق بر این مذکور شد که صوفی بکفر نزد چنین نیست
و هر که غیر از این گوید کاذب و مفتری است سیم مولانا محمد باقر مجلسی در کتاب عین الحیوة از علامه
حلی نقل کرده که علامه در کتاب کشف الحق که یکی از مولفات علامه است در موضعی که نفی جواز حلول از
جناب تعالی و تقدس مینماید گفته که صوفیه از اهل سنت قایل شده اند که حق تعالی در عرفا حلول نموده
و باز گفته که ایشان نقل کرده اند با آنکه عرفا بعد از وصول عبادات از ایشان ساقط میشود و نیز گفته که من در روضه
امام الهمام ابی عبدالله دیدم چند نفر از صوفیان که نماز شام کردند و یکی از ایشان نکرد و بعد از آن
نماز عشا کردند و آن یک نفر نماز نکرد پس پرسیدم از ایشان که آن یک نفر چرا نماز نکرد ایشان گفتند که
او را احتیاج بنماز نیست زیرا که او واصل بخدا شده از این کلام معلوم میشود که علامه انکار این فرقه
نموده و زبان طعن بر صوفیه گشوده جواب آنکه علامه انکار صوفی حلولی سنی ذاکر نموده و حال آنکه شیخ

و حلولی

و حلولی هیچیک صوفی نیست پس علامه انکار صوفی نکرده و از این قید که صوفیه از اهل سنت گفته
ظاهر میشود که او بین تفصیل قایل باشد و بعضی از صوفیه که مقید باین قید نباشند نکوهیده ندیده
این منافات کرده کتب دیگر از علامه ظاهر میشود زیرا که علامه را اعتقاد آن است که صوفیه جمعا
انتساب طریقه خود را بحضرت امیرالمؤمنین ع میرسانند چنانکه در منهاج الکرامه که یکی از تصنیفات اوست
در اثبات امامت و دیگر کتب او مذکور است هر گاه او را این اعتقاد بوده خالی از آن نیست که انتساب ایشان
بحضرت امیرالمؤمنین ع و از انجناب بیواسطه بحضرت رسول ص بی غیبت الی ادم ع منتهی میگردد و در نیا
که سند و مقتدا حضرت رسول ص است اصلا و ولا و بعد از آن بدیگران بنیابت و خلافت آنحضرت اند
یا انکه بواسطه خلفای ثلثه مقدم بجناب امیرالمؤمنین ع میرسد پس اگر بدون واسطه بیدا اند ایشان
سنی نخواهند بود و هیچ فرد از ایشان زیرا که شیعه عبارت است از جماعتی که حضرت امیر ع را بلا واسطه
نایب و خلیفه حضرت رسول ص دانسته و حال آنکه صوفیه چنین اند پس صوفیه را از اهل سنت گفتن صحیح
نباشد و اگر بواسطه بیدانند هیچیک از ایشان شیعه نخواهند بود زیرا که سنی عبارت است از جماعتی که
حضرت امیر را بلا واسطه خلیفه رسول خدا نمیدانند و حال آنکه صوفیه چنین نیستند پس همه شیعه
و این چنین اند پس بنا بر قول علامه در کشف الحق و با نجمه در کتب اوست مخالفه مغایر یکدیگر اند
و این منافی علم و دانش است و دیگر نیز گفته که در روضه مبارکه حضرت امام حسین ع دیدم یعنی بحکم
قطع و جزم بلا اشتباه یکی از صوفیه گر رفیقان او نماز شام و عشا کردند و آن یک نفر نماز نکرده و از
احوال او سوال نموده رفیقان او بطریقی که مذکور شد جواب گفتند این قول نیز از علامه و اهل در
روایات صحیح و جای بحث زیرا که علامه با نمازگزاران خارج روضه کرده و بعد از آن داخل روضه شده
با نماز در روضه کرده با بیشتر از او در روضه بوده ممکن است که علامه بعد از نماز آنکس داخل روضه
شده باشد پس حکم قطعی بانکه او نماز نکرده خلاف شرع و دیانت است زیرا که سوء ظن بمسلمانان گناه
عظیم و معصیت بزرگ است در ثبوت اسلام آنکس همان بودن او در روضه مقدسه کافی است و اگر علامه
نماز در روضه کرده و در اول وقت داخل روضه شده و آنکس نیز در اول وقت داخل روضه بوده
ممکن است که در اثنای نماز علامه آنکس نیز نماز کرده باشد و علامه بسبب حضور قلب مشغول بودن
بنماز از اطلاع نماز آنکس بهم نرسانیده باشد پس در این صورت حکم قطعی بر ترک نماز آنکس نیز عین خطا
و اگر علامه و آنکس هر دو از اول وقت تا اخر در روضه بوده اند و علامه نماز کرده و آنکس نیز کرده باشد
پس قول علامه هم باطل که علامه را منع از نماز کرده ممکن است که آنکس را نیز همان مانع یا مانع دیگر بوده

بر حکم قطعی با آنکه آنکس تارک صلوة بوده، پس غیر جایز بوده بلکه می‌باید که علما از اول وقت تا آخر
بنوشتن مترتب احوال آنکس بوده، که ظاهر الاسلام است باشد و آن پس غیر جایز زیرا که تفحص از جمله
مناهی ثابته از قرآن است و دیگر قبول شهادت رفیقان آنکس با او در ترک صلوة و اعتقاد او بسقوط
عبادات از واصلان پس غیر جایز زیرا که احتمال آن میرود که رفیقان او با او عداوت داشته باشند و اتب
قبول شهادت ایشان بر آنکس غیر جایز عقلا و نقلا اما عقلا اتفاق اهل خرد است باین قول که اذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال و اما نقلا بوجود احادیث بر این مضمون که ادفع الاشتباه فی الحدود
الحد پس باید که توجیه کرده شود وقوع این قول از علامه در کتاب کشف الحق با آنکه ممکن است که اهل انکار
صوفیه این فقرات را در کتاب علامه از برای اعتبار قول باطل خود داخل کرده بدین سبب ضعفاء العقول را
از راه بیرون برند و در صدد انکار اهل الله در آورند و عوام را از شاه راه معرفت اولیاء الله دور اندازند
تا انکار ایشان خود را بوقوع اعتبار دانند و بکثرت تابعین باطل خود بر اهل حق غالب آیند و اگر این توجیه
نمایند و این قول را از علامه دانند مفاسدی که لوازم این قول است حاصل می‌آید موجب که مذکور شد از
قلت علم و کثرت حمق و عدم تدین و ارتکاب بجدید امر جزئی شروع بر علامه ثابت میشود پس لازم است که هر کس
علامه را عالم و متدین داند این قول را که دلالت بر انکار صوفیه دارد از علامه نفی کند و علامه را منکر
صوفیه و اهل الله نداند تا آنکه این مفاسد در حق او ثابت نشود و قبل از این در موضع خود مذکور شده
از احادیث و اقوال علما لفظ و اسم صوفی وضع و علم شده از برای مؤمنان کامل و ارباب یقین و فنا فی الله
و ایشان بکفر نیند بر هر کس مذمت و انکار نماید مستحق این اسم را با آنکه عالم بوده است با آنکه اسم وضع
از برای چگونه جامعی بوده است با عالم بصفات جامعی موضوع له این اسم بوده پس اگر عالم بوده که موضوع له
این اسم زمره اتقیا و اولیا و مؤمنان و کاملان و عرفا اند و مذمت و انکار و قبح ایشان نموده هر چند متصف
باین صفات باشند این منکر و مذمت کننده بدون شبهه کافر و مرتد از دین اسلام است و اگر گوید که
من از صوفی جماعتی اند که متصفان بساوی اوصاف و موضوع له این اسم و لفظ اند منکرم من صوفی میگویم و مراد من
زنادقه و ملاحده است باز این منکر و مذمت کننده هر چند از لفظ صوفی اراده زنادقه و ملاحده نموده
بر آن مستحق ملحدات موافق حدیث که در اصول کلینی از حضرت صادق ع روایت نموده که سؤال نمودند از
حضرت که ادنای الحاد چیست آنحضرت فرمود که ادنای الحاد آنست که کسی سنگ ریزه را هسته و هسته را
سنگ ریزه گوید یعنی استعمال لفظ در غیر موضوع له نماید و اگر عالم بصفات جامعی که موضوع له این لفظ
و اسم اند نبوده و انکار و مذمت ایشان فرقه نموده آنکس از اهل علم و عقل و تدین نخواهد بود و در سلک

اولئک کالانعام

اولئک کالانعام بل هم اضل منسلک خواهد بود **چهارم** مولانا محمد باقر مجلسی در عین الحیات در رساله
اعتقادات او و دیگر تصنیفات که انکار و مذمت صوفیه نموده مراد وی از صوفیه اهل سنت و جماعت گفته
و در موضعی از آن کتاب که در بیان مذمت صوفیه است بدین عبارت گفته که در میان اهل حق مستقیم
بعض شیعه همیشه عباد و زهاد بوده اند ایشان را داخل صوفیه می‌شمرده اند و بطریق حق مستقیم بوده اند
و راه قرب و مناجات و عبادت و بندگی خدا را داشته اند سلطان العلماء و المحققین و برهان الاصفیاء و
الکاملین شیخ صفی الدین و سید الفاضل ابن طاوس و قدوة المتعبدین ابن فهد حلی و شیخ سعادتمند زین
الدین رضوان الله علیهم اجمعین و مثل ایشان که از زهاد که طریقه ریاضت و عبادت بقانون شریعت مقدس
نبویه داشته اند و بعد از کمال در علوم دینی متوجه عبادت و ریاضت و مجاهدت بوده اند و علوم حقه را
درس میگفته اند و بعضی از ایشان نقل کرده اند هذا ما ادعی از ایشان را داخل تحت کرده و بداخل صوفیه را
با انکار ایشان از اصحاب مشهور بوده اند از اولاد امجاد و تصانیف ایشان عالم مشهور که تا قیام قیامت از
برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است و در ترویج دین اثنی عشر سعیها کرده اند و خلق خود را در راه دین
کرده اند و بعد از آن بر سر منقبت رفته و طریق انکار گرفته مراد از این فقرات آن بود که مولانا محمد باقر بعضی
که صوفیه شیعه بوده اند و میباشند پس مذمت مطلق از او باقیات منکر بین جایز نیست و از هیچکس انکار
واقع نشده زیرا که قبل از ظهور تشیع بعضی از علما عامه که انکار صوفیه نموده اند و بسبب تشنیع انکار
را کرده اند و از علما شیعه کسی که اعتماد بر او و هر از این جمله کسی انکار صوفیه نکرده اند بر اهل تشیع و نه
مطلق اما چند نفر دیگر از علما شیعه که مولانا محمد باقر نقل انکار ایشان نموده و کتب غیر مشهوره منسوب
با ایشان داده و آن کتب و اسناد آنها بر آن علما غیر ثابت است و در کلام مولانا تناقض بسیار است از آن
جمله گفته که صوفیه دو بدعت کرده اند یکی ذکر جلی و دیگر ذکر خفی و حال آنکه در تذکره احوال شیخ صفی
الدین مسطور است و در بیان احوال شیخ در مجالس ذکر جلی و وجد و سماع و حالات و از مشایخ ما قبل او
ما سبق او ذکر خفی از ایشان ظاهر و لیکن از آنجا است که انکار این قول نموده و ابن فهد در عدة الداعی احادیث
در مدح ذکر و اهل آن دوام بقول حلی ذکر کرده و ذکر جلی را منهی از انام ذکر نمرده و ذکر خفی را افضل
گفته پس ذکر خفی و جلی اگر بدعت است پس شیخ صفی و ابن فهد از اهل بدعت خواهند بود و حال آنکه ایشان
بجد بین موضع مدح کرده و این نقیض قول اوست که ذکر جلی و خفی را بدعت دانسته و دیگر مولانا محمد تقی
مولانا محمد باقر در بعضی از تصانیف الخمرات و تصانیف و مثل شرح من لا یحضره الفقیه و رساله در حال
و ملا محمد طاهر قمی و دیگر کتاب و در مدح مشایخ و اثبات مشرب و طریقه ایشان نموده و خود را اهل

درحلقهای ذکر میشده ومصطر بهاداشته مولانا محمد باقر در بعضی از مواضع از کتب خود گفته که بدعت صوفی
نموده ودر جائی بیان نموده که بدعتی در دامن کار تعبیه کرده وخال الکم حدیث نقل نموده که توبه اهل
بدعت قبول نمیشود ودر موضع دیگر گفته که بدعتی نزد صوفیه نزد بمعبود تا الکم ایشان را هدایت نماید
قبل از این مذکور شد که صوفی از شیعه بی جماعتی بوده اند مثل شیخ صفی وابن طاوس وابن فهد وغیره
ایشان از صوفیه شیعه شمرده ومدح نموده ودر دیباچه زاد المعاد صوفیان معروف نشان را تمجید کرده
ودر جواب مسئله که از حقیقت طریقه صوفیه از او سوال نموده اند او جواب گفته بعضی از فقرات او چنین که
مفاد این است که این جماعت زبده مردم اند ولیکن در هر سلسله جمعی را اهل میشوند که انها را ضایع میکنند
ودر هر فرقه از سنی وشیعه وزیدی وصاحبان مذاهب باطله میباشند تمیز میان انها باید که ذکر جناب
میان علما الشرعه مردم اند در میان ایشان بدترین خلق میباشند ویکی از علما شیطان است ویکی ابو حنیفه
وهمچنین میان صوفیه شیعه وسنی ملحد میباشند ویکی سلسله شیعه در میان این سلسلهای
دیگر ممتاز بوده همچنین سلسله صوفیه شیعه از غیر ایشان ممتاز بوده اند وچنانچه در عصرهای ائمه
معصومین علیهم السلام صوفیه اهل سنت معارض ائمه ع بوده اند ودر زمان حضرت امام ع صوفیه اهل
سنت معارض ومعاند اهل حق بوده اند وبراین معنی شواهد بسیار است بعد از ان شواهد را ذکر
کرده وبعد گفته انها که تصوف را عموما نفی میکنند از بی بصیرتی ایشان است که فرق نکرده اند میان
صوفیه شیعه وصوفیه اهل سنت وچون اطوار وعقاید ناشایسته از انها دیده وشنوده گمان میکنند
که همه چنین اند وغافل شده اند از انکه طریق خواص شیعیان ائمه ع همیشه ریاضت ومجاهده وذکر
خدا وترک دنیا وانزوا از اشرار خلق بوده وطریقه خواص صوفیه حق طریقه ایشان است انتهی کلامه
اقا محمد علی کرمانشاهی نیز در خیراتیه از مذهب صوفیه ذکر نموده راقم گوید محض انحب ریاست
وحب جاه وازروی عناد ومکابره نوشته است چنانکه شمه از احوالش مذکور شد واینچه سایر علما
این زمان در قدح ومذمت صوفیان میگویند وفتوی میدهند مجموع انها سبب قلت علم وعدم معرفت
وبعضی دیگر از روی عناد ومکابره وبانکه رکود دکان وکساد شدن متاع ایشان است والسلام
علی من اتبع الهدی **ذکر کوهستان** لفظ ستان در زبان عجم بمعنی محل باشد یعنی محل کوه وهر زمینی که کوه در ان
بسیار باشد ان زمین را کوهستان گویند وکوهستان در اکثر اقلیم سیم وچهارم وپنجم وششم است
وبهترین انان کوهستان روم وشام وایران وتوران وکابل وکشمیر است که اب وهوای انها بغایت سازگار
است **ذکر کوسویه** قصبه ایست در خراسان ما بین جام وهرات اتفاق افتاده وجوانبش گشاده واثرش خوب

هوایش مرغوب وباغات فراوان دارد ومردمش اکثر شیعه مذهب وقلیلی حنفی اند وان از اقلیم
چهارم است هنگامیکه شمس در برج دلو بود شکوفه بادام در انجا دیده شد **ذکر کرخ** بضم کاف وراء
وسکون خاء بلوکی است از هرات وسمت مشرق وجنوب وی اتفاق افتاده ومسافت هفت فرسخ دور است
ومحتوی است بر دهات معمور ابش خوب وهوایش مرغوب واصل دار الاماره انجا بن کرخ نام دارد و
انجا مسکن صوفی اسلام بوده **ذکر صوفی اسلام** از طوایف اوزبک بوده وطریقه نقشبندیه ومذهب ابو حنیفه
داشت ودر بدایت حال در بخارا بود وچون والی بخارا منکر ذکر جلی بود لهذا او را از بخارا اخراج نمود
ومدتی در ماوراء النهر سفر کرده ومرید بسیار گرد اورده بالاخره بهرات امده در قریه مذکوره لنگر اقامت
انداخت وقریب بشصت سال در مسند ارشاد نشسته لوای شیخی برافراخت فقیر گوید که در سنه هزار و
دویست وبیست ودو هجری او را دیدم در انوقت سنین عمرش از نود متجاوز بود ودر مجلس وی پیوسته
مثنوی میخواندند واو معنی میفرمود وزیاده بر دویست کس خلیفه داشت که در ولایت خراسان وتوران
وغیرهم خلق را ارشاد میکردند وقریب بصد هزار خانه مرید داشت ولباس بند بند خاکی شعار وی بود
ومریدان او بود ودولت وافر وثروت متکاثر داشت ودر لوازم مهمانداری وغریب نوازی دقیقه
مهمل نمیگذاشت وبحقیقت خالی از صفائی نبود وکلمات بلند وحقایق ارجمند از وی ظهور میشد در
درسنه مذکوره لشکر قزلباش بطرف هرات عزیمت نموده قصد تسخیر انجا کردند حاکم انجا وجمعی
دیگر از امرای افاغنه صوفی اسلام را بدفع لشکر قزلباش تکلیف نمودند وطوعا اوکرها او را بجنگ
قزلباش اوردند بعد از التقاء فریقین ما بین هرات وغوریان جنگ عظیم روی داد وشکست فاحش
بجنود جماعت افغان افتاد وصوفی اسلام دستگیر شد لشکر قزلباش هم انهم بقتلش پرداختند وبعضی
از اعضای او را سوختند وجمعی کثیر از مریدان او که در قدم ثبات فشرده بودند کشته شدند جمعی دیگر جسد
سوخته وی را برداشته لوای مراجعت افراشتند ودر همان قریه مدفون ساخته وقبه عظیم بر سر
قبرش برافراختند اولاد واحفادش بسیار از وی یادگار ماند است **ذکر کهنبان** بضم کاف قریه بلوکی است از
کرمان ومحتوی است بر قرای معموره ودهات مشهوره واصل سید نعمة الله ولی قدس سره العزیز از انجا
بوده **ذکر کلاتان** اصل ان جبالات است در حرف جیم مذکور شد بانجا رجوع نمایند **ذکر کوران** نام طایفه
از کرد وچون ان محل معمور از ان طایفه شده است لهذا بنام انجماعت مشهور است وانجا را کوران دشت
خوانند وان از بلاد کردستان وسمت مغرب کرمانشاهان ومسافت سه مرحله دور است وهوای انجا
بگرمی مایل ومردمش همگی علی اللهی اند واز عالم معرفت دور واز کسوت مردمی مهجور اند **ذکر کرند** بفتح کاف

وراء و سکون نون بعد الف قریه ایست قصبه مانند و محلی است دلپسند در میان جبال واقع و سمت
مغربیش فی الجمله وسیع و مردمش همگی علی اللهی اند و اتباع کرد افقر بید در سه منزلی کرمانشاهان اتفاق
افتاده و باغات فراوان و آبهای روان دارد و از فواکه انگور عسکری آنجا ممتاز میشود و مکرر دیده شده
است ذکر کزاز بلوکی است از عراق و در میان اصفهان و کلپایگان واقع و مشتمل است بر قرای معموره
و دهات مشهوره آبهای خوب و باغات مرغوب دارد و مردمش همگی شیعه مذهب اند و مکرر دیده شده است
ذکر کمره بفتح کاف و میم و راء و سکون ها بلوکی است دلگشای و متصل است بناحیه کزاز و بحسب
هوا و خلق مانند کزاز است و مکرر مشاهده شده است ذکر کوهمره تا حال بنا بر رسم مشتمل
قریب صد پاره قریه و مزرعه همگی در کوهستان واقع و چشمهای دلربا و باغات بحسن بی شمار دارد و آن سمت
مغرب شیراز اتفاق افتاده ابتدای آن مسافت یکمرحله دور است و جنگلهای فراوان دارد و مردمش همگی
از آواز معرفت خالی و از جهل پر اند و عموما دزد بیباک و سفاک باشند و احیانا آدم بیان محضر دند
میان ایشان پیدا نشود ذکر کامفیروز بلوکیست از فارس و بکنار آب کر واقع و قرای خوب دارد و در حدود
آن کوهیست بید مشک است و شیر بیشه دارد و برنج ممتاز در آن ناحیه حاصل میشود و هوای کامفیروز بگرمی
مایل است ذکر کلبار بضم کاف از نواحی شیراز است و قریب چهل پاره قریه و مزرعه در او است مکرر دیده
شده است از بس هوایش ناسازگار و پر بخش بیبا است و آن ناحیه سمت مشرق و شمال شیراز اتفاق
افتاده و جمیع دهات آنجا در زمین هموار واقع شده است و متصل است بناحیه مرودشت و مردمش همگی
شیعه مذهب اند ذکر کوار قصبه ایست دلگشا آبش خوب و هوایش طیب تر است و قریب چهل پاره قریه
مضافات اوست و ارتفاع آنجا بغایت نیکوست و آن در هفت فرسخی شیراز و سمت مشرق او است و نهر
ابن سعد بابر پلی آنجا بر بسته تا آب الا امیر آنرا از آن آب معمور شده و قنات دلبا نیز دارد و مکرر
دیده شده است ذکر کازرون شهریست قصبه مانند و محلی است دلپسند از اقلیم سیم طولش از جزایر
خالدات فح ع و عرضش از خط استوا لط لط در اصل بسیار بوده و اکنون بیشتر عمارات آنجا متفرق است
و هوایش گرم است و آبش از قنوات و خوشگوار است و اعتماد مردمش بر آبها است و از بناهای قدیم در
نوشیروان است و در فصل بهار زمینش اکثر طرف گلزار میشود و نواحی خوب مضافات اوست و لیمون
دلبا در آنجا حاصل میشود که با اطراف میبرند و مردمش قدیم شافعی مذهب بوده اند اکنون همگی شیعه
امامیه اند و مکرر دیده شده کمتر کسیکه ناحیتی بلند نظر باشد عموما از طبیعت و بدوی سیرت اند و آنجا
صاحب حال و خداوند کمال از آنجا برخاسته اند از آنجمله از عرفا شیخ ابو اسحق بغایت بزرگ بوده و مؤلف

تاریخ

تاریخ کازرون و شیخ ابو القاسم از آنجا ظهور نموده اند و در سنه هزار و بیست و نهم هجری در پنجم
شوال المکرم مردم آنجا بزلزله شدید آمد و جمیع عمارات آنجا عالیها سافلها شد و مدت یکسال
آن زلزله باقی بود و هیچکس را قدرت نبود که خانه عمارت کند و همگی در خانه کم ارتفاع ساخته زندگی
میکردند و هنوز بیشتر منزل بعمارت میکنند و قلیلی عمارت نموده اند راقم را اعتقاد آنست که مضمون آیه
کریمه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم بتوجه حال و سوء اعمال مردم آنجا گرفتار شده اند زیرا
که چند کس از معارف آنجا بعهده که بخباثت باطن و شرارت نفس گرفتار بوده اند و بر افعال شنیعه و
اعمال نکوهیده اقدام مینمودند ذکر کاشان بلده ایست خرم بنیاد از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فو م
و عرضش از خط استوا لدح ان شهر در دشت افتاده در جنوبی قم و سمت جنوبی وی واقع و در زمین هموار اتفاق
افتاده و حوالی او بعمارت گشاده است آبش معتدل و هوایش بگرمی مایل گویند زبیده خاتون زوجه هارون
الرشید بطالع سنبله آن شهر را بنا نموده و در زمان ملوک صفویه بغایت آباد و معمور بود اکنون قریب هفت
هزار باب خانه در او است و نواحی چند و قرای ارجمند که بعضی از آنها قصبه مانند است مضافات اوست و
مردمش از قدیم مذهب امامیه داشتند و قلیلی یهود خراج گذارند عموما حکیم روش و در دوستی معتقد ائمه
بطال و اهل کسالت در آن ولایت کم است و همگی بکسب و کار اشتغال دارند و از بطالت احتراز لازم شمارند
و غریب دوست و ملایم و هموار اند و اکثر مستوی الخلقه و سفید بخشند و از متاع صناعت یکبر بعموده اند
و اشراف و معتمد و سادات بسیار اند و بیشتر فواکه سردسیری و گرمسیری ممتاز خصوصا انار و خربزه و
انگور و انجیرش بغایت با امتیاز است زراعت در آنجا کم است و غلات و اکثر حبوبات از خارج آورند
اکثر اوقات غلات و حبوبات قیمت دارد و در آن بلده از هر طرف و اوانی بغایت خوب میسازند گویا
در عالم در هیچ جا مثل آن نسازند زیرا که عقرب کاشان مشهور جهان است و با طراف عالم میبرند و بیشتر
مردمش به شغل نساجی اشتغال دارند و اقمشه ابریشمین بسیار بافته میشود و آب آنجا از قنوات است و
در کنار قنوات آنجا چشمه فین است و آن در یکفرسخی و سمت جنوب شهر واقع است و ملوک صفویه باغات
دلگشا و عمارات بهجت فزا در آنجا ساخته اند و شهریار زمان نیز عمارتی مختصر طرح انداخته اند و طرف
شمال و مشرق آن ابادی بغایت گشاده است و جانب جنوبیش جبال است بمسافت یکفرسخ در و مغربیش دو فرسخ
میباشد ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال از آن دیار بسیار برخاسته اند من جمله بابا افضل
و مولانا کمال الدین عبدالرزاق و سید ابو الرضا فضل الله علوی صاحبان تصانیف کثیره از آنجا بوده اند
و صدر الدین ابو نصر احمد وزیر و مولانا محتشم شاعر و مولانا محسن فیض از آنجا ظهور نموده اند فقیر گوید

کرمکروان بلده ناخره وا دیده و با جمعی از بزرگان آنجا ملاقات کرده است خاندان بزرگ و دودمان
سترگ دران شهر مشاهده شد من جمله خاندان غفاری معروف اند که ایشان منسوب اند بجناب
ابوذر غفاری رضی الله عنه خاندان جلیل القدر و عظیم الشان اند و مرجع و مآب انجا اند میرزا محمد
و میرزا ابو القاسم است صاحبان مروت و فتوت و سماحت و عفاف اند و در اکثر صفات حمیده و خصال
پسندیده بر اهالی آن دیار مقدم اند و دیگر خاندان الحاج غیاث الدین است اصل ان بزرگوار از جبل
عامل بوده آبای ایشان بخطه کاشان انتقال نموده ایزد تعالی آنجناب را فرزندان رشید و پسران صاحب
تایید کرامت فرموده از انجمله محمد حسین خان رحمة الله علیه والغفران ارشد اولاد ایشان بود و چندین
سال حکومت قم و کاشان را باستقلال نمود و باری نفحات اولاد نیکو نهاد بخان مغفور عنایت کرد از ان
جمله یکی میرزا زین العابدین بود وی سالهای فراوان در خدمت فرمانفرمای فارس در غایت جاه و جلال
مستوفی الممالک بوده و مکرر وزارت فارس را بوی مرجوع داشته اند عالی همت با و امتناع فرموده بغایت
پسندیده اطوار و حمیده کردار بود و با هر طایفه بنهج صدق و صفا و مهر و وفا زندگانی مینمود نظم چنان
زندگانی کن در لعطا که چون مرده باشی نگویند مرد اکنون انخماس کرده اند یاد دیده و ملاقات نموده بزرگ
چند نفر از ایشان مبادرت مینماید ذکر میرزا ابوطالب ابن محمد حسین خان مردی مستقیم الاحوال و حمید
خصال و پسندیده اعمال بود و کبر نفس و لطافت طبع و دقت ذهن و کرامت حال بر اکثر اهالی آن دیار
سبقت میجوید بصدق و صفا و مهر و وفا و جود و سخا اکثر کبرا او برابری مینمود بفضایل انسانی و کمالات نفسانی
آراسته و از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده پیراسته مخلص درویشان و معتقد ایشان است مدت
چند سال میشود که فیما بین فقیر و آن بزرگ معرفت مصبر بسته مودت محکم و اساس خلت مستحکم است
بواسطه فقیر مرید جناب قطب العارفین مجذوب علی شاه قدس الله سره العزیز است و سالهای فراوان
در خدمت برادر گرامی خود میرزا زین العابدین در شیراز از تشریف ذات و هوا و بر تحصیل کمالات صوری و
معنوی و استرضای خاطر احباب و اهل حال همت میگماشت اکنون چند سال است در دهات از ترتیب
داد و داوقات گرامی را صرف ترتیب دهات و بوستان میگذارد و تحصیل معاش اقربا بدانک زراعت و باغی
میشود و بان کفایت و قناعت نموده اوقات را بحضور دل میگذراند و طبع گرامیش بنظم قادر و با انواع سخن
ماهر است و چون اشعار ابدارش حاضر نبود لاجرم نوشته نشد امید از کرم حضرت کریم و لطف خداوند
رحیم چنان است که از حوادث دوران در حفظ ملک منان بوده باشد و منتهای کمال آمال اولیا الله در
کاملان درگاه مشرف گردد ذکر میرزا محمد علی ابن الحاج مهدی ابن عم جناب میرزا ابوطالب

شخصی

شخصی مروت شعار و فتوت دثار بود و در لوازم مروت و سماحت و صدق و صفا بر همگنان سبقت
نمود و چندگاه همراه سفر لرستان و خوزستان و فارس و کرمان کردیم و مدت مدیدی در سفر و حضر با
هم بوده ایم صاحب هوش و ادراک و معاملاتش چون نهاد مفیش پاک بود و در دو رفع بیماری فقیر مساعی جمیله
ظهور رسانید و وجودات مرجانی و خدمات پسندیده ظاهر کرد نباید چنانکه از زبان مرد خورده فال
از رها استماع نمود المحال بزرگوار بعنایت نیکو نهاد و صافی اعتقاد بود بواسطه فقیر مرید جناب قطب العارفین
مجذوب علی شاه طیب الله ثراه میباشد و برادر دیگر آن بزرگوار میرزا محمد تقی چون اسم گرامیش بعنایت متقی و
پرهیزکار و در زمره اخیار و ابرار است و بمحامد ذات و محاسن صفات موصوف و بلطافت طبع و کبر نفس معروف تا
و از کمالات نفسانی و فضایل انسانی آنقدر که مرا بحیز نوشته شود کم حظ بکش دارد و اوقات معاش ایشان
بقلیل زراعت قناعت نموده و بدان معیشت گذران میکرد و حرص و طمع ندارد و بذلال صبر و قناعت فرموده اند
امید از کرم کریم بنده نواز و لطف حضرت رحیم کارساز چنان است که انفرینان را بنهایت آمال و اصلان درگاه
و مقربان اله برساند بمحمد و آله الامجاد ذکر سید محمد تقی فاضلی است کامل و مجتهدی است علیه دار علم
علما ابرار و زینت اخیار روزگار است ذات مجتمع صفاتش مجمع کمالات صوری و معنوی و خاطر فرخنده
مآثرش مظهر فضایل ظاهری و باطنی اگر چه فقیر را معلوم نیست که دست ارادت بکدام یک از مشایخ داده و زرع
ارادت باستان کدام یک از اساتید نهاده اما جناب شیخ فقیر قدس الله سره العزیز تعریف آن بزرگوار را استماع
و تعریف و توصیف بیشمار ازیشان فرموده بود و مکرر بیان مینمودند که آقا سید محمد تقی مجتهد زمان و صاحب
عرفان است الحاصل چون احمد ولد ملا مهدی ناقه مراتب فضل و علم و تقوی و اخلاق و احوال آن بزرگوار را
مکرر خود دید مضمون ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله بحسد باد در دست حقوق او را فرو گذاشت
تجدید نزد همگنان و شهر این سخنان که لایق او نبود در حق آن سید پاک نهاد بزبان آورد و در حضور
اکابران محله کمال سعایت پیغام کرده سبحان الله که با عادت الله چنین جاری شده که هر کس مرتبه
عالی از فضل و هنر آراسته گردد موجبات مذکوره اکثر اهل زمانه که برادری ... باکش حسد میورزند
سیما اگر غریب و بی ناصر و یاور باشد و هر آینه اهل سعادت او را بنا بر حسد و عناد عمر انداخته فقیر که بدان
بعزمی که خلاصی ندارد مگر کسی که او را خدا بلطف کرده باشد و معلوم نیست که عصر ما ازعصاد ادرمی حسد
مانند از خلد ... الاطیل و قلیل من عبادی الشکور و اگر خواهم ... در این باب بنویسم مصرع سخن
دارم ولی باکفتن او ساست اللهم فلا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا انک رئوف رحیم حاصل الکلام
جناب سید العلما ابرار و مسابرها اقتدای ... روزگار نسبت قرابت با سایر سادات کاشان ... علم و نظر و

استدلال است بعلم ایقان سلمه الله المنان من حوادث الزمان بمحمد و آله الامجاد ذکر اسمعیل خان ابن
عبدالرزاق خان حاکم کاشان و عامل سنه شیبان بود در شرارت نفس و خباثت طبع و خباثت باطن و کراهت
صورت نکره کسی او را نظیر نمیبود دری طویل القامه و ازرق چشم و تنک موی و معوج الانف و بدپیکر و کریه
منظر بود و با وجود قلت فهم و کثرت حمق و بسیاری بلادت و عدم تمیز و از غایت فسق و فجور و ارتکاب ظلم
و جور با زمره علما و عرفا و جمیع فقرا و غربا طرح عداوت افکنده و از لوازم ایذا و اذیت و اهانت و حقارت نسبت بایشان
معروف و اصحاب دیانت دقیقه مهمل و معطل نگذاشت چنانکه جامع علوم معقول و منقول و حاوی کمالات
فروع و اصول جناب سید محمد تقی را [illegible] و جبر صعوبت [illegible] تا مکید که غایبند و مولانا احمد
مولانا مهدی نراقی که از جمله علمای زمان و مجتهدان آن اوان است نسبت بوی کمال اهانت رسانید و همچنین
اعاظم خاندان غفاری و اکابر دودمان الحاج غیاث الدین که شمه از عظمت شان ایشان قبل مذکور شد
اذیتها کرد و لوازم جور و ستم نسبت بانفرقه جلیله بجا آورده راقم را که با او هیچگونه بحسب صورت و معنی مناسبت
نبود و سایر بهمگی دیگر بود در غایت خباثت باطن و شرارت نفس خاطر [illegible] نمود و کمال شقاوت و بی [illegible]
را از جمله جهال و کفار همی بظهور رسانید نظم اهل دنیا از کهین و از مهین * لعنة الله علیهم اجمعین *
ذکر کاریج قریه ایست از توابع خشت و آب روان ندارد و باغ و بوستان در آن نیست و زراعت آنجا موقوف
بباران است و قریب سیصد خانه در او است و در سرزمین مضافات اوست و هوایش گرم و اهلش همه درویش
شیعه مذهب و قلیل الادیند ذکر کلات در حرف قاف مذکور شد ذکر کرج بفتح کاف و را و سکون جیم فارسی
نام دهی است در قرب طهران و بعضی گویند نام قریه ایست که [illegible] باز گویند و آب رود بغایت
خوشگوار و اکثر [illegible] شهر [illegible] را آنجا انتزاع میشود ذکر گنجه بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح جیم
و سکون ها شهری است از بلاد اران از مضافات آذربیجان از اقلیم پنجم و زمینش بغایت مرتفع است و در آن
معنی گفته اند نظم چند شهر است اندر ایران مرتفع تر از همه * بهتر و سازنده تر از خوب آب و هوا * گنجه پر گنج و از آن
پس صفاهان در عراق * در خراسان مرو طوس است این نباشد اعترا * [illegible] آبی خوب و بلده مرغوب
آبش معتدل و هوایش بسردی مایل است و مردمش شیعه مذهب و بکر جیبوی ملت اند و عموما [illegible]
و از متاع صباحت با بهره اند و همگی ترکی زبان و با مسافران و درویشان مشفق و مهربان اند و قریب بیست سال
قبل از این طایفه روسیه بقهر و غلبه آن شهر را مفتوح ساختند و قتل افراط بظهور رسانیدند و حاکم آنجا که جواد
خان نام داشت مردی دیندار و شجاعت دثار بود وی را بقتل آوردند و غایت خرابی در آن دیار ظاهر
روسیه کردند اکنون در تصرف روسیه است و بسبب مخالفت مذهب و کیش مردم آنجا بغایت بد سلوک

و اشخاص

و اشخاص صاحب معرفت از آنجا بظهور نموده اند از آنجمله شیخ نظامی صاحب خمسه و ابو العلا شاعر از آنجا بوده اند
ذکر گرج بضم کاف فارسی و سکون را و جیم نام طایفه ایست که ولایت گرجستان بدان طایفه منسوب است همگی
مذهب عیسوی دارند ذکر کردوس بفتح کاف فارسی و تشدید دال مع الواو و سکون سین نام طایفه ایست از کرد
اکثر ایشان شیعه مذهب [illegible] اند و مسکن ایشان در بلاد کردستان و شیروان و سایر بلاد آذربیجان است ذکر
کربلا صاحب معجم گوید کربلا بمد موضعی است که حضرت امام حسین علیه السلام در آنجا شهید کرده اند و در طرف مغرب
کوفه واقع است در دو روز راه است و اشتقاق آن از کربله است بمعنی رخاوت و سستی که در قدمین میباشد
میتواند بود که زمین بر رخاوت و سستی آن زمین را کربلا نام نهاده باشند و میتواند بود که از کربله ماخوذ باشد بمعنی
پاک کردن گندم و مانند آن از سنگریزه و خاشاک بنا برین که آن زمین از سنگریزه و مانند آن پاک [illegible]
خالی بوده است و میتواند بود که بواسطه کثرت علف در آن سرزمین بکربلا موسوم شده باشد و مروی است که چون حضرت
امام حسین علیه السلام بدان زمین رسید اسب او ایستاد هر چند امام انام و جماعت [illegible] تازیانه زد و رفع قدم از آن
[illegible] آنحضرت پرسید که هیچکس میداند که این زمین چه نام دارد گفتند این زمین را ارض ماریه گویند امام [illegible]
کربلا نام دیگر داشته باشد عرض نمودند که کربلا نیز میگویند آنحضرت فرمودند الله اکبر هذه ارض کرب و بلاء
و مستقل [illegible] این زمین کربلا و محل ریختن خون ما است و اکنون بلده ایست که قریب پنج هزار باب خانه در او است
و نواحی چند مضافات اوست و دورش باغات و نخلستان آنجا از بسیار [illegible] میشود و در [illegible]
بردی را آنجا جاری کرده اند [illegible] در سنه هزار و دویست و شانزده هجری عبدالعزیز وهابی از سمت نجد
حرکت و بر آن ولایت مستولی شده اکثر مردم آنجا را بقتل آورده و از لوازم غارت و نهب و خرابی هیچگونه تقصیر
نکرده و نسبت بروضه مقدسه امام علیه السلام بی ادبی بسیار نموده و آنچه نذور و زیور و قنادیل و ظروف طلا و نقره
و جواهر بوده در خزانه آن بوستان [illegible] همگی را بغارت برده [illegible] که قبل از امداد او [illegible]
نقل کرده بوده اند [illegible] از امرای ذیشان [illegible] و در سنه کربلا کشید
و قلعه از آن [illegible] و محکم کرده اند [illegible] محمد خان شهریار ایران قبل از حادثه و هابی مرقد منور امام
را ساخته و [illegible] طلا [illegible] و سکنه کربلا اغلب شیعه مذهب و قلیلی سنی حنفی [illegible]
و اکثر قوم عرب [illegible] و طلبه علم فقه و اصول و حدیث در آنجا [illegible] و علما [illegible]
[illegible] که والدین [illegible] و در آنجا [illegible]
[illegible] انتقال نموده اند [illegible] سال در آنجا تحصیل علوم رسمی اشتغال میشود
[illegible] جمعی کثیر از علما و فضلا [illegible] بدیدن [illegible]

ذکر مولانا محمد باقر فاضلی یگانه و مجتهد زمانه بود و طریقهٔ اجتهاد را در زمان خود وی ترویج نمود
و مرجع شیعهٔ عراق عرب و اکثر بلاد ایران و عجم بود و در جمیع معقول یافته و تمامی عمر بنشر علوم اجتهادیه اشتغال
بود در فروع و اصول تالیفات کرده مفید و بهنگام صباوت و شباب رسالهٔ از فنا و بقا در خدمت حوالی
شخصی بی تکلف بود و با اسباب دنیوی چندان اعتنائی نمود و اصل آنجناب از بلدهٔ بهبهان بود و وفات آن
بزرگوار در سنه هزار و دویست و هشت هجری در کربلای معلی روی نمود و از وی دو فرزند ارجمند
ارجمند یادگار ماند آقا محمد علی و آقا عبد الحسین گویند آقا محمد علی پسر بزرگ آن بزرگوار بوده و بنام آن
بزرگوار شهرت نموده و آقا عبد الحسین اکنون در بلدهٔ همدان و مشغول امر شرع این ولایت ذکر مولانا سید
علی اصل آنجناب نیز از بلدهٔ بهبهان بود و در بدو حال در کربلای معلی بشغل کفن پوشی استغال نمود
و عبادت بجنبهٔ این شغل سر فرود نیاورده بتحصیل علم همت گماشت و در خدمت مولانا محمد باقر ادراک
زمانی در علم فقه و اصول لوای تقدم برافراشت و بمصاهرت مولانا بین مفتخر و سرافراز گشت و صیت فضل
و اجتهادش از این وقت در گذشت و در زمان خویش مرجع اکثر شیعه هند و سند و عراق عرب و عجم بود
و در فقه شرح صغیر و کبیر بر کتاب مختصر نافع نوشت و رسالهٔ در فتاوی و صوم و صلوة و طهارت بفارسی
تالیف نمود گویند سائلی از آن فاضل توضیح سؤال کرد که بر اثبات وحدت باری تعالی دلیل چیست
وی در جواب فرمود که توضیح را از دلیل کردم و بخاطر آورده ام که اگر آثار برای من بسد یقین حاصل کردم که ذات
کامل الصفات حق تعالی یکی است در حریم حرم کبریائی او دوئی را راه نیست بعد از دو سه ساعت توضیحی
رای من آثار آورده و مرا از آن علم الیقین حاصل شد که حق تعالی یکی است دوئی نیست اکنون میان علما
و عوام بدلیل رمانی مولانا مشهور است و یکی جناب قطب العارفین مجذوب علیشاه طیب الله ثراه
برای کثرت خلق الله در حوزهٔ کربلای معلی شخصی از معارف فقرا بیان بنا بر خود مولانا امر را تنفیذا
دعوت کرده و لوازم مهمانداری هر چه تمامتر بجای آورده بعد از صرف طعام اسم تعارف مولانا از کلام سانقیدیم
طعن بر من روا داشته گفت حیف بود دریغ باشد که مانند تو فاضل و عالمی در دو کرده و بر عقیدهٔ عمرو
رود هر چند جنیاد گفت که شنیدم اخر الامر بعد از تکرار و اصرار و متوجه جوابش کردید بلحن شافی و
دلایل کافی سکوتش دادم و مهر خاموشی بر دهانش نهادم هیچگونه نتوانست جواب گوید و ندانست هم
طریق مناظره چگونه پوید بعد از تامل بسیار در جواب گفت دلایل و براهین شما واضح تمام و درست
لا کلام دارد اما ما مردم دنیا نیم اگر با درویشان صحبت نمائیم جاه و منزلت ما را از یاد دارد و سود
دینی را زیان گردد آنجناب در جواب فرموده بود که تو از اهل بدنگاری و خوف از زوال جاه و منزلت

خودداری می کرد از اهل دنیا نیستم که در مقام دنیا داری باشیم وفات او گویا در سنه هزار و دویست و
سی هجری در کربلای معلی وقوع یافت از کثرت دولتشان نقل کنند که بعد از آنکه جماعت وهابی غارت
کرده بود مجملاً هزار تومان نقد سوای باغات و عمارات و مواشی و کتب میراث گذاشت و از او دو فرزند
یادگار ماند سید محمد و سید مهدی ذکر سید محمد ابن مولانا سید علی والد بزرگوارش در زمان
حیات خویش او را مجتهد الزمان گفتی و خوشی بعد از آن بپدر بمقام گشت و کثرت دولت و تجمل دنیوی
او از پدر در گذشت در ایام جوانی با وی در خدمت والدش مشغول درس بودیم و با آنکه بطریق
تحصیل می بودیم وی کسوت علوم اجتهادیه پوشید و فقیر بتکمیل آن کوشید و او بمراد خود فایض
گردید و فقیر بغایت مقصد نرسید اما منا بند اکر مردان خو بتوم کردند نظم بیکجا بر مشغان بین
که چو ما بدمستان ابجد کردیم بچشم کرمش دنیا بود و رسید تا را در ایوان و اکثر بلاد دان قبول عامه
پیدا نموده با ملوک ایران وصلت نمود و حضرت ایشان در تعظیم و تکریم او مبالغه تمام کردی و لوازم اخلاص
و ارادت بجای آوردی و بالاخره از وی نفرت فرمود و در صدد ضرب و شکایت او بر آمده و چندان التجا
نمودند تا در سنه هزار و دویست و چهل و یک هجری وفات یافت وی با عارفان با قسطره عداوت
داشت و دقیقهٔ از لوازم عناد و فساد در باب صلح و سداد مهمل نگذاشت بسیاری از درویشان را
ابقا داد آزار رسانید و از آنجمله مولانا حاجی میرزا محمد اخباری را او مقتول کردانید و جناب حسین علی
محمد بسطامی شاه مدتی سرگردان نمود و قتل آن بزرگوار از فتوی داد اما اکنون در عراق و هنوز
او اعتنا نمود ذکر مولانا میرزا مهدی شهرستانی فاضل کامل قدر و عالی مشرح الصدر بود و در اکثر
علوم نقلیه و فضلای عصر تفوق میجست و در طریق اخباری و اصولی مترتبی بین بود و در اکثر
خصال حمیده و افعال پسندیده معروف و بصفت جود و سخا و شفقت و رحم بر عباد الله موصوف بود
گویا در حدود هزار و دویست و بیست هجری با کثر وفات کرد و از آن بزرگ دو فرزند ارجمند یادگار
ماند سید محمد و سید حسین شنیده میشود که هر دو رحلت نموده اند ذکر کوفه از امهات بلاد
اسلام است از اقلیم سیم است و هوایش گرم است طولش از جزایر خالدات عطط و عرضش از خط
استوا لال از اتفاق طول و عرض آن و ابرشش هذه دلالات بر آن دارد که از مستوطنان بقا کاری
نباید و از اتفاقات ایشان نفاق زاید و قول ایشان اعتماد نشاید این مثل میان عرب مشهور است که
الکوفی لا یوفی هوشنگ بن سیامک پیشدادی ابتدا عمارت آن کرد و بعد از خرابی سعد بن وقاص
در عهد عمر در عمارتش سعی بلیغ بجای آورد و سرور اولیا ع مدینه را متحیر داد در حین خلافت بدانجا

و ابو جعفر منصور در زمان خلافت خود در عمارت آن افزود و باروئی بر آن کشید و در اتمام آن کوشید
و مهدی هم از کام دل در آن افزود و هوایش گرم و تابستان هوای بغداد آورده اند که در ایام که منصور
کوفه را مقر سلطنت و مرکز خلافت ساخته بود نزدیک بآن رسید که کوفیان لشکر او را بر او خاصه
و خلل در قواعد حکومت او اندازند چه که اهل کوفه بواسطه تشیع و محبت خاندان مرتضوی راضی
بخلافت بنی عباس نبودند و در استقلال حکومت ایشان اخلال مینمودند منصور ناچار از آن دیار
بیرون آمده طرح بنای بغداد انداخت و آنجا را دار الخلافه ساخت و بنابر عدم اعتنا ملوک و
خلفا بر عمارت کوفه و مرور ایام بالجمله ملک حلام کوفه خراب گردید و در زمان حکومت ملوک ایلکانیه
آبادی جا بجا نهایت انجامید از کوفه ارباب یقین از تابعین و تبع تابعین و فضلای معرفت قرین و
علما دین زیاده از آن و این ظهور نموده اند از آنجمله مالک بن الحارث الاشتر النخعی و ربیع بن خثیم
الثوری و اصبغ بن نباته الحنظلی و جابر بن یزید الجعفی و میثم التمار و محمد بن مسلم ابن رباح و زرارة بن
ابن اعین و حمران بن اعین و ابو محمد هاشم و هشام بن سالم و حماد بن عیسی و صفوان بن مهران از آنجا
بوده اند و امثال ایشان بسیار ظهور فرموده اند سید مرتضی رازی در تبصرة العوام در سبب ظهور
مذهب زیدیه گفته که اهل کوفه جمله خوارج بودند و دعوی کردند که ما شیعه علی ایم و چون با علی علیه السلام
کردند که در تواریخ مسطور است و با امام حسن و امام حسین علیهما السلام آن کردند که شنیده و آن
ملاعین چنانکه دشمن اهل بیت بودند دشمن بنی امیه هم بودند در زمان بنی امیه چندان چندان
که خواستند که خروج کنند ریبتی نداشتند و او تلبیس کرده نزد شیعه رفتند و گفتند شما سید
کار امر معروف واجبست و ظلم بنی امیه از خلق برداشتن فرض عین اگر ما خروج نکنیم و بر آن کار
سکوت ورزیم کافر باشیم قومی از شیعه بقول ایشان فریفته شدند و غرض آن ملاعین آن بود که بقیه اهل
بیت رسول را نابود از آن بدین جمله نزد زید رفتند و چندان الحاح کردند که رغبت کرد و بیست هزار
سوار و پیاده با او سوگند خوردند چون زید خروج کرد با این بیست هزار کس بدر مسجد جامع رسید
زید را تنها گذاشتند مگر اندکی و زید چون آن حال را بدید گفت رفضتمونی یعنی مرا بگذاشتید و رها
کردید القصه زید را گرفتند و کشتند و صلب کردند و بعد از آن بسوزانیدند و خاکستر او را در
ریختند و این زمان میگویند که زید امام است انتهی کلامه حقیر گوید اکنون که سنه هزار و دو صد و
چهل و دو هجریست شهر کوفه خرابست و غیر از مسجدی که حضرت شاه ولایت را آنجا ضربت زده اند
و آنحضرت دست مبارک در ستون زده اثر پنجه اسد اللهی در آن پدید شد و از بس که مردم بجهت

تبرک روی بر آن مالیده اند گوئی گودی است آنحضرت چاهی در کوفه حفر نموده و در تمام آن
شهر بغیر از آن چاه آب شیرین نیست و خانه آنحضرت بر نهج پاک و منزه است که نظر کنندگان گمان میبرند
که مکان مرور آن امر نموده اند و مزار بعض از اصحاب امیر المؤمنین ع در آن دیار بسیار است از آنجمله قبر
مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در اندرون مسجد کوفه سمت شرقی آن در غایت اشتهار است و قبر میثم
بیرون مسجد واقع است و روضه مقدسه سرور اولیاء ع در یک فرسخی کوفه است و قدیم الزمان آن مکان
را نجف میگفتند و صاحب معجم گوید که لفظ نجف در اصل نام بلندی است در ظهر کوفه که از آب سیل
بود مانع آب سیل را از خرابی کوفه و قبر منور حضرت امیر ع آنجاست و آن مشهد مقدس را مشهد غروی
نیز گویند بنا بر آنکه در حوالی آن دو گنبد بوده که بر سر قبر مالک و عقیل که ندیمان خزیمة بن الابرش
بودند ساخته بودند بنا بر آن آن را غریین نام کردند که غری آلوده کردن است و نعمان بن المنذر که یکی
از ملوک عرب چون کسی را بکشت میفرمود تا دو قبر را بخون آلوده کنند و بالجمله نجف اشرف از زمان
خلافت هرون صورت عمارت گرفت و آن چنان شد که حضرت امیر ع وصیت فرموده بود که چون از
عالم فانی انتقال نمایم جسد مرا بشتر بار کرده آن را رها کنید و هر کجا اشتر زانو زند مرا آنجا دفن نمایند
و حسنین بوصیت عمل نموده مزار و بعض از آثار آن بزرگوار را پنهان ساختند چه حکام بنی امیه در بیداد و ظلم
و ستم میساختند و چون زمان تسلط ایشان در گذشت و نوبت دولت بنی عباس گشت در سنه
صد و هشتاد و پنج هجری هرون الرشید بشکار رفته بود نخجیری پناه بآن زمین آورد و هر چند سعی کرد
اسبش از آن زمین نرفت و کلاب و طیور معلم بر شکار دست نیافتند و هرون از اهل آن ولایت تحقیق نموده گفتند که
چنین بما رسیده که حضرت سرور اولیا ع آنجا مدفون شده هرون بحفر آن زمین فرمان داده شاه را
زائر دیده و قدم مبارک آنجا ابوسعید و گنبدی بر سر مزار فایض الانوار آنحضرت
برساخت و در سنه سیصد و شصت و شش هجری امیر عضد الدوله دیلمی در آنجا عمارت عالی ساخت و
حصاری بر آن کشید و در آبادی آن کوشید و در دور آن دو هزار گام منفر کرده اند و انعقام قصبه دلاوین
گردید و غازان خان در آنجا دار السیاده بنا کرده باتمام رسانید و سلطان محمد خدابنده و بعد از آن
سلطان ابوسعید مدرسه و خانقاهی در آن قصبه ساختند و آثار نیکو در آن مکان طرح انداختند و
سلاطین صفویه عمارات متین و گنبدی عالی بنا نهادند و با قنادیل طلا و اسباب مرصع و فرشهای
گرانبها ضریح را کشاینب و زینت دادند و نادر شاه افشار گنبد و گلدسته و ایوان آنحضرت را
طلا نمود و بر عمارات آنجا بیفزود و در این ایام یکی از ملوک هند حصار استوار بر آن کشید و لطف الله

بن شجاع الدوله نواب لکهنو بظاهر آنجا نهری جاری کرده اند و اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و هفت هجری
دو سه هزار باب خانه در داخل اوست و مردمش همگی شیعهٔ امامیه و مسکن علمای اثنی عشریه است و از قدیم
نیز محل حلول اخیار شیعهٔ امامیه و منزل صلحا و اتقیا طایفه علیه بوده است و در فضیلت ساکنین
آنجا روایات بسیار واقع است **رابحی** در خاک نجف نیم اسود بجواب اندیشه مکن زیر پوشش روز
حساب خاک که بدل بزر کرده می تابد بر شب شود که سبیل نواب و سکنهٔ آنجا عموما در
مراسم تقوی و پرهیزکاری و حلم و بردباری از اهالی کربلا و سایر عراق بهتر و خوبتر و در اخلاق حمیده
و افعال پسندیده بیشتر و نیکوترند و شریعت غرا و ملت بیضا در آنجا عزیز و معتبر است و جمعی کثیر از
علما و فضلا از آنجا بوده اند که فقیر ملاقات نموده و ذکر همه باعث طول کلام خواهد بود لهذا
بذکر چندی از ایشان اقتصار خواهد نمود **ذکر شیخ جعفر** از فحول علمای امامیه و از اکابر مجتهدان
اثنی عشریه بود و در علوم نقلیه و فنون اجتهادیه بر اکثر مجتهدان سابقت مینمود و مرجع اکثر شیعهٔ امامیهٔ عرب
با او بود و به اجتهاد او عمل مینمودند و صاحب جود و سخا بود و آنچه از بزرگان ایران گرفتی به فقرای نجف
بذل نمودی و خود نیز صرف کردی و اکثر سنوات سفر ایران کردی و از اهالی آن کشور اخذ وجوه نمودی تا آن
کشتی تا آنکه در سنه هزار و دویست و ... هجری در نجف اشرف وفات نمود و او را در فقه و اصول
و فتاوی تالیفات است و چند فرزند از آن بزرگوار یادگار ماند **ذکر شیخ موسی** اکبر و ارشد و اعلم اولاد
شیخ جعفر بود وی نیز در علوم نقلیه و فنون اجتهادیه بر اکثر علمای زمان تقدم مینمود و مرجع طوایف
عرب و فرقهٔ عجم بود و سفری بدار الملک ایران کرده مراجعت نمود و در سنه هزار و دویست و هشت
هجری در گذشت **ذکر مولانا سید مهدی طباطبائی** اصل آن جناب از قصبهٔ بروجرد بود و جامع علوم عقلی و
نقلی و حاوی فضایل صوری و معنوی بود و در تقوی و پرهیزکاری و حلم و بردباری بر اکثر علمای زمان
تفوق مینمود و در علوم نقلیه بر مجتهدان زمان خویش بوده و کتابی در فقه نظم فرموده و بعضی از علما آن را
شرح نموده الحق احوال خجسته مآل آن بزرگوار از اکثر علمای زمان ممتاز و مستثنی بود و بر تجمل دنیا و اسباب
دنیوی چندان رغبت نمینمود و ایام را معلوم نشد که در چه تاریخ وفات یافت **ذکر کجور** بضم کاف عربی
ولایتی است از مازندران و محتوی بر قرای بسیار و همگی در کوهستان هوایش خوب و آبش مرغوب وی از مضافات
مازندران است **ذکر کوکبان** از بلاد یمن و قریب بلدهٔ طویله است جائی خوب و شهری مرغوب است و
مردمش قوم عرب و اکثر زیدی مذهب و سایر ملل نیز هست دانم نیز **ذکر کچ** بکاف عربی مع الیاء
و سکون جیم شهری از بلاد سند است و در کنار بحر واقع و هوایش گرم و مردمش اکثر اسمعیلی مذهب و دیگر

محدود و بعضی گویند از مضافات ایران و قریب بلوچستان است **ذکر کراچی** بندرگاهی است از بنادر سند
وی در زمین هموار واقع و جوانب آن بیابان واقع است و از لب دریا مسافت یک میل دور و اکثر مردمانش هندو
گرمسیر و نیز موفور است و دو سه هزار خانه در اوست و چند قریه مضافات اوست و مردمش اغلب هنود است
مسلمان حنفی مذهب نیز دارد و آبش از چاه و هوایش از کثرت حرارت جانکاه است **ذکر کنبایت** بفتح کاف عربی
و سکون نون و با مع الالف و کسر یا و سکون تا از بنادر گجرات و بلدهٔ بهجت آباد است و از بلاد قدیمهٔ گجرات
بوده و مدتها ملوک شیعه در آنجا حکومت نموده اند و اکنون سلطنت که در تصرف طایفهٔ انگلیس است حاکم
در آنجا است و از طرف ایشان نواب فضل خان بن نجم الدوله فرمان روان است و قریب پنجهزار خانه در اوست
و نواحی معمور مضافات اوست و اکثر مردمش هندو و معتقد شیعهٔ امامیه اند و حنفی مذهب نیز دارد
و خالی از قوم نصاری هم نباشد و معدن عقیق بسیار ماند در آنجا میباشد که با اطراف عالم میبرند و
بعینا اعلا میخرند و هوای کنبایت حار و آبش نا سازگار است **ذکر کلکنده** بضم کاف و ... و سکون
لام و فتح کاف ثانی و سکون نون و فتح دال و سکون ها شهری باستان است از دکن مدینه ایست بزرگ و بلده ایست
مردمش اکثر هندو و دیگر مسلمان حنفی مذهب دانم نیز **ذکر کالپی** از بلاد هند و بلدهٔ دلکشا است
نیز کالپی مشهور است و مردم آنجا اغلب هندو است دانم نیز **ذکر کرنال** بفتح کاف عربی و سکون را
و نون مع الالف و سکون لام قصبه ایست در ده منزلی دهلی وی در زمین هموار واقع و جوانب بیابان وسعت
واسع و قریب دو سه هزار خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات اوست و هوایش گرم و سازگار
و آبش از چاه و خوشگوار و مردمش اکثر سنی حنفی مذهب و دیگر هندو و قدری اهل قلعه در آنجا ساکن
کرم رو بوده و در زمان ... نادر زیب تصرف نموده است **ذکر کران** بضم کاف عربی و تشدید را قریه ایست
از بلوک سیرجان و قریب سیصد خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست و آبش از قنات و هوایش
بهجت آیات و مردمش همگی شیعه مذهب و اکثرش با ادب و خداوند حسب و مرید درویشان و مخلص ایشان اند
ذکر کر بضم کاف عربی و سکون را نام رودی است و فاصله است میان ملک شروان و دیار موغان آبش
خوشگوار و از جبال گرجستان و ارمن بر میخیزد و با اطراف روان میرود و از میان شهر تفلیس گذشته و از کنار
ملک ارن عبور نموده در قریب قلعهٔ حسن خان داخل رود ارس گشته و از کنار سالیان گذر کرده به دریای خزر
می ریزد و شمالش خاک شیروان و جنوبش زمین موغان است **ذکر کنک** بفتح کاف فارسی و سکون نون و کاف
دویم اول نام بلده ایست از بلاد بنگاله و از صوبهٔ عظیم آباد و دویم نام رودیست که منبع آن جبال کشمیر است
و از طرف شمال بر میخیزد و داخل ملک هند میشود و دیار فرخ آباد و اکبرآباد و اله آباد را قطع نموده و از کنار

شهرها از میان عبور و از وسط ملک بنگاله مرور کرده بدریای هند بریزد و اهل هند را بآن آب
اعتقاد تمام حاصل بود بغایت عزیز دارند هر سال بزیارت آن آیند و گویند منبع آن آب از بهشت است و بواسطه
بیکار ان کار بودن ایشان خداوند تعالی آن آب را بزمین فرود آورده و جاری گردانید و از خواص آن آب یکی
این است که قلیل آن در ظرف مدتها نگاه دارند و بدبو نگردد و بغایت گوارنده است و ماهی سقنقور در ساحل
آن رود پیدا میشود و احوال آن رود خالی از غرابت نیست **ذکر گجرات** نام دو موضع است مراد از آن
گجرات لاهور است وی قصبه ایست خوب و محلی است مرغوب و قریب سه هزار خانه در اوست از توابع
معموره مضافات اوست در زمین هموار واقع و اطراف او واسع و ابنیه اش از خشت و گل است و هوایش گرم و مایل
به اعتدال و سکنه اش هند و مسلمان برابر و یکسان و اهل ایمان نیز در نهایت سکون دارند و جمعی
از سادات جلیل القدر دارند و قلعه محکم از آجر بر آن قصبه کشیده اند و حاکمش از طرف راجهای سکان
معتبر است راقم آن قصبه را بسیار پسندیده است **ذکر گجرات سند** صوبه ایست از اقلیم دوم و بصوبه سند
متصل است بلاد دلپذیر و نواحی بیشمار در حدود اوست از جنوب بدریا و از سمت شمال بصوبه هند و از جانب
مغرب باصل صوبه سند و از جهت مشرق بممالک دکن و اکثر بلادش از اقلیم دوم و قلیلی از سیم و اغلب زمین
مغربیش جاهای نامدار و ملوک گجرات از قدیم و مردمش اکثر هند و دیگر مسلمان حنفی مذهب و دیگر اثنی عشری
و دیگر امامیه و دیگر فرنگیان و دیگر زردشتی اند ارباب دولت و اصحاب ثروت در آن کشور بحد بسیار است
حاکم اکثر بلادش طایفه نصاری یعنی از جماعت انگلیس اند و دیگر قریه [illegible] از طوایف هنود اند **ذکر کاکره** نام قصبه است
بزرگ که از کنار [illegible] و بعضی آباد میکند و از وسط ملک بنگاله عبور نموده [illegible] مخلوط
گشته و از بلاد بنگاله گذشته داخل دریا میشود **ذکر کری** بفتح کاف فارسی رودی عظیم است در کشمیر [illegible]
آباد کشمیر است در موسم تابستان در نهایت برودت و بنهایت عذوبت است و داخل رود جیلم شده و در ملک
سند بدریا میریزد **ذکر کلنک** بضم کاف عربی و فتح لام و سکون نون و کاف دوم [illegible] عظیم [illegible]
از قدیم از بلاد دکن از اقلیم دوم و هوای گرم و مردمش اغلب هند و دایم داخل [illegible] **ذکر کشمیر** ولایتی
است خلد نظیر و کثیر شباب و بصفوت هوا موصوف و مردمش بحسن و جمال معروف و جوانب اربعه اش متصل است
بجبال العالیه و تلال راسیه و محدود است از طرف مشرق بولایت تبت و از سمت شمال بکوهستان بدخشان و
کاشغر و ملک سیاه پوشان و از جانب جنوب بکشور پنجاب و صوبه هندوستان و مشتمل است بر بلاد و منازل و
قصبات مرغوب طراز و چمنهای خوش و مرغزارهای دلکش و کوههای بسیار سخت و جنگلهای پر درخت
و قریب ده هزار قریه معموره در اوست و صد هزار قریه و مزرعه مضافات اوست و اکثر قصبات و نواحی آن

محوی است

محوی است باشجار مثمر و چنارهای سایه گستر و کوههای موزون و بیدهای مجنون و عرعرهای سر کشیده
و صنوبرهای [illegible] و باغات خرم و بساتین چون ارم و چمنهای بسیار و چشمهای بیشمار صفر گویند
نام [illegible] در کتاب [illegible] حدیقه [illegible] ممکان وارد شده بعضی از فضلا
آن [illegible] چون حضرت ولایت منقبت غریب [illegible] از کشمیر [illegible] از فضلا [illegible] که بنا [illegible]
حضرت [illegible] وطن نموده در آن ولایت وطن نمایند آنحضرت در جواب [illegible] چنین گفت
وطن هر کس [illegible] کشمیر [illegible] وطن [illegible] کبرا است فقیر گوید زمینی که جبال [illegible] احاطه
دارد و اکنون مجموع آنجا را [illegible] گویند طولش از مشرق بسوی مغرب [illegible] و عرض [illegible] منظر [illegible]
[illegible] و طریق [illegible] چهار محال است [illegible] پیاده رفتن محال و دیگر راهی که بسمت هند
میروند [illegible] صعب و دشوار است و طریق کابل صعوبت [illegible]
[illegible] و اگرچه [illegible] انسان [illegible] مشکل [illegible]
[illegible] و آبادی و معموره [illegible] بعضی مواضع احتمال و انتقال [illegible]
[illegible] بعضی مواضع [illegible] کرده [illegible] گویند [illegible] نام شخصی بوده
اسم [illegible] بوده [illegible] زمین کشمیر قدیم آب بسیار بوده و بحکم [illegible] آن آب
[illegible] نموده و آبادی کشمیر از آن است و بعضی گویند [illegible] بوده [illegible] نام بوده
[illegible] آبادی کشمیر از آن [illegible] و بعضی گویند سلیمان علیه السلام [illegible] عمارت کرده است فقیر [illegible]
روایت از مردم کشمیر استماع نموده در کتاب مشاهده نشده است و قبل از ظهور اسلام مردم [illegible]
[illegible] هند بوده اند و بر مذهب تناسخ عمل مینمودند و چون ملت اسلام ظهور کرد در سنه هفتصد
[illegible] هجری [illegible] سلطان شمس الدین و بعد از وی [illegible] سلطان اسکندر اسلام
قبول کردند و از [illegible] سید [illegible] عارف [illegible] سید السلاطین سید علی همدانی
بعد از آن [illegible] میر شمس عراقی که از خلفای شاه قاسم نوربخش [illegible] از ایشان شیعه امامیه شدند
اکنون [illegible] سنی [illegible] و اکثر مذهب ابوحنیفه دارند و شیعه اثنی عشری
[illegible] فرمانفرمای [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] ملوک هند حکومت [illegible] اختلال [illegible]
[illegible] ملوک [illegible] مدت هفتاد سال [illegible] ملوک [illegible]
اکنون قریب [illegible] سال [illegible] فرمانفرمای [illegible] ولایت کشمیر [illegible] وسط اقلیم

جهارم و قلیلی از سیم است و اگرچه بسبب سردی هوا در آن ولایت میوه‌های گرمسیری مثل نارنج و ترنج
و لیمو و خرما حاصل نمیشود ولیکن گرمسیر از آن نزدیک است و رودی عظیم در میان الکای کشمیر
روان است و عجب آنکه چنان رودی بزرگ از همان ولایت و از یک چشمه ترشح میکند و قریب پنجاه
پل از چوب بران بسته‌اند بعد از آنکه این رود از کشمیر میگذرد و آب مظفرآباد و آب کری بران سر ریزد
و بعد داخل ملک پنجاب شده در آن ولایت موسوم برود جهلم میشود و در قرب ملتان باب چناب
مخلوط شده و رود اتک بدان منضم گشته و از ملک سند گذشته در حدود تته بدریا میریزد صاحب
معجم البلدان گفته که کشمیر شهریست در هند که از یک طرف مجاور قوم ترک واقع شده و نسل ایشان
نسل ترکان است مختلط با این مردم ابجاد در حسن و جمال الحسن خلق اند تا آنکه حسن زنان ایشان ضرب المثل
اهل جهان شده مغیری گوید که ترکان نادر حسن و شمایل اهل کشمیر هیچ گونه مشابهت نیست و این سخن
واهی است و هر کس که از آن ولایت زادمی باشد البته میگوید هذا بهتان عظیم بلکه آب و هوای آن دیار
زینت حسن و جمال و ملاحت میکند و بروش اعتدال در هر چیز مینماید و بنا اگر کسی صاحب حسن و
جمال بدیار سودان و زنگبار رود و نسل او در آن بلاد خوب میشود اگرچه در ابتدای حال دخیل باشد
اما بتدریج مضمون کل شیء یرجع الی اصله مانند سایر اهل سودان خواهد بود و دیگر آنکه
کشمیر ولایتی موضوع است از کشور هندوستان و حدود آن معلوم و هیچگونه بکشور هند دخل ندارد
و ملک هندوستان نیز معین و حدودش مقرر است و اگر بعدش ملوک هند حکومت در آن ولایت
نموده باشند باین سبب ملک هند محسوب نمیشود ذکر کشتوار بفتح کاف عربی و سکون شین معجمه
ضم تا مثناة منقوطه و واو مع الالف و سکون را بلده‌ایست از کشمیر و در میان جبال شامخه واقع است و
آب و هوای خوب دارد ذکر کامراج الکای کشمیر دو قطعه است طرف جنوب رود را کامراج گویند و سمت
شمال آنرا مهراج یا بالعکس و کامراج محتوی است بنواحی بسیار و قرای بی شمار ذکر سرینگر که آنرا
نیز گویند و دار الملک کشمیر و اکنون از لفظ کشمیر مطلقا مراد از آن شهر است و طرف مغرب کوه شرقی
واقع و بحیره در میان فاصله است و سمت شمال شهر قریب بسه میل که بانده فرسخ قلعه محکم از سنگ
تراشیده ساخته‌اند و عمارات بلند و متین و قصور و لطیفه در آن قلعه طرح انداخته‌اند و در میان
قلعه کوهی است مسمی بکوه ماهریان و دور آن کوه تخمینا سه هزار گام بلکه زیاده میشود و پستی و بلندی دارد
و نهایت بلندی آن تقریبا پانصد گز میباشد و در دامن و اطراف عمارات عالیه و مجموع عمارات آن مطبوع
بسیار دلکش و بر شهر و صحرا مشرف و در قله آن کوه خانقاهی است در غایت تکلف نشیمن فقرا و در وی

و در اندرون آن قلعه مسجد جامعی است که ستونهای آن از چوب یک قطعه قریب چهارصد ستون هفت
گزی کم و بیش و هر ستون را دو بغل کشند در آن مسجد بکار برده‌اند و بطرح بدیع برآورده‌اند فی الواقع
از چوب بدان متانت و عظمت عمارت در عالم سیاحت دیده نشده و مساجد دیگر از سنگ در آن
قلعه ساخته‌اند و جای بسیار دلکش سایر اماکن در صحن مسجد جامع است و در خارج آن قلعه ما بین
شهر زمین زارعیست و طول آن قریب نیم فرسخ میشود هنگام بهار یاد از گلزار ارم میدهد و سمت از
قلعه مسافت پانصد گام دو طرف جنوب و مشرق و قلیلی از شمال قلعه واقع و عمارات آن شهر همگی
سطحهاشیر و آن پوش و بامهای آن با گلهای الوان از نرگس و سنبل و ریحان و شقایق و لاله و
امثال آن مزین و مدت سه ماه پشت بامها خالی از ریاحین و گلهای رنگین نیست و سه ماه دیگر جوی
نزد سبز و چمن خاطر آزادگان خرم و رودی عظیم از وسط شهر میگذرد و شهریان از آن خورد تر از
سمت شمال رود مذکور از میان کوچه‌ها و خانه‌ها روانست و هفت پل بغایت بزرگ از چوب بر آن رود
بسته‌اند که کشتی از چشمه‌های پل بیرون میگذرد و در دو طرف آن دجله مسافت یک فرسخ و نیم عمارات
دلکشا و سرنات بهجت فزاست و اکثر خانه بدان رود در راه فتد و آمد و شد از آن گوارا و هوایش
بغایت طرب فزا و خاک آن حسن خیز و زمینش سرسبز و قریب شصت هزار خانه در اوست و اغلب
مردمش حنفی مذهب و دیگر شیعه امامیه و دیگر هندو و اکثر هندوان انجا برهمن و نویسنده و
طبع نرم دارند و قریب بچهل هزار دستگاه شال بافی دارد و شال آنجا بغایت خاص است و
حاصلش برنج و زعفران و پنبه بسیار است و کاغذ بسیار بهتر انجا میسازند و مصلای از عهد میرزا
رسیدی در آن مصلای بغایت زیبا و دلکشا است و آن مصلا مربع طولانی اتفاق افتاده و طولش
قریب هفتصد گام و عرضش پانصد گام و در اطراف آن چنارهای سایه افکن غرس نموده‌اند و جوی کنه
بآن متصل بدان شهر است و سیرگاه اهالی انجاست و قریب پانزده پاره قریه و مزرعه در اوست
و باغات بسیار و بنا بر خلد آثار مضافات اوست و طرف مشرق آن بر کنه متصل است بکوه دامن دارد
و هوایش بغایت سازگار و سمت جنوب و شمالش بحیره مسمی بدل است دل بفتح دال و سکون لام
بحیره را گویند و طرف مغربش شهر و قلعه است و دور آن بحیره چهار فرسخ است و آبش بغایت
صاف و لطافت ملوک سلف سنگهای بزرگ و الوان در آن دریاچه ریخته و گلهای رنگارنگ
در آن رویند و اطراف آن باغات فراوان و هر یک مشتمل بچندین طبقات و مجموع آن باغات متصل
بدان دریاچه و خانقاهی بغایت دلپسند سلاطین ذیشوکت میان بحیره از سنگ برآورده‌اند و

ودرختان مثمر و چنارهای سایه گستر غرس کرده اند و کتیبه های بسیار دلکش اسلوب و ملاحان
محبوب القلوب دران و ارباب ذوق و کمال و صاحبان حسن و جمال چون روح روان با آب
روان و سبزکان و باد خوش نسیم صبا غبار ملال دلش همزبان و همنشین باغات آن و کهنه باغی است که
موسوم بشعله ماه وفق الواقع جائی دلخواه است و آن محوطه بر دو ماند و طبقه و هر طبقه از باغ
جدا و آن کفت و هر یک از آن باغات تا به دو خوش شکوه دار علیحده زیب و زینت داده اند و جمیع درختان
و گلهای آن بطریق هندی نهاده اند و اقسام گلها و ریاحین دران غرس کرده اند و در ابتدای آن
باغ سمت شمال عمارت از سنگ تراشیده و سقفهای بکجا ساخته اند و حجرات متین و بیوتات دلنشین
و حوض دلچسپ مربع در وسط آن پرداخته اند و قریب هفتصد کو و پیش فواره در آن حوض و حوالی آن بلند اند
و چندان بخوشی اسلوب بنا کرده اند که عقل از مشاهده آن حیران از برای استادان میکند و دیگر باغی
مسمی بباغ نسیم و آن باغ قریب بکمیل از شعله ماه دور است و آن مشتمل بر سه طبقات است و آن نیز باغی
نمایاند و بغایت خاطر پسند است بغیر از آنکه شعله ماه بسبب عمارات و زیادی طبقات برتری دارد
در سایر اوصاف برابر و یکسان است و هر دو این باغ سمت مشرق بحیره واقع شده است و دیگر باغی است
موسوم بنشاط ماهی و آن باغ طرفه محل دلخواهی است و دیگر باغ مسکین شاه است و آن طرف شهر افتاده
افتاده و بقعه مسکین شاه در وسط باغ واقع شده و مسکین شاه از اهل طریقت بود و آن مرشد کفت
خان حاکم کشمیر بود و بعد از فوت وی آن باغ را ساخت و مقبره بارگاهی بر سر تربت مرشد خود پرداخت
و غیر از این باغات دیگر باغات خوب و جای مرغوب بسیار است حاصل کلام آنکه حسن و صفای
کشمیر فزون از قلم و زبان هر چه از تعریفش خطه نماید زیاده از آنست و شعرای بلاغت انتما وصف
آنجا را نموده اند از انجمله این رباعی است در تعریف دلبران آنجا که یکی از شعرا گفته بدیهه گفته **رباعی** شاه
همه دلبران کشمیر بوقت جزم دلان سیاه کش بر نوتی آن حور که روح را سزد کش گویند کاندر کف
تا زنخش کش میر نوتی **ذکر احوال محققان ارباب مذهب بت پرستان بطریق اختصار** پوشیده نماند که از بلاد
کشمیر سیما از آن شهر خلد نظیر ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق لاتعد و لاتحصی ظهور نموده اند و از هر
فرقه مسلمان و هندوان محققان از اندازه بیرون شده اند که ذکر همه باعث تطویل کلام و سبب ملال
خاطر مطالعه کنندگان میشود و سرانجام نخواهد بود اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بذکر چندی
از ایشان اقدام مینماید **ذکر بالمیک پندت رکهیسر** بدانکه لفظ پندت بفتح با و سکون نون و فتح دال
و سکون تا مفتوح در لغت اهل هند بمعنی عالم و دانا باشد و لفظ رکهیسر بمعنی زاهد و مجاهد و کامل

بالمیک پندت از اهل ریاضت و مجاهده بوده در فضل و هنر از محققان بازهد گوی سبقت میربود
بالتماس مریدش بهر نام نسخه حقایق نشان بشت بفتح با و ضم شین و سکون سین و تا انتخاب
کرده تحریر نموده و نظام الدین پانی پتی و پانی پت نام قصبه ایست در سمت مغرب دهلی ذکران در جمع
باشد بحکم سلطان احمد گجراتی از لغت هند بفارسی ترجمه کرده معنی آن ترجمه و بعضی از
محققان هندوان استماع نموده و در کتب دیگر مشاهده نموده ثبت میکند تا ارباب کمال را از ادراک
بصیرت حاصل شود مستور نماند که هندوان از مذاهب بت پرستان و ملل بی شمار است و در ایشان علما
و حکما و عرفا بسیار باشد و هر سه فرقه را مذهبی و ملتی و روشی جداگانه است و هر طایفه موافق مشرب
و مطابق مذهب خویش کتب بسیار تالیف نموده اند و بعضی از مذاهب اهل شریعت و ارباب طریقت
در ضمن ملل او در حرف الف و در ذکر بیلی در حرف با مذکور شده است و حالا فصلی از مذهب
محققان ایشان که خود را زبده هندوان بلکه زبده اهل جهان میدانند نوشته میشود ایشان میگویند
که حقیقت وجود حقیقی عین علم است و از این تمثیل بساطت وجود معلوم میشود و از جمیع نقایص منزه است
و صفات منزه او جمیع موجودات و ممکنات بینا و وجودش محیط است بهمه اشیا و این عالم و ظلمات عنایت
اوست و الا در حقیقت وجود ندارد و این ظهور را مایا گویند یعنی مکر الله زیرا که بطریق شعبده جهان ظاهر
نموده است و بعضی ایشان که ذات حق تعالی است در این تعینات گوناگون و کثرات تعدد افزون ظهور کرده است
هر دم بلباسی و هر زمان بگونه دیگر خود را نموده است بجز یکی و پیش نیست و همان نور عیان است
که خویش را ظاهر ساخته و بصورت جلوه گر ساخته جمال و کمال خود را ظاهر میسازد و از زبان سنسکرت که
قدیم هند است ... میگویند یعنی اگر آغاز و فرجام نبودی بیشتر ... همان یکتا
کامل الصفات بهر نوع ... ذات را نموده و بهر طریق خود را در مظاهر موجودات ظاهر کرد ...
از این ... یعنی ... عبارت از ذات حق و هستی مطلق است مجرد از جمیع قیدها و منزه از نقایص
چگونگی و کیفیت را ... باشد و گفته و شنوده در آن ... ندارد و آن ذات پاک محض بی چون عقل
خالص ... کمال ذوق و راحت و آسایش خود بخود در خود است و چون ... که محض ... و عقل
تعقل و تصور ... که آن هستی مطلق خود را بخود تعقل و تصور نمود و یکبارگی بخود ...
ظاهر ... کرد ... همان ذات پاک ... و بسبب در یافت ... خود را ... نام
پیدا شد ... صورتها و نمودهای موجودات از هر چیز و هر کس ظاهر آمد و یکتای ... در ذات ...
عارف کامل ... باین ... است از چون ... و ... وحدت ذات او ... در اشیای کثرت ...

تخیل خاطر ایشان میسازد و میگوید که مثلا آدمی در حالت بیداری و هوشیاری تعقل و تصور میکند
یعنی پیدا نمود در مجموعه خود چیزها را و مشغول میگردد بکار و بار خود و در حالتی که او بخواب رفته
خوابی میبیند در انحالت هم خود را و چیزها را در یافت میکند و او را از این حالت حالتی است که
او را در انحالت بخواب ایمن و آسایش باشد و در او هیچ خوابی نمی بیند و در یافتی و مشغولی بکار ندارد و
این حالت را بزبان هندی سکهپت گویند و حالت سکهپت را مشابه و مانند میکند به برهم کردن این حالت
هیچ شعور بخود و بغیر نیست و حالت خواب دیدن را مناسب میدارد بتصور و تعقل نمودن آن یکذات کامل
خود را عجب بی ذاتها و صورتها و حالت بیداری و مشغولی بکار و بار را تشبیه مینماید بظهور آن ذات بکثرت
صورتهای رنگارنگ در عالم ظاهر و چون همان برهم و بیرم اتمان از سبب یکتایی … که خلق را
خالق دید و خالق را خلق تصور کرد جهت را هنگامه دید و من نام یافت این کثرت نامها و بسیاری حالتها
آن یکذات را موجب از جنبش عالم گردید و من یافتی شد مثلا آب دریا تا زمانی که بادی بر آن نوزیده
این نام که دریا باشد ندارد و چون باد بر او وزید و در بادی تموج آمد و جزر و مد پیدا شد نامهای
دیگر در انحالت ظاهر گشت مثل موج و حباب و بخار و مانند آنها همچنین برهم و بیرم اتمان کو یاد …
بود بر قرار بعد از آن که باد خواهش بر او بوزید چندین نامها پیدا کرد و همین خواهش باعث کثرت خلق
گشت و چون خواهش سبب آفرینش خلق آمد بیرم اتمان خود گرفتار شد یعنی خود خالق و پیدا کننده خود
و خود علت آمد که او را معلول لازم گشت و در روز ذات برهم اعظم و نور او که نور او جدا از ذات او
ندارد و او علت است و نور او معلول یعنی موثر که اثر این عالم و هر چه در اوست گردید خالق را خلق
پیدا آمد و خود دو پیدا شد یعنی صورت و رنگ و آن رنگ پنج نوع است سفید و سیاه و سرخ و زرد
و سبز و آنچه جامع این پنج رنگ است آن را چتر گویند و صفت دیدن و دانستن و شنیدن آن را …
به این چیزها عالم را بیافرید و اگر کسی گوید که هر موجودی که هست او را موجدی باید … وجود …
موجود شدن ممکن نباشد و سلسله وجود بیکدیگر پیوستگی دارد که یکی سبب پیدایش دیگر است این برهم
… که علت کارن آمده باید که بالا تر از او هم کارنی دیگر باشد جواب میگوید که برهم کارن نبود …
آنکه خواهش خود کارن شد یعنی بالا تر از آن کارن نباشد و این برهم بخود است یعنی ظاهر است و میگوید
که اگر کسی گوید که چون تمام برهم که سراسر در فوق و واحد باشد میگویند این همه ظهور اوست پس تفاوت از
کجا خواست که یکی در بند و یکی خلاص شد و یکی در راحت و دیگری در محنت یکی بینا … و دیگری
از دو بینا … را بر چه باشد و تقابل و اضداد چرا است جواب میگوید که این بند و خلاص … که هست …

و بودن و خود بودن و محبت و راحت نمودی است بی بود و بودی است بی وجود که اصل و اعتبار ندارد …
معترض میگوید که چون آنچه بظاهر بنظر می آید و آنچه دیده و شنیده میشود میگویند بود نمی نماید و چیزی
… پس برهم که در گفت و شنید نمی آید مانند دیدن و شنیدن پاک و منزه است و بغیر از شکل هستی او را
و ذات او را خاطر ایشان چه نوع توان کرد که او هست و موجود است بوجود کامل خود جواب میگوید که
هر چه هست و هستی دارد در حقیقت برهم است و او این روشنایی و نور و سفیدی و سیاهی نیست و
او را هیچ نام و نشان نیست و او را بهیچ نوع وصف توان نمود و توان دانست غیر از آنکه همین قدر بگویند
مرتبه او توان گفت که ذات پاک او از تغیر و تبدل منزه و مصون است و او یکسان و یک قرار است و
حق و حقیقت و هستی مطلق است و از چون و چگونگی و صورت و رنگ و شبه و مانند پاک و منزه
است پس سند گوید که چون گفتی که برهم بقید گفت و شنید و دانستن نمی آید پس این نامهای خاص
برهم که بر زبان مردم است از کجا است و چرا است در جواب میگوید که برهم که آن یکذات کامل است
خود بارادهٔ خواهش خود که خود را تصور کرد و از آن تصور کردن و خود را خود دانستن چون نام یافت
و همان چون از سبب کلها یعنی تصور و تعقل بر عکس حقیقت حال که حق را خلق دید من نام یافت و …
را من بچیزها … گویند که یکی را فرا دهد که این دوست است و دیگری را گوید دشمن است پس از آن …
من پیدا شد که بود و تغیر صفت اوست باز معترض گوید که چون گفتی که این جهان اندر جال است …
نمود بی بود است پس حقیقت این جهان و این نمودهای گوناگون چیزی نباشد در جواب میگوید که
آنچه نمودهای رنگارنگ دیده میشود جلوه ذات اوست چنانچه یاره و گوشواره و طوق و خلخال
و دیگر زیوران که از طلا میسازند در حقیقت آن همه طلا است و این زیورها بسبب تعینات و صورتهای
… هر کدام نامی جدا دارند در حقیقت این عالم برهم است و چیزی بغیر از ذات برهم در این مظاهر
ندارد که عالم در حقیقت … و حق عالم چنانچه زیورها طلا است و طلا زیورها است … آنچه
بعد از این مظاهر و تعینات را برهم ذات و عین برهم باید دانست … موجب یعنی و دانستن …
… که … تحصیل موجب … که باشد اول آنکه ذات او را تصور کند و خاطر که جلوه ظهور
… و همه جا برابر است و … که هر صورت و هر رنگ خود را ظاهر میکنم و جمال کمال …
جلوه گر میسازم او را … از آن اندیشه و فکری غائب نگر دارد و فارغ گردد و کسی که او را از روی حقیقت
… اندیشه از شبهه و شک این یکتایی و فنا … حاصل شود که در آسمان و زمین و شش جهت
و هشت اطراف در هر چیز و هر کس ظهور کمال او برابر و یکسان است و … که این نقشها و رنگها …

گویا کون خود را ظاهر میسازم این نوع ذاتی را زوال و فنا نباشد و اول و ابدی شده بجز او نبود
و این هر نوع تکرو اندیشه آزاد باشد دویم آنکه سالک تصور کند که همه اوست و هر چه از معقولات و
محسوسات و موجودات بنظر می آید همه هوست و باید که هر کار و هر مشغولی که او را پیش آید در آن کار و
مشغولی خواهش و بیخواهش را دخل ندهد و او را از دوری سرنوشت سابق حواله داشته بسر برد و تمام
ساز و خود را از میل و خواهش و نفرت خاطر جدا سازد و باید که موافق رسم و عادت اهل عالم هر کار
و هر شغل پیش آید بجز آنکه مطبوع و خاطر خواه خود می بیند بشوق و ذوق تمام متوجه آن میشود
و دست در آن میزند و آنچه بر ایشان مکروه و ناخوش می آید در آن بجمیل میباشد باید که هر عمل خیر و
کار ثواب و ریاضت که کند از آن جزا و بدل نخواهد و بدل نکند آنکه من از برای این عمل ثواب این کار خیری
بیام چون کسی کار نیک و عمل خیر را بی خواهش اجر و بدل بجای آورد گویا تخمی است بر آن کرده که هر کرن
و بی بیند شود کسی که بخواهش و بمراد کشت و از جهان و خیال او گذشت دیگر پیدا نباید و تخم
نکند و زحمت تنها بکشد از اینجا اکثر مردمان کور و از انجام معرفت محروم بوده و معتقد اند که ظهور ذاتی
و هم و تخیل هستی مطلق در همه کس هست خصوصا جای تجلی او در دل آدمی است باید که او در دل خود معرفت
و مرد را در دل خود بجوید و بهر سو میدوند و بهر طرف در طلب او میروند این طلب و کوشش
ایشان در دنیا است که کسی در دست خود جوهر چنانست که تا او را از آن جوهری چیت داشته باشد
از آن غافل باشد و به جواهر خزف و سفال پاره که در بهر طرف شتابد و او را تا دید باید اصل کار ندر شناخت
بوده کار دور کرده تا آرزو و امید است و کسی که امید را از خود دور نماید که هر مراد بدست او ای
تا آنچه چون کسی مستحق آن شده باشد که او را گیان و عرفان پیدا شود که از آن گیان و عرفان موجب نصیب او
کرده تا کامرشدی و استادی بر وی فتاد و رسد و او را ارشاد و تلقین نماید و او بدان سبب گیان
کامل یابد و چون گیان و عرفان در کسی حاصل شود در بیان باید بود که حال و رگیان او رسید دارند
او را ندانی را آنچه من با تو میگویم که اگر خواهی که گیان کامل حاصل کنی باید که مرا بسجده ربی دار تمام
خود را فراموش تمام و در هر حال دهیان و مراقبه تو من باشم اگر این معنی که من وجه خود را
جمع کرده باشی و گیان کامل بهم جهین طریق رهبران کامل درویش صاحبان گیان است این بود
بعضی از عقاید محققان هندوان که تقریر شد و بعید تحریر آمد تفصیل آن در کتاب ریاض السالکین
مذکور است هر که خواهد بدان رجوع کند بدانکه اهل ریاضات ایشان انواع حبس دارند و باقسام
مختلفه ریاضت میکشند بعضی از آن در موقع خود ذکر شده است و این طایفه منکر بت و بت پرستی

می باشند و رسم و عادت و شریعت هندوان را انکار دارند و انکار آفتاب و ماه و سایر کواکب و بتان را
تعظیم میکنند ایشان را احمق و نادان می شمارند و کسی که معتقد بدیشی و مذهب شد او را جاهل و گمراه
میپندارند والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر جمال الحال و خال الجمال احمد جو** مخفی نماند که در هندوستان
و کشور هند عرف نوراست که جهت تعظیم در اول و یا آخر اسم شخص کلمه می افزایند و آن شخص را بدان
کلمه توقیر و تعظیم مینمایند مثلا در ایران عموما در اول اسم لفظ آقا زیادت میکنند مثل آقا احمد
آقا محمود و در بلاد روم این کلمه را در آخر اسم می افزایند مانند احمد آقا و محمود آقا و در عرب کلمه شیخ
در اول اسم می آورند و در توران لفظ شاه زیادت کنند و در هند کلمه میان می افزایند و در [illegible]
کشمیر کلمه جو می آورند مثل احمد جو و محمود جو و لغت کشمیر و در اصل لغت عرب و روم و هند و ایران
با جمله و کرد است لغتی است علیحده و مخصوص با اهل کشمیر است و مشابهت هیچ لغتی ندارد فقیر در خانقاه
امیر سید علی همدانی قدس سره العزیز که فی الواقع خانقاهی بیان ذیبانی و در الکتابی که در جانی دیده شد
و آن در بیان شهر اتفاق افتاده و خدام بسیار دارد و هر خادمی را وظیفه معین و مقرر است و اهل صفت
و مجاهده را ملجا میباشند خدا آنخانقاه نشستم و باب خاطر هر دو غبار بسترد و در بین عبرت گاه
بودم و بهر طرف و هر کس نظر می نمودم که ناگاه نظرم بر جوانی بلند رو افتاد گفتم ما هذا بشرا
ان هذا الا ملک کریم طرفه پیکری دیدم که چشم چراغ جهان چنین آفتابی ندیده و سکنه مظهری
مشاهده کردم که گوش اختر زمانه را از آن گونه ماهی نشنیده و چون قدش در چمن دوخ سرو سهی و رسته
مانند خدش به گلزار حیات گلی نخسته لعلش جان بخش و زلف حیات ده و دهنش شیرین و زلف حجت باد
چشم جادوش سحر نمای عاشقان و زلف سیاهش تیغ و تازنده هجران نقطه خالش جنت جوهر فرد
و محراب ابرویش محل اجابت دعای اهل جند مصرع ان جمالی هرچه گویم بیش بود اینت زمان
جهان چون بدان مقام در آمد این بیچاره اندیشه دان [illegible] ما بی از خویشتن رفت و باز آمد وقت
این بیت بر زبان جاری شد نظم ظاهرش در لباس احمد جو باطنش لا اله الا هو گفتم این چه بود که
بود بگیان ربود ای جوب العشق نار فی القلوب یحترق ما سوی المحبوب عشق حبیب و مداوم
رحیب فلا تکن من الغافلین و هو الحبیب العاشقین و ذخیره العارفین و سوز و کفر و دین و مو
کنده سنگ یقین و باعث ایجاد آسمان و زمین [illegible] که عشق مزاج
انش دارد و آن سوز [illegible] و این سوز [illegible] که مزاج عشق گرم
خیال است [illegible] طبع من [illegible] موافق شد [illegible]

دراتش بگویت نظم هست جولان کرنامش اشترست اوز ضرب چوب زفت ولمزاست چونکه جوع
میزنی برمیشود اوز ضرب فربه میشود إِنَّ اللهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ عشق جوهریست بمثل صفت
نه بیمایست كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ وچون آب همه عالم از آن زنده میایب وَمِنَ الْمَاءِ
كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ اگر آب عشق نبودی آبروی درزمین وروی موجودی نبودی نظم گرعشق نبودی
سخن عشق نبودی چندین سخن نغز که گفتی که شنودی حبذا عشق که سررشته او زنبود و زصفت منفصل
نیست وسررشته او هزار وپانسیم متصل وکلا ابیست که هیچ وزنی علت اوست و مسئله هفتاد دو
سه ملت رخصت او مسئله عشق چکویم بود عشق چه بویم نشان بی نشانی نشان اوست بیع
نعت عدوت دیو هریمان اوست لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ نشان عشق است قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ
رَبِّي بیان عشق است إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا سلطان عشق است وَإِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ
عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حامل عشق هم انسان عشق است سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا گام برهان
عشق است وَيُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ هم درد عشق ناد ومان عشق فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي میزان عشق است فَادْخُلِي
فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي وصال جانان عشق است لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا مثال هجران عشق است إِنِّي
لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ دم رحمان عشق إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ دلبر فتان عشق است نظم سلسله
کاینات کاینه رادونو است روغنان سلسله سلسله جنبان عشق عشق چو چوگان اندر کف
قدرت گرفت نه فلک آمد چو گوی در خم چوگان عشق ای درویش عشق خالق نداری عشق مخلوق ...
الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ نظم عشق ... میکویم عشق چون ... میکویم عشق دلبران ...
کردن وچشم کنای شاهدان دریا بیین وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا نظم ای اعرابی که کوش ...
با مردم صحرا که حرافی میداند زبان اهل دریا را رو سنیرا زاین بکویم وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا عاشق
دلداده بزبان نیاز میکوید هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا از انجا که معشوق غیور و با
ناز مسکین است معشوق میکوید إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ای عقل عاشق بی چند وعشق فایق
بی چون چند نظم مزاج عشق بس مشکل پسند است قبول عشق بطاق بلند است اسیر عشق بود هر
هوسناک نه بندد عشق هر صیدی بفتراک سر میکنی و جان میکنی وخون تن معشوق دلارای بیستانی
ومس وجود خود را بر کیمیای عشق زنی ومیکوی نظم مراد از کیمیا اکبر عشق است که اکسیر وجود
نا چیز عشق است میگویم عشق مراتب ندارد اما لوازم دارد و در لوازم او مراتب متدرج است ...
هر مرتبه از مراتب لوازم موصوف میشود بصفتی وموسوم میگردد بنعتی در جانی میل خوانند و در ...

ارادت خوانند ودر مقامی محبت گویند ودر مکانی عشق نامند وعشق را دو مرتبه است اگر عاشق
شاعر بوجود عشق ومعشوق است از اعاشق فارق گویند وآن نیز دو مرتبه دارد یا طلب از مطلوب
دارد ودر مقام رَبِّ أَرِنِي پای میگذارد ویا اگر طلب طالب همان مطلوبست وبجز محبوب مراد
ندارد حسبی ... گویا آنست اول عاشق خویش است بخوی و دویم عاشق معشوق است بعنی بعض
عاشق بانمراست و ممیز عشق وعاشق ومعشوق است دویم اگر عاشق ممیز عشق و معشوق و وجود
نیست و شاعر بوجود خود ندارد و أَنَا خَالِقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میسراید این مرتبه را فنا و در فنا گویند
چنانکه از ابتدای إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا اینمرتبه معلوم میشود که چرا این سخن را درخت گفت اما همه
دانند که سخن معشوق است نه عاشق و در این مقام مستهلک است و وجود عاشق سخن را بزید وسخنور
از این قبیل میدان و گفتا حضرت مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ را این نمط میخوان نظم روا باشد انا
الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی چه خوب گفته است انور نظم که چه قرآن از لب پیغمبر است
هر که گوید حق نگفته او کافر است همیدی که آن بزرگ چه میگوید ای درویش میگویند که در مقام فنا
فنا که بیخوری عاشق است کلام عاشق قرآن است وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى گو ای معنی
بیان است ودر مقام فنا شعوری یعنی شاعر بودن عاشق مر فنای خویش را در این کلام عاشق ندیدی
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى همانا مخبر از آن است چه که وحی واسطه میان عاشق و معشوق
و آن عبارت از شعور عاشق است مر خود خود و ذات معشوق را و انا در مقام خودی و غیر انجا عاشق
گوید حدیث باشد حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ النِّسَاءُ وَالطِّيبُ وَقُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ از آن خبر میدهد
واین مقام عقل عاشق است که عبارت از خلوات و تجلیات معشوق باشد ودر گوشت ادراک عاشق
چنانکه بزرگی گفته نظم مرا بکار جهان هرگز التفات نبود رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست در این
اندیشه بودم که انجمان جهان جست و فریاد از مجلسیان برخواست و از پرتو جمال خویش مجلس یاران را
و از هر طرف صحبت در میان آمد و من در میان نه عاشقان صحبت سوی طریقت کشید و هر کس
بقدر دانش خود سخنی آغاز کرد و ساقی بزم طلب جام سخن را بگمان یک ... نهاد انکه لب
گوهر فشان کشاد و گفت نظم قطره بکر ... که از بحر جدا ایم همه بحر بی قطره نخندید که ما ایم همه
گفتم ای دریای خوبی قطره چیست و دریا را چه معنی است در جواب فرمود که قطره بنده و دریا محیط
و این طرفه که دریا در قطره مخفی است وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ نظم حلول و اتحاد اینجا محال است که
در وحدت دوئی عین ضلال است لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا شنیدی که معشوق چه گفت

نظم یا نو یا شمع درین سرا ابین وجود عاشق قطره است وآن ناقص کردنی است و عاشق که اظهار عشق
کند لایق کردنی است وجود یکیست و دو دیدن از احولیست انما المشرکون نجس نظم
عشق آن شعله است کان چون برفروخت هرچه جز معشوق باشد جمله سوخت والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر عبدالله خان ابن حمید خان اشتهر یار از جماعت افغان و از طایفه ابدالی بود و مدت یازده سال
من حیث الاستقلال حکومت کشمیر جلد نظیر نموده امیری بود باوقار و معدلت شعار و در مروت و
سخاوت و کیاست و فراست برا کثر امرا و ملوک نامعتبر تفوق داشت و همواره تخم لطف و احسان
در بوستان بوم مین خاطر عارف و عامی میکاشت و از لوازم ملک داری و حکومت گذاری بعد لشکر
کشی و دشمن کشی دقیقه فرو نمیگذاشت و هر شب درون عمارت لیالی و ایام سعید با فرقه فقرا بسر کردی و شب
پنجشنبه با زمره علما و شب جمعه با شعرا بسر بردی و سایر لیالی بدین منوال با فرقه مخصوص بودی و روز
جمعه سخاوت و بخشش نمودی و درآن روز از ده و هزار دینار سرخ عطا کردی و بخشش اشهر یار عام
بودی و علما و فضلا و درویشان و گوشه نشینان و یتیمان و بیوه زنان و مردان از کار افتاده را
هر روز جمعه عطا نمودی و لشکریان و ملازمان و سرداران را هر ماه یکان یکان تفقد حال و پرسش
احوال کرده زینتها فزودی فقیر گوید که ما نان شهر یار هر روز کار گذرانیده شد با وجود کثرت مشاغل
وافر و نهایت حشمت و وفور لشکر با کثرت فقرا صحبت داشتی و با ادنی کسی الفت نمودی روزی از فقیر سوال
نمود که این آیه شریفه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء
وتذل من تشاء را مفسرین چه معنی کرده اند فقیر عرض نمود که همین آورده اند که مراد از ملک و عزت همین
ملک و عزت ظاهری است و مالک الملک الله تعالی است هر کرا خواهد ملک و عزت میدهد و از هر کس
خواهد انتزاع میکند و از خلفا [illegible] منتقل میکرده اند و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از ملک
و عزت ملک قناعت است وتعز من تشاء یعنی درین ملک قناعت چه کرم شاهد سریر و کارباب ملک
صورت محتاج زر و خلق اند و در احتیاج ذلیل خواری مضمرات و بحکم عز من قنع وذل من طمع
در قناعت عزت مضمر است پس باید که اهل عز ارباب قناعت باشند نه اصحاب حکومت ظاهری
زیرا که طمع و احتیاج صاحبان ملک صوری ظاهر است و محتاج بدلیل و حجت نیست و بعضی برآن
رفته اند که غرض از ملک حکمت است زیرا که مضمون ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا کسی که
باری تعالی ملک حکمت ارزانی دارد ملک قناعت را بوی ارزانی داشته است ملکیکه در ضمن حکمت
جمیع اخلاق حسنه و اوصاف حمیده را بدان کرم عنایت نموده است و او را در مسند عزت نشانید

ملکیکه درضمن

ملکیکه در ضمن جمیع اخلاق حسنه و اوصاف حمیده را بآنکس عنایت نموده است و او را در مسند عزت نشانید
و عزیز و محترم گردانیده است و بعضی از عرفا تقریر نموده اند که مراد از ملک ملک رسالت و نبوت است
و عزت واقعی در ملک نبوت و رسالت است و حق سبحانه و تعالی هرکرا خواهد از عین عنایت خویش
کرامت میکند و مراد از انتزاع گذشتن و رحلت کردن صاحب نبوت و رسالت است از این عالم و رسیدن
است ملک نبوت مختوم گردید و این خود نزد اهل خرد روشن است هرچند که کمال ملک نبوت و رسالت
گردید اگر هر اینه صاحب حکمت و اوصاف محمدت باشد و مجمع اخلاق الهی و مستجمع اوصاف نامتناهی گردید
معروض نمود مبینا باید که مراد از ملک ملک ولایت کلیه باشد زیرا که نبوت و رسالت بحکم لا نبی بعدی
مختتم است اما ولایت کلیه تا قیام قیامت باقی است چرا اسمی از اسماء حق مطلقات و تعطیل در مظاهر
اسمای الهی جایز نیست و دوام مظهریت را مقتضی است اما این شریفه و مثال این معلوم میشود بر هر دو
کامل الصفات که مالک ملک ولایت کلیه باشد البته از ذات و الاصفات علیم و حکیم و مجمع اوصاف حق
قدیم است و مظهر تام و تمام نبوت و رسالت خواهد بود بلکه بحکم خبر انا وعلی من نور واحد در اصل واحد
خواهد بود چنانکه در اجمعی اخبار و احادیث بثبات ورود شده است که بعد از رسول اکرم صلعم صاحب
ولایت کلیه از جمیع انبیا و اوصیا افضل و اکمل اند و هر شخصی که صاحب ملک ولایت کلیه باشد البته در نزد
باری تعالی در غایت عزت و مقرب بارگاه احدیت است شهر یار بعد از استماع این کلمات فرمود که از این
کریمه مستفاد میشود که ملک چیزی دیگر و عزت چیزی دیگر است پس باشد کسی مالک ملک باشد
و از عزت نباشد و نیز باشد که صاحب عزت مالک ملک نباشد در این سخن چه میگوئی فقیر معروض
داشت که این بخاطر احقر میرسد این است که هر کس که مالک ملک گردد عزت ملزوم اوست و می باید که
صاحب عزت نیز باشد و هر کس که عزت داشته باشد لازم ندارد که صاحب ملک باشد مثل آنکه صاحب ملک
ولایت نادره و عزت نیز دارد و دوستان و مقربان او عزت دارند و ملک ولایت کلیه ندارند و دیگر مراد
از عزت نزد حضرت کردگار است نه پیش خلق روزگار چه که بسیار بوده اند و هستند و خواهند بود از جماعت
کفار و مشرکین و از اهل جبر و مخالفین که ملک دارند و در ملک ظاهری حاکم و شهریار اند و در میان
قوم خویش در همان ملک و کشور عزیز و محترم اند و حال آنکه در پیش خداوند جلیل خوار و ذلیل
و اهل جهنم اند و اشخاصی که نزد حضرت معبود ملعون و مردود باشند و ملک فانی که ثمامان بحوج (?)
انما الدنیا متاع قلیل و از آن اقل قلیل بسبب اقتضای قضای کردون و از اثر گردش چرخ بوقلمون
با زحمات از عدا فزون و تقلبات از شماره بیرون قطعه از قطعات ربع مسکون بدست یکی از اهل دول

افتد و تصرف کند و جمیع حرکات و سکنات و ترددات او در ملک گیری و ملکداری خلاف عقل
عقلا و شرع انبیا و مخالف حکم الله تعالی باشد و در دوزخ معذب و مخلد بماند و همچنین اگر شخصی
با رنج و محنت دنیا و بار زحمت و مشقت بیشمار بطریق خلاف شریعت بل از روی ظلم و تفاوت تحصیل مال
و دولت کند و بسبب آن دولت و ثروت در میان خلق عزتی و حرمتی بهم رساند و حال آنکه جمیع اطوار و کردار
او بر خلاف امر حضرت کردگار باشد نزد خردمندان و دانشمندان چگونه مضمون اللهم تؤتی الملک من
تشاء و تعز من تشاء صادق آید و در باره منعم و محترم و مکرم چون لایق نماید دیگر آنکه کافی اتفاق افتد
کمالات ملک صورت و حکمت و نبوت و رسالت و ولایت کلیه بشخصی واحد میگردد و صاحب کمالات
مذکوره میشود مانند حضرت موسی و داود و سلیمان و پیغمبر آخر الزمان علیهم السلام و از صاحبان
ولایت کلیه امیر مؤمنان و مولای عالمیان و جانشان و اگرچه آنحضرت بصورت صاحب ملک نبوت و رسالت
نبود اما در معنی بعد از خاتم الانبیا تم در معانی نبوت در رسالت اکمل و اتم بود و چون این سخن
فقیر با تمام رسید موجب حضار گردید رسید که چه میگوئید در این تاویل اهل مجلس عرض نمودند که ما
چنین تاویلی استماع نکرده بودیم و در کتب معتبره هم ندیده بودیم اکثر پایه قدردانی بغایت تعظیم نمودند
لایق شهریاری بود نسبت باین ضعیف بجا آوردند فقیر گوید که چون از سفر حجاز و مصر و شام مراجعت نمود
استماع افتاد که آن شهریار وفات یافته بدار القرار شتافت نظم از آن سرد آمد این کاخ دلاویز
که چون جا گرم کردی گویدت خیز ذکر قادرشاه درویش مجذوبی و مجرد و معرفت اندیش بود در جمیع
در حرکت و تردد سرعت مینمود قریب سی سال باختیار ننشست و نه خوابید بلکه ایستاده بود بلکه میگویند
قلیل الاکل و کثیر الفکر بود و با وجود غلبه جذبه فرایض از وی فوت نمیشد فقیر روزی از آن درویش
سؤال نمود که بعبادت خویش شاعر میباشید و میدانید که عبادت میکنید یا نه در جواب فرمود که گاهی
اتفاق می افتد که دو سه روز نمیپوشید میکرد و معلوم نمیشود که چه وقت روز گذشت و شب چگونه
گذشت و با وجود این حال فرایض از من فوت نمیشود فقیر از احوال آن عزیز معلوم نمود که ایزد تعالی دوستان
خود را در همه حال از زلات محفوظ میدارد و در وادی غفلت و معصیت نمیگذارد مؤید قول آن
عزیز آنکه فقیر در سنه هزار و ... و چهل و دو هجری روی داد و مدتی بمرض ربع گرفتار
بود و بیهوشی روی مینمود مع هذا نماز در اثنای آن از فقیر فوت نمیشد و دوستان میگفتند که تو در
حالت بیهوشی نماز میگزاری و اوراد و صلوات را میخوانی و حال آنکه فقیر بحسب ظاهر شاعر بر ادای
صلوات نبود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم فقیر شنیده از شهباز ...

عزیز

غریب است تمنا نمود که اگر صحبتی فرمائی و نصیحتی نمائی عین کرم باشد در جواب فرمود که رهانیدن
مرغ لاهوتی که محبوس قفس ناسوت است بی تأثیر جذبه که باز بسته بمتابعت مصطفوی است ممکن
نگردد فتلک باشتباه دیگر فرمود سالک آنست که روی براه حق آورده و کتاب حق تعالی را بدست
راست گیرد و سنت رسول خدا را بدست چپ و در میان این هر دو روشنائی راه طی کند
دیگر فرمود که سالک را از چهار چیز چاره نباشد اول علمی که رایض وی باشد تا او را [illegible]
ملایم سازد دوم ذکری که مونس در خلوت و بود تا نفس او را بوحشت نیندازد سیم ورعی که باز دارد
وی که حد نا بهره شاید آلوده نگردد چهارم یقینی که مرکب وی باشد تا از هر راه باز نماند
دیگر فرمود که سالک باید که چهار موت را بر خود قرار دهد تا بمرتبه الفقر فخری برسد اول موت ابیض
که عبارت از جوع و گرسنگی باشد دوم موت اسود و آن صبر کردن است بر ایذا و اذیت مردم سیم موت
احمر و آن مخالفت نفس و مجاهدت با اوست چهارم موت اخضر و آن قناعت است در اکل و لباس
دیگر فرمود که پیر کامل آنست که متابعت رسول خدا را لازم داند و خود را از خود تمام برهاند و لمعه
نور من اخلاق و اوصاف نبوی در او نماید و مرید صادق آنست که بتأثیر انفاس او تعبیه خود را
سوخته و به بصیرت دل در آئینه پیر جمال مراد دیده باشد دیگر فرمود بزرگان گفته اند که مرید مقبول با ...
آنست که مردم بیگانه آشنائی نتواند نمود و اگر احیانا بصحبت ایشان افتد چون مرغ در قفس و اسیر در
مجلس و منافق در مسجد باشد دیگر فرمود سفله چون عشق شود بر نخاند دوست را و او را چون پیر کرده
بر کاند بود ... دشمن اعتقاد نشاید اگرچه دعوی محبت نماید و بقول او فریفته نباید و هر دوستی
که بنا بر غرض باشد بادنی سببی بدشمنی مبدل گردد و هر دوستی که برای خدا باشد هرگز قابل ... نشود
و فرمود که دوستی خاص که در مصاحبت ملالت نیابد و در مفارقت فراموش ننماید و در محنت ...
متغیر نگردد و در حضور و غیبت مبدل نشود دیگر فرمود که دوستی با لئیم حاسد و خسیس مفسد ...
نمود که در دوستی او زیان دین و دنیا خواهد بود اگرچه در حب دوست نباید اما هرچه دوستی را
نشاید دیگر فرمود که حق تعالی سرکش را دشمن دارد و سرکش را دشمن تر فاسق را دشمن دارد و پیر فاسق را
دشمن تر بخیل را دشمن دارد و توانگر بخیل را دشمن تر متکبر را دشمن دارد و درویش متکبر را دشمن تر
و سرفقیر را دوست دارد و سرفقیر را دوست تر پارسا را دوست دارد و جوانان پارسا را دوست تر
جوانمردان را دوست دارد و فقیران جوانمرد را دوست تر متواضعان را دوست دارد و بزرگان متواضع را
دوست تر و مکرر فرمودی که فقیر را با دنیا دار چه کار و با عقبا چه کار فقیر را با مولا کار و دنیا دار را ... عقبا

و با مولا حکما اولیا بلد بنا کار و دیگر معبر بود هر سخنی که از ذکر خالی است لغو است و هر خاموشی که از فکر
خالی است سهو است و هر نظری که از عبرت خارج است لهو است و راحت سالک در سه چیز است ذکر
سبحان و تلاوت قرآن و زیارت اخوان **ذکر بنارکند** وی از وارستگان و محققان هندوان بود و در فقر
و فنا و صدق و صفا بر وفق مشرب هندوان کمتر کسی با او برابری مینمود در ماند او در خطه کشمیر و در
مذهب هندوان وارسته و آزاده مشاهده شد چه گوید در شریعت هندوان معتقدات فراوان است مثل
ذبح حیوانات و اکل لحومات و با خلاف مذهب خوردن مطعومات و جز آن از خوردن و امثال اینها
بسیار است که هر که بهر یک از اینها اقدام نماید البته وی از دین ایشان بیرون است و همچنین در عبادات
مانند غسل صبح کردن و بتخانه رفتن و صبح و شام روی با آفتاب ایستادن و عبادت او نوفت در انجا آوردن
و امثال اینها و اگر کسی یکی از اینها را بجا نیاورد اکثر و دیگری خود بر مرتد و خارج از دایره شریعت هندوان
است مجمل گوید که بنارکند را دیدم که مقید هیچ یک از نواهی و اوامر شریعت هندوان نبود و میگفت که
شریعت همچنان آثار و سرکشان رونق کار و مردم بته کار است و کسانی که از لباس معرفت عور و از شناسای
حق مهجور و از باده باری تعالی دور و از روش عقل نفور و با افعال نکوهیده خود مغرور باشند انجماع
کرنا خر جهانات و نادانی چهره خرد و فاتر ناجز است و طایفه که خلیع العذار در صحرای فسق و فجور
و شور بجهنه و مانند کرکسان مردار خوار در هوای نفسانی و اوج شهوانی بی بند شریعت برای ایشان
و طریقت همچنان تازیانه است و الا هر که در مقام حضور حق و قرب ذات حضرت مطلق بوده و از
خرد خورده و آن تلقین و ارشاد شده و با کل خلق طریق صلح و صفا و مهر و وفا جلوه داده در فنای فی الله
باقی بالله گشته و از جهان و اسباب آن گذشته و با هر کس و در همه جا چون شیر و شکر و حلاوت
در خرما آمیخته و با همه بایعانه کنار و با همه پیوسته و از همه گسسته و از شریعت و طریقت رسته و از
رسوم و عادات جسته و بدریای حقیقت پیوسته و در مقام عند ملیک مقتدر نشسته باشند بدین
اینحال و عدان احتلال ایشان را شریعت چکار و با طریقت چه شمار و طلب الدلیل علی المدلول بعد
الوصول قبیح **نظم** چار قان پوشد که او محتاج باشد : شیر ان پوشد که در نشو و نما است **ذکر کابل**
ولایتی است مشهور و در السنه و افواه مذکور و محدود است از طرف مشرق بکشور هندوستان و از
مغرب بارض زابلستان و از جهت شمال بدیار طخارستان و نورستان و ملک سیاه پوشان و از جانب
جنوب بولایت سند و مشتمل بر مدائن قدیمه و نواحی عظیمه و قصبات مشهوره و قرای معموره اکثر
آن اقلیم چهارم و قلیلی از سیم و جبال و تلال آنجا عبارت از بیابان و صحرات و ساکنان آنجا اکثر مقید

جماعت افغان

جماعت افغان و دیگر فارسی زبانان و از قدیم آن کشور تابع ملوک عجم بوده و اکنون قرون بسیار است که از
ولایت موضوع است و دار الملک آنجا بلده ایست کابل گویند و در قدیم الزمان آن شهر در چهار فرسخی
سمت مشرق شهر جدید بوده گویند شهر جدید را سلطان محمود غزنوی احداث نموده است و آن شهر
در میان دره واقع شده و سمت جنوب و شمالش جبال شامخه گرفته و طرف مشرق آن فی الجمله گشاده است
بلدی عظیم و مدینه بزرگ ساکنانش بسیار و خوشگوار و هوایش بسردی مایل و سازگار و خاکش فرح انگیز
و زمینش طرب آمیز باغات فراوان دارد و مشتمل است شهر قریب بیست هزار خانه آباد و عمارات و خانه‌ها
اغلب از خشت بنا داده است و در جمیع خانه‌های آن شهر آب جاری و در کوچه‌ها و بازارهای آن جوی‌ها ساری
و میوه‌های سردسیری فراوان و حبوب و غلات ارزان است فقیر گوید که مانند آن شهر از هر حیثیت
در ولایات ایران بغیر از تبریز و اصفهان دیده نشده لیکن شهر اصفهان و تبریز گرمسیر ندارد و گرمسیر
کابل بسیار حار است و جمیع مرکبات در آن گرمسیرات بوفور بهم میرسد و عموما مردم کابل بعیش و عشرت
مایل و از طلب زیادتی غافل اند سیما هنگام بهار و موسم گلزار اناث و ذکور و صغیر و کبیر از بستان
در عیش و طرب و خوشگذرانی ناطلبانه و مردم آنجا اغلب حنفی مذهب اند و دیگر شیعه امامیه
و دیگر هنود و قلیلی عیسوی و در نواحی آن اسمعیلی مذهب دارند و قریب دوازده هزار خانه شیعه
اثنی عشریه در شهر و نواحی آن سکونت دارند و بیشتر ایشان ملازم ملوک افغانند و قوم هزاره که
قریب سی هزار خانه میشوند در چهار فرسخی آن شهر در کوهستان سمت مسکن دارند و اکثر ایشان شیعه
و قلیلی ناصبی و نصیری بسیار اند و در آن شهر دو خیابان خرم بنیاد است یکی در سمت جنوب مشرق
واقع است طولش کم فرسخ است و دیگر بطرف جنوب شمال اتفاق افتاده و آن بیابان بغایت خوب
اتفاق افتاده طولش یک فرسخ و نیم و از هر دو طرفش آب روان و باغات فراوان و متصل یکدیگر است شهر کابل
خصوصیات بسیار دارد و هر چه از تعریف آنجا نوشته شود گنجایش دارد **ذکر آقا عاشور** مرد عزیز
و شخصی تمیز بود و بغایت اخلاق حمیده و افعال پسندیده مرتب بود و بصحبت فقرا مایل و نظر لطف
و فنا قابل بود و در اکثر لیالی و ایام با این فقیر بسر بردی و طریق محبت و مودت سپردی روزی فقیر
از عالم وجد و عرفان صحبت میداشت ناگاه حالی غریب در وی مشاهده شد و این فرد بی اختیار
از مطلع خاطرش سر زد **نظم** گنج در بیجی کجا آید بدست : مگر بیجی کی گر گنج آید بدست : فقیر بسکون
آنحال تا از کجا خواست و از سبب چیست در جواب گفت که چون معانی اسمای الهی و حقایق صفات
ذات الهی از عین قلب مشاهده میشود مراتب بی نهایات و مدارج بیغایت صفات ذات باری تعالی در

عرضه دل ملاحظه میکرد دلهنا مرا انحال روی میدهد و حواس ظاهری و باطنی از اقلیم بدن
معزول میشوند و هیچگونه عقل و هوش نمیماند و از غایش در قالب ظاهر میشود و چیزی مشاهده
میشود که تعبیر پیداست نمی آید نظم علم عاشقی نگنجد در کتاب و دفتر بیت کشف سر اجمعین آنجا
وجدانی ذکر آقا تقی ابن الحاج محمد علی لقب کرامیش نظام علی بود و از اکابر اخیار و از عظما اهل
تجار بود و با وجود دولت وافر و ثروت متکاثر هیچگونه بدنیا اعتنا نمی نمود و همواره صحبت اهل
حال و ارباب کمال را میل و صحبت داشتی و مال و جاه و جان را در خدمت فقرا صرف می نمودی و در علم
و عمل و فضل و هنر یکتای سالکان سبقت کردی و از مریدان مولانا رضا علی شاه هروی و از
خلفای جناب نور علی شاه قدس الله سره هم بود فقیر وقتی از اوقات از آن مظهر سعادات سؤال نمودم
که سید معصوم علی شاه دکنی و نور علی شاه اصفهانی را چون یافتی و بخدمت ایشان چگونه رسیدی
در جواب فرمود که خوب چیزی عیان نمی پرسیدی و در مرحله استعلام بمقام نیک رسیدی بدانکه
در ریعان جوانی در شهر هرات بودم و بتحصیل کمالات و فضایل اشتغال مینمودم ناگاه مرا داعیه
طلب دامن گیر شد سودای طلب مرا صفرائی نمود و ابواب خیالات و زحمات بر روی روزگار
من گشود کسی را که میشنیدم بخدمت وی میرسیدم و جویای مطلب میشدم و بموجب الغریق
یتشبث بکل حشیش بدامن هر کسی دست میزدم عاقبت مرا معلوم گشت که ورای علوم رسمی علوم
دیگر نیز هست و تحصیل معرفت الهی بر همه فرض عین و عین فرض است چنانکه در خبر آمده طلب
العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة اگر چه بچین باید رفت کما ورد فی الحدیث اطلبوا العلم
ولو بالصین و نیز باری تعالی در کلام مجید خود خبر میدهد و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون همه دانشمندان لیعبدون را لیعرفون تفسیر نموده اند و بدلایل عقلی و براهین نقلی
ثابت کرده اند که اول علم معرفت الهی است و بعضی از سبیل معرفت حق بتحصیل کما هی است و از
علوم ظاهری شاهد مراد روی نماید و معارف صوری عقده معنوی نگشاید بر ضمیر آگاه که
دامن مطلوب دست نیاید مگر بوسیله دانائی و چشم بر جمال مقصود نیفتد مگر بهمت بینائی
عزیزی کشف وسیلهٔ ائمه هدی علیهم السلام اند و بعد از ایشان بطریق خبر انظروا الی من کان
منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی
قد جعلته علیکم حاکما از علما باید تحصیل کرد در جواب گفتم که مراد از لفظ عرف که در حدیث
واقع است عارف باحکام است نه مطلق دانائی دیگر باره از طالب علم گفت که موافق ابن الکتب

جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا راه عیان دین مجتهدان زمان اند و خبر العلماء ورثة الانبیا
در شان ایشان مکرر چه الناس صنفان مجتهد او مقلد شنیده و باحدیث تفقهوا امثال
الرسل در کتب ندیدی تحصیلا بخدمت ایشان بشتاب و در مرغزار اعلم من افواه الرجال دریا
در جواب گفتم که نه هر عالمی هدایت تواند کرد و نه هر مجتهد خلق را براه تواند آورد بدانکه علما سه طایفه اند
اول آنانند که علم ظاهر دانند و بس و ایشان مانند چراغ اند که هر چند را سوزند و دیگرانرا افروزند
و این طایفه کرامت کرده که از محبت دنیا خالی باشند بلکه دین بدنیا فروشند چرا که ایشان نه دنیا را
شناخته اند و نه آخرت را دانسته اند چرا که هر دو فنا را بعلم باطن توان شناخت نه بظاهر پس
هر اینان قوم را صلاحیت رهبری و هدایت خلایق نیست بل عوام بدیشان مهتدی میشوند و
العزم تشفع میکردند چنانکه حدیث ان الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر اشاره بدان نموده اند
دویم آنانند که علم باطن دارند و بس و ایشان مانند ستاره اند که روشنائی از حول خود تجاوز
نکند و از این طایفه رهبری نیاید مگر قلیل و این اشخاص مسمی بابدال اند سیم آنانند که هم علم ظاهر
دارند و هم علم باطن مثل ایشان مثل آفتاب است که عالمی را روشن توانند داشت و ایشانند که
سزاوار رهنمائی خلایق اند چه فیض ایشان شرق و غرب عالم را تواند رسید پس از این تقریر معلوم شد
که هر کس عالم بعلوم رسمی باشد و بس همه کس را رهنمائی نتواند نمود و عقده باطنی را نتواند
گشود دیگر آنکه العلماء ورثة الانبیاء گفتی از علما کدام عالمان باشند و اگر مطلق علما مراد باشد
چنانکه در حدیث نبی مطلق وارد شده مسلم نیست چه کرمیان و نصاری و مجوس و اسلام علما
میباشند و اگر گوئی که آنحضرت علما است خود را میخواهد این سخن نیز جمیع است که علما که در
میان امت علما سنیه و شیعه و خوارج هستند اقتضا میکند که ایشان ورثه انبیا باشند و اگر
بیان نمائی که مراد علما شیعه اند این کلام نیز بی مرجام است بسبب آنکه شیعه فرق چند مانند
کیسانیه و افطحیه و واقفیه و زیدیه و اسمعیلیه و امامیه و غیر هم لازم میاید همه ایشان ورثه
انبیا باشند و اگر تقریر کنی که مراد علما امامیه اند ایشان متفرق بدو فرقه اند اول اصولی و
دیگر اخباری و ایشان یکدیگر را تفسیق و تفجیر بل تکفیر مینمایند البته فرقه فاسقان وارث
انبیا بودن و خود را وارث پیغمبران نمودن سزاوار نیست و اگر گوئی که مقصود از علما ائمه
معصومین علیهم السلام اند و خود را عالم و مجتهد دانند این سخن معارض میکند با احادیث
بسیار من جمله حدیثی پیش و حدیثی از امیر المؤمنین ع مروی است آنکه قال الشریعة نهر و الحقیقة

تجر، و الفقهاء حول النهر يطوفون و الحكماء في البحر على الدر يغوصون و العارفون على سفن
النجاة يسيرون و نيز از رسول خدا صلعم منقولست كه الفقهاء امناء الرسل در [illegible]
لفظ فقيه را اطلاق ميكرده اند بر عالم طريق آخرت و معرفت نفس و دقايق آفات آن و اعراض
از لذات دنيا و مشتاق بودن بنعيم عقبا و امثال اينها و دلالت ميكند بر اين قول
حق تعالى فلولا [illegible] من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا
رجعوا اليهم لعلهم [illegible] چراكه گردانيده است علت غائيه انذار و تخويف و معلوم است
كه انذار و تخويف [illegible] نميشود مگر باين معارف نه بمعرفت فروع طلاق و لعان و بيع و
شرى و مهارت در قسمت مواريث و معرفت حدود و جرايم و كفارات و امثال اينها و ديگر
حق تعالى علامت علما را خوف و خشيت فرموده چنانكه گفته انما يخشى الله من عباده العلماء
از ابو عبد الله عم مرويست يعني بالعلماء من صدق فعله قوله و من لم يصدق فعله قوله فليس
بعالم و از حضرت رسول صلعم روايت شده كه العلم علمان علم في القلب فذلك العلم النافع و علم
على اللسان فذلك حجة على ابن آدم يعني علم بر دو قسم است يكي در دل و آن مفيد و نفع رساننده است
و ديگر بزبانست يعني بمجرد قولست بي اعمل حجت خدا است بر اولاد آدم و ايضا روايت شده كه
علم بر دو نوع است يكي علمي كه مقصود است في نفسه و آن نوريست كه ظاهر ميشود در قلب پس
مشاهده ميكند امور غيبيه را و متحمل ميشود بلاها را چنانكه وارد شده است ليس العلم بكثرة
التعلم بل هو نور يقذفه الله في قلب من يشاء و ديگر علمي است كه مقصود از آن عمل است
ظاهرا يا باطنا تا متوسل شوند بآن باين نور و او علم است باموري كه باعث قرب و بعد ميشود
از باري تعالى و علامت اين علم حلم و صمت و تصديق كردن فعل است قول را و اين علم
شرط است از جهت تحصيل علم اول و از اين علم است علم باحكام شرعيه هرگاه اخذ كرده شود از
معدن وحي اما مجادله كلام و تعمق در فتاوي كه استنباط ميشوند بري خيشند اين دو از علم
اصلا لكن باعث ميشوند تفاوت و دوري از خداي عز و جل را و در صمت و تكلم از جهة
مزخرفات و دفع شبهات معاندين وارد شده است در حديث ان اثمه اكبر من نفعه و از
حضرت صادق عم روايت شده لا يحل الفتيا لمن لا يستفتي من الله بصفاء سره از اين كلام
صحيح نظام معلوم ميشود كه قوه قدسيه در مجتهد شرط است و در ضمن اين كلام مندرج است كه
فتواي مجتهد از روي بصيرت و علم خواهد بود و سنت و ظن را در آن راه نخواهد بود پس الكرة

متقيد

متقيد بظنه سخن بي معنى است و باب علم را مسدود كردن سخن واهي است بدانكه خبر عليكم بدين
العجائز سخن تنبيه الغافلين افاده ميكنم بيم كردن بده معنى آمده اول توحيد قوله تعالى ان
الدين عند الله الاسلام دويم شريعت قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم اي شريعتكم سيم عيد
چنانكه فرموده و اتخذوا دينهم لعبا و لهوا چهارم حدود قوله تعالى و لا تأخذكم بهما رأفة
في دين الله يعني در حدها ملاحظه گنهكاران مكنيد و چشم پوشي منماييد پنجم چنانكه
فرموده ذلك الدين القيم ششم جزا و پاداش چنانكه در قرآن آمده مالك يوم الدين يعني روز جزا
هفتم رسم و عادت قوله تعالى في دين الملك هشتم طاعت و انقياد چنانكه گويند عصينا الملك
في دينه يعني پادشاه را عاصي شديم و انقياد نكرديم نهم ملت چنانكه زهير گويد حلت
بواد في بني اسد في دين عمرو و حالت دوننا فدك في دين عمرو يعني در ملك عمرو دهم قهر و غلبه
اكنون بيان نمايد كه مراد از عليكم بدين العجائز در توحيد است اين سخن درست نمي بايد اصول
دين تقليد درست نبايد و عقده از تقليد در تحصيل توحيد نگشايد چه بركه آيه كريمه انا
وجدنا آباءنا على امة و انا على آثارهم مقتدون صريح است تقليد را آنكه تقليد مجاز البته
لاجايز و اگر گويي مراد در فروع است اين كلام ظاهر البطلان است تو قبل از اين گفتي كه الناس
صنفان مجتهد و مقلد با وجود اين صورت آن بيمعني است و اگر معاني ديگر جهت دين مناسب
اينمقام باشد نظر بكن تا معلوم شود علاوه گفته كه اين حديث شايد جهت اشخاصي وارد شده باشد
كه عقول ايشان مانند زنان و در ادراك معاني شبيه ايشان باشند و الا ارباب عقول مكلف
بدين عجائز نيستند چنانكه اخبار بسيار در اين خصوص وارد است از آنجمله در كافي و در توحيد
صدوق مذكور است فمن زعم انه يؤمن بما لا يعرف فهو ضال عن المعرفة لا يدرك مخلوق
شيئا الا بالله و لا يدرك معرفة الله الا بالله و الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه اين اخبار
باطل كرده اند قول اشخاصي را كه ميگويند بهانه اعتقاد عقيده عجوزه است و ايضا سند
كلام اينها فرموده است هن ناقصات العقل و الدين نظم زنان كه ناقصات عقل و دين اند
چرا مردان ره ايشان گزينند كه آنكه حضرت رسول صلعم فرموده باشد كه عقل و دين ايشان ناتمام
است و ناقص هر اينه اقتدا بايشان نمودن نه شيوه مردان تمام است و شاوروهن و خالفوهن
سند اين كلام است حاصل آنكه وراي علوم ظاهري علوم باطني هست و غرض از تحصيل علوم
ظاهري تنها اعمال است و ثمره اعمال قرب بحضرت ذو الجلال و مصداق اين كريمه و قليل من

عِبادِیَ الشَّکُورُ طالبان راه خدا و روندگان طریق هدی قلیل و کمیاب بخاطر رسید
که مضمون آیه وَمَا الحَیوةُ الدُّنیا اِلّا مَتاعُ الغُرُورِ این دنیای فانی متاع غرور است و بموجب
حدیث الدُّنیا قنطرةٌ فاعبُروها ولا تعمروها دنیا جای عبور است نه محل تعمیر و خواجه عالم ص
فرموده است الدُّنیا جیفةٌ وطالبها کلابٌ اخذ از جیفه بقدر ضرورت دادن و رخصت است
الضَّرورات تُبیح المحذورات و نیز آنحضرت فرموده الدُّنیا سجن المؤمن وجنة الکافر مردی را در زندان
چه راحت و چه آسایش و خوشی در جنت است که آنرا جنان جنتی که بخود اضافه فرموده است
فادخلی جنتی گفته است و این جنت با حب دنیا جمع نمیشود حُبُّ الدُّنیا رأسُ کُلِّ خَطیئةٍ و بحکم
الدُّنیا مزرعة الآخرة این دنیای فانی محل تحصیل اعمال جاودانی است و هر که درو ابتغاء بینش
نیافت در آخرت نیز بینش نیافت مَن کانَ فی هذهِ اَعمی فهوَ فی الآخرةِ اَعمی این کوری نه کوری
ظاهری است بلکه این کوری کوری باطنی است و آدمی را غیر از این چشم ظاهری چشم دیگر و غیر
ازین گوش گوش دیگر و قلب دیگر است قوله تعالی لَهُم قُلوبٌ لا یَفقَهونَ بها ولَهُم اَعیُنٌ
لا یُبصِرونَ بها ولَهُم آذانٌ لا یَسمَعونَ بها و بعض آمده که الحمد لله سلسله امید محکم است مَن
تَقَرَّبَ اِلَیَّ شِبرًا تَقَرَّبتُ اِلَیهِ ذِراعًا و در شنیده جا مستحکم من طلب شیئا وجدّ وجد میگویم که
حقیقت بحر حق تعالی شئ نیست چنانکه هشام بن الحکم از ابی عبدالله ع روایت نموده که آنحضرت
قال للزندیق حین سأله ما هو قال شئ بخلاف الاشیاء ارجع بقولی الی اثبات معنی وانه شئ بحقیقة
الشیئیة یعنی بدرستی که آنحضرت فرمود مر زندیق را زندیق کسی را گویند که منکر صانع عالم
و در حقیقت که آن زندیق سؤال کرده بود از آنحضرت که چیست الله تعالی آنحضرت فرمود او چیزیست
خلاف چیزها رجوع کن و برگرد ای زندیق بگفته من بسوی ثابت گردانیدن معنی یعنی غرض از اینکه مذکور نمود
که الله تعالی شئ است بخلاف اشیاء آنست که این عبارت گفته میشود بحقیقت شیئیت تا بدانکه مراد بلفظ حقیقت
در اینجا مقابل مجاز است یعنی شئ حقیقی واقعی جناب حق تعالی است و دیگر شئ بر هر یک از اشیاء بگفته که اطلاق
میشود مجاز خواهد بود و حدیث دیگر از حسین بن سعید مرویست که قال سئل ابو جعفر الثانی ع یجوز ان
یقال لله تعالی انه شئ قال نعم یخرجه عن الحدّین حد التعطیل و حد التشبیه یعنی حسین بن سعید گفت سؤال
کرده شد از امام محمد تقی ع که آیا جایز است اینکه گفته شود که الله تعالی شئ است حضرت فرمود بلی که شئ
بیرون میبرد الله تعالی را از دو حد حد تعطیل یعنی لا شئ بودن و حد تشبیه یعنی شئ بوده مثل اشیاء پس
معلوم شد که الله تعالی شئ است نه مثل اشیاء تا آنکه مقارنه این خیالات اسقام افتاد که سید معصوم

دکنی

دکنی و نور علیشاه اصفهانی داخل این شهرتند اند و جمعی در مقام انکار و بعضی در صدد اقرار اند
و شنیدم که فقهاء از علماء ایران مانند آقا محمد علی کرمانشاهی و حاجی ابراهیم کرباسی اصفهانی و حاجی
محمد حسن قزوینی ساکن شیراز و ملا علی نوری و سید محمد بن سید علی اصفهانی ساکن کربلای معلی
و امثال ایشان تفسیق و تکفیر ایشان مینمایند بلکه در کفر ایشان توقف نمیدهند و میگویند که اینها
از جمله صوفیه اند و در مذمت صوفیه اخبار بسیار وارد شده است من جمله از حضرت رسول ص
منقول است که روزی با ابوذر خطاب کرده فرمود یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف
فی صیفهم وشتائهم یرون الفضل لهم بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السماء والارض یا
و این فرقه صوفیه مردود الهی و مطرود حضرت رسالت پناهی میباشند و حدیث دیگر در مذمت
صوفیه از حضرت علی الرضا ع مرویست که آنحضرت فرموده است که مَن ذُکِرَ عنده الصوفیه ولم ینکرهم
بلسانه وقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما جاهد بین یدی رسول الله ص و امثال این دو حدیث
احادیث دیگر در قدح و مذمت صوفیه نقل میکنند و جمعی دیگر از فضلای ایران مانند ملا عبد
الصمد همدانی و میرزا محمد تقی کرمانی و حاجی محمد حسین اصفهانی و شیخ زاهد گیلانی و حاجی محمد جعفر
قره گوزلو همدانی و حاجی ملا رضا همدانی و مولانا محمد جعفر کابلی و سید ابراهیم توتی و حاجی ابراهیم
خوئی و امثال ایشان لا تعدّ ولا تحصی تمجید ایشان میکنند و در وصف ایشان مبالغه مینمایند و می
گویند که حضرت رسول ص فرموده است که یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم وشتائهم
از این حدیث قدح و مذمت صوفیه نمیرسد و هیچگونه دخل بمذمت این فرقه ندارد بلکه اختصاص که بآن
تزویر و ریا میپوشند و کسوت رعونت و شهرت بر خود راست میکنند و بسبب آن لباس بر عموم ناس
فخر مینمایند و خود را بدان معروف و مشهور میگردانند خواه صوفی و خواه کوفی چنانست که آنحضرت
فرموده است و پوشیدن جامه شهرت البته معصیت دارد چنانکه در این زمان لباس صوف میپوشند
و آن مشهور است بیشتر هر کس کثیر دیدن باشد اگر بدان معلوم است که لباس رعونت و جامه شهرت است دیگر
آنکه حضرت امام علی الرضا علیه التحیة والثنا فرموده است که من ذکر عنده الصوفیه ولم ینکرهم
او قلبه فلیس منا باید دانست که فرقه صوفیه را که آنحضرت قدح و مذمت فرموده و صدران حیث
آن اختصاص کدام اند اگر گویند که مراد از آن مطلق معنی لغوی صوفی است عقل پایه ادراک آن تا ثبات
مخلفه و این سخن جائی نامیده که اهل سخن بیتند زیرا که در لغت صوفی پشم پوش را گویند و اکثر انبیا
و اوصیا و ائمه هدی و صحابه کرام و اولیا بلباس صوف مخصوص و مشهور بوده اند و جامه پشم در بر میکرده اند

واکنون نیز در اکثر بلاد عرب مثل مصر و شام و مغرب و بربر و جابهای دیگر جامه صوف میپوشند و لباس
ایشان از پشم است لازم نمی آید که جمله ایشان بسبب پوشیدن پشم صوفی و شقی و بدبخت باشند
و این سخن ظاهر البطلان است و اکثر بیند که از صوفیه جماعتی اند مخصوص که در دین سید المرسلین
بدعت نهاده اند و ابواب انکار بر روی روزگار خاندان رسول مختار کشاده اند این سخن مسلم است
که چه در میان علما این بوده اند و بمکر و حیل خلق را گمراه نموده اند و چه گروه مکر چه بنوامیه و خناس
اساس بنی عباس خواستند که نور ولایت مطلقه را منطفی سازند و آفتاب امامت کلیه را در زیر ابر مظلم
اندازند و از نصر و بصیرت خلق پوشیده دارند و مردم را در ظلمت ضلالت و گمراهی گذارند لاجرم
جمعی کسوت زرق و شید پوشیده بر خلق جلوه دادند و این مزوران و دزدان را کالا را صوفی نام نهادند و
گروهی متصوفه و دیگر بنیه خبیثه پیدا شدند چنانکه در فرقه شیعه مذاهب بسیار بهم رسیدند و کوس انا
و الحق زدند و بر شدند و همچنین ایشان در مقابل ائمه اطهار دم اظهار زهد و ورع کردند و بمضمون
رکنوا الدنیا للدنیا خواستند که رخنه در دین خاتم النبیین نمایند و در این مبالغه نمودند تا نشستند
که نظم چراغی را که ایزد بر فروزد ٭ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ٭ یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم
والله متم نوره و لو کره المشرکون حاصل کلام آنکه جماعتی که منکر ائمه دین بوده اند و ابواب بدعت و
الحاد بر روی خلق گشوده اند در ملت بیضا اختراع نموده اند و خلق را در ضلالت و گمراهی انداختند و
مردم را اکراه و حرف دین ساختند خواه عالم دان خواه صوفی خوان ایشان مردود الهی و مطرود حضرت رسالت
پناهی و دائره ائمه ولایت جاهی میباشند و الا در تعریف صوفیه حقه احادیث بسیار و اخبار بیشمار
وارد شده است چنانکه در اکثر این مجموعه در موقع خود جزو ذکر شده و بعد از این نیز خواهد شد چون
کلام هر دو فرقه را شنیدیم و اقوال ایشان را در دند و قول دیدیم گفتیم که لیس الخبر کالمعاینه همان حین
کر ترک تقلید نموده طریق تحقیق پیمایم و احوال ایشان را بعین الیقین مشاهده نمایم چه کر بسیار اتفاق
میشود که بر صاحبان هوش امورات عظیمه مشتبه میگردد چنانکه در زمان جناب رسالتمآب
جمعی کثیر بودند که با آن جناب مصاحبت نمودند و نفوس و اموال خود را در رکاب ظفر انتساب آنحضرت
ایثار کردند و لوازم خدمتگذاری و جانسپاری بجای آوردند و چون آنحضرت از جهان فانی رحلت
فرمود دو سه نفر از اوسط صحابه زیاده بر چهل هزار کس از صحابه مشتبه کرده حقیقت را پوشیده
و همگی را در وادی حیرت و تیه ضلالت انداختند بنا بر این کسانی که از زمان آنحضرت نبوت پناهی دور
و از حضرت ولایت جاهی مهجور باشند و حب جاه و میل دنیا بر ایشان غالب و بر رفعت و ستکام

و زیب و زینت دنیا طالب بوده و محکم خیالات نفسانی و تسویلات شیطانی مدتهای مدید و عهدهای
بعید عمل نموده باشد چگونه از اقوال ایشان علم قطعی حاصل شود و از ظن سست و گمان سخنان اشخاص
که علم یقین حاصل کرده ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بسیار اتفاق افتاده که اجلاف چند بر علما از جهید
ستمنه کرده اند چنانکه مشاهده شده و میشود لبئس ما قالوا ردوا و کثرت فی الاسلام در روضة الطالبین
مسطور است که در زمان دولت طاهریان در شهر همدان دیری در قرب مسجدی بوده و گبران جزیه داده
و روش کیش خود نیز عمل میکردند درین جمعی از مسلمانان را خارجیت و جاهلیت دامنگیر شده در جوف لیل
در دیر را خراب کرده داخل مسجد نموده اند هنگام صبح گبران آمده دیر را بجای خود ندیدند و از این مشاهده دود
حیرت بکاخ دماغ ایشان رسیده به نشابور آمده بحضرت امیر عرض کردند که بر ما اجنبی ستمی شده از عواطف
امیر امیدواریم که مضمون ان الله یأمر بالعدل و الاحسان عمل فرموده داد مظلومان رسد و از طرف
مسلمانان چهار هزار کس معمر و معتمر آمده در حضرت امیر ادای شهادت دادند که ما از آبا و اجداد خود
شنیده ایم و نیز مدتها عمر چنین دیده ایم که در آنجا هیچ دیر نبوده و مسجد مسلمانان بوده مؤلف گوید بنظر ترکم
از این شهادت ناصواب ثواب ما مول داشتند و این عمل زشت را نیکو میپنداشتند اگر گوئی که چگونه
میشود که علما و فضلا اختلاف ما انزل الله شهادت دهند و حکم نمایند و بر باطل فتوی نویسند جواب این
سؤال از سیاق این کلام سابق معلوم میشود و دیگر در مقام مناسب ذکر شده است و نیز مولانا محمد
باقر گفته است که لازم نیست که هر عالم و فاضل از اهل دین و از اصحاب یقین بوده باشد چنانکه علما اکثر شی
مردم اند بدترین خلق نیز در میان ایشان میباشند از جمله علما یکی شیطان و دیگر ابو حنیفه است انتهی
کلام بر اهل خرد و عاقل مخفی نیست که هدایت موقوف تحصیل علوم بسیار نیست بلکه منوط و مربوط
بعنایت ازلی است و انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء مراد از طلب تا مؤید
خلاصه کلام آنکه فقیر از بدو عالم جهد تمام و جهد ما لا کلام نمودم و تجسس طرق و طریق تجسس نمودم و لیالی
و ایام در خدمت اندو بند گذار بسر بردم و سعیهای بلیغ و تفحص بسیار نمودم آن بزرگواران را مقربان
درگاه ایزد تعالی یافتم لاجرم بخدمت و ملازمت عارفان بالله شتافتم و اخلاص و ارادت ایشان را
لازم گرفتم اگر گوئی شاید که بر تو مشتبه ساخته و نقد او در وادی مغلطه انداخته باشند و افعال سیئه
خود را باحسن وجه جلوه نموده و نقد او در بنه اشتباه متحیر کرده باشند میگویم که باتفاق علما مجتهد مخطی
مصیبات و دلیل آنکه اگر شخصی بکمال سعی و اهتمام نموده و طریق تحقیق پیموده باشد و چنین داند که
طریقه فلان مجتهد صواب است آنگاه طریقه آن مجتهد را اختیار کند در حقیقت آن مقلد ماجور است

اگر چه آن مجتهد مخطی باشد دوست‌تر از این که بگویم اگر بالفرض خلاف ملتی دعوی مذهب حق نماید و دیگر
آن مذهب مجتهد باشد مثلا از سنی و یا مجوسی در مذهب اثنی عشری دعوی اجتهاد کند و در آن
صادق باشد و بر خلق مجوسیت او معلوم نباشد و اگر کسی تقلید وی در فروع کند و نداند مقلد
را حرجی نیست بلکه آن مقلد متقی است و نمازی که در عقب وی کرده صحیح است و عقدی و نکاحی که
نموده صحیح است دیگر آنکه گفتیم که تقلید در اصول جایز نیست و در فروع همین است که جمله علما فتوی داده‌اند
دیگر آنکه مضمون آیه کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا است که مخصوص لوازم اجتهاد نیست
او در هر اینها به مثال افتاد در ضلالت و گمراهی و طریق مستقیم بدان شخص نماید والسلام علی من اتبع
الهدی در حدود سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری باستماع افتاد که آن عزیز برحمت ایزدی پیوسته
نعش او را بمشهد مقدس آورده در صحن مقدس مدفون گشت رحمة الله علیه ذکر درویش حسنعلی اصل
آنجناب از قریه کوزنان من قرای اصفهان بوده و در فقر و فنا و صدق و صفا و قدس و تجرید و تفرید و
توحید کمتر کسی با آنجناب برابری مینمود آن بزرگوار امی بوده و قال یقول نخوانده بود و اگر [illegible]
متعارف [illegible] نتوانستی گفت اگر فقیر چیزی خوانده‌ام [illegible] در خدمت آنحضرت خوانده‌ام
یعنی اگر بخدمت آنحضرت نمیرسیدم مطلب این طایفه نمیدانستم آنجناب بر مصاحبت فقیر است مدت
چهار سال از انفاس [illegible] آن بزرگوار اقتباس فیض مینمودم و فقیر ملازمت آنحضرت را [illegible]
آنجناب مرید جناب نظرعلی شاه تابعی و آن مرید جناب نورعلی شاه قدس الله اسرارهم بوده و تربیت آنجناب
جناب مشتاق علی شاه قدس سره کرده بود و در خدمت سید معصوم علیشاه و نورعلیشاه و مشتاق
علیشاه و حسین علیشاه و عین علیشاه قدس سرهم سفر خراسان کرده و در بلده هرات حسب الطلب
تیمور شاه ابن احمد شاه افغان و پادشاه برادران و بزرگان بدار الملک کابل تشریف [illegible] و در
[illegible] سلاطین و امرای ایشان بغایت محترم و مکرم بود و ارکان و اعیان ملک نسبت با آنجناب بطریق
ارادت سلوک میکردند جهت صحبت و فتح و نصرت سلاطین افغان آنجناب را در سفر همراه داشتند
و قریب بیست و دو سال در کمال احترام در ملک افغان عمر گذرانیدند و اکثر اوقات خود را صرف
طاعات و عبادات نمودند و خوارج فقرا و مساکین صرف میکرد و آنچه در تعمیر قلوب و بقاع خیر ساعی بودی
و در آن کار اهتمام تمام فرمودی و در مدت عمر [illegible] آن بزرگوار از آن
کرامات کرده [illegible] موقوف میمود [illegible] از آنجناب سوال کردم که
علم موسیقی چیست و مخترع آن کیست و بنیاد آن بر چیست در جواب فرمود که موسیقی آوازی است

معتدل که از حلقوم آدمی بر می‌آید و از استماع آن مستمع را خوشی می‌آید و هر طایفه را موسیقی علیحده
میباشد یعنی گویند علم موسیقی در زمان حضرت آدم در میان اولاد قابیل ظهور نموده و جمعی
گویند که مخترع فن موسیقی فیثاغورث حکیم بوده و بربط نیز از او اختراع نموده و در اقلیم ترک [illegible]
و در زبان هند علم موسیقی [illegible] است و اهل هند علم موسیقی را بکمال دانند و از [illegible]
اهالی اقالیم هند و [illegible] و اکثر [illegible] اصول [illegible] از صوت ققنس فرا گرفته‌اند مجمل از
مفصل آن اینکه ققنس نام مرغی است در [illegible] هندوستان [illegible] است و او را جفت نباشد و
هزار سال عمر کند و چون نزدیک بمردن رسد [illegible] قبل از فوت هیمه در دنیا جمع کرده و بر سر هیمه نشیند
و [illegible] هزار سوراخ در منقار اوست و بنیاد خواندن کند و هر قسم و هر گونه آواز از منقار او بیرون
آید و جمیع وحوش و طیور آن حوالی از استماع آن آواز مدهوش شوند و جمعی هلاک گردند و چون
نوحش در [illegible] رسد بال و پر بهم زند و آتشی از بال او پدید [illegible] و در هیمه افتد و آن مرغ را بسوزاند و خاک
گرداند آنگاه بحکم [illegible] بارد و آن خاکستر [illegible] ققنس دیگر پدید شود
و [illegible] مرغ بدین قول ظاهر کرده و [illegible] شود [illegible] کتاب هند [illegible]
رفته علم موسیقی را از آن مرغ فرا گرفته‌اند الحق [illegible] هند [illegible] در حیوانات و نباتات
[illegible] میکند بلکه در هوا [illegible] و وفات آنجناب در سنه هزار و دویست و [illegible]
[illegible] و اتفاق افتاد و در جوار [illegible] سید کریم [illegible] امام الهمام علی الرضا [illegible]
گشت رحمة الله علیه ذکر میرزا ابوالقاسم از فقرای [illegible] و محققان [illegible] بوده [illegible]
اعتقاد داشت [illegible] و [illegible] خیال [illegible] بوده و بوده [illegible] است و [illegible]
[illegible] غالب بودی و [illegible]
[illegible] عالم را اعتبار [illegible] عالم مرتفع کرده آنگاه
در هر چه [illegible] در حقیقت [illegible] والله اعلم بحقایق الحال [illegible]
[illegible] و درویشان [illegible] جلوه [illegible]
هیچ مذهبی [illegible] کامل [illegible] و افضل [illegible]
حق طریق الحاد [illegible] و میگفتند [illegible] طریق الحاد [illegible]
باشد و [illegible] هیچ مذهبی [illegible] و بیان میکردند [illegible]
و باطل [illegible] موجودات [illegible] و انکار میکنند [illegible]

مانند آتش که صد آب و هر دو خواست و از اینگونه کلمات مزخرفات بسیار میگفتند و می
شنیدند **ذکر ملوک افغان بطریق اجمال** پوشیده نماند که اول کسی که از طایفهٔ ابدالی از جماعت
افغان و از قبیلهٔ سدوزائی پای عزت بر مسند سلطنت نهاد احمد شاه ابن ذو الفقار خان بود
و او در بدو حال از جملهٔ [illegible] نادر شاه افشار بود و در روزی مجذوبی صابر شاه نام همیشه گفتی تو پادشاه
خواهی بود و احمد شاه را بسلطنت نوید داد و چون نادر شاه این سخن بشنید گوش احمد شاه را برید
اما قضا را اتفاقات تغییر داد و بعد از کشته شدن نادر شاه احمد شاه خروج کرد و بر اورنگ شهریاری
عروج نمود نخست سمات عشایر و قبایل افغان و خویشان نموده آنگاه با مخالفان ملک و ملت
مصاف داده و در اندک زمانی مملکت طخارستان و زابلستان و کابلستان و ملتان و کشمیر و
پیشاور و بعضی از خراسان را بگشاد و با طایفهٔ مرهته و قوم سک و فرقهٔ اوزبک و جماعت قزلباش
جنگهای مردانه نمود و در همه اوقات فتح و نصرت او را بود بجهت حسن سلوک با طوایف مختلفه اکثر
مردم ترک وطن کرده در ظل معدلتش آنشهر را مسکن گزیدند و در سایهٔ حمایتش فارغ البال و مرفه
الحال اوقات گذرانیدند و قریب بیست و هشت سال در غایت جاه و جلال سلطنت کرد و قلعهٔ
کابل که از جملهٔ غرایب اثارات بر آورده و شهر قندهار را طرح انداخت و کابل را دار الملک خویش
ساخت و در آن بلاد بی احصا کران بناهای با بروار عجایب روزگارات تعمیر کرده نشیمن نمود و در
حدود سنهٔ هزار و صد و هشتاد و هشت هجری در قندهار بدار القرار خرامید و در اصل
شهر مدفون گردید و گنبد و بارگاهی بر سر تربتش ساختند و چند نفر از قرّاء کلام الله را مجاور
مقرر داشتند **ذکر تیمور شاه** ابن احمد شاه شهریار دولتیار و پادشاه معدلت شعار بود و در
امور سلطنت و ضبط و ربط مملکت توانا بود و در قهر دشمنان و تربیت دوستان گوی سبقت
از ملوک زمان میربود و در ایام آن پادشاه والا جاه ولایت آباد و رعیت دلشاد و جمهور ناس مسرور
و خاطر ترک و تاجیک مسرور و ابواب عیش و راحت گشاده و اسباب خوشدلی مهیا و آماده بود
و با هر فرقه و صاحبان هر مذهب بطریق پسندیده سلوک کردی و با درویشان و گوشه نشینان
لوازم اخلاص و ارادت بجای آوردی و در آن باب مبالغه نمودی بحدی که یکی از فرزندان عزیزش را
که فیروز الدین نام داشت بخدمت العارف بالله سید معصوم علیشاه طیب الله ثراه نیاز مندی
نمود و آن جناب بنظر قبول فرموده و نهی پادشاه سخاوت پناه و کرم دستگاه که فرزند خویش را بخدمت
فقیری نیاز کرده و این ذکر جمیل تا آخر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشت و مدت بیست و دو سال

در کمال جاه و استقلال لوای سلطنت بر افراشت و در سنهٔ هزار و دویست و شش هجری بدار الجزا
خرامید **قطعه** رحم الله معشر الماضین * که بمردی جهان بسر بردند * راحت نفس بندگان خدای * را حت
نفس خود شمردندی * آن بزرگان چون نمی شنودند * کاشکی این ناکسان بمردندی * و در خارج شهر
کابل مدفون گردید و در همان زمان جهان با عجز [illegible] و عمارات رفیع افراساختند و خانقاه هم
بسیار خوب طرح انداختند **ذکر شاه زمان** ابن تیمور شاه شهریار جبار و پادشاه ستمکار بود و
با عموم رعایا و جمهور برایا ظلم و ستم می نمود سیما با طایفهٔ قزلباش اطوار پسندیده نداشتی و بیخ
تخم جور و عناد و فسق و فساد بر زمین خاطر صغیر و کبیر کاشتی و مدت نه سال با شرارت حال
اوقات گذرانید و عاقبت بکیفر اعمال خویش گرفتار گشته در منزل مکور بدست برادر خویش محمود شاه
کور گردید فقیر گوید که شاه زمان را دیدم و بصحبتش رسیده بودم و مکرر او را نصیحت و موعظت
مینمودم و از وخامت حال و سوء مآل ظلم و ستم او را اعلام میکردم و لوازم موعظت و نصیحت بجا
می آوردم و از کار گذاران و عاملان او که ستم می نمودند اخبار میکردم و [illegible] الله خان که لعنة الله
بر او باد بزرگوار بود وزارت و صدارت آنشهریار را داشت میمود و مردم را ظلم دوست و [illegible] جور
طلب بود باری تعالی هیچ پادشاهی را در بد نهاد و جور نیاد [illegible] و وجود شان از جهان بر کند
باد که باعث خرابی بلاد و پریشانی عباد وزرا ظلم پیشه و کار گذاران ستم کیش اند رحمة الله [illegible]
از جماعت افغان بود و کمالات صوری بی نهایت داشت و در کثرت دولت و وفور مکنت فارق [illegible] سبقت
خود می پنداشت و در بخل و امساک و دنائت طبع و لئامت قرایح و طمع بر لئیمان روزگار و بخیلان
هر زمان تقدم و تفوق مینمود و شاه زمان اکثر احیانا میل بعدل و داد کردی و مانع شدی
گفتی چه معنی دارد که رعایت صاحب دولت و مکنت باشند و لشکریان حتی او بدان اسباب تجمل [illegible]
و هر چه در قلمرو پادشاه است از دختران خوب و پسران مرغوب و زر و جواهر و سایر چیزها همگی
متعلق بشهریار زمان دارد و چندان از اینگونه مزخرفات گفتی و دلیل آوردی که آن شهریار بغفلت
شعار باور کردی تا اخر الامر او نیز بکیفر اعمال خود گرفتار آمد و برادر در بقتل آمدند و شوم او
چند نامی از اجلیل الفدر از قزلباش و افغان کشته شد از انجمله جعفر خان و امیر اسلان خان [illegible]
خان از طایفهٔ جوانشیر و قمر الدین خان و محمد عظیم خان و شاه نواز خان و محب خان از جماعت افغان
و زمان خان مکری و محسن خان خواف که فی الواقع هر یک در شجاعت و سخاوت و مروت و فتوت
وحید زمان و فرید دوران بودند از شامت شاه جور طریقی عدم نمودند و چند تن خانه انها [illegible]

برافتادند و چندین دودمان را روی بوادی عدم نهادند **ذکر محمود شاه** ابن تیمور شاه بعد از
درویش نهاد و حرص با عدل و داد بود و در زمان دولت پدرش حکومت هرات و مضافات آن
مفوض بود شاه زمان در سنه هزار و دویست و پانزده هجری بر سر هرات لشکر کشید و محمود شاه تاب
از هرات بگریزانید دایم در آن وقت در بلده هرات بود و محمود مدتها در بلاد ایران سرگردان و پریشان
گردش میبود تا آنکه بمساعدت بخت و یاوری اقبال با سی و چهل کس از قهستان بصوب فراه و سیستان
عزیمت نمود و حاکم قندهار شاه نواز خان در مقام جنگ و جدال آمد لشکریان محمود بپیوستند
و شاه نواز خان را شکست دادند و محمود بطالع مسعود داخل قندهار گشت و صیت حزم و جرأت
نزدیک و دور در گذشت شاه زمان بعد از استماع این خبر با سی هزار لشکر بدفع محمود حرکت
و در منزل مکور که یک منزلی غزنین واقع است بی تردد سیف و سنان سپاه شاه زمان شکست
یافتند و جمعی کثیر از لشکریان شاه زمان راه عدم شتافتند و مقدار دوازده هزار سوار بمحمود پیوستند
و دولت دنیا و اسباب تجمل فی شمار سپاهیان بغارت بردند و گروهی انبوه اسیر و دستگیر کردند
و محمود شاه با حشمت هر چه تمامتر وارد دار الملک کابل و پایه جاه و جلالش با ایوان کیوان رسید
و چون محمود شاه از امرای افغان مطمئن نبود و نیز با طایفه قزلباشیه مایل بود لهذا طایفه
قزلباشیه را تربیت نمود و نسبت بایشان لطف و احسان بسیار کرد و لوازم شفقت و مکرمت
با ایشان بجای آورد جماعت افغانان این حرکت را از محمود شاه نپسندیدند و جمعی کثیر از ایشان یاغی
بگردیدند و نزد شجاع الملک برادر اعیانی شاه زمان که در آن زمان در بلده پیشاور بود رفتند
و ملازمت شجاع الملک را از دل و جان بپذیرفتند و شجاع الملک با بیست هزار سوار و ده هزار
پیاده افغان از شهر پیشاور با توپخانه و غیره و کارخانه و خزانه وافر و با شوکت هر چه تمامتر در سنه
هزار و دویست و پانزده هجری بصوب کابل حرکت نمود و محمود شاه بعد از استماع این خبر هفت هزار
سوار قزلباش و سه هزار پیاده بولد ارشد خود کامران میرزا داده با چندکس از امرای افغان
که از آن جمله فتح خان و غیره یاران محمودی بودند بدفع شجاع الملک نامزد نمود و در منزل اشپان
که میان کابل و پیشاور واقع است و کفار راه اتفاق افتاده التقای فریقین روی داد و یک
ساعت از طلوع آفتاب گذشته بود که آتش قتال اشتعال یافت فقیر در آن وقت با چند نفر از
دوستان که بحکم ضرورت در اردوی بود بر سر تلی قرار گرفته سیر میکرد که در عرض سه ساعت که
و بعض لشکر شجاع الملک هزیمت یافته جمعی کثیر قتیل و جمعی کثیر دستگیر شدند و گروهی انبوه متفرق

عدم شتافتند و دولت بی نهایت و خزینه بیغایت که در مدت هفتاد سال باهتمام احمد شاه و
تیمور شاه و شاه زمان جمع شده بود در ظرف چند ساعت لشکریان محمود شاه و غیره غارت
کردند و شال کشمیری که قیمتش صد مثقال طلا بود به بیع یک مثقال طلا در آورده بودند و از همه
جز کتبخانه بود که صد سنتر کم و بیش کتاب غارت رفت و چندان نیران نهب و غارت افروختند
که تمامی آن نواحی را سوختند و محمود شاه بفتح و نصرت قرین گشته با جاه و جلال تمام بدار الملک
مراجعت نمود و بعد از این فتح فتوحات دیگر بار شهریار دست داد و دو سال من حیث الاستقلال
سلطنت کرد و در سنه هزار و دویست و نوزده هجری طایفه افاغنه و غیره که لشکر قزلباش بمحمد
دفع عبد الرحیم خان علیحده از جماعت افغانان رفته بودند تا آنکه محمود را حصاری کرده بعد از دو
روز اشهر را بر ابی پیشاور ورود نمودند و بالا حصار که محل شاه زادگان است قید کردند و شجاع
الملک را بر سریر حکومت نشاندند لوای جاه و جلالش را باوج ماه رسانیدند دایم گویند که محمود شاه
را مکرر دیده و صحبتش بسیار رسیده بود و اقسام اکثر فضایل انسانی و کمالات نفسانی
آراسته بود و در مروت و فتوت بر اکثر ملوک زمان سبقت مینمود و با درویشان و گوشه نشینان
بغایت محبت و ارادت داشتی و از لوازم اخلاص و ارادت دقیقه مهمل نگذاشتی سیما بخدمت جناب
درویش حسینعلی قدس سره العزیز را نهایت ارادت تمام مینمود و بمراسم اخلاص و ارادت قیام و اقدام
مینمود و فرقه شیعه امامیه را بر جماعت افغانان ترجیح دادی و همواره زبان بتعریف و توصیف این فرقه
گشادی و جماعت افغانان از مذمت نمودی و طریق مدح ایشان نمودی **ذکر شجاع الملک** ابن تیمور شاه
او برادر اعیانی شاه زمان بود و بشهر پیشاور حاکم بود و از امور مملکت غافل بود و او از سلطنت بهره
نامی بود و دنیا ناقابل و تن پرور و بیدل بود و امرای افغان نسبت با او بطریق بغی و طغیان سلوک
میکردند بعد از آن دو سه سال من حیث الاستقلال حکومت نمود کامران میرزا ولد محمود شاه که در
قندهار بود لشکری فراهم آورده عزیمت جنگ شجاع الملک کرده او را از کابل بگریزانید و پدرش
را از محبس خلاص کرده باز بر تخت پادشاهی نشانید و شجاع الملک ناچار فرار بر قرار اختیار کرده
بصوب لاهور نزد راجه رنجیت سنگ دفان گشت و چندگاه در پناه راجه بسبب عدم قابلیت و کج
ذات ذلت عمرش در گذشت آخر الامر راجه جواهر نفیسه و کانهای همراه داشت از راجه ازوی گرفت
خصوص کوه نور هر چه عذر آورد راجه نپذیرفت و آن الماس بود مسمی بکوه نور و در فتح ادسی
بدریای نور نزد شهریار ایران است و این الماس در اصل نزد راجهای هندوستان بود اکبر شاه

ابن همایون از ایشان انتزاع نموده و بطریق وراثت بمحمد شاه پادشاه هند رسید و از وی در هنگامی که نادرشاه
هند را بگرفت بنادرشاه منتقل گردید و بعد از قتل نادرشاه که نوبت باحمد شاه افغان افتاد و از احمد
شاه بطریق وراثت بشجاع الملک رسید و از وی بناحیه لاهور انتقال یافت شجاع الملک مدتهای مدید در ملک
مخالفان سرگردان و پریشان بیکشت و اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری است از حیات و ممات
او راقم را اطلاع نیست و در مملکت افغان اختلال تمام و اغتشاش کلی است و طوایف افغان بطریق ملوک
طوایف سلوک دارند و هر یک انا و لا غیری گفته سر طاعت بیکدیگر فرود نمی‌آرند و چندین بلاد خوب دلربا
مرغوب از تصرف ایشان بیرون رفت و جمیع بلاد کشمیر و ملتان و اتک و دیره غازی خان را جماعت سکان
گرفتند و اهل سند که باجگذار ایشان بودند خود را معاف داشته لوای استقلال بر افراشتند
و حکام بلخ و خلم و اندخود و اندراب و جبال هزاره سر کشیدند و هر یک در دیار خود مستقل گردیدند
امرای افغان هر یک در ولایتی دعوی استقلال مینمایند و پادشاهی که استقلال داشته باشد در میان
ایشان نیست لاجرم تردد مسافرین بسیار صعب و دشوار گشته و رسوم عدل و داد از آن قوم در گذشته
امید از لطف خداوند حمید چنان است که بر جمیع بلاد مسلمین کسوت امن و امان در پوشاند بمحمد و آله
الامجاد **ذکر کنر** بضم کاف عربی و فتح نون و سکون را ناحیه‌ایست از کابل و سمت مشرق و جهت
دار الملک واقع است در میان کوهستان نغاز افتاده و جانب جنوبیش فی الجمله گشاده است و هوایش
بگرمی مایل و آبش معتدل است و مردمش حنفی مذهب‌اند و برنج بسیار ممتاز در آن ولایت میشود و حکام
آنجا از زمرهٔ نقشبندیه‌اند و قدرت در ملوک ایام بغایت مکرم و محترم‌اند **ذکر کش** بفتح کاف عربی و سکون
شین معجمه بلده‌ایست از بلاد توران و شهریست بهجت توامان آب و هوای خوب دارد و باغات فراوان
در اوست **ذکر کفرها** بلده‌ایست از بلاد شام جای خوش و محلی دلکش است و از جند قنسرین و بلده
دلنشین است **ذکر کفرسوسیه** از بلاد شام و از جند دمشق است گویند قرای چند مضاف اوست و بعضی
گویند که کفرطاب از جند حمص است و راقم هر دو را ندیده است اما بنواحی آنها رسیده است سکان
آنجا قوم عرب و شافعی مذهب‌اند **ذکر کابل** ناحیه‌ایست از جند اردن و از کشور شام این کابل غیر
از آن کابل است که قریب کشور هند افتاده و این کابل چند پاره قریه فراهم و راقم ندیده است **ذکر
کنعان** ملکی است معظم و ناحیه‌ایست مکرم و مشتمل است بقرای معموره و دهات مشهوره ابنیه اکثر
از قنات و کوهها و هوایش دلگشا و وی از نواحی چند فلسطین و قصبه‌ای ناحیه بغایت دلنشین است
گویند باعث آبادی آن کنعان بن نوح ع بوده و بقولی بنی کنعان آنجا را آباد نموده‌اند و اکثر انبیا

عظام از آنجا

عظام از آنجا ظهور کرده‌اند من جمله مسکن حضرت یعقوب و اولاد امجاد بوده و راقم آن ولایت را
دیده است مردمش شافعی مذهب و همگی قوم عرب و مهمان نواز و در آن شیوه ممتاز باشند **ذکر
کوتاهیه** شهریست بزرگ و مدینه‌ایست سترگ در هفت منزلی اسلامبول واقع و طرف غربی روی
کره و سایر اطرافش واسع است شهر طولانی از شمال بسوی جنوب اتفاق افتاده و جمیع مشتهیات
در آنجا مهیا و آماده است قریب ده هزار باب خانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست و
فواکه سردسیریش فراوان و حبوب و غلاتش ارزان از اقلیم پنجم و آبش در غایت عذوبت و هوایش مایل
ببرودت و مردمش غالب حنفی مذهب و دیگر نصارا نیز اند و مقبره سلطان بایزید خان آنجاست و او در زمان
امیر تیمور بوده و امیر او را دستگیر نموده و باجل طبیعی همانجا وفات کرده و حاکم کوتاهیه در آن وقت که راقم بدان
شهر رسید احمد آقا نام بود و از محامد احوال بهره بود **ذکر کوزل حصار** لفظ کوزل بضم کاف عربی
مع الواو و فتح زاء منقوطه و سکون لام در لغت ترکان بمعنی خوب و محبوب چون آن شهر از هر جهت دل
پسند واقع شده لهذا مسمی بکوزل حصار گشته و آن از بلاد ایدین و از مضافات اناطولی است و ملک ایدین مشتمل
است بر چندین بلاد معموره و قصبات مشهوره در حرف الف ذکر آن شده است و کوزل حصار دار الملک
آن دیار است و قریب پانزده هزار باب خانه در اوست و نواحی بسیار خوب مضافات اوست و امتعهٔ
اقمشهٔ هفت کشور در آنجا موجود و اقسام فواکه و حبوب گرمسیری و سردسیری بدر آنجا نا محصور است
مردمش اکثر حنفی مذهب و دیگر عیسوی و قلیلی علی اللهی و اقل قلیل امامیه‌اند که بطریق تقیه گذران میکنند
و عموما مهربان و غریب نواز و محب درویشان و مخلص گوشه‌نشینان‌اند و ارباب دولت و اصحاب مکنت
در آنجا از حد افزون و صاحبان حسن و جمال و طالبان حال و کمال زیاده از چند و چون است اما
فقیر بذکر یکنفر از ایشان مبادرت مینماید القلیل یدل علی الکثیر **ذکر محمد آقا** مردی دیندار و جهان
گردیده و گرم و سرد روزگار چشیده و عاقبت دستان همه کشیده و آرمیده بود و با فقیر بنای الفت و محبت
داشت و فقیر بمصاحبت وی رغبت می‌نمود روزی راقم از وی سؤال کرد که در چه کاری و اوقات خود را
چگونه میگذرانی در جواب گفت که مدتی مدید گردیدم و بخدمت بزرگان و پاکان رسیدم و سلوکی
کرامند با زحمت بسیار بدست آوردم و حمامی بنیاد کردم و اینجا رخت قرار گرفتم که معیشت من از آنجا
حاصل گردد و اکنون علی الدوام در حمام صورت اهل جنابت و رب طهارت بایدم دید و سخنان نا
پاکان و ترهات ایشان بایدم شنید و متعلقان من نیز بدیدار اهل حیض و نفاس و صاحبان ارجاس و
انجاس گرفتارند و گرم و سرد اوقات ایشان در کار ندیدم من عجب کاری کردم که در حسنات و تر عالم

سیاحت و سیاحت نمودم و ابواب زحمت دریا و محنت صحرا بر روی خود گشودم و با طوایف مختلفه
نشست و برخواست کردم و از هر گوشه توشه و از هر خرمنی خوشه بحاصل آوردم و بخدمت اولیا
دین و علما معرفت قرین و حکمای ایام و عرفای عالی مقام رسیدم و ادبا و ظرفا شناختم و از برکت صحبت
ایشان معارف بیشمار و مکارم کثیره دریافتم اکنون بکمند اعتراض اهل زمان و بو جهلان
گرفتار شدم و بصحبت اشرار و فجار و مردم شریر کار گرفتار آمدم **نظم** ان فضل بدسگالان و زغم
حاسدان جان در بلا افتاد و تن اندر گزند ماند این مرارت و زحمت میکشم و انتظار لطیفه غیبی
کشم **مصرع** مردی از غیب برون آید و کاری بکند **من العجایب** فقیر در اندیار بود و اقتضای موسم
باریدن می‌نمود و متحی همراه باران از آسمان وزغ و ماهی چند فراوان بارید راقم علت آن از دانشمند
پرسید جواب گفتند که چون باران در دریا جذب آب میکند در آن وقت امثال وزغ و ماهی جذب نموده
باریدن گیرد اینها از آن قبیل است و باتفاق نقل نمودند که دو سه سال قبل باران برنگ خون بارید
و هر که دید بدو خون می‌پنداشت **ذکر کور کوب** بضم کاف فارسی مع الواو مجهوله و سکون را و ضم کاف
تازی مع الواو و سکون با نخالی قصبه ایست دلنشین و محلی است بهجت قرین از بلاد اناطولی و آن
در دو منزلی حاجی بکتاش ولی واقع است و قریب دو هزار باب خانه همگی از سنگ تراشیده در آن
و چند ناحیه آباد مضافات اوست و آن قصبه در کوهسار اتفاق افتاده و چون در پستی و بلندی
واقع شده در نظر بیننده بغایت نزهت دارد و زمینه اساتیش فراوان و هوایش خرم جنان و اقسام
فواکه سرحدی در آنجا بسیار اما کلابی و امرودش ممتاز و اقسام کلابی و امرود در آنجا بامتیاز
دیده شد در قدیم دانشمندان روم امتحان نموده و معلوم کرده اند که آب و هوای هر ولایتی و ناحیتی
کدام شجری بر خوب می‌آورد آنهان را قرار داده اند یا آنکه درخت ناجیش از سایر اشجار کاشته اند
و فیما دون غرس درختان ناپایان و بین کذاشته اند لهذا در هر دیار روم میوه خوب بعمل می‌آید
ذکر کماخ بفتح کاف عربی و میم مع الالف و سکون خا معجمه قصبه ایست در دو منزلی شهر ارزنجان از
بلاد اناطولی در میان کوهسار سیه آثار واقع و طرف شمالش اندک واسع است و رود فرات از نزدیک
آن قصبه میگذرد و جانب جنوبش کوهستان عظیم و مسالکش پر خوف و بیم دارد و مسکن طایفه علی
اللهی است و مدت هفتاد سال میشود که از ملوک روم یاغی و طاغی اند و سر اطاعت بکسی فرود نیاورده اند
و قصبه کماخ قدیم جای عظیم بوده و بمرور ایام روی بخرابی نموده اکنون قریب هزار و پانصد باب خانه
در اوست و چند ناحیه معموره در میان کوهستان مضافات اوست و آبش بغایت گوارا و هوایش بهجت

فزاست

فزاست باغات و بساتین کم دارد و مردمش همگی ترک و حنفی مذهب و فرقه خوش مشرب باشند و
حاکم آنجا در آن روزگار که راقم عبور نمود مردی بود عادل و باذل و مهمان نواز و غریب دوست
و چند یوم فقیر را نگاه داشت و کمال غریب نوازی بجای آورد **ذکر کرید** بفتح کاف فارسی و را
مع الیا و سکون دال ابجد جزیره ایست از کشور روم و بغایت بزرگ و مشتمل است بر بلاد چند و نواحی
خاطر پسند و از اقلیم چهارم و بقولی پنجم هوایش نیک و آبش خوب و مردمش بدل نزدیک اکثر
حنفی مذهب و دیگر نصاری و قلیلی علی اللهی اند و اقل قلیل شیعه اما مانند بطریق تقیه گذرانی کنند
آنجزیره در زمان دولت ملوک عثمانیه فتح شده و بمعجزه اسلام در آمد مردمش خوب صورت و
نیک سیرت باشند و میوه های سردسیر و گرمسیرش فراوان و حبوب و غلات نیز ارزان است **ذکر کلکته**
بفتح کاف عربی و سکون لام و فتح کاف ثانی و تشدید تا منقوطه و سکون ها شهریست عظیم و
بلده ایست جسیم از بنادر بنگاله اکنون دار الملک و سواد اعظم آنجا است و آن شهر جدید و در کنار
رود بزرگ اتفاق افتاده و جوانب را عمارش گشاده است بنده عمارتش از فرنگان و دار الحکومت
ایشان است و قدیم الزمان چند خانه ماهی گیران در آنجا سکونت داشتند و چون طایفه انگلیسیه
از جماعت فرنگان در حدود هزار و صد و پنجاه هجری لوای اقتدار در ملک بر افراشتند آن بلده را
مقر حکومت نمودند و در عمارت و عظمت آن سعی بلیغ فرمودند عمارات عالیه و اماکن با فضا در آن
شهر ساختند و خانه های دلگشا و قصور بهجت فزای طرح انداختند قریب پنجاه هزار باب خانه در آن و
از آن جمله ده هزار سرای با صفا دو طبقه و سه طبقه و هر یک سر بفلک کشیده و بنیاد آن بگاو زمین
رسیده از سنگ رخام و آجر و ساروج در غایت استحکام ملون بالوان و منقش بنقوش مختلفه
ساخته اند چنانکه در نظر بیننده چون طاوس خرامنده می‌آید و قریب هفتصد نوع غراده کشتی از سرکار
فرمانفرمای بنگاله معین و مقرر است که بوسیله آن محلات و از کوچه و بازار کثافات و فضلات بیرون
میبرند بلده مجموع کوچه و بازارها و خیابان شهر بغایت وسیع و عریض و مستقیم است و از جهات اربعه
قریب سه فرسخ مقدار مساحت میکند و از گچ و نوره و آجر آنکه مساوی زمین ساخته و مانند کاوردم
پرداخته اند که آب باران اندر طرفین جداول ریخته بیرون رود و خانه رود و قلعه کوه پیکر یکطرف شهر
بوضع هندی بشکل مخمس احداث نموده اند و چندان از آلات جنگ از توپ و تفنگ مستحکم
کرده اند که حد و حصر ندارد شناس از مشاهده آن محصور میگردد و کرنیلان بطریق تمام و علیه آباد آن
میپایند و متاع هفت اقلیم و خلق هر دیار از صبح و شام در آن شهر پیدا است غالبه و هوایش بد و هوا

ونا گوار است وحبوب وغلات وفواکه هندی ومرکبات فراوان است وارباب دولت واصحاب
مکنت واهل ثروت بشمار بیرون وخارج از حیز امکان است ساکنان آنجا اکثر هندوان ومعتقد فرنگان
وفرقهٔ شیعهٔ امامیه نیز فراوان اند وحنفی مذهب نیز بسیارند واز طوایف دیگر واهالی بنادر وجزایر
مثل مردم جاوه وبتاوه واچی ومنغر وروماچین وچین وسراندیب وبلاد دکن وبرلک ونواحی عرب
در آنجا سکونت دارند وصاحبان مذاهب مختلفه بیشمارند وهر یک بی ترس وبیم طریق کیش خویش
بعمل می آرند واز مذهب وملت یکدیگر فراغت دارند **نظم** بهشت آنجاست کازاری نباشد کسی را
با کسی کاری نباشد **استکمال** فقیر چون در آن دیار دیدم که منکر بودند قول عیسی را بی پدر زاد
اینده لا بل چند اقامه می نمودند از انجمله میگفتند که هر گره در رختی قباب نیز عبد هند وما تا دیده ایم غیر
از شجر ابدا رحیده ایم صاحبان این عقیده از قوم انگلیس بودند وگروهی از فرنگان دیده شد که این
انسان را مانند حیوان دانستندی وگفتندی که چون تکوین انسان بطول زمان میشود ومرور دهور
متکون میگردد هذا در نظرها بعید می نماید وچون عقل تجویز میکند که حیوانات متکون میگردند هم
هر دیده ومکررات مشاهده کرده ایم چرا در انسان تجویز نکنند وتکوین آدم جایز نباشد قبل این قول از
قدامت عالم دم میزدند ومیگفتند تقاضای دهر همچنین روزگار چنین میکند وما یهلکنا الا الدهر
ولذات عالم منحصر است در خوردن وکردن وپوشیدن وآشامیدن وسوار شدن وغیر از اینها چیزی
دیگر نیست وعالم معقول نامعقول است وفرقهٔ دیگر دیده شد که ایشان عالم معقول را منکر بودند
اما احکام وشرایع را انکار می نمودند وهر کرا از معتقدان شرایع از هندو وگبر ومسلمان ویهود و
نصاری وامثالهم میدیدند بر ایشان میخندیدند ومیگفتند که گاو وخر واسب واستر پیرو دینی
نشاید وحیوانات سرکش را افسار میباید وجمعی دیگر دیده شد که ایشان میگفتند افراد انسان
مانند حیوانات وعلف اند که یکی سبز میشود ودیگر خشک میگردد واز طبایع مرور ایام موالید
ثلاثه که از انجمله انسانست بهم میرسد ومنکر صانع بودند وطبایع اثبات میکردند ومیگفتند
هرچه هست طبایع است وانبیا وادیان وشرایع نیز از تقاضای طبایع است وفرقهٔ دیگر دیده شد که میگفتند
این عالم را صانعی هست ودر آن شبهه وشک نیست اما قرارداد سبحانه وتعالی چنین است که از امتزاج
طبایع هر طور وهر قسم تکوین وتولید میشود چنانکه آدم بی پدر ومادر متکون گردیده ودیبا اجزا بر زمین
شده که آدم نیز ابدا در آنجا عبور نکرده وچون معلوم شد در آنجا آبادی وعمارت بوده مثل ارض جدید که
مشهور بینگی دنیا است که در حدود سیصد واند ظهور نموده وبعضی از اجزای آدم وحشی مشاهده شده

بعد از تربیت بزبان آمده اند ومؤدب شده اند دانشمندان تجربه کار در تکوین جزایر جدید بیامدن آن
در بحار گفته اند که انهار وسطوط عالم که بدریا میریزند مخلوط با اجزای ارضی باشند وان اجزای خاکی
بمرور ایام در بعضی جا جمع شده وبتدریج ارتفاع یافته تا بروی آب رسند پس بطریقی گردد بهبوب
حتی مسلم است جبال الوان احیی مانند اشجار وسایر نباتات نمو نمایند وبمرور از منه هر قدر که مایع
آن استعداد داشته باشد بزرگ ووسیع گردد ونمو جبال انا بر کریمه نیز مستفاد میشود در آنجا که فرمود
وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب وبتربیت آبای علوی وامهات سفلی درختان بعمل
می آیند واگر مستعد فیض خاص باشد جواهر وزند یا انکه دیگر با همه اینها پیدا باید وهرگاه دو چیز از تولید
ظهور نماید لامحاله سیم که مسمی بحیوانست نیز بعمل آید چنانکه بعضیها از جزایر عالم از وجود حیوان خالی بوده
وانسان کیان نیز انواع حیوانات متکون شود ودر بسیاری از جزایر جزیره که عبور بانها کسی نیافت
زاده آدمی اند کور واناث وانواع حیوانات دیده اند وبعضی از انها قبول تربیت کرده اند دیناه وقدیم
انسان افتاده اند وبعضی دیگر تربیت نگرفته ومردمی بیند که بعضی دانند اولا از جنس انسان وثانیا از قسم
میمون ونسناس گفته اند وچون در افراد انسان وحیوان متعدد بهم رسید لابد بحکم طبیعت توالد وتناسل
نمایند چنانکه جزایر بسیار در تصرف ملوک فرنگ درآمده که در ابتدای تسخیر آنها جانوران بشکل انسان
موی فراوان بدان ایشان را فرو گرفته وبنارجیل وثمر درختان زندگانی میکرده اند واز زحمت باران وتف
آفتاب بسایه درختان پناه می برده اند وسلاطین جمعی از مردم شهر یار در آنجا کوچانیده ودر تربیت
ایشان کوشیده ودر اندک وقت از معاشرت شهریان بنطق آمده مانند سایر خلق عالم گردیده اند و
همگی آباد ومعمور است وساکنان آن جزایر لامذهب ومانند حشرات الارض بوده اند هیچ دین وکیشی عمل
نمی نموده اند همگی بایین عیسوی در آورده اند وبادلها اتفاق تربیت یافته اند والسلام علی تابع الهدی
حدیقهٔ بیست وسیم در ذکر حرف لام بر رای معرفت ارای دانشوران زمان ودر ضمیر نفسک بخرد آیات
دوران پوشیده وپنهان نخواهد بود که در حرف لام اگر چه بلاد بسیار ونواحی بیشمار دیده وشنیده شده است
اما اگر مجموع آنها مذکور شود تحمل این مجموعه احتمال نباشد لاجرم مشهور ترین آنها مذکور میشود **ذکر
لرستان** بضم لام بلاد طایفهٔ لر بلی را لرستان میگویند وبعضی گفته اند که لرستان دو ملک است لرستان
بزرگ ولرستان کوچک وهر دو محتوی است بر بلاد چند ونواحی خاطر پسند وجبال سخت وجنگلهای
پر درخت وآبهای روان وخوشگوار وهواهای سازگار کوچک را لر فیلی سی هزار باب خانه اند ولر
بختیاری چهل هزار اکر وبیش نیز گفته اند وهر دو تابع عراق اند ولر ممسنی از الوار فارس اند ومسکن ایشان

کوهکیلویه است و ایشان نیز گروه انبوه و هر یک جماعت از طایفه کرد بوده و کرد در حرف کاف مذکور شد
ذکر لندن بفتح لام و سکون نون و فتح دال و سکون نون ثانی دار الملک جماعت انکلیس از طوایف فرنگ
و از اقلیم هفتم و بقولی ششم و جزیره کوچک واقع است و بغایت معمور و مجمع فرنگ در آنجا موفور است
و مردمش همگی عیسوی ملت اند و فواکه در آنجا از شدت سرما نمیشود و حبوب و غله از سایر بلاد
بآنجا میآورند راقم بدین آثار مردم لندن بسیار مشاهده شده است ذکر لهه بفتح لام و سکون ها
ولایتی است از فرنگ و سمت شمال روم ایلی واقع و آب و هوای آنجا از اکثر بلاد فرنگ امتیاز دارد
و مشتمل بر نواحی بسیار و قرای بیشمار همگی از اقلیم ششم و مردمش عیسوی اند و چیز بسیار ممتاز در آنجا
میسازند و در اکثر بلاد روم و ایران مصروف میرسد ذکر لکزی بفتح لام و سکون کاف فارسی و زاء
مع الیاء نام طایفه‌ایست و امتی بسیار و گروهی بیشمار اند و در جبال البرز مسکن دارند و همگی شافعی
مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند و مردم شجاع و دلاور و در قساوت قلب و سکان جبال تفوق دارند
ذکر لنکران بفتح لام و سکون نون و فتح کاف عربی و راء مع الالف و سکون نون ثانی دار الملک ولایت طالش
و در ساحل بحر خزر واقع و سمت شرقش بحر و مغربش جبال و جنوب و شمالش جنگل است و شهر کوچکی است
کسی که ناخوش بدان شهر در آید زود شفا یابد ذکر لنکر قصبه‌ایست در یکمنزلی جام و آن بلاد خراسان است آب خوب و
هوای مرغوب دارد و مزار فیض آثار شاه قاسم انوار در آنجا بوده است و زیارتگاه شده است و اکنون قصبه
لنکر بقدر قریه معموره است و تابع حاکم باخرز است ذکر لمغان بفتح لام و میم و سکون نون و کاف فارسی مع
الالف و سکون نون ملوکی است از کابل و هوایش که بمایل و آبش معتدل و محتوی است بر قرای معموره
و دهات مشهوره و بیخ انجا بغایت فراوان میشود و صاحبان حسن و جمال از آن دیار در بلاد کابل مشهور است
راقم چند یوم در آن ولایت بوده و حاکم آنجا ملک حسن از نسل ملکان غور بود در نهایت شایسته و مردم
و مهمان دوست و اهل تمیز و با ادراک بود ذکر لغمان ناحیه‌ایست در یکمنزلی دار الملک کابل بهوای خوش و
باغات دلکش دارد و هوایش بسردی مایل است و ریباس انجا مشهور است و آن ناحیه در دامن کوه عظیم
واقع است و مردمش همگی حنفی مذهب اند ذکر لوکر بضم لام مع الواو و فتح کاف فارسی و سکون راء ملوکی است
از کابل و سمت جنوب دار الملک افغان افتاده و قرای معموره دارد و در انجا کوهی است و در آن کوه غاری است
و آن غار از عجایب روزگار است گویند رستم بیژن را در آنجا زندانی کرده است والله اعلم ذکر لکهنو بفتح لام و سکون کاف
عربی و فتح نون و ضم ها مع الواو شهری عظیم و بلدی کریم است در هند بزرگترین بلاد صوبه اوده است و
صوبه اوده از صوبجات هندوستان است و در کنار رود گومتی که نام دارد واقع و جواب ارض آن واسع است آبش

سازکار

سازگار و هوایش حار و خاکش طربناک و زمینش ملایم خوش و قریب صد هزار ارباب خانه در آن
و قصبات معموره و نواحی مشهوره مضافات اوست و اقسام مشتهیات در آن شهر موفور و ارباب
دولت و اصحاب جاه و رفعت در آنجا محصور است و محتوی است بر عمارات دلگشا و باغات دلفریب
فزا و مساجد عالی و خوانق متعالی و اسواق با زینت و دکاکین پر نعمت و آن شهر چندان کثرت
جمعیت و زیب و زینت دارد که قلم دو زبان از تقریر آن عاجز و قاصر بود دهان میگذارد که
گویند در آن شهر چهارصد طبیب و چهارصد شاعر و چهارده هزار سازنده و رقاصه است و با
وجود کثرت و ازدحام از مردم آنجا کاری نیاید و عقده از ناخن همت ایشان نگشاید از اتفاق
لفظ لکهنو و کوهر در اعداد حساب جمل با یکدیگر برابر افتاده اند و مثل الکوفی لا یوفی مشهور است آن شهر ضرب المثل
سال است که دار الملک ملوک بیانیه است و مختصری از احوال ایشان مناسب مقام است ذکر
ملوک بیانیه پوشیده نماند که از ملوک بیانیه تا حال پنج نفر بدولت رسیده اند و در آن دیار حکم
کرده اند ذکر ابو المنصور صفدر جنگ این شهریار اول کسی است از آن فرقه که بر اوده نیابت امارت تمکین
یافته و تحسین بخشی است که پرتو حکومت بر وجنات حالش تافته اصل آن شهریار از بیات نشابور
و هم در آنجا بدرجه کمال رسیده تا وقتی که از آنجا برهنمونی بخت از وطن دور و از آنجا در دریا
عبور کرده بدیار هند رسید و در آن هنگام برهان الملک که از امرای دولت محمد شاه و خال
ابو المنصور بود مملکت اوده نموده و در اندک زمانی بمصاهرت خال خویش مفتخر گشته مرتبه قدرش
از همگنان در گذشت و بعد از مراجعت نادر شاه از هند و فوت محمد شاه ابو المنصور در سلطنت
احمد شاه ابن محمد شاه ترقی نموده ملقب بصفدر جنگ گردید و در عهد جلالت بحدی رسید که
پادشاه نشان شد و سلطان هند از وی در حساب آمد و چون صوبه اوده در تیول برهان
الملک بود حکومت آن صوبه را برسم جهیز بدختر خود داده بود و آن نیز بشوهر خویش صفدر جنگ
تفویض نموده بود صفدر جنگ بنا بخاطر خواه شهر لکهنو را دار الملک ساخت و عمارات خوب دلگشا
مرغوب در آن شهر طرح انداخت و هم در آنجا بلوای عزیمت بصوب آخرت برافراخت ذکر شجاع
الدوله ابن صفدر جنگ شهریاری بود با فرهنگ و در عزم و حزم و شجاعت و سخاوت وحید زمان
بود و با فرنگان و سایر دشمنان دین و دولت بکرات مقاتله نموده و در لوازم نکشی بلاد و رعیه
عباد و وسعت آن شهر سعی بلیغ کرده و سالهای فراوان بدولت و اقبال اوقات گذرانید تا که
از عالم فانی بسرای جاودانی خرامید ذکر آصف الدوله ابن شجاع الدوله شهریاری عدل پرور و

سخاوت گستر بود و در ایام خود در هفت کشور در جود و سخا مانند آن شهریار نبود و مدت
بیست و دو سال در غایت استقلال حکومت نمود و در آن مدت لفظ لا بر زبان نیاورد مگر
قلیل و بلفظ بلی تلفظ نکرده الا بنان را نه جود و سخاوت آن امری بی نظیر حکایات غریبه در صفحه روزگار
یادگار است و از عدل و عادتش رفاهیت عجیبه زنان و مردم روزگار داستان شهریار هر سال
هفت کرور هند و هر کرور دان سرکرده یابان مداخل ملکی داشت یک کرور را برسم مواجب سپاه
و لشکریان دادی و یک کرور را برسم مواجب بصله رحم عطا نمودی و یک کرور را بغربا و فقرا و
مساکین بخشیدی و یک کرور را در باغات و عمارات صرف کردی و یک کرور را در اشیاء نادره و چیز
نادره جهت نفع رسانیدن بخلق ابتیاع فرمودی و یک کرور را خرج میلادی و اسباب نوشیدن و خوردن
برقی و بحری و مواجب عمله آنها کردی جناب نواب اعلا هزار و هفتصد زنجیر فیل داشت و دوازده
هزار اسب در طویله اشتهریار جو میخورده و سه هزار بوزینه و میمون مؤدب و معلم داشت که اکثر آنها
بکسوت دیبا و زری بفت و زنجیرهای طلا و نقره بودند و سه هزار گربه براق با اسباب و یراق آراسته
داشت و سه هزار طوطی و مینا داشت که اکثر قفس آنها از نقره و طلا و بعضی مرصع و مکلل بجواهر بود
و صد و بیست هزار اقسام کبوتر داشت و چندین زنجیر ببر و شیر و گرگ و یکصد نفر شناور داشت و
در سرکار آن شهریار جمیع وحوش و طیور و جانوران بری و بحری و جبلی و اهلی حتی شپش و کیک
که فی الجمله در نظر غرابت داشت بود و صد و بیست هزار جلد کتاب داشت و دو دسته صحاف ملازم
سرکار نواب اعلا بودند که همواره کتاب مرتب میکردند و جلد می نمودند و هفتصد سنگ
سلاخیه مرصع جواهرها که داشت که جهت معاجین و کحل و غیره جواهرسایی می نمودند و کوزه
صد حوضه فیل جواهر داشت و سیصد ضرب توپ آماده و مهیا در کاب داشت الحاصل چندان
اسباب تجمل و اثاث سلطنت و کثرت دولت و وجود خزاین اشتهریار بود که محاسب وهم از تعداد آن
عاجز و قاصر است مع هذا در لباس و جامه بی تکلف بود و خویشتن را زینت و آرایش نمی نمود و همواره
فرموده که مرا خوش می آید که ملازمان و نوکران با زیب و زینت باشند و ملوک را لایق است که
در قید آرایش و تکلف نباشند زینت ملوک عدل و داد و کرم نمودن با اهل بلاد عام است و
زینت و آرایش ایشان استقلال و تسلط و نفاذ امر داشتن است و دل مسکینان و عاجزان
بدست آوردن و خاطر درویشان و آزادگان خوشنود کردن است نه بجهت اسراف و آن شهریار
آورده و در ایام اکثر مبرت خیرات و حسنات دیبا کرد گویند که یکی از عارفان واقف بوده و

ارشاد و عمل مینموده در سنه هزار و دویست و دوازده هجری رحلت فرمود و در امام باره تعمیر
حسینیه که خود ساخته بود بیاسود و چون آن شهریار عقب نداشت لهذا یکی از فرزندان ملازم
خود را که سید بود پرورش نموده موسوم بوزیر علی خان فرموده و لیعهد خویش کرده بود بعد از
وفات نواب اعلا بر سریر حکومت نشست و بعد از چهار ماه بمکر و خدعه امرای آصف الدوله و فرنگیان
دستگیر شده در بنارس محبوس نظر و بعد از چندی رهائی یافته چند گاه گردش نموده آخر الامر
دیگر باره دستگیر گشته در کلکته محبوس گردید و عمرش در همانجا بانجام رسید الحق وزیر علی خان
جوان با استعداد و نیکو صورت و خوب سیرت بود و در جود و کرم و بذل و سخا هیچکس با او برابری
نتوانست نمود **نظم** آن قوم که ایشان ره احرار سپردند : احوال جهان باطل و بازیچه شمردند
بخت بد که از بکرم دست گرفتند : چون دست گرفتند بپا و پای فشردند : ایشان همه رفتند و
جهان جمله بمشتی نمین ناکس و نامردم و نامرد سپردند : هنگام طمع سو خبر از گربه و کرگ اند
کرم شوم ترا از عرضه و کردند : تو بی همه تو کیسه و تو کاسه کران بخل : نام کرم از نامه هستی بستردند
زان قوم که ماندیم امروز که موجب : کوئی که همه پاک بیکبار بمردند **ذکر نواب یمین الدوله** ابن شجاع الدوله
بعد از وزیر علی خان باتفاق ارکان دولت و اعیان مملکت و فرنگیان پای عزت باورنگ حکومت
نهاد شهریار خداوند رسائی و با فراست بود اما بخل و امساک و حب تمام داشت و در
دوره همین اشتهریار حکایات غریبه در صفحه روزگار یادگار است من جمله روزی نامه امرا جهد بن سید
بود که روث و سرگین اسپان و عبادان و غیرآن چون مینمود امر اخرج می نمود که جاروب کشان برون
می برند در جواب فرمود که ما مانند برادر خود نیستیم که اسراف کلا بالی بوده و براین چیزها اعتنائی نمود
باید که بعد از این سرگین چهار پایان را بنون نانان و بخود بریان و غیره فروخته و نقد نموده صحت خزانه
داخل سپارند و همچنین ظروف چرکین که بعد از طعام خورده مانده آنها را نشوید و چرب آنرا اگر فته ملازمان
را از آن روغن چرب دار ملاکه بعد از قیمت سرگین مواجب سه هزار سوار دادی و از روغن ظروف چرکین
هفتصد زنجیر فیل چرب شدی و با وجود این صفات ذمیمه دانشمندان را دوست داشتی و بدین
هم کماشتی و سیاحان را احسان نمودی و بر مسافران احسان کردی راقم گوید که کرات یمین الدوله
دیدم و ملاقات نموده بود و در قضیه نادران ولایت توقع نمود تقریر عذر داد و در دها آن دیار هرسکرد
ذکر نواب غازی الدین حیدر ابن نواب یمین الدوله بعد از فوت پدر افسر حکومت بر سر نهاد و ابواب
و امساک پدر بسته دست لطف و احسان بکشاد و همت عالی و عزم درست داشت و در سر کرمی

نموده نام سلطنت بر خویش گذاشت و سکه زده بنام خود خطبه خواند وصیت عدل وداد بگوش دور
ونزدیک رسانید اکنون که هزار و دویست و چهل و دو هجریست بنوابی استماع افتاده که در غایت استقلال
بر سریر سلطنت است اما فرنگان بنی بیرون واندرون اند یا در باطن استیلا دارند و در ملک استیصال
انگلیزان همواره اوقات میگذارند ذکر لحسا از بلاد هجر است وی در کنار بحر عمان واقع است بلدیست
از قدیم و مقامی است کریم از اقلیم سیم و هوایش گرم و باغات فراوان دارد و مردمش اکثر شیعه امامیه اند
معتقد جماعت صوفیه اند وانتخاص صاحب علم و فضل از انجا بسیار ظهور نموده اند و از انجمله شیخ محمد بن
علی بن ابراهیم ابن ابی جمهور از انجا بود و وی صاحب تصانیف کثیره است و در این زمان شیخ احمد بغایت
فاضل و عارف و موحد بود و در تقوی و پرهیزکاری و تقدیس ذات و محامد صفات و طهارت نفس کریم
کسی با آن بزرگوار برابری نمینمود و شرحی بر زیارت جامعه کبیره در سه جلد نوشته بر مشربه عرفان انجناب
دلیلی است ساطع و برهانی است قاطع انجناب سفر خراسان و عراقین نموده و ایذا و ازار بسیار از علما
جور کشید حتی سید محمد بن سید علی بکفر و الحاد آن بزرگوار فتوی داد و فتنها احداث کرد و چون در
اجلش تاخیر بود فتوای او بجای نرسید و اخر الامر عزیمت مکه معظمه کرده در قرب مدینه منوره در
توجه بصوب اخرت نموده و در مدینه منوره مدفون گشت رحمه الله علیه ذکر لوات از محال مازندران
است و در کوهستان اتفاق افتاده گویند هوایش بسردی مایل وابش معتدل است ذکر لنبان بضم لام
وسکون نون و با مع الالف وسکون نون ثانی محله ایست در اصفهان و از خارج شهر واقع شده جای
خوب و محلی مرغوب است قریب هزار خانه در او است اب و هوایش بسیار نیکو است و باغات فراوان دارد و
اکثر ساکنان آن محله جماعت لوار اند و کدخدایان معتبر از انجا برخاسته اند که بزور کاردانی و کفایت [illegible]
اوراسیده اند ذکر لار بلده ایست خوش و ابش ناگوار از مضافات کشور فارس است قدیم الزمان شهری بزرگ
بوده بمرور ایام روی بخرابی نموده اکنون گویا دو سه هزار باب خانه در او است و نواحی چند معمور
مضافات او است ابش اب باران است که در برکها جمع میشود و علت رشته از خوردن اب انجا در انسان
پیدا میشود و زراعات انجا بارش موقوف برحمت الهی است در تواریخ مسطور است که طول و عرض آن
دیار شصت فرسخ در او است و ملکی است علیحده و داخل بولایت فارس نباشد و اکنون سالها است که از
توابع فارس محسوب میشود و احوال ملوک لار در کتب متداوله مذکور است وایشان از نسل گرگین
میلاد بوده اند و گرگین در زمان سلطنت کیخسرو بن سیاوش بوده گویند بجهة تعیین ساعت هفت سال
داخل شهر لار نشد و زمان دولت لاریان تا انعرض دولت شاه طهماسب صفوی طول کشیده بود و

درایام حکومت شاه عباس ماضی دولت حکام لار منقرض گردید اکنون حاکم لار نصیرخان بن عبد
الله خان است امیریست بصفت شجاعت و سیاست و فتوت موصوف و بفضایل انسانی و
کمالات نفسانی معروف فقیر با او بود بارها از عدالت او با یکدیگر صلح کل نموده الحق طریق اخوت و
مواصلات باهم پیموده اند و اکثر محامد اخلاق و محاسن احوال از امرای روزگار منفرد و مستثنی و در
عدل و داد و صلح و سداد از اکثر ملوک زمان منفرد و یکتا است با وجود کثرت دولت و در فروحشمت و
افزونی جاه و وسعت دستگاه مخلص درویشان و معتقد ایشان است و الد بزرگوار آن امیر معروف
بهمین صفت موصوف بود و در دوست نوازی و دشمن گدازی کسی با او برابری نمینمود ذکر لاهیجان نام
دو بلده است یکی در ممالک شیروان و دیگر در زمین گیلانات و شیخ محمد نور بخش مؤلف شرح گلشن راز
و صاحب که مزارش در لاهیجان گیلانات است گویند وی خوبترین بلاد گیلانات است ذکر لاریجان ناحیه ایست
از نواحی مازندران و از مضافات طهران گویند جای خوش اب و هوا است و در جبال شامخه واقع شده
و سمت شرقی ملک ری اتفاق افتاده است ذکر لاسجرد قریه ایست ما بین طهران و بلد سمنان و انقریه
در دشت اتفاق افتاده و جوانب ارضش گشاده است و بنیاد انقریه خالی از غرابت نیست و قریب دویست
خانه در او است و اب و هوایش نیکو است و عمارات انقریه در سه طبقه واقع شده ذکر لاسا بلده ایست
از بلاد چین و بهانات هند و سند و چین در ان بلده [illegible] اند و تجار بهمانات خود را در انجا
متصل رسانند و پیشتر از آن بلده رفتن مسافران با حکم هفت و هشت روز بماند و سه ماه نتوانند در آن
سیر و توقف نمایند ذکر لاهور شهریست مشهور و در السنه و افواه مذکور دار السلطنه و از بلاد
عظیمه است ان شهر در زمینی هموار واقع و جوانبش چون کف کریمان واسع است و مدتهای مدید و
عهدهای بعید دار الملک سلاطین با شوکت و والیان [illegible] حشمت بوده سیما ملوک غوریه که [illegible]
سالها انجا را مقر سلطنت نموده امرای انند ولت و اعیان انحضرت عمارات عالیه و قصور رفیعه بنا نهادند
و اثار خوب و بناهای مرغوب در انجا طرح انداختند اما نهر بزرگ در کنار رود عظیم واقع شده و جمیع شهرها
در انجا اماده است از اقلیم سیم اتش گوارا و هوایش خرم است در قدیم شش فرسخ در شش فرسخ طول
و عرضا اباد بوده و اکثر عمارات انجا بمرور ایام خراب و منهدم شده و اغلب [illegible] باقی مانده است
اکنون قریب چهل هزار باب خانه در او است و انچه بیرون قلعه است اکثر ویران و اندرونش معمور است
قلعه انجا را از گچ و اجر است در غایت استحکام و بیشتر مجموع عمارات و بیوتات انشهر از گچ و اجر و سنگ
و عمارات امرا و ملوک از سنگ سفید و سنگ دیگر ساخته اند و در تاریخ قلعه پادشاه حسن غزنوی

شمال شهر و متصل است از طرف مشرق و منفصل است از جانب مغرب مقدار صد گام و از جهت
شمال بعدی قریب پانصد گام دور است و دور بارو این قلعه قریب بیست هزار گام است و این حصار
سپهر آثار بغایت استوار است از سنگ سرخ مخطط تراشیده ساخته اند و آن ارک خاصه شهنشین
سلطان و از بناهای نورالدین جهانگیر در سنگ خوش نقش و سفید است و آن مشتمل است بر دولتخانه
که چهل ستون یکپارچه چهل گز بهای از سنگ سماق در آن کار گذاشته اند و تخت یکپارچه از سنگ
سماق دو گز در یک گز و نیم جهت نشیمن سلطان ترتیب کرده اند که دیده گردون با هزاران دیده کرده
مانند آن کم دیده و حمامی از سنگ مرمر و ستونهای آن سه گز یک قطعه و حوضی از سنگ یشم از هفت
پارچه و حرمسرایی که محتوی است بصد حجره و در هر حجره صحن و ایوان و اصل صحن خانه مربع و مجموع صحن خانه
با حجار ملون مانند لاجورد و سنگ سماق و پاهو نقاری نموده چنان حک کاری کرده اند که بنظر بیننده
فضای خانه مفروش بمنابد و جمیع ستونهای آن از سنگ مرمر با حجار الوان از عقیق و سنگ مریم و فیروزه
و غیره ترصیع نموده اند و طیور و اشجار بری و بحری ساخته اند بطرحی که ارباب بصیرت در بدو حال
چنان پندارند که نقاشی کرده اند و مجموع درها و پنجرهای خانها از یکپارچه سنگ مرمر سفید چنان
نقاری و کنده کاری نموده اند که عقل عقلا در آن حیرانست و از مشاهده آن سرگردان میشود و بیرون متصل
از ابنیهای کوچک بطرح غریب و اسلوب عجیب ساخته اند و مسجد جامع طرحی عزیز بیرون ارک قریب دویست
گام دور ساخته اند و صحن پله ایست عظیم و مشتمل است بر دو مناره عالی و سه گنبد و صحن وسیع و
گنبدهای آن از سنگ مرمر و منارهای آن از سنگ سماق و زمین صحن آن از سنگ رخام در غایت
استحکام بنا کرده اند و محل پنج هزار کرسی که نماز گذارند از سنگ سیاه بصورت محراب نیز کنده و
فضای مسجد وا نموده اند فقیر گوید هنگامی که شاه زمان با لشکر ظفر عزیمت تسخیر لاهور نموده بود و نظام
همراه بود و قبل از آنکه وارد شهر گردد فقیر با جمعی از امرا و امنای دولت آنشهریار داخل آن قلعه
شده یکشبانه روز در آنجا توقف نموده بطریق تفصیل عمارات آنجا بنظر در آمد و اتفاقات معمار
باشی نیز همراه بود فقیر و جمعی بگزین انام از معماران شاهی سوال کردیم و حضار که همگی اهل
دانش و کمال بودند بتخمین نمودند یک حجره حرمسرای آنجا که سه گز و نیم طول و سه گز عرض آن بود
معمار باشی و سایر حضار تقریر کردند که سیصد هزار تومان ایران بر آن خرج شده است و مانند آن
حجره حجرات بسیار بود و مجموع عمارات ارک و مسجد جامع و حصار آنرا صد کرور هندی تخمین کردند فقیر
در دهلی دفتر جمع و خرج ملوک گورکانیه را بنظر در آورده و در آن دفتر مشاهده کرد که بعد از وضع خرج

لشکر

لشکر و وظایف سادات و اهل علم و اندرون حرم پنجاه و دو کرور و پنجاه لک روپیه هندی داخل
خزانه عامره میشده و هشت لک سوار و هشت لک پیاده را مواجب میداده اند باقی حال مقبره
جهانگیر بسمت شمال شهر واقع است در السنه و افواه اهل هند مذکور است که یک کرور هندی را
مقبره صرف شده و تعمیر در جوار مقبره آن شهریار اتفاق افتاده آن نیز از غرایب آثار روزگار
است و باغی قریب یکفرسخ از شهر دور و طرف مشرق شهر واقع شده و آن باغ هفت طبقه است و هر طبقه
آن باغ ده دوازده درجه ارتفاع دارد و آن باغ موسوم است بشالامار و مربع طولانی شمالی و جنوبی اتفاق
افتاده زبان خامه از بیان وصف آن باغ قاصر و عقل عقلا از تعریف آن عاجز است و دیوار و حیاط آن
باغ را از سنگ تراشیده کشیده اند و عمارات و حمام و خیابان آن مانند عمارات ارک شهر از سنگ رخام
و از احجار الوان طرح انداخته اند و چنان محکم و مستحکم ساخته اند که با وجود آنکه قریب دویست سال
بر آن گذشته و سپاه مخالف و موالف بر آن وارد گشته گویا حالا از دست استاد بنا بیرون آمده است
اولیا و مشایخ در آنجا بسیار است و قبر بابا در آن شهر واقع است و عموماً ساکنان آن شهر هندو
و دیگر مسلمانان حنفی مذهب و قلیلی اهل ایمانند که با زهد و دین اکثر درویشان در آنست و اکثر
شالهای فراوان است که از آن شهر بدار الملک راجهای سنگان و دیوان هند ولایات است و صد هزار سوار جرار
در زمان ایشان است و با وجود کثرت و حجت علاقه ارزان و میوهای که میسر نیز فراوان است انبه
گوارا و هوایش دلکشا و خاک طرب انگیز و زمینش حسن خیز است و بعضی از آنها در موسم زمستان
در تمامی ملک هندوستان هیچ جا بهم نمیرسد و از هر طرف از اطراف آن شهر ده یازده منزل سنگ و
ریگ پیدا نمیشود الحق ملک لاهور طرفه آباد و معموره است فقیر مکرر بآنجا رفته ام و بیاد ارباب کمال و اصحاب
حال و صاحبان حسن و جمال و خداوندان جاه و جلال در آن شهر بسیار مشاهده نموده است بذکر دو نفر
ایشان مبادرت مینماید ذکر میان سید حسین عارف ربانی و عالم حقانی بود و در فضایل صوری و
معنوی و کمالات ظاهری و باطنی کم کسی با آنجناب برابری مینمود مذهب امامیه داشت و مسلمانان اثنی عشریه
داشت و همواره اوقات گرامی خود را بتحصیل ذخایر اخروی بر مکاشفات و بوسیله ریاضات و
مجاهدات و اوراد و اذکار و تلاوت قرآن صرف نمودی و از زخارف دنیا و از صحبت ابنای زمان
متحمل ایشان محترز بودی و زهاد و عباد و معرضان و تارکان دنیا را مدح کردی و نسبت بمحققان و مرتاضان
و ریاضت کشان هر طایفه مراسم محبت و مودت بجای آوردی و طریق اخباری را پسند نمودی و اخبار
دوست داشتی و فرقه مجتهدان را قدح و مذمت نمودی و ایشان را نکوهش کردی فقیر روزی عرض نمود

که مجتهدان علما ملت وحافظان حجت شریعت ونائبان جناب رسالت ومروجان مذهب اهل
بیت عصمت اند ایشان را مدح نمودن ومذمت کردن جایز نباشد وهرکه ایشان را رد نماید وغیبت نماید
اثم وگنه کار باشد در جواب فرمود که من در اکثر معموره عالم سیاحت کرده ام وبا دانشمندان ملل
مخالفه در روزگار بوده ام ودر هیچ مجتهدی از ایام من مجتهدی ندیدم واز اهل اجتهاد نیز نشنیده ام
مگر آنکه طالب دنیا وراغب بزخارف آن بوده ودر تحصیل جاه ومنصب واکتساب رفعت ومنزلت
نزد ارباب دولت اجتهاد را وسیله نموده وعلم اجتهاد را واسطه فریب عام ذات وخاص کرده ولوازم
اجتهاد را در گول زدن مردم بجای آورده یقولون بأفواههم ما لیس فی قلوبهم وایشان خود تا
که طریق علمای سلف اجتهاد نبوده وصد دویست سال از غیبت کبرى این اجتهاد ظهور نموده و
چون در اواسط زمان خلفای بنی عباس ایام تقیه بغایت شدید بوده وقانون درس وتدریس
اصول عامه مشهور وفن کلام در میان اهل سنت مذکور بوده وعلمای امامیه در تحصیل آن با ایشان
محشور وهمان طریقه پسند خاطر ایشان افتاده ودر قلوب ایشان جاگیر شده بی آنکه قبح وسوء آن شنیع
بوده ازکتب اصول وکلام ایشان ولیکن آنرا با اعتقاد خود بر اساس محکم واستوار نمودند واصول خود
با اصول اهل سنت وجماعت مخلوط کردند وعلمائی که در سلف بوده اند فی الجمله لوازم احتیاط را ملاحظه
مینمودند وچون دور بعلمای زمان رسید آسمان جلید کاهی گویند قوه قدسیه در مجتهد شرط است
لا تنحل الفتیا الا لمن یعنی صفا بزه یعنی اجتهاد ما از روی علم وذوق است ونایب امام معصوم
بحق است ونباید که مجتهد چنین باشد وکاهی گویند المرأة متعبدة بظنه یعنی باب علم مسدود وصاحب
علم است ودر زمان حجر است واجتهاد ما از قبیل اکل میته است هنگام ضرورت وعلمای اخباریه که
دعوای علم نمایند فاسق وفاجر وجرم نمی کرد ادعای معرفت کنند ملحد وکافر اند وکاهی میگویند
المؤمنون لا یموتون بل ینتقلون من دار الی دار وکاهی گویند قول المیت کالمیت قول علما مرده را
اعتماد را نشاید وعمل بقول مجتهدان گذشته نباید وکاهی گویند اشقى الناس فی الدنیا والآخرة
الملوک یعنی ارباب دولت وسلطنت اهل ضلالت وبدعت اند ودرباره لشکریان گویند من تشبه
بقوم فهو منهم این که بیه الا لعنة الله على الظالمین در حق ایشان وارد آورند وکاهی گویند الملک
والدین توأمان یعنی طاعت وانقیاد پادشاهان وهمه لازم ودر مابین رعایا خیر وان محترم است مود
حق اهل حرف وبازاریان گویند کلب الیهود خیر من اهل السوق یعنی سگ یهود بهتر از بازاریانست
ودر باره صوفیه گویند کلب الکوفی خیر من الف صوفی وکاهی گویند الناس صنفان مجتهد ومقلد

یعنی ما نائبان امام وقایم مقام ائمه انام بلکه در حقیقت مقتدای خاص وعام هستیم غرض ایشان
کلمات پریشان است که ادلیا الله ومؤمنان حقا مجتهدان اند ومقلدان ومتابعان ایشان
سالک نجات را سالک ومخالفان ومعرضان ایشان در دو سبل ضلالت هالک اند وبا وجود تقریب
اینگونه سخنان بی بنیان در هیچ ادنی عامی وکمترین اتباعی تملق ومداهنه چند وعجز وانکسار
ناپسند نمایند وبرای رفع حال دیگر بد مال چندان زبان خوش آمد گشایند که هرکجا اندک شعوری
وبصیرتی بوده باشد از آن عاجز آید وهنر عشیرا آنگونه تملقات بر زبان دنیا بر دوه هرکس که فی الجمله هوش وذکی
بهم رساند بعین الیقین معلوم کرد بلکه مجموع حرکات وسکنات واجتهادات ومعلومات ایشان بجز جلب نفع
دنیا است واظهار طاعت وانقیاد شریعت نه از برای تحصیل معاش ورفعت جاهات ومضمون آیه
کریمه أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسکم از وجنات احوال ایشان پیدا است ودیگر ایشان میگویند که
وطلع نیز که نیز انا وجدنا آباءنا على أمة وانا على آثارهم مقتدون تقلیدا با مذموم وپیروی اجداد
خود نمودن شوم است با وجود آنکه لسان ظاهر بل براین ومتفق اند در اینکه محقق در مقام تحقیق
را بد خواهد بحث طریق حق نماید وطریق تحقیق وتحقیق طریق بجا آید هر اینها ان بیچاره را تفسیق وتکفیر
بل تکفیر کنند بلکه بر قتل آنکس فتوی دهند واخراج بلدش نمایند وانواع اهانت واذیت بدان کس
رسانند تا دم جان ضرر را معدوم ونابود گرداند جز منی آنکه با مصنفان گذشته وکم معاشرت نموده ودیده
بومیان نشسته ومتابعان تقلید ما کشته ودر دوی دکان ما نشسته است وحال آنکه خود بر آن اتفاق نموده
که مخطی مصاب وهر قول مجتهد صواب است مگر آنکه گفته باشند که طریق اجتهاد وحقی صواب است که از
قانون اجتهاد ما انگشتر برند حاده عند اجتهاد ما که از سلف مخالف بطریق تقلید رسیده معدوم لازم
نمی آید این مسئله دیگر است ودین مقرر اند برا آنکه تا مدعی ومدعى علیه حاضر نباشند صورت دعوی
چهره نماید وحقیقت معلوم نگردد ومدعای دعوا کننده کان با انجام نرسد مع هذا از جاهلان عالم نما
بدو سه نفر از شهادت قریب وگواه سر چهار کس بدون آنکه مدعى علیه حاضر باشد واز روی تحقیق
نماید مطلب را بانجام رساند بر کفر وقتل واخراج آن مؤمن موحد فتوی دهند هرچند مدعی حاضر
شود اظهار کنند وانکار نماید ودر زبان برشعار اسلام گشاید وطاعت وعبادت ومتابعت شریعت
مقدس را از آن کس دیده باشد از روی سیدید وشهادت دو سه نفر اجلاف را حجت کبری دانسته حکم
بسیر بدان ما لک محضر دیل لاجرم ئی سهرپیه رفته ومذمت نرماه دو غربت مقام گرفته دیمی از نعمت
خود را جاهلانه بفقد وصلاح آراسته وبحلیه دیانت وعدالت پیراسته نزد گروهی از علمای زمان ومجتهد

عصر آمده عرض نمودند که فلان کس در مشهد مقدس رحلت نموده و مدتیست طریق علم پیموده
و زوجه وی خانه نشین شده و فلان مؤمن توقع دارد که بحباله نکاح خود در آورد و اورا آن
مجتهد بعد از استماع این خبر فتوی نوشته و صیغه در محضر حاضر گشته عقد فلان مؤمن در
آورد بعد از مدت سه ماه شوهر ضعیفه از سفر مراجعت نموده مراتب را استماع کرده بخدمت
مجتهد زمان رسید و مطالب را بر ضمیر معرفت تخمیر مجتهد معروض کرد آن مجتهد در جواب فرمود
که جمعی از عدول مؤمنان و عدول مسلمانان و سادات عالی درجات که نزد ما ثقه بودند و نیز
و بعد شیاع نیز رسید که تو شوهر قدیم این ضعیفه نیستی و شوهر وی مرده و جان بجهان
آفرین سپرده است و این مطلب نزد ما ثابت و محقق گشته و از حد شیاع نیز در گذشته آن
هر چند آن بیچاره عجز و الحاح کرد و غوغای اهل محله را بگواه آورد که من نمرده ام و شوهر این ضعیفه ام
کسی از وی نشنید و اصرار آن بجائی نرسید و شهود او را جرح نمودند آن بیچاره در هر محفلی
که زبان بر شکایت میگشود که من چنین چنین رفته معتقدان و بازاریان میگفتند که مجتهد احکم
کرده درست کرده و لوازم اجتهاد بجای آورده تو مردی دروغ گوئی و مفتری چنانکه بعضی
شنیده از محل حسبنا الله گفتار و سر حلقه اشرار مانند این فتوی داده و زبان بر خلاف ما انزل
الله گشاده محض از برای استحصال خاطر دو سه نفر از اهل دنیا بوده و بر چنین امر شنیع ارتکاب
نموده دیگری از احکام او دیده شد که فلان کس و نام وی را برده طبیب و جراح نیست و از جمله
کسبه بازاریست و مرد بیکاره است بر اخراج وی لازم و اذیت آنکس از لوازم است و حال آنکه
آن نفر کوسالطبیعت مدعی علیه ظاهر کرده بود و احوال او را از دو سه نفر جاهل شنیده و نیز
مدعی علیه حاضر بود و از وی استعلام و استفسار نموده و آن احمق چه مقدار عناد و فساد
دارد که خود قایل است که وجود ناقص هنر از عدم محض است و نیز آن شقی اعتراض نموده بر حق
تعالی بر تعلیق خلق و نیز منحصر کرده است معرفت را بر طب و کسب بازاریان مشاهده کن و
انصاف ده که امثال این احمقان ملا باشند و درس میگویند و مرجع و مآب خاص و عام میشوند
فاعتبروا یا اولی الابصار دیگر باره الغریب فرمود که اگر خواهی بر یقین تو چیزی بیفزاید و
خاطر تو مطمئن گردد بدانکه در تمامت بلاد ایران هر جائی که گوشه نشینی و خلوت گزینی
مرتاضی از دنیائی و از خود بیگانه و با حق آشنائی بشنوید و استماع کنید بنیادش بر لا اله
و در هر مکانی صاحب عرفانی و مرتاضی و بر هر کاری دقایقی و صابری و ذاکری و از خلق

گوشه گیری را مشاهده کنند تا بوده و تا حیز بیان ندو انواع اذیت و اهانت رسانند و مخذول و منکوب
بل مقتول کرده اند و اگر در تمامت بلاد آن شهر بشهر و ناحیه بناحیه و قریه بقریه و محله بمحله گردش
و سیاحت نمائی و خود را تخلیه نموده بنظر دقت و انصاف مشاهده کنی کسی که متصف باشد باوصاف
الهی و متخلق گردد باخلاق رسالت پناهی و سالک باشد بمسالک جناب ولایت جاهی نخواهی دید و
نخواهی شنید مگر آنکه او را متهم نمایند بتصوف و نسبت دهند وی را ببد دینی و فتوی دهند بخون
آن مؤمن موحد و اهتمام کنند در اعدام وجود آن بنده خدای و اگر کسی نسبت با ایشان اظهار
تقلید نماید و ابواب تملق و مداهنه گشاید اگر چه طریق هزار فسق و فجور و ظلم و جور پیماید و در
جمیع معاصی و ملاهی مرتکب گردد و قتل نفس کند و بدعت در دین سید المرسلین ص ظاهر سازد
حیلت و شبهه و رعایت عدول مؤمنان و زبده اهل ایمان است و اگر کسی خلاف رای ایشان حرکت کند
و خلوت گزیند و بر جمیع فضایل صوری و معنوی آراسته و از صفات رذیله و اعمال ذمیمه پیراسته باشد
در تصدیق بدعت و رد نهد مسلمان وقت باشد بحجت و تقیه چنین کسی مرتد و ملعون و از
دایره اسلام بیرون است و جان آنرا گرفتن و هتاک نمودن و انواع اذیت رسانیدن واجب لازم
است آفرین و هزار آفرین بر این طریقه و این حاشا و کلا که زمره انبیا و اوصیا بر این طریقه راضی باشند
لکن تماملان این روش قایل هزار نفرین باشند طرفه تر آنکه در میان خودشان نیز اختلاف فراوان
یکی گوید نماز جمعه واجب و نکردن آن حرام و دیگری گوید صلوة جمعه کردن حرام و مرتکب آن شدید
گناهکار و دیگری گوید صلوة جمعه سنت و نکردن آن مکروه و دیگری گوید معامله نمودن بطریق
حیله که در حقیقت ربا است مباح و دیگری گوید منصور حلاج حلولی بوده و حال آنکه علامه حلی و
شیخ طوسی وی را مدح نموده و از شیعیان امیر مؤمنان شمرده و دیگری فرقه صوفیه را مذمت نموده
و حال آنکه قاضی نور الله شوشتری و شیخ بهاء الدین عاملی و مولانا محمد محسن فیض کاشانی و ملا
محمد تقی مجلسی و امثال ایشان صوفیه را بعد از انبیا و اوصیا و ائمه هدی ع زینت عالمیان گفته
و نوشته اند و اکثر ایشان یکدیگر را قدح و جرح مینمایند فقیر بعد از استماع این کلمات از آن سید خجسته
صفات عرض نمود که فرقه مجتهدین علمای دین و امنای شرع سید المرسلین اند و اکثر ایشان چنین
نباشند و بر تحقیق طریق دل مردم نخراشند و بی جهت و سبب بجای خاطر کسی نتراشند بنا علی هذا هتک
قدح نمودن و حکمی را مذمت کردن از مشرب اهل عرفان دور و از روش ارباب ایقان مهجور است
جواب فرمود که این مطلب مبرهن و بر ضمیر عقلا روشن است که هیچ طایفه از طوایف اسلام نباشند مگر

اگر در میان ایشان جمعی بدنهاد و اهل عناد باشند و بعضی از ایشان اشرار و شریر کار و مغالطه
کن و فتنه طلب و شور انگیز باشند و ایشان بدنام کنند نیکونامی چند را و در کلام با ایت
و مخالف ما خلاف ما انزل الله گویان اند و اشخاصی که احکام شریعت مقدسه را بر وفق هوای نفس خود
آراسته میکنند و احادیث نبوی را بر وفق تمنای خاطر خویش تاویل مینمایند و امور شرع شریف را تابع
رای خود میسازند نظم هر که گوید جمله حق است او شقی است هر که گوید جمله باطل احمقی است تا بیاید
صافان را اندرون چند باید جان ما را دریغ بود اللهم لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک
رؤف رحیم ذکر میان غلام علی شاه درویشی بی خویش و عارفی معرفت اندیش بود و در فقر و فنا و صدق
و صفا کم کسی با او برابری مینمود قریب چهل سال در غابات کشور هندوستان و بنگاله و دکن و
گجرات و کشمیر و کابل و غیر آن سیاحت کرده و با اکثر طوایف مختلفه لوازم صحبت و اختلاط بجا آورده
و صاحبان ملل مختلفه دین و نحل فرق بسیار دیده و با محققان هر طایفه و عالمان هر قوم نشسته
و برخاسته و باکثر فضایل صوری و کمالات معنوی آراسته بود آخر الامر در گوشه انزوا آرمیده و از
ابنای زمان رمیده و جامه صبر و قناعت پوشیده و جام رضا و تسلیم از کف ساقی دوران نوشیده بود
و قریب هفتاد سال عمر کرده و رفقای خود را بر تکمیل باطن با آورده اصل آن سید بزرگوار از سادات بارهه
و از امرای جلیل المقدار بود و خود باختیار ترک منصب و دولت کرده روی توجه بفضای باری تعالی
آورده بود نظم ز منصب روی در بی منصبی بر که از هر منصبی بی منصبی به منصب بی منصبی اولیاست
که عزل و نصب را گردی فشانند فقیر بصحبت آنعزیز بسیار مایل بود و دیدار گرامیش را غنیمت میشمرد و
چندگاه در خدمت آنعارف آگاه بسر برده روزی فقیر از آن بزرگوار استدعا نمود که اگر طریقی تعالی و
بر سبیل ارشاد فرمایند که چون بدان اقدام نمایم و طریق عمل آن بجا آرم خیر دین و سعادت آخرت در آن
باشد از الطاف بی نهایت توقع بدیع نباشد در جواب فرمود که تحصیل خیرات و سعادات نسبت به
اشخاص متفاوت آمده و مراتب ظاهر شده مصرع هر مرتبه از وجود حکمی دارد ساقی بزم ازل هر کسی را باده
داده و بکفا استعداد هر شخص جامی فرستاده و سبوی هر کسی بطوری افتاده اما طریق کلی سه طایفه اند
اول اهل معامله اند و این فرقه عبادات صوری بسیار کنند و اوراد و اذکار و تلاوت قرآن فراوان
نمایند و باعمال ارکان و جوارح و زبان بسیار کوشند و عبادت را در اعمال ظاهری منحصر دانند
و این مرتبه را فوق مراتب دانند و در مقابل عبادات و اعمال از باری تعالی بهشت عنبر سرشت و حور و قصور
خواهند و بی قصد اجر و مزد قلبی بعملی ننهند و بعوض یک طاعت ده و صد و هزار صد در عقبی

طلب کنند این طایفه برای اثبات مطلب خویش آیات قرآنی و احادیث نبوی دلیل بسیار آورند من جمله
آیه کریمه و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون جزاء بما کانوا یعملون مؤید قول ایشان است و مانند
این آیه در قرآن و اخبار فراوان است دویم ارباب مجاهده اند این فرقه در ریاضات شاقه و مجاهدات فوق
الطاقه کوشند و در تصفیه باطن و تزکیه نفس و تجلیه قلب و تخلیه سر کوشند و در تهذیب اخلاق و
تطییب انفاس و تعدیل احوال سعی بلیغ نمایند و آنچه اهل معامله از عبادات صوری کنند این فرقه
نیز بعمل آورند و از لوازم اعمال ظاهری دقیقه مهمل نگذارند و همگی همت ایشان در استخلاص نفس باشد از
علایق فانی و عوایق نفسانی و این فرقه اگرچه شایق رضای باری تعالی و مشتاق لقای ایزد جل
و علا اند اما بموجب آیه کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا از ایزد تعالی توقع دارند و هنوز بکمال
اطمینان نرسیده اند و در مقام عند ربهم یرزقون نیارمیده اند و بحکم المخلصون فی خطر عظیم در
خوف و بیم اند سیم اهل مشاهده اند این قوم اهل محبت و اصحاب خلت اند و ایشان در مقام عشق و شوق
و مودت اند و همواره رضای حق تعالی و لقای حضرت را خواهان اند و در مقام امن و اطمینان آرمیده اند
و مضمون آیه کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نقد ایشان گردیده است اگرچه این قوم
آنچه اهل معامله و ارباب مجاهده از اعمال و افعال و ریاضات و مجاهدات کنند ایشان نیز همگی را بعمل آورند
و در وفای دقایق عبودیت و لوازم بندگی فرو نگذارند اما بموجب آیه کریمه لا نرید منکم جزاء ولا شکورا
طمع جزا ندارند و بمضمون ما عبدتک خوفا من نارک و طمعا بجنتک معشوق حقیقی را بی خوف و طمع بندگی
کنند و در مقام یحبهم و یحبونه باشند و معنی رضی الله عنهم و رضوا عنه نقد ایشان شده و بمقتضای
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله در آمده اند بعد از تقریر این کلمات دلپذیر فرمود که ای
اکنون تو بگوی مشرب کدام یک از فرق ثلاثه داری و پای همت بحلقه کدام طایفه میگذاری فقیر عرض
نمود که مگر هر کس استعداد مراتب ثلاثه دارد و هر کسی را توان طریق ثلاثه را حاصل و عامل باشد در جواب
فرمود بلی شخص واحد را استعداد تحصیل مراتب ثلاثه دارد و اگر مستعد استحصال مدارج سه گانه نباشد
تکلیف بتحصیل معارف حقانی عبث باشد و ترغیب و تحریص باستحصال معالم ایقان لغو و بیهوده میشد
و در شخص واحد نفوس اربعه جمع نمیگشت و درجه کبریا داده بموجب سلمان منا اهل البیت از اکثر بوهما
محکم گشت و معنی آیه شریفه فنفخت فیه من روحی صورت نمی بود و مفهوم آیه لیس للانسان الا ما سعی و
ان سعیه سوف یری معلوم نبود آری چون بندگان پاینده گان در باینده گان جویند کاسته بکر نوشاعه
و در نظر نیاورده که در قوم از اذل مردمان قابل و صاحبان فضایل تمام جویند امیدوار بود در میان دو نفا

وجاهلان از اهل عرفان و ارباب ایقان پیدا میشوند فقیر دیگر بار پرسید که طریق مستقیم و منهاج قویم چیست
وراه نجات وخلاصی اندر کدام چیز کفت در جواب حرف بود که از تقریرات قبل فی الجمله معلوم شد ولیکن
بو میکویم که حق وحقیقت دین اسلام و مذهب اهل بیت کرام و بعد از آن اولیاء عظام و علماء ذوی الاحترام
و اشخاصی که قدم بقدم ونفس بنفس تابع و منقاد رسول اکرم صلعم و اهل بیت محترم اند و در اقوال و افعال
و احوال سرا و جهرا اطاعت ایشان میکنند نه آنکه کوید رای من چنین و قول من همین است بلکه بقول آن
عمل نمایند و از نواهی ایشان اجتناب لازم دانند یا آنکه کوید قول من قول سید المرسلین و ائمه معصومین است
وحال آنکه فعل و خلاف قولش باشد و افعال او تابع اقوالش نباشد این سخن معقول عقلا و مطبوع طبع نیست
زیرا که کسان فراوان از خلاف مذهبان از ترسایان و یهودان و هندوان و امثال ایشان در هر عصر
که خود را در لباس سادات عالی درجات و جامه فضل و کمال و اهل حال جلوه میکنند و فی الواقع ظاهر ایشان
بصفت فضایل و کمالات آراسته اند و خود را مسلمان بلکه از اهل ایمان و عرفان و از جمله مجتهدان
و مردم نمایند و بدو فن شریف مسلمانان و عقاید مؤمنان سخنان شریعت بنیان کویند و خلق را اقتدا
و امامت کنند و عقاید فاسده اظهار کنند و عوام کالانعام بین باقوال ظاهری ایشان فریب خورده
مقلد ایشان شوند و بر اقوال العوام فریب ایشان بکروند پس حد انجات طالب حق بر اقوال اهل صورت
قناعت نتواند نمود و چه قسم طریق تقلید هر کس تواند چه بود فقیر اشخاص مذکوره در ایران و روم و هند
بسیار دیده است انا بهمتا و ارباب معرفت کفته اند که طالب در ابتدای طلب نادر دو الا ابای صحبت
و عیار شعار و محقق نکرده دام اضلال و بند مکر مکاران و شیادان رهائی نیابد و اورا هیچ
مقصود حاصل نشود و مضمون کریمه یحسبه الظمآن ماء نقد او کردد حاصل کلام ارشد
که اکر کسی دعوی عقل بعینه نماید و فعل و حال و اخلاق آنحضرت را نداشته باشد بیقین دان که وی
شیطانی است در لباس انسان و البته بتر است در میان مسلمانان بلکه اقوی است از شیطان
ایمان و حذر کردن از او واجب و احتراز از او بیکمی فریضت و شیاطین الانس که در قرآن مجید
مراد از آن اشخاص است که اقوال انبیاء و اوصیاء و ائمه هدی علیهم السلام دارند و اعمال و اخلاق و
احوال ایشان ندارند و در کسوت و صورت بزرکان دین و اکابر اهل یقین جلوه میکنند و در جامه
دانشوران و عالمان و حکیمان و درویشان و مرتاضان و قاضیان و پیش نمازان و مدرسان و مجتهدان
و منبریان خود را نمایند و عوام کالانعام و طالبان خام را کمراه و از عالم تحقیق مهجور
حیرت و ضلالت انداخته و از برای قوت مانند عنکبوت مکسا نیا دام تا صید خویش سازند هر که

هرموی عابد بر آن رفته که قوی است و السلام علی تابع الهدی ذکر شیخ محمدی مردی بود در فنون غریبه
ید در علوم نیرنجات و طلسمات و سحر و افسون ماهر بود در تسخیر کواکب و ارواح و اجنه کامل و در اکثر
فنون عجیبه کمال قدرت داشت امّا بعمل آنها ماهر کرد بهمت عیکماشت و اوقات کرامی خود را بتحصیل
ذخایر ابدیه مصروف میکرد باید عمر کرانمایه را بتکمیل باطن و مجاهده انجام میرسانید روز دیگر
از آن عزیز سوال نمود که سحر و افسون چیست در جواب فرمود که نفس را دو حالت است یکی علوی دیگری
سفلی است و انچه علوی است موقوف بطهارت و حسن متابعت حضرت صاحب نبوت مطلقه و ولایت
کلیه و اخلاق خوب و مکارم بنیان است و انچه از خوارق عادات از صاحب این حال و این مقام ظهور نماید
آنرا کرامت خوانند و حالت سفلی منوط است باعمال شیطان از خباثت و کثافت و احتراز نکردن از خلاف
شریعت و مقید بودن باوامر و نواهی الهی و طریق فسق و فجور و ظلم و جور پیمودن است انچه از خوارق
عادات از صاحب این حال ظاهر شود آنرا استدراج و سحر و جادو کویند و سحر و جادو بر شروط است
اول خواندن کلماتی چند است هر لغتی که باشد دوم کردن و آن حرکات چند است در مکان معین و
مقرر سیم اجزاء چند است از جمادات و نباتات و حیوانات که باید در وقت معین کلمات چند بخوانند
و حرکات چند نمایند و اجزاء چند بسوزانند یا دفن کنند یا بر باد دهند یا بر بدن مالند یا بلباس
مالند یا نویسند باید از اعمال سحر و جادو بیان نمود که با سحر بود الکلم اختطفنا منه محمد و آله
ذکر لومان ولایتی است از صوبه بنجاب بفرقه از جماعت افغان بدان ولایت منسوبند که ایشان از کوه
ذکر لبنان بضم لام وسکون باء و نون مع الالف وسکون نون ثانی نام کوهی است در ملک شام و آن کوه
از جنوب بسوی شمال کشیده و بعضی کویند جبل القدس است و بعضی رسانند معمور و آبادان است
مغرب بحر شام و مشرق دیار بعلبک است و چندین فرقه در آن کوه مسکن دارند من جمله شیعه امامیه
و علی اللهی و قوم یهود و نصاری و سامری اند و سنی در آنجا کمتر است جانوران فراوان و هوایش بغایت
بیابانات ذکر لک بفتح لام وسکون کاف عربی نام طایفه ایست از طوایف لران طایفه ایست بچندین فرقه
منقسم و جماعت زند و مافی و باجلان و زند بجمله از طایفه لک اند و کریم خان و ملوک زندیه از
جماعت زند بکلی بوده اند حد یعقوب و مجاور دریا رضا بر رضیت مدار عارفان معارف
در خواطر معرفت مآثر ناصحان مناهج فلاح مخفی و استتار نخواهد بود که در حرمتیم بلاد عجم و امصار
شمار است و انجا شهری اینها است مذکور میشود ذکر مکه معظمه از بلاد حجاز و بعد این معرفت طراز است
در کلام مجید مذکور و در احادیث و کتب سماوی مسطور است شهری در میان کوهستان واقع و از

دویم و هوایش گرم و آبش کم است و وادی غیر ذی زرع است یعنی کشت و زراعت ندارد و ولایت نیست
و قریب چهار پنج هزار باب خانه دارد و همگی سه طبقه و از سنگ و چوب و بغایت خوش اسلوب
ساخته اند و مردمش ضعیف اندام و اسمر اللون و سیاه فام و از هر جانبی آمده ساکن شده اند اما اغلب
قوم عرب و شافعی مذهب اند و حنفی و مالکی و شیعه امامیه نیز سکونت دارند و بعضی از اهل
اسلام بحکم الهی حج آنجا بار راه ندارد و طولش از جزایر خالدات عز و عرضش از خط استوا کام خوب
مناسب افتاده که در طول و عرض عز و کام واقع و اصل کعبه که آن بیت الله نیز گویند در میان دره
واقع شده و طرف شرقی آن جبل ابو قبیس اتفاق افتاده و سمت مغربش کوه سامامه در کتب اخبار آمده
که چون حضرت آدم ع از بهشت بزمین سراندیب هبوط کرده قریب صد سال از فراق آدم متضرع و زاری بجا
آورد حق تعالی توبه آن حضرت را قبول فرموده و آدم ع را بر فوت بهشت تأسفی عظیم بود باری تعالی
خانه بعده فرستاده آن را بزمین کعبه فرود آوردند و آن خانه بود از یک پاره یاقوت با قنادیل زرین
گویند که آن خانه بیت المعمور بود و آدم ع بزیارت آن مامور شد و آن حضرت را بدان تسکینی بود و در زمان
بوقت طوفان و بقولی در حین وفات خلیفه زمان آن خانه را باسمان بردند و شیث بن آدم ع در بیت
المعمور خانه بنا نمود و در زمان طوفان خراب شده و مدت دو هزار سال کم و بیش خراب بود چون
هاجر اسماعیل را آورده ساره را رشک آمده ابراهیم را الزام کرد تا هاجر و اسمعیل را از پیش ساره
دور کند و ابراهیم بامر باری تعالی ایشان را بدان زمین برد و برگردید بعد هاجر بطلب آب بران کوهها دوید
و آب میطلبید اکنون آن دویدن را حق تعالی بر حاجیان لازم کرده است و اسمعیل ع در آنجا
میگریست و پاشنه پای بر زمین میمالید و از زیر پاشنه آن حضرت آب زمزم ظاهر کرد بعد هاجر پاره
خاک بر دور آب پاشید تا قطع نگردد و نقل است که اگر هاجر آب زمزم را بند نمودی نهری رود ها
بزرگ بودی و بعد از آن اهل آنجا که از قبیله جرهم بیابان بدین زمین آمده و چون آب پیدا شده بود
جرهم آنجا رفته در بان هاجر مسکن کردند و اسمعیل در میان ایشان بعد بلوغ رسید و بحد رشد
تمیز رسید و ابراهیم ع باشارت جبرئیل ع از ملک شام بمکه مبارکه آمده بتعلیم روح الامین بمدد اسمعیل ع
از سنگ کوه هفتگان بنای خانه کعبه را نمود و با حسن وجه تمام کرد اما سقف نداشت و حق تعالی
حجر الاسود را از بهشت برایشان فرستاد تا در رکن خانه جای داد و بروایتی حجر الاسود را آدم ع از
بهشت همراه آورده بود و در زمان طوفان در کوه ابو قبیس ودیعت نهاده بود و جبرئیل ع از آنجا ظاهر
کرده با ابراهیم ع داده آن حضرت در موضع معهود استوار نمود گویند آن سنگی بود بمقدار نیم گز و در اول

سپید

بسیار سفید بود از بس که جماعت کفار و اهل شرک دست بآن میمالیدند چون دل ایشان
سیاه گشت کما قال النبی ص اُنزِلَ الحجرُ الاسودُ من الجنّة و هو اشدّ بیاضاً من اللبن فسوّدته خطایا
بنی آدم و نیز گویند آن سنگ باب مقرر بوده و آتش کم بکرده بعد از اتمام آن مقام واجب الاحترام
ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام گفتند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیعُ العَلِیم جبرئیل نازل گشته ترتیب
نزول رسانید و بعد و نیز بموجب تعلیم جبرئیل ع مناسک حج بجای آوردند و خلایق بزیارت آن خانه
مامور شده و در آنجا مقام کردند و بناهای خوب ساختند و عمارات نیکو برافراختند گویند از معجز
این کعبه خوانند که بنای او بر شکل مکعب واقع شده است بر وجهی که قرآن مجید بدان ناطق است اول
بیتی است که خدا آنجا محض عبادت و تعبد بندگان خود را وضع فرموده و جمیع امم سابقه مراسم تعظیم آن
بجای می آورده اند و معروف بفضل و تقدم آن بوده اند و در قدیم الایام غیر از زمزم آب نداشت حکایت
آنجا را باشندان از مدتی کهنه نداشت و عبد المطلب جد رسول خدا ص در خواب دید و حفر نمود
و در آنجا آهوان زرین و اسلحه یافت و قریش با او نزاع کردند تفصیل آن در کتب تواریخ مسطور است که
آنجا بطرف مغرب کعبه واقع است و جبلی که متصل است و آب آنجا شور را است و زبیده خاتون زوجه
هارون در مکه کاریزی اخراج کرده و بعد از مدتی خراب شد و معتضد عباسی باز جاری ساخته
در عهد بعم عباسی دیگر باره منطمس گشت و آدم بعد از بنا اندر آنجا نعمان خرابی کرده تا
خلیفه تعمیر نمود اکنون در مکه آب روان همان است و از سمت طایف و عرفات و مشعر الحرام و منی جریان
میکند و حوالی مکه مکرمه حرم و صید کردن حرام است و مسجد الحرام در شهر و بیت الله در وسط
مسجد واقع است و صحن آن طوافگاه حاجیان و خانه کعبه در میان است و در عهد رسول خدا ص پنج
سال قبل از بعثت طایفه قریش خانه کعبه را عمارت کردند از چوبهای نجاشی پادشاه حبش که جهت
کلیسای انطاکیه براه دریای شام فرستاده بود و حق تعالی آن کشتی را غرق ساخت و آن چوبها را بطرف
جده انداخت و اهل مکه برخصت نجاشی بردند و خانه کعبه را بدان چوب مسقف کردند و چهار قائمه در زیر
سقف آن وضع نمودند و حضرت رسول ص بدست مبارک خود بر اصحاب قریش حجر الاسود را بر رکن خانه
در رکن عراقی نشانید و بلندی یک قامت تا دست بدان توان مالید و آن رکن شرقی است و مقام
ابراهیم و زمزم نزدیک اوست و رکنی که مایل بشمال است رکن شامی است و رکنی که مایل بغرب است
رکن حبشی است و رکنی که مایل بجنوب است رکن یمانی است و در مصراعی بران نشانده بودند و آن در را
نقره گرفته اند که از آهوان نقره کرده چاه زمزم یافته بوده اند و در زمان حکومت عبد الله بن زبیر چون

جانب دیوار کعبه را بسنگ منجنیق خراب کرده بود عبد الله زبیر عمارت کرد و خانه را دو در کرد و باید
و حجر الاسود را داخل درون خانه ساخت و گفت که از رسول خدا صلعم شنیدم که فرمود که حجر الاسود از خانهٔ کعبه است باید
که در اندرون خانه باشد بعد از وی حجاج ابن یوسف وضع عمارت او را باطل کرد و حجر الاسود را بیرون
آورد و چنانکه رسول خدا صلعم نشانده بود جای داد و خانه را مثل صورت اول نهاد و یک در ساخت
و طول آن خانه بیست و چهار ذرع و عرض آن بیست و سه ذرع و بامش بقلع اندوده و بنا و دیوار آن از سنگ است
اول کسی که آن خانه را جامه پوشانید تبع بن اسعد حمیری بود و او معاصر بهرام گور بن یزدجرد بود و از عجایب
آن خانه است که هیچ مرغ محاذی بالای آن بپرواز نتواند گذشت و بر آن نتواند نشست و چون عبد الملک بن مروان
اسکنه الله فی صدر الجنان لوای اقتدار بر افراخت در آن مسجد عمارت عالی و محکم ساخت و ستونها
یکپارچه از سنگ رخام از ولایت شام با اهتمام نقل کرد و سقف مسجد را از چوب ساج برداخت و چون
منصور ابو الدوانیق رحمه الله تعالی نار الحرب مسجد و طوافگاه را بزرگ کرد و بعد از وی مهدی
افزوده بکمال رسانید اکنون بنای آن قرار است و در حوالی آن خانقاه و تکایا بوده و اکنون بعضی از آن باقی
است و کوه صفا و مروه بسمت شرق مسجد الحرام واقع است و وجه آنکه صفا و مروه نام مردی و زنی
بوده و در ایام جاهلیت در خانهٔ کعبه زنا نموده باری تعالی ایشان را سنگ گردانید و اهل مکه مرد را
بر سر کوه صفا و زن را در کوه مروه بردند تا بینند که تا عبرت باشد و آن دو کوه بنام ایشان مشهور
شد بعضی گویند صفا و مروه نام آن دو کوه است و نام مرد اساف و نام زن نائله بوده والله اعلم و در
کلام مجید ذکر صفا و مروه چنین آمده إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ و منی در یک فرسخی حرم
در دو فرسخی و عرفه و حدّ مشرق کعبه واقع شده و مسجد خیف قریب منی است و مشعر الحرام میان عرفات
و منی اتفاق افتاده و بروایتی حضرت آدم در کوه بو قبیس مدفون است و حضرت صالح در زمزم
آسوده و اسماعیل و هاجر در مسجد الحرام مدفون شده و جمعی از صحابه و فرزندان رسول صلعم که از
خدیجه بوده در مقبرهٔ مکه آسوده اند در کتب تواریخ مسطور است که ابو سعید جنابی قرمطی شقی
در عهد مقتدر عباسی در سنهٔ سیصد و ده هجری در مکهٔ معظمه بوقت حج با حجاج و غیره جنگی
عظیم کرده قتل با فراط نمود چنانکه چاه زمزم از مقتولان انباشته شد و در طوافگاه سر هزار نفر
ملکه بیشتر کشته شدند و حجر الاسود را کنده همراه برده و لوازم خرابی و ذلت ثبت بدان آورد
و بر سر چاه بنا الخلافه انداخت و مدت بیست سال با اعتبار ساخت آخر الامر در سنهٔ سیصد و سی و
نه هجری مبلغ سی هزار دینار بوکلای مطیع عباسی فروخته شد و الحق طرفه آن فسق و فجور و ظلم و جور

افروخته شد

فروخته شد و مطیع آن را بکعبه فرستاد و در مقام خویش نهاد تا حال از شر شیاطین و ملاعین مصون
و ایمن است حفظها الله تعالی الی یوم الموعود من شر کل مطرود و مردود بمحمد و آله الممجود اکنون حجر
الاسود در عرض و طول چهار انگشت کشاده یا اندکی زیاده و قریب بشکل تدویر و چند پاره است
گویا جدا جدا پاره گرویده بوده باشد والله اعلم ذکر خواجه کاینات و زبدهٔ موجودات خاتم الانبیاء و سید
الاصفیاء محمد المصطفی بن عبد الله صلوات الله و سلامه علیه و آله الی یوم التناد بر طباع ناظران ارباب ذوق اخبار
محبوب و استتار نخواهد بود که علما متقدمین و فضلاء متاخرین در تبیین اخبار خاتم النبیین صلعم مجلدات
صحف و کتب مرقوم نموده اند و این مختصر مجمل که گنجایش تمام تقریب حالات فرخنده آیات آن زبدهٔ کاینات ندارد
و چگونه قلم مکسور اللسان قدم بر صفحهٔ بیان کمالات آن خدیو موجودات گذارد نظم معانی هر که از
حرف نابش که بحر بیکران در ظرف ناید و بی‌چه نگارد احوال کسی را که مفتاح او خالق ارض و سماوات
و وصف کمالش جمیع ممکنات گویا و عقول و نفوس و جواهر و اعراض مطیع و ماموروش و لوح و قلم در شرح
کمالاتش رشحه از نورش و ملائکه مقربین و حمله عرش خدام بارگاهش و کرسی و روحانیان و حمله افلاک
جاکرد رکابش نظم این شاگفتن ز من و زبان شناس است این دلیل هستی و هستی خطاست اما بموجب ما لا
یدرک کله لا یترک کله ذره از حسن تابان و قطره از بحر عمان جهت زیب و زینت این اوراق بر بیان می‌نماید
بسیماید و ما التوفیق الا بالله الاحد در این کتاب در هر فصل و با بار کلام معجز نظام انتخاب افتاده شده
لکن چون در حقیقت ملاحظه شود اینها از اجناس محامد و محاسن در این مجموعه ذکر شده همگی راجع است بدین
مرکز دایرهٔ خوبی و در دوستان معرفت توامان است خلقهٔ محبوبی و اینها از انواع فضایح و ذمایم مذکور گشته
حلقی راجع است بمنکرین و منافقین آن سند نشین کُنْتُ نَبِیًّا وَآدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّینِ نظم خوشتر آن باشد
که ذکر دلبران گفته آید در حدیث دیگران وصلی الله علیه وآله اجمعین الی یوم الدین بوشیده نماند
که نسب شریف آن ملجا قوی و ضعیف بر این منوال است هو ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن
عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه
بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان علمای اهل سیر تا اینجا متفق اند و از عدنان تا آدم صلعم اختلافها
منقولست که در وقت ذکر نسب خویش آنحضرت چون بعدنان رسیده عنان بیان را باز کشیده و می‌فرمود
در موجبی کذب النسابون انا در کتب ما فوق عدنان بر این موجب مسطور است عدنان بن ادد بن اود
بن الهمیسع بن سلامان بن النبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم بن تارخ بن ساروغ بن ارغو
بن متوشلخ بن اخنوخ بن البارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم صلعم و در نسب آنحضرت اقوال

دیگر نیز وارد است و آن نور گرامی از آدم بتوسط حوا بشیث م در وجود آمد و همچنین از اصلاب طاهره
بارحام مطهره نقل میکرد تا بعدنان رسید عدنان دو پسر داشت عد و معد اما آن نور احمدی بمعد
انتقال نمود وکنیت او ابوقضاعه بود معد او را هشت پسر از آنجمله حامل نور رسید با دنزار کشت
وکنیت نزار ابوربیعه است بنی ضیفه و بنی شیبان و بنی خثعم از نسل ربیعه بن نزار است نزار پنج
پسر داشت از آنجمله مضر حامل نور رسالت گردید بنی ثقیف و بنی عیلان از تخم مضر ند مضر او را یک
پسر بود الیاس نام اند نبی بنها تصدیق صلب الیاس انتقال نمود بنی خزاعه و بنی ریاح از نسل
الیاس اند و نور جبین الناس از الیاس بولدش مدرکه که مسمی بعامر یا عمرو بود انتقال یافت و او را
از آن جهة مدرکه میگفتند که وقتی از عقب خرگوشی دویده آنرا بگرفت بنی هذیل از نسل مدرکه اند
و از مدرکه نور جبین ابتدا بخزیمه منتقل شد بنی اسد از تخم خزیمه اند و از خزیمه بولدش کنانه انتقال
نمود و او مکنی بابو النضر بود بنی قعقاع و بنی لحیان از ذریات کنانه اند و نور مصطفوی از کنانه بپسرش
نضر رسید قریش عبارت از اوست و قریش در لغت اسم دابه ایست از دواب بحر و چون آن دابه
بزرگترین دواب بحریه است و نضر نیز بزرگترین قبایل عرب بود لهذا باین لقب ملقب گشت و بعضی گویند
قریش ماخوذ از تقریش است و قریش بمعنی کسب است و چون نضر مشغول خود را باکتساب بتجارت
میفرمود بقریش مشهور شد و بعضا او را و اولادش را قریش خوانند الحاصل نور احمدی از نضر بمالک
و از مالک بولدش فهر منتقل گردید بنی فهر بوی منسوب اند و نسب ابو عبیدة بن الجراح بفهر میرسد
و نور نبوی از فهر بغالب و از غالب بولدش لوی و از لوی بپسرش کعب رسید بنی عدی و بنی جمح از
نسل کعب اند و کعب فرزند مسعد بود اما نور محمدی منتقل بمره شد و نسب بنی تیم و بنی مخزوم
بمره میرسد و نور مصطفوی از مره بولدش کلاب انتقال نمود و او مرجع و مآب قریش بود بنی کلاب از ذریه
کلاب اند و نور حضرت رسالت مآب از کلاب بولدش قصی که موسوم بزید بود منتقل شد زید بعلت آنکه
او را قصی لقب کردند که از مکه رفته در قبیله قضاعه که بعید بود منزل گرفت و نیز گفته اند که بعد از آنکه
الملک قریش جمع آورد و دار الندوه را که قریش مهمات کلی را اتفاق ارمیدادند بنا نمود و در آن
جای سخن گفتن را گویند و ابتدا قصی سقایه و منصب را منتزع نمود حدیبیه و زبیر بن العوام بقصی میرسند
وقصی سه پسر داشت عبد الدار و عبد العزی و عبد مناف حامل نور جناب رسالت مآب عبد مناف
بود و او موسوم بمغیره و مکنی بابو عبد الشمس بود و از غایت حسن و جمال قمر بطحا میگفتند و او را چهار پسر بود
هاشم و عبد الشمس توأمان متولد شدند و در حین تولد پیشانی ایشان بهم اتصال داشت چنانکه دو

برادر را بحراب بشمشیر از یکدیگر جدا کردند یکی از عقلا بن قضیه را شنید گفت همواره میان این دو پسر
شمشیر خواهد بود تا آخر الامر چنان شد هاشم پدر عبد المطلب و عبد الشمس جد بنی امیه است و نوفل
جد جبیر بن مطعم و مطلب جد اعلای محمد بن ادریس است اگرچه اعتقاد شفعی آنست که امیه از قریش نبوده
بلکه از غلام رومی الاصل است و احوال او در اخبار سابقه ذکر نموده شده است الحاصل هاشم حامل
نور احمدی گشت و او را عمرو نام بود بنابر علو مرتبت او را عمرو العلی میگفتند و هاشم در سال قحط خوان
ضیافت گسترده نان در کاسه شکسته بمردم میداد بنابر این بهاشم ملقب شد زیرا که هشم بمعنی
شکستن نانست در کاسه جهة ترید و او اول کسی است که عرب را بطعام مهمانی نمود و در حسن و جمال
بیعدیل بود و ایزد تعالی او را چهار پسر بخشید اسد که جده مادر امیر المومنین حیدر است و ابو صیفی و
عبد المطلب چهارم در نظر هیبت عبد المطلب نور رحمة للعالمین بصلب او انتقال نمود و او شیبة الحمد لقب
و عبد المطلب را سیزده پسر بود و بعضی یازده گفته اند باین موجب ۱ حارث ۲ ابوطالب ۳ زبیر ۴
حمزه ۵ حجل ۶ ابولهب ۷ عبداق ۸ مقوم ۹ ضرار ۱۰ عباس ۱۱ قثم ۱۲ عبد الله ۱۳ عبد الکعبه و دو پسر دیگر
دیگر نیز هست و در تذکره آنها اختلاف است چون اولاد عبد المطلب از آحاد بمرتبه عشرات رسید خاطر
بان قرار داد که نذری کرده بود عمل نماید یکی از اولاد خود را قربانی فرماید در این قرعه زده بنام
عبد الله افتاد نظم اصحاب را با امانت توالت کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند و عبد المطلب
قصد ذبح عبد الله نمود خویشان مادری عبد الله او را از آن کار منع کردند و عبد المطلب صورت
واقعه را بکاهنه حجاج نام گفتند حجاج پرسید که دیت شخص در میان شما چند است جواب داد که ده شتر
حجاج گفت میان عبد الله و ده شتر قرعه زن و اگر قرعه بر شتر افتد فبها و الا ده شتر زیاده بکن
و قرعه میزن تا وقتی که قرعه بنام شتر افتد و عبد المطلب چنین کرد تا بعدد صد شتر رسید و صد شتر را قربان
نموده بمستحقان رسانید و عبد المطلب را شش دختر بود باین موجب ۱ صفیه ۲ عاتکه ۳ بیضا ۴
بره ۵ امیمه ۶ اروی و اولاد ذکور و اناث عبد المطلب از زنهای مختلفه بودند و از آنجمله عبد الله و ابو
طالب و زبیر و عبد الکعبه و بیضا و اروی و امیمه و بره و عاتکه از یک مادر بودند عبد الله بغایت صاحب
حسن و جمال بود و آمنه بنت وهب بن عبد مناف را در نکاح آورد و جناب رسول از آن عفیفه در وجود
آمد و در شب ولادت آنحضرت بحیره ساوه خشک شد و آتشکده فارس خاموش گشت و در وادی سماوه
آب جریان یافت و حال آنکه قبل از تولد آنحضرت بمدت مدید آب در آن وادی کس ندیده و هم در آن
کنگره در طاق کسری که حسنان در ساختگی بود ظاهر گشت و نوشیروان از آن واهمه کرده

بود چه روی زمین بر روی در افتاد و ستاره‌ها عالمتاب آنجناب را چه بودی در مدینه مشاهده نمود
و امثال آن شبان غرائب غیبیه که پیش از ان ملاحظه نموده بود و باتفاق اهل سیر ولادت آنحضرت
در عام الفیل ماه ربیع الاول بود و بعضی گویند ماه تولد آنحضرت و حادثه مذکوره شبان روز دو
شنبه بود و بعضی گویند بعد از پنجاه و پنج روز و برخی چهل روز و بعضی سی روز و ماه و شش بود و در
اختلافست که ولادت با سعادت در کدام روز بود و از ماه مذکور چند یوم گذشته بود در کشف الغمه
مذکورست که تولد صلی الله علیه و آله بمکة شرفها الله یوم الجمعة عند طلوع الشمس السابع عشر من ربیع
الاول عام الفیل و فی روایة العامة ولد صلی الله علیه و آله یوم الاثنین و فرقه دوازدهم ماه مذکور گفته‌اند
و بعضی دوم و برخی دهم و از دهم و قیل فی شهر رمضان و تولد آنحضرت موافق بیستم شباط رومی
بیست و هشتم [illegible] بوده و قیل از طالع [illegible] شمس بوقت عقرب از منازل قمر و بعضی همین
از شهور فرس و طالع ولادت همایون در جدی بیستم جدی و زحل و مشتری در عقرب بودند و مریخ در خانه
خود بود و شمس در حمل در شرف بود و زهره در حوت بود و عطارد نیز در حوت بود و قمر در اول میزان بود
و راس در حوت و ذنب در قوس بود و از سلطنت نوشیروان عادل دو سال یا سی و چهار و هشت ماه
گذشته بود و در سال تولد آنحضرت از تاریخ اسکندری هشتصد و هشتاد و دو سال مرور کرده بود
و در سال تولد بود که ابوسفیان هاشم بمبارکباد آنحضرت رسید و بود بر انجام بعقیل رسید
و اولاد عقیل بعد از بید محمد بن یوسف برادر حجاج فروختند و محمد انجا را داخل قصر خود ساخت
انرا بیضا میخواندند و چون زمان دولت بنی امیه در گذشت و کوکب اقبال بنی عباس طالع گشت
خیزران مادر هارون انجا را از ان کوشک جدا کرد و مسجدی ساخت اکنون بهمان منوالست
و در این باب قول دیگر نیز هست که انجا را بعقیل رسید تفصیل ان در کتب اخبار مسطورست

ذکر بعضی وقایع و احوال آنحضرت ذو الجلال از بدو سن تا زمان ارتحال از دار فنا بملاء اعلی

علمای سیر در کتب الاخبار خود آورده‌اند که آنحضرت در هفت ماهه بود که پدر بزرگوارش در مدینه رحلت نمود
و بعضی گویند که قبل از تولد آنحضرت عبدالله وفات یافت و اول کسی که آنحضرت را شیر داد ثوبیه کنیز
ابولهب بود انگاه حلیمه بشیر دادن آنجناب اشتغال نمود و چون دو سال از عمر عزیزش در گذشت حلیمه
آنحضرت را بکه آورده و بروایت عامه قضیه شق الصدر در این سال واقع شد و ایه
الم نشرح لک صدرک بدان اشارتست و بعضی گویند در پنج سالگی انامر وقوع نمود و در شش
سالگی والده آنحضرت در وقت مراجعت از مدینه در قریه ابواء فنا بقا ارتحال کرده و دایه

ام ایمن آنحضرت را بمکه نزد عبدالمطلب آورد و در هشت سالگی عبدالمطلب از دار فانی در گذشت
و بعد از ان آنحضرت را ابوطالب متکفل گشت و در دوازده سالگی ابوطالب آن حضرت را همراه برده بشام
برد و بعد از استماع بشارت بحیرای راهب ابوطالب آنحضرت را از مکه آورده و در بیست سالگی خروج خود را
از عم خود برداشت و در هفت و الاهم خود نیز گذاشت و در هفده سالگی زبیر بن عبدالمطلب آنحضرت را
همراه خود بملک یمن آورده و در اثنای راه از آن حبیب اله خوارق عادات بسیار مشاهده کرده و در بیست
سالگی با اعمام بحرب الفجار رفته نیز رفت و چون از زبیر موجود بر قبیله غیر ظفر یافتند و در بیست و دو سالگی
حلف الفضول ... و امانت ... محمد امین لقب یافت و در بیست و چهار سالگی باتفاق میسره غلام
خدیجه بنت خویلد بتجارت تشریف برده و در ان سفر نفع بسیار آورده و راهبی نسطور نام از حبر الانام را ذکر
سفر بشارت رسالت داده و در بیست و پنج سالگی با خدیجه رضی الله عنها وصلت اتفاق افتاد و در سی سالگی حضرت
قطب الاولیاء در خانه کعبه بوجود آمد معراج و در سی و پنج سالگی قریش خانه کعبه را
عمارت کردند و آنحضرت را در ان کار حکم نمودند حجر الاسود را بدست حق پرست خود بگذاشت بعد
در چهل سالگی بشرف وحی مشرف گردید و انتها ابتدای ان زمان عیسی هشتصد سال یا ششصد و بیست
یا ششصد و هفتاد سال گذشته بود و از ایام عام الفیل چهل و یکسال و از سلطنت خسرو پرویز بیست سال
مرور کرده بود و در شهر رمضان المبارک جبرئیل با آنحضرت نازل شد با این شهر رمضان الذی انزل فیه
القرآن و از ان باز ابد ابدیه و صوم رمضان و صلوات مقرر گشت و در سال دوم ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام
بنت رسول الله از خدیجه در وجود آمد و در سال سیم آنحضرت بدعوت عام مامور شد گویند اول کسی که
ایمان آورد خدیجه کبری بود و بعد سرور اولیا که دعوت جناب رسول را قبول نمود و بعد از ان زید بن حارثه
که غلام آنحضرت بود و هم در ان اوان جعفر ابن ابوطالب و ابو عبیدة بن الحارث بن عبدالمطلب و جمعی دیگر
بدین اسلام در آمدند و بعد از ایشان عمار بن یاسر و مادرش سمیه و ام سلمه بنت امیه بن مغیره و سعید
بن زید و بلال حبشی و جمعی دیگر از انانکه مذکور شدند بشرف ایمان مشرف شدند و هم در ان اوان آیه و انذر عشیرتک
الاقربین نازل گردید و بموجب امر الهی جمیع اقربای خود را حاضر کردانیده و بجمیع قبائل عرب
کبیر راسر نموده احکام الهی را بدیشان رسانید اکثر مکروه و حرام تلقی کردند و ترک احکام آنحضرت را
واجب دانستند و از کریبان اطاعت بر آمدند و آزار رسانیدن را بنیاد نهادند و گاهی افشا حیب
نبوت را شاعر خواندند و گاهی از کرد عقل را بجنون منسوب ساختند و گاهی آن مظهر اصناف اعجاز را
ساحر گفتند و گاهی اشتر رهنا اهل صدق و صفا را کهنه بغیهم خواستند و گاهی لوای جهالت و نادانی

افراشته گفتند اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب و در سال پنجم از بعثت در ماه رجب
بعضی از صحابه بحکم آنحضرت بدیار حبشه هجرت نمودند و هم در این سال کفار قریش از آنحضرت و اهل
ایمان و بنی هاشم جدائی کردند و در سال ششم از بعثت حمزه و عمر در سلک اهل ایمان انتظام یافت و هم
معجزه شق القمر بروایتی در این سال روی داد و مدت سه سال آنجناب با اهل اسلام در شعب ابو طالب
تشریف داشت و در سال نهم از قبایل عرب مسلمان شدند و در سال دهم ابو طالب عالم فنا را بصوب
آخرت برافراشت و بعد از سه روز خدیجه حرم محترمه آنحضرت جام سر کذاشت و در یازدهم سال عایشه را
خطبه فرمود و سوده بنت زمعه را نکاح فرمود آنگاه بطایف تشریف برد و در اثنای راه جمعی از جنیان
با آنحضرت ایمان آوردند و آنحضرت بزینهار مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف داخل مکه گشت و هم
در اثنای ماه رجب از خانه ام هانی قضیه غریبه معراج جسمانی روی داد و این قضیه عجیبه در شب ...
افتاد و بعضی بر آنند که اسرای خیر الوری تا بیت المقدس بیداری بوده و عروج بر طبقات سموات بخواب
و ظاهر آیه کریمه سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مؤید مقال ایشان
و اکثر اکابر سلف و خلف بر آن رفته اند که معراج خاتم الانبیاء تمام در بیداری بوده و روح مطهر آنسرور
با جسد مطهر از مکه به بیت المقدس و از آنجا باوج سموات عروج نموده آیه کریمه ثم دنی فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی مؤکد این حالات و در آن شب که ... افزون بود ههنا آسمان
عرش و کرسی و سدرة المنتهی را طی نموده دید آنچه دید ما کذب الفؤاد ما رأی و چشم از غیر حق بر بست
ما زاغ البصر وما طغی و طرفه آیات مشاهده کرد لقد رأی من آیات ربه الکبری و از غرایب کردگار
و عجایب بیعدد کار بسیار دید و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی
و ارواح انبیاء عظام را مشاهده کرد روایت شده که رفتن و باز آمدن آنحضرت بمعراج در مدت سه
ساعت از شب وقوع یافت و بعضی چهار ساعت گفته اند **نظم** خرامید خرم ز بیت الحرام ❊ بیان کرد
احوال شب تمام ❊ نمودند ارباب ایمان قبول ❊ نکردند تصدیق جهل جهول ❊ بکوری چو شد چشم دل
مبتلا ❊ نبیند ز کحل الجواهر جلا ❊ مزاجی که شد فاسد از زهر جهر ❊ نیابد ز تریاک ره ❊ و هم در این سال
نماز پنج وقت فرض گشت و در سال یازدهم و بروایتی دوازدهم از بعثت در مکه شش نفر از اهل مدینه
بآنحضرت گرویدند و اسامی ایشان این است اسعد بن زراره و عوف بن حارث و رافع بن مالک و
عبد الله و قطبة بن عامر و عقبة بن عامر بن حدید و چون این شش نفر بمدینه مراجعت نمودند و خبر بعثت
سید خیر البشر را باهل یثرب اعلام کردند جمعی کثیر از ایشان با ایمان آوردند و در سال دوازدهم از بعثت

دوازده کس

دوازده کس از اهل مدینه بمکه شتافتند و در عقبه بملازمت آنحضرت رسیدند و بشرف اسلام مشرف
شدند و در سلک انصار منتظم گشتند و در سال سیزدهم از بعثت آنحضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود
و صورت این واقعه چنان بود که ابو جهل با ابو جهل صفتان قصد آن نمودند که بهر امکان که باشد
وجود شریف آنحضرت را از خود دور گردانند و جبرئیل نازل گشته این آیه را آورد و اذ یمکر بک الذین کفروا
لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین و بفرمان ملک علام آنحضرت رسالت
و آنحضرت جناب سرور اولیا را بجای خود خوابانید و صاحب ولایت جان خود را بدل خود فدای آنحضرت
رسالت پناه گردانید و آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در این واقعه نازل گردید
هنگام شب از مکه بیرون آمد و در اثنای راه ابوبکر با آنحضرت همراه شد و آنحضرت بنا بر مصلحت بر اختفا خود
بغار آمدند و صبح سیم از غار بیرون شده بصوب مدینه حرکت فرمود و بعد از طی منازل دیار یثرب را
بورود ذی جود خود مشرف نمود در ماه جمادی الاول همین سال سلمان فارسی مسلمان شد و هم در این
سال نماز ظهر و عصر و خفتن که دو رکعت بود چهار رکعت فرض آمد و نماز شام و صبح بحال خود ماند
و منصب مؤذنی ببلال مقرر شد و عقد مؤاخات میان اصحاب سید کاینات علیه السلام بیمن انعقاد یافت
و برای هر یکی از صحابه یکی را مقرر فرمود و بجهت سرور اولیا معین نشد آنحضرت بجناب رسول
عرض نمود که بجهت من برادری معین نکردی آنحضرت فرمود انت اخی فی الدنیا والآخرة و هم در این سال
حضرت نبوی با عایشه زفاف نمود و در سال دوم از هجرت روزه رمضان فرض گشت و صدقه فطر
واجب شد و قبله از بیت المقدس بطرف کعبه تحویل یافت و تزویج سرور اولیا و سیدة النساء بوقوع
پیوست و معنی آیه مرج البحرین یلتقیان صورت گرفت و هم در این سال آیه لکم دینکم ولی دین
منسوخ گشت و بحکم اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا آنحضرت بجهاد مامور شد **نظم** کمر بست بر قتل
اعدای دین ❊ چو گفتش خدا اقتلوا المشرکین ❊ در این سال جهاد بطن النخله روی داد و شکست عظیم
بجماعت کفار افتاد و غنیمت بسیار بدست اهل اسلام آمد و خمس غنیمت برای آنحضرت مقرر شد و غزوه
بدر نیز در این سال بوقوع انجامید و هفتاد نفر از بزرگان قریش بقتل رسیدند و هفتاد نفر دیگر
دستگیر گردیدند و هم در این سال ابولهب بدوزخ رفت و آیه تبت یدا ابی لهب تا آخر سوره درباره
او و عیالش نازل شد و هم حرب بنی قینقاع در این سال فیصل یافت و در سال سیم از هجرت غزوه
احد در ماه شوال روی داد و هزیمت نمایان در این سال اتفاق افتاد و ولادت جناب امام حسن و حمزه سید
الشهدا و شهادت دندان مبارک آنحضرت و شهادت حمزه واقع شد و جمعی از صحابه کبار نیز در آن جنگ شهید شدند

و در سال چهارم از هجرت جناب امام حسین از صلب سرور اولیا و از بطن بتول زهرا بوجود آمد و
معنی آیه یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان بصورت آمد و هم در این سال ام سلمه بنت امیه را آنحضرت
نکاح فرمود و زینب بنت خزیمه را نیز بعقد خود درآورد و قلعه بنی نضیر را فتح کرد و آیه انما الخمر و
المیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون نازل گردید و
در سال هفتم تحریم خمر بوقوع انجامید و در سال پنجم از هجرت غزوه ذات الرقاع و دومة الجندل و غزوه
بنی مصطلق و غزوه خندق و کشته شدن عمرو عبدود بدست صاحب ذوالفقار و غزوه بنی قریظه واقع
شد و در سال ششم از هجرت غزوه بنی لحیان و غزوه ذی قرد و صلح حدیبیه با اهل مکه و دعوت
ملوک بدین اسلام و افک عایشه و نزول آیه برائت او اتفاق افتاد و در سال هفتم از هجرت فتح خیبر
و فدک شد و صید وادی القری روی داد و در سال هشتم از هجرت خالد بن ولید و عمرو بن عاص ظاهرا
مسلمان شدند و بعد غزوات اعراب روی نمود و غزوه موته شام و غزوه حنین و فتح طایف و حج
و وفود قبایل و تولد ابراهیم بن رسول الله و فتح مکه بوقوع انجامید و در سال نهم از هجرت آیه حجاب و غزوه
تبوک و نزول آیه برائت و تخریب مسجد ضرار و مردن عبدالله بن ابی سلول منافق و احداث نفاق خالد
بن ولید نسبت به سرور اولیا بوقوع رسید و در سال دهم از هجرت فرض شدن زکوة بر اغنیا و رحلت
نمودن ابراهیم بن رسول الله و گذاردن حجة الوداع و معزز نمودن خلافت به سرور اولیا در منزل
غدیر خم بحکم الهی و آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الی آخر الآیه در آن وقت نازل شد و آیه الیوم
اکملت لکم دینکم الی آخر الآیه بعد از معزز شدن امر خلافت آنحضرت نزول یافت همگی در همین سال
واقع شد و در سال یازدهم از هجرت آنحضرت مریض گشت و در ماه ربیع الاول ندای حق را اجابت نمود در
گذشت علما اختلاف کرده اند در آنکه چند روز از ماه ربیع الاول گذشته بود که آن جان جهان که
قالب عالم را وداع نمود بعضی گویند دوازدهم بود و در هنگام انتقال عمر شریف شصت و سه سال بود و
باتفاق وفات در مدینه منوره و در حجره شریف که اکنون مطاف طوایف جن و انس و ملائک است مدفون
شد صلی الله علیه و آله اجمعین الی یوم الدین **ذکر حضرت بتول بضعة الرسول فاطمة الزهرا بر سبیل اختصار**
باتفاق اکابر علما آنحضرت عزیزترین اولاد خاتم الانبیاء بوده و بشرف ذات و محاسن صفات و علو
مرتبت و حسن صفت بر نسوان عالم از آدم الی یوم القیمة سبقت نموده از حضرت امام محمد باقر روایت
شده که ولادت با سعادت آنحضرت پنج سال از بعثت گذشته بود که روی نمود در ماه جمادی الثانی و در
روز جمعه بعضی گویند در سال دوم بعثت آنحضرت بوجود آمده و در روزی که هجده سال و هفتاد و پنج روز از عمر

از دل افروز گذشته بود که از جهان فانی رحلت نمود و القاب همایون آنحضرت مبارکه و طاهره و زکیه و
راضیه و مرضیه و محدثه و بتول و زهرا است و کنیت آنحضرت ام محمد و ام الحسن و ام الحسین و ام الائمه
و ام الکبریاست و مروی است که اگر سرور اولیا با فاطمه زهرا تزویج نمی‌نمود حق تعالی فاطمه را تا روز قیامت
کفوی نمی‌بود و در کتب فریقین مسطور است که حضرت رسول فرموده است که فاطمة بضعة منی
من آذاها فقد آذانی ومن اغضبها فقد اغضبنی و در بعضی از روایات آمده که ان الله یغضب لغضب
فاطمة ویرضی لرضاها فضایل و مناقب حضرت فاطمه از حیز احصا بیرون و ابحار از تعریف آنحضرت
نوشته شود افزونست در تفسیر آیه کریمه مرج البحرین یلتقیان روایت کرده اند که حضرت صادق
فرموده که مراد از دو بحر علی و فاطمه علیهما السلام اند که حق تعالی ایشان را بیکدیگر رسانید بینهما برزخ لا
یبغیان یعنی میان ایشان فاصله ایست که بر یکدیگر زیادتی نکنند مراد از آن برزخ حضرت رسول
است که سبب الفت علی و فاطمه شد یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان مراد از آن حسن و حسین اند که از آن
دو بحر در وجود آمده اند و بعد از آنکه حضرت فاطمه نه سال در خانه سرور اولیا بود در سن هجده سالگی
از دار دنیا بدار بقا رحلت فرمود و مدت بقای حضرت زهرا بعد از پدر بزرگوار خود اختلاف
است اما از شش ماه بیشتر و از چهل روز کمتر نگفته اند و اکثر علما برآنند که در روز
سیم ماه جمادی الثانی رحلت نمود و بعضی در شب سیم ماه مبارک رمضان گفته اند و ابن شهر آشوب
سیزدهم ماه ربیع الاول نقل کرده و بموجب قول تغسیل و تکفین و تدفین آنحضرت شب واقع شد و بنا بر
وصیت آنحضرت شب مدفون گشت و بغیر از سرور اولیا و بقول عبدالله بن عباس کسی دیگر غیر از
محرمان او حاضر نبود و چون آنحضرت از خلفای ثلاثه و اتباع و دوستان ایشان آزرده خاطر بود و
نمیخواست بر جنازه آنحضرت ایشان نماز گذارند لاجرم بر این گونه وصیت فرموده بود در این خصوص
سخنان بسیار و شکایات بسیار و حکایات بی‌پایان و در فرقه خویش بسیار که فاطمه بضعة الرسول از خلفا
ملول بود که از جهان رفت تفصیل این داستان در کتب اصحاب و مخالفان مذکور است و بعضی
در این مجموعه در موضع خود ذکر نموده خواهد شد و در کتب اخبار آمده که از حضرت فاطمه چهار فرزند
ارجمند بوجود آمده حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و محسن نام او سیم از اهل جور سقط شده بکمال
نرسید و بمضمون آیه کریمه الا لعنة الله علی الظالمین قوم ستمکاران گرفتار لعنت خواهند گردید الی یوم
علی الدوام گرفتار لعنت اند **ذکر سرور اولیا و سید اوصیا و زبده اصفیا علی مرتضی سلام الله علیه و علی اولاده**
الطاهرین اجمعین بطریق اجمال پوشیده نماند که آنحضرت امام اول است از ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم

یوم المحشر والدیان پدر خلیفیان ابوطالب بن عبد المطلب و مادر انحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بود و عبد الله
و ابوطالب دو برادر اعیانی بودند و خاتم الانبیاء و سرور اولیا علیهما السلام پسر عم و اخی بودند و
بمضمون حدیث شریف انا و علی من شجرة واحدة والناس من اشجار شتی انوار وجود فایض الجود ایشان
از اب مشکوة بمرتبه ظهور رسید و ولادت باسعادت انحضرت در ماه رجب بعد از سی سال از عام الفیل
میان مکه صورت گرفته نظم طواف خانه کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا شد وجود احمد علی بن ابی طالب
بعضی از علما اخبار گفته اند که تولد انحضرت در سیزدهم رجب واقع است و اتفاق امت است که بغیر از آن
حضرت هیچ کس در اندرون حرم متولد نشده چه قبل از اسلام و چه بعد از ظهور اسلام نظم شد او در زوجیت
الحرام صدف کوه را میسر نشد این شرف آورده اند که مادر آنحضرت میخواست نام او را هاشم گذارد و
قول اکثر انحضرت را حیدره نام نهاد بالاخره بامر جناب رسالت مآب و بموجب تعلیم غیبی اسم همایون شریف را
علی قرار دادند اما از حدیث صحیح مستفاد میشود که در ازل نام انحضرت نزد عز و جل علی بود چنانکه از
جناب رسولخدا مرویست که فقال رسول الله صلعم ان ادم لما رای النور ساطعا من صلبه اذ کان الله نقل
اشباحنا من ذروة العرش الی ظهره رای النور و لم یتبین الاشباح فقال یارب ما هذه الانوار فقال
عز و جل انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع العرش الی ظهرک ولذلک امرت الملائکة بالسجود لک اذ
کنت وعاء لتلک الاشباح فقال ادم یارب لو بینتها لی فقال الله عز و جل انظر یا ادم الی ذروة العرش
فنظر ادم و وقع نور اشباحنا من ظهر ادم علی ذروة العرش فانطبع فیه صورة انوار اشباحنا التی فی ظهره
کما ینطبع وجه الانسان فی المراة الصافیة فرای اشباحنا فقال ما هذه الاشباح یارب فقال یا ادم
هذه الاشباح افضل خلائقی و بریاتی هذا محمد و انا الحمید المحمود فی فعالی شققت له اسما من
اسمی و هذا علی و انا العلی شققت له اسما من اسمی و هذه فاطمة و انا فاطر السموات والارض فاطم
اعدائی من رحمتی یوم فصل قضائی فاطم اولیائی عما یعتریهم و یشینهم فشققت لها اسما من اسمی و هذان
الحسن والحسین و انا المحسن المجمل شققت اسمهما من اسمی بالجملة انحضرت بعد از جناب صاحب نبوت و
رسالت اعلم و افضل ناس بود لهذا جمیع علوم نقلیه و عقلیه مستند است بانحضرت چنانکه شیخ ما قدس
سره العزیز فرموده که علوم منقسم میشود بعقلی و شرعی و عقلی علمی است بر مشکل و صعب که واقع میشود
در آن خطا و آن نزد حکما موضوع است بر چهار مرتبه منطقی و ریاضی و طبیعی و الهی بر منطق الهیات
که انسان میشود بسبب او منصرف در سه علم دیگر و ریاضی متعلق است باسمائها و کواکبها و طبیعی متعلق
بعد. معرفت حق او و معرفت صفات و افعال او و اوست مقصود بالذات و اما علم شرعی بر منقسم میشود

باصول دین که اوست علم توحید و نظر میشود در او در ذات حق و صفات و افعال او و نظر میشود در
حال انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام و صحابه و تابعین و احوال قیامت و بعث و حشر و نشر و حساب
و اهل نظر در این علم ممتاز میشوند باثبات و اخبار و ادله عقلیه و موسوم اند بمتکلمین و ایشان
بر دو فرقه اند اشعری و معتزلی و از علم اصول است تفسیر و حدیث و محتاج اند باین هر دو علم لغت و
نحو و صرف و معانی بیان دو علم شرعی غیر اصول دین علم فروع است و مشتمل است بر حق الله و حق
العباد کایقاعات و عقود و اسم فقه اطلاق میشود بان و مشتمل است بر حق النفس و اوست علم
اخلاق و بیان اسناد جمیع بسوی قطب الاولیاء اینست که ع میگوییم و ما بعض از بهر بدون
اما علم لغت پس معلوم است بکه جمیع فصحای عرب و علما ایشان عاجز شده اند در حل الفاظ آنحضرت
و بحث ما فی الذات بلاغت و فصاحت او و از او استفاده کرده اند بسیاری مطالب عزیز زیاد در خطب
در کلام انحضرت و احاطه کرده است کتاب نهج البلاغه بعض از آنها و فرموده است سید انبیاء در حق
آن جناب که علی سید العرب و سید بر قومی باشد مسلم که در جمیع امور ترجیح بر ایشان داشته باشد
و فصاحت انحضرت رسیده است بغایت و تجاوز کرده است نهایت را تا آنکه گفته شده است در کلام
انحضرت انه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق و هر کسی که نسبت داده شده باو فصاحت علم
ساخته اند او عبد اذهان و ظروف خواطر ایشان مکرر از الفاظ و کلام انحضرت اما علم نحو پس انحضرت
اول کسی است که وضع کرد از آن اول ابو الاسود دؤلی چرا و شنید از مردی که قرائت میکرد ان الله
بریء من المشرکین و رسوله بجر انکار کرد این قرائت را و گفت نعوذ بالله من الحور بعد الکور یعنی
از نقصان او بعد از زیادت او پس رجوع کرد بحضرت قطب الاولیاء در این امر پس حضرت فرمود
ارشاد کن او را باینکه رفع از فاعل است و نصب از مفعول و جر از مضاف الیه و اما علم تفسیر پس مستند است
بانحضرت بدون خلاف و بود رئیس المفسرین عبد الله بن عباس از تلامذه انحضرت بوده و روایت
کرده شده است از ابن عباس که گفت حدیث کرد مرا حضرت امیر المؤمنین ع در باء بسم الله الرحمن الرحیم از
اول شب تا آخر شب و فهمیدم از او مکرر چیزی بسیار و قلیلی در فهم بود حضرت بحد فهم هر گاه خواستم با تمام
برسانم باو گفت نه دست ... از تفسیر باء بسم الله الرحمن الرحیم و روایت کرده اند از انحضرت که فرمود نازل
شده است از آسمان ابر و رعد باد و روح و تب و باران را در هوا رب باد دیگر یا سفر یا حضر بگرای انکه
عالم هستم که آن ابر در کدام وقت نازل شده و در چه امر در شان که نازل شد و بیا ستم عالم مظاهر و
باطن و تاویل و تفسیر و حقایق قرآن را و اما علم فقه پس جمیع آن ناسخ و منسوخ میشود بانحضرت ما فرقه

حنفیه از تلامذهٔ ابی یوسف و محمد از فقها باشند و ایشان اخذ کرده اند علم را از ابی حنیفه و او زعم
ایشان از تلامذهٔ حضرت امام جعفر صادق ع است و اما فرقهٔ شافعیه پس رجوع میکنند بشافعی و او
تلمیذ محمد بن الحسن و مالک است پس رجوع میکند او باین دو نفر و آن دو نفر شاگردان ابی حنیفه اند
اما حنابله رجوع میکنند باحمد بن حنبل و او رجوع میکند بشافعی و او بابو حنیفه و اما مالکی
و ایشان منسوب اند بمالک و او تلمیذ ربیعه است و او از تلامذهٔ عکرمه و او از تلامذهٔ ابن عباس
ابن عباس و او از تلامذهٔ امیر المؤمنین اما فرقهٔ شیعه انتساب ایشان بآن حضرت در همهٔ علوم
اظهر از آنست که کسی انکار تواند نمود علی الخصوص در علم کلام و حدیث و فقه و اصول فقه چه این علوم را
اخذ کرده اند از اولاد او علیهم السلام و اما علم طریقت منسوب بودن صاحبان این علم از صوفیه
اهل الله بسوی آنحضرت شایع و ظاهر است و در این مجموعه مکرر بآن اشاره شده است و نیز علما هم
شد اما علم فتوت در تواریخ عامه و خاصه مسطور است که جبرئیل ع نازل شد در وقعهٔ احد یا بدر و میگفت
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار اما علم مخصوص تواریخ پس این علم از برای او ست خاصه چه آن
حضرت خبر میداد از ماضی و مستقبل و حال و عالم بود باحوال غیب و اقوال و احوال آنحضرت
در این باب بسیار است و اما علم کلام پس از آنحضرت ظاهر شد و از خطب آنحضرت استفاده کرده اند
و منسوب است بعد از آنحضرت به پسرش محمد حنفیه و تلامذهٔ آنحضرت چنانکه ذکر کرده است محمد
شهرستانی در کتاب ملل و نحل و غیر او از علما و اهل این علم چهار فرقه اند شیعه و معتزله و اشاعره و
خوارج و معتزله منسوب اند بواصل بن عطا و او است تلمیذ ابی هاشم عبد الله بن محمد حنفیه و او شاگرد
پدرش بود و اشاعره از تلامذهٔ ابی الحسن علی بن ابی بشر الاشعری میباشند و او تلمیذ ابو علی جبائی
و او از مشایخ معتزله میباشد پس رجوع کرد امر با آنحضرت و اما شیعه انتساب ایشان با آنحضرت معلوم
است و محل توقف و تردد نیست و اما خوارج خذلهم الله ایشان باشد بعد و انحراف ایشان از
متابعت کردن آنحضرت بسبب شبهه که عارض ایشان شده بود در روز تحکیم ابو موسی و عمرو عاص از
اصحاب و تلامذهٔ آنحضرت و از آن حضرت اخذ کرده بودند اصول دیان خود را و خروج ایشان از
حضرت بعد از آنکه بودند از اصحاب و اتباع او از روی ظاهر و اما علوم حکمیه پس منسوب است باین
حضرت و صادر است از آنجناب چنانکه جناب مقدس نبوی ص فرموده است که قسمت کرده شده است
حکمت بده جزو پس عطا کرده شده است بجناب علی ع نه جزو و بسایر ناس جزو واحد و نیز فرموده
است که من خانهٔ حکمتم و علی در آنست و نیز فرموده است که کسی که اراده نماید اینکه نظر نماید بسوی

آدم ع در علمش و بنوح در فهمش و بیحیی در زهدش و بموسی بن عمران در قوتش و بلقمان در حکمتش پس
نظر کند بسوی علی ع و کمالات آنحضرت بمرتبهٔ رسیده است که قومی بالوهیت آنحضرت قایل شده اند
ایشانرا علی اللهی گویند با وجود این کمالات مخصوصه بآنحضرت مقدم داشتند که جمله خلفا بودند
و از ادب و حسب عاری بودند دریغا که انسان کامل در دست جاهل گرفتار و نفس کل در زندان
اتفاق خوار و بی مقدار است نظم بر عطفهٔ رخ دو بود که تمه و زان شر خوشه عقل زنجیری که
این چه بو العجبیست : مفسرین در معنی آیهٔ کریمه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم اختلاف کرده اند جمعی برآنند که اولی الامر قرآنست و بعضی برآنند که اولی الامر
خلیفهٔ زمان است و خلیفهٔ زمان پادشاه توران و شهریار افغان و قیصر روم و میانه است و در این امر
جمع دیگر اتفاق کرده اند که دار الخلافه طهران است عارفی گوید که اولوا الامر آفتاب که آفتاب است نیز
گردان و قاسم دوزخ و رضوان است نه قیصر روم و شاه توران است اولوا الامر اند که کون از او داست
دل بعصمت و شام داده است آنکه او پشت بدشمن نکرده نه آنکه روی بر خصم نیاورده آنکه کیمیا را سه
طلاق داده نه آنکه آسانک بنیان زیب خوان نموده نظم شرح مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس که نه
هر که ورقی خواند معانی دانست : اولوا الامر سلونی قبل ان تفقدونی گفته بر زبان آورد نه آنکه هر ...
سؤال نکرده اولوا الامر لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا فرموده نه آنکه گوید کل الناس افقه من
عمر حتی المخدرات فی البیوت در کتب اخبار آمده که روزی کار بر کوش طبیب باشیر یخان دو ماه
آغاز نهاده لاجرم کند سیر آن در مرکب رفته و بعد بیکان مبتر کرده صورت پرستان از معنی
غافل شدند و ظاهر چون آن زمان بن زدند بنا بر آن سر و در مردان قریب بیست و پنج سال بعضی
خلوت گزیدند و در سیر عزت آدل چون ماه بیار امید نظم چو نکه زاغان خیمه بر بهمن زدند بلبلان
خامش شدند و تن زدند چون ظلم ظالمان بنهایت رسید و جور ستمکاران بغایت انجامید جناب
ولایت جالس بر زمان الهی در ذی حجة الحرام سنهٔ سی و شش هجری مقدم میمنت لزوم خویش سریر خلافت
را مزین ساخت و آفتاب هدایت رخ از حجاب خاک نشینان کوی ضلالت پرتو انداخت و مکث
پنج سال و کسری با حضرت خلافت ظاهری فرمود و سه جنگ عظیم با سه طایفه نمود اول با قوم
ناکثین که ایشانرا اصحاب جمل گویند و رؤسای آن طایفه عایشه و طلحه و زبیر بودند و بعث آن
جناب با شکستن از بغی عدول نمودند و بجناب ولایت مآب محاربه کردند و هر دو کشته شدند
و جمعی کثیر از آن فرقه بدار البوار خرامیدند دوم با قاسطین که اتباع معاویه و جماعتی که معاونت آن

لعین بودند سیم مارقین که خوارج نهروان را گویند که رئیس ایشان عبدالله بن وهب راسبی
بود و اکثر ایشان را حضرت شاه ولایت قتل نمود و بعد از آن واقعه در سال چهلم هجری
هفدهم یا نوزدهم رمضان المبارک عبدالرحمن بن ملجم المرادی لعنه الله باغوای قطامه بنت
اخضر و معاونت وردان بن خالد و شبیب بن اشعث بن قیس لعنهم الله الی یوم الدین شمشیر را
که بزهر آب داده بود بر فرق همایون آنحضرت رسانید و بهمان زخم بعالم جاوید خرامید و حضرت
امام حسن ع بر آنجناب نماز گذارده قالب مطهرش را در نجف دفن نمودند مدت عمر شریفش بقول اصح
شصت و سه سال و بقولی شصت و پنج سال بود و بعضی پنجاه و هشت و شصت سال نیز گفته اند
و زمان امامتش بتحقیق بیست و نه سال و شش ماه و چند روز و از وقتی که با امر خلافت پرداخت
بقول اصح چهار سال و نه ماه بود و بعضی کمتر از این نیز گفته اند فقیر گوید که در این مجموعه بسیاری از
احوال معجز مآل آن مظهر العجائب را آورده و کلمات حقیقت سمات آن مصدر کرامات را ذکر کرده
لکن در حقیقت اقل قلیلی از مراتب تمجید و تعریف و مدح و ثنا مذکور شده و نخواهد شد مر اجازت انتها
اثر مر اولیا و دوستان و مخلصان آنحضرت خواهد بود و بحکم من تشبه بقوم فهو منهم در بعض
الارواح جنود مجنّدة و بمودّة المؤمنون کنفس واحدة جمیع تمجیدات و تحمیدات راجع بآنحضرت
و دوستان و شیعیان آنحضرت خواهد بود و اقل از مراتب نعم و مدحت و بیان مناقب او نخواهد
شد مقصود از آن ذکر سوء حال و مذمت و خباثت مآل دشمنان و پیروان دشمنان آنحضرت
خواهد بود بحکم الکفر ملة واحدة همه مذمتها و قدحها راجع است بر اعدای آنحضرت علیه السلام
علی تابع الهدی **ذکر مدینه منوره** قدیم اسمش یثرب می گفتند و جناب رسالت مآب مدینه نام
فرمود و بعضی از علمای اخبار از همین را تمامی گویند و جمعی گفته اند که یثرب می گفتند و جناب رسالت
ولایت است و بیست و دو بارو است مستقیم که اعتدال شهر مدینه است بای حال از اقلیم دوم
طولش از جزایر خالدات عه له و عرضش از خط استوا که ... شهر از طرف جنوب که ... اتفاق افتاد
و جوانب آن عمارتش کشاده است امیر عضدالدوله دور آنرا بارو کشید و باتمام رسانید شهری کوچک
است اما در شان بزرگ است و زمین عاطل و زراعتگاه است و باغات آنجا بیشتر نخلستان کاریز و هوا
حار است و مردم آن دیار سیاه چهره اند از متاع ملاحت بهره اند و بامر تجارت مشغول می باشند و از
تعصب خالی نباشند و اکثر مذهب شافعی و حنفی دارند و شیعه امامیه در نواحی آن شهر مثل وادی
صفرا و وادی حمرا و سادات حسینی بسیار اند و اغلب مردم مشغول باشند و از خواص آن شهر است که چون

دران تردد

دران تردد نمایند عرق خوشبو از بدن مردم حاصل شود و نیز از خواص آنجاست که غریب که بدان شهر
رسد بوی خوش شود و زرع و نخل اند بار از آب چاه و باران است گویا قنات هم دارد و روضه
مقدسه حضرت خاتم الانبیاء ص در میان شهر طرف مشرق قریب بقبرستان بقیع واقع است و آن
خانه حضرت بوده و اکنون داخل مسجد شده و ابوبکر و عمر در قرب و جوار سید ابرار مدفون اند
آن امر بی اذن و اجازت امیرالمومنین ع اتفاق افتاده و در این هیچ گونه شک و شبهه نیست که چون
رسول خدا ص به مدینه منوره هجرت فرمود اول موضع زمینی ساده بود از آن خریده مسجد و خانه ساخت
سقف خام و چوب نخل و عمر ابن خطاب بر آن زیادتی نداخت و عثمان بر آن افزود و گرد دیوار آنرا
بسنگ منقش بر آورد و سقفش را از چوب ساج ساخت و ولید بن عبدالملک مروان بر آن عمارت افزود
و مهدی عباسی در وسعت آن مبالغه نمود و مامون بن هارون بر آن زیادتی فرمود و اکنون بر
همان منوال است تا ملوک مصر و شام و روم سیرات کرده اند و میگویند حضرت رسول ص در فضیلت
آن مسجد فرموده ما بین بیتی و بین منبری روضة من ریاض الجنان و این همان مسجد است که جناب
رسول ص صحابه را بحکم الهی نهی فرمود از خوابیدن و گفت در مسجد خواب مکنید که محتلم میشوید
و حضرت قطب الاولیا را فرمود انک یا علی طاهر و مطهر و جمیع یاران سد بودند و کل
ابواب الا باب او را در بند تفصیل آن در کتب فریقین مسطور است مصلای رسول خدا که در ایام اعیاد
و ایام شریفه در آن خطبه فرمودی و مردم را موعظه و نصیحت فرمودی در غربی آن شهر است و
قبرستان بقیع در شرقی شهر اتفاق افتاده و در آنجاست قبر ابراهیم بن رسول و دختران آنحضرت و
حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهم السلام و مزار کثیر
الانوار این چهار امام بیکدیگر اتصال دارند و جمعی کثیر از صحابه و تابعین رضی الله عنهم در آنجا
مدفون اند از صحابه اول اسعد بن زراره و او در سال وصول حضرت رسول ص بمدینه در گذشت
و آخر ایشان سهل بن سعد الساعدی و او در سنه نود و یک هجری فوت نموده آنجا مدفون گشت و
و عثمان و مالک ما بین قبرستان بقیع و گورستان یهود مدفون اند و اکنون داخل بقیع نموده اند
و در کتب اخبار آمده که یزید پلید بن معاویه در غزای مدینه منوره مبالغه کرد چنانکه قریب سه
هزار کس از اهالی آنجا را بقتل آورد و در مسجد رسول را طویله اسپان ساخت و قریب هزار دختر
باکره از زنا و فساد لشکریان آن شقی بن الشقی حامله شدند و چندان ظلم و جور نمود که تقریر نتوان کرد
الا لعنة الله علی الظالمین **ذکر حضرت امام الهمام حسن ابن علی بن ابی طالب ع** آن سرور ثانی ائمه اثنی عشر

فرزندان امیر المؤمنین حیدر دو دختر زاده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله است و اسم همایون شرافت
و مبادی امام عالی نژاد در مدینه منوره در شب سه شنبه و منتصف شهر رمضان المبارک سال
سیم هجرت روی داد و بعضی در سال دویم گفته اند و بعد از تولد آنحضرت جبرئیل نازل شده بحضرت
رسول عرض نمود که اسم این مولود مسعود را شبر گذار که نام پسر هرون است آنحضرت فرمود که لغت من
عربی است و شبر را چه معنی است جبرئیل معروض داشت که حسن است هذا اسم همایون آنحضرت را حسن
گذاشت و جناب رسالت مآب آنحضرت را بسیار دوست میداشت چنانکه مرویست که روزی
آن امام را حضرت رسول بر دوش گرفته بود فرمود اللهم انی احبه فاحبه و حافظ ابو نعیم از
ابی بکر نموده که وقتی رسول خدا در مسجد نماز میگذارد و امام حسن آمد از پشت سر وی که
آنحضرت سوار شد جناب رسول او را برفق برداشت و چون از ادای نماز فارغ شد بعضی گفتند
کاری کردی با این کودک که هیچ احدی نکرده بود پس فرمود ان هذا ریحانتی و ان ابنی هذا سید
وعسی ان یصلح الله به بین فئتین من المسلمین یعنی بدرستی که این ریحان من و پسر من سید است و
نزدیکست شاید که باری تعالی اصلاح کند بواسطه او میان دو گروه از مسلمانان آنحضرت در وقت
وفات جناب رسول هفت سال بوده و چند ماه افزون و در هنگام رحلت سرور اولیا سی و
هفت ساله و بروایتی آنحضرت مدت شش ماه و سه روز در امر خلافت شروع داشت و بعد از آن
بنا بر اختلاف رای متابعان با معاویه صلح کرده در سنه چهل و یک هجری خلافت را بان سرور فتن
جور باز گذاشت و قریب ده سال در مدینه طیبه بسر برده در اوایل پنجاه هجری بسبب سم هلاهل
که زوجه آنحضرت جعده بنت اشعث بن قیس بنا بر اغوای معاویه و مروان بآنحضرت داد و بعد از
چهل روز در بیست و هشتم صفر سنه مذکوره روی توجه بجهت عنبر سرشت نهاد عمر شریفش در آن
وقت چهل و هفت سال بود و در بقیع مدفون گشت و در کتب فریقین مسطور است که چون آنحضرت
رحلت نمود امام حسین بنا بر وصیت آنحضرت جسد مبارکش را بوداع حضرت جدش رسول
خدا آورد عایشه و مروان و جمعی از پیروان ایشان از بنی امیه و غیر بگمان آنکه میخواهند حضرت
امام حسن را در حجره رسول دفن نمایند مانع آمدند و نگذاشتند که بوداع جدش برند و تابوت
آنحضرت را تیرباران نمودند و در آن روز عایشه بر استری سوار بود و میگفت که حجره رسول الله صلعم از
من است و من راضی نیستم که او را در اینجا دفن نمایند و هتک حرمت رسول خدا را کنید و دوست
نمیدارم آنرا که میان تابوت است او را دور کنید و هرچند حضرت امام حسین فرمود که جهت

وداع

وداع جدش آورده ام عایشه قبول نکرد و با استر با تیر برداند چنانکه هفتاد تیر از جنازه رحمت الله
آنحضرت کشیدند و عبدالله بن عباس یا محمد حنفیه گفت با عایشه یکروز بر شتر سوار میشوی و
یکروز باستر و میخواهی که نور خدا را فرو نشانی و با دوستان خدا جنگ میکنی آنگاه ابن عباس
و بقولی عبدالله ابن امام حسن این بیت را نظم کشید شعر تجملت تبغلت و لو عشت
تفیلت لک التسع من الثمن و فی الکل تصرفت یعنی در روز جنگ بصره بر اشتر سوار شده بود
امروز برای خصومت با استر سوار شدی و اگر زنده بمانی محتمل است که بر فیل سوار شوی نظم که
بمانی تو زنده بود روزی جامه کز فراق جان شد و نیز از میراث رسول خدا از نه حصه هشت یک
میرسید تو همه را تصرف نموده و حجره رسول خدا را خانه خود کرده آورده اند که اولاد ذکور آن
حضرت پانزده نفر بودند بر این موجب حسن و زید و حسین و عبدالله اکبر و عبدالرحمن و عبدالله
اصغر و اسمعیل و یعقوب و جعفر و طلحه و حمزه و ابو بکر و قاسم و بقول فرقه از علما آنحضرت یک دختر
داشت که فاطمه نام بود و کنیت ام الحسن و بروایتی بنات مکرمات آنحضرت پنج نفر بودند بر این
موجب ام حسن که والده امام محمد باقر است و زینب و ام عبدالله و ام الخیر و ام سلمه باتفاق اهل
انساب از زید و حسن عقب ماند و از سایر اولاد آنحضرت نسل نمانده است ذکر خامس العبا و
سید الشهدا امام الهمام حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در کتب معتبره مسطور است که
امام حسن از فرق سر تا سینه بحضرت رسول شبیه بود و جناب امام حسین از سینه تا قدم همه
تمام ذات با آنحضرت فاورده اند که حضرت فاطمه بعد از ولادت امام حسن به پنجاه روز با امام حسین
حامله شد و تولد آنجناب در چهارم ماه شعبان سال چهارم از هجرت وقوع یافت و مدت حمل آن
شش ماه بود و گویند بعد از یحیی بن زکریا علیه و آنجناب فرزندی شش ماهه متولد نشده که زیسته باشد
آنجناب امام سیم است از ائمه اثنی عشر چون خبر ولادت آن غنچه گلشن ولایت بحضرت رسول
رسید بخانه فاطمه آمد آن قرة العین نبوت را در دامن عنایت خود جا داد و اذان در گوش راست
و اقامه در گوش چپ او گفته حسین نام نهاد و حسین مرادف شبیر است و شبیر نام پسر دویم هرون
برادر موسی بوده و القاب همایون سید و طیب و رشید و وفی و زکی و مبارک و سعید گفته اند
و کنیت آنجناب ابو عبدالله بود و در روز وفات سید کاینات شش سال و چند ماهه بود و
در زمان شهادت سرور اولیا سی و شش ساله و در حین انتقال امام حسن چهل و شش ساله
بود و بعد از انتقال برادر خود ده سال دیگر زندگانی نمود و در روز جمعه یا دوشنبه دهم محرم الحرام

سنه ستین و یک هجری در کربلا بحکم یزید بن معاویه بجور ابن زیاد حاکم کوفه و عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن
با هفتاد و دو نفر از خویشان و فرزندان و مخلصان بدرجه سعادت شهادت رسید و بقولی با هفتاد و هشتاد و
دو کس بودند که در رکاب آنجناب جان خود را نثار نمودند و از آن جمله شانزده نفر از اولاد و اخوان و برادر
زادگان و بنی اعمام و خواهرزادگان آنحضرت بودند و با سایر شهدا سر در قدم آنحضرت نهاده طریق شهادت
پیمودند و مضمون صدق مشحون وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ
در حق جمع جل و علا است و قبل از این در موقع خود مذکور شده است که هر کس بحق سبحانه و تعالی
نزدیکتر است رنج و بلای او بیشتر است چنانکه در کتاب کافی از آنحضرت روایت شده است قال ان
فی کتاب علی اشد الناس بلاء النبیون ثم الوصیون ثم الامثل فالامثل و انما یبتلی المؤمن علی قدر
اعماله الحسنة فمن صح دینه و حسن عمله اشتد بلاؤه ان البلاء اسرع الی المؤمن التقی من المطر الی قرار الارض
مضمون حدیث شریف معلوم میشود و مؤید این احادیث دیگر بسیار است که مؤمن متصف بصفت انبیا
و اوصیا باید باشد و هر کس در سیرت و صفت و اخلاق نزدیکتر است هر اینه رنج و بلا و درد و عنا او زیادتر
میرسد اگر چه بنا دانی در حق رسید و رنج و عنا او را لاحق نگردد بر طبق حدیث اشخص اگر دعوی ایمان
نماید کذاب مدعی است چنانکه الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ مؤید این معنی است عارفی گفته که کسی که
زر و سیم و رفاه دوستی ایثار کند و جاه و منزلت بذل نماید و جان عزیز خود را فدای محبوب نماید که
در آن هنگام دعوی محبت کند آنکس در آن دعوی صادق است و مصدق آیه کریمه لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ
حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ هیچ چیز بر جاده کامل فی از جان نیست در راه دوست بذل مال و جاه ممکن است
است و لیکن ایثار جان بکار هر کسی نیست طریق جانبازی و سراندازی نه شیوه هر دون همتان
نه هر مدعی نازپرورد و نه هر بیمایه جنب بی درد جانبازی تواند نمود و نه هر خودپرست و خودرای
و نه هر چو فرعون کند نام غماز طریق سراندازی تواند پیمود نظم ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد اسمعیل و اسماعیلیان باید کرد این مجمل بروانه سان جان
خویش را شمع جمال جانان فدا سازد و حسین و حسین صفتان را شاید که بی پروانه در میدان عشق
باد معشوق سراندازند تو فقیر از خویش کبر اگر عشا بجز خویش قابلی ودیعه از آنجا خنلج گشاید بخت آنها
هان کشاکش و سؤال نکیر و منکر غافل و احیا نادر هی بدهی بجدا نیست بنحو مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا بیش از ده در دنیا و صد در آخرت توقع داری و در عوض یک گندم حور و غلمان
كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ خواهی و روضه رضوان و طعامهای الوان مأمول داری تو چندان

جهت جاه

فرار نمای

جهت جاه و منزلت و اعتبار و وسعت دستگاه بر حق فانی و اگر امتحان وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ
جِهَادِهِ پیش آید وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ را حجت آورده طریق هزیمت بر جانب جان چنانکه
مولانا سید علی در وقت غارت و رقابی در هم و دان پنهان شده بود نظم کر شیر بر سگ کند راز
ابن چنین بر آن کاشفه بخون اند درین جسد دلیران آورده اند که آنحضرت که شش فرزند داشت
علی بن الحسین الاصغر که مادرش شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار بود و علی بن الحسین الاکبر از ام
لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفیه تولد نموده و در کربلا بسعادت شهادت رسید و جعفر بن
الحسین که مادرش از قضاعه بود و در زمان حیات پدر باجل طبیعی عالم را بدرود نمود و عبدالله بن
الحسین که والده او رباب بنت امرء القیس است در کربلا تیر خورده شهادت یافت و فاطمه و سکینه از
ام اسحق بنت طلحة بن عبدالله در وجود آمدند و بعضی اولاد ذکور آنحضرت را پنج نفر نوشته اند که
یکی از ایشان نام داشت و عمر در واقعه کربلا چهار ساله بود و بعضی از آن بالاخره در زمان از عالم رحلت نمود
و باتفاق جمیع مورخان بجز امام زین العابدین هیچیک از اولاد آنحضرت را نسل نمانده ذکر سید الساجدین
و قبلة العارفین الامام الهمام زین العابدین ع آنحضرت امام چهارم است از ائمه اثنی عشر و ولادت باسعادت
آنحضرت در پانزدهم جمادی الاول در سال سی و شش از هجرت روی داده و بروایتی در روز جمعه و بقولی
پنجشنبه پانزدهم جمادی الثانی و قبل دو ماه شعبان سنه سی و هشت هجری و قبل از شهادت جد
اولیام بدو سال و با امام حسن ع ده سال و بعد از آن حضرت ده سال هم با پدر خود بود و مدت
پنج سال امامت نمود و مادر آن سرور موافق مشهور شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بود و اسم همایونش
علی و کنیتش ابو محمد و بقولی ابو الحسن و القاب همایونش زین العابدین و سید الساجدین و زکی و امین و
سجاد بود و بموجب وصیت پدر و جد بزرگوار خود بر مسند امامت جلوس نمود و مجیبان آنکه محمد
بامامت آنحضرت بادای شهادت نمود و آن چنان بود که روزی در مکه مبارکه میان آنحضرت و محمد حنفیه
در باب امامت گفت و شنید واقع شد محمد گفت من بامامت سزاوارترم زیرا که فرزند صلبی امیر
المؤمنینم و آلات و سلاح رسول خدا در پیش من است آنحضرت فرمود ای عم از خدا بترس و طلب چیزی که
حق تو نباشد مکن محمد سخن خود را اصرار داشت آنحضرت فرمود که مناسب آنست که نزد حجر الاسود رویم
و از او بپرسیم حق با کیست تا معلوم شود که امام زمان کیست محمد بدین موجب راضی شد باتفاق
نزد حجر الاسود شدند محمد باشارت امام در سؤال تقدیم نمود اما جوابی نشنید آنگاه حضرت
شروع نمود دعای چند بخواند که موافق انبیا و اوصیا نادر بود و بعد از آن بنهاد که ما را جز دعوی از حال

زمان حجر بآن بعربی فصیح گفت که امام بعد از حسین علی بن الحسین است و امام زمان اوست محمد
حنفیه که مشاهده این امر بدیع نمود بامامت آنحضرت قایل شده دست آنحضرت را بوسید مروی است
که آنحضرت بسیار گریه میکرد شخصی با آنحضرت عرض نمود که این مقدار گریه مکن که نفس خود را هلاک
خواهی نمود آنحضرت در جواب فرمود که روز اول نفس خود را کشته ام اکنون بآن گریه میکنم از حضرت
امام محمد باقر ع روایت شده که چون پدرم را وقت رحلت رسید مرا بسینه خود چسپانید و فرمود ای
فرزند وصیت میکنم ترا بآنچه وصیت نمود پدرم مرا در هنگام شهادت خود و فرمود که پدرش
او را وصیت کرده بود باین وصیت در وقت وفات خود که زنهار ستم و جور مکنید بر کسی که
یاوری بغیر از خدا تعالی نداشته باشد از اخبار بسیار بر وجه عموم معلوم میشود که آنحضرت را
ولید بن عبد الملک مسموم کرده و بقولی هشام بن عبد الملک زهر داده و در قبرستان بقیع در قبر
امام حسن ع مدفون شد ایام حیوة آنحضرت پنجاه و هفت سال و زمان امامتش نوزده سال
بوده و در این باب روایات دیگر نیز وارد شده است و گفته اند که آنحضرت را هشت پسر و هفت دختر
بود و بروایتی یازده پسر و چهار دختر داشت و بعضی گویند اصلا دختر نداشته اسامی ذکور آن
قوم چنین است امام محمد باقر ع که از فاطمه بنت امام حسن ع بوجود آمده و زید که در کوفه شهید شد
و حسین و عمر و عبید الله و عبد الله و حسن و حسین و علی که بقول صاحب کشف الغمه اصغر اولاد آن ذات والا است و اولاد
اناث آنحضرت بر این موجب است خدیجه و فاطمه و علیه و ام کلثوم و ام حسن و ام موسی و در سایر اولاد
آنحضرت اختلاف است صلوات الله علیه و علی آبائه و اولاده اجمعین الی یوم الدین **ذکر ولایت و امامت ما
و قطب الاقطاب صاحب المناقب و المفاخر محمد باقر ع** آنحضرت امام پنجم است از ائمه اثنی عشر هاشمی است که از
دو هاشمی تولد نموده و علوی است که از دو علوی در وجود آمده پدر بزرگوارش امام زین العابدین بن
امام حسین ع است ولادت با سعادت آنحضرت در مدینه منوره در سال پنجاه و هفت هجری در روز جمعه یا
سه شنبه غره ماه مبارک رجب و بقولی در شهر صفر در سال پنجاه و هفت هجری اتفاق افتاد اسم همایونش
محمد و کنیت میمونش ابو جعفر و لقب مبارکش باقر است و حضرت در وقت شهادت جد خود امام حسین ع
سه ساله بود و در زمان وفات پدر خود امام زین العابدین ع سی و هشت ساله در سنه صد و چهارده هجری
بقولی مشهور بزهر هشام بن عبد الملک بن مروان بدار البقا انتقال نمود بنا بر این روایت عمر شریفش پنجاه و
هفت سال باشد و زمان امامت آن مظهر کرامت نوزده سال و مدفن آنحضرت در بقیع در قرب پدر
بزرگوار و امام حسن ع واقع شده آنحضرت سه پسر و یک دختر داشت امام جعفر ع و عبد الله مادر ایشان

ام فروه

ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بوده و ابرهیم و عبد الله از ام حکیم بنت اسد بن مغیرة الثقفیه تولد
نموده و علی و زینب والده ایشان ام ولد بوده و یکی دیگر بر بعضی معلوم نشده **ذکر قطب الموحدین
مؤید الواصلین منبع الحقایق ابو جعفر الصادق علیه السلم** آنحضرت امام ششم است از ائمه اثنی عشر ولادت
با سعادت آن مهر سپهر ولایت موافق مشهور در سنه هشتاد هجری در مدینه منوره اتفاق افتاده و
و قیل سنه هشتاد و سه هجری و بعضی در هشتاد و شش نیز گفته اند و در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول
و بقولی غره رجب و اسم همایونش جعفر و کنیت شریفش ابو عبد الله و قیل ابو اسماعیل و القاب مبارکش
صابر و فاضل و طاهر و اشهر القاب آنحضرت صادق است و مادر آنجناب ام فروه اسما بنت عبد الرحمن
بن ابی بکر در وقت وفات جد خود علی بن الحسین ع یازده ساله بود و در زمان انتقال پدر بزرگوار
خود سی و چهار ساله و بقولی سی و هفت ساله بود و شهادت آنحضرت بزهر منصور عباسی در ماه شوال
روز دوشنبه و بروایتی پانزدهم رجب سنه صد و چهل و هشت هجری روی نمود و ایام حیات آنحضرت
شصت و پنج و بقولی شصت و هفت سال بود و زمان امامتش ثمر فلک هدایت سی و چهار سال
امتداد کشید و مدفن آنجناب در قرب جوار پدر و جد بزرگوار در بقیع واقع است و اولاد ذکور و اناث
امام ششم ده پسر بوده اند و یک دختر بعضی گویند هفت پسر و چهار دختر از آنحضرت بوجود آمده اند و از شیخ
مفید روایت کرده اند که اولاد ذکور و اناث آنحضرت ده نفر بوده اند بر این موجب اسمعیل و عبد الله و
ام فروه که مادر ایشان فاطمه بنت امام حسین بن امام زین العابدین ع بود و موسی کاظم و اسحق و محمد از حمیده
بربریه تولد نموده بودند و عباس و علی و اسما و فاطمه که از امهات اولاد در وجود آمده بودند **ذکر
شمس فلک امامت و ماه سپهر ولایت منبع المناقب و المکارم امام موسی الکاظم ع** آنحضرت امام هفتم است
از ائمه اثنی عشر ولادت با کرامت آن قدوه هدایت در ابوا که منزلی است در میان مکه و مدینه در ماه
صفر سنه صد و بیست و هشت و بقولی نه هجری روی نموده و والده آنجناب ام ولد مسمات بحمیده بربریه
بوده اسم همایونش موسی و کنیت میمونش ابو الحسن و ابو ابرهیم و ابو عبد الله و ابو اسمعیل و ابو علی و القاب
شریفش صابر و صالح و مشهور ترین القاب آنحضرت کاظم است در وقت رحلت والد بزرگوارش امام
جعفر صادق ع بیست ساله بود و باشهر روایات در ماه رجب سنه صد و هشتاد و سه هجری بزهر بوده
هرون در وقتی که در حبس سندی بن شاهک عامل ملعون یحیی بن خالد ملعون در بغداد از عالم فانی انتقال فرمود و مدت
امامت آنحضرت سی و پنج سال بود و زمان حیاتش پنجاه و پنج سال روی نمود و در این باب روایات دیگر نیز
وارد است و بقول اکثر علما آن امام انام بیست پسر و هجده دختر داشت اسامی اولاد ذکور آنحضرت این است

علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبدالله و اسمعیل و عمر و عبیدالله و احمد و
جعفر و یحیی و اسحق و عباس و حمزه و عبدالرحمن و قاسم الاصغر بعضی عوض عمر محمد نوشته اند و نامهای
بنات مکرمات آن مظهر کرامات بدین موجب است خدیجه و ام فروه و اسما و علیه و فاطمه و ام کلثوم و
آمنه و زینب و ام عبدالله و زینب الصغری و ام القاسم و حکیمه و اسما صغری و محموده و
امامه و میمونه و کلثوم و ام سلمه و صاحب تاریخ گزیده آورده که آنحضرت را سی و یک پسر و بیست و هشت
دختر بود و از شیخ مفید روایت کنند که آنجناب سی و هفت فرزند داشت **ذکر زبدة الاولیاء و امام**
الهدی و غوث الوری علی بن موسی الرضا علیه لافضل التحیة والثنا آنحضرت امام هشتم است از ائمه اثنی عشر میلاد
آن گوهر صدف تقی وان دُرّ بحر حلم اتفاق در مدینهٔ مکرمه بروایت اکثر علما در یازدهم ذیحجه سنه
صد و پنجاه و سه هجری روی نموده و بقولی یازدهم ربیع الاخر سنه صد و چهل و هشت هجری بوده و مادر
آن بدر عالمیان ام ولد بود و نام آن مخدره مختلف فیه است بعضی گویند مسمات به سکینه مرسیه بوده و جمعی
نامش را خیزران مرسیه گفته اند و بقولی نامش تکتم بوده و نام و کنیت امام هشتم با نام و کنیت
اسدالله الغالب علی بن ابی طالب موافق است و القاب آنجناب بسیار است رضا و مرتضی و صابر و
وفا از آنجمله است و بروایت اول در زمان فوت جد خود حضرت امام جعفر الصادق پنج ساله بود و
در وقت وفات پدر بزرگوار خود یعنی امام موسی کاظم سی سال داشت و در سنه دویست و یک هجری که
سن شریفش به پنجاه و هشت رسید مامون دوران زبدهٔ کاف و نون را بنابر مصلحت بولایت عهد تعیین
نمود و بالاخره مضمون مَن کان یُرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب چون مامون را
از ملک بقا نصیب نبود و بمضمون انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون عمل نموده در ماه
صفر سنه دویست و هشت هجری و بروایتی دویست و سه آنحضرت را در انگور و بقولی در انار زهر داد
و در قریه سناباد من اعمال طوس روی توجه بجانب روضه رضوان نهاد و در قبه که اکنون مطاف طوایف
انام است مدفون گردید و مدت حیات آنحضرت پنجاه سال بود و زمان امامتش بیست سال بود و بقول اکثر
اهل خبر از امام [illegible] پنج پسر و یک دختر داشت اسامی ایشان این است امام محمد تقی و حسن و ابراهیم و
جعفر و حسین و عایشه و بعضی بر آنند که آنحضرت سوای امام محمد تقی فرزند ذکور نداشت و بزعم صاحب
کتاب شاهزاده حسین که در قزوین مدفون است از اولاد آن شفیع روز جزا است **ذکر رکن اکمل امامت و**
ماه سپهر ولایت قطب الاقطاب اتمام محمد بن علی الرضا علیه التحیة والثنا آنحضرت امام نهم است از ائمه هدی ولادت با
سعادت آن گوهر درج ولایت در هفدهم یا در هفدهم رمضان المبارک سنه صد و نود و پنج از هجرت در مدینه

منوره بود و بعضی گویند در دهم رجب در سنه مذکور آنحضرت تولد نموده و مادرش ام ولد مسمات
بخیزران و قیل بریحانه و قیل بسبیکه نوبیه و قیل سکینه مرسیه بوده و آن امام انام در کنیت و نام با امام
محمد الباقر موافق بود بنابر آن آنجناب را ابوجعفر ثانی گویند و القاب بسیار دارد تقی و جواد و قانع و
مرتضی و منتخب بود و در زمان وفات پدر کامل الصفات خود بروایت اصح هفت سال و چند ماه
داشت و در سنه دویست و بیست هجری در شهر ذی حجه بزهر معتصم ملعون توام در بغداد بعزم دار
بقا رحلت کرد و در مقبره بنی هاشم در پهلوی مرقد منور جد خود یعنی امام موسی الکاظم مدفون گشت و
اوقات حیات آن منبع کرامات بیست و پنج سال بود و زمان امامت آنحضرت هفده سال بود و علما
اخبار در کتب [illegible] آثار خود آورده اند که آنحضرت را دو پسر بود و دو دختر با موجب امام علی نقی و موسی
و فاطمه و امامه **ذکر شمس فلک هدایت و ماه سپهر امامت حسنا الحجة والمتقی علی بن محمد بن علی الرضا علیه التحیة والثنا**
آنحضرت امام دهم است از ائمه اثنی عشر تولدش در مدینه بروایت اکثر در اواسط شهر رجب سنه دویست و
چهارده هجری در مدینه اتفاق افتاد و بقولی در سنه دویست و دوازده هجری روی داد و مادر آن عالی
گوهر آن امام بحر و بر و جن و بشر ام ولد بوده مسمات بسمانه و یقال ان ام الفضل بنت مامون ابن هارون
مغربیه ضعیف بنماید والله اعلم آنجناب در اسم و کنیت با علی المرتضی و علی الرضا موافق است بنا
علی هذا آنحضرت را ابوالحسن ثالث گویند و القاب همایونش نقی و هادی و ناصح و متوکل و فتاح و نقی
و عالم و رضی و امین و طیب بود و آنحضرت در حین پدر بزرگوار خود شش ساله بود و متوکل عباسی در
زمان حکومت خود یحیی بن هرثمة بن اعین را بمدینه فرستاد تا آنحضرت را به سرمن رای که حال سامره
اشتهار یافته آورد و آنجناب بعد از آنکه ده سال و چند ماه در آنجا مقیم بود در ماه جمادی الثانی
یا رجب سنه دویست و پنجاه و چهار هجری بزهر معتز بن متوکل عباسی در همان بار بعالم جاوید انتقال نمود
و در سرای خویش مدفون گشت و مدت عمر شریفش بروایت اشهر چهل سال و اوقات امامتش سی و سه سال و
چند ماه شمرده و چنین گفته اند و اولاد آنحضرت پنج نفر بود امام حسن و حسین و محمد و جعفر و عایشه و بعضی
مورخان بجای عایشه عالیه نوشته اند **ذکر کریم ذابح امامت و قطب فلک ولایت الامام الهمام الحسن بن علی**
العسکری علیهما السلام آنحضرت امام یازدهم است از ائمه اثنی عشر ولادت با سعادت آن امام انام در
مدینه مکرمه در سنه دویست و سی و یک هجری روی نموده و مادر آنجناب ام ولد و مسمات بسوسن بود
و قیل عسفان و بقولی حدیثه آنحضرت در نام و کنیت با امام حسن بن علی المرتضی موافق است و القاب
آنجناب زکی و عسکری و خالص و سراج بود و آنحضرت در زمان فوت پدر خود بیست و سه سال یا

بیست و دو ساله بود و در ربیع الثانی سنه دویست و شصت هجری چشم معتمد عباسی در سامره از
جهان فانی انتقال نمود و در جوار والد بزرگوارش مدفون شد مدت عمر عزیز آنحضرت بروایتی
بیست و هشت سال و بقولی بیست و نه سال بود و زمان امامتش هفت یا هشت سال بود بر ثبوت
پیوسته که امام حسن العسکری را غیر از مهدی صاحب الامر فرزندی نبود ذکر قطب زمان و غوث
جهان و لنگر زمین و آسمان و قوام عالم و عالمیان و ملجا ستم رسیدگان و امیدگاه عارفان ابو
القاسم محمد بن الحسن بن علی التقی بن محمد النقی بن علی الرضا ابن موسی الکاظم ابن جعفر الصادق ابن محمد
الباقر ابن زین العابدین ابی عبدالله الحسین ابن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین آنحضرت امام دوازدهم
است از ائمه اثنی عشر سلام الله علیه و علیهم الی یوم الحشر تولد همایون آن در درج امامت و گوهر معدن
ولایت بقول اکثر رواتست در نیمه شعبان المعظم سنه دویست و پنجاه و پنج هجری در سامره اتفاق افتاد
و بقولی در بیست و سیم رمضان المبارک سنه دویست و پنجاه و هشت روی داد مادر آن پدید عالمیان ام
ولد بود مسمات بنرجس و بقولی نرجس بود و بقولی صیقل و قیل صیقل نام امام انام در کنیت و نام با حضرت
رسول صلوات علیه و آله الی یوم القیام موافق است و القاب همایون آنجناب مهدی و منتظر و خلف
و صالح و صاحب الزمان و حجت و قایم است و در وقت ارتحال پدر بزرگوارش بروایتی پنج سال
بود و بقولی دو سال داشت حضرت واهب العطایا آن شکوفه باغ نبوت را مانند یحیی بن زکریا علیه
در حالت طفولیت حکمت کرامت نمود و در صغر سن امام انام گردانید چنانکه عیسی را در وقت صبی
بمرتبه ارجمند رسالت رسانید نفی کنید عجب است از شخصی که قایل اند باینکه خواجه خضر و الیاس
از انبیا و دجال و شیطان از اعدا در قید حیات اند و انکار دارند وجود حضرت صاحب الزمان را
و حال آنکه آنحضرت افضل است از انبیاء سلف و او وارث و از صاحب نبوت مطلقه و ولایت کلیه
عجب آنکه جمعی از متصوفه که خود را از اهل دانش و بینش پندارند قایل اند باینکه در کشور هندوستان
میان برهمنان و جوگیان مرتاضان و ریاضت کشان هستند که بسبب حبس نفس و قلت اکل چندهزار
سال عمر کرده و میکنند با وجود این اعتقاد منکر وجود آنحضرت اند نفی گویا انکار وجود آنجناب در
حقیقت انکار قدرت الهی است و این انکار از عین شقاوت و گمراهی است مثل خفاش اگر نفی را همچون
آفتاب روشن شده است که کیمیاگر از اجزاء متفرقه اکسیری ساخته بر نقره طرح انداخته طلای احمر کرده
و حال آنکه نقره در اندک وقت پوسیده و ناچیز میشود و طلا بر عکس آن چندین هزار سال برقرار و
بر یکحال است و معدوم نمیگردد پس اگر ولی خدا مانند آن کیمیاگر از اکسیر التفات خویش اکسیر بدن خود را

همرنگ روح سازد و دایم و باقی گرداند بعید و بدیع نباشد بلکه خلاف آن عجب باشد تا آنکه منکر
وجود ذیجود آنحضرت اند و لفظ مهدی و صاحب الزمان را تاویل بیجا نموده اند گویند لیکن ایشان آن
را الا باینکه شعور جهر جای انکارات وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ آورده اند که آن
حضرت در زمان خلافت معتمد عباسی سنه دویست و پنجاه و شش هجری و بقولی دویست و شصت و
پنج و بروایتی دویست و شصت و شش هجری در سرداب سر من رای از نظر فرق انام غایب شد بنا
بر مذهب علمای امامیه تا حال از انظار مردم مخفی است آنحضرت را دو غیبت است غیبت کبری و
غیبت صغری زمان غیبت صغری هفتاد و سه سال بوده و فرق میان این دو غیبت آنست
که در صغری سفرا و وکلا میان آنحضرت و صلحای امت واسطه بوده اند و مطالب و حوایج شیعیان
را بحضرت آنجناب عرض مینمودند بجواب صواب سرافراز میشدند و در کبری آمد و شد سفرا
منقطع گردید بهر گاه که اراده حق تعالی بظهور آنحضرت تعلق گیرد نقاب اختفا از چهره آفتاب اسلام و هدایت
برداشته و هست و الامتهم خود را بترویج شریعت [illegible] بدفع اعدا و اهل جور خواهد گماشت از حضرت
رسول روایت کرده اند که آنجناب فرموده است که لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیَا إِلَّا یَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللّٰهُ ذَلِكَ
الْیَوْمَ حَتَّىٰ یَبْعَثَ رَجُلًا مِنِّی وَمِنْ أَهْلِ بَیْتِی یُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِی وَاسْمُ أَبِیهِ اسْمَ أَبِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا
وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه دراز گرداند خدای تعالی
آن روز را تا برانگیزاند خدای تعالی مردی را از من و از اهل بیت من که موافق باشد نام او با نام من و نام
پدر او با نام پدر من پر سازد زمین را از عدل و انصاف همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و این
مضمون احادیث نبویه و اخبار مصطفویه متواترست بحدی که انکار آن نتوان کرد چنانکه نزد علمای جمیع
فرقه امت نبوی و عامه طوایف ملت مصطفوی بثبوت پیوسته که ظهور مهدی بوقوع خواهد
انجامید و بواسطه حسن اهتمام و سعی اجتهاد آن امام زمان اطراف امصار و بلاد و دیار از عدل
و داد پر خواهد گردید اما در این مسئله مخالفین اینست که مهدی موعود همان امام محمد بن حسن
عسکری علیهما السلام است یا دیگری از بنی فاطمه خواهد بود باعتقاد اهل سنت و جماعت قایل
شده اند که مهدی موعود بوجود نیامده است هر وقت مشیت الهی بآن قرار گیرد بوجود خواهد آمد
و بعالمیان ظاهر خواهد شد و او از بنی فاطمه خواهد بود و طایفه کیسانیه مهدی موعود را محمد
بن علی بن ابی طالب را معتقدند و میگویند وی در کوه رضوی مخفی شده آخر الامر خروج خواهد
نمود و فرقه اسمعیلیه برآنند که مهدی اسمعیل ابن امام جعفر صادق ع است و او زنده است و غایب

خروج خواهد کرد و عالم را مسخر خواهد نمود و در این خصوص اقوال بسیار بنظر عنقریب ادراج کرده
تقریبا نها چندان فایق نیست اما مذهب علمای امامیه و محققان صوفیه اثنی عشریه کثرهم الله
تعالی مهدی عصر و قطب زمان و امام دوران و اولوا الامر وقت و خلیفه اعظم عبارت از
حضرت ابو القاسم محمد بن الحسن العسکری ع است که در سرداب سر من رای غیبت نموده است
و اوست صاحب دعوت نبویه و صولت حیدریه و عصمت فاطمیه و اوست مالک حلم حسنیه و صلابت
حسینیه و عبادت سجادیه و اوست وارث مآثر باقریه و آثار جعفریه و علوم کاظمیه و اوست
صاحب حجج رضویه و جود تقویه و سخاوت نقویه و هیبت عسکریه و اوست باعث قوام عالم و نظام
اولاد آدم و برکت هر چیز و کم و اوست ملاذ و پناه عارفان و سالکان و عاجزان و اوست بقیة الله
فی خلقه و وجه الله فی عباده و ودیعة المستحفظ و کلمة الباقیة هذا خلیفة الابرار هذا حجة
الاطهار هذا خازن الاسرار هذا منتهی الادوار هذا ابن النقیة البیضا والوحدانیة الکبری و
حجاب الله الاعظم الاعلی هذا السبب المتصل من الارض الی السما هذا الوجه الذی الیه یتوجه الاولیا
هذا الذی بیمنه رزق الوری و ببقائه بقیت الدنیا و بوجوده ثبتت الارض والسما هذا حجة من
الحجج هذا نسخة الوجود والموجود هذا غوث المؤمنین و خاتم الوصیین و بقیة النبیین و مستودع
علم الاولین والآخرین هذا العنایة الذاتیة والاختصاص المحمدیة والعترة الهاشمیة هذا البقیة من النور القدیم
والنبا العظیم والصراط المستقیم خلف النبی الکریم وابن الرئوف الرحیم وابن العلی العظیم ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم هذا الخلیفة الوارث لاسرار النبوة والامامة والخلافة والولایة والسلطنة و
العصمة والحکمة هذا خلف من الآیات الباهرات والنجوم الزاهرات الذین لهم الحکم علی الموجودات والتصرف فی
الکائنات والاطلاع علی الغیوب بالعلم بما فی الضمایر والقلوب بالاحاطة بالمخلوقات والشهادة بلسان الربانیة
شهد بذلک لسان الذکر المبین بانهم سادة الاولین والآخرین والولاة علی السموات والارضین **نظم** حرف اول از
نبوت حرف نون: قلب نون واو مدور اهل دو نون: حرف اول از ولایت حرف واو: قلب واو مدد الف امد که کاف
حرف اول از الوهیت الف: مبدا همه حروف مولف: بی بدل قلب بی جاذارست: قلب قلب ذات الله
سر هویت محقق در بیان ولایت گفته که سر این الولی کسر ابن الحق فی العالم لان الولایة هی کلمة الجاریة الشاملة
فی کل موجود مولاه و معناه لان الولایة هی الاعظم المتصل لاتصال الربوبیة والمظهر القایم بالاسرار الالهیة
والنقطة التی ادیر علیها برکار النبوة فهی حقیقة کل موجود فهی اصل الدایرة والنقطة الشارحة التی بها
ارتباط العوالم موید این است آنکه گفته ظهر الواحد عن الاحد و فاض عن الواحد سایر العدد و ذلک ظهر

الخط

الخط عن النقطة والسطح عن الخط والجسم عنهم والحروف عن النقطة والکلام عن الحروف والمعانی عن الکلام
والکل من واحد منه المبدأ والیه المعاد بدؤها منک وعودها الیک فالنقطة الواحدة هی حقیقة الوجود
و مبدأ الکائنات و قطب الدایرات و عالم الغیب والشهادة ظاهرها النبوة و باطنها الولایة و هما متحدان
فی الظاهر والباطن لکن الولایة من النبوة و اشار بهذا المعنی بقوله ص انا و علی من نور واحد و اول ما خلق الله نوری
ثم فتق منه نور علی ثم خلق الخلایق من نورنا نحن صنایع الله والخلق صنایع لنا نحن الاولون و نحن الآخرون و نحن
السابقون و نحن الشافعون و نحن کلمة الله و نحن خاصة الله و نحن احباء الله و نحن وجه الله و نحن امناء الله
و نحن خزنة وحی الله و نحن خلفاء الله و نحن منتهی غیب الله و نحن محال قدس الله و نحن مصابیح الحکمة و
مفاتیح الرحمة و ینابیع النعمة و نحن شرف الامة و سادة الائمة و نحن الولاة والهداة والدعاة و نحن شرف الامم
و سادة الائمة و نحن الولاة والهداة والدعاة والسقاة والحماة و طریق النجاة و عین الحیاة و نحن السبیل
السلسبیل والمنهج القویم والصراط المستقیم من آمن بنا آمن بالله و من رد علینا رد علی الله و من شک فینا
شک فی الله و من عرفنا عرف الله و من تولی عنا تولی عن الله و من تبعنا اطاع الله و نحن الوسیلة الی الله
والوصلة الی رضوان الله و لنا العصمة والخلافة و فینا النبوة والامامة والولایة و نحن معدن الحکمة
و نحن کلمة التقوی والمثل الاعلی والحجة العظمی والعروة الوثقی التی من تمسک بها نجی و تمت البشری الحمد لله
الذی اکرمنا بولایتهم و من علینا باتباعهم و جعلنا من المؤمنین بان الحق لهم و معهم و فیهم و بهم فصل اللهم
و سلم و عجل فرجهم و اجعلنا من اعوانهم و انصارهم واحیینا علی محبتهم وامتنا علی مودتهم واحشرنا فی
فی زمرتهم بحقهم و حرمتهم لدیک و حقک و حرمتک آمین یا رب العالمین **ذکر خلفاء ثلاثه** پوشیده
نماند که چون خلفاء ثلاثه در مدینه منوره خلافت نموده اند و هم در آنجا به دار الجزاء انتقال کرده اند
بنابر آن چنان مناسب نمود که هم در ضمن مدینه مکرمه مختصری از احوال ایشان بطریق اجمال نموده شود
ذکر ابو بکر بن ابی قحافه ارباب سیر در کتب تصانیف خویش آورده اند که تولد ابو بکر بعد از
واقعه اصحاب فیل بدو سال و چهار ماه در آخر روز دوشنبه یا شب سه شنبه روی داد اسمش در جاهلیت
عبد الکعبه بود و بعد از آن که مسلمان شد حضرت رسول اسم او را عبد الله نمود مولدش مکه معظمه است
و با حضرت رسول ص هجرت کرده و دختر خود عایشه را بعقد رسول اکرم ص در آورد و در فتح بعضی از بلاد عراقین
و شام در زمان خلافت او اتفاق افتاده و در ماه جمادی الاول در سال سیزده هم هجرت بدار الجزا رحلت
و مدت خلافتش بقول اشهر دو سال و سه ماه و چند روز بوده و اول خلافتی که بعد از رحلت رسول
خدا ص در میان امت روی نمود باعث آن بود و تفصیل آن در کتب فریقین مسطور است ابو بکر در حین

وفات عمر بن خطاب خلیفه ساخت وقلاده خلافت را بگردن عمر انداخت **ذکر عمر بن خطاب** بن نفیل
مادر عمر را حنتمه خواهر ابوجهل و بقولی دختر عم ان نااهل بود و بروایتی کنیزکی حبشیه بود لاجرم در
وقت عتاب اعراب او را ابن حناک الحبشیه میگفتند ولادت عمر بعد از سیزده سال از واقعه عام الفیل
روی داد و مدت ده سال و پنجاه و یکروز خلافت کرده در غره محرم و بقولی بیست و هفتم ذی حجه وقت
انتهی نهم ربیع الاول بزخم ابولؤلؤ غلام مغیره جانی که برای او معزن شده بود ارتحال نمود و زمان عمر ش
شصت و چند سال بود در ایام او فتحات بلاد شام و مصر و عراق عرب و عجم و کرمان و ارمن و موغان و
آذربیجان و اکثر بلاد خراسان بمعونت تیغ اهل اسلام در آمد و بصره و کوفه را عمارت کرد و تاریخ عرب
در زمان او بوقوع انجامید و آن چنان بود که در زمان حضرت رسول صلعم رسم تاریخ نبود و بعد از رحلت آن
حضرت نیز کسی بتاریخ عمل نمیکرد نوبتی ابوموسی اشعری که از طرف عمر حکومت یمن داشت بدار الخلافه عرض
نمود که از جانب تو بعضی فرمانها آمده که شهر آنها شعبان است و معلوم نیست که شعبان کدام سال است اکنون
من بعد تاریخی وضع نمائی بعد تفحص اهل بود در اجماع و اتفاق عرب کرده که تاریخی وضع نمایند بعضی از
یهود که در زمان اسلام مشرف شده بودند عرض نمودند که ما را مانند این تاریخی است و ایشان بتاریخ روم
کرده و آن موافق طبع عرب نیامد و بعضی اشارت بتاریخ فرس کردند آن نیز مرضی ایشان نشد پس رای
بر آن قرار گرفت که از ایام حضرت رسول صلعم تاریخ بسازند و اوقاتی که بدان حضرت منسوب بود همان وقت
را اختیار کردند زمان ولادت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان رحلت و در زمان ولادت اختلاف
فراوان بود زیرا که سال ولادت مردد بود میان چهلم و چهل و دویم و چهل و سیم از سلطنت نوشیروان
و در ایام ولادت نیز اختلاف بود چه که تردد بود میان شب دویم و شب هشتم و شب سیزدهم و هفدهم
پس آنرا باتفاق ترک کردند آنگاه جمعی گفتند که از بعثت باید گرفت و بعضی وفات را اختیار کردند آنگاه
جمعی گفتند که از بعثت باید گرفت و بعضی وفات را اختیار کردند اما قومی گفتند که هیچکدام از
این دو پسندیده نیست زیرا که اگر بعثت را گیریم و تاریخ از آنجا بنهیم حزن و اندوه ما تا ابد و قضا
پذیرد و خاطرها افسرده گردد بواسطه آنکه در آن وقت در کفر بوده ایم و طریق شرک می پیموده ایم و اگر آن
وفات اعتبار نمائیم مصیبت ما زیاده میشود و باعث ملال خاطرها شود و ضمایر ما غمگین گردد پس
صواب آنست که از زمان هجرت منظور داریم و آن وقت را تاریخ گذاریم که در آن وقت ابتدای شوکت اسلام
بوده و قوت اسلام ظهور نموده و ما نیز در حضرت سید انام بشرف اسلام مشرف بوده ایم پس قوم عرب
ایشان را متابعت کردند و باتفاق مبدا تاریخ را از هجرت اعتبار نمودند بدانکه لفظ تاریخ بعضی گویند عربی

وان مأخوذ از تأریخ بضم همزه و سکون را که بمعنی ازاله شیء باشد پس معنی تاریخ ازاله کردن جهالت از توقیت
باشد و بعضی گفته اند که لفظ تاریخ عربی نیست بلکه معرب است و اصل آن چنانست که در هنگام وضع تاریخ
عرب هرمزان که یکی از ملوک عجم بود عرض نمود که عجم را حسابی است که آنرا ماه روز خوانند و چون کیفیت
استعمال آنرا شرح داد مخابره را بسیار افتاد و لهذا ماه روز را معرب ساخته مورخ گفتند و مصدر آن
تاریخ و علی هذا ما در اصطلاح تاریخ بعضی معین است که آن منزل که بعد از آن بوده باشد او نسبت دهند
و بعضی گفته اند که تعریف وقت حاضر است باسناد دادن آن بوقوع حادثه عظیمی است از حوادث عالم الحکم
اول سالی که بدان سال حادثه واقع شده باشد از مبدا اسازند مانند ظهور ملتی و یا دولتی یا طوفان
یا زلزله و امثال اینها تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر خواهند کنند آن نسبت نمایند و آنرا تاریخ گویند
و آن نیز در هر طایفه چیز دیگر باشد بعضی تاریخ چند طایفه را جهت مزید معرفت بیان میکند **تاریخ**
جاهلیة العربیة در میان قوم عرب چنان رسم بود که هر کار عظیم واقع شدی همان ابتدای تاریخ ایشان
بودی در آخر بواقعه ابرهة بن صباح که بویران کردن خانه کعبه آمد و بطیور ابابیل با قومش هلاک شد
مقرر گشت و آن تاریخ در نهم هجرت بنزول آیه برائت در گذشت اکنون بدان عمل نیست **تاریخ ختائیه**
بدانکه شمار سال و ماه اهل ختا بر شیوه ایغور است و ایشان دوازده سال را شماری خوانند و هیچ
شماری را یک دور گویند و چون سه دور تمام کنند باز حساب از سر گیرند و بزعم ایشان از هبوط آدم تا
جلوس چنگیز خان بیست و هشت هزار و هشتصد و شصت و دو دور گذشته بود **تاریخ رومیه** بدانکه
رومیان را تاریخ بسیار بوده اما معتبر تر آنها تاریخ اغسطس است که اول فرمانروای ایشان بوده و در زمان
عیسی ع ظهور نموده بقولی از خلفا او ست و بروایتی از قبول کردن رومیان ملت عیسوی است **تاریخ قبطیه**
در زمان فراعنه مصر بدان عمل میکرده اند اکنون فرنگ بسیار است که متروک شد الا قلیلی از قبطیان
که بدان عمل نمایند **تاریخ هندیه** بدانکه هندوان را تواریخ فراوان است اما اشهر و مشهور است از هلاک
پادشاه ایشان سنکال نام است و وی شخص ظالم و ستمگر بوده مردمان هندوان را فتوحی عظیم روی
نمود الحق مردن ظالم و ستمگر جهت عجزه و مساکین طرفه فتوحی و عجب طرفه فتوحی و عجب راحت روی است هیچ
راحتی و فتوحی بهتر از فقدان وجود ظالم و ستمگر نیست زیرا که در عدم وجود اهل جور سبب آسایش عموم
ناس و خصوص ارباب معامله شناس است و چون خداوند کریم خواهد که بندگان خود را حق عظیم بکرم
از این وجود مفسدین فی الارض را که مراد از اهل ظلم وجود باشد معدوم کرد الله ابو ریحان که از فضلا
هندوان نوشته از عهد آدم تا ظهور دولت خاتم صد و هفتاد و دو هزار و هفتصد و سی

سال بوده **تاریخ هبوط** بدانکه تاریخ ایشان از آغاز خروج بنی اسرائیل همراه از مصر و هلاک فرعون
و هامان با قوم خود و آن در اوایل فصل بهار در اواسط ماه نیسان بود و بختنا سا بینی و هیچی از
فرعون و فرعونیان بر ایشان روی نموده الهی بحرمت انبیاء عظام و اوصیاء کرام که فرعون و هامان
ما را بعذاب بجنجی غرق کردان و ما را از تلاطم امواج فتن رهائی داده بساحل نجات برسان بمحمد
و آله الامجاد **ذکر عثمان بن عفان** ابن ابی العاص بن امیه ولادتش بعد از واقعه عام الفیل بهفت
سال روی داد و خلافتش در بیستم محرم سنه بیست و چهار هجری باتفاق افتاد و مدت یازده سال
و یازده روز خلافت نمود و در ماه ذی حجه سنه سی و پنج هجری بتحریک مهاجر و انصار و باتفاق
بزرگان اهل بصره و کوفه و مصر طریق عدم پیمود و بعد از کشته شدن جسد او تا سه روز در مزبله
انداختند و بعد از سه روز چون کندیده بود چند نفر از هواخواهان او میان شام و خفتن در
قبرستان یهود مدفون ساختند در کتب معتبره مذکور است که چون اهل مدینه ملاحظه نمودند
که عمر به بستر موت افتاده بنا بران در تعیین امر خلافت با او سخن گفتند عمر جواب گفت که لا ابقی منصب
شایسته این مطلب شش نفر اند اما هر کدام را صفتی است که بواسطه آن صفت در تعیین ایشان
اشارت نمی نمایم و حکم صریح بر خلافت هیچیک از ایشان نمیکنم **اول** علی بن ابی طالب حرص او بر
امر خلافت مرا از تعیین او بخلافت مانع است **دوم** عثمان بن عفان او خویشان خود را دوست
میدارد و تمام مهام انام را بخویشان خود میگذارد و بر خلایق مسلط میگرداند **سیم** عبد الرحمن
فهو قارون هذه الامه و او قارون امت است و در ادای خطرات **چهارم** طلحه و او مرد متکبر و
خود پسند است **پنجم** سعد بن وقاص و او صاحب غلظت است **ششم** زبیر و او تند خو نیز گفته
است پس باید که این شش نفر در امر خلافت مشورت نمایند و یکی را از میان خود در این امر مقرر
کنند و اگر پنج کس با هم در قول اتفاق نمایند و یکنفر ابا کند آن یکنفر را بکشند و اگر چهار نفر متفق
باشند و دو نفر سر باز زنند آن دو نفر را بقتل رسانند و اگر سه نفر بطرفی باشند و سه نفر بطرف
دیگر جانب جماعت را که عبد الرحمن بن عوف بدان طرف است مرجح دانند و انکار با خلافت نمایند آن سه
نفر گوید عمر بن خطاب طرفه مکری نموده و عجب تدبیری انگیخته از بدو ظهور سلطنت کونین تا
حال بخاطر هیچیک از ملوک و خلفا نرسیده که این گونه تدبیری کرده خلافت را از جناب صاحب
خلافت بیرون آورده و او را از حق خود محروم کند این شش نفر باتفاق علماء اهل سنت و جماعت از
عشره مبشره اند که حضرت رسول ایشان را بشارت بهشت داده است فتوی بر قتل ایشان داده

چه صورت دارد و با عدالت چگونه جمع کرده و دیگر آنکه گفته ایشان مستحق خلافت اند در نزد اهل
خرد روشن است که از این کلام نفاق انگیز چه مقدار فتنه می زاید و چه قدر آشوب روی مینماید
زیرا که بهر عهدی داده و ایشان بنا بر آن مکر افتاده که ایشان لیاقت امامت و منصب خلافت دارند
چنانکه اکثر از ایشان و اولاد ایشان در واقعه جمل و صفین و غیره روی نمود همگی نتیجه همان کلام
فتنه انگیز بوده و هر که خویشتن را از مرض تقلید و بلای تعصب برهاند و درون خود را از اغراض فاسد
خالص کرد الله را بیقین میداند که عمر از این اراده کرده در آنجا که جناب رسول صلعم فرموده من کنت مولاه
فهذا علی مولاه او گفته بخ بخ لك یا ابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و بعد انکار
نمود و در آنجا که حضرت رسول در حین مرض فرموده ایتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم کتابا لن
تضلوا بعدی او در جواب گفته ان الرجل لیهجر و در روایتی لیهذی حسبنا کتاب الله و در آنجا که در ادای
از بضعه رسول منع نمود و خاطر آنحضرت را آزرده داشت و در آنجا که در اکثر حروب تمادی نمود در جنگ احد
فرار نمود و منها کذا است و در آنجا که بعد از رسول خدا در دین بدعتها نمود و اگر معایب و قبایح عمر گفته
شود هر آینه دفترها از کتابت نخواهد بود مع هذا در کتب فریقین نوشته اند و اهل سنت و جماعت چون
مجتهد را مصاب میدانند هذا معایب خلفاء ثلاثه را بعید میدانند و میگویند مجتهد بودند و اجتهاد کردند
صحیح و درست نمودند و شان صحابه اجل از آن است که ایشان را بنفاق منسوب دارند و با این کلام و عمل ایشان
نقطه صفر انکار گذارند با این کلام واهی و ناتمام ذکر آنها است تحقیق آن در کتاب ریاض الشهاده بوجه
احسن شده است و السلام علی من اتبع الهدی **در بیان مشاهیر بنی هاشم که از کبار صحابه علیه و شیعه علویه بوده اند**
پوشیده نماند که صحابه کرام از مهاجر و انصار و از بنی هاشم و غیرهم بسیار بودند که ممدوح و مقبول اهل
بیت الطاهرین اند لیکن اکثر ایشان مقبول الطرفین میباشند و از مکه معظمه و مدینه منوره ظهور نموده اند
و در نزد خاندان رسالت مقبول بوده اند فقیر قلیلی از کثیر ایشان را بعید تحریر در میآورد و بذکر اسامی
آن بزرگواران اقتصار مینماید من جمله ابو طالب بن عبد المطلب بن هاشم و حمزه بن عبد المطلب بن هاشم
و جعفر بن ابی طالب و عباس بن ابی طالب و عبد الله بن عباس و عبید الله و قثم بن عباس و عبد الله بن
جعفر الطیار و محمد بن جعفر الطیار و عون بن جعفر الطیار و عقیل بن ابی طالب و عباس بن عتبه بن ابی
لهب و عباس بن ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب و ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب و مغیره بن نوفل بن
الحارث و عبد الله بن ربیعه بن الحارث و عبد الله بن ابی سفیان بن الحارث و عبد الله بن الزبیر بن
عبد المطلب و جعفر بن ابی سفیان بن الحارث الهاشمی و مسلم بن عقیل بن عبد المطلب و جعفر بن ابی سفیان

ربیعة بن الحارث بن عبد المطلب و عبد المطلب بن ربیعة

بن الحارث الهاشمی بن عبد المطلب و سعد بن الحارث و عمرو بن ابی سلمة بن عبد الاسد و غیر ایشان از بنی هاشم
و از غیر بنی هاشم از آن جمله مقداد بن الاسود و سلمان الفارسی و عمار بن یاسر و ابو ذر بن جندب بن
جنادة الغفاری و بریدة بن الحصیب الاسلمی و خالد بن سعید بن العاص بن امیة بن عبد الشمس بن عبد مناف
و ابو الهیثم مالک بن التیهان الانصاری و عثمان بن حنیف الانصاری و سهل بن حنیف الانصاری و حکیم
بن جبلة العبدی و حذیفة بن الیمان الانصاری و ابو ایوب بن زید الانصاری و ابی بن کعب الانصاری
و سعد بن عبادة الانصاری و قیس بن سعد بن عبادة الانصاری و بشر بن سعد بن ثعلبة الخزرجی
الانصاری و جریر بن عبد الله البجلی و حجر بن عدی الکندی الکوفی و عدی بن حاتم الطائی و اسامة
بن زید بن شراحیل الکلبی و ابرهیم ابا سلم ابو رافع و براء بن مالک بن النضر الانصاری و براء بن عازب
الانصاری الحارثی الخزرجی و براء بن معرور بن صخر الانصاری السلمی الخزرجی و بشیر بن براء بن معرور
الانصاری و عتبة بن عمرو بن ثعلبة الانصاری و حارث بن سراقة الانصاری و حارثة بن النعمان
بن قنفع الانصاری و حارثة بن النعمان بن امیة الانصاری و عمارة بن هشام بن المغیرة القرشی المخزومی
و حارث بن عزیة الانصاری و عرفطة الازدی الانصاری و عبد الله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی و عبد
الرحمن بن حنبل و اسعد بن زرارة ابو امامة الخزرجی و ابو جابر بن کعب بن عبادة الانصاری السلمی و عمرو
بن الحمق الخزاعی و اسید بن حضیر بن سماک الانصاری الاشهلی و اوس بن ثابت بن المنذر الانصاری
و ابی بن ثابت الانصاری و ابی بن عمارة الانصاری و ارقم بن ابی الارقم الخزرجی و ثابت بن زید
الانصاری و ثابت بن قیس بن شماس الخزرجی الانصاری و ثابت بن ضحاک الخزرجی الانصاری و حرب
بن زید الانصاری و زید بن ثابت و زید بن ارقم الخزرجی الانصاری و عبادة بن الصامت الانصاری
و خباب بن الارت و عبد الله بن خباب بن الارت و عبد الغفار بن القاسم بن قیس بن فهد الانصاری
و محمد بن عمرو بن حزم الانصاری و نعمان بن عجلان الزرقی الانصاری و سعد بن معاذ الانصاری
و تمیم مولی خداش بن الصمة و ابو ساسان و ابو عمرة الانصاری و مالک بن نویرة الحنفی الیربوعی و
بلال بن رباح و الحارث بن قیس و الحارث بن هشام و عمرو بن مکتوم القرشی العامری و هاشم بن عتبة بن ابی
وقاص الزهری و ابو سعید الخدری و ابو الطفیل عامر بن واثلة اللیثی و جابر بن عبد الله بن حرام الانصاری
و امثال ایشان و بعضی از ایشان اصلا بیعت با ابو بکر و عمر نکردند مانند سعد بن عباده و اولاد و اقارب او
و بعضی دیر کردند بعد حال مبایعت نمودند مانند اکثر اهل بیت رسول و سایر بنی هاشم بجبر و قهر بیعت
در بودند ایشان بر مبایعت صوری نمودند مثل مقداد و سلمان و ابو ذر و خالد بن سعید اموی و عمار و جمعی

دیگر از آن

دیگر از آن قبیل آنکه قبل از رحلت جناب رسول صلعم تأمل تمام در باب خلافت نموده بودند و چون
بموجب کلام عمر که کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها عن المسلمین ایشان فرصت تامل و تفکر در آن
نداشتند و ناگاه ایشان را به بیعت ابی بکر الزام کرده در آن فتنه افتادند و تقلید دیگران مبایعت ابی
بکر را بر کردن نهادند و از آن حق گمان بردند و مکر و فریب عمر و مقلدان او را خوردند و از متنبه شدن
از آن برگشتند و باطنا و ظاهرا رجوع بسوی ولیا نمودند اما جماعتی که بطوع و رغبت با ابی بکر و عمر و عثمان
بیعت کردند همان منافقان بودند که در ثانی الحال با طلحه و زبیر و معاویه و یزید و مروان بیعت نمودند و بر
سر ولیا خروج کردند و عده ما اندک از خاندان رسول صلعم برآورده اند چنانکه در کتب اخبار آمده
که از طوایف قریش پنج کس با سر ولیا و لیا تام بودند و باقی تابعان بنی امیه بودند و سیزده قبیله از قریش
خانه کوچ همراه معاویه بودند و هر که اندک شعور و از تعصب دور باشد میداند که جمعی که با اختیار مقتدای
معاویة بن ابی سفیان طلیق ابن الطلیق را بر مبایعت سر ولیا اختیار نمایند ایشان را تمیز و رشدی
و بصیرت در دین نخواهد بود و ثمر از نخل و عسل از حنظل فرق نتوانستند نمود و قول دیوانه را که گرده
مکره برابر و یکسان خواهد بود و از اختیار و اعتبار ایشان عقده اشکال نخواهد گشود و بر جبت
خلافت معاویه استدلال نتوان کرد و نزد کسانی که از دور شر مردان نتوان قدری ندارند مانند مردم تابعین
که از اکابر دین بوده اند و در ملازمت حضرت اولیا بکمال اخلاص و ارادت نموده اند و در کتاب الا
انتساب مال و جاه [illegible] یاد ... بوده اند من جمله ابو القاسم محمد بن امیر المؤمنین
و محمد بن ابی بکر و اویس القرنی و مالک بن الحارث الاشتر النخعی و زید بن صوحان العبدی و صعصعة
بن صوحان العبدی و محمد بن ابی حذیفة بن عتبة بن ربیعة بن عبد الشمس بن عبد مناف و جعدة
بن هبیرة بن ابی وهب المخزومی القرشی و سعد بن قیس الهمدانی و ربیع بن خثیم الثوری الکوفی و ابی
بن صعصعة بن ناجیة التمیمی الحنظلی الرزاق و عبد الرحمن بن صرد التنوخی و طرماح بن عدی بن حاتم و
سعید بن جبیر و اصبغ بن نباتة الحنظلی المجاشعی الکوفی و مسلم المجاشعی و جابر بن یزید الجعفی الکوفی و
میثم التمار الکوفی و حبیب بن مظاهر الاسدی و الحارث بن عبد الله بن الاعور الهمدانی و حبة
بن جوین العرنی الکوفی و رشید الهجری و عبد العزیز بن الحارث الجعفی و نعیم بن دجاجة الاسدی و
سفیان بن ابی لیلی الهمدانی و محسن بن ابی محسن الضبی و ضرار بن ضمرة النهشلی و قنبر غلام امیر المؤمنین ع
و عبد الله بن ابی رافع و صعصعة بن قیل و تمیم بن حذیم الناجی و عمیم بن عمرو و ثابت بن الثمال و جعید بن
همدانی و حارث الربیع و حارث بن قیس و حارث بن همام و خوات بن جبیر و زیاد بن کعب بن وهب و نزدر

بن عبید و زیاد بن وهب الجهنی و سالم بن ابی جعد و سلمة بن کهیل البرقی و سفیان بن یزید و شرحبیل
بضم شین و فتح را و سکون حاء مهمله و باء مفرده و یاء مثنی و ظالم بن سراق و عامر بن شرحبیل و عتابی
بن رفاعه و عبدالله بن جحل و عبدالله بن جناب و عبدالله بن شداد بن الهاد اللیثی و عبدالله بن الصامت
و عبد خیر الخیوانی و عبدالرحمن بن ابی لیلی و علقمة بن قیس و علی بن ربیعه الوالبی الاسدی و عمرو بن حصین
و عمرو بن دینار الکوفی و الفاکه بن سعید و کعب بن عبدالله و کیسان بن کلیب و لوط بن یحیی الازدی
و منهال بن عمرو الاسدی و قدامة السعدی و مخنف بن سلیم الازدی و المسور بن مخرمة الاسدی و الهمدانی
غلام عثمان بن عفان و المسیب بن نجبة و النعمان بن صهبان و نعمان بن عجلان و عمیلة الهمدانی و ابو
الجرشاء و ابو جحیفة بن عبید و طارق بن شهاب الاحمسی و ابو سعید عقیصا و ابو السفاح البجلی و ابو تمیم
بن الصباح الحمیری و ابو ظبیان و ابو مرة القاضی الکندی و ابو عمرة الانصاری و ابو عمرو الفارسی و ابو یحیی
بن حکیم بن سعد الحنفی و ابو الاسود الظالم بن عمرو الدئلی و امثال ایشان و احوال ایشان در کتب اخبار و رجال مذکور
و بطریق تفصیل در کتاب مجالس المؤمنین و غیره معلوم است هر که خواهد بدان رجوع نماید **ذکر مداین**
لفظ مداین جمع مدینه است و مدینه بمعنی شهر است اما مخصوص نام شهری است از بلاد عراق عرب و دار
الملک سلاطین ساسانیان بوده و در اصل طهمورث دیوبند آن شهر را بنا نمود و موسوم بکرد آباد ساخت
و جمشید جم در رستان کوشید و طیسفون نام کرد و آن از اقلیم سیم واقع و جزو ایران است و واسع و بزرگ
مداین سبعه عراق بوده و هر یک در هر روزی بجز خرابی نموده اکنون معموره حسان شهری در کنار دجله برشش
فرسخی بغداد و سمت شرقی آن اتفاقا افتاده است و جمشید بنیان دجله از سنگ و آجر پلی در غایت متانت
ساخته بوده و چون اسکندر رومی آنجا را مسخر نمود از غایت رشک گفت از ملوک عجم این اثر نزد گشت
بخرابیان فرمان داد فقیر گوید که مورخان اسکندر رومی را بصفت عدل و داد ستوده اند و بطریق فضل
و کمال و حکمت آن شهره بودا جموده اند اما اینجا بر فقیر معلوم شد که خرابی آن شهر یا بجهت تاسوختن
و بعضی از بنیان عباد و ویران بلاد بنظر نیامده اما پادشاه و دانشمند بوده و مقتدرها بوده اینکار
از آن پادشاه دور عابثار باب دانش مشهور و در کتب تواریخ مسطور است که دانائی کتابی بنام اسکندر
تالیف نمود و عنوان کتابش باسم آن شهریار ذی رتبه ساخت پادشاه سخاوت پیشه دویست هزار مثقال
بان دانشمند صله و جایزه داد و ارکان دولت و امنای آن حضرت بدان حرکت منکر شدند و بر بخشش
اسکندر طعن زدند پادشاه جهان پناه مضمون ارباب الدول ملهمون بفراست دریافته فرموده که
اگر طبیبی دارویی ترتیب کند جهت شما که زمین جاوید باشید در ازای آن بطبیب چه دهید عرض نموده که

هرچه داده شود عوض نیست و اگر تمام عالم را بدهیم در ازای آن اندک است خسرو دانشور فرمود که آن
دانا ما را در این کتاب بزرگ شمرده و بزرگی نام برده و تمجید ما را کرده و تمجید ما را بر زبان آورده و
مشهور عالم و مذکور بنی آدم ساخته و لوای ثنا و ستایش ما را بر سپهر برین افراخته در عوض آن بی مقدار
جمعقدار چه باشد و این قدر زر را اعتبار که اکثر آن قلیل و فانی است چه نموده دارد که تمام زبان طعن
دراز میکنید و باب انکار بر روی ما باز مینمائید **نظم** جهان و هر چه در او هست سهل و مختصر است
ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار جو دگر چه طلب میکنی سخن این است که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار
آخر نمی بینید و مشاهده نمیکنید که ملوک روزگار و سلاطین گردون اقتدار حصنهای استوار و حصار
و قصرهای زرنگار که ایوانهای عالی برافراختند و بدر و جواهر خود زینت آراستند نمودند و در میان بزم
و بر بنیان آسوده بودند و جشنهای چون گلشن آراستند و دلبران ماه پیکر و خورشید منظر خواستند و جامهای
زربفت و لباسهای گوهر آگین پوشیدند و طعامهای نمکین و شربتهای شیرین نوشیدند و به یکبارگی
آن همه خوار شدند و با پایان خود لقا هم نشین آمدند عاقبت الامر از آن حسرت از این جهان رفتند و
در زیر زمین منزل گرفتند نه از آثار ایشان اثری و نه از احوال ایشان خبری مگر آنکه دانایان و نقادان
ذکر جمیل ایشان در کتابها ذکر کرده اند و در تالیفات خود آثار و اخبار ایشان را آورده اند و بنام ایشان
تالیفات ساخته اند و باسم ایشان دفترها پرداخته اند و ایشان را نه جاوید کرده اند و محامد و
مکارم ایشان اشرف و غرب عالم رسانیده اند چون امنای دولت این کلمات حقیقت سمات را از اسکندر
معرفت گستر استماع نمودند همگی بخاک عجز و انکسار افتاده بر قصور فهم خویش اذعان دادند **استرآباد**
و ارباب خرد پوشیده نیست که اگر دانائی کسی را مدح و ثنا نماید سزاوار آن بود و قول بختری کتابد
نزد اکثر جهان دانا از اغراض نفسانی مبراست و چشم دلش از امراض طمع سعادت نفس او را لاابالی کذب و بهتان
پاک و مطهر است و نیک را نیک گوید و بد را بد داند و عادل را عادل خواند و ستمگر را ستمکار و بالجمله
چند خویش را دانشمند شمارند و احمقان خود پسند خود را هوشمند پندارند و برای لقمه نانی خنازیر
قاسم الارزاق نام گذارند و مجنون شرشابی سفلانی را خضر خوانند و سبب محبت القربی کاو عدد را
موسی لقب نهند و بعلت دسته علف گوسفندی را اسماعیل نامند و برای توبره کاهی خر براصیل گویند
و بجهت قوت کرکی را یوسف خوانند و طمع درم چند یزید را امیرالمؤمنین خطاب کنند و بخیال آنکه
چیزی حاصل خواهد شد ابالهوس را بانشوه او جهل را ابوالحکم گویند **نظم** چه میگویم که در افتادم از
مدح و هم بعد ما جاء قل الله چونان دشمن مقتدر شد نخواستن بل راستی اول ساخت لاجرم آن

زنجیر جبری ترتیب نموده در مداین لشکر اقامت انداخت و نوشیروان عادل بن قباد ایوان عالی از گچ
و آجر بنا کرد و تخت صحن آن سرای را صد و پنجاه گز در صد و پنجاه گز ترتیب داد و بعد در آنجا صفه
بزرگ ساخت و نام آن صفه طاق کسری مشهور است عرض آن صفه چهل و دو گز و طولش هشتاد و دو
گز و بلندی شصت و پنج گز بنا کرد و در اطراف آن عمارات و حجرات در خور آن باورد گویند هیچ اوبده
از آجر عمارتی که بدان عظمت و متانت بوده باشد نساخته‌اند و راقم گوید که در عالم سیاحت خود بلاد
اما عمارات سنگی بسیار بهتر و خوبتر از آن فراوان مشاهده شده است **نظم** جزای حسن عمل بین که
روزگار هنوز خراب می‌نکند بارگاه کسری را در سنه شانزده هجری سعد ابن ابی وقاص حسب الامر عمر
خطاب بحرب و جدال اعجام را فتح کرد و یزدجرد بن شهریار که آخر ملوک ساسانیان است فرار نمود
روی به عراق عجم آورد سعد حکم نمود که غنایم را جمع نمایند و آن را بر اهل اسلام قسمت کنند بعد از آنکه جمع
اموال خمس آن را به مدینه فرستاد و باقی را در میان نهاد در شصت هزار نفر قسمت کردند و بهر یک دوازده
هزار درم رسید و حال آنکه بعضی اشیا را داخل قسمت نکردند و همچنان بدار الخلافه ارسال نموده از آن
جمله هقعاع بن عمرو در نخجیرقان دید که جمعی از عرب شتری را محافظه کرده‌اند هقعاع با قوم خود بر ایشان حمله
کرده ایشان را متفرق کرد آنچه در آن شتر بار بود دو صندوق که بر او بار بود در نزد سعد وقاص حاضر نمود و
چون صندوق را گشادند در آن جامه‌ها بود از مروارید غلطان هر جامه‌ای بر پیشه‌ای عصفوری دکوشواری
دید مرصع بجواهر ثمین و بجیبا انگشتری از یاقوت که جوهریان زمان از قیمت آن عاجز و قاصر بودند و
همگان اشیا را بعینه ارسال نمودند در شب ولادت حضرت رسالت پناه ص چهارده کنگره طاق کسری
خراب شد و اکنون همان قسم باقی است و منصور عباسی جهت تعمیر بغداد مداین را خواست خراب بکند و از
اسباب آن شهر بغداد را آباد نماید و مقداری نیز خراب کرد آخر الامر از عهده خراب کردن آن بر نیامد
و عاجز شده ترک نمود **ذکر مصر** کشوری است مشهور و در افواه و السنه مذکور طولش شصت فرسخ و
عرضش از نیم فرسخ از جانب جنوب و نهایتش بسوی شمال سی فرسخ و مشتمل است بر بلاد بسیار و قصبات
بی‌شمار و نواحی معموره و بلوک مشهوره و جمیع بلادش از اقلیم دوم و سیم است و آبادی آن بجوی است که
آن شعبه‌ای از نیل متصل است و آبش از رود نیل در غایت حلاوت و عذوبت است چنانکه اگر مخصوص
آشامیده نشود کرشربت کم حلاوت است ابتدای آب رود نیل از کوه جبل قمر زیر خط استوا بجزیره
ملک نکور و ستانکه نشسته از وسط مملکت مصر عبور نموده بدریای مصر و شام میریزد و هوای مصر
بلاد مصر بسیار حار اما نهایت سازگار و بعضی اند یادش قریب با اعتدال است و ساکنان کشور مصر

عرب و اکثر

عرب و اکثر شافعی مذهب‌اند و بعضی بر دین نصاری‌اند و قلیلی قبطی‌اند و جماعت ترک نیز در آن دیار بسیار
که همگی ملازم حاکم آن دیارند و شهر اسکندریه و بوش و مخنه و خیم و دمیاط و دمنهور و رشید و فیوم
و قاهره و منفلوط و منصوره و محله و ملوی و جرجه و تنیسه و ظهور و قوص و هور و بلاق از بلاد
آنجاست و کشور مصر منقسم است بهفت قسمت و هر یک را از آن موسوم است باقلیمی بر دیار مصر هفت اقلیم
است و هر یک از اقالیم سبعه محتوی است بر بلاد بسیار و امصار بیشمار و ملک صعید و فیوم و قوص و اسوان از
اقالیم آنجاست و حاصل و ارتفاع آن دیار منحصر به رود نیل است و مقیاس دارد و از ذراع و گز آن آنجا
آن مقیاس را تعیین داشته‌اند بدانکه لفظ مصر در لغت عرب شهر را گویند و جمع آن امصار است و در اصطلاح قوم
نام دیاری است مشهور و در کلام مجید بچند موضع مذکور است ابرهیم بن وصیف شاه در کتاب
اخبار مصر آورده که اول کسی که بآبادی مصر و بنا کردن اقدام کرد نقراوش بن مصرایم الاول بن
بن راویل بن آدم ع بوده چه که در میان اولاد هابیل را حضانه قابیل محاربت دست داد و بعضی از قابیل
شکست یافته در عالم پراگنده شدند جمعی بولایت مصر افتادند و چون در سمت نضارت آنجا را لایق
بغایت پسندیدند و طرح اقامت انداختند و جاهای مناسب ساختند و نقراوش مصر را احداث
کرده بنام پدرش موسوم کردانید و بعد از اتمام مصر شهر اسوس را باتمام رسانید و در تاریخ مصر مذکور
است که شهر اسوس در محل منصوره بوده و دار الملک را بسمت غربی رود نیل بمحل جیزه بنا نموده ابن
کثیر صاحب تفسیر کبیر گفته که نخستین کسی که بارض مصر در آمد شیث بن آدم ع بود آنگاه برادرزادهای آن
حضرت بدانولایت آمدند و آن ارض را الجول نام کردند و حسن بن ابی محمد الهاشمی المعروف با لصفدی
در تاریخ خود از صاحب تاریخ کبیر نقل کرده است که اول کسی که قبل از طوفان بدانمکان رسید و در
تعمیر و آبادی آن زمین کوشید نقطریم بن راویل بن آدم ع بود و از اولاد او تا زمان طوفان هجده نفر
حکومت نمودند بر این موجب **نقراوش بن نبیل** وی نخستین کسی است که در آن دیار حکومت داشت و
لوای اقتدار بر جمیع بلاد آن نواحی برافراشت و در علوم غریبه ماهر بود و استخراج معادن نمود و
طلسمات و نیرنجات وضع کرد و بعد از تمادی ایام روی بجانب دیگر آورد **مصرایم بن نقراوش** بعد از پدر
در ملک مصر تمکین یافت و بتحصیل سحر و نیرنجات شتافت و در آن ماهر و فائق گشت عاقبت الامر از
سرای فانی درگذشت **هیل بن نبیل** او برادر نقراوش و عم مصرایم بود و در علوم غریبه سیما در
کیمیا و سیمیا گوی از دیگران ربوده بود و در آن دو علم تالیفات کرد و چند جای طلسمات بعمل آورد **عیقام**
او نیز برادر نقراوش بود و در اتمام شهر اسوس مبالغه نمود و آنرا دار الملک ساخت و در فن سحر و عجایب

و نیرنجات و طلسمات مهارت داشت و مدت هشتاد سال لوای حکومت برافراشت در تاریخ مصر آمده
که حضرت ادریس ع در زمان عیقام باسمان صعود نمود عرناق بن عیقام بعد از پدر عریاق در مسند
سلطنت قرار گرفت و کلشن امتداد رونق و طراوت پذیرفت و ملک سودان را ضمیمه مصر ساخت
و رایات استیلا در اکثر بلاد بکرد و سنادر برافراخت در تاریخ مصر مسطور است که هاروت و ماروت
در عصر او در زمین بابل بقضای آسمانی گرفتار شدند لوخیم بن عریاق چون ملک الموت او را آب
زندگانی بدر وی عریاق بر چشید لوخیم بعثت هرچه تمامتر بر سریر ملک نشست و رسوم عدل و داد
بنیاد نهاد ملک را آباد و رعیت را دلشاد ساخت و بنیاد جور و عدوان را از جهان برانداخت هوصال بن
لوخیم پادشاه کامکار و سلطان معدلت شعار بود در آن کشور بجهت محل طلسمات بنا نمود و جهت شهر
در ساحل رود نیل احداث کرده و باقی شهر را از رخنه عرایس دیار بیگانه نگهداد و در انتظام مهام انام
قواعد دلپذیر بنهاد ندرسان بن هوصال وی خلق عظیم و کرم عمیم داشت و همواره تخم لطف و احسان
در زمین خاطر اکابر و اصاغر میکاشت و در مدت حکومتش اهل فساد در ولایت او پیدا نگشت و ادریس
از سرای سپنج درگذشت نوسیدن بن ندرسان بعد از پدر پادشاه شد و در روزگار او [illegible]
و هر کس بتحصیل علوم غریبه شناختی دخل موفور و در فن ناصحور نظم رسید در دولت و مکنت مرجع
بغایت رسید سهلوق بن نوسیدن سلطان نادر الزمان و دهقان عضا رای بود و چند بلاد را نگرد
ستاره عزم بگشود و در فن شعبده مهارت تمام داشت و در ملک صعید تردد را او پیدا کرد و از جهت
منزه مصر مقناطیس پیدا آورد سوریه بن سهلوق پادشاه با تمکین و شهریار سعادت قرین بود در
سلطنت آفتاب تابنده در چین خلافت سر بر می‌خراشد و هر کس را شهریار داد بهر از جان دوست می
کرد بر این هذا اکثر ملوک آن پادشاه صاحب جاه و جمال را اطاعت نمودند و ابواب بی دوری در کار
گشودند حبیب بن سوریه بعد از پدر اعلام اقتدار برافراخت و ملک را آباد و خلق را دلشاد ساخت
صناوش بن حبیب دارای هوشیار و جهاندار معرفت شعار بود لاجرم بسیاری از بلاد از دست دیگران
بی جنگ و ستیز بگشود افروش بن صناوش با اصناف فضایل و انواع کمالات آراسته بود و در عدل و داد
بر اکثر ملوک سبقت می‌جست دارمالیون بن افروش شهریار با هوش و پادشاه معرفت نیوش بود و در جمیع
امور بر سنت آبا و اجداد عمل مینمود فرعان بن دارمالیون اگرچه پادشاه رعیت پرور بود اما بحضرت
نوح ع ایمان نیاورد و او در زمان طوفان سلطنت کرده و فرعان آخر ملوک بنی قابیل بود در اخبار مصر آمده
که فرعان در زمان حضرت نوح ع بود و با حضرت عداوت می‌نمود او را حکیمی بود فیلون نام برما از کار

دانا و هواخواه امور را بینا بود و چون بعضی حکیم بر نوا انداخت که عنقریب طوفان عالم را ویران خواهد ساخت
بنا و این ابن حکمت فرعان رخصت طلبیده برسم رسالت بملازمت حضرت نوح روان شد و بعد از استحصال
شرف حضور آنحضرت بدایره ایمان در آمد و دختر خود را به پسران که حام نام داشت تزویج نمود و از آن دختر
فرزندی بیناخر بوجود آمد و آن فرزند را بیصر نام کردند و بعد از انقراض مدت طوفان حضرت نوح ع زمین
مصر را به بیصر داد و در حق بیصر دعای خیر نموده او را همراه فیلون حکیم بارض مصر فرستاد و حکیم در خدمت
بیصر بارض مصر توجه نموده در منزل عریش از بیصر پسری متولد شده بمصر موسوم گشت و چون همراهان حضرت
سایبان از حشیش بنا کرده بودند لهذا آنجا را عریش موسوم نمودند آنگاه بدیار مصر در آمدند و بعون الهی حکیم
بمصر شهری عظیم بانجام رسانید و نام آن را درسان کرد آیند لفظ درسان در لغت قبطیان بمعنی باب الجنه
باشد از عریش تا اکنار رود نیل که بیج مرحله راه است باغات خوب و عمارات مرغوب ساختند و قلاع متین و بقاع
دلنشین پرداختند و دفاین بسیار و خزاین بیشمار که حکمای مصر که قبل از طوفان مدفون و مخزون کرده بودند
و بعضی حکیم معلوم بود مصر بن بیصر اعلام نمود و مجموع آن خزاین را ضبط کردند و چون عمر حکیم هفتصد
هشتاد سال رسید بروضه رضوان خرامید حضرت وهاب مصر را فرزندی کرامت فرموده مصر او را
قبطیم نام کرده فقط طبقه قبطیان از نسل قبطیم بن مصر اند ابن زولاق در تاریخ خود آورده که اول کسی که
بعد از طوفان بزمین مصر در آمد بیصر بن حام بود و فرزند او مصر نام داشت از محل اسوان الی بحر قرم
چهل منزل است شهرهای خوب و قلاع متین بنا گذاشت و شهر مصر را سمت غربی رود نیل موسوم بجیزه اعلام
کرده اند و آن شهر تا زمان ارتفاع دولت اسلام دار الملک کشور مصر بود و پنجاه و سه نفر از آن فرقه حکومت
نمودند بر این موجب بیصر بن حام بن نوح ع اول کسی که بلاد دیار در آمد او بعد در آبادی انجا مبالغه نمود
مصر بن بیصر احوال او ما حال الامد کور شد مقیلام بن مصر بعد از پدر سر و سرور شد و پادشاه دانا بود و علم کیمیا
استخراج نمود و دفاین بسیار جمع کرد قبطیم بن مقیلام بعد از پدر پادشاه شد و لغت قبطیان را وضع نمود و
شصت سال پادشاهی کرد مقطریم بن قبطیم شهریار جبار بود و در زمان او ابن شداد قوم عاد را هلاک نمود
مدت چهار صد سال سلطنت کرد و در لوازم ظلم و جور اهتمام تمام بجای آورد بودشیر بن مقطریم والی کلام
پدر عدل گستر بود و در عدل و داد و تعمیر بلاد مبالغه نمود عدیم الملک بن بودشیر در ظلم او حکایات غریب نقل
نموده اند دائم الکیمیا از ان داد در کتاب ریاض السیاحه نوشته ام مقفاوش بن عدیم الملک بحکم یخرج الحی من المیت
بخلاف پدر مدت چهار صد سال داد عدل بداد و اساس سلطنت را بر انصاف نهاد مناوش بن مقفاوش
وی عالم بود بعلوم حکمت لیکن آن کوساله کاو پرستی را بدعت نمود و در طریق ستمگری فکرهای دقیق کرد

مرتیس الملک بن مناوش قریب هشتصد سال زندگانی کرد و حکمرانی یافت امر الامر بدار الملک منفیش شناخت
منقاوش بن مرتیس الملک مدت صد و اند سال داد حکومت داد عاقبت ماهی چاشت نشستن اجل افتاد و فرزند
منقاوش حصر و پسندیده خصال بود گویند در زمان آن پادشاه عمارت مصر و صعید بکمال رسید و بیت
برفوره بعد از پدر بتخت سلطنت عروج نمود و بعد از اندک زمانی جهان فانی را بدرود نمود فرعون الملک
و رتیب حسن صورت با حسن سیرت جمع داشت و مدت مدید لوای اقتدار در دنیا بر افراشت صابن بن قطیم
رو بعم فرعون الملک بود ایام حکومتش اینکه بود مرتوس بن فرعون الملک بعد از عم بجای پدر نشست و
ابواب جور و ظلم برجست و ملک شام را خواست مسخر نماید در اثنای راه سیل اجل آمد صبح عیش او را
بشام مبدل نمود ابشاد الملک بن مرتوس بعد از پدر پادشاه شد و بعضی از بلاد تکرور و سنار بحوزه
تصرف او در آمد صبا الملک بن ابشاد الملک پادشاه دانا در علوم غریبه بینا بود و مدت هفتاد سال سلطنت
کرده وفات یافت تدارس الملک بن صبا الملک پادشاه عاقل و فاضل بود در زمان او حضرت صالح علیه السلام مبعوث
گشته با حضرت ایمان آورده مالیق الملک بن تدارس مدت ده سال در غایت استقلال سلطنت نموده
در گذشت خربتا بن مالیق الملک مدت پنجاه سال حکومت راند و دولت و ثروت را بکمال رسانید چون صدای
ارجعی شنید به بازار بیش روان کرد کلکن بن خربتا پادشاه دوست نواز و دشمن گداز بود
او در تاریخ مصر داستانها نوشته‌اند طوطیس بن کلکن بعد از پدر پادشاه گشت و چون از زمانی
نفی در گذشت اولاد نداشت امنای دولت دختر عمزاده را بپادشاهی بر سریر سلطنت جای دادند و چون
انتشار یافت بود مردی از وی ظهور نمی‌نمود و مضمون خبر لن یفلح قوم امرهم امرأة در وی ظاهر بود
بنابر آن ولید بن دومع از زمین شام خروج کرده لوای تسخیر ممالک مصر برافراخت و اولاد و احفاد مصر را
نابود و معدوم ساخت و شش نفر از انطاقیه مدت هزار و پانصد و سی و اند سال حکومت نمودند
ولید بن دومع نخستین انطاقیه بود ع از فسادش هر چه گویم بیش بود ریان بن ولید پادشاه سعادت
انتباه بود و حضرت یوسف صدیق را تصدیق نمود مالک حق بن ریان بعضی گویند از جمله اعمام ریان بود
اما آنچه از کتب معتبره مصر معلوم میشود وی ولد ریان بود مقادیوس بن مالک حق بعد از پدر حکومت
یافت و الحقد زمانی بعمل خیش شتافت کناسیس بن مقادیوس بعد از پدر افسر شاهی بر سر نهاد و داد
عدل و داد بر روی روزگار صغار و کبار گشاد لاطیس بن کناسیس وارث اورنگ شاهی بود در
تمامت ممالک مصر را تصرف نمود بعضی گویند فرعونی که در کلام مجید مذکور است اشارت باوست اما
اهل کتب اسلامیه مسطور است و چون لاطیس با قومش در رود نیل و بقولی در بحر سویس غرق گشت

حکومت بخاندان قطیم انتقال یافت و هشت نفر از انطاقیه حکومت کردند درکون بن بطوس از نسل
قطیم بود اگر چه در صورت زن بود اما در سیرت مردی از وی ظهور می‌نمود بنابر عاقله بن حنله
عادله بود گویند دین موسی را قبول نمود بورش بن درکون دارای عقده گشای و داد و عدل آرای بود
و اکثر از بلاد مغرب و جنوب را مفتوح نمود مقاس بن بورش جهاندار عدل گستر و شهریار رعیت پرور
بود و بعضی از بلاد شام و عرب را ضمیمه ملک موروث نمود اشماریق بن مقاس پادشاه با مهابت بوده
اکثر ممالک تکرور و سنار و بربر و شام را مسخر نمود بلطوس بن اطارش سلطان بدنهاد و در حلقه اهل فساد
بود و در ظلم و جور گوی سبقت از فراعنه ربوده کار میبرد مالوس بن بلطوس بخلاف پدر خیر و نیکو سیرت بود
تعمیر بلاد و ترفیه عباد مبالغه مینمود مناکیل بن مالوس سلطان با عدل و داد و قهرمان نیکونهاد بود و در
دولت او الذ بود مرتوس بن مناکیل پادشاه عدالت دستگاه بود و بخت النصر در زمان او بلادت توسع
نمود در اخبار مصر آمده که بخت النصر بعد از قتل و غارت ملک شام بکشور مصر آمد با مرتوس مصاف داده
مرتوس مقتول شد و بخت النصر اهالی آنجا را بتیغ قتل عام کرد و در لوازم ویرانی و خرابی آنجا اهتمام تمام بجا آورد
چنانکه مدت چهل سال مصر خراب بوده دیاری در آن دیار نبود بسبب آنکه بخت النصر از حکما درخواست کرد
که نوعی سازند که در آن [illegible] عمارت قبول نکند حکما بنابر امتثال فرمان بخت النصر از خون بکار
و محض بطریق تدبیر امتزاج داده در بعضی نهاده بعد از چندگاه که آن بالدار از آن خبر رسید و چون سائر
آنکه بهر کرا افتادی همانجا روی بعالم فنا نهادی بعد از انقراض چهل سال الحکمای یونان و عقلای قبطیان
و رهنمای عالم بعوث بکنند که دفع و رفع آن بلیه را نمودند و در عمارت آن خراب آباد کوشیدند و چون قبطیان
از سایر فرق زیاده بودند لهذا حاکم از آن فرقه مقرر کردند و هفت نفر از انطاقیه حکومت یافتند آخر ایشان
مقوقس بود و جریج نام داشت و در سنه بیست هجری نبوی در محرم الحرام در روز جمعه با مر عمر بن خطاب
عمرو بن عاص بدیار مصر در آمده فتح نمود و مقوقس بطرف اسکندریه فرار کرد و هم در آن نزدیکی بعالم
دیگر آورده دولت آن فرقه منتهی گشت و صیت اسلام از ابواب کیوان در گذشت ذکر دار الملک مصر
که از ایام السالفه و دهر الماضیه گویند پوشیده نماند که قبل مذکور شد که مصر کشوری است اما تغلیباً دار
الملک آنجا را مصر نیز خوانند مانند شام و شیروان و کابل و کرمان و کشمیر و اینها اسامی مملکت است و
دار الملک دیار را بنام مملکت میخوانند و الا هر یک اسم شهر و مدینه علیحده است همچنین مصر را باسم مملکت
میخوانند و هر یک از شهرهای مذکور را در کشور خود بنام خویش میخوانند مثلا دار الملک کشمیر سرینگر
و دار الاماره شیروان شماخی و دار الحکومت کرمان گواشیر و دار السلطنه شام دمشق و دار الملک مصر

قاهره میباشد باقی حال اصل کشور مصر محدود است از طرف مغرب بولایت برقه و مغاربه و از جهت
مشرق بدریای قلزم و ممالک شام و از جهت شمال بدریای مصر و از جانب جنوب بصحرای سودان و نوبه
جمیع بلاد مصر بر عرض و بطول کشیده و ارتفاعش بعد نیل موقوف است و دار الملک مصر شهری عظیم
و بلده ایست کریم اکثر در زمین اهل نسبت و بلند اتفاق افتاده و سمت مشرق ان فی الجمله کوهی و سایر
اطرافش گشاده است از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات سح د و عرضش از خط استوا الرک اورده اند که
از زمان حضرت ابرهیم تا اوان حضرت یوسف اکثر طرف غربی رود نیل واقع بوده و از شهرها بلدی
بکمر رنج دور بوده و عمارات عالیه داشته و ارباب دولت بناهای خوب نموده بودند از انجمله حضرت یوسف
و عزیز مصر عمارات خوب ساخته و سایر ملوک نیز اثار مرغوب پرداخته بودند اکنون اکثر در دریای نیل
و بعضی از عمارات ان عیان است حالا از مصر عتیق نامند و در زمان حضرت موسی فرعون اکثر را باب
نیل نزدیک نموده و عمارات عالیه و بناهای خوب ساخت و باروی محکم از اهن و روی طرح انداخت و مصری
عظیم بجهة نشیمن خود بنا داده و بجا رجوعی اندوه نیل در شیبان دوان کرد و عمارات فراعنه تا اخر ملوک
فاطمی برقرار بود و چون عمرو بن عاص در سنه بیست هجری اکثر را مسخر نموده تا خراب کرده سمت شرقی
رود نیل بعمارت شهر جدید همت گماشت و ان شهر را فسطاط نام گذاشت عمرو عاص در فسطاط عمارات
محکم و بناهای مستحکم بنیاد کرده و از انجمله مسجدی از سنگ رخام و مقصوره از سنگ سفید بنا و دور
تمامت قران مجید را بنقاشی بران مقصوره نقش نموده و دران جامع چهار هزار جای قندیل و در و شمع قرار
داد و اتم گویند چهره بدید کرده ان تاریک دل باشد و اولیا آنجا بنیاد خصومت نهاد عبدالله بن طاهر ذوالیمینین
بعمارات فسطاط افزوده و خانهای دلگشا در انجا بنا نموده و در سال دویست و هشتاد و پنج هجری انقراض
عنبه افزوخت و اکثر عمارات و بیوتات فسطاط را بسوخت و خماروه بن احمد طولون ان را مرمت کرده در آن
جد و جهد در تعمیر ان بجای آورده و عمارت دیگر در غرب ان شهر بنا نموده و انجا را برقه موسوم فرموده بر محل
اندرس شامخی ایجاد و بنا ساز نهاد اعلا داده است و در سال سیصد و سی و دو و بقولی سیصد و پنجاه و
هشت هجری جوهر غلام المعز لدین الله فاطمی بحکم مولای خود در قرب فسطاط قاهره را احداث نمود و ان
چنان بود که چون کافور اخشیدی والی مصر بر وفات رسید و بواسطه قحط و غلا کار مصریان باضطراب
و اختلال کشید جمعی از روسای ایشان بکتابت معز لدین الله که در افریقیه مغرب بر مسند خلافت
متمکن بود نوشته دعا و التماس نموده که یکی از امنای خود را فرستد تا دیار مصر را باو تسلیم نمایند بنا
بر استدعای مصریان جوهر غلام خود را با صد هزار سوار روزبادة انهزار صندوق درهم و دینار

بطرف مصر ارسال داشت و جوهر با جمعیت هرچه تمامتر در سنه مذکور لوای اقتدار در ممالک مصر
افراشت و چون وقت زوال کنار مصر رسید جوهر شهر در بنا نمود بالشکر کما الحال بقاهره مشهور است
نزول نموده و در همان شب جهاد دیوار قاهره را با بعضی خانها اساس ساخت و چون اهل مصر روز دیگر
حسب هیئت بخدمت جوهر امدند از ان معنی تعجب نمودند و جوهر نام ان را منصوره گذاشت و چون معز
لدین الله از قیروان بمصر رسید اسم ان را تغییر داده قاهره نام نهاد و سبب ان بود که چون جوهر بنای
قلعه قاهره گذارد در ان اوان براحتیار کهنه و منجمین فرمان داد که طالع سعد اختیار نمایند و علامتی
را مقرر کنند تا اساس نمود و قوایم چند از چوب بر اساس گذاشت و در میان انها بر ان قوایم بستند و جرسها
بران ریسمانها مستحکم کردند که در هنگام ساعت کاهنان و منجمان ریسمانها را بحرکت اورند و در میان
جرسها را بصدا در اورده بنایان مشغول ساختن و انداختن گل و سنگ شوند بمن الاتفاق زاغی بر طنابی
نموده بر قوایم اساس نشسته جرسها بصدا در امدند و موکلان بگمان انکه کاهنان و منجمان ریسمانها را
حرکت داده اند فی الحال بنیاده عمله و فعله انداختن گل و سنگ مشغول شدند و بنایان در کار امدند چون
کاهنان و منجمان از ان اگاه گشتند فریاد بر اوردند که لا لا القاهرة فی الطالع مقصد جوهر ان بود که
طالع را اختیار کنند که ولایت مصر پیوسته در تصرف فرزندان و اولاد المعز بماند و چون معز لدین الله بدیار مصر امد
و قصه مسموع او شد اسم ان شهر را قاهره نهاد و کاهنان و منجمان عرض نمودند که اثار و شاع ملکیه چنین
معلوم میشود که بعد از مدتی بلاد مصر بتصرف ترکان در اید و بنا بر ان بود که همچنان شد که گفته بودند بعماراتی
قاهره بیفزودند و در استحکام ان مبالغه نمودند و در زیب و زینت ان بغایت بکوشیدند و در پهلوی قاهره
شهری ساختند بحسینیه موسوم گردانیدند و در دولت مستنصر فاطمی طریقه قحط و غلا در انجا بمرتبه که
مفلسان مستقرا میمردند بجای لحوم مرغان گوشت ایشان را میخوردند بدین سبب اکثر مردم هلاک شدند
و عمارات بسبب خراب گشت بعد از رفع ان بلیه امیر الجیوش در عمارات و زراعات ان مساعی جمیله ظهور
رسانید تا ملک ان را بحال اول مبدل گردانید و صلاح الدین ایوب در سال پانصد و هفتاد و دو هجری
ثلاثی سوختگیها نموده باروی بر ان کشید و در وقت انتهیت دو هزار رکن مقرر نمود اکنون انچه داخل ان
بارو است قاهره گویند صاحب معجم البلدان گفته که عمارت و کثرت مصر بمرتبه رسید که در ان زیاده از سی و شش هزار
مسجد و هزار و دویست حمام بوده فقیر گوید که شاید اکنون نیز بهمان قرار بوده باشد و یا اکثر نقل و نقاوت
کرده باشد عمارات مصر مشتمل بر سه طبقات است و مجموع بیوتات و عمارات فی از سنگ رخام در غایت استحکام
و همگی را تواشیده اند و مساجد و خوانق و مدارس و صوامع و حمامها و قبور بزرگان و امثال ان همگی از

ستونهای یکپارچه از سنگ مرمر سفید ساخته اند و هوای مصر بگرمی مایل و آب نیل بغایت معتدل و در
نهایت گواریدگی از کثرت ایستادن تغیر نپذیرد و عفونت و بوی بد نگیرد و رود نیل در جوزا و سرطان
و اسد و سنبله طغیان دارد چه که در آن اوقات در ملک سودان و سرچشمه آن باران بارد و چون غرب
شود طغیانش تنزل کند آنگاه زراعت نمایند و مدار ارتفاع انبار مصر بر آب رود نیل است و محصولات
آنجا بسیار نیکو می باید مانند گندم و برنج و شکر و پنبه و سایر حبوب بغایت خوب میشود و هندوانه آنجا
بسیار خوب و خربزه اش بسیار به میشود و انار ترش در آنجا بهم نمیشود و گویا که خاصیت آب رود نیل چنان
کرده اند و فتح انار ترش را شیرین میکند از غرایب آثار دار الاماره المؤید است که از سمت شرقی شهر در
بلندی اتفاق افتاده حصارش استوار و سر بفلک اثیر کشیده و دندانهای برج حصن کوهی گویا از سپهر
کرین و عمارات دلگشایش رشک خورنق و سدیر بلکه خورنق و سدیر در جنب آن کالعدم است حیرت و جمیع
عماراتش از سنگ رخام و مرمر تراشیده و یک عدد ستون یک قطعه سنگ که در آن عمارت استوار کرده اند و
سایر ستونهای آن از سنگ مرمر سفید بغایت که حقا عقل در دیدن از تماشای آن در سنگلاخ حیرت
و آن حصار بر آن شهر مشرف و مسلط است و از مزارات متبرکه آن گویند قبر زینب بنت امیر المؤمنین ع و سکینه و راس
مبارک امام حسین ع در اندرون شهر واقع است و زیارتگاه مردم آن دیار و مطاف طوایف صغار و کبار است
راقم گوید که صحت آنها بتحقیق معلوم نشده است و قبری در درون فرسخی دمشق میباشد گویند قبر زینب رضی الله
عنها است قبر شافعی در محل بقعات و آن سمت جنوب شهر اتفاق افتاده و قریب ده هزار خانه در اوست
و مزرعه مضافات اوست و قبر محمد بن ابی بکر و قبر ذو النون و عمر بن الفارض و سید احمد رفاعی در خارج
شهر و سمت قبلی واقع است و قصبه بولاق که عین الشمس نیز گویند در نیم فرسخی و طرف غربی شهر اتفاق افتاده
و جوانب او گشاده است و در کنار رود نیل واقع شده قریب پنج هزار باب خانه آباد در اوست و شهر مصر
باغات خرم و بساتین چون ارم فراوان دارد و بالجمله شهر مصر سواد اعظم و جای معظم است چنانکه
از حد انطاکیه بخط مستقیم الی ساحل فرات و از فرات الی کنار جیحون الکبیر الی ملک ستی طولا و از باب
الابواب دربند الی ساحل بحر محیط عرضا بحسب وسعت و عظمت و جمعیت و جامعیت و بکثرت دولت و
ثروت و برکت و زیب و زینت چنان شهری دیده نشده و مثل آن مدینه منظر نیامده سکنه آن اکثر اهل
قوم عرب شافعی مذهب اند و حنفی و مالکی نیز بسیار اند و قبطی و یهود و نصاری نیز در آنجا مسکن دارند و
اقل قلیل شیعه امامیه اند تخمینا صد هزار باب خانه آباد در اوست و چندین ناحیه معموره و بلاد مشهوره
مضافات اوست مردم مصر عموما قوی هیکل و تنومند و گندم گون و مستوی الخلقه و عظیم الجثه میبود

هوش

هوش ادا سند و دختران صاحب جمال و با غنج و دلال و پیرانش حسن اعتدال دارند و سالکان مسالک
طریقت از سلاسل متفرقه در آنجا بسیار اند و عموما سکنه مصر نیشم پوش باشند و چندان در قید عصمت
و عفت نباشند و از محالات سخن رانند و اموری که واقع نشده از آن گفتگوی کنند و حبوب و غله در جوع
نمایند و شهوت دوست باشند و وجود بخشند و مهمان نواز و غریب پرور و ملایم گوی و متواضع
باشند و خواص ایشان هوشیار و پسندیده اطوار و پرهیزکار و نیکو کردار باشند و ارباب فضل و کمال
و اصحاب عرفان و حال را دوست دارند و بر استرضای خاطر ایشان همت گمارند جمعی کثیر و جم غفیر از
انبیاء عظام و اوصیاء کرام و حکما و علما و غیرهم از آنجا ظهور نموده اند و اکثر انبیاء بنی اسرائیل و حضرت
موسی و هرون و یوشع از آنجا بوده اند و چون ملک مصر در زمان خلافت عمر بن خطاب بدست اسلام
افتاد در زمان خلفاء اربعه یکی از اولیا ایشان مشیت مهام آنجا بدو میدادند تا آنکه ملوک بنی امیه علیه
نموده احکام آنجا تصرف نمودند و بعد از انقراض دولت ایشان گماشتگان خلفاء بنی عباس ضبط
مینمودند و همواره اولیاء ایشان عمال را متصرف بودند تا آنکه ملوک اخشیدیه ظهور کرده و پنج نفر
از ایشان مدت سی و پنج سال سلطنت نمودند تا آنکه آفتاب دولت ملوک بنی فاطمه از سمت مغرب طلوع
کرد و ابتدای دولت در سنه دویست و نود و شش هجری بود و ایشان چهارده تن بودند و مدت دو
و هفتاد و چهار سال خلافت نمودند آخر ایشان العاضد لدین الله بود که در سنه پانصد و شصت و هفت
هجری درگذشت و دولت ملوک ایوبیه در آن دیار ظاهر گشت و یازده نفر از آن فرقه سلطنت کردند و آخر
ایشان الملک العزیز بود که در سنه ششصد و پنجاه و پنج هجری در حمام بدست جراکسه بقتل رسید و دولت
ترکان در آن دیار ظاهر گردید و آخر انقطاع تمام بوده که بدست سلطان سلیم خان رومی که آمد
و ایام حکومت ایشان با آخر آمد از سنه نهصد و بیست و سه هجری تا حال که هزار و دویست و چهل و ... هجری
در تصرف دودمان آل عثمان است و تفصیل این اجمال در کتاب ریاض السیاحه مسطور است **ذکر**
بعضی از مشاهیر آن دیار بطریق اختصار فقیر مرقوم مدتی در آنجا بود و در مدینه مصر ارباب کمال و اصحاب حال
بسیار دیدن از ان حسن و جمال و صاحبان جاه و جلال زیاده از حد و چون ملاقات نمود که اکثر مجموع ایشان
مذکور شود هر آینه دفتری طولانی گردد لهذا بذکر دو سه کس از ایشان اقتصار مینماید **ذکر شیخ محمد** مرحوم
لبیب و ادیب و صاحب فضایل بود و در اکثر علوم ظاهری بامثال و اقران تفوق میجست در کسوت
درویشان و هم در سیرت ایشان بود فقیر قریب سه ماه در خدمت آن عزیز بسر برده و در آن مدت لوازم
صحبت و محبت بجا آورد الحق در اکثر علوم غریبه بی همتا بود علی الخصوص در فن جفر و رمل و اعداد

و نجوم توانا می شود فقیر روزی معروض داشت که اگر فصلی از علم اعداد و حروف و شطری از قواعد آن
بیان نمائی از مکارم اخلاق تمام بعید نخواهد بود در جواب فرمود که در علم اعداد و حروف در هر
لغت تالیفات خوب نموده اند و طریق تحقیق آنرا باحسن وجهی نموده اند و تو لغت ترکی و تاجیک را و عربی
میدانی و بر لغات اکثر طوایف امم دانائی بکتب ایشان رجوع نمای و از قواعد این علم بهره مند شو
فقیر گفت که اگر کسی علم طب بخواند و یاقوت خواندن و دانستن بهرسانند مجرد خواندن و یاد داشتن
آن طبیب نمیشود و معرفت تمام حاصل نمیگردد و همچنین اگر کسی کتب علم کیمیا را بخواند کیمیاگر نمیشود
و کذلک سایر صنایع و فنون بمجرد خواندن و دیدن و دانستن کسی بمراد نمیرسد مگر آنکه استاد آن علم
را تحصیل نماید و آن نوعی فرا گیرد و معنی خذ العلم من افواه الرجال را در نظر دارد و مضمون العلم فی الصدور
لا فی السطور را در یابد و بعمل پیش نماید نه آنکه بمجرد خواندن علمی و مطالعه فنی خود را استاد داند که
محض استماع و شنیدن خوبی را مرشد نشناسد ... و از عالم دانش مهجور است بعد از
استماع این کلام قواعد چند فرمود که خلاصه آنها این است بدانکه در آداب خواندن حروف و اسماء حسنی
چند شرط است که تا تاثیر آن اتم و مفید آن اکمل باشد اول خود را از خیالات فاسد معزا داشتن
دویم از لقمه حرام و شبهه احتراز نمودن سیم ملتزم صوم و صلوة و صدقه بودن و بقدر مقدور تصدق
نمودن چهارم ترک کل ذوات الروح کردن مگر آنکه معین باشد برای عددی و ذکری پنجم از استاد دعا
گرفتن و از مرشد رخصت خواستن چه که باذن استاد سعی و عمل مفید است ششم لباس پاک
و کسوت طاهر پوشیدن هفتم پرهیز از حلال و حرام کردن و از حد اعتدال تجاوز نمودن هشتم رعایت
زمان و مکان نمودن چه در هر زمان و مکان نتوان باعداد و اذکار مخصوص متوجه شد نهم
اختیار خلوت و عزلت کردن و ترک معاشرت و مجالست نمودن دهم ترک صحبت زنان نمودن و اختلاط
آنان و فرزند نکردن یازدهم بخور مناسب اوراد و اذکار سوختن دوازدهم تقسیم تلاوت حصری و اطلاقی
نمودن حصری آنست که نصاب قرائت را معین کرده باشند بعدد معلوم و این طریق اتم و اکمل است و
اطلاقی آنست که چندانکه بتواند بخواند عدد معین ندارد سیزدهم در اختیار خلوت باید که وسعت
فضای آن همان قدر باشد که نماز ایستاده توان کرد و کسی را در آن راه نباشد و زمین بجز حصیر نباشد
و همیشه مطیب و معطر بوده باشد و بجز ذکر و صلوات کار دیگر نشود چهاردهم باید که زبان با دل
موافقت نماید و دل با زبان مرافقت کند پانزدهم ترک سجع و تکلف در دعا و مناجات نماید و از کلام
مردف و مقفا احتراز کند شانزدهم حفظ عدد دعا تمام کند و اگر تلاوت حصری است ترک ننماید لابعض

بین الوقت نماید تا آن عدد بنصاب نرسد در اثنای آن تکلم نکند هفدهم نفث یعنی قبل از شروع دعا
ابر و سوره که وارد است خواند و بخود بدمد هجدهم در اخذ ملاحظه قلم جدید و مرکب الوان قلمی که یکبار
نتراشیده باشند و بآن حرفی رقم نزده باشد اصلا روا نباشد که جزئی از اعمال بآن نویسند و از برای
هر عمل لونی خاص از مداد اختیار باید کرد مثلا در اعمال محبت لون سفید و سبز و زرد اختیار کنند که بکواکب
سعد تعلق دارد و در عداوت لون سیاه و کبود و سرخ اختیار کند که بکوکب نحس تعلق دارد نوزدهم در
رعایت اوراق و جلود و صفایح و امثال اینها کوشند زیرا که بعضی اعمال است که بر کاغذ باید نوشت و
بعضی را بر حریر و بعضی را بر اوراق اشجار و بعضی را بر پوست آهو و شیر و غیره باید که عامل رعایت این اعمال
بکند تا تاثیر تمام بخشد بیستم توجه تام است بصورت خط و امعان نظر بآن و اشتغال قوت خیال با
مرکبات و ضبط و حفظ مکتوب معلوم در موم سفید یا کرباس کبود و یا پارچه حریر بدانکه اول چیزیکه بر عامل
لازم است دانستن طبایع حروف است زیرا که هر حرفی طبیعی خاص و مزاجی مخصوص دارد بعضی حار و بعضی
بارد و بعضی یابس و بعضی رطب است و بعضی را مرکب القوی یا مرکب از حرارت و یبوست و برودت و رطوبت
در میان علمای مشارق و مغارب در طبایع بعضی حروف اختلاف است بنا بر اختلافی که در ترتیب حروف
جمل است طبایع حروف بقول علمای مشارق حروف ناری این است اج ذ ش ظ ف و حروف هوائی
این است نخ رض غ ل ه و حروف مائی این است ث دس طف م ی حروف ترابی این است
بح ص ع ك و حروف طبایع بقول علمای مغارب ناری این است اهطم فش ذ و حروف
هوائی این است ج زك س ق ث ظ حروف مائی این است دح لع رخ غ حروف ترابی این است
ب و ی ن ص ت ض و حروف ناری جمل مغاربه مرکب این است اهطمفشذ و هم مرکب است از
حرارت و رطوبت و حروف هوائی بدین ترکیب است جزکسقثظ و هم مرکب از حرارت و رطوبت و اما حروف
مائی بدین ترکیب است دحلعرخغ و هم مرکب است از برودت و یبوست محقق گفته که نه حرف از
حروف بیست و هشت کامل مرکب القوی است اول ه و آن ترابی و هوائی است دویم ج و آن نیز ترابی
و هوائی است سیم ط و هم مائی و ترابی است چهارم ی و آن ناری و مائی است پنجم ل و آن ناری
و ترابی است ششم س و آن مائی و هوائی است هفتم و و آن نیز مائی و هوائی است هشتم ق و آن
ناری و مائی است نهم خ و آن ترابی و ناری است اکنون بدانکه خواص اسماء الله از شرح و بیان
مستغنی است و هر کس بقدر دید و بینش خود بیان کرده است و ائمه زمره انبیا و اوصیا و اولیا
علیهم السلام از خواص اسماء حسنی بیان نموده اند بقدر ادراک سایل و مخاطب فرموده اند مع هذا در ...

اسماء الله دفترها ساخته اند وکتابها پرداخته اند چنانکه محمد غوث گوالیاری وشیخ احمد بونی وشیخ
محیی الدین اعرابی وابوحامد غزالی وشیخ معین الدین اسفراینی وکمال الدین معین سبزواری وسید
نعمة الله کرمانی وشیخ ابوسعید یمنی وسید محمد مصری وشیخ عبد الغنی نابلسی وامثال ایشان لا تعد و
لا تحصی فقیر در شرح اسم الله وکلمهٔ لا اله الا الله کتابی دیدم قریب دوازده هزار بیت ودر آخر
آن کتاب مؤلف آورده لو کان البحر مدادا لکلمات ربی الی آخر الآیه نوشته بود اما بموجب ما لا یدرک
کله لا یترک کله اندکی قلیل از خواص بعض از اسماء الله نوشته میشود الجلیل هر که این اسم را با مشک
وزعفران وگلاب در ساعات شریف بر قدح چینی بنویسد ومحو کرده بیاشامد در میان خلق عزیز
وبزرگ گردد واگر این اسم را بعدد مجمل این حروف که هفتاد وسه است بر قدح چینی بنویسد وبیاشامد
اثر وخاصیت دارد ابجد کن شناسم باشد الرافع هر که در نیم شب دست بدعا برآورده صد بار این اسم
بخواند بی مدخلان جاه ومنزلت وی افزون گردد واگر بعدد مجمل او که سیصد وپنجاه ویک است بخواند
اثر او بلیغ باشد المعز هر که چهل روز متصل بعد از نماز صبح چهل ویکبار بگوید این اسم را در دلها
عزیز ومکرم شود وهرگز محتاج نگردد العلی هر که هر روز صد وده بار این اسم را با شرایطی که مذکور شد
بخواند خواه بیاء ندا وخواه بالف لام تعریف در خبر بلند پایه شود واگر فقیر بود غنی گردد واگر غریب افتد برکت
این اسم زود بعافیت وغنیمت بوطن مراجعت کند القهار هر که این اسم را بنیت دفع ظالم هفتاد هزار بار
بخواند بشرایط مذکور حق تعالی کار او را کفایت کند وهر که بجهت قلع وقمع اعدا هر روز سیصد
شصت بار که عدد مجمل اوست بعد از نماز صبح بخواند واگر بعدد مفصل که چهارصد ونود وشش است
تکرار کند اولی باشد دفع اعدا نابود شوند وهر که این اسم را بطریق اطلاق بسیار بخواند محب
دنیا از دل او زایل گردد المذل در شرح اسماء الله مذکور است که هر که از ظالمی خوف کند هفتاد وپنج بار
بگوید وسر بسجده گذارد ونام وی برابر برد وبگوید اللهم خذ لی حقی من فلان بن فلان حق تعالی شر ظالم
را کفایت کند واگر بعدد مجمل او که هفتصد وهفتاد است با مفصل که عددان هشتصد ونود ودو است
بخواند اثر قوی تر کرده الحفیظ هر که از تیر وخوف باشد این اسم را با شرایط خود کتابت کند وبر
بازوی خود بندد ایمن وسالم گردد واگر بعدد مجمل او بنویسد اولی باشد واگر کسی در سفر [illegible]
مداومت نماید از جمیع آفات ومخافات محفوظ ماند طریق تکرار آن بواین وجهات بعد از ذکر
الحفیظ یا حفیظ احفظنی فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین الرقیب اگر کسی هفت بار این اسم را
بخواند وباهل وعیال ومال خود بدمد وسفر رود همگی در حفظ وحمایت باری تعالی باشد

بسم الله الرحمن الرحیم
یا مالک الملک
انت علی کل شیء قدیر
حق تعالی مالک الملک
است یعنی [illegible]
مالک [illegible]
[illegible]
ذالک
[illegible]

تا وقتی که سلامت مراجعت نماید واگر بعدد مجمل یا مفصل ورد سازد وهر روز بخواند اولی بود الرقیب
چون صاحب رعب وترس این اسم را بعدد مجمل یا مفصل بخواند ورد سازد خوف از آن کس زایل شود
المؤمن هر که این اسم مداومت کند شک وشبهه از دل او زایل گردد ویقین کند الرحیم اگر کسی صد بار
بخواند نفس خود مشفق ومهربان گردد واگر بنیت کسی بخواند آن کس نسبت بوی مهربان شود اللطیف
در شرح اسماء الحسنی مذکور است که این اسم از میان اسماء ممتاز است ودر جمیع آلام واسقام ونوایب بعضا
قریب الاثر است ودر اوقات محن وشداید بغرابت فایده است الودود اگر کسی جهة الفت ومحبت ازدواج یا
برای دیگری هزار بار بخواند وبر طعامی بدمد واگر در هر صد بار بدمد میان ایشان محبت عظیم پیدا
شود واگر کسی این اسم را بر حریر سفید بنویسد سی وپنج بار وقتی که قمر در شرف بود متصل بمشتری نظر
مودت باشد پس آن نوشته را با خود دارد محبوب القلوب شود وهر که بتکرار مداومت کند نعمت
الهی بروی دایم گردد اگر کسی هر صباح وقت طلوع آفتاب این نوشته را بجوش آورد [illegible]
وبحضرت رسول صلوات فرستد آنحضرت را در خواب مشاهده کند قاعدهٔ نوشتن آنکه سی وپنج بار
کتابت کند وسی وپنج بار محمد وسی وپنج بار احمد رسول الله رقم زند واین کتابت را بعد از نماز جمعه کند
وهمراه خود نگاه دارد الباسط هر که این اسم را ده مرتبه دست بدعا برداشته ده بار بگوید وبروی
فرو دارد هرگز بذل سؤال محتاج نگردد واگر بعدد مجمل او که هفتاد ودو است این عمل کند اثر آن
قوی تر باشد واگر کسی چهار روز متصل هر روز چهار ساعت بنجوم متصل این اسم را بخواند حق تعالی
وسعت رزق بوی عطا کند واگر هفتاد روز لا ینقطع هر روز بعد از نماز صبح هفتاد ودو بار بخواند
حق تعالی دل او را بر طاعت خود ثابت گرداند الرازق اگر کسی قبل از نماز صبح در چهار زاویهٔ خانهٔ خود
ده ده بار یا رزاق بخواند وآغاز از دست راست کند وبجانب قبله بایستد در زود از فقر وفاقه خلاص شود
الغنی اگر کسی هزار وهفتاد ویکبار بخواند غنی شود ومحتاج نگردد الواسع اگر کسی این اسم را بعدد
مجمل یا مفصل آن بخواند توانگر گردد الشافی اگر کسی این اسم را در صحیح در ساعت مناسب وضع کند
ظرف چینی بعدد او بنویسد وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین
الا خسارا وبآب طاهر بشوید وبه بیمار صاحب مرض بدهد شفا یابد الصمد اگر کسی مداومت باین اسم
کند آثار تجلی صمدانی بر او ظاهر شود واز رنج گرسنگی وتشنگی برهد القابض اگر کسی این اسم را بر چهل
لقمه نان بنویسد ومدت چهل روز تناول کند در آن ایام بعدد مجمل او نیز بخواند از رنج جوع خلاص
گردد الحمید اگر کسی بعد از نماز صبح نود ونه بار بخواند بر خود بدمد صحت وعافیت ماند ودر دنیا

مردم مکرم و محترم باشد **الحلیم** اگر کسی این اسم را بطریق اطلاق بخواند صفت حلم در وی حاصل
شود **الحکیم** اگر کسی بر سبیل اطلاق این اسم را بسیار بخواند حق تعالی دل او را مخزن حکمت خود کرده
و از زبان او عیون حکمت را جاری سازد **الرحمن** اگر کسی این اسم را هر روز بعد از نماز فریضه صد بار
بخواند غفلت و نسیان از دل او زایل گردد و اگر بعدد مجمل او که دویست و نود و هشت است
بخواند اثر او قوی تر گردد **الرشید** اگر کسی این اسم را ورد سازد طریق سداد و سبیل رشاد یابد و
اگر در وقت مباشرت زوجه این اسم را بسیار بگوید فرزندی که از آن نطفه حاصل شود صالح و متقی
گردد **الباعث** اگر کسی در فراش دست بر سینه نهاده این اسم را صد بار بخواند دل مرده او زنده شود
و باطن او بانوار صفات گردد و اگر بعدد مجمل او که پانصد و هفتاد و سه است بخواند اثر آن قوی تر باشد
الغفور اگر کسی هر روز هزار و دویست و هشتاد و شش بار بخواند ظلمت و تاریکی از دل او زایل گردد
الفتاح اگر کسی بعد از ادای نماز صبح دست بر سینه گذارد و هفتاد بار یا فتاح بگوید ظلمات از دل او
زایل شود **القدوس** اگر کسی بعد از نماز ظهر یا بعد از هر روز تا طلوع خورشید صد و هفتاد بار این اسم را بخواند
مطالب دنیوی و اخروی او حاصل گردد **الحق** اگر کسی بعد از هر فریضه صد و هشت بار این اسم را بخواند
او را علم قرآن حاصل شود **العلیم** اگر کسی این اسم مداومت کند علوم غریبه بر او ظاهر شود والله اعلم بالصواب

ذکر محمد علی پاشا شهریاریست دولتیار و خسروی عدالت شعار بود باصابت رای و حسن تدبیر و صفوت
ضمیر بر اکثر ملوک زمان تفوق مینمود اصل آن شهریار از نادران بلاد روم ایلی و از اواسط الناس
آن دیار بود و بنیروی بخت و مساعدت اقبال در خدمت خورشید پاشا بولایت مصر آمده در اندک
زمانی بوزباشی گشت و بعد از انقراض دولت خورشید پاشا در زمان خسرو پاشا مین باشی شد با بیر
مدتی از امثال و اقران خویش درگذشت و چون ایام دولت خسرو پاشا بنهایت رسید محمد علی پاشا ترقی
نموده پاشای آن دیار گردید و اعدای ملک و ملت را در قلیل فرصتی نابود و ناچیز ساخت و حکام
قدیم و خاندان عظیم انگار از بر انداخت و در حکومت چنان استقلال یافت که خواندگار روم از وی در حساب
شد و سالهای فراوان که حرمین الشریفین در تصرف ملوک وهابی بود بحیطه تصرف در آورد و خاندان
سعود بن عبد العزیز وهابی را ناچیز کرد و طریقه مذمومه باج گرفتن از حجاج در مکه معظمه موقوف نمود
و ابواب عواطف بر روی روزگار اهل ایران بگشود و در مصر جهت زوار و مسافرین بیوتا مقرر فرمود
که در ماهی نفری دوازده درهم نقد با مطعومات و ماکولات بدهند و بنای ارباب استحقاق بلاد
مصر و اهل عجم بر آن شهریار موقوفات معین نمود که از وجه معیشت بدهند فقیر گوید که با آن شهریار معدلت شعار

ملاقات روی داده و صحبت دینا بیما بین اتفاق افتاد فی الواقع آن شهریار در حلم و تمکین و جود و سخا
و حسن تدبیر بی عدیل و نظیر بود و با وجود مشاغل جهانداری و کثرت امور ملک گذاری هر روز بوقت
معین با اهل عرفان و ارباب وجدان مجالست و مصاحبت مینمود و از لوازم اخلاص و ارادت نسبت
با ارباب معرفت دقیقه مهمل و معطل نمیگذاشت و همواره تخم لطف و احسان در زمین خاطر اصاغر و
اکابر میکاشت و مکرر فرموده که این دولت و بزرگی از همت درویشان بمن رسیده از توجه گوشه نشینان
ملک مصر مسخر من گردیده از تقریر آن امیر که خود گفته چنان معلوم میشد که طریقه نقشبندیه دارد اما از جمعی
فقرای صحیح القول استماع افتاده است که جناب عمدة العارفین حسین علی شاه اصفهانی قدس سره العزیز
هنگامیکه عزیمت مکه معظمه نموده بود چند بعد از مناسک حج بیت الله الحرام و زیارت خیر الانام در آن دیار
شهریار بخدمت آن بزرگوار رسیده بود و نظر کلی و فیض تمام از آن جناب گرفته بوده است موید این قول آنکه
که با فقیر کمال محبت و مودت اظهار مینمود با وجود آنکه از این جانب غایت احتراز بود چنانکه مبلغ
کرامند برسم نذر بها داد فقیر قبول ننمود و آن شهریار همچنان در مقام محبت و اخلاص بود و ساعت بساعت
محبت را زیادت مینمود روزی فقیر را گفت وقتی که ترا با حق جل و علا خلوتی باشد ما را بخاطر بیار
و در آن وقت همتی در کار ما بکمار فقیر گفت در آن وقت خود را فراموش دارم و ترا در آن هنگام کجا بخاطر
آرم بار دیگر باز گفت که وقت دیگر در حق ما دعا کن گفتم دعا نزد شما است و دعا طلب نمودن از
دیگران نه روا است **نظم** سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت زبیگانه تمنا میکرد
آن شهریار پرسید که این سخن را چه معنی است گفتم که اگر جمهور رعایا از شهریار راضی و خوشنود باشند
عاملان و کارگذاران تو بتیغ جور دل زیردستان نخراشند البته برای دوام دولت تو دست بدعا
بردارند و مراسم ثنا بدرگاه خداوند بنده نواز جهت قوام حکومت تو بجای آرند و اگر جور و ظلم عاملان
طریق فسق و فجور پیمایی بادنی زمان هلاک شوی و دولت تو منقرض گردد چون شهریار این سخن را
استماع نمود بگریست و گفت که تا الان از این معنی غافل بودم و میان فقیر و آن امیر سخنان بسیار روی نمود که ذکر
همه باعث طول کلام خواهد بود **ذکر ابوالفضایل الشیخ موسی** وی فاضل کشور مصر و عالم عصر بود و در علوم
ظاهری در آن بلاد کسی با او برابری نمینمود از غایت فضل و کمالی که داشت او را ابوالفضایل میگفتند و مذهب
شافعی داشت و در اخلاق و مکارم احوال نظیر نداشت و قریب سی هزار حدیث نبوی او را حفظ بود و
کتاب فتوحات مکیه حفظ کرده بود و ساکنان آن کشور بدان رجوع میکردند و مصریان مرید و معتقد آن بودند
و مطیع وی بودند روزی در حضور جمعی از اکابر و اعیان مصر از فقیر استعلام نمود که تو از شیعیان امامیه

وجه صواهم ودنا بنیز دیده ام که سلطان مفضل شاه پادشاه عجم مرکز سلطنت خود را دار الخلافه معموره
و خویشتن را خلیفه عالم و حکمرانان بیدانند یا بفتوای علماء ایران و بحکم قضاة ایشان است یا بفرمان
خود است و دیگر آنکه سلطان ایران خود را خلیفه اهل ایران میداند فقط یا آنکه خلیفه جمیع مسلمانان
و در هر حال این اعتقاد خلاف مذهب امامیه و طریقه مشرب اثنی عشریه است دیگر بار پرسید
که شنواتر استماع نموده ام و از بسیاری ثقات شنوده ام که پادشاه ایران تمثال و تصویر خود را
کشیده در بلاد محروسه خود ارسال گردانیده و جمهور ناس را امر نموده که هر وقت معین بدان صورت سر فرود آرند
و لوازم احترام نسبت بدان نقش واجب و لازم شمارند و این نیز خلاف مذهب اسلامیه و دین محمدیه است آیا
این خبرها راست و یا کذب کدام است یا خلاف واقع است فقیر عرض نمود که حصول امثال این اخبار و این گونه تحقیقات
رسالتی و طریق تحقیق این گونه خبر جویی را از فقیر مناسب موقع آنکه از سؤال امثال این کلمات فقیر را معاف
دارید و تحقیقاتی که در آن فایده اخروی باشد چیزی بپرسید آنگاه گفتم اگر اجازت باشد از جناب تو سؤالی علیم و
دعوی نمائید طریق تحقیق جواب فرموده سؤال کن گفتم که آیا شیطان بخیر و شر و نفع و ضرر دانا و بینا و بحسن و
قبح بینا است یا نی فرمود بلی عالم و دانا است فقیر گفتا با خلفای ثلاثه هر چند و شر را بیدانستند از جواب
سکوت فرمود دیگر بار پرسیدم که تو را افهم است به رسول اکرم ص که بیان فرمائی که جناب تو اعلم و دانا تر است
یا آنکه خلفای ثلاثه در جواب فرمود که ایشان بحسب معنی افضل بودند چه که فیض از صحبت حضرت رسول
اقتباس نموده اند فقیر گفت که سلمک الله با شیخ سکوت اولی بهتر از این جواب بود زیرا اگر از تقریر جناب تو مفهوم
شد که تو در علوم ظاهریه از ایشان اعلم و دانا تری و در فضایل صوری بر ایشان مقدمی که بر امام زمان و خلیفه
دوران در علمی و فضلی مقدم باشد خلافت و امامت حاضر را سزاوار نباشد و اگر روا باشد بیان نمای که
از حیثیت فاضل مصری فرمود که کلام تو بکلام فرقه روافض شباهت تمام دارد بیهوده احتراز از این گونه
و حذر کن از این گونه سؤالات و از طریقه آبای خویش تجاوز مکن و بر مسلک سلف ثابت باش و السلام علی تابع الهدی

ذکر محله وی شهری است خوب و با امتیاز ما بین قاهره مصر و دمیاط واقع در زمین هموار اتفاق افتاده
و جوانب آن بعمارت کشاده است و قریب پنج هزار خانه در او است و قرای دلکشا و مزارع بهجت فزای مضافات
فقیر در آن دیار دو روز دیده و ناس بر رسید صاحب احوال بود روزی با این فقیر خطاب کرده فرمود که
جهد نمائی که مظلوم باشی نیز آنکه دل مردم خراب نی نیز آنکه مظلوم در هر حال مرحوم و ظالم بهمه احوال از رحمت حق
محروم است باری تعالی مظلومان را رحمت کرده و ظالمان را لعنت کرده که را این در درگاه الهی شوند و
لعن ابدی گرفتار آمدند ظالم بودند بر مردم ظلم می نمودند و الا محمد او رسول قبول بودند و اعتقاد بانبیا و رسل

داشتند و صوم و صلوة و سایر عبادات بجا آشتند و جهاد و اجتهاد میکردند و افعال حسنه و اعمال نیک
بجای می آوردند چون بطریق ظلم و جور عمل مینمودند و وضع شیء در موضع لا یلیق میکردند لاجرم ملعون و
مطعون گشتند و لعنت ابدی را در گردن هستند و السلام علی تابع الهدی **ذکر منصوره** مدینه ایست معموره
وی در پنج فرسخی شهر محله واقع و جوانب آن بعمارت واسع است در کنار رود نیل اتفاق افتاده و متنزهات
در آنجا مهیا و آماده است و پنج هزار باب خانه آباد تخمینا در او است و نواحی معموره و قرای مشهوره مضافات
اوست مساجد دلکشا و خوانق بهجت فزای دارد و باغاتش نیز فراوان است و سایر چیزهای آنجا مانند محله
و دمیاط است **ذکر منفلوط** بفتح میم و سکون نون و ضم فاء و لام مع الواو و سکون طاء مؤلف شهری است عظیم
و مقامی است کریم و مشتمل است قریب ده هزار باب خانه معموره و اقسام متنزهات در آنجا موفور است از بلاد
صعید و در ساحل رود نیل واقع قریب بجبل دور و از اقلیم سیم و هوایش ملایم اگرچه در تابستان گرمی مایل است
و آبش خوب و باغاتش فراوان و مرغوب مسکن ارباب شوکت و مأمن اصحاب حشمت اکثر مردم آن دیار تمکین و
با وقار و مروت و فتوت شعار و صاحبان دولت و ثروت اند و عموما قوم عرب و شافعی مذهب اند و سنی
دین می باشند فقیر در آنجا اشخاص صاحب معرفت و مروت و خداوند کرم و سخاوت و اهل فتوت و محبت دیدم
و ملاقات نمود که بعضی از ایشان را در کتاب ریاض السیاحه ذکر نموده ام اما اینجا بذکر یکی که کتاب محبی
نماید **ذکر ابرهیم بیک** وی بیگلربیگی کشور مصر و صعید بود در شجاعت و سخاوت و عدالت گوی
سبقت از ملوک زمان میربود همه اوصاف حمیده آن امیر لازم بود مگر بذل و احسان که متعدی داشتی و همه
اخلاق پسندیده آن امیر خاص بود الا جود و کرم که عام و در نزد یک خلق کریمش تا هر گدای مسکین و فقیر
عجبش عبرت افزای در عدت بود و در روزی با اخوان کرم از فقیر سؤال نمود که در کشور ایران آیا صاحب جود و
کرم دیدی که صد هزار دینار بکسی عطا کند و بخشش نماید و حال آنکه یقین داند که وی آنها هرگز نخواهد دید
بلکه نام و نشان او را نیز نخواهد شنید فقیر عرض نمود صد دینار داند بلکه عرض و خیال دیده نشده است
که کسی بکسی عطا کند لکن استماع نیز نکشته است الا آنکه در ملکه نادر یک دیگر بار پرسید که در ایران
کسی باشد که بصفت شجاعت موصوف باشد و در نزد همه بدو معروف باشد فقیر عرض نمود که شجاعت
لوازم بسیار است و شرایط بیشمار و اما معنی شجاعت حسب الامر قام به الشجاعة منتفع چیزی نیست که بنماید
و آن نه شجاعتست مانند مروارید حقیقی و جوهر دیگر که بر فرارید و ما فدا یا صورت نخل کرده کاملتر
نیکان را آن نه نخل باشد و نخل که از موم سازند و مانند انگور و نارنج و مانند دیگر بیدار نشان چیزی دیگر
است و انگور و نارنج و جانور حقیقی چیزی دیگر مصرع این همه نقش عجب بر در و دیوار کند محال مراد است که

بزرگی تا محصور دکثرت مال و بسیاری زر و سیم میدانند و گروهی بکثرت خود را با ما واحد و منسوب
میکردانند اگرچه در غوغا خیل و سپاه و طمطراق خیمه و خرگاه با سلاف شباهت دارند اما از خواص
مزایای ایشان بغایت عاری و بیگانه شعار ندارند امیر از شنیدن کلام فقیر بغایت متأثر گشته فرمود که تا جم
قوص مشتمل بر هفتاد پاره قریه معموره است اگر در حیثیت ما لکر از متأذی و با صحبت و مجالست ما
در سازی تمامت ان ناحیه را برسم تیول و سیورغال بتو میدهیم که بفراغت بال و رفاهیت حال کذرانی
نمائی فقیر عرض نمود سلمک الله یا امیر الحال فقیر در سیر و سلوک است چه جای صحبت و اختلاط ملوک بار رفع
جمال دولت امیر را بجمال الخلود مزین داراد و مآرب دارین و مطالب نشأتین امیر را حاصل کرداناد بمحمد
واله الامجاد ذکر ملوی بفتح میم و تشدید لام شهریست عالی مقام وی در هفت منزلی قاهره مصر و در کنار
رود نیل واقع و جوانب اربعه اش واسع است و قریب چهار هزار باب خانه در او است و سیصد و شصت
پاره قریه معموره مضافات اوست و باغات خوب و بساتین مرغوب فراوان دارد و مردمش شافعی مذهب
و عموماً قوم و خالی از مردمی نباشند و اغلب سکنه اش بر غریب نواز و مهربان باشند و حاکم انجا محمد بیک
نام اصیل و غلام بوده و سخی امیر والا مقام بوده در رعیت پروری و کرم گستری کمتر کسی با او برابری نمود
کوچک دل و بزرگ منش و صاحب دانش و مکارم اخلاق پسندیده و خصال حمیده مسکین نواز و ظالم
گداز و دو را کثر صفات نیک ممتاز بود مصرع هرکجا هست خدایا بسلامت دارش ذکر منشیه بضم میم و سکون
نون و کسر شین و فتح یا مثناة و ها ساکنه بلده ایست در ساحل رود نیل از بلاد صعید و قریب دو هزار
خانه در او است و چند ناحیه معموره مضافات اوست اگرچه هوایش حار است اما سازگار است و آبش
رود نیل و مردمش وسط الحال مایل بحرفت همگی عرب و شافعی مذهب اند ذکر مسجد اقصی بیت المقدس
است در ضمن حرف با مذکور شد احتیاج بتکرار نیست ذکر مدین بفتح میم و سکون دال و فتح یا مثناة و
سکون نون نام یکی از فرزندان حضرت ابراهیم بوده و دیاری از کشور شام اباد کرده بنام خود موسوم نمود
مردم انجا بسخط الهی نعوذ بالله گرفتار شده طریق عدم پیموده اکنون معموره نیست ذکر مشغره بفتح میم و
سکون شین منقوطه و فتح غین معجمه و را مع الها قریه ایست قصبه مانند و جای است خاطر پسند قریب
هزار باب خانه در او است و آب بسیار و خوشگوار و باغات فراوان دارد و آن قریه در دامن کوه لبنان اتفاق
افتاده و طرف مغرب و جنوبش گرفته و دو طرف دیگرش گشاده است ساکنان آن قریه بمختلفه اند جمعی
شیعه امامیه و بعضی موسوی و برخی عیسوی و قلیلی سنی اما اکثر و مقتدر سامری اند و عموماً صاحب
حسن و جمال و فصیح و دلال اند ذکر معرة النعمان قصبه ایست در دو منزلی حلب سمت جنوب اند واقع و طرف

واسع

واسع است ابش گوارا و خوشگوار است و هوایش معتدل و سازگار و قریب هزار باب خانه در او است و اقوام
و علاوه نش بسیار است و زراعتش اکثر موقوف بر رحمت الهی است و ساکنان ان قصبه قوم عرب و اکثر
حنفی مذهب و متعصب و گروهی بیاد بند و سایر حالات انجا مانند حلب است ذکر مرعش بفتح میم و سکون
را و فتح عین مهمله و سکون شین معجمه شهریست دلکش و بلده ایست خوش از بلاد شام و از جند نغرین و اکثر
گفته اند بلده ایست از جزیره موصل غلط محض است و در بعضی نوشته اند قلعه ایست میان ارمنیه و دیاربکر
آن نیز از وهم محض غلط است اما انکه گفته قریب بولایت ارمنیه است صحیح است لفظ مرعش در لغت کرد
بلند بود اند اگویند و چون ان شهر در دامن کوه و نیز در بلندی واقع است هذا موسوم بمرعش شده است و
جانب جنوبش بغایت گشاده است و اصل شهر در زمین پست و بلند اتفاق افتاده منظر چیده بسیار دل
فریب چنده است و مشتمل است قریب شش هزار باب خانه و لکن تعداد مجموع عمارات ان آب روان و بوستان
چون جنان است خاکش حسن خیز و هوایش طرب انگیز اسباب عیش و سرور در ان شهر موفور است هنگام
بهار نشان انجا با بر دستان گلزار کشمیر و قندهار است حتی گویند که بعد از کشمیر فصل بهار انجا با رعنائی
دیگر شده در جهان دلبران از زمین بان کثرت بنظر نیامده و دانشمندان انجا بدرستان عقلای روزگار
استانولانیا اگرچه از اقلیم چهارم است اما هوایش بغایت ملایم است و ان شهر در دو منزلی حلب سمت
شمالی انجا واقع است و خاکش متصل است ببلاد روم و طرف شمال انجا کوهسار عظیم و بسیار
بلند درخت در و جنده مسافران بغایت سخت و پر گل و گیاه و هوایش دلخواه و شهر مرعش مدتی دار الملک
ملوک ذو القدریه بوده و ابتدای دولت ایشان در سنه هفتصد و هشتاد هجری روی نموده بود و نخستین کسی
ازان طایفه قراجا ئب ذو القدر بیک بود بعد از وی علاء الدوله ذو القدر مقتدر شد و او بغایت صاحب شوکت
و حشمت بود چنانکه هشتاد هزار ایل با حکم وی بوده و ملوک روم و مصر و شام از وی در حساب بوده اند
شاه اسمعیل صفوی با او مصاف داد و مکرر شکست بجانب ذو القدریه افتاد و سلطان سلیم خان
رومی بر مملکت او مستولی گشت و هم زمان دولت ایشان در سنه هفتصد و ... بوده درگذشت و اکنون
بن طوایف ذو القدر از جانب خواندکار روم در انجا حکومت دارند و اکثر ایشان در مروت و شجاعت و
نصفت مقدم اهل روزگار اند و همگی ترک زبان و حنفی مذهب اند فقیر چندگاه در انجا بوده فوق تعلق
توقف نموده و اهل حال و صاحبان فضل و کمال بسیار مشاهده کرد بذکر دو سه نفر از ایشان مبادرت
مینماید ذکر قلندر پاشا حاکم انجا بود شهر بابا اقتدار بوده و در شجاعت و سخاوت و عدالت گوی مسابقت
از اکثر ملوک زمان می ربوده و با هر طایفه با حسن وجه سلوک کردی و لوازم شفقت و رحمت نسبت

بزرگ دستان بجای آورده بی ودر زمره عرفا واهل الله او را دوست داشتی وتخم اخلاص وارادت در زمین
خاطر بهره‌مند اثر کاشتی وبا فقیر غایت محبت واظهار مودت نمودی وباب اتحاد ویکانکی بر روی
روزگار دائم کشودی نوبتی از فقیر از قواعد نجوم وتقویم سؤال نمود که چیزی نوشته باشم در آن باب
الحاح نمود وطریق تکرار پیمود فقیر بنابر تمنای آن امیر در آن فن چیزی رقم کرده وآن رساله در کتاب ریاض
السیاحه مندرج است **ذکر محمد افندی** درویش بجویش وعارف حق اندیش بود واز فضایل انسانی او
هر چه گویم بیش میشود ودر وقت صحبت دل از بیگانه وخویش بر بود اگرچه آن بزرگوار زبان بتکلم کمتر
میکشود روزی فقیر بمجلس آن عزیز عرض نمود که اگر دمی نظر رحمت وچشم مکرمت بر این فقیر اندازد
واز اصناف الطاف نصایح ومواعظ بنده را مفتخر وسرافراز سازد از عنایات بی غایات حضرت تو
دور نخواهد بود در جواب فرمود که حق تعالی چشم عبرت بین ونظر معرفت گزین کرامت کناد که عالم
پند وموعظه است وآنچه مشاهده میشود همگی عبرت ونصیحت است وآنچه در ادراک آدمی میاید وعقل
انسان درک می نماید از معقولات ومحسوسات زمره انبیا واوصیا واولیا به زبان آورده اند وزمره عرفا و
حکما وعرفا وعلما باحسن وجهی ذکر کرده اند ومحققان هر ملت ومذهب بوده اند از حسن وقبح وبد
بیان نموده اند ودانشمندانی که در هر کیش ودینی که گذشته اند آنچه بفکر وخیال آید بجمله را نوشته اند
بر دیده انجال آنچه عیان است چه حاجت ببیان است فقیر معروض داشت که ظاهر معانی در بیان درج
نمودی ومجمل عقده را بناخن تقریر کشودی سخن متین همین است لیکن هر کاه معشوق خود را بیابد ودر هر
وقتی در لباسی در آید ودر جامه خاصی جلوه نماید وبنوعی دیگر عشوه کرده روی کشاید هر آینه در نظر
عاشق جلوه دیگر کند وحسن دیگر نماید وجمال دیگر بیند وظهور دیگر مشاهده کند واگر عاشق معشوق
را چنین نام کذارد وهر یک را علیحده بر آن ادا کاهی ماه وکاهی خورشید کوید وکاهی پری وکاهی حور
نامد وکاهی جان وکاهی جانان خواند وکاهی دلبر وکاهی دلدار نام کند هر یک از این نامها در استماع
اول مفهوم دیگر یابد وراحت دیگر بخشد ولذت دیگر برد وذوق دیگر بخشد ودر بیان معلوم دیگر
شنابد اگرچه در حقیقت همان معشوق است که بچندین نامها وجامها در آمده وبچندین کسوها و
لباسها بر آمده ودر هر جائی باسمی از اسما موسوم شده پس در انجال اگر معانی چند بیان نمائی
وبا دو سه پند گوش دل را بیارائی از عواطف بیکرانه واز الطاف عارفانه تو بعید نباشد اما فقیر را دو
عظیم وکرامتی جسیم باشد چون سلسله کلام بدینجا کشید زبان معرفت ترجمان کشوده فرمود که هر کرا
دام نفس بجهد از تلبیسات وآفات جهان برهد وهر بلائی که آدمی را پیش آید همگی از نفس کافر کیش ناید

ضمن که

نفسی که اورا دو عنا کند ودرپی آرزو وتمنا چندان رود که هزار کونه رنج وعنا روی نماید اگر چه بالله الا ازدو
وعنا زحمت دیگر وبلای دیگر است کفتم ای جان جهان اشخاص دیده میشود که از مدام نفس جسته وباد
حق پیوسته اند ایشان از انواع رنج وعنا واقسام زحمت وبلا آزاده اند اسا تا سبب چیست ودر آن چه سر است
در جواب فرمود که ابجار رنج وعنا بر انبیا واولیا وامثال ایشان نازل میشود در حقیقت آن بلا نیست
موهبه است بی بود وبهبودی است بی وجود که بجز از ماثر وامتحان مدعیان ومنافقان در نظر می آید
ودر چشم غافلان ونادانان چنان مینماید تا مردان ونامردان واهل رنج ونرده نیز با یکدیگر بی جوادی خود
ستاید وخود داوی خشتاید **نظم** کر نبودی امتحان هر بدی * هر مخنث در وغا رستم بدی * مکر نوبازی
نو نیجی مدین وآن حکایت را شنیده فقیر عرض نمود بیان فرمایی فرمود **حکایت** ای درویش این حکایت را
گوش کن وازاین قصه حصه خویش را فراکیر عادت ترکان روم چنان باشد که چون غریبی بدیار ایشان رسد
ودیری وارد کردد شهریان مراسم غریب نوازی بعمل آورند وچون رشته الفت محکم واساس محبت مستحکم
شود وآن غریب اظهار جرئت وجلادت نماید بجهة امتحان وآن مآثر او بطریق شعبده چند کس را متهم کرده
وکناه برایشان لازم آورده ودر حضور آن غریب بکشند اکاه اورا مخاطب ساخته کویند که چون در حضور تو
این امر صادر دید البته شاید از تو وار ما انکار شود وموجب قتل ما کردد همان بهتر که تا این یاران در سایه
وجود را از شعبده ودر حد فارغ کردانیم اگر آن غریب فی الواقع مردی ودلاوری است حرکات ایشان را هیچ
پندارد وسخنان ایشان را شعبده انکارد واکر از آن کار هراس کند وخوف نماید معلوم شود که مدعی
بی رحمت وبلارا نسبت بمقربان درکاه بدین کونه شمار رنج وعنا دوستان خدا را باید چشم انکار
نظم مرد حق را چون به هیجای تبرد * تو کمان داری براو نادر تبرد * او درخت میوه است وپر منا * تو رجوان
نادر محوان نادره نیا * شکل شعله نور باک ناردار * حاضر این اوند ودونان را چو نار **ذکر محمود افندی**
عارف معارف عرفان ودانای مناهج ایقان بود ودر علوم ظاهری وفنون شتی کم کسی با او برابری نمود
ودر فضایل انسانی وکمالات نفسانی بر جمیع عرفای آن نواحی تقدم داشت فقیر مدت سی ماه در صحبت
آن بزرک در شهر حلب بسر برده وطریق الفت وصحبت با ایشان بسر برده هر کز وعنا در آن مدت متغیر نبود
تمنای چیزی را از آن عزیز نشنیده با وجودی که خواندکار روم ودیگر ترکان آن عزیز بوم نسبت بوی اعتقاد تمام
داشتند ولوای ارادت واخلاص آن عزیز را برافراشتند واو همچنان در فقر وفنا وجوع وکدازوری
وبنا ازین تکلف میکرد وبعضی اوقات اورا جامه کهنه وصله دار در نظر می آمد وخواند ودنیا وجود بیرون
ساده وآزاده بود ودر کلام لطف فراترین بود روزی فقیر بخدمت آن بزرگوار استدعا نمود که فضایل

انشاء الله حیث وکما لا انادی در چه چیز است وآن بزرگوار بنابر اصرار و تکرار فقیر بیان نمود و دایم
در موضع خود بمناسبت قبل بیان کرده است احتیاج بتکرار نیست **ذکر مصیصه** از بلاد شام است
کوبنداب وهوای خوب دارد فقیر ندیده است **ذکر ملاطیه** از اقلیم چهارم وهوایش ملایم و از شام
است وبقولی از بلاد اناطولی و بروایتی از کشور شام است و باغات فراوان دارد و در کنار فرات و
سمت مغربیان واقع است راقم ندیده است **ذکر معدن** در لغت جائی را گویند که از چیزی از فلزات و
جمادات و مایعات و نباتات از آنجا حاصل شود اما در اصطلاح نام چند موضع است یکی در کشور زمین
وآن در قرب دو آب و بنیر بند واقع و در میان جبال شامخه اتفاق افتاده باغات بحس فراوان دارد و
دوشاب بسیار حاصل میشود و دیگر نام شهری است در ساحل بحر فرات وآن نیز حسب اکثر معدن نقره
آنجا بسیار است لهذا باین اعتبار اشتهار بنام معدن مشهور شده است و سه طرفش از جبال عالیه احاطه
دارد و سمت مغربش فرات واقع گشاده است و قریب سه هزار خانه در او است و چند قریه و مزرعه از
مضافات او است وآن از بلاد دیار بکر است و در سه منزلی ملاطیه واقع است هوایش بسردی مایل وآبش
معتدل و زراعت آنجا کم است و هر سال نقره بسیار از آنجا عمل میآید و مردمش ترک و حنفی مذهب
و سنت بغزا و غزا با ادب اند **ذکر موش آباد** قصبه ایست خجسته بنیاد از بلاد ارمنیه اکبر و در شش فرسخی
بدلیس وآن در میان دره کوه اتفاق افتاده و سمت مشرقش گشاده است و طرف غربیانش کوه بسیار
عظیم و بلند و دامن آنکوه بغایت دلچسپ است قدیم الزمان آن قصبه شهری بزرگ بوده و شیخ حسن
چوپانی کرکی نموده آنجا را نهب و غارت خراب کرده و بنیان عمارتش از بیخ بر آورده اکنون هزار باب
خانه خوب دراو است و صد پاره قریه معموره مضافات او است آبش در کمال عذوبت و هوایش در غایت
برودت و محتوی است بر چمنهای دلگشا و مرغزارهای عجب فزای مردمش ترک وکرد و حنفی مذهب
و بغایت متعصب اند در بارگاه شخنگاه ارای جماعت اکراد کرد هم ملل محمود و صفا دیده قبل از اکثر زمان
بدانولایت دولابه زاد پاشا نام بد حاکم حال امیر مستقیم الاحوال بوده و طریق عدل و داد می پیموده و
درویشان و مسافران را معزز و محترم داشتی و بر انجام مطالب و حوایج ایشان همت گماشتی **نظم** از
دوری ماه خرگهی ایوان همچو میتم تب غم وز تلذذ ان سروسهی خالی همچو ستیم چون **ذکر مهدیه** از بلاد مغرب است و قرب نیها
بتمادر دار الملک ملوک بنی فاطمه وحصن بوده و اشتهار با عبیدالله بن مهدی که نخستین خلفای بنی فاطمه
بود احداث نموده راقم ندیده اما مکرر شنیده که از اقلیم سیم وهوایش ملایم است **ذکر ملتان** شهری خوب
مدینه حرم بنیان است از اقلیم سیم و از صوبه سند است و فی درزمین هموار واقع و جوانبش بساتین و تلاع

و محتوی است قریب بیست هزار باب خانه معموره و همگی سه طبقه و از آجر و بغایت محکم و باغات خرم و
بساتین جنت ادم در او است و نواحی آباد و قصبات خجسته بنیاد مضافات او است و اکثر سکانش از
دیار هندوان و بعد حنفی مذهب و دیگر شیعه اثنی عشری اند از نیم فرسخیش شطی عظیم از جنب پنجاب
آمده بطرف سند میگذرد آبش گوارا و هوایش اگرچه گرم است اما سالم باشد و مردمش غریب نواز
و در آن شهر بمثابه متعود او لیا و مشایخ و سادات صحیح النسب در آن دیار بسیار است من جمله مزار
شیخ بهاء الدین ذکریا و رکن الدین و سید علی اکبر و شمس الدین در غایت اشتهار است و اکثر میوه
گرمسیریش فراوان و میوه اش نفاست است در اوقت که راقم بدان دیار عبور نمود حاکمش مظفرخان افغان
از جانب ملوک کابل بود اکنون قریب هشت سال میشود که بنواب تنبیه شد که گرو سکان از جماعت
هندوان انتهز نا مسخر نموده اند **ذکر فرقه صد نقیه** ایشان مریدان سید کبیر الدین میباشند و نسبت آن
بزرگوار باسمعیل بن امام جعفر الصادق ع میرسد جهت نقیه خود را شهرت داده اند که از اعقاب ایشان
بابوبکر صدیق است با این حال از طایفه شیعه اثنی عشریه اند و در تمامت هندوستان قریب چهل هزار
خانه میباشند و در ملتان قریب دو سه هزار باب خانه دارند و همگی مومن و متقی و پرهیزکار اند
و اکثر ایشان اهل تجارت و ارباب دولت و اصحاب معرفت اند **ذکر بعضی از معاصرین آن دیار بطریق اختصار**
پوشیده نماند که در ملتان اهل عرفان دانا رای عالیشان بسیار دیده شد که اگر همه ایشان مذکور شود
باعث طول کلام خواهد بود لهذا بذکر چندنفر اکتفا خواهد نمود **ذکر محمد تقی خان** از امرای جلیل
القدر سلاطین افغان بود در فتوت و سخاوت کم کسی با او برابری مینمود و نیز با اخلاق حمیده و اعمال
پسندیده آراسته و از صفت خیر و ثانت و بدحلی پیراسته بود فقیر مدت شش ماه مهمان آن امیر
مروت مصیر بود و از مراسم مهمان نوازی دقیقه مهمل و معطل نگذاشت و هر روز بنوعی و هر شب
بنهجی فقیر را خرم و خرسند میداشت اکثر اصناف مجتهداش آن امیر صفوت ضمیر را که نسبت با ین فقیر
نمود بیان نمایم شاید مطالعه کنندگان این مجموعه حمل بر لاف و گزاف نمایند اما چون بموجب شرع
و عقل شکر منعم مجازی نمودن و اظهار شکر گذاری لازم است لاجرم رشته حکایتش ان امتداد یافت
روزی آن امیر مروت مصیر متوجه فقیر شده فرمود که من ترا دوست میدارم و هرچند میخواهم که از عهده
محبت تو برآیم میتوانم با این همین قدر میگویم که انچه از مال و منال و ضیاع و عقار در دم و در دنیا
در تصرف دارم همگی را بتو وا میگذارم اگر قبول نمائی منت پذیرم و اگر رد کنی ملال کشم فقیر در جواب
گفت باری تعالی شما را در مسند عزت و ملک و دولت متمکن دارد و سعادت دارین شما را مسلم

که درویشان را استماع این گونه سخن مناسب نباشد و همین مقدار بحث و مودت و مردمی که میمان کفایت
باشد درویشان اجر برای عالم و آدم دارند و نفس خویش با دوست شمارند و جهان و جهانیان را
عدم پندارند چون تمنا اندرون اخلاص و ارادت درویشان بکلام تقریر میکنیم امید است که جناب مولی
الموالی قبول فرمایند و ما معذور دارند و فقیر را دکر داند **ذکر الحاج مهدی** وی مردی تاجر پیشه و معرفت اندیشه
بود و در فضایل صوری و کمالات معنوی بر همگنان سبقت می نمود و بسیار پرهیزکار و نیکو کردار و پسندیده
اطوار بود و از طایفه صدیقی بود عمری معقول نامند و عیانات عمر بصحبت فقرا شتافته وی هموار گفتی که
من اشخاص بسیار از فرق علما و حکما و امرا و ظرفا و شعرا دیده ام و بصحبت بسیاری از دانشمندان بلاد و
توران و هندوستان و کشمیر و کابل رسیده ام هیچ محلی انفع تر از محفل عرفا و هیچ صحبتی پرمنفعت تر از صحبت
فقرا ندیده ام و چون شنیده ام فقیر پرسید که دلیل بر این مدعا چیست بنا که هر که سخن بی دلیل گوید وی مدعی است در
جواب فرمود که جناب ارباب فضل و کمال موضوع هر علم واضح است و از دانستن آنها کسی فنا را معرفت و حقیقت
میرسد و موضوع علم درویشان ذات و صفات و اسماء باری تعالی میباشد پس بنا بر این صحبت ایشان
انفع و احسن باشد از صحبت دیگران که موضوع علم آنان ابدان انسان و دیمان است **نظم** علم بود غیر علم عاشقی
ما بقی تلبیس ابلیس شقی ایها القوم الذی فی المدرسه کلما حصلتموه وسوسه فکر کم ان کان فی غیر الحبیب
ما لکم فی النشاة الاخری نصیب فاغسلوا یا قوم عن لوح الفواد کل علم لیس ینجی فی المعاد علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه از او کیفیتی حاصل نه حال لوح دل از فضله انسان بشوی ای مدرس درس عشقی هم بگوی چند چند
حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بخوان دل منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی سود
رسطالیس و سور بوعلی کی شفا بخشد بی مبتلی حکیم از مقلدان روزگار که خود بکند تقلید کرده اند
بر هیئتی که چندین هزار کس را الجاه تقلیدا اخذ و انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون
را ورد خود ساخته اند **ذکر مجار** از بلاد فرنگستان و در آخر مملکت روم ایلی اتفاق افتاده هوایش سرد
راقم مشاهده نکرده است **ذکر مسقوف** سواد اعظم است از کشور روس گویند پنجاه هزار باب خانه در اوست
و هوایش در غایت برودت و آبش در نهایت عذوبت و منتهای طول ایام آنجا بیست ساعت است راقم ندیده است
ذکر مازندران که آنرا طبرستان نیز گویند احوال طبرستان در ضمن حرف طاء مذکور شده است حاجت بتکرار نیست
ذکر موقان ولایتی است حضرت نشان مشتمل است بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه طولش از کنار رود ارس تا
کر محاذی لولشکین است تا کنار ارس و در این مسافت چند انگر کی سیلانی پیدا باشد که گاه نهر دارد گاه فراز
دارد و جماعت ایلیان را هلاک کرده اند و در کنار نهر کر است و ولایت محدود است از طرف شمال بولایت

شیروان و از جنوب بولایت آذربایجان و از شرق بمحال طالش و بحر خزر و از مغرب بگرجستان و اران و
جمیع بلادش از اقلیم پنجم و هوای اکثر بلادش ملایم اکثر صحاریها چمن و مرغزار و جبالش درختان
سایه دار است و بعضی گویند جمعی از موغان و موبدان مجوسیان جهت سکونت خود آنجا را اختیار نمود
لهذا بموغان شهرت یافته و جمعی گویند موغان نام شخصی بوده که آنجا را آباد نموده بنام خویش موسوم
گردانیده است گویند گنجه و قراباغ و دربند از بلاد موغان است مردمش اکثر و اغلب شیعه مذهب و طوایف
قزلباش و عموما ترک زبان و مهمان نواز و مهربان اند اما از عوالم فضایل دور و از معالم معارف مهجور
اشخاص صاحب معرفت بیرون از انجا بندرت پیدا میشوند **ذکر ماوراء النهر** آنرا توران نیز گویند در حرف تاء مسطور
مذکور شده است حاجت بتکرار نیست **ذکر ملایر** ناحیه ایست از عراق عجم از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش
و مشتمل است بر قرای دلکشا و دهات نزهت فزای و طرف شمالش با جبل الوند که وصف چون ترکستان
است و اکثر قرایان در زمین هموار اتفاق افتاده است مردمش همگی شیعه امامیه و فارسی زبان اند و اکثر
میوه های سردسیر در انجا فراوان و دار الامان انجا جوسین نام دارد و چون شاهزاده
شیخعلی میرزا آن را محل نشیمن ساخته اسم انرا دولت آباد گذاشته و اکنون مصر بزرگ است **ذکر**
مرغاب نام دو سه موضع است در فارس و کرمان و خراسان و مشهور تر آنها مرغاب خراسان است و دیگر
مرغاب فارس که آنرا مشهد مرغاب گویند و مادر سلیمان گویند در آنجا مدفون است راقم مکرر مشاهده
نموده است **ذکر مرو** از بلاد قدیمه خراسان بوده اکنون سالها است که از ستم اوزبکان بخارا اثر
آبادی در آن نمانده است از اقلیم چهارم و از بناهای طهمورث دیوبند است و اسکندر رومی نیز دخلی
در عمارتش کرده و سالها دار السلطنه ملوک سلاجقه بوده و در زمان چنگیزخان بقتل عام خراب شد
و گویند یکهزار هزار و سیصد هزار کس عدد مقتولان آمد و در زمان شاهرخ میرزا و سلاطین صفویه
فی الجمله کسوت عمارت پوشیده بود بعد از انقراض دولت ایشان رو به ویرانی نهاده تا آنکه در زمان
حکومت بیرامعلی خان قاجار بیگی جان اوزبک از بخارا با لشکر وافر مقاتله نموده بیرامعلی خان در آن جنگ
کشته گشت و اهل مرو را اسیر کرده بصوب بخارا و سمرقند کوچانید و شهر چنان معمور را ویران و خراب
گردانید ارباب کمال و اهل فضل و حال از آنجا بسیار ظهور نموده اند من جمله شیخ مبارک شاه و عمیدی
شاعر و مجد الدین ابو اسحق از انجا بوده اند **ذکر میهنه** بفتح میم و سکون هاء و فتح نون و سکون هاء ثانی از
توابع خاوران خراسان است گویند ملک آبادی دارد و شیخ ابو سعید بن ابی الخیر که از عرفای نامدار بود
بوده از آنجا ظهور نموده اند **ذکر میمند** نام سه موضع است اول در فارس و آن در دو منزلی شیراز در سمت

خوب وی واقع است قصبه خوب و آب و هوایش مرغوب است و باغات فراوان دارد و مردمش در
افراط و تفریط باشند و مقدم سکنهٔ آنجا خواجه محمد کاظم نامی است که در فنون معارف فارسی نامی
پیشکار بردسیر زمان کرمانی است دیم میمند کرمان و آن در دشت فرح‌بخش میان بابک و در میان کوهستان
اتفاق افتاده نجوم و لبنیاتش آنجا خوب میشود و مردمش مستقیم الاحوال اند سیم میمند خراسان و آن از
توابع زابل است و حسن میمندی وزیر سلطان محمود از آنجا بوده **ذکر مهیار** قریه‌ایست مابین قومشه و
اصفهان واقع در جهت شمال و جنوبش فی الجمله گرفته و سایر اطرافش گشاده است مکرر دیده شده آب
آبش بد و مردمش بد و مستوجب عذاب مؤبد و هوایش وسط و هفت هشت باغ دارد و رئیس اسلام
صفوی کاروانسرائی در غایت متانت ساخته است **ذکر محلات** در لغت جمع محله است و در اصطلاح
نام محلی است دلگشا و آن دو قریه بزرگ قصبه مانند بمقدار یک میل از یکدیگر دور و اینش معمور و هوای
خرم و با فاقش چون ادم و طرف شمالش فی الجمله گرفته و سایر اطرافش گشاده است محله اعلی در دامن کوه
محله سفلی در دشت اتفاق افتاده است اقسام فواکه سردسیر فراوان و اکثر غلات و حبوبات انجا اوفات آب
مکرر دیده شده است مردمش همگی شیعه مذهب اکثر ایشان با ادب اکنون سی و چند سال میشود که
نشیمن سادات عالی درجات اسمعیلی است بدان سبب آن محل بغایت معمور و جمیع مشتهیات در آن جا
محصور و خلقش مسرور و از اشخاص نیکو نهاد و صافی اعتقاد در آن مکان فراوان مشاهده گردید بذکر بعضی
از ایشان مبادرت می‌نماید **ذکر زبدهٔ سادات و مظهر سعادات شاه خلیل الله طاب الله ثراه** آنجناب فرزند
بزرگوار ابوی خاقان و خان قاآن حسن علی شاه است بکمالات انسانی موصوف و فضائل نفسانی معروف
بود و جود و احسان و برّ و امتنان کمتر کسی با او برابری مینمود **نظم** در جهان خاک آبرو باید بود مظهر نجات
وهاب بود آب حیوان بود و دریای کرم ٭ زینت گشته هم عرب و هم عجم ٭ قبلهٔ حاجت در دو دوران این زمن
در عالم بجود اوران اش ٭ بکثرت حسن خلق و انشراح صدر ممتاز و بصفوت ضمیر و اصابت رای و صفای خاطر
بامتیاز با وجود آنکه مقتدای ملت و پیشوای اهل دولت بود با زمرهٔ درویشان و گوشه نشینان کمال لطف و
احسان میفرمود و در بزم دوستان و بعضی از ابنای دولت داشتی و هموارهٔ تخم شفقت و رحمت بر زمین قلوب اعالی
و ادانی کاشتی و جمهور ناس را از خوان احسان خویش بهره‌مند و ارباب استحقاق و اهل حاجت را از جود و سخای خود
بهره‌ور ساختی در نظر والا همتش نقد و غنا کثرت یکسان و برابر بودی و اهل عرفان و اصحاب ایقان را محبت فرمودی
چون بر وفق مقتضیات بزرگوار نصیب بزرگ در شرایط آورده جمعی را از فواید احسان خود محظوظ و بهره‌مند کرد فرزند
از استغنا که خود را عالم بنداشتندی و در دارا و دولت بندگان و بیگانان همت کاستندی و عزت خویش را

در دولت عزیزان ملت را شنیدی عجیب نموده مضمون و ما منا الا مقتول مسموم بیان جهان جود وسخا تا
با آبا و اجداد خود ملحق ساختند **نظم** تا قلم بر دست غداری بود ٭ لاجرم منصور بر داری بود ٭ در آن روز
طرفه قیامتی ظاهر گشت جمعی بقتل رسیدند و چندین کس بغارت عدم گردیدند از آن تاریخ تا بحال اهل
بر دروی فراغت ندیدند سبحان الله اهل ایران در فسق و فساد عجب جرات دارند در جور و عناد طریق
جسارت میکنند در هیچ عصری از اعصار در کشور ایران بدین کثرت ظلم و جور نبوده و هیچ وقتی از اوقات
از اهل ایران بدین‌گونه ستم ظهور ننموده چنانچه بر متتبعین کتب تواریخ مخفی نیست چندین نفوس زکیه و
عارفین بالله را هلاک گردانیدند جمعی از دوستان خدا را اذیت و ایذا رسانیدند چنانکه مشتاقعلی و
جعفرعلی قدس سرهما را بفتوای ملا عبدالله در کرمان قتل نمودند و نورعلی شاه قدس سره را در چاه
سوی کرمان چوب زدند و مصادرات عنیف کردند و آخوند ملا احمد کرمانی قدس سره را بعد از اذیت
بسیار و اهانت بیشمار از کرمان اخراج نمودند و آخوند ملا محمد و سید محمد صالح را بعد از اهانت از وطن
اخراج و جناب مولانا در راه ارض اقدس الوج بدرجه شهادت رسانیدند و مولانا حاجی ابراهیم خوئی قدس سره را
در طهران چندان چوب زدند که انگشتان پای وی از ضرب چوب افتاد و حاجی محمد حسن یزدی الاصل و
نائینی المسکن را بحد بی‌نهایت ظلم و بیغایت نمودند و میرزا رحیم نائینی قدس سره را آزار بسیار و ستم بی
شمار دادند و حاجی محمد حسین اصفهانی قدس سره را بعد از اذیتهای فراوان زهر کین بر کرد آنجناب
نهادند و در صحراها و بیابانها نسبت باو که مرکز دایرهٔ عرفان دادند و زیاده از تکلیف نمودند و سید
معصومعلی شاه دکنی قدس سره را که مجدد سلسلهٔ علیه بود بعد فره سوی کرمانشاهان بفتوای آقا محمد
علی غرق کردند و درویش مقبل کرکی را نظر بر حدود کرمانشاهان در زیر چوب بقتل آوردند و آقا محمد
مهدی قدس سره را در طهران چندان چوب زدند که بعد از هفت روز داعی حق را لبیک گفت و میرزا
محمد تقی کرمانی قدس سره را در کرمانشاهان بتحریک آقا محمد علی زهر داده هلاک کردند و حاجی میرزا محمد
اخباری رحمة الله علیه را بفتوای علماء عجم در کاظمین کشتند و میرزا ابوالقاسم شیرازی را اذیت فراوان
دادند و بعد از دفن نعش نبش قبرش نمودند و حاجی ملا رضا همدانی را خانه وی را خراب کرده از بیخ برکندند
و جمیع اسباب و اشیاء او را بتاراج بردند و حاجی محمد جعفر قدس سره را بعد از آزار و اذیت بسیار پنج هزار
تومان مصادره نمودند و اهانت بیحد و نهایت کردند و میرزا نصرالله اردبیلی را بجور بنهایت رسانیدند
و حاجی عباس علی را ضرر را خوار و ذلیل گردانیدند و بسیاری از عزیزان عالم معنی و صورت را خوار و بی
اعتبار کردند و دمار از روزگار درویشان و گوشه نشینان برآوردند و همچنین این ضعیف را در فارس

وعراق وکرمان بی نهایت رنجانیدند وابدا واذیت بمرتبه رسانیدند که دست هیچ ستمکری نرسد این
بزرکواران که مذکور شده هکی در فضایل صوری ومعنوی وکمالات ظاهری وباطنی یکانه عصر بودند
ودر فضل وکمال ووجد وحال بر جمیع اهالی ایران سبقت می نمودند اکثر بلکه تمام احوال جمیع امثال
ایشان شمه درین دفتر در مقام خود ذکر شده است بر اهل خرد وصاحبان انصاف ظاهر وهویداست
که قتل وهدم وجود چنین بزرکواران واذیت واهانت ایشان چه ثمر خواهد بخشید واز زوال این افعال
چه میوه خواهند چید حال در وجنات وکوشه نشینان شهر این بود که مذکور کشت احوال رعایا بعنایت
بر رخسار واوضاع سپاه ولشکر بهتر از ایشان مدام که عدل الهی با اهل ایران چه سلوک خواهد نمود
غیرت خداوندی با این کروه چه خواهد نمود در سنه هزار ودویست وشش هجری تا حال که سنه هزار و
دویست وچهل وسه هجری است روز بروز وهفته بهفته وماه بماه وسال بسال فسق وفجور وظلم وجور
اهل ایران در ترقی وتضاعف وتزاید وترفع میباشد با وجود آنکه در سنه هزار ودویست وبیست وهشت
هجری در اکثر بلاد فارس وعراق وغیره قحط وغلا ظهور یافت وچندین هزار کس بواسطه عدم ستا قوت
معدوم شدند در سنه هزار ودویست وسی وهفت هجری لشکر وبا بر اکثر بلاد ایران غلبه کرد وقریب سیصد هزار
کس طریق نیستی پیش کرفتند آنکاه در سنه هزار ودویست وسی ونه هجری در فارس زلزله شدید آمد
وچندین هزار نفر هلاک شدند واکثر عمارات شهر کازرون وشیراز عالیها سافلها کشت وپس از جنک
مرض موت ظهور یافت جمعی کثیر از این عالم در کذشتند ودرین سنه که هزار ودویست وچهل وسه
هجری است طایفه روسیه جمیع بلاد شیروان وموغان وداران وطالش وآذربیجان که تا چهار منزل تبریز
کذشته تا قبلان کوه متصرف کرده اند وهدم ما را نمودند واهل ایران را فقدیده اند واز سمت بحر عمان فرقه
انکلیسیه سر از کریبان طغیان بیرون نموده اند واهل کرمان طریق عصیان پیموده اند وسکان خراسان
با یاغی وطاغی شده اند هیچکونه اهل ایران از خواب غفلت بیدار واز مستی جهالت هشیار نشدند
در شکستن نادانی نموده در بی آزادی روی ایشان واذیت ایشان اند ومیکویند که صوفیان را اذیت کردن
ثواب فراوان دارد وبهشت اسلام از آزار ایشان درست میکردد احوال این کروه مکر همانست که
حکیم الهی شیخ سنائی قدس سره فرموده چند بیت از آن نوشته میشود نظم همه دیوانه اند وادبی رو ویند
همه غولان وبی رهی پویند معنی غول حبیب بیادی بی بر بیاد فوج اشادی همه در داد انجمانی کوشند
بنده جنت وخود همیوسوز مخذار شرع ره دانند نیجز از جهان وجانانند همه جویای کبر وتمکین اند
همه قلب شریعت ودین اند داده فتوی بخون اهل یقین از سر جهل وحرص وازرکین دیوانه افعال ایشان حذر کرده

بجا او کهنه زنان بتر کرده مال ایتام با منّ حلال خورده اموال بیوه واطفال از پنهان وبوکان دنیا
کرده دایم بطون ایشان انبار ساخته شرع وصدق وناطامی از پی صید جاهل وعامی علم کرده باغ وباغ بوده
همچو مرده در اجماع بوده واقعه ها بر ان بزرکوار در روز در سنه هزار ودویست وسی واند هجری روی
نمود رحمة الله علیه وعلی آبائه واجداده اجمعین ذکر سید السادات ومظهر السعادات ابوالحسن علی شاه ابن خلیل الله
المحلاتی کل بوستان خلیل الله وسرو چمن ذبیح الله لا الله الا هو انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا وسلاله خاندان قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ذات من
مطهرت پاکش از آلودکی مبرا وذیل طینت طاهرش از لوث قبح منزهست انجناب از اولاد خلفای بنی فاطمه
که فرقه قرامطه شیبانی در بلاد مغرب ومصر وشام وحرمین در کمال استقلال خلافت نموده اند واین
چهارده نفر بوده اند ومدت دویست وشصت سال طریق خلافت وسلطنت پیموده اند بعد اعقاب
ایشان در بعضی بلاد ایران سالهای فراوان طریق حکومت پیموده اند ونسب ملوک بنی فاطمه باتفاق
مورخان وعلمای معرفت توامان بحضرت اسمعیل بن امام جعفر الصادق ع میرسد ونیاده بر هزار سال
که امام معهود بوده ومقتدای جماعت اسمعیلیان بوده وهستند وخواهند بود الی یوم الموعود وانجناب
بنا که بود آن فرقه را مقتدا وآن زمره را پیشواست مسرع در جهان کر ابود چنین نسبی این بود محملی از
بیان رفعت خاندان ونسب عالی ایشان از سلاله آل عمران که مذکور شد وتفصیل آن در کتاب ریاض
السیاحه وغیره مسطور است انسان ودر فضایل انسانی وشمایل روحانی باری تعالی آن زبده اهل صفا
بزیور جمال صوری وکمال معنوی آراسته وبحلیه فضایل انسانی وکمالات نفسانی پیراسته نموده
ولوح محفوظ محامد انسانی ونسخه جامعه کرامات سبحانی کشته وحالات حسن تعدد وانشراح صدر و
خلق وسخاوت طبع آن بزرکوار از حیز بیرون در کذشته ودر رعایت کستری ورعیت پروری وحسن سلوک
کوی سبقت از ملوک زمان در ربوده وابواب لطف واحسان بر روی خورد وبزرک ودور ونزدیک
بیکانه وخویش کشوده وجود بی دریغ لازمه وجود او ست که انا با طاهر خویش براتب دارد نزجود شهوه
مردم ابنای زمان که خود را در مقام تکلف اند دنیا بای تلویه وهرفا ندیمه محقق موقع ومرابای
نفوس حکما نقوش بود نزد مصور مجلس ارم مونس از وجود خردمندان زیب وزینت کرفته وهمین محفل
معرفت منزلش از نهال قامت دانشمندان نضارت وطراوت پذیرفته اکرچه بحسب ظاهر افسر بزرکی
بفرق فرقدان سای کذاشته ولوای حشمت وعظمت بر سپهر برین افراشته وبمصاهرت شهریار ایران
قرین وبادو تصدق سلطانی همنشین است اما در باطن ندای طریقت بدرویش وحلقه سلوک درکوش دارد

و بپای اخلاص بپایه ارادت جناب مجذوبعلیشاه قدس سره بیکبار دفتر بیکران بدیدار فیض مدار
آن بزرگوار فایض گشته است نوبتی فقیر بمرض تب ربع گرفتار بود چندان در دفع آن مرض اهتمام فرمود
که از حد خود برده دارن هزاران قریب شود و آنچه از لوازم فتوت و مروت بود بظهور رسانید آری
از آن ذات خجسته صفات این گونه محبت و فتوت چندان عجب نباشد و الحق هرچه از اوصاف حمیده
انصاف آن زبده خاندان نوشته شود هنوز کم باشد نظم مدح او عشق است با اهل جهان * گو نباید
جمع روح‌افزایان * شرح او حیف است با اندایان * همچو راز عشق دارم در نهان * مدح تعریف است و تخریق
حجاب * فارغ است از شرح تعریف آفتاب ذکر جناب میرزا محمد علی ابن صدق علی شاه لقب گرامیش عزت علی
آنجناب خال الحسنعلیشاه و خال الجمال دودمان تامه بنه العلیم و علی بابها است و فرزند خلف صدق علی
شاه قدس الله سرهما است نظم بد و نیا گرانجنان خلفاست * ما در دنیا گرانچنین خلف است * افتابش
بر آسمان خفاست * ماهتابش بر آسمان دنیاست * آن بزرگوار با جناب حسنعلیشاه ابن عم و پسر عمه همانا
یکدیگر اند بحسن خلق و کرامت نفس و لطافت طبع موصوف و بصدق و صفا و فقر و فنا و حالات قدسیه
معروف است طرفه بزرگی کوچک مشرب افتاده و درون صاف و بیرون افتاده از اعیان یدیقت و از چنین
مرشدی مانند آن فرزند خوب لایق افتاده است فقیر چندگاه در منزل آن مقرب اولیاء الله بوده و چندان
در استرضای خاطر فقیر مبالغه نموده که مریدی بر آن تصور نتوان کرد و زیاده بر آن در عرصه خیال نتوان
آورد با جمیع عباد الله بقدر مقدور لطف و احسان میفرمود سیما با فقرای سلسله علیه همواره طریق انجاح
و یکانگی می پوید و با بندگان خویش مانند پدران سلوک می نمود و با هر فرقه بغایت بی تکلف و بی ساختگی
زندگانی میکرد و فقیران و درویشان هر طایفه را دوست میداشت و با استرضای خاطر عجزه و مساکین
همت میگماشت و در تعظیم امر الله و شفقت بر خلق الله اهتمام تمام می نمود مصرع از کمال او هرچه گویم بیش بود
آن جناب را دو ولد رشید است اخر است میرزا ابو الفضل و میرزا محسن خان و هر دو بحمد الله با صلاح و صفات
حمیده آراسته و از رذایل ذمیمه پیراسته اند و خواهر اکبر گوهر آن ستوده سیر والده
ماجده جناب حسن علی شاه است بی شبهه و شایبه مریم زمان و خدیجه دوران و بلقیس مکان است
منت خدای را مصرع این خانه تمام آفتاب است * ابدا از حضرت کریم و لطف خداوند عظیم چنان است
که فرزندان عزیز آن از حوادث دوران مصون و محفوظ باشند بمحمد و آله الامجاد ذکر میرزا علی اکبر تعالی
شانه الله اکبر لقب گرامیش برهان علی است آن بزرگ کوچک نواز وزیر جناب حسن علیشاه است و بحسن
خلق و صفوت ضمیر و حسن تدبیر و اصابت رای موصوف و با انشراح صدر و حالات قدسیه و کرم نفس و لطافت

طبع

طبع معروف است و بنور فضایل انسانی و کمالات نفسانی پیراسته و از خصایل نکوهیده و افعال ناپسندیده
پیراسته بواسطه فقیر دست ارادت بخدمت جناب مجذوبعلیشاه قدس سره داده و سر اخلاص بر آستان
آن سر حلقه راستان نهاده و با جمهور ناس با حسن وجه معاشرت نماید گویا زمانه معنون این بیت
انوری مصرع احسان بکوش هوش مردم روزگار میرساند نظم صلح کل کردیم با کل بشر * تو بما خصمی کن و
نیکی نگر * با همه یار و از همه برکنار * با همه پیوسته و از همه گسسته بغایت مهمان دوست و غریب پرور و در آن شیوه
با همگنان سر دفتر و بسیار خوش صحبت و نیک محضر است و محبوب فقرا و مطلوب علما و ملهوف منعطفا
ابدا از کرم خداوند کریم و لطف عمیم حضرت قدیم چنان است که کمال امال کاملان درگاه و مقربان کا
بمحمد و آله الامجد ذکر الحاج عبد المجید آن بزرگوار از کاملان ایمان و از اعاظم فقرای معروف شعار است
ذات خجسته صفاتش جامع کمالات صوری و معنوی و حاوی معارف ظاهری و باطنی بود و بحسن خلق
و کرامت نفس و دقت ذهن و جود و کرم گوی مسابقت از اکثر عرفای زمان میربود از مریدان جناب
قطب الاقطاب مجذوبعلیشاه قدس سره العزیز میباشد بسیار متواضع و افتاده درون صاف و برون
افتاده است همدم درویشان دیار و ایشان و بغایت غریب دوست و مهمان نواز بود و در آن شیوه متانت
و بسیار متعهد و بصیر کار و پسندیده کردار است فقیر را بحسن احوال آن بزرگوار اعتقاد بسیار است میان
و جناب حسن علیشاه و عزت علی و برهان علی غایت اتحاد و خصایت و داد است و بیکدیگر اعتقاد تمام و الفت
لاکلام دارند و اکثر اوقات با همدیگر وقت گذرانیده‌اند است که سالهای فراوان در همین منوال زندگانی
نموده باشند ذکر مکاری شهریست کافرقریب نام محلی است در ملک دکن سالی کجا بمردم بسیار از هر دیار
از فرقه تجار و معامله مکاری در آن محل جمع میشوند و داد و ستد و خرید و فروخت میکنند و چندین
کرور مال و متاع در آنجا بیع و شری میشود ذکر مهته بفتح میم و دال نام طایفه ایست از هندوان انبوه
بسیار و فرقه بیشمار اکنون قریب دویست سال میشود که چند صوبه دکن و گجرات و هندوستان در حیطه
تصرف در آورده اند و غایت اقتدار دارند و تخمینا زیاده بر سیصد هزار سوار جرار دارند ذکر مالوه
ولایتیست معروف و بکثرت عمارت و آبادی موصوف و مشتمل است بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار و الحق
صوبه ایست از کشور هندوستان و از اقلیم دویم و هوایش گرم و اغلب مردمش طایفه راجپوت از جماعت
هندوان و دیگر مسلمان حنفی مذهب با قل قلیل اهل ایمان اند جمعی از ملوک اسلام در آن صوبه
سلطنت نموده اند و من جمله یازده نفر از نسل ملوک غوری مدت صد و هشتاد و نه سال حکومت کرده اند
ذکر مندراس بفتح میم بندریست از بنادر دکن و آن را مدرس نیز گویند و بعضی گفته اند که مندراس عبارت از

مدرسهاست مدرس و صدرس نام دو بلده است قریب بیکدیگر راقم هیچیک از آن بلاد را ندیده است
نظم چو غافل به نادیده پوید ٭ تلند در هم چو گوید دیده گوید **ذکر مهراج** بفتح میم در لغت هندوان بمعنی
سلطان سلاطین باشد اما در اصطلاح ایشان نام ناحیه ایست در ملک کشمیر و مشتمل است بر قرای
فراوان و مزارع بی پایان و بعد در ضمن حرف کاف مذکور شد **ذکر میرپور** قصبه‌ایست معمور و از بلاد
پنجاب و محل است مرغوب در میان کوهستان واقع و جوانب اربعه‌اش فی الجمله فاسع است و جنگلهای
درخت دارد و قریب دو سه هزار خانه در اوست و قریه چند و مزارع دلپسند مضافات اوست غلات و
حبوباتش بسیار و باغات و بساتین انجا کم است و هوایش بغایت خرم و آبش ملایم است و مردمش اکثر حنفی
مذهب و دیگر هندوان و حکومتش بدست جماعت سکهان است **ذکر مرادآباد** شهریست بخجسته بنام
از مضافات شاهجهان آباد شهر در زمین هموار اتفاق افتاده و اطراف و اقطار معموراتش بغایت کشاده است از
اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش سازگار و خاکش طرب انگیز و زمینش ملایمت خیز قریب شش هزار خانه دلگشا
در اوست و نواحی چند دهها معمور مضافات اوست باغات خرم و بساتین چون ارم فراوان دارد و ساکنان
انجا اکثر هندوان و دیگر حنفی مذهب و قلیلی سادات صحیح النسب امامیه‌اند فقیر در آنجا چند گاه توقف نمود
روزی در عالم سیاحت با جمعی عنصری در میان شهر از رعیت هندوی معتبر مشاهده کرد الحق مانند آن
باغ بحسب عمارات و ترتیب و تنظیم کمتر دیاری مشاهده کرده بود و صد نفر باغبان داشت پنجاه نفر
ذکور و پنجاه نفر اناث بودند و با مقراض بکشاده درختان را برابر مینمودند مالک باغ راقم را دعوت
کرده دو سه روز بمراسم مهمان نوازی پرداخت و در آن مهمانی غایت تکلف ساخت در اثنای صحبت گفت
که هفت لک روپیه هندی برای باغ و عمارت صرف شده است و راست گفت **ذکر مخا** بضم میم بندریست
خوب و آب و هوایش فی الجمله مرغوب و محتوی است قریب چهار هزار باب خانه آباد و اکثر مردمش درویش
نهاد و عموماً زیدی مذهب و قوم عرب و بشغل تجارت اشتغال دارند و صاحبان سایر مذاهب
نیز بسیار اند و از دار الملک صنعا شش مرحله دور و قوافل گرمسیر تین موقوف است و سمت شرقیش دریا و
سه طرف دیگرش صحراست و قهوه خوب در نواحیش حاصل میشود قهوه در حدود سنه هشتصد و اند هجری
توجه شیخ عمر بن شیخ ابو الحسن شاذلی مغربی پیدا شده و هم در آن زمان نزد یکیها اشتهار یافت و تربت شیخ عمر در آن
بندر مشهور است و پوست قهوه را در اکثر بلاد یمن بجنسه از بهای آن اول و اعلا نمایند و ایشان ... شیخ
مایل بحلاوت است **ذکر مسقط** دار الملک عمان و اعظم بلاد آن مکان است در میان کوهستان اتفاق
افتاده و سه طرفش مسدود و شمالش کشاده است و در ساحل بحر واقع و قریب پنج هزار خانه در اوست

وچندین نواحی معموره مضافات اوست از اقلیم دوم است از انجا و هوایش از شدت حرارت جانکاه ساکنان
انجا مذاهب مختلفه دارند و اکثر معتقد بجماعت خوارج اند و شیعه امامیه و اسماعیلیه و اهل سنت و جماعت
و هندو نیز بسیارند و عموماً سیاه چهره و از متاع حسن و ملاحت بی بهره اند و بمیامن عدالت حاکم آنجا
معمور و مردمش همواره در عیش و سرور اند و مسکن ارباب دولت و اصحاب ثروت و عموماً اهل تجارت اند
ملبوسات و مأکولات انجا از طرف هندوستان و سند و دکن و یمن و فارس و غیره حمل و نقل میشود و میوهای
گرمسیری مانند نارنج و ترنج و لیمو و موز و تمر و غیره بعمل میاید و حلوائی در انجا میسازند بغایت ممتاز است در
سایر بلاد مشهور بحلوای مسقطی است حاکمش سلطان سعید بن سلطان احمد نام است که در عدل و داد
مجموع نام است صاحب دولت وافر و مکنت متکاثر است گویند صاحب سه هزار غلام حبشی و نوبه
و سواحل است و او را در انجا امام میگویند و بعض مصاهرت خویشانی که ... مفتخر و سرافراز است و
مواصلت از انجمله بود که چون دانشمندان انکار کردند و عقد مؤمنه را با خارجی نپسندیدند شیخ الاسلام
فارس که این عقد را بر روی منبر زبان اعتراض کشودند والباقی لا بد کر **ذکر مطرح** بندریست یکفرسخ از مسقط
دور و شهریکه است بغایت معمور از هر جهت از بندر مسقط خوبتر و عماراتش بهتر است و سمت شمالش متصل
بدریا و سایر اطرافش جبال و صحراست آبش وسط و هوایش گرم و اقسام ماهی در انجا خوب میشود در
سایر احوال مانند مسقط است **ذکر مکلا** بضم میم بندریست از بنادر حضرموت طرف شرقش دریا و
سمت مغرب و شمالش کوه و جانب جنوبش صحراست قریب هزار باب خانه در اوست و چند قریه معموره
منسوب باوست و سکنه‌اش قوم عرب و اکثر شافعی مذهب و قلیلی هندو باغات ندارد و حاکمش مردی
عرب نواب و در آن شیوه ممتاز است **ذکر مظفرپور** قصبه‌ایست شهرمانند از بلاد بنگاله جائی خوب و
محل مرغوب است اکثر مردمش هندو و مسلمان و حنفی مذهب نیز بسیار دارد و حاکمش از جانب جماعت
انکلیس مقرر است **ذکر مانکرای** بکسر نون و سکون کاف عربی قصبه‌ایست ما بین کشمیر و پنجاب و آب و هوای
خوب دارد و قریب دو هزار خانه در اوست و چند قریه معموره از توابع اوست مردمش اکثر هندو و حاکمش
شیعه امامیه از مضافات سرای صالح است و آن در حرف سین مذکور شد **ذکر مظفرآباد** قصبه‌ایست بهجت
بنیاد و در دو منزلی دار الملک کشمیر بجانب کابل واقع و در میان جبال عالیه اتفاق افتاده و سمت
جنوبش فی الجمله کشاده است قریب دو هزار خانه در اوست و آب و هوایش بغایت نیکوست اکثر مردمش
حنفی مذهب و قلیلی هندو است و در نواحیش رودی از کنارش میگذرد از غایت سرعت آب و بودن سنگ
فراوان و عریض بودن آن و رستن پل امکان ندارد لهذا مترددین و مسافرین از روی طناب چرخی عبور

میکنند و آن چنانست که سه طناب بر روی آب کشیده اند و از طرفین محکم نموده اند یکی از آن سه طناب
فرو تر و پست تر از دو طناب دیگر است مترددین از زیبا رو میان دو طناب را گرفته آمد و شد
میکنند این خوشگوار است و از خیال تماشای آن بر میخیزد و بعد حیلم میرسد و در ملک سند ها خلاف دریا
میشود و در کنار آن رود تکیهٔ فقراست و محل بغایت دلکشا است شیخ آن تکیه در آن هنگام که راقم
از آنجا عبور نمود رحیم علی شاه نام بود و فقیر چندگاه در آن تکیه توقف کرد و با آن عزیز بسر برد

ذکر احوال رحیم علی شاه آن عزیز از فقرای سلسلهٔ سید جلال و صاحب احوال بود و در فقر و فنا و
و صفا و صبر و قناعت و توکل کمتر کسی با او برابری مینمود و سخنان عارفانه و کلمات محققانه میفرمود روزی
فقیر از آن عزیز سؤال نمود که در مراتب معرفت چه میفرمائید در جواب فرمود که اینجا نابان گفته اند که هر
تحقیق در این معنی سفته اند همان است و در میان دانشمندان اختلاف بهم باشد فقیر معروض داشت که
ما مول چنانست که هر چه تو از آن فرموده بیان نمائید و بتجلید تقریر باب معرفت بکشائید چه که در هر تقریری
تاثیر می و در هر بیانی معانی است در جواب فرمود که اینجه عارفان مراتب عرفان در بیان مراتب معرفت گفته اند
خلاصه آن این است که معرفت شناختن شیء است تا بنا بعد از ذهول معرفت اول بوجه بالکنه بدلایل عقلیه
و براهین نقلیه ثابت شده است که معرفت ذات و صفات جل و علا بکنه ممتنع و محال و خبر ما عرفناک حق
معرفتک شاهد مقال است **نظم** تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی چه که معرفت
بکنه موقوف است باحاطهٔ عارف بمعروف و حق تعالی محیط است بر جمیع اشیاء وهو بکل شیء محیط
و احاطهٔ محاط محیط خویش را محال است اما معرفت بوجهی ممکن و مراتب آن چهار است و آن را تشبیه کرده اند
بمراتب معرفت آتش و اتفاق نموده اند بر آن دانشمندان **اول** معرفت آتش است که شخص بشنود باشد که در میان
موجودات چیزی است و هر چیز را بر آن انگند معدوم و ناچیز گرداند آن چیز را و هر چه بحاذی آن واقع گردد
اثر آن در آن ظاهر شود و هر چند از آن اخذ نماید کم نگردد چنین موجودی را آتش گویند و نظیر این در معرفت
الله معرفت جماعتی است که دین خود را بر سبیل تقلید دانسته از آبای خویش شنیده و قبول کرده و تصدیق
نموده بدون بحث و دلیل عقلی و نقلی بیان کرده اند عموماً خلق عالم در هر دینی و آئینی که هستند در این
مرتبه اند **دوم** مرتبه از مراتب معرفت مرتبه کسی است که دود آتش را دیده اما آتش را ندیده حکم مینماید با آنکه
این دود البته از چیزی بهم رسیده و هر اثری مؤثری میخواهد پس آتشی است که این دود از اوست نظیر این در
معرفت باری تعالی معرفت اهل نظر و استدلال است که بدلایل عقلیه حکم نمایند بوجود صانع اگر چه
این طایفه نسبت بفرقهٔ اول در غایت فضل اند اما در تحصیل معرفت خود در تردد دانت کثرت اند در مقابل

نظم پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود که کسی از علم با تمکین بدی فخر رازی
رازی دار دین بدی **سوم** مرتبه از مراتب معرفت مرتبه شخصی است که نزدیک آتش شده و حرارت
آتش را احساس نموده و گرمی آتش باو رسیده و نور آتش بر چیزها تابیده و چیزها را بدان نور دیده
نظیر این در معرفة الله معرفت مومنانست که بمحل اخلاص رسیده و قلوب ایشان بنور الهی مطمئن گردیده
و در جمیع اشیا بدیدهٔ یقین آثار صفات کمالیهٔ الهیه را مشاهده نموده اند این بیان ظاهر میشود که از آن
نظر و استدلال هر چند فاتح برهان نمایند و دلیل عقلی بر اثبات مطلب خود بیان فرمایند ایشان را
اطمینان و یقین حاصل بوجود صانع نشود و آرام و تمکین قلب حاصل نشود **نظم** اگر اوان نور دارا
بینا بودی شرح آن کی کار بو سینا بودی از این جهت است که اکثر ایشان شکاک و از شکوک ایشان را
انفکاک نیست و احتمال مانع از معرفت فرقهٔ اولی که مقلد اند بیشتر است از اصحاب نظر و استدلال زیرا
که ایشان را صدق و صفائی حاصل است و بمقام صدق الیقین رسیده اند و در مقام یوم ندعو
کل اناس بامامهم رسیده اند **چهارم** مرتبه از مراتب معرفت مرتبه کسی است که در میان آتش بوده و خود را
بالکلیه فانی و مستهلک نموده است و این مرتبه در مراتب معرفت الهی اعلا درجات معرفت است که عبارت
از فنا و تعبیر از آن بفنا فی الله مینمایند و حصول این مرتبه بوفور عبادات و کثرت مجاهدات و بسیاری ریاضات
بر وفق قانون شریعت مقدسه و بامر ارشاد کامل و مرشد مکمل ممکن است اللهم ارزقنا شیخ ما میفرمود
قدس الله سره العزیز بخاطر کسی نرسد که مراد از شعلهٔ آتش کسی که داخل و میشود نظیر مرتبهٔ احدیت ذات
مرتبه است و وصول باحدیت از جملهٔ ممتنعات و از قبیل محالات است و این معنی توهم باطلست **مصرع** چه نسبت
خاک را با رب الارباب نیز آنکه آتش عنصری است که حرارت و یبوست بحسب جوهریت و ذاتیه اوست و این غایت
از ادوار دهنا که باری تعالی غنی است و فعل و حرارت و یبوست عرضی است و آثار آن فعل استضائه و استنارت
دخانیات که اجزاء ارضیه و هوائیه حطب بهم رسیده پس شعله مرکب باشد از ماده و صورت که ماده استضائه
و استنارت است که حاصل شده و دود و دخان از فعل آتش که حرارت و یبوست عرضیه باشد و صورت دود منفعل
شده این دخان است با استضائه و استنارت از فعل آتش و نظیر شعله فعل اولاست که مرکب است از ماده
و صورت ماده او اثر فعل الله تعالی است که آن اثر وجودیست که نفس اول است از فعل حق تعالی است و صورت
او انفعال و قبول نمودن او است مر ایجاد را پس فعل آتش حرارت و یبوست عرض شد و حرارت مدد کم کرد در شعله
ان تاثیر فعل آتش است و استضائه شعله بهیأت این تاثیر فعل که دید و محل استضائه دخان یعنی حرارت مدد کرد
در شعله اثر فعل آتش است و باعث ظهور آن فعل است نظیر این منزلهٔ وجود منبسط است که اثر فعل حق تعالی

پس تقصیر جمیع کرده فقد به حق تقدیم امده ودرویش جمله بر این اند که اظهر موجودات واجلای انها جناب حق جل و
علاست وبدین جهت است که معرفت اول معارف واسبق انها معرفت حق تعالی است وقرب ومناسبت
عبد وحق تعالی بقدر معرفت عبد است بحق تعالی وانچه از اخبار واحادیث قدسیه مستفاد میشود آن است
که قرب ومناسبت عبد بحق تعالی بر دو وجه است قرب فرایض وقرب نوافل حاصل قرب فرایض فناست و
حصول قرب نوافل بقاست چنانکه از حدیث قدسی این معنی معلوم میشود از انجا که فرموده است لا یزال العبد
یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه وبصره ولسانه ویده ورجله فبی یسمع وبی
یبصر وبی ینطق وبی یبطش وبی یمشی وبعبارت دیگر قرب ایجادی وقرب اتصافی میگویند وحصول
ایجادی باداء فرایض است وحصول قرب اتصافی باداء فرایض است وبکل نوافل است وبعضی از اعتبار
مدخلیت نوافل کلیه را بعضی منقسم میشود معرفت وقرب که ثمرهٔ معرفت است سه قسم اول علم الیقین دوم
عین الیقین سیم حق الیقین واین مراتب ثلاثه در کلام مجید مصرح ومذکور است چنانکه فرموده است کلا لو
تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ونیز فرموده وان هذا لهو حق الیقین ودر
مقام قرب ایجادی وفرایض علم الیقین است وان عبارت از اطلاع بنحو ظهور وجود بصور موجودات
بلا کیف بظهور علم انذات عالمه اکر متصف باشد بصفت علم انا ظهار ان باحدیت جمع وعین الیقین عبارت
از ظهور بعض اثار بوجه حکمت بعلم واراده وقدرت بنحو مستفاضه من احدیة الجمع ما یتعلق من نفسه بنفسه و
حق الیقین خاصه حضرت رسالت پناهی وائمه ولایت جاهی است اما در مقام قرب نفل علم الیقین
عبارت است از تحقیق مدبر وفاعل ومتسلط او بر عبد بوجهی که اسناد صدور فعل از خود را بحضرت
وهدو این را فنا در توحید افعال نیز گویند وعین الیقین وان عبارت است از مشاهده سلسله مدبریت
در مرایای خلق باصدور بعض از خوارق عادات از او باظهار ان از احدیت جمع با ملاحظه وحدت او وصف
واین را توحید وفنا از وصاف نیز گویند وحق الیقین آن عبارت است از غفلت وذهول وجود خود در
مراحدیت جمیع مع صدور کل ما یرید من خوارق العادات اما تاثیر او در عالم با استفاضه وخلافت الهی
جمع است واین را توحید وفنا ذاتی ومقام جمع نیز خوانند وحالت اوقات سکر ومحو واستغراق تا مند حاصل
کلام ان امد که معرفت الهی نسبت باشخاص متفاوت شد جمعی اهل تقلید وبعضی ارباب نظر باشد الا و
برهی اصحاب ایقان ودیگر اهل عیان اند چنانکه مذکور شد این طایفه میگویند که اهل تقلید در مقام
ناسوت اند وارباب نظر با استدلال در مقام ملکوت اند واصحاب ایقان در مقام لاهوت اند واهل
عیان در مقام جبروت اند بانکه اهل ناسوت در مقام اسلام اند ودر مقام اسلام تفاوت دارد واصحاب

لاهوت

لاهوت در مقام ولایت اند ودر مقام ولایت هم درجات دارند واهل جبروت در مقام نبوت اند ودر مقام نبوت
مراتب دارند بعضی سکان مقام ناسوت اهل ملکوت را انکار دارند وساکنان مقام ملکوت اهل لاهوت را
بدعتی شمارند ومقیمان کوی لاهوت اهل جبروت را باطل پندارند واهل جبروت جمله را معذور دارند وهمه
را در جای خود نیک دانند وبیچون باشند لو علم الناس کیف خلق الله الخلق لم یلم احد احدا انتهی
این مقام است والسلام علی تابع الهدی **ذکر مشهد مقدس** لفظ مشهد بمعنی محل شهود است وجمع ان مشاهد
است یا انکه بمعنی شهادتگاه باشد ودر اصطلاح نام چند موضع است مشهد حسین ومشهد علی ومشهد
مرغاب ومشهد رضا ومشهور ترین انها مشهد رضا است وان شهری است دلکشا وبلدی است روح افزا
وان در ازمنه سابقه دهی بوده سناباد نام بسبب مدفن امام ثامن علیه السلام بمرور ایام شهری کردیده وبلده
طوس منسوخ لکن مطوس شد ودر مشهد دو فرسخ مشهور است ومدینه طوس در چهار فرسخی انجا واقع
وان شهر ما بین جبلین متقاربین افتاده وکوه سمت مشرق ومغرب اوست وطرف شمال وجنوبش کشاده
وما بین جبلین قریب سه فرسخ دور وحدیثی از جناب علی الرضا ع در تعریف انجا مشهور است که الصحیح
فرموده است روضة من ریاض الجنة از اقلیم چهارم است خوش گوار وهوایش برودت مایل وساز گار و
معنی ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین در انجا اشکار وقریب شش هفت هزار باب خانه دارد ومسجد
بیتها مسجدباره قریهٔ معموره مضافات اوست وبعضی از قراء وباغات روضة من ریاض الجنان ودامنهای
کوهستانش سر زمین رستنی کار رنگارنگ چین وعرصهٔ خلد برین است خلقش همگی شیعه اما مسیر وسالک
مسلمانی حق عشریه الله عنهم ازاند بار مشایخ کبار وعلمای عالی مقدار برخاسته اند وبزیور علوم ظاهری
وباطنی اراسته اند از جمله از مشایخ شیخ ابو القاسم کورکانی وشیخ ابوبکر نساج وشیخ احمد غزالی وان علما
شیخ ابو جعفر محمد وخواجه محمد نصیر ونظام الملک وزیر ومحمد غزالی وفردوسی شاعر از شهر طوس که
چهار فرسخی مشهد است ظهور نموده اند وخواجه عماد الدین فضل الله ومولانا مبارک وقدسی شاعر در
شرقی ومیرزا نصیرا انجا بوده اند فقیر گوید که مکرر بشرف زیارت امام ثامن علی الرضا علیه التحیة و
الثنا مشرف شده وجمعی از ارباب معارف انجا را ملاقات نموده بذکر چند کس از ایشان اختصار
مینماید **ذکر مولانا اسمعیل** ابن ملا محسن بود در اوایل انجناب در قریهٔ زعی که سمت غرب دو فرسخی
اند باد است اتفاق افتاده ذات خجسته صفاتش از علایق جسمانی وعوایق نفسانی ازاده بود ودر زهد
وتقوی وپرهیزکاری وحلم وبردباری بر اکثر عرفای انجا تفوق مینمود واز علوم ظاهری ودر صدق
وصفا سرحلقه بود وچندگاه سفر خراسان وجرجان وطبرستان وعراقین وفارس وخوزستان نمود

واکثر مشایخ زمان و علمای ایام را ملاقات کرده و روزگاری با سالکان راه هدی بسر آورده بالاخره
ارادت جناب سید عالم شاه هندی قدس سره العزیز را لازم گرفت و آقا محمد کازرونی رحمة الله علیه را
که از خلفای آقا محمد هاشم بود و طریقه ذهبیه داشت بطریق پیر و مریدی می‌ستود گویا از مردم روزگار
نظر عاطفت دیده بود فقیر در سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری در [illegible] و نیز در سنه هزار و
دویست و سی و یک هجری در شهر طهران بصحبتش رسید و مکرر بدیدار گرامیش موفق گردید
الحق مجلسش با صفا و صحبتش با روح افزا بود و اکثر اوقات عزلت و خلوت را اختیار نموده و گاهی شعر
بطریق مثنوی میسرود در سنه هزار و دویست و سی و پنج استماع افتاد که روی توجه بسرای جاوید نهاد
رحمة الله علیه **ذکر الحاج شیخ ابو محمد** بن شیخ حسین مصنف [illegible] مانند پدر عالی گهر فاضل
یگانه و در علوم عقلی و نقلی فرید زمانه بود سیما در فن ریاضی از جمیع علمای زمان گوی سبقت میربود مکرر
صحبت گرامیش اتفاق افتاد الحق بزیور اخلاق پسندیده آراسته و بحلیه اعمال حمیده پیراسته بود و همواره
بنشر علوم و شرح حقایق اشتغال مینمود و از مراتب عرفان و علوم ایقان بهره مند و در میدان ذوق و
وجدان سربلند بود و همواره صحبت عارفان بالله و سالکان طریق هدی را لازم گرفتی و غنیمت شمردی اکنون
در همدان بدرس و افاده اشتغال دارد و اوقات شریف خود را بر نشر علوم مصروف میدارد **ذکر مولانا علی اکبر**
آنجناب از امرای داغستان بود و جد حضرت آنجناب حزین ارادت نموده بنا بر استعداد فطری عزیمت مشهد
مقدس فرموده قریب چهل سال بتحصیل علوم دینیه و تکمیل فضایل و تبریاضات و در علم فقه و حدیث
بغایت دانا و در زهد و تقوی و عبادت بدرجه قصوی رسید و عمر عزیز خود را بشغل دنیوی صرف
نمیکرد و ابواب معاشرت بروی ابنای روزگار کمتر میگشود و هرگز سخنان لغو و بی معنی تکلم
نمینمود استماع افتاد که در سنه هزار و دویست و [illegible] هجری در همدان بدار القرار انتقال نمود
رحمة الله علیه **ذکر مولانا لطفعلی** والد آنجناب از بلده بروجرد بوده و آنجناب در ارض اقدس تولد نموده
از علوم رسمی بهره ور بود و بعد از تحصیل علم سفر عراقین و هندوستان و بابل و کابل نموده و باده فقر از جام
ملامت چشیده و در وادی فقر و فنا پا با افتقار کشیده و جمعی از مشایخ زمان را ملاقات کرده و در
مسکین شاه هندی و در عراق عرب سید عالم شاه هندی و در [illegible] آقا محمد هاشم چندگاهی بادب
فقیر گوید مکرر صحبت آنعزیز روی داده و مصاحبت و مجالست او اتفاق افتاده بود درویشی بود کم
ذات خجسته صفاتش جامع افعال گزیده و خصال پسندیده بود و با وجود آنکه سنین عمرش بهفتاد رسیده
و اکثر بلاد ایران و کابل گردیده و با فرق مختلفه معاشرت نموده بود گویا هرگز بگرد کبایر نگردیده بود

و از صغایر نیز محترز بود و بسیار صاحب صدق و صفا بود و در سنه هزار و دویست و سی و چهار هجری
در بلده شیراز رحلت فرموده و در تکیه حافظیه در جوار آن بزرگوار مدفون گشت از آن بزرگوار
یک پسر و یک دختر بجا ماند که بمعالم و صحبتش مکرر مراتب نجابت صالحه و پرهیزگاری تا حال که سن عزیزش از سی سال
تجاوز نموده جهت اختیار نکرده است و پیرش ملا هاشم مخلص درویشان و از ارادت کیشان ایشانست
ابدات که بکمال امثال عارفان بالله پیوسته **ذکر سید محمد** مشهور بسید کوچک است و عارف است
بزرگوار و بزیور فضل و کمال آراسته و بحلیه علوم عقلی و نقلی پیراسته است چندگاه در عتبات عالیات
مجاور گردید و بخدمت مشایخ زمان رسید آخر الامر ارادت جناب نورعلیشاه اصفهانی قدس سره را
برگزید و زحمات بسیار از اهل روزگار کشید و بزیارت حج بیت الله الحرام و حضرت خیر الانام و ائمه بقیع
علیهم السلام از راه شام موفق گردید اکنون در دار العباده بدرس و افاده اشتغال دارد و گاهی طریق ریاضت و
تصفیه باطن سپارد حقیر مکرر بصحبتش رسیده آن بزرگوار بغایت دانا و هوشیار و از همه جا و همه چیز
خبردار است جمعی کثیر از آن فقیر کرامات و خارق عادات نقل میکنند و حالات غریب و مقامات عجیب حکایت
مینمایند اگرچه حقیقت عالم در وجود حضرت آدم است چون فقیر بالعین مشاهده نکرده است لهذا بذکر
آن مبادرت ننمود **ذکر میرزا مهدی** ابن میرزا هدایت الله از سادات حسینی بود و در علوم نقلیه مجتهد زمان
و در فنون عقلیه سرآمد دوران بود و در اکثر علوم عقلی و نقلی گوی مسابقت از فضلای زمان میربود
طبع وقادش مشکل گشای و ذهن نقادش راهنمای وجود ذی جودش مرجع خاص و عام و در جمیع امور شرعیه اختصاص
تمام داشت و همواره همت والانهمت بنشر علوم و ترفیه خلق از مردم مصروف میگماشت و بر روی بستر مجلس مجمع
علمای عالی قدر بودی و با هر فرقه بروش پسندیده زندگانی نمودی بسیاری از فضلای ایران و سایر بلاد
دین و مطلوبان بلاد اسلام و بزیارت ائمه انام موفق گردیده بود دولت و ثروت و ضیاع و عقار بسیار
تحصیل کرده بود و با ملوک زمان و حکام بطریق تحکم و تعظیم سلوک میفرمود **انشداته** و ارباب فضل
و هنر پوشیده و مستتر نماند که بنی نوع بشر بدلایل عقلی و نقلی ممکن السهو و جایز الخطاست و بعضی از انبیا
عظام و اوصیاء کرام صدور عصیان از جمیع طوایف انام روا است و آیات قرآنی و احادیث نبوی بر این معنا
گواست بلکه موافق مذهب عامه اصحاب دولت از گروه انبیاء منزه است اما باعتقاد مذهب شیعه و از لوازم
نظم از درم بیمی از آنکه بمنزله خطاست حدیث حسنات الابرار سیئات المقربین شاهد این مدعاست
جای که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زیبد دعوی بیگناهی بنابر این ظهور زلت و صدور معصیت از
بنی نوع انسان ممکن ولیکن نسبت با اشخاص متفاوت است غرض از این تمهیدات و مراد از این مقدمات آنست

که جناب میرزا ابی هنگامی که واقف سر سبحانی نور علی شاه اصفهانی قدس الله سره جهة استحصال مآرب
مطالب دارین به زیارت امام ثامن علی الرضا علیه الآف التحیة والثنا مشرف گردید و در خراسان چون ماه نو
بر آن آستان حضرت قبله امامت مائید بوسوسه عوام کالانعام و باغوای خواص جهال آنحضرت را که کسوت
صلاح و چشم از ملامح پوشیده بودند بزهر شهید کردند کیوان حضرت قوی داد و این حال مغضب بانو سلطه
حمو باند شان جهال کیشان بر جمال کمال خویش نهاد بعد از صدور این امر شنیع که عقلا و شرعا ممنوع
بود همواره اظهار ندامت و پشیمانی میفرمود چون این امر بالاخره بنا بر اقتضای قدر بنا او بظهور رسید
لاجرم بکفاران این غفلت در دو هفته که سلطان محمد علی شاه همت بر استیصال بقیه نادری گماشت و بنوا اهتمام
بر انتظام مملکت خراسان برافراشت بدست نادر میرزا ابن شاهرخ میرزا ابن رضا قلی میرزا ابن نادرشاه
که وجود او را باعث اختلال و عدم استقلال خویش دانستی و فی الحقیقه چنان بود در سنه هزار و دویست و
یازده هجری و در پنجم رمضان المبارک مقتول گشت فقیر گوید مکرر آن فاضل نادیده و صحبت عزیزش
رسیده بود فقیر را بسیاحت مشغول نموده و در استرضای خاطر حزین مبالغه فرمودی با وجود اکبر بودن او
ابتدای جوانی و ریعان زندگانی و اول سلوک فقیر بود بر خود معظم دانستی و تعظیم و توقیر بسیار فرمودی
او را در علوم نقلیه و فنون عقلیه تالیفات خوب و تصنیفات مرغوب است و سه فرزند از او چند و سه
فاضل پایه بلند از او یادگار است و هر سه عالم و بزرگوار و مرجع و مطاع خلق روزگار اند **ذکر مرود** بفتح میم
همان مال مرو است که قبل مذکور شده است حاجت بتکرار نیست **ذکر مکن پور** بفتح میم و کاف عربی و سکون
نون بلده ایست از صوبه هندوستان و مزار شیخ معین الدین مقدم مذابیان در آن دیار است و رفتنی
مذبوح است **ذکر مکران** بفتح میم و سکون کاف عربی و را مع الالف و سکون نون بلده ایست قریب بلاد سند
و مسکن قوم بلوچ و مردمش اکثر اهل سنت و جماعت حنفی مذهب و هوایش گرم گویند در قدیم از کشور ایران
محسوب میشده اکنون قریه های فراوان است که بدست قوم بلوچ است **ذکر مکس** بفتح میم و کاف تازی
و سکون سین مهمله بلده ایست از بلاد بلوچ قلعه محکم دارد و هوایش گرم است **ذکر مزینان** بفتح میم و زا
الیا و نون مع الالف و سکون نون ثانی ولایتی است از خراسان و از مضافات سبزوار و آبش خوشگوار و
هوایش سازگار و چند پاره قریه مرغوب دارد و مردمش همگی شیعه امامیه اند و خالی از مرحی نباشند
ذکر میامی بفتح میم و یا مع الالف و میم مع الیا ثانی قریه ایست قصبه مانند و محلی است خاطر پسند و چند
قریه معمور مضافات اوست و قریب پانصد خانه در اوست و آبش از قنات و خوشگوار و هوایش سازگار
و آن در نزدیکی بلده بسطام واقع و جوانبش معمور و واسع و سمت جنوبش کوه و قریب است و مردم آنجا همگی شیعه

مذهب اند و اخلاص بیان بحضرت و معرفت گستری را آنجا ظهور نموده اند در آن اوان که فقیر بدان قریه رسید
مولانا عبد المؤمن ابن مولانا زین العابدین مردی بزرگوار بود بغایت عالم و دانشمند و عارف و صاحب
معارف بود **ذکر مرودشت** بلوکیست از توابع بلده شیراز و تخت جمشید در آن بلوک واقع شده است و قریب
سی پاره قریه در اوست و آبش وسط و هوایش بغایت نیکوست اگر چه اندک بگرمی مایل است و مردمش همگی
شیعه امامیه اند و خالی از شرارت نباشند و اخلاص نیکو نهادی در آن بلوک باشند **ذکر موصل** بفتح میم و
ضم آن عالمی است مشهور و صاحب معجم گوید که آن یکی از قواعد بلاد اسلام است و آن را باب عراق و مفتاح خراسان
گفته اند و بواسطه آن موصل نام کرده اند که وصل کرده است میان جزیره و عراق و یا میان دجله و فرات و
بعضی گفته اند پادشاهی که آن را بنا نموده او را موصل نام بوده و اول کسی که آن را احداث کرده راوند بن بیوراسب
نام داشت و نام او در زبان فرس اردشیر بوده و بعد از آن در زمان اسلام مروان حمار آن را عمارت کرده و ملحق
بامصار کرد و ساخت و در آنجا آب روان و درختان و باغات اندک است و گرمای آنجا بغایت گرم است و بیرونها
بغایت سرد است و آن اکنون دار الملک دیار ربیعه است و سمت مشرق بغداد و مسافتش با هفت مرحله دور
است و مردمش قوم عرب و بعضی حنفی مذهب و جمعی شافعی و قلیلی شیعه امامیه اند و طایفه کرد یزیدیه علی
اللهی در قرب و جوار آن دیار بسیار اند و گویند از قدیم از کشور ایران بوده اکنون قرون بسیار است که در
حیطه تصرف ملوک روم است **ذکر ماردین** در سه منزلی دار الملک دیار بکر واقع است و بر بلندی اتفاق
افتاده است آبش ملایم و هوایش سالم است و باغات بسیار دارد و مردمش سنی حنفی مذهب اند و خالی
از مروت و فتوت نباشند و در شیوه غریب نوازی ممتاز باشند **ذکر مفازه** بفتح میم در لغت عرب بیابان
را گویند و در عرف علمای اخبار ولایتی است از کشور ایران و مشتمل بر بلاد چند و نواحی فراوان است و
بلده جندق و نواحی آن و طبس و سنا و بیابانات آن دیار است و طولش از مشرق بسوی مغرب کشیده
و عرضش کمتر است و چندین بیابان غیر معموره و زمین قابل و ملغ است **ذکر ماهان** قریه ایست از قرای
کرمان و محلی است قصبه مانند و جایی است شاه پسند در زمین واقع و جوانبش وسیع و واسع است آبش
خوشگوار و هوایش سازگار و قریب هفتصد باب خانه در اوست و چند قریه مضافات اوست باغات خرم
و بساتین چون باغ ارم بسیار دارد و آن قریه بسمت مشرق دار الملک کرمان اتفاق افتاده و مسافتش هشت فرسخ
دور و مزار فیض مدار شاه نعمت الله ولی قدس سره در آنجا مشهور و مطاف طوایف انام و مذکور است **ذکر
سید نور الدین نعمت الله ولی قدس سره العزیز** مظهر آیات و مجمع کرامات بود و در علوم ظاهری و باطنی یکی از
عرفای زمان با آن مرحله که اهل عرفان برابری نمینمود و در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان یگانه دوران

بدر فقر و فنا و صدق و صفا وحید زمان بود و وصف فضایل و کمالات آنجناب مستغنی از بیان است
و آنچه از محامد و محاسن آن بزرگوار نوشته شود زیاده از آن ذات است نسب آنجناب بحضرت امام
همام محمد باقر علیه السلام میرسد بدین موجب هو ابن سید عبد الله ابن سید محمد بن سید میر عبد الله
ثانی ابن سید کمال الدین یحیی ابن سید هاشم بن سید موسی ابن سید جعفر بن سید صالح بن سید
احمد بن سید محمد ثانی بن سید جعفر ثالث بن سید محمد ثانی بن سید اسمعیل بن عبد الله بن امام
محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و نسبت طریقت آن
جناب بقطب الاوصیاء و سرحلقه اولیاء علی الرضا علیه التحیة والثنا میپیوندد و مکرر اسامی مشایخ
سلسله آنجناب مذکور شده است حاجت بتکرار نیست طریقه کریمه آنجناب منسوبین معمول بر اهل
عرفان ایران و کشور هندوستان و سایر بلدان است و خصوصیات چند با آن سلسله است که در
سایر سلاسل نیز نیست اول آنکه بر سالکان آن سلسله بسط بیشتر از قبض است بخلاف سالکان
سایر سلاسل که در اکثر ایشان قبض غالب است دوم نظم اگر بتوان نداری چرا طلب نکنی ذکر بیابد رسیدن
چرا طلب نکنی دوم آنکه جامه و کسوت جهه سالکان طریقه آنحضرت مقرر و معین نیست و فرموده اند
که خوب پوش و خدا جوی در هر لباس ممکن است و جامه را اعتبار نیست نظم مرد خدا گر شوی تقوی
طلب کن خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش این نیز بخلاف جمعی از سالکان سلاسل دیگر است
چه اکثر ایشان برای خود لباسی و طرزی معین نموده اند و خود را از سایر مردم تمیز داده اند سیم
آنکه در آن سلسله ترک کسب و کار کردن و روی در بطالت آوردن نیست و رهبانیت ممنوع است
و فرموده است که حضرت جل و علا آدمی را برای تحصیل معرفت و بندگی آفریده و به سه چیز محتاج و مفتقر
گردانیده است اول اکل و شرب که قوام بدن باوست دویم جامه که ستر عورت و دفع حرارت و برودت
از اوست سیم مسکن که آرام و آسایش آدمی بدوست این سه چیز حاصل نمیشود مگر از سه چیز اول
بکسب و آن مراتب دارد دویم بطمع و آن نیز مراتب دارد سیم بدزدی و سرقت و آن هم مدارج دارد
و باتفاق عقلا و دانشمندان طمع و سرقت مذموم است در هر مرتبه از مراتب آن پس باقی ماند
تحصیل معیشت بکسب دائما لازم است کسب کردن و در آن ضمن معرفة الله بدست آوردن بآیه
کریمه رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ اشاره باین مقام است و مدار طریقت آنحضرت
علی الدوام در راه صدق و صفا و متابعت شریعت مصطفی و اطاعت ائمه هدی علیهم السلام
بودن است و مخالفت نفس و هوا و مجانبت از بدعت و معصیت نمودن و پیوسته بتصفیه قلب و تزکیه

نفس

نفس و تجلیه روح و تخلیه باطن کوشیدن و درویش خود را از نظر اغیار و نامحرم پوشیدن است و ذکر
دوام و فکر مدام و اجتناب از صحبت عوام و تحمل جفا از جمیع انام نمودن است و ذکر جهر و نواختن
خوانی و سماع در طریقه آنجناب نیست و سلوک ایشان خلوت در انجمن یعنی در ظاهر با خلق
و در باطن با حق بودن است نظم از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش این چنین زیبا
روش کم می‌بود اندر جهان و فرموده است هر کس نه در متابعت رسول الله است اگر چه زاهد زمان
بود گمراه است و هر سالکی که نه در پیروی مرتضی علی است گر همه شیخ زاده علی است و نیز فرموده
طوالع انوار حقایق هر ولی مقتبس از مشکات ولایت علی است و با وجود آن امام متابعت غیری از
اهوا است سالکان آن سلسله در لیالی جمعه باهم میرسند و آنچه میسر شود سه نان با یکدیگر صرف
کنند و بذکر و مراقبه و مقال اولیاء الله شب را صبح نمایند و همواره جامه تسلیم و رضا و توکل و
قناعت و بردباری و پرهیزکاری پوشند و بتصحیح اخلاق و تکمیل باطن و تحصیل احوال و تعدیل
اعمال کوشند سالکان این سلسله علیه کثرهم الله تعالی در کشور ایران و هندوستان و دکن بسیارند
علی الخصوص در ملک حیدرآباد دکن زیاده از چند و چون و از حیز شماره بیرون اند ذکر مرشدآباد
از امصار و آبادی کم بنیان شهر در زمین هموار واقع و حوالی نواحی اش واسع از اقلیم دویم و هوایش
گرم شهری است عظیم و مدینه ایست قدیم دار الملک بلاد بنگاله بوده قریب سی هزار باب خانه در وی است
و نواحی دلربا و معموره صفا افزا و عمارات دلکشا و مساجد عالی و تکایای خوب در آن بسیار
است و جمیع عمارات آنجا در سه طبقه است و باغات خرم و بساتین چون ارم فراوان دارد مردمش اکثر
هندوان و معتقد اهل ایمان و سنی حنفی مذهب نیز فراوان است و رود عظیم از جوار آن شهر میگذرد
آبش ناگوار و هوایش ناسازگار بعضا اکثر طرب انگیز است و بسبب کثرت رطوبت هوا و زمین آن
ولایت با نضارت و خضرت است مسکن ارباب دولت و مأمن اصحاب شوکت است و عموم مردمش
بلند همت و لطیف پیکر و ملاحت منظر اند و میوه‌های گرمسیری فراوان و حبوب و غلات نیز ارزان
است جمعی از نیکان و خوبان و اعیان در آن بلاد دیده شد بذکر چند نفر از ایشان مبادرت میشود
ذکر رام چند وی پسرزاده جگت سیت هندو بود و بکثرت مال و وفور دولت بر اکثر متمولان
هند تفوق مینمود و نیز بزیور اخلاق پسندیده و کمالات صوری آراسته و از فضایل ذمیمه و افعال
نکوهیده پیراسته بود با وجود آنکه از اهل تجارت بود در جود و سخا مانند او کمتر کسی شاهد
نموده و بصحبت ارباب کمال بسیار راغب و در تحصیل رضای خاطر اهل حال و اصحاب کمال دقیقه فرو

و دولت بنگاله هر سال صرف میکرد و اهتمام تمام در استرضاء خواطر ایشان بجای می‌آورد روزی
فقیر ازوی پرسید که از دولت جنک حکایات غریب میکنند متوقع آنکه آنچه بیان واقع است
تقریر نمائی در جواب گفت که در زمان حکومت نواب قاسم علی خان هنگامی که نواب در بنگاله
کار بصید انکندن مشغول بود دوازده هزار سوار قوم مرهته ناگاه بشهر مرشدآباد تاخت نموده
بنیاد غارت کردند در آنوقت جگت سیت در عمل خانه نظهیر میکرده بعد از استماع این خبر یکی
از ملازمانش نزد سردار مرهته ارسال و پیغام فرستاد که خزینه مرا غارت کرده مزاحم رعایا نشوید
و بخانه ضعفا و مساکین نروند قوم مرهته بنا بر عهد موده جگت سیت عمل نموده روی بخزانه او کرده
مجموع دوازده هزار سوار روپیه بار نموده اراده مراجعت میکنند و چون این خبر بگوش جگت سیت
رسید بار دیگر نزد ایشان ارسال کرد که اینکه لشکریان روپیه را بجای خود گذارند و از فلان خزانه
زر سرخ بردارند لشکریان روپیه را بجای خود گذاشته و زر سرخ برداشته روانه مقر خویش
شدند چون نواب قاسم علی خان از بنگاله مراجعت کرد و احوال جگت سیت را استماع نمود و او را
احضار فرموده استفسار کرد که چه مقدار دینار از تو غارت رفته وی عرض نمود که اکنون معلوم
نیست اگر فرمان عالی باشد از محاسبان استعلام نمایم بعد از حساب و جمع بدفتر معلوم شد
که نقد یکماهه از جگت سیت غارت برده اند آخر الامر جگت سیت بامر نواب کشته شد مجملا آنکه گویا
وقتی گفته بود که بر سر هرکه کفش گذارم او را نواب بنگاله گردانم نواب قاسم علی خان از استماع
این کلام متغیر گشته جگت سیت را احضار نمود بعد از اثبات تقصیر امر بسیاست فرمود جگت سیت
معروض داشت که در عوض خون خود بیست مرحله راه کیسه سیم و زر در پهلوی یکدیگر چیده بجهت
نواب پیشکش میکنم نواب در جواب فرمود که از تو زر نستانم و تو را غرق گردانم بالاخره بموجب
فرموده او را در رود بنگاله غرق نمودند بعد از قتل او یکدینار از اولاد جگت سیت بتصرف
نیامد مراد راقم از تحریر این حکایات آنکه اشخاصی که در ایران سکونت دارند و با هزاران زحمت و
رنج مثقال زر و سیم بدست آرند و بدان افتخار کرده بر بینوایان هزاران منت گذارند بدانند که
در عالم یک کفر هندوی نهندوان چه مقدار درهم و دینار دارد تا عبرت گیرند و پند پذیرند ذکر
نادر جنگ از امرای جلیل القدر دلیر جنگ و مبارک الدوله بود در نیکی ذات و محامد صفات
و اکثر امراء اندیار بفوق سیمه دانا میر قدردان از اهل ایمان و از ارباب عرفان بود در جود و کرم
و صدق و صفا گوی سبقت از همگنان میربود و با وجود جوانی بحسن تدبیر و اصابت رای و صوب

وبصف

وبصف تمکین و وقار معروف بود فقیر را با ایشان طریق مودت و محبت مسلوک بود و در استرضای خاطر راقم
عنایت ما لا نهایه مبذول میفرمود روزی فقیر از آنجناب معرفت معتبر پرسید که چه باعث شد براین که با فرقه درویشان دست
مودت و طریق صحبت ایشان پیمودید در جواب فرمود که بسند معتبر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت شده است که
آنحضرت این حدیث را روایت نموده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من
یذکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله یعنی حواریون استدعا نمودند از حضرت
عیسی که بیان فرمایند که مجالست با که توان نمود حضرت فرمود با کسی مجالست باید کرد که بیاد خدا اندازد شما را
دیدنش و افزون شود شما را استغال الا بذکر و فکر که آنها باعث صفای ذات و ضیای صفات او گردد بواسطه دیدنش و زیاد کند
در علم شما کلام او و نطق او در علوم حقیقیه و معارف الهیه و احکام شرعیه و آداب نفسیه و اخلاق قلبیه
و سایر کمالات بشریه و راغب گرداند شما را بسوی آخرت عمل او که دلالت میکند بر اقبال تام بسوی امور اخرویه
و اعراض از شواغل دنیویه چه درو بشر اعمال صالحه و افعال حسنه و عبادات کامله تاثیر میکند در نفس
مرء تاثیر عظیمی پس ذکر فرموده از برای کسی که سزاوار است مجالست او سه وصف که آنها امهات جمیع صفات
مرضیه و فضایل انفسیه و در این حدیث اشعار است باینکه کسی که نباشد در او این صفات یا بوده باشد در او
اضداد آنها سزاوار نیست مجالست با او بلکه فرار و احتراز از او لازم است چه مجالست با او هلاک میگرداند
نفس را و باعث میشود نفس را بهلکاتی که مهلک کند و موصل شود بخسران و فضاحت در هر دو نشاه است که با
نفع دارد با همه و با تران ضرر دارد و زیان و اولی سزاوار است مجالست او عقلا و نقلا و احتراز لازم است از
آن دو چه که تضییع اوقات در آن درو مندرج است چون نظر برین حدیث کرده اندیشه نمودم در معانی آن
اختصاص که در مجالست ایشان که صفات ثلاثه بوده باشد بجزو زمره فقرا مشاهده نکردم بنابر آن لازم گرفتم صحبت
و ملازمت ایشان را و احتراز واجب دیدم از مجالست راغبان دنیا و اغنیا نمودم پر زیب جامه رو
تو لقا مه قطعه مرد خداشناس که تقوی طلب کند خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش ذکر شیخ
محمد مردی بود آگاه و در علوم غریبه صاحب دستگاه مانند سحر و افسون و نیرنج و طلسم امثال علم
ایشان اقدام نکردی و اجتناب از جمیع علوم غریبه لازم شمردی روزی فقیر ازوی درخواست نمود که چیزی
از غرایب بنمای وی بکفش افسون خواند بعد مشاهده شد که کفش حرکت نموده هموار رفته بعد از
گردش بسیار بجای خود آمد ذکر موره بفتح میم بلادی عظیم از کشور روم الحی سه طرفش را بحر روم
احاطه دارد و مشتمل است بر بلاد چند و نواحی دلپسند گویا از اقلیم ششم است آب و هوایش ملایم
و خلقش سفید رخسار و لطیف طبع و از متاع صباحت بیکر بهره دارند اکثر ایشان حنفی مذهب

ودیگر نصاری و قلیلی غالی اند و عموماً ترک زبان و ببت بدو بنشان مهربان اند ذکر مکناس بفتح میم
بلدیست عظیم از بلاد مغرب مردمش همگی قوم عرب و عموماً مالکی مذهب اند داعی این واهل
مکناس دیده شده است ذکر منصوره بفتح میم بندریست عظیم از سند در اقصای بلاد هندوستان
گویند شهری نزهت است ذکر مرند ناحیه ایست از چند از نواحی تبریز و محلی است فرح انگیز فزای خوب
باغات مرغوب دارد ذکر میانج از امیانه نیز گویند از توابع تبریز است وی دهیست خوش و قریب هزار
باب خانه در اوست و چند قریه معموره مضافات اوست اصل عین القضاة همدانی قدس سره مؤلف
زبدة الحقایق از آنجا بوده و در بلده همدان آسوده است ذکر مراغه شهریست معروف و بخوبی آب و
هوا موصوف از بلاد آذربیجان باغات دلگشا دارد آنجا از اوان است و قریب شش هزار خانه در اوست
و نواحی معموره مضافات اوست مردمش عموماً امامیه مذهب و نیک مشرب اند و سعید جمیع ولات
متاع حسن با هم اند اختصاص بنان از آنجا ظهور نموده اند من جمله حکیم اوحد الدین صاحب جام جم
اوحد الدین کرمانی از آنجا ظهور نموده اند اکنون نیز از عرفا و سالکان هندی خالی نیست حدیقه چهارم
در بیان حرف نون بر ضمایر مهرمآثر ارباب بصایر مخفی و مستتر نماند که در حرف نون بلاد فراوان
اتفاق افتاده است مشهورترین آنها مسطور میگردد ذکر نوبه کشوریست از سودان و محوی است بر
بلاد فراوان و نواحی بسیار همگی از اقلیم اول هوایش بغایت حار و اهلش سیاه رنگ و سایر احوال ایشان
قرار از اقسام مردم نوبه شجاع و دلیر و وفادار و در بعضی صفات حبشه بهتر از اکثر بلاد سودان اند بعضی از
اهل نوبه و بعضی از معارف عرب برای خبر نقل کرده اند که از حضرت رسول ص مرویست که هر که بخواهد
برادر کریم و دوست بسیار کند از مردم نوبه بگیرد والله اعلم بالصواب ذکر نمسه بفتح نون و سکون
میم و فتح سین مهمله و هاء ساکنه ولایتیست وسیع و کشوریست منیع و مشتمل است بر بلاد بسیار و
نواحی بیشمار همگی از اقلیم ششم گویند اکبر و بعضی بلاد فرنگستان و ملوک آن کشور از قدیم
دودمان عظیم اند و خود را نسبت میدهند با نوشیروان عادل و متصل است آن ولایت بمملکت روم
ایلی و هوای آنجا از سایر بلاد فرنگ ممتاز و مردمش امتیاز اند و همگی قوم نصاری و خوش مشرب
و با ادب اند و خالی از مروت و مردمی نباشند چنانکه با ایلچی پادشاه نمسه در قسطنطنیه با فقیر
ملاقات نمود و چندگاه طریق مجالست و معاشرت پیمود تا آنکه روزی از جانب پادشاه تکلیف
نمود که بدان ملک رفته با ایشان جهت تعلیم قرآن و شریعت بعضی شاه و در ماهی مقرری نمود که هفصد
دینار سرخ داده باشند فقیر ابا و امتناع کرد مع هذا خدمات پسندیده نسبت بفقیر بجا آورد ذکر نیمروز

از بلاد جنوب بوده اکنون نام دارد و وجود در میان نیست و بعضی گویند نام ارض کرالاست ذکر نیپال
بفتح نون و سکون یاء مثناة و باء فارسی مع الالف و سکون لام و لایتیست عالیمقام و محدود است از
طرف مشرق بجبال چین و از جهت مغرب بولایت پوربپ و از سمت شمال بکوهستان کشمیر و بلاد
هندوستان و از جانب جنوب بجبر هندان ملالان شمال بسوی جنوب طولانی واقع شده طولش بود
منزل و عرضش از یک مرحله الی ده مرحله ملکیست کم و مشتمل بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار و اهالی خوش گوار آن
همگی از اقلیم دویم و سیم مردمش کالای بت پرست و آفتاب پرست و تناسخی مذهب اند و دوست هیجان
ملوک اسلام بدان مقام نرسیده و آفتاب هدایت بر وجنات احوال ایشان نتابیده اما تجار و سیاح
بآنجا آمد و شد میکنند و مردم آنجا بطرف بنگاله و هند تردد مینمایند و راه تردد بغایت سخت
و جنگلهای پر درخت دارد و آن جنگل را اکثر جنگل دارند و با یکصد و پنج طول اوست و فیل بسیار در
کنگرن بیشمار و سایر سباع در آن جنگل است و آن جنگل از سمت شمال ابتدا آن نزدیک جبل [illegible]
و کاشغر و کوهستان کشمیر را قطع کرده و بلاد هند و پوربپ و بنگاله عبور نموده منتهی به دریای شور در عرض
آن جنگل اند و یعقالی بکماه است خبر اهل نیپال اکثر با سیاهد بن و ممالک ایشان را بواسطه رنج آن
شنیده است خالی از هوس نباشد ذکر نیمروز ولایت سیستان نیز گویند و در حرف سین مذکور شد
معلوم فقیر نشد که چرا آن ولایت را نیمروز گویند اگرچه بعضی سخنان شنیده شده است در وجه تسمیه آن
بر خبر دو چون عقل نپسندید بذکر آن اقدام ننمود ذکر نور بر عکس هند نام رنگی کاهوچ از بلاد [illegible]
و اکثر زراعات در کوهها واقع شده است و مردمش همگی شیعه مذهب و اکثر ایشان قلیل الادب اند
اگرچه فقیر نرفته اما آنویس را بسیار دیده کسی که را خیر بطلبند در میان ایشان قلیل و تکمیل
من شیادی اند ذکر نور پور بلدیست معمور از بلاد پنجاب شهریست دلچسب با هوای لطیف
در آنجا با غنم میشود اگرچه نام فاعل آنجا نکرده اما بفرید و جوانان رسیده است ذکر نخجوان در
ضمن کوه مذکور شده است احتیاج بتکرار نیست ذکر نصیبین از بلاد دیار بکر است و از اقلیم چهارم و هوایش
متعفن است و باغ انگور بسیار دارد و تا انم دیده است ذکر نهروان شهری بوده بعد از مداین سبعه
عرب و بنگاه آب سایر و اکنون ذکر نسناس اگرچه عوام نسناس اند اما گویند نسناس
آدم و حیوانات و تکلم نتوانند نمود و در جزایر هندوستان بسیار اند و بعضی از ایشان از متاع حسن و
جمال بهره دارند ذکر ناکپور مدینه ایست معمور از بلاد دکن و شهری بزرگ است مردمش اکثر هندو و قلیلی
مسلمانان اند و تا انم ندیده ذکر ناکور از بلاد هندوستان و شهری عظیم الشان است هوایش گرم و اکثر وسط

وخلقش اکثر هندو و قلیلی مسلمانانند **ذکر فشا** بکسر فا وشین معجمه الالف از مضافات خراسان واکنون ویران است وآبادی ندارد **ذکر نشابور** شهری است مشهور مسافت دو مرحله از مشهد مقدس و در اقلیم رابع و در زمین هموار واقع و عرض البلادش ... طولش از جزایر خالدات **صب لو** عرضش از خط استوا **له** ابش خوشگوار و هوایش سازگار و خاکش فرح انگیز و زمینش حاصل خیز و مشتمل است بر باغات دلگشای و بساتین رغبت فزای و نواحی نیکو و قرای چون مینو حکیم انوری شاعر در تعریفش گفته

نظم خیذا شهر نشابور که در روی زمین ٭ گر بهشت است همان است و گرنه خود نیست ٭ بانی انشهر تخت

طهمورث دیوبند بوده و بمرور دهور روی بخرابی نموده اردشیر بابکان بجای دیگر شهری ساخت و عمارات رفیعه و قصور رعوب درو طرح انداخت شاپور کرد در انوقت تا قدیم الزمان خراسان بود آن شهر را نیز درخواست نمود اردشیر بنابر مصلحت ملکی از فرزند مضایقه کرده و چون شاپور در شاه گردید عبور بود بعد از پدر آنشهر را از بیخ برافکند و در جای قدیم شهر عظیم بنا نمود و بنام خویش موسوم کرد و دور شهر را برقی کشیده و دوازده هزار کام مقرر کرده باید و در سنه ششصد پنج هجری بسبب زلزله ان شهر خراب گردید بعد حوالی ان شهر دیگر ساختند و موسوم بشادیاخ کردند و در ششصد و سی و شش هجری دیگر باره بعلت زلزله خراب گشت و هم در ان نزدیکی بنای دیگر احداث نمودند و در سنه هشتصد و هشت هجری بجهت زلزله شدید خراب گردید و در این باب گفته اند **نظم** شد با تضاد اندر او این شهر چو دشت ٭ در ششصد و سی و سه وشش دوم زلزله بود ٭ و ان زلزله بار سیم در هشتصد و هشت ٭ تا حال شهر مذکور باقی است و در زمان ملوک کیانیان و اشکانیان و ساسانیان و سامانیان اکثر زمان دار الملک خراسان بلخ و مرو بوده و ملوک طاهریان و صفاریان نشابور دار الملک نموده و بعد از آن اکثر ملوک در اغلب اوقات مقر سلطنت کردند بر همانام چنان شهری بنا کرده بدکه او را ام البلاد خراسان میگفتند اما غارتگر روزگار چند بار آنرا تاخت و تاراج نموده نخست در سنه چهارصد و پنجاه هجری بعلت قحط و غلا قریب صد هزار لا اله مغار و سر و کشار رباد ناثان جان دادند و چندین هزار سهین بر و بتان ندرین کرسی رو داه فرس جوین نهادند اما دستای ایشان نرسید دویم فتنه غزان بود که بسبب گرفتاری سلطان سنجر روی نمود و آن در سنه پانصد و چهل و هفت هجری اتفاق افتاد و تیغ بیدریغ انطایفه چندین هزار پیر و جوان روی بعالم آخرت نهادند سیم فتنه عظمی و حادثه کبری چنگیز خانی بود که در سنه ششصد و هفده روی نمود صاحب روضة الصفا آورده که چون مغولان بر شهر نشابور مستولی

شدند جمله هزار بیشه و ران جدا کرده سایر خلق را بقتل آوردند و هفت شبانه روز آب بر شهر بسته آثار عمارت باقی نگذاشتند و شهر را با زمین یکسان نمود و جو کاشتند و در تاریخ خراسان دیده مسطور است که در دوانده روز مقتولان نشابور را شمار کردند سوای اطفال و نسوان هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار بقلم آوردند چهارم فساد اوزبکیه است که در زمان دولت صفویه روی داد سیما در اوایل سلطنت شاه عباس ماضی اتفاق افتاد و آن در سنه هزار هجری بود که عبد الله خان و عبد المومن خان در آن دیار بقتل و غارت و خرابی بیشمار نمودند بعد از انقراض دولت صفویه قبایل سایره و عشایر اکراد فتنه و فساد بظهور آوردند و در هنگام خروج نادر شاه و بعد از وی طوایف مختلفه مصدر آشوب و فتنه شدند لاجرم بعلت صدمات بسیار و تعددات بیشمار و تاراج آن دیار بغایت رسید اکنون قریب دو سه هزار باب خانه در اوست و نواحی بسیار خوب مضافات اوست اشخاص صاحب فضل و کمال و ارباب وجد و حال از آن دیار بسیار ظهور نموده اند من جمله ابو محمد الفضل و اسحق بن اسماعیل و ابرهیم بن عبده و شیخ فرید الدین عطار و شیخ ابو عثمان حیری و مولانا لطف الله و حکیم عمر خیام و رضی الدین از آنجا بوده اند و احوال ایشان در کتب متداوله بتفصیل مذکور است

ذکر الحاج میرزا محمد اخباری اصل آنجناب از نشابور بوده و در اکبر آباد هند تولد نموده و افضل فضلای عصر و اعلم علمای دهر بود بعد از تحصیل فضل و کمال با اهل و عیال از بلاد هند عزیمت زیارت نمود و مدتی مدید در عتبه علیه حسین بن علی علیه السلام مجاورت اختیار نمود و هنوز در آنجا بجز مفتی سید دارفیض مدرس مفتی مستفیض گردید و فی الواقع در اکثر علوم ماهر و بانواع سخن نادر بود و مشهور چنان بود که قریب دوازده هزار حدیث در حفظ داشت و در مناظره کسی با آنجناب برابری نمیتوانست نمود و در علوم غریبه و فنون عجیبه نیز ماهر بود چنانکه گاهی خارق عادت اظهار میفرمود و در نجابت و نبوت و سماحت یگانه دوران و در نظم و نثر بلند خاکستر با بحر یکسان بود و بسیار صحیح اللفظ و خوب بکید و نیکو سیر و عنود و دلیر بود و با ابنای زمان مداهنه و تملق نمیکرد و بعالم فقر و فنا بسیار آشنا بود و همواره با اهل عرفان و درویشان طریق صحبت و الفت و اتحاد می پیمود و در شریعت دین علامه زمان و طریقه اخباری عمل میکرد و طریق اصول و اجتهاد را بغایت منکر بود و پیوسته عاملان طریق اصول و اجتهاد را قدح و مذمت میفرمود چون علمای آن دیار بعضی از فضایل صوری و معنوی از نزدیک واقف گردیدند و وجود ذیجود آنجناب را منشاء اختلال رونق بازار خود دیدند و در دل حسد و کانون سینه ایشان بحرکت آمد بنیاد عداوت کردند و آنجمله لازمه عناد و فساد بود نسبت با آنجناب

بجای آوردند لاجرم غبار ملال بر ضمیر آن فاضل بی نظیر نشسته با اهل و عیال از [illegible] توجه بسوی
عراق عجم آورد و بمقتضای تقدیر چندگاه سفر بلاد عراق و فارس و خراسان و گیلان کرد اکثر
علماء زمان بفضل و کمال و در حسب [illegible] آن فاضل یگانه حسد برده تفسیق و تکفیرش کردند تا آنکه وارد
دار الملک طهران گردید و بصحبت شهریار ایران رسید چون سلطان بر حکم نیکی احوال و فضایل او
مطلع گردید پایه قدرش را بایوان کیوان رسانید و مدت چهار سال در غایت عزت و احترام
آن فاضل عالیمقام اوقات گذرانید و شهریار نسبت بان بزرگوار غایت ادب ظاهر میکرد تا اینکه آخر کار
بنا بر سعایت اهل حسد فی جیدها حبل من مسد مزاج سلطان نسبت بان عزیز تغیر یافت لهذا آن
جناب از دار الملک طهران بصوب عراق عرب شتافت و مدت چهار سال و کسری در کاظمین علیهما السلام
مجاور بود و در سنه هزار و دویست و سی و دو هجری بفتوای بعضی از مجتهدین که از انجمله یکی سید
محمد بن سید علی بود جمعی اشرار بر سر خانه آن قدوه اخیار ریخته با یک پسر و با یکی از مخلصان
آنجناب را بسعادت شهادت رسانیدند و اموال و اسباب آنجناب را غارت کردند آن بزرگوار قبل
از شهادت بچند سال در رساله مرقوم نموده و بدوستان خود اعلام فرموده بود که بشهادت خواهم
رسید و شربت سعادت از دست ظالمان جهان نشان خواهد کشید رحمة الله علیه آنجناب را در اکثر
علوم تالیفات خوب و رسایل مرغوب است اگرچه مراتب تدینش [illegible] از آنان بود که شعر نیکو [illegible]
طبع آزمائی گاهی اشعار آبدار میفرمود در حین شهادت سنین عمر گرامیش از شصت متجاوز بود
و نسبت خود را در طریقت بسلسله مهدویه [illegible] در صفحات دکن و هندوستان درست می نمود **من الکرامات**
در آن هنگام که آن عالی مقام در دار الملک طهران تشریف داشت و پادشاه ایران نقش محبت آن فاضل
بر لوح خاطر مینگاشت یکی از سرداران روسیه که بمزید شجاعت و شهامت مشهور بود ملکی در عداد
بلاد روسیه متصرف میشود بفرمان پادشاه روس بعزم ایران بصوب آذربیجان عزیمت نموده چند
نوبت با لشکر ایران مصاف داده چشم زخم کلی بسپاه اسلام رسانید و از این رهگذر غبار کدورت
بر حاشیه خاطر سلطان نشسته متفکر گردید از باطن فیض مواطن آن بزرگوار استمداد نموده آنجناب
فرمود که ضمیر شهریار از این رهگذر مکدر نباشد که سر سپهدار روسیه را [illegible]
در خواهم کرد روز چهلم نزد پادشاه حاضر شد و آن سپهدار در نواحی بند بادکوبه [illegible]
داشت و لوای جدال با حاکم آنجا بر افراشت و قریب بیست روزه راه بود یکی از دلاوران آن
دیار ابراهیم بیک نام مضمون الحرب خدعة عمل نموده در حین مکالمه صلح و جنگ سپهدار را

بقتل رسانید

بقتل رسانید و سر پرشورش را از حصار بدن جدا کرده [illegible] روز موعود بحضور شهریار ایران حاضر
ساخت و شهریار اعلام عجب و سرور بسپهر برین افراخت **ذکر مذهب مزدک و برخی از اعتقادات مزدکیان** بر سبیل
از کتابهای دهور محقق و مستور نماند که معتقدان مزدک میگویند که اصل مزدک از نشابور بوده و بعضی
گویند در اصطخر تولد نموده چون از زمان دولت قباد ابن پیروز نه سال در گذشت صد و شانزده
سال و بقولی صد و بیست و چهار سال قبل از هجرت نبوی صلعم [illegible] مزدک بن بامداد بن خرامید
دعوی نبوت آغاز نمود و خلق را بسوی حق دعوت فرمود و در سر و علن بدین کلمات زبان گشود که عالم
علوی و جهان سفلی را دو صانع است یکی فاعل خیر و آن یزدان است و از وی جز نیکی نیاید و دیگری فاعل
شر و آن اهرمن است و از او بجز بدی نشاید [illegible] عقول و نفوس و سموات و کواکب را ایجاد کرده
اهرمن را بدان دست تصرف نیست و موذیات و مهلکات را مانند درندگان و گزندگان در [illegible]
نمودن و [illegible] کردن با تن ما مثال اینها را اهرمن پدید آورده یزدان نور است و اهرمن ظلمت و آن
خالق رحمت است و این فاعل زحمت یزدان زندگی بخشد و اهرمن بکشد خوشی را فزاید و اهرمن درد و رنج
خلق کند یزدان صحت پیدا کرده و اهرمن رنج پدید آورده یزدان اشفاق نموده و اهرمن باب نفاق
گشود بالجمله آنچه خیر محض است از کردگار است و آنچه شر محض است از اهرمن شر کار است اهرمن را
در جهان اختیار دسترس نیست و بی فرمان او [illegible] در عالم علوی [illegible] و هر که بیزدانی گشت
و از اهرمنان در گذشت روح او آسمانی گردید و [illegible] بمینو خرامید عاقل و خردمند آن است که
خود را از اهرمن باز دارد هر چند اهرمن او را بیازارد تا از تن رهائی یابد بعد از فوت باسمان شتابد
مزدک گفته که یزدان در عالم اصلی بکرسی نشسته مانند شهان و چهار نفر که خدمت بر میان جسته
بسان ملازمان آن چهار نفر قوت تمیز و قوت فهم و قوت سرور و قوت حفظ و اینها امور جهان
میکنند و دوازده روحانی دیگر اند که آن چهار قوه را فرمایند و پیوسته یزدان را چاکر اند و آن دوازده
روحانی این است ۱ خواننده ۲ دهنده ۳ ستاننده ۴ برنده ۵ خورنده ۶ دونده ۷ چرنده ۸ کشنده
۹ زننده ۱۰ کننده ۱۱ آینده ۱۲ شونده ۱۲ پاینده و گفته هر که در این عالم صاحب قوای اربعه و دوازده روحانی گردد
[illegible] بود و کار شود و تکلیفات [illegible] برخیزد و [illegible] خاطر خواه اوست [illegible] و دیگر گفته که بیشتر
نزاع و قتال خلق بجز زن و مال است زنان را خلاص نمود و مال را مباح کرداند و گفت که [illegible]
تعالی زر و سیم را بهر آن آفریده که مردم منتفع شوند و بجهت زر و سیم آلوده گردند آنکه زر و سیم دارد
با آنکه ندارد بنابر همت کند و اگر کسی عورتی و مالی دار باشد و از محتاجان منع نماید و [illegible] اهرمن باشد

لازم است که از روی نصفت کرمنه بریشان بطریق عدل قسمت نمایند و دیگر آنکه شخصی زن داده
و دیگری ندارد شرط عدالت آنست که زن خود بدیگری دهد تا دیگری اطفای شهوت کند و اگر ندهد
ظلم فاحش کرده آن غریب تواند که بزور از روی کرهه دفع شهوت خود نماید و دیگر آنکه زن برای دفع شهوت
است دیگر آنکه کسی که زن خوب صورت دارد و شخصی زن بد منظر دارد شرط دینداری آنست که
چندی زن جمیله را بدو سپارد و زن قبیحه او را نیز خود نگاه دارد و همچنین اگر کسی دختری خوب
و در پای آن درخت زحمت کشیده بثمر آید اگر آنکسی اول بخورد از آن میوه است تا دیگری نیز حق خود
و محارم مانند خواهر و عمه را تصرف نمودن و کنیزان جهان است تا آنکه بیگانه تصرف کند و کمی در دیگر
آنکه آزار رسانیدن و قتل نمودن همه حیوانات را حرام نمود و خوردن لحوم و دسوم را منع فرمود
و گفت که آدمیزاد در خوردن نباتات و تخم مرغ و پنیر و امثال آنها قناعت کند و هر که حیوانات
را آزار رساند او را بقتل آورند گویند مزدک پوستین خام پشم پوشیدی و بعبادت یزدان کوشیدی
و از مخالف مذهب احتراز نمودی و با خلق مشفق و مهربان بودی چون قباد را بکیش خود دعوت
کرد و پادشاه از وی معجزه خواست مزدک گفت معجزه من آنست که آتش با من سخن گوید آنگاه قباد
با آتشکده رفته مزدک در حضور قباد از آتش سؤال نمود و جواب شنید بنابر آن قباد بوی گروید
و دین او قوی گردید اکنون جمعی از معتقدان او در ایران و سایر بلدان در جامه مسلمانان پنهان اند
و اکثر ایشان در زی درویشان و صوفیان خود را جلوه میدهند و نام فارسنگی و لاقیدی بر خود
می‌نهند و خود را زبدهٔ اهل عالم میدانند **شعر** مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس
رندان خبری نیست که نیست فقیر را مکرر با این گروه مکروه صحبت واقع شد و اعتقادات خود را عرض
میکردند چنانکه وقتی از اوقات با یکی از ایشان اتفاق ملاقات افتاد وی میگفت که مردی زنی را
معین نمودن و از دیگران منع کردن و محارم را با خود نزدیک نگردانیدن بنابر عادت و رسوم ملت
و گویا که گوید عقل بتصرف محارم تجویز میکند از جمله بیگانات در کتب علمای عجم و غیره آمده که
انوشیروان بن قباد مزدک را باعتقاد خبائث و پوستین نقش عدم وجود او را بر لوح خاطر می‌نگاشت
و چون لوای سلطنت بر سپهر برین برافراخت بخیال استیصال مزدک و معتقدان او را وجه همت
ساخت و بطریقی که در کتب تواریخ مسطور است در یکروز نصد هزار مزدکی را بقتل آورد و بقیة
السیف را زخم کرده جزیه بر ایشان مقرر نمود **ذکر نوبندگان** از بلاد فسا از توابع ملک فارس است
و جائی خوش آب و هواست و قریب هزار باب خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست و لذا در

زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اطرافش گشاده است و جبال مشرق و شمالش قریب است و مردمش
همگی شیعه مذهب و قلیل الادب اند و مکرر دیده شده است **ذکر نیریز** قصبه‌ایست بهجت‌انگیز از
بلاد فارس آن قصبه در زمین هموار اتفاق افتاده و اطرافش گشاده است و کوه جنوب و مشرقش نزدیک
آبش خوشگوار و هوایش سازگار است و قریب دو هزار خانه در اوست و ده پانزده قریه معموره مضافات
اوست و آنجا داخل شبانکاره است و باغات فراوان دارد و اکثر فواکه آنجا خوب میشود سیما هندوانه
و انارش بغایت ممتاز است و مردمش همگی شیعه مذهب و خالی از شرارت نباشند و حاکمش
و اولادش در دو قرن از آن بود و اکثر خلقش محیل و مکار اند و شیخ الاسلامش مردی متقی و مرکز دایره حمق
اگرچه نامش سید عفیف است اما حاشا و کلا **نظم** شرار جیحون مانند او تو بینیه چه میمانند کو اهل
حال و صاحبان فضل و کمال از آن دیار برخاسته اند و بزیور فضایل نفسانی و کمالات نفسانی
آراسته اند از آن جمله سید قطب الدین مرشد آه محمد هاشم رحمة الله علیهما بغایت بزرگ بوده و در زمان
نادرشاه وجودش ظهور نموده **ذکر نیمند** از بلاد خراسان و قریب ملک قهستان است و چند پاره قریه
در اوست و آب و هوای آنجا نیکوست و مردمش شیعه مذهب و بزرگان آن دیار بخداوندان حسب
ذکر نرماشیر ناحیه‌ایست از نواحی کرمان آبش فراوان و هوایش گرم و مختلف و بغایت حاصل خیز است
و قریب به پانصد قریه معموره دارد و مردمش شیعه امامیه اند و قبل از این چند سال در تصرف جماعت
افغان بود و اولیای دولت قاجاریه از آن طایفه انتزاع نمودند اکنون در حوزه تصرف ملوک
قاجاریه است **ذکر نطنز** بفتح نون و طای مؤلف و سکون نون ثانی و زاء قصبه‌ایست خوش آب و هوا
و قریب هزار باب خانه در اوست و قرای معموره مضافات اوست در میان جبال شامخه اتفاق افتاده
و مسافت دو مرحله از خطهٔ کاشان دور است و فواکه سردسیری نیکو میشود است و ممتاز و کلابی آنجا بغایت
با امتیاز است چنانکه در جای دیگر مانندش دیده نشده و آب روان در جمیع خانهای آن قصبه جاری است
و مردمش همگی شیعه مذهب اند و از ارباب معرفت از آنجا ظهور نموده اند از آن جمله شیخ عبد الصمد مرشد
شیخ کمال الدین کاشی از آنجا ظهور نموده اکنون کسی که ناخن بدل بشکند در آنجا دیده نشد **ذکر نراق**
قریه‌ایست قصبه مانند از توابع کاشان و قریب هزار خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست
شاهد شده است مردمش شیعه امامیه اند فقیر را از احوال و افعال اعاظم آنجا خوش نیامد و میرزا ابو
الحسن یغما تخلص در سنه و اشعار آبدار بسلک نظم کشیده الحق جای آن دارد **ذکر نیاسر** بکسر نون
قریه‌ایست از قرای کاشان در دامن جبال شامخه واقع و در بلندی اتفاق افتاده و سمت شمال و مشرقش

گشاده است آب روان و باغات فراوان دارد و در فصل بهار عدیل ندارد ذکر نائین قصبه ایست
دلنشین و محلی است بهجت قرین قریب دو هزار خانه در اوست و مزارع معموره مضافات اوست و
باغات فراوان دارد و مردمش شیعه امامیه اند و خالی از شرارت نباشند چنانکه یکی از اهل الله
گفته اهل نائین کلهم ملاعین حتی کلب ارباب وجد و حال از آنجا ظهور نموده اند من جمله حاجی
عبدالوهاب و نظرعلی شاه فی زماننا از ابدال بوده اند جناب نظرعلی شاه از خلفاء حضرت نورعلی
شاه قدس سره بوده و در فضایل صوری و معنوی کمتر کسی با او برابری نموده و نیز شیخ الاسلام آن
دیار بوده و در سنه هزار و دویست و چهل هجری در آنجا ارتحال فرموده ذکر ننده بود بفتح نون اول و
سکون نون ثانی و دال ابجد اینست آنکه گویند شهری خوب و مدینه مرغوب است فقیر ندیده
ذکر نسف از بلاد توران و بلده ایست بهجت توامان بفتح نون و سین مهمله و سکون فا، منقوله
شیخ عزیز الدین مرید سعدالدین حموی صاحب کتب مفیده و رسایل کثیره از آنجا بوده ذکر نگینه
بفتح نون و کاف فارسی مع الیا و فتح نون ثانی و سکون ها قصبه ایست مابین مرادآباد و لکهنو از
مضافات دهلی است قریب دو هزار خانه در اوست و چند قریه از توابع اوست و در زمین هموار
واقع و جوانبش را بعمارش واسع است و مردمش اکثر هنود و چندی سنی و قلیلی شیعه امامیه اند
ذکر نجیب آباد از نجیب خان افغان آباد کرده بنام خودش موسوم نموده بلده ایست خوب و شهریست
مرغوب طرف رود گنگ اتفاق افتاده و اطرافش را بعمارش گشاده است از رود گنگ قریب یک فرسخ دور و
اکثر حبوب و فواکه گرمسیریش موفور است زمینش وسط و هوایش گرم و مردمش اکثر هندوان و دیگر حنفی
مذهب و قلیلی شیعه امامیه اند ذکر نجف آباد قریه ایست مضبوط مانند دهی چهار فرسخی شهر اصفهان
واقع آبش خوشگوار و هوایش سازگار و باغاتش بسیار و خلقش همگی شیعه مذهب و فقیر ندیده آن
ذکر نهاوند قصبه ایست شهر مانند و بلده ایست خاطرپسند آبش گوارا و هوایش دلکشا از بلاد قدیمه
عراق عجم و خاک نجیب توام است وی بطلبیدی و بسوی اتفاق افتاده لهذا بغایت بنظر بسیار زیبنده
و فرخنده است و سمت جنوبش فضا الجبل گشاده است و جبال عالیه بدان بلده قریب و مردمش از مزارع
صاحب نصیب و همگی شیعه مذهب عموماً لر مقر باشند و مهمان نواز و در آن شیوه ممتاز و مردمان
بسیار از آنجا برخواسته و نیز بود فضایل صوری و معنوی آراسته اند من جمله شیخ ابوالعباس معاصر شیخ ابوالقاسم
صاحب حالات و کرامات از آن بلده بوده و از معاصرین ناقم الحاج سید حسین فاضل و عارف از آنجا
ظهور نموده فقیر آن عزیز را ملاقات کرده بود و بلده نهاوند طرف جنوب شهر همدان و مسافت دو

دو روزه راه است

دو روز واقع است و قریب سه هزار باب خانه در اوست و قرای معموره مضافات اوست و اکنون قریب
پانزده سال میشود که دار الحکومت شاهزاده کامکار و نور حدقه شهریار روزگار است ذکر نصرآباد
نام چند قریه است در خراسان و عراق و شیخ سراج الدین که از اکابر سلسله عرفا است معلوم نیست که
از کدام نصرآباد بوده بادی نصرآباد عراق در سه فرسخی کاشان واقع و جوانبش را بعمارش واسع است و
قریب سیصد خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست خربزه آن قریه بغایت ممتاز میشود
ذکر نصرت آباد نام دو سه قریه است یکی در محال سیرجان کرمان و آن قریه آباد و محلی جنت بنیاد است
جناب فخر درویش کوهر علی از آنجا بوده بغایت بزرگ بوده سالک سلسله علیه نعمة اللهیه بوده و دیگر
نصرت آباد ناحیه جرقویه من محال اصفهان قریب دویست خانه در اوست و مردمش خالی از مردمی
نباشند و دیگر گویند در نواحی شهر یزد قریه ایست که نصرت آباد نام دارد ذکر نگر از ... گوید
بفتح نون و کاف فارسی و سکون را در لغت هند لفظ نگر بمعنی شهر و آبادی است و این نام را با اضافه
چند موضع در هند میکنند چنانکه نگر در بنگاله و رسول نگر در صوبه پنجاب و سری نگر در دار الملک
کشمیر همگی در موقع خود ذکر شده است ذکر نمنکان بفتح نون و میم و سکون نون ثانی و کاف فارسی مع
الالف و سکون نون ثالث از بلاد توران و از نواحی بدخشان است در میان کوهستان اتفاق افتاده
و لایتی خوب و ناحیه مرغوب است ذکر نجد ولایتی است از عرب و مردمش قوم عرب و عموماً حنبلی
مذهب و صحاری و بیابان آن بیشتر از کوهستان است آبش در نهایت قلت و هوایش در نهایت حرارت و
ریگستان آنجا در نهایت کثرت است و دار الملک آنجا بلده درعیه است و ملوک وهابیه قریب سی سال
در آن ملک حکومت نموده اند ذکر مذهب وهابی فرقه وهابیه جدید اند قریب شصت سال میشود
که محمد بن عبدالوهاب مذهبی که مذکور خواهد شد در میان آورده و خلق را بر آن دعوت کرده و گروه
انبوه از طوایف عرب با او گرویدند و جمعی کثیر سالک آن طریقه گردیدند اصل مذهب او حنبلی بوده لیکن
طریقه نکو ... که مذهبی جدید اختراع نموده و در بحث و اشکال گفت که بجز ... احدی ...
نیست و شفاعت از انبیا و اولیا درست نیست و گنبد و بارگاه بر سر قبور انبیا و اولیا احداث
کردن بدعت است فقیر گوید که شیخ عبدالله ولد سعود را ملاقات کرده از وی بعضی از این سوال نمود و
گفت که مذهب حق یکی است اما بسبب هوای نفس هر کس براهی افتاده و دل تمنا فرداده همگی ...
دارند که این دعا یکی و آن پیغمبر فرستاده و این کتاب او داده و هر انبیا و رسل که آمده اند تربیت
خلق آمده اند و ایشان جز مامور نبوده اند ... که خود ... را بیگانگی پرستش بکنید و ...

کوئی شریک نسازید ولا یشرک بعبادة ربه احدا وجای دیگر فرموده واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا
و جز از حضرت باری جل وعلا دیگری نجویید و بطلبید وما النصر الا من عند الله العزیز و در
مقامی فرموده اتعبدون من دون الله ما لا یملک لکم ضرا ولا نفعا پس بنابراین از انبیا و اولیا و صلحا
شفاعت خواستن کفر و شرک باشد و بحکم آیه اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم در قتل مشرکین نفی
و تسویف جایز نباشد و امری که در زمان رسول الله صلعم نبوده و بعد از آن ظهور نموده بدعت است و بدعت
ضلالت چنانکه حدیث نبوی بر آن ناطق است کل بدعة ضلالة و هر مبتدع و مخترع کافر و مشرک است
و قتلش واجب و لازم است مثل غلیان و تنباکو استعمال نمودن و مساجد و قبرها را زینت دادن و قبا
بر تربت انبیا و اولیا ساختن و در پیش در آن گذاشتن و دست و پا ادراک کردن و بزنان سپرده شدن
و بر کسی سر فرود آوردن و آستانه بوسیدن و ولد داری و عشاری همگی بدعت است و جامه کوتاه
و جبه بلند پوشیدن و زنان را بر اسب زین دار سوار کردن جمله بدعت است فقیر رساله در مذهب وهابیه
دیده که در آنجا مذهب خود را بآیات قرآنی و احادیث نبوی مدلل و مبرهن کرده بود و السلام علی من اتبع
الهدی ذکر نکار بکسر نون و کاف و فتح با الالف و سکون را قریه ایست از دار الملک کرمان دو مرحله
دور آن جنوبی هوای خوش است از خوبی هوای [illegible] میکنند که چند گاه قبل از این مدت هفتاد
سال کسی [illegible] ذکر نکده بکسر نون و سکون کاف و فتح دال و سکون ها [illegible] ابتدا ناطول کردند
شهری خوش آب و هواست ذکر نغاولی بفتح نون و غین معجمه مع الالف و بضم واو و لام مع الیا قریه ایست
[illegible] مانند از مضافات حلب در سمت مغربیان واقع و دو مرحله [illegible]
همگی شیعه مذهب و قوم عرب اند اقامت مدت هفته در آنجا توقف نمود [illegible]
[illegible] و قریب هفتصد خانه در او هست و چند پارچه مضافات از وست باوجود آنکه [illegible]
[illegible] موقوف بر حمت الهی است [illegible]
نباشد ذکر ناصره قریه ایست [illegible] و محل استخاره [illegible] الامام [illegible]
[illegible] قریب پانصد خانه در او هست و چند پارچه مضافات از وست از
بلاد اردن و در سمت شمالی بیت المقدس واقع و مسافت چهار مرحله [illegible] قریب شهر عکه است
کوه اتفاق افتاده و طرف شمالش [illegible] است باغات بسیار دارد [illegible]
انجا موقوف بر حمت الهی است و از میوه ها انگور و انجیر [illegible] بسیار [illegible] میشود [illegible]
شافعی مذهب و همگی قوم عرب اند و [illegible] در کتب اخبار آمده که چون کتاب انجیل

بحضرت عیسی ع در شهر ناصره نازل شده بنابر آن است که آنحضرت را نصاری و نصرانی گویند و قصه دیگر
یکی از کتب تواریخ دیده که حضرت عیسی ع از ناصره بوده و بدین سبب امت آنحضرت را نصرانی و نصاری
گویند و الله اعلم بحقیقة الحال ذکر نابلس قصبه ایست شهر مانند در میان بیت المقدس و دمشق واقع شده بیت
و [illegible] فی الجمله واسع است و محتوی است قریب ده هزار باب خانه معمور و انواع
فواکه و حبوبات در آنجا موجود است [illegible] و دوابش زیاد و هواش سازگار و مردمش اکثر شافعی
مذهب و همگی قوم عرب اند شیخ عبد الغنی شارح فتوحات مکی از آنجا بوده و در قریه صالحیه آسوده از اکابر
صوفیه و از اعاظم آن فرقه بوده و در زمان سلطان سلیم خان ظهور نموده دیوان اشعارش در بلاد مصر و شام
بغایت مشهور است و بر شرح فصوص الحکم نوشته باعتقاد فقیر بدان خوبی کسی بر فصوص شرح ننوشته
باشد ذکر نیل نام رودیست مشهور و در افواه و السنه مذکور [illegible] انهار اربعه است و گویند در بهشت
که در عالم چهار نهر است که منبع آنها [illegible] اول رود نیل است دوم فرات است
سیم رود جیحون چهارم رود سیحون است و طول رود نیل شش ماهه راه است و ذکر آن در ضمن مصر مذکور
است و نیز نام مدینه بوده که حجاج بن یوسف ثقفی در کنار دجله احداث نموده بمرور ایام خراب شده جز
نامی از وی نمانده است [illegible] در بیان حرف ها [illegible] برای معرفت آرای سیاحان اخبار پوشیده
نماند که در حرف ها بلاد بسیار و امصار بی شمار است و مشهور ترینها نام مذکور میشود ذکر
هندوستان کشوریست مشهور و در افواه و السنه مذکور آن کشور اعظم بقاع ربع مسکون و از وسعت و عظمت
آن هر چه گفته شود افزون است و محدود است از طرف شرقی بجبال الچین و [illegible] و از سمت غربی بحر محیط
و از جهت شمال بکوهستان کشمیر و کابل و از جانب جنوب نیز منتهی بدریای محیط [illegible] امصار و سیاحان
روزگار کشور هند را دو قسمت نموده اند قسمی شمالی و قسمی جنوبی گفته اند و قسم شمالی از کوه کلان
از طرف مغرب الی مشرق از نود و دو درجه تا صد و بیست درجه از درجات است و طول مسافت آن
پانصد فرسخ و عرضش از زیر خط استوا تا سی و چهار درجه و مساحتش دو بیست فرسخ و قسم جنوبی از
کوه مذکور طولش از هشتاد و چهار تا صد و ده درجه طولش پانصد فرسخ و عرضش از هفت درجه
الی چهل درجه مسافتش سیصد و هفتاد فرسخ حکمای هند میگویند که بنای عمارت هندوستان
بر کسی معلوم نیست و زمانش نامتناهی است و گویند اخبار چندین کرور سال ماضی نزد ما موجود است
و جز طوفان نوح که در آن نیست اعتقاد بطوفان ندارند و اهل هند خود را از اولاد آدم معهود ندانند
زعم ایشان طایفه جن اند [illegible] بعضی [illegible] اصلاح حال العالمیان بصورت آمده و عیان خلق شده متشبث مردم

سبب مذهب ایشان در موضع خود ذکر شده است در کتب مورخان اسلام و پیروان حضرت خیر الانام
مذکور است که چون حضرت نوح ع از طوفان نجات یافت ربع مسکون را به سه قسم منقسم کرده اید بلاد
شام و مصر و عرب و روم و ایران و مغرب را بسام بخشید و مجموع دیار توران و ترکستان و صقلاب و روس و
خزر و چین و مغول و تاتار و بلغار و سقسین را بیافث مسلم داشت و کشور هند و سند و حبش و زنج
و نکرو و سنار و بربر و جمیع بلاد سودان و جنوب را بحث کفایت حام گذاشت و حام بموجب فرمان پدر
نبوت مقام بدان دیار توجه نمود و حضرت وهاب حام را نه فرزند ارجمند کرامت فرمود براین موجب
١ هند ٢ سند ٣ زنج چهارم نوبه ٥ کنعان ٦ کوش ٧ قبط ٨ حبش ٩ بربر و هر یک از اولاد حام ولایتی
و ناحیتی آباد نموده باسم خویش موسوم ساختند و اولاد ایشان بسیار شدند در هر دیار لشکر اقامت
انداختند هند بزرگترین اولاد حام بود و دیار بعمارت هند را بجهد جهد عنایت نمود ١ بنگ ٢ پورب ٣
٣ دکن ٤ بهروان بلاد بنگاله را بنگ عمارت کرده بنام خود موسوم ساخت و دیار دکن بدکن منسوب است
و ملک پورب را پورب بعمارت نمود و بهروان نیز ولایت بهروان را آباد کرد و حضرت باری تعالی بر اولاد ایشان
چندان کثرت اولاد و احفاد داد که محاسبان و هم از حساب آن عاجز و قاصر است در ایران و سایر بلدان
جمیع بلاد آن کشور را هند و هندوستان گویند شاید این بسبیل تغلیب باشد و الا اهل هند هر ملکی
را بنام خویش میخوانند چنانکه دکن را هند و هند را سند و بنگاله را دکن نگویند و بعضی در عصر ملوک
گورکانیه در امد و آن را بر بیست صوبه قرار داده اند و باضافه اسمی که مخصوص آن صوبه است میخوانند براین
موجب اول اقلیم هند و آن محتوی به هشت صوبه است براین تفصیل اول صوبه دهلی که آن را دهلی نیز گویند
شاه جهان آباد نیز خوانند ٢ صوبه اجمیر که بعضی اعظم بلاد آن می‌گر است سیم صوبه اکبر آباد که آن را اکبر آباد
نیز گویند چهارم صوبه مالوه دار الملک آن اجین است بعضی پنجم صوبه خاندیس و دار الحکومه آن برهان
پور است ششم صوبه اوده و دار الاماره آن لکهنو است هفتم صوبه بر اله دار المقر آن اله آباد است
و شهر بنارس نیز از توابع اوست هشتم صوبه پنجاب بفتح با فارسی و دار السلطنه آن لاهور است دوم
کشور دکن و آن مشتمل بر شش صوبه است براین ترتیب اول صوبه احمد آباد که شهر بید دار الاماره او
دوم صوبه برار که برار همان شهر دار الحکومه اوست سیم صوبه بیجاپور و دار المقر آن اورنگ آباد است
چهارم صوبه دیوگر و مدینه دولت آباد تختگاه اوست پنجم صوبه تلنک بفتح تا و لام و سکون نون و
کاف فارسی مرکز حکومت او حیدر آباد است ششم صوبه احمد نگر و همان شهر دار الملک اوست
سوم مملکت بنگ و آن محتوی بر سه صوبه است براین موجب اول صوبه بنگاله اعظم بلادش کلکته و مرشد

آبادات دوم صوبه بهار و دار الحکومه آن پتنه است که از اعظم آبادیش گویند سیم صوبه
اودیسه و دار الاماره آن کتک است چهارم دیار سند و آن نیز مشتمل بر سه صوبه است براین تفصیل
اول صوبه تته است و دار الملک آن اکنون حیدر آباد سند است دوم صوبه گجرات و دار السلطنه
آن احمد آباد است سیم صوبه ملتان همان شهر دار الملک اوست و صوبه کشمیر و صوبه کابل از مضافات
هندوستان است بعضی آن دو ملک را از جمله توابع هند محسوب داشته بیست و دو صوبه
گفته اند و مجموع بلاد هند مشتمل است بر اقلیم اول و دوم و سیم و برف در آن کشور نمی بارد و
یخ منعقد نمیشود مگر در لاهور و دهلی آن نیز بطریق حکمت و با هزاران زحمت جهت ملوک و سلاطین
بعمل می آورند جبال و تلال در آن کشور کم است بلکه توان گفت که در اصل هندوستان کوهستانی
نیست و دشت و صحرای آن پوشیده سبز و خرم و مانند باغ ارم است و مدت سرما و در بعضی مواضع
آن چهار ماه که ابتدای آن جوزا و آخر آن سنبله باشد باران میبارد و اول بهار آن دیار گویا آخر
دلو است و در جمیع بلادش فواکه سردسیری نیست و هندوانه و خربزه بدنما است و مرکبات
انجا مانند نارنج و ترنج و نارنگی و لیمو و انبه و ابن الناس و جامن و موز بسیار است و خوش
میوه های هند انبه و ابن الناس و نارنگی است و حبوب و غلات نیز فراوان و اکثر بلکه بکثیر
در انجا ارزان است و فلفل و شکر و عنبر و جوز بوا و قاقله کبار و صغار و قرنفل و
فلفل و کافور و فوفل و زردچوبه و زنجبیل و ماميران و بقم و ابنوس و صندل سرخ و سفید
وجود دارد و امثال آنها از آن دیار بسایر بلاد میبرند و معدن الماس و یاقوت و فولاد در آن کشور
بسیار است و اقسام پارچهای سفید و لطیف و حریر و زری و قلمکار و چیت بافته و ساخته
میشود و باطراف عالم میبرند و بعضی اعلا میخرند و الوان و اشکال خلقش مختلف است اغلب
سیاه و عموما از متاع ملاحت بیگبهره خود دارند و صبر و قناعت و قلت اکل و حسن معاش
دارند و طریق راحت و استراحت را طالب و از جنگ و جدال و نزاع برکنار اند و ریاضت کش
و مرتاض و اهل ازوا در میان ایشان بسیار است و عموما غریب پرور و در گرو خویش نواز و سیاح
دوست و کم آزار اند و از ظلم و جور و شرارت و امراء و کذب و فساد احتراز و اجتناب لازم میدانند
اما علاهی و عیش و طرب لیلا و نهارا شغف تمام دارند اکنون بدانکه در آن ولایت چند
فرقه حکومت و سلطنت میکنند اول طایفه افغان و انجماعت در ولایت پیشاور و کابل و
جلال آباد و بعضی از بلاد سند حکومت کنند دوم فرقه بلوچ و ایشان در اکثر بلاد سند حکومت

گذارند سیم گروه سنکان وایشان در ملک ملتان ولاهور وکشمیر وجمیع بلاد پنجاب در غایت
اقتدارند چهارم طایفهٔ راجپوت وایشان مملکت مالوه وغیره را در حیطهٔ تصرف دارند پنجم
ملوک بابیره وایشان در بلاد فیض آباد ولکهنو وتوابع آن متصرف اند ششم فرنگان وایشان در
بلاد بنگاله واکثر بنادر گجرات ودکن وغیره فرمانفرمائی میکنند هفتم فرقهٔ مرهته وایشان در بر
بیجاپور وکولناباد وپونه دم از استقلال میزنند هشتم ملوک حیدرآباد که اولاد نظام الملک اند ودیار
تلنک واورنک وبیدر وتوابع آن را حاکم باستقلال اند نهم راجهای بوده از مملکت دکن در غایت
جاه وجلال اند دهم راجه بکروجی بور در ملک خود مستقل اند یازدهم راجهای بکنیر اکثر
بلاد ونواحی آنجا را عامل اند دوازدهم ملوک آل تیمور که در دهلی اند اگرچه از سلطنت بجز نامی ندارند اما
در اکثر بلاد هند بنام ایشان خطبه میخوانند وغیر از این دوازده فرقه شاید بحسب طایفه دیگر از خود
ونیز راجه در کشور هند حاکم وسرورانند وفارغ از انکه کدام اند وفرق بسیار وصاحبان مذاهب مختلفه در آنجا
بی‌شمار اند اول سواد اعظم هند مسلمانان اند وایشان نیز طوایف فراوان اند اول اهل سنت وجماعت اند که
مذهب ابوحنیفه دارند مگر در بعضی اجزای هند که طریقهٔ شافعی عمل دارند دوم فرقهٔ شیعه امامیه
اگرچه ایشان افزون اند اما در بلاد متفرقه سکونت دارند سیم گروه سنکان اند وایشان مذهب جدید
وکیش تازه حاصل کرده اند چهارم فرقهٔ اسمعیلیه وایشان از سایر فرق کمترند پنجم [illegible] ستی اند و
ایشان انبوه بسیار اند ششم [illegible] وایشان در جبال کشمیر وپنجاب مسکن دارند وغیر از این فرق طوایف
مختلفه در هند بی‌شمارند وبعضی از ایشان در موقع خود ذکر شده است بالجمله مملکت هندوستان
وسعت آباد وعظمت بنیاد وبکثرت وازدحام موصوف ودر نزد اهل دانش معروف چنانکه گفته اند
کرد بار هند خوشترین بقاع جهان وبهترین اقالیم سبعه است وبراین دلیل اقامه کرده اند که چون حضرت
آدم ع بامر اهبطوا از بهشت برون آمد وبیکی از جبال سراندیب که از محال هند است قرار گرفت وچون
پیکر لطیف وعنصر شریف آدم ع بهوای بهشت الفت گرفته واستیناس یافته بود پس باید که مقام مناسب او
باشد ومناسبت بهوای جنت داشته باشد تا در آن زندگانی تواند نمود ونزول کند والا اگر انتقال
لطیف بکثیف ناگاه ودفعةً گردد هر آینه باعث افتراق اجزا ومتلاشی شدن اجزا شود ونقل
شده است از مسعودی وغیره که الهند فی عقولهم وسیاستهم وحکمتهم والوانهم وصحة امزجتهم
وصفاء اذهانهم ودقة نظرهم بخلاف السودان من الزنج وغیرهم وانما غلبت علیهم الطرب لصحة
دماغهم فضعف لذلک عقولهم واز احادیث معتبره معلوم میشود که اهل هند در علم نجوم وریاضی

داناترین

داناترین سایر خلق اند ودر یکی از احادیث که راوی عثمان سؤال از کمال علم نجوم نموده است حضرت
در جواب او فرموده که لا یعلمه الا نحن واهل بیت فی الهند واز کشور هند ملوک نامدار وحکما
عالی‌مقدار وعلماء ذوی الاحترام وعرفاء عالی‌مقام بسیار برخاسته فقیر بعضی از ایشان را در کتاب
ریاض السیاحه مذکور ساخته است هر که خواهد بدان رجوع نماید ذکر هنود هنود طایفه ایشان از
اولاد هند بن حام ومذاهب متفرقه دارند وهمگی ایشان تناسخی مذهب باشند وبعضی از مذاهب ادیان در
موقع خود ذکر نموده شده است ذکر هیاطله بقول ملک مؤرخان وجغرافی ولایت طخارستان است وهر دو
ذکر شده است ذکر هوکلی بندری است در بنگاله کلکته ودر کنار رود عظیم واقع وسه چهار هزار خانه
در اوست وچند قریه معموره توابع اوست ومردمش اکثر هندو ودیگر مسلمان وقلیلی اهل ایمان هم
ذکر هرمان بفتح ها وسکون را وهی سمت غربی قاهره مصر ودر رود نیل واقع شده بعضی گویند بانیان معلوم
نیست وبعضی گویند حضرت ادریس بنا کرده وبرخی گفته اند ملوک فراعنه احداث نموده اند ودر بیرون هرمان
در احجار آن اشکال بیشمار واکثر صنایع در آن نقش کرده اند که اگر جهان دانا آنها را مثل طوفان وغیر آن بر سر
ودر نیل منقطع گردد ضایع وپوشیده شود وچون قومی دیگر باز پیدا کرده از آن اشکال ونقوش دانند
العمل ایشان باشد وبعضی گفته اند که دخمه وخوابگاه ملوک فراعنه است وچندان استحکام دارد که مرور زمان
آن را نابود نکرده اند وبعضی گویند از قدمات وکثرت مرور دهور بانیان معلوم نمیشود زیرا که کتابی که در آن
مسطور است منقول است که در این عهدها کسی نتواند خواند هذا در تاریخ بنای هرمان در افواه مردمان مذکور
است که بناء الهرمان ونسر الطایر فی السرطان این دلیل که چون اکنون نسر طایر در اواخر جدی است وهر
دو هزار سال قطع یک برج میکند پس اگر هیچ دوره تمام نکرده باشد از تاریخ بنای هرمان تا حال قریب دوازده
هزار وپانصد سال خواهد بود وهرمان هفت کنبد است وهر هفت کنبد آباد این است وبزرگترین
آنها هرم سیدوم نام دارد واو در محاذی قاهره مصر ودر محل جیزه ودر قرب یکفرسخی دو رود واقع است ودر
افواه ناس مذکور ودر کتب اخبار مسطور است که چهارصد ذراع طول وعرض اوست ونیز گویند که عرض جوانب
اوست وبسنگ کنده آن بنا نموده وبعد شکل مخروطی در اوج رسیده چنانکه هر ضلع آن مثلثی عالی وعلو آن نیز
چهارصد ذراع است وعقلا حیرت کنند که چگونه آن سنگهای عظیم را بالا برده وآنها را متمکن کرده اند
مرو دکنندی در اوج رسیده اند وچنان با اسلوب وانتظام سنگها را بر هم نهاده اند واستحکام داده اند که گویا
یک قطعه است [illegible] ودر آن بیت ودر بنیان سردابهای عظیم وعمیق وبر بنیان در آن [illegible]
ودر آن قبور اموات وبعضی از اعضا وعظام بزرگان است وآن از خواص ارض دنیا است وباقی دوازده

هرمان بر واکنده است و عمران کندی در هرمان دیگر مجهول نیست و در او فرجه ندارد و از سنگهای
تراشیده ساخته اند و هر یک از آن کرد و بیش جبت و پنج کز و در عرض سر کز با آنکه جبت و پنج ذراع و از
سنگ سخ و منقط بنواد ساخته اند و هم بر این شکل مربعی کرد کرد که و بیش صد کز در صد کز باشد و در
اخبار مصر آمده که بزرگترین هرم در مدت سیصد سال و کوچکترین در مدت هشتاد سال اتمام یافته
و هرم بزرگ در مقابل قاهره و سمت مغرب آن واقع است و سایر آن جانب جنوب قاهره سمت غرب رود نیل
اتفاق افتاده و از لب رود نیل تا هرمان مسافت سه میل و کم و بیش بر هر است الحق از آثار غریبه روزگار
است و به قول بنای هرمان قبل از طوفان بوده و تا حال اصلا در آن خلل روی ننموده بعضی در کتب از کتب
معتبره مصر دیده که بعضی از هرمان محل و مکان خزاین و دفاین ملوک مصر بوده و ایشان که با علوم کرده بودند
که طوفان خواهد شد و مردم غرق طوفان خواهند آمد جهت ذخیره سیم و زر و عدد و جواهر و دیوید در آنجا عزون
نموده اند و بر آن طلسم کرده اند که کسی را قدرت استخراج آن نباشد چنانکه مأمون بن هارون در هدم و خراب یکی
از هرمان سعی بلیغ نمود مقداری از قلیل قوانت و همان مقدار درهم و دینار در عوض مأمون آمد و دیگر
هر چند در خرابی آن کوشید اما بجای نرسید **ذکر هکار** مقیماو لاجی است از بلاد ارمنیه کبری و جبال محکمه
و جنگلهای بیرون درخت دارد و آب و هوای آنجا بغایت خوبست و شهر بزرگ ندارد و حکام آنجا مدعی اند که
ایشان از بنی عباس اند و در آن اوان که با قم بد آن ولایت عبور نمود حاکم مصطفی بیگ بود و بعضی صفات پسندیده
داشت **ذکر هو** بندری است بکوه قریب هزار باب خانه در اوست و چند پاره قریه مضافات اوست و آن قصبه
از بنادر ممالک صعیدات و سکانش هکی قوم عرب و شافعی مذهب و خالی از مردمی نباشند و غریب نواز و سپاهی
دوست باشند **ذکر هاشمیه** نام دو بلده بوده یکی در جنب کوفه که جناب سرور اولیا با اقامت نموده و دیگر در
مزجیت واقم بدین **ذکر هویته** بکون تا و کاف عربی نام جایی است از نواحی کرمان گوید آب و هوای خوب دارد و
چند پاره قریه معموره در اوست **ذکر همدان** از مدائن قدیمه عراق عجم است از اقلیم چهارم و آب گوارا و هوای خوش
دلکشا است طولش از جزایر خالدات **فح** و عرضش از خط استوا **لد کر** در بنای آن اختلافات است صاحب معجم
البلدان گفته که در ازمنه سابقه آنجا ارکابت بر روت بوده و حضرت سلیمان ع در هنگام سیر بدان محل
عبور فرموده جای خوش دید و بغایت پسندید حضرت جن را فرمود حیله سازند که شدت و روت و حولت
بارندگی تسکین یابد حضرت جن بفرموده آنحضرت صورت شیری از دو سنگ ساخته و طلسمی کرده فی الجمله
هوای آنجا بروی باعتدال نهاده و در همان وقت عمارت همدان روی داده و بعضی گویند که آن طلسم از اعمال
بلیناس حکیم بوده و صاحب نزهة القلوب فرموده که همدان را جمشید جم بطالع حمل بنا کرده و دارا ب اکبر

از نو

آن قلعه کلین مسافت دو فرسخ کشیده و بعضی آباد گفته از بغایت کوشید و جمعی گویند که همدان از بناهای
همدان بن سام بن نوح ع است و انتها در دامن کوه الوند واقع و طرف جنوبش کرفته و سایر اطراف وسیع
و چون در بلندی و بلندی با اتفاق افتاده لهذا در نظر بیننده بسیار زیبنده و فرحبخش است و قریب دوازده
هزار خانه در اوست و نواحی آباد و قرای بسیار مضافات اوست و در جمیع عمارات و بیوتات آب روان جاری
چون جنان و مضمون اینه ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین در آنجا عیان و اقسام حبوب و میوه اکثر سردسیر
فراوان است گویند در زمان خلفای بنی عباس بغایت معمور بوده و در سنه سیصد و اندی هجری مرداویج
قتل عام نموده در تواریخ مسطور است که صد هزار رسید تا آن ابو شهین مقتولان بوده و بعضی از ملوک سلاجقه
آن شهر را دار الملک کرده بودند مکرر آن خطه خراب و آباد گشته و چون مدتی حاکم آنجا علی شکر بهارلو از
جماعت ترکمان بوده لهذا آن ولایت مشهور بقلمرو علی شکر شده است گویند هزار و هشتصد چشمه اندرون
شهر جاریست و قبور امامزاده و مشایخ و سادات صحیح النسب در آن دیار بسیار است من جمله امامزاده
محسن در دو فرسخی در دامن کوه الوند و در میان جبال واقع و سمت شمال فضای وسیع است الحق مکان دلکشا
بهارستان نگارخانه چین و عبرت خلد برین است و ابو دجانه انصاری در خارج شهر مدفون و اسمعیل
امام موسی الکاظم ع نیز در خارج شهر طرف جنوب آسوده است و حسین بن امام علی النقی ع در وسط شهر
قریب جامع کبیر مدفون است و قبر بابا طاهر اندرون شهر بر بلندی اتفاق افتاده و عین القضات در قبرستان
سمت جنوب واقع است و قبر ابو علی سینا اندرون شهر کنار رود اتفاق افتاده و جمعی از سادات علویه در
اندرون شهر آسوده اند و کوه الوند طرف جنوب شهر واقع است و الوند بغایت با شکوه است و تا مرتع
متصل نیست و بقدر دو فرسخ در اوست گویند بیست و چهار هزار چشمه در اوست و جبل و رود و دره از الوند
جاریست و جانب دیگر بغایت معمور و عمارات و دو بیر کنار بوده است در تواریخ مسطور که
چهار صد کس از اولیا در الوند بکمال رسیده اند و هر کس از ابدال و اقطاب آن خالی نباشد و ملاقات حضرت
الیاس در الوند واقع میشود از ولایت همدان اولیا و شاعران و مشایخ حقیقت بین بسیار ظهور نموده اند من جمله
شیخ ابو الحسن علی و شیخ ابو بکر و عین القضاة و سید علی و خواجه ابو یعقوب یوسف از اکابر صوفیه بوده اند
صاحبان تصانیف کثیره و کتب مفیده اند و هوای آنجا مسکن ابرار و اخیار بوده است مردم همدان عموما
شیعه امامیه و قلیل هم بوده و آنان که ذکر نمودیم خالی از خشونت و شرارت نباشند و عموما شهر و
معبد و معاند باشند و اختصاص نیک محض و سود و بسیار بی نظیر دارند و قلیل من عبادی الشکور **ذکر مولانا**
محمد رضا ابن ملا محمد امین لقب کرامش کو ترعلی است در فضل و کمال مانند هلال انگشت نما و در فضایل

صوری و کمالات نفسانی ممتاز و مستثنی است از بدو صباوت در ظل عاطفت والد ماجد خود حضرت قدوة
العارفین تربیت یافته و هم در مرافقت آنحضرت در تحصیل علوم عقلی و نقلی نموده و از یمن همت والا نهمت
آنجناب در ملازمت جناب حسین علیشاه طیب الله ثراه تلقین شده و مدتها اکثر مشایخ ایران و سیاحت
و بحج بیت الله الحرام و زیارت خیر الانام موفق گردیده و سفر خراسان و آذربیجان و عراقین کرده و از علما زمان
بسیار طعن و لعن خورده و خانه او چند بار تاراج بردند بعد از آن خراب کردند و چنان مستاصل نمودند که
دران بلاد نتوانست مسکن کرفت تا جا در دار السلطنه تبریز جنت کرفت اکنون در آنجا تشریف دارد در دفعه مجتهد
زمان و در حکمت سرآمد دوران است کتب معتبره تصنیف نموده است من جمله تفسیر فارسی موسوم به
التنظیم بسیار لطایف و معارف دران درج کرده و بخلاف طریقه مفسرین آن کتاب را تالیف نموده
احکام و توحید را علیحده و قصص را علیحده و استشهاد را علیحده کانه ترتیب نموده است و دیگر رسائل
در رد شبهات پادری نصاری و اثبات نبوت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و مثنوی کوچک
بس دارد این دو سه بیت از اوست نظم صد کونه بلا را صنم ابد بر دل · یکمرتبه کر بار دهد بر دل · باد
خرم انده خود بیت مکرمت · الله بعید لدار حید را اجر دل وله کوتاه آکه هم نوسازند لا ابدی
با اختیار کس نه دهد هان کار · فقیر بکرات و مرات ملاقات با آن بزرگوار نموده و لیالی و ایام چند
خدمتش بوده اجزا از تقریر ایشان و از بعض درویشان معلوم میشود وی از مشایخ سلسله علیه نعمة
اللهیه میباشد استشهاد بر ارباب عرفان پوشیده و پنهان نخواهد بود که تا سالک بکمال علم الیقین
مقام عین الیقین نرسد و تمکین نیابد و بعد از ... شبهات نرسد و از قید خطرات نجسته است
و وسواس اوقات خطره مهلک بیش نماید و نفس شیر اکنین چرب و در نظرش نماید چون ... الاطمینان حاصل
نیست لاجرم هر لحظه او را امر باید و نوبل حبالات نفسانی و هواجس شیطانی بر اندازه نظم دام
مکر بار شود لطف خدا · ور نه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم · بزرگان گفته اند که ...
التعلیم حجاب الاکبر اکثر سالکان دراین بحر هیکل غرق شده اند و از هزار یک و از بسیار اندک
نجات آمده اند و اشخاص که از این گرداب خلاص یافته اند بورطه حب جاه و ریاست افتاده اند
جاه و وسعت دستگاه عاقبت خویش را بباد فنا داده اند چنانکه حدیثی بر این مضمون است که آخر
که از سر صدیقان بیرون آورند حب جاه و ریاست خواهد بود و بس بسیار دیده و شنیده شده است که
سالک مدتها طریق هدی میجت کرفته و ریاضت و مجاهدت نموده و صفای خاطر نیز حاصل کرده بالاخره
حب ریاست بروی غالب و بر سمخ و معبد دنیا طالب کشته دین و ایمان خویش را باخته و خود را

الدنیا

الدنیا و الآخرة ساخته در کتب اخبار و آثار از این مقوله حکایات بسیار است نظر بر حق تربیت محسن
است نه محض معاملات غرض از این تمهیدات و مراد از این مقدمات آنکه مولانا را خبط عظیم روی داده
و در خطره عاقبت وخیم افتاده و زبان بدعوی باطل کشوده و ادعای امری نموده که از امثال ایشان
بغایت غریب و به نهایت عجیب مینماید از تاریخی که جناب قطب العارفین شیخ الکبیر قدس الله سره
العزیز از جهان فانی انتقال فرموده بعد از یکسال و چند ماه این ادعا را نموده و اختلال فراوان در میان
درویشان آورده و جمعی از صادقین راه را در تردد و خطره انداخته و جمع غفیر از سالکان سلسله
علیه را پریشان خاطر ساخته فتنه جویانی که منتظر چنین روزی بوده اند و از هر طرف چون عنکبوت
ظهور نموده اند و بجهة صید مگسان دست و پای زدن کرفته اند کرده اند انچه کرده اند و میکنند انچه میکنند
نمیدانم جواب این مواخذه را چگونه خواهند داد و در روز بازخواست بچه عذر زبان خواهند کشاد فقیر
که از اتقیاء وی نبایستی رضا دهم که از دعوی او ظاهر گردید اگر نوشته شود هر آینه دفتری گردد
اراده چنان است که انچه استدلال بر قطبیت خود نموده و تحریر کرده بطریق اجمال نوشته و در آن
تا بر ارباب بصیرت معلوم شود که اشخاص که از روی غفلت پیروی نموده اند با وجود کثرت فضل و کمال میگویند
بعضا از درویشان میگویند و می نویسند و نیز دانسته که اف که طالب راه حق بوده اند با کثرت منقلب
و قلب خویش سنان چگونه طریق دین داری و نکوکاری نموده اند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب اسم این رساله بیان واقع نهاده شده است و در
قلیل نیز نوشته ام عنقریب با انجام خواهد رسید معروض میشود که یکی از درویشان که از ایشان
بسیار دور بود از دار الملک طهران کتابتی برای فقیر ارسال نموده و در آن کتابت سواد دو مکتوب بود
یکی مختصر و دیگری بالنسبه مطول در آخر کتابت اندرویش نوشته بود که این دو مکتوب سواد مکتوب جناب
حاجی ... است در مکتوب مجمل این فقره بی زیاده و نقصان مسطور بود که سلام و رحمة الهی
سیما بر فقرای ری باد نوشته مرا نوشیده بخوابید و حجت خود میانه خود و خدا دانید و هر کس مرید
محمد جعفر است بروی لازم است که ترک ما نماید و از تربیت ما طمع نکند شود و اکر بنا بد اختیار دعا
لیکن دیکر زحمت نکشند که ترک خواهد کرد الان عمل انجاله هیچکی از نجف ... سعادتمند بیرون
الله و بردی بیرون روند بعض اوراحی مادانند والسلام در مکتوب مفصل از انجمله نوشته بود که
اعتقاد نمایند که انجناب خواهش اینکه از اصحاب اختیار و خلیفه کان یا بر فقرا باید خیتاب
کو خوبست و نخود دارد که این نقل با اسباب دنیاداری خود نماید ... احتیاج بدنیای مردم

نه سر بلندی بر فازی دارم و نه هوای مریدپروری اگر حقیقت امر را میخواهید دانسته باشید که این
نقل در این اختصاص بداعی ندارد و احدی را جای انکار نیست مانند حاجی محمد خان و امثال
او که هزار گونه غرض دارند و خود شان داخل هیچ جمع و خرجی نیستند شما از اینان نوشتن کاغذی
از راه مجبند در شریعت را هم کس مجتهد میدانند و در طریقت امروز اینجناب را سر آمد دوره کار
میگویند آن شخص اگر که شما مقابل بند کرده اید با عرضه آن دارید که در مجلس من این کلمه حرف زنند
چه جای چیزهای دیگر فقیر گوید از فضولی سخنان بی بنیان دنیا نوشته و استدلال بر قطبیت
خود نموده که جمیع کلمات ایشان در رساله بیان واقع مسطور و اجوبه که گفته شد ما بین مذکور است
فقیر بعد از خواندن مکاتیب انا لله و انا الیه راجعون بر زبان راندن در بحر حیرت افتاد مصرع
سوخت عقل زحیرت که این چه بوالعجبیست · عجب آنکه در اواخر آن مکتوب نوشته بود که با وجود این همه
که گفتم اگر در بارۀ داعی شکی باشد بروید ارشادنامۀ حاجی محمد جعفر مرحوم را ببینید که در آنجا جناب
نور علی شاه نوشته اند که تربیت مریدهای حاجی جعفر مرحوم را باید که فلانی بکند فقیر گوید هذا بهتان
عظیم ارشادنامۀ جناب شاه قدس سره اکنون نزد فقیر موجود در آن نقلی نیست که دلالت صریح بر
ارشاد و خلافت ایشان بکند مگر آنکه همین قدر که جناب آقا محمد رضا اند از باطن خلق را بسوی محمد
علیشاه دلالت نماید از این کلام مفهوم میشود که ایشان در زمان حیات نور علیشاه قدس سره خلیفه و
صاحب ارشاد هم نبوده اند چه جای نقل دیگر تو بیخ فقیر مکتوبی نوشته برای میرزا الله وردی ارسال
نمود جمعی اندر رویشان نزد میرزا ایشان دیده و خوانده اند و منظور مولانا این دو سال بود جواب ارسال
نداشتند و گویا صلاح خود را که مبنی بر فساد حال فقرا و اختلاف درویشان سلسله علیه بود
در آن دیده از کرم خداوند کریم و از لطف حضرت قدیم امید است که عنقریب شبهات رفع شود و
تفرقه درویشان بجمعیت و اتفاق مبدل گردد بمحمد و آله الامجاد ذکر مولانا عبد الصمد فاضل
کامل و عارف واصل بود و در علوم اجتهادیه کمتر کسی با آنجناب برابری مینمود و در مراتب طاعت و
عبادت و ریاضت درجه عالی داشت و از مراسم زهد و تقوی و پرهیزکاری دقیقه مهمل نمی
گذاشت قریب چهل سال در مشهد حسین بن علی علیهما السلام مجاور بود و هم بتحصیل فضایل
صوری و معنوی در آن دیار مینمود و از اکثر علوم حظی وافر و بهره متکاثر یافته بود علی الخصوص در
منقولات سر آمد روزگار و مسلم صغار و کبار بود و قریب سی سال در مسند اجتهاد نشسته فتوی
مینمود و چون از علوم ظاهر حظی کامل و نصیبی شامل یافت لاجرم دست طلب گریبانگیر او شد

بوادی جستجوی شتافت آخر الامر هم در آن دیار بخدمت قطب العارفین و قدوة المحققین جناب نور علی
شاه قدس سره العزیز رسید و باشارت آنحضرت بخدمت جناب حسین علی شاه قدس سره تلقین
یافت و تمادی هشت سال در بندگی آنجناب بتکمیل باطن کوشید و از توجهات ایشان بدرجه
عالی و مرتبه قصوی رسید و از خلفای آنحضرت گردید و در تبلیغ طریقت طالبان را مساعی
جمیله بظهور رسانید و آنجناب نیز از علمای زمان جور بسیار و جفای بیشمار کشید و از صورت
پرستان آن سر حلقه اهل معنی آزار و اذیت بحد نهایت دید تا آنکه در سنه هزار و دویست و
شانزده در ماه ذیحجه از تیغ جور لشکر وهابی شربت شهادت چشید رحمة الله علیه قبل از وقوع این
واقعه مکرر فرموده که عنقریب این محاسن سفید بخون سرخ خود از دست ظالمان روسیاه آلوده خواهد
گشت در حین شهادت عمر شریفش گویا از شصت متجاوز بود آنجناب را در فقه و اصول و طریقت و سلوک
تصانیف خوب است فقیر مکرر بخدمت آنجناب رسیده بود و با او الحق طریق اخوت مرعی بود ذکر هزاره
نام طایفه ایست و آن طایفه امتی بسیار و قومی بیشمار اند در قدیم آن طایفه را هزاره ایشان شنیده است
که نوعی در زمان قدیم قومی سدی را باب احداث میکردند و هر چند هزار نفر در آن کار میکردند و
بسته نمیشد تا آنکه صاحب ولایت کلیه آنکه او را نظم ارمنی شمعونش میخوانند · هم یهود ایلیاش میدانند
عارفان مرتضاش میدانند · هم نصیری خداش میدانند · عاشقان باده ترش میدانند · بعضی مظهر العجائب
و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بطریق طی الارض بدان ولایت تشریف آورده و آن بند را محکم
کرد و آن قوم را از زحمت و رنج نجات داد و ایشان تا آنزمان فرمود اکنون آن بند موجود و مشهور است
امیر قان هفت بند است و از آن جمله یکی بند قنبر و یکی بند دلدل مشهور است والحق طرفه بندی است
آن طایفه میگویند که ما از اولاد آن هزار نفریم لهذا ما را هزاره خوانند مسکن ایشان از طرف مغرب محدود است
بولایت هرات و از مشرق بدیار جبال و بدخشان متصل است و از جانب جنوب بملک زابل و از جهت
شمال بطخارستان طول مملکت ایشان قریب دو ماه راه است و عرض قریب بده روزه راه
آن ملک کوهستان سخت است و در غایت برودت و آبهای روان در کمال عذوبت دارد و از شدت
سرما در اکثر اماکن زراعت و باغات نیست و غله نمیدارند و اغلب اوقات ماکولات ایشان گوشت
گوسفند و اکثر ایشان پوست گوسفند میپوشند و از کثرت جمعیت آن طایفه سخنان عجیب استماع
شده است اما آنچه تخمین فقیر است قریب پانصد هزار خانه وار اند و اغلب اکثر ایشان مذهب اثنی عشری
دارند و قریب بیست هزار خانه علی اللهی اند و سنی و حنفی مذهب نیز بسیار اند و عموماً جاهل اند و از

ابنای دو ده و از کثرت مردم عو افتاد در مهمان نوازی و در صفت شجاعت و دلاوری با مشار الیه
و دو طایفه با یکدیگر اتفاق ندارند و همواره در جنگ و جدال با یکدیگر اشتغال دارند **ذکر هزاراسب**
اکنون بلیه خرمی ندارد از بلاد خوارزم است قدیم الزمان بلده خوب بوده و بمرور ایام خراب شده گویا
قلیلی آبادی دارد **ذکر هیرمند** نام رودی است ما بین هرات و قندهار و از جبال هزاره بر میخیزد و از
ملک سیستان گذشته بدریا میریزد و این نهایت خوشگوار است **ذکر هرات** شهری است معروف و در بعضی
شان و نعمات بنیان مرو یعنی از اقلیم رابع و در زمین هموار واقع و جوانب عمارتش واسع است از خوشگواری
و هوای سازگار در خوبی هوای آنجا گفته اند لو جمع تراب الاصفهان و شمال الهرات و ماء الخوارزم فی
موضع لم یمت الناس فیها ابداً و انوری در تعریفش گوید **نظم** گر کسی پرسد کسی از شهرها خوشتر کدام ؛
در جواب آن راست خواهی گفت او را گو هری ؛ این جهان را همچو دریا دان خراسان را صدف ؛ در میان آن صدف
شهری چون گوهری ؛ مشتمل است بر نواحی دلگشا و قرای بهجت فزای و باغات خرم و بساتین چون ارم
آن شهر در میان دو کوه و بطرف شمال مایل افتاده و میان آن دو کوه سه فرسخ و نیم گشاده است و طول
ما بین جبلین هشت و پنج فرسخ است از شرقی بجنوبی مغرب واقع شده است و مجموع آن صحرا آباد و معمور است
و هفت نهر بزرگ در او لنگانه جاری است و هکذا بین زراعت میشود و اکثر میوهای سردسیر نیز عمده
بطا خربزه و انگور لعلش با متیاز است و در بنای هرات اختلافات است مؤلف تاریخ هرات گفته که نخستین
شهری که در زمین بنا نمودند شهر چشت بوده و قندهار و زنجی هرات بود و چشت را پسر اسرب
بن نوح بن کنعان بوده که آن شهر را بنا کرده بنام خود موسوم نموده بنابرین عرب کردن لفظ پیاده
کاف فارسی تبدیل بقاف و جیم نماید و پارسی را فارسی و گرگان را جرجان گویند لهذا چشت را قوشنج
گفتند بعضی از مورخان گفته اند که قوشنج را هوشنک بن سیامک بن کیومرث احداث کرده و شیخ ثقة
الدین عبد الرحمن فامی که جامع تاریخ قدیم هرات است اسباب بنای هرات را بر شش وجه بیان نموده است
اول آنکه در زمان سابق پادشاهی ستمگر و ظالم پدید آمده و همواره دست تعدی بذیل عرض و اموال مردم
دراز می نموده از کثرت ظلم انظلام زیر دست مظلومان زیر دست دیگر شده و از سبب محنت فاقه و
گرسنگی ناچیز شدند کار بجان آمده لاجرم باتفاق یکدیگر با خاطر مشوش و دل پر خلاف آن ستمگر را
دادند و دست عیال و اطفال خود گرفته قدم بوادی جلا در کشیدند نهادند بعضی از خدم و حشم
اکثر طوایف ام از مملکت او در اطراف و اکناف عالم متفرق گردیدند و قریب پنج هزار خانوار از صحرا
نشینان قندهار بعد از قطع منازل بولایت غور رسیدند و بموضعی که اکنون مقبره او بر واقع است

وطن ساختند

وطن ساختند و عمارات عالیه و بیوتات رفیعه طرح انداختند بعد از مدتی شوهر دختری که منحصر بکارش
را بسفاح زایل کرده بود حامله گشت و میان ایشان نزاع عظیم و کدورت غایت و خیم حادث شده
اعیان قوم و اشراف قبایل بجهت اصلاح ما بین خواستند که آن سفاح بنکاح پیوندد بنابر عدم کفو بودن
اقربا و خویشان دختر بدان وصلت رضا ندادند لاجرم الامر بشأت مخالفت کار ایشان از معارضه بمجادله
کشید و جمعی کثیر از طرفین بقتل رسید بالاخره چنانکه از لوازم جدال و قتال است یکی غالب و دیگری
مغلوب گردید قوم مغلوب انهزام یافته و از آن محل بیرون آمدند و بر ساحل شطی که اکنون بود و معمور
است بموضعی که اکنون اکثر عالی آبادان میکنند ساکن شدند و سلاطین آن قرار دارند در آن مکان میبودند و اتفاقات
غالب بر ایشان تحکم و تطاول مینمودند و هر چند گاه از حوالی و حواشی ایشان از مراعی و مواشی بیم
باج و خراج میبردند و مدتهای مدید اموال آن بیچارگان را بدین طریق میبردند که ایشان را حصن
حصین و ملجاء متین نبود و از روی عجز و اضطرار بدین مذلت و احتقار تن داده بودند تا آنکه از آن دو
و اعقاب ایشان موفور و اتباع و اشیاع آن طایفه نامحصور گشت و در میان ایشان زنی بود در صفت
غایت جمال و کمال معروف و با حسن صورت بصفای سیرت موصوف و بطهارت ذیل و عفت حال و پاکی
طینت معروف بود نام آن زن شمیره بنت حمان از نژاد کیومرث بود و عدد زنان آن جمیع آن قبایل محکوم و مامور
او بودند روزی بجمعی ساخته با قوم خود گفت تا چند خواری و محنت باج گذاری کشیم اگر شما فرمان
میبرید و از رای و تدبیر من عدول نکنید باندک روزگاری شما را از مذلت و خواری بیرون آرم و خوشحال
و فراغت شما را تواجب گذارم تمام قوم بعد از استماع این سخن از پیر و جوان یکدل و یکزبان گفتند
مصرع همه بنده ایم و خسرو پرست ؛ آنگاه شمیره فرمود که مصلحت آن است که چهار ساله وجوه باید را
بدان قوم رسانیم و بهر وجهی که باشد ایشان را راضی گردانیم تا ایشان بطلب مال نیایند و با ما تعدی و
تطاول ننمایند و ما را نیز فرصتی باشد و مجال آن شود که بجهت خود حصن نامداری و قلعه استوار
بنا کنیم و بدان واسطه بدفع آنگروه مکروه بپردازیم چون بر این اندیشه متفق شدند شمیره بدان کار
جل نمود و ایشان بدین راضی شدند شمیره بساعت سعد قلعه شمیران که طرف شمال هرات واقع است
بنا نمود و بارو نیز چون کوه درهم پیچ با شکوه و دیواری استوار به فرسنگ طول بساخت و تقریب
هر فرسنگی دروازه از آهن بپرداخت و بهر دری جانداری و بوابی باده نفر مقرر نمود و بجز لوازم شاسات
و حصانت بود در آن دغایت مقرر بود بعد از چهار سال نواب هیاطله بطلب وجوه آمدند و چون آن
دیوار شایگان و حصار بلند مکان را مشاهده کردند بجهت هیاطله آمده میکوبکی تا عرض داشتند

وچون هباطله این سخنان را بگوش هوش جای داد دیگر کسی بطلب مال پیش ایشان نفرستاد و انقطاع
در قلعهٔ شمیران سالهای فراوان فارغ البال و آسوده حال بماندند تا زمان دولت منوچهر بن
ایرج رسید وعدت و کثرت ایشان بحد نهایت گردید در آن اوان ملک ایشان خرنوش نام
از فرزندان سام بن نریمان بود جمعی از عقلای قوم نزد ملک عرض نمودند که از ملک عدل ملک
امیدواریم که بشهنشاه مکتوبی ارسال داشته اجازت حاصل نماید که شهری بنا کنیم که ما را در این
مکان مکان سکونت متعذر گشته ملک خرنوش بنا بر التماس ایشان بر ضمیر شهریار ایران معروض
داشت بعد از چندگاه جواب عریضه متضمن بر ایجاب ملتمس ایشان باذن رسید این مقدمه در روزگار
حضرت موسی ع بوده و از آن وقت تا حال سه هزار و هفتاد و دو سال مرور نموده بعد از استحصال اذن
ملک خرنوش بنیروی هوش و بطالع فرخنده شهر قهندز را بنا کرده و دو دروازه یکی جانب جنوب و
دیگری از طرف شمال در غایت متانت و وسعت اتمام نمود چنانکه شهر شمیران در میان شهر قهندز
واقع شد و در عهد بهمن بن اسفندیار اهالی شمیران بدان حصار انتقال کردند پس از مرور دهور
کثرت و ازدحام اقوام بکمال رسید در آن ایام شهریار اعظم ارغاغوش نام بود از او درخواست نمودند
که از بهر التماس نماید وسیع تر از قهندز شهری بنا کند بعد از حصول اذن قوم جمع گشته
بر آن قرار دادند که شانزده هزار کس مشغول کار شوند و چهار صد استاد حاضر باشند تا بعد از
تحقیق سعادت وقت مشغول کار گردند منجمان تقویمها در دست حاضر و ناظر و عملهٔ خشتها را
برداشته منتظر که چون اهل نجوم اعلام کنند همگی از چهار طرف بنیاد شهر نمایند مقارن الحال
عورتی نان می پخت که ناگاه کودکی چند گرده نان را ربوده بگریخت آن عورت بی طاقت شده
آواز بر آورد که نانها را بگیرید آن یکباره شانزده هزار کس چون آن صدا شنیدند تا ساعت که اختیار افتاده
بود بطالع نور خشتها را بنیاد انداختند و ارغاغوش را از این معنی رنجش تمام روی داد و بر ایشان ساخت
چون ارغاغوش از اهل نجوم استفسار نمود منجمان معروض داشتند که صاحب خانه زهره واقع شده
و مریخ ناظر او شده لاجرم از احکام نجوم معلوم میشود که مردم این دیار عشرت دوست و خوش الحان و
جنگجوی و پهلوان صفت و طرب جوی باشند و ابنای ایشان از طفلی پر دل و قوی زهره ... بسیاری
از پادشاهان و گردنکشان در این مکان بقتل رسند و چون خانه دوم که بیت المال است جوزاست و
بادیت مال در دست ساکنان این دیار قرار نگیرد دائما با سخاوت و مهمان نواز گردند و دائم ...
فقرا باشند و هرکس در این بلده در آید مدتی سکونت کند و هرکس در خرابی و پریشانی اهالی اندیشد

بکوشد

بکوشد در اندک وقتی بر افتد ارغاغوش بعد از شنیدن این سخنان فی الجمله تسلی یافته فرمود که
خلق بکار عمارت بپردازند پس شانزده هزار کس مدت هشت سال در عمارت آن شهر کار کردند تا
دیوارش تا بالا آوردند و چهار سال بگذاشتند تا آن بنیاد نشست نماید آنگاه هشت سال دیگر
عمارت بالای دیوار نمودند عرض دیوار چهار ده ذرع و در عمق چهل و پنج ذرع مقرر فرمودند چون
پادشاه آن وقت نصاری بوده لهذا بهر برج صلیبی ساختند درون و بیرون خالی در نیز بتی عظیم برآوردند
و این عمارت در زمان ملت عیسوی بوده تا این زمان هزار و ششصد و دو سال مرور نموده وجه دوم
آنکه هرات نام دختر ضحاک تازی بوده و شهر هرات را او بنا نموده وجه سوم آنکه هرات از بناهای ذو القرنین
اکبر است که ذکر او در قران مجید مذکور است وجه چهارم آنکه هرات را بهمن بنا کرده و بعضی بنامی ساخته
وجه پنجم آنکه باره هرات را چند کس ساختند سیاوش بن کیکاوس دیوار اندرون را کشیده و اسکندر رومی
دیوار بیرون را اتمام کرده اند و دارای اصغر مدور ساخته جزئی برآن افزوده و الیاس بن داود در وسعت و
عظمت آن مبالغه نموده و این رباعی نیز در باب بنای هرات مشهور است رباعی لهراسب نهاده است
بنیاد کشتاسب در او بنای دیگر بنهاد بهمن در آن عمارتی از نو کرد اسکندر رومیش همه داد بباد وجه
ششم آنست که ابو الحسین صفوانی روایت کرده از ابو العباس انصاری و او از ابو الحسین شیبانی و او از
خود منصور بن عبد الحمید و او از ابو امامه الباهلی که حضرت رسول ص فرمود بدرستی که حق تعالی را در خراسان
شهریست که آن را هرات خوانند خضر و الیاس و ذو القرنین آن را بنا کرده اند و حضرت تعالی و تقدس آن شهر را
برکت خواسته نقل است که شیخ ابو المظفر الیمنی زاهد گفت روزی بر باره هرات نشسته بودم و از روی عبرت
بر احوال ماضی تامل و تفکری نمودم ناگاه خضر ع را دیدم مرا گفت در چه کاری گفتم در اندیشه روزگار و طول
بنای این باره استوارم الخضر ع فرمود ای محمد من این موضع را در پای این باد دارم بعد از آن تخت دین امام
خانه دار کشته بعد دهی شده و تخمها در آن کشته دیدم ام باز چنین شهری که دیدی که مشاهده میکنی دیدم
که موضع هرات در پای دخان بوده و آن زمینی که چهار سوی هرات است در هر سالی چندین کار
در آن غرقهٔ بحر فنا شدند هنوز که بدین شهر که اکنون معمور و آباد است در جانب جنوبی شمیران و قهندز
اتفاق افتاده و سمت شمال از کوه قریب است و قلعهٔ که اختیار الدین کرت با وج تلال تا ملاک کشیده
دندانهای شرفات بوج کیوان کوتوال قلعهٔ هفتم آسمان گردید داخل شهر بند در زمین رات و متصل باره
شمالی شهر است و آن از بناهای ملک فخر الدین بن رکن الدین کرت است و این شهر پنج دروازه دارد در جهت
دروازه سر در خوش ... که دو باب دارد و در اندرون چهار بازار است از هر دروازه

تا چهار سوی بازار است که بنام همان دروازه خوانند الا درب قطب چاق که تا چهارسو راسته بازار
ندارد و مجموع دکاکین آن مسقف و در خیابان چندین کاروانسراهای مکلفات واقع و بیرون هر
دروازه بازاری بوده تا انتهای سواد شهر قریب یک فرسخ طول داشته در فترات ابدالی و غیره خراب
گشته و مسجد جامع که بوضع بدیع و طرح غریب ساخته اند در اندرون شهر واقع است و در سنه پانصد
و نود و هفت هجری سلطان غیاث الدین محمد بن سام غوری در غایت متانت و رفعت و وسعت و عظمت
اتمام کرده این است تا حال معمور و آباد است و اختلال بر احوال آن راه نیافته است پوشیده نماند که شهر
هرات حوادث بسیار دیده است بذکر بعضی از آنها می پردازد **اول** فتنه انقراضیان بوده که ظهور
ایشان در سنه صد و پنجاه هجری روی نمود و ایشان سیصد هزار مرد بودند و حاکم هرات از قبل منصور
عباسی داود ابن کثیر از اهل بود ایشان هرات را محاصره نمودند و خبر بمنصور رسید و او معاذ ابن مسلمه
را ارسال نمود بعد از تلاقی فریقین محاربه عظیم واقع شد قتل با فراط بظهور رسید که عدد مقتولان را
هم خدا داند و بس **دویم** حادثه ظهور خوارج است که در سنه دویست و سی هجری روی داد و سرکرده ایشان
حمزه نامی بوده و عبد الرحمن بن عبد الله عامر بجهة دفع ایشان از نشابور بدینجا ایلغار کرده در اثنا راه کروخ
ابو عبد الرحمن بوسنه اهل حبل خوارج نمود و در صحرای کازرگاه که اکنون کازرگاه مشهور است حرب
عظیم و قتال صعب اتفاق افتاد و جمع کثیر از طرفین بقتل رسیدند و مقتولان اسلام را در هفت جاه دفن
نمودند و مردم آنجا بزیارت اعظام رفتند بنوع چند رفته رفته در آنجا خانها ساختند و کازرگاه گفتند
تا وقتی که شیخ اسمعیل صوفی که شیخ عمو مشهور است مسجدی و در باطن متصل بکذرگه بنیاد کرد و چون مغفرت
آثاری خواجه عبد الله انصاری بآن مقام میل تمام داشت و مردم بموافقت آن جناب هر یک خود را در آن
مکان مکان دفن میکردند چون آن جناب وفات یافته در آنجا مدفون ساخته بر مرقد هموره بنای اهل الله
در آن مکان آسوده اند و شیخ عبد الهادی خلف خواجه عبد الله نیز آنجا مدفون است و آن محل در یک فرسخی
مسافت بکم نیم از شهر دور است و باغات فرح افزا دارد و عمارات جانفزای دلگشا و قریه دلکشا است و
قریب پانصد خانه در او هست **سیم** حادثه قحط و قتال است در سنه دویست و بیست و هشت هجری روی
داد و چندین هزار سر رفته و لا له عذاب بد بار چیقی شتافته که حسب از جر عذاب علیم کرمانید **چهارم**
از حوادث عظمی قتل چنگیز خان است در تاریخ ملوک کرت سیفی هروی نوشته که چون تولی خان پسر چنگیز
خان در مرتبه اول شهر هرات را گرفت خلق آنجا را بچهار صنف کرده و صنفی را بدروازه بیرون برده و [illegible]
آنها را قتل کردند و در تاریخ سراج منهاج مسطور است که هر دروازه ششصد هزار آدمی در آن روز کشته

کشت

کشت و قریب صد هزار دختر را که اسیر کردند و هنوز دویست هزار مرد باقی بود که تولی خان امان داد
و در مرتبه دویم اهل هرات عصیان ورزیدند چنگیز خان ایلچی کدای را ارسال نموده بعد از شش ماه و
هفده روز محاصره هرات را گرفت و صغیر و کبیر آن شهر را بقتل رسانیدند و بجز شانزده کس احدی نجات
نیافت **پنجم** بلیه وبا و طاعون بود که در سنه هشتصد و سی و هشت هجری روی نمود در آن بلیه ششصد
هزار کس دفن نمودند غیر از آنکه مردم بسیار در خانها ماندند تغسیل و تکفین نکردند حدوث این بلیه از
نتیجه عفونت هوا دانسته اند و اهل تحقیق ثمره دمایم افعال و قبایح اعمال گفته اند کما قال المولوی **نظم** از
زنا افتد وبا اندر جهات ازمنا بارز مع زکات **ششم** حادثه قتل و غارت امیر تیمور گورکان بود که
چندین هزار کس بسبب عصیان ملک غیاث الدین بن علی بقتل رسیدند **هفتم** حادثه شاهی بیک خان
ازبک بود که در حدود سنه نهصد و پانزده هجری بعد از فوت سلطان حسین بایقرای روی نمود و از نوعی
نفاق پسران پادشاه مذکور بظهور رسید و چندین هزار کس مقتول گردیدند و بعد از آن شاه اسمعیل صفوی
انتقام از وی کشید و جمعی دیگر بسبب مخالفت مذهب هلاک شدند **هشتم** حادثه عبید الله خان و سایر
ملوک ازبک در زمان دولت شاه طهماسب و شاه عباس ماضی روی داد و خرابی کلی بآن دیار رسید و
جمع کثیر بدیار فنا شتافتند **نهم** حادثه شورش ابدالی از جماعت افغان و بعد نادرشاه بود و بسیار
کلی بآن دیار روی نمود پوشیده نماند که اول کسی که از اهل اسلام آن ولایت را مفتوح نمود عبد الله بن
عامر بود که بطریق صلح گشود و بعد از انقضای خلافت خلفای بدست ملوک بنوامیه افتاد آنگاه ابو مسلم
مروزی تصرف نمود و از زمان خروج ابو مسلم تا این زمان حکامی که در آن ولایت بودند و اکثر ایشان در کمال
استقلال باک و حکومت نمودند بدین عبارت تحت معاذیان از اولاد معاذ بن مسلمه اند بعد از ایشان
طاهریان رسید و بعد از ایشان صفاریان متصرف گردید و بعد ایشان سامانیان حکومت یافتند بعد از
ایشان سیمجوریان بدان ولایت شتافتند و بعد از ایشان ملوک غزنویه استقلال نمود و بعد از ایشان ملوک
غور متعلق بود و بعد از ایشان آل سلجوق حاکم شدند و بعد از ایشان خوارزمشاهیان آمدند و بعد از ایشان
چنگیز خانیان مستولی گشتند و بعد از ایشان بامر چنگیزیه ملوک کرت حکومت نمودند بعد از ایشان آل
تیمور آنجا را تختگاه کردند بعد از ایشان چندی طایفه ازبک تصرف نمودند بعد از ایشان نوبت سلطنت
صفویه رسید و بعد از ایشان بفرقه ابدالی منتقل گردید آنگاه بدست نادرشاه افتاد و بعد از وی باز
ابدالی دست تصرف گشادند تا حال بدست جماعت ابدالی است و ملوک قاجاریه در هر چندگاه حوالی
و حواشی آنجا را غارت میکنند از آنجا ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال بسیار ظهور نموده اند

من جمله ابو الفضل از اصحاب امام علی الرضا و خواجه عبدالله انصاری و حکیم افضل الدین اوحدی
شاعر و ابو الولید … سادات از انجا بوده اند ذکر احوال بعضی از معاصرین آن دیار بر سبیل
اختصار پوشیده نماند که فقیر بکرّات بدان ولایت رسیده و جمعی کثیر از نیکان در آن دیار دیده است بذکر چند
نفر از ایشان مبادرت مینماید ذکر محمد کاظم خان ابن محمد علی خان لقب گرامیش معصوم علی امیری بود
در صلوت و خوش صحبت و عظمت شان و شرافت دودمان معروف و بوجاهت صورت و محاسن سیرت
و کثرت هوش و دقت ذهن موصوف در تکریم شریعت نبویه متفرد بود مصرع از کمالش هرچه گویم بیش بود
اصل آن بزرگوار از طایفه شاملو بود و والد بزرگوارش از امرای جلیل القدر نادرشاه بود و بعد از کشته
شدن والدش در ایام اختلال دنیا با احوال آن امیر معروف مصیر روی نمود و در ان وقت سن دوازده سال بود
و چون آثار سعادت و اقبال در ناصیه حالش پیدا و علامت جاه و جلال از وجنات احوالش هویدا بود لهذا
محمود شاه بن تیمور شاه افغان اورا مشمول عواطف خسروانه کرد … ببرکت همت کمالات و در اندک
زمانی بوفور فضایل و کمالات انسانی ممتاز گردید و مدت مدیده در ملازمت محمود شاه در کمال عزت اوقات
گذرانید و هم در عین جوانی و عنفوان … طالب طریق هدی گشته بخدمت مشایخ عظام السید معصوم
علی شاه و نور علی شاه و مشتاق علی شاه و حسین علی شاه و رضا علی شاه و درویش حسن علی و حسین علی شاه قدس الله
روحهم در آن دیار رسید و بحسب الاشارت جناب سید معصوم علی شاه از خدمت جناب رضا علی شاه
قدس سرهما تلقین یافت و تربیتش حواله جناب درویش حسن علی قدس سره العزیز گشت و در قلیل زمانی صاحب
فضایل انسانی و کمالات نفسانی و کیاست و کاردانی آن امیر بی نظیر بسمع پادشاه والا جاه تیمور شاه درانی رسید و
فی الفور … فرستاده آن … بدار الملک کابل احضار فرمود و محمود شاه امتثال فرمان پدر نموده
او را با اعزاز و اکرام هرچه تمامتر بخدمت پدر … و چون خان عالیشان بملازمت پادشاه قدر
دان رسید … و منزلت … یافته … الطاف بی حساب
حالش … بمرتبه بلند و مرتبه ارجمند رسید تا آخر حیات تیمور شاه خان والاشان در غایت رفعت
شان اوقات گذرانید و چون بحکم کل من علیها فان در سنه هزار و دویست و هفت هجری تیمور شاه بعالم
دیگر خرامید و چون شاه زمان چندان التفات بحال خان عالیشان نمود چه که توجه محمودی را دریافته
خان معلوم کرده بود خان ذیشان بحکم آنکه مصرع زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز مدت نه سال
… زمان مصابرت نمود و در آن مدت منتظر لطیفه غیبی میبود تا آنکه در سنه هزار و دویست و
پانزده هجری شاه محمود لوای شاهی در آن دیار برافراخت و شاه زمان را گرفته کور ساخت و بر ملک موروثی

استیلا یافت و خان عالیشان بخدمت محمودی شتافت و در ملازمت محمود شاه اعتبار تمام حاصل
نمود چنانکه بر جمیع امرا و ارکان دولت محمودی مقدم بود و خان والاشان در ملازمت سلطان
خدمات پسندیده بظهور رسانید و موجب تحسین دوست و دشمن گردید و در امور کلی و جزوی الملک
دخل تمام نمود و محمود شاه بی مشورت خان هیچ امری اقدام نمینمود و چون محمود شاه با طایفه قزلباش
بغایت مایل بود امرای افغان بنابر مغایرت مذهب این حرکات از محمود شاه پسندیده طبع ایشان نبود
هنگامیکه خان عالیشان با جمعی از امرای قزلباش بجهت … رفته بود که امرای افغان
با هم اتفاق نموده محمود شاه را ناگاه حصاری کرده گرفتند و در بالاحصار کابل محبس شاهزادگان
محبوس نمودند و شجاع الملک بن تیمور شاه را در حکومت مستقل ساختند چون امرای مخالف و موافق
عظمت شان جناب خان را معلوم کرده بودند لهذا در پای تخت صلاح دولت ندیدند که توقف نماید
بخطه کشمیر ارسال داشتند قریب دو سال در کمال عزت و جلال در آن دیار اوقات گذرانید … بود
آن وقت در خطه کشمیر بود بعد از انقراض مدت مذکور شجاع الملک جناب خان را از کشمیر احضار
فرموده و چون بدار الملک رسید عارضه بوجود گرامیش طاری گردید و چون قضا مبرم و اجل محتوم
بود علاج اطبا سودی نبخشید و در سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری داعی حق را اجابت کرد
… نعش آن عزیز را حسب … وصیت بمشهد مقدس آورده و در دار الحفاظ آسوده گشت
رحمه الله علیه ذکر حسین علی شاه اسم گرامیش مولانا محمد علی و جامع علوم ظاهری و باطنی بود و در اکثر
علوم نقلی … از علمای زمان … بود و در فقر و فنا و صدق و صفا کم نظیر … آن جناب …
بیعت آن جناب از مریدان جناب نور علی شاه طاب الله ثراه و از مشایخ آن جناب …
… و طریقت بیضا مساعی جمیله بظهور رسانید فقیر بکرّات بخدمت آن جناب رسیده و از صحبتش …
… کرده بود و هم در حدود هزار و دویست و پانزده هجری در آن دیار رحلت فرمود رحمه الله علیه
ذکر رضا علی شاه …
مریدان جناب نور علی شاه قدس سره العزیز و از تربیت یافتگان حضرت سید معصوم علی شاه …
العزیز بود و از مشایخ سلسله بود و در فقر و فنا و صدق و صفا و تجرید و تفرید درجه عالی داشت و
مدتها … در سالها در خدمت جناب سید معصوم علی شاه در کشور هند و ایران
بود و در کربلای معلا … آن جناب … فقیر بکرّات بخدمت آن بزرگوار رسیده بود و در …
رحلت نمود و چون تاریخ وفات آن بزرگوار در نظر نبود لهذا بتعیین آن اقدام ننمود ذکر میرزا محمد شریف

از طایفهٔ شاملو عارف بایه بلند و عدو دینی دانشمند بود و جامع علوم ظاهری و باطنی و حاوی
فضایل صوری و معنوی بود و در مکارم اخلاق یگانهٔ آفاق میبود و خط نسخ را خوب می‌نوشت
و مدار معاش آن بزرگوار از آن میگذشت در بلدهٔ حال قریب بسی سال سفر خراسان و زابل و عراقین
و کابل و هرات کرده و با بسیاری علما و مشایخ عصر بسر آورده آنگاه ترک مسافرت و مخالطت نموده قریب
سال منزوی بوده و همواره بوظایف طاعات و عبادات اشتغال مینمود و کسب طریقت از خدمت ملا
عبدالله یزدی و میرزا محمد تقی جوهری کرده بود و در سنه هزار و دویست و شانزده هجری از این عالم
انتقال فرموده رحمة الله علیه فقیر مکرر صحبت آن جناب را دریافته بود **ذکر هیت** بکسر ها مع الیاء و
سکون تاء قصبه ایست از عراق عرب و در کنار فرات و مابین بغداد و شام واقع و اطرافش واسع و مردمش
قوم عرب و کرد و بیابانی اند **ذکر هردوار** بفتح ها و سکون را و ضم دال و واو مع الالف و سکون را
ثانی معبد هندوان است طرف شمال دهلی و مسافتش شش مرحله دور و در ساحل رود گنگ واقع و
هر ساله روزی معین گروهی انبوه از طوایف هندوان از اناث و ذکور در آنجا آمده اعمال چندی که مخصوص
آنجاست بعمل آورند و سر و ریش و شارب تراشند و بعضی خود را غرق آب گنگ کرده اند و از ثواب دانند
و بزعم ایشان ناجی شوند **حدیقهٔ بیست و هفتم در بیان حرف واو** بضمیر خورشید نظیر علمای خبیر و ادبای
فرا عنای فضلای سیر پوشیده و مستتر نماند که در حرف واو بلاد بسیار و امصار بیشمار واقع است و اکثر
مشهور و در افواه و السنه مذکور است بذکر آنها مبادرت مینماید **ذکر وندیک** بفتح واو و نون و دال مع الیاء
المثناة و سکون کاف عربی کشوریست از فرنگ و متصل است بممالک روم ایلی گویند نام دو کشور است یکی
بونر وندیک گویند و یکی را وندیک مطلق خوانند از اقلیم ششم است و هوایش در غایت برودت و جبال
بسیار دارد و مردمش همگی نصاری اند **ذکر ولندیز** بفتح واو و لام و سکون نون و دال مع الیاء مفتوحه و سکون
زا نام ولایتی است از فرنگ بعضی گویند نام طایفه ایست از نصاری و آن طایفه را ولندیز و دیار ایشان را
ندیم است **ذکر واسط** از بلاد خوزستان بوده و حجاج بن یوسف ثقفی بنا نموده و اهل معرفت از آنجا
بسیار ظهور کرده اند و اکنون خراب است و آبادی ندارد **ذکر وادی امیر** از بلاد حجاز و محل خوش طراوت
باغات فراوان دارد و از مکه معظمه دو مرحله دور است **ذکر وادی صفرا** مابین مکه معظمه و مدینه منوره
واقع است قریه ایست قصبه مانند و مزار فیض مدار ابوذر غفاری در آنجاست و مردمش قوم عرب و اکثر
ایشان سادات حسینی و شیعه مذهب اند **ذکر وادی حمرا** در یک منزلی وادی صفرا و جای دلکشاست
و قریه قصبه مانند و محلی دلپسند است و باغات فراوان دارد و نخلستان آنجا بسیار است و اکثر مردمش

شافعی مذهب اند **ذکر وادی فاطمه** منسوب بفاطمه بنت اسد مادر علی مکرم امیرالمؤمنین حیدر است و
مسکن طایفهٔ بنی اسد است و از بلاد حجاز است و گویا از مکه معظمه سه مرحله دور است **ذکر وادی بردی** بفتح
با و را و دال و سکون ها ناحیه ایست دلگشا در میان کوهستان واقع است و عرضش مقدار یک میل
و بعضی مواضع کمتر و بعضی اندک بیشتر و طولش قریب بدوازده فرسنگ است و باغاتش متصل است بیکدیگر
و نهایت آن اتصال دارد بشهر دمشق و جمیع آن اماکن باغات است و میوه های گرمسیر و سردسیرش
فراوان و ممتاز علی الخصوص انگور و انجیرش بغایت امتیاز است و آب دمشق از آنجا روان است و
چشمهٔ عظیم بقدر بیست آسیا گردان آب از آن چشمه بیرون می آید و آن وادی بر شبر معمور است که یک شبر
زمین لم یزرع ندارد و از قراهای آن یکی الهامه است بحساب هوا و صفوت و صفا و کثرت درختان
میوه دار و وفور عیون و انهار سایه گذار مانند آن قریه کمتر دیده شده است و ما صدق این مصرع در حق
آن قریه درست آمده است **مصرع** وصفش نباید در بیان حسنش نگنجد در قلم اصل آن قریه بر تل بود و آن تل را
و جوانب آن درختان متعدد و میل یا بیشتر واسع و بعد اطراف آن تل کوه دامن دار احاطه نموده و بجهت آن که قریه
در زیر کوه است از سر کوه تا زیر قریه از هر طرف نهایت باغ و بوستان و گل و ریحانات و دیدهٔ خردمندان
تماشای آن حیران میشود و نهری بزرگ از میان قریه میگذرد و در اکثر عمارات آن قریه جاری است و عجب آنکه
با وجود کثرت بید و عرعر و سرو و صنوبر و درختان سایه گستر هوام بعضی کیک و پشه و مگس و
جانوران موذی مانند عقرب و مار و مور در آنجا نیست و هنگام بهار اندیار و بوستان گلشن مصرو
قند عمارات و دلبرانش غیرت خوبان چگل و فرخار است و اکثر اکابر و اعاظم دمشق در آنجا قصرهای
عالی و عمارات دلنشین ساخته اند که فصل بهار و تابستان در آنجا بخوشدلی روزگار میگذرانند
بهشت موعود را در همانجا نقد میدانند و این بیت را مکرر میخوانند **ذکر نظم** اگر فردوس در روی زمین است
همین است و همین است و همین است **ذکر وادی نعمان** بعضی بر آنند که نواحی کوه عرفه وادی نعمان است
و نام چند موضع است در عربستان **ذکر ونامین** ولایتی است از مضافات ملک ری و هوایش بگرمی مایل
و آبش معتدل و قرای معموره دارد و مردمش از قدیم شیعه امامیه اند و از طهران دو مرحله دور و سمت
مابین جنوب و مشرق واقع است **ذکر وزیرآباد** نام چند موضع است یکی قریه ایست در دو فرسخی شیراز
و قریب صد خانه در او است و آبش بد است و مردمش شیعهٔ امامیه و از معارف آنجا ابی دردو دار کسونی
مردمی معمور اند و دیگر قصبه ایست از صوبهٔ پنجاب از بناهای حکیم علاء الدین خان مخاطب بوزیرخان
و آن قصبه شهر مانند است و در زمین هموار واقع و جوانب اطرافش واسع و قریب دو سه هزار خانه دوزن

وچند قریه معموره توابع اوست و آن قصبه طرف شمال لاهور اتفاق افتاده است و مسافت میان
با پنج مرحله دور است و مشتهیات در آنجا موفور است و مردمش اکثر هندوان و دیگر مسلمان حنفی
مذهب و قلیلی سادات صحیح النسب اند آبش خوب و هوایش مرغوب است و دیگر نام قریه ایست در دو
فرسخی کابل و سمت شمال دار الملک واقع است قریه ایست نیک و محلی دلگشا نزدیک آب و هوای خوب دارد

ذکر دوان شهریست فردوس نشان از بلاد دکن و در قرب بحیره واقع و جوانب اربعه اش چون کهن
کرمان واسع و از اقلیم رابع است و قلعه آن قطعه کوهی است در دشت و جوانب آن چون هشت و
دوران شش هزار گام است و در قله آن قلعه ساخته اند چون بنای شرع محکم و دور دور آن حصاری
برکشیده اند مانند اساس محبت مستحکم و دور آن قریب هشت هزار گام میشود و دور آن حصار خندقی
عریض و عمیق کنده اند و در میان حصار چشمه عظیم است و در جمیع عمارات آن حصار جاری است
هزار باب خانه معمور و آباد و دویست سرای عالی بنیاد درو است و دار الحکومت ملوک همان قلعه است
و شهر در خارج حصار مسافت یک میل یا بیشتر واقع است و قریب پنجهزار باب خانه معمور در او است و در جمیع
خانها آب روان و باغچه چون جنان است آبش خوشگوار و هوایش سازگار و خاکش طرب انگیز و زمینش حسن
خیز و مردمش نیکو نهاد و درویش اعتقاد عموما صاحب وجد و حال و خداوند حسن و جمال و در صفت
اهالی این چند بیت مناسب دارد **شعر** جنّةٌ عالیةٌ تسکن فیها الابرار، بلدةٌ طیبةٌ تنزل فیها الانوار
تجری تحتها عینها و تلذ الاعین، و فیها روضة رضوان باعلی الدرجات، دلربا ساختند روضه چون جنان
حور من نبات حسن انبتها سبع نبات، از نباتان نکو و دلبر چون نوش لبان، و لها ملح اجاج و لها
عذب فرات، همه مسکین خط و سیمین ذقن و غنچه دهن، همه گلچهره و شکر لب و شیرین حرکات، و صد باره
قریه معموره حومه اوست و اقسام میوههای سردسیر و گرمسیر نیکوست سیما کلابی و سیب و در دار الولایه آنجا
ممتاز میشود و بغایت ارزان و فراوان است و قریب دویست خانه درویشان و منزویان هر سلسله در آن
شهر سکونت دارند و مردمش اکثر حنفی مذهب و دیگر نصاری و یهود و قلیلی شیعه امامیه اند و در نواحی
آن کوه روییدنی بسیار است **ذکر بعضی از معارف آن دیار بطریق اختصار** مستور نماند که فقیر در آن ولایت
از ارباب حال و کمال و اصحاب جلال و جمال بسیار ملاقات نمود بذکر دو سه کس از ایشان مبادرت می
نماید **ذکر اسحق آقا** امیری بود با شوکت و با حشمت و با حسن سیرت و صفا سریرت منفرد بود و در علو همت
و وفور سخاوت و فتوت و مروت بی نظیر بود همواره درگاهش پناه وضیع و شریف و ملجای قوی و ضعیف وجود
بی دریغش چون ابر بهار به همه یکسان و خوان احسانش بر خواص و عوام بی زیاده و نقصان از صفا عقیدت مرید

درویشان و از حلقه بگوشان ایشان بود و بطریقه نقشبندیه عمل کردی و با خاکساران سر و روزگار آوردی
و در نزد ایشان چنان عجز و انکسار نمودی که گویا ادنا بنده مملوک ایشان بودی و حال آنکه از سطوت
سیاستش کوه با ادای اشارت و از هیبت مهابتش احدی را مقدرت شکایت نبودی **نظم** گهی در جمع
چو اهل سلوک، گهی از تیغ شهره چون ملوک، فقیر را برسم مهمانی مدت سه ماه نگاه داشت و از لوازم
خدمت دقیقه هیچگونه مهمل نگذاشت و همواره بر استرضای خاطر فقیر همت میگماشت و اصرار بسیار
نمود که فقیر در آن دیار توقف نماید و تاهل اختیار کند فقیر عذری دلپذیر آورده ناچار رخصت داد

ذکر جمال خال و خال الجمال اسمعیل بیک شهریاری بود در کشور جاه و جلال و شهسواری بود در عرصه
حسن و جمال معجزات هذا الا ملک کریم از صورت زیباش پیدا و رمز هذا بحر مبین از چشم جادوش
هویدا و آیت قاب قوسین از تاب ابروش پیدا و مصداق کانهن الیاقوت و المرجان از لب لعلش آشکار
نقطه لا تنقسم از خال سیاهش ظاهر و لیلة القدر از زلف مشکینش باهر **نظم** حلیه عالم جسم و جان بود
آن نگار، هرچه گویم بیش از آن بود آن نگار، آن گوهر یکتا آنکه سعید پاشا بود والی عضد اباد آن
ولایت با عزیز مصر صباحت متعلق بود روزی راقم از آن شهریار کشور صورت و سیرت سوال نمود که
آیا یار حسن و جمال معشوق و معشوق روشن و هویداست و قدر حسن خویش را میداند یا نه در جواب فرمود
آری میداند و اگر پایه حسن خود را نداند عاشق وجود بهم نرساند که لابد ناچار است که معشوق محب
خود را بشناسد و پایه حسن و جمال خود را معلوم کند و خبر کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف مؤید
مقال است و آیه انا جعلناک خلیفة فی الارض شاهد حال او بیکم مولانا جامی اندرین معنی گفته
نظم عجب خلیل دلیلی عجب صبیح و ملیحی، ولی چه سود که مه رخ جمال خویش نداند، این کلام بغایت خام و
از پختگی دور و از حقیقت مهجور است چرا که معشوق اگر جمال خویش نداند عاشق معشوق نبودی و دل از
عاشقان چگونه ربودی و ترتیب دلدادگان چگونه نمودی غرض تفصیل این کلام طول دارد و هر کرا
طبع سلیم و ذهن مستقیم بوده باشد در یابد و السلام علی تابع الهدی **ذکر درویش پاشا** مطلوب
و محبوب معروف و بحسن خلق و لطافت طبع موصوف بود و در تشیید عدل عالم افروز و فضل ثنا
اندوز و عمارت معالم و مشاهد خیر مساعی جمیله ظاهر می نمود و در تعظیم اولیا و تکریم اتقیا و توقیر
علما سعی بلیغ مبذول میداشت و پیوسته بصحبت صوفیان صفوت نشان و درویشان معرفت توامان طالب
و مجالست دانایان و دانشمندان از دل و جان راغب بود و قریب هفتاد سال میشود که با عضد از جانب
سلطان آل عثمان تا هذا الزمان اندیار در عدل و داد و صلح و سداد مقدم امرای جلیل القدر اوست

شهریاری عم اسحق افندی و اسعد بیک میباشد عدد نان او ان کرو اقسم در ان دیار بود مدت دوازده سال بود
کر بار حکومت و ایالت اولاد اشتغال مینمود **من العجایب** روزی در حضور اسحق افندی و اسعد بیک
ناقم حاضر بود درویش ژولیده رسید و آغاز سخن نمود و حضار را از صحبت آن درویش عجب و سرور
افزود آن دعا میبر این فقیر التفات فرموده گفتند که این درویش را صفتی است که در تنور افروخته
میرود و سوخته نمیگردد فقیر گفت **مصرع** شنیدن کی بود مانند دیدن روزی مقرر نمودند که در حضور
درویش پاشا و ان دو برادر و سایر امرا درویش در تنور افروخته رفته و مقدار نیم ساعت قرار گرفته
انگاه بیرون آمد بخاطر رسید که شاید بنابر تدبیری خواهد بود مبادا استفسار معلوم شد که معجون
لان بعض الظن اثم چنان بود **نظم** حالتی دیگر بود کان نادر است تو مشو منکر که حق بس قادر است **ذکر**
واق واق نام جزیره ایست در بحر هند و گویند وجه تسمیه آن جزیره باین اسم آنکه در آن جزیره درختی است
چون میوه آن در رسیده شود سرش واق واق گفته از درخت میفتد **ذکر وحدت وجود که مختار محققان**
صوفیاست پوشیده نماند که شیخ فقیر قدس الله سره العزیز میفرماید که جناب ایزد تعالی وجود بحت و ذات بحت
و در این مرتبه اسمی و رسمی و نعتی نیست الحکم کل در آن مستهلک اند و آن مرتبه را بعضی بغیب مجهول و مطلق نموده اند
و صوفیه غیب الغیوب فرموده اند باعتبار آنکه خبری بعنوان داد و لسان بیان از ان بعنوان کشاده و عقول و افهام
و فهوم فهما در انجا قاصر و معرفت عرفا و بصیرت انبیا در ان مقام قاصر است نظر باین مقام گفته اند آمر معقول لا
نری آثره لا عینه این مرتبه را حکما وجود خاص موسوم کرده اند و عرفا او را بشرط لا و احدیت ذاتیه و حضرت
باطن کل باطن نامیده اند جمیع انبیا و اوصیا و اولیا و حکما بالاختلاف مشارب از این مقام خبری علمی
ندارند و چگونه خبری و علمی توان داشت که اگر خبری و یا علمی باین مرتبه برسد محدود و محاط خواهد شد تعالی
الله عن ذلک و فی الکافی عن عبد الرحمن بن ابی نجران قال سألت ابا جعفر عن التوحید فقلت اتوهم
شیئا فقال نعم غیر معقول و لا محدود نعم تصدیق است که واقع شده است موقع حمله یعنی توهم و تصور میکنی
شی را که معقول بذات مقدسه خود نیست و محدود باجزاء حقیقت مثل ماده و صورت نیست و محدود
بحدود عقلیه و حسیه نیست چرا که این وجه او را توهم و تصور نموده باشد بتوحید معتقد نشده بلکه
او را شریک با مخلوقات ساخته و اشاره فرموده است بان بقول خود که فما وقع ذهنک علیه من شیء
فهو خلافه لا یشبهه و لا تدرکه الاوهام کیف تدرکه الاوهام و هو خلاف ما یعقل و خلاف ما یتصور فی
الاوهام انما یتوهم شیء غیر معقول و لا محدود یعنی منحصر است طریقه معرفت او باینکه توهم کرده شود انکه
او شیء است بحقیقت شیئیت و ملحق نمی شود او را صفات و ترکیبات و معنی باشد معقول لکن قطعا و تو

محدود نیست

محدود است بحدود اصلا و نه منعوت بصفات ممکنات و نه مشابه بچیزی از مخلوقات است و حق تعالی
سرور اولیا و سید اوصیا فرموده است و لا تخرقه الاوهام حجبا الغیوب الیک نعتقد مثل محمد با
و عطشان و خلاصه کلام این طایفه است که چون که میباشد حق سبحانه و تعالی از حیث ذات و حقیقت
در حجاب عزت و نیست نسبتی میان او و میان ما سوی بر میباشد خوض در او از این جهت و تنوع بطلان او
باعث تضیع وقت و طلب غیر ممکن و از این جهت است که جناب امیر المؤمنین بلسان الوحی و ارشاد فرموده است
و یحذرکم الله نفسه و الله رؤوف بالعباد و مرتبه دیگر انبساط وجود است که ظل و ظل اثر وجود است
و جمیع نعوت جمالیه و جلالیه مندرج میباشد نه مثل اندراج جزو در کل یا مظروف در ظرف بلکه مثل
اندراج لازم در ملزوم مثل اندراج نصف بودن و ثلث بودن و ربع بودن در واحد عددی چون از
آنکه دو و سه و چهار شود یعنی عدد یک را چون ملاحظه کنی مثل آنکه جزو شود نصف دو بودن در
او مندرج است و چون آنکه جزو سه شود ثلث سه بودن در او مندرج است و همچنین است احاطه
وجود منبسط بما سوی و نسبت آن وجود با او مثل نسبت شعاع و ضوء شمس است با وجود آنکه شعاع
شمس منبسط است بموجودات حقیقت این وجود هم منبسط است بجمیع موجودات عموم و بسیط
کلیه نیست بلکه بنحو دیگر است زیرا که وجود محض محض فضل و هویت است و کلی عام از آنکه طبیعی بوده
باشد و یا عقلی مبهم است و محتاج است در تحصیل وجود خودش بانضمام شیء دیگر تا از شیء
منشاء وجود و حصول او نشود و وحدت این وجود وحدت عددیه نیست که مبدا اعداد شود
برای آنکه این وجود منبسط بر هیاکل ممکنات و بر انواع ماهیات منضبط نیست در وصف خاص
و منحصر نیست در حد تعین از قدم و حدوث و تاخر و کمال و نقص و علیت و معلولیت و جوهریت و
عرضیت و تجرد و تجسم بلکه موجود است بذات خود از جاعل و منشاء خود و جمیع حقایق خارجیه
منبعث از ذات او شده و انحاء تعینات و تطورات او شده و او اصل عالم و فلک حیات و عرش حقیقی
رحمان است بمد ترقیعه حقیقة الحقایق مینامند و گفته اند که او متعدد است در عین وحدت
بتعدد موجودات با قدیم نظر قدیم است و با حادث حادث است با معقول معقول و با محسوس
محسوس است و این اعتبار توهم شده است که کلی است اما نیست و عبارات از بیان انبساط او بر
ماهیات و انطباق بر موجودات قاصر است مگر اشارات نموده اند بر سبیل تمثیل و تشبیه و این
سبب مثال است از وجودی که داخل تحت اشاره و تمثیل نیست مگر از قبیل اشاره و لوازم است و از
این جهت است که گفته اند که نسبت این وجود بموجودات عالم نسبت هیولی است باجسام

اندرجی و دنبت جنس الاجناس است باشخاص و انواع مندرجه تحت او و این تمثیلات مقرب اذهان
دهی و مستبعد ندارد و جوه و این وجود عین وجود انتزاعی عام بدیهی است باعتبار آنکه وجود انتزاعی
از معقولات ثانیه و مفهومات اعتباریه است و در کلام ایشان تصریحات بسیار است بوجود
خارجی وجود منبسط و این وجود بمنزلهٔ شعاع شمس است و ذات احدیت است و ظل آن ذات است و
احدیت صرف منزه و مقدس است از نقص و تعلق و تقیید و تنزل و ترقی و عنقا الذات من جمیع الجهات
میباشد و وجود منبسط بوجهی متعلق و مقید بتعینات و تطورات نزولی و صعودی میباشد پس
هر جا که کلام ایشان مشعر بر ثبات و لاتغیرات مراد ایشان ذات احدیت و عنقا الذات و مباین الذات است
از مخلوقات و هر جا که مشعر بر تعینات و تطورات صعودی و نزولی میباشد مراد ایشان ذات فی
الذات این وجود است که تجلی ساریه است در حقیقت ممکنات و گاه هست که اطلاق وجود مطلق که مراد
او و در اصل وجود بشرط لا است باین وجود چون باعث صدور و چون باعث صدور و منشا ظهور
شده است میکنند چنانکه اطلاق شمس بر شعاع میکنند و میگویند در عرف آفتاب تا منزل آمده است یا
و فلان جامه را بآفتاب پهن کن ظاهر است که مراد شعاع آفتاب است نه خود آفتاب و بعد از فرض ملاحظه
مراتب وجود مفاسد شنیعه بر این طایفه لازم نمیاید چه هویت ساریه فعل حق است و فعل مباین
فاعل است و در مرتبهٔ او معدوم است نه ذات احدیت است و فرق است در اینکه گویند او شود یا از او
شود و نظر باین دو مرتبه یکی گفته نظم حد عالم بتو بینم عیان • وز تو در عالم نبینم یک نشان • و دیگری گفته
بیت گاه خورشید و گهی عنقا شوی • گاه کوه قاف و گه دریا شوی • نه توان ناتی نه این در ذات خویش
ای برون از وهمها وز بیش بیش • و بر صاحب فطانت مخفی نیست که چون تشخصات و تعینات افراد
انواع مندرجه تحت الحیوان را رفع کنیم افراد هر نوعی در دو مرتبه جمع شود و چون ممیزات آن انواع را که فصول
و خواص اند رفع نمائیم همه در حقیقت حیوان جمع شوند و چون ممیزات حیوان و اجناس او مندرج است تحت
جسم نامی رفع نمائیم همه در جسم نامی جمع گردند و چون ممیزات جسم نامی را و اجناس او مندرج است تحت
الجسم رفع کنیم همه در حقیقت جسم جمع شوند و چون ممیزات جسم و اجناس او مندرج است تحت العقول
و النفوس رفع کنیم در حقیقت جواهر جمع شوند و چون مابه الامتیاز جوهر و عرض را رفع نمائیم همه در
در وجود منبسط او و ند پس منه البدء و الیه العود تمام شد و از این وجود باسامی متعدده تعبیر و لهم
بعضی بعقل اول و بعضی بآب تعبیر نموده اند و در حدیث وارد است که اول ما خلق الله الماء و بعضی بحق مخلوق
به و بعضی بنفس رحمانی تعبیر کرده اند و در حق و سعت کل شیء که در قرآن است و رحمتک التی وسعت

کل شیء

کل شیء و در دعای کمیل است و برحمتک التی منت بها علی جمیع خلقک که در دعای سمات است حمل باو
نموده اند و از او تعبیر بنور الله هم نموده اند چنانچه در قرآن مجید است و اشرقت الارض بنور ربها و
از جناب رسول صلعم روایت نموده اند که فرمود ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره الحدیث
و خلق در این حدیث بمعنی تقدیر است و تقدیر سابق بر ایجادات و رش نور کنایه است از افاضهٔ وجود
بر ممکنات نظم همه روشن بنور او باشد • هرچه باشد ز نور او باشد • و مراد از ظلمت عدم است و ظلمت
بر سه قسم است اول عدم دویم جهل سیم ظلمت محسوس رفع ظلمت محسوس بضیاء شمس و نور قمر و امثال آن
ها است و زوال ظلمت جهل بنور معرفت کاملات و لیس ظلمت عدم با افاضهٔ وجود است و محققین کرام اند
مراد از وجه الله که در قرآن است همین وجود منبسط است مثل این شریفه کل من علیها فان و یبقی وجه
ربک ذو الجلال و الاکرام و اینما تولوا فثم وجه الله و کل شیء هالک الا وجهه بنا بر اینکه ضمیر وجهه
بذات احدیت باشد نه شیء و در دعای کمیل فرموده است و بوجهک الباقی بعد فناء کل شیء و احادیث
کثیره در مصابیح الانوار است و توحید کافی و صدوق در تفسیر و خبر وارد است که وجه الله خاتم الانبیاء و ائمه
هدی صلوات الله علیهم میباشند و اول ما خلق الله نوری و نور محمد و تو است پس بنا بر این باید مراد از
وجود منبسط انوار و ارواح مطهرهٔ حضرات عظام علیهم السلام باشد و بعضی گفته اند که حدیث اول ما خلق الله
الماء محمول است بوجودات عالم جسمانی و لیکن چنانچه بعضی گفته اند که مراد از ماء عنصری نیست چنانکه
در این شریفه و جعلنا من الماء کل شیء حی ماء ظاهری نیست و الا لفظ کل علی الظاهر منتقض خواهد
بود بملائکه و مفارقین و لطیفه نادر ملائکه بجمیع انواع و عناصر دیگر پس گفته اند که الله اعلم کما اینست آن ماده حقیقت اشیا
از جهت قبول نمودن و تشکلات بذات بیهولی داده و میباشد اول مخلوقات از عالم اجسام چنانکه عقل اول
اول موجودات است از عالم ارواح لیکن بهتر آنست که اشاره باشد بوجود منبسط و منافات با حدیث
ما خلق الله العقل ندارد چه عقل اول است نسبت بموجودات متعینه و ماهیت دارد با این توجیه الخبر
وارد شده است اول ما خلق الله جوهرة فنظر الیها بعین الهیبة فذابت اجزاؤه فصارت ماء فتحرک
الماء و طغی فوقه زبدا و ارتفع منه دخان فخلق السموات من ذلک الدخان و الارضین من ذلک الزبد
با اینکه بوده باشد جوهر اشاره باین وجود منبسط است چون که مخلوق بر این شاید این طایفه که او ماده مبدعات
و مادیات جمیع است و بسیار از اشاره است بقول او کانتا السموات و الارض رتقا ففتقناهما و بداء اجزا او
بعد النظر بعین الهیبة اشاره است بورود تعینات و تقیدات و فتق بعد بانکه بوده اند رتق و در این ابه
شریفه باید ملاحظه و تامل نمود که فرموده است سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون

پس جدای را میباشد بدن و ملکوت و شیء که مراد از شیء عالم شهادت باشد اگر ملکوت را اعم از عالم
عقل و نفس قرار دهیم بر عبارت از وجود منبسط میشود و در این بر خیر بغیر صدور اشیا از حق و ربط
بعض ببعض و رجوع کل بحق مذکورات و هر یک از عوالم مذکوره غیر متناهی است و ما یعلم جنود
ربک الا هو و در آیه شریفه عم یتساءلون عن النبأ العظیم و لقد رأی من آیات ربه الکبری از حضرت
اولیاء مرویست که فرموده و الله لیس لله آیة اکبر منی و لا نبأ اعظم منی و آنحضرت فرموده است انا
اسم الله الاعظم و جناب امام فرموده اند نحن و الله الاسماء الحسنی التی لا یقبل الله من العباد
عملا الا بمعرفتنا و در دعای کمیل فرموده است باسمائک الحسنی التی ملئت ارکان کل شیء دلالت
است اینکه اشیا مظاهر اسماء الهی میباشند پس عوالم بنور ایشان قیام خواهد داشت و همان نور محمدی
است که فرموده که کنت و علیا نورا بین یدی الله قبل ان یخلق الخلق نظم هر چه ... لعمر نور و جمال
او قابل معلوم ظهور حق اند و در حدیث است که فرموده اند انا من الله و الکل منی و در روایت دیگر
و الخلق منی و در روایت دیگر نحن صنایع الله و الخلق صنایع لنا و از جهت این مرتبه ایشان است که تعبیر
است خصصت بفاتحة الکتاب و خواتیم البقرة و از این جهت تعبیر ده بجمیع عوالم میباشند از ارواح و اجسام
و مجموع ایشان مربوب او شده اند بان معنی که مستقل اند در امر بلکه محل فعل و مشیت الهی میباشند چنانچه
فرموده است و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و از قبیل این شرح کرده باشد این ... کرامة الذات
این مرتبه است و کیف ... که حقیقت ... محل الحقیقة جناب احدیت
است که این فعل از آن محل خاص ظاهر میشود و این ارواح ظاهره و مطهره از الذات عدم محض اند
او محل و مظهر او شده اند و از جهت بشریت و جسمانیت ایشان است که جناب احدیت تعالی بپیغمبران
فرموده است قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی و قال الله تعالی لما قام عبد الله تا اینکه بنبیه کند
که او مظهر کمالات الوهیت است چنانکه حضرت صادق فرموده است اجعلوا لنا ربا نؤوب الیه
ثم قولوا فی فضلنا ما شئتم و از سرور اولیاء مرویست که فرموده نزلونا عن الربوبیة ثم قولوا فی
فضلنا ما شئتم و فرموده است جل و علا و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی پس اسناد رمی او را
بخودش داد چه آنجناب محل ظهور فعل او بوده و در دعای کمیل فرموده است بنور وجهک الذی
اضاء له کل شیء پس این فقره صریح است که اشیا ... که عبارت از وجود باشد ... شده
و در این فقره رد صریح است بر مذهب ذوق المتالهین چه انها قایل بقیام وجود باشیا هستند
و همچنین مشعر است برد قول متصوفه چه انها قایل بعقد وجود هستند و حال آنکه لفظ اضاء

مشعراست

مشعرات بتعدد کما لا یخفی و در کتاب جلاء القلوب و جلاء العیون و غیره حدیث طویلی از ابن عباس رض
از حضرت سرور اولیاء نقل شده مضمونش آنکه نبی علی وجه الاجمال این است که اول صادر از واجب تعالی
نور محمدی است و از آن نور ده و انده حجاب خلق شده که مراد از ده و انده حجاب الله بعلم ائمه اثنی عشر
و از آن نور سایر اشیا از یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و جمیع ملائکه و بهشت و دوزخ و عرش و کرسی
و لوح و قلم و سموات و ارضین و ما بینهما خلق شده است و خلاصه این حدیث است که کل اشیا بعضی بلا واسطه
و بعضی بواسطه نور محمدی خلق شده اند و در اخبار وارد شده است که جناب محمد و آل او صلی الله علیه و آله
تعلیم ملائکه نموده اند تسبیح و تهلیل را و حضرت امام فرموده که جبرئیل نازل شد بمحمد صلعم و گفت یا محمد بخوان
پیغمبر فرمود که چه بخوانم جبرئیل گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق یعنی خلق نورک القدیم قبل الاشیاء
و روایت شده است در خصال از جابر بن عبد الله گفت عرض نمودم بحضرت رسول که اول چیزی که خدا
خلق نموده چه بوده فرمود نور پیغمبرت را یا جابر پس خلق کرد از او هر چیزی پس نگاه داشت او را در مقام قرب
آنقدر که میخواست پس گردانید او را چهار قسم خلق کرد عرش را از قسمی و کرسی را از قسمی و حمله عرش را از قسمی
و خزانه کرسی را از قسمی و نگاه داشت قسم چهارم را در مقام خوف آنقدر که میخواست پس گردانید او را ...
جزء تا آنکه فرمود منقطر شد از این نور یکصد و بیست و چهار هزار قطره و خلق نمود از نفس ایشان ارواح
اولیا و شهدا و صالحین را احادیث باین مضمون بسیار است و من حیث المعنی متواترات و مشایخین
حکما و محققین عرفا ... بعد از ایمان بمضمون اخبار مذکوره و غیرها باعتبار حسن متابعت
نبی مطلق و نور ولایت ولی مطلق مشاهده عینی قلبی نموده اند و در رسایل و کتب خود مشاهدات
قلبیه را اظهار و شرح بیان فرموده اند و خلاصه مشاهدات ایشان این است که جمیع موجودات مظاهر نبی و ولی
و ایشان را واسطه محل فعل الهی میباشند پس معنی کلام ایشان این است که احدیت مظهر اسم ذات که الله است
نشده است الا محمد و آل او صلی الله علیه و آله و هم انبیا بتوسط ایشان بمراتب عالیه که دارند رسیده اند
از تحقیق محققان معلوم شده است که اشتراک وجود میان واجب و ممکن اشتراک لفظی است چرا که وجود ممکن
ظل واجب و ظل اوست و مباین است و عین نیست میانه فعل و فاعل ظاهر است و اشتراک او در ممکنات
اشتراک معنوی است بر نهجی که مختار محققین حکما و متکلمین است بجا است چنانکه معلم اول گفته
که الواحد المحض هو علة الاشیاء و لیس کشیء من الاشیاء و معلم ثانی گفته است که وجود تعالی خارج
عن وجود سایر الموجودات و لا یشارک شیئا منها فی معناها اصلا بل ان کانت تشارک فی الاسم فقط
لا فی معنی المفهوم من ذلک الاسم و همچنین سایر حکما از این قبیل کلام بسیار دارند بدانکه این وجود

لا بشرط شیء که ظل الله است مسمی است در نزد عرفا باسماء دیگر مثل مقام ولایت کلیه مطلقه و مقام
او ادنی و مقام سر و مقام عظمه و حقیقة الحقایق و نور الانوار و نقطه و مقام وحدت چنانچه فرموده
وما امرنا الا واحدة و تنزل الملائکة والروح من امره بهم من کل امر و کذلک اوحینا الیک روحا
من امرنا و ما بایجاد و اعدام و امر بین الایجاد و الاعدام از برای نظام تقیید و اطلاق سلسله وجود کلا و
جزوا الخود دا افتاده قایم باوست و ازوست قایم بحق چنانچه فرموده یا من انقاد لعظمته کل شیء یعنی قول
سبقت کردن اشیا در ایجاد و عدم که دانند آنها در اعدام و تقلب بینهما بتعظیم امر اوست که مطلق
موجودات فی ذاتهم عدم اند با ما عبرته از خواست و امر او منقاد بوده والشمس والقمر والنجوم مسخرات
بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین چه ذوات موجودات من حیث المجموع بجهت لیست
ذاتی ازلا و ابدا مقهور و مغلوب این سلطنت و امر باشد والله غالب علی امره وهو القاهر فوق عباده
و سلطنت عجز احاطه است که هیچ چیز با او نتوانند بود که بود و نبود هر دو در جنب کبریای او یکسان است
که کان الله ولم یکن معه شیء و اینکه عارف گفته الآن کما کان حق گفته زیرا که در اعدام همه اشیا معدوم
مستهلک اند چنانچه ماثور است که در تفسیر الله اکبر منع فرموده که مراد اکبر من کل شیء باشد که در انجا شیء
کجا بود لکن معنی ان اکبر من ان یوصف است و انضمام وجود بجهت معیت قیومیت اوست با همه اشیا کما یکون
من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا
ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیامة ان الله بکل شیء علیم و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در
تفسیر آیه که مراد انست که جناب اقدس الهی با اشیاست باحاطه و علم نه بذات خود زیرا که اماکن محدود اند
محدود اربعه بس اگر ذات با آنها باشد لازم آید محدود بودن او و همه چیزها از عدم بوجود آورد
و نگاه میدارد و فنی میگرداند هر وقت و هر کیفیت که میخواهد و داراء آنهاست و با آنهاست که ابن
بقدرت و در بقیه تقدیر او بندانها که بذاته و اثر لیس ابدا و بیا میباشد مع کل شیء لا بالمقارنة و
غیر کل شیء لا بالمزایلة و فقره صحیفه کامله شاهد است که ذلت لقدرتک الصعاب و تسببت بلطفک
الاسباب و جری بقدرتک القضاء و مضت علی ارادتک الاشیاء فهی بمشیتک دون قولک مؤتمرة
و بارادتک دون نهیک منزجرة بس مجموع من حیث المجموع عوالم و نشاات و ما فیها بلا ترکیب
وجودی بعبیر لفظ و اثبات تلفظ که تا شیء انرا ناده حق تعالی است بلا توهم حدوث در ذات کل فی
مقام موجد میباشد انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون نظم ایجد نابد بعالم از
امر است و ایجه کوید بنی هم از امر است جز و جان صورت مطلق همه از امر دان و امر از حق اقش و ابن

خالت و باد

خالت و باد و فلک زیر بش عقل و جان بیا نزد فلاک هر چه در دنیا امر چنانند همه بوفق امر دیگر اند
همه مقهور و مقدرتش قاهر صنع او بظهور شان ظاهر کرد بنا مرحله را دادار همکنانا مدهد دیر کار
و در کتاب روضة الجنان و غیره از حضرت ابی جعفر مرویست نتفصل نورنا من ربنا کشعاع
الشمس من الشمس و همچنین از سرور اولیا علیه السلام ماثور است که بالباء ظهر الوجود و بالنقطة تمیز العابد عن المعبود
وانا النقطة تحت باء بسم الله و فرموده است حضرت رسول صلعم کنت نبیا وآدم بین الماء والطین و در
بعوی لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل در عوض هیئت این مطلب است معنی
فقره این دعا شاهد مدعا است که امنت بسر آل محمد و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم واولهم و
آخرهم و در دعای رجبیه ماثور است لا فرق بینک وبینهم الا انهم عبادک نظم صفتهای
خدای جلیل اوست و لی کفتن عینا بد خدا اوست ابن رزی بیا بکر بدیع سر و عین الیقین معرفت
ایشان حاصل بود و من عرفکم فقد عرف الله ومن جهلکم فقد جهل الله ومن احبکم فقد احب الله
ومن ابغضکم فقد ابغض الله و این معرفت موقوف بوت ادای است قبل از طبیعی نور ایشان ادر
قلب خود مشاهده نماید چنانکه در روایت ابو خالد در کافی مذکور است که فرموده اند والله یا ابا خالد
نور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار و هم والله ینورون قلوب المؤمنین و
عز و جل نورهم عمن یشاء فیظلم قلوبهم الحدیث و در حدیث وارد است از سلمان و ابی ذر رضی الله
عنهما از قطب الاولیاء علیه السلام فرموده یا سلمان لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة واذا عرفنی
بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و شرح صدره للاسلام و صار عارفا بدینه مستبصرا و
من قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب یا سلمان و یا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله
معرفتی و هو الدین الخالص و از این کلام معجز نظام ولایت نظام مستفاد میشود که مؤمن مستحق کسی
که او امام را بنورانیت شناخته باشد و معلوم است که مراد از نور نور حسی مانند نور شمس و کواکب
نا دیده بلکه مراد نور عقل مجرد از ماده جسمانیه است و هر گاه مراد نور حسی نباشد و نور مجرد باشد
نور عد انجا مراد بروحانیت و نورانیت مراد بروحانیت چنانچه حضرت رسول صلعم تعبیر از
خود بهر دو عبارت فرموده است که اول ما خلق الله نوری و بار دیگر فرموده است اول ما خلق الله
روحی بس مراد از مقام نورانیت امام علیه السلام مقام روحانیت مجرده کلی ان جنابست که مقام اول بعد عالم است
و در ان مقام همگی متحد اند چنانچه فرموده اند انا و علی من نور واحد و سر و دار اولیا فرموده است که
کلنا واحد و امرنا واحد و سرنا واحد و نحن شیء واحد عند الله جناب شیخ عفتر قدس الله سره العزیز

میفرماید که بعد از تمام اشخاص که مطلق قدم در سلوک نگذاشته اند و از قطع مسافت مقامات نفس بیخبر اند
بجهة تقلید ظاهر جویان مینمایند یعنی تقلید در مسائل شرعیه فرعیه علما را باید کرد چه کریمان تقلید
از جانب شارع ماموریم و تقلید در اصول دین مخصوص چنین مسئله غامضه البته کسی مامور نیست
سهل است که مودی بکفر و زندقه و الحاد میشود چنانکه مکرر دیده و شنیده شده است نعوذ بالله من شر
الشیطان و ایمانی که بتقلید انبیا و اوصیا حاصل شود آن ایمان باشد لا لانه تقلید نیز اکه صدق
ایشان بمعجزه قاهره باهره ظاهر شده است و تقلید غیر معجز افتت کرده ایمان تقلیدی با و امثال خود را
تا بدای طالب راه یقین سعی نمای و کوشش کن که انچه بعلم الیقین فهمیده بعین الیقین مشاهده کنی و بحق الیقین
تفقد فکر کرده که منتهای مطلوب سالکان همین است و انچه از برای ترقی سالکان بمقامات عالیه ضرور است
توحید شهودی است نه توحید وجودی یعنی سالک را باید مطلوب و مقصود غیر از یک ذات مقدس باری
دیگر نبود و ملزم التفات او را ماسوی قطع شود تا سر از طریق مندفع گردد و دیده و دل که ملحوظ آفتاب تابش
ستارگان دیده نشود و دفع دوبینی و احولی شده است هر چند هزاران ستاره موجود باشند مقصود
آنست که التفات بغیر افتاب نباشد ستاره خواه موجود باشد خواه معدوم لکنه [illegible] کمال در صورتست
که اشیا موجود باشند و سالک از استغراق توحید بهیچ جز التفات ننماید و هیچ جز دیده بصیرت او
در نیاید و اگر اشیا بهیچ وجه موجود نباشند فنا از که محقق شود و فنا از که بود و اینکه بعضی گفته اند
که اعتقاد توحید وجودی در سلوک از جمله مهمات است کلامیست غیر مطابق و اتم توحید شهودی
که عبارتست از نسیان ماسوا است در کار است تا فنا کلی متحقق شود پس سالک را همت باید کوشش
نماید تا بمطلوب خود مظفر گردد و در دعا وارد است از یکی از ائمه علیهم السلام اللهم نور ظاهری بطاعتک
اشاره بامتثال باوامر و اجتناب از منهیات شرعیه است و باطنی بمحبتک اشاره بمقام سلوکست
زیرا که تا محبت مطلوب بهم نرسد طالب او کی میشود و قلبی بمعرفتک اشاره بمقام علم الیقین است
و روحی بمشاهدتک اشاره بمقام حق الیقین است که عبارت از [illegible] کلی است در وجود منبسط جناب
شیخ بهائی قدس سره بر این دعا شرحی مفصل نوشته اند در مناجات شعبانیه که حضرت امیرالمؤمنین ع
و ائمه معصومین ع میخواندند در کتاب اقبال ابن طاووس و زاد المعاد مذکور است فقراتی هست که
موید مقالات و آن اینست که الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء
نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة معدن عظمه مقام
و مقام او ادنی میباشد و بصیرا ارواحنا معلقة بعز قدسک و بقا اصلا چند فقره مزبوره است

الحقیقی

الحقیقی بعز نورک الابهج فاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا و منک خائفا و آرزقنا اللهم و جمیع
المحبین الوصول الی هذا المقام العالی و التمکین فیه بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین **ذکر واشان** قریه ایست بهجت توامان وی ما بین لنجان [illegible] و قصبه خوانسار واقع و سمت
شمال و مغرب وی واسع است و در دامن تل اتفاق افتاده و محلی گشاده است قریب دویست باب
خانه در او هست و اکثر میوه های سردسیری نیکوست باغات خرم و جابهای جوش و مردم بسیار دارد آبش
فراوان و خوشگوار و هوایش بغایت سازگار و خلقش اگرچه از معارف ناشی دور و از جام معرفت بی
بهره اند اما همگی شیعه مذهب اند و بطریق تقلید حرکت میکنند و خالی از صباحت منظر نباشند فقیر
گوید که مدت سه سال قبل از این بان قریه وارد شد و از کدخدا آن قریه پرسید که آیا در این محل
کسی باشد که بیان نکته ئی دریم در جواب گفت ابلهی هند [illegible] است در آنجا که چندگاه است منزل
گرفته و با کسی الفت نمیگیرد و اگر چیزی باو دهیم نمی پذیرد و اکثر اوقات با سکوت و عزلت میگذراند
فقیر را از تقریر ایشان شوق ملاقات آن شخص پیدا شد بالاخره دیدار آن عزیز میسر گشت اگرچه اسم شریف آن
بزرگوار بر فقیر معلوم نشد اما بغایت ذات خجسته صفاتی بود و هنگام مفارقت فقیر از آن عزیز بعضی
استدعا نمود در جواب فرمود ای فقیر با کسی دوستی کن که اندوستی او وجایه نباشد و با کسی الفت
گیر که عاقبت از گفت باو باشد **مصرع** در خانه اگر کس است یک حرف بس است **حدیقه بیست و هشتم**
در بیان حرف یاء تحتانی بر ضمایر مهرمآثر ارباب بصایر مخفی و مستتر نماند که در حرف یاء دیار معظم و
امصار مکرم واقع شده است و انچه سمت [illegible] بذکر آن مبادرت مینماید **ذکر یونان** کشوریست
مشهور و در السنه و افواه مذکور و آن طرفه غربیا تا طول اتفاق افتاده بعضی گویند اسکندر رومی آن
ملک را ابتدا معروف نمود و جمعی گفته اند که جزایر یونان و بعضی از بلاد آن غرق شده و قلیل از آن باقی مانده
چنانچه بلده فوتیه و توابع آن از دانشمندان روم از ملک یونان نوشته اند والله اعلم بحقایق الامور **ذکر**
ینقوریا نام ملکیست منطقیه است و احوال قسطنطنیه در حرف قاف مذکور شد **ذکر یانیا** از بلاد [illegible]
و از کشور روم ایلی است و دار الملک ارناود است بغایت هوایش سرد است و جایی خوش و در بادی
ولکن است تا [illegible] اما بجوار آن رسید اسم مردمش اکثر غالی مشرب و دیگر حنفی مذهب و دیگر
نصارا اند [illegible] بغایت غریب دوست و [illegible] و در آن شیوه ممتاز اند **ذکر یونفات** از بلاد جبل و
انا طولیات و جبار [illegible] احداث کرده و در وسعت و کثرت عمارت آن اهتمام تمام بجای آورده و قبل
از این قریه بوده اکنون شهری عظیم و مقامی کریم است و قریب ده هزار باب خانه خوب در او هست و

معمور مضافات ناوست هوایش سرد و آبش نیکواست و صاحبان دولت و مکنت و ثروت در آنجا
بسیار اند و مردمش مذاهب مختلفه دارند اکثر حنفی مذهب و دیگر صوفی و دیگر غالی و قلیلی اثنا عشر
ائمه الطاهرین اند آنشهر درمیان تبت و بلخ واقع است و اطراف او بعمارات چندان وسعت ندارد
و در آن بلد آب روان و باغات نیست و چشمهای خوب دارد و دار الملک آن نواحی است **ذکر ابو الفیض
بیک** این جناب و علی آنشهر را امیری بود معدلت شعار و کثرت دولت وافر و فراوانی حشم و وفور خدم و
وسعت ملک بر سایر امرای آن الوس سبقت داشت و با وجود آنکه هشتاد هزار خانوار ایل و سکنه چندین
بلاد متابعت آنشهریار میکردند بوی قدم اخلاص بدایره ارادت فقرا میگذاشت و او را ذو الجناحین میگفتند
یعنی صاحب دو بال چه که حامل شریعت و طریقت بود و بدین سبب آن امیر ملقب بذو الجناحین گشته بود
و با فقیر غایت محبت و خدمت و صحبت معمول بود و در استرضای خاطر فقیر بغایت میکوشید روزی بجانب فقیر
پرسید که رجا چه معنی است فقیر گفت که رجا آنچه محققان معنی کرده اند این است که رجا ضد خوف
و یأس است قوله تعالی ان الذین امنوا والذین هاجروا وجاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله
و چون مطلوب متوقع باشد که در زمان استقبال حاصل خواهد شد و طالب ظن بحصول اسباب آن
آنرا رجا خوانند و اگر داند و متیقن باشد که اسباب ساخته و متوقع واجب الوقوع است در مستقبل آنرا
انتظار گویند و هر اینه فرح در آنصورت زیاده باشد و اگر ساختن اسباب حصول معلوم و مظنون نباشد
آنرا تمنی خوانند و اگر تعذر حصول اسباب معلوم باشد و توقع حصول باقی آن رجا ارباب غرور و حمقا
بود و خوف و رجا متعلقا لازمند و در سلوک این دو بال سالک و تارک یکی از آن دو هالک است رجا
در سلوک فواید بسیار است چه رجا باعث است بر ترغیب درجات کمال و بر سرعت سیر در طریق و وصول
مطلوب یرجون تجارة لن تبور لیوفیهم اجورهم ویزیدهم من فضله موید مدعا است و نیز رجا
مقتضی حسن ظن باشد بمغفرت و عفو ایزد تعالی و ثقه برحمت او جل و علا در حصول مطلوب بموجب توقع
موعود انا عند حسن ظن عبدی بی و عدم رجا یأس و قنوط است قوله تعالی لا تیأسوا من روح الله
انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون دیگر باب پرسید که بصیرت چه معنی دارد گفتم اهل
ارباب عرفان بیان نموده اند این است که البصیرة قوة للقلب منورة بنور القدس یری بها حقایق
الاشیاء و بواطنها بمثابة البصر یعنی آنرا قوه قدسیه گویند **ذکر یمن** ملکی است عظیم و کشوری است
از نعیم و مشتمل است بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار و مجموع بلادش از اقلیم دویم و هوای اکثر بلادش گرم
است اما سالم است و جبال و بیابانهای آن کشور بیکران و بر آب است گویا صحرای آن از لب بحر است و محدود است

ازطرف

از طرف مشرق بحر چین که منسوب بان ولایت و از سمت مغرب ببادیة العرب و ذمیمین نجد و از جهت شمال
ببادیه حضرموت و عمان و از جانب جنوب بولایت حجاز و احقاف و سکان آن دیار همگی قوم عرب از
نسل قحطان اند و مذاهب مختلفه دارند و اکثر معتقد زیدی مذهب اند و بیش و بیت الفقیه و
تعز و جبلی و حدیده و خولان و دمار و رعیه و سبا و سلامه و سمان و صلبه و یریم و صنعا و
عدن و ظفر و صعده و کوکبان و مخا و لحیا از بلاد یمن است و احادیث چند در تعریف یمن وارد است
گویند که الایمان یمانی از آن جمله است و حدیث انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن در باره اویس قرنی
وارد شده است و اخلاص و ارادت اهل یمن نسبت بخاندان رسول از قدیم مشهور و در کتب اخبار
مسطور است و سبب عمارت آن کشور قحطان بن عامر بوده و وجه تسمیه آن بیمن آنکه چون قوم قحطان
بآنجا آمدند و مقیم شدند که بطرف یسار میل نمایند و قحطان گفت تیامنوا یعنی بسمت راست
میل نمایید و بدین جهة آن ولایت یمن گفتند و جمعی که یسار کرده شمالی شدند و بطرف شام آمدند
هذا آنجا را شام خواندند و بدان سبب در میان سیاحان و درویشان مشهور است یمانی ایمانی
و شامی شومی و مصری حرامی و هندی رندی است ارباب معرفت و اصحاب بصیرت آن دیار را بسیار ممدوح
نموده اند من جمله اویس قرنی و طاوس الحرمین از آنجا بوده اند و ملوک بنی حمیر و تبع و جمعی کثیر از سلاطین
در آن کشور سلطنت کرده اند **ذکر سکان ولایت یمن** پوشیده نماند که اهالی یمن مذاهب مختلفه
مختلفه دارند و سواد اعظم ایشان فرقه زیدیه اند و آن مذهب منسوب است بزید بن علی بن الحسین بن
علی بن ابی طالب و ایشان پانزده فرقه اند بدین موجب ۱ البتریه ۲ الجارودیه ۳ الصالحیه ۴
الجزوریه ۵ الیعقوبیه ۶ الاربقیه ۷ العقبیه ۸ الیمانیه ۹ المحمدیه ۱۰ الطالقانیه ۱۱ القرمیه ۱۲ الرکنیه
۱۳ الحسنیه ۱۴ الخلیفیه ۱۵ الصباحیه جمیع فرقهای ایشان بعصمت امامت قایل نباشند و گویند امامت
مخصوص است بعلی بن ابی طالب و اولاد فاطمه علیهم السلام و هر کس از اولاد فاطمه دعوی امامت کند
و بکتاب خدا و سنت رسول دعوت نماید بر نصرت او لازم و واجب باشد و اکنون چند فرقه از فرق در
آن ولایت موجود اند **اول صالحیه** ایشان معتقدان حسن بن صالح و ایشان را بتریه نیز گویند آنطایفه
گویند که علی بعد از رسول افضل مردم بود و امامت خاصه آنحضرت بود و چون آنحضرت ترک امامت
نمود خلافت بر شیخین درست آمد صحابه مخطی بودند در حق ایشان نه خوب گویند و نه بد خوانند **دوم
جارودیه** این طایفه میگویند که رسول نص کرده بر علی بصفت و تسمیه و آن نص خفی خوانند یعنی بروش بود
و بعد از رسول امام علی بود و خلق کافر شدند که دیگری را نصب کردند و گویند که بر علی تقدم کردند

کافر شد و بعضی گویند علم مشترک است میان اولاد علی و عوام و شاید که میان عوام فرقه‌ای باشند که علم از
اولاد امامان زیادت باشد و گویند امام بعد از رسول تمام علی است بعد از وی حسین و بعد
وی هر که از بنی فاطمه باشد و عالم و شجاع بود و خروج کند و بعضی از ایشان متعه و رجعت را قایل شده‌اند
و جمعی از ایشان منکر اند و طایفه قایل اند بامامت علی ابن ابو طالب و حسن و حسین و زید سیم جریریه اینان
سلیمانیه نیز گویند ایشان معتقدان جریر بن ... کوفی اند و ایشان گویند که امامت شوری باشد و اگر دو کس از
اخیار اسلام با او اعتقاد کنند امام شود و امامت مفضول درست باشد و ابو بکر و عمر بامامت مخطی بوده‌اند
خطائی نکرده‌اند که موجب کفر باشد و گویند عثمان و طلحه و زبیر ... در اصول کلام با معتزله هم اعتقاد اند و در فروع
قیاس و رای و استحسان در نزد ایشان دلیل شرعی است والسلام علی من اتبع الهدی ذکر مذهب یحیی ابن شریف
محمود و اولاد زاده امام یمن بوده و در اکثر کمالات انسانی بر همگنان تفوق مینمود و در علوم ظاهری عالم و طریقه
زیدیه را ملازم بود و روزی شخصی از وی سوال نمود که ایمان چیست و لفظ ایمان را چه معنی است در جواب فرمود
که لفظ ایمان بمعنی تصدیق و باور داشتن است و در حقیقت شرعی آن اختلاف بسیار است و خلاصه کلام
آنست که ایمان یا از افعال الجنان است فقط چنانکه مذهب اکثر متکلمان و بعضی از خوارج و برخی از شیعه امامیه است
یا از افعال الجوارح و ارکان است فقط چنانکه جمعی قایل شده‌اند از زیدیه و امامیه و از اهل سنت و جماعت یا
از هر دو یعنی تصدیق بجنان و عمل بارکان فقط چنانکه اکثر علما امامیه و محققان ایشان برین قایل اند چنانکه
احادیث بسیار برین وارد است که ایمان تصدیق بجنان و اقرار بلسان و عمل بارکان است اما در معنی تصدیق
اختلافی است جمعی گفته‌اند که آن علم است و اشاعره بر آن رفته‌اند که تصدیق قلبیست بر آنچه معلوم شود از خبر
دادن مخبر و آن امر کسبی است که ثابت میشود باختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود بخلاف
علم و معرفت که گاه است بی اختیار و کسب حاصل میشود مثل بدیهیات و بعضی در توضیح این کلام گفته‌اند
که تصدیق آنست که باختیار خود نسبت دهی صدق را بمخبر دهند پس اگر آن علم در دل تو بی اختیار افتد
تصدیق نخواهد بود هر چند معرفت باشد جمعی از محققان گفته‌اند که این سخن صحیح نیست زیرا که لازم می‌آید
که اکثر کفار که علم بحقیقت حضرت رسول صلعم داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مومن باشند چنانکه
در وصف کفار آمده وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم یعنی انکار کردند آنها را و حال آنکه یقین کرده
نفوس ایشان و در جای دیگر آمده يعرفونه كما يعرفون ابناءهم پس باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم
انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروط است بآنکه فعلی از او صادر نگردد که موجب کفر او باشد یا آنکه
مراد از تصدیق آنست که او را عادت بود بر آنچه خود اقرار دهد و عازم بر اظهار آن باشد در غیر حالت ضرورت

اگر دویم

اگر دویم باشد که فعل جوارح و ارکان باشد یعنی هر که تلفظ بشهادتین بکند و در دل باور اگر چه انکار
نماید آن مومن است این مذهب کرامیه و غسانیه و بعضی از معتقدان ابو حنیفه است و اگر سیم باشد
یعنی افعال قلوب و جوارح هر دو باشد این مذهب جمعی کثیر از محققان عامه و خاصه و آیات و اخبار بسیار
بر این دلالت دارد و معتزله در بعضی ... معتبر دیده که خوارج میگویند که ایمان معرفت خدا و رسول و کار است
فقط و جمعی از معتزله نیز بر آن رفته‌اند و فرقه‌ای نیز همان مذهب قایل شده‌اند و بعضی از مرجیان گفته‌اند که
تصدیق بدل و زبانست فقط و در این نیز اختلاف است که ایمان قابل زیادتی و نقصان هست یا نه اکثر
متکلمین گفته‌اند که ایمان عبارتست از یقین بعقاید ایمانی است و آن قابل زیادتی و نقصان نیست و بعضی
گفته‌اند که انتفاء هر که اعمال از اجزاء ایمان میدانند بنا بر مذهب ایشان نیز بزیادتی اعمال زیاده و کمی اعمال کم
میشود و کسانی که عقاید بحث و محض میدانند بمذهب ایشان قابل زیادتی و نقصان نیست اما از آیات
و احادیث چنان مفهوم میشود که ایمان کم و زیاد میگردد من جمله آیه کریمه انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله
وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا وعلى ربهم يتوكلون موید مطلب است و دیگر در
حکایت ابراهیم در کلام مجید مذکور است قال كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن
قلبی و همچنین از جناب قطب الاولیا علیه السلام مرویست که آن حضرت فرموده لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا
و ایضا در اجزاء ایمان اختلافی است نزد اهل سنت و جماعت و بعضی از امامیه اصول ایمان سه چیز است
اول تصدیق بوحدانیت الهی دویم تصدیق بعدل در افعال او سیم تصدیق برسالت انبیاء علیهم السلام و اکثر
محققان امامیه گفته‌اند معارفی که بآنها ایمان حاصل شود پنج است اول توحید دویم عدل سیم نبوت چهارم
امامت پنجم معاد و بعضی گفته‌اند که هر که ایمان بخدا و رسول او صلعم داشته باشد بان سه چیز دیگر اعتقاد ...
و ایضا در این خلافی است که آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرطست یا ظن قوی کافی است و بر تقدیر ثبوت خلاف
که آیا صاحب ایمان بدلایل حاصل شود یا تقلید در آن کفایت میکند جمعی بر آن رفته‌اند که ظن قوی در ... تقلید
در آن کافی است چنانکه در صدر اسلام متعارف بوده که اول حال القای دلایل بر ایشان نمی‌نمودند
بلکه در اسلام ایشان اکتفا باظهار و تکلم بکلمتین می‌نمودند و ایضا الان نمی‌باید که حکم شود بکفر اکثر اهل
اسلام و مردم عوام و جمعی گفته‌اند که ایمان بدلیل و برهان می‌باید حاصل شود بلکه بعضی از علما دعوی
اجماع نموده‌اند و استدلال کرده‌اند بآیات و اخبار بسیار که دلالت صریح میکند بر نهی از متابعت ظن
و تقلید و بعضی از علما گفته‌اند که واجب نیست که عموم ناس معارف ایمانیه را بدلایل تفصیلیه بدانند و ...
براهین منطقیه عالم باشد بلکه واجب کفایتیست که در میان مومنان جمعی باشند که رفع شبهات کفار و اهل ...

انکار نتوانند نمود و عقده مشکلات ایشان نتوانند گشود و اکثر مردم را همین مقدار کافی است که بدلایل
اجمالیه اصول دین را بدانند و بآن قناعت کنند چنانکه در کلام مجید خداوند مجید دلایل وجود صانع
و توحید و سایر اصول دین را باین نحو القا فرموده است و اگر کسی رجوع کند باثار سلف و اخبار صدر
اسلام می‌یابد که هر گاه کسی اسلام می‌آورد او را تکلیف باظهار عقاید می‌نمودند و از اثبات نبوت معجزه می‌نمودند
و ایشان را بطاعات و عبادات امر می‌کردند و بتدریج ایمان ایشان کامل می‌گردید و با استماع آیات و استعمال
طاعات یقین ایشان بدرجهٔ کمال می‌رسید و بدلیل دور و تسلسل که مادهٔ تشکیک و تعلل است ایشان را
نمی‌رسید و خاطر تصدیق ایشان از اسباب شبهات و تشکیکات مشوش نمی‌گردید بعضی از این
سخنان بعینه کلام مولانا محدث مجلسی است و بعضی گفته‌اند بسیار است که مشاهده میشود که بعضی از عباد
و مرتاضین که ممارست این علوم نکرده آثار ایمان و یقین در اعمال ایشان ظاهرتر است و صفای باطن ایشان
بیشتر و معدودی از علما که اکثر ایشان عمر خود را صرف شکوک و ظنون نموده‌اند هر چند مهارت ایشان در فن
علم زیادت میشود آثار علم و لوازم آن که خوف و خشیت و پرهیزکاری و حلم و بردباری و تهذیب اخلاق
و تطییب انفاس و امثال اینها است از ایشان کمتر مشاهده میگردد بلکه در اکثر بلاد ایران دانشمندی دیده نمیشود
که موصوف باشد باوصاف مذکوره چنانکه بعض محققین فرموده‌اند که بعد از آنکه سالها عمر خود را صرف علم
رسمی کرده و لوازم سعی در تحصیل آن بجا آورده نتیجه‌اش جز کبر و لجاج و عناد و غرور و حسد و فساد نبود
و غیر از طریق ابتدا و از معرفت اخبار بر جوده بمرتبه که آقا محمد رضی المعروف بصباغ که از معتبران ایام بود
و در مراسم مروت و حمیت و فتوت بر همگنان سبقت می‌نمود دین را باصلاح و سداد و عدل و داد دعوت نمود
آن احمق و متمرض از حق با او امتناع نموده بر محقق شد که علم حقیقی تحصیلی نیست و طریق تحصیل آن بخود کردن است
چنانکه روایت شده است از سرور اولیاء که قال ان الناس آلوا بعد رسول الله صلى الله عليه وآله الى ثلاثة الى عالم على
الهدى من الله قد اغناه الله بما علم عن علم غيره وجاهل مدع للعلم لا علم له معجب بما عنده قد فتنته الدنيا
وفتن غيره ومتعلم من عالم على سبيل هدى من الله ونجاة ثم هلك من ادعى وخاب من افترى حاصل معنی
آنکه گردید مردم بعد از رسول خدا سه قسم یکی عالم بودند باخبار نبویه و الهام الهی از جهت نفس قدسیه
و مطهر بودن ایشان از رذایل و مستفید شدند از ایشان بعلوم غیبیه و مطالب کلیه و جزئیه و تمهیدات احکام
و وقایع و اخلاق و احوال مبدا و معاد و غیر اینها از مطالب شرعیه و عادات نبویه در اوامر و معارف و عالم
عامل و دانست گفتار و درست کردار است و دوست معلم بعلوم حقیقیه و آداب نفسانیه و مأخذ جمیع کمالات
و بنا کرده است خدا او را بعلم کامل خود بیش از علم دیگران است و متوجه دیگر جاهل بود و ادعا کند

علم را

علم را که ندارد و معجب کننده باشد نزد ایشان است اندرون و نهانی که کسب کرده است او را فتنه شد دنیا
بایکه اخذ کرده است ایشان را از جاهل دیگر بتحقیق که اضلال کرده است او را دنیا بسبب آنکه ازراه
حق برگرداند بباطل و ترتیب یافته است از نفس او حب جاه و ریاست و رواج یافته است در او صفت دنائت
و خساست پس که نهایت است مکتسب خود را از امور باطله و وسیله از جهت خواهشهای دنیهٔ زائله
قرار داده است ایشان را ضبط کرده است از اقاویل و فتاوی ذریعه از برای استکمال لذتهای خسیسه
باطله پس لغزانیده است از انجا هر که اقتدا کرده است باو از اهل جهالت و ضلالت که طمع ایشان مایل
بفساد و عناد و وجهه‌های ایشان غافل است از مبدا و معاد و بعد از مدتی که برائت خواهد تابع از متبوع
و مقید از معبود و خواهند مفارقت از هم از روی عداوت و ملاعنت خواهند نمود در هلاک خواهند
شد که او که ادعا کرده است علم و هدایت را و نا امید شده است از رحمت الهیه و شفاعت نبویه که او افترا
بسته است بخدا و رسولش بادعای او علم را با عدم اتصاف او بعلم و معنوی و دانش در دین برای خود یا
برای جاهلان دیگر و باعث هلاک و نا امید بودن است که بودن بر هدایت در دنیا و سلامت آخرت و
رستگاری بر رحمت و شفاعت موقوف است بر علم رسانیدن بخدا و رسول او اقرار بجمیع انچه نازل
گردانیده است باو از افتراء بستن در دین و این طایفه اعراض کرده‌اند از همه اینها و انداخته‌اند در بند خود
اینها را پس مستحق گردانیده‌اند هلاکت و نا امیدی را و باطل گردانیده‌اند نجات ابدی و رستگاری
بسعادت اخروی و جهل بر دو نوع است یکی اعتقاد نکردن بچیزی نه اعتقاد صحیح و نه باطل و این را جهل
بسیط گویند و دیگری آنکه اعتقاد کرده است بچیزی اعتقادی فاسد و گفته میشود باو جهل مرکب و این
نوع است هلاکت می‌باشد از اول بعلت اینکه امر صعب است که باعث هلاک انجا است قلبیه میباشد و لطف
حقایق فانیه میگردد زیرا که موصوف بآن علم ندارد باینکه مدعی میباشد که این اعتقاد فاسد علمی میباشد
که مطابق واقع است و موجب دعوی که بهم رسانیده است از تسویلات شیطان و خیالات نفسانی منع
میکند او را از بازگشتن بحق بعد از ان شد و بهد نماس است که رسانیده است او را بجهل هلاکت و بعضی دیگر
از این سه فرقه تعلیم میکنند علمی از عالمی که بر هدایت است از جانب خدا و نجات است از عذاب اخروی و
لغزش در دنیا و اینها اشخاصی اند که تابع اند مراتب هدی نموده‌اند در اصول و فروع و از برای ایشان است
دعای ملائکه و حاملان عرش و دعای حضرت سرور انبیا چنانکه فرموده است رحم الله عبدا سمع حکما
و وعی الی ارشاد دنا فدنا اخذ بحجزة هاد فنجی و ایضا عن ابی عبد الله ع قال الناس ثلاثة عالم و متعلم و
غثاء و یعنی مردم سه فرقه اند فرقه‌ای مثال ایشان که بکمالات نفسانیه رسیده‌اند بالفعل از معارف الهیه و مطلعنا

بدنیه و طهارات قلبیه که موجب انبساط دل و جمعیت خاطر ایشان شده و استخلاص او از محبوس می‌باشد او
دردمندان و فرقهٔ دیگر مانند آنان در مراتب انا بالفعل لیکن استعداد وصول با او دارند و در راه طلب او ثابت قدم
می‌باشند و می‌روند در ظلمتهای طبیعت این عالم و هدایت او و میل میکنند از راه ضلالت بتعلیم او و چون فرقهٔ
و فرقهٔ دیگر مثل کوری می‌باشند که در دور آب بهم رسیده باشند یا مثل گیاه خشکی یعنی آنان از اول ادراک نمی‌
می‌باشند که باطل کرده‌اند استعدادی را که داشتند از برای طلب کمال از جهت بدی عقاید و اعمال
و اعمال ایشان و تشبیه فرموده‌اند آنان را بخاصیت حجر بشهوات و علم ذات آتش ایشان بعمال امر خود شان و کمال
قرار شان و عدم ثبات ایشان بر رای واحدی از اصول و فروع چنانچه حقیقت حال چنین است و مراد بقسم اول
ائمهٔ هدی علیهم السلام می‌باشد و بدوم شیعیان و موالیان ایشان است و بسیم اصحاب ملل فاسده است
و دلالت دارد برین حدیث جبل عن ابی عبدالله ع که مذکور است در کافی قال ع اغد عالما او متعلما
او متعلما او احب اهل العلم ولا تکن رابعا فتهلک ببغضهم یعنی باش از اهل علم یا از تحصیل کنندگان
یا دوست دارندهٔ اهل علم و قضیهٔ منفصلهٔ مانعة الخلو است بجهت وجوب اتصاف بیکی ازین امور و مانع
قسم رابعی که دشمن اهل علم و معاندان ایشان باشی پس هلاک میشوی بسبب بغض و عداوت ایشان در دنیا
و آخرت اما در دنیا از جهت فرو رفتن در قبایح و رذایل شیطانیه و محبوس شدن در زندان طبیعت بزنجیرهای
ثقیلهٔ نفسانیه و اما در آخرت از جهت دور شدن از رحمت الهیه و نزدیک شدن بشقاوت ابدیه و صلی الله
علی محمد و آله اجمعین اللهم فلا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا انک رؤف رحیم **ذکر یأجوج و مأجوج**
گویند یأجوج و مأجوج از نسل یافث بن نوح ع اند و مقام ایشان مکروه سمت شرق باتفاق افتاده است خلق
عظیم و طایفه بیشمارند فرقه قصیر القامه و فرقه طویل و جماعتی گلیم گوش باشند و ذو القرنین اکبر بقول اکثر
جهت دفع اذیت آن فرقه سدی محکم بسته بقوله تعالی قالوا یا ذا القرنین ان یأجوج و مأجوج مفسدون فی الارض
فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا الی آخره و در کتب اخبار و غیره مذکور است که آن سد
از پارهای آهن و مس ساخته شده است چنانچه در کلام مجید بدان اشاره شده است **ذکر یوسف‌زی**
نام طایفه ایست از طوایف افغان قومی فراوان اند و مسکن ایشان کوهستان کابل و پیشاور است گویند آن
دویست هزار خانه بیشتر اند بعضی قروی و جمعی بدوی و فرقه شهری اند و عموما جاهل اند اما گردهم مهمان
دوست و غریب نواز و در آن شیوه ممتاز اند **ذکر یغما** بلده ایست دلگشا و شهریست دلربا از کشور ترکستان
خوبان اند بی بدل در حسن و جمال ضرب المثل اند **نظم** نگفتت که یغما دلت رود سعدی چو دل
بشیوه دهی دلبران یغما را عموما طایفهٔ ترک و مهربان و غریب دوست و فقیر پرورند اگرچه ذاتم یغما

بدین اشاعه خواهان رسید و یغمائی بسیار دیده است از اقلیم چهارم و بقول از پنجم است از خوب و هوائی
مرغوب و اکثر مردمش مسلمان و دیگر کافر اند **ذکر یارکند** بلده ایست ارجمند و شهریست خاطر پسند از
اقلیم چهارم و دار الملک ختن است و بحساب و هوا و صفوت و صفا و دلبران ماه لقا و بکثرت خلق
معروف و مشهور و دولت و مکنت و با انواع فواکه و حبوب ممتاز و مستثنی است و قریب دوازده هزار باب خانه دلگشا
در اوست و نواحی مشهوره و قرای معموره مضافات اوست و عموما مردمش اهل فتوت و مروت و بخصوص بودگان
انجا ارباب مرحمت و مکرمت اند و اغلب ایشان حنفی مذهب و کافر نیز هست و در بیگر شیعه اما سالها و هیکل خوش
صورت و نیکو سیرت و صاف طویت اند از مردم آن دیار رسم و عادتی عجیب مشاهده شد اجمالا انکه دختران بسیار
پیکر ایشان مانند دلبران پوشیده و کاشغر گشاده روی باشند و در کوچه و بازار ردد دست و گلزار چون خورشید
بیحجاب گردش میکنند و اگر شخصی طالب یکی از آن دختران مه محبوب گردد و از دل و جان خواستگار ایشان
گردد مبلغی از اخراجات بامادر ایشان تقرر مالک و صاحب مانند بدو معاودت و مادر و امثال ایشان در آن
با آن مصداق دهی صورت عقد و شاهد و مراد ظاهر میشود و چون خواهد از آن ولایت سفر کند زوجه را طلاق
دهد و اگر اولاد داشته باشد اناث را بوی بازگذارد و ذکور را بوی دهند و باصطلاح اهل آن دیار حاکم آنرا
ایشان گویند و از جانب حاکم ختای مقرر است و هرکس ایشان را کنند که دعوی جمیع اهل ختن نامند القربان
و حکم صاحب هر مذهبی موافق شریعت ایشان میکنند و از آن قبل شان سلطان مرد مسلمانی را قتل نموده بود
و ارث مقتول نزد سلطان مرد حق خواست ایشان فرمود که حکم شریعت شما چیست و ارث گشته عرض نمود که مرد شبانی
و طبق شرع ما کشتنی است ایشان فرمود که در آن شما در حق شبان و امثال او اولئک کالانعام امده جبه
شبان با گوسفندان محشور و از عالم انسانی دور است پس چگونه جوان زاده رعوض آن شبان قصاص نموده بود
انگاه حکم فرمود که هر شخص در مذهب شما وارد است عمل کنید و از طریقه خود تجاوز ننمائید **ذکر یجی بور**
بلده ایست از بلاد صوبه هندوستان جای معمور و مشهور و دران مو فور است مردمش اکثر هندوان و
دیگر مسلمان اند هوایش گرم و آبش وسط و جمیع قرای آنجا در زمین هموار واقع و اطراف آن بساتین واسع است
ذکر یجی کنج قریه ایست قصبه مانند از توابع لکهنو جای مشهور و محل عجب طراز است گویا باغ آنجا قریه بلوک
خان بی‌نظیر دارد صفحه القلعه بوده مردمش اغلب هندوان و قلیلی مسلمان اند **ذکر یورب** باصطلاح حکمای فرنگ
حصه چهارم است از معموره عالم و آن تمامی ممالک فرنگ و اکثر بلاد روم است و محدود است از طرف شمال بدریای
محیط که ساحل آن یخ بندست متصل و از جانب جنوب بحر روم منتهی میشود که فاصله است میان او و افریقیه و
سمت مشرق متصل است بملک آسیا و از طرف مغرب ایضا بحر محیط که فاصله است میان او و امریکا **ذکر ینکی دنیا**

لفظ ترکی است یعنی دنیای جدید آن ملک را ارض جدید نیز گویند و آن در حدود هفتصد و نود هجری
پیدا شد و آن ما بین جنوب و مغرب روم و ایران و مایل بمغرب اتفاق افتاده و وی خارج ربع مسکون است
و ملکی است بقدر ربع شمالی حکیم مستر کلبس کوی را قلون نیز گویند از جماعت فرنگان ظاهر ساخت
و حدود او بعضی از ملک از سمت شرقی بحر محیط اتصال دارد که فاصلست میان او و ملک افریقیه و یورپ
و مغرب آن بدریای محیط نیز اتصال دارد که سواحل آن یخ بسته است و جنوبی او نامعلوم نکرده اند و شمالی وی
تا هشتاد درجه عرض رفته اند از سکنات بعد نشد هر چه بود تا بود گشت و هر چه از اثر و حرکت خاموش
شد سبب ظاهر شدن ارض جدید اجمالا آنکه حکیم مذکور در کتب معتبره دیده و از اوضاع فلکی معلوم کرده بود
که روی اقالیم سبعه و جزایر مشهوره باید که ملکی معمور و آبادی باید در سمت جنوب و مغرب باشد در این
خیال چندین سال بگذرانید و در این اندیشه شبها بروز رسانید و از ملوک فرنگ استمداد و استعانت
طلبید و هر یک از ایشان را تمنا آنکه نمی شنیدند کلام وی بمجد و اعتنا بر اندیشه حکیم نکرده کلام
او را بنظر نمی آوردند تا آنکه فرال یعنی پادشاه اسپانیول فرمود که ملوک تسخیر ممالک اندلس داریم اگر آنرا
را مسخر گردانیم ترا بمطلب خود برسانیم از اتفاق فرال در همان سال اندلس را مسخر ساخت در آن نزدیکی
لوای عزیمت بصوب مغرب بر افراخت و حکیم بمطلب خویش نیز گشت و چند گاه دیگر بر این منوال گذشت
تا آنکه روزی بر ساحل بحر نشسته غرق بحر اندیشه بود که ناگاه اندرون کشتی دید و چون سفینه نزدیک آمد
حکیم خود را بکشتی رسانید و چون نیک مشاهده کرد بجز یک تن از ناخدایان بیمار و شکسته احوال احدی
در سفینه ندید حکیم حیرت نموده ناخدا را از کشتی بیرون آورده از چگونگی احوال استعلام نمود ناخدا گفت
که ما پنج کشتی هم سفر بودیم و از فلان بندر بفلان شهر عزیمت نمودیم در اثنای راه باد مخالف ما را
پریشان ساخت و هر یک از کشتیها را بطرفی انداخت و کشتی ما را بمسافت بعیده برده در آن اثنا جزایر
بسیار و بلاد بی شمار دیدیم و هر چند سعی و مبالغه کردیم که خود را بیکی از آن جزایر برسانیم ممکن نشد عاقبت
ذخیره اهل کشتی تمام شد و بتدریج و مرور مجموع اهل کشتی از صدمه و بیماری غریق گرداب فنا گشتند تا
آنکه مرا باری تعالی از طوفان بلا نجات داده بدین ساحل رسانید از امواج محنت و عنا خلاص گردانید
الحال بیمارم و حال در رسیدن ندارم ناخدا بعد از تقریر کلام همانا قدم بعالم آخرت نهاد و حکیم از استماع سخن
ناخدا خیالش قوت گرفته بار دیگر باندیشه افتاد و بخدمت زوجه فرال اسپانیول رفته معروض داشت که
شوهر ملکه وعده فرموده بود و وفا بآن نمود از نزدیکی بعالم بقا شتافت اکنون از اصناف الطاف ملکه
امیدوار و از اشفاق و اخلاق ... طمع دارم که وعده شوهر خود را وفا نماید و عقده مشکل بنده را

بناخواهان کشتیها ازین مردم نموده سه کشتی و سیصد نفر و بیست هزار دینار حکیم عنایت فرمود
و حکیم بعد از انتظام مهام روانه مقصد شده هموار سمت ما بین مغرب و جنوب راند مایل بجنوب شد
میبود بعد از چهل و سه روز بجزیره اندر رسید و بدان جزیره رسیده بعد از تحقیق معلوم نمود که معمور
نیست اهل آن ایشان نموده روانه مقصد گردید بعد از انقراض چهار روز دیگر بجزیره آباد رسید بحث
اهالی آنجا بار وحشت و فرار کرده بالاخره حکیم یکی از نسوان ایشان را بدست آورده و رغبت محبت و احسان
نموده رخصت فرمود آن زن به همگنان رفته خوبی و حسن سلوک اهل کشتی را تقریر کرده مردم را اهل کشتی
اقبال نمودند آنگاه حکیم عمارت عالی ایشان را بخویش مالوف ساخت و هر جا که داشت بعمت اعلا
فروخته و حصاری ساخته بلاد و هوا آنجا داده آن حصار گذاشته علم مراجعت برافراشت و سایر فرنگان را از
حقیقت حال اعلام نمود و هدیه که آورده بود بزوجه فرال اسپانیول پیشکش فرمود دیگر باره پنج کشتی و سپاه
بسیار و مال و متاع و اسباب بی شمار بحکیم داده روانه مقصد کرد و ایشان و بعضی از فرق فرنگان همراه حکیم
کرده هفده سفینه هم سفر گشته بدان نیاوران تاختند و بمرور ایام و کرور شهور و اعوام اکثر بلاد آنجا را مسخر ساختند
پوشیده نماند که قبل از استیلای فرنگان ساکنان ینکی دنیا لا مذهب بودند و بطریق بهایم و سباع
زندگانی مینمودند بعد از ظهور دولت فرنگان و استیلای ایشان مرتد از آن طایفه دین عیسوی را گردن نهادند
و باقی ایشان بر ملت آبا و اجداد اند در آنجا معدن الماس و طلا و نقره و زمرد بسیار است و قهوه و تنباکو
در آن ولایت حاصل میشود و نباتی در آن دیار پیدا میشود که پوست درخت باشد در بلاد ایران و غیره
موسوم بکنه کنداست مقدار یک مثقال از آن کوبیده در آب مخلوط نموده بیاشامند جهت ربع و نوبه مفید
دانشمندان فرنگ و روم و مصر و شام متفق اند بر این که قبل از حکیم مذکور کسی از نبی آدم ارض جدید را ندیده
و احدی از طول عنام انجا را ندیده و از بدو خلقت آدم تا زمان حکیم کشتی احدی از اولاد آدم بدان مقام نرسیده
است ساکنان آنجا از کجا بهم رسیده اند از اولاد آدم ... باشیم و از سلف خود نیز نشنیده ایم و در کتب اخبار خود هم
ندیده ایم راقم گوید که از یکی از دانشمندان روم استماع نمود که گفت و شاید که کشتی طوفان گشته بدانجا
انداخته و اهل کشتی در آن مقام ساخته باشند و کسی بدان طرف عبور نکرده باشد و بمرور دهور اولاد ایشان
فراوان شده باشند عقل این تکلفه احتمالات را تایید هد و ممکن الوقوع است والله اعلم بحقایق الحال

ذکر مخا بندر عجایب ملک کنار طرف عربستان دریا است و سه سمت وی بدریا است و در سمت مکه مخمی
و در اندرون فرسخی بیت المقدس واقع و جانب ابعادش واسع است آب خوش گوار و هوایش فی الجمله سازگار است
و میوه و غلاتش بسیار است از اقلیم سیم و خاک گرم و قرب دو سه هزار خانه در آنجا و قرای معمور مضافات آن

اوست و قلعه محکم دارد گویند آن شهر را بانان بن علجان بن کنعان بن نوح ع ساخته از آن شهر تا مصر از
راه دریا دو روزه راه است و در آن بلد میوه ایست که درخت او مانند شجر و نبات است و خار دارد و
خارش درشت و بغایت نرم است و مردم آنجا دوست دارند و برگ آن درخت عریض و ضخیم است و آن درخت در دیار غیر
بلاد شام و مصر نمی‌روید گویند اما طعم میوه‌اش شیرین و با حلاوت است و در اکثر بلاد شام و مصر از آن بیش
درخت فراوان است سیما در آن بلد که در بیابان است **ذکر یزد** شهریست مشهور و در السنه و افواه
مذکور گویند از بناهای یزدجرد بن شهریار بن خسرو پرویز است و در کتب مورخان یزد را از مضافات فارس
نوشته‌اند و جمعی بعد تا زمان از بلاد عراق متفق گشته‌اند از اقلیم سیم و بقولی چهارم طولش از جزایر خالدات
قطع و عرضش از خط استوا **لب ح** و بعد در زمین هموار واقع و جوانب او بعلاوه واسع است و بسبب ریگستان
بودن اطرافش هنگام تابستان در کمال حرارت و در موسم زمستان در غایت برودت از آن قنوات آنجا هوا
بایبوست و قنوات آنجا بعلت یبوست هوا از رشحه خام آنجا در غایت استحکام است قریب دوازده هزار
باب خانه در اوست و نواحی بسیار خوب و قرای مرغوب مضافات اوست بارندگی در آن دیار کم میشود
و مسکن اهل تجارت و ارباب دولت است و کوچه و بازارش پاکیزه است چه کم مضاف انسان و حیوان را
بیرون میاندازند و صرف زراعات و باغات میسازند فواکه سردسیر فراوان و اکثر آن ممتاز و حبوبات
غلاتش اکثر اوقات تسعیر دارد زیرا که از بلاد فارس و کرمان و عراق می‌آورند و از ابریشم پارچهای لطیف
در آنجا بافته میشود که باطراف و اکناف میبرند و مردمش عموما شیعه امامیه اند و قریب دو هزار خانه زردشتی
اند و پانصد خانه گبر و یهودی و سایر ملل اند و اغلب خلق یزد کم فرصت و عزیز بیا دارد و عمل پیشه و قناعت
اند و بصفات طمع و حسن صفت موصوف و بصفت عجب و تکبر و طمع و ستم و چیز نزدیکی معروف اند و بکل
مردم آن دیار بتفریط و افراط میباشند یکی از دانشمندان لفظ یزدی و بچیاد در عدد محمل برابر یافته و تخمین
بیک محصر و سنود هست بمیرزا انجا بخواسته و بزیور فضایل صوری و معنوی آراسته‌اند من جمله مولانا
حاجی محمد جعفر کرباسی صاحب رساله طایشی از مشاهیر آنجا بوده او در کاشان و یافت و نعت و عقیدت
و میبد از توابع آن دیار است قبل از این تقی خان و اولاد او قریب هفتاد سال در غایت استقلال در آن
دیار حکومت کرده‌اند اکنون مدت ده سال میشود که شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانده آنجاست و اخیر
بر آن طایفه بظهور میرساند هیچکس بجا است اگرچه و حسین در تفریط و افراط از اکثر ملوک ممتاز و مستثنی
فقیر مکرر آن شهر را دیده و مشاهده کرده کسی که ناخوش بدل زیدی نظر بنامد و ملاقات شد مکرر آنکه
استماع افتاد که الحاج محمد حسن از مریدان الحاج عبدالوهاب نائینی در آن دیار بوده و از ترس و بیم محمد ولی

میرزا مخفی

میرزا مخفی گشته بود و بمصاهرت شیخ خود مفتخر و سرافراز بود حکایت نمودند برای بعضی حجاج از
ثقات درویشان من جمله درویش رحمت علی بود که با وجود آنکه با میرزا ابوالقاسم مرید بابت [illegible]
بود و نیک روش عمل میفرمودند مذهب میرزا ابوالقاسم را بغایت انکار داشت و بیحد و لعل [illegible]
او بقطره صفر میگذاشت و اطوار و کردار وی را نکوهش مینمودی و زبان طعن و تشنیع بر او گشودی و
قاطبه مریدان و مخلصان او را رد و طرد مینمودی و گفتی که شیخ من میرزا ابوالقاسم را مردود ساخت
و او را از نظر خویش بینداخت و او را مرشدی من هیچ گونه نسبت نیست و هرچه در باره حاجی عبدالوهاب
بگوید کذاب و مفتری گویند اصل حاجی محمد حسن از یزد بوده و در شهر یزد تولد نموده و با تجدد بشغل
تجارت اشتغال داشته و بعد ترک شغل بد نموده لوای فقر و فنا افراشته اکنون اکثر اوقات در قصبه
نائین و قرای آن در زمین سکونت دارد و اوقات خود را بکسب زراعت و تعمیر باغ و بوستان میگذراند دیگر
فقیر گوید اکثر مریدان وی لا ابالی میباشند و ملتزم شریعت و طریقت نباشند و قواعد و قانون
را انکار دارند و روش و سلوک را نکوهیده شمارند **ذکر یحیی آباد** نام چند قریه است در فارس و عراق و
خراسان راقم بعضی از آن قری دیده چندان تعریف ندارد **ذکر یوسف آباد** نام چند قریه است از آن
جمله یکی در نواحی طهران واقع شده و دیگر در ملک کرمان گویا در خراسان نیز باشد **اسفندار** [illegible]
میرزا دانشمندان عهد [illegible] و جدای معرفت برای دانایان صفوت تجمیز مخفی و مستتر نخواهد بود که
جامع این اوراق پریشان الفقیر الحقیر الجانی ابن اسکندر زین العابدین الشیروانی نعمة اللهی در حین گردش
عالم و سیاحت طوایف امم از اوایل دوره جوانی بسیار دیده‌اند با برادران و تاملات بیشمار بنظر رسید
در عالم سیاحت هر شهری و بلدی و ناحیه وارد میشد و فی الجمله احوال و اوضاع آن دیار بدفتر عرضه
داشت و با کلامی معرفت انجام از کسی استماع می‌نمود مقید بکتابت او دره جمع میکرد بقصد آنکه اگر توفیق
رفیق شود و عون باری تعالی یار گردد آن مجموعه را ترتیب داده کتابی سازد در آن باب سعی تمام و جهد
لا کلام داشت عاقبت بخاطر فقیر رسید که قطع علایق انابه نموده در آستانه مقدسه خامس آل
عبا جناب سید الشهدا علیه السلام مجاورت اختیار کرده فارغ البال بوده و مکنون ضمیر را بانجام رسانم
و چندی که از عمر باقی مانده در زیارت آن حضرت مختتم کرده اند بنا علی هذا در سنه هزار و دویست و
چهل و یک هجری از بلده شیراز حرکت نموده عزیمت مقصد کرده و روی توجه بصوب زیارت آن
امام مظلوم آورده چون بقصبه قومشه من اعمال اصفهان رسید محمد قاسم خان ولد سلیمان
خان که حکومت آن دیار بدو متعلق بود از روی ستمگری و ظلم پروری جمیع اسباب و اشیاء و [illegible]

فقیر را غارت و تصرف نمود و اهل و عیال و اطفال در شعفتان این ضعیف را اسیر و دستگیر کرد و لیکن
لوازم جور و ایذا و اذیت بود نسبت بفقیر بجای آورد چنانکه شمه از احوال این ستمکار و دون تلوذ کنز
نوشته مذکور شد است از انجمله اوراقی که در ضمن نوشته مذکور شد است از انجمله اوراقی که در مدت
بیست و پنج سال زحمت کشیده جمع کرده بود همگی را تاراج نمود چون مضامین اوراق و اسامی بلاد همگی بر
خاطر نبود و نیز مجموع مطالب آنها را حفظ نمودن از حیز امکان خارج بود اکثر بلاد و دیار و احوال دلاوران
بزرگان و روزگار مرقوم نگشت لهذا آنچه در کون خاطر و مکنون ضمیر بود این مجموعه صورت نگرفت و صیتی که
در مطمح نظر بود انجام نپذیرفت بمحوای المعذور عند الکرام مقبول اگر در این دفتر نقص و خبط و تفریط و
افراط مشاهده کردد و در عبارات و حکایات آن زیاده و نقصان دیده شود عفو خواهند نمود والله ولی التوفیق
فی کل الامور و المقصود گلستان در شکر گذاری حضرت پروردگار بر اتمام این کتاب و اختتام
کلام بر دعای ممدوح کامکار الحمد لله والمنه که بمساعدت توفیق ابدی و موافقت تایید سرمدی
بروفق تمنای جان زنده دلان این حدایق از اشجار حقایق و باثمار دقایق زیب و زینت گرفت و ث
خدا را که بفیض فضل سبحانی و یمن عنایت و غایت رحمانی بر طبق آرزوی درویش ضمیر این گلستان از
ریاحین لطایف و ازاهیر معارف رونق و طراوت پذیرفت و این جمله بدیع نظر که در جمله عیب محجب [illegible]
بر سریر ظهور و جلوه گر شد و این مخدره لطیف پیکر که در سرای ضمیر پرده نشین بود بفضای شهود آمد نظم
شکر که این پیکر مشکین نقاب کرد عیان عارض چون آفتاب بیمن این دفتر سرف سرفراز کم صحایف حکایات [illegible]
غم زدای خاطر اهل کمال است اتمام کردید و این اوراق جهت انطباق کم لطایف روایات فرح فزای خاطر
اصحاب حال است بانجام رسید عبارات رایقه و اشارات لایقه از شیوه تکلف و اغلاق دور و
نزد ارباب جد بظهور و وضوح رافت رازیده عیب اهل ازان نفع و دلال بمجمله خانه شهادت شنافت و
عروسان معانی بزیور بیان خوش و حلیه الفاظ دلکش و کسوت عبارات دلارای آراسته شد و
بخال نقاط و خط خطوط و زلف سطور و غازه حروف پیراسته آمد نظم این کتابی که گفته ام
دریکند چون رخ حور دلبر و دلبند آن دهای عارفان سخن تانه و بامزه تر ز حور عین آنچه نقش آ
و آنچه اخبارات ور مشایخ هر آنچه آثارات الغرض این نامه جملگی جمع است مجلس روح را یکی شمع است
عاقلان را غذای جان باشد عارفان را به از روان باشد گر کند طعن اندر این نادان گو بکن نیست
بهتر از قرآن خواند کافر زجهد دل پرویم مصحف مجید را بافات قدیم مرحوم را نسیم اوست چو گل
ترجمه بکر حدیث با ناب دهفل الحق که کار بود و دشوار می نمود که این کتاب بدین نظم و ترتیب

با مدد

یا اینکه زمان انجام گیرد و در قلیل مدت اختتام پذیرد مکر ز یمن اقبال همایون فال و طالع میمنت مآل
ممهد القواعد المروة ومشید مبانی الفتوة
صاحب الجود والمجد والعلا المؤید الواثق
علی الله ظله علی مفارق المحبین الی یوم الدین بفضای ظهور جلوه گر گردید و از خفا خانه خاطر
بسرای عیان خرامید امید بصادق و دعا فاتوت که پسند خاطر والا و مقبول طبع اعلا گردد و بعفو
المقدار اعلی تقدیم من حمید مجانظر بعض منظر انجام حقارت او پوشانند و بر مواقع سهو و خطا او استین عفو
بفشانند نظم هذا من کرم باشد عیب ناک چون قبول تست از عیبش چه باک را سبزی بحل
درو بنگر ببین روضه فضل است این گلها جین آنچه گفتم من زاستانه کمان وانچه بنوشتم زحال
عارفان آنچه از نیک آنچه از بد گفته ام در بیانش مقصدی بنهفته ام با تو گفتم زانها اندروی حال
کر نباید همچنین یاد در خیال وه چه خوش گفته جناب مولوی این دو بیت را در کتاب مثنوی خوشتر
آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران گفتمش پوشیده بهتر سر یار خود تو در ضمن
حکایت گوش دار ای محیط بمسند فضل و کمال وی عامر کشور جاه و جلال چون نیابد وصف تو
اندر بیان هرچه گویم عاجز آید زان بنان چونکه مدح تو نبود پی منتها منتها نا ساز مش ختم دعا
کامکار تا سطرف بوستان باشد از سرو و چمن نام و نشان باد خرم گلشن اقبال تو با حرام قامت و
اقبال تو تا جهان دیرینه گردد در جهان باغ ایام از بهار و از خزان بحث و دوران جهان این باد
با کمال و لطف عام کبریا د ربنا العباد قد فرغ من تألیف هذا الکتاب بعون الملک الوهاب المنجی
محمد ابو السباحه فی بلده الشیراز فی یوم السبت ثمان وعشرین شهر ذی حجه الحرام اعنی فی

سنة اثنین واربعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علیه
الف الف الصلوات والتحیة وکان الفراغ من استنساخه
فی یوم الجمعة ثانی عشر شهر محرم الحرام من شهور سنة
اربع واربعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة
وانا العبد الکاتب الجانی [illegible]
ابن محمد الشیرازی عفی الله عنهما
وستر قبائحهما [illegible]
[illegible]

[illegible] ۱۲۵۹ [illegible] معمول [illegible]

١٢١

حرف الف فهرست اشخاص و مطالب مندرجه در کتاب



نفر	۱۹۰	نفوس حقیده	۲۸۰	نسب کرد	۴۷۹	نواب معین الدوله	۵۴۲
نصیف پاشا	۲۲۱	نقش بندر	۴۵۱	نخف	۵۰۳	نجف	۶۵۲
نواب سعادت خان	۲۷۳	نظام علیشاه	۴۲۶	نیله کند	۵۲۲	[illegible]	۶۸۰

حرف ها		حرف یا	
هوشنگ	۷۷	یاجوج ماجوج	۶۹۶
هزاره	۶۶۷	یوسف دار	۶۹۶
هندو	۶۶۱		

[illegible] ۱۳۰ [illegible] ۱۳۱۰ [illegible] ۱۷

تم ۱۹۰۹

[redacted]

ز ۱۰۵۹